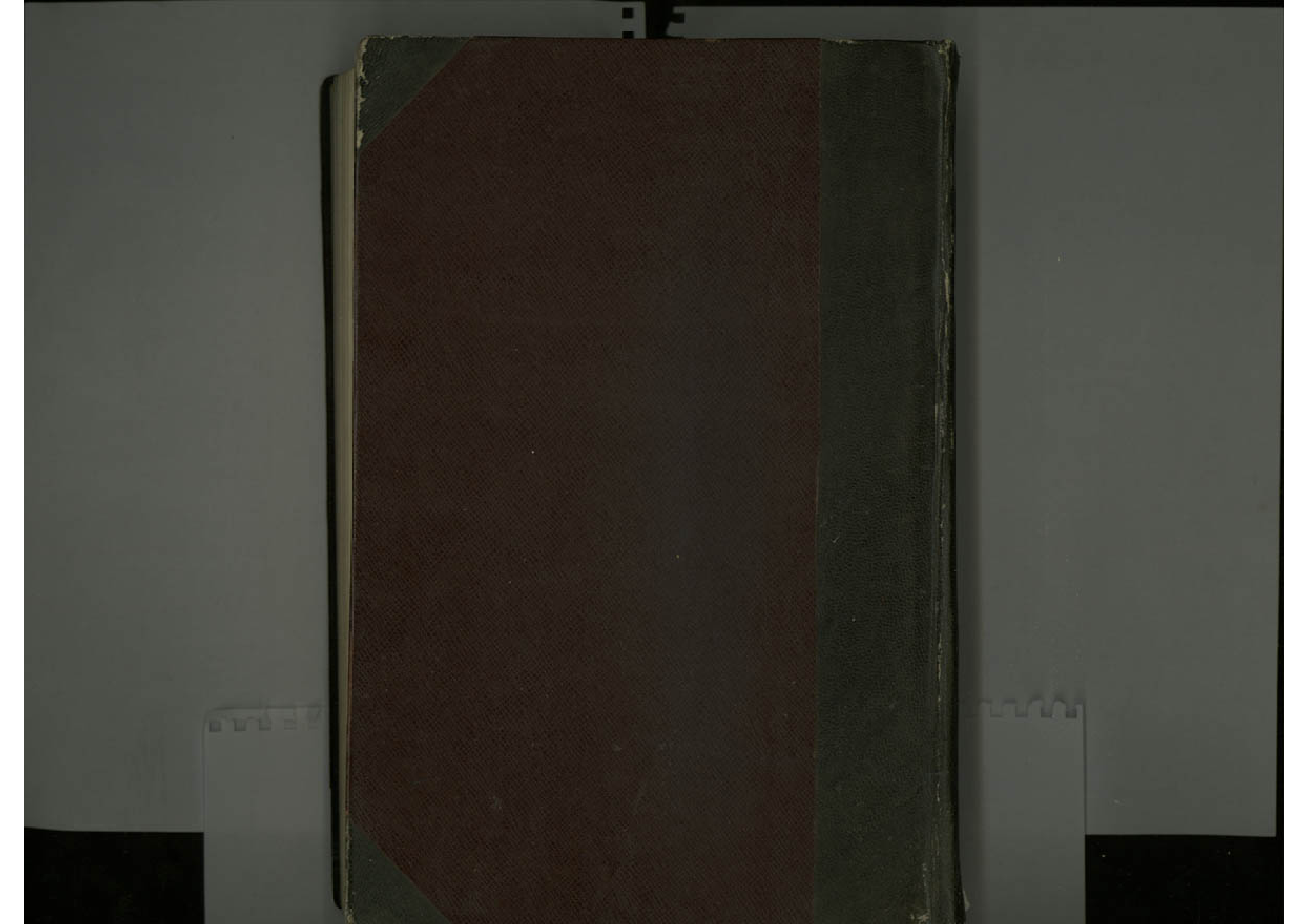
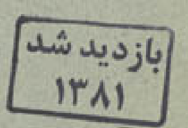
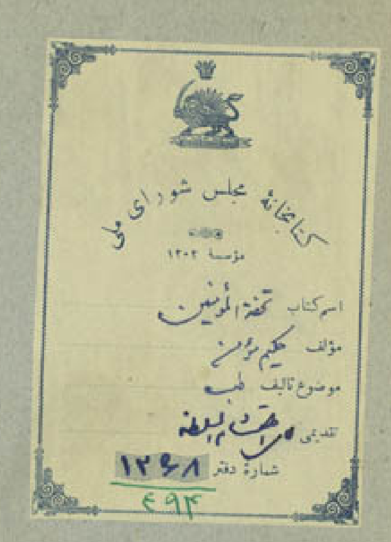
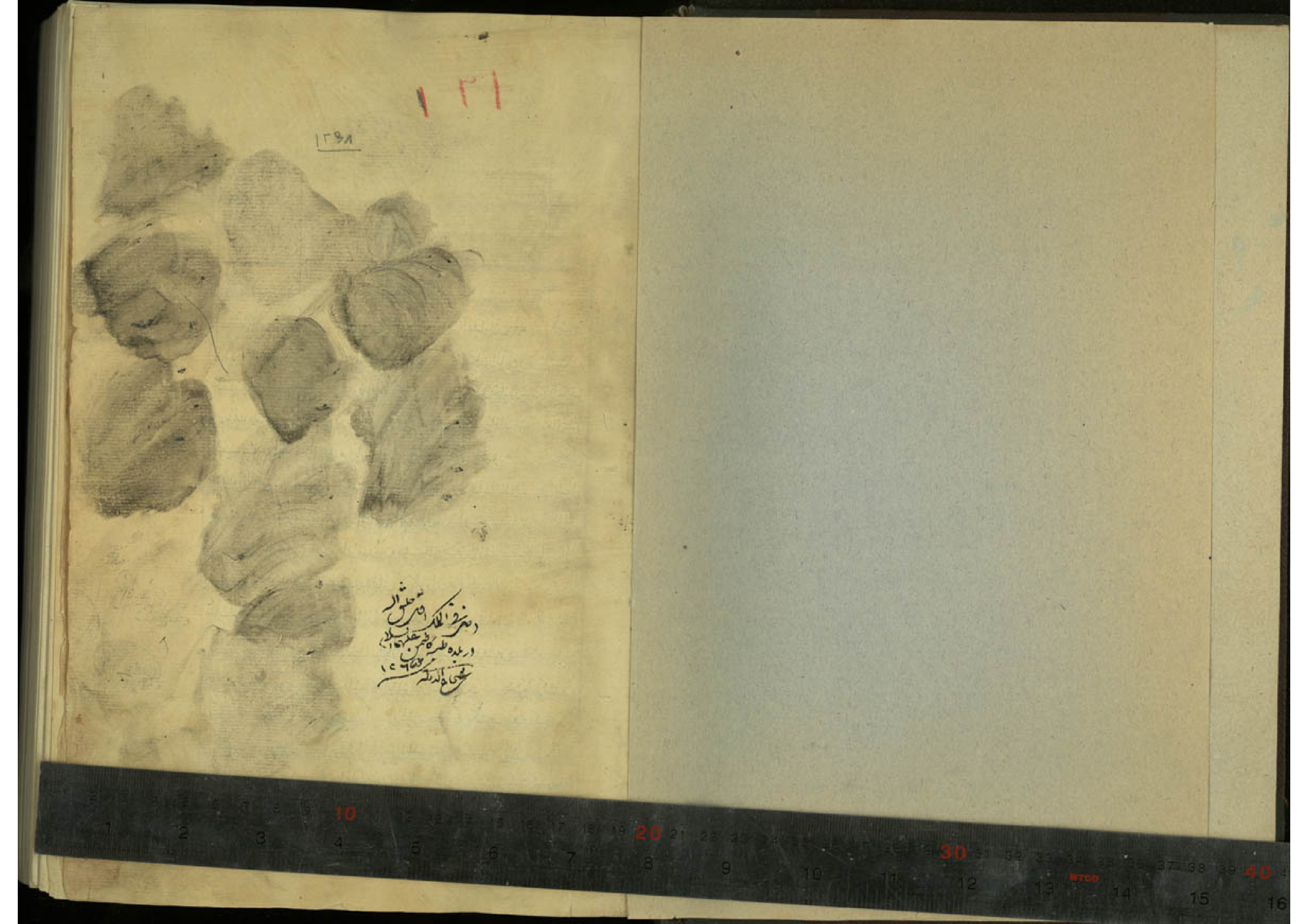














هذا کتاب تحفه

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک اللهم یا قدوس ویا طبیب النفوس اتمم لنا انوار معرفتک وادقنا حلاوة مغفرتک شکر شیرینی
شربت حیات حکیمی را جل شانه سزاست که به بی نصیبان ذاتی عرصه امکان را ماید و جوش سیده و
ظلمتیان نهانخانه نیستی را از رواج وجود جان درین هستی دمیده مجردان بی تعلق در سرادقات خود نقش
قایم بذات ولباس پوشان عوارض در بارگاه حضرتش متلون بشئون صفات بزم سازان پیشگاه طاق علوی
از کیفیت لطف نهانی در خروش وبی سروپایان محفل سفلی از کمیت مایده ظهور در جوش از حکمت محکمش
ابای علوی را با امهات سفلی نهایت ارتباط وروح مقدس را با جسم متدنس غایت اختلاط از دار الشفاء
جودش خاک کالبد معلول انسان کلفذار بهار ایجاد وامزاج هر کل وخار و تراکیب هر برگ وبار از صحت زاد
باغ سایه پرور را از سحاب فیضش ثمرهای امید بیار ودشت خاک نشین را از بهار لطفش گلهای رنگارنگ
در جیب وکنار مدبران کشور ناسوت در دهقانی مزرع کار از قدرتش صاحب اقتدار خطه خاک ومنابت
مناب امر کل که خاتم انبیاست وسرور رسل از قرب سرمدیش صاحب لوای افتخار لولاک وامیر الامراء
بارگاه کبریا که صاحب سریر لو کشف الغطاست از ادنباط از لیش مسند نشین دستگاه وصایت
وموالیان ولایت ارض وسما که ائمه هدا اند از عز ابدیش امین امانت ولایت **شعر** رخش خطی کشیده
در نکویی که بیرون نیست از ما خوبرویی **اما بعد** بر ناظران حقایق بین مکشوف میباد که چون والد
این ذره بیمقدار میر محمد زمان تنکابنی دیلمی طاب الله ثراه با وجود حدت طبایع وتیمن نافه مدتی در امور
معالجات بدستور اجداد واستادان امجاد کوشیده و مجربات چند از و تخلف کشته خواست که در سلک
جمع وترتیب آورده با انجام این خادم مخادیم نجیب **محمد مؤمن حسینی طبیب** مجرب یافته و از صاحبان تجربه

اقتباس نموده مجموعه سازد بنابرین لازم دانست که بقدر امکان در تشخیص ادویه با رعایت
اختصار پردازد وباعث دیگر آنکه چون مؤلف اختیارات بدیعی بلغه فارسی نوشته ومساهله در بسیار
تحقیق ادویه وبیان خواص نموده وعطاران بی بضاعت بان اکتفا کرده کتب معتبره متروک کشته و
از جهة اشتباهات واکثر ادویه مؤثره مبتدل بعدیم الخاصیة شده خواست که بقدر امکان انچه
محققین این فن تحقیق نموده اند وهرچه صاحب اختیارات ذکر نکرده در سلک تحریر آورد ولهذا کتاب ما
لا یسع الطبیب جهله مشهور بجامع بغدادی را در اکثر امور مناط اعتبار دانسته وفی الواقع مؤلف ان
جزاه الله تعالی خیرا نهایت بذل جهد نموده وهرچه از جامع ابن بیطار وغیره از کتب نقل ان ضرور وباعث انتفاع
بوده استخراج کرده ودقیقه نامرعی نگذاشته وهرچه از کتاب تذکره اولوا الالباب مشهور بجامع انطاکی
که شیخ داود انطاکی بعد از جامع بغدادی تالیف نموده ودر بعضی امور مزیدی داشته الحاق انرا از اولواجب دیده
وبدستور هرچه ابن تلمیذ مؤلف مغنی ومؤلف شامل ومصنف کامل الادویه وجامع الادویه امین الدوله
وغیرهم ایراد نموده شود در جامع بغدادی بنظر نرسیده بیان انرا لازم دانست وهرچه از کتب معتبره مثل قانون
ومعالجات بقراطی واختیارات ابن هبل وحاوی کبیر وصغیر وشفاء الاسقام ومعالجات ایلاقی وکناش فاخر
وساهر وبختیشوع ومنقذ السموم جالینوس وکامل الصناعه ومصنفات محمد بن زکریا وسایر کتب ومنقولات
حنین ابن اسحق ومصنفات حکمای هند مثل ترجمه نام وکتاب جوک وست جوک وبهوجد بود وفرهنگ شاهی
وشیرت اقتباس ان لازم بود ملحق ساخت وبجهة اختصار اسامی قائلین هر اثر را ودوای مجهول الماهیه را
که در کتب ملاحظه شده بقید تحریر درنیاورد ودر ذکر درجات کیفیات انچه بتجربه وقیاس اقرب دانسته
بهمان اکتفا نموده مگر در بعضی که اشاره بان لازم بوده ذکر کرده ودریافت زیادتی این مجموعه بر اختیارات بدیعی
وسایر کتب بر صاحبان انصاف ودانش واستغراء مخفی نخواهد بود وچون والد وجد این بی بضاعت منتسب
بخاندان دودمان خواقین کامکار وسلاطین عالی تبار خاندان بهیه مرتضویه ودودمان منیفه علویه صفویه بوده
اند واین بیمقدار نیز بمیامن اخلاص موروثی بملازمت رکاب سپهر انتساب خلاصه ذریه خیر البشر ناصر خاکسار
ائمه اثنا عشر حافظ ملت بیضا خاتم الانبیاء ناشر مذهب حق ائمه هدی شاهنشاه بادشاهان خاقان بن خاقان

خاقان سلطان خواقین جهان سکندر حشمت صاحب قران سلیمان شان بالقدر والاحترام لا زال مؤیدا
بالتأییدات السبحانیة و مؤیدا بالبدایة الجلال الربانیة مفتخر و سرافراز بوده‌ام لهذا این مجموعه مسمی بتحفة المؤمنین را
باسم سامی و نام گرامی آن مالک الرقاب موشح ساخت و با وجود عدم لیاقت این اراده از آنست که خدمتی لایق
تر ازین بدرگاه شاهنشاه عالم و عالمیان پناه ظل الله متعذر است بیت پای ملخی نزد سلیمان بردن عیب است و لیکن
هنر است از موری. التماس از ناظران این نسخه سقیم آنکه اگر خطائی مشاهده نمایند بلباس اصلاح بپوشند و بمجرد
کتابت کاتبان لفظی ازین بدون مقابله و تصحیح صاحب دودمان پیرامون کتب طبی نگردند و این مجموعه مشتمل
بر تشخیصات و دستورات و تشخیصات مبتنی است بر پنج تشخیص تشخیص اول در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا
در ماهیت و قوت و قدر شربت ادویه و شرط اخذ هر دوا و ذکر درجات و انقسام قوتها باقسام تشخیص ثانی در ذکر
صفات و افعال ادویه و شروط و بیان افعال کلیه و مشابهان و تفسیر اسامی و معانی لغاتی که در طی انشاء این مجموعه مذکور
شود و در کتب ادویه مفرده مدار علیها است تشخیص ثالث در بیان ماهیت و خواص و کیفیت ادویه مفرده و اغذیه
مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت و آنچه بآنها مناسب است تشخیص رابع در دواهای سموم تشخیص خامس
در بیان اوزان و آنچه بآن متعلق است و دستورات منقسم است بسه قسم قسم اول در بیان اعمالی که متعلق است
بادویه مفرده مثل شستن و سوختن ادویه و تخمیص و تشویه و امثال آن و طریق آشامیدن عشبه و چوب چینی
و ماء الجبن و مانند آن و اعمال غریبه قسم ثانی در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مرکبه و ذکر معاجین و جوارش
و سایر مرکبات قسم ثالث در معالجات بارعایت اختصار اللهم وفقنی لاتمامه فانک علی کل شیء قدیر و بعونک
یتیسر کل عسیر تشخیص اول در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص و قدر شربت ادویه و شرط
اخذ آن و ذکر درجات و قوتها بحسب مراتب بر ارباب فطانت پوشیده نماند که چون اکثر ادویه بحسب اماکن
و فصول اربعه و بجهت خشکی و تری و تازگی و امثال آن مختلف الصورة و الماهیة میباشد هرگاه شخصی آنرا
در بلدی دون بلدی و یا در فصلی دون فصلی و یا در حین تازگی یا در زمان خشکی آن مرتبه دیده و فهمی که نادرست
بوده مثل آنکه مشاهده کرده باشد بموجب محسوس خود بیان شکل و رنگ و طعم و غیر آن نموده و دیگری که در غیر
اوقات و احوال مذکوره ملاحظه کرده بیان ماهیت آنرا سوای قول اول نموده و احاطه بجمیع احوال هر چیز مقدور

شخص

شخص واحد نیست و بدستور هر یک از خاصیت و نفع و ضرر آنرا بحسب اطلاع خود ذکر کرده و
ظاهر است که منحصر در آن نیست و بحسب اختلاف اوضاع فلکی و امزجه مختلفه تغییرات بسیار واقع شده
و میشود و لهذا باعث اشتباه در ماهیت و قوت و خاصیت اکثر ادویه و ظاهر گردیده است که قدر شربت را
بعضی نسبت بامزجه سابقه و جمعی قیاس بمعتدل المزاج و بعضی قدری را منظور داشته‌اند که کمتر از آن مؤثر
ندانسته و برخی اکثر مقدار را اعتبار نموده‌اند که زیاده از آن استعمال نتوان نمود و جمعی نسبت بضعیف
المزاج و قومی موافق قوی المزاج قدری معین ساخته‌اند و اولی رعایت حد وسط و احتیاط است اما شرط اخذ
ادویه آنست که هر چه حیوانی باشد از حیوان صحیح الجسم جوان در فصل بهار و یا در حین حیوة بلا فاصله بعد از ذبح
باید گرفت و آنچه معدنی باشد در اوایل زمستان و باید که مغشوش بخاک و سنگ و کثافات نبوده و در رنگ
و جوهر معیوب نباشد و از معادن مشهوره بآن بلد بهتر است و از نباتات ثمر آنرا بعد از رسیدن و قبل از سقوط
بگیرند مگر آنچه نارس آن مطلوب باشد در این صورت قبل از تمامی نمو و پر آب شدن باید گرفت و برگ را بعد از تمامی
نمو و قبل از زرد شدن و تخم را بعد از استحکام و اعتدال خشکی و گلها را و شکوفه را بعد از شکفتن و قبل از پژمرده
مگر گل سرخ را که قبل از تمامی شکفتن بهتر است و شاخها را بعد از تمامی نمو و قبل از خشک شدن و بیخها را بعد از
استحکام ثمر تا وقت ریختن برگ بلکه آخر فصل خریف و صمغ و عصاره را در اول ریختن شکوفه باید گرفت
و میباید وقت اخذ آخر روز و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب نبوده و هوا صاف باشد و حفظ ادویه
در مکان نمناک و جای بسیار گرم و در آفتاب نباید نمود مگر مطلب خشکی او باشد و هر چه از آفتاب قوتش
زایل شود در سایه باید خشک کرد بدانکه تاثیر دوا بالذات بکیفیت است و غذا را بالذات تاثیر بکمیت
تاثیر دوا در مزاج معتدل منحصر است بچهار مرتبه چه هر چه بقدر اعتدال بعد از ورود ببدن معتدل و
متغیر شدن اولا از کیفیت بدن ثانیا تغییر محسوس از آثار او نیابد و از تکرار و زیادتی مقدار اثر او
بقدر سهل محسوس شود آنرا معتدل گویند و اگر تغییر خفی دهد و از تکرار استعمال و زیادتی مقدار بحد
ظهور رسد در درجه اول نامند و هرگاه تغییری ظاهری غیر خفی دهد در درجه ثانی و اگر نهایت تغییر دهد و بحد
فساد طبیعت نرسد در درجه ثالث و هرگاه طبیعت را فاسد سازد و بحد هلاکت رساند در درجه رابع نامند

وهریک را از درجات عرضی میباشد که اول و وسط و آخر آن درجه گویند و تقسیم درجات بنحو دیگر که در کتب قدما
و متاخرین ملاحظه شده و ذکر آن لایق نبود دانسته و آن چنانست که برهان ثابت شده که معتدل حقیقی ممتنع است
و ما دامی که کیفیتی بحد غلبه محسوسه نرسد در عرض معتدل مجازی خواهد بود و غلبه آن بحدی که یک چندان زیاده بر
سایر کیفیات باشد که اول مرتبه احساس است درجه اول نامیده اند و غلبه دو چندان را درجه دوم و علی هذا القیاس تا
درجه چهارم که مرتبه افراط تاثیر است پس در حار درجه دوم مثلا دو جزو حار غالب خواهد بود و در سوم سه چندان
و در چهارم چهار چندان و شدت ضعف کیفیات در مرکبات امر بدیهی است چنانکه در فلفل و حنطه مشاهده
میشود و آن منوط بر کثرت و قلت اجزاء حاره هر یکیست بر سایر اجزا و قدر شربت هر یک منوط است باثر فعل جزو
غالب در مزاج معتدل که تجربه و قیاس مقتضی آنست پس اگر بحسب زیادتی عکس مقدار هر یک از ادویه در کیفیات
محسوسه مشتبه را احساس کیفیت ذی مزاج ما فوق و ما تحت آن شود بسبب اشتباه مزبور قلت و کثرت مقدار و
کمیت خواهد بود نه نفس کیفیت و مع هذا اشتباه کیفیت محسوسه بسبب قلت و کثرت کمیت باعث اشتباه منافع و
خواص مزاجی مرکبات نمیتواند شد و بجهت تبیین مراتب اربعه تاثیر کیفیت غالب بنهج دیگر غیر آنچه اولا مذکور شد
بیان نموده اند که چون بدن مشتمل است بر اعضیه مثل معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق
و بر رطوبت ثانیه محصوره در عروق و شعریه و فوهات سواقی در اعضا و روح در جمیع اعضا اجزای مذکوره
ساریست پس هر چه بقدری که خالی از افراط و تفریط باشد وارد بدن شود خالی از آن نخواهد بود که بعد از متغیر
شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوا شاغل اقضیه کرده مفقود الاثر خواهد شد که معتدل عبارت از آنست
تا اثر آن باقی خواهد بود پس اگر تاثیر او منحصر در روح مجاور مجاری نیست و تجاوز از آن در شان او نیست درجه اول
اثر او اگر در روح و اخلاط تاثیر کند درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبت ثانیه تاثیر نماید درجه سوم و
اگر تاثیر روح و خلط و رطوبت ثانیه و اعضا را شامل گردد که نهایت تاثیر است درجه چهارم و اگر آنچه تاثیر او
بمرتبه چهارم باشد سم قاتل است مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقیه با او باشد و مراتب قوی ادویه منحصرست
بسه مرتبه و قوت عبارتست از سبب موجب فعال از و فی الحقیقه افعال محسوسه اوست در موضع ملاقی
مرتبه اول فعل محسوس ادویه است بسبب کیفیت متشابه که در مبدا ایجاد او از عناصر حاصل شده و مزاج اول

نامند

نامند مرتبه دوم فعل محسوس مزاج ثانی ذی مزاج ثانوی است در ملاقی و آن از لوازم مرتبه اولیست چه آن
ذی مزاج ثانوی مرکب است از اجزائی که هر یک را کیفیت مزاج اولی مختلف الاثر است مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی
و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیات ثانوی حاصل شده و اثر او غیر آثار مزاج اجزا خواهد بود چون ردع و قبض
مثلا و هر چه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانی را اثر موافق آثار اجزای
مفرده او نیست آن مرکب را متوافق القوة گویند و اگر مخالف باشد مثلا هم تسخین و هم تبرید کند متضاد القوة نامند
و طبیعت باذن خالق هر یک از قوت متضاده را در مکان خود استعمال مینماید در صورتی که عایق نداشته
باشد مرتبه سوم از لوازم مرتبه اولی و ثانیه است بواسطه افعال صورة نوعیه و بالخاصیه عبارت از وست
مثل فعل حجر الیهود در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاج اوست که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند
اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاج اوست تا تلطیف اخلاط خاصه دماغی بواسطه صورت
نوعیه میکند و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی اوست که بواسطه صورت نوعیه دفع سم مینماید بدانکه بنا
بر مذهب شیخ رئیس قدس سره و محققین که ببقای صور عنصری در مرکبات قایلند باید مراتب قوی را چهار باشد
چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی از کیفیت اجزاء متفاعله متماسه میباشد و تاثیر او مرتبه ایست
از مراتب و بعد صدور مزاج ثانوی را هم اثریست غیر آن مثل شیر که مرکب است از مائیه و دهنیت و جبنیت و تاثیر
او بمزاج ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و همچنین صورت نوعیه ترکیبی را اثریست غیر آثار مذکوره و تاثیر اجزای
غیر متفاعله مرکبات را مرتبه از مراتب نشمرده اند و قیاس مقتضی آنست که قوتها بقدر فواصل باشد و اندراج مرتبه
دیگر اثر صورة نوعیه اجزای غیر متفاعله غیر متماسه در تحت مرتبه اثر صور نوعیه ترکیبی ظاهر نیست مخفی نماند
که بعضی از مرکبات بی صور نوعیه اند مثل خاک مخلوط باب و گلی که مرکب است از آب و هوا و بخاری که مؤلف است
از آب و آتش و هر چه را صورت نوعیه است یا محکم الترکیب میباشد بحدی که تحلیل اجزای عنصری او ممکن نباشد
مثل طلا و یا تحلیل بسیار دشوار باشد مانند سایر منطرقات و آن معادن سبعه است و گویند بسایط منطرقات
زیبق و گوگرد است چه هرگاه هر دو جزو در نهایت خوبی جوهر بوده گوگرد را قوة نار بر ضیا بخر غالب باشد صورت
ذهبی پذیرد و اگر زیبق غالب باشد با قوت بارده صورة فضی گیرد و چون اجزای ندی ایشان جوهر بوده کبریت گوگرد باشد

باقوة مانيه صورت قلعى بايد و هر گاه بدى جوهر بيشتر باشد سرب متكون گردد و اگر زيبق جيد الجوهر بوده
اسباب صبغ و نور داشته بدى جوهر كبريت مانع باشد صورت نحاسى بپذيرد و چون با اين حال يبوست
شديد غالب باشد صورة روى توتيا كه خارصينى نامند فايض شود و اگر كبريت جيد الجوهر و زيبق ردى
الجوهر باشد با عدم اسباب صبغ صورت حديدى عارض گردد و انقلاب بعضى ببعض با عمال مخصوصه كه
رفع بدى جوهر هر يك شود ممكن است و غير محكم التركيب را هم مراتب ميباشد چه بعضى را تفريق اجزا بسيار
سهل است مانند كوگرد و نمك و بعضى را بسيار دشوار نيست و قدما مقرر نموده اند كه هر گاه مزاج دوا را
اندازند از تحليل اجزاء او استنباط ميتوان نمود چه هر گاه قدر معين او را بقرع و انبيق تقطير كنند
سايل او اجزاى مائى و زبد آن اجزاى هوائى و صاعد آن اجزاى نارى و سفل آن اجزاى ارضى خواهد بود
پس مزاج او را نسبت بغلبه اغلب اجزاء منفرد استنباط نمايند و از آنجه تشخيص امزجه توان نمود طعم است
چه حدوث طعم از اثر كيفيت حاره و بارده و معتدله است در ماده لطيفه و غليظه و متوسطه بينهما
و از فعل حار در لطيف حرافت ظاهر ميشود و در غليظ مرارت و در متوسطه ملوحت و از فعل بارد در
لطيف حموضت و در غليظ عفوصت و در متوسط قبوضت و از فعل معتدل الحرارة والبرودة در لطيف
دسومت و در غليظ حلاوت و در متوسط از غليظ و لطيف تفاهت و تعريف هر يك و بيان افعال آن
بعد از اين مذكور خواهد شد **تشخيص ثانى** در ذكر صفات ادويه مفرده و اغذيه مفرده و مركبه و بيان افعال
كليه و مشابه كلى و تفسير اسامى و لغاتى كه درين تاليف مذكور ميشود و در ساير كتب ادويه مفرده متدا
ولهاست پوشيده نماند كه ادويه و اغذيه را افعال كلى ميباشد مثل تسخين و تفريق و تبريد و تكثيف
بارد و نرم كردن و سيلان فرمودن رطب و خشك كردن و امساك نمودن يابس و هر يك از ادويه را
صفات مخصوصه ميباشد كه مشابه افعال كليست مانند تفتيح و تسديد و ردع و تحليل و امثال آن
و اغذيه مفرده را صفات منحصر است در هيجده قسم **اول** لطيف صالح الكيموس كثير الغذا مثل گوشت
كبك و شراب و زرده تخم مرغ نيم برشت **دوم** لطيف ردى الكيموس كثير الغذا مانند كبوتر بچه **سوم**
لطيف صالح الكيموس قليل الغذا مثل انار و سيب و كاهو **چهارم** لطيف ردى الكيموس قليل الغذا

مانند

مانند ترب و پياز و هر چه تند و تلخ و شور باشد **پنجم** غليظ صالح الكيموس كثير الغذا مثل گوشت گوسفند و
زرده تخم مرغ كه زياده پخته شده باشد **ششم** غليظ ردى الكيموس كثير الغذا مثل گوشت گاو و اسب و كبش
هفتم غليظ صالح الكيموس قليل الغذا مانند امرود و به **هشتم** غليظ ردى الكيموس قليل الغذا مثل گوشت
قاق كه آن را قديد گويند و مانند كومه **نهم** متوسط اللطافة والكثافة كه صالح الكيموس كثير الغذا باشد مثل گوشت
بره يكساله كه نعلى نامند **دهم** متوسط ردى الكيموس كثير الغذا مانند كلم رومى كه قنبيط عبارت از آنست
يازدهم متوسط صالح الكيموس قليل الغذا مثل انگور **دوازدهم** متوسط ردى الكيموس قليل الغذا مانند
زردك **سيزدهم** متوسط صالح الكيموس متوسط الغذا مانند جوجه كه خوب پخته باشد **چهاردهم** متوسط
ردى الكيموس متوسط الغذا مانند جوجه كه خوب نه پخته باشد **پانزدهم** لطيف صالح الكيموس متوسط الغذا
مثل نان گندم كه بسيار خوب پخته باشد **شانزدهم** غليظ صالح الكيموس متوسط الغذا مانند گوشت گوساله
هفدهم لطيف ردى الكيموس متوسط الغذا مانند نان گندم كه بد پخته باشد **هيجدهم** غليظ ردى الكيموس
حرف الف
متوسط الغذا مانند كلم بوته دار كه كرنب گويند و تفسير اسامى و بيان فعل هر يك و صفات آن نيز بترتيب حروف
برين نهج است **حرف الف** آكال يعنى خورنده عضو هر چه بسبب افراط تحليل و جلا و تفريق و نفوذ نقصان
جوهر عضو نمايد باين اسم نامند **اصل** بمعنى بيخ است اعم از آنكه از درخت يا از گياه باشد **اغصان** بمعنى شاخها
و مخصوص شجر و گياه ساق دار است **اكليل** بمعنى تاج و ابو ناريك و غيران امدح و هر دو مراد از او چيزى
بودن شكوفه و بار نباتات است و اكله و اكاليل جمع آن **اجام** بمعنى نيزارهاست **اوديه** جمع وادى است و بمعنى
كنار رودخانهاست **انكباب** مراد از و نگاه داشتن عضو است بخار ادويه كه جوشانيده باشند يا گرم
الباء
كرده باشند **اكحال** جمع كحل چيزيست **استنشاق** بر بينى كشيدن چيزيست مايع كه بسيار سايل
باشد **ب** **بشع** بمعنى بدمزه است و هر چه طعم مركب از مرارت و قبض باشد باين اسم خوانند **بصيص** نور
و درخشندگى **بطايح** زمينهائى كه آب در آن جمع شده باشد و بفارسى مرداب گويند **بخور** هر چه دود او را
استعمال نمايند **بنك** كرمهائى كه در ساق اشجار متكون شود **بادزهر** اسم فارسى ترياق است و گويند
هر چه رفع سم كند و مصنوع نباشد مخصوص باين اسم است **بربور** بفارسى بلغور نامند **بزر** آنچه از بار نباتات

در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش باقور جمع بقر است باکوره نخستین میوه که برسد نیز بریدن بصاق
و بصاق اب دهن بعر بفتح اول سرکین بکر بفتح جوان و بکسر اول دوشیزه ت تفه بمعنی بیزه است و مراد از ان طعمی
کم لذیذ باشد و نیز کو بیرون ناپیرا و ترطیب و تلیین و ارخای بسیار و تولید بلغم تریاق بفارسی تریاک گویند
و هر چه در شان او باشد که حفظ قوت صحت مزاج و روح بجای کند که رفع ضرر سم نماید بر این اسم نامند
و گویند مخصوص صناعیست و این که افیون را تریاک مینامند بجهت حفظ قوه است که در این امر با تریاق
اشتراک دارد تصفیق امیختن شراب باب تعلیق اویختن چیزی بکوردن و بسیار اعضا تکرج بفارسی
کپی ور گویند و ان متغیر شدن طعم است یا بو یا هر دو تکلیس بمعنی ناروج کردن و سیراب نمودن و بهم
برداشتن امده و مراد از و مهیا ساختن بعضی از ادویه است بجهت نفوذ و سرعت تاثیر و دفع کردن ثقل
و کثافت ان خواه باحراق یا بعمل دیگر تصعید انچه باتش اجزای انرا صعود فرمایند و لطیف انرا اخذ کنند
ث ثمش لغة بو نا نیست و مراد از او هر چه از نباتات ما بین درخت و گیاه باشد ثمر بار نباتات است مثل خوشه
و میوه و امثال ان ثقیل بمعنی گران امده بطبع و دیر فصل بود و سریع النزول نباشد ج جاورس نیم کوفته
که بلغور نامند جراثیه برای مهمله زمین سنگلاخ جبر کسر عضو شکسته را بستن جالی بمعنی پاک کننده
و فعل او دفع کردن رطوبات لزجه و جامده است از سطح عضو مانند انزروت و هر جالی ملین طبع است
اگر چه بقوة مسهله باشد جاذبه بمعنی کشنده است بطرف خود و فعل او تحریک فضلات بسبب حرارت
از مکان ان بجانب خود مثل نافیا و انچه شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن میکشند مثل گوشت
حلزون جامد بمعنی بسته شده است که در شان ان سیلان باشد و بالفعل سایل نباشد مثل موم جمه
بفتح اول و ثانی اب گرد شده و جمع امده و جز و چیزی جفاف خشکی ح حامض بمعنی ترش است و فعل او تلطیف
و تفتیح و تقطیع و تنقیه مجاری و تبرید و تجفیف و تسکین صفرا و اطفای تندی خون و تولید ریاح و ضرر
اعصاب است و هر چیز با نرا اندک بگزد و با تقلیل و تحدیب و تقطیع باشد حامض نامند حکاک انچه از
ساییدن دو چیز جدا شود حلو هر چیز با نرا منبسط سازد و اندک حرارت در او احداث کند و لذیذ باشد
شیرین نامند و فعل او تفتیح و تلیین و جلا است و کثیر الغذا و محبوب قوتها و معطش میباشد حریف بمعنی

گزنده است

کننده است که اجزای او در زبان فرو رفته بسیار بگزد و تفریق اجزای او نماید و فعل ان تحلیل و تنقیه
و تعفین و احراق و تلطیف است بجهت شدت حرارت حاذ بمعنی تند است و ان مرکب از تلخی و حرافت و فعل
او مثل افعال اجزای اوست حاذق ستر بعنی است حماض اعم از خیله و فرنجه حب انچه از ثمر بار نباشد و بی غلاف
مثل کندم و جو حمل بار نباتات اعم از ثمر و مشابه ثمر است حلیب شیر تخمها و غیر ان و شیر تازه دوشیده است
حشیش گیاه خشک و شبیه بخشک شده و گویند مخصوص نباتیست بر روی زمین پهن بوده با ساق
باشد و بعد ثمش برسد خ خاثر انچه اجزای خلط را بهم اورد خفیف بمعنی سبک و انچه بر طبع احمال ان
اسان بوده و سریع النزول باشد خل بمعنی سرکه است و در ادویه هر چه شبیه بچیز بر سطح ظاهر او باشد مثل
انچه بر روی بر میباشد خاتم بمعنی تمام کننده و عبارت از چیزیست که بسبب تجفیف در سطح جراحت لغرقی
نگذاشته پوست برویاند خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود خلیع سست خلملع اسم ضبع است
خرو سرکین طیور د دسم هر چیز با نرا نرم کند و اجزای انرا منبسط نماید بی احداث حرارت و بفارسی چرب
نامند و فعل او ترطیب و تلیین و ارخای احداث سخونت است دوای مطلق انکه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن
نشود دوای غذایی انکه تاثیر کیفیت او زیاده بر تاثیر کمیت باشد دوای سمی انکه بکیفیت تاثیر او موافق مزاج
بوده بالخاصیه کشنده باشد مثل افیون دابق انچه بجهت لزوجه کثیفه بدست چسبد مثل دبق دهن انکه
در جوهر او چربی موجود باشد و باعث سرعت اشتعال گردد مثل مغز بادام تخمها دلوک بمعنی مالیدنست مراد
از دوا انچه از سنونات انگشت بر دندان بمالند ذ ذفر بدبوی ذرود انچه سایید بی تایمیی بر عضو پاشند ذوالخاصیه
انکه تاثیر بصورت نوعیه کند اعم از انکه زهر باشد یا دفع زهر کند ر رض کوفتن رخو نرم و سست رخص بفتح اول
و ثانی نیاز پرورده و در ادویه هر چه نازک و زود شکن باشد رزین ارمیده و مرد بردبار و در ادویه انچه در متانت
و خوش جوهری تمام باشد رادع انکه مواد را مانع ریختن بعضو شده و اعضا را قابل ورود ان نسازد و دفع
مقابل جذبست رمص رطوبت غلیظه که در اطراف پلک چشم جمع شده و چسبیده ردی الکیموس انچه
از اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیه متکون شود رجیع فضله هضم اول انسان رسوب ته نشین مایعات و انچه
در مایعات اندازند و بر روی ان نیز ایستد راسب نامند روث سرگین حیوانات ز زعوقه طعم بسیار کریه

ومرکب از مرارة وملوحت است زهر شکوفه زغب اول موئی که در حیوانات برآید واسم کیمختست که

حرف س

ساغری باشد وآ دویه انچه بر سطح او چیزی شبیه بموئی تازه باشد مزغب نامند س سائل انچه اجزای
او در جهات او در جهات حرکت کند اعم از انکه اتصال الاجزای او منقطع شود یا نشود مثل اب وروغن
سباخ شوره زار سبط بی کره ساحل کنار دریا سم انچه بفارسی زهر خوانند و بسبب ضدیت و
کیفیت وخاصیت مزاج را فاسد سازد مانند بیش سنون انچه بدندان پاشند و بمالند و مقوی
جوهر او باشد سحیق انچه بسیار نرم سائیده باشد سهك بد بو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن

حرف ش

آید سهل زمین نرم ش شُطب بضم اول وثانی از قانون الادب جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون
ثانی از قاموس اللغة جدا کردن و دور شدن و پوست باز کردن و در ادویه هرچه باین صفات باشد
مشطب گویند شجر نباتی که با ساق خشبی باشد و کامل او انکه با اجزای تسعه نباتی باشد و ان ثمره
و ورق ولیف وصمغ و بزر وقشر واصل وعصاره وخلاصه مثل درخت خرما شُرُف بضم اول
وفتح ثانی کنگرهای کوشك و در ادویه انچه در اطراف او برامدگیها داشته مشرف نامند شمه
انچه بو کنند شَتَر بفتح اول وثانی دریدن پلك زیرین چشم شاخ کوه بلند شَدَق بفتح اول و
سکون ثانی فراخی گوشه دهان شدخ بفتح اول وسکون ثانی شکستن وفراخی وسفیدی بر

حرف ص

روی اسب وشدخ وعصل بمعنی انهم بار شدن است ص صفیق بفتح اول وثانی پی که بر ادیم یا
مشك نو ریزند پس زرد گردد و بمعنی طرف وکنار و در نباتات انچه تا ردیا زردی ومیل بطرفی
داشته مستقیم نباشد مصفق نامند صالح الکیموس انچه از وخونی متولد گردد که بهمه جهت

حرف ض

اعتدال داشته سایر اخلاط مخلوط بقدر طبیعی باشد وخلط بد از او بهم نرسد ض ضماد انچه از
غلیظ القوام که مایع ونرم باشد بر عضو بمالند و بر بندند اعم از انکه موم و روغن داشته باشد

حرف ط

یا نداشته باشد ط طلا انچه از رقیق القوام بر عضو بمالند طبیخ انچه جوشانیده اب او را استعمال
کنند طیب بسکون ثانی خوشبوی و بنشدیان پاکیزه طری تازه طحن خورد کردن و طاحونه

حرف ع

که اسیا باشد مسمی باسم لازم اوست طافی انچه بر روی اب ایستد ع عفص بکسر فا طعم دمخت

که زبان را

که زبان را درشت سازد واجزای او را بسبب برودت بهم آورد وفعل او تبرید وتکثیف وتصلیب
وخشونت وردع است عاصر انچه با وجود بهم اوردن اجزای عضو را بفشارد مانند ضماد دانه تمر
هندی در دمل و در فارسی فشارنده گویند عُشب بضم اول وسکون ثانی گیاهست عصیر اب افشرده
از نباتات که بجهد نشرع باشد عصاره بمعنی عصیر است اما انچه بافتاب وآتش منعقد کرده باشند

حرف غ

استعمال مینمایند عنقود خوشه نباتات وعناقید جمع انست عطر بوی خوش غ غرغره بمعنی اواز
مختلف است که از حلق اید ومراد از و حرکت دادن مایعاتست در حلق وفرو نبردن ان غض بضاد
معجمه نارس از نباتات غسال یعنی شستن وشوینده وانچه جلای سطح عضو باعانت رطوبت
مایعه دهد مانند ماء الشعیر غلیظ بمعنی کثیف است و در اغذیه بیشتر مستعمل است واستعمال

حرف الفاء

لفظ کثیف در ادویه ف فتیله بمعنی شافه که مخصوص دبر باشد فرزجه شافه که قبل ورحم را مخصوص

حرف القاف

باشد فرفیری بمعنی رنگ بنفش است فاتر نیم گرم فسخ از هم جدا شدن قابض طعم گیرنده نامند که
اجزاء زبان را بهم اورد و درشت سازد وفعل او تبرید وتخفیف وتغلیظ وتقویت اشتهاست و در غیر
طعم مراد از و حابس است که بسبب بهم اوردن اجزای عضو حبس واستمساك نماید قطور انچه در گوش
واعضا چکانند قاشر هرچه مجدی جالی باشد که پوست از سطح استخوان تواند زدود و دد در سطح جلد
نقش نمود قاتل انچه بسبب ضدیت هلاك سازد و مرادف سم است وبعضی گفته اند زهر حیوانی مخصوص
باسم سم وغیر حیوانی مختص بقاتلست قضبان شاخهای گیاه بی ساق وقضیب واحد اوست قُنبعه

حرف ك

بضم اول وثالث وسکون ثانی قبهای خوشه کشت ك کیلوس کشك ابیست از هضم معدی بهم رسد
شبیه بکشك محلول کیموس اخلاط متولده از هضم کبدیست کماد انچه گرم کرده بر عضو بندند مثل
سپوس کنند کثیف بخلاف لطیف انچیز یست که اجزاء او بدشواری قبول انفعال از کیفیت بدنی کند
ونفوذ در اعضای بدن بسرعت نماید کاسر الریاح انچه قوام ریاح غلیظه را بحرارت رقیق ساخته دفع
نماید مانند تخم سداب کاوی بمعنی داغ کننده است ومراد از و انچه جلد را بجهة احراق وتجفیف بهم اورد

حرف اللام

وبجای خلط سایل را مسدود سازد مثل زاج در دفع نزف الدم جراحت لطوخ بمعنی اندودن چیزی

بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد **لصوق و لزاق** انچه بر عضو بچسبد و بچسبندگی
باشد **لعوق** بمعنی انگشت پیچ است که از معجون رقیق تر باشد **لغابی** انچه از چسبانیدن او در ابتدا اجزای
ان مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد و چون برشته کنند الزاق او رفع میشود **لطیف** انچه
در شان او باشد بعد از ورود به بدن منقسم گردیدن باجزای بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزای بدن
بسرعت کند مثل زعفران **لزج** انچه در شان او بوده باشد بالفعل یا بالقوه در حین تاثیر حرارت تا
در او که قابل امتداد گشته منقطع نگردد مثل خبازی **لحا** ریشه‌های باریک نباتات **لخلخه** انچه با نافعات
در ظرفی کرده بو هم زده بو کنند **لیف** انچه از اصول و لحای نباتات روئیده و با دیگر انها باشد **لادغ**
هرچه بکیفیت حاره لطیفه نفوذ در اجزای عضو نموده تفرق اتصال در منافذ کثیره قریب بهم احداث
کند و نفوذ هر جزو ان بانفراده محسوس نباشد مثل ضماد خردل با سرکه **مالح** شور و انچه در زبان
نفوذ کند بیان گزندگی و جلا دهد و فعل او تفتیح و تحلیل و تلطیف و تسخین و جلا و غسل باعتدال است
مر تلخ هرچه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و باکراهت بوده طبع را بهم زند و فعل او
تسخین و جلا و منع تعفن است **ملطف** انچه بحرارت معتدله رقیق کردن خلط غلیظ در شان او باشد
مثل جاشا **مغلظ** انچه بخلاف او باشد **محلل** هرچه در شان او باشد که تفریق خلط بحرارت مجبره اخراج
اجزاء آن جزو بعد جزو از موضع اشتباک خلط کند مانند جند **مجمع** هرچه ضد محلل باشد و گویند عضو
بارد قابض است **مخشن** هرچه سطح عضو را درشت کند و اجزاء او را در بلندی و پستی مختلف سازد
اعم از انکه بسبب تکثیف او باشد مثل عفص یا بجهت تفریق اجزاء مانند خردل **مملس** انچه سطح عضو را
نرم و یکسان سازد و او ضد مخشن است **مفتح** انچه منافذ عضو را از مواد دور سازد تا اسان شود اخراج
خلط مجتمع از مسالک ان مانند فطراسالیون و هرچه حریف و تر و لطیف باشد و سیال لطیف مایل بحرارت
و مایل باعتدال و هرچه حامض لطیف باشد مفتح است **مرخی** هرچه عضو را سست کند بحرارت و رطوبت
مزاجی و قابل تمدید سازد مثل تخم کتان **مصلب** انچه ضد مرخی باشد **منضج** انچه خلط را قابل دفع سازد
اعم از انکه رقیق را غلیظ کند چون خشخاش یا بعکس ان مانند طبیخ خاشا یا منجمد را نرم سازد چون حلبه

حرف المیم

مقطع انچه بسبب حرارت لطیفه نفوذ کند ما بین خلط لزج و سطح عضو ملاصق ان و رفع ان نماید
بدون تصرف در قوام خلط مانند سکنجبین **معطش** هرچه ریاح مجتمعه را متفرق ساخته قابل دفع کند
محکک هرچه بسبب قوت نافذه حاده تحریک اجزای لذاعه مسامات کند مثل انجره **مقرح** انچه بقوت
حرارت نافذه تفریق اجزای عضو نموده اخلاط او را بسبب حدت فاسد و واجب الدفع ساخته طبیعت
دفع اجزای فاسده کند مثل بلادر **محمر** انچه بسبب حرارت جذابه جذب خون بظاهر جلد کند مثل ضماد انجیر
با خردل **محرق** هرچه بقوت نافذه تحلیل اجزاء لطیفه و رطبه کرده احداث رمادیه نماید مثل فرفیون
مفتت انچه تفریق اجزاء خلط متحجر کند مثل زجاج محرق **معفن** هرچه رطوبت عضو را فاسد سازد بنوعی
که بدل ما یتحلل او نتواند شد بدون احداث احراق و تاکل مانند زرنیخ **مقوی** هرچه تعدیل مزاج و قوام
اعضا بنحوی کند که قبول ریختن فضول ننموده ممانعت تواند نمود خواه بالخاصیه باشد مثل گل مختوم
یا بسبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل سرخ **مرقق** انچه بخلاف منضج باشد در تغلیظ **مفجج** هرچه
در همه جهت بخلاف منضج باشد و هاضم بود **مفرح** هرچه روح حیوانی و نفسانی را منبسط ساخته
تعدیل مزاج او کند و حزن را رفع نماید مثل شراب **مشهی** انچه تحریک طبع بخواستن غذا کند **مبهی**
انچه بسبب تولید ریاح لطیفه در مجاری اعصاب و عضلات اعضاء تناسل گردیده محرک او شود و باعث
تکون ماده منوی گردد مثل لبوب **مدر** انچه اخراج مائیه اغذیه و فضول سیاله مانند بول و حیض و
عرق و شیر نماید **مسهل** هرچه اخراج فضول اعضاء از طریق امعا نماید **معرق** انچه بسبب تلطیف
رطوبات محتبسه تحت جلد را از مسامات و بظاهر اخراج کند **مقیئ** هرچه اخراج فضول از طریق
مری کند **ملین** اعم از منضج و مزلق و مخرج ما فی المعده و امعاست **مسکن** هرچه اخلاط و روح را
از حرکت غیر طبیعی باز دارد **مطفی** انچه اخلاط حاره را اگر حدت نماید **مخدر** انچه تکثیف روح حساس
که نفسانی باشد و روح محرک که حیوانیست بنوعی کند که مانع حس و حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات
سرد و خشک میباشند **مزلق** هرچه ترطیب و تلیین سطح عضو بحد لغزندگی کند تا انچه در ان محتبس
باشد بحرکت او حرکت نماید مثل الوی بخارا **مجفف** انچه افناء رطوبات یا تقلیل ان کند مثل سندروس

مسدد آنچه بسبب کثافت و یبوست در مجاری محتبس شده منع دفع مواد و اجبال دفع کند مثل صفیداب
یا بسبب لزوجت باعث تسدید گردد مانند لعابها مغری آنچه بالفعل یابس بود در او رطوبت لزجه باشد
که بسبب حبس سیلان مواد گردد مثل اهل شسته معطش آنچه طبیعت را مشتاق ترویح سازد اعم از
آنکه ترویح او با آب شود مثل معده و جگر یا بهوا مثل دل و دیه معطس هرچه بقوت نافذه تحریک مواد دماغ
بجانب خیشوم کند و بسبب دفع آن عطسه حادث شود مصلح آنچه اصلاح حال ماکول و مشروب نماید
اعم از آنکه رفع ضرر آن کند یا معاونت بر فعل او نماید یا حفظ قوت یا کسر حدت او کند یا بدرقه بجهت وصول
او با عضا گردد مولح هرچه منع خشک شدن جراحت کند و رطوبت او را زیاده سازد مثل موم و روغن
مدمل هرچه بسبب تجفیف و تکثیف رطوبت سطح جراحت را لزج و چسبنده کرداند و دهن زخم را
بهم آورد مانند دم الاخوین ملحم آنچه بسبب تجفیف لطیف و تعدیل مزاج خون را که وارد موضع جراحت
شود منعقد ساخته مستحیل بگوشت کند و او را منبت اللحم نیز گویند منضج بمیزه و بانفراد مرادف مایع
آنچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد مرواه پراکنده مفرق بفتح اول و کسر ثالث
تارک سر و در اشعار و کلها هرچه سر او هموار نبوده زواید داشته باشد مفرق گویند معقف خمیده
و کج شده مضغ خاییدن چیزی مضوغ هرچه را که خاییده باشند مسبت آنچه خواب آورد و با منوم
مرادف است مسکر هرچه مستی آورد اعم از آنکه با تفریح باشد یا نباشد مضمضه هر مایعی که در دهن چرخ
دهند مروخ مالیدن چیزی بر اعضا مسوح آنچه در مالیدن آن بر بدن بسیار مبالغه در دلک
عضو نکنند مبرود آنچه بسوهان خورد کرده باشند منخول آنچه بیخته باشند منتن بد بو مغسول آنچه در
شستن آن مبالغه کرده باشند محرق آنچه در سوختن بحد رمادیت برسد ن ناشف آنچه جذب رطوبه
سیاله کند اعم از آنکه منافذ او مرئی نباشد مثل اهلاب ندیده یا مرئی باشد چون اسفنج و ناشف را
قحل نیز نامند نجم نباتی بی ساقست نبطی در لغات مراد از لغت قومیست و در ادویه مراد خود روی که
نکشته باشند نفاخ هرچه در او رطوبت غریبه باشد و از حرارت ضعیف تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود
خواه در معده و امعا مثل میوها و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل تقویت باهست

نفوخ

حرف النون

نفوخ آنچه از ادویه یابسه سائیده را بنی مایعی در بینی دمند نقوع و نقیع خیسانیده که بجوشانیده صاف
نموده استعمال کنند نشاره آنچه بسوهان واره ریزه شده باشد نطول هرچه را جوشانیده آب او را بر اعضا
ریزند و یا شوربه قیمی از پوست نشوق آنچه به بینی کشند وغر بغین معجمه زمین نمناک وهن سستی وثب جستن از جای
وثی کوفتن وقود بر افروختن آتش هاضم آنچه اعانت طبیعت بر طبخ و گداختن غذا و خلط کند و سبب قبول
هضم او شود مثل مصطکی هش آنچه جرم او سست و ریزنده باشد و باندک افشردن ریزه شود مثل حب خوب
غاریقون هشم پاره شدن تشخیص ثالث در بیان ماهیت و کیفیت و خواص ادویه مفرده و اغذیه منفرده
و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت بترتیب حروف و ذکر اسامی آن ادویه بلغت یونانی و سریانی و عربیه
فارسی و هندی و ترکی و امثال آن مخفی نماند که هرچه مجرب دیگرانست بلفظ گویند مجربست یا مجرب دانسته اند
ادا می شود و آنچه حقیر تجربه نموده بلفظ مجربست مذکور می سازد و در هر دوا افعال کلیه اولا بیان میشود
مثل آنکه مفتح است یا رادع است و امثال آن ثانیا او را منحصر با فعال مذکوره که فلان چیز فلان عمل میکند و در
فلان مرض فلان اثر دارد ننوشته با چیزهای موافق غیر مذکور در امراض غیر مسطور توان استعمال نمود و بکار
دیگر حاصل کرد و التزام نموده که خواص ثمر و بیخ و صمغ و روغن و برگ و غیره را در ضمن اصل ادویه بیان نموده
متفرق مذکور نسازد مگر در بعضی که قابل ذکر بانفراده باشد و بدستور تا جمیع خواص برگ را مثلا ذکر نماید
مرتکب بیان خاصیت جزو دیگر آنچه نشود بخلاف سایر کتب که مشوش ذکر کرده اند بلکه خاصیتی از بیخ چیزی
مثلا بیان نموده اند و خاصیتی از برگ و بار و باز مرتکب ذکر سایر آثار بیخ آن شده اند و علی هذا القیاس و چون
مداوای چیزی از سموم بیک نسق است و هر یک را بانفراده دوای مخصوص نیست بنابر مراعات اختصار علاج
هر یک را در طی ذکر ماهیت آن بیان ننموده در تشخیص رابع که مخصوص آنست مرقوم خواهد شد و از متون کتب
ظاهر میشود که اول کسی که تالیف ادویه مفرده نموده دیسقوریدوس یونانیست که نزد بعضی لقمان عبارت از اوست
و تالیف مزبور مسمی بمقالات الستة فی الحشائش و ثانی قولس که ادویه عین الجمع نموده و ثالث اندروماخس
اصغر که ادویه تریاق کبیر را تحریر کرده و رابع جالینوس ملقب براس البغل که منافع ادویه مفرده را بیان نموده و متعرض
بدل و مصلح و سایر احوال نگشته و اول کسی که از یونانی بسریانی نقل نموده ویدوس نصارای بابلیست و زیاده

حرف الواو

حرف الهاء

بترجمه چیزی بیان نکرد پس اسحق بن حنین نیشابوری از یونانی و سریانی نقل بعربی نموده با مفردات و تالیف علیحده
سمی بمقولات اسحق گشته و حنین ولد او اغذیه را از ادویه جدا کرده اند پس نجاشعه در این باب تالیفات نموده اند
و اول کسی که از اهل اسلام تالیف نموده محمد بن احمد بن زکریا است که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل تحریر فرموده
پس شیخ الرئیس و ابن اشعث و ابو حنیفه دینوری و شریف و یحیی بن جزله صاحب منهاج و جرجیس بن یوحنا و صانع
و امین الدوله و ابن تلمیذ مولف مغنی و ابن بیطار مولف ما لا یسع که مشهور بجامع بغدادیست پس شیخ
داود انطاکی مصری تذکره را تالیف نموده و مولف اختیارات بدیعی بعضی را بفارسی نقل کرده و بعد از آن
حکیم علی گیلانی شارح قانون بسطی در ادویه مفرده بدون تحقیق داده و تا این زمان که سنه الف و ثمانین است
بنظر رسیده که بلغت فارسی کتابی مبسوط تالیف شده باشد **حرف الالف** الالف مع الالف



اطریلال لغت بربری بمعنی رجل الطیر است بجهت مشابهت شاخ گیاه او بپنجه کلاغ و بترکی غاز ایاغی
نامند و مراد او تعیین است بسیار ریزه و تیره مایل بکبودی و طولانی و بغایت تلخ و با خواص و گیاه او
شبیه بشبت و گلش سفید و برگش متفرق و ساقش مربع و اکلیل او مثل اکلیل شبت است
و در اواخر بهار میرسد و انچه سبز تیره و شبیه برازیانه است قسمی از دو قوات و تخم خلال داوان گویند در آخر
سیوم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی الات تنفس و مدر فضلات و مفتح سدد و منقی گرده و مثانه
و چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند مفتت حصاة و یکدرهم او را با عسل جهت دفع ریاح
و ایلاوس بسیار مجرب دانسته اند و ضماد او مجفف قروح و زایل کننده آثار جلد و نفوخ او در بینی و بدستور
شرب او مسقط جنین و مضر جگر حار و مصلحش سکنجبین و مضر گرده و مصلحش کثیرا و بدلش
در اطلیه برص کمون و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم است با عسل یا شراب و چون در فصل
گرمی هوا یکدرهم او را با عاقرقرحا و تربد و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه
بمسهلات بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر او افتد و آب
ننوشند و عرق کنند در روز اول نهایت تا روز سیوم موضع برص آبله کرده بعد از دفع زرداب بالکلیه برطرف
میشود مجربست و گفته اند که هر گاه از مفرد او هر روز سه درهم با عسل تا پانزده روز بنوشند یا از مرکب مذکور او بدستور

در مدت مزبور استعمال نمایند یقیناً رفع برص میشود **آالسن** لغت یونانیست و بمعنی مبری الکلب است
بجهت رفع کردن او زهر سگ دیوانه را و آن نباتیست ساقش بقدر ذرعی و شبیه بساق رازیانه و
برگش شبیه ببرگ فراسیون و از ان درشت تر و خارناک و ما بین سرخی و سیاهی و تخمش مایل
بپهنی و سبز و تیره و در غلاف دو طبقه و از ترس کوچک تر و در طعم بحدت و تندی و تلخی نانخواه و
گلش سرخ مایل بتیرگی و از زیر برگها میروید در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و محلل و جالی
و مقطع و مدر فضلات و هاضم و منقی بلغم و ریاح معده و گرده و مفاصل و ورکین و مجفف با اعتدال
و طبیخ او بجهت جمود و برودت مفرط و سعوط او بجهت زکام و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبه
ریه نافع و تخم او در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد بادزهر او و ضماد او جهت کلف و با
عسل جهت جوششهای سرکه زرداب از او اید مفید و قدر شربتش تا ۲ درهم و مضر جگر حار و مصلحش
کثیرا و بدلش نصف وزنش حب الغار یا ۲ وزنش نانخواه است و جالینوس فرموده که چون او را در
وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگاه دارند و با سه رطل عسل بدفعات یا بدو دفعه بکوبند و در میان
سال دیوانه گزیده بنوشد بغایت مفید است و هر دو گاه از بیخ او که با شیر تازه بیاشامند بجهت رفع زهر سگ دیوانه گزیده
نماید هر چند که از آب نیز ترسد و گویند چون گیاه او را بجمیع اجزا با رخ سرخی بسته بر اعضای دردناک
مواشی ببندند در رفع الم میکند و صاحب جامع انطاکی مخصوص درد سر انسان میداند و گویند تعلیق
او بر در خانه موجب حفظ صحت اهل آن خانه است و مولف جامع الادویه از محمد بن احمد نقل میکند که این گیاه
در شام بسیار است و حشیشة السلحفات نامند خوردن او بغایت مقوی باه و نگاه داشتن او بغایت
مورث عشق زنان است بجدی که اصلا ممانعت عامل او نکنند **ارغیس** حنین بن اسحق در الف مع الواو ذکر کرده
ان پوست بیخ درخت زرشک است در اول گرم و در آخر دویم خشک و با قوه بارده و قابضه و مانع تعفن
اخلاط و طبیخ او مقوی جگر بارد و مفتح و با قوه رادعه و جرم او با شراب جهت درد جگر که از تب باشد و آب
سود با وجود تب بغایت مفید و بدستور شراب و سرکه در آن جوشیده باشد همین خاصیت دارد و
طبیخ او در رفع ورم جگر و سفیدی آن مجربست و حقنه بطبیخ او منقی چرک و قرحه امعا و مضمضه او بجهت قلاع

خیشه و درد دندان و تقویت لثه و اکتحال او مقوی باصره و در جمیع افعال مثل نانخواه ماميران و قطور خیسانیدن
او در کلابی جهت تخفیف رطوبت و حفظ صحت چشم و دفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید و عصاره مطبوخ
منعقد او در افعال مانند حضض و قدر شربت از جرم او دو مثقال و از طبیخ تا بیست درم و مضر صاحب الن
و مصلحش عسل است **آملیلس** بلغت بربری و مغربی نباتیست بحری و در بلاد مغرب بهم میرسد طول او
بقدر قامت و زیاده از آن و برکش مانند مورد و ثمرش او بقدر بادر سرو و سبز و چون برسد سیاه و نرم
شود و چوب او بسیار صلب و اندرون او سفید و زرد و مایل بسرخی و مستعمل از او ریشهای باریک
اوست و مرکب القوی و برودت و یبوست در او غالب و بسیار قابض و آب خیسانیده او کرم دندان را
بکشد و جهت استسقا و زردی رخسار و اسهال بطن مجرب دانسته اند و بدستور چون با گوشت
طبخ نمایند و گوشت او را بیاشامند همین عمل کند و جرم و طبیخ او مقوی جگر و سپرز و مفتح سدد آن و قدر
شربت از جرم او درم است **آبار** لغت عربی و آن سرب سوخته است و طریق احراق او در دستورات مذکور است
در دوم سرد و خشک و مغسول او جهت قرحه عین و جوشش آن و جراحات خبیثه و اعصاب و بواسیر
و زخمهای کهنه و توقف الدم و سیلان رطوبات و با روغن گل سرخ جهت قروح مقعد و باسور که جهت تحلیل
ورمها و استسقا نافع و بدلش سرنج و خود دفن کشنده است **اثرون** بلغت یونانی اسم نیهاهست **اثوس**
بلغت یونانی اسم نشاسته است که نشا نامند **اغیس** یعنی طاهر و بیونانی اسم فنجنکشت است **انیسون** یونانی اسم
انیسون است **ارن** بلغت یونانی لوف الکبیر است **ارن صارن** بلغت یونانی لوف الصغیر است **اغلوس**
بیونانی ورس است **انوبیس** بیونانی اشراس است **امی** بلغت یونانی نانخواه است **ابنوس** معرب ابانوس
یونانیست درختیست شبیه بدرخت عناب و ثمرش مثل انکور و زرد و با حلاوت و برکش شبیه
ببرگ صنوبر و عریضتر از آن و خزان نمیکند و نخلش مانند نخل خرما قسم هندی با خطوط سفید و
قسم حبشی سیاه و صلب و املس و بهترین اقسام است در اول سیوم گرم و در آخر دوم خشک و ملطف
و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح و محلل نفخ معده و مفتح سدد سپرز و اکتحال محکوک او با
و زرور جهت بیاض و قروح و شبور و دمعه و موی زیاده و جرب و حکه و رمد یابس و حفظ صحت

چشم و رویانیدن مژکان و نشاره او جهت حبس خون زخمهای تازه نافع و عرق مغسول نشاره او لطیفتر
و در افعال مذکوره اثر انسب بعتر و طلای مسحوق و مطبوخ او و دوش آب محلل خنازیر است و کویند بالخاصیة
اطفای خون جاری کند و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با نفراده جهت تخفیف و کوشت آوردن
قروح خبیثه و منع جوششهای پر آب و آبله کردن اعضا مجرب و قدر شربت تا سه درم و مضر معده و
مصلحش عسل و بدلش چوب کنار است **ازاد دارو** لغت فارسی و آن سلوق جبلیست که ریخ او را اطیموکویند
و ضماد آن نقرس و مفاصل را نافع است **الوی بخارا** اسم فارسی اجاص است **الوچه** اسم فارسی درکست **ابدارو**
مومیاییست و محمد بن زکریا دوایی دیکر را باین اسم خوانده **اش بچکان** اسم فارسی جند است **اهن** اسم فارسی
حدید است **اهن ربا** اسم فارسی حجر مغناطیس است **اردمیه** اسم فارسی سمید است **اردسپوس دا** اسم فارسی
خشکار است **اردجو بریان کرده** اسم سویق الشعیر است **اردکنار** سویق النبق است **الوی سفید** اسم شاه
لوج است **الو بالو** اسم فارسی املج است **اردجو** دقیق الشعیر است **اب نیشکر** اسم فارسی عسل القصب است
اب باران ماء المطر است **اب چکیده** از کونه و غیره ماء القطر است **ابجو شانیده** اسم ماء الشعیر است
اب جو افشرده اسم کشک الشعیر است **اب پنیر** اسم فارسی ماء الجبن است **اب اهن تافته** اسم فارسی
ماء الحدید است **اب ماهی نمک سود** اسم فارسی ماء النونت است **اب درخت کافور** اسم ماء الکافور است
اب کامه اسم فارسی مری است **اهک** اسم فارسی نوره است **ابی** اسم فارسی سفرجل است **افتاب پرست**
اسم فارسی حربا است **ابک** بیا موحده باصطلاح اهل کیمیا زیبق است **انک** بنون رصاص اسود است
اینه چینی انچه از مس و نقره و برنج سازند **اب دوج** بلغت ترکی اسم درخت ابهل است **اغو** بترکی اسم فلیت
اغوب بترکی اسم ابهل است **اغاج دلن** بترکی اسم سوداناقت **ابلوج** بفارسی قند مکرر است **ازربویه** بفارسی
کل اشنان نامند **ابق** باصطلاح اکسیلین زیبق است **اودس** اسم فارسی ابهل است و آب دس نیز کویند **الک**
واله اسم فارسی سنبل الطیب است آهوری بزبان هند خولنجان است **اک** بکاف فارسی بلغت هندی اشخر است
ابه بهندی اسم سوپیست **ابغر** بفارسی شوره کویند و آن از بخار مایی بر روی زمین شوره زار بهم رسد
و بعد از تصفیه آن با آتش شبیه بنمک میشود در آخر سوم گرم و خشک و مفتح سدد و منقی بلغم و اوساخ

اسم فارسی
قرامینا است **اهو**
اسم فارسی غزال است
املدح
ح

اش بوان از اغذیه است و در مرزوره
مذکور است **اش** اسم فارسی اغذیه
مطبوخه ما بعده است و بعضی اوقات
در مزورات و در سایر مواضع
استعمال میشود ح ح ح

صح مقابله بالاصل

بدن و مسهل و در نهایت حدت و قوی تر از نمک و بورق در افعال و جهت علل سپرز و درد کمر نافع و مجرب
دانسته اند و مضر بمعی و کرده و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش ملح اندرانی و نیم
درهم او و نام مرباشکر جهت احتباس بول که بهیچ چیز دفع نشود مجربست و از خواص او سرد کردن آبست
بعمل مخصوص که ابرا در ظرف روی توتیا کرده در ابشوره کرده حرکت دهند و او جزو اعظم بارودات
ابل هندیا اسم فالست ابر بفارسی اسفنج است ابوخلسا بفارسی هوچوبه نامند و چهار قسم میباشد
قسم اول نباتیست شبیه ببرگ کاهو و باریکتر و با خشونت و سیاه لون و ملاصق زمین و ساقش
مزغب و گلش اشقر و فانزاو سیاه و بیخش بقدر انگشتی و بسیار سرخ و قوتش تا عم سال باقی میماند و در اول
دوم گرم و خشک و محلل اخلاط غلیظ و ملحم و قابض اسهال و مدر حیض و دافع معده و مجفف
طبیخ او جهت درد سپرز و جگر و نقرس و درد گرده و حصاة و یرقان و تبهای کهنه و طلای او جهت قطع
و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خنازیر و باد و جهت حمره که باد سرخ گویند نافع و مصدع و مصلحش
روغن بنفشه و کدو و قدر شربتش ۲ مثقال است و چون بیخ او را در روغن بجوشانند و قیروطی ترتیب
دهند جهت سوختگی آتش نافع و حمولان و بدستور حمول بیخش با ماء العسل مخرج جنین است و در جمیع
افعال بیخ او قوی تر است و قسم ثانی با برگ بزرگتر است و خشونتش کمتر و دراز و خشن و پرشعبه و گلش مایل
ببنفشی و ریزه و قابض تر از قسم اول و ضمادش جهت حمره و منع عرق انفع و بسیار حابس طبیعت و قسم ثالث
برگ ریزه تر از اول و خشونت کمتر و شاخهای او ریزه و گلش بنفش و بیخش دراز تر و سرخ و تند طعم تر از همه و جهت
گزیدن افعی ۲ مثقال از بیخ او با شراب بهترین اشیاست و تعلیق او مانع گزیدن هوام و قسم چهارم شبیه بثالث
و از آن گلش ریزه تر و بغایت سرخ و دا خرد و مرکوم و خشک و یک مثقال و نیم او با شل او زوفا و قردمانا جهت
حب القرع و سایر کرمها بغایت نافع و ضمادش با پیه خوک جهت خنازیر و نقرس و اورام صلبه
و عصاره او با عسل جهت قلاع و حول و جلوس در طبیخ او جهت ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج
جنین و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و دفع آثار و غلظت طبقات چشم و با سرکه شرب او ضماد او جهت سپرز
مفید و قطور روغن که در آن جوشانیده باشند جهت درد گوش و ثقل سامعه بهترین ادویه و طلای سیاه

چشم

چشم و علل دیده مجربست و گلش در جمیع افعال قوی تر از برگ او و اشامیدن بیخ او گل و تخم آن بقدر یک مثقال بغایت
مدر حیض و مخرج جنین بوده و زنده است ابریشم بکسر اول و ثالث و فتح سین مهمله ابریشم است و
گویند مراد از و پیله است که کرم ابریشم سوراخ نکرده بیرون نیامده باشد چون سوراخ کرده او را قز نامند
و آنچه در آب بجوشد و او کشیده باشد از قسم ابریشم خام نیست بلکه حریر عبارت از وست و در اول گرم
و خشک و با تقطیع و تنشیف و بغایت مقوی دل و روح طبیعی و باه و مسمن بدن و جهت خفقان و ضعف
معده و دیو آب مطبوخ او باشکر جهت تفتیح سدها و نیکو کردن رنگ رخسار نافع است و محرق او ضعیف
تر و جهت قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم نافع و پوشیدن حریر جهت منع هم رسانیدن قمل از مود و معرق
او مضر گرده و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش مروارید سوخته شسته است و
بهترین طریق استعمال او بسیار ریزه بمقراض کردن و با جواهر و سایر ادویه بر روی سنگ سائیدن است ابهل
بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و بکسر اول و ثالث نیز آمده است و انقسمی از سرو کوهیست و مراد
از و بار اوست شبیه بتوت تازه او سرخ و رسیده اش سیاه و با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریه
و بزرگتر از بار عرعر که قسم اشهر سرو کوهی باشد و برگش شبیه ببرگ درخت گز و در سیوم گرم و خشک
و بغایت لطیف و با قوه مجففه و قابضه و لذاعه و محلل و مدر حیض و مسقط جنین و زایل کننده
عفونت قروح خبیثه مزمنه و مسحوق او با عسل جهت ربو و بواسیر و مطبوخ او جهت استسقا و حب
ده مرا او را دانه بیرون کرده با روغن گاو تازه بقدر دانگ او را اگر بر آتش بگذارند تا روغن را جذب کند پس
سائیده با ده مرغ یا بیند مخلوط نموده هر صبح ۲ مرا با بکره بارد المزاج بنوشد جهت درد دها اسافل بدن
و بواسیر و دفع اقسام کرم امعا بغایت مجرب و نافع و چون با عسل سرشته هر روز یک درم تا سه درم او را
مداومت نمایند حیض منقطع را جاری سازد و جهت ربو و بواسیر مجرب دانسته اند و چون در روغن
زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود قطور او جهت کری تازه و کهنه مجربست و ضماد او بدستور ضماد
بکش جهت اورام حاره و سیاهی جلد و حرق و آثاری که از فضول بهم رسد و سرخی که بعد از به شدن زخم
در عضو بماند و جهت قروح ساعیه و اکله و علم آید و الجراحات مفید و طلای او با سرکه جهت داء الثعلب

مجرب و با انجیر جهت جمود اعضا و با عسل جهت جراحت بن دندان و نفعش و اکله ان و لعوق یک وقیه ان
با نصف وقیه روغن تازه گاو و مثل هردو عسل که تا یک هفته مداومت کنند جهت ربو مجرب دانسته اند
و مضر جگر و مصلحش خولنجان و مضر معده و مصلحش حاما و عسل و بدلش بوزن او جوز السرو و مثل ان
سلیخه و در تلطیف بوزن او دارچینی و قدر شربتش تا سه درم است **ابوفانس** بلغت یونانی اسم غاسول
رومیست و ابوفاووس و ابوقاوس نیز گویند و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است نباتیست
ما بین درخت و گیاه برگش از برگ زیتون باریکتر و ما بین برگها خارهای سفید دارد و شکوفه او سفید
~~دارد و شکوفه او سفید~~ و شبیه بگل لبلاب و شاخهای او پراکنده و بیخش قوی و پر از رطوبت و تلخ
و مستعمل در تداوی بیخ و عصاره رطوبت اوست که با ارد کرسنه امیخته خشک کرده باشند و برگ
و شاخ و گل او را ساییده دست با و میشویند و باین سبب غسول نامند و مولف تذکره اولوا الالباب
او را اشنان دانسته و مولف جامع بغدادی را غالط حمل نموده و ظاهرا غاسول رومی غیر اشنان باشد
چرا اشنان برگ نمیباشد و عطریه ندارد و مسمی بغاسول فارسیست و در اکثر صفات مشابه بهم میبینند
و در اول سوم گرم و خشک و مقطع و ملطف و جالی و مفتح و سه قیراط از رطوبت خالص ان و یکدو
دوازده قیراط از مخلوط مجفف مذکور با ماء العسل مسهل قوی و بلغم و زرداب و گویند جهت استسقا
خاره مجربست و همچنین سه قیراط از بیخ و یک مثقال از عصاره اش با ماء العسل همین عمل میکند و مضر احشا
و مصلحش عسل و خوردن اب سرد و نشستن در ان قاطع اسهال اوست **ابوقیطس** نباتیست شبیه
ابوفانس و بی ساق و بی شکوفه و مفروش بر روی زمین و بیخش سطبر در سوم گرم و خشک و جهت ضیق
النفس و صرع و درد اعصاب و استسقا نافع و مصلحش عسل است و مضر معده و قدر شربتش
تا یک مثقال است **ابیل** نباتیست بیخش شبیه بشلغم و خوش طعم و برگش مثل اسلنو شاخهای بسیار
و تخمش شبیه بتخم زردک و در کنار دریا روید و مولف اختیارات گوید برگ انجیر بزمین خشک روید
باشد فالنست در دوم گرم و خشک و مدر بول و جهت سپرز ازموده و قدر شربتش تا درم است
ابرکاکیا دامر عنکبوتست و در حرف عین انشاء الله مذکور میشود **ابرون** لغت یونانی و بمعنی دایم

دایم الحیوتست و بعربی حی العالم و بفارسی همیشه بهار نامند از جمله ریاحین و همیشه سبز است کبیر او را
منبت بیشتر کوهها است ساقش بقدر ذرعی و زیاده بسطبری انگشت مهین و پر رطوبت که بدست چسبد
و برگش شبیه بزبان و باریک و پر رطوبت و گلش ما بین زردی و سفیدی و بستانی او بهتر از کوهیست
و صغیر او را منبت سنگلاخ است و محوطها و مواضعی که سایه داشته باشد و شاخهای او درزه و از یک
جا بیرون امده و پر برگ و درزه و پر اب و بقدر وشبری و گلش کوچک و زرد مایل بسرخی و تخمش مثل تخم خار
و در باغچهای اصفهان و غیره از بلاد بسیار است و در دوم سرد و در اول خشک و با قوت قابضه و رادع
و مفتح سدد جگر و زهره و مسهل صفرا و قاتل اقسام کرم امعا و معده و مسکن حدت خون و مقوی معده حار
و مانع نزف الدم و جهت سحج و اسهال بلغمی و قیر از اب و با شراب نافع و ضماد او با ارد جو جهت قروح خبیثه و مفاصل
حاره و زخمهای کهنه و سوختگی اتش و نمله و اورام حاره چشم و نقرس مجرب و نطول عصاره او جهت گزیدن رتیلا
و با روغن گل سرخ جهت درد سر و اکتحال او جهت رمد و حمول او جهت قطع رطوبات سایله رحم مفید و طلای او
جهت باد سرخ که تیغ زده خون ان موضع با اب و مخلوط کرده مجرب است و با خل جهت خارش بدن بعد سود ازموده
و برگ خشک ساییده او را جهت دفع اسهال مزمن مجرب دانسته اند و فرزجه برگ ان جهت سیلان رحم و قطور در گوش
زیتون که برگ با عصاره او را در ان جوشانیده باشند جهت درد گوش حار بسیار نافع و گویند مضر سپرز است و
مصلحش گل ارمنی و قدر شربتش از عصاره او سه مثقال و نیم تا هفت مثقال و از برگش تا پنج مثقال و بدلش کاهوست
و از دیسقوریدوس منقولست که نوعی از حی العالم در عقد و برگ شبیه بحرفه و مزغب و غبار الود و در نهایت گرمی
و مقرح جلد و ضماد او با پیه کهنه محلل خنازیر است **ابراز** گیاهی است ساقش نازک منکسر و در اطراف ساق
برگها بهم پیچیده بجای گل و در بهار در بلاد بارده و جاهای سایه و مکانی که نمناک باشد و مواضعی که مدتی اب در او
ایستاده باشد میروید و در بغداد و موصل او را بشیر بجه میخورند و با اندک تلخی و تندی است و در صورت
شبیه بهلیون در دوم گرم و مشهی و در هضم و عصاره اش جهت اورام رخوه و ریحیه و مرکب نافع و چون در
اب نمک بخیسانند تلخی و تندی او زایل شود بغایت محرک باه و مصلحش سکنجبین جهت دفع ثقل او نعناع و شونیز و سرکه و
کرویا است **ابقیت** بلغت مغربی گوشت بالنگ است و در اترج مذکور میشود **ابن عرس** حیوانیست بری معروف

الحیوتست

وبفارسی زاسو و موش خرما نامند شبیه بموش و سرخ پای و از زردچوبه است و از او بزرگتر و موی وی مثل افشان
و در مصر بخانها بسیار الفت کند و در ابخاز به نامند در سیوم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه
و مبهی و مقوی جگر و موافق صاحب استسقاء بارد المزاج و پادزهر سموم است چون باشبت و روغن کنجد
و یا روغن زیتون نارسیده با آب بجوشانند و چون پوست او را کنده جوف او را بعد از پاک کردن بنمک انداخته
در سایه خشک کنند دو مثقال او با شراب جهت سموم هوام و دفع زهر طفسیقون و چون بجای نمک کشنیز پر کرده
خشک نموده باشند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه است و چون مجموع او را در ظرفی بسوزانند ضماد خاکستر
او با سرکه جهت نقرس بسیار مفید و خوردن دو مثقال از خون او با آب و عسل جهت صرع و طلای خون او جهت
خنازیر و صرع و ضماد گوشت او جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و پیکان از بدن و مضر بمحرورین و مصلحش
سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر احشا و اصلاحش آن در روغن کنجد و زیتون پختن است و گویند چون کعب او را
در زندگی بیرون آورده زنان تعلیق کنند منع حمل کند و چون او طعام زهردار شامه کند بلرزد و موی
بدن او راست شود ابرنکاجی بترکی اسم خبازی است ابل بهندی فرنجمشک است ابرک بهندی طلق است
ابزار مؤلف تذکره گوید بلغت شام گیاه سورنجان است ابوفروه اسم شاه بلوط است ابن آوی کلب بری است
و بفارسی شغال نامند اباز یر آنچه در طعامها کنند اعم از آنکه بقول باشد یا ادویه یابسه ابوترون بلغت
رومی تمر است ابرار القطه بلغت مغربی بارون صغیر است ابو الاجساد کبریت است ابو الارواح زیبق است ابلیا
بلغت عبری باروت است ابریز برای مهمله مکسوره و زای معجمه زر خالص است ابرطویز بلغت یونانی اسم
اشنه است ابیئون بیونانی زاینج است ابارون بیونانی حجر است ابکون نشا است اب سنبل الطیب است
ابوقلون حجر التیس است ابلین طین مصری است ابرق شقتین حجر است ابوعماره صعتر است ابریمون برومی
اسم ابرها است ابوطلیا برومی اسم اسفناج است ابوغلس برومی کل جزء است ابرقی برومی لوف صغیر است
ابوطامون بیونانی قفر الیهود است ابیخ بریخ کابلی است ابرهیم از جمله اغذیه یونانی آشی است که با آب غوره
قند و عود و ادویه حاره و بادام و گلاب ترتیب دهند مقوی معده و جگر و دل و مفرح است اترج بفارسی بالنک
و ترنج نامند پوست او در دویم گرم و خشک و تخم او در اول سیوم گرم و در دویم خشک و برگ و شکوفه او در آخر

بلغ لف مع الکتاب

دویم گرم و مجفف و محلل و ملطف اند و ترشی او مقوی دل و در آخر دویم سرد و در سیوم خشک و قابض و مسکن قی صفراوی
و مقطع مرة الصفرا و با قوه تریاقیه و ملطف و مشهی و صاف کننده روح و خون از صفرا و مانع ریختن صفرا بمعده
و اسهال و جهت خفقان حار و تقویت معده و جگر و تسکین حرارت احشا و یرقان و تشنگی و اسهال صفراوی و کبد
و ضماد او جهت گزیدن عقرب و مار نافع و طلای او جهت کلف و قوبا و جهت قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه
و قطور او جهت یرقان که در چشم باقی مانده و غرغره بمطبوخ او در سرکه جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد مفید
و مضر سینه و عصب و مصلحش با شربت خشخاش و شراب الطین و بدلش آب نارنج و آب لیمو و چون جواهر در او اندازند
در آن بخیسانند مضمحل سازد و در تب و در افعال قوی تر از تب غوره است و جهت غلبه صفرا و تشنگی مفرط و قطع
قی و دفع سموم و اکتحال او جهت بیاض و طلاء او جهت قوبا نافع و گوشت او که شحم نامند در اول سرد و تر و دیر هضم
و مضر حرارت غریزی معده و مانع صعود بخارات از معده بدماغ و مورث قولنج و مصلحش عسل است و پوست
او مقوی دل و دماغ و معده و احشا و مفرح و مشهی و با قوه تریاقیه و معطش و مفتح و محلل نفخ معده خصوصا
چون با عسل پرورده باشند و طبیخ خشک او مسکن قی غیر صفراوی و مضغ او جهت خوشبو کردن دهان و سحیق
پوست و گوشت او که با هم کوبیده باشند جهت گزیدن افعی نافع و همچنین ضماد او و همین اثر دارد و طلاء پوست محرق
او با شراب جهت برص بسیار مفید و مجرب و غیر محرق آن را چون در جامه گذارند مانع کرم زدن آن و چون پوست یک عدد
او را بالتمام در شراب اندازند در ساعت ترش کند و مضر جگر حار و مصلحش عسل و مضر دماغ حار و مصدع
و مصلحش بنفشه و قدر شربت از خشک او و تخم دو درم و از تر با هفت مثقال است و تخمش در افعال مانند پوست
او و یاقوت مسهله و دو مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قوی تر از تریاق کبیر و با آب گرم یا شراب
جهت گزیدن عقرب مجرب و بدستور ضماد او و آشامیدن یک درم از مغز مقشر او بغایت مدر حیض و کشنده
جنین و مخرج آن و طلای او جهت علیل و ورم بلغمی و سنون او جهت تقویت لثه و روغن تخم او جهت بواسیر طلا
و شراب او بغایت مؤثر و مفتح سدد گوش و سریع النفوذ در اعضا و محلل قوی و ملطف و چون کسی بآن تدهین
کند گویند عقرب باو نزدیکی نکند و مجرب است و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه یا شراب جهت مفاصل و نقرس
و اورام و دبیلات نافع و براز او هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشا و مفتح سده و جهت ضیق النفس بلغمی

مفید و شکوفه او در افعال مثل برگ او و از ان لطیفتر و بوییدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت رفع ضرر هوای
وبا ازموده و همچنین فرش کردن برگ او و همین اثر دارد و مؤلف جامع انطاکی مرقوم نموده که اب ترنج را اگر در قار دو روز
کرده در حمام گذاشته تا حل شده باشد جهت رفع جمیع سموم و امراض اعضای رئیسه و جهت زحیر مجرب میدانند
چون با اشربه مناسبه بنوشند و روغن ترنج که پوست خالص شسته او را در روغن زنبق و روغن جدی
انهر را از ان یک رطل یا دو رطل روغن کنجد انداخته و بهتر شبانه روز بیرون اورده پوست تازه ریخته باشند
تا سه دفعه و بیشتر گرم و خشک و محلل و بتدهین جهت امراض بارده و عصبانی و درد مفاصل و رفع گزند
هوام و ثبت ریع و بر اسفل قدم جهت رفع برودت هوا و اسفار بریدن جهت استرخا و خوشبو کردن عرق و فالج
و رعشه و لقوه و اختلاج و رعوف الفشا و درد گرده و مثانه و جهت روئیدن مو و سعوط جهت درد سر علل
سوداوی و درد شقیقه و مضمضه او جهت درد دندان نافع است **اتنکن** بهندی انجره است **اتویک** بهندی
دروغ است **انتمیر** یونانی اسم بانوبخت **اثان** اسم عربی اسم حار شیر ده است **اثری** بهندی اسم اعشات **اثاطریفون**
شرابیست که از اب انگور و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند بسیار گرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران
و مرطوبین است **اثاویون** بیونانی اسم اشترغار است **اثانقون** بیونانی اسم اشنان است **اثوهو** بیونانی اسم فقاح
اثامیطیقون بلغت رومی هواست **اثمد** بفارسی سرمه نامند سنگیست سیاه و با رصاصیت و اهل اکسیر
اعتقاد انست که چون چند روز با صابون سبک نمایند قلعی خوب میشود بهترین او اصفهانیست که از
نواحی قهپایه خیزد در دوم سرد و در سوم خشک و گویند در چهارم خشک است و بعرا اب در جات در وخلاف
نموده اند قابض و مجفف قوی و با قوه سمیه و قاطع جریان خون از جمیع اعضا و مقوی اعصاب و منقی
چرک زخمها و گوشت زیاد و جهت تقویت باصره و حفظ صحت چشم و رفع حوادث و رطوبت و قروح و اندمال
ان و التیام سایر قروح اعضا و با الملک مثل مقوی باصره پیران و حول او جهت قطع جریان حیض و خروج
مقعد و ضماد او بر پیشانی و نصف سر جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و با پیه تازه جهت سوختگی
اتش و با روغنها چون بر بدن طلا کنند جهت کشتن و دفع قمل و ذرور او جهت جراحت تازه و قطع خون
ان و قروح ذکر و خصیه و طبقه قرنیه چشم بغایت مفید و مجرب و اگر با پیه سرشته بر اتش گذاشته

باشند

باشند تا شعله ور گشته بسوزد لطیفتر و مغسول او الطف است و با مروارید و سرگین خردون و شکر جهت غشاوه و بیاض
چشم مجرب و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب و بدستور مجربست و مضر شش و مفاصل و خوردن او قاتلست و بدلش اباد
و مصلحش شکر و کتیرا **اثرار** بلغت اهل نادیر اسم ابنوبار است **اثل** بلغت عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است بقدر درخت سرو عظیم
و برگش خشن و با زغب اندکی و ثمرش بشکوفه و بقدر نخودی و بذر گز از ان و تیره رنگ و مایل بزردی و در جوف ان دانهای ریزه
و نیم جسته و گویند بدل او سرخست و عذبه و ثمره الاصل نامند و مؤلف اختیارات و جامع انطاکی و مغنی و جامع الادویه
و کامل الادویه و صیدنه و قانون اقسام سرو کوهی و درخت گز را شنبه ذکر کرده اند و از جامع ابن بیطار و جامع بغدادی
ظاهر میشود که اهل عرب اقسام سرو کوهی و طرفا و اثل اقسام گز است و جوز الابهل غیر ثمر العرعر و عذبه غیر ثمر الطرفاست و اثل
در اول سرد و دوم خشک و با قبوضت و اندک ملوحت و مرارتست و جالی و مفتح و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ او جهت
جذام و سده و ورم سپرز و منع سفیدی موی و در سرکه و شراب مقوی جگر و ملین و طبیخ او با اب و عفص
و پوست انار قایم مقام حب زبیب است در ازاله قروح خبیثه و اتشک و اکله و مضمضه او جهت درد دندان و ضعف لثه
جهت تحلیل ورم جگر و بخور او تا هفت دفعه جهت سقوط دانهای ابله و بواسیر و جوششهای ریز که اب از او تراود و خاکستر
و اب طبیخ او جهت خروج مقعد و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضا خاکستر او مجربست و قدر شربت از طبیخ او تا چهل
مثقال و از عصاره او تا سی مثقال و مضعف معده و بدلش جوز السرو و مصلحش صمغ عربیست و شیخ داود انطاکی نوشته
که چون کبریت را با اب اثل ده روز تا سه تقیه نموده هفت مرتبه تقطیر کنند صبغ الاول را ابقا و ثمرش در دوم سرد و در سوم خشک
و بعضی گرم در دوم میدانند و اصلی ندارد و قاطع اسهال و سیلان خون و رادع مواد و مقوی معده و جگر و سپرز و اعصاب
و اشامیدن او جهت نزف الدم و ربو و منع انفجار نزلات و اسهال صفراوی و رطوبتی بود اده و با کل خوردنی و بدستور و درد
و نیم او با یکدرهم و نیم گلنار که دو سه دفعه هر دفعه همین مقدار بنوشند جهت قطع اسهال مجربست و در حبس سیلان خون بسیار مفید
طبیخ برگ و قیلا و خیسانیده اثر در اب گرم که با شکر بنوشند جهت یرقان و گزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات رحم و در مزاج
اطفال جهت رفع رطوبات مستعمل و ضماد برگ نافع و جوشانیده نضیج او را سه روز تا هفت روز بنوشند و از عقب او روغن ...
ترجیح بدنه و خوب شدن رنگ رخسار و تقویت معده و تنقیه رطوبات فاسده او میشود و چون با صندل و افسنتین جوشانیده
باشکر بقوام اورند جهت تقویت اعضای غذا و اعضا و سده سپرز بغایت مفید و جهت مغص نافع و چون در گلاب خیسانیده

بحکاکت جهت دفع مواد و تقویت اجفان و حدت بصر مفید و ذرور او جهت قطع خون جراحت و بردن گوشت زیاد و غسول او
جهت جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخسار و رفع قبل و حول او جهت دفع رطوبت رحم و نوح و مضمضه بطبیخ او و بدستور ضماد
او جهت تقویت لثه و تاکل دندان و ضماد مطبوخ او در سرکه و آب جهت ورم سپرز نافع و مضر سر و مصلحش [illegible] و قدر شربت از
سایید او دو درم تا چهار درم و بدلش پوست عفص یا پیرا انارات **اثلق** بعربی اسم بیخ انکشتانست و بیونانی اغیس نامند و بعضی
طامریا ذکر نباتش از مابین شجر و کیاه و در مواضع صلب و بیشه با بهامیر و بید و شاخهای او قوی و صلب برکش از برک زیتون ریز
و کمرنک تر و بسیار هر شاخ پنج عدد شبیه به بیخ انکشت و چون به دست بمالند بوی او در عطر شبیه به بر بیباسه و گلش سفید
بسرخی و ازرقی و تخمش از فلفل کوچکتر و سفید و بعضی سیاه و شاخ او را فقع نیست و مدار قوت تخم او قاطع نسل و کاسر باه
در دویم گرم و خشک و گویند در سیوم خشک است و بعضی در دویم سرد و تر دانسته اند و بعضی در سیوم سرد و در اول
خشک میدانند با قوه قابضه و محلل و ملطف و مفتح سده و مدر حیض و تخمش لطیفتر و پادزهر سموم و مجفف منی و شکننده
بادها و زیاد کننده شیر و جهت گزیدن مار و هوام و سده دماغ و [illegible] جگر و سپرز و صلابت جنون و باشرابه جهت گشودن حیض
بغایت مفید و ضماد او جهت تحلیل ورم صلب و اعیا و ورم سپرز و جراحات و التواء عصب [illegible]
و لیثرغ [illegible] و بدستور نطول مطبوخ او و سرکه با روغن زیتون و طلای او با ابجد [illegible] مقعده و حول [illegible]
بر آن او باشد [illegible] جهت ادرار حیض و جلوس در طبیخ او جهت ورم رحم و مقعده و مرهم او با کوه تازه [illegible] جهت صلابت
و قرحه کرده [illegible] جهت کسر قوه باه و گریزانیدن هوام [illegible] باعث گریختن هوام میشود و مضر گرده و مصدع و
صمغ عربیست و قدر شربتش یک مثقال و گویند بدلش دو وزن آن شاه دانه است و هفت عدد از برگ او مسهل قوی [illegible]
گویند [illegible] مانع احتلام و قاطع نعوظ است **اثاناسیا** بیونانی اسم معجونیست و معنی او [illegible]
و گویند اسم جگر کرکست و چون [illegible] و جگر کرکس بنا بر آن باین اسم موسوم شده **اجبا** بلغت هندی [illegible]
از برگ چنار [illegible] شکوفه او چون [illegible] سرخ کرده [illegible] شبیه بحلیله [illegible]
بیخ او را نیم کوب [illegible] در دوم [illegible] نوشته جهت حبس بول [illegible] **اجر** لغت یونانی و در [illegible]
مدوده و هم بفتح الف مستعمل است در دویم گرم و در چهارم خشک [illegible] و مقطع و با آب [illegible] و مقشر حصاة
و ضماد او با ابخوره جهت دفع شرا و منع ظهور آن و با نمک و سرکه جهت [illegible] و در امراض بلغمی و استسقا

لمرونة

لحمی و زقی و سوء القنیه و ذرور او جهت قطع خون جراحات تازه و جلوس در طبیخ او جهت رطوبت [illegible] و بارده و ریح
خصوصا و فتق کرده روغن گل بر آن ریخته باشند و چون [illegible] را با [illegible] در شراب اندازند [illegible]
و سر از بخار آن بدارند [illegible] و در تحلیل مواد بارده دماغی و نزلات مزمنه و درد سر کهنه بی عدیل و مجربست و قدر شربت
تا یکدرم و روغن او که اجزا بقدر یک مثقال [illegible] کرده در آتش سرخ نموده در روغن زیتون اندازند بعد از آن کوبیده با
قرع معکوس تقطیر کرده باشند بغایت گرم و سریع النفوذ و ملطف و محلل و آشامیدن او جهت تفتیت سنگ مثانه
مجرب دانسته اند و مدر بول و جهت سایر علل مثانه نافع و کشنده کرم معده و امعا و جهت مغص بارد و ریاح و نفخ بالخصوص
ظاهری و سموم بارده و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و عرق النسا و مفاصل و تحلیل [illegible] و جهت
ضیق النفس و دفع فضلات ریه مفید و اکتحال او جهت تحلیل [illegible] بی عدیل و حمول او جهت گشودن خون بواسیر و ساقط
کردن آن بواسیر و دفع کرمهای معده و فرزجه او جهت گشودن خون حیض و اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر و سعوط
جهت صرع و نسیان و دلوک او جهت کشتن کرم دندان و تسکین الم آن و طلای او جهت زخم آتشک بی عدیل و قطور او جهت ثقل
سامعه و نشوق او جهت امراض بارده بینی و دماغ و ضماد او با اشق جهت ورم سپرز بغایت مفید و قدر شربتش از یک مثقال تا
مثقال است و مضر معده و مصلحش سرکه و بعضی گویند [illegible] **اجوره** بلغت هندی اسم [illegible] است **اجواین** بهندی اسم
نانخواه است **اجوری** بهندی [illegible] است **اجوان** بهندی [illegible] است **اجوا** بهندی [illegible] است **اجلاجیدن** بهندی صندل ابیض است **اجولا** بهندی بیخ
اجلی کری کلکری کاشیرا بهندی عصاره [illegible] الحارات **اجاص** بفارسی آلو [illegible] شامل قسم آلوی زرد و سیاه و آلوچه و
جنگلی و شاه آلوچه و آلوی سرخ است [illegible] آلوی سیاه بزرگ است در اول سرد و در دوم تر و ملین و مزلق و مسهل صفرا و رقیق
و تسکین حرارت دل و رفع صفرا و تشنگی و جهت تبهای حاره و صداع حار و خارش بدن نافع و طبیخ نیم رطل او در ده رطل آب که
بنصف رسیده باشد [illegible] شکر مسهل خوبی [illegible] است و موافق سینه و مثل خیار شنبر [illegible] مضر معده [illegible]
و جهت [illegible] و غشیان حاره مفید و غرغره طبیخ برگ و بیخ او جهت ورم لهات و منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و تقویت بن دندان
[illegible] او جهت دفع کرم معده و ضماد برگ او با سرکه جهت کشتن کرم [illegible] مصدع و مصلحش عناب [illegible] و مضر معده و
[illegible] مصطکی و گل قند و عسل [illegible] شربتش تا نیم [illegible] و بدلش [illegible] هندی [illegible] و جنگلی [illegible] طبیخ او
[illegible] و منع [illegible] از صمغ عربی [illegible] و مقشر [illegible] جهت [illegible] و اکتحال او جهت حدت بصر

وضماد او با سرکه جهت قوبا و جوشش بدن اطفال مفید و مرتب او سرد و تر و ملین طبع و مسکن تشنگی و در تبهای حاره و التهاب

الالف مع الحاء

و مواد و سایر آثار رمل اپاوست **اجاص اسفر** اذرکت **احوده** بالحاء المهمله لغت یونانی و بعضی باسم الافعوات و آن گیاهیست

شبیه به برگ افعی و بی ساق و نبات او خشن و باریک و برگش از برگ ابوخلسا و کاهو ریزه تر و با رطوبتی که بدست چسبد و خار

دار و بیخ و شاخهای او بسیار مایل به سفیدی و ریزه و از دو جانبا و برگ سیه و بید و برگش باریک و ریزه و گلش بنفش

ثمرش شبیه به سر افعی و بیخش بقدر انگشت و مایل بسیاهی و باریک و در دوم گرم و در اول تر و مفتت حصاة و مدر بول

و حیض و شیر و عرق و بیخ او مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوصا افعی و چون با شراب بنوشند و اگر با شراب ...

مناسب باشد گویند جهت درد کمر مجرب است و مورث خارش و جوشش و مصلحش شیر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش

دار تریخ است **اخریض** بفارسی گل کافشه و رنگ زعفران و بزبان دیلمی کاجیره نامند بستانی او در دوم گرم و در اول

خشک و بری در سوم گرم و قوتش تا سه سال باقی میماند منضج و با قوه قابضه و محرک باه و منوم و محلل و مقوی جگر

که از تخم خون منجمد مطلقا و ضماد او با عسل جهت قوبا و با ماست بر مثانه جهت احتباس بول مجرب و طلاء او با عسل جهت

بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ و ورم جگر مفید و مضر سپرز و مصدع

و مبخر و مفسد معده و مصلحش عسل و قدر شربتش یک مثقال و چون با گوشت بپزند سبب ... زود ... شده او ولاد

اطعمه میشود **احداق المرضی** بهار است و آن نوعی از اقحوان و مذکور خواهد شد **احداق البقر** عنب اسود است

الالف مع الخاء

احلب دیا بیونانی اسم شبرم است **احیدیا و احادیا** بیونانی افعیست **اخثاء البقر** بخاء معجمه سرگین گاو است

در اول گرم و در دوم خشک و محلل و جاذب و آشامیدن دو مثقال آن با سه مثقال عسل نیم او سوخته او جهت استسقا

و دفع سموم بسیار آزموده است و ضماد تازه او که سرد نشده جهت ورم جراحات عارضه از کار دو امثال آن

و قطع سیلان خون و تورم و اندمال جراحت و درد مفاصل و عرق النساء و رفع الم گزیدن هوام و دونی و بارد

جو بجهت جوششها و با سرکه جهت ورم حار و با عسل جهت اورام بارده و با گوگرد و بوره و امثال آن جهت

استسقا و با زعفران جهت گشودن خراج و با اقلیمیا جهت ورم پستان و با آب اسقیل جهت قوبا و سعفه

و داء الحیه و داء الثعلب مجرب و با سرکه جهت خنازیر و اورام صلبه و ثولول و گزیدن زنبور

و ورم و درد زانو و نکوار ضماد پخته او در روغن زیتون و گذاشتن بر بدن تا خشک شود جهت

بیرون

بیرون آوردن خار و پیکان و امثال آن از بدن و برداشتن ناف زنان جهت اخراج جنین مرده و هر گاه ستق بگذارند

باعث کشتن جنین زنده و برپشت زهار و تهیگاه جهت رفع قولنج و ریحی سریع الاثر است و بر مقعد جهت

درد و ورم آن و طلای سوخته آن با سرکه بر پیشانی جهت قطع رعاف و نفوخ او در بینی بدستور جهت رعاف و

با روغن زیتون جهت نقرس و بخور او جهت عسر ولادت و گریزانیدن پشه و قطور سائیده او با روغن بادام تلخ

و شراب جهت الم و ضربان گوش بسیار مفید است **اخرویس** بلغت یونانی انار بیسطون است **اخواس** بیونانی کنگر

اخلوس بیونانی ناعواه است

بری است **اخله** بلغت مصری سبباج است **اخشینه** خردل بریست **اخزیطر** کراث بریست **اخیطوس** کرنب بری است

اخیروس نباتیست غیر کنده صحرائی منبت او کنار آبها شبیه به گیاه ارزن و ثمرش سیاه و ریزه و گلش سفید و

الالف مع الدال

ثمرش در ادویه چشم و گوش مستعمل و با قوه مجففه و محلل و قابضه است **اخینوس** اخیروس است **ادرک** عربی است

و بفارسی آلوچه سلطانی نامند در اول سرد و در سیم ... او در دوم تر و مسکن حدت صفرا و ملین طبع و رب او

قابض و آب برگ او کشنده کرم معده و نافع رمل و مسهل بصروه قاطع قی و نفاخ و مفسد معده و مصلحش گل

قند است و آب آلوچه رسیده جهت سرفه حار و صاحب دق بغایت نافع است **ادارا** بلغت بربری اسم خصیه الکلب است

الارض عبارت از او میباشد **ادفوس** بیونانی عنب است **اذراقس** اذریونست **ادویه حاره** عبارتست از بادرنجبویه

الالف مع الذال

ادونیوس عبارتست از افاویه است **اذرکون** بفارسی اسم اذریونست **اذاراقی** بذال معجمه لغت سریانی و بفارسی

کچوله ... و مازریون کالج دار و نامند بیخش مدور و پهن و بسیار تلخ و خشک او بغایت صلب و بعد از

که در آب خیسانید پوست او را گرفته باشد و بسوهان ریزه باید کرد و برگش از برگ بنفشه کوچکتر و گلش مثل گل بنفشه

سنی زدوم

در غایت سرخی و ساقش از ساق بنفشه بلندتر و سرخ ... سوم گرم و خشک و سم حیوانات دم دار ...

مبدل مزاج بسیار سرد است بمزاج طبیعی بدون احتراق خلط و جهت فالج و درد کمر و امراض بارده عصبانی مجرب و

ضماد او جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النساء و مفاصل و امراض بارده مفید و مشوش ذهن و مسکر و مصلحش

شکر و ادویه خوشبو و قدر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ و یک مثقال او کشنده است و در کتب هنود از خواص

او بسیار ذکر کرده اند و چون بصحت نرسیده بود ذکر نمود و حقیر معجونی از آن ترکیب نموده و در دستور ثانی

مذکور است و در دفع فالج و استرخا و دردهای بارد مجرب و بعضی گفته اند **اذریو** بیونانی بیخش سیاه رنگ شبیه بشلغم

و برودتی او چیزی است مثل کره رسته و گیاه او خاردار و بقدر شبری و بسیار شاخ و برگش شبیه ببرگ کرنب و ثمرش
شبیه بغلاف نخود و در آن دو عدد یا سه عدد دانه مایل بزردی و منبت او کشتزارها است و بسریانی قرطمنا
نامند و بفارسی چوده صباغان نامند و او غیر چوده کازرانست که قسمی از نخود میباشد و در برده چولتان
پشمینه و جامه مثل صابونست و در وسط سیوم گرم و خشک و جالی و معطس و مفتح و مسکن قولنج و
مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و محلل و جاذب فضول دماغی و با قوه تریاقیه و جهت گزند
هوام و تسکین درد آن و دفع مواد مفاصل نافع است بقوه مسهله و جهت احتباس حیض و ضماد او با سرکه
جهت عرق النسا و داء الثعلب و ورم سپرز و حمول او جهت بواسیر و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و ذرور او جهت
جراحات خبیثه و سعوط او مفتح سده مصفات و بغایت معطس و طلای او با خاکستر او جهت مفاصل و درد ورک
نافع و مضر احشا و مصلحش ربوب و کثیرا و قدر شربتش تا یک مثقال و سه مثقال او کشنده و بدلش در دفع سم
بوزن نیم دانه تربد و وزن او نطرون و بوزن نصف آن اذریقی غیر اذاراقی است و در ترجمه باهر موسی جوک مذکور است که
شبیه بزبد البحر است و در نهایت حدت و بغایت محلل و مسکن دردهای بارده مزمنه است و خوردن آن بقدر دانگی
کشنده و در اطلیه مستعمل است و ظاهرا قسم پنجم زبد البحر باشد اذخر بفارسی کاه مکه و کور به دشتی نامند نباتیست
شبیه بکولان که نوعی از سلسند است بیخش غلیظ و بسیار شاخ و باریک و برگش زیره تر از کولان و از آن در حجم قد
کوچکتر و مایل بسرخی و زردی و ثقیل الرایحه و شکوفه او بسیار و انبوه و سفید و با عطریه و تند طعم و گزنده
و دیسقوریدوس فرموده که قسمی از او اثمری میباشد سیاه رنگ در دوم گرم و خشک و محلل و مفتح و مدر بول
و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منضج و مفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده باطنی و سفا و سموم هوام
و جهت ورم جگر و سده آن و ورم معده و دفع نفث الدم و بادها و جهت استسقا و علل گرده و در بیرون گرم
عضل و با مصطکی جهت تنقیه فضلات دماغی و با زنجبیل جهت سپرز و بدلش شقاقل و با فلفل و
بالسویه جهت دفع غشیان مجرب دانسته اند و بجهت ازاله خوف نافع و ضماد او جهت ورم بارد جگر و شانه
و معده و سپرز و برلح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ او جهت ورم رحم و درد مفاصل و مضمضه و سنون او
جهت درد دندان و تقویت لثه و عمود و دفع رطوبات و مداومت آشامیدن طبیخ او جهت مفاصل بارده بغایت

مفید و

مفید و با سکنجبین جهت اواخر تبهای بلغمی مجرب و شکوفه او لطیف تر و در افعال ضعیف تر است و مضر گرده
بسبب شدت ادرار و مضر محرورین و مصدع و مصلحش گلاب و صندل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال
و بدلش راسن و قسط و بدل فقاح او قصب الذریره است و عرق اذخر بغایت لطیف و با قوه تریاقیه و در افعال شبیه
باوست و روغن او که شکوفه اذخر را در روغن زیتون بقدری که او را بپوشاند گذاشته باشند و در ماه تابستان
در آفتاب پرورده و سه چهار مرتبه مضاف نموده شکوفه تازه کرده باشند و در سیوم گرم و خشک و با قوه
قابضه و آشامیدن او جهت تحلیل ورم بارد باطنی و طلای او جهت دردهای بارده و برص و رویانیدن موی و انواع
خارش اعضا و رفع ماندگی و دلوک او جهت درد دندان و ورم لثه و جوشیدن دهان نافع است اذاراقون
باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبد البحر است پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنگ آرند شبیه به بهره اسیون
در افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویه و قدر دو دانگ او کشنده و طلای او بجهت عرق النسا و ورم پستان
و جرب و کلف و بثور و اکحال او بجهت دفع ناخنه و بیاض قوی چشم و آب بسیار موثر است اذربون بفارسی
گل آفتاب پرست نامند نباتیست ما بین شجر و گیاه بقدر ذرعی برگش پهن و با بید و نرم بقدر برگ جرجیر و با اندک
زغبیه و گلهای او بزرگ و پهن و مدور و زرد و درخشنده و در وسط او برگهای ریزه سیاه مایل بسرخی و
بغایت خوش منظر و همیشه رو بآفتاب دارد و بحرکت او دور میکند و بوی او قوی تر از بستانیست و تشویش
اقوال مولفان اختیارات را ارباب بصیرت پوشیده نخواهد بود در دوم گرم و خشک و محلل و جالی و با قوه تریاقیه
و مدر حیض و فضلات و مسقط جنین و مهیج و مفتح قوی و مفتت حصاة و جهت جراحت ریه و تقویت معده
و جگر و وجع فواد و بواسیر و گزیدن هوام و گریزانیدن آن و تنقیه دماغ و احشا و دفع قولنج و تفتیح سده دماغ
و نقصان شم و استسقا و یرقان و ام صبیان و امراض بارده نافع و چهار درهم از آب برگ او با آب گرم مقی قوی
و یکدرهم او مقوی باه بارد المزاج و مورث غضب در محرور المزاج و دو درهم از برگ کوبیده او جهت اخراج
جنین و دفع احتباس حیض و ضماد او جهت درد مفاصل و عرق النسا و خنازیر و بکر جهت نفوط و حمولش
او مسقط جنین و معین آبستنی عاقر و آب بیخ او جهت درد دندان بارد نافع و مضر سپرز و مصلحش فانید
و عسل و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از آب و گل و برگ و بیخ او تا چهار مثقال و از جرم او تا

یکمثقال و بدلش مثل و نصف او سلیخه و ربع او زعفران است و از خواص اوست که مگس بر گل او ننشیند و او
دو وا و موش و چلپاسه میگریزد و چون حامله قدری از آن در دست چپ گرفته دست راست را بر روی او
بگذارد بطفل ضرر عظیم میرسد و اگر متصل بدان نشود رنگ کاهد و باعث اسقاط طفل میشود **اذان الفار** انجده
کنار آبها و در بیشه‌ها و سایه‌ها روید و بستانی نامند برگ او مایل بپهنی و شبیه بگوش موش و گیاه او بی ساق و بی گل
و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او سه پهلوست و چون بدست بمالند بوی خیار از او ظاهر شود و ابری او
مزاج در سوم سرد و تر و با قوه قابضه و با اندک قوه محلله و ضماد او جهت ورم حار چشم و سایر اعضا و جرب
و جرب و قطور آب او جهت درد گوش و ورم حار آن و سعوط او جهت صداع حار نافعست و مسکن التهاب و غشیان و
سقط کرم معده است و بری آن سه قسم است قسمی را شاخهای بسیار باریک بود از یک اصل بر روید و شاخها
اسفل او مجوف و برگها باریک دراز از نوع بستانی و مایل بسیاهی و وسط و پشت برگها محدب و اطراف
برگها تند و زوج زوج بر شاخها رسته و هر شاخی مشتمل بر شاخهای باریک ریزه و گلش لاجوردی و بعضی را
گلش زرد و بیخش بقدر انگشتی و پر شعبه و فرق میان این قسم و اسقولوفندریون آنست که این را برگ نرم و در آن
و ریزه است و اسقولوفندریون بخلاف اوست بحد حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و جهت صرع و لقوه
و اوجاع بارده و صداع نافع و مقوی معده و محلل و مفتح و مدر بول و ضماد آن جهت گزیدن افعی و سعوط او جهت لقوه
و طلای بیخ او جهت بواسیر چشم بسیار مفید و غرغره او با ماء العسل جهت تنقیه رطوبات دماغ نافع و مضر مثانه و
مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا دو مثقال است و گویند مصلحش تخم خرفه است و قسم دیگر را شاخ باریک دراز
و شاخهای آن بر روی زمین پهن میشوند و برگش مایل بسفیدی و بی گل و بسیار شبیه بنوع بستانی و از آن
ریزه‌تر و با حرافت است و گویند بی گل نیست بلکه بجهت نهایت ریزگی و چسبیدن او بشاخها چندان مرئی
نمیشود و در سوم گرم و خشک و جهت سموم و اوجاع بارده و رفع آثار و جذب پیکان و خار از بدن نافع و ضماد
عصاره او بر کمر و مراق و قضیب باعث تحریک عظیم باه میشود و پیران و مایوسان را بحال میآورد و مطبوخ
خشک او را ضماد کنند و این اثر ضعیف‌تر است و قسم سیوم را برگ مایل بسفیدی و خارناک و زغب و ساقش
شیر دارد و مفروش در روی زمین و در آخر سوم گرم و خشک و با قوه سمیه و زبون‌ترین اقسام و مغشی قوی و مسهل

وزیاداو

و زیاد او کشنده و الصاق برگ او بر رخسار باعث سرخی بشره میشود و شیر او مقرح جلد و مولف ما لا یسع
گوید که چون سه مثقال و نیم او را بجوشانند و آب آنرا با نعناع بنوشند و از عقب آن ماهی شور بخورند جمیع کرم
معده را دفع میکند و دیگر متکون نمیشود و مولف تذکره این خاصیت را بجهت نوع بستانی او ذکر کرده است و
ابن التلمیذ در معنی میفرماید که اقسام اذان الفار غیر مرزنجوش است و همچنین از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر میشود و هم
مرزنجوش متصف بصفات دیگر و از جمله ریاحین و با عطر و برگش شبیه بگوش موش و مایل بسفیدی و زغب و گلش
سفید مایل بسرخی است و تخمش شبیه بتخم ریحان و شفاف میباشد و تشویش قول صاحب اختیارات نهایت ظهور
دارد **اذان الارنب** بلغت بربری لصیقیت **اذان العنز** عصی الراعیست **اذان الثور** لسان الثور است **اذن بیاع**
بلغت غرابی ثافسیا است **اذان العبد** بلغت بربری مرمار الراعیست **اذان الفیل** لوف الکبیر است **اذان الجدی** نوع
بزرگ لسان الحمل است **اذان الشاة و اذان الغزال** لصیقیت و گویند لسان الحمل است و بلبستکی را اذان الغزال
نامند **اذان الدب** قلومس است **اذان التیس** نوعی از ابروت است **اذناب الخیل** لحیة التیس است **ارمال** و ارمالک
بسریانی ارمالی نامند درختیست شبیه بقرفه و با عطر بیشتر منابت او هند و یمن و نبات او بقدر ذرعی و
برگش تیره رنگ و گلش کبود و بی ثمر و مستعمل پوست اوست سبک و مایل بزردی میباشد در آخر دوم گرم
و خشک و نایب مناب قرنفل و دارچینی و مقوی دل و احشا و معین هضم و جمیع قوتها و قابض طبع و مانع
انتشار زخمها و آکله و مدر فضلات و ضماد او جهت ثبور و اورام و اندمال القروح و منع تعفن اعضا و بوی بد
او جهت تقویت دماغ و مضمضه او جهت استحکام لثه و امراض دندان و طلای او جهت اصلاح ناخن و انشای میوه
آن جهت قطع بخارات کریهه و بوی دهان و تریاقی بارد نافع و مصدع محرورین و مصلحش کثیرا و قدر شربتش
دو مثقال و بدلش سلیخه و در بعضی دهان کتابها **ارقیطون** معرب ارارقیتون یونانی و آن نباتیست زغبی
ساقش مربع و سست و قریب بذرعی و برگش مایل باستداره و اکلیل او مایل بسرخی و تخمش بقدر زیره و از آن
کوچکتر و سیاه و تند طعم و بیخش نرم و سفید شیرین و در دوم گرم و خشک و لطیف و جالی و مجفف و
در امراض دهان و دندان و درد سینه و نفث مده و تسکین درد مفاصل بعید و نیم رطل از طبیخ او جهت عسر
البول و عرق النساء و ضماد او جهت سوختگی آتش و مفاصل و شقاق و قرحه سر انگشتان که از برودت باشد

نافع و مضر کلیه و مصلحش رب و غیرها او و قدر شربتش تا شش درهم و بدلش بیخ اوست و مؤلف ما لا یسع گوید که صنفی
دیگر از او میباشد و برگش شبیه ببرگ کدو و از آن بزرگتر و صلبتر و مایل بسیاهی و پرزغب و بیخش بزرگ و سفید
مجفف با قبض و محلل و ذرور برگ او جهت قروح خبیثه نافع و بیخ سنور و ضماد تازه او و طلاء مدقوق او جهت درد
مفاصل که با حکه باشد و چون دو درهم بیخ او را با مثل آن حب صنوبر بنوشند جهت تنقیه چرک شش نافع است
ارمنیس یونانی اسم نباتیست که بری و بستانی میباشد و بری او غیر مستعمل و بستانی او را برگش شبیه ببرگ ابهل
و ساقش مربع و بقدر نصف ذراع و غلاف ثمرش شبیه بغلاف لوبیا و مایل بطرف اسفل و تخمش سیاه و دراز و تخم تره
او مستدیر و او را غیره گویند ارمنیه درخت فلفلانست و در سوم گرم و محلل و مجفف و بقدر یکدرهم او با شراب بغایت محرک
باه و ضماد مطبوخ او محلل اورام بلغمی و جاذب پیکان و خار از بدن و بری او در این عمل قوی تر است و مخرج جنین
و قطور او با عسل جهت قرحه و بیاض چشم نافع است اردقیاقی بلغت یونانی نباتیست شبیه بکرفس بسیار تند طعم
و لاذع و در غایت حرارت و اجتناب از آن اولی و در اطلیه گرم با مصلحات استعمال نمایند و مؤلف اختیارات
گوید که فاآ الحارات و سند انظامر نیست و صاحب مغنی گوید ثمر او را غلاف میباشد اراک درخت مسواکست
شجر او قریب بدرخت انار و برگش عریض و خزان نمیکند و خار دارد و گلش مایل بسرخی و ثمرش بقدر بطم و بعد از رسیدن
سیاه میشود و بیاند علاقوت و در اول گرم و در آخر ثانی خشک و جالی و محلل و مقطع و مفتح سده و جهت
دفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعفه
و طبیخ او جهت عسر البول و تنقیه مثانه و تخم او جهت تقویت معده و رفع اسهال بغایت نافع و ضماد برگ او محلل
و مانع نزلات و ماشرا او عمل و مسواک کردن بچوب او جلای دندان و مقوی لثه و اکثار او مورث جوشش لثه
و بیخ و مصلحش کثیرا و قدر شربت از طبیخش تا نصف رطل و از تخمش تا سه درهم و بدلش صندلست ارتکان
بلغت فارسی سنگ ریزهای سبکست زرد رنگ و کوچک محرق او لطیف و طلای او با آب کشنیز و مانند آن
جهت اورام حاره و با علاقات جهت بردن گوشت زیاد و باقی و طلی جهت رویانیدن گوشت و با مقرحات جهت ریزانیدن
حصاة نافع است و اجتناب از خوردن او اولی ارز معرب ازاد و رزی یونانیست و بفارسی برنج خوانند و در دوم
خشک و در حرارت و برودت معتدل و بالخاصیة در محرور المزاج حرارت و در بارد المزاج برودت احداث

میکند

میکند و ظاهرا بجهت این تاثیر قدما و اکثر متاخرین مرضی را از برنج نفرموده اند و مخصوص احداث
اند چه در مرضی احداث کیفیة متضاده و در اصحا کیفیت متوافقه شرطست و حکمای هند متفق اند بر آنکه
اکل او باعث طول عمر و صحت بدنست و در حدیث نیز این معنی وارد یافته و برنج هندی را از و ختر کمتر و او را جنبا
نامند و برنج سرخ فارسی را قبض بیشتر و سفید در تغذیه قوی تر و اقسام او مسدد و قابض و بتنهایی قلیل
الغذا و جهت زحیر و اسهال دموی و اختناق رحم و امراض کرده و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر الغذا و مبهی و
مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و جهت اسهال صفراوی و تشنگی و غثیان نافع و با شیر بجهت
زحیر و با پیه گرده برو روغن جهت مغص و اکثار او مصلح حال بدن و رنگ رخسار و مولد خلط صالح و مورث دیدن
خوابهای خوب و مولد قولنج و سده و اعتقال الطبع و مصلحش خیسانیدن آن در آب بغاله کنند و خوردن او با شیر تازه
و چون در آب قرطم بجوشانند رفع سده او میکند و آشامیدن آب مطبوخ او مثل ماء الشعیر مسکن حدت خون
و لذع اخلاط مراری معده و امعا و با شیر تازه بالمناصفه تر ده روز خوردن جهت تولید منی مجربست و حقنه با آب مغسول او
جهت زحیر و قرحه امعا نافع و در جلا دادن جواهر بعدیل و ابتقال او در بدن قوی تر و طلای او با طرس جهت کلف و آثار
و ضماد او با پیه جهت کشودن دمل و ذرور قشر او جهت جراحات تازه و آشامیدن آرد برنج که بسیار پخته باشند با پیه گرده
بجهت افراط اسهال مرضی و اسهال حوالی و بیخ بغایت مجرب و آب مطبوخ شلتوک مسقط جنین و پوست شلتوک
که بسیار در مصلاییر نکرده باشند از جمله سمومات است و گویند بیکمثقال او کشنده است و مؤلف تذکره منکر این اثر
و مکرب و مصدع مینمایند و سعوط گرد برنج که در حین سفید کردن او بهم رسد جهت قطع رعاف مجرب و بدلش برنج
و آرد جو مغسولست ارز بضم اول و سکون را درخت صنوبر نر بارات و زفت رطب از آن حاصل میشود ادرسطون
شراب غلیظیست که از خرما و ادویه حاره ترتیب دهند قوی تر از خمر و مقوی احشا بارداست ارندبرند نباتیست
شبیه به پیاز شکافته و از بستان ارند و مؤلف تذکره گوید که از بیخ سوسن سفید است که بفارسی او را سوسن
آزاد نامند و زنبق عبارت از وست بغایت گرم و جاذب و جالی و طلاء او جهت قطع خون بواسیر مفید و آشامیدن او
بغایت مدر حیض و قدر شربتش نیم مثقال است و مؤلف ما لا یسع گوید که آن بیخ سوسن احمر بریست که دلبوثی نامند
ارجوان معرب از ارغوان فارسیست گرم مایل باعتدال و مخرج اخلاط لزجه و جهت برودت معده و کلیه و تصفیه

لون وطبیخ او مقی و مقوی لاثه نفس و معده و سوخته او طالس ترف الدم و خضاب نیکوست و زنان از آن
خضاب میسازند و ریشه بیخ او را چون بقدر ده درم بجوشانند مقی قویست و مصلحش برلک عناب و نمام و بنفش
صندل سرخ و نصف آن گل سرخ و بدل آن ارغوان در ادویه عین قائم مقام تمنیج است اراقوا بیونانی نخیست سیاه
و مدور و تلخ و در میان گندم و عدس میباشد و بفارسی بیمات نامند ملین و محلل و ضماد او با سرکه جهت اورام
صلبه حاره و تسکین درد آن نافع و ردی الغذا و نفاخ و مورث قولنج ریحی و مصلحش سرکه که ممزوج بشیر بود
ارنب بحری بفارسی خرگوش نامند و عربی نمو رگویند و ارنبه معرب اناد ینای سریانیست و آن حیوانیست معروف
و گویند مثل زنان حایض میشود و متقلب میگردد نری او بمادگی بالعکس بهترین او سفیدست در اول سیم گرم
و در دوم رطب و گویند خشک پوشیدن پوست آن مسخن بدن و معدل اخلاط و قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت
در بدن و موی محرق و غیر محرق او حابس خون همه اعضا و خون برشته او جهت اسهال و قرحه امعا و دفع سموم و
طلاء خون گرم تازه او جهت کلف و بهق و بثوری که آب سفید از آن ترشح کند و جوشش خشکی که در سر بهم رسد
و سکون دردهای کهنه و مغز سر او که مشوی باشد جهت رعشه مرضی و دو لولب او جهت اصلاح امراض لثه و دندان
و اعانت بر رویانیدن دندان اطفال و خاکستر دماغ او با پیه خرس و ماء العسل و با آب پیاز عنصل جهت داء الثعلب و رفع
و پنیر مایه او را چون بقدر قیراطی تا نیم مثقال با سرکه بنوشند جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن
افعی و ادویه قتاله و سه قیراط او با انجبار ربع مجرب دانسته اند و طلاء او جهت سرطان عجیب الفعل و دو مثقال
او را چون بنوشند جهت دفع سیلان رطوبات رحم و شکم آشامیدن او حول از بعد از طهر سه روز نیم مثقال مانع
حمل زنان و زهره او و اثاثیر بعکس پنیر مایه است و جلوس در طبیخ او جهت نقرس و مفاصل و خوردن گوشت او
مولد خون غلیظ و بهتر از خونی که از گوشت گاو و بز و میش بهم رسد و پیچه بول او در فراش و سلس البول و
رعشه و فالج و امراض بارده نافع و اصلاح او بچاشنی او و ستبه بگلاب و با روغن و شبت و مضر محرور المزاج و
مصلحش کاسنی و سرکه و انار میخوش و چون مجموع او را بخته تناول نمایند جهت خدر نافع و هرگاه مجموع او را بسوزند
و سه مثقال او را بنوشند جهت سنگ گرده مفید و چون جوف او را پاک نکرده در ظرفی بسوزانند و با روغن
گل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی سر بسیار موثر و ضماد خاکستر استخوان او محلل خنازیر و بیده او جهت

شقاق

شقاق و منع ریختن موی و بول او جهت حدت باصره و سرگین او بقدر نیم درهم تا یکدرهم شربا جهت سلس
البول و بول در فراش نافع و تعلیق هر دو چشم او مورث هیبت در نظرها و مولف تذکره گوید که چون هفت روز
هر روز دو حبه از مغز سر او با دو اوقیه شیر تازه بنوشند منع سفیدی موی میکند مجرب است و مولف
جامع الادویه گوید که چون خصیه او را بنمک تلخ و دو درم نمک سوده کنند و دو دانگ او را سعوط نمایند جهت القوه
مجربست و خوردن آن با روغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده است و بلیناس گوید که چون زهره او را بنوشند
خواب بر بیه با او غلبه کند و کرتا سرکه با او بخورند و استنشاق نفرمایند بهوش نیاید و پنیر مایه او را با سرکه بایند هر جمیع
سموم مفید است و گوید چون زن فرج او را بخته تناول نماید در حال آبستن گردد و همچنین حول سرگین او را در این باب
بسیار موثر دانسته اند و نگاه داشتن کعب او را جهت دفع چشم بد گویند نافع است ارنب بحری حیوانیست
صدف شکل مایل بسرخی و ما بین اجزای او چیزی بپر مانند بر آنها نشان و سر او در صلابت مثل سنگ و آن سم قتال است
و در نهایت حرارت و احراق و ضماد کوبیده او بپر تنهایی و با تخم انجره سترندن موی و همچنین طلای روغن طبیخ او و
سوخته او با خل باصره و دندان و طلای خون او جهت کلف و بهق نافعست و خاکستر او با پیه خرس و تنهایی جهت
داء الثعلب بغایت مفیدست و ابن تلمیذ طلای او را جهت گزیدن زنبور نافع دانسته سریع الاثر میدانند ارجیفن معرب
ازارجیفنه یونانی و آن زیر است ارغاموفی تام کل کاران ریک زرده میکند به یونانی خیمی از نباتست ارجز بعربی
عنکبوتست اراة مصطکی است ارطاماسیا ارطاماسیا بیونانی برنجاسف است ارسطولوخیا بیونانی زراوند طویل
ارماییا بیونانی لاجورد است ارسطا بیونانی نبات بذر البنج است ارماط درخت کاویست اریضارن بیونانی نوره است
اربیان بلغت شامی جهاد است و آن غیر روبیانست که ماهی روبیان گویند اربیقس بیونانی فلفلست ارمینا بیونانی
نوشادر است ارقون حناست ارمانیون بذر البنج است ارمانیقی و ارمانیقون و ارسفیلون بیونانی ذرنیخ
زرد است ارومیم و اروسمین بیونانی نوره است ارکض بیونانی و ارباطیس بعبرانی حمص است ارطوناس بیونانی
طین قیمولیاست ارقب بعبری تیس جبلیست ارید بیونانی نخ نباقاقست اریطیس بیونانی نوره است ارونیس
بیونانی نوعی از سروست ارغلس بیونانی نام ریشتانیست اربعه اربعین سقولوقندریاست ارزیز بفارسی
رصاص ابیض است ارفان اسم حناست و روغن جلوز را نیز نامند اربجان اسم لوز الکوکو غن است ارطی بیونانی

ارسطولوخیا

ارمانیقون

جبس

اریذاب

درخت غرب است ارما و اردشیلان و اردشیر دارو بیونانی مرماهور است ارطیسا بیونانی عنقود است ارمینیاقن

بیونانی شمش است اربیس بیونانی طیلو است اروفس بیونانی کرسنه است ارطیا خشخاش زبد است ارومک

بترکی عنکبوت است اروط بترکی شمش است ارپا بترکی شعیر است ارغیلم اسم عبرانی بقلة الحمقاست ارغول

کافور موتی است اراموفی بیونانی شقایق النعمان است ارشد مرقشیثا است اردماذ ریوند ارقولس بیونانی

ابهل است ارمونیا بیونانی اقاقیا است ارغابو بسریانی املج است اروفوا بسریانی اوزاست ارغیص بیونانی خصی الکلب است

اروفیا بیونانی زعرور است ارمد اثلو است اروسه ابوخلسا است ارجالون فاشرا است ارتفی بیونانی خلنج است

ارزه بفارسی زفت رومی است ارغانه بفارسی جزر صحرائی است ارندی بهندی خروع است اروق بفارسی

دخن است ارده بفارسی هشل است ارزک بفارسی بط است ازاد درخت بفارسی اسم درختی است عظیم

بهندی درخت نیم گویند ثمرش شبیه بزعرور با خوشه و تخمش مثل تخم زعرور و در اطراف بهار بهم رسد و ثمرش

در درخت میماند و برگش بزرگ مایل بسیاهی و شبیه ببرگ ترنج و خزان نمیکند و در تنکابن جلار نامند و در

طبرستان طاخک نامند و نوعی را ثمر شبیه بفندق و این نوع از سموم است و بعربی سیستان و

بهندی بکاین نامند و کلش سرخ شبیه بخیری و در غایت خوشبوئی و کلش در سوم گرم و در اخر اول

خشک و مفتح سدد دماغ و برگش کشنده قمل و جهت دراز کردن موی مو ثر و ثمرش از سموم و عصاره برگ

او با عسل جهت باد قولنج نافع و مفتح سدد و مدر حیض و جهت سموم بارده و عرق النسا و احتباس بول و حیض

و تحلیل خون منجمد در مثانه مفید و قدر شربتش تا سه درهم و عصاره شاخهای او با عسل و با سکنجبین مقاوم

جمیع سموم و برگش سم حیوانات و بدلش در دراز کردن مو شهد انج است و چون پوست او را با شاه تره و

هلیله سیاه بجوشانند و طبیخ او را بنوشند جهت بهقهای بلغمی ازموده و یکدرهم از تخم او کشنده است و

مؤلف تذکره گوید که عصاره او مفتت حصاة و مانع غثیان و ضماد برگ و شاخ او محلل خنازیر و نطول

او مسکن صداع بارد است و مؤلف جامع بغدادی گوید که وقت شرب عصاره او بهار و پاییز است و در دو فصل

دیگر ممنوع و ثمر و ورق او منقی قروح متعفن است و چون عصاره برگ و ثمر او را با فلفل در مو داخل نمایند با روغن

کل سرخ چند روز بر روی یکدیگر بر سر بمالند و هر روز یکبار تجدید کنند و بعد سه روز دیگر و در حمام روند بعد

السین مع الالف

حام بدستور بمالند و سر را بلباس خفیف بپوشند موی را برویاند و قروح او را زایل کند ازراد کافور موتی است

ازدد بلغة بربری چند قوقاست اندری دار شیشعان است ازوا بترکی صبر است اسروج کرم پیست که در

سبزه زار و ریگزار میباشد ضماد او عصب مقطوع را در ساعت التیام میدهد اسفیداج بفارسی سفیداب

نامند انچه از قلع ترتیب دهند اسفیداج رومی گویند و بهترین اقسام انست چون قلع را صفایح نموده با نکو

کوبیده با تخم ان اغشته بر روی یکدیگر گذاشته در خم سرکه یا ظرفی که سرکه تند داشته باشد سرکه است

ظرف را محکم نمایند که به بخار سرکه قلعی بمرد و از هم بریزد پس از انکه سرکه بیرون اورده خشک کنند پس نباید بپزند

و همین عمل مکرر کنند تا همه قلعی حل شود و غسل اسفیداج را علت بیکی زایل شدن ترشی سرکه است و انچه از سرب

ترتیب دهند یکی بهمین دستور است و یکی احراق او است و ان ابار است نه اسفیداج و در اخر اول اکر مبالغه

شود سرخ حاصل شود در دوم سرد و در سوم خشک و غسل او شرط است تا لطیف و مجفف بی لذع شود

و مبرد و مسدد و مغری و مانع کوشت زیاده و مدمل قروح جهت سوختکی اتش و با سرکه و روغن کل سرخ جهت

درد سر و با شیر دختران و ورمهای حار و مفاصل حار مجرب و جهت زخمها و شقاق و درد چشم و ثبوران و بیاض

دقیق چشم حیوانات و با شیر دختران و سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و با عنب الثعلب و زاد غان جهت باد

سرخ و ثبور و ترف الدم و حکه و در مراهم با اقلیمیا و اسفنج جهت منع رویدن موی مجرب دانسته اند و جهت

دفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران و حول او جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و اشامیدن او موروث خناق

و زیاده از یکدرهم او کشنده است و بدلش ابار و سرنج است اسفیداج الجصاصین بفارسی سفیداب یزدی

نامند و ان از سنک براق صفایحی کچ و امثال ان در یزد و نواحی اصفهان بعمل اورند جالی و مغری و رادع

اثار جوش و صاف کننده بشره و قاطع ترف الدم جراحات تازه و رعاف و طلای ان با اب جهت باد سرخ و او را

حاره مجرب است و خوردن ان کشنده است اسل بفتح اول و ثانی بلغت عرب اسم نباتی است که ان را حصیر

بافند و در کنار ابها و زمین های نمناک میروید و نر و ماده می باشد و نر را کولان نامند و ماده او سیاه مایل بسرخی است ماده

و نر دکر از تخم ماده و کیاه ان خشن و سطبر تر از ماده و هر دو را مزاج مرکب از برودت غالب و حرارت قلیل و محلل

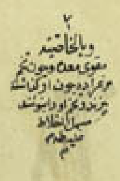
و مفاوضا و جهت استسقا و سهر و مالیخولیا و خاکستر بیخ ان قاطع ترف الدم جمیع اعضا و محلل خنازیر

وجهت حکه نافع و ثمر پخته ان بقدر سه درهم با شراب جهت اسهال و نزف الدم و بالقوت مدر و ضماد برگهای
متصل به بیخ ان جهت گزیدن هوام و دبیله نافع و ثمر نوع غلیظ ان بغایت مسهل و [illegible] در میان مورث سبات و مصلحش
گل انگبین عسلی و غلافل و فوفل و رقیق ان که ماده است جهت ابدان قویه و مسهل و غلیظ ان جهت ابدان یابسه
مفید است اسلیخ گیاهی است منبت او ریگزارها و شاخش دراز و ورقش بزرگ و شبیه بتره تیزک و مستعمل
صباغان مغرب و شاخش شبیه بنی و با تجویف و برگش باریک و اغبر و [illegible] گرم و در دوم خشک و محلل
و منضج اخلاط غلیظه و در دفع اورام و سموم و مغص و ریاح بی عدیل و ضماد مطبوخ و ورق ان در دفع
اورام بلغمی مجرب دانسته اند و طلای مطبوخ او با ارد جو جهت حمره نافع و قسمی از ان برابر درته تر و ساقش [illegible]
شعبه و بر روی زمین پهن میشود و در اطراف شاخهای او غلافهای بسیار و سر اکثر مانند غلافهای بنج و
از ان کوتاه تر و نرم تر و تخمهای او بسیار ریزه و سیاه و ریشه او بسطبری انگشت و رنگش مایل بسرخی و تند
و بسیار تند طعم و از قسم اول گرم تر و تند تر و در ریگزارها و کوهها میروید نیم درهم از بیخ و تخمش جهت درد
احشا و ریاح غلیظه و کرم معده و قولنج ریحی و یکدرهم او را جهت گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب دانسته اند
و گویند ضماد و اکل او انثیان را کوچک میکند و جهت مفاصل مفید و چون او را با شیح بالسویه مخلوط کرده و کندش
از هر یک مثل نصف ان حب بسازند و هر روزه دو درهم بنوشند ریاح انثیین را زایل کند و هرگاه مداومت
کنند بیضتین را بالکلیه رفع نماید و مضر ریه و مصلحش صمغ و قدر شربتش از نیم مثقال تا دو درهم است و بدلش
مثل او خولنجان و نصف او اسارون و سدس او قردمانا و در صباغی بدلش عصفر است و مستعمل ان اوراق تخم او
اسفنج بفارسی ابر مرده گویند و ان چیزی است که بر روی سنگهای کنار دریا متکون میشود و قسمی از انکه
متخلخل و وسیع الثقب و نرم و شبیه بشهد پر سوراخ است ماده گویند و قسمی که با صلابت و با ثقبهای صغار است
نر نامند در اول گرم و در دوم خشک و مجفف و محلل و بالقوت جاذب و چون تازه ان را با مرکب ممزوج با شراب
تر کرده بر جراحات تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیت قاطع نزف الدم و با عسل مطبوخ با اب جهت التیام
زخمهای کهنه و خشک و مجفف قروح عمیقه و سوخته او جهت منع نزف الدم قوی تر و جهت رمد یابس
و جلای باصره و فتیله تازه او بتنهائی و با نیب و کتان مفتح افواه عروق مضمومه و جراحات جاسیه و محرق او مغسول

او در ادویه عین نافع تر است و چون قطعه از ابر دریایی که توان فرو برد بخیاطه بسته بلع نمایند و یکسر خیاطه را
بدست نگاه دارند و لمحه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد و بعد از ان خیاطه را بکشند
تا انکلوا [illegible] بیرون اورند [illegible] و خار که در حلق مانده باشد بی عدیل است و سنگهای که در جوف ان بهم
میرسد در تفتیت حصاة مجرب و چون خواهند که جهت زینت اسفنج را سفید کنند باید قسم ماده ان را با اب تر
کرده و مکرر در آفتاب نهند یا مهتاب گذاشت تا سفید شود اشراز بکسر اول بلغت مغرب اسم نبات
شجری است منبت او در انجاهای ایستاده سواحل دریا خصوص دریای قلزم و ساحل جده است و در ابتدای دو برگ
بکساق بقدر ذرعی و شبیه بحی العالم است و چون محاذی روی اب شود از ان برگ و شکوفه شبیه به نیلوفر ظاهر
میشود و ثمرش بقدر فندق و مستطیل و مزغب و با اندک بشاعت و چون بخورند از قلیل او سدد و از کثیر او سبات
عارض میگردد و ان مرکب القوی و مسخن و مدلول [illegible] و بخور او جهت درد دندان و اشامیدن او با شیر تازه در
[illegible] و با شراب در [illegible] بغایت محرک باه و تازه او محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و حابس
بخارات و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک درهم است و صمغ ان لزج و بعد از خشکی شبیه بکندر و در قوت و با
رطوبت فضلی و جهت امراض بارده و رفع رطوبات از مفاصل بسیار مفید است اسد بفارسی شیر نامند
گوشت ان دیر هضم و مورث شجاعت است و ضماد پیه او بر کمر و کنج ران و انثیین و قضیب و مقعد مقوی
جماع و قطور او با روغن تخم انجره در احلیل جهت نعوظ بی عدیل و طلای او جهت کلف و زهره او مقوی باصره
و اشامیدن یکدانک ان که از نر باشد با زرده تخم مرغ نیم برشته جهت کسی که از زنان بسته باشند گویند مجرب است
و وقت استعمال او را در حین هلال ماه شرط دانسته اند و گویند جلوس بر جلد او جهت رفع نقرس و بواسیر
مجرب و بستن پوست ان با مو بر گردن اطفال پیش از بلوغ جهت ازاله صرع و بخور موی او جهت گریزانیدن
سباع و دفع تب یومی نافع و طلای پیه و زهره او و ریختن باعث گریختن سباع از ان شخص و ضماد پیه ما بین
دو چشم او [illegible] مورث مهابت در نظرها و قضای حاجات و گذاشتن قطعه از جلد او در میان جامها مانع
کرم زدن او و اگر کرم در جامها موجود باشد باعث قتل او و چون یک درهم سرگین او را در شراب حل نموده
بمعتادین شراب دهند سبب رفع خواهش ایشان گردد و گویند شیر از اواز خروس سفید تاج دار میگریزد

ومؤلف جامع الادویه از ارسطو نقل میکند که کباب خصیه شیر بغایت مقوی دل وباه است وچون
بشکافند وبابوره سرخ ومصطکی لطخ نموده خشك کنند وبروغن زنبق چرب نموده بابیخ کرفس شوند
جهت جمیع دردهای درونی مثل قولنج ومغص وبواسیر وزحیر ودرد رحم ودرد جکر بغایت مفید اسطوخودس
یونانی یعنی حافظ الارواح وان کیاهیست برکش شبیه ببرك صعتر وازان درازتر وباریك تر وکلش
مایل بسفیدی وساقش واحد وباریك وبیشاخ ودعد کرا زشبری وقبه اومثل کماز اجزا شبیه بجو
وبیخمو مایل بسرخی وتند طعم وباندك تلخی در اول دوم کرم وخشك وکویند مرکب لقوی است واجزا بارده
او کثر واین قول الغریبت معلل وملطف ومفتح سده وجالی وباقوه قابضه ومقوی بدن ودل واحشا ودر تقویت
ارواح دماغی بعدیل ومانع عفونت اخلاط ومنضج ومنقی مره سودا دماغی وطبیخ او در امراض سینه ومعال
ونزله قوی تر از زوفا ومفرح ومسهل بلغم وسودا ومقوی آلات بول وباقوه تریاقیه وسعوط یکدرهم او با عسل
منقی قوای دماغی واشامیدن یکدرهم با ماء العسل جهت جنبیدن مغز سر که از ضربه وسقطه حادث شده باشد
وتنهایی جهت رعشه دماغی ودوجزو او با یك جزو بیخ کبر که با عسل سرشته باشند جهت برودت معده وبواسیر
بغایت مفید وضماد پخته او جهت درد مفاصل ونقرس ونقوع ومطبوخ او جهت استسقا وورم بارد جکر تقویت
کرده وطحال وامراض مقعد نافع وبا سکنجبین ونمك هندی مسهل قوی جهت صداع مفید وبا غافث وحاشا
وسکنجبیر جهت صرع وبا شراب جهت نفخ ودرد اعصاب واعضلاع وسموم مرشش وبه نافع ومضر صفراوی
مزاج ومعطش ومنقی محرورین ومصلحش سکنجبین وکویند مضر ششش است ومصلحش کثیرا وصمغ عربی ثقل بقدر شربتش
از دو درهم تا پنج درهم وبدلش در آلات تنفس فراسیون ودر تنقیه سودا افیتمون ومداومت تریاق کلیه
با شکر وعسل هر روز یکمثقال از کال او خورده شود جهت دفع سودا وتفریح مجرب دانسته اند ومؤلف تذکره
کوید که چون او را با ثلث او کشنیز خشك وربع او مرزنجوش وتسع او از هر یك از مصطکی وهلیله کابلی وکند
معجون کنند یا بجوشانند وهر شب در وقت خواب مداومت نمایند جهت دفع نزلات ورمد وترهل ودر بعد خونی
وکرانی سامعه وضعف باصره مجربست اسبوس بالف ممدوده بلغت یونانی اسم نمك چینی است وان نمکی
که بر روی سنك سفید بسته ونوعی بر روی سنك مایل بزردی از نم دریا بهم میرسد که انرا آسیوس مینامند

ونمك از هره سپوس نامند وشبیه است بنوشادر وقوی تر از سنك اوست وبهترین سنك سریع التفتیت
که رکهای زرد قلیل ظاهر داشته باشد در سوم کرم وخشك وبالذع ومعفن وجهت قروح کهنه بابیه
عسر الاندمال وبردن کوشت زیاد وبا عسل منقی زخمها وبا موم وروغن مانع انتشار قروح خبیثه وبا
ادویه طلاها جهت نقرس وطلای او با سرکه جهت سپرز وکرده وبا صمغ البطم وزفت جهت تحلیل خنازیر
مغسول هر دو بدستور تغسیل اقلیمیا ملطف وجالی بصر وجهت بردن بیاض ودفع اثار نافع وبالخاصیه زهره
اسبوس فالطح خون لهات وخوردن او با عسل جهت قرحه شش نافع ومورث سحج ومصلحش صمغ عربی
وقدر شربتش از یکدانك تا نیم درهم است اسفیدباج بفارسی شوربا نامند از جمله اغذیه وان مرقی است
که از ادویه حاره وکوشت مرغ وغیران وبقول وامثال ان که طعمی غالب نداشته باشد ترتیب دهند لطیفه
ومرطب ومصلح الکیموس وموافق امزجه سوداوی وصاحب سعال وقرحه ریه وامثال انست اسقیل لغت
یونانیست وپیاز عنصل وپیاز دشتی وپیاز موش نامند برکش شبیه ببرك نرکس وساقش بی مجوف وتخم
مایل بزردی وبیخش مثل پیاز وبرکش بزرك وبهوای سرد سبز میماند ومحتاج بغرس نیست وهرچه در
زمین تنها بروید سم قاتلست ودر اخر سوم کرم وخشك وبا رطوبت فضلیه ومدر بول وحیض ومقوی
معده ومنقی اعضا وجالی وجاذب خون بظاهر جلد ومعرق ومفرح اعضا وملطف اخلاط غلیظه
وتریاق زهر هوام وجهت ضیق النفس وسرفه کهنه ودبو واستسقا وسپرز وعرق النسا ومفاصل و
نقرس وصرع ودرد کوش وشقیقه ودرد سر بارد ونسیان ونفث الدم وسنك مثانه وعسر البول
وجمیع امراض سوداوی وقروح باطنی ومحرور المزاج واسهال دموی نافع ومشوی او که بخمیر کرفته در آتش
پخته باشند بحدی که خمیر منفسخ کردد در مشروبات مستعمل است ومسهل اخلاط غلیظه ومعدل
ان وچون کوبیده او را با نطرون بقدر ربع ان در بادیه بسر موضع داء الثعلب وا بچندان بالند
که بخون اورد موی برویاند واکر محتاج بتکرار باشد بعد از دفع جراحت تکرار عمل نمایند وهرکاه نصف
اوقیه او را در دو اوقیه روغن زنبق بجوشانند تا پخته شود وان روغن را صاف نموده بکف پاها با لندکی
بالا تا اصابع بر زمین نکذارند وبکهفته همین عمل کنند اعاده شهوت باه مایوسین کنند اکر مجرب مجرب



دانسته اند و آشامیدن نیم قیراط او که در عسل پخته باشند بجهت احتباس بول و درد معده و سوء هضم و
تقویت معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث الدم و سده ریه و مغص نافع و آب برگ او و اکر با دو چندان
عسل بقوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس و پاشیدن آب طبیخ او در خانه و بیستو و تعلیق او جهت
طرد حشرات و هوام موثر و چون ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند تا بیاز خشک شود طلاء روغن مزبور
جهت جمود اطراف و سرمازدگی و درد مفاصل و نقرس و درد گوش و سنگ ان و با موم و قلیلی کوکرد جهت قروح
و جرب منقرح و با آبی و حکه و خزاز و با زفت و حنا جهت ثبور با بیه سر اطفال مفید و قیر الحی از عنصل و
او که با موم کوبیده باشند معجون قوی و ضماد پخته او جهت ثالیل و شقاق که از سرما عارض شده باشد مجرب و ضماد
مطبوخ او در سرکه جهت کزیدن افعی و بوی او کشنده مکسهای کزنده و بالخاصیه قاتل موش در ساعت و دوا
ان با بول موجب هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مکس و چون او را کوبیده با ابوال در کوسفند را جمع
کنند و بنوشند جهت استسقا مفید و چون بجوف عنصل را با سرکه کوبیده در حمام بر بهق بمالند بهق را که هیچ
دوا بر طرف نکند زایل نماید و مجرب است و چون نزدیک تاک غرس نمایند انکور را با صلاح آورد و غرس او در پای
درخت انار و به مانع ریختن شکوفه ان و ثمر او و ملین طبع و جهت مغص و درد مقعد و رحم نافع و چون کوا
با سرکه جها بشازند و یکصد دانه از انجیر که ناشسته یکروز در عسل فیون خیسانیده بیرون آورند
و انجیر را بخورند و بعد از ان آب کرم حاران بنوشند با آبی که در او بورن جوشانیده باشند بیاشامند دفع
قولنج صعب نماید و مجرب است و عنصل مضر محرورین و مکرب و مضر عصب جمیع و مصدع و مورث غثیان
و مقرح و مقطع و مصلحش شیرینی که بسنگ تفته داغ کرده باشند و در بوب نواکه و قدر شربتش تا دو درهم
و بدلش بلبوس و کویند سیر و کویند اسقوردیون که سیر صحرایی است و فودنج نا و رج و مولف تذکره قایل ببدل
او نیست و کویند خاکستر او با روغن کل جهت شقاق و حکه و اسقاط ثالیل و بواسیر نافعست و سرکه عنصل که او را
با چوب مثل کارد ریزه کرده بریسمانی کشیده و چهل روز در سایه خشک کرده باشند یک رطل آن را در هفت رطل
و نیم سرکه کهنه انداخته سر ظرف را بسیار محکم نموده و دو ماه در آفتاب گذاشته و بعد از ان فشرده بیرون نمایند
و با عنصل تازه را تا شش ماه در سرکه بیندازند در نهایت تقطیع اخلاط غلیظه و مقوی معده و حلق و قوه

هاضمه

هاضمه و جهت صاف کردن آواز و بدبوئی دهان و مواد سودا و مالیخولیا و جنون و صرع و تفتیت سنگ
مثانه و عرق النسا و تقویت اعضاء ضعیفه و اعاده صحت بدن و رنگ رخسار و حدت بصر و مضمضه او
جهت سستی گوشت بن دندان و تحلیل اورام و قطور او جهت گرانی سامعه و آشامیدن او جهت تنقیه سینه و ربو
و یرقان و دفع سموم نافع و قدر شربتش از مثقال تا ده و اوقیه و نیم است که بتدریج اضافه شود و ناشتا
باید استعمال نمود و شراب عنصل در جمیع مذکورات انفع از سرکه او و مضر اعصاب هم نیست بخلاف که
و جهت ربع و فالج و استسقا و درد سپرز و عرق النسا و قشعریره نافع و مضر محرورین و صاحبان قرحه است
و دستور ساختن شراب مثل عمل سرکه است که بجای سرکه آب انگور باشد و سه ماه در آفتاب بگذارند

صفت مورد

آس معرب از آب سوریانی است و بفارسی مورد نامند درختی بوستانی و بلندتر از درخت انار و برگش ریزه
و سبزتر از برگ انار و مایل باستداره و تخمش سیاه و خزان نمیکند و با عطریت است و در اول سرد و در دوم
خشک و قابض و با اندک حرارت و مجفف قوی و تخمش با قوه تریاقیه اگرچه بیخ و برگ و گل و تخم و جرم او را
نسبت بیکدیگر در مراتب برودت و یبوست تفاوتی هست و مجموع قاطع خون و عرق و نفث الدم و مقوی
دل و معده و احشا و باصره و مدر بول و قابض بی تحلیل و مفرح و حابس اسهال و جهت نزلات و تفتیت حصاة
و قطع خون حیض و ضعیف کردن بواسیر و دفع جمیع سموم خصوص جهت رتیلا و عقرب که با شراب بنوشند
و طلاء او جهت ورم حار و قروح نافع و در بنات و که آب تخم او را بجوشانند تا غلیظ شود جهت تسکین قی و دفع بخار
و منع صعود بخارات بدماغ و سرفه و خفقان و اسهال و آشامیدن تخم و عصاره او جهت نفث الدم و
حرقه مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود بخارات و سرفه رطوبی و قی و تشنگی و سرفه حار و ذرب
مفید و ضماد پخته تخم او جهت سیاه کردن مو و با شراب جهت قروح پا و کعب و با آرد جو جهت ورم حار چشم و ضماد
برگش جهت نمله و جرب و شری و ورم خصیه و ضربه و سقطه و بواسیر و داحس و با روغن زیتون جهت
سوختگی آتش و با گل ارمنی و سرکه جهت حکه و جلاء ناخن و آثار و رعاف و درد سر و با عفص و عدس و گل
سرخ و اقاقیا جهت تقویت اعضا نافع مجرب و بخور او جهت دفع وبا و دفع هوام و سقوط ذانر بواسیر
نافع و ضماد برگش بر زیر ناف جهت اسهال اطفال و چون ربع رطل از آب برگ او که با روغن کنجد بنوشند مسهل

قوی بلغم و جلوس در طبیخ او جهت قروح مقعد و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا و شستن مو با آب او جهت
منع ریختن مو بسیار موثر و چون با ماله یکهفته خیسانیده در روغن کنجد یا الیه بجوشانند تا روغن بماند
جهت رویانیدن مو مجربست و قطور آب او جهت جراحات گوش و ناکسرا او در دفع ناخنه و سلاق و دمعه قوی
تر از توتیا و جهت کلف نافعست و ذرور برگ او جهت دفع جراحات و تبیح جلد و بد بوئی زیر بغل و داخل فخذ و
در ساق درخت مورد گرهی بهم میرسد شبیه بکف دست و اورا ایبک اس نامند و مولف اختیارات حمل
بر صفت آن نموده و آن بکنه نامیده و اینه لیل غایت جهل و میتواند بود و بنک اس در جمیع افعال اقوی است
از برگ و ثمر اوست بعد از انکه اورا کوبیده و سوزانیده با شراب نارسیده درخت ترنجها ساخته و در سایه
خشک کرده باشند بو بیدن آن مانع صعود بخارات حاره بدماغ و مولف تذکره گوید که مسنون آن کردن
بچوب او مهیج جذام است و قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره او تا سه اوقیه و بدلش در احتباس بول اقاقیا
و در اورام حضض و گویند بدلش مطلقا برگ توت و مضر صاحب زکام و مصدع محرورین و مورث
بیخوابی و مصلحش بنفشه و روغن مورد که آب برگ تازه یا مطبوخ او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند
تا روغن بماند مسدد و خشک و قابض و مقوی اعضا و مانع قبول مواد و جهة التیام زخمها و قروح سر و
بثور و شقاق و تبیح و استرخاء مفاصل و سوختگی آتش و تقویه مو و سیاه کردن او و منع عرق و بخار و ورم
بواسیر نافع و گویند چون از چوب تازه او انگشتری ساخته صاحب درد کیج زبان در خنصر موافق کند
بالخاصیه تسکین یابد **اس بری** مورد بری را گویند برگ او زرد و عریض تر از بستانی و طرفه او تند شبیه
به بستانی و چوب او صلبتر و در رفعت کمتر از ذرعی و ثمر او بغایت سرخ و مستدیر و از وسط برگ می روید
و شاخهای بسیار از یک اصل بر می آید و مورد اسفرم نامند و بلغت شکاعی جز گویند و در زمستان برگ
نمیریزد بسیار قابض و اشامیدن ثمر و برگ او با شراب مفتت سنگ حصاة مثانه است و جهت یرقان و تقطیر
بول و طوبی و اسهال و دفع ادرار شیر و تقویه معده و جگر و دماغ شرب او و جهت اخراج کرم مقعد جوکلاو و جهت
صرع و دفع رطوبات دماغ و صداع بلغمی نافعست و ابن ماسویه قوة او را مثل ناردو دانسته اند
بعضی بقوة افسنتین دانسته اند و ابن تلمید جهة ضربه و سقطه که با حشا واقع شود بالخاصیه مفید

دانسته اند

دانسته است **اسقولوقندریون** یونانی یعنی زیل الطحال است گویند یعنی گیاهی بی سپرز چه گاو چون از او خورد
و سپرز او بطرف شده بود و آن نباتیست بی ساق و بی شکوفه و بی ثمر و منبتش سنگلاخها و اکثر سایه
و برگش شبیه ببرگ بسفایج و طرف اسفل برگ مایل بسرخی و طرف اعلا سبز و مشرف و مزغب و در
دوم گرم و در سوم خشک و لطیف و محلل و مفتح و مدر و جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و یرقان و فواق
و صرع و امراض سوداوی نافع و جهت سپرز شراب او و ضماد او بسعدیل و چون چهل روز با سکنجبین تناول نمایند
دفع ورم سپرز کند مجربست و تعلیق او مانع حبل و قدر شربتش تا سه درهم و مضر دل و مدیر و مصلحش صمغ
عربی و مضر مثانه و مصلحش عسل و بدلش پوست بیخ کبر و گویند دو وزن او کمادریوس است و گویند
سوخته بدل اوست و صاحب بحر الجواهر را اعتقاد آنست اسقولوقندریون بیخ کبر است و شیخ الرئیس بابن معنی
اشاره نموده اند **اسقوردیون** سیر صحرائیست هرچیز را بو ترب دندانه باشند جبلی نامند و آنچه مرکب از
دو دندانه برگ باشد شامی گویند و هرچه بی دندانه باشد و بسیار کوچک و پوست از و جدا نشود مصری
نامند و شقوردیون یونانی عبارت ازوست تلخ و قابض و لذاع و برگش ریزه و اغبر و کم عرض تر از سیر بستانی
و گلش مایل بسرخی و ساقش دراز و قسمی از گلش و ساقش سفید در آخر سوم گرم و خشک و تریاق زهرها
و مدر بول و حیض و محلل و جالی و در جمیع افعال قوی تر از سیر بستانیست و در ثوم چون خواص مشروح
تکرار باعث تطویل میگردد و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش اسقیل و مصلحش نهایت منهی برودت المزاج
اسارون بلغت سریانی بیخ گیاهیست برگش دراز و باریک و کج و از دنده جو بزرگتر و با اندک عطریه و تندی
و سفیدی مایل بزردی و بعضی اغبر مایل بزردی و منبت او جنگلهاست و گیاه او منبسط بر روی
زمین و برگش شبیه ببرگ نیل و لبلاب و از آن کوچکتر و مایل باسفیداری گلش بنفش و در زیر برگ شبیه
بگل بیخ و تخمش مثل تخم کاجیره کم و قرطم عبارت ازوست و قسمی از آن را ساق بقدر ذرعی و مدور و برگش مثل
برگ قنطوریون دقیق و اعلای ساق پر شعبه بعضی بر بالای بعضی در اطراف شعبها مثل دانه کنده رود
جوف آن چیزی زغبی و بعضی بسطبری خنصر و کرکره و خوش بو و خوش طعم و قسمی را برگ مثل قسم اول و اغبر
و صلب و شاخهای او پراکنده و باریک و گلش زرد و بنفش و ثمرش مثل ثمر کبر و در جوف آن تخمی مثل تخم خطمی

و کراث بری نیز نامند

وبر اشجار می‌پیچد و بعضی خاری در تحت ارض و بر کوه و قوی الرایحه و تلخ و لذاع و این قسم مخصوص است در دفع
سموم و گزیدن مارها و قسم دویم از همه اقسام ریزه‌تر و شاخهای آن منبسط بر روی زمین و گلش بنفش
و بعضی زرد و بیکره و زرد و تلخ و با عطریه و منبت او کوههای سایه‌دار و این قسم ضعیف‌تر از اقسام ابعد است و مجموع
آن در اخر دویم گرم و خشک و بهترین او قسم اول است که از نفرتک افریقیه و شام خیزد و ملطف و محلل و مدر و مفتح
و منقی معده و جگر و سپرز و گرده از اخلاط بارده و با ماء العسل مسهل قوی بلغم و جهة حصاة و عسر بول و احتباس
حیض و درد ورک و مفاصل و عرق النساء و نفخ ریاح خصوصا که با ماء و دواب انگور خیسانیده باشند و طریق آن
مرتبه شقال او با انگور چهار رطل و نصف باشد و با شیر شتر و گوسفند بتنهایی قوی تر و دو بر رطوبت و جهة
تسکین دردهای باطنی و استسقاء و یرقان سددی و ورم رخو جگر و تنقیه آلات بول از رطوبات لزجه و امراض
بارده دماغ و سده جگر و صلابت سپرز و اکحال او جهة امراض طبقه قرنیه و دود آن جهة گریزانیدن عقرب
ضماد آن با شیر تازه بر گزیدن آن و پشت نهادن جهة نعوظ بسیار مؤثر و مضر به سپرز و مصلحش مویزج و قدر شربتش
از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش مثل وزن او و از نجیل است تا نصف او خولنجان و نصف او عدس و حکمای
هند را اعتقاد آنست که چون قبل از بلوغ نیم درهم از او با نبیذ برنج بنوشند تا بلند بسیار کم برآید و مجرب دیده‌اند

العدس

اسد العدس گیاهیست شبیه بگیاه عدس و فرعی از طراثیث و افشرانه بر کش زغب و بالنوخه و گلش سفید
و زرد شبیه بگل لبلاب و بسیار از آن کوچکتر و ساقش مثل ریسمانی باریک اغبر مایل بسرخی و بعضی مثل ذرت
و بسیار کوچک و بر گیاهی که در حوالی او بهم رسد می‌پیچد و فاسد میسازد و لهذا هالوک نامیده‌اند در
سیوم خشک و با قوه بارده و در دویم گرم و محلل بلغم و سودای غیر محرقه و مدر بول و مفتت حصاة و با سکنجبین
جهة یرقان و با آب کرفس جهة حصاة و طلای او با سرکه جهة نملة و دفع زیاده شدن او مؤثر و چون با سرکه مداومت
خوردن آن کنند بجهة و خام او باعث لاغری بدن فربه میشود و اصلاح مضرتش تا غیر نانند و چون با گوشت طبخ
نمایند گوشت را زود مهرا میسازد گویند مکرب و مغثی است و مصلحش بنفشه و قدر شربتش تا پنج درهم
و بدلش افتیمون و در دهن قالی مثل صعتر و ربع او سنبل رومی است **اسفاناخ** بفارسی اسفناج نامند و بیونانی
سوماخیوس گویند و بری او در افعال مانند بستانی نیست و بستانی او معروف و در آخر اوله تر و

معتدلست

معتدل است ملین طبع و با قوه جالیه و رادعه و سریع الهضم‌تر و کم نفخ‌تر از سایر بقول و جهة جمیع امراض
سینه و التهاب و تشنگی و تبهای حاره و درد پشت و سل و عصاره او با شکر جهة یرقان و حصاة و عسر البول
و پخته او جهة درد سر و درد کمر و دفع اخلاط مراری و خام او جهة درد گلو و لهات و پخته او با آبکامه جهة نزلات
حاره مجرب و ضماد پخته او جهة درد مفاصل حاره و اورام و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام
او جهة ورم فلغمونی و گزیدن زنبور و انفجار دمل و طلای مطبوخ او با سفیداب جهة بثور مفید و مضر
بارد المزاج و مصدع ایشان و مصلحش پختن او با روغن بادام و دارچینی و ابکامه و قدر شربتش از عصاره
او تا ده مثقال و بدلش خرفه و قطف و تخمش جهة وجع الفؤاد و درد احشا و تبهای حاره و شیره او جهة تب دق
و سل مجرب و ضماد پخته او جهة ریح او و ورم حاره و تلیین اورام صلبه بسیار مؤثر و مضر بسپرز و مصلحش
گل مختوم و قدر شربتش دو درهم است **اسفنبوب** بلغت فارسی اسم ثمر درختی پیوندی ترنج و نارنج و لیموست که
بایکدیگر پیوند کنند و بعربی ذو نوع نامند و در افعال ضعیف‌تر از ترنج و قوی‌تر از لیمو و مقاوم سموم و مضر
سینه **اسطرطیقوس** اطراطیقوس است **اسریخ** سورنج است **اسرب** رصاص اسود است **اسفست** معرب
از اسپست و آن حندقوقای بستانیست **اسفیوش** بلغت فارسی و آن بزر قطونا است **اسفند سفید** بفارسی
اسم خردل ابیض است **اسد الارض** شخیص است و حرباء نیز باین اسم نامند **اسقولوس** اشراس است **اسقال**
و اسقیلا اسقیل است **اسقلیفس** اسقولوقندریون است **اسما لاون** بیونانی سوسن بریست **اسفنط** خمر است
اسفیرا قثاء الحمار است **اسفراج** اسم اندلسی هلیون است **استربوس** حجر الثیفات است **اسقلیا اطیقوس** جلنار است
انا بسر ازرانی است **اسپرغم** بفارسی شاهسفرم است **اسلیوس** بیونانی سلیخه است **اسطریطس** بیونانی سنگ
مرمر است **اسطفلس و اسبرطم** نفط الیهود است **استرخا** ذرنج سرخست **اسود سالخ** مار سیاه است **اسطوخ**
بیونانی خبث الحدید است **اسطاقالس** بیونانی جوز است و بلغت روم اسطفلین و بلغت شام اسطوخ نامند
استراو دیتر کاسم فلفل است **اسقولس** بیونانی برطنیست **اسپل** بلغت تنکابن اسم حرپیست **اسنان**
بلغت تنکابن خاخاز است **اسطام** نوعی از حدید است که فولاد باشد **اسنة البثانیه** شبیه است **اسخاره**
بلغت اهل بیت المقدس تود دریست **اسریقون** زنجفر سوخته است **اسقلیوا شاروا سفرم** اسم بریست

بفتح همزه و ضم ... کوند

اسپندان بفارسی ایناطون است اسقلیاس بیونانی تمثا برتیث اسطافیوس بیونانی زبیبات
اسطافیوس اغریا زبیب الجبل است اسکن بهندی اسم بهمن ابیض است اسبرك بهندی اسم اکلیل الملك است
اسپرزه واسبغول بفارسی اسم بزرقطونا است اسپند بفارسی حرمل است اسفناج رومی قطف است
اسپرك بفارسی زیر است استخوان خرما بفارسی اسم نوی التمر است اسکنو بلغت تنکابن سعد است وگیاه
ریشه زلم را نیز باین اسم نامند و بعربی حب الزلم گویند و آن مدور و بسیار لذیذ و شیرین و بقدر نخودی
میباشد و برگش باریکتر از برگ گراث و زیاده بر سه عدد نمیباشد و بی ثمر و بیگل و در ریگزارهای حوالی انها

میروید استر بفارسی بغل است اشق معرب از اشه فارسی است وان صمغ است مایل بزردی نبات انجدان کوهی و کوچک
و ساقش باریك و مزغب مایل بسفیدی و گلش مابین سرخی و ازرقی و منابت او بلاد سردسیر و کوهستان و صمغ
نبات اشترغاز است در دوم گرم و در اخر اول خشك و محلل و ملطف و جاذب از عمق بدن و جالی و مفتح سدد
جگر و سپرز و افواه عروق و مسهل بلغم غلیظ و زرداب و مفتت حصاة و مخرج جنین و کشنده کرم کدو
و حب القرع بود و با قوه مجففه و مدر فضلات حتی خون و با سرکه اشامیدن جهت سپرز با ماء الشعیر
جهت ربو و عسر نفس انتصابی و با عسل جهت صرع و تنقیه رطوبات سینه و عسر بول و دفع ضرر
ادویه مسهله و درد تهیگاه و ورکین و دنکه و عرق النساء و تحلیل ریاح و فالج و خدر و ضماد او جهت
تلیین صلابات و مفاصل و با سرکه جهت ورم جگر و سپرز و ریاح ثخان و بهق و کلف و خنازیر و جرب و
ریاح انثیین و اورام بلغمی و باطرون و روغن حنا جهت اعیای امتلائی و مواد بارده و اکتحال او جهت بیاض
و سبل و جرب و شعیره و رطوبت چشم و مرهم او جهت بر بدن گوشت زیاد و در و با بیدن گوشت تازه و غرغره
او با آب جهت تحلیل رطوبات و بلغم دماغی و خناق سوداوی و بلغمی نافع و مضر معده و گرده و مصلح
اول انیسون و ثانی نوخواه و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش سکبینج است یا جاوشیر یا موم
اشترغاز معرب از اشترخار فارسی است نبات او شبیه بباداورد و گلش زرد و سفید و خارهای او دراز
و دانه او کوچکتر از دانه باداورد و بیخ او شبیه به بیخ انجدان و بدبو و بدطعم و تند و با تلخی و مستعمل بیخ او
و گیاه تازه او و اشل کاهو در موصل و مصر میخورند و گویند بیخ انجدان خراسانی است در سوم گرم و خشك

وبهتر

و بهترین او بسرکه پرورده است مفتح سدد و مدر بول و با قوه تریاقیه و مسخن معده و مشهی و هاضم
و یک مثقال از جرم او جهت تب ربع که از ماده بلغمی باشد نافع و طلای او با سرکه جهت اورام بارده و تسکین
دردها و سرکه او در قوه مثل سرکه عنصل و در افعال بهتر از جرم او و قدر شربت از سرکه او تا پنج مثقال و
از جرم او تا دو درهم و مضر گرده و مغثی و مصلحش شربت غوره و ریباس و بدلش انجدان و عرق او جهت
گرده و جگر و سپرز نافع و قدر شربتش تا سه اوقیه است اشنه لغت عربیست و بفارسی دواله نامند
وان چیزیست شبیه بریشهای باریک بهم پیچیده و بر شاخهای درخت صنوبر و بلوط و سایر نباتات
متکون میشود و بهترین او سفید و خوشبو و تازه و زبون ترین سیاه اوست و در اول گرم و خشک و انچه
از درخت بلوط بهم رسد سرد و مجموع ان با قوه قابضه و محلل و ملین و مفتح سدد رحم و مدر حیض و
منوم قوی خصوصا با شراب و مقوی باه و مفرح معده و دل و جگر و جهت رفع غثیان و خفقان و نفخ
و حفظ روح حیوانی و ازاله اعیا و سنگ مثانه و نشستن در طبیخ او جهت تسکین دردها و ضماد
مسحوق او با ... جهت تقویت اعضای ضعیفه مثل بناگوش و کنج ران و زیر بغل و ما بین کتفین و دفع الم
انها و جهت تلیین صلابات و ردع اورام و تقویت جگر و دفع بدبوئی زیر بغل و با سرکه جهت سپرز
نافع بود و بغایت منوم اطفال و اکتحال او جهت تقویت چشم و نقیع انچه از درخت بلوط باشد جهت جراحات
و جرح چشم مفید و مضر ریه و مصلحش انیسون و قدر شربتش سه درهم و بدلش قردمانا بوزنش و
بخور او جهت اختناق رحم موثر است اشخیص لغت عربیست و سفید و سیاه میباشد برگ نوع سفید او
سفید و بعضی اماکن گاه هست سرخ و ازرق نیز باشد و بیدستور صحرایی و کوهی میباشد مجموع
را برگ شبیه ببرگ کنگر و بیناق و بعضی سفید و در میان برگش خاری شبیه بخار کنگر و گلش
بنفش و بعضی شبیه بقرطم صمغ او و امثل مصطکی زنان استعمال مینمایند و ثمرش مثل ثمر کبر و نوعی سیاه
را برگ از قسم اول نرمتر و ریزه و تازه اش سرخ و خشکش سیاه و ساقش بقدر شبری و قبه و گلش
خاردار و نقطه دار و بعضی سطبر و سیاه و گاه هست سوراخها دار اشتر باشد و اندرون او سرخ
و لاذع زبان و مستعمل بیخ اوست و هر گیاهی که در حوالی او روید فاسد میسازد و ... اقصا ... خبازی

وما زریون م

در کمال الظهور چه تصریح نموده که نوعی از مازریون است از تیوغات بخلاف التخصیص والخلاف مهیه
هر یک از متون کتاب ظاهر است سفید او در دوم گرم و خشک و با قوة تریاقیه و مجید و افراط او با شراب قابض
طبع و با طبیخ فودنج جبلی جهة اخراج حب القرع و بیکمثقال او جهة دفع جنون و صرع و طبیخ او جهة عسر البول
و گزیدن زنبور و هوام نافع و مسهل زرداب و صمغ او با شیر مقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلاء او با
سرکه جهة تحلیل اورام ظاهری بارده و قدر شربتش تا پنج درهم و مصدع و مصلحش شکر است و سیاه او
آخر سوم گرم و خشک و دو مثقال او کشنده و محرق و شند و مشویات غیر مستعمل و طلاء او جهة جرب
قوبا و بهق و با روغن زیتون جهة تحلیل مواد بارده و ضماد او بر دندان مفتت قوی و بر جراحات متآکله منقی آن
و لطوخ و مطبوخ او با سرکه و گوگرد و قفرالیهود جهة قطع ثآلیل مؤثر و خاکستر بیخ هر دو نوع را جهة قلاع
مجرب دانسته اند **اشنان** گیاهیست بی برگ و شاخهای او ریزه و شبیه بگرهای خشک شده و گازران
بان جامه شویند و سفید او را خرء العصافیر و سبز او را غاسول نامند و آن غیر بوته اشنانست و مولف
تذکره در آن اشتباه کرده است در سوم گرم و در آخر دوم خشک و جالی و محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و ده
درهم سبز او مسهل زرداب و یکدرهم مدر حیض و نیم درهم مدر بول و ده درهم او کشنده است و بیخ ده درهم
او مسقط جنین زنده و مرده و طلاء آن جهة بردن گوشت زیاد زخمها و سنون آن جهة جلای دندان نافع
و مداومت بان مفسد دندان و مصلحش مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلحش عسل است
اشواس بفارسی سرپش نامند و آن بیخیست غیر بیخ خنثی چه شاخ خنثی کوتاه و کوچک و گلش سفید است
و سرپش را ساق بلندتر و عریض تر و برگ قوی تر و گلش سفید مایل بسرخی و ثمرش مستدیر و تند طعم
میباشد و با عفوصت است در اول گرم و خشک و محرق او در دوم گرم و در سوم خشک و ضماد او
جهة جبر کسر و فتق و قیله بغایت مفید بود و دمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل
و عصب و با سرکه و روغن کنجد جهة جرب و حکه و تلیین صلابات و با آرد جو جهة سعفه و آشامیدن
او جهة درد پهلو و سپرز و یرقان و صفرای سوخته و بیخ و خشونت حلق و محرق او مدر بول و حیض
و محلل ورم بلغمی و با سرکه رافع داء الثعلب و بهق سفید و تخشیر جالی و قاطع اخلاط غلیظه و گرم تر از

اصل از جهت نفث الدم و با ماء العسل جهة تنقیه جگر نافع و مورث دوسدد و مصلحش سکنجبین و مرخی
معده و مصلحش گلقند و قدر شربتش تا پنج درهم و از محرق او بیکمثقال و از تخمش دو درهم و بدلش دراکش
افعا الغربی السمال است و گویند مغاث و با کوسنه **اشیران** اسم یونانی خصی الکلب است و مولف تذکره
ظاهرا غافل شده مکرر ذکر نموده است **اشوسا** نوعی از نمو کم بو تر از افسا و است و نخود و اشبیا لوزی برو
شک گویند و بسین مهمله نیز آمده است **اشکیل چشم** عوسج است **اشقاقل** شقاقل است **اشنان داود**
اسم فارسی ذوقا و حشیش است **اشلابوس** دار شیشعان است **اشقون** اسم ترکی ریباس است **اشیا مامیثا**
در مامیثا مذکور میشود **اشیوان** بلغت مصری بسفایج است **اشترکیاه** اسم فارسی سلیخه است
اشکانی بلغت تنکابن و طبرستان بقلة یمانیست **اشپل** بلغت گیلانی نوعی از بطارخ است **اصابع فرعون**

الانفع الضاد

سنگیست بقدر انگشت شبیه ببرنی و کره دار و مجوف و تا اندک پهنی و از یمن خیزد و قسمی از وبا رطوبت
و سیاه لون و آن در افعال قایم مقام مومیاییست و بهترین او مخطط سبک و زود شکن است در سوم گرم
و خشک و قاطع نزف الدم و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت سرشته ضماد نمایند بجهة التحام عدیل
ندارد **اصابع صفر** بیخیست بقدر کف دست اطفال و بشکل پنج انگشت و پر از رطوبت و چون خشک
شود رنگش ابلق از زردی و سفیدی میگردد و با اندک حلاوت و منبت او بیک زاد و برن دیک ابهار و
برگش شبیه ببرگ گندنا و ساقش باریک و از بن تا سر گل و گلش بنفش و قسمی دیگر بیخیست شبیه بتلخ
پلنگ و زرد و این گرم تر و تند تر است و مولف تذکره گوید که آن غیر کف مریم و کف عایشه است و بیخ دیگر
وصف نموده در دوم گرم و خشک و بغایت محلل فضول غلیظه و منقی اعضاء عصبانی و تریاق سموم هوام
و جهة جنون و امراض سوداوی و بلغمی و تقویت منابت اعصاب و ضماد او جهة تحلیل صلابات و بخور او جهة
گریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم آخر مسقط جنین و مضر لاث بول و مصلحش تخم مورد و بلوط و قدر
شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزن و نیم او هزارجشان و بوزن و ثلث او سعد است **اصابع هرمس** شکوفه سورنجان است
و در سورنجان موصوف **اصل الفلفل** فلفلمویه است **اصل الفلث** بفارسی بیخ شیبی نامند و آن بیخ مایل هندی است
گرم و خشک و مسکر و مخدر و جهة معده بارده و درد مفاصل و امثال آن شرب او و ضماد او نافع و محرق خون ند

سورث سدد ومشوش جوارش ومصلحش ورشیر خیسانیدنست وقدر شربتش یکدانکست اصابع السوس
مؤلف مغنی گوید که ابو ریحان وصف نبات او وا نکرده است وگفته که آن دوائیست هندی وتخمش مستعمل
بلادر ما وشبیه است بشلتوك وچون در دهان ساعتی نگاه دارد پوست او شوشیده مغزی از و ظاهر گردد
شل بیبه در تحریك باه بسیار مؤثر است اصول الاربعة عبارتست از بیخ کبر وبیخ رازیانه وبیخ کرفس وبیخ
کاسنی اصابع العذاری نوعی از انگور طویل القدرات اصابع الفتیات فرنجمشکست اصابع الملك
اکلیل الملکست اصل الانجدان الخراسانی اشترغازاست اصل السوس در سوس موصوفست اصل
السوسن الابیض در سوسن مذکور میشود اصل السوسن الاسمانجونی ایرسانست اصل الراسن نوعی
از فیلجوش است وبترکی اندز گویند اصف بیخ کبراست اصطرك میعه یابسه است اصل المرجان بسد است
اصل النیلوفر الهندی بیخ او سپیدست اصطفا بیعه شانله است اصل العرطنیثا از درونست اصل
اللفاح البری بیروج الصنم است اضموط دنترست اضراس الکلب بسفایجست اضراس العجوز
خسکست اطرطیقوس یونانیست بمعنی شبیه الکواکب وبعربی جالی نامند وآن نباتیست ساقش
کمتر از ذرعی وصلب وخشن وبراطرافش گلی شبیه بنوئیخ وبعضی از آن مایل به بنفشی ودر دو راه برگهاو
مجموع گل وبرگها شبیه بکواکب وبرگهای ساق او باریك ودراز ومزغب وتخمش اغبر وتلخ ودر دوم گرم و
خشك وباقوة مبرده وقابضه ومحلل ومجفف وضماد برگ او جهت ورم حار چشم وبرآمدگی مقعد وتسکین
درد آن وطلای گل او جهت تسکین درد البیه وکنج ران وورم او بغایت مؤثر وآشامیدن او جهت خناق
وصرع اطفال نافع وقدر شربتش تا دو درهم است اطریه بفارسی اش ودو رشته نامند از اغذیه معروف
وماهیچه ورشته قطایف وبفارسی شامل است انجیر از آن دکنند وروغن بادام واسفناج وخرفه وامثال آن
ترتیب دهند بفارسی اوماج نامند جهت سرفه ونفث الدم وخشونت حلق وسینه وقرحه امعا ومثانه
نافع ومرخی معده بارد است واخیر با کشك وماست وترشیها استعمال نمایند بطی الهضم ومسدد ومولد
ابدان قوی ومولد بلغم غلیظ ومصلحش سیر وادویه حاره است وانجیر از آن دجو ترتیب دهند جهت سل
ونبهای حاره وبارشنی جهت اخلاط مراری وتسکین حدت خون وانجیر با گوشت باشد کثیر الغذا ومرطب بدن

وسمی

وسمی وبا شیر بنی کثیر الغذا ومولد خلط غلیظ است وقطایف که بفارسی رشته خطائی گویند بدون
طبخ با شیر یا بنیا مستعمل است وانجیر از آن ترتیب دهند سریع الهضم تر از انجیر باورد کننده ونشاسته سازند
وقابض وسبکتر است واز کنده کثیر الغذا واز نشاسته بدوائیه اثر بیت اطبا الکلبه سپستانست
اطماط واطموط واطیوط اسم بربری دنترست وقوقل نیز نامند اطروغا اسم سریانی ترنجست
اطروخیا اسم سریانی بادرنجبویه است اطریون عصاره قثاء الحمار است اطیطون اسقیل است
اطریفون خسك است اطیثا قیصوم است اطاآه یونانی درخت غربست اظفار الطیب بفارسی ناخن
پریان گویند وناخن خوش وناخن بویا نامند وآن جسم صلبیست صدفی شبیه بناخن ومدور وخوش
بو وسفید ومایل بسرخی واز سواحل بحر هند می خیزد واز اقسام حلزونست وبعضی از و سرخ وبالتمام
وبعضی سفید وبزرك وبادسومه وکم بو وقسمی بزرك تر از اول وکوچکتر از ثانی وسیاه وناخن بو
گویند وبهترین انقسم اول هندیست واقسام او را چون بسوزانند بوی جند از او ظاهر میشود در دوم
گرم وخشك ومدر فضلات وخون وملطف اخلاط غلیظه وجهت اختناق رحم وصرع وخفقان رحمی
ومعدی ودرد بارد جگر ورحم واخراج خون منعقد در کرده وجمیع امراض بارده رحم وبخور او جهت
صرع وسکته ونزلات وغشی واختناق رحم واحتباس حیض نافع ومصدع ومصلحش سکنجبین وموث
بیخ ومصلحش گل ارمنی وقدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم وبدلش قصب الذریره است اظفار الجن نباتیست
بی برگ وگل شبیه بناخن جن واغبر مایل بسیاهی ... گرم وخشك وجهت یرقان سیاه وسوء القنیه وجهت
جهت رفع بیخوابی نافع وطلای او که با سرکه بجوشانیده باشند جهت تحلیل اورام مفید ومضر دماغ ومصلحش
عناب وقدر شربتش تا سه مثقال است اعین السراطین گویند ثالوست وگویند سنك سبوست
اعیون حلبه است اغلوبوطس بعبرانی طلقست اغریوس قثاء الحمار است اغلیس یونانی بمعنی ظاهر است و
اسم اثلق اغالوجی اسم یونانی عود البخور است اغرلیوس یونانی حنظلست اغیاطون یونانی حلفا است اغش
بلغت حجاز ویمن اسم نوشادر است اغرسطس یونانی نیل است اغلیقس یونانی ذوسراست اغیرس یونانی جوز
رومیست اغرا یونانی بمعنی ضراست اغلیقی اسم یونانی میفجنجست اغر عبارتست از بیخ ونبات وتوتیای کرمانی

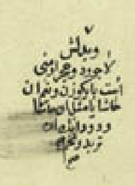


با یکدیگر ساییده باشد **اغاجی باشی** اسم ترکی جنداست **افیقطس** اسم یونانی و بمعنی محلل است وان نباتیست
کمتر از دو ذرعی و ساقش باریک و کلش مایل بسفیدی و برکش عریض و پرشاخ و بزغب و تخمش بزرکتر از تخم شلغم
و در غلاف شبیه بغلاف تخم ترب و بیخش درشت و نرم و با عطریه و بوی کیاهش شبیه ببوی ترنج و منبتش
ساحل بحار و مرابها و جاهای کم جو و حجر کشیده باشد و در مصر و ساحل دریای شام بسیار است و در صعید
مصر او را اشلجم نامند و در دوم کرم و خشک و با اندک حدت و برکش و سایر اجزای او جهت سده جکر و سپرز
و تحلیل اخلاط غلیظه و اعیا و صلابات و درد باد نفخ سپرز و احشا و ضماد بیخش جهت جمیع سموم قتاله نافع
و باید سه درم با شراب شیرین استعمال نماید و قدر شربتش تا دو مثقال و از تخمش نیم مثقال و عصاره بیخش
در منافع قوی تر و بعد از فصل بهار در بیخ او رطوبتی بهم نماند که عصاره توان کرفت و روغن او در اثار مثل آنست
و زیت الشلجم نامند **افیقون** یونانی نباتیست شبیه بافیقطس که در عود و زراعات میروید بغایت سرخ
و مخدر و در اطلیه او را در هم مستعمل و شرب او جایز نیست **افیلون** یونانی اسم نباتیست ما بین شجر و کیاه
و منحصر در ساق و برکش زیاده بر دوازده عدد نمیشود بشکل و بیخ ثمره و ریشه‌های او باریک و سیاه و ثقیل
الوزن و بی طعم سرد و تر و ضماد ثمرش مانع بزرک شدن پستان بخصوص با روغن زیتون نارس و اشامیدن
او مانع تولد لبن و مرد و قدر شربت از برک و بیخ او جهت قطع تولد لبن سه مثقال است که با شراب بنوشند
افعی اسم عربی مار است و بعربی خیرات و اقسام او را اسامی میباشد و بزرک و کوچک و سیاه و مایل بزرد
و مایل بسرخی و مایل بتیرکی و ابلق و غیر آن یافت میشود و بعضی بیان ماده او اشقر مایل بسرخیست و ماده را
چهار دندان میباشد و نر او را دو دندان و باید جوان باشد و علامت جوانی سرعت حرکت و همیشه سر را
بلند برداشتن است و باید چشمش مایل بسرخی و سرش عریض و جسدش صلب و مایل بباریکی بوده از
اب و غارات و جنکل و شوره زار دور باشد و در اواخر بهار صید شود و بعد از صید بجا استعداد زمان قطع
کند و طریقش انست که سر او را با دنباله با هم بسته بقدر چهار انکشت از سر و دنباله بیک ضرب قطع کنند
و هر چه کم خون و بعد از قطع سر و دنباله بحرکت باشد استعمال نباید کرد پس از قطع باید پوست او را
و جوف او را انداخته و بعد از ان استعمال نمود بغایت حار و یابس و مجفف و محلل است چون با اب و شبت

و روغن زیتون طبخ نماید و یا که تناول نماید مواد غلیظه را بطرف جلد دفع کرده تحلیل میدهد و در
جذام ابتدائی بتجربه رسیده است و از خوردن بسیار او بدن منفتح شده مثل فلس ماهی پوست میریزد و کم او
اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل بقول و کثیفه را بقشر جلد دفع میکند و خوردن لحمه بتمویهات مشروح
و ملح و ضعف بصر و درد عصب و برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای حیوانی و
حواس و طول عمر موثر است هر کاه هر سال یکبار تناول نماید و ضماد کوشت خام او جهت دفع سمیت افعی که زیده و افتاده
مارها بغایت نافع و جهت داء الثعلب و داء الحیه و تحلیل خنازیر و اوجاع مزمنه بارده نافع و اکثار ان محرق اخلاط
و مصدع و مصلحش شیر و رب میوهات و چون هفت عدد افعی را بریان نموده چشم سرخ از عوانی جفر کرده باز آن
هر یک که همی بربندند بسنان ان دیماری بر کردن صاحب خناق جهت دفع علت بالخاصیه مجرب دانسته اند و بمسک افعی
که جوف او را بر کرده میباشند دوا فنا ل الضعیفتر از کوشت اوست و قرص افعی دوا فنا القریب باو و طریق ساختن او
انکه بعد از اخراج جلد و جوف او چند بار با اب بشویند و خشک کرده در دیک سفالی با آس و قطعی از نان بقدری
که او را بپوشاند و اندکی شبت و اندکی نمک چندان بجوشانند که مهرا کرده پس کوشت او را از استخوان او
جدا ساخته در هاون سنک بکوبند و بقدر ربعی او یا مثل او نان خشک سیده پاکیزه اضافه نموده با مرق کوشت
او خمیر کرده قرصهای تنک بوزن یکمثقال بسازند و با اندک روغن بلسان تدهین کنند تا منکرج نشود و قدر
نان اکر ربع او باشد بهتر است و مخفی که در حین جوشاندن کوشت او با او بجوشند دوا فنا القریب بقرص است
افیون یونانی اسم نباتیست ما بین شجر و کیاه و ساقش بزغب و شاخهای او باریک و از سه عدد زیاده نمیشود
و برکش شبیه ببرک سداب و بسیار ریزه و ثمرش مثل خیار کوچکی صنوبری شکل و سیاه و کلش زرد و صدفی
و بیخش بقدر امرودی و پر از رطوبت و چون خشک شود باطن او سفید و ظاهرش سیاه میباشد و در
در دوم کرم و خشک و لذاع و اشامیدن اطلی او مقی و اشامیدن مسهل و مجموع او مقی و مسهل
بلغم و قدر شربتش سه قیراط و از رطوبت او یک قیراط است و مولف تذکره کوید که رطوبت در یم اوست جهت
تحلل صلابات و جلاء بیاض چشم نافع است **افتیمون** یونانی بمعنی دواء الجنون است و ان نباتیست بسیار
سرخ و فروع او مثل خیاطه و برکهای بسیار ریزه و کلش سرخ و تیره و تخمش از خردل ریزه تر و سرخ

ماپل بزردی و بر نبات و اشیائی که نزدیک باو باشد می تند و بعضی شبیه بزردک و نضاری گویند که در حوالی او روید
نیره و بیخ بعضی تلخ و با اندک تندی و گلش بنفش و تخمش دانه ریز بقدر نخود در دوم خشک و محلل و ملطف و مسهل سودا
و بلغم و جهة نفخ و امراض دماغی و کرم معده و سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیه جهة امراض سوداوی
و تنقیه سودا بی عدیل و چون یک هفته هر روز ده درهم او را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده و با پانزده
مثقال سکنجبین بنوشند جهة دفع خفقان و توحش و مالیخولیا و تشنج مجرب و چون ده درهم تخم او را با بلیله دسته
در دو ثلث رطل شراب یک شب خیسانند و روز دیگر افشرده صاف او را با ملینات و قدری شربت بنفشه و شربت گل
و روغن بادام شیرین بنوشند اسهال تام سودا و رطوبات قوی کند بدون مضرتی و باعث ضعف نمیشود و
تذکره ثلث رطل را الی ثلثین رطل دانسته قدح بر مؤلف ما لا یسع نموده و او را اعتقاد آنست که یک رطل او را تا
رطل تا چهل روز باید خیسانید و مطبوخ او با موز جهة مالیخولیائی که از مداومت شراب بهم رسیده باشد
نافع خصوصا که با بنفشه و اصل السوس و بادرنجبویه و گل گاوزبان باشد و چون ضعیف الترکیب
زیاده از یکدو جوش نباید داد و مضر صفراوی و حار المزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه و کتیرا و موافق
پیران و کودکان مضر است و مصلحش صمغ و کتیرا و قدر شربتش تا سه مثقال و در مطبوخات تا ده درهم
او لازم نباید گویند **افسنتین** بلغت یونانی اسم نباتیست ما بین شجر و گیاه شبیه بانواع گاوچشم کثیر
شل معتر و غبار ناک و سفید و شاخش مثل برنجاسف و انبوه و ساقش بلند و گلش مثل گل بابونه و ازان
ریزه تر و تخمش شبیه باسپند و با تلخی و قبض و بوی او با عطریت ثقلی و قسمی برگ مثل برگ زردک و سفید
و گلش زردی او را اوراق سفید و در مصر ... نامند و بهترین اقسام رومی و بعد ازان ... و طرسوسی
و سوریست که با حرافت و تلخی و قبض باشد در اول دوم گرم و در آخر ان خشک و مفتح و ملطف و مقوی و
مسهل صفرا و سایر اخلاط معده و منقی عروق و سینه و شش و مقوی بدن و جگر و معده و سپرز و مدر
بول و حیض و عرق و شیر و کشنده اقسام کرم و تریاق سموم مشروبه و ملذ ... و محلل ریاح و جهة یرقان
و رعشه و سکته و بیماریهای عفونی مزمن و ... و طحال و با انار دین جهة درد معده و با افتیمون جهة تنقیه
سودا نافع و چون چند روز آب طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهة دفع سقوط اشتها اگر از رطوبت

باشد



باشد مجرب و دو درهم او جهة گزیدن عقرب عجیب النفع و با شراب جهة سم شوکران و با سرکه جهة فطر نافع و جهة
بواسیر و شقاق مقعده و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویه گرم و شرب و بر در معده بهم رسیده باشد بسیار
موثر و قطور او با زهره بز و روغن بادام تلخ جهة امراض گوش و کرم گوش قدیم مجرب و ضماد او با عسل مدر حیض و
حول ان با موم جهة جرب القرع و ضماد او با آب جهة شری و بخار مطبوخ او در شراب جهة درد گوش و طلای مطبوخ او
در میفختج جهة درد چشم و با عسل جهة دفع اثر نیلی زخم پلک چشم و در سرکه جهة مفاصل حار و سائیده او با موم
و روغن گل جهة درد شقیقه و درد جگر و درد معده کهنه مجرب است و محلل صلابات و جهة داء الثعلب و داء
الحیه و بواسیر و صلابت رحم و ورم سپرز ضماد او نافع و اکتحال او جهة دمعه و غشاوه و استرخاء جفن و کذا
او در میان متاع مانع کرم زدن آن و اینکه آن بنام مرکب باعث منع ضرر از کتابی که با آن مرکب کتابت کرده باشند
و طلای او با روغن زیتون بر بدن مانع مفارقت پشه و دود او جهة گریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ او
کشنده کیک و مصدع و مجفف دماغ و مصلحش انیسون و در گرم در شربت انار و قدر شربتش یک مثقال
تا دو مثقال و در مطبوخ از پنج درهم تا ده درهم و بدلش جهة معده بوزن آن اسارون و نصف او هلیله زرد
و جهة جگر عصاره غافث و جعده و قیصوم و نیز بدل او میشود و عصاره افسنتین که آب او را در آفتاب
خشک کنند در افعال قوی و مفتح سده جگر و جهة تپهای کهنه و مرکبه و تقویت معده و تنقیه او از اخلاط
مریه و استسقا و نیکو کردن رنگ رخسار و اصلاح فساد مزاج نافع و مورث کرب و صداع و مصلحش
ریوند و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش سه وزن آن غافث یا شکاعی و شراب او مقوی معده و مدر بول
افسنتین است یا مع
و حیض و جهة امراض جگر و سپرز و مدر بود و تفتیح سده و بر انگیختن اشتها و تقویت هضم و ازالة کراز و قولنج
باطنی و دفع کرم معده و سموم حیوانی و مشروبه نافع است و مانع وبا و حدوث امراض و طریق ساختن او آنست که
نود مثقال افسنتین را در شش هزار مثقال آب انگور جدید بجوشانند تا بر ثلث رسد پس مدت سه ماه کذا
بعد از آن صاف نمایند و اگر سی مثقال او را با پانزده مثقال دارچینی و پانزده مثقال سنبل الطیب و پانزده مثقال
سلیخه نیم کوب کرده در ده هزار و هشتصد مثقال شراب مخلوط نموده سر ظرف را مستحکم ساخته بعد از
دو ماه صاف کنند پسندیده است و روغن افسنتین که ده درهم چهار رطل روغن زیتون یا روغن

کنجد بکوبد طلا کل افسنتین که بهم جمل و ورد را قاب بکذارند جهت برودت ظاهر و باطن بدن و اشامید ان نیم درم

ان جهت دفع یرقان و سده جگر و سده سپرز خصوصا با سکنجبین عسل و بجهت تقویت معده و رفع احتباس حیض

و سم قطر و اخراج کرم معده و خوردن او قبل از شراب مانع مستی و بعد از ان رافع خمار و ضماد قطور او جهت کوری

و ریاح و طلای او جهت درد چشم و باقیه و طلی جهت تقویت معده و درد ان نافع است **افیون** اسم یونانی بمعنی سبب است

و بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش نامند و کویند مراد از و شیره منجمد خشخاش سیاهست نه سفید و بهترین او انست

بسفیدی و صافیست که در ابی زود حل شود و از اتش زود مشتعل کردد و در افتاب بکذارند قوی و اثر او تا سه

درجه از سرد و خشک و از خشخاش سفید در اخر سوم مخدر و منوم و مسکن درد و قابض و مانع نفث الدم

و تحلیل روح حیوانی جهت اسهال الهیج و قرحه امعا و سرفه و ضیق النفس و تقطیر ولات و سداع کرم و حرارت با

بالطبع نافع و اکر از سوا دبار ده باشند بسبب تخدیر مفید و ضماد او جهت درد سر بتجفیف قرحه و دمعان چشم

و باز رده تخم بخته و زعفران بجهت حمرت و باشیره خرزهره و زعفران جهت نقرس حار و رمد و فتیله او با زعفران

و زعفران بالسویه جهت زحیر مجرب و قطور ش با روغن بادام و مرو زعفران جهت درد کوش و با موم و روغن جهت

و حکه نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت ان و مسقط اشتها و قوت باه بشرط مداومت و مضر فهم و

مصلحش جند بیدستر و فلفل و فرفیون و دارچینی و قدر شربتش یک حبه تا چهار قیراط و زیاده از یکدانک ممنوع و دو

درهم ان کشنده بلاشبه سم و وزن مثل ان بزر البنج و نیم وزن ان بیخ لفاح و در احتباس طباشیر و کافور و کهربا **افلنجه**

تخمیست شبیه بتخم خردل و تند بو شبیه ببوی سیب و با عطریه و بغایت سرخ و طعمش تلخ و نبات ش بقدر ذرع

و برکش مثل برگ بادام و گلش سفید و غلاف تخم او مانند غلاف بزر البنج است و ان هندی خیره زرد و سیاه او ردی

و کویند او قسم کوچک کبابه است در دوم کرم و در اول خشک و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مفتح سدد

دماغی و تریاق زهر عقرب و رتیلا و محلل ریاح و مشهی و باقوت قابضه و مفتح سده احشا و مقوی دماغ و

معده و سفاو و سایر سموم و ادویه ارند و طلای او با روغن زیتون در حال دفع درد کزیدن عقرب میکند

و مصدع و مورث خناق و مصلحش روغن زیتون و قدر شربتش تا دو مثقال و بعضی کویند افلنجه برالعجوز

بوا است و اصلی ندارد **افشرج** معرب افشرده و بعربی عصیر نامند و ان مخصوص اب فواکه است **افیلون**

و بخفف واو اسم شجر جبلی است **افقراسیقون** بونجهراست که حندقوقی باشد **افربیون** فرفیون است **اقبین** بیونانی

و با اسم رومی فرفیون است **افرامون** نعنع است **افاریقون** دبوراست و کویند ما زریون است **افیدس** بیونانی اسم

فرنجمشک است و او فرنجمشک نیز نامند **افرودیجان** قسم اول دیفروجراست **افاسون** اسم روغن تربد **افلاطون**

مقل ازرق است **افرسالیون** حجر القمراست **افادیرا** دویست خوشبو که در طعامها کنند **افیقرون** اجنوس است **افرنبیک**

اسم یونانی جراد است **افیقس** اسم یونانی عصفر است **افیونر** بیونانی اسم زرد است **افیوربطانی** بیونانی تخم خیار زه است

افثیمون بیونانی بادآورد است **افیمونا** بیونانی دارچینی است **افیغانی** بیونانی سذابست **اقحوان** اسم عربیست

و بیونانی او بیانس و بفارسی بابونه و گاو چشم نامند و نوع صغیر او را کویند بری و بستانی میباشد و شاخهای

او باریک و برکش شبیه برگ کشنیز و دانه و گلش زرد و مدور بود د اطراف او برگهای ریزه سفید و از کل بابونه

بزرگتر و ثقیل الرایحه و با اندک تلخی و فی الحقیقه صنفی از بابونه است و فرق انست که بابونه تخم سیاه دارد و این ندارد

و مستعمل گل اوست در سوم کرم و در دوم خشک و مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و افواه عروق و ملطف

و مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین و باقوت تریاقیه و منفث حصاة و محلل خون منجمد در مثانه و معده

و ورم مقعده و جهت درد مثانه و صلابت سپرز و استسقا و قی و معده و با سکنجبین و با نمک مسهل سودا و بلغم

و العرق او جهت ربو و سرفه و نفث الدم و طبوس و طبیخ او جهت صلابت رحم و طلای او با تازه او با انقیبن و قضیب

و کنجدان مقوی باه و جماع و ضماد او جهت التوا عصب و با موم و روغن جهت ورم صلب و شرب نیم مثقال او با

سکنجبین و مکرب معده و مصلحش انیسون و بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بابونه و قسم صغیر او

در دوم کرم و در اول خشک و در افعال ضعیفتر از اول و باشرابه جهت بیکویی رنگ و رخسار و تحلیل ورم صلب

اکثر اطراف خشک او جهت تقویت طبقات چشم و ظلمت بصر و جلای ان اثار و قروح و دفع نزول اب نافع است و روغن اقحوان

که گل او را در چهار مثل ان روغن زیتون یا روغن کنجد کرده چهل روز در افتاب کذاشته باشند جهت تفتیح جراحات

اعضاء عصبانی و التوا عصب و ورم اسافل بدن و مقعده و صلابت رحم و درد کوش و تفتیح مسامات و ادرار

نمودن عرق موثر و اشامیدن ان یکدرهم او مدر عرق و جهت دفع قولنج مفید است **اقاقیا** بلغت یونانی اسم عصاره

قرظ است و او را از ثمر نوعی از مغیلان که قرظ نامند قبل از رسیدن ان افشرده میکیرند و قبل از جفاف او قوی

غل
افراسیمون

القاف
الالف مع

عصاره اکثر غلطا ان نوع است که خواند زیرا که
شیر نوعیست در مفتی عرق اکاراسیما ...
و بعضی ... سکنجبین

رنك است وبعد از ان سیاه میشود ودردوم سرد وخشك ومغسول او دردوم خشك وقابض وقاطع نزف
الدم ونفث الدم ومجفف ورادع وغیر مغسول او بالدغ وحابس نزلات واسهال اکلا وضمادا ومقوی بدن واعضاء
مسترخیه از اعیاء وسبب امراض وضماد ش جهة ورم حار ویا دسوخ وورم رحم ومقعد وداحس وبرامدکی مقعد
وسوختکی اتش وباکل سرخ وبرك مورد جهة قطع ادرار عرق وبالادن ودوغن کل جهة قطع اسهال الاطفال مجرب
مورث سده ومصلحش روغن بادام وشربتش تا یکدرهم وبدلش جوزش عدس وصندلست وکویند حضض اسخو
انسب است **اقسون** یونانی نباتیست شبیه باداورد واهل مغرب راس الشیخ نامند برکش مثل باداورد وساقش
کوتاه تر وغلیظ تر از او وکلش مثل او وبرکنارهای جوانب برکش خار مثل سوزن وساقش تازه او را پوست کنده میخورند وتخمش
از قرطم ریزه تر ودر دوم کرم ودر اول خشك وبسیار لطیف وچون خشك شود تلخ وباتندی میباشد کویند جهة
کزاز وکشنج تخم ممی با شراب مجرب جهة ورم مزمن وشدخ عضل ضمادش مفید بود وتخمش با شراب جهة دفع سموم
نافع ومضر کرده ومصلحش خشخاش ومقدار شربتش از سه درهم تا پنج درهم وبدلش شکاعیست وبزر [illegible]
میان اقسون ونبات اشترغاز نخواهد بود وظاهرا اسم یونانی کیاه اشترغاز باشد **اقط** بفارسی کشك نامند
دوغیست که از طبخ منجمد کردد بی کاه بعد از دفع مائیة خشك کنند سرد وخشك ودیر هضم وقابض وبیرون
وبریان کرده او جهة اسهال مزمن بغایت نافع وضماد سوخته او جهة داء الثعلب ودفع نزف الدم وبواسیر مفید ودایم
سوخته وجو سوخته با سویق جهة جرب مجربست که اول موضع را بروغن کل سرخ چرب کرده بعد از ان طلا کنند ومولد
ریاح وبلغم غلیظ خام ومسدد ومصلحش چهارشاخ وکلقند است **اقلیمیا** یونانی اسم انجره ایست که از کداختن اجساد
منطبعه مانند مس ونقره وطلا مثل کف ودود بر روی ان ودر دخان منجمد کردد وانجره دخان بهم رسید از جمله
کفنا وست که بعد از کداختن وبهم رسیدن کف بسبب حرکت ان فلز بعضی بطرف تحت جمع میشود وبهترین او
طلائی وانچه در رنك شبیه باصل ان فلز باشد وطلائی مایل بسبزی وفضی سفید وسیاه طلائی از غلبه دود است
که بر طلا میزند وکویند کانی هم میباشد ومرقشیثائی نیز هست در طبع مثل معدن او ومیوسه زیاده بر وغائیست
ومجفف ومقوی باصره ومنقی جراحات وجهة بردن کوشت زیاده ورویانیدن کوشت زیاده درویانیدن کوشت
تازه ودفع تعفن زخمها وبیاض عین وقلع وجرب وسبل وناخنه ودمعه وغشاوه ونزول اب وطلاء او رادع اورام

وجالی

وجالی کلف واثار سیاه ورافع سپرز وبا زعفران وافیون دافع مفاصل ونقرس است وخوردن طلائی او با [illegible]
جهت خفقان وتقویت دل نافع ومستعمل از او محرق ومغسول وبدلش مرداسنك محرق ومغسولست ومولف تذکره
کوید که چون جمع کنند ذهب ومرقشیثای را درکداختن وبعد از کداز در عسل بریزند تا سرد شود ومجرع او با
پانزده جزء مشتری را خمس کند مجرب است وحقیر این معنی را موقوف بشرط مخفیه میداند **اقماع الرمان الهندی**
نارمشك است **اقوقوما** ترقوما است **اقیوس** یونانی کثیراست **اقیا** مازریون سفید است **افاغالس** یونانی تشمیزج است
اقوس واقیوس دیوانست **اقاورون** اسم رومی وج است **اقریطن بالطس** کل علیق القدیلست **اقوسیون** دعی الابل است
اقاوو کرویاست **اقطی** یونانی خمان کبیراست **اقنثا رابیقی** یونانی شکاعیست **اقثالوقی** یونانی باداورد است
اقولاسمون دهن بلسانست **اقمارون** یونانی سورنجانست **اقونیطن** یونانی خانق النمر است **اقطن** یونانی تا
اقومارثون دارپاسرتیت **اززفرا** بهندی عاقرقرحاست **اقراص الملك** حب الملوکست **اقلارومطس** یونانی طرفا
اقلامونس یونانی انجره است **اکلیل الملك** نباتیست برکش معدود بقدر دو درهم وشاخهایش باریك وقدری
وصلب وبعضی منبسط بر روی زمین بعضی را ساق بقدر ذرعی وکلش زرد ریزه وبعضی را بنفش وبعضی
سفید وپراکنده وثمرش مثل غلاف تخم ترب وهلالی شکل ودر غلاف تخم مدور ریزه تر از تخم خردل وبعضی
را تخم شبیه بحلبه وبعضی را غلاف غیر هلالی مرکب القوی وحرارت وبیوست در او غالب ومحلل ومنضج
وقابض ومجفف وملطف ومقوی اعضا وملین اورام وجهة صداع وشقیقه وحبس نزلات ودرد جکر
ومعده وسپرز وامراض مقعد ورحم شربا وضمادا نافع وجهة تحلیل فضول باطنی وطلاء بخته او با میفختج جهة
اورام مرکبه وحاره چشم ورحم ومقعد وانثیین ومطبوخ او با ب وشراب جهة قروح شهدیه سرو با
افسنتین جهة ورم جکر وسپرز ومعده وقطور عصاره او جهة درد کوش وآشامیدن سه درهم او با تخم
او با میفختج جهة ورم احشا نافع وعصاره او با زعفران درتسکین کل ضربان مجرب وطبیخ او جهة ربو ونفث
حصاة وحفظ او جهة تقویت امعا وتنقیه وتسکین درد امعا مفید وشراب او مضر انثیین ومصلحش عسل
وانجره موینه ومقدار شربتش دو مثقال واز عصاره او بیست درهم وبدلش بابونجاست **اکلیل الجبل** نباتیست
بقدر ذرعی وبرکش راندو باریك وانبوه مایل بسیاهی وشاخ او صلب وکلش درمیان برکها ومایل بسفیدی

الکلف الاقفع

واززرقی و قرش صلب و مایل باستدارة و تخمش ریزه و بورک و شکوفه او باندک شبیه بنیلوفر و خوش بوی و او غیر قرصعنا لکم است
در سوم کرم و خشک و مدر بول و حیض و محلل ریاح و مفتح سدد جگر و سپرز و منقی بیرو جهت درد جگر و یرقان
سوداوی و سرفه مزمن و استسقا و سنگ کرده و مثانه و ضماد او جهت تحلیل اورام مزمنه نافع و مضر بجگر و مصلحش
سکنجبین و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش افسنتین است و چون شکم سپید را از احشا خالی کرده و ازان گیاه
پر کنند منع تعفن لحوم بجهد از نمک است **اکتمکت** بلغت هندی سنکیپت بقدر بادام و مازوی و سندیو و سیاه و سپید
و قسمی مایل بطول بقدر بلوطی و چون حرکت دهند صدایی از جوفش مسموع شود و در جوفش سنکی کوچک موجود است
و قسمی انطاکی و سندیو و کوچک تر و قسمی دیگر شبیه باو بزرگتر و سفید و در جوف هر دو چیزی سفید مثل ریگ
در سوم سرد و خشک و محلل اورام و قابض نزف الدم و چون در پوستی بسته بپای چپ زنان ببندند جهت عسر ولادت
بغایت ازموده است و تعلیق او بر ران زنان سوخ جهت حفظ جنین و منع اسقاط و بر دست راست جهت غاالبند
بر خصم و تعلیق او بر درخت جهت منع ریختن ثمرات و حول او که باشیر و ختران شاید بیاشند جهت حامله شدن زنان
عقیم بسیار موثر است و مراعات او اکتمکت دو قسم سیاه است و دو قسم در انجا مذکور میشود **اکارع** جمع کراع و آن
بفارسی پاچه نامند و بهترین او پاچه کوسفند و بزیک ساله است لذیذ و دیر هضم و بعد از انهضام مولد خون صالح
رقیق و معتدل الغذا و جهت ناقهین و صاحب بواسیر و سودای محترق و سحج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب
و زبان و کرفتکی اواز و سرفه یابسه و سل و دق و نفث الدم و عسر البول و هزال مفرط و صاحبان زخم و النیاره
شکستکی استخوان و یاصمغ عربی جهت بحش و اسهال مراری و منع لذع مواد حاره و دفع مضرت دوای حاد و شرب
و آب پاچه جهت سوء مزاج حار و تلیین طبع و ابل المزاج و حفته او جهت مغص و زحیر و سدد بی مجرب و نطول او جهت تقویت
دماغ و ضعف ان و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلا کردن روغن جوف پاچه با فرفیون و زعفران و روغن کل جهت
تسکین درد سر و ضربان مفاصل مجرب و مولد قولنج و مصلحش شراب کهنه و سرکه و عسل و بخان او با کرفس و
دارچینی و مانند ان و استخوان سوخته او جهت دفع نزف الدم جراحت و با صبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر مجرب است
اکشوث کشوث است **اکوعلک** از روست **اکروفس** جوز رومیست **اکر الجمر** لیف الجبال است **اکل نفسه** فرفیون است
و کوتیکا فوراست **اکزار** نوع کیچها مر بوماست **اکیانوس** بیونانی جنداست **اکسوفیلی** بیونانی [illegible] است

اکوبالی

اکرش کرفس است

اکوبلی اکسوما الس ابوطناست **اکیر** اسم ترکی وج است **اکر** بفتح الف و سکون کاف اسم هندی بحوراست
اکهروت بهندی جوز رومیست **الیه** بفارسی دنبه کوسفند است کرم و تر و محلل اورام صلبه و ملین اعصاب
و چون یکصد دنبه کوسفند بزرک را سه حصه کرده هر روز یک حصه را با غاریقون و زنجبیل و ترید بخورند شد
جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند و چون دنبه را ورق کرده بر عضوی بندند تا متعفن شود جهت تشنج
یعنی و کزاز و مواد منجمده مجرب بود دیر هضم و مکرب و ردی الغذا و مضعف قوه هاضمه و مولف تذکره کوید که
بیابانند که دیر بود موجب نجات شود و مصلحش زاب کامه و سرکه و ادویه حاره است **الوبن** بیونانی اسم نباتیست
کمتر از ذرعی مایل بسرخی و شاخهای او باریک و صلب و پوست او سیاه و برکش ریزه و کلش زرد مایل بسرخی و زردی
و تخمش شبیه به بخته و با رطوبت و تند طعم و تخمش شبیه بتخم افیون و منبت او ریکزار و کنار انهار و در سوم
کرم و خشک و جالی و غسال و مقطع و مفتح و یکدرهم از تخم او تا دو مثقال با یکدرهم نمک و چهار او قیه اب و یک
و قیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت دفع جنون مستحکم مرفوع العلاج بغایت موثر است و پوست بیخ او در افعال
قوی تر و جهت یرقان اسود نافع و مورث سحج و مصلحش کثیرا و عناب و قدر شربتش تا سه درهم و از پوست بیخ او
تا دو درهم است **الب** بعربی اسم درختی دار بست شبیه بدرخت اترج و برکش ریزه تر و شبیه ببرک
زیتون بیشتر و نضارت و سبزی او زیاده تر و سم کل حیوان و از دفلی قوی تر و چون داخل غذایی کنند
و هر حیوانی که بخورد در ساعت بمیرد و اکر بو کنند و بخورد در ساعت کور و کر شود و منبتش زیتون تر
بلاد تهامه و جبل شراه است **الوس و الوسون** بیونانی بمعنی یذهب بالکلب و آن کیاهیست شبیه بکیاه
پنبه و با خشونت و برکهای اسفل او مستدیر و مابین برکها تخمش شبیه ببرزرس و آن در میان دو پرده است
و رنکش مابین سیاهی و سرخی و کویند نوعی از عکرش و ثیل است در دوم کرم و خشک و جالی اثار و محلل اورام
و با شوکران جهت درد خصیه عجیب النفع و بالخاصیه جهت کزیدن سک دیوانه مجرب دانسته اند و مصدع
و مصلحش زیجوش و قدر شربتش تا یکمثقال است **الن** بلام ساکنه و نون مضمومه لغت یونانی و بمعنی اصلیست
و ان بیخ نباتیست شبیه بزردلو و ساقش سطبر و بقدر شبری و کلش سفید مانند کل زردلو و تخمش سفید
و طولانی و بالا و طول کمتر از بیخ و در سر شاخهای او قبه مثل جوز و بهترین او هندی و اخر دوم کرم و خشک

و باید که ثلثی و مؤلف تذکره گوید سرد و تر در سوم و میگویند و بالخاصیه تخم او جهت شری از هر خلطی که باشد
مجرب میدانند و باید روز اول نیم درهم او را با سه اوقیه سکنجبین بنوشند و در روز دوم نیم مثقال و در روز
سوم یک درهم و یک مثقال برگ و ثمر و ساق هر یک که باشد با شراب و عسل جهت سقوط مشیمه مجرب دانسته اند و
بیخ او جهت تقطیر البول و رطوبی نافع است **الونالی** یونانی و بمعنی عسل الحبین و ان رطوبتی است شبیه بصمغ
سائله که از ساق درخت حاصل میشود و بحرین او ساق صافی شیرین غلیظ است در سوم گرم و در دوم تر
و سه اوقیه با نزاوقیه اب مسهل فضول خام و مره صفرا و اخلاط ردیه و جهت جرب و قروح و درد مفاصل
نافع و در روغنی که از شاخهای درخت زیتون سائیده اند با روغنها میکنند طلای او جهت درد عصب و جرب
متقرح و اکتحال او جهت ظلمت بصر نافع و شاربان او بالذات کسائل و ضیاب بهم میرسد و باید که بخوابد و عرق
کند و مصلحش سکنجبین و شبیه است **الثقاف** لسان الابلات **الیا** یونانی خطوات **الج** زعرورات
الیون یونانی اسدات **الط** سوسبرات **الاو** یونانی زیتات **الولی** یونانی مشاه مکیست **السنین**
یونانی فطحات **المقطرون** یونانی کهربات **السا** نانخواه است **السنر العصافیر** لسان العصافیر است
الاطینی لبلاب است **الوج** مؤلف جامع الادویه گوید که او شبیه به بهشی است در شکل و در بلاد عجم کاز دل
و مؤلف اختیارات بدیعی نوعی از مخلصه شمرده **الاینون** یونانی داروانست **المالس** مارات **البطوط**
کشت برکشت است **الاکلنک** اسم ترکی ذراریح است **الوه** اسم فارسی عقابست **المد** اسم ترکی تفاح است **الامله**
بلغت دیلمی فاشراست **الیک** اسم دیلمی عنب است **السنی** اسم هندی بزرکتان است **الاجی** اسم هندی قاقله است
المساقر یونانی دبیاسارست **املج** ثمر درخت هندی و معروفست و مستعمل بقشر میباشد و چون در
شیر خیسانیده شیر املج نامند و گویند سرطشت که تازه او را چند روز در شیر بخیسانند و بعد از آن
خشک کنند و انچه در شیر پرورده نشده باشد تلخ و بسیار عفص و در دویم سرد و در سوم خشک و شیر
پرورده او در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن
و فساد و اخلاط سودا بروح و غلیه سودا و محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب دهن و خون بواسیر و ترف الدم
و مجفف رطوبت معده و مقوی دل و چشم و معده و احشا و اعضا و مشتهی و مسهل سودا و بلغم رقیق بعض

بفتح اول و یای مثناة تحتانیه ص

ترکی

الجیم الالف

وبااردکنار

و با ارد کنار و آب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و اشامیدن سفوف او با قند یا سویق هر روز
پنج درهم با آب گرم جهت بیخ و جراحت بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باصوره و تاریکی چشم مجرب و قطور آب او مسقوع او
که کوبیده و خیسانیده باشند جهت ازاله بیاض عین ازموده است خصوصا هر گاه بعد از دو ساعت امله را افشرده تا
سه بار امله تازه کنند و شربت معمول از امله و افشردن در تقویه معده بی بدیل و روغن او که با برگ مورد و با پوست
بیخ صنوبر با سویق پخته و آب طبیخ او را با مثل او روغن کنجد و زیتون جوشانیده باشند جهت تقویه مو و سیاه کردن
و درو یا بیدن دفع اعیا و تقویه اعصاب و خروج مقعده و سرعت نهوض اطفال مجرب دانسته اند و چون خاک او با
امله خضاب کنند مو را سیاه کند و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و از مطبوخ ان تا ده درهم و مضر سپرز و مبرز
و مصلحش عسل و سنبل و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال هلیله کابلیست
و امله پرورده ملین طبع و مقوی اعضای باطنی و با ماحصیه قاطع ترف الدم و جهت بواسیر و نواصیر نافع و مقاوم
او حافظ و سیاهی موست **امغیلان** درخت خار دار یست منبت او بادیه و عوام طلح نامند و اهل بادیه سمر نامند
و بفارسی مغیلان گویند و صمغ او را صمغ عربی و ثمرش را اقرظ و سیط و عصاره ثمر او را اقاقیا گویند و قسمی بقدر درخت
سیب و ازان کوچکتر و ساقش سطبر و در اول سفید و چون کهنه شود مثل ابنوس سیاه گردد و قسمی بخار تر و ساق
سیاه رنگ و بسیار بلند میشود و برگ خرد و قسم دیگر ریزه تر از برگ سیب و گلش سفید و ثمرش مثل غلاف باقلا و
لوبیا و غلافهای او پهن و بقدر ترمس و سرخ و پوست حیوانات را دباغی میکند جمیع اجزای او در دوم سرد و خشک
و حابس فضلات و رادع و نطول طبیخ خار و برگ او جهت تقویه اعضا مسترخیه و اشامیدن او قاطع اسهال
مفتح سده و ضماد برگ تازه او جهت التیام جراحات و دفع اورام و طلوس و طبیخ او جهت بروز مقعد و رطوبات
رحم و ثمرش و برگش بجهت دباغت قایم مقام مازو و عصاره برگ و ثمر تازه او قاطع ترف الدم و پوست شاخ و ساق
او جهت قطع خون جراحت تازه بسیار نافع و دخان اجزای او و روغن بیخ صنعافت و بیخ او جالی و سنون ان جهت
استحکام لثه و سنون و تقویه دندانست و انچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند اشتباه میشود که
و امغیلان و طلح غیر یکدیگر باشد و بعد از تامل رفع اشتباه میگردد **امندریان** یونانی اسم شجری است برگش شبیه
برگ کبر و انچه برد انها شد و ثمرش بقدر نخودی کوچک و با سفیدی غالب و سیاهی کمتر و او را تسبیح میکنند

ومنبتش اکثر مقابر بیت المقدس و آن نواحی است و دموع ایوب و بخور التسبیح نامند در اول سوم گرم
و خشک و مفتح سده و لطیف و محلل و مقوی جگر و تحلیل اورام باطنی و مسکن و بیخش که مغص گویند و تحمّش در
ظلافی بقدر دو مانر کنار و مایل بسرخی و خشک او با آب تازه و آب مطبوخ برگ و شاخ او جهت رفع سموم هوام و سگ
دیوانه خصوصاً گزیدن عقرب و ضماد و شراب او جهت اورام و جرب یابس و عسر بول و فواق و طلاء او جهت
کلف و قطور عصاره او جهت بیاض چشم و ذرور برگش جهت جراحات تازه نافع و قدر شربتش از عصاره تا
آن هفت مثقال و از مطبوخ او چهارده مثقال است **اسوخ** لغت بربریت بمعنی انابینی و آن نباتیست مابین
و گیاه و مثل نی بند دارد و مجوف و منبت او سنگلاخ کنار آبها و کبیر و صغیر میباشد و صغیرش بقدر
یک شبر و زیاده و ساقش خشبی و بقدر سطبری انگشت و از ساق او شاخهای بسیار مجتمع بروید و بند از
و چون کشیده بهم بند بندها از هم جدا شوند و برگش مثل برگ زیتون و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و بعد از
خشک شدن سیاه گردد و بیخش خشبی و صلب و مرکب القوی و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و
مقوی اعضای باطنی و مانع نزلات و با شراب قابض جهت اسهال و طبیخ او جهت فتق و قیله و منع علل نشانه و
کرده و مطبوخ او با انجیر جهت سرفه و تنگی نفس نافع و چون خشک او را بجوشانند تا آب بنصف رسد و صاف
او را تا نیم رطل بنوشند جهت ضعف جگر و احشا و دل مفید و هرگاه با آب انگور بجوشانند و هر روز تا یک رطل
بنوشند جهت فربه کردن بدن لاغر و نیکویی رخسار و تنقیه رحم و ذرورش جهت قطع نزف الدم جراحات و
رویانیدن گوشت مؤثر و قدر شربتش تا پنج درهم و مؤلف تذکره منبت اسوخ را منحصر در اندلس میداند
اماریطن یونانی اسم نباتیست از نوع قیصوم و قدش کمتر از ذرعی و برگش باریک و پراکنده و قبه او سنبله
و سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی و پرکوده و بر کود قبه ذات الگ زردی و بیخش باریک و منبت او کوههای
و جنگل و در شکاپن لیارو نامند و در بلاد روم و فرنگ جهت بوی از آن تاج ترتیب میدهند گرم و لطیف و ملطف
و مقطع اخلاط غلیظه و مدر بول و حیض و مانع ریختن مواد بمعده و منشف رطوبات ان و با ماء العسل
علل بلغمی در معده و مثانه مجرب شده و با شراب ممزوج با آب جهت قطع نزله مجرب دانسته اند و مستعمل
از او قیران و گذاشتن در میان جامه مانع کرم زدن آن و مضر معده و مصلحش آب به و قدر شربتش تا دو قیراط

ام وجع

ام وجع الکبد افتیقطس است و مؤلف جامع بغدادی بغیر آن دانسته است **ام الکلب** بتجربیت ربیعی بقدر ذرعی
مایل بزردی و برگش شبیه ببرگ لاغیه و با اندک خشونتی و گلش زرد و شبیه بگل لاغیه و بدبو و منبت او براری
و در بلاد مصر بسیار است عصاره تازه او تا ده مثقال و برگ خشک او تا ده درهم جهت گزیدن سگ دیوانه
و اقسام مار و عقرب مجرب دانسته اند و با روغن زیتون باید بنوشند **امعاء** جمع معاء و آن روده حیوانست از جمله
اعضای عصبانی و قلیل الغذا و دیر هضم و در سوم سرد و خشک و مولد قولنج و مصلحش جوارش عود و شراب
مطبوخ او با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره جهت معده که صفرای رقیق مایل به او متولد شود نافع است
امبرباریس بفارسی زرشک نامند و معروفست و از مطلق او مراد دانه بیرون کرده است در دوم سرد و خشک
و با قوه قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد باعضا و قاطع صفرا و تشنگی و مسکن حرارت
معده و جگر و غلیان خون و با ادویه حاره خوشبو مثل سنبل الطیب و امثال آن مفتح سده جگر و مقوی جگر سرد و تر
و سایر احشا و جهت اسهالهای که از سردی ضعف جگر و احشا باشد و جهت استسقا و با ادویه حاره جهت بیرون بردن
اسقتین جهت تقویت هاضمه و ابلو و مانع قی و غثیان و با زعفران جهت صلابت جگر نافع و دانه او تنهائی و با
ادویه مناسبه جهت قرحه امعاء و اسهالها که از ضعف احشا باشد نافع و ضماد زرشک رادع اورام حاره و شربت اکثر
آب زرشک و آب سیب مساوی بود و آب لیمو نصف یکی باشد و با شکر بقوام آورند جهت رفع سموم قتاله و کرب
افعی و خفقان و غثیان و ضعف اشتها مؤلف تذکره گوید بتجربت مکرر دیدیم چون آب ترنج و مروارید اضافه کنند
در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است و زرشک مولد ریح و مصلحش قرنفل و قابض طبع بود و مصلحش شکر و
شیر بنجها و قدر شربتش از آب او تا بیست مثقال و جرم او تا پانزده مثقال و از دانه او تا سه مثقال و بدلش
مثل او گل سرخ و دو ثلث وصندل سفید است و عصاره زرشک در افعال القوی تر و الطف است و بدلش دو
وزن آن زرشک دانه بیرون کرده است و پوست بیخ زرشک از غیلانست و مذکور شد و مؤلف مالا یسع ذکره قال
غیر قرانیا دانسته و در خواص مثل زرشک بیان فرموده و ظن حقیر آنست که قرانیا مقوی الطبع باز زرشک باشد
و ذکر قرانیا است و مذکور خواهد شد **اموثیالن** یونانی اشترا است **امیوس** نانخواه است **اماموم** یونانی
حماماست **امعاء الارض** خراطین است **امرمینا** هنقودات و معجون بزرنا مند **ام الخلود** نوعی از حلزونست

که بفارسی ماه لرکو نیع

التحف الانفع

بلغة مصریان دلفراست **اماغیرهن** بعبرانی خرنوب نبطی است **اماطیطس** بیونانی شادنج است **امولیقون**
بیونانی اهار است **امعدالیا** بیونانی لوز است **اموعجی** بروح عکوا لقونیا است **امغاسیس** بیونانی آب غوره است
امرود اسم فارسی کمثری است **امله شار** بهندی کوکره فارسی است **امیلیس** بیونانی اسم نباتیست ما بین شجر و کیاه
و در شوره زار و مواضع آفتاب رو روید برکش مثل برک عدس و شاخش بقدر شبری و بیخش باریک و کوچک و کلش
سرخ مایل ببنفشی و بد بو و تخمش در غلاف رقیقی و قبهای او کوچکتر و ساقش و تقع میشود در اول کرم و در
دوم خشک و مفتح و محلل و مدر بول و قوه قابضه و تخم و بیخ و کلش جهة عسر بول و درد کرده بغایت مفید و با
سکنجبین جهة صرع و فرزجه او با روغن کل و شیر جهة صلابت رحم و ورم آن بسیار نافع و ذرور برکش جهة
زخمها و در وپاشیدن کوشت موثر و قدر شربتش از یکمثقال و نیم تا دو مثقال **امغوا** بیونانی اسم نباتیست کوچک
از درخت انار و برکش مثل برک بادام و عریض تر از آن و کلش شبیه بکل انار و از آن بزرکتر و بیخش سفید و کو
و چون خشک شود بوی شراب از او آید و منبت او کوهها است و مخصوص بزمانی نیست و معتدل و مفرح
و در نشاط و اسکار قریب بشراب و بالخاصیه جهة رفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن بغایت مفید
حتی اینکه چون حیوانی از بیخ برک و شاخ او بخورد باعث انس او میشود و ضماد برک او جهة منع زیادتی قروح
خبیثه نافع و موثر است **انف العجل** بلغت مغربی اسم ثمر نبتیست شبیه به بنفشه و نبات او ما بین شجر و کیاه و در ... و
برکش شبیه ببرک کاسنی و از آن ریزه تر و کلش بنفش و شبیه بثبت بوی بنفش و از آن ریزه تر و معتدل
قوه محلل و مدر حیض و آشامیدن طبیخ برک او بالخاصیه جهة دفع سموم نافع و نطول او محلل صلابات و مسکن
درد کوفتن هوام است **اندروطالیس** بیونانی اسم نباتیست منبت او ساحل بحر و در شبیه باشنان و بسیار
سرخ و بی برک و تخمش در غلافی مثل غلاف نخود و تلخ و شور و در مغز به تلخی و ملاحی ماند و ظاهرا نوعی از قاقلی
باشد در اول سوم کرم و خشک و مدر بول و مفتح و محلل و تخم او و طبیخ او جهة استسقا مجرب اطبا و جهة تفتیت
سنک مثانه و عسر بول و احتباس حیض شربا و طلاء و جلوسا نافع و قدر شربت از تخمش یکمثقال است
با شراب و امثال آن و از طبیخش با شکر یا شراب یا سرکه تا ربع رطل **انکیره** مولف جامع الادویه امین الدوله
کوید که آن کیاهیست منبتش جبال کیلان و چون بر روی او نشیند بر روی زمین بخوابانند و روز دیکر

انچه

انچه قسم نر است بازراست مشاهده کنند و انچه ماده است بهمان هیات میماند و بلغت صقالیه خاوانی نامند و کرم و خشک
و ضماد برک خشک او با کوکرد در یکوزن بهق و برص را زایل میکند و تخم نر او بغایت مورث نعوظ مردان و از قسم ماده موجب
شده شبق زنان و اندامها را و با شراب منوم قوی بحدی که تا سه شبانه روز شارب او بیدار نشود و خوردن
روغن زیتون با بکمه رفع خواب او کند و قدر شربتش تا دو درهم است **اناغالس** بیونانی اسم کیاهیست برکش شبیه
ببرک مرزنجوش و مایلست باستداره و شاخهای او منبسط بر روی زمین و مربع و ثمرش مثل غلاف و در الهای او بقدر
خشخاش و بسیار تند و تلخ و کل قسم ماده لاجوردی و قسم نر بغایت سرخ میباشد در آخر دوم کرم و خشک و
و جاذب و مجفف و جالی و منقی و مفتح سده و آشامیدن آب او و غرغره جهة کزیدن افعی و ضماد او جهة بیرون آوردن
خار و پیکان از اعضا و منع زیادتی قروح خبیثه و جلای آثار و غرغره آب برک قسم ماده او جهة تنقیه
دماغ از بلغم و سعوط او در طرف مخالف جهة درد دندان و اکتحال او با عسل جهة قروح چشم و جلای باصره و جرب
و حکه و سبل نافع و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش عرطیثنات
انزالنفس نباتیست درمی شبیه بحرجیر و برکش بی تشریف و کلش بی تشریف و کلش مثل ترتیزک زرد میباشد
و برکهای سفید احاطه بر کل او دارد و با حرکت آفتاب میل میکند و مثل شاهدانه با عدم حرکت هوا حرکت مینماید
ساقش مربع و مایل بسیاهی و در مصر و اطراف شام بسیار است و در حوالی ابها میروید و چون حیوان شیردار او را
بخورد شیرش زیاده میشود و خوردن آن شیر باعث نشاط و سرور میکردد در دوم کرم و در یبوست معتدل
و در فعل نایب مناب شراب صرف و مدر فضلاتی که عبارت از بول و شیر و حیض و عرق باشد و مقوی حواس
و طبیخ او درد را زایل کند هموم و تفریح مثل شراب است بدون مستی و خمار و اندکی از کلش بدستور همین اثر میبخشد
و خلل بعقل نمیرساند و مقوی حافظه و قطور عصاره او جهة قلع بیاض چشم مفید و چهار درهم از تخم او با سکنجبین
یا شیر کوسفند و طبیخ او تا شخص صد سال است و مجربست و مفتح سده و رنک رخسار را سرخ کند و بدن را
فربه کند و یرقان را زایل کرداند و مضر کرده و مصلحش عسل و اکثارش مورث درد مفاصل و شربتش تا پنج درهم
و از عصاره و طبیخش تا هفت درهم و بدلش آب انکور مطبوخ با دارچینی و زعفران و چون کوبیده آب او را
با شکر شربت بسازند جهة مالیخولیا و مواد سوداوی بغایت نافع است **انسان** چرک کوش آدمی بول او ریح و کشته

وضماد او جهت شقیقه نافع و استخوان او مولد امراض مهلکه و ضماد وی مورث کوری و زرد و استخوان پوسیده او

در منع زیادتی اکله مجرب و آشامیدن استخوان سوخته او روزی چهار قیراط تا یک مثقال با مثل آن شکر جهت صرع و عرق النسا

و مفاصل بغایت آزموده است و بهمین ناشنا کننده کرم گوش و هوامی که در گوش رفته باشد و تریاق گزیدن عقرب

و رتیلا و کشنده مار و هوام است و جهت قوبا و آثار قروح و طرفه و بیاض چشم و با سرکین عصفور جهت قطع ثالیل و قوبا و

بثورها و جهت قطع نزف الدم و اندمال الجراحات و با عسل جهت کلف و جلای آثار و قروح نافع و ضماد کندر مصنوع آن با

خصوصا اگر ناشتا باشد جهت تفتیح و تحلیل اورام و بستن دندان او بر بازوی چپ مسکن درد دندان و جهت

دشوار زاییدن و دفع خوف موثر و زهره او سستی بدن و طلای خون جانب و فصد مسکن نقرس و مفاصل و

عرق النسا و آشامیدن آن مورث بلادت و خون حیض سم قاتل است و مورث جذام و طلای او مسکن دردهای

صعب و حول آن نافع حمل و بخور لثه حیض او جهت دفع تب ربع مجرب دانسته اند و بول انسان خصوصا اطفال جهت

سرفه کهنه و جرب متقرح و حکه و قوبا و قروح خبیثه و عسر النفس و [illegible] ما العسل جهت یرقان و قطور

او جهت بیاض عین و غشاوه منعقد از بول جهت رفع بیاض چشم مجرب و در داء الفیل و [illegible] و در صناعت بلاد و

و فضله اطفال که غذاهای لطیف داده باشند خشک کننده نفوخ او در حلق جهت خناق و ورم گلو و بدستور

ضماد او با عسل محلل قوی است و طلای او جهت [illegible] و الخام او در دفع عفونت اعضا و آشامیدن یک مثقال

او جهت یرقان و قطع اسهال و دفع سمیت جراحات حربه زهر دار و قولنج و حکه [illegible] با عسل و شراب رفع گزیدن

هوام و ادویه قتاله و عیبهای ذات الریه و یک مثقال او را با یک مثقال نوشادر مصعد جهت رفع سموم مصعد مثل [illegible] داد

[illegible] و زیبق مصعد مجرب دانسته اند و سنون محرق آن جهت قطع تعفن بن دندان و اکله و نقصان لثه و رویانیدن

گوشت بن دندان مجرب است و چون ده عدد ناخن دست را سوزانیده با عسل [illegible] بیاشامند [illegible]

صاحب ناخن [illegible] و بعضی گفته اند که ناخن پا نیز همین خاصیت دارد و موی سوخته انسان شربتا

جهت منع سفیدی مو و استسقا و دفع سموم قتاله و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و دفع ربو و بهق و اکحال

او جهت بیاض چشم و قطور [illegible] و با روغن گل سرخ جهت درد دندان و درد گوش و [illegible] او جهت اکله و نزف الدم و تخفیف

جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح خبیثه [illegible] مجرب است و چون بول انسان را در ظرف مس با عسل بسیار [illegible] بمالند

جهت بیاض

جهت بیاض چشم و طرفه نافع و عرق موی انسان که با [illegible] مذکر که [illegible] و زنگیره و روغن مفاتح تقطیر کنند در صناعت

نظیر ندارد و در دستورات انشاء الله تعالی مذکور میشود و ارسطو گوید آشامیدن آبی که خصیه انسان را در آن شسته

باشند جهت صاحب [illegible] و ورم جگر و وجع فواد نفع عظیم دارد و چون طفل را با شیر مادر بتدریج تغذیه کنند جمیع اجزا او نفع کند

او قائل کرده و هیچ حیوانی قابل این قسم تغذیه نیست و منی انسان [illegible] جهت برص و کلف و خوردن شیر او بحدوث جذام

و مجرب دانسته اند **انوطیلون** نباتیست جبلی و شبیه بر نبات کدو و ابن تلمیذ گوید جهت جراحات تازه نافع است و در [illegible]

[illegible] **اندرویطون** نباتیست که برگ او شبیه است برگ بید خشک شده و از آن عریضتر گرم و خشک و مفتح سده و احشا و جهت

درد مفاصل نافع است **انبج** هندی انبه نامند ثمر درختیست هندی بقدر درخت گردکان و ثمر بعضی مثل بادام سبز و [illegible]

تکون تا رسیدن تیره است و بعد از رسیدن زرد میشود و بعضی را ثمر مثل سیب و نارس او با عفوصت و اندک ترشی و چون

برسد سرخ و ترش و شیرین گردد و [illegible] و اقسام آن خوش بو میباشد در دوم گرم و در سوم خشک

و گویند [illegible] رسیده او در اول سرد است غاسل اخلاط لزجه و [illegible] مقوی نفس و جهت نیکو کردن رنگ چهره [illegible] و منع

خفقان و درد سر [illegible] و دفع بواسیر و تقویت معده و ترشی او جهت قطع [illegible] انگیختن اشتها و ریزانیدن

سنگ گرده و مثانه و دانه او جهت سفید کردن دندان و خاکستر چوب او جهت نزف الدم و طلای شاخ و برگ او جهت دراز

کردن و سیاه داشتن مو نافع و گویند مضعف جگر است و مصلحش مویز **انجبار** نباتیست برگش شبیه ببرگ رطبه و با

اندک درشتی مثل غبار و شاخهای او قوی تر از شاخ رطبه و مایل بسرخی و بقدر یک قامتی و در اکثر [illegible] میشود [illegible]

[illegible] بیخ او باشد و گلش سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای کوچک از آن بهم میرسد و در آن تخمهای ریزه است

و بیخش خشبی و سرخ و مستعمل از و عصاره و بیخ تازه او و [illegible] اوست و [illegible] کوییده در سوم

سرد و خشک و قاطع خون جمیع اعضا خصوصا از سینه و بواسیر و حابس اسهال المزمن و نزلات و مسکن

و مقوی امعا و اعضا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها و بول الدم تازه و مزمن و دفع

سموم و انفتاح افواه عروق و مقعده و سل تازه و کهنه حتی بول الدم نافع و ضماد او و آشامیدن او جهت فتق و اسهال کبدی

و شکستگی اعضا و کوفتگی عضل و فتق و [illegible] جهت رویانیدن گوشت و قطع نزف الدم زخمها

بغایت نافع و قدر شربتش یک مثقال و از عصاره او یک درهم و از برگش پنج درهم و مضر [illegible] و مصلحش [illegible]

وبدلش مثل اوزن او رشک و ربع آن کل او است **انجدان** بفارسی انگدان و بلغة دیالمه انگوله نامند نباتیست ساقش مجوف و بطول
و بلندتر از قامتی نیز میشود و برگش شبیه ببرگ کلم و از آن بزرگتر و گلش چتری مثل شبت و سفید و ثمرش بعد از رسیدن
سفید و مدور و پهن میشود شبیه ببذر هم و بسیار خوشبو و ساق او را بترکی بالدرغان و بیخش را بعربی محروث و صمغ
او را حلتیت طیب نامند و قسمی از او ثمرش سیاه و بدبو و برگش مثل صعتر و خوشبو و سوزان و ساقش ضعیفتر از قسم
سفید و صمغ او بدبو و حلتیت منتن و بفارسی انگوزه و کمای او را کما نامند و سفیدش بهتر از سیاه و در دوم گرم و خشک
و سیاه او در سوم و مدر بول و حیض و شیر و مسخن گرده و روده و ملطف اغذیه و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم
و محلل ریاح و جهت عسر بول بلغمی و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و رفع ضرر اغذیه غلیظه و ادویه سمیه و اخلاط غلیظه
و سده سپرز و سکنجبین او با سکنجبین جهت تب ربع مجرب و بدستور جهت تبهای بلغمی و تبهای مرکبه بغایت موثر و جهت درد سینه
و سرفه و عرق النسا و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فواق حتی بوییدن او مجرب و با شراب در اخراج جنین قوی الاثر
ضماد ثمرش با موم و روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق النسا و امثال آن و با روغن زیتون جهت سکنه تحلیلی و طلای مطبوخ
او با سرکه و پوست انار جهت نواسیر و ذرور برگ او جهت اکله نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم خربزه و مضر امعا و مصلحش
صمغ عربی و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش محروث بوزن او و دو دانگ او حلتیت و گویند بوزن نیم او فرفیون است
و مضر محرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و ترشیها و اگر از ساق و بیخ آن با سرکه ترتیب دهند بسیار گرم و خشک
و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظه و جهت برودت و رطوبت معده و تب ربع و سقوط اشتها و اختلال هضم اغذیه نافع
محرق اخلاط و مورث تشنگی و التهاب و مصلحش کاهو و سرکه و بدلش ترشی اشترغاز و بیخ او و از افعال قوی تر از
اجزای او و طلای او محلل اورام و مانع زیاد شدن خنازیر و ملحم زخمها و قدر شربتش نیم مثقال و گویند مضر مثانه است
و مصلحش عسل و صاحب جامع گوید که چون زن بعد از حیض بلا فاصله هر روز یک درهم از انجدان بنوشد تا
یک هفته هرگز آبستن نشود و تخصیص نداده که از نوع سفید باشد یا سیاه **انیسون** بفارسی بادیان رومی گویند
تخم نباتیست بلندتر از ذرعی و ساقش مربع و برگش باریک و خوشبو و گلش مایل بسفیدی و تخمش در غلاف لطیف
طولی و از رازیانه کوچکتر و سبز مایل بسفیدی و زردی و در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح
معده و سایر اعضا و مبهی و فاتح طبع خصوصا برشته کرده او و مقوی گرده و مفتح سده جگر و سپرز و جالی مجاری نفس



وجهه

وجهت صداع بارد و شقیقه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعیا و استسقا و حصاة و تب بلغمی و سوء القنیه
سیلان رحم و ازاله فضول نافع و با قوت تریاقیه و بخور او جهت درد سر و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و سنون او
جهت جلای دندان خصوصا محرق او و دفع بدبویی دهان و اکتحال او جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و قطور روغن گل
که انیسون در آن جوشانیده باشند جهت کری و ثقل سامعه و خاییدن او جهت خفقان و طلای مطبوخ او در سرکه
جهت تحلیل اورام و کشتن قمل و طبیخ او با شکر جهت رفع زردی رخسار زنان و ادمان او نافع و مضر امعا و مصلحش [illegible]
مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم و بدلش تخم شبت و ربع او و در تقویت
باه مثل او **انجره** است لغت فارسی است و بعربی قریص و بلغت دیالمه گزنه نامند و بترکی گچیت گن نباتیست پر برگ و برگش
و انبوه و با خارهای بسیار و ریزه و ساقش الطهر و چون ملاقی جلد شود باعث حمرة جلد و سوزش و خارش گردد و گلش زرد
و تخمش براق و نرم و با اندک پهنی و تیره رنگ و از دانه کوچکتر و مراد از انجره مطلقا تخم اوست در اول سوم گرم و خشک
و ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مفرح اعضا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مبهی و منقی سینه و شش و معده و
مفتح فم رحم و سده جگر و سپرز و علل و کذا شستن برگ کوبیده او در بینی قاطع رعاف و جویدن نیم مثقال او و مرهم او
بالمناصفه بغایت مدر حیض و ضماد برگ تازه او جهت رفع گزیدگی و تحلیل دبیله و گشودن دمل و قطع ثالیل خصوصا
با عسل و جهت التواء عصب و با نمک جهت جراحات سگ دیوانه گزیده و با قیروطی جهت ورم سپرز و بخور او با روغن
زیتون جهت ورم جراحات و ورم نیش کوش و طبیخش با ماء الشعیر جهت تنقیه شش و سینه و تخمش جهت ربو و علات
نفس و استسقا و علل گرده و سپرز و اخراج ماء اصفر و بلغم لزج و با سکنجبین جهت درد سپرز و درد پهلو و
گرده و مسکن آن در حال و طبیخ او با اصل السوس جهت تنقیه شانه از چرک و آشامیدن او با تخم کرفس و شیر گوسفند
بغایت مبهی باه و با شراب مسهل با اعتدال بلغم و فتیله او با عسل بدستور مسهل است و ضماد او بدستور برگش
علل و دمها و با مرهم جهت اکله و قروح و سرطان و با عسل جهت نرم کردن قضیب مجرب دانسته اند و طلای او
با عسل بر قضیب و کنج ران محرک باه و مضر گرده و امعا و مصلحش صمغ عربی و کتیرا و مضر مقعد و مصلحش عناب
و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش ... و مضمضه عصاره او و علل و دم لثه و ذرور تخم و برگش مجفف
زخمهای متاکله و سرطان متقرحات و بلیغ و صحیح **انزروت** در اصفهان کنجد و در تنکابن کنجد نامند

صمغ بحری درختی خاردار و اوسط بقدر دو ذرع و برگش شبیه ببرگ مورد و درخت کندر و منبت او دریای افریقیه

و برگش اندکی سرخ و سفید مایل بزردی میباشد و بهترین او قسم خیراست که در بالیده گی مثل کندر صغار و زود شکن

و در طعمش تلخی باشد در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و مجفف و نافع و بهترین مسهلات بلغم غلیظ و مفتح

سدد و مسقط جنین و کرم معده و امعا و جهت مفاصل و ورک و عرق النسا بالخاصیه نافع و جاذب بلغم غلیظ از

عمق بدنست خصوصا با هلیله و تربد و سکبینج و امثال ان و در تسمین مهزول بغایت موثر و چون پنج درهم او را با

قیراطی حجر البقر که عوام اندروا گویند و ده درهم نارجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از

خوردن چند عدد زرده تخم نیمبرشت بنوشند باعث تسمین عجیب میگردد و بغدادی گوید که زنان مصر او را با

در آب هندوانه تا نصف روز خیسانیده بجهت تسمین تا دو درهم او را میاشامند و گوید پنج درهم شاید و ان

بسبب تشدید مسام و چسبیدن او بآنها حشا کشنده است خصوصا با طلق محلول و اناسرا ممکن ده

و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه مفردا استعمال نمایند باید روغن ده چندان او باشد و قدر شربتش

مفردا از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکبا با سایر مسهلات یک مثقال و بدلش بوزن تربد و نیم صبر است و استعمال او در

خارج بجهت التیام و زایل کردن گوشت زیاده و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رفع اثار جلدی و با

نطرون بجهت ورم شبیه بخنازیر که در حلق بهم رسد و با عسل سرشته و بفتیله الوده در گوش گذاشتن بجهت

پاک کردن چرک گوش بسیار موثر و اکتحال او خصوصا بعد از انکه با شیر الاغ یا شیر دختران پرورده کرده باشند

بجهت سبل و چسبیدن پلک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید است و چون بامرو ارید و مرجان سوخته

و بشکر یا تسویز زروری بساوند جلا ازاله بیاض عین مولف تذکره مجرب دانسته است انفحه بفارسی پنیر مایه

نامند و در هر حیوانی در حین ذکر ان حیوان مذکور میشود و مجموع ان تا درجه سوم گرم و خشک و ملطف و محلل

و باقوه تریاقیه و منجمد کننده کل ذایب و ذایب کننده کل منجمد است مثل خون و شیر که در معده و اعضا منجمد شده

باشد و مانع رعاف و نافع لسع الهوام و مبیح و نفث الدم و نفث الدم و سیلان رحم و رافع اختناق رحم و درد شکم

و دوده و با سرکه محلل خون منجمد در معده اند و مجرب دانسته اند و بهترین انفحه خرگوش و بزکوهی و اهو و شتر و گوسفند

و فیل بقدر نخودی بغایت جهت انقله جدوار اندلسیست بلغت انجا اسم ... صلب و قسمی از او سیاه و گنجه

و بالعرض مسهل صفرا و محلل ریاح غلیظه صح

الفروع و برگ بعضی از کولان و فروع او شبیه برشته بنطافلن و مغزش سرخ و طعمش مثل طعم دانه شفتالو

و برگش مایل بسرخی و شبیه ببرگ عنب الثعلب و انبوه و قسمی سفید و برگش مثل برگ اسنا مایل بزردی و خوشبو

و طعمش شیرین و در انجیر برگ او اندک تند و با عطریت و منبت انقله بلاد اندلس و چین است سفید او در آخر دوم گرم

و خشک و در رفع سموم هوام ضعیف تر از قسم سیاه و مستعمل از او برگ او است جهت تحلیل ریاح و تسکین

دردهای باطنی نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و بجهت کشنده حیوانات غیر انسان و محرک باه و سیاه او در

آخر سوم گرم و خشک مثل جدوار تریاق سموم و از ان ضعیف تر و مبهی و مسخن معده و جگر و محلل مواد بلغمی

و بخته او در شراب قاطع بواسیر و حمول او مقوی رحم و محلل و مدر ادرار و در سایر اعضا و تدهین بروغن او

موجب درازی موی بغایت و مورث خناق و کرب و مجفف رطوبات و مصلحش روغن گنجد و شیرینی و قدر شربتش

یک قیراط است و بغدادی گوید که در حوالی او گیاهی میروید که چون گوسفند بخورد میمیرد و مثل گیاه بیش و از

خوردن گیاه انقله رفع سمیه او میشود و بلغت انجا گیاه مذکور را طواره گویند و مولف تذکره گوید که گیاه

انقله کشنده حیوانات است انکوبا بلغت زند و پازند کاسنی است انکوئیس کاو کوهیست انوبا کاو زبان انود

بیونانی سیلان خون را گویند انبیسیا انار است بلغت زند و پازند اند. وفارون ملحم که در دندان کنده میشود

اناغاطس حجر انا غلیطوس است اندرود تربزک است اندرزا حجر البقر است اندوج و اندروت مرضی ... است

اندروخون دارشیشعان است انده قوقو حندقوقی است انوه بروزن غمزه عدس است السنم سعد است

انقت بروزن بدست نسج عنکبوت است انکتکده حلتیت است انب بادنجان است انقرونیا اسم رومی بلادر است

انجدان رومی سیسالیوس است و گویند کاشم است انداسیون بخور الاکراد است اندروضارون و اندرو

بیلون بیونانی اسم فاشرا است مولف جامع تمیمی انرا اندروصارون نوشته و بلغت یونانی اسم لسان العصافیر است انا

اناغوریس بلغت رومی انا غالیس است اناطلیس بیونانی اذان الفار است انقوا نغوان مریجات است انجاث اسم

اقسام مربیات مثل زنجبیل پرورده و املج و غیرها انفافین بدومی حصرم است انجل خطمی است انودیا عصاره

قثاء الحمار است انارکیوع خشخاش است انومیا شقایق النعمان است اندیفیا و انطوقیا برومی کاسنی بستانیست

انقلیمن بیونانی جهاراست و ان نوعی از اقحوانست انا لیقی الجوز است الجزو السوخا حشیشه الزجاج است انبوب

بیونانی صح

الملك وانبوب الراعی نوعی از ابرونست انبجج عودات اندروسامن میوفاریقونست وبلغت شامی انغرنون کویندا نس بعربی سطوخودوس است اناکیر اسم بنبطی اناغالس است اندامونس یونانی اسم ناترست انخفطیان جلنار است انفاق دوغن زیتون نارسیده است انجرات مرزنجوش است انجیره فراسیونست انبوس ناتخواه است انشاتا مویزج است انقون ورد منتن وبیونانی دوار است انبادیقن خنثی است انبالی لوقا یونانی کاشرا است انبالی ماتیا کاشرستین است انجبار وانقلیا وانجوسا وانیسا وبویس ابوخلسا است انقافیون اب غوره است انالطیطس یونانی کنکنات است انیرون وجست انجیهه بفارسی نیزاست انکور کم بفارسی عنب است انار بتازی رمانست انارنجه بلغت ماذندران قسم از خرما است انزق زخمه است انجیر بغدادی بادرنج یمانیست ودر مصر اورا انجیر فرنک کویند انقود اسم ترکی وبفارسی بخامر است انارفانه بفارسی حب الرمانست انار دان دشتی بفارسی حب الفلولست انجکل بفارسی اسم دارج ابروج است اندرزا اسم فارسی حجر البقر است انکبیر بفارسی عسل است انبلی بهندی اسم تمر هندیست انکوزه بفارسی حلتیت منتن است انده بهندی بیض است انداین بهندی حنظل است انولا بهندی اسم املج است اندرجو بهندی لسان العصافیر است اوز اسم جنس مرغ ابیست وکویند مراد از او نوع کبیر اوست ومجموع ان در اول دوم کرم وبا اخر دوم تر وسمن وغلیظ الغذا ودیر هضم ودیر وگوشت یاه وهرکاه در اد وبه حاره بپزند بهتر است واب کامه واب انار مصلح اوست وطلاء مغز سر او جهت ورم معقد ازموده است وپیه او جهت صلابات وشقاق مقعده وجلا وتعشر جلد وداء الثعلب وداء الحیه وجهت رفع اذیت ابی که در کوش رفته باشد وبا ارد باقلا جهت ورم پستان بالخاصیه مفید و...خا وجمیع قروح عقل وقطور او با روغن زیتون نیم کرم کرده درد رحم جهت رفع احتباس حیض نافع وکوشت اوکم منفعت وجهت النیام فتوق وزیاده کردن پیه کردن بیه کرده وریزانیدن سنک کرده ومثانه متوع ومولف جامع الادویه کوید که چون خون اورا با اب نمک بنوشند جهت درد مثانه بسیار نافع بود وپوست نخم او وسنگ حلقه جهت اسهال کهنه بهترین ادویه وبیضه وزبل او جهت سرفه خشک مفید است اوتوقا یونانی بمعنی مسقط الاجنه است واین نوع از ابوخلسا است که هو چوبه مانند بر کش دراز وبا دیکر ونرم تر از برک هو چوبه وبیکل وبیسا ق وبیشم ومایل بسیاهی بغایت کرم وتند وتلخ وبا سمیت وخوردن او خطرناک وطلای او محلل مواد غلیظه وکویند تمر دهم

جهت عسر الولاده نافعست اوافیقون بلغت یونانی بمعنی جدا قیمت جرکل او شبیه بنرکس وبسیار کوچک وانبوه وبنفش واندرونش زرد وبرکش شبیه ببرک کندنا وساقش بقدر وشبری وبسطبری انکشت وبو او مثل شمع ومخمش شبیه بپیاز نرکس ودر شام وکرج ومصر بسیار است ودر شب میدرخشد در اول سیوم کرم ودر دوم خشک وبعضی معتدل در حرارت معتدل ودر سوم خشک وجهت اسهال العزمن کویند مجربست وجهت یرقان زرد وسیاه نافع وقدر شربتش تا ده درهم وبیخ او در اخر دوم سرد ودر اول خشک وبقدر بول وخابر اسهال وجهت سموم وکزیدن رتیلا وضماد او با شراب جهت منع روئیدن موی که قبل از بلوغ طلا کنند موثر وقدر شربتش تا سه درهم ومضر کرده مصلحش کتیرا وکویند عسل اوسبید اسم فارسی نوعی از نیلوفر هندیست در سوم کرم وخشک ومحلل ریاح ومقوی باوده وقدر شربتش یکدرهم وبیخش سرد وخشک ودر فعل وطبع مثل لفاح وجهت بواسیر وصداع نافع ومضر شش ومصلحش عسل وقدر شربتش نیم درهم وبدلش بیخ لفاح است اوقیموندس یونانی اسم نباتیست شبیه بیادروج وشاخهای او بقدر شبری وزغب ومایل بزردی وتخمش شبیه بشونیز وسیاه ودر غلافی مثل غلاف بزر البنج ومستعمل بیخ اوست در دوم کرم وخشک وملطف ومجفف بیلدغ ویکدرهم تا دو درهم او جهت نفس افعی وهوام با شراب نافع ویکدرهم اورا با مرضاف طفل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند اوتومالی یونانی شراب وعسل است که شراب دوچندان عسل باشد وبجوشانند تا بقوام اید وبا عسل وآب انکور بجوشانند واخیر حلاوت وتحلیل وانضاج قوی تر است هرچند کهنه شود ملین تر ولکثر کردد وکرم وخشک ومفتح ومحلل وملین طبع ومدر است وبعد از طعام نباید استعمال نمود که قطع اشتها وصوت انقلاب معده میکردد اونیا یونانی اسم عصاره نباتیست منبت ان بوادی عرب قریب بمصر برکش شبیه ببرک تره تیزک وبر سوراخ کوناکون ورزده با دکرابی ودر نبهه وکلش زرد وبزرک وشبیه بعصاره مامیثا کرم وتند جهت ظلمت چشم وتنقیه اندوسلاق ودمعه وبغایت نافع دانسته اند وبعضی اختلاف نموده اند وعصاره خشخاش وغیر ان دانسته ومولف تذکره تصریح بعصاره مذکور کرده است اوماالیوس ابوخلسا است اوقیمن یونانی اسم بادروج است اوبالسالیون یونانی کرفس جبلی است ونیز سالیون کرفس است اوندیر یونانی اسم ابت اوبرومالی یونانی ماء العسل است اونامرنا یونانی عصاره حماما است اوکسومالی یونانی سکنجبین عسلی است اونلج بترکی اطریه بتمشی است اوبرومالی یونانی ماء العسل است

واو مع اللام

اوماج بترکی اطریه بقیه بتوانست اوومالی یونانی یعنی عسل است وعسل داود کویند و آن روغنی است غلیظ و مانند شیرینی و از ساق درختی حاصل میشود و هرچند کهنه کردد بهتر است و آن را اوما لیست و مذکور شد که بهتر و جوب رطب و درد نافع و بیست درهم او با آب سهل قوی بلغم خام و سودا ست سبات عمیق بهدت و ماداهی که عمل او تمام نشود نباید بخواب رفت اوماانس یونانی الجوانست اوماناالیوس یونانی قرة العین است اوریزا یونانی اوزنست اوقو یونانی خراست اوماریقا یونانی دادی رومی است اوقطاریون غافث است اورن لوف الصغیر است اوریقا صعتر است اوزوربازی یونانی فلفل الماء است اوران یونانی بیض طیوراست اوقیلس یونانی فرنجمشک است اوقلس یونانی لسان الحمل است اوماطالیتا یونانی مشمش است اوزوحوس یونانی زیتون است او بوفوروس یونانی کرم العنب است اوجا بلغت شکاری درختی غربت است اوهیره بهندی اس است اوت بهندی ابلست است اوض یونانی اسم اظفار الطیب است اوجی بلغت مازندرانی حشیشة العلق است اوکلیک بترکی وحشت اوذالک بترکی حرملت است اوتلکو بترکی اسم زنج است اوسیکم بترکی رورات اوس بهندی اسم ثلج است اهلیلج اصفر هلیله زرد است و بهترین او نا بالیده زرد مایل بسبزی با ملاست است در آخر اول سرد و در دوم خشک و مسهل بعض صفرا و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتح سده و مطبوخ و منقوع او بهتر از جرم اوست و جرم او نیز هلیلجات حدث حرکت تولید میشود بسبب دفع رقیق خلط و باقی ماندن غلیظ و مجموع انواع مقوی حواس ذهن وجهت خفقان و صداع و غشیان و جذام و حمیات مرکبه و درد سر و استسقا و ریاح بواسیر و نواصیر و منع صعود بخار بدماغ و تصفیه رنک و خسا و اطفاء ثایره سودا که از احتراق صفرا باشد نافعند و بعضی در حمیات منع کرده اند و این قول الحق است مکر انکه خلط غلیظی با صفرا و بلغم رقیق نباشد و بدستور در حقنها منع نموده اند و در شرح اسباب بدر بقواعد کلیه علاج سرسام صفراوی مذکور است که در حقنه هلیله اول باید کرد و این قول ابن سینا و حقیر در حقنه اسهال کرانی که بان سدد و نهایت وجع امعا بوده مکرر کرده باعث رفع علت شده است و مع اسهال مانع بسبب عصر او صورتی ندارد چه حقنه اثر در افضیه است نه در شام که باعث انضمام و وقایه مواد غلیظ کردد خصوصا که با ادویه ملینه و مفتحه و جاذبه اضعافی بباشد و مضاده خشک هلیله قوی الفعل و قلیل المقدار است و در دستورات مذکور میشود و زرور هلیله زرد جهت دمعه و تخفیف رطوبات و حدت بصر نافع خصوصا هر کاه در خمیر کرفته بسوزانند و بدستور قطور آب جوشانیده او بهترین انات دارد سنون او دائرا و جهت تقویت لثه و جوبن دندان بزوبانیدن کوشت آن مفید و مضر سفل و مصلحش عناب و بیستان و مصلح قبض لازم عصر و بادام و قند و ترنجبین و قدر شربت از جوشانیده پنج درهم و در مطبوخات و منقوع از هفت درهم تا ده درهم و بدلش در غیر اسهال پوست انار و کویند عفص بدل اوست و از خواص مجربه اوست که هر کاه اخذ معادن خصوصا حدید را اهلیلج هندی و اسود نیز نامند بفارسی هلیله سیاه است و او بیلانر و بقلد مویز سیاه و صلابت است در دوم خشک و در وسط اول سرد و مسهل سودا و منفی خون روح از خلط سودا وی جهت بواسیر و تقویت احشا و درد سپرز و رطوبت معده و جذام و بودا داده و جهت اسهال مفید و نکاه داشتن او همیشه در دهان باعث سیاهی مو و تقویت لثه و تقویت بغایت موثر و کویند مضر جگر است و مصلحش عسل و قدر شربت او از جوشانیده تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف وزن او عفص و خسرابی تخم مورد است اهلیلج کابلی بهترین او نا بالیده و سنگین مایل بزردی است در برودت معتدل و در دوم خشک و بعضی او را و هلیله سیاه را کرم با اعتدال میدانسته و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط با اخلاط و مولد بولدی بهترین اقسام هلیله و در افعال اقوی تر از هلیله زرد و سیاه و مجموع خواص هلیله زرد مذکور شد و کویند چون یکسال هر روز یک عدد را تناول نمایند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت را مخصوص هلیله هندی و بعضی مخصوص هلیله پرورده کابلی دانسته اند و بالخاصیه جهت رفع ضربانها و بستانها خوردن آب نافع و دانه هلیله مدر بول است و ذرور مخمر مجرب قوی جهت قطع خون بواسیر و نفث الدم و رعاف الدم اعضا و تقویت دندان و لثه مجرب دانسته اند و قدر شربت از جوشانیده تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدلش هلیله سیاه است و مربای او که زیاده از یکسال بر او نکذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده بلغمی و مقوی جگر و حواس است اهلیلج الجبنی از صنف کابلیست زرد مایل بسبزی و سیاهی و کوچک و درشت دارد اکر کوشت مایل بفعل و ضعیف الفعل بجهت بکر باوجود سایر هلیلجات استعمال نباید نمود املال از جمله اغذیه است و آن مرق کوشت و بقول مطبوخه است که صاف کرده بیاشامند و بعضی او در حین طبخ برنج داخل کنند و خواص او تابع نوع بقول و امثال آنست اهلیم بهندی حرمل است اهریثان یونانی اسفید اجست ایمارا نوطالی یونانی بمعنی عشبه مکرمه مقدسه است و ظاهر از درنک آن عبارت از زوفا باشد و در مصر زیتونیه نامند نباتیست زیاده بر ذرع

وشاخهایش ... کره وشاخهای باریک و برکش از هم متفرق واز برک بلوط باریکتر وکوچکتر واطراف ان بریده و ... [illegible]

ودراز وکلش زرد و چون بر صفحه مس اندازند و الطرح کنند برنک نقره کردد بالخصوص چون ... در دوم کرم وخشک و ...

معدلات مجفف ومفتح وجهت تحلیل ریاح ودرد دندان وشیوران ولثه واستسقا و با شراب جهت یرقان ...

ومجرب سقط جنین وضماد و شرب برک و بیخ او جهت نهش هوام وطلای برک جهت اورام حاره القروح و اشامیدن

کرم اسفل او جهت حب یومیه و کره نافع جهت حب بلغمی وثالث جهت غب ورابع جهت ربع کویند مجربست وتعلیق او ...

را اهل روم وفرنک موجب اکرام واعزاز دانسته اند وقدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و مضر ... مصلح

او کثیرا است **ایذا ایذا** بیونانی نباتیست برکش شبیه ببرک اس ... و از اصل او ... طویل شبیه بمجوف ...

انکور دسته وشکوفه او ... میباشد وطعمش بسیار قابض در دوم سرد و در سیم خشک و قاطع

ترف الدم واسهال وقروح امعا و حابس حیض ... قابض وقاطع ترف الدم ... اعضاء ...

وقدر شربتش تا دو مثقال است **ایدیغون** یونانی و بمعنی هندبیست و ان چیزیست شبیه بصمغ که بر صدف

فرفیر جمع شده خشک میکردد ورنکش مثل ... ومستعمل صباغانست مبرد و با تحلیل ... وحار ...

عین نافع است **ایرنغارون** بیونانی بمعنی الشیخ فی الربیع است و ان نباتیست ساقش ... مایل بسرخی

وبرکش شبیه ببرک ترب ... و بسیار کوچکتر از ان وکلش مایل ... بنفشی وانبوه ودر تو شبیه بحیب ودر وسط

کلش چیزی ... است غیر منتفع ... سفید میشود و منبتش شهرهای خراب و زمین شوره است

و در بیخ او نفعی نیست بسیار سرد و با اندک تحلیل و خوردن تازه او ... و در ضماد مثل ...

خاد ... جهت ورم خصیه و معده ... اعضا ... **ایرسا** بیونانی بمعنی قوس قزح

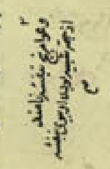
ومراد ازو بیخ سوسن کبود بریست ... سوسن کبود ... رنکش مرکبست سفیدی وزردی و بنفشی است و بیخ سوسن

بری ... دراز ... است در دوم کرم و خشکی او کمتر ... ملطف ومسخن ومسهل ... صفرا

وبلغم غلیظ ... جهت سینه و شش ... جکر وسپرز ... باشد و ضیق النفس

و ربو ... احتباس حیض واستسقا ویرقان و بواسیر و عرق النسا و امراض رحم ... جهت ... هوام و

و ... جهت ... عضل و مشروب جهت ... مضغ کنند وضماد ... باشد



جعده ...

جهت درد رحم وصلابت وانضمام فم رحم واورام صلبه ومزمنه وخنازیر و با سرکه جهت درد سر کهنه و با روغن ...

او ... سفید جهت کلف و فرزجه اش با عسل جهت اخراج جنین و دود او جهت روئیدن کوشت بر استخوان والتیام

زخمهای ... وبد بوی و ناسور و با عسل جهت پاک کردن چرک زخمها و جلوس در طبیخش جهت صلابت مقعد و رحم و

امراض بارده ان وقطور طبیخ او با سرکه جهت ... و دوی کوش ومضمضه او جهت درد دندان امتلائی و روغن

او جهت کشودن افواه عروق بواسیر و اشامیدن او جهت رفع سمیت فطر و کشنیز و یک اوقیه او مسهل قوی ...

ان با ماء العسل جهت خشونت قصبه ریه مفید و بدلش ... و بدل ... اسهال ما اصفر ثلث وزنش

تا دو ... یک مثقال ... و قدر شربتش تا دو مثقال و کویند مضر شش است و مصلح او عسل است

ایغامیر یونانی چیزیست شبیه بابریشم ومایل بسبزی و بر ساق و شاخهای درخت جنکلی متکون میشود ودر ...

داروئی مانند سرد وخشک وجهت اسهال ... ودرد ... وغیر ... جهت ترف الدم ... تازه ...

جهت قروح بغایت مؤثر و قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است **ایل** بفارسی کاوکوهیست و انواع او میباشد

نوعی زرد رنک وقوی هیکل ودر بعضهای کرمسیر میباشد و بقر الوحش نامند و بفارسی کوزن کویند و بهترین

انواع است و نوعی ... کوهای که درختان باشد میباشد ودر جثه از اهو بزرکتر و در زمستان موی او ...

سیاهی ودر فصل کرما سرخ میشود و ... دنباله ... است ... شوکا ... کویند و

نوعی که در کوههای کرمسیر میباشد ... بزرکتر ودنباله دارست ... کویند و نوعی که در کوههای ...

میباشد و بقر جبلی نامند ... هر سال ... شاخ ... ترقی ... بغایت طویل

العمر میباشد و کویند که بعد از هر صد سال ... و بعد ... میشود و ...

... نقل نموده که او صاحب ... و از خواص ایل است که مار را بنفس از سوراخ بیرون اورده

میخورد و در خواص ... کوشت اقسام او غلیظ و مولد سودا و سریع الهضم و ... بول و مقوی باه

مبرودین و دنبالهٔ ... انواع از جمله سموم است و کوشت ... در هوای کرم بعد از دوانیدن بسیار ذبح

کرده باشند ... و مصلح کوشت او ... طبخ اوست با روغن و اشامیدن شراب و ماء العسل بعد از ان

و شاخ سوخته او یک مثقال با یکمثقال کثیرا که مصلح ضرر اوست ... جهت نفث الدم وقروح امعاء و قطع

خون اسهال مزمن و قولنج صعب و يرقان و درد مثانه و سپرز و سيلان رحم نافع و چون ريزه كرده در كوزه
سفال گذاشته در تون حمام بر سوزانند تا سفيد شود و با سركه بر بهق طلا كنند و در آفتاب بنشيند بهق را زايل
كند و با روغن جهت شقاق نافع و هرگاه مثل الفاليا مغسول كنند جهت تقويت باصره و منع سيلان مواد و تنقيه
قرحه چشم مفيد و سنون او جهت تقويت و جلاء دندان و قلاع بغايت موثر و طلاى او بر عانه و پستان مدر حيض
و تعليق شاخ و پوست و قضيب و خصيه او هر يك جهت منع گزيدن مار و هوام مجرب و يكمثقال از خون برشته
او جهت اسهال مزمن و قرحه امعا و طلاى دنباله سوختن با شراب بر ذكر و كنج ران و عانه باعث نعوظ فى الفور و هم
حيوانى بغايت موثر و بخور شاخ او جهت گريزانيدن هوام مجرب و چركى كه در جوف تحت چشم او جمع ميشود عموما
ترياك گاو كوهى نامند در دفع سموم حيوانى قوى تر از ترياق فاروق است و هرگاه طفلى را بعد از ولادت قبل از انكه
شير باو بدهند بقدر يك حبه از ان چرك در شير حل نموده در كامش كنند تا مادام الحيوة ان طفل از گزيدن هوام
ايمن باشد و از مؤيدات ان طفل تا درست شده حركت نتواند كرد و مجربست و قضيب مجفف مسحوق او با شراب
و امثال ان جهت تقويت باه نايب مناب سقنقور و يكمثقال او ترياق گزيدن افعى و مفتت حصاة و بيرون آورنده و مقوى
باه و حمول او سه روز كه بعد از طهر باشد مانع آبستن زنان و پيه او جهت تشنج و امراض بارده نافع و محلل صلابات
ايدوهارون فارسى است **ايطاماس** درخت غريب **ايقافالس** عفص است ايرقيان خات است **ايزغيا**
عشبة القار است **ابيع** دم الاخوين است **ايعقان** جرجير بريست **ايمنيون** اسقولوقندريون است **ايرس** سوسن
غالت **ايوس** بيونانى زنجار است **ايناطيس** بيونانى بليلج است **ايكسلين** برومى آبنوس است **ايكره** بتر
عنبر است **ايبك** بتركى ابريشم است **ايوك** بتركى قائم است **اينك** بتركى بقر است **ايشك** بتركى حمار است
ايپار اسم تركى شلغم است **ايلوا** بهندى صبر زرد است **ايرسار** بهندى بابونج است **حرف الباء بابونج**



بفارسى بابونه گويند و در جميع اجزاء مثل اقحوانست مگر در گل كه گل اقحوان درد و گرم و در اول
خشك و لطيف و محلل بى جذب و مفتح و مدر بول و حيض و عرق و شير و مقوى دماغ و اعصاب و با
وبا ترياقيه و جهت تب بلغمى و سوداوى و مركبه و تنقيه سينه و درد سر و نزلات و امراض دماغى و تحليل
بقاياى رمد و رياح گوش و درد جگر و احشا و مقعد و احتباس حيض و عسر بول و عسر ولادت و اخراج سنگ مثانه

وتسكين

وتسكين زرد غاو و ورم جگر و ديو و يرقان و اعيا و عفونت سودا و بلغم و قولنج و ايلاوس شرب او ضماد او نافع و طلاى او ملين اورام
صلبه و نشستن در طبيخ او و بدستور نطولات در اكثر علل مفيد و مضر حلق و مصلحش عسل و شربت انار و خاييدن او
جهت قلاع و زرد و جهت غرب منفجر بغايت نافع و قدر شربتش تا سه [illegible] بدلش قيصوم و [illegible] و اقحوان و بيخ او
گرم و خشك تر و در افعال اقوى از گل او و يك مثقال او با شراب با عسل بسيار محرك باه است و روغن بابونه گرم بدستور روغن
گل سرخ ترتيب دهند گرم و محلل اورام بارده و مجفف و طلاى او جهت رفع نوبت حمى بلغمى و سوداوى و ادرار عرق و دفع
اعياء و تسديد مسام كه از سرما باشد و تمدد و تحليل رياح اعضا و گرانى سامعه و درد كمر و مفاصل و نقرس نافعست
و گويند بخور بابونج باعث گريزانيدن هوام ميشود **بادنجان** معرب بادنگ فارسى است و بعربى مغد و مغد گويند بستانى او
در دوم گرم و خشك و گويند خشكى او در سيوم است و مقوى معده و مفتح سده كه از غير او بهم رسد و خود نفس مسدد
و ملين صلابات و با روغن ملين طبع و با سركه قابض و مدر بول و بالخاصيه مسكن صداع حار و خوشبو كننده عرق
و دافع صنان كه بد بوئى زير بغل و كنج ران باشد و مجفف رطوبات غريبه و مورث درد زانو و غانغرايا و بواسير و مولد سودا
و مفسد رنگ رخسار و مصلحش طبيخ اوست با روغن و گوشتهاى فربه و سركه و خوردن او با آب انار ترش و شيرين و ناردان
و گل سرخ و گوزيا و امثال ان و ضماد دنباله ان كه اقماع گويند با بادام تلخ جهت بواسير و امراض مقعد و دود دنباله و شكوفه او
بعد از چرب كردن مقعد بروغن بادام يا روغن بابونه جهت ورم ان و بواسير مجرب و چون بادنجانرا بعد از انكه مضمحل شود
و صاف نموده آب انرا با روغن زيتون بجوشانند تا آبش سوخته شود رنگ برص را تا يكسال برنگ بدن ميآورد و در رفع
ثاليل مجربست خصوصاً كه شب از نقل ان بر بندند و دود زبان روغن چوب كنند و آب انرا با روغن تخم كتان بجوشانند
جهت شقاق و ورم صلب رفع فسادى كه از سرما و برف بدست و پا رسيده باشد بغايت موثر و چون رسيده او را
كه تخمش زرد شده باشد مهيا كنند و تخم او را با موم و روغن بمالند شقاق پا و انگشتان را در حال زايل كند و هرگاه
بادنجان زرد شده را خلال كرده جوفش را بروغن تخم كدو پر كرده قريب بيكهفته در فقراه؟ بگذارند و روغن را
از ان استخراج نمايند جهت رفع درد گوش مجربست و چون اقماع و گلش را اضافه نمايند جهت بواسير بعيد نيست و از خواص
اوست كه سبب سرعت كه از معاده ميگردد و چون نوشادر را در ان گذاشته در [illegible] كنند و مشترى را گذاشته
در ان محلول ريزند بغايت تنقيه نمايد و مجرب دانسته اند و بدستور سائيده كبريت را در شب محلول با سفيد

وثبات آن دانسته‌اند و بادنجان بری را ساق بقدر ذرعی و پرشعبه و برگ آن شبیه ببرگ اسفناج و تند بو و ثمرش بقدر زیتونی
و کردکان و پرخار و سبز است و ملطف و جالی و گرم و خشک‌تر از بوستانی و ضماد ثمرش جهت اورام بلغمی و سیاه کردن موی
و اکتحال برگ خشک آن جهت بیاض چشم و جلای بصر و ورم معده نافع است **باقلی** تازه‌اش در اول سرد و تر و خشکش در اول
سرد و در دوم خشک و کلش گرم باعتدال و الطف و پوست آن در دوم و مجفف و قابض است و باقلی مقوی باه است و مربی
الاعضا و از معده دیر بسته و با قوه محلله و منضج و با رطوبت فضلیه و جهت قرحه امعا و اسهال و عرق و تنقیه سینه و شش و تقویت
ان و منع ریختن مواد [illegible] و تسکین سعال و طبیخش بجهت خشونت حلق و جلای رطوبات و منع تولد حصاة و مفتح سدد
و ضمادش با ارد جو جهت ورم پستان که از جهت انجماد شیر باشد خصوصا هرگاه با نعناع و سرکه پخته باشند و با حلبه و عسل
جهت تحلیل دمل و ورم بن گوش و با کندر و گل سرخ و سفیده تخم مرغ جهت [illegible] و با گل ختمی و امثال آن جهت ورم خصیه
و اورام حاره و پخته او با شراب جهت [illegible] و کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون و خمیر
و با پیه خود جهت نقرس مجرب دانسته‌اند و چوب باقلی تازه را دو حصه کنند و طرف اندرون را بر زخم زلو و امثال آن گذارند
قطع سیلان خون نماید و بستن او بر موضع گزیدن سگ دیوانه باعث جذب سمیت او و دودش جهت منع ریختن مواد بچشم
و طلای او با ریوند [illegible] جهت برص و سطبری پلک چشم بسیار نافع و ضماد [illegible] پوست بیرون او جهت سوختگی
آتش مجرب و گلش مسکن حرارت دماغ [illegible] و خوردن باقلی جوشیده [illegible]
و ثقل دماغ و فساد ذهن و تیرگی حواس است و مصلحش جوشانیدن او با روغن بادام و ادویه حاره [illegible]
رفع آثار جرب سیاه نافع است و باقلی قبطی و باقلی نبطی نوعی ریزه‌تر از باقلی معروفست و بقدر [illegible] و سیاه لون و [illegible]
و [illegible] و برگش [illegible] و گلش سرخ و بقدر گل سرخ و بسیار قابض و موافق معده و جهت [illegible] امعا
و اسهال مزمن است و در افعال بلیغ‌تر از باقلی مصری معروفست **بادرنجبویه** معرب از بادرنگ بویه
فارسی است و بعربی مفرح القلب نامند نباتیست در بو شبیه ببادرنگ و خود رو و بستانی میباشد و نوعی را برگش لطیف و کوچک
و اطراف برگ آن [illegible] و گلش [illegible] بجای سبزی با طعام میخورند [illegible]
تخم آن سبز [illegible] و تخمش شبیه بتخم کتان [illegible] و نوع دیگر [illegible]
و برگش مایل [illegible]
تخم [illegible] بادرنجبویه میدانند [illegible] و دوست میدارد

میدارد و جمعی که [illegible] یکی میدانند بادنجان نیست و اینجا مولف اختیارات بدیعی گفته که آن را لنکواست غلط است
چه تخم بادرنجبویه را بعضی از تخم ریحان و اغیرست [illegible] و اکثر کیاه او را از جمله ریحان شمارند
نموده و ان ریحان سپرغم [illegible] برگ آن شبیه ببرگ [illegible] بادرنجبویه در دوم گرم و خشک و مقوی دل و دماغ و حواس
و معده و جگر و مفرح و مفتح و ملطف طعام غلیظ و هاضم و مورث ذکا و حفظ و جهت عسر النفس و خفقان و غشی
و فواق و تحلیل سودا و امراض بلغمی و کابوس و مغص و امراض [illegible] و گرده و رفع سموم مطلقا و وحشت سوداوی
و سده دماغی نافع و برگ مسحوق او تا پنج درهم تا ده درهم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه [illegible] اشتها
مفید و خاییدن او جهت ازاله بوی شراب و بد بویی دهان بسیار موثر است و مضمضه طبیخش جهت فساد
دندان و جلوس در آن جهت احتباس حیض و ضمادش جهت درد مفاصل و طلای آب او جهت جرب سوداوی و علت
و نار فارسی و اکله و دفع لرز و قشعریره و با عسل جهت خنازیر [illegible] درهم او با نیم درهم قطرون جهت قرحه امعا با
یک مثقال قطرون جهت رفع ضرر نفط و سماروغ و لعوق او با عسل جهت عسر نفس انتصابی نافع و مضر [illegible]
و مصلحش صمغ عربی و کتیرا و بدلش دو وزن آن ابریشم و دو ثلث آن پوست ترنج و قدر شربتش از خشک
او تا ده درهم و از تازه‌اش تا بیست درهم است و گویند چون یک ساق او را با ریشه و تخم خشک کرده در پارچه
یا ریسمان ابریشم بسته با خود نگاه دارند باعث محبت میگردد و تخمش در افعال ضعیف‌تر از برگش و یک مثقال
او جهت دفع لرز و قشعریره و مغص نافع است و قدر شربتش تا دو مثقال است **بالنکو** نوعی از ریحان و در بو شبیه
و سبز مایل بسفیدیست و برگش بی کنگره و [illegible] و تخمش از تخم ریحان مایل‌تر و در افعال قریب بتخم
شاه سفرم و جهت اسهال معدی و دموی که از امعا باشد [illegible] مجرب و جهت مغص و زحیر مفید و قدر شربتش
دو مثقال است و بدلش تخم ریحان **بادروج** لغت نبطی است و بعربی حوک و بفارسی ریحان کوهی نامند نوعی از
ریحان و برگش ریزه و ساقش مربع و پرشاخ و کم بوی‌تر از ریحان و گلش مایل بسرخی و در مصر ریحان احمر
نامند و بری و بستانی میباشد و [illegible] است [illegible] و ظاهرا تخمش تخم شربتیست که از شیراز می‌آورند
و با شربت قند میخورند و در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و فم معده و
مبهی و مدر شیر و بول و حیض و عرق و منضج و محلل اورام و استنشاق کوبیده او در معطس قوی و ملین

طبع و جهت خفقان و غشی و عسر النفس و ضعف جگر بارد و سده سپرز و تقویت قوه شامه و در یزانیدن سنگ
مثانه و سعوط آب آن با سرکه و کافور جهت رعاف و قطور عصاره آن جهت جلاء بصر و دمعه و طلاء او جهت ورم
چشم و منع نزلات و نفوخات و گزیدن عقرب و زنبور و شیر بحری و با اوجه ورم کل و سرکه جهت اورام حاره
نافع و ضماد او بر پستان رادع اورام و مولد شیر است و خاییدن او جهت رفع کندی دندان و زایل کردن
رطوبات عارضی سینه و شش و در گوش گذاشتن او جهت درد دندان مؤثر و اکثار او مولد خلط مراری و غلظت
بصر و باعث صداع و گویند مولد کرم معده است و مصلح او خرفه و خیار و سرکه و قدر شربتش از آبش
تا ده مثقال و بدلش بوزن او سوسنبر است و از خواص او است که چون خاییده در آفتاب بگذارند کرم از آن
متولد شود و چون در اول نزول آفتاب بحمل بخایند تا یکسال درد دندان نکشند و تخمش مانع تولد سودا
و جهت عسر بول و تحلیل نفخ نافع و ضماد او بر پستان مولد شیر و قدر شربتش تا سه مثقال و روغن او
کتاب او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن باقی ماند گرم و تند و جالی و نصف اوقیه
او با آب گرم جهت اخراج کرم معده و طلاء او جهت مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعضا نافعست
پادزهر اسم فارسی تریاقست و بعربی حجر السم نامند و مراد اطبا از وجه دستگانی هرگاه پادزهر حیوانی معدنی
استعمال نمایند مراد از او حجر التیس است و مؤلف اختیارات بدیعی انکار معدنی نموده و متوجه او نشده و این معنی
دلیل است بر عدم مطالعه کتب معتبره و ابن تلمیذ در مغنی گوید که معدن او بر رای ارسطو و غیره اقاصی هند و
اوایل چین است و پنج قسم میباشد سفید و زرد و سبز و اغبر و منقط و رازی در طب ملوکی بیان فرموده که تا اهل بین
زردی و سفیدی و برنگ وسمه مشاهده نموده و در رفع ضرر بیش تجربه کرده و ابن مندویه گوید که زرد مایل
بسبزی و سفید بهتر و در تحفه مسطور است که معدن او کرمانست و در کوه زرند افتد و سه قسم میباشد
سبز نیم رنگ و زرد مایل بسفیدی و مایل بسرخی و بهترین او همه است که در آتش نسوزد و او را اغاطالیطس
نامند و حقیر قسم سبز تیره و زرد مایل بسیاهی و زرد کاهی را مشاهده نموده است و گویند امتحان او آنست که زرد
چوبه را بر روی سنگ بسایند و بعد از آن پادزهر را با دبالند هرگاه که رنگ زردچوبه سرخ شود خوبست و الا فلا
و گویند علامت خوبی او آنست که در آفتاب گرم عرق کند و چون بسایند بر موضع گزیدن افعی و مانند آن بپاشند

سم را بطریق ذرور رفع نمایند و چون قدری دو جو او را با آب بسایند در گلوی افعی و مار کنند بکشد و پادزهر حیوانی بیش و امثال آن
داده تا دو هر را بهم دهند هرگاه از آن سم خلاص یابد خوبست و حقیر این امتحان را بجهت بیش دیده اند در حرارت معتدل و در آخر دوم
خشک و تا دوازده جو آن مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و مار و سانند هر روز بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع تغیر
هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و نگاه داشتن او مانع گزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی دل و اعضای
رئیسه و حافظ حرارت و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و غذا و زایل کننده سمیت آن و مبهی و مقوی اعصاب و
قوی و مفاصل و محلل و رادع اورام بارده و حاره و جهت خفقان بغایت مجربست و قدر شربتش در دفع سموم از
سه نخود تا دو دانگ و در رساله خواص از یک قیراط تا یک دانگ و گویند آشامیدن نیم دانگ از عرق او که از تابش
آفتاب بهم رسد جهت ازاله خفقان فی الفور مجربست پادزهر حیوانی مراد از مطلق او حجر التیس است و آن سنگی است
در شیردان بزکوهی متکون میگردد و اکثر او طولانی مثل بلوط میباشد و بهترین او سبز مایل بسیاهی و براق و توبرتو
مثل پیاز و در جوفش چوب غلظه میباشد و بجهت مشاهده شود در جوفش مختصر او کرده و چون با سرکه
بسایند مایل بسرخی باشد و نوع هندی او را سیاهی بسیار غالب بر سبزی و در جوفش پشم و سایر اجسام یافت
میشود و در خواص بسیار ضعیف تر از نوع شبانکاره و شیرازی است و فرق میان عمل و غیر عمل آنست که چون سر
سوزن را گرم کرده در اصلی فرو برند سر سوزن زرد شود و در زرد مشاهده کرده و از عمل دود سیاه دارد
دوم گرم و در اول سیم خشک و مقوی جمیع اعضا و مبهی و تریاق سموم است و در خواص مثل معدنی است گو
آنکه در حرارت و المزاج بغایت مضر است و محرق خون و مورث التهاب و اسهال دموی و محلل اورام بارده و با آب زنبود
جهت اورام حاره نافع و طلای او با سرکه جهت طاعون و فتوق و بواسیر و با شراب تنها جهت گزیدن هوام سفید و با آب ریحان جهت گزیدن
مجرب و قدر شربتش از یک قیراط تا دوازده قیراط است و نوعی از فادزهر حیوانی حجر الایل است که از گاو کوهی
گیرند و ابن جمیع گوید که بهترین فادزهرهاست و موافق جمیع امزجه است بالخاصیة و چون سه روز هر روز نیم
دانگ از آن بنوشند هیچ سمی در مدت حیات در او اثر نکند و در سایر افعال مثل پادزهر معدنی است و نوع
دیگر حجر الحیه است و ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد بارزد لغت فارسی است بعربی قنه و بترکی قاسنی نامند
صمغ نباتی است و گلش شبیه برگ خیار و مشابه بنبات سکبینج و ساقش با دیگر از او سفید آن که مایل بزردی باشد

بود و با الیه کی شبیه بکند و بطیء الانسحاق و ذره ثقیل است در اول سیم گرم و در دوم خشک و قوتش تا ده سال باقیست
و مفتح و محلل و ملین و مسخن و مدر حیض و مسقط جنین و با عسل مفتت حصاة و مفتح سده کرده و تریاق سموم
و جاذب و جهة عسر النفس و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصبیه
علل بلغمیه و ضعف معده و جگر و سپرز و با شراب جهة سموم و طلا و قوت نافع و ضماد او جهة دمل و خنازیر
اعیا و کزاز و کلف و قلع آثار و با مرهمها جهة روییانیدن گوشت و گذاشتن او در دندان کرم خورده جهة رفع
درد آن و بخور او جهة صرع و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه نافع و مضر دماغ و مصلحش روغن بنفشه
و کافور و مفسد گوشت صحیح است و قدر شربتش یک درهم و بجهة سموم هلاهل و بدلش نیم وزن او [illegible]
و ربع آن جاوشیر است و قطور آن با روغن سوسن جهة درد گوش و دردسر بلغمی مفید است **باد آورد** لغت فارسیست
و کنگر سفید نیز گویند و بعربی شوکة البیضا نامند و مؤلف جامع بعضی او را عصفر بری میدانند و آن نباتیست
خاردار بقدر دو ذرع و ساقش بقدر انگشت ابهام و برگ از آن و مثلث و مربع و سفید و زغب
خاردار و ثمرش مثل قبه و پرخار و گلش بنفش و در جوف قبه چیزی مثل پشم و خارهای قبه بقدر سوزن و
تخمش شبیه بقرطم و مدور و بعضی شکاعی را غیر باد آورد میدانند و میگویند که شکاعی اسم عربیست و باد
آورد اسم فارسی آن است و تحقیق آنست که یک جنس اند غیر آنکه شکاعی گلش مایل بزردی و برگش عریضتر و بعضی
و قبه او بزرگتر و ساق او کوتاهتر است و تخمش با اندک تلخی و در اول گرم و خشک و گویند در اول سرد است
اظهر حرارت اوست و بیخش قوی تر و باقوه مبرد و مجفف و محلل و باقوه قابضه و مقاوم سموم و یک درهم
از بیخ او جهة نفث الدم سینه و اسهال کهنه و درد معده و عسر بول و گزیدن هوام و ورمهای مزمن بلغمی
سوداوی و ضعف معده و استسقا و یرقان و تخم او جهة کزاز و تحلیل ریاح و درد ورک و کرم و [illegible]
ساق تازه او بروده آن التعلب جهة ازالة آن مجرب دانسته اند و مضمضه و طبیخ او جهة درد دندان و ضمادش
جهة ورم بلغمی و آب او جهة رفع تشنج و التهاب نافع و مضر شش و مصلحش افسنتین و بدلش نیم وزن او
و قدر شربتش از تخمش تا دو مثقال و از بیخش سه مثقال و از خواص بیخ اوست که چون در خانه گذارند هوام
بگریزند **باریلو قاین** بلغت اندلس صغیره گویند و آن نباتیست بی ساق و برگش شبیه ببرگ لبلاب کوچک و در

شعب

شعب برگش نیز شبیه بعشق و با رطوبتی بسیار چسبنده و تر غیب و نداوی و بجامر و سایر اشیای چسبد گرم و در دوم محلل و مقطع
و مجفف قوی و تخم و برگش مدر بول و اکثار او مدر خون و یک مثقال آن با شراب جهة سپرز و ضیق النفس و ضمادش گزیده
او برای اعضا مانع قشعریره نبها و بجدی مجفف منی است که چون سی و هفت روز تناول نمایند قطع نسل کند و طلاء او محلل
مواد بلغمی و سوداویست **بارود** باصطلاح اهل مغرب اسم زهرة الاسیوس است و در اسیوس مذکور شد و باصطلاح اهل
عراق اسم شوره است و در باب شین مذکور شد که آن بخاریست که در شوره زار منعقد گردد و بعد از رفع اجزاء کثیفه شبیه بنمک
سفید میشود و بجهة تحریک اشیاء ثقیله و تغییر معادن سالبین صقلی استخراج نموده اند و بالفعل مرکب از دوا
گوگرد و زغال چوب بید باروت نامند از سموم و در طب غیر مستعمل است و در زوراء بعضی جراحات تازه است با کمال سوزش
در اخر سوم گرم و خشک و مفتح سدد و مسهل بعد از افعال قوی تر از نمک و از یک مثقال تا دو مثقال با ماست و نیم مثقال او با یک
مثقال فلفل جهة رفع احتباس بول مجربست و از خواص اوست که چون آهن را بزرنیخ بیالایند و با مثل آن مس یکجا زنند و بعد از آن
شوره بدان بپاشند مس از آهن صعود نموده آهن در کمال زردی گردد و شوره مضر ریه و کرده است و مصلحش کثیرا و عسل و گویند جهة
درد گوش و رفع علل سپرز مجربست **بازی** بفارسی باز نامند و از جمله سباع طیور و سم او قتالست و گوشت او در دوم گرم و در سوم خشک و بطیء
الهضم و ردی الغذا و محلل اورام و جاذب سموم و بجود و بر سوختن آتش جهة اندمال الجراحات و قطور خون او جهة بیاض عین و ظلمت و [illegible]
نمودن و رغبات مفید و طلاء سرگین او جهة رفع آثار و کلف و حول او جهة اخراج مشیمه و جنین و اعانت رجال گویند مجربست **باشق** معرب
از باشه است و بعربی صقر نامند و در دوم گرم و خشک و لطیفتر از اجزای او زهره اوست و جهة رفع نزول آب و بیاض عین و ظلمت قوی تر از زهره
باز و سرگین او جهة ازالة کلف مجرب دانسته اند و گوشت او را چون غلبه سودا کرده بسایند و سه روز با سرکه بنوشند جهة سعال بارد
نافع و قدر شربتش یک مثقال و جگر او نیز همین اثر دارد و چون بپاشند اما بار جمیع اجزای او شادان تقطیر شود و با صاف کرده ترا
با روغن زیت مرود بجوشانند تا روغن بماند جهة عرق النسا و مفاصل و اعیا و تحلیل نافع است و از خواص اوست که چون چشم او را با پارچه کبود
بسته بر بازوی چپ ببندند از خطر مسافرتها امانی شود نفعه مصر بارد و گویند که نیم درهم از زهره او با سعوط دماغ او جهة خفقان سرد
مجربست **بان** و رجال بان مذکور میشود **بان** اسم هندی تنبول است **بادرج** عنب الثعلب است **بادی دملا** [illegible] کتان است **باریج** نارجیل است
بارسقالین بخار معدنیست **باریقون** شوکران است **بابلس** نوعی از حلزون است **بارون** بعربی اسفیداج است **بابلیس** بیونانی [illegible]
زنجبیل است **بابلون** ابلیوم است **بار** هندی اسم زرانب است **باباری** بیونانی اسم فلفل است **باسطاریون** بیونانی بمعنی جای [illegible] است

باسیون و بافیون سعتر است بالقیس ابرخلسا است بادامك بفارسی نوعی از خلاف است بالداکس بهندی لوز است
بالی بهندی [illegible] است باریك بهندی [illegible] بات بهندی برك نبانا است بافلاهی هندی قسم خیزشنع است بارجی
بهندی [illegible] بارا بهندی زنبق است باك بهندی اسد است باج بهندی زمرد است باتر بهندی اسم حجر است باپره
بهندی خنازیر است بال بهندی شعر است بادل بهندی لوز است بالك بهندی اسفناج است باجن بهندی منجا است
بازم کاوی بفارسی حجر البقرات بارسر و کوهی بفارسی ابهل است بالنك بفارسی ترنج است بادیان بفارسی رازیانج است
بادیان رومی بفارسی انیسون است بادکل صحرایی بفارسی [illegible] است بارمو بهندی [illegible] است بابونه گاو بفارسی [illegible]
الحوانست بادام بفارسی لوز است بار درخت کوز بفارسی ثمرة الطرفا است بار درخت سرو بفارسی جوز السرو است
و درسرو گفته میشود بار درخت بقم بعضی گویند بفارسی عیون الدیك است باچر بفارسی کراع است بارتنك بفارسی
لسان الحمل است و بترکی باغ بیر یاغی نامند بار درخت عود بفارسی اسم هر نوع است بارس اسم ترکی یوز است باقوی بترکی
کندر است بادام کوهی بفارسی جلوز است بالدرغان بترکی ساق الجراد است باطباط اسم ترکی بزر البنج است بال بترکی
عسل است بالغ بترکی سمك است بازرهاق بترکی [illegible] است باقوی بترکی کبد است باز بفارسی بازی است باشه بفارسی
باشق است بافریقیره اسم ترکی قطاة است ببغا بفارسی طوطی نامند و از خوردن بسته و لاجورد و قرطم زودتر تعلیم
سخن گوئی میگیرد و در دویم گرم و در اول خشك و بسیار بطئ الهضم و گوشت او جهت التیام قروح خبیثه مزمنه و
تفریح دل و ضماد او جهت رفع ثآلیل مفید و خوردن دل و زبان او مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و در رفع
لکنت زبان و سرکین او جهت رفع کلف و آثار و نیکو کردن رخسار و خون او جهت ازاله بیاض عین نافع است

الباء مع الباء

ببر شیر بلاد هند است و در جمیع خواص قوی تر از اسد است ببرالم زرآوند طویل است بپری
بهندی شاه اسفرم است بتبع نبیذ التمرات و نزد بعضی نبیذ دخن و گویند نبیذ عسل است

الباء مع التاء

بتکه بترکی فانید است و بفارسی سنگدان طیور است بتیك بهندی بقم است بتکری
بهندی شب نمانی است بتیك بهندی مرا رواست بتهر بهندی حجر است بتانه بهندی خطر است

الباء مع الثاء

بثاری بثاء مثلثه بیونانی سرخس است

الباء مع الجيم

بجم ثمرة الطرفا است بج بهندی وج است بجاله بهندی بشیر است
بجوره بهندی اترجست بجهور بهندی عقوبت

الباء مع الحاء

بحنجات بحاء مهمله ادراه الغرات بج بلغة اندلس قطبه است

بخور مریم

بخور مریم قسمی از طینشا و غیر اوست و آن نباتی است برکشی شبیه ببرگ لبلاب کبیر بیك روی او سبز و یك روی او مایل
بسفیدی و مزغب و ساقش بقدر چهار انگشت و گلش مثل گل سرخ و از بعضی هم کبود میشود و بیخش مثل شلغم
و عریض سیاه و گیاه او را بخور مریم نامند و منبت او جایهای سایها و مستعمل از آن بیخ و عصاره او قوی تر از
بیخ اوست و گیاه عرطنیثا خار دار و ساقش دراز تر و برگش شبیه برگ کلم و پر شاخ و بیخش شبیه بیخ بخور مریم و
سیاه و در او شکل کج چیزها بر آمده میباشد بخلاف بخور مریم در اول سوم گرم و خشک اخوان و مفتح و محلل
و جاذب و ملطف و مسقط جنین و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهت یرقان و تفتیح افواه عروق و ماء
سار یقا و دفع فضول از اطراف بدن و مناقیر و ربو و با شراب جهت رفع ضرر ادویه قتاله و زیاد کردن مستی
شراب و با ماء العسل مسهل بلغم و خلط غلیظ و ضماد او با زهره دواهای کشنده بقوت جاذبه است و با سرکه
جهت نتو مقعد و کلف و داء الثعلب و بجهت نقرس و التواء عصب با روغن زیتون و جهت شقاق که از سرما
بهم رسیده باشد و حمول و تعلیق او جهت عسر ولادت بغایت نافع و مضر مقعد و محرورین و مصلحش کتیرا و آب
انار و قدر شربت از عصاره او نصف درهم و از بیخش تا دو مثقال و از خواص اوست که چون بر شکم ضماد نماید
اطلاق نماید و جنین را اسقاط کند و طلای گیاه تازه او که کوبیده باشند جهت ورم سپرز و جهت دبیل و سعوط او
بغایت منقی دماغ و نخش جالی و ضماد او جهت کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب و اکتحال او جهت
نزول آب مفید و عصاره و بیخ او در انفعال قوی تر است و قسمی از بخور مریم را ساقش شبیه بنیل و برگش [illegible]
و [illegible] و بقدر زرعی و باریك و در اطراف او مثل شعبه از شعبهای گل شبت میباشد و تعلیق بیخ او را در
منع حمل مجرب دانسته اند بخور الاکراد نباتی است غیر حاما ساقش شبیه بساق رازیانه و برگش در طول بیخ
و انبوه و گلش زرد و بیخش بالیده و سیاه و صلب و پر رطوبت و منبت او کوههای درخت دار و صمغش که
از ساق او بهم رسد سرخ و بدبو و باشندی در آخر چیم گرم و خشك و عصاره اش در اول سیوم و بیخش در آخر
دویم و گیاه او در دوم و مدر فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و مفتح و صمغش جهت سینه و شش
و سرفه و امراض بارده مثل فالج و صداع بلغمی و ضماد او جهت سرسام بلغمی و عرق النسا و کزاز و مانند او و
بخور او جهت اختناق رحم و سبات و گریزانیدن هوام و عسر ولادت و سدر زکامی و تجفیف رطوبات دماغ

وثؤلات و هوای وبائی و قطور او جهة ثقل السامعه و درد گوش با روغن گل سرخ و سنون او جهة درد دندان کرم خورده
و ریزانیدن آن مؤثر و بخش ملین طبع و جهة جراحات خبیثه و اندمال آن و جهة عسر بول و مغص و تحلیل نفخ و درد
مثانه و طلاء سوخته او با زفت جهة قروح رطبه و با به سر نافع و در تبهای بلغمی افعال الضعیف تر از صمغ او و گیاه آن
اضعف و مضر دماغ ضعیف و مکرب و مصلح او نیلوفر و قدر شربت از صمغ او نیم مثقال و از عصاره او یک مثقال و
از جرم او دو مثقال و بدلش حب الغار است و گویند حمول یک قیراط او در ساعت اسقاط جنین میکند **بخور السودان**
هندی رسیند مانند نباتی است مشبک بقدر یک شبر و شاخهای مشبک او مایل بلاجوردی و گلش سفید و نبات
رطوبتی است که بهم میرسد در دوم گرم و خشک و مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتح و جهة عرق النساء
مجرب دانسته اند و ضماد مطبوخ او با روغن زیتون محلل اورام صلبه بلغمی و سوداوی و مورث سحج و مصلحش
صمغ عربی و قدر شربتش تا یک مثقال است **بخنج** مطبوخ است **بخیف** بولش اعرابی است **بداسقان** معرب از بید
سکان فارسی و آن گیاهی است شبیه ببردی و زرد رنگ ذهبی و باریکتر از بردی و از آن نرم تر و منبت آن نی زار
و در آبهای ایستاده و اهل زنج دستارچه از آن میسازند و گویند در آذربایجان بسیار است گرم و خشک
و ملطف و محلل و مدر و بدل کشت برکشت و موافق امراض بارده و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم و بدلش
یک وزن و نیم او درونج و بوزن نیم زیره کرمانی است **بدرانک** اندرزاست **بدلیون** مقل است **بده** اسم فارسی
غرب است **بدگخان و بدکشان و بدشقان** بدلسفان است **برنجاسف** بفارسی بوی مادران نامند نباتی
ساق دار قریب بذرعی و شاخهای باریک و برگش ریزه و گلش مثل شبت چتردار و زرد و سفید و مایل بکبودی
نیز میباشد و ثقیل الرایحه و با عطریه و نبات او اندک چسبندگی و در کوه و صحرای بسیار دار میروید و او
غیر قیصوم است چه قیصوم شبیه است با فسنتین و اکثر یک ساق از یک ریشه میروید و بی شاخ و دو نا
و شبیه بعیت و برگش شبیه برگ ساق زنبق و از آن بسیار ریزه تر و با چسبندگی قلیل و گلش زرد و سفید
میباشد و با عطریه قوی تر و ثقل الرایحه و منبت او مخصوص کوههایی است که باران در آنجا بیشتر شود و اکثر
الحبا و عشابین مشوش ذکر کرده اند و هر دو را یک چیز دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته اند بعضی از
صفات قیصوم را در برنجاسف و صفات او را در قیصوم مذکور ساخته اند و اول درجه دوم گرم و خشک و ملطف

و مفتح



و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و دو درهم کل او با عسل مخرج اقسام کرم معده و مجرب است و آشامیدن طبیخ
او و جلوس در آن جهة احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و اخراج سنگ مثانه و ضمادش جهة درد
شقیقه و اقسام درد سر و تفتیح سدد دماغی و تقویت دماغ و سرسام بلغمی و سبات و احتباس حیض و بول
و تحلیل اورام و تسکین درد آنها و بدستور نطول او جهة امراض مذکوره و سعوط او جهة خیشوم و زکام و سده و دوار
او با اوصاف جهة دفع فضلات رحم و ذرور سوخته او جهة تجفیف قروح و استنشاق طبیخ او جهة زکام و امراض
دماغی نافع و گویند مضر گرده و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و در امراض
دماغی بابونج و گویند در همه خواص مثل افسنتین است **برسیاوشان** لغت یونانی و بمعنی دواء الصدر است و بقا
پرسیاوشان و عوام سنبل نامند و بعربی شعر الجبار و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جمة القناة
و شعر الکلاب و کزبرة البئر و ساق الاسود و صیف نامند و آن نباتی است برگش شبیه بکشنیز و بی ساق و ثمر و شاخهای
او بسیار باریک و صلب و سیاه و در مواضع نمناک و سایه میروید و قوتش تا شش ماه باقیست معتدل مایل بگرمی
و خشکی و ملطف و مجفف و محلل و مفتح و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معتدل و آشامیدنش جهة تنقیه سینه
و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصاة و اخراج مشیمه و خون نفاس و ضمادش که پخته باشند
با روغن جهة داء الثعلب و خنازیر و نواصیر و دبیلات و خایه او جهة غریب و بحر قش جهة منع ریختن موی و رویانیدن
آن و خراز و سعفه خشک و جهة استسقا و طلاء تازه او جهة قروح خبیثه نافع و حمت گویند سگ دیوانه شربتا
و ضمادا مفید و طلاء کوبیده او با مغز ساق گاو جهة درد سر بسیار نافع و ذرور سوخته او جهة اندمال القروح با کله
مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربت از جرم او تا هفت درهم و از آب طبیخش تا بیست درهم و بدلش
جهة الام شش بوزن قش بنفشه و نصف آن اصل السوس است **بردی** در اصفهان پیزر گویند و آن نباتی است
ساقش غلیظ و زیاده بر دو ذرعی و مدور و نرم و او را زرع کرده ریسمان ترتیب میدهند و گلش مستدیر و ضخیم و
سفید و ذهبی و خوش منظر و برگش مثل برگ خرما دراز و تخمش ریزه تر از حلبه و تلخ و بیخش با حلاوت و کاغذ مصری
از آن و از قشر آن که پخته باشند ساخته میشود و مراد از قرطاس در کتب طبی آن کاغذ است در دوم سرد و در اول
اول خشک و آب او جاذب دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه جهة سپرز و بدستور بیخ او خاییدنش جهة دفع بوی

سپر و شراب و ضماد او جهت تحلیل اورام و محرق او جهت زخمهای عفنه و قروح خبیثه و آکله دهن و اعضا و نفث الدم
و قطع الدم و جراحات تازه و اشامیدن او با سرکه جهت سپرز نافع و گویند مضر احشاست و مصلحش عسل **برطانیقی** بلغت
یونانی نباتی است غیر بستانی از نوع ربیعی و برگش شبیه ببرگ حماض بری و از ان ریزه تر و سیاه تر از ان و مزغب و
ساقش باریک و گلش مایل بسرخی و تخمی از ان شبیه بجیری است مرکب القوی و با قوه قابضه و گویند در اول دوم
گرم و خشک است و محلل اورام و منقی اثار و برص و عصارهٔ او جهت التیام جراحات و مضمضهٔ طبیخ خشک او جهت قروح
دهن و زخمهای متعفن و ورم لوزتین و اشامیدن ان جهت نیشها نافع و مورث غثیان و مصلحش عناب و بدلش ...
برنگ کابلی دانه ایست مدور و سیاه و املس و از فلفل ریزه تر و مغزش سفید و با اندک تلخی در اخر دوم گرم و خشک
و مخرج کرم معده و امعا و مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه از مفاصل و مجفف رطوبات و قروح و مضر امعا
و مصلحش کتیرا و مستعمل از و مقشر ان و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزن قشر ترمس و نیم وزن فلفل است
برنا مصری برنا بلغت مصری بمعنی بقله است یعنی بقله که در مصر باین اسم مسمی است و ان شبیه است بکرفس و
خوش بو شبیه ببوی دار زانه و با اندک شیرینی و گلش سبز و با بلید در دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر و احشا
و محلل ریاح و مانع نزلات و مفتح سدد جگر و سپرز و مدر بول و مسمن بدن و کرده و محرک باه و منقی مجاری بول و
جهت بواسیر بسیار نافع و مضر دماغ و مصلحش او نیلوفر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بسباسه و سعد و متحد
نبات او جهت رفع زردی رخسار ازموده و در سایر خواص و رفع خمار ضعیف تر از تخم اوست **بروسیان** اسم نباتی است
منبت او بلاد بابل که حوالی کوفه باشد و بی شکوفه و گل به تخم میکند و در اول تموز میرسد و از ادویه غیر مشهوره است
گرم و خشک و مقوی دماغ و معده و جگر و روح نفسانی و محلل ریاح غلیظه و ملطف و طلای اب او با گلاب بر سر
کرده بر خمار طلا کنند و تکرار کنند دو سه مرتبه جهت رفع سیاهی جلد کم از آب و غیر ان باشد مجرب دانسته
اند و اب مقطر او که عرق او باشد بوی قرنفل میدهد و در خواص مثل بادرنجبویه است **برم** مولف مغنی شکوفه
امغیلان میداند و مولف جامع بغدادی شکوفه درخت خاردار میداند شبیه بامغیلان بقدر زرعی و زرد و
سفید که خوش بو و مشموم و مفرح و تازه او مسهل و خشک او قابض و جهت سرفه کهنه و نفث الدم نافع و عرق او جهت
تفریح در عطریات مستعمل و گویند در خواص مثل عرق بید مشک **برنوف** بفارسی شابانک و معرب او شابانج است

درختی است

درختی است قریب بدرخت انار و پر شاخ و برگش شبیه ببرگ زعرور و از ان تیره تر و مزغب و ازهار او تند و بد
بوی و شکوفه او مثل خوشه و با زردی و وسط شکوفه او زغب دارد در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف رطوبات
و منقی دماغ و شکننده بادها و عصارهٔ برگ او جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات دهن و تحلیل ریاح و
تقویت معده و تسکین درد احشا ایشان شربا و ضمادا نافع و سه درهم ان با یک مثقال انگبین جاوشیر مسهل قوی است
و یک مثقال او با یک حبه جاوشیر مسکن مغص کل حیوان که از سردی باشد و سعوط او با عصارهٔ سداب و جند
و روغن بادام تلخ جهت رفع نسیان و جود و تنقیهٔ دماغ و بوسیدن برگ او جهت سده منخرین و اغشیه دماغ و زکام و
ذرور برگ خشک او جهت التیام قروح و ضماد او با زفت جهت خراز نافع و مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و بدلش مرزنجوش
و قدر شربت از عصارهٔ او تا سه مثقال و از برگ خشک تا دو درهم است **برواق** بلغت اهل مغرب اسم خنثی است
و بعجمی اسم سنگیست سبک و زرد و چون بسایند مایل بسفیدی باشد و در عراق متکون نگردد و مثل کهربا و
سند روس کاه ربایی و باید در دوم گرم و خشک و مانع سیلان خون و مطلقا جهت خفقان و سپرز شربا و ضمادا نافع
و ذرور او جهت التیام جراحات مؤثر و خاتم او باعث ایمنی از غرق شدن و چسبیدن او در پاره چرمی که بسنگ چخماق و در
زیر سر گذاشتن ان باعث خواب دیدن هر چه در ان روز ساخ کرده و گویند مجرب است **برکل شیرازی** برکل قسمی از
عنب الدب است و بیخ او عود بری است بسیار گرم و خشک و مسکر قوی و زیاده و مورث جنون و کشنده است
بروانی لغت عجمی است تبر یانی عبرویس و یونانی سقوالیرنا مسند نباتیست پر شاخ و شاخها مثل کاکنج و تخمه
و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و طعم او تند و تخمش سفید و پوست بیخ او با زردی در اول گرم و تر و با تفریح و موافق
سینه و دماغ و معده و مفتت حصاة و جهت استسقا و بواسیر و ضماد او جهت بهق و داء الثعلب و اورام و سوخته
او با عسل جهت تقویت جگر و عصارهٔ او جهت سفیدی و دمعهٔ چشم نافع و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش
تا پنج درهم و بدلش بقول مولف تذکره ریباس است **برسین** بلغت مصر اسم رطبه است **بربیلمون** از جملهٔ تبوعات و
گویند قسمی از ابلیلوس است **برسیون** ثمر درخت شبیه بامرود و منبت او اسکندریه و در مصر نیز او لعبه
سایر بلاد بعید سم است **برنق بمعنی کابلی** برنک است **بر** بعربی حنطه است **برغش** بیونانی بزر قطونا است **براش**
بیونانی بمعنی منش است و گاو زبان را بان اسم میخوانند **برنفش** اشنوا است **برقوق** بلغت مغرب مشمش و بلغت شامی اوجا

برنج بعربی ارز است برهقانج اسم مروا است بربطوم بلغت اندلسی نحو الاکواد است برادة الحدید بهندی لک

اسم حنا است م

درحدید موصوف است بردوسلام بلغت مغربی لسان الحمل است برونیا بیونانی برناسون و بروثون برومی

وبرانی بیونانی الجل است بروانیا بیونانی فاشرا است برسیا الوسیوز است برس قطونا است برشوم بعربی قصب است

برزون اسم ابوا است برطیقون طین مفرده است برنی بیونانی ابریشم است برکینه قصب الذریره است بردیوس

براجیلس

قنبره است برمس صبر است برابران بفارسی سطاریون است براجیل کوفر است برشیان دارو عصی الراعی است

برهلیا قنبرتی تخم دانیال است بربون بیونانی اشنه است بروش بیونانی جبن است برسیقا میلا بیونانی صغر خلا

برغل حشیش البنیس بیونانی اصبع بهش است بربوطالون برومی اذربویه است برهین بهندی ناج است برنج

بفارسی ارز است برف بفارسی اسم ثلج است برغت بلغت خراسانی قنابری است بروم بفارسی عکبر است برك

نیل وسمه است برستوك بفارسی خطاف است برنی بهندی شیر است که بعربی دیر نامند بروم بهندی الدرمکی

وطبیخ او لحلوای افروشه است م

برسوخ بترکی زیر است برهمی بهندی تمی از بیش است برغول برا آوال و لثم الثمن حشیش است بربا بفارسی

هدهد است برام حجر البرام است برزقطونا مشهور است ودر اصفهان اسپرزه و در شیراز اسبیکونا مند سفید

وسرخ وسیاه میباشد وبهترین ان سفید وزبون تر سیاه است وشکوفه هرایه بزنك اصل اوست در سیم

سرد و در دویم تر وسیاه او یابس تر واجتناب از خوردن او اولی است وسفید او مسکن تشنگی و حرارة

ویاقوة علله وملین طبع وبو داده ان قابض وجهة تبهای حاره وغلیان خون وخشونت سینه وحلق وزبان

وعلل صفراوی وذات الجنب وامراض دموی واخلاط سوخته وسرفه ومغص وقرحه امعا وزحیر وضماد او با روغن

کل سرخ وسرکه جهة درد مفاصل ونقرس حار وورم کردن او ورام ظاهری وخنازیر وورم صلب وورم دماغ

وجره وحمره وبا آب دهن جهة دمل مجرب وبا روغن بنفشه جهة درد سر حار وترتیب دماغی واعضاو شوختن

موی و دراز کردن ان وضماد کویند که با مثل او روغن کل وپوست خشخاش نافع باشد جهة اورام حاره وتسکین

درد ان مجرب ومضعف عصب ومفسد اشتها ومصلحش عسل وسکنجبین عسلی وقدر شربتش از ده

درهم تا ده درهم وبدلش در تبرید تخم خرفه ودر نفخ تخم کتان ودر سرفه وخشونت حلق وامثال ان بر دانه ده

درهم کویند او کشنده است برنغنج بفارسی اسم بار درخت پسته است که پسته نبسته باشد وکویند درخت

بسته

پسته یکسال بار میدهد ویکسال اثمر میدهد واو را برغنج نامند ودر خواص مثل پوست بیرون پسته نیست بلکه

سرد وخشک وبسیار قابض ومفرح ودر افعال مانند اقاقیا است بزرکتان در کتان موصوف است وبفارسی بزرك

نامند از بزر مطلق مراد اوست بزرو تخم نبات است وهر تخمی در ضمن اصل ان موصوف است بزر الکرفس الجبلی فطر

اسالیون است بزر الجزر البری دوقو است بزر الارجوان در ارجوان بهندی تخم موصوف وغیره تشمیزج است

بزر الزبد الاسود حبل هنکت بزر العصفر قرطم است بزر القنب شاهدانج است بزر بلاسفیس حرف بابلی

بزر دازیانج رومی انیسون است بزر الفجکث در اللوف مذکور است بزر الورد تخم کل سرخ است ودر ورد

مذکور است برقا رماد است بزر الخنم حبه است بزر رمان البری وبزر المظ حب القلقل است بزر

الجری طلب است بزاق القمر حجر القمر است بزر الهوه تودری است بزاق بصاق است بفارسی آب دهن بزباز بفارسی

بسباسه است بز بفارسی معز وبنیر را شامل است بزچه بفارسی اسم وتج بزبیت بزغاله بفارسی جدی است

بسفایج تخم است مایل بسیاهی تاریك وکره دار واز هر کوهی ریشها برامده واندرون سبز ونبات او بی ساق و

یکشاخ بردار شبیه به ریال الطیور ومانند کیاه سرخس وبقدر یك شبر واز میان شاخهای درختان واز بیخ

اشجاری روید ودر تنکابن دار خار نامند در دویم کرم ودر اول خشك وکویند در اول کرم است ودر ریوت

معتدل ومسهل بی سودا وبلغم غلیظ وهر خلطی واکر ملاقات کند ومحلل نفخ وشیر منجمد در معده وقولنج

ومنجمد کننده شیر غیر منجمد ومفرح بالعرض از جهة دفع سودا وجهة جذام وعلل سوداوی ومفاصل وضماد

او جهة التوا عصب وشقاق میان انکشتان نافع وخوردن او با شکر وبا اطعمه خصوصا بخنی او در مینفخ

با ماء العسل موجب اسهال مواد وبجهت [illegible] است ومطبوخ او با اصل السوس وانیسون جهة سرفه وضیق النفس

ودر بووصدا ومنت مطبوخ او با عناب جهة سقوط بواسیر بغایت مؤثر وچون سه مثقال او را جوشانیده با

فلوس خیار چنبر وبا ترنجبین بنوشند جهة ریاح بواسیر ودرد معده مزمنه وصرع مجرب ومقی ومضر سینه

وکرده ومصلح ان بر سیاوشان وجوشانیدن او با ماء الشعیر واکر با به ویا خروس بال داده وقدر شربتش

از چهار تا سه درهم ودر مطبوخ تا شش درهم وبدلش جهة مواد سوداوی نصف وزن افتیمون وربع ان غاریقون

هندی است بسباسه بفارسی بزباز کویند وان پوست اندرون جوز بوا است بر جوز چسبیده وبهترین او

شدبوی اشقر مایل بسرخی بهم پیچیده است در دوم گرم وخشک وگویند در اول گرم ودر دوم خشک است محلل
ریاح وصلابات باطنی ومفتح سدد ومجفف رطوبات ومفرح ومقوی معده وباه وهاضم وخوشبو کنندهٔ
دهان وجهت سلسل البول وبیخ ونفث الدم وقرحه امعا ورطوبت سینه وشش واسهال کهنه ودرد سپرز
ومنع رعشه وضعف معده وتقویت رحم ورطوبت آن وضماد او با برگ مورد جهت دفع بدبوی زیر بغل آزموده
وبا سرکین بز وعسل جهت اورام صلبه وقرحه او با عسل بعد از طهر معین حمل وبا زعفران منقی ومصلح رحم و
سقوط او جهت صرع وشقیقه وطلاء او با عسل در حمام جهت درد پشت زنان زاییده ورفع ریاح نفاس مجرب
ومصدع ومصلحش کلاب وگویند مضر جگر است ومصلح او صمغ عربی وقدر شربتش تا سه درم وبدلش نوت
جو است **بُسَّد** بتخفیف سین اسم جوهری احمر است وبتشدید سین لغت هندی اسم اصل مرجان است وبفارسی
بیخ مرجان ومرجان را بعربی قرول نیز گویند وآن معرب از قورالیون یونانی است وبیخ مرجان را بعربی بُسَّد نامند
وآن سنگی است با قوة نباتیه که از قعر دریا میروید ورشته او سفید است وهرچند بلندتر میشود سرخ میگردد
وشاخهای او مرجان است وبیخ او سفید وسرخ وسیاه نیز میباشد وسیاه قوی تر وسفید اضعف است وبهترین
سرخ است که صاف وکم سوراخ وصلب وبی رمل باشد در اول سرد ودر دوم خشک ومفرح وقابض و
مجفف وقاطع نزف الدم ومحلل خونی که در دل منجمد شده باشد خصوصا محرق آن وجهت وسواس وجنون وخفقان
وصرع وضعف معده وفساد اشتها ونفث الدم واسهال دموی وسنگ مثانه وگرده وسپرز وبواسیر وبهم
سفال او که با اضعاف صمغ عربی وبا سفیدی تخم مرغ سرشته باشند با آب سرد نوشیدن جهت قطع نزف
الدم باطنی مجرب است خصوصا سوخته آن ومحرق مغسول نوع سیاه او بغایت مقوی دل وزود رب جهت بودن
گوشت زیاد زخمها ورفع آثار آن ومحرق او جهت نزف الدم ظاهری وتقویت دندان وزایل کردن زردی دندان
وثبورات چشم وتقویت باصره ودمعه وجرب وبیاض وسلاق وقطور او با روغن بلسان جهت ثقل سامعه و
کری نافع وامین الدوله گوید که چون سه روز هر روز چهار دانگ او را با سکنجبین بنوشند البته رفع ورم
سدد سپرز میکند ومضر گرده ومورث تهوع ومصلحش کثیرا وبدلش جهت حبس خون بوزن شی دم الاخوین وقدر
شربتش تا یک مثقال واولی استعمال محرق او است در جمیع مذکورات ومحلول او در رفع جذام مجرب دانسته اند واز

خواص

خواص اوست که چون طلاء ونقره را او مریک بقدر بیست درهم که داخل انگشتری با نگین آن ذاتی ترتیب دهند و
بسد را در آن نصب کنند وقمر وشمس در رحل اتحاد خود مقارن بازهره داشته باشند با خود نگاه دارند در حال صرع
قطع شود ودود او بند او را هر که غمی نرسد واز چشم بد ایمن باشد **بستان افروز** لغت فارسی است وبعربی حمق
بستانی گویند وبفارسی تاج خروس وگل طلوا نیز نامند واو غیر جاحم است که جوز بطمی باشد وجاحم را برگش
عریض والوان ونبات او قوی تر وبزرگتر وکم گل میباشد وبستان افروز را برگش سبز وریزه وپر گل وگلش
سرخ مایل به بنفشی وبی رایحه وتخمش ریزه وبراق وسیاه است در دوم سرد وخشک وقابض ورادع وآب او
با جلاب وسکنجبین جهت حرارت معده وجگر وسدد سپرز ودفع سمیت خانق النمر نافع وجرم او ثقیل ومصلحش
سکنجبین وقدر شربت از آب او تا یک اوقیه ونیم وبدلش حاحم وتخمش جهت اسهال النایب مثل تخم بارتنگ است
وچون کوبیده در یک رطل شیر خیسانیده یک شب در مهتاب گذاشته بنوشند وسه روز بدین منوال یا زیاده بر آن
مداومت نمایند جهت رفع حرقت البول وبول الدم مجرب است وقدر شربتش دو مثقال **بُسر** غوره خرما است که زرد و[illegible]
بشیرینی نرسیده باشد ومراتب هفتگانه خرما در تمر مذکور است وبسر مرتبه چهارم است واول مرتبه حرارت
وهرچند شیرین تر شود گرم تر گردد در اول گرم ودر دوم خشک وقابض ومقوی معده وحرارت غریزی
وجهت بواسیر ونفث الدم وخاییدن او جهت تقویت لثه نافع ومسدد ودیر هضم ومولد خلط خام ونفخ ومصلحش
سکنجبین وانار ترش شیرین ومضر سینه وشش ومصلحش خشخاش است ورب بسر در مزاج مثل او و
جهت قی واسهال وضعف معده نافع ونبیذ او مسکر وقابض ومقوی معده وامعا است **بسباج** بفارسی
خلال مکه وبعربی سدی نامند نباتیست خاردار وبرگش با خشونت وریزه وگلش سفید وازرق وشاخها
بقدر شبری از یک بیخ میروید وباریک واو را خلال میکنند وبر سر هر شاخ چتری مثل قبه وتخمش شبیه
بنانخواه وطعمش تند واو را وخشبرک نامند که یا او در اول ودوم گرم وخشک وبا اندک عطریه خلال کردن آن
جهت تقویت دندان نافع وطلای آب ومحلل اورام وجلوس در طبیخ او مصلح حال رحم ومدر بول وتخمش در آخر
دوم گرم وخشک وجهت عدد او کشنده اقسام کرم معده وامعا ومجرب واو را بفارسی درمنه ترکی نامند و
مفتح سدد جگر ومدر بول وجهت سعال وفواق ورباح ومغص وحصاة وضماد مطبوخ او در روغن زیتون

جهت فالج واستسقا و درد مفاصل نافع و مضر ریه و مصلحش کشنیز است و مضمضه بطبیخ او مسکن درد دندان
و مضر سر و مصلحش ترمس و قدر شربتش تا دو مثقال است و بدلش شیح ارمنیست **بستج** کندر است **بسیله**
بلغت مصر نوعی از جلبانست و آن نوعی از خلر بریست در غایت تلخی **بسباسا** خوما عربیست **بسیلا** بصلا
بسفیس یونانی بفس است **بسفیا** شاهترج است **بسوریون** یونانی نوع ثقیل توتیای مصنوعست
پستان بفارسی اسم ضرع است **پسته** بفارسی فستق است و بهندی پستی گویند بشام در خواص
حجازی در عراق و مصر نیز میباشد و درین اوان تخم او را بجای حب بلسان استعمال مینمایند و ثمر دار او
بقدر درخت توت سفید و برگ ثمر او ازان کوچکتر است برگش مثل صعتر و با رطوبت چسبنده و با شیرینی
و گلش زرد و تخمش شبیه بکبابه و بی مزه و ثمرش مثل خوشه و در اطراف او مایل بزردی و از بعضی سرخ و از
بعضی طولانی مثل حب صنوبر و چون بجوی او را قطع نمایند از آن اب سفیدی تراوش کند و بعد از
خشک شدن مایل بسرخی گردد و بهترین اجزای او دهن اوست و مسواک چوب او مقوی لثه و دافع
بدبویی دهانست و مجموع اجزای او در دوم گرم و در اول خشک و برگش با رطوبت فضلیه و دهن او جهت
دفع بیاض عین و تنقیه زخمها و تجفیف آن و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان و ادرار فرمودن بول
و حیض و حول و با زعفران جهت اعانت حمل و تنقیه رحم و تحلیل ریاح نافع و دانه او مقوی معده و اعضا
باطنی و جهت گزیدن عقرب شربا و ضمادا مفید و روغن دانه او مسهل بلغم و مرة السوداء و مورث مغص
و برگش بتنهایی و با روغنها خضاب نیکو است و چوب او را با خود داشتن موجب قضای حوایج است
و باین سبب او را خشب الیسر نامند و چون حب او موجب مغص و کرب و مورث امراض بدست اجتناب
از خوردن اولی است **بشنین** نوعی از نیلوفر مصریست و در حین زیادتی اب نیل میروید و ساقش
بقدر عمق اب و گلش سفید و بقدر لفت خشخاش و در طلوع افتاب از آب میروید و در غروب پنهان
میشود و تخمش شبیه بجاورس و بیخش مثل شلغم و از آن کوچکتر و در رنگ و طعم مثل زرده تخم مرغ است
و اهل مصر از پخته و خام میخورند و در دوم سرد و در اول سیم تر و در جمیع افعال مثل نیلوفر و بیخش مقوی
معده و باه و جهت زحیر و اسهال صفراوی و با شیر جهت سرفه نافع و گلش با قوه عاقله و روغن معمول از گل او جهت

ذات

ذات الجنب و جنون و درد سر حار و شقیقه سعوطا و طلاء مفید و شربت او در افعال مثل شربت نیلوفر و
دانه او محلل ورمها و جهت بواسیر نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش عسل و قدر شربتش تا هفت مثقال
و بدلش نیلوفر است **بشبش** بعربی اسم برگ حنظل است **بشمه** تمرهندی است **بشلتک** بلغت اندلس
جنطیانا است **بشولیون** بسریانی بزرقطونا است **بشان** بلغت بربری بسفایج است **پشم** بلغت فارسی صوف است
پشیک اسم ترکی سنور است **پشه** اسم فارسی بق است **پشم وزغ** بفارسی طحلب است **بشباش** بهندی اسطوخودوس است
بصل بفارسی پیاز است و بری و بستانی و بری او در چشمه سارهای کوهها کثیر الوجود و طعم و بوی برگش مانند پیاز بستانی و برگ
کوهی او مانند و قوی تر از بستانی است و مجموع آن در اخر سیم گرم و در اول سیم خشک گویند در چهارم گرم است
و با رطوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوت خصوصا پخته او با گوشت چوب و دافع مضرت هوای وبائی و
طاعون و اختلاف آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ مسهل و اکثیر الغذاء و ملین طبع و پخته
او با چربی جهت تنقیه شش و سینه از اخلاط لزجه و پخته او در سرکه با پرورده بسرکه جهت یرقان و سپرز و بر انگیختن
اشتها و تقویت هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و بتنهایی مانع غثیان ادویه کریهه و دافع سموم و رد
آب و جهت دفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع و خصوصا چون بکیجهار ریک بوزن شاه از آن در عرض سه روز خورده شود
بغایت مجرب و قطور آن جهت دمعه و حکه و جرب چشم و ابتدای نزول آب و با عسل جهت بیاض و سعوط آن منقی دماغ
و بوییدن او جهت دفع ضرر هوای وبائی و سده دماغی و چکانیدن آب او و گذاشتن پخته او در گوش جهت ثقل سامعه
و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح و ضمادش جاذب خون بظاهر جلد و نیکویی رنگ رخسار و با بوره و عسل
و نمک جهت برص و کلف و ثالیل و قروح شهده یر گویند مجرب است و با موی آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده و با
انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته او جهت فتح اورام و ارده تخم مرغ با روغن تازه جهت درد و ورم مقعد و
جگر و با روغن کوهان شتر جهت شقاق مقعد و بواسیر و زحیر مجرب و حمول او جهت گشودن رگهای بواسیر و سیلان
فرمودن خون مؤثر و جهت کجی ناخن و تشنج نافع و پوست حرق و با موی سوخته و کافور جهت اکل مجرب و قیروطی آن با
با پیه مرغ جهت ریش شدن پا از کفش و موزه مفید و مضر محرورین و اکثار او مورث قی و نسیان و لیرقان و
ریاح غلیظه و مولد کرم و سعدد و خلط غلیظ در جرم معده و موجب تشنگی و مصدع محرورین و مصلحش

شستن او با آب نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن ابتدا نمودن و اکثار تناول نمودن و رافع بوی او با قلی او نان سوخته
و کردکان مشوی است و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلی و مبهی و ضماد او جهة داء الثعلب
بحق نافع و قدر شربتش یک مثقال است **بصل القیء** پیاز زشت رنگ و پوست او سیاه و برگش از برگ بلبوس دراز
تر بغایت گرم و آب طبیخ او بغایت مقیّ و اگر قدری زیاده خورده شود فضله را بقی دفع کند و بسقوط قوة و خناق
کشنده و اولی استعمال نکردن اوست **بصل العنصل و بصل الفار و بصل البر** اسقیل است **بصل المأکول**
بلبوس است **بصل الزیز و بصل الذئب** بلبوس است و کویند صنفی از بلبوس است **بصل النرجس** پیاز نرجس است
و در حرف نون مذکور و بدستور سایر پیازها در حین ذکر نباتات مذکور است **بصاق** آب دهن است و در اسنان
مذکور شد **بصاق القمر** حجر القمر است **بصل الحیه و بصل الحنابله** اسقیل است و کویند بلبوس است **بطم**
بفارسی و ترکی درخت سقز نامند و آن عظیم میشود و در خزان میریزد و برگش و بارش با عطریت و
و شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه و مغز او سبز و پوست او ترش و بفارسی بن نامند و دو حبة
الخضرا موصوف و صمغ او را بفارسی سقز نامند و در علک البطم مذکور است اما درخت و برگ و شاخ
او در اول سیم گرم و خشک و محلل و قابض و نطول پوست و علک او اورام و برگش خضاب موی و خاکستر چوب
او جهة داء الثعلب و برگ خشک او با روغن سرکه جهة رویانیدن موی و دراز کردن آن مؤثر **بطیخ** لغت رومی است
بفارسی خربزه نامند و یونانی قابش ناشیرین او سرد و تر و شیرین او و بقدر شیرینی مایل بحرارت
و بهترین او شیرین کم آب نازک و بجرم است و بهترین ناشیرین او ملیون است که خربزه کوملک باشد و مثل
سایر اقسام سریع الاستحاله بخلط غالب معدی و سریع التعفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی
و در برودت و حرارت معتدل و مرطب دماغ و بدن و مفتح سده و جلای او زیاده از سایر اقسام و مجموع اصناف
خربزه مدر بول و مخرج حصاة و جالی و سریع النفوذ و ملطف و مرطب و مدر عرق و شیر و مسهل ابخره باورد
و مصلح خال کرده و قروح باطنی و جالی آن و برخی احشا و سریع الاستحاله بخلطی که در معده باشد و مصلحش
سرکه و آب انار ترش و ناشتا خوردن او مورث تبهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه و با اغذیه کثیفه مثل
پنیر باعث [illegible] و بهتر اوقات تناول او ما بین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده و ضماد گوشت خربزه

جه

جهة تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و با بورق جهة کلف و آثار و ضماد مجموع او جلای جلد و جهة کلف
و بهق و ضماد پوست او جهة منع نزلات و ورم دماغی خصوصاً جهة اطفال و آشامیدن دو درهم پوست
خشک او جهة اخراج حصاة و انداختن آن در دیگ باعث زود پخته شدن گوشت بغایت آزموده و یک مثقال
تا دو مثقال از ریشه خربزه مقی قوی و ضمادش با عسل جهة قروح شهدیه نافع است و تخم او در اول گرم
و در دوم تر و ملین و مبهی و مفتح سده جگر و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعا و جهة سرفه حار و درد سینه
و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و جهة بدرقه شدن قوة ادویه جگر و مجاری
بول و تسکین حرقه و خشونت قضیب که از جهة حصاة بهم رسیده باشد و ضماد کوبیده غیر مقشر او بغایت جلای
بشره و جهة کلف مجرب است و کویند مضر سپرز و مصلحش عسل است و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم **بطیخ**
هندی بفارسی هندوانه و بعربی دلاع و دابوقه و در یمن حبحب بمهمله نامند در اول دوم سرد و در آخر آن
تر و مسکن حدة صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و تخم و ملین طبع و آب او با عسل و زنجبیل جهة قطع بلغم و با شیر
جهة امراض سوداوی و با تمر هندی جهة مواد صفراوی و جرب و حکه و با سکنجبین جهة تفتیح سده و ادرار
بول و یرقان و مواد محرقه و اعانت بر هضم و با شیرخشت و امثال آن جهة تبهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیه
اگر کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز و بارد المزاج و مضر معده
سرد و مصلحش گلقند و عسل و قند و امثال آن و در مزاجی که صفرا بسیار غالب باشد هندوانه از جهة لطافت
مستحیل بصفرا میشود مثل آب کدو و در مبرودین بدون مصلح مورث ضعف باه و درد مفاصل و امثال آنها است
و چون هندوانه را سوراخ کرده قدری عسل در آن ریخته سر سوراخ را مستحکم کنند و بگذارند در زیر سرکین دفن
کنند آب او مثل شراب مسکر میگردد اما مغثی و مفسد معده است و تخم او در دوم سرد و در جمیع افعال مانند
تخم کدو است و قدر شربتش تا پنج درهم است و در اخراج حصاة و اغذیه خربزه از معده کویند مجرب است و مربای
پوست هندوانه بعسل و شکر جهة برسام و وسواس و بهر بیهی و درد سینه و ضعف معده که از خلط کرمی
باشد و تقویت هاضمه نافع است **بط** بفارسی اردک نامند از جمله طیور آبی و الوان مختلف و اهلی و وحشی می
باشد در دویم گرم و در اول خشک و مرطب برطوبت فضلیه و کثیر الغذا و مسمن بدن و گرده و مبهی

مصنف

صوت و دافع ریاح و مولد خون غلیظ سریع التعفن و دیر هضم و مصدع و مصلحش سرکه و زنجبیل و
ادویه حاره و سکنجبین و ضماد گوشت او با نمک جهة ثالیل و خاکستر پر و بال او جهة تحلیل خنازیر و زبل او جهة
کلف و نمش و خنازیر نافع است و بیضه او بهترین بیضها و گرم و لطیف و ملین و محلل و باه و تا اقدة و جهة خناق
و ورم پستان با آرد باقلی مجرب و جهة سرفه شوربا نافع و جگر او دلیل بر واری مولد خون صالح و جهة خفقان
مفید و پیه او غلیظ و دیر هضم و در افعال ضعیف تر از پیه مرغ و جهة رفع هزال و سرفه و درد سینه و با
کندر با جهة قطع سیلان خون و زحیر و پرشنا و با سداب و روغن زیتون جهة زیتون جهة زود بچه و فالج و
اطفال نافع و پوست او با موم و اربید و شکر و نوشادر جهة رفع بیاض چشم بغایت آزموده است و سنگدان او در
هضم و از تعفن دور است و چون هضم شود مقوی معده و احشا است **بطارخ** اسم تاده تخم ماهی است که مجفف
و نمک زده شده باشد و جامد او بقدر انگشتی و سایل او نیز میباشد مثل ربک و بهترین او تازه مایل بزردی
نمکسود او در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و جهة کرده و سپرز و ریاح نافع و سریع التعفن
و مضر محرورین و مصلحش زنجبیل است که بالخاصیة قطع تشنگی او میکند و سکنجبین و ترشیها مطلقا
انجرد رکیلان تخم ماهی را اشبل میا زند بالفعل است با و **بطراخون** بطارخ است **بطیخ رقی** براء و

زای معجمه **و بطیخ سندی و شامی و فلسطینی** بطیخ هندی است **بطرا** بیونانی اسم سنگ لاخ است **بطرا**
سالیون بیونانی اسم کرفس جبلی است و آن فطراسالیون است **بطراخو** بیونانی اسم ضفدع است **بطریون**
بیونانی خرنوب الشوک است **بطیطس** بیونانی بیروج است **بطقا** بیونانی یوسیایت **بطارس** بیونانی
سرخس است **بطرالاذن** بیونانی نقطات است **بطینه** بلاط است **بطباط** عصی الراعی است **بعر** اسم جالات
بعوض پشه صغیر است که بفارسی خاکی پشه نامند **بعر** آسم سرکین حیواناتست که خشک و از هم منفرد باشد مثل

سرگین گوسفند و شتر **بغل** بفارسی استر نامند از فرط حرارت مزاج تولد نمی نماید و بندرت واقع میشود
و مشاهده شده و بهترین او آنست که مادرش مادیان باشد و زبون تر آنکه پدر اسب باشد و مادر الاغ و د
سیم گرم و خشک و گوشت او جهة درد مفاصل و پیه او مسکن نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون
دلاله طبخ نموده سه روز با بعصی الراعی بنوشند باعث قطع نسل از جانب مرد میشود و چون زن سه مثقال

از جگر

از جگر او سه روز بعد از طهر بنوشد مانع حمل میگردد و بدستور بول و موی او همین اثر دارد و فرزجه چرک
گوش و بخور سم او مسقط مشیمه و گریزانیدن هوام و همچنین بخور زبل او جهة گریزانیدن هوام و بخوردن آن جهة
تسکین قولنج نافع است و چون ذکر او را با عفص کوبیده و در روغن زیتون جوشانیده در موی بمالند جهة دراز
کردن و سیاه نمودن آن مجرب است و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد و ضعیف تر از اوست **بغرا** غذای خراسانی است که از
آرد گندم خمیر کرده بقدر درهمی ترتیب میدهند و با قلیه که از سرکه و دوشاب و ادویه حاره و گوشت ساخته شده با
استعمال مینمایند گرم مایل باعتدال و مشهی و مسکن قی صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح
سدد و مصلحش خالی کرده و اصحاب ریاضت و مولد خون صالح و بطی الهضم و مولد ریاح و مصلحش دارچینی
و مولف تذکره موافق آنچه مذکور شد ذکر نموده است و همچنین خاصیت داد داشت را دماهیجه و آش آکره که در اصفهان

آش برک نامند **بقلة الحمقا** بفارسی خرفه نامند و بعبرانی رغلیم و بفرنگی برگال گویند بتازگی تر از دیگر
آنکه او مفروش بر زمین و ساقش بقدر انگشتی و بسیار نازک و شکسته و برگش ریزه و مایل بمدور و گلش
سفید و تخمش سیاه و ریزه و طولانی در سیم سرد و تر و گویند در دوم تر است آب او مسکن حدت صفرا و خون
و قاطع نزف الدم و نفث الدم و چون لیکه از سینه آید و مانع نزلات و جهة حصاة و ادرار و فرمودن بول و حرقان
و فواسیر و بواسیر و حرارت جگر و تبهای حاره و دفع حب القرع و درد مثانه و قرحه امعا و تبرید دماغ و درد
حار نافع و ضماد او با روغن گل جهة صداع حار و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهة نبود سرو با ادبهم
جو جهة معقده شقاقلوس و ورم دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و حمره و آشامیدن او و بار بوید
جهة قطع تجرب و خفته او جهة درد انثیین حار و سیلان فضول امعا و رحم و ضماد بیخش جهة ثالیل قوی
تر از نبات او و نبات آن در مزه صاحب تب و امراض حاره بغایت نافع و مضر باه و مبرودین و ضعیفة الحرارة و
بالخاصیة مسقط اشتها و اکثار او مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطکی و کرفس و نعناع و قدر شربتش
از آب و نابیت مثقال است و فرش کردن نبات او مانع احتلام است و تخمش در جمیع افعال مثل آب او و از آن ضعیف تر
و در روش جهة قلاع الاطفال و غیر آن نافع و در دفع تشنگی قوی تر از نبات اوست و گویند مضر سپرز و معده بارد
و مصلحش قند و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در اکثر امور بزر قطونا و بو داده او قابض و غیر بو داده مطلق طبع است

بقر الوحش نوعی از ایل است و مذکور شد **بق** بفارسی پشه است در دوم گرم و خشک و با اندک سمیت
بوییدن او جهت صداع مزمن و اختناق رحم و لعوق سوختهٔ او با عسل جهت سعال مزمن و بلع نمودن زندهٔ او جهت رفع
عسر بول و نفوخ او در مجرای بول جهت احتباس بول و تفتیت حصاة نافع و گویند چون هفت یک عدد او را از
تفته با فلفل مسحوق مبتلع نماید قبل از نوبت جهت تب ربع مجرب است و طلاء دهن او با آب لیمو رفع اذیت گزیدن او میکند و دخان
زرنیخ و نوشادر در ابانیه کا و چند روز در مکانی بخور کنند منع تولد او نماید و مجرب دانسته اند **بقم** درختیست
عظیم منبت او هند و زنگبار برگش مثل برگ بادام و گلش بسیار زرد و ثمرش مدور و مایل بسبزی و در آخر سرخ
میشود و بعد از رسیده سیاه و شیرین میگردد چوب دو سه شب از اجناس اند مقداری در غایت خوش رنگی می شود
و از چوب او صباغون استعمال میکنند و رنگ بقمی مشهور است در سیم گرم و در چهارم خشک و بیخ در دوم او گفته اند
و گویند علاج بزریست و زود او جهت التیام قروح کهن و جراحت تازه و قطع نزف الدم و غسول با آب جهت
نیکویی رنگ رخسار و تقویت مفاصل نافع است **بقم** بضم با و تشدید قاف و فتح آن بلغت یمن اسم جوز ماثل است
بقس بفارسی درخت شمشاد نامند برگش مثل برگ انار و از آن کوچکتر و سبزتر و ساق او سفید و شاخهای او بسیار
و خزان نمیکند و گلش سفید و در غایت عطریه و تخمش سیاه و مانند فلفل است در دوم گرم و خشک و برگش
سم حیوان خصوصا شتر و ضماد نشارهٔ او با حنا جهت تقویت موی و درد سر و تفرق شدن که در زا استخوان است
و با سفیدی تخم مرغ و اردکندم جهت استحکام مفاصل و وثی و وهن و نطول طبیخ برگ او جهت خروج مقعد
و تخمش قابض و مجفف رطوبات معده و امعا و قاطع سیلان لعاب دهان و ضماد طبیخ او با شراب که
بجوش آمده رسد جهت باد سرخ و نملهٔ ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت رفع اثار جلد نافع و قدر شربت تخم
تازه او کرد انرا بیرون کنند تا یک اوقیه و از خشک او سه مثقال است و شکوفهٔ او مقوی دل و دماغ و عرق
او قوی تر از شکوفهٔ او نافع است **بقشوفرن** بیونانی نباتیست برگش شبیه ببرگ ترنج و از آن سطبرتر و تند
طعم و ساقش مربع و گلش شبیه بگل بادروج و تخمش مانند تخم کتان و بیخش مدور و سیاه مایل بزردی و گو
از سیب و بوی او شبیه ببوی شراب و منبتش سنگلاخهاست گرم و خشک و محلل و ملطف و مقطع و ضماد
برگش جهت جراحات عظیم و ثالیل منکوس و جذب پیکان و پیکان از بدن و تخمش محلل قوی و بیخش با ماء العسل مسهل

بلغم و مرة السوداء و قدر شربتش تا دو مثقال است **بقلهٔ یمانیه** نباتیست شبیه بکاسنی و از آن ریزه تر و در کنار
اطراف او مایل بسرخی و بی طعم است و در تنکابن و طبرستان اشنکی نامند و ابن تلمیذ گوید تخمش شبیه است
بتخم فستان او و قسم بلاده سرخ مو است در دوم سرد و تر و ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی
حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفهٔ حاره و ضماد او جهت جرب و حکه و اورام حاره و
درد سر و خراج و قروح و درد چشم و ثالیل و قروح باطنی و غلیان خون نافع و بطیء الهضم و مضر مبرودین
و قاطع باه و مصلحش جوارشات و تخمش سرد و خشک و رادع و جهت امراض حاره و اورام شربا و ضمادا مفید
و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سه مثقال است **بقلهٔ حامضه** ترهٔ خراسانی گویند قسمی از حماض
بزرگ ورق است بی ساق و از برگ کرنب کوچکتر و ترش مزه و در جای نمناک میروید و در افعال مثل حماض
و مضر عصب و مصلحش عسل است **بقلهٔ البواری** نباتیست از کاسنی بری کوچکتر و بیخش بر روی زمین
پهن میشود و گلش زرد بخلاف قنابری که بیخش بر زمین فرو رفته است و طعم این با اندک شوری و تلخی
در آخر زمستان میروید و در آخر نیسان میخورند و تخمش شبیه بدانهٔ پنبه در اول سرد و در رطوبت
معتدل و گویند گرم و خشک است مقوی احشا و معده و جگر و جهت خفقان و بوی دهان و تقویت لثه
و قاطع تب ربع و بلغمی نافع و در جامه خواب گذاشتن موجب دیدن خوابهای خوب است **بقلهٔ الرمل** نباتیست
برگش شبیه ببرگ بادرنگ و از آن ریزه تر و بیخش باریک و پر شعبه و بیرون سیاه و اندرون سفید
و اکثر منابت او ارمینیه و بلاد مغرب و نحو آنست و هر سال در بهار سبز میشود و تا اواسط تابستان میماند
پوست بیخ او را می برند تا مثل زفت میشود و چون بر پیکان و حربها بمالند هر حیوانی که بخورد و بخون او مخلوط
شود در ساعت او را بکشد و در اندلس بیخ مقشر از پوست او را بجای کندش استعمال مینمایند و در نهایت
گرمی و خشکی و سه درهم او کشنده است بقی **بقلهٔ خراسانیه** بقلهٔ حامضه است **بقلهٔ الرمل** بقلهٔ البواری است
بقلهٔ مبارکه و بقلهٔ الزهرا و بقلهٔ لینه بقلهٔ الحمقا است **بقلهٔ اترجیه** ترنجاست و او قسمی از بادرنجبویه است
و مذکور شد **بقلهٔ النساء و بقلهٔ فارسیه** بادرنجبویه است **بقلهٔ عربیه** بقلهٔ یمانیه است **بقلهٔ الیهودیه** قسمی
برنیست و گویند قرصعنه است **بقلهٔ الغزال** مشکطرامشیع است **بقلهٔ بارده** لبلاب است **بقلهٔ الانصار** کرنب است

بقلة الخطاطيف دواء الخطاطيف است و کوینده عروق صفر است بقلة العروس فو دنج بریست بقلة ذهبیه

و بقلة الروم قطف است بقلة الحمقاء برپهن ابلیو است بقلة الملك شاهترّ است بقلة عایشه جرجیر

بوستانیست بقلة فارسی اطخیل است بقنتیس یونانی بقل است بقسمات خبز الکعک است بقلة الأوجاع

یونانی و اوقا فالیا نامند بنا نیست مغربی و بوادی افریقیه در طعم شبیه بانغیسون با اندك تلخی در دوم گرم

و خشك و جهت درد شکم مرتخصص در هر زمانی مفید است بقلة الضب باد رنجبویه صحرائیست بقلة دشتی

بقلة است بقر گاو است و بهترین او گوساله یکساله است که عجل نامند و بعضی او را اجزا از گوسفند سه چهار

ساله میدانند و زرد او بهترین سایر الوان است گوشت گاو و زیاده از یکساله در دوم گرم و در سوم خشك

و غلیظ و دیر هضم و مورث امراض سوداوی و بعد از هضم تام مقوی بدن و مسمن و قاطع مواد رقیق

و جهت اصحاب ریاضات و مرتاض نافع و سبب تعفن جنون و مضر صاحب نقرس و مفاصل و قاطع حیض

و مسدد و اکثار او موجب موت فجاه و مصلح او و مهرا انجیر با عسل و سرکه و ادویه حاره و ملطفه مثل

دارچینی خوردن و همچنین سکنجبین و شیرینها سوای خرما موافق است و مرقه که چربی نداشته باشد

با سرکه جهت صاحبان معده مراری و جگر حار نافع و مانع انصباب مواد معده و امعا و انتشار صفرا است

و مدر بول و جهت یرقان نافع و خوناب کباب سیخ جهت کشتن کرم گوش و سوختگی آتش مفید و شاخ

او در دوم سرد و در سوم خشك و اشامیدن یکمثقال سوخته او با آب سرد مانع رعاف و باشراب قاطع

اسهال و دور سوفان کرده غیر سوخته او جهت نزف الدم و جلاء دندان و التیام قروح نافع و سم سوخته

او نیز همین اثر دارد و دو مثقال او با عسل جهت اخراج حب القرع و تقویت باه و مداومت او هر روز نیم مثقال

با سکنجبین جهت رفع سپرز موثر و پیه او در افعال اقرب از پیه خوك و زهره او تا چهار مرگرم و خشك و در

معاجین جهت صاف کردن نفس و اشامیدن او با عسل جهت جگر و مرض آتشك و طلاء او جهت قروح خبیثه

و گزیدن جانوران و تسکین درد زخمها و درد قضیب و فرج و غلاف خصیه و تحلیل ورم ان و با بوره

و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و ریش و سبوسه سر و فرنجات با ادویه مناسبه جهت احتباس حیض

تنقیه رحم و اکتحال او با عسل جهت بیاض چشم و قطور او با شیر زنان و شیر بز جهت چرك گوش و گرانی سامعه

و جراحت گوش و با مرهم جهت منع چرك زخمها و غرغره او با عسل و مالیدن در خارج جهت خناق و طلاء او جهت قروح

مقعد مفید و با نطرون و سنك رخام جهت خراز مفید و قضیب مجفف او را سوهان کرده با تخم برشت خورده

بغایت مبهی و بخور شاخ او جهت گریزانیدن هوام و اسقاط جنین و مغز ساق او جهت تلیین اورام صلبه و شقاق

و بواسیر و شقیقه و استخوان سوخته او مانع زیاده شدن اکله و اشامیدن خون او بقدر یک وقیه کرم

باشد کشنده و ضماد ثرید او جهت ملین اورام صلبه و ذرور خشك او جهت حبس کردن خون جراحت و

منع ورم ان بغایت مفید و ضماد خون تازه او که با خون حیض ممزوج کرده باشند جهت نقرس و درد مفاصل

گویند مجربست و در دست کردن انگشتری که از شاخ چپ او ساخته باشند و در دست چپ کنند جهت رفع

صرع بالخاصیه موثر است و چون گوشت او نیم پخته و با خون او در شیشه کرده چهل روز تعفین نمایند و

بکذارند تا کرمها یکدیگر را خورده یکی بماند نیم دو هم سم قاتل است و چون با بزر البنج قدری از ان نفوخ کنند

بهوش میبازد و گویند ازموده است و خواص بول او در بول مطلقا و سرگین او در راخشا و شیاف در لبن مذکور

الباء مع الكاف

بکاء درختی است معروف در مکه معظمه شبیه بدرخت بشام و برگش از ان ریزه تر و ثمرش از ان ادویه و آب ...

که از ان مثل گلاب مانند سرخ میشود بخلاف معمر بشام در دوم گرم و خشك و منضج صلابات و مسوّی

چوب او و معمار جهت تقویت لثه و منع آفات دندان و خاکستر او جهت التیام قروح و برگش محلل و مقوّی

و نخمش مقوی معده و جهت سرفه و اورام بلغمی و سوداوی نافع است بکمون لغت فارسی و بعربی عرفج نامند

از جمله بنوغات و در کنار ابها میروید شبیه بدرخت سماق و شاخش زیاده برنج علده میشود و ما یل بسرخی

و شیر دار و خیسه اغصان از زرجه گویند و برگش شبیه ببرگ کاج و پیچیده و گلش سفید و در دوم و تخمش

شبیه بشاهدانه و او را حب الفقد دانند در سیم گرم و خشك و مفتح سدد احشا و جهت سپرز بغایت

نافع و چون زن در سالی یکعدد از او تخم تناول نماید در ان سال حامله نشود و اگر هفت سال مداومت کند

هیچ وقت حامله نگردد بکام حب الاس است بکاین هندی ازاد درخت است بکرشه غوشنه است بکیه

هندی خیار شنبر است بکری هندی مغز است بکورنکن بترکی علیق است بکان بیت هندی خیار است

الباء مع اللام

بکاین هندی ... است بلسان درختی است بقدر درخت سفرجل و برگش شبیه ببرگ سذاب و ازان

سفید تر و در بوی شبیه به بان و منبت او عین الشمس و توابع مصر است و در طلوع شعرای یمانی شاق
درختهای را اشکافته و جای او که مثل صمغ منجمد میشود روغن بلسان است و مؤلف تذکره ساکن مصر بوده
فرموده که بالفعل معدوم است و از چوب بشام و سایر اجزا می‌سازند و بدستور بجای حب بلسان ثمر
بشام را عطاران می فروشند ضماد برگش جهت گزیدن عقرب و طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه
قطور مطبوخ او جهت درد گوش و ضماد بیخ درخت مقل کور که سوزانیده باشند با سرکه جهت ثالیل و
مربای پوست تازه او را با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات نافع و چون شاخ او را بخیسانند و آب
او را با روغن بجوشانند قایم مقام روغن است و خواص حب و عود و دهن او در مقام خود گفته میشود
بلبوس لغت یونانی است بفارسی زیر و ملخ و پیاز نامند و بعربی بصل الذئب و آن مثل پیاز تو بر تو نیست
بلکه مثل یکدانه سیر و پوست او سیاه و متشنج و برگش مثل برگ پیاز و عریضتر از آن و در طعم و بوی
شبیه به پیاز و بترکی داغ سوغانی و در لرستان طرم نامند و بعضی از آن بزرگ میشود و اندک
تلخ و مایل بشیرینی و از ماکولاتست و ابن تلمیذ گوید که مثل پیاز است و کوچک منطاول و رنگش
ارغوانی و زنان از او گلگونه میسازند و چون تخم مرغ را با او بجوشانند مثل دوناس رنگ میکند و بیخ
پیاز نرگس شبیه و برگش مثل کراث و گلش شبیه به بنفشه و طعمش با حلاوتست در اول سیم گرم و خشک
و گویند در آخر اول خشک است و مهیج باه و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن و ضماد او با برگ و حوا
قضیب جهت تقویت باه و بدستور جهت التوای عصب و کوفتگی استخوان و با عسل جهت تقویت بدن
که سست شده باشد و گزیدن سگ دیوانه و با فلفل جهت درد معده و با زرده تخم مرغ جهت کندن تخت
چشم و با ادویه مناسبه جهت ثالیل و مسمار و با سکنجبین جهت شور و لبنیه و با آرد جو جهت شکاف عصل
و ناخن و با خانق النمر جهت کلف و بهق و آثار قروح و با سرکه جهت غرب و طلای پخته او در زیر خاکستر او با وج
ارمنی جهت نخاله سر و زخمهای تازه و حمول او جهت اخراج جنین و مشیمه نافع و مولد خلط غلیظ و مضر
عصب و مورث مغص و مصلحش کاسنی و شیر تازه با عسل و ترشی او که در سرکه پرورده کنند محرک
باه مرطوبین و مشتهی طعام است **بلیلج** ثمر درخت هندیست مایل باستداره و بزرگتر از عفص

شبیه

شبیه بهلیله چینی و پوستش رقیق‌تر از پوست هلیله و مستعمل پوست اوست در آخر اول سرد و
در آخر دویم خشک و ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها و بالخاصیه مسهل سودا و بالطبع مسهل
صفرا و قاطع رطوبات و صداع و بخارات و جهت بواسیر و بودادهٔ او جهت اسهال کهنه نافع و اکتحال او جهت دمعه
مفید و مضر بسفل و مصلحش عسل و شکر و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش املهٔ مقشر است بقدر
ثلث او و گویند شکر فرحنا مثل او و ثلث او مورد و سدس او هلیله سیاهست و چون روز بخیسانند با نیم درهم او را
شکر و آب گرم بنوشند و مداومت نمایند جهت قطع سیلان آب دهان و تقویت باصره و بسیار مفیدست
بلوط ملم طبرستانی دار ماضی نامند و بفارسی بالوط گویند قسمی از آن دراز و قسمی مستدیر میباشد
و مستدیر را بهشتی نامند و او از قسم مستطیل لذیذتر و درخت او شبیه بدرخت فندق و آن شاه بلوط
است و ماکول اهل بلاد و ابن تلمیذ شاه بلوط را قسمی از بلوط و بلوط را دو قسم شمرده و مؤلف ما لایسع
قسم ذکر کرده و این اصوب است و در این صورت شاه بلوط نیز از اقسام اوست و مستطیل دو قسم میباشد
یکی ماکول و دیگر با مرارت و غیر ماکول چنانکه در دیلم و طبرستان مشاهده شده است و امین الدوله
از محمد بن احمد و او از جالینوس ذکر کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بار میدهد و یکسال
عفص و شیرین ماکول او در اول سرد و در دوم خشک و تلخ او در اول سیم خشک و نایب مناب عفص است
و قابض و مغلظ و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و ترف الدم و جهت نبیح و سلسل البول و تقطیر البول
و قرحه امعا و خفقان و غثیان که از فم معده باشد نافع و ضماد او با پیه خوک مسکن و جهت ورم حار
و اورام بلغمی و سوختگی آتش و قلاع و قروح ساعیه و حمول او جهت قطع سیلان رحم نافع و ثنان او ثقیل و
مصدع و مولد سودا و سده و مصلحش سکنجبین و قند و قدر شربتش از پنج مثقال تا پانزده مثقال و بدلش
خرنوب نبطی است و درخت بلوط را جمیع اجزا بارد و یابس است و پوستهای باریک او یابس‌تر و در قطع سیلان
رحم و اسهال آن نافع و برگ او جهت التیام جراحات تازه و خاکستر چوب او جالی دندان و جهت اکله مفیدست
و چون بلوط را با نیم وزن او کندر با روغن زیتون سرشته مداومت شرب او کنند قاطع سلسل البول
و بول در فراش و ادرار حیض و منی و مجفف نار فارسی است و مجرب دانسته اند و آنچه که در حین سوختن چوب

بلوط ظاهر کرده وجهة خضاب لبه وجهة از خطاط است وجفت البلوط که پوست رقیق اوست و بر مغز او
ملاصق است مجفف قوی و رادع وجهة جراحات وحبس سیلان خون و رطوبات شربا وضمادا و
جهة قروح ضمادا نافع وبدلش کلنار است وگویند پوست انار و مورد با تسویه بدل اوست وقدر شربتش
یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال وشاه بلوط با اندک حرارت وقبض ویبس او کمتر از بلوط است
و غذائیه او غالب و با قوه جالیه ومسمن بدن ومولد بیه کرده ومشوی او با شکر مهیج باه ومقوی
بدن وجهة دفع سموم بغایت مؤثر و در سایر خواص ضعیف تر از بلوط و نفاخ واقسام بلوط مضر
حلق ومثانه است ومصلح آن برخند قرقی و شکر وسکنجبین وچون پوست درخت او را مقهرا
بخته یک شب بر موی کاد نموده وقبل از آن باطین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند وجفت
شاه بلوط در تقیه مثل پوست شلتوک است بلوط الارض اسم جنیت مشترک برکمادریوس و برنج
نباتی که برگش مثل برگ کاسنی عریض ومنبت او ریگزارها و تخت گولان که نوع او اسل است واوجه
وار سفید اندک سیاه است وطعم او شیرین و با اندک تلخی در دوم گرم و در اول خشک و قاطع فضول
ومفتح سده اعضاء باطنی و مدر بول و حیض و رادع علل سپرز وضمادش جهة پاک زخمهای متعفن
وگوشت زیادتی مسمع زیادتی قروح نافع وقدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم است بلوطی نباتی است
برگش شبیه به برگ سیر وسیاه لون وبدبو وشاخهای آن مربع وسیاه پرشاخ وبرگش چیزی شبیه به
پشم وگلش مدور و زرد و اغبر است گرم ومحلل وضماد برگ او با عسل جهة پاک کرده زخمهای ناصور و
افعال آن قایم مقام فراسیون ودو وزن او بدل فراسیون است بلح بفتح حا مهمله ثمر درخت خرماست که
سبز بوده باشد وهنوز زرد مایل بشیرینی نشده باشد و غوره خرما نامند و داخل اکثر طبوب میکنند
و در اول دوم سرد و در اخر اول خشک و با عطریه و قابض ومقوی معده وجگر و قاطع قی صفراوی
واسهال آن ومانع ادرار بول وسیلان رحم وخون بواسیر ومقوی لثه وضمادا وملصق جراحات تازه
ومقوی عصب مسترخی وخوش بو کننده عرق ومداومت اکل او قاطع جذام ومضر بشش و سینه
ومولد خلط غلیظ ومولد ریاح ومصلحش عسل وشربت خشخاش وبنفشه مربا وقدر شربتش دو



درهم وجزء اعظم سلک و املاست وچون آب او را با ابغون بجوشانند تا غلیظ گردد ودر چشم کشند
جهة قطع دمعه وجرب وسلاق مجرب است بلحته بفتحا مهمله بلغت مغربی گیاهیست که بر روی زمین منبسط
میشود وشاخهای او باریک وسرخ وبهم پیچیده شبیه بچیدن که منها بیکدیگر و بر روی زمین مثل دائره مستدیر
میباشد وگلش سرخ وسفید است گرم وخشک ومقطع ومحلل وغرغره او وطبیخ او جهة اخراج زلوئی که در
حلق مانده باشد نافع وخوردن او در رطب مستعمل نیست وضمادا ومحلل قوی است بل بلغت هندی اسم خیار
هندی است بزرگتر از خیار کبیره وتخم او تلخ ومغزش چرب و پوست ثمرش سیاه و اندرون او سفید مایل بزردی و مستعمل
تخم اوست در اخر دوم گرم وخشک و با قوه قابضه ومقوی احشا ومحلل صلابت عصب وجهة فالج ولقوه وسایر
امراض بلغمی وبواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و با جوارشات جهة تحلیل بواسیر وغیره آن نافع وقابض طبع و مشهی
و بخور او جهة بادبواسیر بسیار مفید وقدر شربتش تا یک مثقال ومصدع محرورین ومصلحش کشنیز است
ومولف اختیارات بدیعی بل و مثل وغل را اجزای یک ثمر دانسته و ترا مجانست بلادر بلغت هندی است
بعربی حب الفهم نامند و آن بار درختی است شبیه بشاه بلوط وپهن ومستدیر وسیاه ومغزش بنفش و در درون
او مثل مغز بادام شیرین و ما بین پوست ومغز او مملو از رطوبت سیاه غلیظه که عسل بلادر نامند ودرخت او
بقدر درخت گردکان و برگش عریض واغبر و تند بو وخابیدن بسیار او باعث سکر و سبات وعسل بلادر در
چهارم گرم وخشک و پوست او در سیم گرم ومغز او در سیم گرم و در اول خشک وبی مضرت ومهیج ومهیج باه
و با عسل او و اخلوط بر وغن گاو باید استعمال نموده ومحلل ومسخن وملطف ومقرح جلد وجهة امراض بارده
دماغی وعصبانی ورطوبی وتقویت حفظ و ذهن ودفع رطوبات و ریاح وتقویت اعصاب ورفع سلسل
البول و نسیان و فالج ولقوه و رعشه و خدر و اختلاج وقطع ثالیل و وشم وسایر آثار جلد نافع ومضر
محرورین ومحرق خون ومورث یبوست دماغ وجوشش دهان وبدن وجنون و سرسام و مالیخولیا ومصلحش
روغن گردکان تازه وما الشعیر و دوغ و هندوانه ودو مثقال او کشنده وقدر شربتش از ربع درهم
تا نیم درهم وبدلش پنج وزن او فندق و ربع او روغن بلسان وثلثان نعناع است و اکتحال او در چشم جاریا یا ماه
مورث بیاض ورافع آن خریق وضمادا و با ادویه مناسبه غیر مقرحه جهة جمیع امراض بارده نافع وبخور او زایل کند

بواسیر و مسقط ذات او ست و پوست بلادر منتهی و جهت حفظ سیاهی موی بغایت موثر است خصوصاً
هرگاه با روغن بطم تدبیر او کرده باشند **بلسکی** نباتیست پر شاخ و خشن و مربع ساق و شاخهای او دو تا
و برگش متفرق شبیه ببرگ روناس و مایل باسبز اره و گلش سفید و تخمش صلب و مدور و میان او مایل
بکجی و چوپانان شیر را بان صاف میکنند و لهذا مصفی الرعاة نیز نامند مرکب القوی و حرارت و یبوست
او غالب و ملطف و پنج درهم از جرم او به سنو ربیع اوقیه از عصاره او جهت گزیدن افعی و رتیلا نافع و قطور
عصاره و آب مطبوخ او با روغن گل جهت درد گوش و ضمادش با پیه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید است **بلبل**
مرغیست معروف بقدر عصفوری و خوش الحان در سیم گرم و خشک و بغایت محرک باه خصوصاً بیضه
مغز سر او و سرگین او بسیار جالی و با قبض و ضمادش جهت رنگ و رخسار و ازاله کلف و شعر زاید اجفان
و حول او جهت اسقاط جنین موثر و خاکستر پر او جهت التیام جراحت و خوردن گوشت او جهت تصفیه صوت و شش
مفید **بلور** بلام مشدد و مفتوح سنگی است سفید و شفاف است و بفارسی بلور نامند اکتحال او جهت
بیاض و سبل و جرب و تعلیق او جهت رفع نعاش اطفال و از خواب جستن موثر است **بلوط الملک** شاه بلوط است

و در بلوط مذکور است **بلسن** عدس است **بلسن** بعربی تین ابیض است **بلوسیطون** گلنار است **بلنج مشک**
بجیم و کاف فرنجمشک است **بلنطس** بلغت اندلس بقلة یمانیه است **بلسامن** بیونانی اسم بلسان است **بلستو**
بیونانی حرف بابلی است **بلاسفین** بلغت بربری حرف بری است **بلادر** عرطنیثا است **بلمون و بکمون** بفارسی
اسم عرفجست **بلطاون** بقلة یمانیه است بلغت یونانی **بلیوسا** سورنجان است **بلواسه** شقراق است **بلادج**
لفلو است **بلابس** بیونانی بلبوس است **بلخیه** بخاء معجمه حرابجاست **بلنجاسف** برنجاسف **بلهر** بلغت هندی
بافلو است **بلپلمور** بلغت هندی فلفل موی است **بلادی** بهندی بلادر است **بلی** بهندی سنور است **بلد**
بهندی بقر است **بل** بهندی ثمر اشجار است **بل** بهندی بزرة المحفاست **بلوت** بترکی اسفنج است **بلاغ اودی**
بترکی حرف الماء است **بل شیرین** به شیرازی طرانیثا است **بلنک** اسم فارسی نمر است **بلاخوار** بلغت تنکابن

جوشیطا است **بلیم** بلغت دیلمی غاالیل است **بنفسج** معرب از بنفشه فارسی است و بعربی فرفیر نامند و بیونانی
ابرد را و لهرد و در دوم تر است و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول گرم تر دانسته اند مسهل صفرا

وسکن

وسکن عطش و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و غشی و منوم و محلل اورام و لطیف و جهت صداع حار
و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقت مثانه و بول و درد گرده و احتباس بول و ذات الجنب و خناق و فالج
و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و چند روز مداومت نمودن دو درهم او با چهار درهم با آب سرد جهت
رفع اسهال صفراوی لذاع مجربست و سه مثقال سائیده او با شیرخشت و شکر و امثال آن مسهل سریع
الحمل و سوشته او با شیره گلقند جهت تبهای مرکبه بی عدیل است و گویند گل تازه او فادزهر سموم است و نطول
طبیخ او جهت رفع یبوست دماغ و اعضا و ضماد او جهت جار و اورام حاره و شقاق و درد مقعد مفید
و اکثار او مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب در تبهای حاره و مصلحش
اندکی از انیسون و بدلش نیلوفر و برگ خبازی و در سعال گل گاوزبان است و قدر شربت از جرم او تا پنج
مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و خوردن آب برگ او با ثلث آن شکر جهت خروج مقعد اطفال بغایت
موثر و ضماد آن جهت اورام حاره و التهاب معده و چشم و نتو مقعد و جرب صفراوی و حکه بی عدیل است و روغن
بنفشه سرد و تر و منوم و جهت جرب و حرارت جسد و خشکی دماغ و سینه و سرفه و در یخنی مو و نرم کردن اعصاب
و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر داشتیدن دو درهم او و بعد از تعرق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد او
با موم بر سینه اطفال جهت سعال بغایت موثر و قطور او در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط
او جهت درد سر حار و بیخوابی مفید و بدلش روغن نیلوفر است و تدهین ناف بان جهت رفع سعال مجربست
و چون اسفنج با پنبه را بروغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد نمایند در تنویم بی عدیل است و طریق گرفتن روغن
او یکی آنکه با کنجد مقشر و یا بادام مقشر در کیسه کرباس یکروز کرده بگذارند و خشک کنند تا مغز بادام و کنجد
رنگین گردد پس او را کوبیده روغن بگیرند دیگر آنکه گل بنفشه را در روغن کنجد بقدر یک رطل بی مثقال
کنند و بعد از هر چند یوم صاف نموده بنفشه تازه نمایند تا رنگ و بوی بنفشه را بردارد **بنطافلن** اسم یونانی
و بمعنی ذو خمسه اوراق و او غیر اثلو است که بفارسی پنجنگشت و بیونانی بنطاباطلس نامند و بمعنی ذو خمسه
اصابعست و بنطافلون نباتی است شبیه به پنجنگشت و شاخهای او باریک و بقدر شبری و برگش شبیه ببرگ
نعناع و در هر شاخی پنج عدد و طرفین برگ او مثل اره و گلش ما بین سفیدی و زردی بخلاف اثلو که گلش
مایل بسرخی و ازرقی است و برگش شبیه ببرگ زیتون و از آن ریزه تر و چون بدست بمالند بوی او با عطریه

شبیه به بسباسه و نبات او قریب به درخت انار و نبات نبطافلون بقدر ذرعی نمیشود و شاخهای او بضلاً

شاخهای اثلو نیست و ثمر ندارد و ~~اثلو نیست و ثمر ندارد~~ و اثلو بزری بقدر ظفل میباشد و منبت هر دو

نزدیک آبهاست و بیخ نبطافلن مایل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعه است و جمیع اجزاء او در حرارت

قریب الاعتدال و در دویم خشک و بعضی در دویم گرم دانسته اند مجفف قوی و جلی لذع و حدت و محلل و

تریاق سموم ادویه قتاله و عصاره بیخ او جهت اسهال و درد جگر و شش و قرحه امعا و مفاصل و عرق النسا و صرع

و غرغره او جهت خشونت حلق و درد دندان مجرب دانسته اند و ضماد او جهت منع زیادتی قروح خبیثه و طلاء

مطبوخ او بسرکه جهت خنازیر و اورام صلبه و حمره و داحس و بواسیر که داخل و ظاهر باشد و جرب نافع و سه

مثقال عصاره بیخ او جهت سموم ادویه قتاله و تا دو مثقال از برگ او با ماء العسل جهت تب ربع و غب غیر خالص

تب بلغمی و مداومت شرب نیم قیراط عصاره برگ او جهت یرقان مجرب و آشامیدن و ضماد نمودن او جهت قطع

نزف الدم ظاهری و باطنی و تضمید او جهت قیله امعا و باغلیه و غسل جهت جراحات و نواسیر و داحس و زرور او

جهت التیام جراحات بغایت مفید و افراش او باعث تقلیل احلام و سعوط او جهت خنداسب و چارپایان که

بعد از سعوط ان مقدار حرکت دهند که عرق کنند مجرب یافته اند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش

از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش در تریاق اسقولوقندریون و در صرع زمرد و چون برگ چهار عدد شاخ او

جهت تب ربع و برگ سه شاخ او جهت غب و دو شاخ جهت تب بلغمی و یک شاخ جهت تب یومی بنوشند بالخاصیه رفع

مینماید و چون بیکماه هر روز برگ یک شاخ او را بخورند صرع مزمن را دفع میکند نج بلغت دیلمی کیلیلیان گویند

چه ظاهر او شبیه است بقنبر کوچکی و ان نباتی است برگش شبیه ببرگ بادرنجبویه و غلیظ و مشقوق الاطراف

و ساقش غلیظ و مانند نیم چیزی بر او ظاهر و ثمرش غلافهای مدور کوچک و تخم او راق شبیه بکل انار و حلو و تلخی

غیر حاد و شبیه بحلبه و بسیار از ان کوچکتر و قسم سیاه را کلش بنفش میباشد و قسم سرخ را کل مایل بزردی

و قسم سفید را کلش سفید و مستعمل در شرب سفید او است و بعد از یکسال القوه کم میشود و افشا

او سرد و خشک اند سیاه او در چهارم و سرخ در آخر سیم و سفید در اول سیم و مخدر و منوم و مانع سیلان

رحم و رطوبات و مقوی اعضا و مانع نزلات و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان مفاصل و نقرس

و عرق النسا و ضماد عصاره او با ارد جو جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و با شراب جهت نقرس و ورم خصیه و پستان

و طلاء آب او بعد از کندن موی مانع رویدن ان بشرط تکرار و مطبوخ او بسرکه با ثلث ان افیون مجفف قروح

و طلاء رماد او با دارچینی و زنجبیل و عسل جهت باد و بید در معده و شرب و بخور او قاطع نزف الدم و فتیله او

با انجیر جهت بواسیر و امراض مقعد است و چون برگ و شاخ تازه سبز او را در عصاره طبخ دهند بغایت

مسمن اما باعث اختلال عقل تا دو سه روز میشود و خوردن سه چهار عدد برگ او با شراب رافع تب است که با لرز

و برودت هر دو باشد و بخور او جهت جرب دست نافع و شش قیراط او جهت نفث الدم و سرفه و ضماد برگش جهت اکله استخوان

و طلاء پخته او با زرده تخم مرغ با پیه جهت درد مقعد و کنج ران و خصیه نافع و با آرد باقلا جهت منع بزرگ شدن

پستان و خصیه و با عسل جهت درد خصیه و فرزجه او جهت قروح رحم و رطوبات ان مفید و تخم البنج جهت سرفه

و نزله و نفث الدم و تسمین بدن و با ماء العسل و هم وزن او خشخاش جهت منع ادرار حیض و نزف الدم سایر اعضا

و با افیون جهت رفع بیخوابی و سنونا و با قطران جهت درد دندان و تاکل ان و بخورش جهت کرم دندان و مضمضه طبیخ

او و طبیخ بیخ او جهت درد دندان و ضمادش جهت درد جگر مزمن نافع و قدر شربت از سفید او از شش قیراط تا نیم مثقال

و از سرخ او تا شش قیراط و از سیاه او تا چهار قیراط و قدر چهار درهم او کشنده است و بدلش افیون و مورث

سدر و دوار و خناق و جنون و مصلحش عسل و انیسون است و روغن او که تخم البنج سفید را کوبیده با آب

کرده خمیر کرده در آفتاب تا خشک نموده افشرده باشند دهن او جهت قروح صفراوی سر و جرب و حکه و

سعوط او جهت رفع بیخوابی و درد سر حار و قطورش جهت درد گوش و حمولش جهت صلابت رحم نافع است و چون

تخم البنج را با نصف وزن کاهو و ثلث او خشخاش کوبیده روغن بگیرند در منافع تریاق سرسام و مالیخولیا و روغن

و بندی نقل ست شربا و دهینا و سعوطا بندق معرب از فندق فارسی است و بعربی جلوز نامند در آخر اول

گرم و در اول خشک و مبهی و مقوی امعا خصوصا امعاء صایم و زیاد کننده جوهر دماغ و قلیل الغذا و بکوفته او با

ماء العسل جهت سرفه مزمن و بعد از او با انده فلفل منضج نزله بارده و موافق سینه و شش و با انیسون جهت خفقان

و درد کلیه و حرقت البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته او با پیه خرس و با پیه خوک

جهت داء الثعلب و با روغن زیتون چون بر یافوخ اطفال بمالند جهت رفع ازرقی چشم اطفال و شیرخواره و سرخی

موی بغایت موثر و آشامیدن او با انجیر و سداب بعد از طعام جهت سموم و اغذیه و با شکر و عسل جهت سرفه مفید و
گذاشتن چهار عدد او در چهار رکن خانه و همچنین نگاه داشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و مولد ریاح
و اغلاط مغز و مضر معده و مهیج قی و مصلحش ماء العسل و فانید و سکنجبین و جلاب و بدلش مغز گردکان
و حب الصنوبر و قدر شربتش تا بیست درهم و چکانیدن مضوغ او در چشم جهت طرفه و پوست سبز او بغایت قابض
و دود او [illegible] و حابس اسهال کهنه و جفت او بید سنور و روغن او گرم و خشک و جهت سرفه بارده و درد سینه و جگر
که از برودت باشد و بخور او جهت گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده و مصلحش [illegible] **بندق هندی**
ثمره است و اندرون دانه ایست بقدر فندق و پوست او صیقلی و صلب و بارق و شفاف و تیره رنگ مایل بابلق
سبزی و مغز او سفید مایل بزردی [illegible] در آخر دوم گرم و خشک و مقوی هاضمه و معده و اعصاب و اعضاء
مسترخیه و جگر شرباً و ضماداً و قاطع رطوبات و ثآلیل و جهت فالج و لقوه و هیضه و صرع و ریاح غلیظه
نافع و مداومت او بغایت مهیج باه [illegible] و عصاره او مسهل سودا و بلغم و زرداب و صفرا جمیع بدن [illegible]
حتی اینکه باعث رفع برص و کلف و غش و یرقان میگردد و [illegible] قیراط او با شراب با سکنجبین نافع [illegible]
و یکمثقال پوست او جهت گزیدن عقرب و رتیلا شرباً و ضماداً جهت تب ربع و اسهال و هیضه شرباً و جهت صداع شقیقه
و ریح سبل و فساد لقوه و فالج و صرع و سدر و ریح الخشم که عبارت از بطلان شم است سعوطاً بقدر [illegible]
و بخور پوست ملاصق مغز او جهت جنون و ام الصبیان و ضماد او با سرکه جهت خنازیر و ریاح کرده و صرع
اطفال [illegible] الطبیخ او با سرمه جهت رفع احولی و نزول الماء و دو درهم از بیخ درخت او جهت ذات الجنب بارده و ربو
سرفه و نفث الدم و فرزجه مغز او جهت اخراج جنین و احتباس حیض و یکدرهم او جهت درد رحم نافع و قدر شربتش
از نیم مثقال است تا یکدرهم و چون درهم یکمثقال او و نیم دانک محموده مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع
الاثر گردد و هرگاه دو درهم او را کوبیده در سکنجبین یا جلاب [illegible] بخیسانند [illegible] سکنجبین یا با عدس
یا جو مقشر و گوشت مرغ طبیخ بلیغ داده مرقا [illegible] باشد باعث اخراج اخلاط مختلفه میگردد
و در انتفاع بی عدیل است **بنلعه** پوست درختیست خوش بو شبیه بپوست درخت توت و گویند پوست
درخت امغیلان یمنی است و اکثرا اعتقاد آنکه بنلعه اسم یمنی و هندیست و در اسم [illegible] مشروح گشته در اول

ام وخنظ

گرم و خشک و از عطریات و مقوی معده و جگر و دماغ و قاطع اسهال صفراوی و غثیان و منبهی و مدر بول
و جهت طحال و تجفیف رطوبات نافع و طلاء او مانع عرق و خوش بوی و قاطع رایحه نوره و منقی جلد و رطوبات
تحت ابط و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش ابراست **بنقه** دانه ایست شبیه بعدس و از آن بالیده تر و بشیراز
مشو گویند قسمی از ماش و بسفیدی و مدور او نیست سرد و خشک و با اعتدال و قابض و در خواص مانند
عدس و ضماد او جهت فتق و اسهال و [illegible] او جهت قروح ساعیه نافع و اکثار او مولد سودا و مصلحش روغن [illegible]
بنات وردان حیوانیست سرخ لون و پر او رقیق و در حمام و قرب آبها و جاهای متعفن میباشد و بیضه او
شبیه بلوبیاست در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف و آشامیدن سوخته او تا یک مثقال و نیم با عسل جهت
احتباس بول و رفع سموم و اسقاط نمودن جنین و عسر النفس و حرقة البول و درد رحم نافع و قطور مطبوخ
جوف او در روغن زیتون جهت درد گوش و با اضافه موم و روده مخ مرغ جهت درد رحم و گرده و احتباس بول ضماداً
بغایت مفید و چون او را با [illegible] و [illegible] فسافس که بفارسی سیاس گویند با روغن زیتون بجوشانند تا [illegible]
گردد جهت بواسیر و امراض مقعد گویند مجربست و با انجیر جهت قروح ساق نافع و بیضه او در رفع قروح مذکور
بی عدیل و مجربست و خوردن او با ماکولات مورث برص و دود زرنیخ و نوشادر باعث گریزانیدن اوست
بن بسکون نون مرئی است **بن** بتشدید نون بلغت اهل یمن قهوه است **بن** بفتح با و سکون ثانی بلغت فارسی اسم
حبة الخضراء است **بنتومه** بلغت اندلس اسم خرفطان است **بنفش** سپستان است **بنج جبلی و بحری** شوکرانست
بنفسج الکلاب شابابخ است **بنات نعش** قطا است **بنات اللیل** انجره است **بنجشکوف** بلغت فارسی اسم لسان العصافیر است
بنطرون بیونانی بورق است **بنات الشیخ** هدبیه است **بنافشت** بلغت فارسی علک البطم است **بنجنکشت**
بفارسی اسم اثلو است **و بنافطون** اسم یونانی اوست و بمعنی ذو خمسه اصابع و بنطافلون را [illegible] اسم نامند
بندواش بلغت [illegible] بن ثیل است **بنطاطلیس** بیونانی بنطافلن است و بمعنی ذو خمسه اقسام **بنطافلن** یونانی
بمعنی ذو خمسه اجزاء و اسم بنطافلون است **بنکارغلا** اسم سریانی بسفایج است **بنکن** اسم هندی بادنجانست
بنوسا اسم هندی بنفسج است **بنولی** اسم هندی جبا القطن است **بنغا** اسم هندی [illegible] است **بنیرماه** اسم
فارسی انفحه است **پنیرک** اسم فارسی خبازیست **پنیر** بفارسی جبن است **پنیر خرما** بفارسی جمار است

الباب الرابع

پنبه بفارسی قطن است پنبه دانه بفارسی حب القطن است بنفشه اسم فارسی شابانج است پنیوق اسم
ترکی قطن است پنبه کهنه اسم فارسی قضم است بنک اسم فارسی قنب است وبهندی خار مغیلان را بابر نا اسم
نامند پیرلک بستان اسم فارسی ملوخیا است بنکو بشیرازی بزر قطونا است بنهی اسم هندی اوسپند است
بنکره بهندی حضض است پندرک بهندی باقلا است پنیر و جن بلوچ بهندی طباشیر است بندبکو
بهندی اسارون است بوزیدان بیخی است سفید و اطول از انکشتی و صلب و مصمت و با خشونت و بعربی سنجل
نامند و ان نوعی از سنجل است و فرق میان دو نوع خطوط کثیره بوزیدان است بخلاف سنجل که عدیم
الخطوط است و کویند لعبه بربری است و فرق میان هر دو حلاوت بوزیدان است و لعبه کوه دار و شبیه بسورنجان است
در اخر دوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مبهی و محرک انعاظ و بالخاصیه مسهل زرداب و ملطف و تریاق
سموم بارده و مسمن و مفتح سده جکر و سپرز و منقی معده و عصب و مسقط جنین و جهت استسقا و رفع
کرم معده و اذاب اخلاط غلیظه و درد مفاصل و نقرس و باقوت تا جهت بواسیر نافع و مضر ایشان و مصلحش
عسل و خردل و قدر شربتش تا یک مثقال و نیم و بدلش دو وزن او بهمن سفید و کویند بوزن سورنجان و در زراوند
نیم وزن او و زرنباد و زراوند طویل است بوشیر تریک قرصی است مختلط که از نباتی ترتیب میدهند و ان بقدر
شجری برکش مثل برک حنا و تخمش مدور و از شاه دانه کوچکتر و مایل بزردی در دوم سرد و رادع و ملین
طلاء او جهت اورام حاره و تحلیل و منع زیادتی ان و اوجاع حاره و نقرس و رمد و صداع نافع و بدلش شیاف
ماميثا و حضض بوتیون بیونانی نباتی است ساقش بقدر انکشت و برکش شبیه ببرک کرفس و لطیفتر از ان
و کلش شبیه بکل شبت و تخمش بزره و خوشبو در دوم کرم و خشک و تند زجالی و مفتح و محلل و ریاح و مغص
و مدر بول و مسقط مشیمه و کرم شکم و مستعمل برک و تخم عصاره او جهت کرده و مثانه و سپرز نافع خصوصا
با ماء العسل و ضماد او با شراب و عسل جهت خنازیر و حول و جهت اخراج کرم امعا مفید و مصدع و مغثی و
مصلحش عناب و شیر تازه و قدر شربتش تا یک مثقال و از تخمش نیم مثقال و بدلش کندر است بولموریون
بیونانی قسمی از غاصر است و کیاه ان مابین درخت و حشیش و شاخ او باریک و بسیار شعبه و برکش از برک
سداب اندکی بزرکتر و بر اطراف شاخها چیزی مستدیر و کوچک و در ان تخم سیاه و بیخش شبیه ببلد و رنج سفید

ودراز باصلابت و تلخ و منبت او زمینهای درشت و کوهسار و مستعمل بیخ اوست در اخر دوم کرم و خشک و لطیف
و مجفف و جهت درد ورک و قرحه امعا و با سرکه جهت صلابت سپرز و با شراب جهت کزیدن هوام و با اب جهت عسر بول
و عرق النسا و با شیر تازه جهت نفث الدم حصاة نافع و سر قوالطا و را چون ناشتا بنوشند هر کز او را عقرب نکزد و مکرر
انکه عقرب را بکشد پس باید ناشتا او را غایه و تعلیق او مانع کزیدن عقرب و مضغ او جهت درد دندان بارد
نافع و ضماد او با انتیان محلل ریاح ان و قدر شربتش تا یک مثقال و مضر معده و مصلحش عناب و بدلش بادر نجبویه
بورق بفارسی بوره نامند و ان نمکی است که از احجار شوره مائی متولد میشود و اقسام میباشد سرخ و او را نطرون
و سفید سبک پر سوراخ را ارمنی و بسیار سبک شبیه بکف مایل بر بنفشی و صلب را افریقی و زبدی و
سفید سنکین بورق الصاغه و معمول نزد کرانست و اعظم او را بورق الخبازین و سفید دقیق کف مانند غبار مصری
را ارمنی کویند و مصنوع او یکی از درخت غربیت که بطبخ او را غلیظ کرده قرص میسازند و این بسیار خفیف
و سفید مایل بسیاهی و غیر ملح است و مسمی بورق الغرب و یکی از زجاج و قلو است که با السویه سائیده تسقیه
با اب مجلی میکنند و بعد از تسقیه در اب مذکور میجوشانند تا بحد احراق رسد و این بار زانراست و منکاری
ازین قسم بعمل میاید و بهترین اقسام او ارمنی و تندترین همه زبدیست در سیم کرم و خشک و محلل و جالی و
جاذب خون بظاهر جلد و اشامیدن ارمنی او قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع قولنج و مهیج باه و بخور
طلاء ان و مقاوم سموم و با هم وزن او زیره کرمانی و با ماء العسل یا طبیخ زوفا و اشال ان جهت تحلیل ریاح و با
اب جهت دفع سم قطر و ذراریح و با نفخ انجلان جهت دفع سمیت خون کرم کارد و تحلیل خون منجمد در معده و با بنفشه
و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و کشنده کرم شکم و با اب روغن زیتون جهت قولنج یابس و ضماد ش جهت از الزجرب
و حکه و ساخ بدن و برص و نیکویی رنک و رخسار و باد و غنهای کرم جهت رفع لرز و قشعریره و تبهای
بلغمی و سوداوی و با پیه خوک جهت کزیدن سک دیوانه و با پیه اردک جهت کشودن دمل و با انجیر و
سرکین کاو جهت استسقا و با روغن بنفشه جهت دانه فرمودن عرق و ضماد او با روغن برناف و شکم و نشستن
نزدیک اتش جهت کشته شدن کرم معده و اخراج ان نافع و طلاء او با روغن زنبق بر ذکر و غانه باعث نعوظ
و با عسل بیزه هم این اثر دارد و با ادویه مناسبه جهت فالج و التواء عصب و قطور او با شراب و اب جهت سنج

گوش و دیدان و رطوبت و دوی و طنین و با سرکه جهت پاک کردن چرک گوش و اکتحال او با عسل جهت بیاض و تقویه
باصره و غرغره او با سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده و شستن سر با او جهت [خشکی] او با روغن بنفشه جهت کرم
گوش و فرزجه او جهت رطوبت رحم و احتباس حیض نافع و مفسد معده و محرک قی و مصلحش مصطکی و صمغ عربی
و قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم و از قسم سرخ او از نیم مثقال یک مرو بدلش یک وزن و نیم او نمک است و مداومت
استعمال بوره موجب سیاهی لون و پاشیدن او بر موی باعث رقت او و جهت داء الثعلب و داء الحیه نافع و قسمی
اند و اهل صناعه را اعتقاد آنست که چون او را با بیاض بیض سرشته در کوزه سفال بسوزانند و تا نرم نیکو
عمل نموده پس با حنظل تقطیر کنند از آب مقطر حل جمیع اجساد و تنقیه اوساخ و الحاق وضیع بشریف می‌آید
و تجربه شمرده اند **بول الابل** قرصی است که از حنبل لوبه و بول شتر ترتیب میدهند و از بین بکر خزیده جهت الصاق
جراحات خبیثه حیوانات نافع و بغایت گرم و خشک و در امراض بارده بغایت مؤثر است **بول** از جمیع حیوانات
گرم و خشک و جالی است و تفاوت بحسب اختلاف جثه مختلف است و بول انسان اعدل از سایر و بعد از آن بول شتر و گاو
و چون هر بول را بجوشانند تا غلیظ شود و منعقد گردد جهت قروح خبیثه و نواصیر و اندمال آن و تجفیف بی
عدیل است و بول انسان جهت قروح عمیقه و رطبه و شاعیه و حکه و جرب و چرک و خزاز و سعفه و ابله و منع
ازدیاد قروح خبیثه و شود برابر که در سرهم میرسد و با بوره سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لدغ را
بشویند و داء الثعلب و برص و نقش جلد و آشامیدن او جهت رفع فساد هوا و گزیدن جانوران و سموم ماکوله
نافع و مثل او هر صباح بقدر ده و کف جهت رفع سپرز و ... و شستن مقعد با بول گرم جهت بواسیر
در مرض آتش شستن موی با او مانع ریختن و تساقط او ست و حقنه او جهت مغص و حمول ثفل بول با روغن حنا
جهت درد رحم و قطور او جهت کرم گوش خصوصا که در پوست انار گرم کرده باشند و با روغنهای گرم حکاک نافع
و اکتحال او جهت غرب و رمد و ظلمت باصره و مطبوخ او در ظرف مس با عسل جهت قطع بیاض که از قرحه بهم رسیده
باشد و ضماد خاکستر رز که با بول تخمیر شده باشد جهت قطع نزف الدم اعضا مفید و آشامیدن بول طفل نابالغ
جهت عسر نفس انتصابی و طلای کف او جهت ثالیل مؤثر است و بول گاو ماده بغایت جالی جهت قروح اطفال و قوبا
و انکار جهت درد معده بارده و بواسیر و برص و ... جهت درد گوش و با سرکه جهت درد دندان و شستن عضو با خردل

و بول گاو جهت خنازیر مجرب و اقسام اند و بول خود جهت قطع بیاض عین و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بغایت بی عدیل است
و بول خر جهت درد گرده و بول بز با سنبل الطیب که هر روز قدری بنوشند جهت استسقاء لحمی و قطور او جهت
درد گوش و طلای بول اسب جهت ثالیل و بول شتر جهت ورم جگر و سپرز و استسقاء و صلابت سپرز و تقویت باه
و امراض بارده احشا و قطور او جهت جراحت گوش نافع و بول خاتمیش با مرصاف و صبر جهت درد گوش بارد مجرب است **بولا**
بیونانی باقلی **بولودیون** بجمعی خرما است **بوطاموقیطس** بیونانی سلق الماء است **بولوطریخون** بیونانی پرسیا
شان است **بومیر** قلومیوس است **بولوسلون** بیونانی فی البلاد سیاه است **بوقی** قنطوریون غلیظ است **بولوقیمون** بیونانی
قوصعنات است **بوطمس** بیونانی لسان الثور است **بوت** بیونانی درختی است که ثمرش شبیه بزعرور و خار دار درخت کندش
طبری باشد **بوخل** اسم خرفه است **بوبانس** ثلقلموییات **بوسفاکم** زوفا بری است **بودیطش** بیونانی مرقشیشا است
برقیصا دردار است **بوشاد** شلجم است **بوحا** هندی پیش موش است **بولوخودیون** بیونانی اسفناج است **بوزنک**
بادروج است **بوطاتیغ** قاقلی است **بوارد** اسم اصطلاحی تخم بقولی مثل چغندر و زردک و شلغم و ترب که دوست
بورق العرب و بورق الخبازین و بورق الصاغه از اقسام بوره اند و در بورق مذکور است **بوکر** هندی
نخود است **بوریثا** هندی اسم تمر است **بوره سیاه** اسم فارسی نطرون است **بوره سفید** اسم فارسی بوره رومی است
بول هندی اسم رصاص است **بول** بپای فارسی اسم هندی ورد است **بوم** اسم عربی جغد است **بوف** بفارسی
قسمی از جغد است که بترکی بار قوش گویند **بولد** هندی اسم کلیل است **بوسی و بوره** هندی نخالات **بل** هندی
بزر بقلة الحمقاست **بوی مادران** بفارسی بنجاسف است **بوست** اسم فارسی قشر نباتات و جلد حیوانات است
بوست هندی کشف اسم فارسی جوز بوا است **بوسنج** بفارسی سلخ الحیه است **بول بزرکوهی** بفارسی سلاحر است **بوزندگو**
و جوی بفارسی فودنج جبلی و نهری را نامند **بونیا** بفارسی شقنین بری است **بوست بهار گرم** ماده کفتری است
بوزن اسم موز است **بودنه صحرائی** اسم شطر امشیع است **بوست بیخ درخت توت** اسم ارغیس است **بوزینه**
بفارسی اسم قرد است **بوز** بترکی جغد است **بوری ازدن بالغ** بترکی لقیس را نامند **بوی نور** اسم ترکی قرنفل است **بوزا**
بترکی اسم عجل است **بولاد** قسمی از حدید است **بوقدم** اسم ترکی حنطه است **بجمن** بلغت فارسی اسم نخی است مثل
زردک و با اندک صلابت و کج و با خشونت قلیل و ناهموار و با عطریه و سفید او را ظاهر و باطن سفید و سرخ او را

الباء مع الهاء

ظاهر تر از باطن و منبت او کوهستان و نبات او را ساق بقدر شبری و زیاده و کمتر از آن و برکش مثل برگ اجاص و منبسط
و خار دار و کثیر التشریف و رسا الفش برگ چند با هم پیچیده و بیکل و در تموز میرسد در دوم گرم و خشک و سرخ او قوی تر
و گرم تر و مدر و مقوی باه و مقوی دل و مسمن و مفتح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و سنگ
گرده و مثانه و یرقان و ضماد او با نمک و عسل جهت نیکو کردن رنگ رخسار و کلف و طلاء او جهت کشتن قمل و خوش بو
کردن موی سر و فرزجه او با زعفران جهت تنقیه رحم و خوش بو کردن او نافع و آشامیدن آب طبیخ مغز ای او با شکر ده
حین نا شتا بغایت مسمن خصوصاً با بادام و مخدر و مضر سفل و مصلحش انیسون و کثیرا و قدر شربت از جرم او دو مثقال
و از آبش او تا سه وقیه و مدر و بدل او یکدیگر اند و بدل مدر و بوزیدان تودری و نصف آن لسان العصافیر و بدلش [illegible]
در و سرخ است و سفید او زبادا است **چهنکره** بلغت هندی بقول امین الدوله صاحب جامع کل گیاهیست در شکل
شبیه با نخود و از نبات انجدان بزرگتر و مایل بسرخی و تیرگی و تلخ طعم و بوی بدی ندارد و مخصوص بلاد هندستان
و بولس را اعتقاد آنکه سرد و تر است و جهت شری صفراوی و جرب و حصبه نافع است و اهل صناعت از آن خواص بسیار
ذکر نموده اند و بدلش برگ بید انجیر را مع [illegible] اند **بهی** نباتی است شبیه به نبات جو و از آن کوتاه تر و با برگ تر و خوشه
او شبیه به شیلم و منبتش مواضع سایه ناک است سرد و خشک در دوم و بسیار قابض و جهت [illegible] الرحم
و نزف الدم که موقوع البرء باشد و سلس البول نافع و قدر شربتش دو درهم است و چوب او در چشم ملون برنگ
سرخ ارغوانی یاد رشال سرخ بسته بر عضوی که خون نزف کند بر بندند در قطع خون مجرب دانسته اند
بجش اسم شاه بلوط است و مقل تازه را نیز باین اسم نامند **بجرایح** بیدمشک است و در خلاف مذکور شد
بجوم و بجربان بفارسی اسم گل عصفر است **بهو انجی** خزا الفهو **بجار** قسم صغیر الحلزونست **بهرفان** صاحب جامع
تمیمی گوید اسم فارسی یاقوت است **بهیج** بوزیدانست **بد** اسم فارسی سفرجل است **بجار درخت خرما** اسم فارسی طلع
و **بجار قسم نر خرما** اسم قفور است و او را کفری نامند **بهرات صوت** بهندی نوعی از بیش و در انجا مذکور شد
بهر بهندی غنم است **بهیرو** بهندی بلیله است **بهنک** بهندی لسان الثور است **بهر بکیس و بهدرموت** بهندی
سعد است **بهلاوا** بهندی بلادر است **بهرت** بهندی نبات است **بهنکری** بهندی ذرایح است **بهین چمپ** بهندی
فطر است **بهین تمور** بهندی سنا مکی است **بهنک** بهندی قنب است **بهول** گل سرخ است **بهوبر** بهندی آمله

بهبطه

بهبطه هریسه است **بهارنکی** اسم هندی برنک سفیداست **بیض** مراد از مطلق او تخم مرغ خانگی است و حرارت هوا
مفسد او و حافظ او از فساد در غلف نگاه داشتن است و بهترین او بزرگ مقدار است که در همان روز از مرغ
تولد کرده باشد و نیم برشت او معتدل ترین اغذیه و مایل بگرمی و مرکب القوی پوست او در اول دوم سرد و خشک
و سفیدی او در دوم سرد و تر و زرده او در اول گرم و تر و کثیر الغذاء و قلیل الفضول و مولد خلط صالح
و بیهی و مقوی دل و بدن و جهت خشونت معده و روده و مثانه و قرحه گرده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات
حاره بسینه و اصلاح آن و مقوی شخصی که خون زیاده از وی دفع شده باشد و ضعیفی که از ضعف بهم رسیده باشد
و موافق مزاج سوداوی و نیمبرشت او در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد بمعده و باسماق و نانخواه و دانه مورد و
انگور و امثال آن جهت اسهال العراری و با مصطکی و مانند آن جهت درد شکم و با تخم ترتیزک و نمک سقنقور و
نشاره قضیب گاو کوهی و بیخ ماهی زهره جهت تقویت باه بغایت نافع و خوردن زرده خام جهت گزیدن مار و گرده
مثانه و تصفیه صوت مفید و مضر معده و اکثار مداومت آن مولد حصاة کرده و بهق و کلف و بسیار [illegible]
او دیر هضم و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره و ابکامه و نیم پخت او در مزاج اطفال نایب مناب شیر و با
کندر جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با [illegible] و کندر جهت واثر زدن جهت تسمین بدن بیعدیل
و با دم الاخوین جهت زحیر و با طباشیر و کهربا جهت قطع سیلان خون و [illegible] و عرق و سحج و با نیم شقاقل
جرم ملک که نذ کردن زموز نامند و الاثر ابا و استحکام [illegible] جهت قطع سیلان حیض و درد رحم
مجرب و ضماد او با روغن گل و با بونه جهت ورم چشم و انثیین و مقعد و با موم و روغن جهت تلیین اورام
اعصاب و طلاء پخته او با زعفران و روغن گل جهت ورم بواسیر مقعد و ضربان آن و ضربان چشم و با عسل
جهت کلف و آثار سیاهی و با روغن بنفشه جهت اورام حاره و با مرهم زعفران جهت ورمی که از خون غلیظ بهم رسد
و بتنهایی جهت شقاق سفلی نافع است و سفیدی تخم مرغ مغری و خوردن آن مولد خلط خام و لزج و دیر
هضم و خوردن زرده با سفیده موافق محرور المزاج و آشامیدن او با آردجو قاطع نزف الدم از فرق و نفث الدم
و ضماد او جهت درد چشم و جراحت مقعد و قروح خبیثه و سوختگی آتش و آب بسیار گرم و منع آبله کردن
آن و بر بشره جهت منع آثار حرارت آفتاب و با ادویه قابضه برای لدغ جهت قطع خون رعاف که از وردهای دماغ باشد

و یا کنند بر جبهه طلا کردن جهة منع نزله بچشم و بنهای یا درع و سدد دستار و جهة اورام حاره نافع و حقنه او با اکلیل الملک
و امثال ان جهة قرحه امعا و سحج و اسهال مراری و حمول او نافع در غش کل جهة ضربان مقعد و رحم و اکتحال او جهة تیرگی چشم و
منع ریختن مواد مفید و با کافور و روغن گل جهة صداع حار مجرب است و پوست تخم مرغ جالی و مجفف قروح و قاطع رعاف
مصالح مجرب و سوخته مکلس او که مانند اهک سفید کرده با عسل جهة قلع بیاض چشم بغایت سریع الاثر و خوردن پوست
تازه مسحوق او بقدر دو درهم مهیج باه و طلاء او با عسل و سرکه جهة تحلیل اورام و زود او قاطع خون و جهة التیام زخمها
کنند و الصاق جراحات تازه و پرده ملاصق پوست او جهة معید البکارت است با خون بچه کبوتر و از اسرار است و مکلس
پوست تخم مرغ در جمیع اثار مثل اهک است و در علم صنا غذا زاده بجهة وبا بوره و نشادر منعلی مشهور است و روغن تخم
مرغ و زرده او در اذیت ابر اهنی با تش سوزانیده کوفته باشند کرم و محلل و ملطف و جهة درد مقعد و بواسیر و درد
دندان و رویاننده موی بغایت مفید است و کویند چون زرده را با نوشادر ثابت برشته کرده روغن بکیرند در تطهیر
اجساد مجرب است و هر کاه اصل جاده را با او حل کنند اصل یا درد ثابت کند و جالینوس جهة پخته نیم پخته کردن تخم
قرار داده که هر کاه در اب جوشیده بکذارند و تا صد شماره کنند و اید اب سرد کرده با تش کذارند و تا صد
شماره نمایند نیم پخته میشود و قدر شربتش از پنج عدد تا پانزده عدد است و تخم سایر طیور در ابواب خود مذکور است
و در فضایل تخم کبک و تیهو و دراج و کبک شبیه تخم مرغ خانکی اند **بیش** هندی بش نامند و ان بیخی است منبت
او بلاد چین و کوهی که هلاهل نامند و لهذا زهر هلاهل عبارت از اوست و ان سریع النفوذ تر از سم افعی و قلیلی
از اقسام از کمتر از دو ساعت قاتل است و در بلاد هند نیز اقسام او میباشد و بکر ابلغة هندی سنکیا نامند و حندان
نیز کویند و ان بیخی است شبیه بشاخ اهو بر کره و بر روی ان نقطهای سیاه و کاه باشد که مانند طلق مسحوق و
مثل کافور سوده چیزی بر ان نشسته باشد و درون بعضی سیاه و براق و صلب و بعضی سرخ و برخی زرد و
مایل بسفیدی و قوی تر از همه سیاه اوست بحدی که اکر بر رکاب طلا کنند در اسب تاثیر کند و بوی ان کشنده
و ان بسیار نایاب است و ملوک ضبط مینمایند و چون اقسام او را بر ساق کاو بندند بجای شیر خون دوشیده
شود و قسم دیکر را بچهناک نامند و ان بشکل جدوار است بیرونش سیاهی مایل و درونش زرد مایل بسفیدی
و کیاهش بقدر ذرعی و برکش شبیه ببرک کاهو و کل او سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش و بیخ ان کشنده است

بقدر نیم ساعت و تخمش مثل شبت و قسمی صنوبری الشکل و کوچک و بیرونش مایل بزردی و شبیه ببعد و
او را میرک نامند و بعد غایت تندی و تلخی است و همین قسم شبیه بجدوار است و سایر اقسام سوی مهوره را تندی
و تلخی نمیباشد و قسمی شبیه ببقط و بسیار سیاه و قسمی شبیه باکلیل الملک و قرون السنبل نامند و کاهی در
سنبل نیز یافت میشود و قسمی را بهراة صوراه کویند و ان سفید مایل بزردی و طولانی و غیر مخروط است شبیه
ببرنج فی کوه دارد و بقدر انکشتی و برهمی نیز کویند و مهوره نیز نامند و بیک خانک او قتال است و قسمی را هندوان
کویند شبیه است بزرده چوبه و در زرده چوبه کاهی یافت میشود و رنکش سبز اغبر و با اندک زردی و منقط بسیاهی
و کالوت نیز کویند و بقوت بچهناک است و قسمی شبیه زنجبیل و کاهی در او نیز یافت میشود و بقوت بچهناک
نیست و قسمی را ماچلیک و نوعی را امکیاین و قسمی در و سمناک کویند و همه شبیه اند به بچهناک و در حوالی
جمیع اقسام مذکوره سوی جدوار نباتی دیکر میروید و ان هم بچند ذرعی دور تر از ان و هر چه کمتر از بیست
ذرع دوری داشته باشد بسبب قوت جدوار کشنده نیست و کسی که مداومت بسمیات کرده باشد در ان
مکان میتواند بود و تحصیل این اقسام نمود و همه در چهارم کرم و خشک و در اطلیه برص و جذام و در معجون
بزرجلی مستعمل است و کویند استنشاق اقسام او مورث صرع است **بیش موش بیشا** حیوانی است شبیه
بموش و مکان او مواضعی است که منبت بیش است و تریاق اقسام بیش و سایر سمومات حیوانی و نباتی و جهة
بهق و برص و جذام نافع و بعضی کویند که ان نباتی است که در جوار بیش میروید و فادزهر اوست و اشتباه بجدوار
کرده اند و او را بو خا نیز نامند **بیل** بلغت هندی ثمر درخت هندی است بقدر اناری و بی تخم و با عفوصة
و قبض و رایحه او شبیه بخیر و بسیار خوشبو و درخت او شبیه بدرخت سیب و برکش از ان کوچکتر و زردتر
سرد و در سیم خشک و قابض اسهال مزمن و ترف الدم امعا و مقوی معده و قاطع لزوجات و مربای او
که با زنجبیل باشد بهتر است و اکثار خوردن بیل مولد بواسیر و قاطع خون حیض و مصلحش شکر و بدلش شفتالو
بیم ثمر درختی است شبیه ببهی کوچکی و صلب و زغب و بسیار زیاده از بهی صاحب تذکره کوید که درخت او پیوند
سیب و امرود است برشال بلوط و بعد رخت بید و تفاح الضفضاف نامند کثیر الوجود و تا اواسط زمستان
باقی است در دوم سرد و خشک و حابس اسهال و عرق و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با عسل

اورام و طبیخ او پادزهر سموم حاره و مضمضه او جهت تقویت دندان و جلوس در ان جهت قطع نزف دم و برکش
جهت التحام جراحت تازه بغایت مفید و اکثار او مولد سده و عسر بول و مصلحش روغن بادام و بدلش بلوط
و عفص و قدر شربتش از سه درهم تا پانزده درهم است بیخ نی اسم فارسی اصل القصب است بیخ رخان(?) بفارسی
بیداست پیاز اسم فارسی بصل است پیاز عنصل بفارسی اسقیل است بیخ شبیبی(?) بفارسی اصل الفلفا است
بید اسم فارسی صفصاف است که بید برگی باشد بید مشک بفارسی خلاف بلخی است بیخ نفیق(?) بفارسی
اصل انشو کر است بیخ انجدان خراسانی اشترغار است پیه خرما بفارسی جمار است بید انجیر بفارسی خروع است
بید انجیر خطائی بفارسی شحم است پیچان کشت برکشت است پیلگوش بفارسی لوف الکبیر است بیخ کولر(?) بفارسی
عروق است بیخ انار دانه دشتی بفارسی مغاث است بیخ لفاح بری یبروح الصنم است بید گیاه بفارسی
ثیل است بیخ طرخون کوهی عاقرقرحا است بیخ جماز بلغت تنکابن سورخس است بیخ ذاریجان(?) بلغت مذکور بسفایج است
بیخ تیم(?) بلغت مذکور سداب است بزور بفارسی بازرود است بیوه زا اسم فارسی قیصومی از ... است بیجاده بسد ... است
بیخ بند(?) اسم صفهانی شطیوج هندی است بیخ بخور مریم ازدبو است بیخ سنبل بفارسی سنبل اردنانیه
ان مواست بیان بترکی سوس است بین بترکی دماغ است بیلدرجین بترکی سمانی است بیلدزارو بلغت تنکابن
جنداست پی پیل بهندی فوفل است پتیره بهندی قلوس خیار شنبر است بیج بهندی اسم تخم ... است
پی پلامور بهندی بیخ دار فلفل است پتیه بهندی مراره است پیلکاچهار(?) بهندی خاه الارض است بیبو
بهندی هشو است پیپوسرنا بهندی بارو است پیتر بهندی سلوی است بیلا بهندی خصیه است
پیل بهندی تود است پیوله بهندی تجر البو است بیر بهندی کنار است بیغول تخم کنا است پیارن(?)
بلغت مصری اسم بشنین است پیغاین سداب است حرف التاء تانبول پان است و مستعمل جمیع اهل هند
نباتش شبیه بنبات لوبیا و بر درخت می پیچید برگش شبیه برگ لبلاب مایل بدرازی و سبز نیم رنگ و در طعم
شبیه بقرنفل در دویم گرم و خشک و مفرح و مفتح و مشهی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و منهی و مدر
فضلات و مفتت حصاة و مقوی حافظه و فهم و نشاط ارند و مضغ او جهت رفع رطوبت دهان و سرخ
کردن لب و تقویت بن دندان و قطع نزف الدم لثات و تحلیل ورم لثات و ضماد او جهت التیام جراحات تازه نافع

واکثار او

حرف التاء

واکثار او مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش قرنفل است و طریق مضغ او
نزد اهل هند انست که با قدری آهک معمول و اندک کات و قدری فوفل استعمال نمایند و جمیع او را تناول کنند
تامول و تملول تانبول است تاکوب فرفیون است تاغندست بلغت بربری عاقرقرحا است تاصفت ترنجبی ترنج است
تانیفا بلغت بربری صعتر است تالسقیس حرف است تاتوره اسم فارسی جوز ماثل است تانا اسم هندی نحاس است
تال بهندی نقره و مس و برنج است تانک اسم هندی درهم است که چهار دانک و نیم است تادانر(?) بلغت دیلم حب الزلم است
تبن بفارسی کاه نامند و مجموع ان در اول سرد و در دوم خشک و جلوس در طبیخ کاه گندم و تدخین به بخار از جهت
دفع ازاری که از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد نافع و محلل اورام و شستن بدن بطبیخ او جهت رفع سستی
نافع و بثره را شبیه به بثره و مرض میسازد و ضماد خاکستر او با نیم وزن او عنک و قدری سرکه جهت قروح ساق
نافع و کاه جو مبرد و جهت اورام محرورین مفید و بخور کاه باقلی جهت حفظ شکوفهای درخت از سقوط موثر است
و بالخاصیه مجموع کاه مضر عصب و خوابیدن بر روی ان بغایت مضر و عرق کاه گل که بجای اب گل اهک کرده باشند
بغایت مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشی و ضعف محرورین بغایت نافع است تبره ذهب است تبن مکه اذخر است
تترنک بهندی تماو است تج بهندی چینی است تخم کاجو و تخم کافشه اسم فارسی قرطم است تخم ترتیزک بفارسی
بزر حماض است تخ بعربی خمیر ترش است تخم کوفس کوهی فارسی است و فطراسالیون است تخم کاج فارسی است حب
الصنوبر صغار است تخم مرغ فارسی است و بیض است تخم خیری فارسی بیخ زرد او شاه است تخم زردالو
جری بفارسی ... است تخم قنب بفارسی شاهدانج است تخم زداب بفارسی ... است تخم نیلوفر فارسی حب
النیل است تخم کوبجه باقلی مصری است تدرج معرب از تذرو و فارسی است و بترکی قرقاول و بلغت تنکابن
ونان تودان ... نامند و در دوم گرم و در اول خشک و بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح
و مقوی فهم و دماغ و دافع وسواس و اکتحال زهره و خون او جهت بیاض و نزول اب و ذرور استخوان او جهت
رفع قروح مجرب و طلا سرکین او جهت بهق و کلف و برص و اصلاح بشره زنان حامله نافع و سعوط زهره او
مفتح سدد دماغی و در رفع نسیان مفید و اکثار او مصدع و مولد مرة الصفرا در محرورین و مصلحش سکنجبین
تد بهندی اسم جراد است تذرو بفارسی اسم تدرج است ترمس بفارسی باقلی مصری نامند و باقلی کوچکتر و

سفید و وسط او اندک فرو رفته و مایل بزردی و بیمزه و بوی او تره و زردتر و تلخ‌تر در دوم گرم و در آخر آن خشک و
بستانی او در آخر اول گرم است مدر بول و حیض و جالی و مفتح و محلل و مسقط جنین و کشنده اقسام کرم شکم
و ضماد او جهت بهق و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه و جذب سم هوام و اکل او نا
فارسی و تضمید بخته او با سرکه و عسل جهت عرق النسا و بهق و آثار ضربه و سقطه و با آرد جو و آب سرکه جهت
تسکین اوجاع حاره و مطبوخ او در سرکه و آب خاکستر جهت اورام بارده و تهیج بلغمی و مفاصل و قلع علق و ما جهت
ثالیل و بروز مقعد و شقاق و قطع دانه نواسیر و آب طبیخ او با حنظل قاتل کیک و پشه مجرب است و غسل
بشره بآب او باعث سرخی لون و تنقیه اوساخ و مصلح احوال موی و خوردن او صباح و مسا جهت قوه باصره و
قطع صداع مزمن و امان از نزول آب و بآب او با عسل جهت ضیق النفس و سرفه مزمن و استسقا و تقویت سپرز و
و مثانه و دفع حصاة و حول و با مر مسقط جنین و اکثار او باعث زردی رخسار و ردی الغذا و دیر هضم
و مصلحش شیرینیها و قدر شربتش با ادویه از سه درهم تا پنج درهم و مفرد او تا هفت مثقال و بدلش در جلا
دو وزن او باقلی و تخم خربزه و در دفع کرم بوزن او درمنه ترکی و در سایر افعال مثل افسنتین است و مشهور است
که چون ترمس را مقشر کرده در ظرف مس با شیر بقدر پوشانیدن او بجوشانند تا شیر را جذب کند پس با
دو وزن او روغن گاو بجوشانند تا منعقد گردد و بهمان کوبی بر کنج ران ضماد کنند اسهال الصفرا نماید و بر
بالای ناف اسهال سودا و بیرون رکبتین و تهیگاه اسهال بلغم کند و هرگاه موضع را با آب سرد بشویند قطع اسهال
شود و ترمس بری در جمیع افعال اقوی‌تر از بستانی است تربد بهندی است ظاهرش سیاه و باطنش سفید و مجوف
منبتش حوالی خراسان و هند و نبات او ساق دار و برگش شبیه ببرگ لوبیا و اطراف او مجدد و گلش اسمانجونی
و ثمرش مثل لسان العصافیر و هرچه اندرونش سیاه باشد مثل خربق سم است و فرد او نیز بد است و بهترین
او سفید و سبک و صمغ دار است در اول سیم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و رطوبات دقیقه و با زنجبیل
قاطع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منقی معده و رحم و مفتح سده آن و منقی دماغ از بلغم و جهت عرق النسا
و امثال آن و فالج و سرفه کهنه که از رطوبات معده باشد و با هلیله کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و
صرع و با تخم کتان و روغن بادام جهت سعال مزمن و درد سینه نافع و مضر امعا و مجفف اعضا و مغثی

وکرب

مکرب و مصلحش خراشیدن پوست سیاه او و بروغن بادام و پسته چرب کردن و با کثیرا استعمال نمودن و قدر شربتش
از جرم او تا سه درهم و در مطبوخ تا پنج درهم و بدلش پوست ریشه توربد بوزن او و در بعضی امزجه غاریقون
و در غیر معاجین بنا الفرد کوبیدن او نباید کردن ترنجبین شبنمی است که بر خار مسمی بحاج منعقد میگردد
و شیرین و در اول گرم و معتدل و جالی‌تر از شکر و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه و الطف از شیرخشت و جهت سرفه و
درد سینه و غثیان و تبهای حاره و تشنگی و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و با روغن گرده گاوی جهت عسر البول
و با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه نافع و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی و عناب و قدر شربتش از هفت
مثقال تا سی مثقال و بدلش شیرخشت و به مستوی آب جو با شکر سرخ تراب بفارسی خاک نامند و آن خاکی است
از انهار از زمین بسبب آفتاب و صدمات نم رشح سرد باعتدال و خشک و مجفف و رادع است تراب المربعات
خاک چهار راه است و از تراب الطرق که خاک راههای غیر چهارراه باشد الطف و اعدل است بسبب مصادمات
مختلفه بغایت مجفف و منقی جراحات چرک دار و باعث التیام آن و جهت استحکام اعضای مسترخیه نافع و جزو بعضی
از معاجین قدیمه است و از خواص اوست که چون قبل از طلوع آفتاب در روز شنبه بدست چپ بردارند و در خرقه
کبود بسته تعلیق کنند سحر را باطل نماید و چون در ساعت سیم از روز چهارشنبه بردارند جهت دفع عداوت
و تفریق موثر است تراب الصیدا خاک مغاره صیدا است که در بلاد شام است و خوردن یک مثقال او با تخم نیم
برشت جهت التیام استخوان شکسته مجرب دانسته اند تراب الشاره جزیره ایست در روم که در آنجا هوام مسکونه
نمیگردد و خاک او جهت اسقاط زلوی که در حلق چسبیده باشد آزموده است حتی کشنده و جو بر دوح انجا همین
خاصیت دارد تراب الفار و تراب الهالک اسم سم الفار است تراب القی کنگر زد است ترنجان نوعی از بادرنجبویه است
که بجای سبزی میخورند ترباملون علف ات ترسی اوسن ات تریز العسل باندلسی جوز جنم ات تریاق الجبلی
مخمر نوعی از خلاصه ات تریاق فارسی و تریاق طبیعی باد زهر است تریا ماده غافت است تریاق
الزوستاق ثوم است ترفاس فطر است ترسنوح طرفیل است ترفون بیونانی ... است تریاق ترک مومیای
ترویر بلغت اسکابن اسطوخودوس است تریاک اسم فارسی افیون است ترتیزک اسم فارسی جرجیر است تریا اسم فارسی
ثریات ترخون بفارسی طرخون را گویند ترب بفارسی فجل است تره بلغت اصفهانی کراث است ترنج اترج است
تری بهندی شاهتره است ترف پلا بهندی عبارت از هلیله کابلی و هلیله و املاست ترشه واش بلغت اسکابن

التابع الزاء
التابع السين
التابع الثاء
التابع الشين

خاص است ترك بترکی زبال است تسباغه بترکی سلحفات است تستربه طفره است تشتیوان وتشمیز بسفایج است
تشمیزج معرب از چشمیزك فارسی است واورا چشمك وچشوم نامند دانه ایست بقدر عدس انر و مثلث وسیاه
وبراق در اخر دوم گرم وخشك وجالی وبا اندك حدت و بغایت قابض ومحلل ومقوی باصره وجهت دمعه وغشاوه و
جراحت قضیب واعضای عصبانی نافع وچون در جوف پیاز با خمیر گذاشته در زیر آتش بپزند پس مقشر کرده با نبات
و زعفران و مامیران کحل ترتیب دهند در اکثر امراض چشم قوی الاثر است تفیرا سنگی است سفید و سبك که در
میان سنگ رخام یافت میشود وجهت قلع بیاض چشم نافع تفاح بفارسی سیب نامند شیرین او در اول گرم
در دوم تر و ترش او در اول دوم سرد و خشك و ترش شیرین او که میخوش نامند در حرارت و برودت معتدل و
در اول خشك ومجموع او مقوی دماغ و دل و جگر و جهت خفقان وعسر النفس نافع اند وشیرین او مفرح و ملطف
روح حیوانی وسریع الاستحاله بصفرا که در معده باشد و با قوه تریاقیه و بخور او جهت سرفه یبسی و اب او
با شراب وگوشت اب جهت رفع غشی مجرب واب او در معاجین مفرحه ومقوی فعل ان واکثار خوردن او باعث
تبهای مرکبه ونسیان ومولد ریاح ومصلحش اغذیه لطیفه است و ترش او قابض ومسکن قی وعطش وموافق
معده صفراوی و بخور او در رفع جهت اسهال دموی ومصلح ادویه سمیه و خشك کرده او با اب انار وادویه مناسبه
جهت تقویت معده واسهال صفراوی وتسکین قی نافع واکثار او مضر سینه ومورث ذات الریه و ریاح
عروق ومصلحش کلقند ودارچینی است و ترش شیرین او مولد خلط صالح ودر افعال مثل ترش است و نارس
و بی مزه او مولد خلط خام و ضماد او در ابتدای اورام حاره نافع وسیب تلخ قابض تر از همه وعصاره سیب وعصاره
برگ او جهت سموم مفید و قدر شربتش هفت مثقال است وشکوفه او با ادویه موافقه جهت دفع اخلاط متعفنه
سینه وبا ادویه مفرحه جهت تفریح موثر است وگویند اقسام سیب هرگاه بخلط حار که در معده باشد برسد دفع
ان میکند ورب سیب ترش که اب او را بدون شیرینی بقوام اورده باشند در اخر اول سرد و در رطوبت و یبوست
معتدل وجهت غلبه صفرا وغلیان خون واسهال صفراوی و قی ان ودفع غم والم سوداوی نافع و مضر اسهال کهنه و
وشش واب شیرین او در افعال اقوی تر از سیب شیرین و شربت سیب جهت سموم و وبا و تفریح قلب بسیار موثر
و رب او در جمیع افعال بهتر از مفرد اوست تفاح بری زعرور است تفاح الارض بابونج است تفاف نوعی

القاف التابع
التابع الكاف
التابع اللام
التابع الميم

از هندبای بری است که بقله یهودیه نامند تفاح ارمنی مشمش است تفاح فارسی خوخ است تفوردا فقیر است
تفرایس بیونانی انج است تفسیقون طخشیقون است تفاح الجن ثمر لفاح است تفاح مالی اترج است
تفسیا ثافسیا است تقده بفافل کوزه بری است تقره کرویا است تکوك بفارسی اسم جلید است تکان اسم ترکی شوك است
که بفارسی خار گویند تکو اسم هندی اسارون است تل اسم هندی سمسم است تلی بهندی اترووت است وطحال البدا
نیز نامند تلسی اسم هندی بادرنجبویه است تلیا اسم هندی عود است تمر بفارسی خرما نامند واورا از ابتدای
تکون تا انتها هفت مرتبه میباشد یکی طلع که ولیع نیز گویند دیگر بلح سیم خلال چهارم بُسر پنجم قسب ششم رطب
هفتم تمر وهر یك در موضع خود مذکور است و تمر در دوم گرم و در اول تر و در اول خشك و بعضی در اول تر دانسته اند ومنهی
مبرودین وموافق سینه وشش وکثیر الغذا ومولد خون متین ومقوی گرده و ملین مفاصل وجهت فالج و اعیا
و درد ورك وامراض بارده وبلغمیه ودرد کمر وطبیخ او با حلبه جهت تب بلغمی وحصاة مجرب ومولد سودا وسده جگر
وسپرز ومحرق خون ومعفن اخلاط ومصدع ومورث قلاع و رمد و درد دندان ومصلحش روغنهای خشخاش
وبادام وسکنجبین واب انار ومحرورا اجتناب اولی ودر بلادی که خرما حاصل نشود اهل ان بلد را بسیار ضرر
تقلیل نماید ودانه خرما مرکب القوی و قابض ومسوق او جهت اسهال دموی وسوخته او جهت ... وبا ... ثره وقروح جفن
والصاق جراحت تازه وزحم چشم وسبل وجرب وحدت بصر نافع است وچون تمر را در شیر تازه خیسانیده تناول نمایند
واز عقب او شیر بنوشند در تقویت باه بی عدیل دانسته اند تمر هندی بار درختی است در غلاف بقدر شبری و دانها
بشکل باقلی کوچکی ودرخت او مثل درخت انار وبرگش مثل صنوبر وطعم ما فی الغلاف ترش وسرخ تیره در سیم
سرد ودر دوم خشك ومسکن غثیان صفراوی وملین طبع ومسهل صفرا واخلاط محترقه و در حمیات مسهلی
سوای او نیست ومطفی هیجان خون وجهت خفقان حار وحکه وجرب وقلاع وعطش وتبهای حاره وتبهای غشیه
وکرب وتفریح محرورین بی عدیل واکثار او مورث سحج وسعال ومضر سپرز ومولد سده ومصلحش کثیرا وخشخاش
وبنفشه ولعاب بهدانه و عناب وقدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال و بدلش الوی سیاه ودر غیر اسهال در شیاف
ودانه او در سیم خشك وقابض ومغز بخته او جهت امساك منی مجرب وضماد او جهت قلع عضو و ... وتقویت سستی
عضو با پیه وامثال ان جهت نضج وگشودن دمل از موده و نضید مطبوخ او مسکن اورام ودردهای حاره است

تمساح بفارسی نهنگ نامند حیوانی بحری و بزرگ جثه و دست و پا دارد و پوست او درشت و در خارج آب نیز
تعیش کند و در ملتانی نامند و آن سقنقور است در دوم گرم و در سیم خشک و گوشت او محرک باه و مسمن بدن
و رافع قولنج و طلاء پیه او جهت رفع آزار گزیدن او نافع و با روغن گل جهت درد کمر و گرده و تقویت باه و قطور
او جهت درد گوش و گری و صداع و شقیقه و تدهین او بر بدن جهت تب ربع و سوزانیدن او در چراغ نافع صداع
و زبل و طلاء خون او با بلیله و آمله جهت تغیر دادن لون وضح و بهق سفید و اکتحال سرگین او جهت بیاض مزمن و تازه
چشم و زهره او در این باب بغایت قوی است و بخور جگر او جهت رفع جنون و تعلیق چشم او جهت منع تزاید جذام و بستن
او بر پای راست جهت تقویت جماع مؤثر است تمتم سماق است تمر الغنم بلادر است تمنی اسم عربی جاورس است تملول تفتا
بر قیست تنبلی بلغت دیلمی نبات تافسیا است تموش اسم دیلمی علیق است و تمش آنه توت العلیق را گویند تمالس
بهندی جنة الخضر را نامند تنکار قسمی از بورق و نوع معدنی او قسمی شبیه ببرنج و آن بوره زبدی است و بشیرازی
یخک نامند و قسمی شبیه ببرف و آن زبد البورق است و بشیرازی برفک گویند و نوع مصنوعی او قسمی لحام
الذهب مصنوع است و قسمی که بالفعل متعارف شده مرکب است از نمک و قلی بالسویه و سه برابر هر دو بوره ارمنی
که مجموع را در شیر گاو و گاومیش بقدر پوشانیدن آن بجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند و قسمی
که مسمی بلحام الذهب مصنوع است از بول غلامان نزدیک ببلوغ که در ظرف مس بول کنند و با دسته مس در
آفتاب در موضع نمناک مدتها بسایند تا صلب شود و الحام او در آخر سیم گرم و خشک و از سموم است
و ادخال او باعث نرمی و زود گداختن طلا و لطیف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد
جراحات و درد دندان و تاکل آن مفید است و معدنی او را خاصیت آنست که تنقیه قلعی و تلیین آهن میکند
و چون آهن را یکبار در آب تنکار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده بروغن کنجد تطفیه نمایند آهن
مذکور مثل مقناطیس جذب آهن میکند و فرق میان معدنی و غیر معدنی ظاهر و رطوبت مصنوعی است در آتش
بخلاف معدنی تنین بفارسی اژدها نامند بحری او را دنبال مثل عقرب میکند و بری او با دهن و به هر نوع
و با چنگال میباشد در چهارم گرم و خشک و فال و ضماد خاکستر سوخته آن با عسل جهت قطع بواسیر و بهق
و برص و بستن گوشت تازه او بر موضع گزیدن او رافع سمیت و جاذب آنست تن ماهی بزرگی است که در دریای

التاء مع النون

مظلم

و در آبهای شام بهم میرسد و نمکسود مینمایند و خوردن نمکسود او جهت سم مار شاخ دار و ضماد او جهت گزیدن سگ دیوانه
نافع است و خوردن او و بعد از آن شراب خوردن و قی کردن منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است تنباکو ظاهرا
قسمی از ماهی زهر جبلی که فلومس نامند بوده باشد چه در ماهیت بقسم سیم او شبیه است و در سقیه قسبت ماهی
با او مشابه و قسم سیم فلومس را تعریف کرده اند که برگش مثل برگ کرنب و از آن درازتر و با اندک رطوبت چسبنده
و ساقش زیاده بر دو ذرعی و با اندک زغب و گلش در غلاف مایل بسیاهی است و مؤید دیگر آنکه در زمان بقراط جهت
رفع وبا گیاهی را مقرر کرده که آورده در خندق اطراف شهر دود کنند و باعث گردید که احدی تا وبا اثر نکرد
و آن گیاه قسمی از فلومس بوده و این اثر با تنباکو مبینا شد چه در هر بلدی که تنباکو شیوع یافته وبا بندرت کم شده
و بالفعل نایاب است والله اعلم بحقیقة الحال او و در آخر سیم گرم و خشک و معطس و معطش و مجفف و سم قتال
ماهی و دود او مصلح فساد هوا و منقی رطوبات دماغی و محرق آن و جهت درد دندان رطوبی و درد بلغمی و خاکستر
او جهت زخم دواب و با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح و خراز و منع ترف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح
مزمنه آزموده است و از جمعی ثقات مسموع شد که آب غلیان که از کشیدن تنباکو زرد شده بود ضماد آن
استسقا از خوردن آن بسبب ادرار بول و عرق مفرط زود نجات یافتند و مضر دماغ یابس و مغلظ خون
و مورث سدد و خفقان و مکدر حواس و مورث وسوسه و بیت و آشامیدن او از سموم و معیار روغن نیمساست
چه معاذرین او با اندک تری باشد در آلت الخشاز او میکنند تتروی خطائی قرصی است مصنوع سرخ مایل به
تیرگی و بعضی مایل بسبزی و اغبر و این قسم عصاره گیاهی است و سرخ او مغشوش بطین ارمنی و امثال آنست
مرکب القوی و رادع و محلل و قابض و جهت اورام حاره و بارده و اوجاع آن و گزیدن هوام و تسکین درد
سر و سایر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع ترف دم جراحات و آشامیدن یک دانگ او نافع اشتقاقل
جهت اسهال دموی و بواسیر و نفث الدم و قی الدم و زرو و او جهت قرحه چشم و مقعد و قضیب و فرج و اجهم
سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد نافع و مضر شش و مصلحش کتیرا است
تنبول تانبول است تنوب قسم کوچک صنوبر است تنوم قسم صغیر جامر بوما است تنبری اسم هندی حنظل است
تنکهار اسم هندی تنکار است توت شیرین او را نبطی و ترش او را شامی نامند و شیرین او در اول گرم و در دوم تر و

تنوم

التاء مع الواو

مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و مشهی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در انضاج شبیه بانجیر و
مفتح سده و مصلح حال جگر و فساد سپرز و مسمن و مقوی پیر کرده و جهت ابله و حصبه نافع و مفسد معده و مصدع
الاسخا الذی یخلط خاص او و مصلحش سکنجبین است و ترش او در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مطفی حدت
خون و قاطع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد باعضا و مواد حاره بحلق و زبان و مسکن عطش و مشتهی اشتها و غرغره
اب او جهت ردع و تحلیل مواد و تقویت حلق و خشک او جهت قرحه امعا و اسهال حار و رب او نایب مناب اب او و خشک
او مضر سینه و عصب و مصلحش عسل و جوارشات و اب مطبوخ پوست بیخ توت کم بقدر هفت مثقال الطبیخ نافع
باشد مخرج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و طبیخ او با عسل و انجیر جهت سموم و برسام و
جنون و درد کمر و پشت بغایت نافع و طبیخ برگ او نیز همین اثر دارد و مطبوخ هشت درم ریشهای او سر و قی انجیر
که در نود مثقال اب طبیخ یافته باشد و بنصف رسیده مسهل قوی سودا و قریب بلا اثر است و رطوبت بیخ او را که کر شده
و زخم کرده و انچه در عرض شبانه روزی جمع شده باشد ضبط نمایند مسهل قوی و جهت درد دندان و تحلیل
دملهای بزرگ نافع است و از صمغ توت هم همین اثار مینماید و چون اب ریشه توت را که از شکافتن او گرفته باشند
بقدر هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک رطل و قدر رطلی سر پوش بخمیر گرفته بجوشانند تا بسه حصه رسد خضاب
بغایت قوی و مجرب است و مضمضه طبیخ پوست درخت و برگ او جهت درد دندان نافع و خاییدن صمغ او نیز همین اثر
دارد و عصاره برگ او بقدر یک اوقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا و هوام و ضماد او با سرکه در خنازیر جهت رفع شری و بثور
و طلای برگ او با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی اتش و ضماد توت نارس با سرکه جهت رفع شقاق و شری از توت

توابل اسم اصطلاحی ادویه یابسه است که در اطعمه کنند مثل کشنیز و زیره و امثال ان تودری اسم فارسی است
و یونانی اروسمین نامند و بعربی بزر خمخم نامند نبات او را برگ دراز و بیباق و شاخهای او سرخ و صلب و بالند
خاری ریزه و ثمرش در غلاف باریک و لطیف و تخمش از عدس کوچکتر و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید میباشد
و بلندی و در اصفهان قدومه گویند و سرخ او را قدومه گلگون و او غیر خبازی است چه خبازی را خاکشی نامند
و حقیر نبات هر دو را شاهده نموده است و هر دو را اثار قریب بهم دیگر و در اول تر و محرک باه و مشهی و مسمن
و جهت برودت احشا و سرخ کردن رخسار و صاف نمودن بشره و دفع مواد سوداوی و تصفیه صوت و سعال

و مول

دموی و یبس و مطبوخ او در شیر جهت تسمین اعضا و رنگ رخسار نافع و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش
بهمن سرخ است و نبات او قابض و در غایت ردع است توتیا معرب از دودهای فارسی است و یونانی غمقولس
نامند و ان معدنی و انابیقی میباشد و معدنی سه قسم است یکی سفید شبیه بر پوست تخم شتر مرغ و بر وجهی
مثل پهنک ظاهر و بهترین اقسام اوست و یکی زرد و یکی کبود و شفاف ان غلیظ تر از همه است و مشهور بتوتیای هندی
و در غایت حدت است و انابیقی که مشتق از انبیق است و بفارسی توتیای قلم نامند و میل که شبیه ناودان باشد
عبارت از اوست و چندین قسم میباشد یکی از دود مس است که در کورهای سنگ مس در کوره دو طبقه بهم میرسد
و قسمی سفید و بسیار بی ثقل و قسمی ثقیل و کثیف و اول از صناعی و ثانی از راسخ اوست و ان از ذابیه
اقلیمیاست که بتدریج در ذایب مس میریزند و از طلا و نقره و قلعی نیز بهم میرسد و بدستور از مورد و از چوب
درخت زیتون بری و انبه بعد از اخراج دانه او بعمل ارند و بدستور از عفص و خرنوب و توت سفید خشک
و شاخ درخت امرود و مصطکی و حبة الخضرا و شمشاد و انجیر و از گل پوده تازه و از شکوفه تاک و از مومیم
ماهی و از عرق جلو بقر و از پشم غیر مغسول ترتیب میدهند و اما طریق اتخاذ انکه بعد از نیم کوب کردن ان در
ظرف سفال لعابی داده سر پوش سوراخ داری بان مستحکم نموده چندان اتش کنند که دود او بر طرف شود اما
طریق پشم و سر نیم انکه ریف و بعمل الوده بدستور اتش کنند و صناعیه هر یک را استعمال نمایند و بهترین مصنوع
او انابیقی کرمانی و بهترین معدنی سفید ان و عدیم الوجود است و اقسام توتیا را بدون تغسیل استعمال نباید
نمیت و طریق غسل ان در دستورات تحریر یافته است و امین الدوله ذکر نموده که توتیای بحری نیز میباشد و او
سفید و سنگ مانند و شبیه بسنگریزه است و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک دانسته و مغسول
او ابرد و مجفف بی لذع و مشوی او لطیف تر و مقوی چشم و حافظ صحت او و مانع انصباب مواد و جهت تقویت روح
باصره و قرحه چشم و قضیب و غانغرایا و مقعد و سرطان متقرح و جراحات خبیثه و سایر اعضا و اندمال القروح و بارد
کل و جهت التیام جراحات عصب و نشف رطوبات و قاطع نفث الدم و ترقی الدم و مقوی معده مسترخیه و جهت قروح
ظاهری و باطنی شربا و ضمادا و اکثر امراض عین و اکحال و شیافات و جهت حرقة البول حمولا و جهت سیلان رحم نافع و مولد
سده و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم مثقال است و اقسام معدنی او قاتل و بدلش بوزن او شادنج و نصف او

توبال النحاس مغسول وگویند مرقشیثا واقلیمیا بدل اوست وطریق شستن آنست که توتیا را با آب سائیده قرص
کنند وبر آتش نرم در روی سفالی بگذارند وبگذارند تا خشک شود توبال معرب از تفال فارسی است وآن چیزی است
که از مس وآهن تفته در حین کوفتن از زیر دو واز مطلق ومراد توبال مس است وبهترین او مایل بسیاهی وسرخی وبراق
ورقیق است که قریب بسی باشد در سیم گرم وخشک وملطف وجالی وجهت جرب وحکه وسبل وقلع بیاض ومنع
زیاده شدن قروح خبیثه والتیام قرحه چشم وخشونت اجفان وبردن گوشت زیاده صلب جراحات وآشامیدن
مغسول او با عسل البطن بالا رد کند واصمغ عربی مسهل قوی بلغم وجهت استسقا واخراج ماء اصفر نافع وتناول
او باعث تهیج وقرحه امعا وناشسته او را نباید استعمال اندر اضمده ومراهم نمود وآب مغسول او در نهایت لطافت
وحدت میباشد وتوبال الحدید جهت رم خشک وحابس اسهال وخون ومانع خفقان وذرب وضعف معده
ودر سایر خواص قریب بتوبال النحاس است وچون در لثه بسوده بجای قمل خصوصا مخ خیها یک هفته بگذارند
زعفران میشود دوا جهت بردن جرب عین وجلا حمره او با ربع او نوشادر جهت رفع بیاض وسبل از موده است
وبا سرکه وعسل محلل او وامراست وهرگاه او را با سرکه مکرر تقطیر ورده کنند معادن را بر ادب دیگر نقل
سینماید خصوصا مشتری را وچون با نحاس دو تکون زعفرانیه زعفران ممزوج کردد وبعد از آن تقطیر مشترک
وشنجرف را با سرکه مقطر مکرر بان تسقیه کنند بحدی که شنجرف حل شود جهت بین اعلال اندا نستم اند توت
العلیق وتوت وحشی ثمر علیق است تودریون شوکرانست توجره بلغت مغربی بقلة الاوجاع است تودری
تیزرازی بقلة الخطاف توز فارسی جوز رومی است توت اسم فارسی فرصاد است تولکی اسم ترکی ثعلب است
تمبن بلهر اسم هندی باقلی قبطی است تختبن الاچی اسم هندی هیل است توتر اسم هندی لغابست تهوا اسم



هندی طوطی است تونبره اسم هندی قرع است تین بفارسی انجیر نامند بری وبستانی میباشد وهر یک
ان نرو ماده وبری آن غیر حتیزه برگ وبارش کوچکتر ومدرنکا بن دیو انجیر نامند یاسمیه وبسیار گرم تر نند
محلل قوی وضماد او در دفع خال اثالیل نافع وشیر او در افعال قوی تر از شیر بستانی است وتازه بستانی در
اول گرم ودر دوم تر وصبی وکثیر الغذا تر از سایر میوها وسریع الانحدار وسکن حرارت وتشنگی ومفرط
ملین طبع ومسهل بلغم وکاسر قوة عصبی ومبرد دل و[illegible] سمن بدن خصوصا چون بجهل صباح با قدری بنوشند

تناول نمایند ودر تسمین عدیل ندارد ومفتح سدد ومقوی جگر ودافع سنگ ودم طحال وبواسیر وعسر بول
وهزال کرده وخفقان وربو وسعال ودرد سینه وخشونت قصبه ریه وبا گردکان خوردن جهت امان
از ضرر سموم قتاله وبا سداب نایب مناب تریاق وبا بادام وپسته مصلح بدنهای ضعیف وزیاد کننده
عقل وجوهر دماغ وتازه وخشک او با مغز قرطم وبیکدانه ونیم بوره ارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظه وخشک
او در دوم گرم ودر اول تر ودر جمیع مراتب مذکوره ضعیفتر از تازه ومعطش وثقیل وملین طبع ودافع مواد
عفنه بطرف مسامات جلد ولهذا اکثار او مولد قمل است وبا مغز گردکان جهت معتادین قولنج وصاحب یبوست
طبع وتفتیح مجاری غذا وتسمین بدن وگزیدن عقرب ورفع سودت ریاح موثر است وضماد او با آرد کندر
جو منضج ومحلل ورم ناگوش ودملها وبا پوست انار جهت داخس وبا زاج جهت قروح ساق وبا خردل جهت خارش کهنه
ودوی او وبا بوره ارمنی جهت بهق وامثال او وآب مطبوخ او با حلبه جهت سینه وریه وبا سداب وانیسون جهت
ریاح وسدد نافع وسوخته او در سفید کردن دندان بی عدیل ومقوی لثه وقاطع نزف الدم وبا موم روغن
جهت شقاق که از سرما بهم رسیده باشد وحقنه او با سداب جهت مغص مفید است وانجیر نارس ملین ومحلل
وجاذب وبا تریاقیه وضماد بحته او جهت خنازیر وتعقد عصب وبا سرکه ونمک جهت قروح رطبه وبا اصل جهت
گزیدن سگ دیوانه وبا کرسنه جهت گزیدن ابن عرس وطلاء او با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته
ریزه شده موثر وشیر انجیر مسهل قوی وخطرناک ومنجمد کننده کل ذائب وآب کننده کل منجمد است واکحال
او جهت نزول آب وحمول او با زرده تخم مرغ وموم مدر حیض ومنقی رحم ومخرج جنین وضماد او با [illegible] جهت نقرس
بارد وبا آرد جو جهت جرب منقرح وقوبا وکلف وبهق وطلاء او جهت گزیدن هوام وسگ دیوانه وسنون او جهت
دندان متآکله ودرد دندان وبا پیه جهت قلع ثالیل مفید وبرگ تازه او جهت گزیدن سگ دیوانه وجهت التیام جراحت
وخشک آن با سرکه جهت نقش جلد وطلاء او با آب جهت منع ریختن موی وطبیخ او جهت تقویه استخوان کوفته یا
نافع وسایر اجزای او را فی الجمله نفعی در صرع وجنون ووسواس هست وثمره قوی تر است وچون انجیر را نه روز
در سرکه خیسانیده وهر روز پنج عدد او را با قدری سرکه او بنوشند وبعضی گویند ضماد نمایند جهت تحلیل
سپرز مجرب دانسته اند وچون با مساوی او مغز گردکان کوبیده روزی بیست مثقال او را بخورند بالخاصیه

التاسع الالف

الملائی مینماید و مجربست و مضر جگر ضعیف و مصلحش کردکان و صعتر و افیمون و مصلح انجیر تازه سکنجبین و شربت
ترنج و ریباس و بدلش در ادویه شش مثقال بزر جلغوزه و قدر شربت از خشک او تا سی مثقال و از تازه او تا یک رطل **تواج**
پوست درختی شبیه به پوست درخت چنار و گویند پوست درخت لسان العصافیر بلاد خطاست و ظاهرا همان لیف
باشد در اخر دوم گرم و خشک و قابض و بسیار تلخ و با اندک چسبندگی و ربوب قابضه جهة اسهال العزمن بارده و
قطع خون بواسیر و ضماد او با سرکه جهة درد سر و اورام رخوه و سنون او جهة درد دندان و تقویة لثه و بزل دکمه
و بخور او جهة رفع وبا و طاعون عجیب الاثر و بدستور جهة بواسیر و شقاق مقعد و درد دان و درد رحم و ورم او جهة
قطع سیلان رحم و حیض مفید است و نیم مثقال او با یک مثقال نیلوفر در حبس اسهال مجربست و قدر شربتش یک مثقال
و مضر بهرو دین و معطش و مورث التهاب احشا و مصلحش کتیرا و ربوب فواکه است **تبهو** اسم فارسی طیهوج است
تیغال و تنها الیه نیز گویند و ان شکر تیغال است **تین احمق** جمیز است **تین الفیل** جوز الشوک است **تیس** بز نر است **تیطلیس**
اسم یونانی ختمی است **تیهدی** اسم هندی جراد است **تیجاب** اسم هندی سلیخه است **تیرج** اسم هندی خارج است
تیدو کی لکری اسم هندی ابنوس است **تین افرنجی** بلغت مصر ثمر نخل بانی است **حرف الثاء ثافسیا** صمغ نباتی
سفید رنگ شبیه به انزروت و شدید التلخ و بسیار تند بو و نبات او شبیه به رازیانه و کلش سفید و تخمش مثل
انجره و با اندک عرض و در اطراف شعبهای او مثل اکلیل شبت و بیخش غلیظ و بسیار تند و تلخ و منبت او کوههای
سخت و در دشتکا بن والموت خوند و بدیلی طیلی نامند و بیخ او را نیم کرده رطوبت او را بعد از انجماد میگیرند و بعضی
بیخ ان نبات را افشرده و عصاره میگیرند و الحرین متخلخل و سیاهی مایل بسیاهی میباشد در اخر سیم گرم و خشک
و با دو مسهل فضلیه و مقی و مسهل بلغم غلیظ و جهة درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریاح و سدد و ضماد او جهة
داء الثعلب و رو طلیه ان سود و درد زانو و امثال ان و با موم و زن ان او موم روکند جهة اسقاط بواسیر و جهة قلع اثار
سیاهی و بنفشی و کبودی جلد و با عسل جهة جرب متقرح و با کوکرد جهة انفجار دمامل صلب نافع و زیاده از دو ساعت
نباید گذاشت و قدر شربتش تا نیم قیراط و پوست بیخ او در افعال مثل صمغ اوست و جوهر دریزه کرده در روغن زیتون
بجوشانند جهة تقویه عصب و درد مفاصل و اشامیدن او جهة فالج بغایت مفید و قدر شربتش از پوست بیخ او
چهار دانگ تا نیم قیراط و اکثار او مورث ورم حلق و معده و احتباس بول و عرض حبس النفس و غشی و مصلحش شیر تازه و تعادل

التاسع الجیم

التاسع الخاء

التاسع الدال

التاسع الراء

التاسع العین

بزرقطونا و بدلش در داء الثعلب حرف باء و گویند با لخاصیه تخم سداب رفع مضرت او میکند و چون گیاه و ساق
او را داخل اغذیه کنند بمرتبه احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش نباشد و ورق رخشا و اسرخ کند
و جهة اکثر امراض بارده رحم نافع و او غیر حنیع سداب بریست چه سداب بری اصفهانی غیر اوست **ثافسیا البحر** بسفایج **ثامر** لوبیات
ثاموس یونانی مرزنجوش است **ثالسقیس** یونانی حرف باء است **ثجیر** بضم ثلاثی چیزهای افشرده است و قوتش مثل
نا بین عصاره و جرمان چیز و ان مطلق ثجیر مراد لاغرآب انگور است و ان قابض و ضماد ش با نمک جهة ورم حاد و ورم
صلب و ورم پستان و حفظ او جهة قرحه امعا و اسهال العزمن و سیلان رطوبت رحم و اشامیدن برشته کرده او با
دانهای انگور که درو یافت شود جهة قرحه امعا و تقویت معده و اسهال البغایت نافع است **ثخین** انجیر غلیظ باشد
ثدی ضرع است **ثریا** بلغت اندلس ابریفا رون است **ثرمد** روباه ماده است **ثرید** نانی است که در آب گوشت ریخته تناول
نمایند و شامل است برانچه در دوغ و شربتها و غیر ان کنند **ثعلب** بفارسی روباه نامند و ان حیوان معروفی است پوست
در گرمی قریب بسمور و جهة مبرودین و مرطوبین نافع و منطول طبیخ زنده و مذبوح او جهة درد مفاصل و طبیخ زنده
قوی تر خصوصا که در روغن زیتون جوشانیده باشند جهة تعقد و صلابت مفاصل و باعث سرعت راه رفتن اطفال
و دفع اعیا و اشامیدن یک مثقال از شش او که خشک کرده باشند با اب و عسل جهة ربو و سرفه و طلاء ان با پوست
سوخته تخم مرغ جهة داء الثعلب مجرب و پیه او جهة درد گوش و با روغن زیتون و امثال ان جهة نقرس و دردهای بارد
و سعوط زهره او با هم وزن ان ابکر هر روز یکبار جهة ابتداء جذام و زیاده نشدن ان بغایت موثر و گوشت
او جهة مبرودین و تحریک باه و صاحبان استسقا مفید و خاکستر پوست او جهة سوختگی اتش و نواصیر و قروح حاره
و تدهین دست با پیه او مانع مضرت سرما و نگاه داشتن دندان او جهة منع فریاد کودن سلع مجرب دانسته اند
و مالیدن پیه او بر چوب و نصب کردن ان در موضعی از خانه سبب اجتماع کیک برآن چوب **ثغبان** مار عظیم است
ثغارید بعین معجمه دردابست **ثغا** بلغت عبرانی اسم حرف بابلواست **ثغرلس** هندبای بری است **ثفل** اسم جرم چیزهاست که
اب او را افشرده باشند از هر غلیظ ترود افعال شبیه او است **ثلج** بفارسی برف نامند در سیم سرد و در دوم خشک
و مسکن درد دندان حار و اخراج کننده زلوی که در حلق مانده باشد و جهة کرم معده و تقویه هضم معده حاره و جهة
حکه و ضماد او بر پیشانی جهة قطع رعاف و اشامیدن او باعث اجتماع حرارت در معده و تخمه و معطش و مورث

التاسع الغین

التاسع الفاء

التاسع اللام

سعال و مضر احشا آ ضعیف و مبرودین و صاحبان او را مز بالخفی است و آب پرورده باو مجرب است و مصلحش فوفل

وعسل و از خواص اوست که چون نمك با برف آمیخته بر شیشه پر آب بدستوری میکیرند که شیشه در آن پنهان شود

در یك ساعت آب آن شیشه منجمد گردد **ثلج چینی** رطوبتی منجمد برفی است شبیه بنمك که از هند آرند جهة بیاض عین

وظلمت بصر و ضماد ش بر بدن جهة تب دق نافع است و این اسم را بر بارود نیز استعمال میکنند **ثلبان** عنب الثعلب

ثمام بعربی اسم نباتی است شبیه بکندم و قدش کوتاه تر و ساقش باریکتر و بیخ بند و غیر مجوف و خوشه آن شبیه باذن

و طعم او شیرین و در شکاف زردآلو نبات میشود و در ما زندران باز میل در در و مرکرم و در اول خشك و ضماد تازه او جهة ورم

چشم و منع ریختن مواد و آشامیدن او محلل ریاح و مفتح سدد و نطاکستر او جهة تقویت مژکان و رویانیدن آن و

تقویت باصره نافع و مضر کرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا پنج مثقال و بدلش عود ریست **ثمرة الطرفا** بار درخت

گز است بزرگتر از عدس که ثمرة اثل باشد و مثلث شکل و کرم مزاج عبارت از او است و در افعال مثل ثمرة الاثلات

و خالی از حرارت لطیفه و جلاء لطیف و تقطیع نیست **ثمرة الاثل** نوع کوچك بار گز است که عذبه نامند بقدر نخودی

و از آن بزرگتر و غیر مثلث در دوم سرد و در سیم خشك و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی احشا

و آب طبیخ او که او قیه از او در دو رطل آب جوشانیده باشند تا بنصف رسیده مفنی رطوبات عفنه اطفال و جهة

گزیدن رتیلا و نفع جرب رطب و با شکر جهة یرقان و زردی رخسار و رطوبت رحم و دبر و سعال و ضعف جگر

و احشا و حکه و امراض مقعد و قروح رطبه شربا و طلاء نافع و مضمضه او جهة تاکل دندان و استحکام لثه

مفید است و منقوع او که یکشبانه روز در آب کرم خیسانیده باشد در افعال مثل مطبوخ او و قطور او مقوی

اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهة دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصا که در

گلاب خیسانیده باشند و جرم او جهة نفث الدم و جراحت شش و اسهال کهنه و سیلان مواد و نزف الدم اعضا

و برشته او با کل سرشوی جهة اسهال مجرب و زدود او جهة بردن گوشت زیاد و قطع خون جراحات و طلاء او جهة

رنك رخسار و صاف نمودن بشره و حول او جهة تجفیف رطوبت رحم و ضماد او که با آب عسل که بجته باشد جهة سپرز

نافع و مضر سپرز و مصلحش دو قو و بدلش ماز و با پیه انار یوزن آن و قدر شربتش از جرم او دو مثقال و کوبیده با جها

درهم است و چون عذبه را با صندل و افسنتین جوشانیده آب او را با شکر بقوام آورند شربت مذکور جهة ضعف

سپرز بی بدل است و جهة تقویت اشتها و اعضا و اعصاب و رفع اعیا و مغص و تنقیه رطوبات فاسده معده و تقویه

آن بغایت موثر است **ثمرة العرعر** ابهل است **ثمرة الشوك المصری** جلنار است **ثمرة شجرة الدوم** مقل مکی است **ثمرة العلیق**

توت العلیق است **ثمرة السدر** نبق است **ثمرة الفواد** بلغة مصری شاه بلوط است و بعضی انیسون و بلادر را امید العقد

ثمقولس بیونانی توتیا است **ثومس** بیونانی اسم حاشا است **ثوم الحیة** و **ثوم الکلب** و **ثوم برئی** اسقوردیون است **ثوم**

الماء طحلب است **ثوم الثعلب** بلغة اندلس قسم ثانی سدر بطرات است **ثوم** بفارسی سیر گویند و بترکی او اسقوردیون

و بستانی و قسم میباشد یکی بسیار دندانه و یکی منحصر بیك دندانه و بقدر پیاز کوچکی او کمتر است و جبلی او را

بفارسی موسیر نامند و بر کشوع بعضی از برك نرکس و کلش بنفش و بیخش بکجعده و بیخ دندانه و بزرك مقدار و در بوی تند تر از بستانی و بجهة ادهم

بستانی مشهور بر دندانه است در آخر سیم کرم و خشك و با رطوبت فضلیه و محلل و مدر بول و حیض و عرق و مفتح و معالج

و جاذب و مجفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت او شبیه بحرارت غریزی و ملطف و رقیق کننده خون و با قوة

تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان و مزاج و محل اعتدال حافظ صحت و دافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و تعفن

است و جهة گزیدن هوام و سك دیوانه و تصفیه حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قولنج ریحی و نسیان و ربو

و سپرز و ریاح نحوکاه و درد مرطوبین تحریك باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و معطش و جهة بهای کهنه و قروح

شش و درد معده و مفاصل و دفع کرم شکم و دلوی حلق مانده و رفع تشنکی که از بلغم و از سده ما سارتقا باشد

و تقطیر البول و نیکویی رنك رخسار و تلطیف غذاهای غلیظه و جهة ضیق النفس و فالج و رعشه و تحلیل اورام و

حصاة کرده و با شراب جهة سم افعی و دوا مران باعث سقوط موی سفید و رویدن موی سیاه و با انجیر و سالیدن با

مغز گردکان موی تر از قاذهر و مطبوخ او با زیره و برك صنوبر جهة تقویت دندان و با شیر گوسفند و بعد از آن با روغن

تازه و بعد از آن با عسل تازه سرشته باشند در تحریك باه بی عدیل و اکثار او و عدم مراعات مزاج و سن و فصل

محرق خون و مضر بواسیر و زنان شیرده و صاحبان زحیر و خنازیر و مولد صفرای بسیار رسند و مضعف باصره و مهیج

امراض یابسه و منتن و مضر شش و مصلح او بخن اوست در آب با قلیلی نمك و اضافه نمودن روغن بادام و روغن کوه و استعمال

کشنیز و سکنجبین و آب نار ترش شیرین و امثال آن و نشستن در طبیخ برك و شاخ او جهة احتباس حیض و اخراج

مشیمه و طلاء او با عسل جهة بثور لبنیه و قوباء و قروح رطبه سر و نخاله او و بهق و جرب متقرح و با برك انجیر سیاه

وزیره جهة کزیدن ابن عرس و باجند و روغن زیتون جهة جذب سم عقرب و با سرکه جهة تحلیل رطوبت غلیظه و ورم

اعضا و ضماد بخته او با شیر جهة کشودن دمل و تضمید مجرب و با عسل جهة ازاله رنگ خون منجمد در تحت پلک چشم

و با روغن بان جهة داء الثعلب روغنی که در وسیرکه جوشانیده باشند جهة جمود خون در اطراف بدن و شقاق که

از برودت باشد و جهة مفاصل و قولنج بلغمی و ریح شربا و ضمادا نافع و غرغره با سرکه ترشی سیر جهة اخراج زلو که در

حلق مانده باشد و جهة ذبحه مفید و مضمضه طبیخ او با کندر جهة درد دندان بارد مفید و بدلش بیاز عنصل

و سیر صحرایی و طلاء او با نوشادر جهة برص و بهق و با زنکار جهة داء الخس و خشونت ناخن و بکهای و طبیخ او کشنده قمل

ثومون لحیوی است شبیه به جنه بفارسی تخم زرد آب کویند و بترکی صفرا ادوی نامند منبت کیاه او اماکن سایه

ناک و او شبیه بسداب و برکش دراز تر و کلش سفید و تخمش تلخ و تند و ریزه و کویند تر بدی زد بیخ او ست و در

افعال مشابه خربق در سیم کرم و خشک و مقی و مسهل اخلاط غلیظه و اقسام کرم شکم و مخرج جنین و مدر بول



و حیض و محلل اورام بارده و قدر شربتش نیم درهم و مصلحش کثیرا ثیقوس یونانی اذخر است ثیریون

یونانی دفلی است ثیبر اسم ورد ابیض است ثیل بلغة ترکی یبلان اوتی و در تنکابن کوک خوداش کویند و آن

نباتی است که در کنار انهار و زمین نمناک می روید و مخصوص زمانی نیست و بر روی زمین پهن میشود و شاخها

او در الغه و با بندهای بسیار و برکش بسیار ریزه و بر هر بندی شاخی سنه و کلش ما بین سرخی و سفیدی و

بابرک امیخته و طعمش مایل بشیرینی در اول سرد و خشک و قابض و طبیخ او جهة مغص و عسر بول و قروح مثانه و

طبیخ بیخ او جهة سنک کرده و آب کیاه او از نیم رطل تا یک رطل در رفع سم مار و هوام و سک دیوانه کزیده مجرب و رافع حرقة

البول و احتباس بول و حصاة و تبهای حاره و سل و بغایت نافع و ضمادا و جهة جراحات تازه کزیدن هوام و اورام

حاره و منع نزلات و ضماد خاکستر او جهة قطع خون بواسیر و تحلیل اورام و بتخفیف قروح بغایت نافع و مقی از

ان دابر کش مثل ابل اید و کلش خوش بوی و ثمرش ریزه و عروق او در ضخامت بقدر انکشتی و در عدد پنج یا شش

میباشد عصاره او با ادویه مناسبه جهة علل چشم و تحلیل مواد و تخمش بغایت مدر بول و جهة قطع قی و اسهال

و منع ریختن مواد بمعده و احشا و تفتیت حصاة کرده و مثانه و قروح ان مفیدات و قیمی از ان میباشد که

هر کاه کاو از ان میخورد دو اعضاء او و و رم میکند سوختهٔ او در ظرف مس جهة قطع خون بواسیر ضماد آن از مجربات شمرده اند

وکویند



وکویند زیاده برسه بار احتیاج نمی افتد و ضماد تازه او با روغن کل بغایت ملین و منضج و محلل است حرف الجیم جاورس

بفارسی کاودس کویند و آن نوع ریزه دخن است که بفارسی ارزن لطیف تر و سریع الهضم تر و مقوی بدن و با رونق

و چربی غذائیه او بیشتر و خوردن مقلای او جهة التواء عصاب و نزلات نافع و خابس اسهال مراری و کماد کرم کرده

او محلل نفخ معده و مسکن درد بواسیر و مولد خون سوداوی و مورث سدّه و مصلحش روغنها و شکر است

جای خطایی نباتی است ساقش برد و زرع و ساق برکش مایل به بنفشی کرم با عتدال اقرب و ملین و منضج و مقوی معده

و ضماد پخته او جهة اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نافع و نطول او معرق و منوم و مضر معده بارد و طبیخ و مصلحش

بادیان خطایی او را ازمانیرات و ابن تلمیذ کوید که جای قرصی است که از چین می اید و مسهل و دافع ضرر شراب است

و از کتاب اخبار العین ظاهر میکردد که نباتی است شبیه برطبه و خوش بو و با اندک تلخی که از جوشیدن تلخی او زایل

میشود و طبیخ او مسکن التهاب و صاف کننده خون است جاوشیر صمغی است بدبو و ظاهرش سرخ تیره و باطن

او سفید و نبات او را ساق غلیظ و بلند تا از ذرعی و نیم و برجای جزئی شبیه به پشم و سفید و برکش شبیه ببرک انجره

و مایل باستداره و خشن و بسیار سبز و قبه او شبیه بقبه شبت و کلش زرد خوشبو و تخمش سیاه و قریب

بانیسون و خوش بو و تند و بیخش غلیظ و شعبه دار و بدبو و بیرون او سیاه و اندرون او سفید در سیم کرم و خشک

و محلل و مفتح و مدر حیض و بول و مقوی اعصاب ضعیفه و مسقط جنین و فاداراه و یا قوهٔ تریاقیه و جهة تبهای غب و ربع

کوفتکی و تعقد عضل و درد مفاصل و درد پشتی که از صدمات بهم رسد و فالج و صرع و امراض بارده دماغی و عشا

که بعد از جماع بهم رسد و مغص و سرفه بلغمی و تقطیر بول و جرب مثانه و نفخ رحم و قولنج بلغمی و ریحی و استسقا و

حصاة و دفع سموم و منع نزلات و جبر شکستکی استخوان و ضمادا و جهة جراحات خبیثه و رویانیدن کوشت

بر استخوان و سایر اعضا و منع ان از قبول افات و دردهای بارده و با روغنها جهة اعیا و با روغن زیتون جهة

جهة کزیدن سک دیوانه و حمول او مسقط جنین و جهة امراض بارده رحم و اکتحال او جهة بیاض و نزول اب و سبل او

جهة درد دندان و منع تاکل ان و طلاء او جهة قروح و نار فارسی مفید و مضر انثیان و مصلحش مرباهای ترش و خیسانیده

او در مطبوخ عنبی و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش بوزن او قنه یا شیر انجره یا اشق و بیخش جهة منفعت وجه آله

جهة کشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل است اشامیدن تخم او با شراب جهة اختناق رحم و ...

مثقال او و با نیم مثقال زراوند طویل جهة گزیدن هوام و با نیم مثقال افسنتین جهة احتباس حیض بسیار نافع است
جاموس بفارسی گاومیش نامند و منی او کم است و گوشت او گرم و خشک و بسیار غلیظ و جهة اصحاب ریاضات
و هزال الکلیه نافع و مولد سودا و مضر درد مفاصل و امثال آن و مصلحش ابکامه و دارچینی و ادویه ملطفه و اشیاء
سم سوخته او جهة صرع و کعب محرق او با عسل جهة تفریح دل و فربه کردن بدن و تقویه جگر و زور او و مجفف
و رافع حکه و مقوی باصره و قدر شربتش تا سه مثقال و ضماد سم سوخته او با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه
جهة داء الثعلب نافع و بخور موی او و شاخ او باعث گریختن افعی است جامسا بلغة سریانی اسم اجاص است جاد
النهر سلق الماء است جادی زعفران است جامسه باقلای قبطی است جاوزین و جاوذ مرج حجر البقرات
جاسوس خشخاش زبدی است جارکون اسم فارسی بسباسه است جاکسو بهندی تسمیه جبت جاول بهندی
ارز است جال کری بهندی اسم قوا است جاکرت بهندی اسم اسفاناخ است جاثیری اسم هندی بسباسه است
جایفل بهندی جوزبوا است جاری بهندی ذرة است جاندبیل بهندی لبلاب است جال بفارسی درخت
مسواک را گویند جامع اللحم قنطوریون است و جره را نیز گویند جاورس بهندی ذرة است جبن بتشدید
نون بفارسی پنیر نامند تازه او در دوم سرد و تر و مضر معده و رود و مقوی گرده و ملین طبع و مولد خلط
صالح و خون و دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک در اعضا و با مغز گردکان و صعتر بغایت مسمن بدن
و باعث نرمی جلد و پرشیر او بعد از طبیخ و فشردن آب اسهال و ضمادش مانع ورم جراحات و مضر معده و دیر
و رافع اشتهای طعام و غیر مهضوم او باعث قولنج و سده و ظلمت بصر و مصلحش عسل و نعناع و صعتر است
و پنیر نمکسود کهنه در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و امعا و مجفف رطوبات و ضماد او با
عسل جهة انفجار دمل و رفع داحس و با نوشادر جهة کلف نافع و مولد اخلاط ردی و معطش و مولد حکه و
جرب و مضر محرورین و ضماد آن سده احشا و بسیار کهنه و متعفن او اقرب بسمیه و مصلحش مغز گردکان و
در محرورین میوه‌ها و ترشیهاست و غیر چکیده پنیر که آنرا دلمه گویند در غایت ترطیب و منوم و جهة تبدیل و
سل التهاب معده و رفع یبوست جلد و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع است جیره
بلغة مغربی اسم نباتی است طولش سه چهار انگشت و برگش شبیه ببرگ نیل و بیخش مثل موی و سفید و بکلی

ثمرات و در بو شبیه بتخم در اول دویم گرم و تر و مقوی دل و جگر و حواس و مفرح و جهة صاف کردن خون والتیام
جراحات شرباً و طلاءً و با شراب بود درهم او جهة وهن عضل و پاره شدن آن نافع و گویند بیخش را چون با پاره گوشت طبخ
نمایند قطعه‌های گوشت با هم ملاصق میسازد و دو ورق او را جهة یرقان مجرب دانسته‌اند جبسین بالکسر بفارسی سنگ
گچ نامند و آن سه قسم میباشد و بعضی دو قسم او را گویند یکی سفید غیر براق و دیگر سرخ لون باشد جصیص گویند و بعضی
براق صفائحی را اسفیداج جصاصین و اقسام او در سیم سرد و خشک و آشامیدن او کشنده است و طلاء او مغری و
و با سفیدی تخم مرغ و غبار آسیا جهة قطع سیلان خون و با سرکه جهة رعاف و بریدن جهة منع عرق و با گل ارمنی و عفص
و لحیة التیس و آب مورد و سرکه جهة رمد دموی و منع ریختن مواد و با آب کشنیز جهة رفع باد سرخ و او را ملینه مجرب است
و چون با روغن زیتون و اندکی بورق و شب یمانی بسایند و بر توشیخات بیالایند ازاله کثافت میکند و بر حاشیها
قطع چرک و جرب آن میکند و طلاء آن بواسیر را رفع مینماید و سفیداب جصاصین در افعال اقوی از او و بغایت نافع
و رادع و جامع و مجفف است جلاهنک لغة فارسی است و جلبهنج و جلبهنج معرب او و آن تخم خاریست در رنگ شبیه بشونیز
و بترکی صفراوی گویند و آن نوعی است جب بلغة هندی جو است زرد رنگ و از اجزاء کلکلانج هندی است و در بعضی
نسخ بجاء معجمه مسطور است جلا قطر اسالیون است جبین بترکی اسم ذباب است چتره و چتیه هندی اسم شیطرج است

الجيم مع الثاء

چیل بهندی اسم ایل است جنجات بعربی اسم نباتی است شبیه بنبات درمنه ترکی و از آن خوشبوتر و شاخهای او باریک
و بسیار و گلش شبیه باقحوان و تخمش باندک بهی و کوچکتر از عدس و با اندک تلخی در سیم گرم و خشک و مفتح و
محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ او بدستور سه درهم از جرم او جهة شکستگیها و
رفع مغص بیخ عدیل و بخور او مسقط مشیمه و مصدع و مصلحش هلیله کابلی و قدر شربتش تا سه درهم

الجيم مع الخاء
الجيم مع الدال

و بدلش بریجاسف است جج بلغة سکان ایلها میر است جدوار بیخ است مخروطی شکل بقدر انگشتی و از آن کوچکتر
بفارسی ماه پروین و بیونانی ساطریوس نامند و آن پنج قسم میباشد یکی ظاهرش تیره و باطن برنگ بنفش و مایل بسبزی
و عقربی شکل و در طعم او تلخی و بعد از آن تلخ محسوس گردد و این نوع را خطائی گویند و یکی ظاهر و باطنش تیره
رنگ و مایل بزردی و عقربی شکل و یکی ظاهر و باطن سیاه و شایع او برنگ نیل و هر دو را هندی گویند و یکی
بقدر زیتونی و مایل بسیاهی و گویند از بلاد دکن خیزد و قسمی اندلسی است و آنرا نامند بقدر شبری و سیاه و نرم

و بسیار تلخ و بهترین همه قسم اول است در اول سیم گرم و خشک و قایم مقام تریاق کبیر و مفرح و مقوی دل و اعضا
رئیسه و احشا و فادزهر جمیع سموم و مفتح و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باصره و باه و
اشتها و معده و جهة اورام حاره و بارده و صرع و فالج و منع عفونت اخلاط و تب ربع و استسقا و عسر بول و تسمین
بدن و درد احشا و حصاة و یرقان و عرق النسا و امراض بارده نافع و طلاء او جالی جلد و جهة بواسیر و درد دندان و درد
چشم و باسرکه جهة طاعون و رفع برص و منع وبا نافع و مصدع محرورین و مورث جرب و مصلحش سکنجبین
و شیر اهو نافه و مقدار شربتش جهة اطفال از نیم دانگ تا یکدانگ و در تب ربع دو دانگ نوعی سنبل است جعد



صعترست جدی و جدا بزغاله است و در معرب مذکور شد جدوفا بلغت اصفهان نام جبه سقوطری است جرجیر
بفارسی تره تیزک گویند و بری او را ایهقان نامند و دو قسم میباشد یکی ساقدار و برگش از برگ تره تیزه و گلش زرد
و بسیار تند و او را خردل بری گویند و یکی بی ساق و برگش از و نرم و کم حدت و گلش سرخ و بستانی او سه قسم
باشد یکی شبیه بترب و ساقدار و برگش با خشونت و در مازندران شاه تره و در تنکابن خاص تره نامند و تخم
او سفید و معروف بابلی عبارت از وست و قسمی را رشاد و بفارسی تره تیزک شامی گویند برگش بزرگ و گلش
سرخ و تخمش مایل بسرخی و طولانی و قسم دیگر ریزه برگ و تخمش ریزه تر از حب الرشاد است و مراد از مطلق او قسم
اول است بری او در سیم گرم و در اخر دویم خشک و بستانی در دویم گرم و در اول خشک و مدر شیر و بول و
مفتح سده جگر و سپرز و مفتت حصاة و مولد منی و محرک باه و ضماد او با زهره گاو جهة ازاله قروح و خوردن ان
ناشتا جهة دفع بدبوئی زیر بغل نافع و مصدع و مورث سدد و مبخر و مظلم بصر و مصلحش کاسنی و سرکه است
و تخم او در خواص مذکوره قوی تر از ان و با آب گرم مقی بلغم و با زرده تخم نیم برشت جهة تحریک باه موثر و ضماد او جهة
کلف و با عسل جهة بهق و نمش و با زهره گاو جهة شقاق ناخن نافع و موجب ثوران خون و انصباب مواد باعضاء
ضعیفه و مصلحش شیر تازه و مقدار شربت از بستانی تا پنج درهم و از بری تا سه درهم و بدلش مثل ان تودری
یا تخم زردک بری و یا تخم پیاز و هرگاه درخت انار ترش را باب تره تیزک سقایه کنند انار او شیرین شود و هرگاه خشک
و نخود را باب و سرکه پرورده کنند در تولید منی بی عدیل است چرمیلک بلغت کوهستان لرستان اسم دوائیست
که برگ ان اسفاناخ از نا مانند بیخی است بر سطح زمین افکنده و طول او زیاده بر شبری و طعمش شیرین و مایل بتلخی

و باطن

و باطن سفید و با صلابت و ساقش قریب بذرعی و برگش شبیه بزبان و طول او بقدر شبری و سبز و لطیف و تیره و برگهای
ساقش از طرف اعلا بقدر برگ بید و گلش کبود و از گل نیلوفر هندی بسیار کوچکتر و مستعمل بیخ اوست و رافع جمیع زخمها
و تشنج ان و چون بر بن دندان بپاشند بر بیخی که چسبد از اکل و شرب زایل نمیگردد و سنوه او بیکدفعه رافع تعفن
بن دندان و رویانیدن گوشت ان و از زهریات و ضمادش جابر کسر و شرب او رافع زخمهای باطنی او و ورم احشا
جرجیرا گیاهی است هندی بستان چوب و برگ موجب اسقاط جنین مرده و زنده و مجرب است و گویند بعد از اسقاط
زود بکشایند و الا احشا اخراج خواهد نمود و اگر خاکستر او را با بوره نیم مثقال ده ... شقاقل در شب بخیسانند
بوقت صبح صاف نموده دو ماشه زنجبیل اضافه نموده بنوشند بجهة نفخ معده و ثقل که بهندی باد گوله گویند و بجهة
حصاة مثانه نافع است جراسک بفتح اول و سین مهمله بوزن تبارک گیاهی نوری باشد سبز رنگ شبیه بملح که در دریا
سبز و از رها میباشد و صدای طولانی میکند و عرب با و را اضراد گویند بعوزه جراد جرز بهندی جاری است که بفارسی
هوبره گویند جرغند بروزن فرزند بمعنی جگر اکند است که روده گوسفند با گوشت و مصالح اکنند و بعربی عصب
گویند و بهندی کلمه گویند چوخ ریسان صفراغوست چرطه و چرخم شکاعی است جرنبی عبارت از رطوبتی است
که بر برگ لبلاب میباشد و ان را جمع کرده داخل مفرحات میکنند برای کیف و در حقه با تنباکو میکشند جری بکسر
اول و تشدید ثانی اسم عربی سلور است و ان ماهی عظیم الجثه است رنگش سیاه و بی فلس و شارب او مثل ماری باریک
و درازو در تنکابن اسپلی و در مازندران کلیس نامند نمکسود او گرم و خشک و ضماد او جاذب پیکان و خار
از بدن و طبیخ او جهة قروح امعاء و حدت سعوط بظاهر جلد و حقنه او جهة عرق النسا بی عدیل و تازه او ملین طبع و جهة
تصفیه صوت و قصبه ریه و سل و رفع الدم و خون نا و مقدار نیم وقیه باشد و ان ... سرکه قاطع خونیست که از حلق اید
و مولد بلغم لزج و بطیء الهضم و مضر کرده و مصلحش صعتر و نعناع و ابکامه و سکنجبین است جراد بفارسی
ملخ نامند در دویم گرم و خشک و مبهی و جلای اخلاط غلیظه و جهة تقطیر البول و امراض قصبه ریه و خوردن دوازده
عدد ان که اطراف و سرا ان را انداخته و با یکدرهم مورد ساییده باشند جهة استسقا مجرب دانسته اند و جهة جذام
بالخاصیه مفید و بخور او جهة بواسیر و عسر بول و ضماد پایهای او که کوبیده باشند جهة ثالیل و کلف و جرب خصوصا
سوختهٔ ان با سرکه بغایت نافع و طلاء جوف و تخم او جهة کلف و خوردن قسم بی بال او جهة گزیدن عقرب مفید

بستن نوع سبز کرده درازکرده مزارع بهم میرسد و برصاحب نب ربع بالخاصیة رافع اوست و ملح قلیل الغذا و مولد
خلط بد و مورث جرب و حکه و مجری اخلاط و مجفف سکنجبین و انار مزاست **جراد البحر** بفارسی ملخ دریائی کویند و آن
حیوانی است سرش مربع و از حوالی سرش اضعف از صدفی و از هر طرف ده پا شبیه پای عنکبوت و برش دو شاخ دیگر
دیکر در تحت چشم او بیرون جسته است از جراد محکم کرم و خشک تر و خوردن او هر روز از سه عدد تا هفت عدد
جهة منع زیادتی جذام مفید و آشامیدن دو مثقال از سوخته او با آب نخود سیاه تا هفت روز جهة اخراج سنک
کرده و مثانه مجرب دانسته اند **جربوب** حلبوب است **جر بوذ** بلغت یمانی است **جرجر** باقلی است **جرامقه** مشط
الراعی است **جرمذاق و جردمانق** کرم دانه است **جرجر الماء** قرة العین است **جرجر مصری** ترمس است **جرداً**
فار ماست **جراسیا** قراصیا است **جرند** بلغت دیلمی نبات ثافسیا است **جر** بهندی سنبل الطیب است **چردل** بهندی
حنجل است **جرمل** بهندی اسفند است **جرغول** بفارسی اسم لسان الحمل است **چربی** بهندی اسم عصفور است
چرغ بفارسی اسم زنج است **چربی کوشت** بفارسی اسم سمین است **جرینش** بهندی قصب الذریره است **جر** بهندی
بمعنی یخ است **جزر** بفارسی کزر و زرد ک کویند بوستانی او یکی طویل میباشد و یکی مستدیر در دویم کرم
تر و کویند در اول تر است مبهی و ملطف و مدر بول و مفتح سدد جکر و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین و جهة
سرفه و درد سینه و معده و جکر و اخراج حصاة و نطول طبیخ ریشهای او محلل خون جامد و مربای او بغایت
مبهی و مقوی احشا و رحم و هاضم و پرورده او با سرکه و نمک جهة ازاله سپرز و طحال و مقوی معده و
جکر با رد و شراب او و مربای آن و نبیذ او کباب افشرده او را با ربع آن عسل جوشانیده در خم ریخته
بکذارند تا مسکر شود بغایت مست کنند و بطیء الانحدار و مصدع و مرقی او کم با ادویه مناسبه کرفته
شود و بد مستی که در دستور آنرا مذکور است در جمیع آثار و نایب مناب خمرا است مکر در اسکار و ضماد برک
او جهة اکله نافع و جرم او بطیء الهضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلحش ادویه حاره و ابکامه و بخته او با کوشت
بغایة مولد خلط صالح است و قدر شربت از جرم او تا صد و شصت مثقال و از مربی هفتاد مثقال و از نبیذ
او تا پنجاه مثقال و نخمش محرک باه و در آثار مثل اصل و چون یک جزو او را با یک جزو تخم شلغم در جوف
ترب در زیر آتش طبخ دهند جهة اخراج سنک کرده و مثانه و عسر بول مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا ده

الباء مع الجیم

دهم و بدلش انیسون و در قوت و بری او را در بلاد قزوین کزنا مند بیخش بقدر انکشتی و کلش زرد و غلافش
او خار ناک و در دو قوم مذکور است و در اول یتیم کرم و در آخر اول خشک و با اندک حدتی و در افعال سوی بری قوی تر از بستانی و
محلل او و مخرج جنین و خوردن خام او جهة سموم و ضماد پخته اصل و برک او جهة انجماد خون که از
برودت باشد نافع و ویحان او در منازل باعث کریختن هوام و مضر معده و حلق و عصب و مصلحش انیسون
و محلل او و منقی رحم و معین بر حمل است **جزع** سنکی است که از یمن و حبشه خیزد و در او شبیه بچشم و طبقات او
خطوط مستدیر سفید و زرد و سرخ و سیاه ظاهر است و بفارسی او را باباغوری کویند و قسمی سلیمانی آن
و ظاهراً یعنی الحرزیز از جنس او باشد در سیم کرم و خشک و جالی و باحدت و باعث بیداری و جهة یرقان و منع
خواب شرم آور جهة عسر ولادت پیچیده او در موی زنان مؤثر و تعلیق او بر اطفال مورث سیلان آب دهن و دم
از صبیان و نکاه داشتن او مورث خصومت و رفقان با دارنده او و دیدن خوابهای هولناک و رافع لقوه و سوء
او جهة شقیقه و جلای دندان و زرود او قاطع خون و جهة رویانیدن کوشت و بردن لحم فاسد و اکتحال او جهة
رفع بیاض و نزول آب نافع است **جزمازج** ثمرة الطرفا و معرب کزمازو است **جزور** شتر بچه است **جز القلیطی و
جز دیری** کویند شقاقل است **جاه** زعفران است **جبیبی** خسک است **جساد** تر هندی است **جشیش** بفارسی
بلغور نامند و از نیم کوفته کندم و امثال اوست **چشمیزج و چشمک** تشمیزج است **چش** بلغت فارسی اسم
مضره کبودی است که بر کردن اطفال بجهة دفع چشم بدمی بندند **جشوم** تشمیزج است **چشم خروس** اسم فارسی
عین الدیک است **جص** جبین محرق است و بفارسی کچ نامند **جعده** کیاهی است که از نیم زرع و برکش مفروش
و یکروی او ماثل بغبرت و روی دیکر او اطراف محیط بخارهای ریزه و بر طرف شاخهای او مثل قبه و برا وخطوط
شبیه بموی سفید و بر او انجره و کلش سفید مایل بزردی و با عطریت و این نوع جبلی است و جعده صغیر نامند
و بستانی او جعده کبیره کویند و برک او بزرکتر و کم بوتر است و مستعمل او جبلی و بعد از هشت ماه قوتش
کم میشود در آخر دوم کرم و خشک و مفتح و با قوة تریاقیه و مدر بول و حیض و ملطف و طبیخ او جهة کزندگی
هوام و یرقان سیاه و استسقا و تپهای بلغمی و سوداوی و دفع کرم معده و حب القرع و تحلیل ریاح و عسر
بول و مفاصل و حصاة و تنقیه رحم و رفع نسیان و با سرکه جهة سپرز و ضماد او جهة تنقیه قروح و تسکین

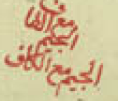
الجیم مع السین

الجیم مع الشین

الجیم مع الصاد

الجیم مع العین

والنیامران نافع ومضر معده وسر ومصدع ومصلحش جاما وقدر شربتش تا سه درهم واز طبیخش تا بیست مثقال
وبدلش پودنه ودر تحلیل ریاح شبیه ودر اخراج کرم پوست بیخ انار وسلیخه است جعده قنا بلغت دمشق پرسیاوشان
جعده صغیر جعده کوهی است جعده کبیر جعده بستانی است جعل اسم فارسی قسم بزرگ خنفساست جعفل
اسد العدس است جعفری بلغت مازندران قسم کرفس البورق خواست جعندد بفارسی اسم سلوی است جغد
اسم فارسی بوم است وان مرغیست که در روز قوة بصر ندارد واقسام می باشد یکی را بفارسی بوف وبترکی بیاروقوش
کویند وان عظیم الجثه تر از سایر اصناف است وشاه بوم نامند ویکی را بترکی بیلانقی کویند وان کوچکتر از همه است
مکو مرغ حقی که او از سایر حقیرتر وبقدر قمری است وقسم اوسط سیاه لون مسمی بجغد است ودر لنکاین کوره بوم
نامند مصر باریس کوید که لطوخ دل او در حین ذبح با وجود کرمی آن بر روی صاحب لقوه وبرکردن او رافع
آن علت است مغز او با روغن بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب شقیقه از مجربات است وچون زهره
او با خاکستر چوب کز وعسل ممزوج بنوشد جهت سلسل بول وبول در فراش آزموده است وطلای خون او با روغنها
جهت کشتن قمل مجرب است واکتحال خون او وزهره او جهت شب کوری نافع وچون او را ذبح کنند یک چشم
او مفتوح ویکی مطموس میباشد تعلیق مفتوح آن باعث بیداری ومطموس او مورث خوابست جغرات
بلغت خراسان اسم ماست است جفنا قرید مؤلف تذکره کوید که این اسم یونانی است وبمعنی مزروج وبعض ظاهر
فارسی بودن او اظهر است چنانکه مؤلف ما لا یسع بیان نموده وان نباتی است ساقش بقدر شبری وشاخها
او بسیار وبا ورق وبرکش ریزه تر از برک نخود وسنبله‌ها متصل بهم ودر طرف ساقش غلافهای شبیه بحلیله وبادام
از سه عدد تا چهار عدد واطراف غلافها خاردار ودرون هر غلافی سر چهار وتخمش شبیه بحلبه ودر هر غلافی
پنج عدد میباشد در دوم کرم ودر اول خشک وبا رطوبت فضلیه ودر تقویت باه قوی تر از خصیة الثعلب است
وچون هفت مثقال تخم او را با کوشت بره یکسال بجوشانند وصاحب استسقا بخورد مداومت با بو نافع است
ولحوم را دفع کند ومربای او با عسل بغایت محرک باه ومضر کرده ومصلحش کثیرا وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش
شونیز است جفت پوست ملاصق ببوست وبر طلع هم اطلاق میکنند وجفت البلوط دبلوط مذکور است
واز مطلق اسم مراد اوست جفری کفرنیست جفطوط بقاف شوکرانست جکاوک اسم فارسی قبره است جکر



بفارسی

بفارسی اسم کبد است جکوزنکه اسم ترکی جراد است جکرلاک اسم ترکی قسم میوه هاست جکنا اسم هندی صاحب
چکری امین الدوله کوید ثمر هندی است بقدر خربزه وسبز رنک وخاردار ودر تجاویف درون او دانهای بقدر
وزرد رنک وشیرین طعم ولزج ودر دانه نخودی بکر بقدر پسته وصلب ومغز او سبز وچرب ومایل بتلخی ودر
او عظیم است وبالخاصیه مغز او مولد منی ومحرک باه است جلید بفارسی تکرک نامند ودر طبیع واثار مثل ثلج است
واز آن کثیف تر جلنار بفارسی کلنار کویند واو غیر کل انار مثمر است اکرچه در جمیع افعال مشابه یکدیکرند در دوم
سرد وخشک وقابض ورادع ومجفف ومقوی اعضا وجهت اسهال دموی وصفراوی ورطوبت وزلق الامعا
وسحج وقرحه امعا ونزف الدم هر عضو ونفث الدم وجرب وحکه ومنع ریختن مواد به معده نافع وضماد او جهت بد
بوی زیر بغل والتیام جراحات ومنع تزاید اورام وسقوط موی وسنون ومضمضه او با سرکه جهت بد بوی دهان
واستحکام لثه واسنان وقلاع موثر ومصدع ومصلحش کثیرا وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش بوزن او پوست
انار است واز خواص اوست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچه نشکفته او را صاحب رمد
او از درخت بدهن جدا کرده فرو برد تا یکسال رمد نکشد واز مجربات شمرده اند جلد پوست حیوانات است ونسبت
بکوشت سرد وخشک وهر چه در طبخ مهرا تر غذائیت او بیشتر واصلاح در هضم او بکامه وروغنها کرم باید
نمود وپیچیدن عضوی که صدمه وضربه با و رسیده باشد به پوست تازه کرم حین ذبح کوسفند وبز وامثال آن
بغایت مسکن اوجاع وورم اوست وبدستور جهت اورام بارده مفید والصاق پوست سر بز تا لم بر سر صاحب
سرسام مجرب وپوست تازه بز جهت تنفیذ افعی وپوست کوسفند جهت قروح خبیثه وحکه وجرب وتراشه پوست بز
قاطع خون جراحات تازه وخاکستر جمیع پوستها جهت نواصیر وسوختکی آتش وسحج جلد وضماد سوخته پوست اسب
با اردک وسنه سه روز متوالی جهت دفع سرطان آزموده است وتعلیق پوست فیل جهت تسکین تبهای سه روز
شغال جهت کزیدن سک دیوانه ومنع رسیدن او از آب وسوخته پوست قنفذ جری با روغن زیتون جهت داء الثعلب
وعرق پوست افعی جهت داء الحیه مجرب است جلوز اسم عربی فندق است وبعضی بادام کوهی استعمال مینمایند وحب
الصنوبر کبار را نیز کویند واین بجهت اشتباه جیم بحاء مهمله اسم حب الصنوبر است جلنطیط دوغ غلیظ
جلاب واشربه است ودر اینجا مذکور است جلباسه وزغ است جلغوزه اسم فارسی تخم میوه ایست وغیر

الصنوبر است جل ورد احمر است جلبوب نوعی از لبلاب است که برک او عریض است جلجلان برسیم و کزبره شامل است

و بلغت حبش مخصوص بسمسم و مؤلف تذکره کوید اسم سریانی سمسم است جلیف اسم عربی شیلم است جلام قسم

سیاه عوسج است جلز حلفا است جلفسرین معرب کل نسرین است جلبان خلر است جلجلان الحبش خشخاش

سیاه است جلنزج نوع برنج است جلماتا قند است جلوجا جاورس است جلجلان مصری بذر فجل است جلجمون

صعتر است جلنجبین کلقند عسل است چلبك اسم ترکی قطاة است چلناق سلق جبلی است چلتاغوج

اسم ترکی حبة الخضرا است چلغان اسم ترکی حداة است چلیدار بلغت تنکابن ازاددرخت است چلبره بهندی

اسم اشنه است جمیز نوعی از انجیر است و بیونانی سیقوموروس نامند بمعنی تین الاحمق و غیر انجیر بیست جمیز

انجیر بری از سموم است و ماکول نیست و او را در دیلم دیوانجیر نامند و جمیز اشکال انجیر کویند و ماکولات

درخت او شبیه بدرخت انجیر و برکش بیرک توت اشبه و شاخ او بی شیر و ثمرش بقدر الوچه و رنگ او بعد از رسیدن

سرخ و بی عجم و در بعضی بلاد در سالی یکمرتبه بار میدهد در دوم کرم و در اول تر و جهت سرفه یبس و درد سینه

کرده و سپرز و وسواس نافع و لعوق او که برک و شاخ و ثمرش را جوشانیده اب او را با شکر بقوام اورده باشند

جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و کوفتکی و از مجربات است و یکمثقال برک مسحوق او با اب قاطع اسهال کهنه است

و با هم وزن او شکر در رفع سرفه ازموده است و شیر او محلل و رادع و ملین و ملصق جراحات و جذاب و مسهل

اخلاط غلیظه و از شیر انجیر بستانی ضعیف تر و اشامیدن نیم درهم او جهت سپرز و ورمهای بارده و خاکستر چوب او

جهت قروح شاعیه و اکله و نار فارسی مجرب و ثمرش ردی الغذا و نفاخ و مضر معده و مصلحش انیسون و سکنجبین

و اب سرد است جمست سنکی است که در حجاز و حوالی مدینه طیبه بهم میرسد و سفید و سرخ و اسمانکونی میباشد و بهترین او سرخ ارغوانی شفاف است در سیم کرم و خشک و محلل و رادع خفقان و غثیان

و غشی و مستی و طلاء او جهت خراج و ورم چشم و خاتم او جهت تفریح و قضای حاجات و محبوبی نزد خلایق

موثر و در زیر سر کذاشتن باعث دیدن خوابهای مشوش است و قدر شربتش تا نیم درهم و در ظرفها و اکل و شرب

نمودن در ان ارمثل اشامیدن اوست جمار بفارسی نخ نامند و در طبع مثل ثلج و از ان لطیف تر و جهت هیضه

و تبهای صفراوی و محرقه بغایت نافع و ضماد او بر پیشانی جهت رعاف مجربست و مضر او رام باطنی و اعصابست

جمار

جمار بفارسی پنیر خرما کویند و ان مغز اعلی درخت و موضع طلع است و قلب النخلة نیز کویند سفید و شیرین و قابض

بطعم شیرین است در اول سرد و خشک و مقوی معده و قاطع اسهال و جهت غلبه صفرا و لاغری کرده و غلیان

خون و نفث الدم و درد سینه و سعال و دفع ضرر نبید و رفع خمار و قی صفراوی و صاف کردن اواز و منع

تحلل ارواح و جذب حرارت غریبه از بدن و ضماد او جهت کزیدن زنبور نافع و مضر شش و مولد قولنج و بطی

الزوال و مصلحش عسل و خرما و زنجبیل پرورده است جمهوری شرابیست که مثلث را با اب جوشانند تا اب

بسوزد و مثلث بکذارند و استعمال نمایند و بعضی شراب انکوری سه ساله جمهوری نامند و کویند اب انکور تازه را

که در جوشانیدن بنصف رسیده باشد کرم و خشک و منضج و محلل و مشهی و معین جماع و سریع الانحدار

و مولد خون غلیظ و سدد احشاست جمجم بیخ است شبیه بزردک بری و باریک و دراز و اندرون سفید و

بیرون قرمز ما بین سفیدی و زردی و خوشبو و با اندک تلخی و تندی و شیرینی و از بلاد چین خیزد و در لرستان

کرموشان نامند ساق و برکش شبیه بزردک است در سیم کرم و خشک و محرک باه خصوصا مربای او جهت

ربو و سرفه و ترف الدم و ذات الریه و ذات الجنب نافع و مضر سپرز و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو درهم

و امین الدوله کوید از یکمثقال تا یکمثقال و نیم و با جلاب رافع خفقانست در حال و از مجربات است جمل بفارسی

شتر نامند بچه کمتر از دو ساله او بهتر از سایر کوشت او در دوم کرم و در سوم خشک و مقوی باه و اعضا و

جهت تب ربع و عرق النساء و یرقان و حرقة البول نافع و مولد امراض سوداوی و اخلاط غلیظه و مصلحش ابازیر

حاره و شراب کهنه و ترشی کبر و سکنجبین است و بول شتر مسهل و مقدر ذباب و بجهة سرفه و زکام و ورم

جکر و سپرز و استسقا و یرقان و سدد جکر و تقویت باه و دفع صنق و بوسیدن او جهت ستن مصفاة

و نطول جوشیده او با مرمل جهت نقرس و فالج و خدر و او رام عرقی و شیر او جهت استسقا ازموده است خصوصا

که با بول او امیخته باشند و طلاء کوشت سوخته او جهت قوبا و ضماد شش تازه او که هنوز کرم باشد جهت کلف مجرب

و مداومت اکل شش او مورث کوری و حول و ساقی او با پشم بعد از طهر سه روز متوالی معین حمل و نفوخ سرکین

او قاطع رعاف و اشامیدن او با ادویه مناسبه جهت صرع و ضماد تازه او جهت تحلیل خنازیر و بیور و بخور و طلاء

ان جهت تب لیلی موثر و اشامیدن از کف دهن او در حین مستی او مورث جنون و چکانیدن اب پودنه در دماغ

اوباعث زوال مستی او و کوهان شتر جهة تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق و موی نازك او جهة اندمال
قروح و سوختهٔ او جهة رفع سعوط و سیلان خون جراحات زود و نافع و بستن کنه شتر انجنان زند بود
بر استین عاشق جهة دفع عشق گویند ازموده است و چون کنه را با عرق او ترکرده طیور بخورند بیهوش شوند
و کف دهان او نیز همین اثر دارد و شیر مادینه شتر در تقویت باه بی عدیل و مسمن بدن است **جمان** بعربی لؤلوات
جمغرم ریحان سلیمان است **جمچینی** اسپوس است **جمار النخل** سلق الما است **جمت** تمر هندیست **جمال الجبل**
حرحوا است لرفنیز گویند **جمار** بلغت تنکابن سرخراست **جمکودری** اسم هندی خفاش است **جمیل** بلغت دیلم
چلیك است **جمکول** اسم هندی فلفل است **جمیلی** اسم هندی یاسمین بستانی است **جنطیانا** یونانی

الجیم مع النون

اسم بیخی است دراز و غلیظ و مایل بسرخی و بیرکی تلخ و روییدن او ساق بقدر انگشتی و در طول قریب بدو
ذرع و برکش شبیه برگ کردکان و سرخ و ریزه و با قشر و گلش سرخ مایل بکبودی و ثمرش در غلافی شبیه
بکنجد و غیر رومی او جو مغانی مانند برگش شبیه بحماض و او غیر مستعمل است در اول سیم گرم و خشك و نیز
ملطف و منقی و جالی و مفتح و محلل و مدر و تریاق سموم مشروبه مخرج جنین و ضماد او جهة گزیدن جانوران
و جراحات و قروح خبیثه و ورم بارد احشا و جهة ضربه و سقطه و کسر و وثی و ازالهٔ بهق و طلای او با خاک
برکف دست قاطع خون حیض و استعمال او با سداب در تریاق قوی است و مضر سینه و مصلحش اسقولو
قندریون است و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش در تفتیح و تحلیل یک وزن و نیم او اسارون و نیم وزن بیخ کبر و در
سایر مواضع قسط و زراوند بوزن او و بقای قوت او تا سه سال و عصارهٔ او در افعال اقوی و قوتش تا
هفت سال باقی است و طریق اخذ او انست که او را کوبیده و پنج روز در اب خیسانیده بجوشانند تا اب غلیظ
شود پس صاف نموده طبخ دهند که منعقد گردد **جند** بفارسی اش بچکان و ترکی اغلان اشی نامند و ان شبیه
بخصیه است و حیوان ان مائی و در انهار عظیمه بیشتر یافت میشود و از سگ بسیار کوچکتر و موی او سرخ
مایل بسیاهی و در خارج اب تعیش نمیکند و در دیلم او را شنك نامند و قیاس تقاضای او نمیکند که خصیه
ان بعظم جند باشد و حقیر مشاهده تازه او نموده که صیاد قطع نموده اصلا بو و لون نداشت بعد از جوشانیدن
او در اب خاکستر و پرورده کردن بود که بعد از مدتی صاحب بوی و لون شده و اینکه در نوع او استخ

شکی نیست

شکی نیست و ان حیوان غیر سگ ابیست و بهترین او سرخ و بعد از ان زرد است و سیاه او از سموم قتاله
قتاله است در اخر سیم گرم و خشك و مفتح و محلل و تریاق ادویهٔ بارده قتاله و اکثر هوام و مجفف و جهة
احتباس حیض و اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فواق و مغص و مالیخولیای مراقی و قولنج بلغمی و ریحی و خفقان
بارد و نسیان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصبانی نافع و مهیج حرارت غریزی و سعوط او
طلای او جهة درد سر مزمن و سبات و کزاز و صرع و تشنج و سرسام بلغمی و روغن او بدستور و تضمید
او با روغنها جهة تحلیل اورام مزمنه و دردهای بارده مثل مفاصل و امثال ان و کذا شمیدن ان و در گوش جهة
ریاح و ثقل سامعه و وجع بارده ان و اکتحال او جهة ظلمت بصر و دمعه و سبل و حول او مصلح خال و دم و سقط
جنین و مدر حیض و بول و اشامیدن ان بقدری که افیون خورده باشند دافع سمیت افیون و چون با مساوی
افیون بسایند سمیت او را زایل کند و مضر محرورین و مصلحش شربت بنفشه و قدر شربتش تا یک دانگ و بدلش
مثل او وج و نصف ان فلفل و در بعضی مواد بوزن او مشك و در امراض جگر فرفیون و جهة تحلیل رطوبات
لزجه سه وزن او فلفل و ثلث او زرنباد است و جند سیاه بقدر یک درهم او کشنده است در مدت یک روز
و تریاق او ترشی ترنج و شیر الاغ است **جنجل** قسمی از هلیون است و از دمشق خیزد و در افعال مثل اوست **جنید**
غنچهٔ ناشکفته هر درختی را گویند و اکثر استعمال ان در جنبد الرمان است **جنار** اسم فارسی دلب است **جناح** بلغة
اندلس راس است **جنتوریه** قنطوریون است **جناح النحر** خرشف است **جناحر** ثمر قطلب است و در فواق مذکور
باشد **جنجراذان** الغزال است **جنبل** صعتر است **جنپه** بهندی زنبق را گویند **چنگال** اسم فارسی حیوان است **جنج**
اسم هندی صندل است **چنا** اسم هندی قرنفل است **چنر** بهندی نخود است **چندال** بهندی قسمی از نیشکر است

الجیم مع الواو

چنبك بهندی مغناطیس است **جوز** بفارسی گردکان نامند مغز او در دوم گرم و در اول خشك و با رطوبت
فضلیه و ملین طبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و خوردن ده مثقال او که با ده مثقال انجیر کوبیده باشند در
تلیین طبع مجرب و بریان کرده او با پوست جهة سرفه که از هوای سرد باشد مفید و مغز کهنه او را چون ناشتا
بخایند و طلا کنند جهة تشنج بارد و یابس او نارساق و سعفه و قوبای اطفال و خناق را که در وی موی است
بموت عضو و جهة حمره و غرب چشم و التوای عصب و داء الثعلب و ورم پستان و خوردن با انزروت

مانع ضرر اثر روت و مخرج کرم معده و بیعدیل و ضماد او با نمک و عسل و پیاز جهت گزیدن سگ دیوانه و حمول مغز
محرق او با شراب جهت منع ادرار حیض و خوردن مغز او در ناشتا باعث سهولت قی و با انجیر و سداب که قبل از سموم
بخورند موجب عدم تاثیر سم و بعد از آن سبب رفع سم است و اکثار او مخرج حب القرع و مورث ورم حلق و بثور
دهان و مصلحش انار ترش و مضر محرورین و مصلحش خشخاش و کهنه متکرج او با سمیه است و از خواص اوست
که چون با سیر بکوبند و بابرو مالند موی را بریزه کند و آشامیدن سوخته کردکان که با پوست سوزانیده باشند
بقدر یک مثقال با رب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر مجرب و اکتحال آن جهت جرب و سبل و دمعه مفید و
بدستور ضماد مغز کهنه محرق او با دف(?) جهت قروح سر و جوشانیدن صحیح او در روغن متغیر الطعم و سایر اطعمه متغیره
باعث رفع تغیر آن و رب او که از آب کردکان سبز و عسل یا رب انگور ترتیب دهند جهت خناق و بثور دهان و خون
بن دندان و اورام و ... ان بیعدیل و طلاء تازه آن با مثل آن برگ حنا جهت نزلات و صداع مزمن و شقیقه
و کل اوجاع بارده مثل نقرس و جهت فالج و امثال آن و قطور آب برگ او که گرم کرده باشند جهت چرک گوش و آشامیدن
و حمول کهنه خاکستر پوست ثانی آن جهت نزف الدم و ورق او جهت جراحات و صمغ او جهت قروح خبیثه و درد دندان
و مربای او با عسل جهت تسمین کرده و تحریک باه و رواندن طبع و تقویت روده اعور و خوردن مسحوق پوست ثانی
او هر روز نهار و شغال(?) جهت تقطیر بول نافع و پوست تازه او که با جنت الحدید سایند و با سرکه طبخ دهند و با کهنه
خیسانیده هر روز بر هم زنند خضاب قوی و بادوام است و ضماد پوست تازه او جهت خراز و قوبا مفید و طبیخ نیم
وقیه یا یکوقیه پوست بیخ درخت او در معده ممتلی از غذا ... قوی و قاطع اخلاط لزج و جهت درد شکم و اسافل
نافع است و چون پوست بیخ او را در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود جهت بواسیر و امراض مقعد بغایت
موثر و مسواک کردن با پوست بیخ او هر هفته روزی منقی دماغ از اخلاط و رادع نسیان و مسواک پوست زرد او
مقوی لثه است و طلاء نشا(?) چوب او با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب و بازف(?) قوی کردن عضوی مخصوص
و خیسانیدن او چند روز در روغن زیتون جهت منع تولد قمل از تجربات ... است اند و شرب او را جهت سپرز
مجرب یافته اند و چون در فصل خزان ریشه درخت او را ببرند و در روغن زیتون و مازو و آن مقدار بجوشانند
که روغن سیاه گردد و روغن مذکور را اضافه نموده در شیشه کرده در شیشه بیدی را بروشی در شیشه کنند که

بقعر

بقعر شیشه برسد و دهن او را مسدود کرده بخاک بپوشانند و وقتی که درخت بارور گردد و بیرون آورند چیزی
شبیه بمداد در شیشه یافت شود و آن خضابی است که مدتها اثر آن بماند و مولف تذکره تا یک سال تعهد نموده
و چون قبل از موی برآمدن بر ابیشان در حمام طلا کنند مانع روییدن مو میگردد و مجرب دانسته اند و روغن گردکان را
خواص مثل کهنه خاییدن اوست و محلل و مسخن و آشامیدن او در روزی سه درهم تا یک هفته جهت درد قولنج مجرب
و جهت اخراج ... بارده نافع و طلای او جهت اکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع دردهای بارده بدن و آیل
شدن قوباء و داء الثعلب عمل مجرب و سعوط او جهت لقوه و فالج و تشنج نافع است و بدل مغز گردکان حبة الخضراء
بوزن او و بدل روغن او روغن سداب و بالخاصیه مغز گردکان مسکن مغص و مصلح قرحت شرب و ضماد آن
جوزبوا بفارسی جوز بویا گویند ثمر درخت هندیست بقدر تخم مرغی و چون مقشر گردد بقدر عفصی و سرخ
تیره رنگ و درخت او بقدر درخت انار و بهترین او تازه خوش بوی ثقیل است که خطوط سیاه داشته در دوم گرم
و خشک و گویند خشکی او در سیم است قابض و مفرح و مسکر و ملطف و مقوی معده و فم آن و ری و جگر و
حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و یرقان و خوش بو کردن عرق و بول و
بوی دهان و تحلیل ریاح و رفع کلف و نمش و عسر بول و غثیان و قی و رطوبت معده و زلق الامعاء و اسهال
معدی بارد و رطب و ازالة رطوبات متعفن معده و استسقاء لحمی ضماد او جهت ورم بارد و جگر و اوجاع
بارده رطبه و درد سر و فالج و رعشه و امثال آن و با افسنتین و عسل جهت کلف و نمش و آثار ضربه و با روغن نار(?)
جهت اوجاع بارده و کری گوش و اکتحال او جهت تقویت باصره و سبل و جرب نافع و مضر شش و مصلحش عسل
و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و قدر شربتش یک درم تا دو مثقال و بدلش بوزن بسباسه و جهت سدد و صلابات
بکوزن نیم او سنبل الطیب و توقیش تا سه سال باقی است **چوب چینی** بیخی است معروف و گیاه او بی گل و ثمر و پر کش
شبیه برگ زنبق و ساقش شبیه بساق نی و بهترین او قطعهای بزرگ املس سرخ و نیم رنگ شاخ ... بی کرم
بی کره است و بسیار صلب و اندرون سیاه و ثقیل الوزن بعد از او آنکه صمغی باشد خوب نیست و کرم زده او
ضعیف القوه است مرکب القوی و مایل بحرارت و یبوست و زیاده بر حرارت و بغایت مجفف رطوبات غریبه و
ملطف و مفتح و محلل و مدر بول و عرق و با رطوبه فضلیه و مقوی باه و منقی خون و روح از کثافات و با قوه قابضه

ومقوی حرارت غریزی وسریع النفوذ در عمق بدن ومقوی اعضاء تناسل ومعده وجهة علت القلاع ووجع
جنبه بی عدیل ودر دفع امراض مزمنه واکله وعلل سوداوی مثل جرب وحکه وتب ربع ونواصیر ودرد مفاصل و
جذام وداء الفیل وسایر اوجاع بارده وجراحات مزمنه واورام صلبه وداء الثعلب وحیه وسرطان وبهق وبرص
سیاه ومالیخولیا که از احتراق بلغم باشد وجهة قطع عادت افیون بی نظیر ودافع مواد نزلی وزکام ومسموم ونیکو
کننده رنگ رخسار ومسمن اکثر ابدان ودر توالد وتناسل قوی الاثر ودر بروز نمودن حصبه ودفع سمیت خلطان
واخلاط ذهن بکر وحقیر تجربه نموده است وعلاج مایوسین با وشده ومستعمل در اکثر مواد آب طبیخ اوست وجرم
اوسفید وقوی التجفیف است مکر تازه او که خشک نشده ونخوردن نمک در ایام خوردن او وکلیه نیست چیز ترک غذا
ان واعتیاد باد وبه حاره مظنه ضرر است در اکثر مزمنه ومحیین اجتناب محرورین از حبوب حامضه واشربه که ترشی
لزوم ندارد وبتجربه حقیر مکرر رسیده است که جهة بجهة علتی جدا از آب منصور ومیشد نه بجهة آب طبیخ و
نقیع چوب چینی مدتها الشامیه واحوضات قلیل اجتناب نموده ودبیا ومنتفع کردیده اند واقسام استعمال
او واخذ عرق ونقوع وغیره ان در دستور التجربه یافته ومرتبای او در جمیع افعال ضعیفتر از طبیخ اوست مکر در
تقویت معده ودماغ **جوز ماثل** بفارسی تاتوره کویند وان معرب از کوز ماثل فارسی است وان خود رو ومزروع هم
باشد نبات او بقدر نبات بادنجان وبرکش از ان کوچکتر وکلش سفید وشبیه بوق وکل لبلاب واز ان دراز تر
وثمرش بقدر کردکان وخاردار مثل بار بیدانجیر ودر جوف او دانهای شبیه بدانه سماق وخوش طعم ومستعمل
تخم اوست در اول چهارم سرد ودر دوم خشک وکویند در خشکی قریب به اعتدال است مسکن حرارت ملتهبه
ومفرطه ودر غایت تنویم ومسکر ورادع اورام حاره ومسکن صداع صفراوی ودموی وضماد او وروغن
دانه او جهة بواسیر واوجاع حاره مقعد واکثار ان قاتل وقدر مایکدرهم او را سم دانسته اند وطلای طبیخ او
باسرکه وصل عسل اورام واستسقا وضربان وقاطع عرق ومانع قشعریره وضماد مجموع نبات او جهة
تقویت اعضا مسترخیه ومانع ریختن موی ومجفف رطوبات غریبه وخوردن او جهة رفع صداع مزمن
مجرب است وقدر شربتش تا یک دانک وبدلش لفاح در وزن او ومورث جنون وفساد فکر ومصلحش فلفل ورازنه
وعسل است **جوز القی** ثمر هندی است مخصوص بلاد یمن بقدر فندقی مجوف او مشتمل بر پردها وما بین پردهای او تخم

بقدر

بقدر مغز چلغوزه وبا اندک بدبوئی در دوم کرم وخشک ومقی بلغم ومسهل وجهة امراض بارده دماغی وعصبانی نافع
وقدر شربتش تا یکدرهم است با یکمثقال از زیانه وآب کرم وعسل وهر گاه بیست درهم شبت را در یک رطل آب
بجوشانند تا بنصف رسد وجوز القی وهمچنین سایر مقیئات را با قدری نمک سائیده بعسل سرشته با مطبوخ
شبت وبقدر احتیاج آب کرم وقدری عسل بنوشد بغایت مقی وبی غائله است **جوز الخمس** ثمر صحرائیست هندی
بقدر فندقی ومدور وسیاه وخاردار وپوست او ناهموار ودر جوف او دانها بقدر قرطم وزیاده از پنج عدد
نمیشود ودر دوم کرم وخشک ومسهل بلغم ولزوجات وسودای محترقه وقدر شربتش تا دو درهم است با آب
کرم ومصطکی **جوز العبیر** دانه ایست مدور شبیه بماله ودر جوف او مغزی شبیه بمغز الو بالو وسرخ رنگ
وبا اندک شیرینی وقبض مایل بکرمی وخشکی وقاطع اسهال مایوسین است با دوتب مورده وجهة اورام نافع است
جوز القطاط دانه ایست شبیه بکاکنج وقطاة در خوردن او حریص وکیاه او پرشاخ ومنبسط بر روی زمین
وبرکه نرم وبرکش شبیه ببرک اخرفرو از ان عریضتر وغبار ناک ومنبت او زمین نمناک وثمرش مثل کاکنج پرده دار
ودر جوف پرده غلافی کوچک مایل بطول ودر ان غلاف دانه کوچکی است مایل بکرمی وخشکی وخوردن برکش جهة
تقطیر البول مجرب عشانه خصوصا با طبیخ بهلیون وعصاره برک او جهة قولنج ریحی وخلطی نافع است **جوز الکنر**
ثمر صحرائیست درحبشه کثیر الوجود وبقدر جوزی واندک طولانی ومستدیر وانتهای او تند وپوست خشک او
چین دار ورقیق ودر تحت جسمی صلب ودر جوف او دانه شبیه بدانه انکور وپر عطر وخوشبو وبا اندک تندی
واهل مصر او را فلفل السودان کویند ورنک او مایل بسرخی وتیزی که در سیم کرم وخشک وبا اب کرم مدر حیض
ومسقط جنین ورافع درد مثانه وآب طبیخ او ومفتت حصاة ودروغنی که از آب طبیخ او وروغن زیتون ترتیب دهند
جهة درد ذکر وسایر اعضا مفید وقدر شربتش تا یک مثقال ومهیج اشتهاء او باه ومصدع ومضر ریه ومصلحش
کتیرا وبدلش نصف او فلفل ودو دانک بادام مغز است **جوز الکوثل** وبعضی جوز القی نیز کویند ثمر نباتی است هندی
شبیه بجوز بویا در شکل ورنک ومستدیر ومجوف وپوست او نازک ودر جوف او غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و
طعمش مثل طعم باقلا وبرک او شبیه ببرک لبلاب وکلش سفید در اخر سیم کرم وخشک وبغایت مقی ومسهل ومنقی
بدنها از اخلاط ردیه وجهة رفع سده وصلابات واوجاع بارده وضماد نافع ومرخی اعضا بمرتبه ایست که بعدا

خوردن او تا یک هفته بحال اصل نمی آید و مصلحش فواکه و ربوب و قدر شربتش تا یکدانک و بیکدرهم او کشنده است
بقی و اسهال و مصلحش ریختن اب سرد متواتر بر بدن و آشامیدن مبردات عطر است **جوزجندم** بضم اول و راء
مهمله معرب از کوزکندم فارسی است و گل گندم نیز گویند چیزیست شبیه بمغز گردکان کم رو و روی سنگها متکون
میشود سفید مایل بزردی چون در عسل گذارند متخلخل شده قدر قلیل او حجم عظیم بهم میرساند در اول سیم گرم و
خشک و با رطوبت فضلیه و بغایت مبهی و مغزی اعصاب و مسمن و مع هذا اکثار او جهة تجفیف منی و مطفی باه است
و جهة حصاة و رفع عسر بول و قطع خواهش گل خوردن و امثال ان و با اب سیب و به جهة قطع ترف الدم و ضماد او جهة
قوبا و سعفه و ترف الدم نافع و مغثی و مقی و مصلحش ریباس و انار و قدر شربتش تا دو درهم است و چون یک رطل او با
ده رطل عسل و بیست رطل اب گرم بسیار برهم زنند و سر ظرف را بپوشانند و در روز شراب مسکر شود و جهة تفریح که
در تفریح و اسکار مثل خمر و قوی تر از ان باشد **جوز ارقم** بیخ گیاهی است مستدیر بقدر گردکان و سفید و مصمت
و زود شکن و در طعم شبیه بشاه بلوط و با اندک تلخی و چون خشک شود از ان پوست رقیقی سیاه ظاهر میشود
و ساق گیاه او باریک و مستدیر و زیاده بر ذرعی و مجوف و خشن و اغبر و گلش شبیه ببقه و سفید و تخمش بسیار
باریک و تند مزه و برگش شبیه ببرگ زردک و در مزارع و جبال میروید در دوم گرم و خشک و محذر و مسکن
و مفتت حصاة و مخرج کرم معده خصوصاً چون با اب خسک مطبوخ بنوشند و ثانی که از او ترتیب دهند
بغایت منوم و ضماد او محلل اورام بلغمی ساق است در یک شب و مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو مثقال
و مصلحش دو رخته برشیر تازه است **جوشیصا** بلغة نبطی بار درختی است بقدر نخودی و بشکل زعرور و خشخاش
بسیار کوچک و بعد از رسیدن سرخ لون گردد و شیرین و با قبض است و درخت او بقدر درخت الوبالو و جوزی
و برگش شبیه ببرگ سیب است و گلش سفید و در بعضی بلاد خراسان میکنند و در تنکابن بلاخو نامند در دوم
گرم و خشک و مشهی و اروغ او دافع و قدری مسخن بدن و خوردن او قبل از طعام و بعد از ان او قبل از طعام و
بعد از ان مسکن درد معده و سایر اوجاع بدن علی الخصوص درد کمر و تهیگاه و هاضم طعام در کل حال و مانع تعفن
اطعمه در معده و مضر محرورین و مصلحش انار و قدر شربتش تا سه درهم است **جوزابر** طعامی است که از ارد
گندم و سبزیجات ترتیب میدهند و بترکی او ماج گویند و ان مرطب و ملین و موافق سینه و شش و قلیل الغذا و

تفاح

تفاح و مضر صاحبان ریاح و دطوبت معده است **جوز الرقع** دقاع یافی است **جوز الابل** ابعل است **جوز الطیب**
جوز بوا است **جوز هندی** نارجیل است **جوز ماثم و جوز ماثا و جوز مهاثل و جوز مقاتل** جوز ماثل است **جوز المرج**
خبکا کنج است و گویند دفلی است **جوز السرو** بار درخت سرو است **جوز الزنج** بندق هندی است **جوز شراب**
فلوس است **جوز الحبشه** جوز الخمس است **جوز الافار و جوز البر** جوز القطا است **جوز ارماتیوس** قسمی از
غاضا است **جوشانی** جوشیصا است **جویل** بلغة اصفهانی کاشم را گویند **جوه کازران** تخم ابی مالک است و
صابون القاق نامند **جوزه صبانغان** اسم فارسی اذربوا است **جوغان** اسم فارسی اشنان است **جوان اسپرغم**
اسم فارسی شاهبلوط است **جو** اسم فارسی شعیر است **جوبرهنه** اسم فارسی سلت است **جوبلنا شنان** اسم فارسی عرطنیثا است
جوبر اسم ترکی وعل است **جوانی** اسم هندی نانخواه است **جواری** اسم هندی ذرت است **جوتری** اسم هندی بسباسه
چون اسم هندی قمل است **چونه** اسم هندی نوره است **چوبع** اسم هندی عاره است **چولا** اسم هندی علو است
چوکنار اسم هندی نشاسته جو است **چوکا** اسم هندی حماض است **جوز لافی** اسم بقلة یمانیه است **جهو** اسم هندی
طرفا است **چوکی چل** اسم هندی کز مازج است **چهنکار** اسم هندی جراد البحر است **چمار** اسم هندی شجر است **چهاج**
اسم هندی مخیض است **چهلزا** اسم هندی قشر است **چهلی** اسم هندی مخ است **چهومری** اسم هندی تخم اسرنجیا (?)
چیلکلک اسم ترکی غرب است شبیه ببرگ انجدان و در اوداقهای ریزه شبیه بنالقهای که در توت میباشد و رشد
او سرخ تیره و ترش شیرین و در بو شبیه ببوی خربزه گرمک و لذیذ و گیاه او بقدر شبری و زیاده از ان و برگش
شبیه ببرگ گل سرخ و با اندک خار و گلش شبیه به ریاحال و مثل بنفشه گیاه او همیشه سبز و در تنکابن
لب دانه و در دیلم چیل و در گیلان و مازندران خرزه کا نامند و ابن تلمیذ میمونا میده است و گیاه دیگر را
که دایم سبز است و دانه سرخ شفاف بقدر نخودی از وسط برگ او بموی باریکی متصل و برگش بقدر درهمی
و با تقعیر و انتهاء او مثل سر سوزنی و از جمله خارها است که او را الحومن نامیده و هر دو قسم ان در طبرستان موجود
و اخیر را در تنکابن خرنامند و ان را اسی بری است و چیلکلک سرد و تر و مقوی دل و مطفی صفرا و مرطب بدن
و مقوی دماغ و جهة امزجه سوداوی و خفقان و سعال یابسی و جرب و حکه و بواسیر و تصفیه خون و جدری
و حصبه نافع و در جمیع افعال گیاه او مثل علیق است **جیلار** بلغة فارسی نبات شجری است برگش مثل برگ بلوط

الجیم مع الهاء

الجیم مع الیاء

وبافقاید سبزی مایل بزردی وثمرش بقدر عفصی مایل بدور بزرد روی او شبنم می نشیند و از ان دانه سرخی بقدر
عدس منعقد کرده بدین نمو میکند و سرخی ان زیاده میشود و انرا کرم قرمز کویند و در حرف قاف انشاء الله تعالی مذکور
میشود و نبات او در سیم سرد و خشک و نشخن در اب طبیخ برک او جهت تجفیف رطوبات رحم و ضماد برک تازه او
جهت اورام حاره و تسکین درد و منع زیادتی ان و هتک عضل و اشامیدن خشک او با اب سرد جهت اسهال دموی و با عسل
و روغن جهت زحیر و فرو نبرد او جهت التیام جراحات و طلاء او جهت تقویت اعضاء مسترخیه نافع و قدر شربتش یک مثقال
جوه اسم فارسی زیبق است چیک اسم دیلمی صرصر است جزان اسم ترکی غزالات جیفو اسم هندی جوز بوا است
چیپال اسم هندی [illegible] است چینه اسم هندی [illegible] است چیل اسم هندی حلاه است جیوتی اسم هندی [illegible]
جلدارو اسم [illegible] است جمید [illegible] اسم یونانی شاه تره است جیر نوره است حرف الحاء مع الالف حاشا نوعی از پودنه کوهی
شبیه بصعتر و بقدر یک شبر و شاخهای او باریک مایل بسرخی و برک ریزه و باریک و کلش ریزه و [illegible]
سفید مایل ببنفشی و سرخی و در سنبلهای خشخاش میروید و تخمش کوچکتر از خردل است در اخر دوم کرم و خشک
و مسخن قوی و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سدد احشا و منقی شش و سینه و
مقطع و مسهل بلغم و اقسام کرم و مقوی معده و کرده و محلل خون جامد و تریاق سموم بارده حیوانی و نباتی
و شکوفه او خالص و مسهل سودا و قایم مقام افتیمون و چون حاشا را با نمک و سرکه بنوشد مسهل بلغم و خلط لزج
ان و طبیخ او با عسل جهت ضیق النفس و تنقیه بلغم سینه و مسحوق او با اب عسل جهت قولنج و تحلیل فضول
و درد رحم و کلو و تقویت کرده و تنقیه ان و تحریک باه و دفع صرع و خوردن قلیل او با طعام جهت قوه باصره و
ضماد او با سرکه جهت نمش و ثالیل منکوسه و ورم تازه بلغمی و باد کنده و شراب جهت عرق النسا و امثال ان
نافع و مضر [illegible] و مصلحش نعناع و قدر شربتش از دو مثقال تا پنج درهم و بدلش نیم وزن او افتیمون و در [illegible]
تنقیه یک وزن و نیم او صعتر است و چون بکیرد او را باده جزو اب انکور بجوشانند تا ثلث او بسوزد در جمیع افعال
قوی تر است و چون صد مثقال او را کوفته و بیخته در لته بسته در شصت رطل اب انکور انداخته بکذارند
تا خمر شود جهت تنقیه فاضله و دفع سقوط اشتها و اوجاع عصبانی و برودت ان و سایر اوجاع بارده و فتح
[illegible] و قشعریره تبهای بارد و دفع مضرت سردی هوا و برف و سموم بارده بغایت موثر است حشیش بفارسی



حسن یوسف

حسن یوسف کویند چیزی است که در ابتدا منجمد میشود و مایل بسفیدی و بعد مایل بسرخی و [illegible]
شد و قوی تر از فرفیون در چهارم کرم و خشک و نیم درهم او مقیئ قوی و یکدرهم او کشنده است بقی مفرط و
ضماد او جالی و سرخ کننده رخسار و مستعمل زنانست خاج بفارسی اشترخار و بترکی [illegible] تیکانی نامند
کیاهی است که ترنجبین برا و منعقد میکردد کرم بسیار خشک و رادع و جالی و مفتح و تریاق سموم و شرب و بخور
و ضماد او دافع بواسیر و طلاء عصاره و سوختن او جهت قروح ساعیه بعید یا مضر کرده و مصلحش کثیرا
بدلش چند قوقا و روغن او که از اب تازه او ترتیب دهند جهت مفاصل جمیع علل بارده بغایت موثر و اکتحال
عصیر او جهت بیاض خفیف چشم و قطور قطره او در بینی و بعد از ان استنشاق بروغن بنفشه رافع
صداع مزمن مجرب دانسته اند و شکوفه او جهت بواسیر نافع است خالوما اسم سریانی بوخلسا است خافی
المهر سورنجان است حافظ النفط نیز است چه مانع صعود اوست خابر الجبن نوره است چه حفظ جوز
بوا از فساد میکند حافظ الکافور فلفل حافظ الموتی و حافظ الاجساد قطران است حافظ الخل و حافظ
الاطفال فرفیون است خالق الشعر جالینوس کوید زرنیخ است و بعضی کویند [illegible] و بعضی کویند
فاشرا است خلاص اسم یونانی اسفنج است خالبی اطراطیقوس است خاز اسم سم حیوانات است حب النیل
بفارسی تخم نیلوفر کویند و او دانه کیاهی است شبیه بلبلاب و بر جای او خود می پیچد کلش کبود و بشکل کل
لبلاب و از اقتاب بهم می اید و در غلافی هر کلی سه دانه مثلث میباشد در سیم کرم و خشک و مسهل اقسام
کرم و با تربد مسهل بلغم غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا و مفتح
سده جکر و سپرز و جهت برص و بهق و تنقیه بدن و درد مفاصل و سایر امراض بارده نافع و قدر شربتش
از یکدانک تا نیم مثقال و یکدرهم و زیاده او کشنده و مغص و لصوق بامعا و اسهال مفرط و مصلحش
هلیله و صمغ بلیغ و الودن ان بروغن بادام و بدلش بوزن او تخم حنظل و [illegible] است و مفرد
او بعد از یکشبانه روز عمل میکند و با تحریک سریع العمل است و قوتش تا سه سال باقی میماند حب الکلی
با دنبات انار [illegible] است و ان مذکور شد و این شبیه است بکرده کوچک از باقلی [illegible] و مایل بطول و در وسط
او خطوط و رنک او ممتزج از الوان مختلف است و قوتش تا سه سال باقی [illegible] در اخر دوم کرم و در اول خشک

کشنیز [illegible]

[illegible]

ومقوی قوی بلغم ومدر حیض ومخرج جنین ومغل ومسکر ومفتت حصاة وطلای او با شراب جهت صداع مزمن و
تعلیق هفت عدد او بر ران چپ جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و بدستور خوردن هفت عدد و بخور هفت
عدد او وقدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم ومکرب ومغثی ومصلحش روغنها وصمغ عربی ومصطکی وزیاده
از دو درهم او کشنده است **حب الزلم** غیر تخم کنکر است که مولف اختیارات بیان کرده ومولف تذکره گوید که
نبات او کمتر از ذرعی وبرگش مستدیر مثل درهم وحب الشمنه قسم صغیر اوست و او سرخ رنگ ومایل بتدویر و در جوف
پوست او دانه صلبی مثل [illegible] ومغز دانه سفید و نرم وباطن پوست او مایل بسیاهی وسرخی و قسمی بزرگتر از نخودی و
مغز طلح و خوش مزه ودر مصر بسیار است در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه ومحرک باه ومسمن وجهت تسمین کرده
و تقویت جگر ضعیف وامراض سوداوی وخشونت سینه وسعال وحرقة البول نافع ومولد سده ومضر حلق ومصلحش
سکنجبین وقدر شربتش تا هفت مثقال وبدلش حبة الخضراست **حب الشمنه** بفارسی نقل خواجه گویند دانه ایست
بقدر فلفل مستدیر وسیاه لون وملسا ومغزش سفید و شیرین و نبات او بقدر ذرعی و شیردار و برگش
سفید اغبر در دوم گرم و در اول تر وکثیر الغذا ومنهی ومسمن وباه وقیا و با ماء العسل مسهل ضعیف بلغم
وصفرا و ربع رطل از آب برگ او مسهل قوی وقدر شربتش تا ده درهم وبدلش پسته و کنجد است با لنا صفرا وبطی
النزول و ثقیل ومصلحش سکنجبین و عسل **حب النیل** بنون بعد از یا و سین مهمله لغت عربی اسم دانه ایست خوش
بو شبیه بحب البطم و از آن کوچکتر بقدر فلفلی و از حجاز و یمن خیزد و گویند فلنجه است و درخت او شبیه به پسته است
در دوم گرم و خشک ومقوی معده ومسخن ومنهی ومفرح ومجفف رطوبات غریبه ومقوی هاضمه ومفتح
ومفتت حصاة ومدر و رادع بخارات ومصدع ومصلحش شیر و شربتش یک مثقال وبدلش کبابه است **حب القلب** شیرین
بفارسی ماش هندی گویند دانه ایست سیاه مایل بازرقی و براق و شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر ومایل بپهن
و در جوف خاییدن احداث حرارتی میکند گرم در دوم و خشک و گویند مایل برطوبت است بغایت مفتت حصاة گرده
و دافع فواق ومدر بول و حیض وملین طبع ومجفف منی و بواسیر ومفتح سده سپرز و ضماد او جهت نیکویی رخسار
و دفع بواسیر نافع ومضر زهره ومصلحش عسل وقدر شربتش یکدرهم است با آب ترب و اعتقاد اهل هندست
که چون او را کوبیده بسنگ بیالایند سنگ را قابل قطع میکند **حب الراس** دانه ایست شبیه بمویز و ملسا و

غلاف او

غلاف او و شبیه بقرطم و بهمن و با اندک تندی و عطریه و گل نبات او شبیه بسوسن و آس و بحرف دامد کوت
در دوم گرم و خشک و منهی ومقوی مو و مانع ریختن آن و جهت امراض بارده نافع وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش
دانه آس است بقدر نیم وزن آن ومولف مالا یسع مویزج را حب الراس دانسته و اشتباه او جهت مشابهت باوست
حب بلسان تخم درخت بلسان است بقدر فلفلی و بزرگتر از آن مایل بطول
و مغزش سفید و رنگ او اشقر و در دهن ثقیل و طعمش تلخ و تخم بشام
بی مزه و بی مغز و معدوم است و بالفعل چون حب بلسان درخت او مفقود است تخم بشام را بدل او میکنند و فی
الواقع بدل او میشود و حب بلسان در آخر دوم گرم و خشک ومدر بول و حیض ومقوی معده و باقوه تریاقیه
ومجفف رطوبت معده و امعا و رافع مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و درد معده و جهت تحلیل
نفخ و سرفه و ورم رحم و عرق النسا و صرع و سده جگر و استسقا و گزیدن هوام نافع ومضر شش ومصلحش
کثیرا وقدر شربتش تا دو درهم و بدلش یکوزن و نیم او عود بلسان و اگر نباشد بوزنش سلیخه و عشر او بسباسه
و در تریاقات هم وزن او زراوند طویل یا حب الغار **حب العان** دانه ایست که کوچکتر از پسته ومدور و در غلاف
مثل غلاف لوبیا و با اندک تلخی و پوست او سفید و رقیق و درخت او بزرگتر از درخت گردو و برگش شبیه برگ بید
و بسیار سبز و گلش مثل ریحان در آخر دوم گرم و خشک ومفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره
او مقی و آشامیدن تخم او با آب و سرکه جهت سپرز مجرب و فتیله او جهت رعاف و سنون آن جهت استحکام لثه و ضماد
او جهت اورام صلبه و تشنج و مفاصل و سعفه و صلابت جگر و سپرز و مواد سوداوی و بلغم و کلف و جرب و
حکه و با بول جهت ثآلیل نافع و مغثی و مضر جگر و معده و مصلحش رازیانه وقدر شربتش تا دو درهم و بدلش یکوزن
و نیم سلیخه و عشر او بسباسه و روغن او جهت جلا و عقل و جهت درد گوش و دوی و طنین و رفع ثآلیل و شقاق مزمن
و نرم کردن عصب و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز و بواسیر با مصطکی
جهت قی بلغمی و ضماد او با عنبر جهت نزلات بارده و سرد دماغ و جرب و حکه و نمش جلد و قاطع آثار قروح نافع
و آشامیدن یک مثقال او با آب عسل جهت قی مسهل و با آب و سرکه جهت تنقیه جگر و سپرز و تا پنج درهم او مسهل رطوبات
رقیقه و مضر معده و مصلحش انیسون و چون داخل طبوخ کنند متکرج نمیشود **حبة الخضرا** بفارسی ... نامند

آنبار درخت سقز است و در بطم خواص درخت او مذکور شد تازه او در اول خشک و در آخر دوم گرم و
خشک او در سوم گرم و خشک و مبهی و مدر بول و حیض و خون بواسیر که منقطع شده باشد و مسخن گرده
و معده و محلل نفخ و ریاح و مسمن گرده و منقی بدن از فضلات بلغمی و جهت سرفه و فالج و لقوه و استسقا
و باسور که آشامیدن او جهت گزیدن رتیلا و تنقیه جگر و درد سر و ضماد محرق او را جهت رویانیدن موی مجرب
دانسته اند و بطی الهضم و مضر محرورین و قاطع اشتها و مصدع و مورث فواق و مصلحش کتیرا و خمیر بنفشه
و سکنجبین و در بوی حامضه و بدلش مغز گردکان و گویند پسته و بادام است بالمناصفه و روغن مغز او در دوم
گرم و خشک و مبهی و مصلح بلادر و مقوی اعصاب و موی و جهت مواد بارده رطبه نافع و آشامیدن او جهت
تصفیه آواز و تفتیح سده و یرقان و عسر بول و تحلیل حصاة و درد زانو و فالج و لقوه و باسور و جهت جمیع
سموم و برودت اعضا و تدهین او بدستور جهت امراض مذکوره و اعیا و تقویت اعضا نافع و مورث تشنگی
و مصلحش طباشیر و قدر شربتش تا سه درهم است **حب المحلب** در لرستان محلب نامند دانه ایست باعطر
و پوست بیرون او سرخ و درون صلب و مغزش سفید و بقدر نخود درخت او خوشبو و قریب به درخت
بطم و زیاده بر قد قامتی و در جبال گرمسیر یافت میشود و در لرستان بسیار است برگش دراز و خوشبوی
و از برگ زرد آلو کوچکتر و مایل بحمرت در دوم گرم و خشک و مبهی و مدر بول و حیض و مفتح سده گرده
و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی و مفتت حصاة و مسمن و مخرج اقسام کرم و ملین صلابتی که
از صدمه و ضربه باشد و اخراج رطوبات سینه و نشو مفرح و مقوی حواس و جهت خفقان و درد گرده
پشت و قولنج و غشی و با بادام و شکر مسمن بدن و تقطیر بول نافع و چون داخل نان کنند باعث سرعت هضم و
دافع ضرر آن و مداومت باغتسال او در حمام مانع نزلات و بغایت مجرب دانسته اند و نگاه داشتن او در دهن
کبود و بدستور بخور او مبطل سحر و مداومت بخور او موجب الفت متعادین و طلیخ او جهت نقرس و طلای او
جهت کلف نافع و مضر دماغ و احشا و مصلحش گلاب و رب ریباس و قدر شربتش از سه درهم است تا
پنج درهم و بدلش مغز بادام تلخ و چوب و برگ او در اول گرم و خشک و مقوی بدن و جهت دفع رایحه کریهه بدن و
گریزانیدن هوام و نگاه داشتن چوب او با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست او را جهت گریزانیدن هوام و نیشه

مجرب

مجرب دانسته اند و چون با سداب و مصطکی و قسط و روغن زیتون بجوشانند جهت فالج و کزاز و لقوه و رعشه
و مفاصل و اورام سرد با کوفته آن جهت جبر کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است **حنجبوا** ثمر درختی است در عمان
از نارجیل بزرگتر و پر لیف و چون شکسته شود اجزای او مشتمل میشود بعد نخودی بزرگتر از آن و چیزی نرم شبیه
بادوم اغبر و تند لذاع و بسیار قابض و ترش و ماده ای که در ثمر اوست قوتش تا هفت سال باقیست و چون بیرون آورند
تا یکسال در دوم سرد و در سیم خشک و قاطع اسهال مزمن و نزف الدم و تشنگی و التهاب صفرا و قی و غثیان
و چون یکهفته مداومت نماید جهت دفع صداع حار و منع تصاعد بخار بدماغ و سدر و دوار و با عسل جهت زحیر
نافع و مضر سینه و صوت و مورث سعال و مصلحش کثیرا و شربتش یکدرهم و بدلش سماق است **حاحب** بفارسی
کرم شب تاب نامند حیوانی است از مگس کوچکتر و رنگش اغبر و زرد و منقعش در غایت سبزی و در زیر بال او مستور و
چون پرواز کند مکشوف میگردد و در شب مانند اخگر میدرخشد گرم و خشک و حار و از ذراریح قوی تر و سه عدد
او مثقال و یکعدد مقطوع الرأس او را اگر خشک شده باشد با دوازده مثقال نقیع حلبیت چون ده سه روز
بنوشند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند و قطور یکعدد از خشک او با روغن گل جهت چرک گوش
و کری و باصره و سفیداب سقط بواسیر و تدهین او با روغن کنجد بخار مورث دوستی مردم و قضای حاجات
موثر است **حجاب** حیوانیست بسیار کوچک و سیاه و شبیه بعقرب و از جعل باریکتر و در غیر بیدا بجهت
و چون کسی را بگزد و یکشبانه روز اگر نکشد از سه روز تجاوز نکند و علاجش بوریه و تحذیر است **حبارى** بفارسی
هوبره نامند مرغیست بری خاکستری رنگ و منقش بسیاهی و منقارش دراز در آخر دوم گرم و خشک و موافق
مبرودین و گوشت و پیه او جهت ربو و ضیق النفس و بخور و پرده سنگدان او جهت خفقان و اکثر امراض سینه و اکتحال
او با مثل آن نمک سنگ جهت ابتدای نزول آب بغایت نافع و چون پیه او را با اندکی نمک و سنبل سرشته بقدر نخودی
حب ساخته خشک کنند پنج عدد او را در قطع اسهال دوری که قرب نه ماه بعید باشد است و چون او را با سه مثقال
با آب و شراب جهت ربو و عسر النفس و خاکستر پر او جهت ثالیل ضماداً نافع و گوشت او دیر هضم و مضر محرورین
و مصلحش سرکه و دارچینی است و گویند چون ناخن او را با موم و زرد او حب المنشم سائیده با عسل بکسی الطعام
کنند باعث محبت مفرط میشود و تعلیق چشم راست او رافع چشم زخم و تعلیق سنگی که در چینه دان او بهم میرسد

قاطع رعاف و بیضه او خضاب خوبی است حُبرج مرغیست شبیه بحباری و از آن کوچکتر و در کنار آبها میباشد

گرم و غلیظ و مولد خون سوداوی و مصلحش مهرا یعنی و با دارچینی و ابکامه بدون روغنها استعمال

نمودن حبوب بفارسی و انزبات ذا گویند و در طی ذکر اصل هر یک مذکور است حبق بعربی اسم کل نبات ما بین

شجر و گیاه خوش بو ست و از مطلق او مراد فودنج بری است حبق الفیل و حبق القنا مرزنجوش است حبق الراعی

برنجاسف است حبق قرنفلی فرنجمشک است حبق اترجی و حبق ترنجانی بادرنجبویه است حبق البقر ابو[illegible]

حبق خراسانی بقلة خراسانیه است حبق صعتری و کرمانی شاهسفرم است حبق نبطی حماحم است حبق [illegible]

تاج خروس است حبق التمساح و حبق الماء فودنج نهری است حبق الشیوخ مرو است حبق جبلی فلفلمویه است

حبق النهر لوسیماخوس است حبق البقر کرسنه است حبر مداد است حب الفلفل در حرف فا مذکور میشود

حب ریحانی شیح است حب القنب شهدانج است حباقا حندقوقای بری است حب الحنکا حب التمسه است

حب اللهو کاکنج است حب الدهمست حب الغار است حب الدود کرمدانه و آن ثمر شنانست حب الفهم بلادر است

حب الرشاد تخم نوعی از جرجیر است که در حرف نبطی مانند حب البطم حبة الخضرا است حب اللوز لسان العصافیر است

حب الرشا بزر الحماض است حب القلقل نخود [illegible] است و گویند تخم بکونست حب سجستانی دانه قلقلست

حب خطائی و حب السلاطین دند است حب الثالوج بلغت بغداد تخم دلبوث خشک است حب الاثل

عذبه است حب العرعر ابهل است حب القراط مازریون است حب العروس کبابه است و گویند تخم نیلوفر است

حب حلوه انیسون است حب السوداء شونیز است و تشمیزج را نیز نامند حب العصفر قرطم است حب الملوک

ماهودانه است و گویند دند است و گویند حب الصنوبر کبار است و بغدادی گویند بلغت بغدادی اسم قراصیاست

حب العصفور دبق است و گویند آملوکست حب الفنا عنب الثعلب است حبن و حبین دفلی است حب

المساکین لبلاب است حبحب بلغت اهل مکه بطیخ هندی است حثلم شاه ثبات مثلثه ورد روغنی است حصرم غوره

انگور است حرشا بسریانی اسم نعناع است حجر اسم هر چیز از زمین صلب گردد از توالی رطوبات و جفاف

مرة بعد اخری تا رفع مزاج ارضی او گردد و اختلاف رنگ او بحسب محل و غلبه رطوبت و حرارت و امثال

آن میباشد رطوبت و برودت بر و غالب هر دو موجب بیاض او و قلة هر دو باعث تکرج و حرارت و یبوسه

باعث حمره اند و قلة آن سبب صفرت و حرارت مفرطه و رطوبت ضعیفه موجب سواد و [illegible] در غیر مستحکم المزاج

بخلاف رنگ ظاهر او میباشد حجر ارمنی سنگیست اغبر و با اندک شفافی و چون بسایند مثل شیر میگردد در دوم

سرد و در اول خشک و قاطع نفث الدم و حیض و مفتت حصاة و جهت قرحه معده نافع و ضماد او رادع مواد و اکحال

او جهت منع نوازل و قرحه و سلاق نافع و مورث یرقان و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش شادنج است

حجر عسلی سنگیست سفید و شایبه او غلیظ مایل بزردی و شیرین مایل بحرارت و منقی قروح و در افعال

ضعیف‌تر از حجر ارمنی است حجر مشقق سنگیست زعفران رنگ و تو بر تو و زود شکن و از نواحی مغرب خیزد

و در شکل شبیه بسرنج و در قوة قریب بشادنج و اندکی از او ضعیف‌تر و با شیر زنان جهت قروح عمیقه

چشم و التیام طبقه قرنیه و برآمدگی حدقه و خشونت اجفان بخار از حجر ارمنی است حجر قبطی بلغت مصر و آنرا نامند

دان سنگیست مایل بسبزی پست و بغایت زود شکن و کار زران باو خاتم شویند در اول سرد و خشک و قاطع سیلان

خون در ظاهر و باطن و محلل اورام و مجفف قوی و آشامیدن او و یا آب جهة اسهال مزمن و درد مثانه و نفث الدم

و قرحه امعا و جهت قطع سیلان حیض و دفع بدبوئی دهن و زرد و جهت قطع سیلان خون جراحات و اکحال

او با ادویه معزیه جهت قرحه چشم و با موم روغن جهت منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام جراحات نافع است

حجر حبشی سنگیست شبیه بزبرجد است و تیره و گویند نوعی از زبرجد است و از بلاد حبشه خیزد و شایبه

او سفید رنگ میشود و گرم و بسیار رسنده و منقی و جالی و جهت ازالة آثار قریب العهد و بیاض و انتشار بدن

ورم و ظفره نافع است حجر الیهود سنگیست بشکل بلوط مایل بسفیدی و با خطوط متوازیه و در آب

نرم میشود و طعمی ندارد و محمد بن احمد گوید که نر و ماده میباشد و ماده او مستدیر و سفید و مخطط بسیار

و سوختی مثل دستبویه و بقدر جوز است و جهت حصاة زنان مجرب و نر او بشکل بلوط و مخصوص حصاة مردانست

در اول گرم و در دوم خشک و گویند معتدل است جراحات و با عسل جهت تلیین صلابات نافع و مضر معده

و سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل است و گویند مضر جگر و مصلحش صمغ است حجر الفلفل نزد مؤلف

ثالا یسم حجر حبشی است و ابن تلمیذ گوید که آن سنگ ریزهای شبیه بفلفل است در حین خشک کرده

فلفل با آن مخلوط شده کیفیت او حاصل میکند و در اطلیه مثل کافور مستعمل است حجر القمر سنگیست که از

جذب میکند و در حین زیادتی نور قراغری او و مبدل بسفیدی میشود و با اندک شفافی و سبک است و در
مغرب و بلاد عرب یافت میشود و در دوم سرد و در اول خشک و جهة صرع اکالا و سعوطا مجرب دانسته اند و جهة خون
و خفقان و نزف الدم و تعلیق او در پارچه کبودی باعث قبول و جاه و رفع خوف و فزع و اوهام و بد درخت خرما
حافظ ثمر او و شراب و مضر کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یکعدس **حجر افریقی** سنکی است مابین خفت و ثقل و
اجزاء او مختلف است در صلابت و لین و با خطوط سفید و مثل اقلیمیا و از افریقیه خیزد و با قوة مجففه و اندک
قابضه و با لذع و محرق مطفی و سه بارد در حرف اول و قوی تر و بجهة قروح خبیثه و متعفنه مفردا و با شراب و عسل
نافع و محرق مغسول او با موم و روغن جهة سوختکی اتش و امراض چشم مفید است **حجر الاساکفه** سنکی است ملون
بسرخی و زردی و سیاهی و شکسته او مایل بتیرکی و کبودی و مستعمل کفش دوزانست زرور او جهة ورم
لهات و جراحات و قطع نزف الدم نافع است **حجر الجیر** سنکی است رقیق و سیاه و چون در اتش اندازند ملتهب
کردد و از نواحی شام خیزد با علاقات علل و با مجففات مجفف و جهة ریاح و رکین و التیام جراحات نافع است **حجر
السلوان** سنکی است سفید و شفاف و شبیه ببلور و فرق میان او و بلور نرم شدن اوست در اب جهة خفقان
و نزف الدم و حرارت معده و اشامیدن او رافع مرض عشق است و قدر شربتش یکعدس و نوعی از او مایل بزردی
و بسیار براق نیست و از جمله سمومات است **حجر الکلب** سنکی است که چون بطرف سک اندازند بدندان کیرد
و دور افکند در عداوت موثر است و افسرده چون در اب یا شراب اندازند و از ان بنوشند و حضور او
در مجلس باعث عربده اهل مجلس و کذاشتن او در برج کبوتر باعث کریختن کبوترانست **حجر غرابی** سنکی است
سیاه و بد بو و از صقلیه خیزد و از اتش مشتعل کردد و از اب کم کرد و در تند شعله ور کردد و از روغن
اطفا یابد تعلیق او جهة صرع و درد چشم و جهة زنان عاقر و منع اذیت حیوانات موذی و بخورش جهة کریزانیدن
هوام موثرات **حجر غرابی** بفارسی شکو سنک و سنک زخم نامند سنکی است شبیه بعاج و از بادیه برنج خیزد
جالی و قاطع نزف الدم جراحات و سنون محرق او جهة جلاء دندان و تقویت لثه نافع است **حجر غاغاطس** سنکی
کنار وادی مشهور بغاغا مابین فلسطین و طبریه خیزد معروفست بجهنم چون در اتش کذارند مثل چوب مشتعل
کردد و از یک رطل او یکوقیه میماند با [illegible] و سفیدی و قبل از احراق سیاه مایل بکبودی است و بسیار

سبک

سبک و صفایحی و بوی او در حین احراق مانند بوی شاخ حیوانات و نفط است در دوم کرم و خشک و محلل
و ملین و شرب او قاطع حمل و حیض و مفتت حصاة و بخور او جهة غشی که از اختناق رحم باشد و کریزانیدن
هوام موثر و مضر ریه و مصلحش زعفران و مهیج صرع مصروعین و ضماد او جهة نقرس و رویانیدن کوشت
مفید و بخور او نافع کرم انجار و قدر شربتش تا نیم درم است **حجر الاسفنج** سنکی است که در دریا یافت میشود و اسفنج
مذکور شد و بهترین او سفید صلب است در اول کرم و در دوم خشک و مجفف بی لذع و قاطع نزف الدم
و ذرور او جهة التیام جراحت و طلاء او جهة تحلیل اورام و اشامیدن او بقدر دو دانک با شراب و امثال
ان جهة حصاة کرده و بول نافع است **حجر غرقی** سنکی است مصری شبیه بخزف و صفایحی و زود از هم
ریزد بغایت خشک و کرمی او کمتر و با قوه قابضه و اندک جلا و قایم مقام حجر قیسور در ستردن موی و دو درم
با شراب قاطع خون حیض و خوردن ان بچهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل دایمی زنان و ضماد او با عسل جهة
اورام پستان و قروح خبیثه و منع زیاده شدن موثر است **حجر المس** سنکی است که بان کارد و شمشیر تیز
کنند و بفارسی فسان کویند و الوان مختلف میباشد و بهترین او سرخ و سیاه و براق است و سنباده قسم
زبون اوست و سرخ او خاراست در اول و باقی بهم سود جهة حکه و جرب و داء الثعلب و سلاق و بیاض و منع بزرک
شدن پستان و خصیه و سائیده او با اب جهة رویانیدن موی و اشامیدن میکند هم او با سرکه جهة ورم سپرز
و صرع نافع و مضر کرده و مصلحش کثیرا و سائیده قسم انجران بر روی مس جهة قروح که دفعه بهم رسد و
محرق قسم سپرز رز بیونی ان جهة سوختکی اتش و بیاض چشم و با سرکه و قطرون جهة خنازیر و قوبا و جرب و حکه
و باقیر و طی جهة سرطان و اکله و شقاق و خروج مقعد و اورام حاره اعضای عصبانی و التیام جراحات
عصب و دردان نافع و سائیده ان ادویه چشم بر روی او باعث زیادتی قوة و جلاء ان موثر و ذرور قسم رخ
او جهة بیاض چشم و قروح و سوختکی اتش مفید است **حجر الحیة** بفارسی مهره مار کویند از قسمی از مار بهم
میرسد بقدر نصف فندقی و مایل بدرازی و برنک خاکستر و بعضی سیاه و صلب و غلیظ به
خط سفید و بعضی سفید و سست میباشد و قسمی معدنی است و باد مهره نامند و بعضی کویند
سنکی است ملون و از معدن زبرجد بهم میرسد و جمعی کویند که زبرجد است و بهترین انست که چون

بر موضع گزیدهٔ مار بگذارند بر موضع بچسبد و بعد از آن چون در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون
جذب تمامی سم کرده باشد دیگر نچسبد و در حین جذب سم لون او متغیر گردد و بعد از آن که در شیر اندازند بحال
آید و او جهت گزیدن عقرب و هوام دیگر ضعیف الفعل است و جهت دفع سنگ مثانه بغایت نافع و قدر شربتش تا
سه قیراط و تعلیق مخلط او جهت صداع و لیثرغس نافع حجر هندی سنگی است که از هند خیزد مایل بسیاهی و
سرخ و سایدهٔ او مایل بسرخی و زردی و شادنه هندی نامند و ذرور او جهت قطع خون بواسیر و جراحات بی
عدیل و آشامیدن یک دانگ و کمتر از آن جهت قطع خون اعضای باطنی و بواسیر و سم عقرب مفید است حجر منقی
بنون بعد از میم و قیل الزفا سنگی است که از نواحی مصر آرند شبیه بسنگ ریزه و ابلق از الوان مختلفه طلاء سایدهٔ
او بالبناعث بحتی عضو میشود حجر البوام سنگی است سیاه که از وندیک و ظرف میسازند و در خراسان نیات
جهت تقویت لثه و دندان و نزف الدم موثر است حجر الکرک سنگی است بسیار سفید و از هند و ساحل دریای
انجا خیزد و قیل از حکاکی پاک گردد و بعد از آن شفاف و سفید میگردد و شبیه بحجر سلوان در آخر دوم سرد و
خشک و رادع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش والتهاب و ذرور او جهت رفع نزف الدم و اکتحال او
جهت رفع بیاض مزمن و نافذه و ازالهٔ آثار قروح چشم و اعضا و سنون او جهت جلای دندان و رفع زردی او
و جمیع امراض و دیران و آشامیدن طعام و شراب در قدح او مورث سرور و رفع شرور و مجالس و داشتن او
دافع بهتان و سحر و چشم بد و مورث دوستی مردمان و زنان و گذاشتن در منزل متباغضین بدستوری که
ندانند سبب الفت ایشان و نزد اهل هند بسیار معتبر است حجر المحک سنگی است ثقیل الوزن و سیاه
و گویند مایل بسفیدی نیز میباشد و چون بخار دهان متواتر باو برسد طعم زعفران از او ظاهر گردد و چون
با و اعضا را بمالند چرک را زایل کند و بعضی از آن سنگ پا ترتیب دهند در دوم سرد و خشک و جهت درد
کرده و عسر نفس شرباً و جهت دفع بیاض چشم باشیر مرضعه نیز اکتحالاً بغایت نافع و قدر شربتش یک دانگ حجر
الدیک سنگی است بقدر باقلی و از آن کوچکتر و سفید مایل بتیرگی و در شکم خروس متکون میگردد در دوم
گرم و در اول خشک و تعلیق و شرب او جهت رفع خون و هموم و وسواس و در دهن داشتن او جهت رفع تشنگی
و آشامیدن آبی که او را شسته باشند جهت تشنگی مفرط بغایت بی عدیل است حجر النار سنگ آتش زنه است

سنگ

سنگ چخماق نامند و آن اقسام و الوان مختلف میباشد در اول سرد و در سیم خشک و ذرور او مجفف
خنازیر و جهت التیام قروح عسر الاندمال جمیع اعضا نافع و تعلیق او بر ران زنان که در لنه بسته باشند
جهت عسر ولادت موثر است حجر المغناطیس سنگ آهن ربا است و از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین
او لاجوردی صاف و زبون ترین آن سیاه است در سیم خشک و در اول گرم و گویند سرد است و چون قوه جذبش
او از بودن آهن ساقط گردد و از مالیدن سیر رفع قوه او میشود و درین حال هرگاه در خون کرم اندازند اعادهٔ
قوه کند خصوصاً چون در خون بز نر اندازند و هر روز تغییر دهند تا سه روز و عرق و رطوبت نیز مسقط
قوه اوست و شرب او مقوی جگر و سپرز و مزیل حصاة و فالج و نقرس و مفاصل و عرق النسا و عسر ولادت
و با ماء العسل مسهل اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال و ذرور او جهت دفع مضرت جراحات آلات آهنی
زهردار عجیب الاثر و جهت قطع نزف الدم والتیام جراحت و حرق مغسول او در جمیع افعال مثل شادنج و قدر
شربتش تا نیم قیراط و داشتن او در حریر سفید باعث قبول و جاه و هیبت و قضای حاجات و در دست نگاه
داشتن دافع کزاز و درد دست و با تعلیق او بطرف چپ جهت عسر ولادت و درد دندان موثر است و گویند
چون حایض مس او کند اثر او زایل میگردد و چون زحل در سنبله باشد و او را با گلاب شسته سرمه
ترتیب داده اکتحال نمایند و مریخ در میزان بوده از آهن نیز سرمه ترتیب داده دیگری از او اکتحال نماید و
شخص مکحول بمغناطیس مدت مدید نظر در شخص مکحول باهن کند بسیار باعث محبت ثانی با اول گردد که
مافوق آن متصور نباشد و مجرب دانسته اند حجر بولس سنگی است شبیه بمهرهٔ ارمنی و از آن بوجه ترقیع
و با نقطهای زرد و سفید گرم و علاقه قوی و تدهین بروغن زیتون که در آن جوشانیده باشند جهت دفع
ماندگی بسیار مفید است حجر المثانه سنگی است که در مثانه متولد میشود گرم و خشک و آشامیدن او جهت
تفتیت سنگ مثانه موثر و جهت سنگ مثانه بی نفع است و اکتحال او جهت رفع بیاض چشم مفید است حجر الحمام
جوهریست که در دل حمام متحجر میشود و تیره رنگ و سست و گرم و خشک از ادویهٔ قویه سرطان و جراحت
و ضماد او جهت رفع سرطان غیر متقرح موثر حجر البقر سنگی است که در زهره و شیردان گاو متکون میشود و از
گاوی و اندر زا مانند مایل بسیاهی و با اندک زرقی و سست و منقط بسیاهی و بعضی بزردی و باطن او مایل

بسفیدی و زردی و بیشتر در گاو سیاه بهم میرسد و هرگاه متکون میگردد چشم گاو مایل بزردی و سفیدی
حدقه او سست میگردد و لاغر میشود و اکثر اوقات فریاد میکند و پادزهر میباشد و قوتش تا دو سال باقی است
در اخر دوم گرم و خشک و در افعال از حجر التیس بغایت ضعیف‌تر و محلل و مسمن و مدر بول و حیض و جالی و
مفتت حصاة و اکتحال او مقوی بصر و دافع بیاض و طلاء او جهت بهق و برص و اثار و بواسیر و التیام جراحات
و با اب کشنیز جهت حمره و نمله ساعیه و امثال آن و با شراب جهت [illegible] و با بندیدن موی سیاه در موضع [illegible] و داء
الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط یک عدس او با اب چغندر جهت نزول اب و خوردن او
هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله یا در حمام تا چند روز و از عقب آن گوشت اب مرغ فربه
اشامیدن باعث تسمین بدن و از مجربات دانسته اند و مضر محرورین و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش
تا دو قیراط و بکتفا الوقائل(?) است و انچه در روده گاو متکون شود بزرگتر و سبکتر و در افعال ضعیف‌تر است
حجر الایل سنگی است که در گاو کوهی متکون میشود و در پادزهر مذکور شد حجر الحوت جسمی است که در سر ماهی
منجمد میشود و سفید و صلب و بیضی میباشد گرم و [illegible] و در [illegible] سنک کرده بغایت مفید حجر بحری جسمی
سفید و مدور و صلب در جوف او دانه ایست که بر اعلی و اسفل حرکت میکند و از سواحل دریا خیزد و قسمی از
اکمکت است و یکدانک تا دو دانک او در تفتیت حصاة هر عضوی بغایت موثر است حجر الافروج سنگی است
کرمانند قیسور بر روی اب می ایستد و از استنبول خیزد و مجفف و قابض و یکدانک او در حال دفع سم عقرب
میکند حجر الرحی سنگی است سیاه و با سوراخها مانند اسفنج و با صلابت و از جبال اطراف مشرق و حلب خیزد در اخر
سیم گرم و خشک و محلل و حابس خون حیض و چون گرم کرده و سرکه را بر او ریخته عضو را بر بخار او نگهدارند
باعث ازاله ورم و دافع ترهل و [illegible] و خون حیض و شستن مقعد بسرکه که در آن تافته او را انداخته باشند
جهت بروز مقعد و نطول آن جهت محکم نمودن اعصاب و قطع عرق و دفع اعیا و حول جرم او جهت بواسیر و ضماد
حمل و طلاء آن جهت استسقا نافع است حجر ارمنی سنگی است لاجوردی اغبر و با املسیة و نرم و املس و قسمی از آن
سرخ تیره و از ارمینیه خیزد در دوم گرم و خشک و مفرح و مسهل قوی سودا و اغسال لاجورد و اسلم از حجر
سیاه و جالی کرده و شانه و بالخاصیه جهت جذام مفید و مستعمل او مسغول [illegible] و مفرح مصدع و مغثی و مصلحش

کثیرا و

مزبور
بعضی بغدادی و بعضی
یمنی و بعضی طولانی اند و بجهة
[illegible]
سوده از یک دانک
تا نیم مثقال
صح

کثیرا و سلیخه و انیسون و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش لاجورد مغسول است حجر البسر(?) سنگی است سفید و مدور
و صاف و از حجاز خیزد و قسمی از کمکت است و حجر النسر و حجر العقاب نیز گویند چه در اشیان نسر و عقاب یافت میشود
و امین الدوله قایل این کلام است و مولف تذکره او را کمکت دانسته و ظاهر انست که قسمی از او باشد چه اکمکت چهار
قسم است دو قسم او سیاه و در حرف الف مذکور شد و دو قسم او سفید بالجمله اشامیدن قلیل او مدر بول و مفتت
حصاة و تعلیق او مقوی دل و بر مثانه مدر بول است حجر بارقی(?) سنگی است شبیه بحجر خزفی و بقدر کف دست
و سبک و اندک از او جاذب اب کثیر و بر روی اب ایستد و بعد از جذب آن بقعر اب رود و چون در اقبار(?)
گذارند ابر بسیار جهت استسقای زقی نافع است و چون موضعی از حوالی ناف را جراحت کرده بر او به بندند جذب
رطوبات کند حجر الخمار قسمی از خماهان است و چون دافع خمار است باین اسم نامیده اند حجر الابیض سنگی است
سفید و سایده او مثل شیر و جهت عسر بول و در جمیع ابخره فادزهر حیوانی نافع است بدستور او نافع و گویند از
حجر لبنی است و مراد اکثریان از حجر ابیض زجاج اینه است حجر القیشور سنگی است متخلخل و سفید شبیه باسفنج
و بر روی اب ایستد و گویند نوعی از زبد البحر است و سیاه او بهتر میباشد و از اسکندریه اعمال مصر خیزد در
اول گرم و در سیم خشک و محلل و حابس نزف الدم و سرکه که او را گرم کرده در آن سرکه انداخته باشد جهت ضیق
النفس و طلاء او جهت ستردن موی و تحلیل رطوبات و استسقا نافع و چون حک خطوط از نوشتجات با
کنند اصلا معلوم نگردد و محرق او جهت جلاء دندان و استحکام لثه و بردن گوشت زیاده و قروح غایره و شب
کوری و دفع اثار و بنا الیدین او مثل سنباده بر کف پا جهت دفع صداع و تقویت بصر موثر است حجر البشف(?)
بغاوی پای موتخذ(?) عبارت از یشم فارسی است و آن سنگی است در غایت صلابت و بهترین او زیتونی پس سبز
مایل بزردی پس سبز مایل بسفیدی است در اخر دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نزف الدم و
زحیر و قروح باطنی و خفقان و حرقة البول شربا و با شراب سفید مفتت حصاة و تعلیق او بر گردن جهت
خناق و بر مری و معده جهت تقویت معده و بر ران جهت عسر ولادت و در دست جهت سحر و دفع چشم بد و ضربت عقرب(?)
موثر و گویند چون قمر در برج [illegible] باشد و بر او صورت انسان نقش کنند تعلیق او جهت جمیع الام باطنی نافع است
و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان را شرط ندانسته اند و قدر او بکتفا الوود(?) نیز ارجح(?)

شرط میدانند و قدر شربتش یکدانك حجر الخطاطیف سنکی است و بقدر سر انکشتی و مایل بزردی و سفیدی
و از سر بدیب جزیره کویند چون بچه خطاف را بزعفران زرد کنند او کان برقان کرده او سنك را باشیان خود میاورد
در دوم کرم و خشك و شرب او و طلا آ جهت برقان مجرب دانسته اند و مفتت حصاة و مقوی سده و جهة خفقان نافع آ
و مؤلف ما لا یسع تصریح نموده که ان خواص خطاف مذکور خواهد شد حجر الاحمر نوعی از الماس است بر نك برنج سرخ
و یکدانك او سم قاتل است حجر انا غاطس سنکی است سایید او مثل خون و جهة دمعه و طرفه نافع است حجر اوقا
غرطس سنکی است که کازران بران رخت میشویند سایید او مجفف بی لذع و جهة قطع سیلان مواد و
تجفیف جراحات و اسهال و درد مثانه و نفث الدم نافع است حجر النمر سنکی است ابلق شبیه بپوست پلنك
بقدر مثقال مدام و از ان کوچکتر و از پلنك ماده حاصل میشود و چون در شراب اندازند شیر ببلع کردد و طلاء آن جهة
جراحات و تحلیل ان منع امینی زنان مؤثر است حجر السطویط سنك مر است ضماد عرق او بار فنج جهة تحلیل
اورام صلبه و با موم روغن جهة درد ندم معده و سنون او جهة تقویت لثه نافع است حجر الرخام سنك
سفوی است که بر قبرها نصب میکنند و اقسام میباشد و مراد از او قسم سفید است در اخر دوم سرد و
خشك و رادع و قاطع نزف الدم و جهة جراحات و با سرکه جهة تحلیل اورام و دفع استسقا و با صمغ
و نوشادر جهة بهق و اثار و زد و را و جهة قطع بواسیر و اشامیدن مسحوق او با عسل جهة دفع عقد
یکمثقال او جهة دفع دملهای بموی نوشادر است و کویند اشامیدن سنك مقابر که منقوش نوشته ها باشد
باعث نسیان و شرب او در روز شنبه قبل از طلوع شمس باسم معشوق قصد دفع عشق او نافع تعشوا
حجر اسود باصطلاح اهل صناعت موی سر است حجر الیرقان حجر الخطاطیف است حجر الزناد و حجر الفم
حجر النار است حجر الباذرهر حجر الحیات است حجر السم باد زهر معدنی است حجران باصطلاح اکسیریان
زر و نقره است حجر اللازورد لاجورد است حجر الحدید و حجر الهنود حجر مقناطیس است حجر العاج حجر
اعرابی است حجر طاغیطوس حجر غاغاطیس است حجر الملح سنبادج است و کویند اسم شب است حجر
المصفی و حجر الانداء حجر المسن است حجر الدم و حجر الطور شادنج است حجر النور و حجر الروشنایی
اثمد است حجر عراقی حجر المحال است حجر مشویه کحل است حجر النساء و حجر الماسکه و حجر الولادة اکتمکت است

حجر البهت و حجر النسر و حجر العقاب حجر الیسر و حجر البحیری اشامل است حجر الشقاق و حجر الشعر
حجر القیشور است و حجر الزجل و حجر الحکاك نیز نامند حجر بحری سبداست حجر التیس باد زهر حیوانی است
حجر البلور بلور است حجر حدیدی خماهن است حجر الزیتون حجر الیهود است حجر افروحی حجر الافروج است حجر
الزیبق زیبق مخلوق است حجر فیج است حجر اسیوس اسیوس است حدید بفارسی اهن نامند و نرو ماده می باشد

الحادی عشر الدال

و نر او فولاد و ماده او نرم اهن است در دوم کرم و در سیم خشك اند و فولاد طبیعی را شابورقان و مصنوع از
نرم اهن را اسطام نامند و چون شاخ سوخته بز و حجر الرخام را با السویه بر اهن مالیده در اتش سرخ کنند

سم ولد

بسیار نرم شود و قوی عبارت از اوست و هرکاه با رصاص یا مرقشیشا یا زبیج الغار یا زرنیخ بکداز ند بر تبه
رصاص زود کداز کردد و بدستور چون با نحاس بکدازند و بعد از ان با شوره نحاس را از او بپوزاند بعجانا
زود کداز کردد و فولاد مصنوع که متعارف و بسیار است طریق ساختن انست که اهن متعارف را در کوره
مخصوصه باتش بسیار شدید تا یکهفته بتابند و حنظل و صبر و هرچه در تلخی قوی باشد با زهرهای حیوانات
سایید و براو بجهت انعقاد بتابند که در جسم او داخل شود و کویند چون اهن را تا قدر یکبار در روغن کنجد
تطفیه کرده بار دیکر در اب اطفا نمایند اقسام اهن را مثل اهن ربا بخود جذب کند و اب اهن تافته بغایت مقوی
باه و قابض و جهة جراحت امعا و اسهال مزمن و بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده و سلس بول و درد مقعد
و کزیدن سك دیوانه و دفع زردی رخسار و هیضه نافع و شراب با اهن تافته در دفع خفقان و استسقا
و ضعف جکر و معده و باه قوی تر از اب تفتیده است و دوغ با اهن تافته در اسهال دموی و قطع حیض و استرخای
مقعد قوی تر است و خبث الحدید و زعفران الحدید انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد حداة بفارسی
غلیواج و بترکی چلقان نامند در دوم کرم و خشك و کویند در اول خشك است مطبوخ او با کندنا و مداومت
خوردن ان قاطع بواسیر و اشامیدن قدری از عرق او که مجموع را سوزانیده باشند با اندکی مشك و کلاب
جهة ربو و ضیق النفس و سعال مزمن مجرب دانسته و مطبوخ مغز او با کندنا و عسل جهة زحیر و بواسیر و
سوخته او با بقدر یك دانك با دو انك با اب اشامیدن جهة نقرس بعید یا مجرب است و در دفع عید بلغمی
و سلعه بعید یا و تدهین بروغنی که بیضه او و را در او بسیار جوشانیده باشند نافع تر است باشد جهة برص

مجرب دانسته اند و جهت فالج و نقرس و تقویت اعضا نافع و خون او جهت ربو و اکتحال زهره او کم خشک کرده با آب

به میل در چشم مخالف طرف ملسوع بکشند جهت دفع سموم هوام مجرب دانسته اند خصوصا چون در زیر بادنجان

سر هفته در آفتاب گذاشته باشند و چون در چشم او دود دهند زیرا این کسی گذارند که او نداشته باشد مانع خواب

او میشود **حدق** اسم بادنجان است و این اسم چیزی را که شبیه به بادنجان است مینامند و آن ثمر نباتیست بقدر جوز

مائل به خاری و برگ او در باغستان بهم میرسد و زود فاسد میشود و نبات او از نبات بادنجان اندک بزرگتر

و سیاه ثمر او زرد و اهل مصر او را بادنجان بری و اهل حجاز شوکة العقرب نامند در دوم گرم و خشک

و اهل شام جامر با و شوید بسیار جالی و قایم مقام صابون و بخور او جهت بواسیر بعید و طلاء حجازی او را

جهت کندن هوام و عقرب از تجربات شمرده اند و دهن روغنی که در او جوشیده باشد جهت اعیا و تقویت بدن

و درد گوش نافع و حمول او با عسل جهت کرم مقعد موثر و خوردن او با خطر و مورث کرب و مصلحش سکنجبین است

حدید صینی خاهان است **حل** جلنار است **حلج** حنظل است **حلق** هر کل که مستدیر و شبیه به چشم باشد



حرمل بلغت سریانی نوعی از سذاب کوهی است و بفارسی اسپند نامند نبات او تا بقدر ذرعی میشود و از یک

بوته چندین شاخ میروید و برگش مایل به تدویر و غلاف دانهای او مدور و مثلث الاضلاع و سه خط و با آنها

سرخی و تخمش سیاه و بقدر خردل و ثقیل الرایحه و از مطلق حرمل مراد اوست و قسمی از آن را برگ مثل برگ بید

و از او کوچکتر و مایل به سفیدی و گلش مثل یاسمین سفید و غلاف دانه او طویل و حرمل ابیض یا عنبا د غلاف

او نامند و حرمل عربی بود رنازی بولی و بفارسی صندل عامه و بسریانی ببسباسا گویند در سیم گرم و در دوم

خشک و قوتش تا چهار سال باقی میماند لطیف و محلل ریاح امعا و مواد غلیظ و مبهی و مسمن و مدر بول و حیض

و شیر و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب القرع و جالی سینه و شش از لزوجات و منقوع او جهت تحلیل سودا و

صاف کردن خون و نو مرد اشتن طبع و جهت مصروع و تسخین بدن و اعصاب و دماغ و رفع قولنج

و عرق النسا و فالج و امراض بارده و استسقا و رفع جنون و اعیا و سده و یرقان و نسیان نافع و چون

یک اوقیه او را کوبیده با چهار اوقیه آب بجوشانند و آب او را با سه اوقیه روغن کنجد بنوشند مقی قوی

بیقاییلا است و در تنقیه سینه و اعالی بدن از لزوجات و ضیق النفس و سعال رطوبتی عدیل و هرگاه او را

بقدر یک رطل در شراب یا آب انگور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا بربع برسد و روزی تا اوقیه از آن تا

سی روز بنوشند جهت رفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته اند و اعاده محل زنانی که در وقتی که حامله میشوند

باشند و بعد از آن نشوند مینمایند و باید سه روز متوالی از آن مطبوخ بنوشند و چون پانزده روز ضماد

عرق النسا هر شب یکمثقال و نیم از حرمل با گوشت تناول نماید رفع آن علت کرده و مجربست و چون با تخم کتان

مخلوط نموده با عسل سرشته مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس بی عدیل است و چون زجاج محرق اضافه

نمایند تنقیه حصاة کند و اکتحال او با زعفران و زهره مرغ خانگی و عسل و شراب و آب بادیان سبز جهت ضعف

بصر امتلائی و نطول آب مطبوخ او جهت تقویت اعضا و سیاه کردن موی و ازاله خدر و مطبوخ او با آب روغن

کنجد و مداومت اکل آن جهت رفع امراض جگر و سل و ضماد او با روغن شبت بر ناف و رحم کاه جهت قولنج مزمن و سقوط

عصاره و آب مطبوخ او جهت قطع نزله و حمره چشم و قطور او که در آب ترب و روغن زیتون جوشانیده باشند

جهت گرانی سامعه و کری و دوی و طنین و بخور او جهت درد دندان و تعلیق او بر ران که بود رافع سحر و گویند

افشانیدن در خانه باعث فرقت و بخور او مبطل این اثر است و مورث غثیان و صداع و مضر محرورین و مصلحش

ربوب میوه های ترش و سکنجبین و ترشیها و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و بدلش قردمانا و گویند تخم

سذاب است و حمول تخم او که با روغن ابریشم آمیخته باشند مفتح افواه عروق و جهت بواسیر است و روغن او در

گرم و محرک باه و مفتح سدده دماغی و جهت فالج و لقوه و صرع و رعشه و ریاح اعضا بشربا و ضمادا نافع و حقنه

او جهت عرق النسا و درد کمر و برودت گرده و رحم مفیدات **حریب** بیای حطی ثانی و های هوز فانی نباتی است که بیدمشک

بهن میشود و برگش در از و باریک و ما بین اوراق طویل برگهای کوچک و خوش بود در سیم گرم و خشک و مفتح

سده و جهت دیر هضم و رفع بخار دهان و خوش بو کردن دهن و رفع اقسام دردهای شکم و قولنج نافع و مصدع

و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش بر نجاسف است و چون گوسفند از او بخورد گوشت و شیر

او لذیذ و خوش بو میشود **حرمله** نباتات حجازی و از جمله تیوعات و بقدر قامتی و پر شیر و برگش دراز و از

برگ بید کوچکتر و تیره رنگ و ضماد او جهت جرب بسیار موثر دانسته اند **حرف** اسم نبطی حب الرشاد و ثمر

اوست و از جنس تیز تره بری و بوستانی میباشد و رشاد قسم بستانی و ماکول است و در جزو صفرا و

مذکور شد و تخمش اشقر و با طول و برگش مایل بپهنی و بوی تند و با تشریف و نبات او در دوم گرم و خشک و ملطف و کشنده
کرم معده و جلّا و مفتّح و محلّل ریاح و مقطع بلغم و خشک او قریب الفعل بالتخم او و مضر معده و مثانه و مورث
تقطیر البول و مصلحش کاسنی و سرکه است و برگ او شدید الحرافه و شبیه به بستانی و از آن بدتر و قوی تر از آن
در افعال و بدستور تخم او نسبت به بستانی اقوی و مستعمل به بستانی اوست و تخم بستانی در سیم گرم و خشک و
بغایت محرک باه و مدر بول و محلل و مسهل ریح و قاتل جنین و اقسام کرم و مقوی ذهن و تریاق هوام و مخرج
فضول سینه و بجهة اعضا و بلغم خام بطریق [illegible] و دفع استرخا آید و اخراج مواد فاسده و دفع سیلان
چرک امعا و معده و تقویت اشتها و استیصال سودا و رطوبات غلیظه و تفتیح سدد و با آب گرم جهة قولنج
و با عسل جهة سرفه و درد پهلو که از خلط غلیظ باشد و با زوفا و تخم نیم برشت و عسل جهة شکاف عضل سینه
و تنقیه مواد که بسبب صعود بسینه ریخته باشد و بو داده او بغایت قابض و جهة سحج و اسهال بلغمی نافع و مقیئ
کرده و معده و مصلحش شکر و خیار و بدلش خردل و تخم تربزک و قدر شربتش تا پنج درم و با تخم نیم برشت
بغایت مبهی و مصلح سینه و جابر شکستگی اعضا و با شیر بقدر دو درهم تا ده یوم جهة ازاله برص بغایت
موثر است بشرط غایت امساک از اطعمه و نطول و شرابش جهة منع ریختن موی و ضمادش و مسکن درد گزیدن عقرب و با
عسل جهة ورم سپرز و جرب متقرح و قروح شهدیه سر و قوبا و نار فارسی و ریختن موی و با سویق و سرکه جهة عرق
النسا و اوجاع و ورم حاره و با آب و نمک جهة نضج دمل و با سرکه جهة بهق و برص سفید و با خون خطاف جهة رنگ کردن موی
که هرگز زایل نشود و با زفت جهة درد سر کهنه و با دهن غار جهة درد استسقا و کزاز و با صابون و عسل جهة نقش جرب و
داء الفیل و دبیله موثر است و نطول طبیخ او جهة پاک کردن چرک بدن و موی و دفع رطوبات لزجه مفید حرف بابلی نباتی است
بقدر شبری و برگش شبیه برگ ترب و با خشونت و گلش زرد و تخمش سفید مدور و در رنگ ابن خاصه تره و در مزه تند
کاسه تره و شاه تره مانند کرم تر و تندتر از حرف نبطی که حب الرشاد باشد و مدر حیض و مفسد جنین و مخرج [illegible]
دبیله و جهة امراض بارده و عرق النسا و [illegible] قوی و مسهل خون بسبب شدت تفتیح و جذب و در سایر افعال اقوی از
حرف بستانی و شاید مقرب کل او و مسهل [illegible] اخلاط مری و قدر شربتش یک درهم است حرف ابیض گویند صنفی از حرف
فارسی و غیر او سفید نامند و بعضی حرف بابلی را بابونه اسم مسمی بیاشند و مشهی و منشف رطوبات و ادویه [illegible]

سایر افعال مثل رشاد است حرف السطوح حرف شرقی حرف مشرقی قسمی از حرف بستانی است بقدر دو ذرعی با شاخهای
باریک و برگ او از جانبین مثل نبات خرنوب و شبیه ببرگ شیطرج و از آن [illegible] تر و سفید و ثمرش مثل فلفل و تخمش
سفید و قریب به حب نیل و در حدت قایم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن و گلش سفید و در اطراف شعبهای او و در جمیع
افعال قوی تر از حرف بستانی و مطبوخ نبات او با نبات جهة نزلات و رفع اخلاط سینه و تحلیل نفخ موثر است
حرف الماء نباتی است که در کنار آبها میروید و برگش شبیه ببرگ تره تیزک در اول نکون مستدیر و در آخر با
تشریف میشود و او غیر جرجیر الماء است جرجیر الماء در میان آبها ایستاده میروید و برگش بی تشریف است
تازه او در دوم گرم و خشک و با بن او در سیم و مسخن و مدر بول و حیض و جهة علتهای بارده باطنی ضمادش جهة
قروح و بثور و کلف نافع است حرشف اسم نبطی و بعربی کنگر نامند و بفارسی کنگر است بستانی او قدر دو ذرعی و برگ آن
کاهو و با رطوبت چسبنده و املس مایل به سیاهی و ساقش بقدر انگشتی تا دو ذرع طول او و در سر او چیزی شبیه
بسیبی مجتمع از اجزاء زرد رنگ و بخشن مایل بسرخی و با لزوجت و تخمش طولانی و از جو بزرگتر در دوم گرم و در اول خشک
و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه و مبهی و مدر بول و خابر طبع و مسخن گرده و مثانه و محرک جماع و علل
ریاح و هاضم غذا و جهة [illegible] و انقباض اطراف عصل و جراحت امعا و ضماد او جهة داء الثعلب و خوشبو کردن عرق
و موم روغن اگر با سه مثل او آب کنگر ممزوج کرده باشند جهة تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهة بثور نافع و نطول
او جهة خارش بدن و ضماد بیخ او جهة سوختگی آتش و التوای عصب مفید و مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلحش
ادویه حاره و روغن و سرکه است و قسم بری او اکثر از اطلاق حرشف است برگ سیاه تر و کوچکتر و ساقش باریک
و خارش تند و در سرش چیزی بقدر انار و خاردار و تخمش سیاه و غلیظ در آخر دوم گرم و در اول خشک و در جمیع
خواص قوی تر از بستانی و مصلح مواد متعفنه و مخرج مواد غلیظه سینه است و مضر جگر و ریه و مصلحش کرفس و شیره
و طلاء اجزای لطیفه کل او با سرکه جهة جرب و نطول طبیخ جمیع اجزاء او جهة جرب و دفع قمل نافع است و قسمی از بری
کم برگ ساق کوچک و پرخار است خوبیع نامند عکوب [illegible] حرشف را بفارسی کنگر زرد نامند و انشاء الله
تعالی مذکور خواهد شد حردون حیوانی است شبیه بوزغه و در بلاد بری و از آن [illegible] بزرگتر مثل [illegible] دست
با [illegible] و سرش باریک و طولانی و در عرض روزی متلون بالوان مختلفه میگردد و ظهرش [illegible] و در اصفهان

مالیدن آن نافع است و از جمله سمومات و در زغالها و کوهها یافت میشود و در سیم کرم و خشک و تعلیق او آنکه در
سیاه بسته باشد جهت تب ربع و طلاء او با خل جهت حرق و با عسل جهت جرب کسی که اعضاء است بجهت کسی که از قطع
شاکی باشد و اکتحال او جهت تقویت باصره و سرکین او جهت بیاض و حکه چشم و ضماد او جهت تنقیه بشره و رفع جمیع
آثار مفید است و سفید و سبک و در بو شبیه بشراب میباشد و امین الدوله زهره که ضماد بیه و بوست
او موی نائی برد و تعلیق هر دو بر بازوی راست مهیج باه و شهوة جماع است و بدستور تعلیق مهره پشت او کم
قریب بکرده او باشد بر کمر شخصی و غیر آن از چشم راست او که خشک کرده باشند با آب سداب آبنه قاطع موی
و بکیفرها از چشم چپ او با آب نخود سیاه مطبوخ و در واسنار روغن کاو بغایت محرک باه و مسمن کرده است
چون هر دو بیضه او را باسم صاحب عرق النساء صید کرده رک باطن ران او را جسته موضع را شکافته آن رک را
جسته و موضع را شکافته آن رک را باسم صاحب عرق النساء قطع کنند و بعد از آن با دست رنج نیابد بدوت
التی بالخاصیة رفع آن علت شود و کویند مجرب نیست و بکرر بعضی رسیده و خوردن کوشت و مرق او مورث
جذام است **حربا** بفارسی آفتاب پرست کویند و حیوانی است شبیه بموش و دنبالش بلند و موی افشان و نظر او
همیشه با آفتاب در چهارم کرم و خشک و از جمله سموم و خون او مانع روییدن موی که کنده باشد و رفع
آثار جلد و طلاء آب مطبوخ او و نمک بدن را تا چند روز سبز میدارد و کوشت او مورث سل و دق است و
یکدرهم او کشنده **حرجان** ملح بی بالا است و در جراد مذکور شد **حرزة البقرة** حجر البقر است **حرارة الحمام**
حجر الحمام است **حرجل** ملح تبرک سبز است **حریث** بثاء مثلثه ماهی است **حریق امطس** بلغت اندلس حلبوبا
نامند **حر** بضم حاء خالص و بکسر و فتح سنان خار دار است **حریفه** طعامی است که بفارسی کاچی کویند
حومل ابیض و حرمل عربی قسمی از حرمل است و مذکور شد **حرمد** طین سیاه است و ابخر لون و رایحه او متغیر
شده باشد **حربیط** اسم عربی آزاد درخت است **حرمانه** اسم نبطی مرماخور است که خرنیل نیز کویند **حرشاف**
حرشا بثین و شاء مثلثه خردل بری است **حرض** اشنان بری است **حرب** ابریشم است **حرطمان** اسم شلاث است
حرب طلع است **خراب** اسم عربی اشتر غاز است **حزاز الشیاطین** حلف ... است **حزیمه** لو ... بطورات
حزا بستانی و بری میباشد و از مطلق او مراد بستانی است و در زندران اناریچه کویند ساقش بقدر انکشتی

وازان

و از آن با ریکتر و شاخهای او باریک و منشعب از بالای ساق میشود و برک او شبیه ببقلة زرد و الدبری و مایل
بطول و تند طعم و با عطریت و برکش شبیه ببرک کشنیز و از آن بسیار ریزه تر و بعضی شبیه ببرک زرد لک و سفید
و با اندک تندی و طعم او بدستور برک او و مرکب از طعم زرد لک و رازیانه و ضماد رخت و سعید جرجانی و ابن تلمیذ کویند
کرفس بستانی او را جعفری نامند و ظاهرا جعفری قسمی از بری او باشد چنانکه مشاهده شده در اول دوم کرم
و خشک و قاطع و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و معطش جهت رفع سم مار و هوام و بجهت دهان و تقویت معده
بارده نافع و مصدع و موجب رمد و جرب و ثبور در محرورین و مصلحش سویق و آب سرد و کاسنی و ترشیها و بقول
بارده است **حزابی** و خراه نیز کویند و قسم میباشد و از جمله سداب بری شمرده اند یک قسم او در زمان در آن جعفری
نامند برکش شبیه ببرک کرفس بقدر برک کشنیز و تخم او سبز و خوش بو و بهترین اقسام و کرم در دوم باقی در چهارم
و ادویه قتاله بارده و سم عقرب و تقویت هاضمه نافع و مجفف منی است و قسم دیگر را شاطر حاریک و بقدر ذرع
و برکهاء او برکش شبیه ببرک سداب و با زغب و خوشبو و طعم او تلخ و تخمش شبیه بانجدان و نقوفرا عبارت از
آن تخم است و بفارسی یارو نیز نامند در سیم کرم و خشک و نایب مناب جاوشیر است و مقوی معده و جکر و محلل
ریاح و هاضم و مفتح سده جکر و سپرز و مسخن کرده و مسمن آن و مبهی و منقی مثانه و مجاری بول و دافع خمار و
بوییدن آن جهت زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و ضماد او جهت تسکین درد و ورم بواسیر و طلاء
کل او و برک او با عسل جهت جراحات و آکله و ضماد جمیع اجزاء او با شراب و با روغن بنفشه جهت رفع سم هوام
و نیم درهم او با اندک شراب جهت کزیدن هوام شرب نافع است و جالینوس بالخاصیه او را جهت سعال آیابس جهت
مفید میداند و تخمش در افعال اقوی از اکثر اجزاء او است و مضر سر و مجفف منی و مصلحش باد رنجبویه است و
بدلش سداب است هرکاه از اقسام دیکر حزا یافت نشود و قدر شربتش تا سه درهم و از تخم او تا یک مثقال **حزاز الصخر**
چیزی است که بر روی سنکهای نمناک متکون میشود سبز مایل بسفیدی و چون بدست بمالند برنک حنا
شاید کردد و در مصر حنای قریش و بفارسی کل سنک و بدیلمی سنک حنا کویند سرد و خشک و با قوة جالیه
و ضماد او جهت اقسام قوبا و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا او و دام خازه و ورم زبان و با عسل جهت
برقان نافع است **حزنبل** لغت عربی است و کف الذاهب و کف النسر و بیونانی مرباقلن نامند و مراد از آن بخور

مسطح و سفید مایل به تیرگی و زردی و طعم او شیرین مایل به تلخی و امین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته
و نبات او انبوه و برگش او شبیه به برگ سیب و عریض تر و مزغب و ساق او مجوف و از وسط آن رسته تا
به این زردی و سرخ و مزغب و برگهای ریزه احاطه ساق نموده بلندی آن تا دو ذرع و ثمرش شبیه به اسفناج
که ملاصق زمین باشد و در سوا و چیزی متخلخل مثل اسفنج و در درونش اندک رطوبت و خارهای ریزه در
اطراف او و گلش مایل به سفیدی و زردی و تخمش محیط و ساق او مثل فراسیون و بر شعبه و شاخ و منبت
او نزدیک آبها در بلاد شام و کوههای بیت المقدس و طبرستان بسیار است و بهترین او تیز رنگ خوش بوی
در وسط دوم خشک و در اول سیم گرم و با تریاقیه و قوتش تا بیست سال باقی است و مفتح و محلل و ملطف اخلاط
و مبهی و مقوی احشا و جهت رفع صداع کهنه و منع تصاعد بخار و تقویت دماغ و قطع نزلات و رمد و درد دندان
و لثه و سینه و سعال و ربو و ضیق النفس و قولنج و ریاح غلیظه و ضعف جگر و سپرز و با عسل جهت
حصاة و سدد او مثل آن کهنه و دو هفته جهت استسقاء لحمی و زقی و با سکنجبین جهت نیکو کردن رخسار و با
مغز تخم خربزه جهت گرده و با کتیرا جهت قطع سیلان خون و با آب کندنا جهت ساقط کردن بواسیر و مداومت
خوردن او با آب کرفس جهت تحلیل انجماد در انثیان به یک هفته و با صبر جهت رفع مفاصل و عرق النسا و ضماد طبیخ
مقرای او با سداب و سیر در روغن زیتون جهت فالج و لقوه و کزاز و حدبه و عرق النسا و قطور او در گوش
جهت گرانی سامعه و اکتحال او جهت قطع بیاض و ناخنه و سلاق و اشامیدن او جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت
باه اجماع اطبا است خصوصا با شراب و به تنهایی طلا کردن و اشامیدن منقوع او در شیر تازه بقدر که شب
موجب عدم تاثیر سموم است تا مدت یکسال و گویند تا مدت العمر و با آب و نمک جهت سقطه و ضماد تازه او خنازیر
او جهت منع ورم جراحات و التیام آن بغایت مفید و گویند مضر به ریه است و مصلحش انیسون و قدر شربتش
از یک مثقال تا دو مثقال است و مولف تا الادیسع باین نموده که صنفی از او در شام بهم میرسد که شبیه به سورنجان
و عظیم و صلب است و رفع اثر سموم را در عرض یک سال مخصوص او دانسته اند حرز سراج القطرب است حسک



بفارسی خار خسک نامند بری و بوستانی میباشد و بستانی بهتر است شبیه به نبات هندوانه و شاخهای
او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه به برگ زیتون و شاخهای او خاردار و ثمرش صلب سه پهلو و با خود

کوچکتر

کوچکتر و سفید و اطراف و تند ترکیب القوی و شکل او غالب و جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده
منی و مفتت حصاة و منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار و با شراب جهت ادویه حسیه و ضماد عصاره و طبیخ
او جهت ردع ورم حار و منع حدوث آن و ریختن مواد به اعضا و با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و ورم عضل
حلقوم و درد لثه و اکتحال عصاره او مبرد و مجفف و رادع است و دو مثقال عصاره خشک بریان او با شراب
جهت سم افعی و پاشیدن آب طبیخ او جهت برطرف شدن کیک بغایت موثر و چون نخود را در آب تازه او مکرر
پرورده کنند در تقویت باه بیعدیل و قدر شربتش تا پنج درهم و مضر بسر و مصلحش بادام و روغن کنجد است
و تخم او بد افعال مثل عصاره اوست و روغن او که از آب آن در روغن کنجد ترتیب داده باشند طلا نمودن
و حقنه و اشامیدن او جهت تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ رخسار و درد گرده و عسر بول و
چکانیدن و مالیدن او در احلیل و عانه و گرده جهت حصاة گرده و مثانه موثر و قدر شربتش هفت مثقال است با
سکنجبین یا نبید عسل و چون حسک دانه را با شیر تازه سه بار تر کرده خشک کنند در تقویت باه عدیل ندارد
حسو بتشدید واو اسم نانخواه است که از جو و غیر آن ترتیب دهند و بطریق قهوه توان خورد حسد بفتح
اول و دوم گیاهی است شبیه به صعتر و برگش از او تر و بزرگتر و تیره رنگ و بیونانی خمسی گویند در دوم گرم و
خشک و پخته او مقوی معده و هاضم و مصلح طعام فاسد شده و جهت خوشبوئی دهان و اروغ و با شراب
جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید و قدر شربتش تا پنج درهم است و استعمال زیاده بر آن جایز است حسل
بکسر اول و سکون ثانی اسم بچه سوسمار است حسکه بلغت مصر بسبایج است حسن لبه اسم فارسی
حصی لبان است حسن یوسف اسم فارسی حاشیشان است حشیشة الزجاج گیاهی است که در شوره زار و
حوالی دیوارها روید شاخهای او باریک و مایل به سرخی و برگش خشن و مزغب و بر شاخهای او چیزی شبیه به تخم
و بقدر برنج و خشن و بسیار لزج و به جامه میچسبد در دوم سرد و تر و محلل او ورام و رادع و مفتح سده ها
و جالی و قابض و جرم زجاج را بالکلیه زایل میکند و از این جهت باین اسم مسمی است و ضماد کرده او بواسیر را
سفید است جهت جرب و نمله و با قیر و طلی و روغن حنا و با پیه بز جهت نقرس و مالیدن بر لها و جهت قوبا و عرق او
جهت ورم لوزتین و با روغن گل جهت درد گوش مفید و مضر به سر و مصلحش نبات و خشخاش و قدر شربتش تا ده

و ورم است **حشیشه** اسم اصطلاحی قنب است **حشیشة الداخس** گیاهی است منبتش سنگلاخ و برگش
شبیه برگ عدس و از آن بزرگتر و دانه او در کرم و خشک و محلل و لطیف و ضماد او جهت داخس و قروح شهدیه
نافع است **حشیشة العلق** امین الدوله گوید که او را در گیلان حنش گویند و از جمله بود نه است و در مازندران
اوجی گویند و آن شبیه بسوسنبر و مایل بسیاهی و خوش بو است و بالخاصیة اخراج زلوی در حلق مانده
نماید و در سایر افعال اقوی تر از اقسام فودنج است **حشیشة العقرب** ضیمران است و بلغت حجاز بولا
سونیون است **حشیشة الکلب** فراسیون است **حشیشة البرص** گیاه اطریلال است **حشیشة**
الخراسانیة و خشنیرک است **حشیشة الطحال و حشیشة القوة** اسقولوقندریون است و حیوانی نیز
نیز باسم اخیر نامند که در قدیم مشهور بود و بعد و اربعین و الحال بسبعه و سبعین خوانند **حشیشة السلحفاة**
و حشیشة اللجاة السن است **حشیشة البراغیث** بلغت شام گیاه او قیسرا نامند و در عراق مراد
از آن گیاهی است که رکیک واقع میکنند و در طبرستان کیک واش گویند و قسمی از دو قسم شهریه اند
حشیشة المعدن گیاهی است سفید و صلب قریب بسنگ و چون شکسته شود اجزاء او ریزه میگردد
و با روغن چون مشتعل گردد شعله او بر طرف نمیشود و در پیش سمند را نامند و داخل ضمادات ملوکیه
کنند و امالی و مورث صحة و طراوت است **حشیشة الاوزام** اندریونت است **حشیشة السلطان**
حرف بیض است **حشیشة الاسد** اسد العدس است **حشیشة السعال** فنجربونت **حشیشة الانجو**
بلسکی است **حشیشة السنور** بادرنجبویه است **حشیفل** شقاقل است **حصرم** بکسر اول و
فتح ثالث بفارسی غوره نامند و آن انگور نارس سبز است در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصاره
آن سرد و خشک تر و مطفی حرارت خون و صفرا و قاطع صفرا و مقطع بلغم معده و مقوی جگر و بدن
و حابس طبع و مانع انصباب مواد و رافع سستی اعضا و تشنگی و ضماد خشک او جهت خوش بو کردن
عرق و جوشش بدن و حصف و خارش و سستی بدن نافع و مضعف معده سرد و مضر باه و مولد
ریاح و مغص و مورث عطش در بعضی امزجه بجهت تکثیف و مصلحش گلقند و انیسون و انجیر و بدلش
ریباس و ترنج است و رب غوره قاطع تشنگی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال صفراوی و



برانگیختن اشتها و حفظ جنین و تقویت احشا و غثیان صفراوی و دفع خمار و منع قبول مواد و بار رب انار می
خوش جهت تب صفراوی مجرب و عصاره او که در آفتاب خشک کرده باشند همین اثر دارد و جهت خناق و ورم
حنجره و قی الدم و رعاف و سقوط لهات و قلاع و طلاء او با آب کندنا جهت تخفیف بواسیر و قرحه او جهت تنقیه
و اصلاح رحم نافع و با سرکه جهت نواصیر و جراحت گوش و غرغره او جهت ورم حلق و حقنه او جهت قروح امعا و سیلان
رطوبات رحم و اکتحال او جهت دمعه و انتشار و خشونت اجفان و تآکل مفید و آب او در افعال مثل عصاره و مقوی
قوه ماسکه معده و چون نوتیا را با آن پرورده کنند و بدستور سایر ادویه عین را بغایت مقوی فعل است
مضر سینه و مورث سعال و مصلحش گلقند و شربت خشخاش و قدر شربت از عصاره او یک مثقال و بدلش
آب سیب ترش و سماق و شربت او که از آب غوره و قریب بشیر بپزند به جزو و عسل کف گرفته یکجزو تربیت داده
یکسال برآورده شده باشد جهت دفع وبا و تقویت هاضمه و قولنج ثقلی بغایت موثر و در سایر افعال مثل عصاره است
حصی لبان الجاوی بفارسی حسن لبه نامند و آن صمغ ضرو بینی است و حکما عبارت از وی بولقند کرده
گویند که اکثر اهل این صناعت تحقیق نموده اند و من بعد از مشقت بسیار مشخص کرده ام که صمغ ضرو است
در اول تکون صمغ مذکور بقدر دانه کنده ظاهر شده بنفش پیچ بعد دو خوزه میشود و بوی او مرکب از بوی
مصطکی و کندر و خوش بوترین صمغها و سفید مایل بسرخی و سیاهی و علك و جاذب و در دوم گرم و در اول
خشک و مقوی دل و مورث سرور و خاییدن او جهت تقویت لثه و طلاء او جهت حبس کردن نزلات و قطور با
روغنها جهت درد و باد گوش و اشامیدن او جهت مغص و تقویت معده و دماغ و ازاله رطوبات و تحلیل نافع و قدر شربتش
تا دو درهم و مصلح محرورین و مصلحش روغن بنفشه و خشخاش و بدلش لادن و مصطکی بالمناصفه **حصی الارنب**
حجر الاسفنج است **حصوص** بحاء مهمله و بخاء معجمه حلبوب است **حص** ورد است **حصاة** بفارسی سنگ ریزه
نامند رادع و مجفف و سائیده او مثل غبار جهت نزف الدم جراحات و دفع ورد آن مفید است و انداختن او
در کوزه آب مصلح غلظت او و مقوی احشا است **حضض** مکی و هندی میباشد و مکی او را بیونانی لوقیون نامند
و آن عصاره و برگ و تخم نباتیست خاردار قریب بسرو زرع و پوست او گاهی برنگ و برگش شبیه ببرگ شمشاد
و ثمرش شبیه بفلفل و سیاه و املس و طعمش تلخ و بعضی گویند زرد مایل بسیاهی و دو روغنش مایل بسرخی

وچون در آب اندازند کف او برنگ خون گردد و از آتش ملتهب شود و با قبض و مرارت باشد و مغشوش او
که از دوشاب و آب عود و صبر و مر و زعفران میسازند محلول او برنگ خون نمیشود و باطن او با قوتی غیبا شم
و او معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک و قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل او کمتر از ردع و اشام
او جهة اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث الدم سینه و سرفه و ادرار
حیض و بواسیر و درد جگر و یرقان سیاه و زحیر و کرنبد ... از مواد و حرارت کرده و التهاب و تشنگی و حفظ
او جهة اسهال المزمن و قرحه امعا و غرغره او جهة ورم حلق و مضمضه او جهة تقویت لثه و قطور او جهة چرك گوش
و ضماد او جهة شقاق مقعد و داخل و تقویت موی و منع نزلات و اورام و اکتحال او جهة جرب و حکه و سلاق
و ضعف بصر و دمعه و رمد و منع نزله نافع و مضر سپرز و مصلحش انیسون و خاما و قدر شربتش از نیم
مثقال تا یک درهم و بدلش حضض هندی است و آن عصاره فیل زهرج است و در جمیع افعال قوی تر از حضض
عربی است مگر در ردع و او سیاه تر از قسم مکی میباشد و مصنوع او از زرشک و افسنتین و امثال آنها
استعمال نباید کرد و بدلش صندل سفید و فوفل با المناصفه است حفاء بفاء اسم عربی بردی است خنج بفتح
خا و سکون نون فا اسم اورده است که بفارسی شیرداه و هزار خانه گویند حقوق بفارسی اسم بقلة الحمقاست
حفین اسم ماست است حق قوشی اسم ترکی سنا است حلبه در گیلان بجاء معجمه و در اصفهان شنبلیله
نامند و از حبوب معروفه است و قوتش تا دو سال باقی است در اول دوم گرم و در اول خشک و در دوای
لعابی و منضج و ملین و محلل و مبهی و مفتح حیض و مقوی بیه و با رطوبه فضلیه و با عسل چون طبیخ نمایند و مسهل
و منقی امعا و جهة مواد منجذبه سینه و سرفه و ربو و بواسیر و اورام باطنی و مطبوخ او با تمر هندی و انجیر و
مویز که او را با عسل بقوام آورند جهة درد سینه مزمنه و قروح آن و ضیق النفس با آب سپستان مجرب و
جلوس در مطبوخ طبیخ او جهة تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و ضماد او جهة اورام صلبه ظاهری
و باطنی و ورم سپرز و درد رحم و در تحقیق موی و کجی ناخن و شقاق بارده و سوختگی آتش و سعفه و نخاله
و کلف و سایر آثار و خشنه او جهة زحیر و طلاء او جهة رفع چرك و خوبی رنگ رخسار و با موریج جهة منع نزول
قمل و قطور نقیع او در گلاب جهة دمعه و سلاق و حمره و بقایای درد چشم وارد او با بوره محلل طحال و با انجیر جهة

کشودن

کشودن دمل و با روغن گل سرخ و سرکه و آرد جو جهة اورام حاره و با عسل جهة بارده و مداومت خوردن او
که با خشخاش و بادام و ارزن کنند و شکر و با عسل پرشته باشند جهة تسمین بدن و اصلاح کرده بغایت موثر و
مصدع و مغثی و مضر انثیان و مولد اخلاط غلیظ و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربتش از گیاه او تا ده
درهم و از تخم او پنج درهم و بدلش تخم کتان و نبات او مولد خون و جهة درد کمر و جگر و سردی مثانه و تقطیر البول و
درد رحم و ضماد او جهة تقویت موی نافع است و روغن او که از تخم او گیرند گرم و تند و محلل و ملطف و ملین صلابات
و منضج دبیله و نخاله روی و موی و قرحه رخسار و با موم جهة شقاق و با ادویه کلف جهة جلاء بشره موثر است
حلق چیزی است منجمد سیاه لون و ترش طعم که در یمن از برگ درختی که در تنور کند است باشد ترتیب میدهند
و نباتش شبیه بعلیق و ثمرش مثل خوشه انگور و دانه اش مثل ~~خوشه انگور و دانه اش~~ مثل عنب الثعلب و کثیر مانند
برگ ... است اشامیدن او با آب سرد جهة دفع صفرا و ازاله خمار و التهاب معده بی عدیل و قدر شربتش تا پنج
درهم است حلبیب بیای موحده قبل از یای تحتانی و بای بعد از آن دوائی است و خشبی شبیه بسورنجان
در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم خام و اقسام کرم و اخلاط غلیظه و مقوی بدن و جهة نقرس و درد مفاصل
نافع و قدر شربتش تا سه درهم و مضر سپرز و مصلحش کثیرا و کاسنی است حلفا نوعی از بردی است که از آن
حصیر و امثال آن ترتیب میدهند و در اصفهان قیمی ازبیز نامند و در اول گرم و در دوم خشک و پنج درهم
او با عسل و سرکه کشنده اقسام کرم است چون سه روز پیوسته بنوشند و نشستن در آب طبیخ او جهة
خراز و قروح ابریه و داغ کردن با شاخهای او که با آتش افروخته باشند جهة علة شاعیره و چون تا سه بار
تکرار نمایند جهة منع زیاده شدن اورام رخوه نافع است حلاب گیاهی است بقدر شبری و در اکثر اماکن و
معمورها میروید و برگش بسیار باریک و بید مشور شاخهای او و گلش ریزه و سفید و تخمش بقدر نخود گرد
حرارت است در سیم سرد و خشک و ضماد او با دارکنند جهة استحکام عضو شکسته و کوفتگی و خلع آن
و با حنا جهة خارش کف دست مفید و مانع زیاده شدن آن و جهة سیلان زرداب مفید است حلتیت
بتاء مثناة فوقانی بعد از یای تحتانی و قبل از آن اسم صمغ انجدان است و او را حلتیت الطیب گویند و منتن او
غیر صمغ گوله میروید و پوست و گویند از انجدان سیاه حاصل میشود و بفارسی انگژد گویند و طیب از سفید آن

کرده بود بکو لبه براست و بهترین اقسام است و خوب او مایل بسرخی و صاف و تند بوی با بشاعت است گرم و
در اب حل کنند مانند شیر شود در سیم درجه گرم و در دوم خشک و قوتش تا هفت سال باقی است و سنش او در سیم
خشک و بوی او شبیه ببوی کندر او بغایت کریه و با مرة سمیه و تریاقیت او غالب و بمقادیر اندک و قدر اسفهان
انگشت کننده نامستعمل و اقسام او قاتل جنین و مخرج ان و محلل قوی و مدر بول و حیض و جاذب خون بظاهر جلد و
مبهی و جهت تحلیل ریاح و خون منعقد و تپ ربع و دفع رطوبات و درد مفاصل و گزیدن هوام و سگ دیوانه و
اسهال رطوبی و مغص ریحی و بلغمی و فالج و صرع و امراض بارده دماغی و بحة الصوت و خشونت حلق و صوت و سرفه
بلغمی و مخرج اقسام کرم معده و مفتح خون بواسیر و با زرده تخم مرغ جهت سرفه خشک و درد پهلو و با انجیر جهت
یرقان سددی و با شراب و فلفل و سداب جهت کزاز و با سکنجبین جهت جوده شیر و با ابخا کستر و اب در ابله جهت
شکاف عضل و با مر و فلفل جهت کشودن حیض و با شراب جهت امراض عصب و باسیر و خطیا تا جهت گزیدن سگ
دیوانه و با اب بادرنگ جهت دفع حرکت و سیلان باطنی و با قوابض جهت اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه
جهت برودت معده و جگر و سپرز و استسقا و سستی بدن و زردی و کمودت رخسار و ضماد او جهت
داء الثعلب و دندان کرم خورده و بر انیدن او و طلاء او در خارج جهت تسکین درد دندان و زخم
سگ دیوانه و منع مضار بد هوا و دفع مضرت پیکان زهردار و ماندن دندان و با روغن زیتون جهت گزیدن
عقرب و با قی و طی جهت ثالیل و غده و با انجیر خشک و سرکه جهت قوبا و با نطرون و تراج جهت بردن گوشت زائد
کرد در بینی متکون شود و گذاشتن او در احلیل باعث نعوظ شدید و اکتحال او با عسل جهت قوه باصره و نزول
اب و بیاض و ظفره و مضمضه طبیخ او با انجیر و زوفا جهت دندان کرم خورده و گذاشتن او بجا و ورم خبیثه
بعد از شکافتن ان جهت اخراج اجزاء خبیثه ان و غرغره ان با عسل جهت ورم لهاة و با سرکه جهت اخراج
زلو که در حلق مانده و بخور و حمول او جهت اخراج جنین میت و بستن او در پارچه و گذاشتن ان در محراب
مانع تکون کرم در ان موضع و در مزرعه باعث گریختن هوام از ان موضع و بد مستو هر چه بالنده هوام
از ان گریزان شود و قطور چشانیدن او در روغن زیتون جهت کری کهنه و درد گوش و دوی و طنین
نافع و مضر دماغ و جگر و مصلحش انارین و انیسون و مضر سفل و مصلحش کثیرا قوی ان مضر محرور

ومصلحش

ومصلحش بنفشه و نیلوفر و اب سیب و شربتش صندل و اکثار او مورث اسهال و قی و تپ و خارش بینی و مصلحش
اب مورد و سیب و صندل و قدر شربتش از یک عدس تا نیم مثقال و بدلش جاوشیر و سکبینج و گویند مطبوخ
محروث که بیخ انجدان باشد بدل او **حلبوب** بلغت نبطی گیاهی است بقدر شبری و بی شاخ و بسیار کرده و شعبها
و از گرد هرهای او رسته و برگش کوچکتر از بادروج و مفروش بر روی زمین و بی لطافت و بوی او مرغوب و ثمر نوع ماده او خوشه
تخمدار و تخمش از بطم کوچکتر و هر دو عدد بهم بسته و پوست و با رطوبت و ثمر نوع نر او بغلاف ان و کوچک
و مستدیر و بقدر تخم کبوتر یکی سست و دیگری صلب و بهم بسته مثل خصیه حیوانات در دوم گرم
و خشک و محلل اورام بارده و محلل او ملین طبع و بی مثقال از اب مطبوخ او مسهل رطوبت تا
و مرة الصفرا و حمول برگ ماده او بعد از طهر و خوردن بیخ صلب ان باعث حمل بدختر و اشامیدن و حمل نر ان
باعث حمل به پسر **حلزون** بفتح اول و ثانی اسم کل حیوان صدفدار است بری و بحری و نهری میباشد و اعم از صدف
و ان مخصوص جلد بحری ان حیوان است و شیخ و ودع و اظفار الطیب و طلینا و خف الغراب و مفرج و دلیس
و صدف مروارید و نطاح و غیرها از انواع حلزون اند و جلد بحری او در دوم سرد و خشک و خواص
در صدف انشاء الله تعالی مذکور میشود و گوشت او در دوم سرد و تر و گوشت دلیس که در مصر الحلول
گویند از اقسام بری و مستطیل و الطف و سریع الاستحاله بخون صالح است و جهت جذام و جرب و حکه
و جنون و سودا نافع است و گوشت سایر حلزون مولد بلغم و سده و قاطع تشنگی و التهاب صفرا و ضماد او
جهت جذب پیکان و امثال ان از بدن و جهت تحلیل رطوبات سوء القنیه و قروح و ورم نقرس و جذب
نمر که گزیدن و طلاء رطوبت او که بسوزن سوراخ کرده نوعی باشند با مر
و صاف و صبر سرشته با التسویه جهت التیام جراحات خبیثه و تحلیل اورام زیر بغل مفید و مجرب است
و گوشت مجفف مسحوق او مدر حیض و با مر و کندر جهت التیام جراحات عصبانی و اکتحال سوخته مجموع
او با عسل جهت رفع اثار قرحه چشم و طلاء او جهت جرب متقرح و بهق و جلاء دندان و با سرکه جهت قطع رعاف
و مالیدن رطوبت او بر جبهه جهت منع ریختن مواد بچشم و بر حوالی گوش جهت ورم و دفع رطوبات غائره گوش
و طلاء گوشت محرق او با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب جهت منع رویانیدن موی و فربه بودن گوشت

الحاء مع الميم

خام او جهت درد معده و با مر جهت قولنج و درد مثانه نافع است و گویند بالخاصیه منطوقات صلبه را بسیار نرم میکند

و چون گوشت را با مثل او نوشادر و نصف او کبریت و سدس او وقت سابیده تقطیر کنند افعال غریب در شیر

نماید و طلا دب را عقد کند **جلبشا** نوعی از نبوغات و برگش مثل برگ زیتون و شیر او جهت ثاليل نافع است **جليفة**

حزات بر نیت **حلیمو** اسم فارسی بیخ حماض بر بیت **حلال** مصطکی است **حلم** قراد است بضم قاف **حلباب** لا غیر

و گویند لبلاب است **حل** بلغت حجاز سمسم غیر مقشر است و بلغت اکسیریان زیتون را نامند **حلاق الشعر** نوره است

حل و حلاحل بصل است **حلوثیا** کتیرا است **حلاونیون** اسم یونانی مامیثا است **حلوای قبیدی** اسم فارسی ناطف

حلوای زلیبیا اسم فارسی زلیبیا است **حاما** بلغت بنطی تخم بیت مشتبک از شاخهای سرخ یا [illegible] مانند خوشه

و با صلابت و کلش ریزه مثل خیری سرخ و برگش شبیه برگ فاشرا و تند و خوش بوی و تخمش بسیار لذاع و منبتش

ارمینیه و طرسوس و بهترین اقسام است و قسمی مائی که در ابها [illegible] و در شام یافت میشود مایل بسبزی

و بوی او شبیه بسداب و قسمی بنطی او غیر مشبک و مستطیل و تخم و تند بوی و سفید مایل بسرخی و بهتر از

مائی و قوه حاما تا هفت سال باقی میماند و او لطیف گرم و خشک و مفتح سدد سپرز و جگر و مقوی او و مدر بول

و حیض و مسکر و منوم و محلل ریاح و منقی معده و مورث سرور و طبیخ او جهت نقرس و ورم مزمن جگر و ضماد

او جهت صداع و تفتیح و تحلیل اورام حاره و گزیدن عقرب و با موم جهت ورم احشا و با وزنجان جهت ورم

رحم و با اکحال جهت [illegible] چشم نافع و مضر معده و مصلحش تخم کرفس و مورث کسل و خواب و مصلحش دار

و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او اسارون و نیم مثل او قرنفل و بابونج و چون او را با سدس او [illegible]

عرق بکشند و عرق او را با عسل آمیخته در آفتاب بگذارند بجهت جمیع افعال تفریح زیاده بر خمر میکند **حمص**

بفارسی نخود گویند بری و بستانی میباشد و بری او را گیاه شبیه بگیاه بستانی و تیره تر و کوچکتر و ثمرش مایل

بسرخی و دراز و با تلخی است و گرم و خشکتر از بستانی و منقی و مفتح سده جگر و سپرز و کلیه و جالی جرب و قروح

و قوبا و ملین اورام [illegible] و انثیان و با عسل [illegible] قروح و جراحت سرطان و بستانی او بهترین حبوب

نزد بقراط در دوم گرم و در اول خشک و تازه سبز او در اول تر و قوت آن تا سه سال باقی میماند و ملین طبع

و مدر بول و حیض و عرق و زیاد کننده شیر و منی و مهیج و مقوی شش و سمن بدن و مقوی جماع و معزی

و مولد

و مولد خون صالح و کثیر الغذا و مسهل اشتها او آب طبیخ او با قدری عسل با قوة تقطیع لزوجات و مفتح سدد است

بسبب کثرت لوحت او و مدر بول است بسبب حرارت و بالخاصیه جهت درد سینه و قروح شش نافع و با شیر تازه

جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد و تبها او نباشد و چون تب باشد بجای شیر با آب بنوشند و چون یک شب در

سرکه خیسانند و ناشتا تناول نمایند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده مجرب دانسته اند

و چون در آب خیسانیده خام تناول نمایند و آب منقوع او را با اندک عسل بنوشند جهت اعاده شهوت جماع

مایوسین بی عدیل و چون هر سه از آن ترتیب داده با سرکه بنوشند و در طبیخ او بر نشینند جهت اصلاح اورام

مقعد و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعد و بهتر آن باد و یر است و خوردن او ما بین دو طعام معین هضم

و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و مدر و فضلات [illegible] القوی تر از سفید با قوه تریاقیه و

جهت استسقا و جذام و یرقان سددی و سده جگری و تحلیل [illegible] و غسول و طلا [illegible] اقسام او جهت خارش اعضا

و صداع و رفع زردی رخسار و سعفه و خزاز و کلف و تقویت موی و دفع [illegible] عضو و امراض مفاصل

و خوردن برشته او که سرد شده باشد جهت بواسیر [illegible] موی آزموده است و روغن نخود که با قرع [illegible] بدستوری که

در دستورات مذکور است گرفته شود در سیم گرم و خشک و تند و با قوه نافذ و بغایت مقوی موی و مبهی و جهت

تسکین درد دندان و اورام لثه بی عدیل و جهت درد دماغ بارده و جذام و قوبا و امثال آن بغایت موثر است و نخود

تازه مولد فضول و نفخ او جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع است و از خواص نخود دانسته اند که چون در اول

بعدد ثاليل برابر از آن یکعدد را مالیده و مجموع را در لته بسته از میان هر دو پا از بالای شانه ان انداخته

عقب ببینند در آخر ماه جمیع ثاليل برطرف میشود و مضر معده و مثانه و مصلحش خشخاش و مولد ریاح و

نفخ و ثقل و مصلحش جوارش کمونی و زیره و شبت و کلفند و در مجرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدلش

قوبیله لوبیا و در سایر افعال ترمس است و خوردن آب بعد از آن و [illegible] بغایت مضر است **حماض** بری و بستانی

و مائی میباشد و نوع بستانی قسمی باریک و رقیق و ترش و نرم و بیخ ساقش سرخ و خوشه او متراکم و تخمش

سیاه و براق و در غلافها ریزه مثلث سرخ و [illegible] و بفارسی ترشه نامند و قسمی [illegible]

کل منکون میشود و هر دو قسم ترش و بهترین انواع اند و در سیم سرد و خشک و با قوة قابضه و مسکن [illegible]

صفراوی و مشهی و جهت رفع خمار و خواهش گل خوردن و اسهال و یرقان و مقوی جگر و التهاب نافع و بخور او
ملین طبع و ضماد او با روغن گل و زعفران جهت قروح شهدیه و خوردن مطبوخ او جهت جراحات امعا و سحج مفید
مضر باه و مصلحش شیرینها و قدر شربتش با عسل ده درم و بدلش ترشی ترنج و تخم او در اول سرد و در دوم خشک
و قابض و جهت قرحه امعا و خفقان حار و یرقان و التهاب و گزیدن عقرب و رتیلا و جهت اسهال کبدی
و دموی و صفراوی و قی و تعلیقش بر بازوی چپ زنان مانع آبستنی و مضر گرده و سپرز و مصلحش رازیانه و
قند و قدر شربتش دو درم و بیخ او جهت سیلان رحم و یرقان و اسهال دموی و سحج و قطع خون حیض و ضماد او
جهت جرب متقرح و قوبا و شقاق ناخن و داخس و با آب او جهت خارش بدن و طلای غلیظ او با سرکه جهت ورم سپرز
و تعلیقش بر گردن جهت خنازیر و آشامیدن طبیخ او جهت تفتیت سنگ مثانه و احتباس حیض و یرقان سدی
نافع است و قسم بری او بیضی الورق شبیه ببادرنگ و در رنگ و شکل شبیه ببرگ چغندر و ساق حبلی نامند و بیخ
او را در اصفهان حلیمو نامند و در انطاکی از بیخ بستانی و با نبات جهت سرفه و ضماد او جهت مفاصل و کوفتگی اعضا
و نقرس حار نافع و خوردن آب گیاه او و برگ پخته او جهت سحج صفراوی و قی مفید و بیخ او بقدر یک مثقال با آب
خبث الحدید جهت بواسیر مجرب و فتیله او با مثقال ازرق و موم و روغن تخم کتان جهت بواسیر باطنی و بخور او و بیخ
کبر جهت خشک کردن امراض بواسیر ظاهری مفید و قسم ثالث که در کنار آبها میروید برگش با صلابت و شبیه ببرگ آس
و نبات شبیه به نیلوفر و بیخش شبیه بچغندر و سرد و خشک و قابض و حماض البقر نامند در قوت و فعل نزدیک
به بستانی و جهت خفقان و غثیان نافع است و جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و منع ریختن
شدن زخمها مفید و بدلش بطباطات است **حماحم** حبق نبطی است و غیر بستانی او ورد است و برگش شبیه ببرگ
بستانی او و بوی او از او تندتر و ساقش بلندتر و قوی و در نبات و ثمر خوش منظر و در باغچهها و بستانها از فرنج
غرس مینمایند و مشهور است به لاله خطایی و در تبریز گل عاشقان در آخر اول سرد و خشک و با قوت محلل و رادع
و رافع سدد دماغی و زکام و ضماد برگش جهت سوختگی آتش نافع و تخم او مقوی دل و بدلش شنبلید او با روغن گل و آب
سرد جهت اسهال مزمن مفید و اکثار او مضر مثانه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش دو درم و بدلش بستانی از نوع
و روغن او که از آب آن و روغن زیتون با مناصفه ترتیب داده جوشانیده باشند تا آب سوخته روغن بماند و باشد محلل

و باقوة

و با قوه قابضه و خوردن دو مثقال او جهت ریاح معده و طلای او جهت ریاح اعصاب دماغ نافع است **حمام** بفارسی کبوتر
نامند حرارت و خشکی بیاشد و در اول دوم گرم و در اول دوم خشک و با رطوبت فضلیه و بچه اهلی آن بهتر خصوصا آنکه
بچه بال برآورده باشد مقوی گرده و مولد خون و منی و مسمن و قاطع اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و استسقا
زقی و طحال نافع و طلای خون او بر پیشانی جهت قطع رعاف که از جهت دماغ باشد و بدستور آشامیدن قدری با طلای خون و
خون که او در جراحت تیر که باستخوان رسیده باشد باعث التیام آن و اکتحال او جهت جراحت چشم و سکته و غشاوه و طرفه
خصوصا خونی که در بال تازه او باشد و سرگین او در دسیم گرم و خشک و با آرد جو جهت دمل صلبه و با روغن زیتون جهت
سوختگی آتش و با روغن و سرکه جهت تحلیل خنازیر و بدستور با تخم کتان و با عسل جهت گشودن دمل و قطع خشک
ریشه زخمها و با بلغر و خردل جهت نقرس و شقیقه و صداع مزمن و درد پهلو و مفاصل و با آرد جو و آب و سرکه و عسل
که با هم پخته باشند جهت دمل و خنازیر و اورام صلبه و با آرد کندر و آب تدبیر قطران که مرهم کرده و سه شبانه روز ده
بر موضع ضماد نمایند و باز بدستور تجدید نمایند درد از الم برص بغایت مؤثر و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقا
و آشامیدن آن از یک درم تا سه درم با سکنجبین جهت استسقا بارد و دو درم او با سه درم دارچینی جهت
حصاة مجرب و نشستن در طبیخ سرگین او جهت عسر البول و بیماری جهت رفع اثار قروح و اکتحال سوخته او با گوگرد با
موی سوخته باشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و بستن زنده بچه کبوتر که شکم او را شکافته باشند جهت رفع سم افعی
و عقرب و مالیدن سرگین سوخته او با سرکه باطراف جهت قطع رعاف و بیعدیل و طلای بیخ عدد از تخم او با پیه
خوک بر احلیل جهت تحریک باه بغایت مؤثر و چون اطفال را با عسل تناول نمایند زود بسخن آیند و خام او جهت خشکی
سینه و نیکو کردن رخسار و تسمین بدن مفید و سکونت صاحب ابله در جایی که کبوتر در دیرا و یا در بالای او
باشند بالخاصیه مورث شفای ابله و آبله و در بچه و مورث سبات و از حدر و فالج و سکته و سبات و طاعون و باعث
ازاله وحشت و فساد هوا میگردد و خوردن بچه بعنوان غذا و مورث برص و کبوتر صحرایی خوشتر و لطیفتر
از اهلی و مجموع آن مضر محرورین و مصدع و محرق خون و مصلحش تخم آن با آب غوره و سرکه و خوردن کاهو
و خیار است و چون با روغن کنجد بریان کرده و با آب و غله طبیخ نمایند و بنوشند ریگ سنگ گرده و مثانه را اخراج نماید
و زهره او جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافع است و فرزه جای استخوان ساق او که سوزانیده باشند جهت اعاده

بکارت را اسوار داست **حمار الوحش** بفارسی گورخر نامند و معروف بخر گوراست گوشت او در دوم گرم و در سوم
خشک و غلیظ و مولد سودا و مرق او و پیه آن جهت درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظ و طلاء او جهت کلف
قوبا و با روغن قسط جهت درد گرده و کمر و با شیر مرضعه جهت دفع گریه اطفال و زهره او جهت رفع داء الثعلب
و دوالی و چهار قیراط او با خولنجان و آب گرم جهت سنگ مثانه و خصیه و قضیب او بغایت مقوی باه و مغز
سر او جهت دفع بول در فراش و اشامیدن او با آب کاهو جهت قطع احتلام و شش خشک کرده او با کثیرا و عسل
جهت ربو و سرفه و عسر التنفس و پنیر ماده او مقوی باه و در انگشت کردن انگشتر از سم او در خنصر چپ
بستن قدری از پوست پیشانی او بر بازو یا بر سر جهت دفع صرع مجرب دانسته اند و مانع دخول جن دانسته
متوسلست و بعضی شرط دانسته اند که پوست پیشانی او بقدر یک شبر باشد صاحب صرع باشد اعم از انکه از
حمار وحشی باشد یا اهلی و گویند در اول هر ماه تغیر انگشتری شرط است و پیوسته نگاه کردن در چشم او باعث
صحت بصر و مانع نزول آب و جگر و سم او در افعال مثل حمار اهلی است **حمار** بفارسی خر و الاغ نامند غلیظ تر
و کثیف تر و بطیء الهضم تر از خر گور و گرمی و خشکی او کمتر و با رطوبت فضلیه و نطول آب طبیخ او جهت گزاز
و خوردن زهره خشک او جهت رفع تغیر عقل و بحر و مغز سر او مورث خرافت و با سرکه جهت دفع جنون و کباب
جگر او که ناشتا خورده شود جهت صرع و اشامیدن سم سوخته او هر روز نیم مثقال جهت مصروع و ضماد آن
جهت شقاق مزمن و با روغن زیتون جهت خنازیر و با شراب جهت کچلی ناخن و برص و بیاض آن و بخور سم او جهت
عسر ولادت و با خمر غلیظ جهت جنون و ضماد پیه او جهت رفع آثار و قروح و جهت التیام جراحات احشائیم
کم خوردن او بسیار است و خوردن عصیر سرگین تازه او مفتت حصاة و مخرج جنین و مشیمه و قطور
آن در بینی جهت رعاف و بدستور طلاء آن بر پیشانی که با سرکه سرشته باشند و همچنین استنشاق
خشک او که سرکه بران پاشیده باشند و خوردن نقیع او با شراب جهت گزیدن عقرب و تعلیق پوست
پیشانی او بر اطفال جهت دفع فزع موثر و چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود بالخاصیه مسکن
درد آن و بدستور چون در گوش بگوید که مرا عقرب گزیده باعث رفع درد میشود و جالینوس گوید
طلاء نطفه او سر بار را جماع بار مسقط دانند بواسیر است و چون قضیب و را در کوزه آب ندیم با

گذارند

گذارند بحدی که قریب بسوختن شود باب چغندر و روغن زیتون کنند جهت رویانیدن موی و دراز کردن آن
بغایت موثر و چون قضیب او را از بیخ او جدا کرده با ادویه حاره پخته در حمام تناول نمایند باعث بندکی قضیب کرده
و از مجربات شمرده اند و تدخین خصیه خشک او را جهت رفع مجرب دانسته اند بشرطی که بعد از نوبت تدخین کنند
و اندکی بخوابند و چون نطرون و عاقرقرحا بران پاشیده خشک کنند نیم مثقال او با ماء العسل القطر حابس الاسهال است
حمر بفتح حا و سکون میم و ضم حا بلغت حجاز تمر هندی است و تمر الیهود را نیز نامند **حمص الامیر** بلغت مغربی خیار است
حماض جبلی حماض بری نیست **حماض مری** حماض بستانی است **حماض سواقی** حماض مائیست و حماض البقر نیز گویند
حمض اسم مجموع اشجاری است که ملوحت داشته باشد و گویند بخصوص اشنانست **حمار البیت** و **حمار قبان**
هدیه است **حمص الکرسنی** حمص بری نیست **خضیض** نوع صغیر حماض است شبیه به برگ و در تنکابن ترش
واش نامند **حماض الاترج** ترشی ترنج است **حماض الارنب** کشوث است **حمر الارض** خراطین است **حمحم** نبات جهت
بخار مجمر نیز نامند و بلغت شام و دیار بکر اسم لسان الثور است **حالت** نوعی از جیر است **حمل و حملان** بفارسی بره تا
و در لحوم مذکور میشود انشاء الله تعالی **حیار** عربی ابو خلسات و بکسر خا اسم فنا فل است **حنظل** ترکیا هو است
بقدر هندوانه بسیار کوچکی و در نهایت تلخی و با نقش شبیه بر نبات هندوانه و برگش از ان کوچکتر و سبز
و اندرون زرد او بدات و ... مخصر بیکی باشد از جمله سموم است و تخم او ما دامی که در پوست باشد
تا چهار سال باقی است و ... بیرون آورده باشند تا دو سال و بهترین او سفید است که از بوته کثیر الثمر گرفته باشند
و مستعمل تخم اوست در اول ... گرم و در آخر دوم خشک و مسهل سودا و بلغم غلیظ و مفتح افواه عروق و مسقط
جنین و ... و جاذب اخلاط از عمق بدن و جهت فالج و امراض بارده دماغی و اعضای عصبانی و عرق النسا و نقرس
و ... مزمنه و امراض بارده و مثانه نافع و مضر دماغ حار و معده و مصدع و در هوای بسیار سرد مورث مغص
و کرب و در هوای بسیار گرم باعث اسهال دموی و التهاب و مصلحش کثیرا و مقل و نشاسته و مضر ابدان نحیف
و مصلحش آب فواکه و مقدار شربتش از یک دانگ تا نیم درم و بهترین اصلاح آنست که سایده بماء العسل سرشته حب
نموده پس با کثیرا و غیره بسایند و بدلش دو وزن او بسفایج و ثلثان حومل است و حقنه طبیخ او که در دست
باشند جهت قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا و فالج و امثال آن و شیاف آن مسهل قوی و فرزجه او ماء جنین و طلاء

سبز او جهة عرق النسا و دردهای بارده و بخور او مدر حیض و ضماد او چند مرتبه بر کف پا جهة جذام و سعوط آب
او جهة زردی چشم و پاشیدن آب طبیخ او در خانها جهة کشتن کیک و منع تولد آن مؤثر است و چون حنظل را سوراخ
کرده دانها او را بیرون کنند و بروغن زیتون مملو کنند و ثقبه را مسدود ساخته بخمیر بگیرند و بر روی آتش گذارند تا چند
جوش کند خضاب او و نشاسیدن او و ادهان او جهة سیاه کردن موی و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته اند
و قطور روغن زیتون که حنظل در او جوشیده باشند جهة درد گوش و مالیدن او بر دندان جهة آسانی کندن آن نافع
مؤثر و سعوط او مفتح سدد دماغی و طلاء او جهة رفع آثار و یرقان و نیکو کردن رخسار و اکتحال دماد او جهة سیاه
کردن چشم ازرق بغایت مفید و جهة درد مقعد نافع و مخدر او مسهل و منقی و مورث دوار و چون مکرر بنوشند
و در آب و نمک بخیسانند تا تلخی او زایل شود و پس کوبیده با شیره و خرما بجوشانند خوردن او مورث تحریک باه و
بر انخشک او بقدر دو درهم با افشاسته جهة تحلیل اورام و قطع سیلان خون منفجر مفید و چون جوز حنظل
را خالی کرده سرکه در آن ریخته بجوشانند جهة درد دندان و تقویت لثه بغایت نافع است و روغن حنظل که از ده جزو
آب تازه او با یک جزو روغن کنجد و زیتون ترتیب داده بجوشانند تا روغن بماند جهة امراض بارده و دردهای
آن و منع ریختن موی و نفع دوی و طنین گوش و کرمان و درد دندان و جوشش سر و پاشیدن یک درهم او
مسهل بلغم و اقسام کرم و تدهین او با زهره گاو بر ناف جهة اخراج اقسام کرم و حب او جهة قولنج نافع است و اکثر
تازه او زیر باشد و ربع رطل از تخم او را باید جوشانید و با یک رطل روغن طبیخ نمود **حنطه** بفارسی گندم نامند
و بهترین او تازه با الیده مایل بزردی و بعد از آن جنس سفید او وست در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل
و تازه او گرم خشک نشده باشد در دوم تر و بهترین غذاهای اصحا و کثیر الغذا و مسمن و مسدد و مضر صاحبان
سدة عروق و احشا و نفخ او و مولد کرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مضر زنان حامله و بخیر او نفاخ و دیر هضم
و مولد ریاح و مصلحش شیرینها و خوردن آب با او مورث قولنج ریحی است و ارد گندم که نان فطیر پخته
باشند نفاخ تر اند و ارد مطبوخ او با شکر و بادام جهة سرفه و نفث الدم و درد کرده و سینه و تسمین بدن بغایت
مؤثر و با نعناع و روغن تازه جهة خشونة سینه و ضماد گندم مضموغ جهة تفتیح دمل و طلاء ارد گندم با
سکنجبین جهة بثور لبنیه و با عصاره ریحان جهة منع ریختن فضول با عصاب و نفخ امعا و با شراب و سرکه جهة

ستم هوام و با آب کشنیز جهة ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر غدد یه مجرب و پخته او با آب و روغن زیتون محلل
اورام حاره و زرور او بر موضع گزیدن سگ دیوانه بغایت مفید و چون خمیر گندم را بر موضع گزیدن سگ دیوانه
مفید و چون خمیر گندم را بر موضع گزیده سگ دیوانه چند ساعت بسته نزدیک سگ انداز ندهرگاه سگ آن خمیر را
تناول نکند ظاهر میشود که سگ گزنده دیوانه بوده است و روغن گندم که با قرع گرفته شود و طریقش در دستور
مذکور است جهة قوبا و سعفه و خزاز و کلف نافع و ضماد گندم سوخته با موم و روغن گل جهة جلای رخسار بی
عدیل است **حندقوقا** اسم نبطی است و از جنس یونجه و بری و بستانی میباشد و بری را بعربی حبافا و بفارسی
دیواشبت صحرایی نامند و بستانی او را بعربی رق و در اصفهان شبدر گویند و در مازندران شرویت نامند
و گلش خوشبو است و یا سفیدی و سرخ و برگش بقدر ناخن و شاخهای او باریک و ساقش بقدر نیم ذرع و تخمش
مایل باستداره و بنکوش مثل تخم کتان و مستعمل از او برگ و تخم است در دوم گرم و در اول خشک و با قوة جالیه
و ملین طبع و مدر فضلات و تخمش گرمتر از برگ او و مبهی و با شراب جهة دفع سموم مرفا اله بی عدیل و مسکن معص
کلو و مصلحش کاهو و کاسنی و تازه او موافق مزاج دواب و منقی اخلاط فاسد آن و قدر شربتش از تخم آن تا
سه درهم و روغن او مسکن درد مفاصل و برگ او در ابتدای نزله بکار برند ساقش دراز و تخمش قریب بحلبه و کریه طعم و
گلش سرخ و بفارسی یونجه کوهی و دیواسپست نامند در دوم گرم و خشک و با بوی و مقوی معده و مدر بول
و حیض و شیر و عرق و جهة هیضه و درد معده و پهلو و ریاح آن و صرع و تفتیح بول و برودت مثانه و
تقطیر عسر البول و جهة تسکین درد عقرب گزیده بغایت مؤثر و بر عضو صحیح موجب احداث درد است و نشستن
در طبیخ او باعث سرعت حرکة اطفال در روغن او و هم همین اثر دارد و سعوط آب او جهة صرع و جنون و غشولة و
منقی بشره و مصدع و مضر محرورین و مصلحش کشنیز و بقول بارده است و مخدر او گرم و خشک تر از نبات
او و جالی و مبهی و در جمیع افعال قوی تر از بستانی و قدر شربتش تا سه درهم و مورث جرب و مصلحش کثیرا و
مضر سینه و مصلحش شکر است **حنا** بکسر حا و تشدید نون نباتی است ساقش بقدر نیم ذرع و سرخ و برگش
شبیه ببرگ مورد و عریض تر از آن و زهره و گلش سرخ مایل بسفیدی و فاغیه نامند و خوشبو و درسالی دو بار گل
میکند مرکب القوی و مایل ببرودی و در دوم خشک و گویند در اول گرم است مفتح افواه عروق و سدد و محقق

بی لفح و محلل ورد والحام قریب بدم الاخوین و با قوة قابضه و آشامیدن آب نقیع او روزی سی مثقال با هفت مثقال

شکر جهة ابتدای جذام بغایت نافع و چون بیکماه مداومت کنند و جذام زایل نشود قابل سایر علاجات نیست و هر دو روز باید

هفت مثقال و نیم او را با صد و پنجاه مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بخمس برسد و آشامیدن آب نقیع ده مثقال

او در ده روز باعث رویانیدن ناخن اصل بجای ناخن کج و ناخن ساکل و جهة یرقان و سپرز و سنگ گرده و شانزده مثقال او

نافع و مسقط جنین و آشامیدن جرم او بقدر نیم مثقال بالخاصیة رافع قولنج و مضر حلق و ریه و مصلحش کثیرا و لعاب بزر

قطونا و گویند زیاده از یک مثقال او کشنده است و ضماد او بر کف پای اطفال دافع جوشیدن آبله در چشم و خصوصا

چون با اندکی عصفر و زعفران آمیخته باشند و قطور آب مطبوخ او جهة جرب و سوختگی آتش و مضمضه او جهة قروح

دهن و قلاع اطفال و طلاء او جهة اورام حاره گزیدن آب ازان و با روغن جهة دفع جرب و با آب برنگ سیاه جهة شقاق

مزمن و درد و زانو و جرب و پرچه و صدغین جهة منع ریختن موی و چشم خصوصا چون با آب کشنیز سرشته باشند

و با قطران و روغن زیتون جهة رویانیدن موی سر و با گل جرف جهة قوبا و قیلاد با زفت و روغن گل جهة قروح سر و با

برنگ و کان بالمناصفة جهة بیضه و خوذه و شقیقه و صداع ریحی و بلغمی مجرب و بدستور با آب نمک بغایت موثر و

زرد او جهة تجفیف قروح و جوردن تخم او بقدر یک مثقال با عسل و کثیرا جهة تقویت دماغ بغایت نافع و گل او معتدل

و لطیف و یک مثقال او با آب سداب و قیراب و عسل جهة قطع نزلات و انواع صداع و تجفیف رطوبات و طلاء او جهة

التیام قروح و دفع خناق و فالج و امراض دماغی و عصبانی و درد اعصاب و با سرکه جهة درد سر و با موم و روغن

گل سرخ جهة درد پهلو و کوفتگی اعضا و با ادویه مخصوص سپرز جهة ورم و درد دان و گذاشتن آن در میان

لباس مویینه مانع کرم زدن آن و برگ او را نیز صاحب این اثر دانسته اند و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند

بدستور روغن گل سرخ مگر در روغنها پرورده کنند گرم و محلل و مقوی موی و نیکو کننده رخسار است و

بدلش روغن مرزنجوش و روغن حنا که از جمله مرکبات است در دستور ثانی مذکور است **حنطه رومی** خندروس است

حنای قریش حزاز الصخر است **حنای مجنون** بلغة مصر و سمار است **حنقه و حنقا** بلغة اندلس حشیشة الزجاج است



حناء الغزاله بلغة مصر ابوخلسا است **حور** بحاء مهمله و بضم حاء و زای معجمه نیز نامند از جمله اشجار است

بدرخت غرب او و برگش مثل برگ سپیدار از آن باریکتر و درازتر و مانند ما نند کنند و بلغة اندلس او را سرد و لز نامند

وکلش

وکلش خوش بو و بسطی و رومی میباشد و صمغ رومی او را گویند که نباتست و بفارسی درخت توز گویند و آن

پوست اوست که کمان گران و غیره استعمال مینمایند و درخت رومی او بزرگتر و برگش درازتر از بسطی است

و بسطی او بی صمغ و در اول گرم و در دوم خشک و یک مثقال از پوست او جهة عرق النساء و تقطیر بول نافع و

قاطع حمل زنانست و برگ او نیز همین اثر دارد و گرم تر از پوست او و قطور آب او جهة درد گوش مفید و اکتحال

ثمر تازه او با عسل جهة غشاوه مفید و قطری که در حوالی او رویید غالبا است و در رومی او را منبت بلغار

و اودیس در سیم گرم و در اول خشک و روغنی که از پوست و شاخ او گیرند قوی التاثیر و در افعال قریب بروغن

بلسان و خوش بو است و از اودیس محلل نفخ و مسهل بروغن گرم است و کلش قاطع نزف الدم جمیع اعضا

و ضماد برگش با سرکه جهة نقرس و فرزجه او معین حمل و بخور تخم او منع سیلان رطوبات بعد و امعا و خفقان

و عرق النساء و تفتیح سدد و با سرکه جهة صرع شربا نافع و مانع حمل و قدر شربتش یک مثقال و طبیخ چوب او مخفف

قروح و اکلات است **حواصل** از جمله طیورات سفید و تیره رنگ نیز میباشد و از سفید او پوستین ترتیب

میدهند و پوشیدن آن موافق محرورین و گوشت او غلیظ و دیر هضم و مصلحش مقوی حیوانی و دار چینی

و ادویه حاره تناول نمودنست و روغن او محلل و ملین و مقوی اعصاب جهة دردهای بارده نافع

و فربه کردن پیه خام او جهة قولنج و مغص مفید است **حوص** قسب است **حومر** تمر هندیست **حوت** سمکست

حور هندی ریجاست **حومانه** اسم عربی طریفلن است **حوابی** اردکندم بسیار نرم سفید است **حوجم**

اسم عربی گل سرخ است **حوران و حوبران** طرخونست **حور اسفندار** حلوا است **حولاء** بادروج است

حوت الشر شفنین بحری است **حیه** بفارسی مار گویند و اقسام میباشد در آخر سیم گرم و خشک و در

غایت تجفیف و در جذام قوی الاثر اند و در خواص افعی مذکور شد چون ده عدد مار سیاه را با چهار رطل روغن

زیتون با یکجا در ظرف مس کرده سران را مسدود کنند که بخار بیرون نرود پس بجوشانند تا مهرا شود و طلاء

آن جهة قوبا و استرخا شغل و رویانیدن و دراز کردن موی و تحلیل خنازیر و دفع جذام مجرب دانسته اند

و ضماد خاکستر مار خانگی سیاه که زنده در کوزه نو کرده در تنور خام سوزانیده باشند با روغن زیتون جهة

تحلیل خنازیر و با سرکه جهة داء الثعلب و داء الحیة و اکتحال او با عسل بغایت مقوی باصره و مالیدن پوست

سوخته مار با روغن تخم کتان که چند روز ممزوج نموده که اشته باشند جهت نواصیر کهنه بسیار موثر
و قطور مطبوخ پوست او که در شراب جوشانیده باشند جهت درد گوش و مضمضه بجوشانیده او در سرکه
جهت درد دندان و تعلیق دندان او که در حال حیوة او کنده باشد و بمستور تعلیق دلا دجهت تب ربع نافع
واطهورس و دیمقراطیس گویند که چون شکم مار را از سر تا دنباله شکافته احشاء او را بیرون کرده او
شاه سفرم خشک که با یخ خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته و در اتش کذارند تا پخته شود پس
شاه سفرم را بر برص ضماد کرده بعد از یکشبانه روز بکشایند بالکلیه زایل کند و مجربست و روغنی که دارد
دندان مار و زهره او جوشانیده باشند طلا او جهت جذام و دا الفیل سریع الاثر است و امین الدوله ابن تلمید
احد نقل میکند که استعمال زهره مار در هیچ امری خوب نیست و از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخ دار
جهت رفع تب غب موثر است و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوست است که مار هر سال العا نداز د بر ورک زنان
موجب سرعت ولادت است و بخور او مسقط جنین و مجفف اثر بواسیر و تخم مار را چون با سرکه و بوره
سائیده طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال به پیه مار مانع نزول ابست **حیس** غذایی
که از روغن و نان گندم میسازند و بفارسی چنگال گویند غلیظ و دیر هضم و کثیر الغذا است و مصلحش سرکه و عسل است **حی** بلغت اکسیریان زیبق است **حیوة الموتی** قطران است **حیل** بادنجان است **حیفا** حشیشة الزجاج است **حیومیانا** اسم یونانی باقلی است **حیرمس** طین خیاط است **حی العالم** ابرونت **خانق النمر**

گویند مازریون سیاه است و بعضی را اعتقاد انکه اسقیل است و امین الدوله کل سیر صحرایی دانسته
و مولف ما لا یسع و صاحب تذکره گویند که ان گیاهی است غیر مازریون برکش شبیه ببرگ قثا و از ان
کوچکتر و با خشونت و از سر عدد تا چهار عدد زیاده نمیشود و ساقش بقدر شبری و بیخش شبیه بدم عقرب
و لامع مثل شیشه در چهارم سرد و خشک و از سموم قتاله و تاثیرا و در سباع اسرع و مقاربت او کشنده
عقرب و دراطلیه رادع او رام حاره و مسکن درد چشم و مسقط دا الفیل بواسیر و نیم درهم او کشنده است
بسبب دوخناق و تریاق او کافیطوس با شراب و سعتر و ادویه حاره است **خانق الذئب** نوعی از خانق النمر است
شبیه ببرگ دلب و از او کوچکتر و تیره تر و قشر بیخ او زیاده تر و ازساقهای او شاخهای باریک دراز میشود

وبالخاصیه

خانق الکلب وبالخاصیه کشنده کرک است و در سایر افعال مثل خانق النمر و ابن ماسویه کوید او اسقیل است
ازاراقی است که بفارسی کچوله نامند و مولف ما لا یسع غیر او دانسته و بیان نموده که گیاهی است برکش
شبیه ببرگ لبلاب و کبیر و اطراف او تندتر و بسیار بد بو و با رطوبت لزجه و زرد رنگ و با شاخهای باریک
و دراز و دیر شکن و ثمرش در غلافی شبیه بغلاف باقلی و در جوف ان دانه کوچکی سیاه و صلب در چهارم گرم و
خشک و از سموم قتاله و برکش کشنده سگ و سباع و ضماد او جهت تحلیل اورام بارده و نفخ بغایت موثر است
خاماسوقی یونانی خاما بمعنی زمین و سوقی بمعنی انجیر است و ان نباتی است بی ساق و کل و شاخهای او بر شیر
و بقدر چهار انگشت و منبسط بر روی زمین پهن افتاده و برکش شبیه ببرگ عدس و در تحت برگ ثمری
مستدیر و بیخش باریک در سیم گرم و خشک و شیر او جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط غلیظه و خوردن
قدر قلیل او با نان مسقط بواسیر و ضماد شاخ و طلاء شیر او جهت اسقاط اقسام ثالیل و خیلان و کزیدن عقرب
و اورام بلغمی و قلع اثار و اکتحال او با عسل جهت رفع اثار قرحه چشم و ظلمت بصر و ابتداء نزول اب و حمول او با
شراب جهت درد رحم و مضر سینه و مصلحش کتیرا و قدر شربش یک قیراط است **خارصینی** شبه است و بفارسی
روی توتیا نامند **خاولنجان** خولنجان است **خاماداقنی** یونانی بمعنی غار الارض است و در حرف غین ان شاء الله تعالی
مذکور خواهد شد **خامیر** مرق سکباج سرد شده است که از روغن صاف کرده باشند **خامامالیون** یونانی بمعنی
تفاح الارض و ان بابونج است **خافور** اسم نباتی است که تازه در وسط ان باشد و گویند مراد او مرو عریض الورق است
و اهل مصر مرطیان را باین اسم نامند **خافور** اسم یونانی کمونست **خامالاه** یونانی زیتون الارض و ان مازریون است
خامالاون مالس یونانی اسم تخمیص سیاه است **خاس** اسم ترکی خس است **خاکستر** اسم فارسی رماد است
خاربشت اسم فارسی قنفذ است **خایرقندوز** اسم فارسی جند است **خاکشی** بلغت اصفهان اسم خبه است
خامالاون لوقس تخمیص سفید است **خاولی** بلغت صقالبه انگبین است **خامادنا** اسم یونانی خرنوب است
خاماافسطس یونانی بمعنی خمان صغیر است **خامانیطس** یونانی بمعنی صنوبر الارض و ان کاماپیطوس است **خامادریوس** یونانی بمعنی بلوط الارض و ان کمادریوس است **خالیدونیون** یونانی بمعنی خطاف است و ان ماميران است
و گویند عروق الصفر است **خالادن** یونانی خندروس است **خاتم الملک** ساده او را افتیمون نامند **خامشه** بلغة

شاه شیطرج است خاخشال اسم فارسی خشخاش است خاکینه اسم فارسی خبیص البیض است خاص تره بلغت شکان
حرف بابلی است خار بلغت هندی اسم خیار است خالد نجی حمید و طین مذکور است خبز بفارسی نان گویند
و از اکثر حبوبات ترتیب دهند و بهترین او نان سفید گندم مغسول است که خمیر او را اعتدال
بخمیر رسانیده و سبوس بقدر اعتدال
و نان گرم سخن و مجفف رطوبات معده و خاییدن او جهت ... نان سوده مرطوب بدن
و تازه او سریع الانحدار و خشک او دیر هضم و مجفف و اقسام او مورث تشنگی و نان از زمانه و زیره و حلبه
و سیاه دانه مشهی و مفتح و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و نخاله او باعث سده نمیگردد و نان
جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذا و جهت اسهال و تبهای حاره که بضعف معده باشد نافع
و مورث قولنج در مبرودین و نفاخ است و مصلحش ماء العسل و مرق گوشت و نان برنج سرد و بیماران
و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهت اسهال الصفراوی و دموی و نیکو کردن رنگ رخسار
نوشر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب دهند بدون روغن بهتر از اقسام نانها است و باعث سرعت
هضم آن و نان از نخود و باقلی و بلوط و ارزن که بطی الهضم و مسدد و قلیل الغذا و قابض و با ترشی ...
مضر و مصلحش روغن و شیرینیها است خبز الطابق نان ساجی رقیق است که بر روی ساج آهنی پزند
قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال بواسیری است خبز العربی نانیست که بر روی تابه گلی پزند و رقیق
نباشد و مشهور به کاج است جهت ناصین و صاحبان اعمال شاقه موافق است خبز المله نانی است
که بر روی سنگ سرخ کرده و اخگر پزند و مشهور بنان سنگک است و بهتر از نان ساجی است خبز الحواری
نانیست که در گرفتن سبوس بسیار مبالغه نکرده باشند و بهتر از اقسام دیگر است خبز السمید نانی است
که در گرفتن سبوس مبالغه کرده باشند کثیر الغذا و مشهور بنان میده است سریع الانحدار و مولد
سنگ گرده و سده جگر و مصلحش انیسون و رازیانه و سکنجبین بزوری و نکات خبز الخشکار نانی است
که گندم را ناشسته و سبوس را ناگرفته ترتیب دهند سریع الانحدار و غیر مسدد و بدتر بعضی امزجه ملین
طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلحش شیرینیها و روغنها
و شیرینی است خبز الکعک نان میده دوا تشده است و بقسمات نامند غلیظ و مسدد و طلای او محلل
منضج و جهت درد مفاصل نافع است خبز الطابونی نانی است که در گرفتن سبوس مبالغه کرده رقیق و با روغن

ترتیب دهند

ترتیب دهند و مشهور بکماج است دیر هضم و کثیر الغذا و مضر محرورین و مسدد و مولد خلط متین است خبز
القطایف نان روغنی او است که مبالغه در گرفتن سبوس نکرده باشند در قوه مثل کماج و بهتر از او است خبازی
از جنس خطمی است و بفارسی نان کلاغ و پنیرک و بترکی ابم کاچی و در مازندران گیاه او را ... و بستانی او
ملوخیا است و بری او را بفارسی خبز گویند و از مطلق او مراد بری است برگش مستدیر و بزرگ و گلش کوچک و سرخ
مایل بسبزی که گلش مایل بسیاهی و سفید ... و در وسط او تخمی ... و کوچکتر از خطمی در اول سرد و تر
گویند در دوم و با بودن قبض و قوه متضاده و ملین طبع و لطیف تر از ملوخیا و مدر بول و منضج و رادع و مفتح سدد
و نیم رطل از طبیخ شاخ او با شکر جهت جرب و قوبا و خراش امعا و زحیر و قرحه مثانه و بول الدم و بحة الصوت و درد سینه
و یرقان و طبیخ برگش با برنج او جهت ادویه قتاله و درد گرده و ضماد او جهت اورام حاره و شکستگی اعضا و با نمک
جهت تنقیه نواصیر چشم و بی نمک جهت التیام ... و گزیدن زنبور و مگس عسل و با روغن زنبق جهت سوختگی آتش
و باد سرخ و ضماد خشک او با بول جهت قروح سر و ... و نخاله و تخم او سرد و تر و کثیر اللعاب و موافق و مفرح ...
ملین و جهت سرفه گرم و خشک و قرحه گرده و مثانه و سحج و کوفتگی او و تقویت امعا و رفع لدغ ادویه حاره و گزیدن
رتیلا و رفع نزله و با تخم خشخاش ... جهت درد مثانه و حصاة او جهت سوزش امعا و رحم و مقعد و با عسل
جهت درد جگر و ضماد او جهت اورام حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلحش ربوب فواکه و قدر شربتش تا پنج درهم
و بدلش تخم خطمی و قدر شربت از آب خبازی تا پنجاه درهم و او مولد ریاح و مصلحش ... و با گوشت مرغ و ادویه حاره
است و خبازی بستانی برگش دراز و گلش زرد و کوچکتر از گل خیار و در بنیه از دبیبا دیر ... و بقدر ...
و تخمش سیاه و دراز شبیه بشونیز و بیشتر تلخ و خلاف او شبیه بکرم و مایل بسبزی برودت و رطوبت او زیاده از بری
و ملین طبع و سینه و مهیج حرارت بسبب لطافت و جهت خشونت سینه و تبهای حاره و تصفیه صوت نافع و مضر
معده بارده و مصلحش ادویه حاره و تخم او مسهل قوی اخلاط غلیظه و جهت عرق النسا و آب او با شکر جهت رفع
اخلاط محترقه و مضوغ او جهت تحلیل اورام و تسکین درد گزیدن عقرب نافع و قدر شربتش ده درهم خبر بلغت شیرازی
شغترک و در اصفهان خاکشی و بترکی شیوران و در مازندران گیاه او را اشلم بی نامند و آن تخم است بسیار ریز
و دراز مایل بسرخی و بترکی و برگش طولانی و شبیه ببرگ جرجیر بری و شاخهایش باریک و متفرق و ساقش بقدر

زربحی ومخمش ودغلاف بادیك رقیق است در دوم گرم وو راول تر وبهی ومشتهی ومقوی معده سرد وتحلیل
مواد نخاع وابلد وحصبه وشری وبرودت احشا وباشیر سمن بدن خصوصا چون بادو وزن او شکر ده روز
بنوشند وجهة رنك رخسار وکرفتکی اوانسه درهم جهة دفع سمیت ادویه ویکمثقال او تنیم اوجهة نفث اخلاط
سینه وربو وضماد ش جهة اورام صلبه وسرطان ونقرس وقرحه چشم وورم بن کوش وپستان وانثیان وشوی
او دخیر جهة جکر وشش وسرفه نومند وفرزجه او با عسل جهة اغاز حمل وقروح رحم نافع ومصدع ومصلحش کثیرا
وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش توده ری است کرند وهم نا سند خبث جوهر اجسادی است که حین کداختن ازان
جدا شود ومجموع خبثها کرم وخشك اند خبث الحدید بفارسی ریم اهن کویند بهترین خبثها او ومستعمل ازادات
که باشر کرشاییده وخشك کرده باشند وبسیار مبالغه در سحق ان نموده در دوم کرم ودرسیم خشك وبغایت
مجفف ومقوی معده ونافع ترقق البدم وادرار حیض وحامله شدن است وجهة سلسل البول واسترخا مقعد
ومعده وبواسیر وطحال رطبه ودفع رطوبات باطنی وجهة قرحه امعا ومثانه مجرب وباز رده تخم مرغ بقدر دیکدانك
اوجهة تحریك باه مرطوبین که ما بویس باشد بغایت موثر وبا سکنجبین جهة ادویه قتالة وضماد او جهة تحلیل اورام وخنازیر
وشیر منعقده در پستان واکتحال او جهة خشونت پلك چشم وقطور او جهة ریاك که در جرك کوش نافع ومضرش
ومصلحش کثیرا وعسل وقدر شربتش تا دو دانك ودودرهم اوکشنده است وچون اورا بجیت بادرباب محلل
بسایند وخشك کنند وبعد ازان با روغن زیتون بقدری که سرانکشت بربالای او برآید بجوشانند تا ثلث
روغن بسوزد وباحرف بابلی وعسل العوق بسازند وهر روز یك دوانکشت ازان تناول نماید جهة صفا کردن
اواز وتقویت بدن وسکویی رخسار واخراج فضلات بدن بیعدیل است وهرگاه در روغن زیتون بجوشانند
باعسل معجون کنند بدستور وهین اثار دارد خبث النحاس ثقل مس است در قوه قریب بخبث الحدید وملطف وجالی
وخوردن او سم قاتل بدرادویه چشم وزخمها مستعمل است خبث الرصاص ثقل قلع است بغایت قابض ومغسول
او جهة التیام جراحت چشم وتقویت باصره ومنع ریختن مواد بچشم موثر است خبث الفضه ثقل نقره است لطیف
وقوی القبض وطلاء او جهة قروح چشم وسعفه وجرب وبواسیر ونواصیر والتیام جراحت نافع است خبث
الذهب ثقل طلاست لطیف تر از همه ودرافعال قوی تر از خبث الفضه وطلاء او با ابجهة دفع بدبویی زیر بغل

وکنجدان مجرب ودرافعال نایب مناب قلیمیات خبیص اسم عربی حلوا است ودرخامذکور شد خبیص البیض
بفارسی خاکینه نامند وباسیر خاکوکو کویند کثیر الغذا ودیر هضم ومسدد ومولد خلط غلیظ وباید بعد از وی
خولنجان وادویه ماهیه مقوی باه است خبازی بحری خطمی است خبز الغراب اقحوان است خبز القرود لوف الکبیر است
خیرودی خبز الکملان است خبز المشایخ نبات بخور مریم است خبیز اسم جمیع نباتاتی است که بکردش افتاب دور کند
وخبازی مشتق از اوست خرف بثاء مثناة افسنتین است ختم الملك طین مختوم است خشخاش بلغة الحجازات
خثاء بثاء مثلثه سرکین گاو است خثی بلغة اهل رخا بمعنی بزرک ودستور خان وخثومترادف اندوان اسم مرغی است
که بفارسی رخ نامند بقدر کرکس ودر ازان بزرکتر میباشد ودرطعمها واکثر اوقات فیلست ودر بلاد ماببن چین
وزنج یافت میشود واز استخوان پیشانی او جهة ملوك قدح میسازند وخاصیت او اینست که چون بربالای طعام
مسموم گذارند عرق کند ومیجهند است سائیده استخوان او را امین الدوله کوید وان شاخ اهوی مشك دار است که
همین اثر را بجهة او بیان نموده وکوید جهة اسهال بتر بغایت نافع است ومولف تذکره کوید که در سراندیب یافت میشود ودر
خوردن بیضه او بقدر ده درم جهة حکه وجرب وسده جکر نافع وبخور استخوان او با عشا نافع مصروع است وزبل او جهة
دفع اثار وسنکدانه او جهة دفع اثار وسنکدانه او جهة بواسیر ضماد ان مفید است خدرنق عنکبوت است خذاع الرجال
بزر البنج است خرنوب بستانی وبری میباشد وبستانی دوقسم میباشد یکی را خرنوب شامی کویند درختی بقدر درخت کردکان
ترکش سفید وبا غلیظ تر وکلش زرد وغلاف او بقدر شبری وکوتاه تر وسیاه وضخیم ودانهای او شبیه باقلی وا از ان
در شام ومصر رب میسازند وبدرا سهال استعمال میکنند ووجود شیرینی از شیرینیها ابی است وقسمی درختش
خاردار وبرکش نرم ومایل بزردی وغلافش شبیه باقلی واز ان رقیق تر ودانهای او بقدر ترمس وشیرین طعم وود
تنکابن کرات کویند ودر مازندران وکیلان کله کی نامند تازه هر دو قسم مسهل بعصره مقدر بول وخشك او درحرارت
وبرودت معتدل ودر دوم خشك وشیرین او مایل بحرارت ودانه او سرد وخشك او بسیار قابض ومقوی بدن
ومقدر بول وضماد بحنه او جهة صدع وسقطه واشال ان وتا لیل وخوردن تازه خرنوب شامی که از شاخ کنده
باشد دیر هضم وبعد از انهضام مولد خلط صالح وبا دانه جهة فتق وتسمین بدن وچون داخل شیر کنند شیر را
لذیذ کند واشتها اورد وجهة سرفه مزمن مجرب دانسته اند وتحمش محلل اورام ورنو معقد وترقق الدم نافع

الخاء مع التاء

الخاء مع الثاء

الخاء مع الدال

الخاء مع الراء

ومضر و مجفف اعصاب و مصلحش بهدانه و نبات و بدلش بوزن آن از هر یک از قرطم و اثل و عفص و قدر
شربتش تا پنج درهم است **خرنوب نبطی** ثمر نباتی است جنس بری است و آن دو نوع میباشد درختی و قسمی شبیه بخرنوب
شامی و خاردار و ثمرش کوچکتر و بدطعم و بسیار قابض و آن را قرظ و سبط و اسفیلان نامند و قسمی ثمر خاری است
بقدر دو زرع و شاخهای او پراکنده و خارهای او تند و ریزه و گلش زرد و سرخ و قاغ دار و بارش شبیه بگرده
کوچکی و در قزوین کیاما و ورک نامند و مراد از خرنوب بری و نبطی نوع اخیر است در دوم سرد و خشک و بسیار
قابض و مقوی معده و قاطع خون هر عضوی و حابس اسهال و جهت یرقان و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر
و مضمضه و سنون او جهت درد دندان و استحکام آن و پوست بیخ نبات او قاطع دندان کرم خورده است
و محتاج بالت کندن نیست و چون با حنا خضاب کنند مانع سفیدی و باعث درازی موی و تقویت آن و
طلای او بر بدن جهت اعیا و تقویت اعضا موثر و چون خرنوب بری را کوبیده در آب بخیسانند و جامه رنگین را
با او تر کنند باعث ثبات رنگ او میباشد و مجرب است و آب او مورد منفی اجساد و ثابت کننده صباغات
خرنوب الشوک و خرنوب مغربی و بری خرنوب نبطی است **خرنوب مصری و قبطی** ثمر قرظ است **خرنوب الخنزیر**
اناغورس است **خرنوب صیدلانی** خرنوب شامی است **خرنوب هندی** خیار شنبر است **خروب** اسم جنس خرنوب
و گویند مخصوص بری است **خرو** اسم فارسی خیار زه است **خردل تخم گیاهی است** برگش شبیه ببرگ ترب و از آن
کوچکتر و خشن و مربع الساق و گلش زرد و قسمی از بری او را ابتر کوچکی نامند و تخمش مدور و سرخ و قسمی را
کلکیج گویند برگش ریزه تر از بستانی و تخمش غیر مدور و سرخ و تند طعم و سفید او را اسفند سفید گویند و او
حرف ابیض است و مذکور شد و مراد از مطلق خردل نوع سرخ او است در اول چهارم گرم و خشک و جاذب اخلاط
از عمق بدن و ملطف و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفتح سده و مقطع فضلات و مفتت حصاة و جهت
درد ریحی و بلغمی جگر و سپرز و رفع نسیان و امراض بارده دماغی و نیم درهم از تخم او با شراب جهت سرو و تقویت
باه و با عسل جهت ربو و سعال رطوبی و گرم معده و تب بلغمی و سوداوی و ضماد او جهت نقرس و لیثرغس و
عرق النسا و ورم سپرز و جذب مواد بظاهر بدن و ازاله داء الثعلب و با عسل و بدستور با موم و روغن
جهت تصفیه رخسار و ازاله رنگ خون مرده و بکنه چشم و با سرکه جهت جرب متقرح و قوبای مزمن و ریش

جهت زلات

جهت زلات بارده و درد سر بارد و ریحی و فالج و استرخا و با روغن طلا کردن او بر قضیب جهت نعوظ مجرب و با سکنجبین
قی آب گرم جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت اورام صلبه و سوداوی و برص و غرغره او با ماء العسل جهت ورم تحت
زبان و خشونت مزمن قصبه ریه و ثقل زبان و استرخاء آن و درد دندان و سعوط او مورث عطسه و جهت اغمای
مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و فتیله او با انجیر جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و اکتحال او مضر و با
عسل جهت غشاوه و خشونت پلک و بخور او جهت گریزانیدن حشرات و لطوخ او جهت درد دندان بی ورم مجرب و مضر
محرورین و مورث تشنگی و غثیان و مصلحش کاسنی و روغن بادام و سرکه و بدلش دو وزن او حب الرشاد و حرمل و
قدر شربتش تا سه درهم است و چون در آب انگور اندازند منع جوشیدن او کند و سرکه شیرین در کیلانات
از او ترتیب دهند و مطبوخ نبات او با چغندر جهت صرع و سدد و امراض بلغمی نافع و در سایر افعال ضعیفتر از
تخم او است و اهل تجربه ذکر کرده اند که چون بر یک کف خردل بعدد مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو الایه الا فی کتاب مبین
خوانده شود و بعد از آن صد و دو بار یا مبین گفته و بدستور تا صد مرتبه آن خردل در خانه که دفینه گمان داشته
باشند افشانده بگشایند و در خانه را ببندند روز دیگر خردل ها را در جایی که دفینه باشد مجتمع یابند و روغن
او که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف و محلل و طلاء او جهت درد دندان و اختناق رحم
و تبهای مزمن و دردهای کهنه و تحلیل ورم گوش و اورام صلبه و تفتیح سده اعصاب و جهت نسیان و فالج
و گرانی سامعه که مزمن باشد و اشامیدن او بدستور جهت درد مزمن نافع و قدر شربتش تا سه درهم است
خردل بری گیاه او را ابتر کوچکی نامند حار و تر کمتر از بستانی و مقطع حصاة و جالی جلد و جهت سرفه مزمن
نافع و مقوی ذهن و ضماد او با ماست جهت سعفه مجرب و در سایر افعال مثل بستانی است **خردل فارسی و خردل**
البیض و خربوق و خرفوع حرف ابیض است **خروع** بکسر خا و فتح واو بفارسی او را بید انجیر و بترکی کرچک
نامند برگش شبیه ببرگ انجیر و از آن بزرگتر و نرم و ساقش تا بقدر دو زرع و مجوف مثل نی مجوف و ثمرش در غلاف
پرخار و مدور و دانه اش بقدر قهوه و منقط و مغزش سفید و چرب و روغن دار و در دوم گرم و خشک و محلل و ملین
عصب و مسهل قوی خلط بارده و منقی عروق و مقوی اعضا و مدر حیض و مخرج مشیمه و جهت فلج و لقوه
و امراض بارده نافع و مرخی و مسقط اشتها و موجب کرب و مصلحش کتیرا و مصطکی و نعناع و قدر شربتش از

پنج عدد و ده عدد و بیست عدد او مسکر قوی و عوارض او مثل تاتوره و پنجاه عدد او کشنده است و فاد زهر او
ریباس و رب ریباس و بدلش عشران دانسته است و ضماد او جهت ثالیل و کلف و اورام بلغمی و درد ماه و نقرس و مفاصل
و تلیین صلابات و با سرکه جهت ورم پستان و اواخر باد سرخ و ضماد برگ او با آرد جو جهت ورم حاره چشم و ورم
زیر کلو و سایر اعضا و با حنا جهت درد مفاصل و با روغن زیتون جهت دردهای بارده و روغن او که بروغن لطیف
تر از روغن زیتون و مقوی و دو مثقال او جهت تسکین وجع الفؤاد بارد و با ماء الاصول محلل بلغم لزج اعضاء بعیده
و شدید النفوذ و طلاء او جهت تلیین صلابات و با سرکه جهت ورم پستان و اواخر باد سرخ و ضماد برگ او با آرد
جو جهت ورم حاره چشم و ورم زیر کلو و سایر اعضا و با حنا جهت درد مفاصل و با روغن زیتون و تشنج و انضمام
فم رحم و انقلاب آن و جرب متقرح و قروح رطبه سر و ورم معده و رفع آثار کبودی جلد و درد کوش و با زید
الحیه جهت داء الثعلب و با ابکند جهت بواسیر [?] و ضماد آن نافع و جوشانیده او با سلخ الحیه و خردل و تدهین
آن جهت داء الحیه و اقسام قوبا و کزاز و کلف بعید الاست و بدلش روغن ترب و کویند چون بید انجیر را با خردل و سه
و طلق تقطیر کنند مقطر آن مشتری را قمر کند و مجرب دانسته اند خروع صینی دانسته است خربق ابیض بیخ
کیاهی است برکش شبیه ببرک [?] باریک و از آن بزرکتر و کلش سرخ و ساقش بقدر چهار انکشت و مجوف و چون خشک
شود پوست او منقش میشود و بیخش شبیه به پیاز و مستطیل و با ریشهای باریک و سفید مایل بزردی و
تلخ و از شکستن او غباری از آن ظاهر میشود و در جوفش مثل تار عنکبوت و در سیم کرم و خشک و مسهل
بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و منقی معده و مدر حیض و قاتل جنین و مفتت حصاة و مفتح سدد و جهت
فالج و سرسام بلغمی و امراض بارده دماغی و مفاصل و اکتحال او جهت جلاء غشاوة و طلاء او با سرکه جهت قوبا و برص
و بهق و قلع دندان متآکل و بوییدن او باعث عطسه و فرزجه او مدر حیض و قاتل جنین و مضر محرورین
و منقی و زیاده از قدر شربتش کشنده بخناق و تشنج و مصلحش مخیض او در جمیع و با مصطکی و روغن
بادام استعمال نمودن و بدستور خیسانیده یکروز در آب و آشامیدن آن و با شکر و عسل منعقد
ساخته بنوشند و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش جوز القی و در خلاء معده تناول نمود خربق
اسود بیخ کیاهیست سیاه و پر کره و کرههای او مجوف و اکثر او مایل بزردی و ریشهای سیاه باریک از آن است

وبرکش

وبرکش شبیه ببرک خیار و از او کوچکتر و زوایا و اطراف او بیشتر و با خشونت و ساقش کوتاه و بنفش و کلش سفید
مایل بسرخی و بشکل خوشه شبیه بدانه قرطم و تخم او مسهل و بی مضرت تر از اصل آن در آخر سوم کرم و خشک
و تند و پر خطر و از خربق سفید قوی تر و مسهل مرة السوداء و بلغم و صفرای ممتزج ببلغم و جذاب از عمق بدن و جهت
امراض بارده قوی تر از سفید آن و در جمیع علل که سفید او موثر است خربق سیاه اسرع التاثیر از آن و جهت ریاح
سددی و تنقیه مثانه و رحم و احشا و قصبه ریه و امراض مزمنه و جنون نافع و مضر کرده و مصلحش کثیرا
و صعتر و فودنج و مصطکی و دو مثقال او کشنده بخناق و اسهال و قدر شربتش از نیم درهم تا نیم مثقال و بدلش
خربق سفید و کویند نماز ریون و چهار دانک و زنش غاریقون است با ماهیزهرج و ضماد او جهت بهق و ابخره [?] و با
سفید او مذکور شد و رفع ثالیل و بردن کوشت زیاده و فاسد زخمهای و جهت ناصور و صلب طلاء او و دو سه
دفعه جرب و مضمضه و فتیله و فرزجه و قطور او در امراض مناسبه مثل سفید آن و پاشیدن طبیخ او در
مواضع مانع دخول حشرات و حبوب مثل کندم و امثال آن که در طبیخ او خیسانیده باشند [?]
در شیر [?] چند روز خیسانیده [?] بجوشانیده [?] آب او را [?] مضرت ندارد و
بالخاصیه تنقیه با او کردن باعث تغیر مزاج میشود بمزاج جوانی و غیر مرطوب المزاج و ابقایه مضر است خرم
بتشدید را اسم فارسی بهار است و آن کیاهی است که در بستان و در مواضع سایه دار میروید و برکش باریک و
متفرق و دراز و کلش بنفش و خوش بو و خوش منظر مایل بکرمی و جلا و مقوی دماغ و منوم و لطیف و زایل
کننده عقل و فهم و نظاره او مورث سرور و فرح و نکاه داشتن او در کف دست و استنشاق او باعث جبن و روغن
که از کل او ترتیب دهند جهت درد سر و بیخوابی و دفع توحش و طلاء او با موم روغن جهت نیکویی رخسار و موجب
قبول و رافع بعض است خراطین کرمهای سرخ است که در زمین نمناک بهم رسد و او را کرم روده و معرب وسه
درهم او که خشک کرده باشند با [?] مدر بول و جوشانیده او در روغن کنجد جهت خناق و سرفه کهنه [?]
و سحوق او را با روغن بادام بالخاصیه جهت فتق امعا و التیام آن مجرب دانسته اند و جهت عسر بول و دفع سنک مثانه و
کرده و با شراب [?] در [?] ساعت و ضماد او جهت ورم حلق [?] و منع نزلات و طلاء تازه او
بقدر سه شبانه روز جهت عصب مقطوع مجرب و بدستور جهت جراحات اعضای عصبانی [?] و با غبار آسیا
جهت استحکام مفصلی که از جای خود حرکت کرده باشد و جهت سقطه و تسکین اورام حاره و با روغن [?]

جهت بواسیر وطلای مطبوخ او با روغن زیتون وضماد کردن او با زفت وبرگ کدو جهت بزرگ کردن قضیب نافع
است ومؤلف تذکره کوید که مطبوخ او با قضیب حمار زنده اکلا وضمادا در این باب بی شبیه مجرب است وقطور
او با پیه مرغ آبی وروغن زیتون جهت درد گوش نافع است وچون با جعل وبنات وردان طبخ نمایند طلای او جهت
بواسیر ونزف الدم وشقاق مقعد بی عدیل است خزامقان کیاهی است در شکل وبو مثل سنبل الطیب
رنگ او سبز ومایل بسیری وبیخ دار وکرم وخشک وعلل مجفف ودر افعال مثل او واز آن ضعیف تر است خر
قطان کیاهی است که از درخت بادام وزیتون وامثال او می روید ومضرت بآن درخت میرساند وغیر علم آ
کرد در طبرستان دارواش کویند وخرقطان را برکش شبیه برگ زیتون ومایل باستداره وشاخهای او برکره
ونخش سرخ وسود وخشک وقابض ومقوی معده ومنقی دماغ ومفتح سده باقوه محلل وبعضی کرم وخشک
دانسته اند بلک وقیراط جهت شکستگی استخوان ووثی عضل وقطع نفث الدم ودفع سحج وآب مطبوخ
او با انجیر جهت سرفه ودرد [illegible] لخشکها وسوختن ان جهت قویای سر مجرب است بشرطی که موضع را با بول و
نمک بحدی بشویند که خون ظاهر کردد وکویند مسهل اخلاط وبغایت مجفف بواسیر است خرفان به تازه
وخروف جمع اوست خرفی خز است خرنق اسم اعجزه است وکویند قاوانیا است خروالحمام جوز جندم است
خرنع اسم عربی لحوض است خروالضفادع طحلب است خرفه اسم فارسی بقلة الحمقا است خرفع ثمر عشر است
خروالعصافیر اشنان است خرطان هرطان است خروشان اسم عبرانی عفربیت خروز بلا است خرمسکون
را پوست تخم مرغ است که بجهاد وبر عین مغسول کرده باشند وبتشدید را شامل مرجیده وسراج القطرب [illegible]
خر اسم فارسی حمار است خرکور اسم فارسی حمار الوحش است خرماده اسم فارسی اتانست خرکوش اسم فارسی
ارنب است خرخدا اسم فارسی هدهد است خرما اسم فارسی تمر است خرزهره اسم فارسی دفلی است خرمای تر اسم
فارسی رطب است خرما خولد اسم فارسی قسب است خرمای هیرون اسم فارسی قسب است خرچنک اسم فارسی
سرطان است خربزه اسم فارسی بطیخ است خربزه کومک اسم فارسی است ملیونست خروس اسم فارسی دیک ا
خوس اسم فارسی دبق است خرونک اسم فارسی مرجانست خرغوله اسم فارسی لسان الحمل است خزاما بالف
اخر وبیا اسم کیاهیست بسیار خوش بو وبفارسی خیری دشتی نامند وصاحب تذکره غیر خیری بری دانسته

الخاء مع الزاء

وانظهم

وازخلاصه بیان نموده که چون او را بعکس هیئة صلیبی غرس کنند بنفشه متکون شود چه کلش شبیه است
به بنفشه ومنبت او جبال ودیبان رود خانها وکلش مایل بکبودی ولاجوردی وبسیار خوش بو مانند نسرین
ونخش سیاه است ومؤلف ما لا یسع خیری بری دانسته وبیان نموده که شاخ او دراز وبرکش کوچک وکل او سرخ
است ومؤید قول صاحب تذکره است ابن جزله ابن الدوله در خیری ذکر نموده از قول جالینوس که بری او مختلف القوه
ولطیفه مائی وکلش سرخ میباشد بخلاف خزاما واز صفات وخواص خیری ظاهر میشود که خزامی غیر اقسام او
باشد واو خوش بوترین کلهای صحرایی است وسفید نیز میباشد ودر تقطیع شکل کل خنا ودر اول دوم کرم وخشک
وبعضی رطب دانسته کل او ملطف ومسخن ومفتح سده دماغ ومقوی آن وجاذب رطوبات وکامی ومحلل
ریاح ورافع دردسر ومقوی جگر ودل وسپرز وکرده ومنقی فضلات وفرزجه او منقی رحم وجهت خوش بو کردن
ونشف رطوبات وسیلان مزمن ووردت رحم واعانت برحمل واحداث کرمی وتنکی فرج وطلای آن خشک او
جهت خوش بو کردن عرق وتقویت عصب مفید وبیاز وبرک وتخم او در افعال ضعیف تر وغیر مستعمل اند ووزن عنی
که از او سازند قائم مقام نفط ومصلح عروق ومصلح مورد وشربت او از کل او تا سه درم وبدلش با
بونج است خزف بفارسی سفال کویند بسیار خشک وبالفعل حرارت وضماد اقسام او جهت دمهای زرد
وقروح اعضاء یابس المزاج مثل غضروف ووتر وجهت انسلاخ جلد وسفال تنور با موم جهت التیام جراحت
وباسرکه جهت حکه وجوششها وخراز وسعفه وجرب ونقرس وباموم وروغن جهت ورمهای مزمن وخنازیر
مفید وسفال چینی جهت جلای دندان وتقویت لثه وقطع خون آن وجلای بیاض طبقه قرنیه مفید ومضر
اعصاب ودماغ ومصلحش روغن بنفشه است وروغن نیلوفر خز اسم لباسی که از ابریشم وپشم وکج ترتیب دهند
وخز خالص لباسی است که از موی حیوان نازک که بفارسی کرک نامند ترتیب یابد ودرین زمان مراد از خز
پوست حیوانی است از سمور کوچکتر وسعر وقست در دوم کرم وخشک وپوشیدن او جهت نقرس وفالج
وضعف باه ودفع جذام وحکه وسریع الاثر وموی سوختن او جهت قطع نزف الدم وخشک کردن جولهات
وآشامیدن او جهت قتل اعصاب واعضای عصبانی را نافع است خزمیان تحریف خرمان فارسی است یعنی
مانند خز وان حیوان جنداست وکاماست که از این اسم جند مراد باشد خزنبا مرزنجوش است خزاذ الماء طحلب

الخاء مع السين

خراز الصخر خراز الصخر است ومذکور شد خیزران اسم فارسی خیزرانست خسک دانه اسم فارسی
قرطم است خسک بسکون سین اسم هندی کبریت است خروعار اسم فارسی خولنجانست خرالحمار
ابوخلسا است خسف اسم عربی جوز است خسق احریض است خرالکلب بیناقوس است خس بفارسی
کاهو و بترکی خاس نامند و بری و بستانی میباشد و بری او سودتر از بستانی و برکش درشت و طعم
او تلخ و رنگش مایل بسبزی و شیردار و بیاشد و جلاء و منقی تر از او بستانی و منقی تر از ساق زیاده برد و شیر
و شیر او کوتر است و مقدار حیض و کثیا او در آخر دوم سرد و در اول تر و شیر او بمقدار نیم درهم با سرکه و آب سهل
خلط مایی و طلاء او با روغن گل جهت درد سر و اکتحال او جهت قروح طبقه قرنیه و جلاء بصر و باشیر دختران
سنوم و جهت درد چشم و بیاض آن و برص و آشامیدن و طلا کردن او جهت سم عقرب و رتیلا نافع و برگ و ساق
او در افعال مثل خشخاش سفید است و بستانی او نیز با ساق و ساق دار میباشد در دوم سرد و تر و سریع
الانحدار و مولد خلط صالح رقیق و دافع ضرر آب و هوای وبائی و مسکن حدت خون و صفرا و مفتح سدد
و مدر بول و منوم و رادع اورام حاره و مسکن تشنگی و التهاب و دافع خمار و مانع مستی و ملین طبع و
جهت امراض حاره و یبوست سودا و صفرا و حکه و جنون و جذام و یرقان و درد پستان و تبهای حاره و حرقت
مثانه و بول و درد سر و منع صعود بخارات بدماغ و نزلات حاره و سرفه که از گرمی و خشکی باشد و با سرکه
جهت برانگیختن اشتها نافع و اکثار او مضر باه و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو و مورث نسیان
و ضعف باصره و مصلحش نعناع و کرفس و هلیله پرورده و زنجبیل و قدر شربت از آب او تا سی درهم است
و مطبوخ او از اغذیه و سریع الهضم بیشتر و جهت درد سینه و زیاده کردن شیر موثر و ضماد او جهت
اورام و التهاب و ورم چشم و زرد و سوختن او جهت التیام جراحات و قلاع نافع است و تخم او در دوم سرد
خشک و مغلظ و منوم و مانع احتلام و جهت نزله و زکام و درد سینه و زیاده کردن شیر موثر و ضماد او جهت
~~اورام و التهاب و ورم چشم و زرد و سوختن او جهت التیام جراحات و قلاع نافع است و تخم او در دوم سرد و~~
~~خشک و مغلظ و منوم و مانع احتلام و جهت نزله و زکام~~ و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلاء او
جهت منع ریختن مواد بچشم و جهت درد سر و رفع درد گزیدن عقرب نافع و مضر باه و مصلحش مصطکی و

الخاء مع الشين

بدلش تخم الاخوین است و روغن او محلل صلابات و مرطب دماغ و منوم و جهت مالیخولیا و صرع یابسی و منع مستی
شراب موثر است خشخاش بحری خشخاش مقرن است خشکار خبز الخشکار است خشل مقل مکی است خشب الشوینز
نزد بعضی بیشاریونست خشف بجدیه بزینه شیر است خشخاش ابیض خشخاش بستانی است خشخاش بری خشخاش
اسود است خشخاش بستانی بفارسی خشخاش سفید گویند و گلش سفید میباشد و خشخاش سیاه را گل بنفش
و سرخ و سیاه و کبود و این الوان از تخم سیاه میباشد و گویند خشخاش بری را ادراک کثیرا لتشریف و مرغب
میباشد بخلاف بستانی و تخم خشخاش سفید در آخر دوم سرد و در اول تر و مخدر و منوم و منضج مواد رقیقه
صفراوی و وزن درهم او با شکر جهت خشونت سینه و سرفه حار یابس و نفث الدم و تب دق و حرقت مثانه و امراض حاره
آن و مقوی جگر ضعیف و گرده و مسمن و با عسل مبهی و مقاومت او قاطع باه و بوسیله بجو داده او دافع بخار
و با شیر و مغز بادام مولد خون صالح و دافع هزال و چون خشخاش تازه را با پوست او کوبیده قرص سازند جهت
سرفه و درد سینه و حرقت البول و اسهال کهنه و تشنگی نشو با و جهت تخفیف رطوبات و تحلیل اورام ضماد آن
نافع و قدر شربت تخم تا پنج درهم و از تخم تازه ده درهم و از پوست او تا یک مثقال و نیم و از گل او تا یک درهم و مضر مبرود
و مداومت او مضر ریه و مصلحش عسل و مصطکی و شکر و پوست او مایل بخشکی و رادع و مسدد و یک مثقال
او که صبح و شام بنوشند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب امعا مجرب و ضماد او جهت درد سر و نزله و بالعلیه
و کلاب که طبیخ او نافع باشد جهت ابتدا رمد و تسکین دردان و منع ریختن مواد باعضا و نطول مطبوخ او و
مطبوخ برگ او جهت رفع خواب و با آرد جو جهت اورام حاره و باد سرخ و لعوق از مطبوخ او با عسل که دیاقوذا خشخاش
گویند جهت منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن نافع است خصوصا با اقاقیا و عصاره لحیه التیس و طبیخ پخ
او جهت جگر علیل و خلط غلیظ معده مفید و عصاره پوست او که کوکنار گویند سرد و مایل برطوبت و در افعال
قوی تر از تخم او و مغذی و مقاوم و مرخی اعضا و مشوش حواس و قاطع باه و مفسد اشتها و هاضمه و مورث نسیان
و مفسد خون و بالعرض محلل حرارت و رطوبت غریزی و مسکن اوجاع حاره و یابسه و منوم قوی و منشط بالعرض
و کل خشخاش با آب کشنیز جهت نمله ساعیه و قروح و ضماد او جهت سوزش چشم و قرحه قرنیه اکتحالا مفید و روغن
او که بدستور روغن گل کرده باشد مخدر و مسکن دردهای حاره و اورام و آشامیدن او جهت نزله و سرفه حاره

وقطور او جهت درد کوش ووو مرحاره ان مفید وروغن تخم خشخاش در افعال از ان ضعیف تر ومنوم

وسده ذات **خشخاش اسود** مصطلح اطبای ما بوا از افیون عصاره اوست ان از اقسام دیکر و مراد

ازاو قسم بر نیست که برکش کثیر التشریف وزغب دار باشد در اخر سوم سرد وو در جمیع افعال تخم او

قوی تر از بستانی بجهت سیلان رحم وحرارت جکر و باشراب جهت دفع سیلان حیض نافع ومضر دماغ و

مصلحش رازیانه وقدر شربتش بجمیع اجزا بقدر نصف شربات اجزای بستانی است و از تخمش یکمثقال

وبدلش خشخاش کاهوست در اکثر مواد **خشخاش منثور** مسمی از خشخاش بری است برکش شبیه ببرک ترب داله

ودرازتر با خشونت ومایل بسفیدی وساقش خشن وقبه او کوچک وشبیه بشقایق ودر قوت از خشخاش

بستانی قوی تر واز خشخاش سیاه ضعیف تر و یکمثقال او با ماء العسل ملین طبع است **خشخاش مقرن**

کیاهی است سفید و باز وایستاده وزغب دار وکلش زرد وثمرش شبیه بشاخ کاو ومنحنی واز جهت رکنی

مقرن کفته اند وجوف او دانها مثل حلبه کوچکی ومنبتش بیشتر کنار دریاست واو غیر جیلاهنک است

چه دانه او زرد است واین زرد نیست در سیم کرم وخشک وجالی ومقطع اخلاط است بقی باسهال اویند

وکل او جهت تنقیه جراحات وخشک ریشه ان واکتحال او جهت قرحه چشم وطبیخ بیخ او جهت علل بارده

جکر وعرق النسا ورقیق کردن اخلاط غلیظه لزجه نافع ویکمثقال از تخم او مسهل قوی اخلاط لزجه است

خشخاش زبدی کیاهی است بسیار سفید وسبک وساقش بقدر زرعی وبرکش بسیار ریزه ودراز

وبیخ او باریک وثمرش متصل ببرک او وسفید ومستعمل از او ثمرش در وسط تابستان میرسد بغایت

کرم وتند ودر طبع مثل جیلاهنک واز جمله سموم ومسهل ومغثی قوی بجهت تنقیه دماغ ودفع بلغم و

صرع مفید وقدر شربتش از تخم او تا یکدرهم است **خشاب** بفارسی اسم اب مطبوخ میوهاست که

بانکور طبخ یافته باشد مثل الو و بالو ومویز وسیب وبه وزردالو وامثال ان ومجموع ان الطف از اصل

ومؤلف تذکره کوید که اب الو واب بالو جهت تشنکی واصلاح خلط محرق والتهاب وورد سپرز واز

بر جهت تقویت اعضاء رئیسه وارواح وهاضمه ودفع عفونات واز سیب جهت خفقان وغشی وکرب واز

امرود جهت تصفیه صوت وتفتیح سدد ویرقان وضعف جکر وعسر البول واز امرود جهت سرفه وتب عفنه

ومنع ارتفاع

ومنع ارتفاع بخارات بدماغ نافع وزبون تر از خشاب زردالوست ومجموع مولد ریاح ومصلح ان

انیسون ومصطکی است **خشکنجبین** معرب از انکبین خشک است وان عسلی است در غایت خشکی

وسبز وزرد وسفید وسیاه وسرخ میباشد در تنکابن شکری نامند ودر دیلم وطبرستان اسب دندان

کویند سفیداو در جمیع افعال قوی تر از عسل ودر غایت جلا وپیوسته است وزرد وسرخ او قوی تر از

سفید وسبز او بسیار کرم ومایل بتلخی وسیاه او قریب بعسل بلاد ودر چهارم کرم ودر غایت جلا و

تقطیع وتحلیل وزیاده او محرق اخلاط ومهلک وقدر شربتش تا یکدرهم است **خصی هرمس** جلوبست **خصیه**

البحر وخصی حمزه اسامی جند اند **خصی الذیک** حب لبان است ومؤلف تذکره کوید غیر اوست وکیاه ان

شبیه بعنب الثعلب واطول وداند او بقدر لؤلؤ وسفید ودر دوم کرم وخشک ومسهل بلغم لزج ومحلل

ریاح وضماد او جهت تحلیل صلابات ومفاصل نافع ومصدع ومکرب ومصلح او بنفشه وشربتش تا

یکدرهم وبدلش زرنباد است **خصی الثعلب** بفارسی ثعلب کویند وان بیخیست سفید واز سورنجان

کوچکتر وطعم او شیرین وبا لزوجت واندک تندی ودر بوی شبیه ببوی منی مثل دو بیضه کوچکی که با هم

ملاصق باشند واز هر بیضه ریشه با ریکی دراز رسته ودر اخر هر یک دانه کوچکی موجود که هرچند

ان دانه بزرک شود بیضه او کوچک کردد واز این جهت قاتل اخیه نامند ومستعمل اصل بیضه است نه رنج

مذکور وبرکش بقدر انکشتی واز برک پیاز اندک عریضتر وپهن بر روی زمین ونرم وساق او بقدر شبری

وبر بالای او دو عدد کل زرد رنک ودر وسط کل چیزی سیاه ومنبتش جبال واماکن نمناک وبیخ او

در اخر اول کرم وتر ومبهی ومقوی عصب وجهت کزاز وتشنج یابس وتولید منی وتقویت نعوظ وطلای

او با روغن کل مقوی موی ومنبت ان ومانع سقوط وقدر شربتش دو مثقال ومضر فم معده ومصلح

او شکر وبدلش تخم رطبه وتخم زردک است وکویند نوعی از او اکل است کردانه چیزی شبیه بعکس

باشد بیخ او در تقویت باه ضعیف تر است ونوعی دیکر میباشد برک وشاخش سرخ وبرسر او دو عدد

کل بسیار کوچک ودرون او تخم سیاهی ودر تابستان میرویند ودو سال میمانند ودر دوم کرم وتر وکویند

جهت امراض سوداوی مجرب است وهر که او را قطع کند دست او تخمش وحرکت کردد وچون او را بسوزانند وبا موم

الجامع الصنائع

و روغن زیتون یا با سرکه تدهین کنند دافع آن شود و نوع چهارم او را برگ سرحد و مایل بطرف زمین
و شبیه ببرگ سوسن سفید و از آن کوچکتر و رنگش سرخ و ساقش باریک و بقدر دو ذرعی و گلش زنبقی
و تخمش مدور و بقدر نخودی و سرخ و در وسط سفید و با لزوجت و شیرین و در دوم گرم و تر و بغایت مبهی
و نوع پنجم او نبات و بیخ مثل نوع چهارم و تخم او شبیه به تخم کتان و از آن بزرگتر و تریاق و مسلب در سوم گرم
و با رطوبت فضلیه و در تحریک باه قوی تر از سقنقور و چون بیخ تر او را در دست دارند باعث نعوظ گردد
و جهت فالج و لقوه و تسمین بدن و ریزانیدن حصاة و حمول او با زعفران و اندک مشک موجب حمل در زنان
ساعتی و مجرب دانسته اند و تخم او با شراب بغایت موجب نعوظ و مکثر حواس و مضر محرورین و مصلح او
سکنجبین و قدر شربتش از بیخ او تا یک درهم و از تخم او تا یک درهم است خصی الکلب بیونانی ارخس نامند و آن
بیخ گیاهیست مثل دو زیتون بهم چسبیده باشد یکی ماده و یکی نر که ممتلی و دیگری نرم و کوچکتر و غیر ممتلی
و سفید لون و برگش شبیه ببرگ کندنا و ساقش بی برگ و مانند زرع و گلش ریزه و با هم متصل و بشکل مرد و
بنفش و شبیه بشکل اصابع صفر و حقیر و سفید و زرد و مشاهده نموده و به همه صفات با هم شبیه اند و گر
آنکه کل اصابع صفر بسیار بهم متصل نیست و سرخ ارغوانیست در آخر دوم گرم و خشک و محلل اورام
بلغمی و مسخن بدن و ماده او با رطوبت فضلیه و نافع آن که با شیر بخورند باشد بغایت محرک باه و خشک قسم نر
قاطع آن و گویند هر یک از نر و ماده که بعد از دیگری خورده شود فعل اول را باطل میکند و مصلح در ...
ربیع صمغ و خشخاش است و تصریح نموده که قسم ماده او باعث تولد ذکور است و نوع دیگر را برگ مثل برگ
اول و عریض و با رطوبت چسبنده و گلش بنفش و سفید و عدد و کوچکتر از اول و هر دو ممتلی و دراز و
در سوم گرم و خشک و قاطع باه و قابض اسهال و خشک سایده او و نوع اول محلل اورام بارده و
منقی قروح و رافع عفونت آن و جهت نمله و قروح خبیثه و قلاع رطبه مفید و مفتح سدد و رافع آثار ...
خصیه از جمیع حیوانات زبون ترین اعضا و رطوبت در او غالب و مقوی و بهترین همه خصیه خصیه خروس فربه
مبهی و مولد خون صالح و مصلح سایر او بخش و با نمک و صعتر استعمال نموده است و خواص خصیه هر حیوان



در ضمن آن مذکور میگردد خضلاف بضاد معجمه درخت مقل است و گویند مقل مکی است خضف خربزه

الخاء مع الطاء

نارسیده است خطر وسمه است خطمی معروفست و سفید و سرخ و الوان مختلفه میباشد و بهترین گل
باشد خطمی بری و خطمی بستانی نامند جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم با اعتدال و اکثر مرکب القوی
و مایل ببرودت و تری و از انواع خبازی شمرده اند محلل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیف تر از برگ و ساق
او را اختیار کرده گویند و استعمال کنند جهت دانسته اند که طبیخ او طلای امعا و مقعده و نافع ضربه ...
مسهل و یکمثقال از جهت تحلیل قولنج و گشودن بول و حیض و قرحه امعا و نفث الدم و سرفه حاره و اسهال و مغص
و مواد سوداوی و خلط خام و ضماد او جهت التیام قروح و تسکین درد و ورمها و تحلیل آن و خنازیر و نضج
جراحات و دمل و ورم پستان و مقعده و ورم جراحات و جزاز و شکستگی اعضا و عرق النسا و مفاصل
و نقرس و با روغن زیتون جهت گزیدن هوام و سوختگی آتش و با ادویه مناسبه و روغنها جهت ذات الجنب و
ذات الریه و ضماد تخم او با روغن بغایت منضج سریع الاثر در اورام حاره و نطول آن جهت زحیر داشتن ... جلوس
در طبیخ او جهت ورم مقعده و انضمام فم رحم و زنان عقیم مفید و تخم کوبیده او جهت سنگ گرده و لعاب آن
با شکر جهت سرفه حار و ضماد او با سرکه که در آفتاب نشینند جهت بهق و با روغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانات و
بگزیدن و تخم او با دو جزو دانه خرما که با سرکه طلا کنند جهت ورم بغایت مجرب و پوست بیخ او بغایت ملین و قوی التحلیل
و طبیخ آن جهت مغص و زحیر و سدد امعا و قرحه آن و با شراب جهت عسر البول و حصاة و رفع فضلات خام مثانه
و عرق النسا و ارتعاش و شکاف عضلات و جلوس در طبیخ او بدستور و تضمید آن جهت تحجر مفاصل و صلابت اعضا
و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان نافع است و چون بیخ او را کوبیده در ظرف بسته در آب گذاشته در زیر
آسمان چندان بگذارند که آب منجمد گردد طلای او جهت دفع تشنج پلک چشم مؤثر و جهت سرفه حاره و نفث الدم مجرب
و طبیخ او را نیز همین اثر است و مضر معده و مصلح او عصاره زرشک و عسل و از ... و گویند مضر ریه
و عسل مصلح اوست و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و از طبیخ او تا سه مثقال و بدلش خبازی و
صمغ خطمی بغایت مسکن تشنگی و قابض طبع و رافع قی صفراوی خطاف بفارسی پرستو و بترکی
قرلنقوچ و بدیلمی چلچلا نامند و از طیور معروف است گوشت او در سیم گرم و خشک و کباب او مفتح سدد و
و رافع سنگ مثانه و یرقان و امراض سپرز و آشامیدن یک مثقال از خشک مسحوق او جهت قوت باصره و غیره

باب جهت خناق وجمیع امراض حلق نافع وطلاء سوخته او جهت اثار داود واکتحال محرق او مقوی باصره و
دماغ او با سرکین و با خاکستر او وعسل جهت ابتداء نزول آب و بیاض و جرب و سبل و ظفره نافع و بدستور
خون کرم او و سرکین او بغایت جالی و جهت بهق و اثار و نیکو کردن رنگ رخسار و با زهره کاو جهت سفید کردن
موی سیاه مجرب دانسته اند و خوردن آب معصور پیه قوقا و با قندری باد دوج جهت اخراج جنین میت
سریع الاثر است و بدستور بکتحال خاکستر آشیان او که سوزانیده باشند جهت عسر ولادت مؤثر و سعوط
زهره او جهت سیاه کردن موی سر و ریش سفید و مهرا پس کویند مجربست و مؤلف ملا ابسع کوید مخصوص
سفیدی قبل از وقت است و باید شیر در دهان نکاه دارند که دندان سیاه نشود و چون در سالی دو بار
بچه میکند هرگاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچه اول را بشکافند دو سنک ریزه ظاهر میکردد یکی سفید
و یکی ملون چون غیر ملون را در پوست کوساله که در حین زاییدن بنیچی کرفته باشند که بدن کوساله بزمین
نرسیده ذبح کرده باشند بسته بر بازوی صاحب صرع یا بکردن او ببندند در دفع صرع جمیع اطبا
مجرب دانسته و سنک ملون را چون در حریر سفید بپیچند نکاه دارند باعث جاه و قبول و قضای حوائج
میکردد و امین الدوله کوید سنک ملون سوخ میباشد و تعلیقا موجب دفع نوع است و کویند چون
بچه او را بزعفران و امثال آن زرد کنند بدستوری که در حین رنک کرده نبینند جهت دفع زردی
بچه خود سنک یرقان با آشیان آورد و چون وقت صلاح بچه آشیان او را خراب کرده با بحل نوده
بان غسل بدن کنند باعث بطلان سحر و شر است خفاش بفارسی شب پره کویند در سیم کرم و در چهارم



خشک و مروخ بخت او مسهل فضلات غلیظه و زردآب و رافع استسقا و مقوی او در روغن زیتون
و زنبق جهت فالج و رعشه و مفاصل و نقرس و درد کمر و ورمهای بارده و طلای مطبوخ او بر احلیل
جهت احتباس بول سریع الاثر و جلوس در طبیخ او جهت فالج و حمول بیاد او قاطع حیض و طلای خون او
قبل از بلوغ مانع بر امدن موی و بزرگ شدن پستان و مالیدن زهره او بر فرج جهت عسر ولادت مجرب
شده همین روغنی که در ظرف مس بر قلعی او را مصر پخته باشند جهت رویانیدن موی و دراز کردن آن و نیم
عدیل و اکتحال بعفر سراو با آب بیاز جهت نزول آب و با عسل جهت بیاض و طلای او بر کف پا مهیج باه و سرکین

اوجه

الخاء مع اللام

جهت قوبا و بیاض چشم و خاکستر سوخته او جهت منع مستی مؤثر و شیر و بول او بغایت جالی و در آشیان او مجدد
بهم میرسد و شیرزن نامند بقدر بند انکشتی و سفید و متخلخل شبیه بر باقلی و سوراخ دار است یک مثقال
او قاتل و ربع درهم او مخرج حصاة و اکتحال او رافع بیاض عین و طلاء او باعث جراحت جلد و ستردن موی و
قالع ثالیل است و کذاشتن سر او در زیر بالین که عالم بر آن نباشد مورث بیخوابی و بدستور دل و چشم او همین
اثر دارد و دفن کردن سر او در برج کبوتران موجب جمعیت کبوتران و در سوراخ موش باعث کوچ ایشان از آن
مکان و داشتن او مورث قبول خجخ خردل بری است خف الغراب نوعی از حلزون است و در آن تو اند و دوم و
بدر کتراز آن خخوج خرفر است خل الزیت ترشی است که از روغن زیتون و غوره یا از سرکه و روغن بادام
و نان فطیر و شکر ترتیب دهند خل ابرهیم جزو بوقیت خلال الغراب نوعی از اطریلال است خلال الخلیل نبات
اطریلال است خلوق زعفران است خلال المامون اذخر است خلبان اسم یونانی بادزهر است خلقیس اسم
یونانی زاج است خل الخمر سرکه انکوریست خل العنصل سرکه عنصل است و در اسقیل مذکور شد خلاف
در بلح مذکور شد و آن غوره خرما است که از حد بلح کذشته باشد و بسپاج ز اینر بابن اسم نامند خل بفارسی
سرکه نامند و از خرما و مویز و شکر و عسل و انجیر و امثال آن و از حبوبات مثل برنج و غیره ترتیب میدهند و
مراد از مطلق و سرکه انکوریست و خل خمر او را از آن جهت کویند که مادامی که اولا خمر نشود سرکه نمیکردد بخلاف
سایر که اولا ترش میشود و بهترین همه سرکه انکوری است و بعد از آن مویزی پس خرمایی و مویزی
و انجیری و بسر کم طاوی و بنار حیلی و عسلی و سه قسم اخیر کرم و خشک اند و سرکه
انکوری مرکب القوی بدرد دوم سرد و خشک و کویند خشکی او در سیم است قابض و بسیار مجفف و سریع
النفوذ و رساننده قوت ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و دافع تشنکی و معین هضم و
قاطع نزف الدم اعضا و محرک اشتها و کذا دفع بلغم و سپرز و موافق معده ملتهبه و بلغمیه و جهت قطع
صفرا و تغییر ستة ماسار یقا و سپرز و سدد و شرب خوردن او قاتل کرم معده و کرم او با عسل جهت نفس الانتصاب
نافع و قی کردن بعد از خوردن کرم او جهت ادویه قتاله و رفع جمود خون و شیر در معده و با نمک جهت رفع ضرر
قطر و سلت دیوانه کرده و مکیدن او بنید برنج جهت زلو که در حلق مانده باشد و سرفه کهنه رطوبی و غیره

او جهة منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهاة و درد دندان و مضمضه او با نمک جهة خون بند آمدن
که کنده باشند و با زاج سفید جهة خون لثه و سستی آن و طلای او جهة منع انتشار قروح خبیثه و باد
سرخ و جمره و نمله و جرب متقرح و بواسیر و داخس و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و درد
حاره و خارش بدن و گزیدن حیوانات سمیه حاره و سوختگی آتش بغایت مجرب و چون بر عضوی بمالند منع نزول
ماده از عضو مجاور خود میکند و نطول او جهة گزیدن حیوانات سمی و بر موضع نزف الدم ظاهر بدن جهة
قطع سیلان خون و طعامی که با سرکه پخته باشند منع سیلان فضول ابتکم میکند و ضماد انجیری که در او
طبخ یافته باشد جهة سوزش عضو و خشونت آن مجرب و با گوگرد جهة نقرس و با عسل جهة رفع آثار بخت چشم
مرده و با روغن گل جهة درد سری که از آفتاب حادث شده باشد و با آرد جو جهة خناق و ورم پستان و بنا
گوش و با خاکستر کرم جهة غدد و ورم بارد و با حرمل جهة غدد و گزاز و مفاصل و جوشانیده او با گلاب که با آن
را بان تر کرده بر سر گذارند جهة درد سری که از صفرا و خون و بخارات و حمام حادث شده باشد مجرب و
پاشیدن سرکه بر سنگ گرم کرده و بوییدن بخور سنگ مذکور را و انداختن بخار او جهة درد سر مزمن و نزلات و
سرفه مزمن و بواسیر و خوردن انجیر و مویزی که در آن خیسانیده باشند جهة سپرز و مضمضه طبیخ
او با زیره و صعتر جهة تسکین درد دندان و قروح لثه مجرب و قطور او جهة کرم گوش و بخور او جهة دوی و
طنین و گرانی سامعه و تنقیه سده خیشوم و بوییدن او جهة سده مصفات و با گلاب و روغن بادام و روغن
گل جهة سرسام و هذیان نافع و چون پیاله و قیه پیاز عنصل خشک را ورق کرده در سرکه بجوشانند تا [illegible]
شود و یک هفته در آفتاب گذاشته صاف نمایند و هر روز ناشتا دو درهم از آن بنوشند جهة رفع بدبوی
دهان که مشارکت معده باشد مجرب و در جمیع افعال مثل سرکه عنصل است که در اسقیل مذکور شد
و مضر پیران و سوداوی مزاج و قوه باه و صاحبان سرفه تازه و سعال یابس و مضر اعصاب و اعضای
عصبانی و رحم و ناقهین و مبرودین و صاحبان ریاح غلیظه و درد مفاصل و مهزول و مورث استسقا
در صاحبان ضعف احشا و تشنج و مضعف بصر و مورث زردی رخسار و بیحج و لاغری و مصلح او شیرینها
و گوشتهای چرب و شرابهای سرخ غلیظ و در رفع ضرر سرکه شیر بیج و روغن بادام و اد و بر ضعیف الحرارة

و از ضعف

و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و در بهیج لعابها و قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش در بعضی امور شراب
و در بعضی آب به
لیموست و سرکه طاری و نارجیل مضر عصب نیستند خلنج درختی است شبیه بدرخت گز و در چین و
بلاد روس بسیار بزرگ میشود و برگش مثل برگ گز و گلش کوچک و سرخ و زرد و سفید نیز میباشد
و ثمرش مثل خردل است در دوم گرم و خشک و شکوفه او تندتر و قوی تر از سایر اجزاء او و شکوفه و برگش
جهة گزیدن هوام و روغن او که شکوفه را در آن ریخته سه هفته در آفتاب گذاشته باشند جهة اعیا و درد مفاصل
و نقرس نافع و نشارة چوب او و رماد آن در این اثر است و بکثیفال بخور او با عسل حافظ دندان است از ضرر سموم و خوردن
چیزی در ظرف چوب او مانع خفقان است خلاف شامل بید مشک و بید بری و بید مولا است و از مطلق او بید
بری مراد است و گل او بعد از برگ بهم میرسد و بعد از آنکه زرد و بقدری خوش بو و ثمرش مثل خوشه که از ساق شاخهای
او میروید و کثیف بید نامند و در اکثر مواضع یافت میشود و قسم بری او بی گل است و صفصاف اسم خلاف
بری است گلش در دوم سرد و در اول تر و برگش در اول خشک و ثمرش در اول سرد و تر و بید مولا در افعال ضعیف تر
از او است مفتح سده جگر و ملطف و رافع خفقان و تشنگی و جهة ضعف معده حاره و تبهای محرقه و صفراوی
و جمیع امراض حاره و ورم معده و صداع نافع و عرق او الطف از جرم شکوفه او و خاکستر چوب او جهة ثوالیل
و با سرکه جهة ثالیل و نمله و ورم پستان و ورم اعضای ظاهری مفید و جرم و برگ او قابض و رادع
و عصاره او مسهل بلغم و صفرا و سودا و مدر بول و جهة سده جگر و یرقان و صلابت سپرز و صرع
و منع بوی زیر بغلها و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و ادویه سمیه و قطور او در گوش جهة پاک
کردن چرک آن بسیار مفید و مضر قوت باه و مصلح او گلاب و شکر و قدر شربتش بیست درهم است
که با شکر بنوشند و طریق تراشیدن آب او در دستور اول مذکور است و صمغ او مقوی باصره و جلای
و ثمرش جهة اسهال دموی مجرب است و جلوس در طبیخ برگ و شاخ او جهة رفع فساد اعضا بغایت موثر است
خلاف بلخی بفارسی بید مشک گویند و در شامل شاه بید و گل او قبل از برگ بهم میرسد بقدر بلوطی و
ملون بزردی و اندکی سرخی و سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبو و جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی گرم
در اول گرم و مایل بخشکی بیان نموده اند محلل و ملطف و مفتح سده خفقان و ناعمی و مقوی دل و دماغ و

مسکن صداع کرا از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق او در جمیع افعال اقوی از عرق بید و گلاب

و ملین طبع و مقوی دل و معین باه و مقوی احشا است و چوب و برگ او در خواص مثل بید است و روغن بید

مشک و شکوفه بید سرد و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات و خوردن او مانع غلیان

خون بسیار کرم و بدانش و روغن گل و طریق عمل او مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام بطریق بنفشه تربیت

و چون با مغز بادام بطریق بنفشه بادام کیرند الطف است و بدل عرق او عرق نیلوفر است **خلاف بری** بید

مطلق معروف است **خُلَد** بضم خا و فتح لام بفارسی موش کور و در اصفهان واره سنبلک و ببدبوی کابیش

کویند حیوانیست بی چشم و بجهه موی دست و پا او از موش کوچکتر و سوراخ زند و ریشه اشجار را میجود

و در زمینهای نمناک زیر زمین سوراخ میکند و کویند چشم او در زیر جلد است و اشیا را می بیند و بنا

ناووس کویند که هر کاه در سوراخ مسکن او پیاز و کندنا بگذارند بوی آن بیرون اید و از حمو مرقنا لم و

بغایت کرم و با رطوبت و خون او موضع دنبال و خنازیر و بیاض چشم و دفع اثار جلد و خال و دماغ او با

روغن جهت برص و بهق و قوبا و خنازیر و هر چه از بدن برون کند بسعید بیل و قاطع رعاف و سیلان خون هر عضوی

و محلل اثار و خون او نیز همین اثار دارد و سر او چون سوخته با زاج سفید در گوش گذارند جهت از الد

بوی ان و طلا او جهت درد سر و بخور او جهت عسر بول و سعوط زهره او با ابنج رطب و قدری زعفران

جهت رفع لقوه از مجربات شمرده اند و تعلیق لب بالای او جهت تب ربع و صرع و با شاخ بیرون امده دندان

اطفال و کویند خوردن دل او اعانت بر الطاعت روحانیات کند و دفن کردن او در آستانه در مانع از سحر

انداختن دندان او در میان انجا عشق موجب تفرقه ایشان و همچنین در اتش انداختن بیرا و **خُلَّر** بضم خا و

تشدید لام مانه ایست شبیه بکرسنه و کیاه او کمانه و رعی برکش ریزه و کلش ما بین سفیدی و

زردی و غلافش شبیه بغلاف باقلی و سفید و ان پنج قسم است اینها از غلاف باقلی کوچکتر و پوست او غلیظ

و برعرعض و بسیار سفید باشد و دانه او بقدر نخود کوچکی او را حلبان ابیض نامند و دوم مضاعف

الغلاف و خشن و دانه او در سفیدی و کوچکی و تدویر کمتر از اول میباشد و او را ابنقمر نامند و بنکوه

شد سوم طویل الغلاف قریب بباقلی و سیاه رنک و دانه او مستدیر بزرک مایل بزردی است و بسیار

تلخ و در مصر بسیله کویند چهارم دانه او کوچک و بهن و اعبراست و جلبان اسود نامند پنجم رقیق

الغلاف سفید دانه است و او را ضامس کویند و همه اقسام او را اخر درجه دوم خشک و در اول سیم سرد و طبیخ

او با عسل مدر بول و حیض و منقی امعا و محلل اخلاط فاسد و ملین سینه و جهت سرفه و قصبه ریه و

درد سینه و دفع فضلات غلیظه و ادرار نمودن شیر و ضماد او جهت تقویت اعضا و عنق و کلف و با عسل

جهت تحلیل اورام و بخور او در موضعی بود که جمعیت مور و چار است و مضر اعصاب و مولد سودا و نفاخ

و مصلحش شراب العسل و قدر شربتش تا دو درهم است و نوع بری او بغایت غلیظ و مقدر شیا است **خلاف مکی**

اسم فارسی بستیلج است **خلوبری** بلغت مصر ببله نامند **خمس اعضا** بکو نست **خنیط** کونشته بریانست

خان الارض نوع صغیر خانست **خامافیطوس** لخمافیطوس است **خمخم** نبات تودریست و بلغت نبطا اسم خیار

خالیون ماذریون سیاه است **خمل** سورنجانست **خسرودارو** پنج انکشتانست **خیربنفشه** اسم فارسی بنفشه

مرنیاست **خمیرمایه** اسم فارسی خمیر است **خمیر** بفارسی خمیر ترش و خمیرمایه کویند و ان ارد کندم است که با روغن

کنجد و روغن زیتون و شیر و سایر روغنها و مات ازهم یک باشد سرشته کذارند تا ترش و بد بو شود و

قدری از ان داخل خمیر ان میکنند تا فطیر نشود مرکب القوی و در دوم کرم و خشک و بغایت جالی و ملطف

و جاذب از عمق بدن و با نمک کم زیاده باشد منضج و مفتح دمل و محلل اورام بارده و مسکن درد ان و شقاق

ابی که دواو خمیرمایه کم نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند با چهار دانک طباشیر و مثل طباشیر شکر

و یکدانک زعفران جهت رفع خمار و تشنکی و تب و التهاب و مجرب و چون دو مثقال سرکه بر او اضافه کنند

جهت اسهال صفراوی و احراقی مفید و غرغره محلول او در اب بارنعان روغن بنفشه جهت ورم حلق و ضماد

او با حنا و روغن و نمک جهت تحلیل صلابات عظیمه مایوس مجرب و چون بکجز و اب نعناع و یک جز دل سایید

و نصف عشر جز دل تب و سرچند ان مجموع خمیرمایه اضافه نموده در ده مثل هم اب بجوشانند تا بنصف رسد

پس صاف نموده با نصف وزن ان با عسل قوام اورند جهت تقویت هاضمه بی بدیست کم صبر نتوان کرد و منقی

منقی معده از اخلاط کهنه و دافع ومقیمات و هر کاه بعد از معاجین اقیمه بلا فاصله بنوشند بغایت سریع الاثر

و چون خمیرمایه را کوبیده و با اب انار شیرین و امثال ان بسرشند قایم مقام خراطین و از اسوار مکتوم و

مضر سینه علیل و مصلح او کثیرا و قدر شربتش تا هشت درم است خمر مراد از او در شرع ما یخامر العقل
یعنی انچه عقل را بپوشاند و در عرف از مطلق او شراب انگوری مراد است که اب انگور صاف را در خم کرده در
برف اند و در کرده مدتی در افتاب و بعد از ان در سایه گذارند و غیر انگور را نبیذ نامند و اصناف او بحسب
افعال زیاده بر شش صد قسم میشود و چون خردل داخل کنند بدون جوشیدن خمر میشود و شیرین باشد
و با زعفران باعث شدت سرور و تقویه جگر و دل میگردد و چون با دانه انگور باشد قابض میشود و
کخم را بعد از اندودن برف یا بطیخ و مویز الوده کرده بعود و کشنیز بخور کنند و در اب انگور مورد و مصطکی
و به شیرین و سیب بقدری اندازند و بعد از افتاب گذاشتن ظرف او را در زمین دفن کنند و انچه
ششماه نگذشته باشد مسطار نامند و بفارسی ولایتی گویند و چون اب انگور را بجوشانند تا ربع
بسوزد در خم کنند او را جمهوری گویند و بی جزء غلیظ او را قهوه نامند و او قاطع باه است و شرابی که از
یکسال تا دو سه سال گذشته باشد عتیق گویند و او در دوم گرم و خشک است و قدیم او که زیاده از ده سال
تا چهل سال است بوسیت او در سیم و تازه او که مسطار است در دوم گرم و تر و از ششماه تا یکسال
در اخر دوم گرم و مایل برطوبت است و اولی انست که بعد از جوشیدن الا تا سه ماه نگذرد استعمال نه
کنند قوی تر این اقسام زرد عتیق رقیق و ضعیف تر همه سفید تازه است و رقیق او سریع النفوذ و
مفتح و غلیظ او دیر هضم و مضر عصب و کثیر الغذا و مقوی اعضا و شیرین او ثقیل و غذائیت او غالب
و ترش و شیرین او ثقیل و غذائیت او غالب و ترش و شیرین ان مفسد هضم و مضر عصب و مورث
توحش و شم قابض خمر جابر طبع و باعث خشونت سینه و دباغ معده و قوی الخمار و تلخی او حالی و مفرح و
هاضم و سیاه او دیر هضم و مولد سودا و سرخ خوشبوی او که عبارت از ریحانی است معتدل و بهتر از
سایر و مصدع است و بدبوی او مصدع و مورث امراض مهلکه و مشمس او که در افتاب رسانیده
باشند و بعد از جوشیدن بسایر پرورده شد و سریع الانحدار و باعث تفریح بسیار و مولد تبهای حاره
و امراض حاره و مطبوخ او که جمهوری باشد غلیظ مسخن و منضج و مقوی عصب و مصدع است و
مدفون او که خم او را در زمین کرده باشند و اصلا در افتاب نگذاشته باشند غلیظ دیر هضم و متعفن

و مولد تبهای عفنه است و شراب کهنه صرف موذی اعضا و مورث تشنج است و ممزوج با اعتدال مصلح
حال بدن و ممزوج با آب کثیر باعث سستی اعضا و استسقا و ثقیل او دیر هضم و خفیف او سریع النفوذ و
قدیم او مضر حواس و اعصاب و تازه او نفاخ و دیر هضم و مورث امراض بلغمی و شراب تازه تیره مولد
سنگ مثانه و سده و صاف او مفتح و مدر است و بهترین شراب ما بین یکسال و دو سال معتدل القوام مایل
بتنکی و خوشبو است که در رنگ ما بین سرخ و زردی باشد و در تلخی و شیرینی متوسط و کامل ایام بیاورد و
قدر استعمال او باختلاف بسیار است و تا شش صد درهم تجویز کرده اند و جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف مقدار را
بحسب اختلاف عمر و اگذاشته اند و در محرور المزاج قدری که بعد از هضم طعام شود رفع تشنگی کند و مجلب سرور و نشاط
مفرط برسد و از قسم سفید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج باشد و در معتدل المزاج و مبرودین بقدری غایت سرور
و از قسم غیر ممزوج باشد و در قوی الابدان و صاحبان اخلاط غلیظ قدری که از حد طرب بثقل حواس و خواب برسد
و مراعات اوقات هم از لوازم است باید در تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و بعد از تعب و حرکات قویه و در سیری
مفرط و غضب مفرط و در هوای بسیار گرم و در وسط روزهای تابستان استعمال ننمایند و بحد سکر
مفرط نرسد و سکر در هر ماه یکمرتبه که باعث استفراغ ارواح و قوی گردد و اکثر فرموده اند که اگر هر روز استعمال
ننمایند و بعد از پانزده روز یا یک هفته بیاشامند اولی است و بهتر شرط است که در مکان استعمال او معطر
و نغمات و آب روان و اسباب سرور و بهجت و مشاکل بخور و رفقای عاقل و فهیم و صاحبان اخلاق حمیده
باشند و خیام مجمل شروط را در این رباعی درج داده است بیت گر باده خوری تو با خردمندان خور یا با صنمی
لاله رخ خندان خور بسیار مخور و رد مکن فاش مساز اندک خور و گه گاه خور و پنهان خور و سبب مستی
متغیر شدن حواس است ببخارات پی در پی که قبل از تحلیل اجزاء متصاعد اجزاء دیگر شود لهذا ضعیف الدماغ
زود مست میگردد و در قوی الدماغ چون تحلیل بخارات بیشتر است و بعد کثرت جمعیت غیر بهد دیر مست
میشود و سبب سرور کثرت روح حیوانی و قوة دل است که سبب اخراج روح تدریجا بظاهر باعث سخا
و شجاعت و خوبی اراده میگردد و در هر مزاج خمر مهر اخلاط غالب اثار او ظاهرست چه کثیف اخلاط را
باعث ملال و گریه میشود و در لطیف اخلاط سبب خنده و سهو و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب

اخلاط بارده و طبیعت را عادت سکوت و خوف و چون مراعات استعمال آن خمر بحسب مقدار و سن و فصل و مکان
و وقت کرده شود جهة حفظ صحت و نیکو کردن فکر و رنگ رخسار و تقویت فهم و فصاحت و دل و معده
و جگر و نفوذ فرمودن غذا و دوا در اقاصی بدن و فربه کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیف آن باطلاق
و لطیف آن بادرار عرق و اخراج صفرا ببول و بقی و دفع بلغم و سودا بتلیین طبع و جهة تقویت حواس و اعضا
اصلیه و نشاط و فرح و دفع جوع کلبی و وحشت و خیالات ناخوش و مالیخولیا و جنون و نیکو کردن اخلاق
و دفع بخل و غضب مؤثر و باعث شجاعت و سخاوت و تشویق [illegible] و مفرح سعد و مقوی باه و مانع [illegible]
و دافع تجمع [illegible] بالعقولات و [illegible] قسم سفید او جهة تب دق و ترطیب اعضا و تب عشقی مصروف
جهة ربع و بلغمی و دفع ضرر هوای وبائی و در ضمادات جهة تحلیل مواد و نفوذ فرمودن و بدرقه شدن قوه ادویه
و خوردن او تا بقدر ربع رطل با [illegible] و گوشت [illegible] جهة غشی و بیهوشی مجرب [illegible] منافع جزئی او زیاده
تحدید [illegible] آنکه مراعات شروط و مقدار او نشود مضرت او بمراتب زیاده از منافع است بالجمله سبب موت فجاه و خناق
و امراض دماغ مثل سکته و صرع و فالج و جنون و سرسام و رعشه و امثال آن و درد چشم و امراض گوش
و خیشوم و دهان و دندان و زبان و اسهال الدموی و ورم جگر و سپرز و خفقان و ضیق النفس و بطلان
باه و ادوار خطرناک و اکله و جوششها و فساد هضم و ضعف قوتهای دماغی و حیوانی و طبیعی و مورث
[illegible] و کبد و غشیه و استسقا که علاج پذیر نباشد و مولد سنگ مثانه و گرده و حرقة البول و ضعف
اعصاب و سایر مضرات او واحدی نیست از جمله که مضرت عاجل و سهل العلاج است علاج خمار آنست
که با انقلاب نفس و برد اطراف و غثیان و قی و اعراض هولناک میباشد و مضرتهای آجل بدنی
اکثر علاج پذیر نباشد و امراض عقلانی آن غیر متناهی و از آنجمله تقویت قوای بهیمیات و ضعف قوة نفس
ملکی که امتیاز اشرفیت خلق باوست خمان لغت نبطی و یونانی اقطی نامند نباتی است که صغیر و کبیر میباشد
کبیر او شبیه بدرخت و شاخهای او مایل بسفیدی شبیه [illegible] و برگش مثل برگ گردکان و از آن
کوچکتر و ثقیل الرایحه و در هر شاخی از سه عدد تا پنج عدد و بر هر شاخی قبه و گلش سفید و ثمرش شبیه بحبة
الخضرا و بنفش مایل بسیاهی و در شکل مانند خوشه و در بوی شبیه بشراب محلل و بسیار مجفف و مستعمل

از او برگ

از او برگ تازه آن و دو دانه او مرطب منضج است و خمان صغیر شبیه بگیاه و ساقش مربع و برگ و برگش
شبیه ببرگ بادام و مشرف الاطراف و از هر گرهی ثمری ظاهر و ثقیل الرایحه و قدر سه او شبیه بخمان کبیر و گلش
بیخ او [illegible] و در خشک و سرد [illegible] او غالب و با اندک گرمی رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف و با
قوة محلله و آب [illegible] برگ و ساق او مسهل بلغم و مرة الصفرا و آب افشره او و مطبوخ بیخ آن و [illegible] و مفتح
از سایر اجزا او جهة تشنج [illegible] اعضا و از جا بیرون رفتن استخوان و افتادن بشدت بغایت مؤثر و طبیخ
بیخ او با شراب جهة استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و رفع سده و حمول او جهة درد رحم و امراض مقعد
و نواصیر و مضمضه آن جهة هلاک کرم دندان و سعوط آن سه روز دافع حمره چشم و جلوس در طبیخ او
جهة صلابت رحم و انضمام فم او و ضماد برگش جهة نواصیر و بادرد جهة [illegible] حار و سوختگی آتش و گزیدن
سگ دیوانه و با پیه بز جهة نقرس و خوردن ثمر او جهة صلابت رحم و طلای پخته او جهة سیاه کردن موی و
منع ریختن آن و مضر ریه و مصلحش عسل و شربتش تا دو درهم است و مولف اختیارات بدیعی در خمان
هندی ذاکر شده و فیه ما فیه خاماهان لغت فارسی است و خماهن نیز گویند و از احجار است و نر و ماده میباشد
و معدنیش [illegible] نر او جهة [illegible] قسم ماده است مایل بسرودت و درم [illegible] خشک نر او صلب و تیره رنگ و سیاهی
غالب و چون بسایند محلول او زرد رنگ شبیه برنگ زرنیخ میباشد در دست کردن انگشتری از او مقوی دل و رافع
وحشت تاریکی و کلف و تاریکی شب و نگاه کردن او جهة حفظ صحت چشم مؤثر است و مانده او سرد تا از حدقه چشم
و رنگ ساییده او بسیار سرخ و مایل بسیاهی و [illegible] نیم از ساییده او جهة رفع خار مجرب و باعث [illegible]
تعریق [illegible] و هر دو قسم جهة علل صفراوی و دموی و ورم چشم و تقویت عضو [illegible] که از ریختن مواد مؤثر
نشود دو درهم از ساییده او جهة رفع درد شکم که از دوای مسهل حادث شده باشد بغایت مفید و مسدد
و مصلحش عسل است خندریلی بلغت نبطی اسم نباتی است شبیه بکاسنی بری و شاخ و بیخ او [illegible] و گلش
زرد مایل بسرخی و بر شاخهای او صمغی متکون میشود مثل مصطکی و بعضی با فلفل و بسیار [illegible] و قوة او مایل
[illegible] و [illegible] و بغایت مجفف و خوردن دو مثقال او با شراب [illegible] و ضماد او جهة
گزیدن افعی و [illegible] با شراب مطبوخ [illegible] جهة قطع اسهال و طلای [illegible] جهة قلع [illegible] و جمیع [illegible]

بادنجان کوبیده با عسل قرص بسازند و با آب و بوره ادمی طلا کنند جهت بهق مؤثر و صمغ او در ششم گرم و خشک
و مفتح سده و مفتت حصاة و محلل ریاح و جهت التواق شعر منقلب چشم و بردن گوشت زیاد جراحات و قرحه
او با مرضعا و که لثه را باطل او دده باشد و بقدر زیتونی حمول نمایند جهت کشودن حیض و اسقاط جنین بغایت
مؤثر و اکتحال او جهت سبل و بیخ او جهت گزیدن عقرب نافع و مورث بهق و قرحه و مصلحش او نشاسته و قدر شربتش تا یک
دانگ است **خندروس** بفارسی زرق مکر گویند و خنطه رومیه نامند و دو نوع است یکی بی گندم مکه خوانند نباتش شبیه
بسرن و ثمرش در یکجا پیچیده بشکل خیاری و دانه‌های او متصل بهم و زرد تر سرخ و سفید میباشد و نا پایه از گرما
و در دوم خشک و محلل بلغم و خون جامد و قابض طبع و نفاخ و غذائیت او غالب و ضماد پخته او در سرکه جهت
جرب منقرح و تشقق و تقشر ناخن و طلاء مضوغ او جهت نواصیر چشم و گزیدن جانوران و حقنه طبیخ او جهت
قرحه امعاء کر با حرارت باشد و تغذیه با او جهت سهال و اسهال نافع و بدلش زرده است **خنثی** بتشدید نون بلغت
سوریانی گیاهی است شبیه باشراش که بفارسی سریش نامند و ظاهرا نوعی از او برگش شبیه به کراث و از آن لطیف‌تر
و ساقش قریب بذرعی و غنچه و بر سر او گل سفیدی شبیه بیلوط و بعضی مستدیر مثل بیخ سوسن آزاد و از آن بزرگتر
و تخم او در قبه مثل پیاز زرد و اخر دوم گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقی است مسخن و تند و با قوه مجففه و محلله
و ملطفه و جالی و کسور و مقوی باه و محلل ریاح و اورام انثیین و مفتت حصاة و رافع قروح باطنی و یکدرهم او
مدر بول و سرفه و سستی عضل نافع و ثمر و گل او ملین طبع و با شراب جهت گزیدن عقرب و خوردن ساق تازه
او جهت یرقان خصوصا چون با سرکه و روغن زیتون پخته باشد و آب او با سفیداب و سفیدی تخم مرغ
جهت سوختگی آتش و با کوگرد جهت قوبا و با آرد ترمس جهت خارش بدن و بیخ او در اضا القوی تر و سه درهم او
جهت گزیدن هوام و ضماد مطبوخش با درد شراب جهت قروح خبیثه و ورم پستان و خصیه و جراحات
دار و دمل و طلاء او جهت قوبا و داء الثعلب و با عسل جهت استسقاء و بهق سفید و سوختگی او با روغنها جهت
روئیدن موی و اکتحال او جهت بیاض چشم و مطبوخ آب بیخ او با ... یا کنند و عسل و شراب و ... جهت درد
گوش و چکانیدن مطبوخ او در روغن زیتون در گوش مخالف درد دندان جهت تسکین الم گوش علیل مؤثر و
شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و سوختگی آتش و ثفل بنا معر و طلاء او با سرکه با انگشت ابهام طرف موافق

و زوال

دندان درد دندان را بالخاصیه مسکن درد او و مضر کلیه و مصلحش مصطکی و شربتش تا سه درهم و بدلش
در باه شقاقل و در سموم اسقیل است **خنفسا** بفارسی جعل نامند جانوری چو بزرگ و کوچک اهلی و بیابانی
و پردار قوی تر است در دوم گرم و خشک و محلل و شته و آب منقوع او بقدر یک شب مسهل اخلاط سعدی و کیلکی
و مغثی و جهت استسقا مجرب دانسته اند و بستن شکافته او بر موضع عقرب گزیده از رافع سمیت او سبب
ضماد او دافع قروح ساق و روغن زیتون که در وی جوشانیده باشد جهت تسکین درد گوش سریع الاثر و علل
خناق و بواسیر و کوبیده او با آب جهت قطع ثالیل و اکتحال او رطوبت او و کذا قطع دنباله آن ظاهر شود جهت تقویت
بصر و رفع غشاوه نافع و کذا شن سرهای جعل در موضعی باعث جمعیت کبوتران و کوبیده حبس کرده در نفخ عدد او
در زیر طاس سرخ مس موجب باریدن باران و ظهور برودت هوا است و چون در جوف فی کذا اشتر بردارند
ببندند دافع عسر ولادت است و بولس گوید که ... که دو ... جهت درد چشم مجرب است **مفرح خنفد**
شرابیست که اطبا اختراع و ده بترتیب دهند و از مجربات حکمای فرس است و قوتش تا هفت سال باقی میماند در دوم گرم
و در آخر آن خشک مولد خون صالح و مقوی اعضاء و مفتح سده جگر و سپرز و جهت تب ربع و تسمین بدن و ازاله
مزمنه نافع و قدر شربتش تا ده است و جهت نسخه آنکه در منهاج و غیره مذکور است اینست زنجبیل و فلفل و
هیل یکدرم و نیم و زعفران فلفل سیاه مشک دار چینی عود قسط شیرین مصطکی مکه یکمثقال ... انیسون
و ... تخم ... مکه ... زعفران و مشک و لاجورد ... با گلاب و آب
شیرین و آب سیب و آب انار شیرین که از هر یک چهل و پنج مثقال باشد حل کنند و ادویه دیگر را کوبیده در لته بسته
در هزار و سیصد و پنجاه مثقال شراب سرخ صاف بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف کرده با گلاب و آب
میوه‌ها بیامیزند و هفتصد و پنجاه مثقال عسل صاف از آن ... کذا اشیر شراب بجوشانیده مذکور در آنها
آنها اضافه نمایند و چند جوش دیگر داده استعمال کنند و هر گاه تریاقیه عظیم مطلب باشد قدری بادزهر بعد از
سرد شدن آن در او حل کنند **خنزیر** بفارسی خوک گویند از ارسطو منقول است که اکثر اوقات استخوان مغز
نمیباشد و بعضی برآنند که گوشت او در اول دوم گرم و در سوم تر و شیرین میباشد و در طعم گویند قریب
از گوشت انسان است و قبل از ظهور نور اسلام جمعی گوشت مقتولان را بجای گوشت خوک میفروختند و او

ترین لحومست بمزاج انسانی و همدا و بعد از انهضام جزو بدن میشود و مفتح سده و مسمن و اکل او مورث حمی
شدید و فساد عقل و زایل شدن مروت و غیرتست و فوائد های مجرب بیان نموده اند که سبب صداع مزمن
و داء الفیل و مفاصل و مفسد معده و مصلحش خمر و کعب سوخته او بقدر دو مثقال با شراب جهت گزیدن
هوام و طلا کردن او با عسل جهت برص مجرب دانسته اند و بکتف الاذان که در احراق بحد سفیدی رسیده با
جهت تحلیل نفخ امعا و مغص قدیم و بول خوک وحشی جهت سنگ مثانه و در سایر افعال مثل بول کاو نراست و
سرگین خشک او با آب و شراب جهت نفث الدم سینه و دفع درد پهلو و با سرکه جهت دهن عضل و با روغن گل جهت التوا
عصب و زهره او جهت قروح و قطع بواسیر و با عسل و فلفل جهت رویانیدن موی سر اقرع و حقنه کردن با پیه
او جهت سحج امعا و ضماد او جهت درد رحم و مقعد سوخته کی انثی و سر ما و برف و پیه کهنه او که معتق بود بر او گذشته با
ملین و مسخن و مغسول او با شراب جهت اورام حاره و شوصه نافع و از جالینوس منقولست که زن عقیم او با موی
گوی سامعه میکند اگر چه مادرزاد باشد و خون او در جمیع افعال مثل خون انسان و طلای او جهت درد
و شیر منعقد ان و تحلیل اورام بالخاصیه مفید است و از مهرابی منقولست که ذرور استخوان سوخته او
رفع بواسیر میکند و اشامیدن سم سوخته او قاطع سلسل بول و موی سوخته او که بازفت احراق یافته
باشد با روغن گل مجفف قروح موضع العلاجست خنزیر البحر دلفینست خندریس خمرست خنف
سدابست خنک اسم فارسی لسان الحمل است خنی بکسر نون اسم فارسی حناست خنیش بلغت دیلمی
حشیشة العلواتست خولنجان بیخی است سرخ تیره و پرگره و تند طعم و لذیذ و با اندک عطریه و از هند و ر...
خیزد و گویند از آشیان باز در سواحل دریا بر میدارند و نبات او معلوم نیست مولف تذکره گوید نبات او
ذرعی و برگش مثل برگ خوفه و گلش ذهبی است و غلیظ پرگره از خولنجان قصبی نامند و بی کره از کبار ... صلب
عقار بی و قسم اخیر بهتر است و قوتش تا هفت سال باقی میماند در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و اشتها
و هاضمه و باه و مانسک بول و بغایت کاسر ریاح و جهت قولنج و اروغ ترش و برودت گرده و درد کمر و تقویت اعضا
باطنی و دفع بدبوی دهان و خنازیر و سرطان و دردهای بارده بلغمی نافع و نگاه داشتن او در دهن انعاظ ...
موجب شدت نعوظ و یکدرهم سائیده او با شیر گوسفند آشامیدن تحریک باه مجربست و مضر

دل و مجاب سینه و مضر محرورین و مصلحش صندل و طباشیر و گوشت ابریق فربه و انیسون و خابس بول
مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا یکمثقال و نیم و بدلش دارچینی و کبابه است خوخ بفارسی شفتالو گویند و انجه گوشت
او از دانه جدا شود هلو گویند و کوفی اکارهی بهترین او هلوست در اول سرد و در دوم تر و ملین و مسکن و غلیان خون
و صفرا و بخارات حاره یابسه و جهت تبهای صفراوی خالص و دموی و رفع بدبوی دهان و خشکی دماغ و ترطیب مزاج
سوداوی که از احتراق اخلاط باشد در امزجه حاره معین باه و مشتهی طعام و آب او نیم رطل که اشتر ناصاف شده
باشد و با شکر و ترنجبین و امثال آن مسهل صفرا و جهت نفع اخلاط سوخته نافع و مضر مرطوبین و اعصاب و سریع
التعفن و مورث تبهای مزمنه اگر چه بعد از یکماه و دو ماه باشد و مصلحش عسل و مربای زنجبیل و قسم کاردی او
غلیظ تر و دیر هضم و با قوه قابضه و نفاخ و مورث قولنج و به سنو نخام و طبخ او بهی آثار دارد و خشک کرده او قابض
و بغایت دیر هضم و بعد از هضم کثیر الغذا و مانع سیلان فضول بمعده و دوا و ... بوی شفتالو و شکوفه او با
شکر جهت کشتن کرم معده و حب القرع بیشتر موثر و طلاء آن بر ناف دافع کرم شکم و بریدن بعد از نوره و طلا نمودن
تازه و خشک او جهت رفع بدبوی نوره و ضماد و شکوفه او با سرکه جهت طلع ثالیل نافع و ابن الرضوان تصریح نموده که
یکدانگ شکوفه او اسقاط جنین زنده میکند و روغن دانه او جهت درد گوش و کری و تفتیح سده انف و درد بواسیر
و خوابیدن مغز او جهت رفع کرم دندان و یکدرهم از استخوان دانه او جهت اسهال العجیب خوص اسم عربی برگ درخت
خرماست و برگ درخت مقل و نارجیل و امثال آن را اگر دراز و باریک باشد شامل است خولان بلغة مطرسم حضض هندیست
خواتم الملک طین مختوم است خوخ اقرع شفتالوی کاردیست و گویند اسم ساج هندیست خوصی بهق است
خوبع بعربی نوعی از حرشف است خونسیاوشان اسم فارسی دم الاخوین است خوک اسم فارسی خنزیر است خوکره
بلغت اصفهان زنبق است خوب کلان اسم هندی خبث است خیار شنبر معرب از خیار چنبر فارسی است و بهندی
بکهر نامند ثمر درختیست بقدر گردکان و برگش کوچکتر و اطراف برگ تند و گلش زرد و بشکل یاسمین و مایل
بسفیدی و ثمرش دراز و باریک قریب بذرعی و در جوف او پردهای خشبی و بر آن رطوبه سیاه منجمد و پردهای
انرا فلوس و رطوبت را اصل خیار شنبر نامند و مستعمل عسل اوست و شیرین و بد مزه میباشد در اول گرم و تر و
معتدل و ملین و با ادویه مناسبه مخرج اخلاط و مسهل آن و مسکن حدت خون و منقی عصب و ملین سینه و موافق زنان

حامله و مسهل بر قوة و بطئ آن لعل و جهة تحلیل اورام ظاهری و باطنی نافع و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته
و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب برگ بید و آب شاهتره مسهل سودا و جهة تفتیح سده جگر و
درد ان و یرقان و تبهای حاره و دفع سده امعا و زحیر و مغص مفید و غرغره او با آب کشنیز رادع خناق و صعب
و طلای ان با آب بیخ و شیر مهره و طلای ان با طلا او جهة درد مفاصل و نقرس و تلیین صلابات نافع و مضر معده
و معتی و مصلح او مصطکی و انیسون و مورث پیچش است بسبب حسبیت با امعا و مصلح ان روغن بادام و قدر
شربتش از پنج مثقال تا بیست مثقال و بدلش سه وزن او مویز دانه و نیم وزن او ترنجبین و جوشیده عسل او
باعث رفع قوة او و شدت التزاق او بجودت میشود و استعمال تازه او که یکسال نگذشته باشد مورث بول الدم است
و دانه او از پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده باشد مقیی قوی است و خوردن سحوق پوست سیاه او با زعفران و
شکر و گلاب جهة عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند خیری اسم یونانی شب بوی فارسی است چه بوی
او در شب بیشتر ظاهر میشود و در عراق عرب منثور نامند از جمله گلهای خوش بوست سفید و زرد و
سرخ و بنفش میباشد و از مطلق او مراد قسم زرد است و مراد از بری او قسم سرخ و او غیر خزامی است چنانکه
گذشت و مجموع آن در دوم گرم و خشک و محلل و مدر و جالی و ملطف و جذاب از عمق بدن و مسکن قوای
و سدد رحم از آب و بدستور از شاییدن او مدر حیض و مخرج جنین مرده و مشیمه و مفسد جنین و تخم و
بیخ و جلوس در طبیخ او و حمول ان با عسل اثر میباشد و اکتحال او جهة بیاض چشم و طلای بیخ او با سرکه جهة صلابة
سپرز و چون داخل مرهم کنند جهة ورم صلب مفاصل و رحم و گشودن حیض و با موم روغن جهة شقاق
مقعد و انگشتان و بوسیدن او محلل بلغم دماغ و ریاح غلیظه و ضماد بیخ مطبوخ او جهة درد دندان بارد
نافع و مصدع و مصلحش روغن گل سرخ و سرکه است و روغن او که بطریق روغن گل گیرند گرم و بغایت محلل
و شرب او و حمول او مدر حیض و مخرج جنین و طلای او جهة ورم رحم و مفاصل و تقویت موی و با عاقرقرحا [illegible]
بر کیر طلا کنند جهة تقویت باه و سعوط او مفتح سده دماغی و قدر شربتش تا چهار درهم است خیری خطایی
نوع سیاه خیری است و با عدد الاقرب و در منا و اکثر مستعمل است خیزران بفارسی خزران نامند و از نباتات
شبیه به نیشان به سطبری انگشتی و بسیار نرم و بی برگ و بی ثمر و از او کرسی و ظروف میسازند در دوم

گرم و خشک و از شاییدن شاییدن او جهة قطع نزف الدم و طلای او رادع و محلل اورام است و چون در میان
جامه گذارند از ضرر بید محفوظ ماند خیزران بلدی اسم موردبری است خیل فرهاست خرطم بکسر خا نغام است خیری
بری قسم سرخ خیری است و گویند خزامی نوع بری اوست خربج خبازی است خیربوا فاقله صغار است خشفوج
حب القطن است خیار اسم فارسی قثاء است خیارزه اسم فارسی قثاء است خیار کبر اسم فارسی ثمرة الکبر است خیار شنبر

حرف الدال
الدال مع الالف

اسم فارسی قثاء الحمار است خیار چنبر اسم فارسی خیارشنبر است حرف الدال الدارصینی بفارسی دارچینی و بیونانی
افیوناو و بسریانی دهر سلون نامند پوست شاخهای درخت هندیست شبیه به درخت انار و برگش مثل برگ کوچک و
از ان باریکتر و بی گل و بی تخم و بعضی با سطبر خوش بوی تند سرخ مایل بسیاهی است که با قبض و شیرینی مایل بتلخی باشد
و در اخر دوم گرم و خشک و توقش تا پانزده سال باقی است و بغایت لطیف و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح
و مواد بارده و مفتح و ملین و منضج و مفرح و مصلح عفونت اخلاط و سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای
نفسانی و حیوانی و طبیعی و جالی باصره و جهة نزلات و سرفه رطوبی و سوء القنیه و استسقا و خفقان و وحشت
سوداوی و وسواس و جنون و تقویت اعضای رئیسه و سدد جگر و سپرز و عفونات عروق و درد گرده و عسر بول و
بدبوی دهان و تقویت باه و تخفیف رطوبات دماغی و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد و دفع رطوبات از مجری
قصبه ریه و جگر و اقسام قی و عفونت زخمها و امراض بارده دماغی و عصبانی و مطبوخ او با مصطکی جهة قولنج ریحی
اکتحال او جهة تقویت باصره و ساییدن اثر ادویه بطبقات چشم و طلای مضوغ او بر حشفه جهة التذاذ جماع و ضماد او جهة
جوشش لبنیه و کلف و دفع ارزنهای بلغمی و سوداوی و جهة رعشه بغایت مفید و مضعف بواسیر و مسکن ان و طلای
او بر پلک چشم جهة اختلاج ان نافع و مصدع محرورین و مضر مثانه و مصلحش کتیرا و اسارون و قدر شربتش از دو مثقال
تا پنج مثقال و بدلش در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضا مثل و نه او فلفل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه مثل
خولنجان است و روغن او که در سیصد مثقال زیتون یا روغن کنجد پنجاه مثقال دارچینی کوبیده کرده اولا یکهفته گذاشته
مکرر بهم زده صاف نموده باشند در جمیع افعال مثل او جهة رعشه و فالج و گزیدن عقرب و رتیلا و دفع تشنج ریحهای
دابه نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است و عرق دارچینی سریع الاثر تر از جرم اوست و جهة یرقان و ریاح رحم و مقعد و
قطور او جهة گرانی سامعه بسیار موثر است دارشیشعان اسم فارسی است و قندول و عود البرق نامند چوبی که برگ

ونوعی وقوح باورسد خوش بوتر از عود هندی میشود و مراد از او پوست سطبر مایل بسرخی و سرخ خوش
بوی مان شاخهای درختی است خاردار و گلش زرد خوشبو و تند و قسم او ضعیف است در دوم گرم و خشک و
با قوة بارده و قابض و تند طعم و با تلخی و قوتش ساقط نمیشود و محلل نفخ و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی معده
و اعصاب و معین اخراج جنین و مفتح سدد و مقوی جمیع اعضا و مسقط بواسیر و مانع نزلات و رافع درد
بارد و درد سینه و با دارچینی جهة سعال رطوبی و شراب مطبوخ یکدرهم او با شکر رافع درد معده بارده مایوس
العلاج مجربست و طلاء او جهة قروح متعفنه و خبیثه و ساعیه و قلاع و مضمضه طبیخ او جهة حفظ صحت دندان
و با شراب جهة قروح خبیثه دهان و سنون او جهة تعفن لثه بسیار موثر و بالخاصیه جهة قروح مجاز که ما بین خصیه
و مقعد است نافع و کذا شرب او با فتیله در بینی جهة بیرون و بواسیر الانف و خوردن طبیخ او قابض طبع
و قاطع نزف الدم و نفث آن و سستی اعصاب و تعفن اخلاط و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و
جگر و مصلحش دو قوا و مصطکی و بدلش بوزنش اسارون و دو ثلث او زراوند مدحرج و نصف آن درونج

کیفیت در خواب دیدن کسی که از حاجت جواب دهد

و امین الدوله بیان نموده که چون او باعث حمل زنان و مجربست و از خواص اوست که چون شاخ او را پاک کنده
بخور نموده و در لته بسته در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامه خواب بگذارند در خواب شخصی را ببینند که
کار از حاجت او جواب گوید و روغن شکوفه او که نوار الفندول باشد بطریق روغن گل با بنفشه بادام که بجای
بادام کهنه مقشر باشد که تند بسیار خوشبو و در آخر دوم گرم و خشک و خوردن نیم وقیه او با شراب
زرد لذیا میبه مقوی فم معده و حقنه او با ادویه مناسبه جهة اسهال رطوبی و طلای او جهة نقرس و فالج
و امراض دماغی و عصبانی بارده و تقویت باه و نعوظ و تحلیل ورم صلب و تفتیح سدد دماغی و شقیقه
و تحلیل ریاح و تقویت پردهای دماغ نافع است دادی بلغت فارسی قسمی از هوفاریقون است و مراد از
مطلق او دادی فارسی است و آن دانه ایست مثل جو و دراز تر و با دیگر از آن و طعمش تلخ و تیره رنگ و از جبال
فارسی خیزد و نبات او زیاده بر شبری و سرخ است در اول گرم و در دوم خشک و قوتش تا چهار سال باقی
و با قوة تریاقیه و قابضه و مسکن و ملین صلابات و جهة درد مقعد و استرخای آن و بواسیر اسهال و دفع
سموم و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و درد مقعد و رحم و لعوق او با عسل جهة رفع کرم مقعد و سیلان آب دهان

وجلوس

وجلوس در طبیخ او جهة خروج مقعد و علل آن در بوز رحم و با روغن زیتون جهة بواسیر نافع و مورث سدد و دوار
و اکثار او کشنده و مصلحش خمر و بنفشه و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف
او بادام و دو ثلث او ابهل است فاری رومی قسمی از هیوفاریقون است و نار قیصر عبارت از آن دار فلفل بفارسی
فلفل دراز گویند و آن بار درختی است مثل درخت توت و ثمرش مثل لوبیا و در غلاف او دار فلفل میباشد و بعضی گویند
شکوفه درخت فلفل است و قوتش تا سه سال باقی میماند در آخر دوم گرم و خشک و مسکن احشا و محلل مواد بارده
و مفتح سدد جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و مسقط و جهة خوشبو کردن دهان و ورم و رفع
و تقویت معده و تحلیل ریاح و گزیدن عقرب و رتیلا نافع و اکتحال او که در جگر بز کشته کباب کرده باشند جهة
شب کوری و ظلمت بصر مفید و قدر شربتش تا یک مثقال و مصدع و مصلحش صمغ عربی و صندل و گلاب و بدلش فلفل
سفید است و گویند بوزن او زنجبیل و زرنباد است بالسویه داغ ابروج در اصفهان انجکک نامند گویند ثمر امرود
جنگلی است و مایل بخشکی و بهمی و مدر بول و مسمن بدن و تغذیه او زیاد البدن موافق سینه و حنجره و اعصاب
متشنجه و اکثار او مفسد معده و مصلحش شیرینیها است دانک امین الدوله گوید که نخود است شبیه بنود ری سرخ
و از آن ریزه تر و کیاه او بقدر شبری و در کوههای طبرستان و نواحی او یافت میشود گرم و تر و جهة علل بلغمی و
سوداوی نافع و چون پنجاه درم او را تا صد درم بادو چندان آرد گندم و قدری روغن تا غفا ...
در ستین بدن عدیل ندارد و فرزج او در اعانت حمل مجرب و مخرج جنین است داغ البر جبر اسن جبلی است دارمک
و دارما نوع سفید اشنان است دار روجی سولاف است داربرنیان بقم است دارقوقه بطیخ هندی است دارکیه بلغت
شامی پیباسلی است و گویند طالیسفر است دارواش اسم دیلمی عنبات داجج بلغت دیلم اسم ابهامیر است دارون
یونانی آزاد درخت است دارفیل اسم فارسی قرصعنه است دادنوا اسم فارسی طرطیرفت است دارموبیا اسم فارسی عجم الزبیب است
دارشکنه اسم فارسی سلیمانی است دارکو اسم سوداباقت است داک اسم هندی عنب است دانیا اسم هندی کزبره است
دارچار بلغت شکابن بسفایج است دارو اسم ترکی جاورس است دار عنکبوت ابرکاه کیاهست داتفود اسم ترکی
خنزیر است دارهله اسم هندی عرق الصباغ است دانکا او نا یاقا اسم هندی شلثات دبق بفارسی
مویزک عسلی و کشمش کولیان نامند و آن دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز مایل بسیاهی و در جوف او رطوبتی چسبنده

الدال مع الباء

وداقها بقدر خشخاش و گیاه او از درخت امرود و غیران متکون میشود و چندین شاخ از یک مکان میروید
و برگش شبیه ببرگ مورد و لطیفتر و سبز نیم رنگ در آخر دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و زیتی
از عمق بدن و ملطف و محلل و سریع الاثر رطوبات رقیقه و غلیظه و چون در آب گرم خیسانیده و پوست
بخار او را از عسل او افشرده صاف نموده با مغز گردکان و عبد ستور یا مغز دانه بید انجیر سرشته بنوشند جهة تنقیه
سودا و بلغم و تفتیح سده و عرق النسا و امراض بارده نافع و طلاء او منضج و منفجر و جمع کننده مواد او و رام
مسکن دردهای بارده و با زرنیخ و زرنب جهة قلع ناخن و با ارتیانج و موم جهة نضج دملها و با کندر جهة قروح خبیثه
و با اهک و عسل جهة رویانیدن ناخن و جوشانیدن او در آب اهک جهة تحلیل اورام سپرز و با حنا جهة سفید ابرو
با روغن گل جهة دراز کردن موی بسیار موثر و بالخاصیه مضر دل و مصلحش بادرنجبویه و قدر شربتش تا یک مثقال
و زیاده او مورث مغص و دوار و ثقل اعضا است و بدلش در تحلیل نصف او اهل و چهار دانگ دانه بادام و در
سایر افعال نیم وزن آن غافث قرحا و چون دبق را با عسل و دوشاب و سپستان طبخ داده مثل خیاطه ترتیب داده
بر روی اشجار گذارند طیوری که بر آن نشینند پای بسته گردند و صید شوند و چون با قومی بیامیزند باعث شده
رنگ او گردد و در سایر رنگها هم بسیار دخیل است **دبیدارنا** بلغت نبطی گیاهیست که از هند خیزد و ساقش
بقدر ذرعی و خشبی و اشاخهای او خاردار و برگش بسیار سبز و دو شبیه ببرگ الحوان و ثمرش شبیه کل و
بثمر گیاه ینبه و در جوف او تخم مدور و تیره رنگ و در طعم و بو با شبت و اندک تلخی و المعه والخوش طعم بیاد و
در دوم گرم و در سیم خشک و قابض و معطش و محرق و مقوی معده و باشتهی شراب بحر النباه و جهة القوة و
فالج و نقرس و امراض بارده شرباً و ضماداً و جلوساً فی طبیخها و جهة استرخای مقعد و سلسل مثانه شرباً نافع
مضر محرورین و مصلحش بقول بارده و قدر شربتش از تخم و برگ تا سه درهم است **دبس** بفارسی دوشاب گویند
و شامل دوشاب انگوری و خرمائی است و مراد از مطلق او شیره خرما و رطب است که طبخ یافته باشد و غیر مطبوخ
را سیلان نامند و دوشاب انگوری مسمی بمیبختج است و خرمائی او در دوم گرم و در اول خشک و ملین طبع
کثیر الغذا و موافق بارد المزاج بلغمی و جهة سرفه و فالج و درد مفاصل و طلاء او بتنهائی و با قسط و نمک جهة کلف
و با شونیز جهة جرب اعضا از سر تا قدم نافع و مولد سودا و محرق خون و مصلحش سرکه و بادام و خشخاش و ترشیها است

ودوشاب انگوری که از جوشانیدن آب انگور ربع رسد و با گل دوشاب جوشانیده باشد و شیرین گشته موسوم
بدوشاب آنچه که بی گل جوشانیده باشد موسوم بمطبوخ و رب العنب و آن اندک ترشی میباشد و منکوحه (?)
شده و دوشاب انگوری در آخر اول تر و در دوم گرم و مولد خون صالح و مسمن و مفتح و مدر و بدن و با شیره تازه لوبیا
بادام جهة هزال مفرط و خفقان و ضعف احشا عجیب الاثر و با اندک سرکه جهة یرقان و سپرز و جهة یرقان و سپرز
با اندک زعفران جهة هم و غم و غضب شدید و با سداب جهة صرع مجرب و با افسنتین و با افتیمون جهة وحشت
جنون و با مغز قرطم جهة رفع شری در فمان رو و با انجیر و حلبه جهة سعال مزمن و درد سینه و با ماء الشعیر مفتته
حصاة و مدر بول و شیخ الرئیس فرموده که با آب سیب و قدری برگ ریحان و اندکی جرمل در جمیع افعال قایم مقام
خمر است سوی اسکار و ضماد مطبوخ او با خطمی جهة تحلیل اورام و گشودن دمل نافع و قدر شربت او از ده مثقال
تا بیست مثقال و اکثار او محرق خون و مصدع و مصلحش بخور ریحان و خشخاش است **دب** بفارسی خرس نامند و بترکی
ایو گویند از سایر حیوانات محیل تر و شدید القوة و کثیر الخوف در دوم گرم و در سیم رطب و مسن او یا بس المزاج و
خون او شدید اللزوجت است و طحال و جگر او با اوزاله تصویری معلوم نیست و چون سکر او را بلیسد صورت او
لزوجات بیرون آمده ظاهر میگردد و جاحظ را اعتقاد آنکه عدیم الصورت متولد میگردد و این محل اشتباه است
زهره او منضج قوی و آشامیدن یک دانگ او با سکنجبین و با عسل و فلفل جهة درد جگر بارد و استسقای لحمی و زقی و
مصروع و نیم مثقال او جهة فولنج و نواب بغایت نافع و طلاء او تا پنج مرتبه با عسل و فلفل جهة قروح اکله و خنازیر و رویانیدن
موی مجرب و اکتحال او با عسل و آب رازیانه جهة قوة بصر و دفع بیاض و رویانیدن مژه و تیره نمایند جهة فربه کردن بدن
موثر و چون او بقدر یک مثقال جهة صرع بلغمی و طلاء کردن او بدن که گرم باشد جهة نضج دمل سریع الاثر و اکتحال او بعد از
کندن موی زیاد چشم مانع رویدن او است و سنور مانع رستن موی اعضاست و پیه او در سوم گرم و خشک و ضماد
او جهة درد مفاصل مزمنه و برص و داء الثعلب سهر بارد و بیرون دفن و شکستگی استخوان و کوفتگی اعضا
و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجره نافع و چون جوف انار را بتمامه خالی کرده پیه او را با مثل آن روغن زیتون گداخته با
گرم کنند جهة رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب و نواسیر و سعفه و مالیدن پیه او بجمیع اعضای اطفال در حین
ولادت جهة عدم ضرر او از مضرتهای خارجی موثر و پوست او فرش نمودن و جلوس بر آن جهة فالج و نقرس مرطوبین

وصاحب بواسیر و قشعریره و تعلیق چشم راست او باعث گریختن وحوش و تعلیق هر دو چشم که در لته بسته باشند
بر کردن صاحب تب ربع نافع علت آن و تعلیق انیاب او بر بازوی چپ مانع سحر و بخور موی او جهت گریزانیدن هوام
موثر و چون خصیه او را شکافته ماز و سماق پاشیده خشک کنند جهت رفع اسهال الغایه نافع است و سرگین
او علاج خناق و او نام و خوردن او جهت رفع مغص مفید است **ذباء** بسکون همزه جراد است **ذباب** بتشدید با
اول سوسن بستانی است **ذبابی** بلغت عراقین شقیقین بقیست **ذبا** بتشدید با نوعی از قرع است که بفارسی کدوی



دومی میگویند **دجاج** بفارسی مرغ خانگی نامند و خروس او نسبت بمرغ حار تر کمتر و یبوست در او غالب و مرغ
بچه اعدل و مایل برطوبت و مرغ جوان فربه در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه ارطب از او برطوبت فضلیه
قول بعود نه خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه کل لحوم غیر طیور حار اند و معه آنکه کثیر الغذا و لطیف تر از اکثر طیور و
مولد خون صالح و غیر مضر بخلاف اوست و گوشت ابخروس سنا لدار معلل و ملین طبع و مخرج سودا جهت قولنج بسیار
مفید است و چون شکم او را با نمک و قرطم پر کرده بسیار بجوشانند و بعد از یک شب مرق او را بنوشند جهت تبهای کهنه
مزمن و دوری و رعشه و ربو و مفاصل و نفخ معده و سوء القنیه و قولنج نافع و خروس جوان زیاده کننده منی
و خروس بچه جهت ناقهین از امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان قوی تر و جهت فربهی بدن و تصفیه رنگ رخسار و
هزال و زیاد کردن جوهر دماغ و فهم و رفع خیالات فاسده و بیضه با روغن تازه جهت سرفه یابس و مداومت مرق
و گوشت او تا یکهفته با نان سپید جهت رفع زردی رخسار که سبب او معلوم نباشد مجرب و کباب او جهت رفع خواهش
گل و امثال آن و مواد معده رطبه و جگر و پیه او جهت نرم کردن صلابات و تسوید او و طلا آن نیم گرم صلابات او
بر سر جهت مالیخولیا عجیب النفع و جهت شقاق و سعفه و جمیع امراض یابسه مویه معلوف بقرطم جهت ابتدا جذام و
سرگین او جالی و تند و خوردن او با شراب جهت قولنج و رفع سمیه قطر بقدر یک مثقال مفید و طلا او جهت بهق و برص
و امثال آن و با سرکه ضماد او جهت سگ دیوانه گزیده مفید و جگر او کثیر الغذا و مسمن و دیر هضم و خوردن مغز او
بدون نخستین جهت گزیدن هوام و نفث الدم که از حجاب دماغ باشد مجرب دانسته اند و بیضه او جهت تقویت دماغ و
قوه مفکره و پرده چینه دان او که خشک شده باشد با شراب جهت رفع درد معده مجرب یافته اند و آشامیدن خصیه
خشک او با زرده تخم نیم برشت جهت تقویت باه بسیار موثر و بدستور ضماد او با روغن زنبق بر پشت زهار و کیخ

مقوی نعوظ

مقوی نعوظ و خون خروس و مرغ را آشامیدن و خشک کرده او را سعوط نمودن جهت قطع رعاف مجرب است و چکانیدن
خون بال زیرین او رافع بیاض چشم را آزموده است و چون شکم مرغ را شکافته انچنان زنده بوده بر موضع
گزیدن هوام بر بندند جهت جذب سمیت آن و بر سایر مواد جهت جذب آن نظام و رافع بیهوشی سرسام است و تناول
نمودن مرغ با شیر و کشک و نبات و پنیر مورث قولنج و مثلا و مثانه باعث نقرس و مصلحش ادویه حاره و شراب و
مطبوخ آب انگور است و دیگر خوردن سکنجبین و اسفیداج سوخته نوع مرغ سیاه باشد الوجه بالکرباه سود نماید

کیفیة اعادة بکارت

باشند اگر بموم سرشته حمول کنند اعاده بکارت کند و از اسرار شمرده اند و خوردن سنگ متولد در چینه و قشه
حصاه و استخوان بال راست خروس را با خود داشتن مورث قبول و دوست داشتن و موجب ظفر بر خصم است
دج بفارسی کبک دری نامند و در شکارگاه کوه کرانه و از طاووس بزرگتر و خاکستری رنگ و مخطط بخطوط سفید
بسیار در برف و در کوههای بسیار بلند میباشد گرم مایل باعتدال و لطیف و در افعال از کبک قوی تر و بخور
پر او بالخاصیه جهت رفع طاعون و وبا موثر و نگاه داشتن پر او با خود باعث یمن و برکت **دجر** اسم نبطی لوبیا است

الدال مع الحاء
الدال مع الخاء

دجوبانا اسم سریانی فی غرابیت **دح** بحاء مهمله کزبره الحمام است **دحیا** زعفران است **دخن** بخاء معجمه بفارسی
ارزن نامند و آن قسمی از جاورس است و از آن بزرگتر و در طبع و افعال و خواص مانند آن و مطبوخ مقشر او با شیر
و روغن تازه مولد منی و ملین سینه و صالح الغذا و اودا و قابض طبع و قاطع اسهال صفراوی و مولد سنگ
مثانه و مصلحش شکر و عسل و بدلش برنج **دخان الکندر** دوده کندر است که او را سوزانیده طاسی منکوس
گذارند تا دود او در آن جمع شود جهت ورم چشم و رویانیدن مژه و رفع موی زیاده والتیام قروح اعضا نافع است
دخان القواریر دوده شیشه است گرم و خشک و مقوی باصره و جالی و جهت سبل و ناخنه و بردن گوشت
زیاد در زخمها مفید است و دوده مرصاف جهت رطوبت چشم و تاکل گوشتهای آن نافع و دوده بطم را نیز همین اثر است
و دوده میعه و زفت رطبه و قطران مثل دخان القواریر است و دوده هر چیز حکم اصل آن دارد با شدت لطافت
دخس دلفین است **درخیسا** بلغت نبطی شامل روغن بلسان و بلسان است **درعلیوا** است **درا قیطون** لوف الکبیر
درقطولیطس زراوند طویل است **دراج** نوعی از بلابیت و گویند خندریلی است **درافیفن** طوس است **در**
شامارس یونانی زجاج است **درافی** بلغت شام اسم خوخ است **درد روغن زیتون** اسم فارسی عکر زیت است **درنج**

اسم فارسی حجر القمر است درخت کاج اسم فارسی صنوبر است درخت وسک اسم فارسی غرب است درسته اسم فارسی
الوسن است درخت نارون اسم فارسی دردار است درمنه ترکی اسم ترکی بسنبلیج است درمنه خراسان اسم
فارسی گیاه و خشیزک است و تخم آن بسنبلیج است درمنه اسم فارسی شیح است دروسنا اسم هندی نوعی از
بیش است درنا اسم ترکی کرکی است دنبان اسم ترکی خلخال است درواز بلغت فارسی است و او درخت پشه و نادر
نیز گویند چون خشک کرده از جوف او پشه متکون میگردد و نوعی از غرب است در اول سرد و خشک و قابض با قوة
جالیه و جابر کسر اعضا و التیام دهنده جراحات تازه او و مقوی دندان و لثه و قاطع اسهال و نفث الدم او با طبیخ
و ضماد او جهت جراحات تازه و با سرکه جهت جرب رطب و قطور عصاره برگ او که نیم گرم کرده باشند جهت ورم گوش
و اکتحال او با عسل جهت ظلمت بصر نافع و پوست بیخ او در افعال اقوی تر و بیکمثقال او با آب مسهل بعض بلغم و طلاء او با
سرکه جهت تغیر دادن رنگ برص موثر و رطوبتی که از ثمر او حاصل شود جهت جلد و بشره و جهت ثب و سوختگی مجرب و آب خیسانیده
ثمر خشک قایم مقام رطوبت او است و چون ریشه او را در آتش کنند رطوبتی که از طرف دیگر آن بهم رسد در
گوش چکانند جهت دفع کری که از امتداد امراض بهم رسیده باشد آزموده است و محرق خون و مولد سودا و
مصلحش شکر و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش خشیزک است درذاب بفارسی دستنبویه گویند از جنس
خربزه است بغایت خوشبو و کوچک و در افعال مثل خربزه کوچک است که ملیون نامند و در بطیخ مذکور شده
اکثر ملیون را درذاب دانسته اند و غلط است و بوییدن او مسخن دماغ و مقوی آن و مفتح سدد دماغی درونج
بلغت فارسی بیخی است عقرب شکل خاکستری رنگ که دو از ده عدد کره او و زیاده از دو سر عقب باشد و با
اندک تلخی و خوشبوی و با صلابت و اندرونش سفید و برگش کما و شبیه برگ بادام و مایل بزردی و بزمین
فرش میشود و بار عنبیه و ساقش مجوف و بقدر دو ذرع و از میان برگ میروید و برگهای ساقش متفرق و بار دیگر
و دراز تر از برگهای تحتانی و از پنج عدد تا هفت عدد میباشد و گلش زرد و جوف دار و مستعمل از او بیخ است و
قوتش تا ده سال باقی است در سیم گرم و خشک و محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظ و مقوی حواس و معده و جگر
و سپرز و دل و مفرح و با تریاقیه و جهت خفقان و دفع طاعون و گزیدن عقرب و رتیلا و تقویت هاضمه و
مالیخولیای مراقی و با شکر جهت درد سینه و صداع بلغمی نافع و آویختن قطعه او در دهن خانه بالخاصیه

جهت دفع طاعون و تعلیق سوراخ کرده او با ریسمان بر تخته کمر زنان حامله باعث تسهیل ولادت و حفظ جنین از آفات
و بستن عددی از آن بر سر که بطول سوراخ کرده باشند موجب دفع فزع در خواب و دیدن خوابهای خوب است و
مصدع و مصلحش رازیانه و در محرورین شربت بارده و خاصه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش دو وزن آن زرنباد و
دو ثلث او وزن قرنفل است دردی ترنشین عصارات است و بفارسی لای نامند و بهترین لای لای شراب است که خشک
او را طرطیر و بفارسی دارتو نامند در سیم گرم و خشک و مدر و محلل اورام مجرب و جهت دفع حمره و قروح و مقاطع و بدن
گوشت زیاده جهت او و منع ترشح الدم و التیام جراحات ضماد او و بر پیشرشکم جهت دفع سیلان حیض و در سایر مواضع
جهت کلف و نمش و سایر آثار و نیکو کردن رخسار و تسکین دردهای بارده و مفاصل و ورم پستان و محرق او که
خشک او را بدو روی آهک یا در کوزه گذاشته سوخته باشند بحدی که سفید شده باشد بغایت جالی و در جمیع
آثار قوی تر و مستعمل آماده محرق ضعیف است و مغسول سوخته او جهت غشاوه و جلاء بصر و ناخنه و بیاض چشم
و با برگ مورد جهت ورم بلغمی معده ضماد او نافع و بدلش زرنیخ سرخ است و چون او را با فلوس شب تدبیر کنند
جهت ازاله سرخی مس بغایت موثر و چون با باروت که آن شوره است سفید کنند در اصلاح نقره و زر و دودن رنگ
مس بی بدیل است دردی الخل لای سرکه در جمیع افعال ضعیف تر از او است مگر در منع اکله که قوی تر است درّاج
مرغیست قریب بجثه کبک و خوش منظر و مولف تذکره اشتباه بسمانی کرده است در دوم گرم و خشک
و لطیف تر از کبک و تذرو و گوشت او زیاده کننده جوهر دماغ و فهم و حفظ و ماده منوی و مقوی معده
و اعضا و مضر محرورین و مصلحش ترشیها است و خون و زبل و زهره او و طلای او نافع بیاض عین و آثار جلد
و بقول دیسقوریدس پیه او با روغن زنبق جهت درد گوش عجیب الاثر است دردقینون اسم یونانی است و بعربی
زیتونیه نامند گیاهی است برگش شبیه برگ زیتون و از آن دراز تر و باریکتر و شاخهای او کمتر از ذرعی
و گلش مایل بزردی و تخمش مستدیر و از کنجد کوچکتر و مختلف رنگ و در غلاف کیسه و درشت و شبیه بغلاف
نخود و بیخش بسیط و مایل بکشتی و بقدر ذرعی و منبت او زمین سنگلاخ نمناک و نزدیک بدریاها میباشد
در سیم گرم و خشک و بغایت مجفف و دو درهم او سم قاتل است در همان وقت و کمتر از آن تا هفت روز و علاج آن تنقیه
تا یک دانگ و مصلحش قی کردن با سرکه و شیر تازه است و ذرور سائیده او قاطع خون و التیام دهنده جراحات

ونطول او محلل اورام و چون در روغن زیتون بجوشانند مسقط داثر بواسیر و قالع دندان و قطور او
رافع کزی و حول او مدر حیض و مجرب دانسته اند و جهة درد مفاصل و امثال آن بسیار موثر است و آب او
در تنقیه معادن و ثقیل کردن خفیف الوزن آن از اشیاء مشهوره مجرب اهل صناعت است و از طلاء
وغیره او و اسر دو قوی تر از لفاح بیان نموده **درو بطارس** یونانی یعنی ولد البلوط است چنانکه گیاهی است
که از درخت بلوط میروید و برای او بیخ و نوعی از بسفایج و بیخش مشبک و بهم پیچیده و مزه او شیرین با عفوصت
و صلب و براق و سیاه و سرخ و تیره رنگ نیز میباشد و برگش مثل برگ نرگس و با حلاوه و تندی و تلخی است
در سیم گرم و خشک و یکدرهم او کشنده است بالتهاب و درد شکم و بغایت قابض و معفن و ضماد او جهة
کزاز و مفاصل و فالج و خنازیر نافع و قدر شربتش تا یکدانگ و مالیدن و سائیده او بر بدن و زود پا الکرده
و با تازه نمودن او در سترون موی عجیب الاثر دانسته اند **درنباس** معرب اندروس فارسی و نوعی از ورد منتن
است گیاه او بقدر شبری و زیاده از آن و از ساق او شاخها رسته و برگش شبیه برگ کنار و سبز
مایل بسیاهی و عدد برگ هر شاخ از سه تا هفت و گلش زرد و مستدیر و پهن و کوچک و بدبو و تخمش
شبیه بفلفل کوچکی در سیم گرم و خشک و با برودت و نیم درهم تازه او مسکر قوی و زیاده از آن کشنده
خناق و محلل بلغم و سودا و مفتح سدد و رافع یرقان و ریاح و گویند چون در روغن طبخ داده بوزن او
آرد گندم اضافه نموده با عسل بقوام آورند و بعد از طعام تا شش درهم او را تناول نمایند در تسمین بدن
مجرب است و مضر سینه و مصدع و مصلحش کشنیز و کتیرا است و مؤلف تذکره در باب راء بجزیری و یکی نیز
نموده است و نیز انجدانست **دستنبویه** اسم فارسی خربزه ایست **دشیش** حشیشی است **دعیاد** اسم سریانی
اقاقیا است **دعیاصیون** افیونست **دعشا** علک البطم است **دفلی** بفارسی خرزهره نامند و یونانی
شیریون و بسریانی رودیون و بعربی حبین گویند و آن نباتی است بقدر دو ذرع و زیاده از آن و برگش
بزرگ و عریض و بی تشریف و دراز و صلب و بدبو و تلخ و تند و گلش خوش منظر و بسیار سرخ و بعضی هم
زرد و سیاه میباشد و درخشنده و بزرگ و چیزی مثل مو بید او مجتمع شده و ثمرش طویل و قریب بشبر
و بر از چیزی مانند پشم و بیخش دراز و باریک و شور و سرخ او بری و نهری میباشد و در تمام سال

الدال مع السین
الدال مع الشین
الدال مع العین
الدال مع الفاء

اصل او باقی و در پاییز گل میکند و بری او عظیم تر است و در آخر سیم گرم و خشک و بغایت محلل و مجفف
و جالی و برگ نقیع او سم جمیع حیوان و بغایت ملتهب و زیاده از نیم درهم او کشنده انسان و استعمال
او مخصوص بخارج بدنست و آشامیدن طبیخ او با شراب بقدر نیم اوقیه رافع سم هوام و طلاء بخور او
که بعد از آن نشایند باشد جهة ورمهای صلب و درد زانو و کمر و عرق النساء و مفاصل و جرب و
کلف و جمیع آثار و حکه و مطبوخ شاخ و برگش با روغن جهة جرب جمیع حیوان و با افیون و اشق جهة درد
سر و جمیع قروح از مجربات دانسته و ذرور برگ خشک او جهة زخمها و حول او جهة درد رحم و آب برگ و گل
او جهة جلای رخسار و اصلاح موی بعد لیل و آب مطبوخ او کشنده کیک و ساس و ارضه و بغا
موثر و روغنی که گل و برگ او در او تمام پخته باشند و بدستور آب او را با روغن زیتون بقدر نصف
آن آب جوشانیده باشند که آب سوخته باشد جهة قروحی که مقعد مرکحلی است و جهة جرب و حکه و
برص از مجربات و یکدرهم او کشنده خناق و التهاب و مضر شش و مصلحش عسل و بدلش در تحلیل بوره
حلبه و نیم وزن او برگ انجیر است و از خواص او است که چون با موی سر تقطیر کنند قطع شعله گوگرد کند
و باعث غوص او شود و هرگاه در آفتاب تسقیه زنجفر کنند جاری تازه و چون او را با وزن او حنظل
و مورد تازه با سرکه کهنه او بقدر عشر دفلی ملح القلی و عشر او نوشادر و عشری ازروت حل کرده باشند
بسایند و تقطیر بر جدد ثلثه کنند و مکرر اعاده تقطیر مجدد نمایند و تسقیه معقود بمثقال طلا او
سحق او باعث تشمیع گردد و مؤلف کتاب برهان در تنقیه و اقامت مجرب شمرده اند **دقاق الکندر** ریزه
کندر است که از او منقشر گردد **دقسرفیا** بلغت سریانی بطیخ است **دقناس** بلغت سریانی بول است **دقطا**
مایون بلغت رومی اسم مشکطرامشیع است **دقیق النخل** بفارسی او را آکش خرما گویند و آن طلع رسیده است
دلب بفارسی چنار نامند و آن درختی است معروف سرد و تر و با قبض و پوست و ثمرش بسیار سرد و خشک
و با حرارت قلیله و جالی و ضماد برگ تازه او جهة ورم زانو و پخته او در شراب جهة ورم چشم و منع ریختن
مواد رطبه و دفع ورم بلغمی نافع و مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهة درد دندان و در شراب جهة
سموم حیوانی و ضماد عرق او بغایت جالی و مجفف و جهة برص و رفع رطوبت متعفنه زخمها با آب جهة

الدال مع القاف
الدال مع اللام

تقشر جلد مفید وثمر او جهت سوختگی آتش وتفوخ گل او کذا ثمر او که ضماد باشند جهت قطع رعاف مؤثر ومجرّب و
وبا اشیاء ملینات وجرو مطبوخ آن کشنده جعل است وغبار او که بر برگش می نشیند بغایت مضر صوت
وسمع وبصر وقصبه ریه است ومصلحش شیره تازه دلدل نوع کبیر قنفذ است وقنفذ جبلی نیز گویند وبترکی
کربی ودر مازندران شال نشیمی ودر دیلم شال کره نامند وان حیوانی است قریب بسگ ودر پشت او
بجای موی خارهای ابلق از سیاهی وسفیدی بقدر شبری وزیاده میباشد واز قلم باریکتر وطرفین او
باریک ودر وسوختن او جهت جراحات بغایت مفید ودر سایر خواص مثل قنفذ است وانشاء الله تعالی
مذکور خواهد شد دلیان ثمر گل سرخ صحرائی است مثل بادگل سرخ بستانی وبا اندک شیرینی وعفوصه
ودر دمایل بسرخی وقدر زیتونی است ودر تنکابن کلیل نامند وبترکی ایت بروی گویند وباصفهان
بن کل نامند وگل نبات او پرخارتر از گل بستانی وگلش بی بوی ومشتمل بر چهار ورق وجوف ثمرش پر از زغب
بر دانهای طولانی سفید است در دوم سرد وخشک وقابض ورادع وجهت اسهال صفراوی ودموی و
تقویت معده وجگر ودل نافع ومضمضه وغرغره طبیخ او وسنون او جهت تقویت لثه وخناق مفید و
بدل او ثمر گل بستانی وقدر شربتش تا ده مثقال دوجرم او وسورش سعال ومصلحش گلقند است دلبوس
اسم عربی بیخ سوسن سرخ صحرائی است مثلث ودیامی که ملاحظه باشند وبخ بید دفلای که بلیانات وبالای
بزرگتر از زیرین وبعد از خشکی بسیار صلب میشود وگلش شبیه بسوسن کبود وسرخ مایل بنفشی
وبرگش بسیار کوچکتر از آن وساقش قریب بذرعی وبرگش از برگ سوسن درازتر وثمرش مستدیر ومنبت
آن اراضی معموره ومزارع است ودر آخر دوم گرم وخشک وبا رطوبت فضلیه وجاذب وجالی وسمن
ومبهی وگویند بزرگ قوتی در تحریک باه وزیرین قاطع باه زنان وآشامیدن بالای جهت قبیل اطفال نافع وچون
بیخ او را بعدد در یک رطل نبید خیسانیده هر روز از نیم رطل تا یک رطل از همان نبید بنوشند جهت
خشک کردن بواسیر نافع ورفع ریاح آن مجرب دانسته اند وبدستور آشامیدن یکدرهم از بیخ او با ماء
العسل تا چند یوم همین اثر دارد وضماد او با کندر وشراب جهت جذب پیکان وخار از اعضا وباشیلم
وماء العسل جهت تحلیل غریب نافع وطلاء او جهت سرخی رنگ رخسار ورفع آثار وقوبا وجهت گشودن

حیض

حیض مؤثر ومضر حلق ومصلحش دو شیره بخنی وقدر شربتش تا دو درهم است دلق اسم حیوانی است شبیه
بسمور ودر اصفهان موسوره وبفارسی دله نامند گوشت او مبهی ودر سایر افعال مثل سمور است دلفین
اسم یونانی نوعی از سمک است وبفارسی خوک ماهی وماهی بچه دار وبدیلمی کچه نامند سر او شبیه بسر
خوک وبی فلس است سرد وتر قریب باعتدال ومولد خلط غلیظ ومقوی اعضا وبیرا او کرم وخوردن ومالیدن
روغن او جهت درد مفاصل وچون در جوف حنظل گداخته باشند جهت گرانی سامعه وریختن دندان اطفال
جهت رفع قرع مؤثر است دلم بلغت مصر اسم ورشان است دلینس نوعی از صدف ودر مصر ام الخلول نامند
وان ودع بزنیت است دلاع اسم عربی بطیخ هندی است دلدع بلغت اهل بیت المقدس نوعی از کلخ است وبیونانی
سفند دلیون نامند دله اسم فارسی دلق است دم اسم عربی خون است وخاصیت خون هر حیوانی در ذکر آن
مذکور است ومجموع محلل اورام وجالی یاس جین در پشته او وقاطع اسهال ورافع سموم است دم الاخوین
بفارسی خون سیاوشان نامند وان صمغی است خالص الحمره مایل به بنفشی وتوقش منه تهابا قی بیاندو گویند
عصاره گیاه سرخی است واز سقوطره ونواحی هند خیزد وگیاه او معروف نیست در سیم سرد وخشک وقابض
قوی وقاطع خون از جمیع اعضا ومنبت لحم ورادع سیلان فضول وجهت حرارت جگر واحشا والتحام جراحات
شمشیر وامثال آن بغایت مؤثر وجهت زحیر واسهال دموی وصفراوی وریح وشقاق مقعد وتقویت معده
ولثه وبا زرده تخم مرغ جهت قروح امعا واکتحال او جهت تقویت باصره ورقت نافع ومضر گرده ومصلحش کثیرا
وقدر شربتش از نیم درهم تا یک مثقال وبدلش شادنج وعصاره خولان وچون بلور وشیشه را با او رنگ
کنند صاف تر ورنگین تر از عقیق میشود ودر این امر عدیل ندارد دماغ مغز هر حیوانیست سرد وتر ودیر هضم
وبا قوه تریاقیه ومقوی دماغ ومولد منی وطلاء او جهت رفع خشکی دماغ وسرسام وشقاق نافع ومضر
معده ومصلحش نعناع وسرکه وابکامه وادویه حاره است دمعة الشجر گویند صمغ لبلاب است وبغایت جالی
وجهت سبز کردن موی آزموده است دمادم نوعی از لوبیای هندی است بقدر ماشی سرخ وشفاف وبر او
نقطه سیاهی وبهندی سونامند گرم وخشک ومقوی دماغ رطب وقاطع سیلان ابدهن وقدر شربتش
در مزاج اطفال نیم دانک است دمنا بیونانی نوعی از ماهی است که سیبیا نامند ومذکور خواهد شد دمسیس

الدال مع النون

بلغم و صرع و زبون نافع است دم التنین و دم الثعبان دم الاخوین است دمعة العشاق حب
النیل است دمسیجه اسم فارسی صفر اغونست دمور اسم ترکی حدید است دمور تیکان اسم ترکی خسک است
دند بفارسی بید انجیر خطایی نامند و مشهور بحب السلاطین است و گیاه او بقدر ذرعی و برگش مثل برگ
بادنجان و از آن رقیقتر و گلش بنفش و ثمرش و دانه او در غلافی رقیق مایل بسبزی و قوتش تا سه سال باقی است و تخم
تخمش شبیه بدانه انجیر و غیر منقط و سیاه و کوچک و بطیء العلاج است و مورث مغص و قسم هندی متوسط
المقدار و اغبر مایل بزردی و منقط بسیاهی میباشد و بهترین اقسام چینی سفید مایل بزردی و بعد از آن هندی
در اول سیم گرم و بغایت تند و یابس و در جوف مغز او پرده است و آن در سمیت مثل بیش است و بدستور
پوست او باید جدا کرد و هر چه بی پوست مدقق شده باشد بدستور از سموم قتاله است و اقسام آن مسهل
بلغم و سودا و جاذب رطوبات خام از مفاصل و مفتح و جهة استسقا و یرقان و نقرس و سنگ کرده و مثانه
و درد کمر و ورکین و ساق نافع و طلاء او حافظ سیاهی موی و مورث قرحه و تقشر جلد و چون بر لب رسد
سرخی او را زایل کند و تکرار آن موجب برص لب و ضماد او با اماس جهة شقاق و برص حیوانات و با ادویه
مناسبه جهة جمیع اورام بارده و اوجاع مفید و قدر شربتش در قوی الابدان یک عدد و در دیگران نصف عدد
کرنبا مصلحات باشد و مضر محرورین و یکدرهم او کشنده با اسهال المفرط و قطع اسهال و مغص و مصلحش بعد از
جدا کردن پرده درون او کتیرا و نشاسته و گل سرخ و بکتب در آب لیمو گذاشتن و معین فعل تربد و عصاره
غافقت و هلیله کابلی و انیسون و بیاز عنصل و زعفران و بسفایج است و بعد از آن خوردن آب سرد
و شیر و ربوب حامض علاج او کم میشود و مشوی او را مضرت کمتر و در هوای بسیار گرم و بلاد حاره بابدن
ضعیف الابدان استعمال او جایز نیست دندان انانقو است دنفر شیلم است دنق سپستان است دنقو
ابقر است دنبر اسم فارسی آلیه است دندان فیل اسم فارسی عاج است دنبلان اسم ترکی کشنیج است دوا
اغریا بیونانی نباتی است که در سنگلاخ و زمین نخستی روید و ساقش مثل ساق ریباس و طولش زیاده بر شبری
و مایل بزردی و زغب و تیز مایل بزردی و برسر او چهار برگ مربع شکل و سبز مایل بسفیدی و بر بالای برگها
چیزی مدور و بیدبکل و گلش زرد و خوش بو و خام و پخته او از ماکولات است در اول ثانی گرم و خشک و با اندک

تندی و مقو

تندی و مقوی معده و مدر بول و ملین طبع و محلل و جهة رفع اروغ و ریاح شکم و خوشبو کردن دهان نافع است
دوسر نباتی است مثل گندم و منبت او گندم زارها و از آن دراز تر و درشت تر و دانه او ریزه و باریک و
خوشه او متفرق و پوست او سیاه و بعضی از آن سرخ و در هر خوشه دو غلاف و راس آن بشکل فتیله و دانه
او در میان پردهای غلاف و خوش طعم و گرم و با اندک خشکی و منضج و محلل و مسهل اقسام کرم معده
و ضماد او جهة اورام صلبه و داء الثعلب و با آرد گندم جهة عرق مدنی نافع و مضر انثیین و مصلحش کتیرا و قدر
شربتش دو درهم است دوقو بیونانی اسم تخم زردک بریست شبیه بنانخواه و از آن ریزه تر و با اندک تندی و گیاه او
زیاده بر شبری و برگش مثل برگ رازیانه و از آن ریزه تر و چتر او مثل چتر گشنیز و گلش زرد و تند و زغب دار و خوشبو
و بیخش بسطبری انگشتی و باریکتر از آن و قریب بشبری و طعم او مثل زردک و در قزوین گزر گویند و در جمیع قوی
از بستانی است سوای تحریک باه و در جزو خواص نباتات او مذکور شده و مراد از دوقو تخم او ست در سیم گرم و در دویم
خشک و مدر بول و حیض و عرق و مفتح و مقوی معده و باه و هاضم و محلل نفخ و با قوه تریاقیه و جهة سرفه کهنه
و فضول سینه و سنگ مثانه و درد مفاصل و حب القرع و تحلیل نفخ و مغص و تنقیه رحم و اعانت حمل و کزیدن هوام
و رفع عسر ولادت و ریح اطفال و جهة استسقای طبلی مجرب دانسته اند و ضماد او محلل ورم بلغمی و قدر شربتش
تا دو درهم و گویند مضر باه محرورین است و مصلحش کتیرا و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و بدلش در وزن آن
تخم زردک و گویند بوزن تخم کرفس است دوقس بلغة یونانی شامل دو قسم نباتی است یکی شبیه بکرفس و خوشبو
و تند طعم و تخمش شبیه بانجدان و بجعده و دیگری برابر مثل گشنیز و گلش سفید و چتر او مثل چتر زردک و تخمش
شبیه بزیره و با اندک تندی و بیخش در طعم شبیه بزردک و برگش بی زغب در سیم گرم و خشک و تخم هر دو قسم در افعال
و خواص مثل دوقو و از آن اندک ضعیفتر و تخم قسم اخیر را بدیلمی کیک و اسنی گویند چون شاییدن در حمام خورا
باشند رفع انیر کیک کند و جالینوس دو قسم بر دو قسم را بکو ... که ... دیدوس دو قسم را از اصناف
زردک بری شمرده اند و این بتحقیق اقرب و خیر اقسام او را مشاهده نموده است دود البقل بفارسی کرم
سبزه نامند و آن حیوانیست شبیه بهزار پا و از آن کوچکتر و در غایت سبزی و در سبزه زارها و در برگهای سبز
بهم میرسد سرد و خشک و با آنکه او با رطوبت و فضا البیت او با دو غن زیتون جهة کزیدن جانوران و اشامیدن او

جهت رفع سموم و نهش هوام نافع است دود الزبل کرمی است زرد رنگ که در مزبله متکون میشود و بکوا ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت قوطیسه که مقدمهٔ کچلی است و رفع داء الثعلب مجربست و مالیدهٔ روغن او جهت بواسیر و امراض مقعد مفید دود ادم بالفتح بالفارسی کرمی است مثل صمغ و سرخ مایل بسیاهی است و در جوف درختهای کهنه متکون میشود و در افعال قائم مقام مومیائی است دود خشب الصنوبر کرم درخت کاج است قریب الطبع بذراریح و بیکشتن فاعل او سم قاتل است و ضماد کوبیدهٔ او در کشودن ورمها و ازالهٔ کلف و زخم کردن اعضا عجیب الفعل است دود الخل کرمی که از سرکه و شراب بهم رسد ضماد او رادع و محلل و مقوی اعضا است و سعوط او جهت رفع کرمی که در دماغ بهم رسد قوی الاثر است دود الحریر کرم ابریشم در اوایل حال او تخمی است ریزه و مدور کبود رنگ که در لته بسته در زیر بغل نگاه داشته باشند بعد از بیست روز در اوایل فصل بهار متکون میگردد و شبیه بمورچه است و بعد بتدریج قریب بچهل روز بزرگ شده چند میگردد و در ین ایام رشد و نمو از اصل از برگ توت بخورد و بار اول یکروز و بار دوم دو روز و بار سیم سه روز و بعد از پیله بر خود تنیدن رنگش سرخ و بجثهٔ بزرگتر خرما میشود و بعد از چند روز که پیله را سوراخ کرده بیرون می اید سفید لون و پردار میباشد و نر و ماده او با هم جفت شده در عرض سه چهار روز تخم خود را بجهت مومیر و هوا از رطوبات مغز بجوم مرجب سوزن حائض فاسد میشود در اول گرم و در دوم تر و سه دهم از خشک سائیدهٔ او با مرقاد کندم که چند روز بد سنو ریباشامند در تسمین بدن و نیکو کردن رخسار نافع معید و تعلیق عزغ او بغایه مسمن ان و خاکستر سوختهٔ او جهت التحام زخمها و رطوبت او جهت رفع اثار و ضماد مطبوخ او در روغن کنجد جهت اورام و خناق و اشامیدن او جهت خفقان نافع و تعلیق خشک او با یا د جرسرخی جهت رفع تب مؤثر است دواء المر شامل درخت مقل و بلوط مستدیر است دواء الشعث بلغت مصر اسم سلیمانی است دوادس اسم فارسی رتیلا است دودس شوکرانست دود الجراد نبات ورد ذانست دود حول دلبوث است دوقو جرجد و دوقو اغریا دوایا اغریا است دوس ما آلحدید است دوم بلغت مغرب ثمرهٔ مقل است دوالحانق خالیدونیونست دواء الحیه جنطیانا است دول طالیسفر است و بلغت هندی اسم خاکست دوباریج کما دود القرمز و دود الصباغین قرمز است دواء النمریج نزدک است دوره نوعی از لوف است دوقوینیا

الدال مع الهاء

بیونانی خطلا است دوقص مصل است دوبرا زحارت است دوقطماس مشکطرا مشیع است دوالد اسم فارسی اشنان است دوشاب خرما دبس است دوشاب اسم فارسی میفختج است دوغ اسم فارسی مخیض است دوده اسم فارسی دخانست دوکی اسم ترکی ارز است دولی اسم ترکی جلید است دوشان اسم ترکی ارنب است دوشان قوردی اسم ترکی خفاست دونر اسم هندی مرزنجوش است دود اسم هندی لبن است دورای بنکن اسم هندی بادنجان بریست دهن البلسان کیفیت تکون او در بلسان مذکور شد بهترین او تازه قوی الرایحهٔ خالی از حموضه است که شبیه باب بسیار تیره مایل بسرخی باشد و زود حل شود و اب را بقوام شیر کند و در ته اب نشیند و شیر را منجمد سازد و چون بر لباس بیچکد از شستن باب اثری از ان نماند و چون در چشیدن زبان را اندکی بگزد و با قبض باشد و هر چه دارای این اثار نباشد مغشوش است و خوب او را قوت تا چهل سال باقی است و ابخره از شاخ و برگ بلسان و روغن زیتون بعمل اورند قریب القوة باوست و ابخرهٔ بالفعل متعارف است از جهت عدم درخت بلسان که در عین الشمس بوده از شاخ و برگ بشام و میعه سایله و رتیا و روغن تخم ترب بالتسویه گرفته در رده مثل ان از روغنهای کهنه بجوشانند تا ربع بماند و صمغ درخت کاج را چون در روغنها حل کنند اکثر اثار او را دارد و بسیار شبیه باو میباشد و در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مخرج جنین و مشیمه و تریاق سموم و هوام و خانق النمر و سایر سموم و ملین صلابات و محلل مواد بارده و مقوی عصب و رحم و قوه باصره و اشامیدن او جهت اخراج زلو و حلق و سرفه و رعشه و امراض دماغی و عصبانی و عسر بول و اخراج حصاة و قرحه شش و ضیق النفس و ربو و نفس الانتصاب و درد کلو و حرقة البول و سلسل البول و امراض مقعد و ضماد او جهت استرخای قضیب و رفع لرز و لغیر ذلک و دردهای رطوبی و جراحات و پاک کردن چرک ان و حمول او جهت اعانت حمل و درد رحم و قطور او جهت درد گوش و اکتحال او جهت ابتدای نزول اب نافع و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش یکوزن و نیم نادو وزن او روغن زیتون کهنه است یا روغن رازقی که حب بلسان در ان جوشانیده باشند و روغن تخم ترب بجهت زنان و ادهانست در بدل ان و چون روغن زیتون را هفتاد بار با مثل او اب صاف بجوشانند تا اب سوخته روغن بماند در جمیع مواد و خواص بدل اوست و اکثر مجربین بجهت ازاله او قرا نشته اند دمن باصطلاح اکسیریان

زیتونست و بعربی اطباء آجری است که از اشیاء نطرون مخصوصه حاصل شود و روغن حبوبات و انچه از
کلها و شکوفها و غیر آن کیرند هر یک در مکان خود مذکور شده و میشود و انچه از فروع تقطیر کنند بعضی
ترا از اشیا با اقسام و طرق هر یک در دستور اول مذکور است **دهن السوسن الاسمانجونی** دهن ایرسا است
و در حرف اول مذکور شد **دهن الزفت** در حرف زا مسطور است **دهن البزر** روغن تخم کتان است
و در کتان مذکور است **دهن المبارک** و **دهن المنفذ** روغن اجواست و مذکور شد **دهن الاترج** روغن
ترنج است و مذکور شد **دهن الحل** بحاء مهمله دهن سمسم است **دهن الخل** بخاء معجمه از مرکبات و در بیان
ادهان در دستور ثانی مذکور شد **دهن الجل** بجیم روغن کل سرخ است **دهن عسل** او بالی است **دهن الخلقی**
روغن زعفرانست **دهن الحجری** نفط است **دهن البطم** روغن درخت بطم است **دهن حبة الخضرا** روغن حبة الخضرا است **دهنا**
رصاص سوداست **دهنه** اسم شبابجست **دهشت** اسم فارسی غاراست **دهن القصوا** روغنی است که از روغن
تخم کتان و روغن زیتون و سندروس میسازند و در سندروس مذکور شد **دهنج** بفارسی دهنه فرنگ
نامند و ان سنکی است که در معادن مس و نقره و غیر آن از بخارات معدنی متکون میکردد مثل زبرجد
که از معدن طلا بهم میرسد و دهنه نحاسی بخار معدن نحاس است و بهترین او ان سبز تیره است که در حین حکاکت
هوا صاف نماید و در تیره کی ان تیره و فرنکی غبار نشان از وست و بعد از طاووسی مایل بسبزی و شفاف
و بعد از ان زرد و زبون ترین او طاووسی مایل بسیاهی است و انچه شایع او زرد باشد طلائی نامند
و هر چه محک او سفید کردد نقره و سرخ آن مسی و تیره و سیاه او را آهنی کویند در چهارم کرم و خشک و بعضی سرد
دانسته اند و جالی و ملطف و نیم درهم او قاتل و زهر سموم و سم قاتل غیر سموم است بجراحت کردن امعا و علاج آن
پزیر نیست و اکتحال او جهت تقویت باصره و قلع بیاض چشم مجرب و رافع احتباس بول دوابست اکتحال او از
خواص غریبه است و طلاء او با سرکه جهت قوبا و سعفه سوداوی و بهق و برص و سعوط محکوک او با ابریشم جهت
رفع صداع بی عدیل و بدستور نفوخ او با مشک سر دهنه همین اثر دارد **دهفاتوح** اسم هندی جوزماثل است
دهی اسم هندی ماست است **دهیون** اسم هندی دخان است **دهماسا** اسم هندی شکاعی است
دهنه فرنکی اسم فارسی دهنج ذهبی است **دیودار** اسم فارسی است و بعربی شجر الجن و اهل هندی و صنوبر

هندی نامند و منبت او بلاد هند است و ان درختی است کوچک و مایل بسیاهی و شاخ او شبیه بشاخ
زرنباد و برک او مانند برک ترنجی و ظلمی و شیر او تند و محرق و معطش و در چهارم کرم و در سیم خشک و از سموم قتاله
و صمغ او مشکور اهل صناعت و کویند نکاه داشتن او باعث هلاک مرض میشود و ضماد او جالی و مقرح جلد
جهت اورام بارده نافع و سایر اجزاء دیودار در سیم کرم و خشک و اشامیدن شایف او جهت استرخاء و فالج
و لقوه و امراض بارده دماغی و سکته و صرع و رز تاثیرات مشاهده کرده و رفع اسهال بلغمی و تسکین
در طبیخ او جهت خروج مقعد نافع و مضر شش و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام و قدر شربتش تا
یک درهم است **دیفروجس** یونانی یعنی مضاعف الاحراق و سه قسم میباشد یکی معدنی و آن خاکی است که
از چاه قبرس بیرون اورده در افتاب خشک کرده میسوزانند و قسمی خاک مس است که بعد از کداختن در بوته
میماند و در طعم و قبض مانند مس است و قسم دیگر قلقدیسای سوخته است و قسم اول و ثانی مستعمل و کرم
و خشک و بسیار مجفف و جهت جراحات خبیثه و قلاع و جوشش دهان و التحام زخمها و طلاء او منقطع
و حبس خون و قروح خانه و مقعد و بردن کوشت زیاده و نرم کردن و کم کردن موی و با موم و روغن جهت
تحلیل دبیله و خشک کردن قروح سر و نفوخ او در حلق جهت انتهاء آن خناق نافع و اشامیدن او کشنده است
دیبساقوس یونانی یعنی دایم العطش و آن هم قسمی از خار است ساقش دراز و خاردار و برکش محیط ساق
و شبیه ببرک کاهو و بر هر بندی از ساق دو عدد برک بلند دراز دارد مزغب و در بیرون و درون برکش برامدکیها
مثل حباب و خاردار و طرف برک متصل بساق و مجوف و عمیق و آب باران در ان جمع میشود و بر سر شعبه که
از ساق رسته چیزی شبیه بسر خار پشت و خاردار و بعد از خشکی سفید میشود و چون بشکافند در جوف
او کرمهای ریزه سفید شفاف میباشد و قوتش تا سه سال باقی است در دوم کرم و خشک و مجفف و با قوه تریاقیه
و جالی و اشامیدن نقیع و محلول او در آب سرد و زمستو جهت سپرز و تحلیل اخلاط غلیظ و تفتیح سده و دفع لرقه
و تنقیه او مقوی قصبه ریه و جکر و معده و بول و مخرج کرم معده و محلل خناق و ضماد او جهت ثالیل و قروح شهدیه
سر و ضماد بیخش او جهت بحس کردن عضو که ادراک الم ببرید و سوختن نکند و طلاء مطبوخ بیخ او با شراب جهت
شقاق مقعد و نواصیر و تضمید بسر او که بجای کرم است بعد از بیختن بموضع کزیدن افعی و غیر آن جهت دفع

نافع و چون در پارچه بسته در شیر حل کنند و از آن قدری در ریشیه یکرو بریزند باعث انجماد آن میکردد
و چون کرمهای جوف شکم او را در پوست حیوانی بستر بر کردن و بازو ببندند جهت دفع تب ربع موثر دانسته اند
و مضر کرده و مصلحش صمغ و شربتش تا سه درم است **دیک بر دیک** اسم فارسی است و مرده موش عربی
کویند و آن زرنیخ و اهک و زنجار و زیبق است که مجموع را سائیده در دو دیک مضاعف تصعید
کنند از جمله سمومات قویه و تند است و جهت بردن کوشت متعفن زخمها و قلاع خبیثه و قروح ساعیه
و اکله و تجفیف رطوبات و قطع سیلان خون جراحات و با عسل جهت قلع آثار جلد و داء الثعلب و بواسیر موثر است
دیامرون اسم یونانی شربت توت است **دیمیم** خاحم است **دیاسقولیطس** جوارش کمون است **دیاقودا**
اسم یونانی شربت خشخاش است **دینا** اسم سریانی کشوث است **دینارویه** اسم فارسی قسمی از خراطین است
دیک اسم عربی خروس است و در دجاج مذکور شد **دیونافونیطس** اسم یونانی اصل اللوف است **دیفر**
ودیفر دیفر و جر است **درونیا** بلبوس است **دراجینا** نیز برتیت **دیواث** خندقوقای برتیت **دیوثا** اسم
فارسی عوسج است **دیوجه** اسم فارسی علق است **حرف الذال المعجمة** **ذاماسکیا** اسم یونانی غار است **ذاماسکیا** اسم رومی
اجاص است **ذانقولا سکندر** کیاهی است برکش قریب بدرخت غار جبلی و برکش شبیه برک مورد و از آن بزرکتر
و سفید و طول شاخها بقدر وجبی و از ساق و ما بین برک ثمری رسته بقدر نخودی و سبز و مدور و خوش
خوش بو و شبیه بعود و تند طعم در دوم کرم و خشک و مقوی و مخرج جنین و جهت تقطیر و حبس البول و حیض
نافع و قدر شربتش از بیخ و ثمر تا دو مثقال است **ذافنی و ذیداس** یونانی و بمعنی شبیه الغار و قسمی از مازریون عریض الورق است
و بمغربی مازریون شامی بقله نامند ساقش بقدر ذرعی و شاخهای او بیار ریک و از نصف اعلی میروید و پوست
شاخهای قوی و لزج و کلش سفید و ثمرش بعد از رسیدن سیاه و دانه او کوچکتر از حب الغار و در آخر سیم
کرم و خشک و حار و مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و مقی و مدر حیض و محلل و مفتح و جالی جلد و رافع ثآلیل
و استعمال او شربا جایز نیست و قدر شربتش از برک تا سه قیراط و از ثمر تا پنج عدد و مقطع و محرق خلط



و مصلحش نشاسته و کثیرا و بدلش دو وزن او مازریون است **ذبل** پوست سنک پشت هندیست و کویند
استخوان اوست بغایت سیاه و بعضی اجزاء او مایل بزردی و براق و صلب در دوم سرد و خشک و جالی

وبغایة

و بغایت قابض و شرب محکوک او مسقط بواسیر و با عسل جهت التیام قرحه قصبه ریه و نفث الدم و تب
ربع و ضماد او جهت اورام و سرطان و خنازیر و اسقاط بواسیر و طلاء سوخته او با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق
کعب و شقوق رحم که از ولادت بهم رسد و شقاق مقعد و خروج آن نافع و فرزجه او مانع سیلان رحم و اسقاط
جنین و جهت تسهیل ولادت مفید و مضر جکر و مصلحش سیب و قدر شربتش تا دو درم و بدلش استخوان
قنفذ و شانه او بالخاصیه جهت رفع نخاله بن موی و تولد قمل و ریختن موی موثر است و چون او را با چوب
دارچینی کمادیوا از کلو کشیده باشند و قدری خاک قبر مقتول بخور کنند در منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند
و بدستور در اصلاح منبت عضنین موثر است **ذباب** بفارسی مکس نامند و تکون او از فضلات و اول
کرم سفید است و کمتر از یک هفته پر بهم میرساند و از کافور و زرنیخ و روغن زیتون میکریزد و کویند چون
صورت مکس از کندش و زرنیخ ساخته در محلی بکذارند منع او مینماید در اول کرم و تر و بهترینش سیاه و بعد از آن
ازرق است و زرد و خالی از سمیت نیست محلل و جاذب و ضماد او محلل اورام و رافع کوشت زیاده جراحات
و مانع انتشار موی و داء الثعلب و حکه و تقویه او چون سر او را انداخته بر موضع کزیدن زنبور بمالند
رافع الم آن و جاذب سم است و تکرار ضماد او جهت داء الثعلب مجرب و جهت تحلیل ورم چشم و دفع کوشت زیاد
و پلک و شعیره آزموده و نفوخ سوخته او در مجرای بول جهت رفع احتباس بول موثر و آشامیدن او با شراب
جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و محمد بن احمد کوید که خوردن پخته و خام او را هنود جهت تقویت باصره و منع
جمع آفات چشم مجرب میدانند و سرکین مکس را چون با آب و عسل بنوشند جهت ازاله مغص و قولنج و خناق
مجرب یافته اند و چون چند روز بخورند و در آفتاب بنشینند محل برص پوست انداخته زایل میکردد و بهتر از
آن طلا است و روغن او که مکرر مکس را در روغن کنجد کرده در آفتاب کذاشته صاف نموده باشند جهت رویانیدن
موی مجرب است **ذراریح** بجا مهمله حیوانی است بقدر زنبور و پهن و بدبو و با بالهای نازک میباشد و بترکی

الذال مع الراء

و بدیلمی دارسار نامند و بلغت اصفهان قسمی از سیس است و بهترینش موجود در کندم زار است که مایل بسیاهی
و سرخی و با خطوط زرد باشد و سبز و سرخ و زرد منقط بسیاهی و سایر اقسام غیر مستعمل اند در آخر سیم
کرم و خشک و بسیار تند و مقرح جلد و از سموم قتاله و مقطع و مفتح و مفتت حصاة و مدر بول و حیض

و دافع سپرز و محرق او شرباً مستعمل است و خوردن عرق او یا مرق گوشت گاو بستو ربا روغن زیتون جهة
دفع خوف سگ دیوانه گزیده بغایت مفید و مجرب است و قطعه‌های خون منجمد با بول ادرار شاد دفع میشود و عوام
را اعتقاد آنکه سگهای کوچک بسبب گزیدن سگ دیوانه متکون شده و این دوا اخراج آنها میکند و در آخر
سنگ کرده و مثانه بغایت موثر است و بجای احراقه گاه بیاراجیج بپیچد و بخار سرکه که جوشان بدان دهند باعث تلطیف
او میشود و استعمال الخارات است و ضماد او جهة داء الثعلب و برص ناخن و بیاض و طلی جهة قلع ناخن صحیح و با سرکه جهة
جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و گزیدن عقرب و ثالیل و دفع قمل و بقایای جدری و نمش و اکتحال او جهة
ناخنه و با روغن زیتون کهنه را و چو شانیده باشند جهة رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب و کوانی شامع و در
گوش نافع و قدر شربتش یکدرهم و خوردن او زیاده کشنده است و مضر بمثانه و مغص و بول الدم و غشی و سبات
شده و اختلال العقل و چون قسم سیاه منقط بسرخی را در روغن کنجد بشیانده در آفتاب گذارند تدهین او جهة
منع ابتداء کچلی و قلع ... مجرب است ذروح بتشدید را واحد ذراریح است ذرهمون عنب الثعلب مختار
ذرق بضم اول و فتح ثانی خندقوقای بستانی است ذرقه جاورس هندیست و آن دانه ایست شیرین و سفید و نباتش
مثل گیاه نی و سرد و خشک و قوی الغذا و غلیظ‌تر از دخن و مجفف و حابس و در جمیع افعال مانند دخن و
مصلحش روغنها و شیرینیهاست ذرة مکة خندروس است ذریس طیهوج است ذریاس تافسیاست ذرق
بحرکه ثانی سرگین طیورات ذرق الطیر خره خطاف است ذفری اسم عربی سذاب بریست و هرچه کریه الرایحه باشد
بدسبو ذفر نامند ذقل فطراسالیون است ذکر بحرکه ثانی زراوند طویل است ذنب الخیل نبات نیست باصلا
و نوعی از لحیة التیس دانسته اند منبت او کناره‌ها و شاخهای او بسیار و مجوف و مایل بسرخی و با خشونت و گره
و گرهها با هم متصل و برگ او باریک شبیه برگ اذخر و از آن کوچکتر و پیچ و در اطرافش شبیه بلدآ
و بر اشجار مجاور متشبث میگردد و بر بالای درخت میروید و از آن آویخته میشود شبیه بدم اسب و
بیخ او چوبی صلب و بی گل و ثمر و بعضی گویند گلش ما بین سفیدی و کبودی است و قولش مرتفعا با فی نباتاتش
در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و قابض و بی لذع و قاطع نزف الدم و نفث الدم و جهة قرحه امعا و حرارة
مثانه و سرفه و عسر نفس حاره و اقسام اسهال الحار و استسقا و ورم حار جگر و امراض سینه و کثرت شرب او

جهة الحلم

الذال مع الفاء
الذال مع القاف
الذال مع الکاف
الذال مع النون

جهة الخام فتق و التیام روده مقطوع موثر و ضماد او جهة التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قیله امعا و ورم مقعد
و ادرار ماده اعضا و سقوط ابد او جهة رفع نفاخ نافع و قدر شربتش یکدرهم و مولد سودا و مصلحش شکر و روغن
بادام است و بدلش انجبار ذنب السبع گیاهی است ساقش بقدر دو ذرع و اسفل آن مثلث و اعالی مستدیر و با
خارهای ریز و متباعد و برگش شبیه برگ گاو زبان و مزغب و از آن کوچکتر و مایل بسفیدی و اطرافش خاردار
و در سرهای او چیزی مستدیر و مزغب و بنفش رنگ و حبی در وسط او و دسته مانند موی و چشم در دوم
خشک و در اول گرم و قوتش تا سه سال باقی و با رطوبت لزجه و قوت قابضه و جهة رفع اورام بعید ... و جهة التیام
جراحات و تسکین درد مفاصل و بیخ او جهة مستحکم نمودن استخوان شکسته شربا و ضمادا نافع و طلاء
عصاره او جهة استرخاء اجفان مفید و مصدع و مصلحش کشنیز و بدلش عنب الثعلب و قدر شربتش یکمثقال
ذنب العقرب نزد جالینوس ضامر یوما است و بعضی گویند ثمر گیاهی است شبیه بدنباله عقرب و زرد رنگ و نباتش
او کم برگ و ریزه و در بلاد سردسیر میباشد در سیم گرم و خشک و جهة سم عقرب و سایر سموم بارده نافع است
ذنب القط باصطلاح اهل شام گیاهی است برگش شبیه برگ بلوط و گلش زرد و بیخش شبیه بشلغم و ظاهر
او سیاه و باطن برنگ خون و ضماد او با سرکه جهة گزیدن تنین بحری نافع است ذنب الخروف گیاهی است
بیخش باریک و شاخهای او سفید و مجوف و برگش متباعد و شبیه برگ راسن زرد و شبیه بگل رشاد
بری و تخمش باریک و طعم او مایل بتلخی و تندی و با اندک لزوجت در آخر دوم گرم و در سیم خشک و عصاره
او بستو و شانیده برگش جهة بیاض چشم ... و جهة گزیدن سگ دیوانه قبل از آنکه از خوف کند بسیار موثر
و مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع خون و رافع سپرز و مضر گرده و مصلحش کشانسه و شربتش تا یک مثقال
بدلش بیخ انجبار ... است ذنب الحردون ذنب الحرذون است ذنب الفارة لسان الحمل است از جهة شبیه بودن
خوشه او بدنباله موش ذنب الفرس بلغت شام ذنب الخیل است ذنب اللبوة ذنب السبع است ذو ثلث حبات
زعرور است ذو الف ورقات مرو ... است ذو مائة شوکة و ذو مائة راس قرصعنه است ذو خمس اوراق و ذو
خمس اقسام و ذو خمس اغصان و ذو خمس اجنحة بنطافلون است ذو خمس اصابع اثلو است ذو ثلث ورقات
شامل خندقوقا و گیاه خصیة الثعلب و فصفصه و طریفلن است ذو ثلث شوکات شکاعی است ذو ثلثم

الذال مع الواو

الذال المعجمة

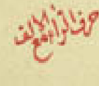
الوان وذ وثلثها و وراق طريفيل است ذهب بفارسی زر و طلا نامند معتدل مايل بحرارت و مقوی دل و
حرارت و رطوبت غريزيه و مفرح و جهة خفقان و وسواس و جذام و جنون و انواع بواسير و امراض سوداوی و صفراوی
و يرقان و سپرز و ضعف كرده و سنگ مثانه و رفع همومر و محلول الحال او كه بامر نواريد در اب ترنج حل كرده باشد
جهة جذام مجرب و بدستور جهة زحير و اسهال دموی و محلول او با نوشادر فقط جهة اخراج سم مجرب و طلا او محلل اورام
و جهة داء الثعلب و داء الحيه و بهق و برص و اكتحال او جهة غلظ اجفان و بياض و غشاوه كند و اباشتن او در تقويت عضو
جهة رفع ان مجرب و ميل سرمه كه از ان بسازند جهة تقويت بصر و منع رمد و درد چشم و ذرور او جهة اكله و سنون او
جهة درد دندان و امساك او در دهان جهة رفع بدبوی دهان و انگشتری او با خر اس صبيان و مفاصل موثر
و تعليق خالص او و جهة رفع فزع اطفال مجرب دانسته اند و ليبادرس اين خاصيت را مخصوص خانه جزی بقدر
خردلی كه در نهايت صلابت ميباشد و با طلای معدنی متكون ميگردد دانسته است و لعب با طلا و ديده او
مورث رفع همومر و باعث سرور و تقويت دل است و چون گوش را با سوزن طلا سوراخ كنند هرگز وقت التيام نه
نكرده و گويند مضر مثانه و مصلحش عسل و مشك است و اكثر را اضعاف انكه اصلاح نمی‌كند و نيست و چون
طلا را هيچ نمی‌نمايند كه از اجساد چيزی داخل نباشد خصوصا ادويه حميده دران وقت خوردن باعث طول
عمر و رافع جميع امراض سوداوی و حفظ صحت است و در امور چيزی عديل او نيست و طريق حل و سحق در دستور
مذكور است و قدر شربتش از يك قيراط و نيم است تا يك دانك و بدلش ياقوت محلول و چون از طلا بشكل هليله
ساخته در خواب و بيداری صاحب توحش مزمن و خفقان و خيالات سودا و بوی در دهان نگاه دارد نفع جميع

الذال المعجمة

امراض مذكوره ميشود ذئب بفارسی گرگ و بتركی قورد نامند حيوانی است معروف و مزاجش در سيم گرم و خشك
و جگرش جهة امراض جگر بغايت نافع و با آب و شراب رافع استسقا و تنها باد به و با سكنجبين جهة يرقان و با آب كرفس
جهة سپرز نافع و غافث مقوی افعال اوست و قدر شربتش يك دانك و سرگين او بسيار گرم و محلل قوی و بعد چه او
بسيار سفيدی است كه با خشونت باشد و استاميده او با يك مثقال با آب گرم و با شراب سفيد و بدستور با
فلفل و نمك جهة قولنج سريع الاثر است حتی تعليق او و غرغره آن با عسل جهة خناق بلغمی بغايت مفيد و بخور او
باعث جمعيت موش در ان موضع و بول و خون او قاطع حمل زنان است شربا و حمولا و بدستور خصيه او همين اثر

دارد

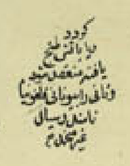
دارد و قاطع شهوت ايشان است و ارسطو فرموده كه يك مثقال خشك آن با آب ترشك جهة درد پهلو و
سينه و با صعتر جهة تب ربع و قولنج و استسقا و يك نخود او با مطبوخ جهة تقويت باه بی‌نظير و بدستور طلا
ان در اين باب موثر است و رافع تشنج و كزاز و جراحات عصب و سعوط ان جهة نزلات عظيمه و باب جفند در رافع
حمره چشم در همان ساعت است و با قليل مشك جهة صرع و اكتحال او با عسل جهة تيزی چشم و نزول آب و ضماد شحم
او در حمام جهة بهق و برص و با ادويه مناسبه جهة نفث جلد و داء الثعلب و درد مفاصل و قدری كه اندازه شش
خشك كرده او با شير تازه جهة تب ربع و امراض شش بغايت مفيد و پيه او جهة داء الثعلب و داء الحيه و
الحيه و ورم مزمن و بيكفير الطاز دماغ او با شراب مانع صرع و بخور موی او سبب گريختن هوام و ضماد استخوان ساق
او كه باد كرش سوخته باشد جهة بواسير و طلاء موی محلول او با نوشادر محلل اورام و آويختن دنبال او در چراگاه
گاو باعث نفرت گرگ از ان مكان و پوشيدن پوست گوسفندی كه گرگ گرفته باشد مورث خارش بدن و
تعليق هر دو چشم او مانع صرع و اذيت هوام و سباع و دزدان و چون در پوست گرگ بپيچند نگاه دارند جهة
غلبه بر خصم و محبوب در نظر خلق موثر و تعليق كعب و بزانو جهة رفع درد ريح زانو و زحمت كام مفيد
و چون سر او را در خوابگاه گوسفندان دفن كنند گوسفندان از خوف هلاك شوند در صورتی كه از تنفر عل گرگ …
باشند و چون … در برج كبوتر گذارند مار و ساير موذی داخل نگردند و چون سر او را در محل سيلاب دفن كنند ديگر سيلاب
از ان مر جاری نگردد و مجرب دانسته اند و چون صداق نام زنان را بر پوست گوسفندی بنويسند كه گرگ گرفته باشد هرگز
مابين زوج و زن الفت نباشد و چون دندان پيش او را در ان بپيچند در منزل دفن كنند باعث نفرت اهل منزل
گردد و گويند چون زهره او را با الطوخ كرده مجامعت نمايند ديگری قادر بر جماع ان زن نگردد و گويند تا اكل …



نشود گوشت آدمی نخورد حرف الراء مع الالف راسن بيخ نباتی است … و رنگش مابين ياقوتی و سبزی و ساقش شعبه دار و برگش
عريض و دراز و شبيه برگ … عدس … و انبوه و از ساقه او در … و بر روی يكديگر و گلش مايل بكبودی و
دانه اش مانند قرطم و با اندك تيهی و طعمش با تندی و خوشبو و گويند بيخش زرد و بسطبری انگشت خنصر و پوست سياه
و رقيق و سطبری بالای او بيشتر از اسفل و مستعمل بيخ اوست و بعضی گويند كه او بيخ سوسن كوهی است در اول سيم
گرم و خشك و با رطوبت فضلی و جالی و مقوی معده و دل و مثانه و مفرح و مفتح سدد جگر و سپرز و …

باقلات و با قوة تریاقیه و جهة قطع اخلاط غلیظه سینه و شش و تقطیر بول و رطوبت و مالیخولیای مراقی و درد مفاصل
و کرم و تقویت باه و فم معده و خاصره و رفع اختلاج و تحلیل نفخ و طحال و جهة احتباس بول و حیض و توحش و جنون که بجهة
معده باشد و مطبوخ او با شراب جهة زهر هوام و سموم بارده و نطول او جهة شقیقه و امراض سر که بلغمی باشد و تحلیل
اورام و قطور او جهة دوی و طنین و بخور او جهة گشودن حیض و ضماد برگش جهة شکاف عضلات ناخن و مضر بگرده و مصلحش
و اکثار او مفسد خون و قاطع باه و مصلحش سرکه و رب خامض و خمیره بنفشه و قدر شربتش دو درهم و بدلش بوزن
او ابرنیا و گویند قسط شیرین است و شرابی که از ان ترتیب دهند معروف است بشراب ملک و باعتقاد جالینوس
در افعال مذکوره بهتر است و چون راسن خشک را جوشانیده از اب بیرون اورده یک شبانه روز در اب سرد گذاشته
بعد از ان در طلا کرد قسمی از خواص بیست روز خیسانیده هر روز دو مثقال تناول نمایند جهة تقویت معده و فساد
هضم و بر انگیختن اشتهای صادق است و از دانه راسن که عدد بی بلع نماید جهة رفع سوء [illegible] التجربه دانسته اند و بجهة
او جهة تقویت دندان و انداختن کرم او و طلای او جهة نیکویی رخسار و با عسل جهة رفع اثار مؤثر است و شیخ الرئیس
فرموده که قسمی از راسن که برگش شبیه بعدس است و زرد رنگ و کوچک مقدار و گیاه او بی برگ و شاخهای او منبسط
بر روی زمین و منبت او کنار دریا و زمین نمناک است خوردن او درد گزیدگی هوام را در ساعت تسکین میدهد راوند
بفارسی ریوند نامند و انرا چینی ریباس است و بهترین او چینی است که سرخ مایل بزردی ثقیل الرایحه باشد و بعد از ان قسمی
ترکی زعفران رنگ کم بو و بعد از ان خراسانی و زبون ترین او زنجی سیاه بی رایحه صلب است و ریوند را بختی کثیف [illegible]
و بیخ ریباس [illegible] قریب بظاهر زمین است تاریک و سیاه و غیر [illegible] ریوند است و چوب بقدر یک دو سه روز [illegible]
ریوند ظاهر میشود و مرکب القوی و در اول دوم گرم و خشک و مسهل بعض اخلاط غلیظه و رقیقه و خام و با قوة قابضه
و مقوی قوة جاذبه جگر و پادزهر سموم بارده و مجفف و محلل و ملطف و جالی و مدر بول و حیض و منضج و مقطع و مفتح
سدد جگر و سپرز و امعا و مبرد بالعرض بسبب شدة تحلیل و جهة تنقیه امعا و تحلیل نفخ ان و انواع استسقا و تخمه
مغص و ورم بارد احشا و یرقان سددی و رفع اسهال که از سده ماساریقا باشد و با گل سرخ و قوابض جهة اسهال
دموی و بالخاصیه رافع تبهای و حرارت غریبه و جهة درد گرده و مثانه و رحم و خفقان و قرح امعا و نواصیر و بواسیر
و تب ربع نافع و با [illegible] و شیر و مطبوخ زبیب و بسفایج جهة قولنج ثقلی و بلغمی و با اب برسیاوشان جهة سنگ مثانه و

با ابلسان الحمل جهة قطع نزف الدم و با هلیله کابلی و غاریقون و صبر جهة تنقیه دماغ و انواع صداع بارده و صرع و
و شقیقه و فالج و دوار و کزاز و جنون و نزلات و با شراب ریحانی جهة فسخ عضل و عصب [illegible] و با طبیخ انیسون و
قطور بان جهة عرق النسا و تبهای بلغمی و ضعف مفاصل و درد ان و با [illegible] و صندل جهة ورم حار مزمن اعضای
باطنی و مقوی ان و با انیسون جهة فواق و با روغن ترنج و تمر هندی [illegible] و فوق و درد دهن [illegible] جهة نفث
الدم و سده و ورم سینه و درد [illegible] و طلای او جهة ضربه و سقطه و ضمادش با سرکه جهة کلف و قوبا و اثار ضربه و با لعاب
جهة ورم حار مزمن و با قوابض جهة استحکام استخوان مخلوع و طلای او با بین الکتفین جهة رفع خوف قلبی نافع و مضر
سفل و مصلحش صمغ و گویند مضر مزاج اطفال و ضعفاست و شربتش تا دو درهم و بدلش در امراض معده و جگر [illegible]
و نیم او گل سرخ و ثلث ان سنبل است و عصاره او که اب ریوند را جوشانیده باشند تا غلیظ شده باشد در عرض
بکمال القوی تر از اوست و رب ریوند که در دستورات مذکور است بهتر از عصاره اوست رازیانج بفارسی بادیان
گویند و بستانی او در اول سیم گرم و در اخر اول خشک و تخمش گرمتر از برگ او و بیخش قوی تر از سایر اجزا و مجموع او مدر
شیر و مدر بول و حیض و مفتح سدد جگر و سپرز و گرده و مثانه و سینه و مقوی معده و باصره و محلل ریاح و اخلاط
غلیظه و تریاق سموم حیوانی و مجفف قوی و با قوة قابضه و جهة خفقان و غشی با گل گاو زبان مجرب و با [illegible] سیاوشان و
انجیر جهة سرفه و [illegible] و عسر نفس و با ادویه مناسبه و تبهای [illegible] جهة ریاح غلیظه و قولنج و درد پهلو و [illegible] و
دفع رطوبات و اسهال مزمن و غثیان و رفع بلغم حامض و [illegible] شدت قوت ادویه [illegible] اطراف بدن و با
سکنجبین جهة تبهای کهنه نافع و مضر [illegible] و مصلحش صندل و سکنجبین و چون عصاره او را با زهره [illegible] در
شیشه کرده سه هفته در افتاب بیاویزند اکتحال او مانع نزول اب و دافع ضعف باصره و انتشار و چون [illegible]
اول نزول اب [illegible] هر روز یک درهم تخم رازیانج را با مثل ان شکر تناول نمایند [illegible]
عارض نگردد [illegible] و سوختنی او مانع انتشار قروح و طلای [illegible] او با عسل جهة گزیدن سگ دیوانه نافع و صمغ او در افعال
مثل عصاره اوست و مفتت حصاه و مقوی باصره است و قدر شربتش از تخم او تا یک مثقال و از بیخ او در مطبوخات تا [illegible]
و بدلش [illegible] و از بری او شاخهای [illegible] شبیه بریباس و بیخش [illegible] خوش [illegible] که
و درد [illegible] جهة تقطیر بول و تنقیه رحم و حرکة قروح و اسهال مزمن و دفع احتباس حیض [illegible] راتیانج



صمغ صنوبر است که بنفسه مثل سایر صموغ منجمد و رقیق رطب است در اول سوم گرم و خشک و قسم اقش
دیع کرمتر از قسم اول و آشامیدن نیم مثقال او با زرده تخم مرغ نیم برشت باشد و بدستور با آب طبیخ سبوس
کندم جهت سرفه و ربو و جراحات ریه و سل و مضغ او جهت سرفه و رطوبت و جذب فضول دماغی و ضماد او جهت
التیام جراحات و داء الثعلب و حکه و جرب و خشونات جلد و با کتیرا جهت شقوق لبها و بواسیر و با تخم کتان با آب انگور جهت
رفع ثآلیل و بواسیر مجرب و جهت شقاق کعب و کجی ناخن موثر و کشیدن او مانند تنباکو دود او اول یک دفعه
و دو روز دو مرتبه و در سیم با او جهت سرفه و ربو و قرحه شش عجیب الفعل است و بعضی گفته اند چون با زرنیخ
و پیه بز سرشته بخور کنند اثرش قوی‌تر میشود و مولف گوید که چون راتیانج را با نصف او در مع الفار
و نصف وزن او فلفل با روغن بادام طبخ داده ضماد نماید در ساعت زائل بواسیر را ساقط کند با المرشد ...
آن بسفیدی تخم مرغ و سفیدی بخوردن شیر تازه باید نمود و گویند طلای راتیانج منفرد ... ابتداء ...
ورم و درد میشود و بخور او که بیار جر الوده در آفتاب خشک کرده باشند جهت زکام بارد و دوب ربع ...
و قسم مطبوخ او در اصطلاح شعر ... است **زامک** ... مرکب است و آن قرص است که در تقدیم از بعضا
بلح میساختند و درین زمان از ... و دوشاب خرما ترتیب میدهند بهترین او آنست که برگچه ... نیم جزو پوست
انار را شامید در آب ... روز بجوشانند ... بنشو و در بع جزو زاج و ... صمغ ...
جزو نیم دوشاب خرما یا عسل اضافه نموده قرص بسازند و اگر بوزنه پوست انار ... کرم اضافه کنند
عدیل است در دوم سرد و خشک و قابض و مجفف و ملطف و مقوی معده و امعا و مسکن حرارت و مانع
ریختن مواد باعضا و جهت اسهال کهنه دموی و نزف الدم و ذرب و سرفه و درد سینه و ضعف جگر و تجفیف
قروح شرباً و ضماداً نافع و طلای او مقوی جلد مسترخیه و دافع ورم حار و نفرس و ورم مقعد و بروز ...
و حابس عرق و رافع عفونت و بخار فاسد و با خاستو دموی و قاتل قمل و سنون او مقوی لثه و قاطع خون ...
و قدر شربتش نا دو مثقال و بدلش سک و مضر مثانه و مصلحش عسل است **زازقی** در تقدیم سوسن آزاد
نامیده اند که زنبق باشد و متاخرین اشتباه بسوسن سفید نموده **زانج** نادجیل است **زاتیاج و زاتیانج**
راتیانج است **زاقی** نوعی از سمک است و بلغت هندی اسم خردل است **زاک** بلغت هندی اسم رما داست **زاوله**

یونانی اسم زاوند است **زانا** بیونانی رمان حلو است **زازیانج رومی و شامی** انیسون است **زافقم** حلتیت است
زاج خمرات **زاج الاسد** نوعی از طرثوث است **زاطینی** بیونانی اسم مجموع ملکهاست **زاس الشیخ** بلغت اندلس
قنبوت **زاس الهدهد** بلغت سکندریه قسمی از خلصارست **زا لا** اسم هندی قیقهوات **زاج هنس** بهندی اسم
پرسیاوشان است **زاج کیری** اسم هندی عصی الراعی است **زاج کیرا** اسم هندی اذان الغزال است **زاسو** اسم فاد
ابن عرس است **زاسخت رومی و مصری** روسختج است **زب** عبارت از آب میوه‌ها و نباتات است که بطبخ بقوام آورده
باشند و رب هر چیز در تحت آن چیز مذکور است **زبل** نوعی جبلی افسنتین است و گویند نوعی از برنجاسف و قیصوم
است و در هم آن جهت رفع زهر هوام عرب دانسته اند **رب العنب** میفختج است و در دیلم دوشاب رب نامند **رب الفرو**
صمغ کرم کام است **ربیس** طلبوت است **ربیان** از بیان است **ربوق** عنب الثعلب است **ربقیا** نوعی از ماهی کوچک است و در
افعال القوی از ماهی روبیان دانسته اند **رتیلا** بفارسی انکورک نامند و آن حیوانی است شبیه بعنکبوت و دست
پای او کوتاه و آن اقسام میباشد و از سموم قتاله بارده است و گزیدن او و خوردن علدی از آن قتال است و ضماد
کوبیده او بر موضع گزیده اثر جذب و رفع آن میکند و اطبا در تیقن ... زنده او را بر ... صاحب ...
جهت رفع ... دانسته اند و در خشک او قاطع ثاالیل است و گویند ملسوع او چون در ظرف طلا نظر کند رفع
اذیت او شود **رتم** بلغت عرب نباتی است سفید و سیاه او را شاخها زیاده بر ذرعی و بی برک و صلب و مانند ریسمان
برپیچیدن بکار میرود ... شل لوبیا و دانه مثل عدس و قسم سفید او را کل و شاخ مانند قسم سیاه
و رنگ شاخهای او سفید است در سیم گرم و خشک و جذاب و محلل و با قوت قابضه و تند و دود دهم از ...
و حفنه بعصاره او مسهل خون و جهت عرق النسا نافع و ضماد او جهت عش و گزیدن سگ دیوانه و آشامیدن او
بدستور جهت سگ دیوانه و اخراج جنین میت نافع و قاتل جنین زنده و مدد قوی و مسهل اقسام کرم و خوردن
هفت عدد دانه او که ناشرون متعاقب بنوشند بسبب اسهال ... بروز دمل میکند و مضر معده و مصلحش
سکنجبین و قدر شربتش تا یک مثقال است **رتما** اسم بطی بنفش هندیست **رتی سوالی** اسم هندی حب القلقل است
رتنک مسکطرامشیع است **رتوت** اسم خار رکبا است **رجل الطیر** و **رجل القرد** و **رجل العصفور** و **رجل**
العقاب گیاه الطریلال است **رجل الحمامه** ابوخلسا است **رجل الدجاج** اقحوانست **رجل الجراد** زرنباد است

رجل الفروج و رجل العکوس نام‌های است رجله بقلة الحمقا است رجل الزاغ رجل الغراب است رجیع فضله حیوانات
رجل الغراب گویند نبات اطریلال است و اکثر تصریح کرده که غیر اوست و در نواحی بیت المقدس بسیار است
گیاهیست بقدر شبری و برگش بسیار ریزه مایل بسیاهی و شقوق شبیه برشاد بستانی و وسط او منشق بدو شق شد
چنگال غراب و شعب او متفرق و باشد و بیخ او اندک قبض و شیرینی با تندی طعم نزدیک و بیخش بسیار غایر در زمین و
مستدیر و ظاهر شیر زرد و شاید او مثل سورنجان و بنبات ترکی غاوایافی و برپهلوی کاج نامند در اول گرم و
در دوم خشک و مفتح سدد و مفتت حصاة و مسکن ریاح و محلل و جهت قولنج و مغص و درد کمر و نیست بغایت موثر و
بیخ مطبوخ او در دفع اسهال المزمن بی عدیل و طلاء عصاره او کرباقش بقوام آورده باشند جهت درد مفاصل
بارد و با نیم وزن آن لفاح جهت مفاصل حار مفید و بدستور که روغنی کرده و جوشانیده باشند همین اثر دارد و
مضر بصر و مصلحش کاسنی و امثال آن و شربتش تا دو مثقال است رخچ خر است رخم بخای معجمه اسم عربی
مرغ مردار خوراست و آن قسمی از کرکس و بزرگ جثه و سفید مایل بتیرگی و با خط سیاه و چشمش بسیار زرد
و مسکن او جبال و بیابان و بغایت خایف میباشد در دوم گرم و در اول خشک و تخم او بهترین اجزای اوست و گفته‌اند
که اگر هفت عدد بیضه او را با طریق خاص صاحب جذام در اوایل تخم بخورد و بیمار نکرده از تاثیر او دیگر مایوس
باید بود و طریق آنست که بعد از تنقیه یک عدد بیضه او را خام و تناول نماید و تا شش ساعت اصلا چیزی نخورد و بعد
آن مرق چرب بیاشامند و بعد از یک هفته تکرار عمل کنند و زرد و پوست تخم او قاطع ترف الدم و باعث التیام
جراحت و با سرکه جهت قوبا و خارش نافع و سرکین او با سرکه جهت رفع برص بی عدیل و حمول و درد او را در اسقاط جنین
و ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلاء او جهت گزیدن عقرب و مار و زنبور و قطور او با روغن زیتون جهت گرانی
سمع و رفع کری و بخور گوشت قدید او با خردل تا هفته شبه جهت گشودن کسی که از زنان بسته باشند موثر
دانسته اند و قطور زهره او با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت درد شقیقه و در طرف موافق با روغن
زیتون جهت ریاح و کری و اکتحال او با ابسر جهت رفع بیاض و بخور پر او جهت گریزانیدن هوام و مرداو نافع و جگر
مشوی او با سایر خام او در روزی سه دفعه و هر دفعه یک دانک با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی
جهت رفع جنون مجرب دانسته اند و آشامیدن پوست اندرون سنگدان او که خشک کرده شاید باشند



باشراب جهت رفع جمیع سموم و دو درهم مغز سر او موروث جنون و بلاهت است و تعلیق سر او و بخور موی آن
باعث تسهیل ولادت و طلای مغز سر او با روغنها جهت درد سر نافع و از ارسطاطالیس منقولست که چون
زهره را خشک کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا متهرا شود تدهین آن جهت دفع جذام مجربست رخبین
لغت سریانی و بفارسی لور گویند و آن غیر مصل است و از مائیه شیر که بطبخ غلیظ گردد و چکانند حاصل میشود
در اول گرم و در آخر خشک و کثیر الغذا و مبهی و شیرین و مسدد و بطئ الهضم و ثقیل است و مصلحش
دوغ است که بعد از کشک شدن از آن جدا کرده و از جوش بسیار منعقد و سیاه گردد و بترکی قراقروت نامند
و انشاء الله تعالی در میم مذکور میشود رخ اسم فارسی خشو است رخام قطیس طین قیمولیا است رخبین و انبلج
رخام حجر الرخام رساطون شرابیست که از خمر و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند که مرکب و مقوی تر از شراب
ارسطون و در آخر بارده نافع است رسانجن اسم هندی حضض است رس اسم هندی تیلات رشبت اسم
هندی بخور السودان است رساغ سنگیست شبیه بخرچنگ در دوم سرد و قریب القوة بسرطان و جهت
جلای باصره و در معده نافع است رشتر قطایف اسم فارسی اطریه است رشاد حرف بستانی است رشینه زرا نیانج
است رصاص شامل قلع و سرب است و از مطلق و مراد قلعی است و رصاص ابیض نامند و بفارسی ارزیز
گویند و نیکوترین او زیبق غالب و کبریت قلیل و ذی الجوهر و زبون ترین فلزات است در سیم سرد و مجفف و با
جوهر رطب جامد از برودت و قابض و آشامیدن او کشنده است و طلاء سائیده او با آب کشنیز و آب کاسنی
و آب بارتنگ و آب غوره و حی العالم و عنب الثعلب و امثال آن و روغن گل بسرخ جهت سرطان متقرح و ورم مقعد
و جرب و بواسیر و جراحت رحم و پستان و قضیب با درسنج و اورام حاره و منع ریختن مواد باعضا و با
شراب جهت درد عصب و اورام مرکبه نافع و بستن صفحه او بر کمر مسکن شهوت جماع و بر تعقد عصب النواه
ان علل و بالخاصیه انگشتر او باعث لاغری بدن و طوق کردن او بر درخت باردار موجب حفظ ثمر از ریختن
و چون بروغن چرب کرده بگدازند تا زنگ بهم رساند و از آن روغن زنگ گرفته بر مرهمی که بما الندمل کم زنگ
نگیرد و گویند روغن با دریع تنقیه آن میکند و بعد از تنقیه چون با قاطر خل و زاج صحو مجدی کم تسقیم نیرد
نماید با در آن تشبیه که مناسب او باشد ملحق باول گردد و مجربست رصاص اسود بفارسی سرب نامند

و بعربی انک و در تکوین از رصاص ابیض زیبق تر و از سوختن او بیاد و بیخ حاصل میشود و در دوم سرد و تر
و بالقوه قابض و رادع و از تسکین او در زیبق تمام الکثرة منعقد و برابر حرکت دو سایند او با روغن گل و
عصارات نباتات در خواص مثل رصاص ابیض و بستن او بر کمر بقدر هفت مثقال و نیم جهة منع احتلام و بستن
صفحه او بر عقد و خنازیر و التواء مفاصل رادع و محلل آن و ضماد او با روغن گل و آب بارتنگ و آب کشنیز جهة
سرطان منفرج و اورام حاره و قروح مفاصل نافع و چون سرب را بر کف دست بمالند و سیاهی او را اگر بر کف
بمالند بر آب و غیره بر مد و جرب و سوزش چشم طلا کنند دخان را ساکن کرده و مجربست و پنج درهم را چون
در زیر بالین کسی دفن کنند که او نداند انکس خوابهای پریشان بیند و هفت درهم او را چون صفحه کرده در کوزه
نو گذاشته و وقتی که زحل در شرف باشد در میان درختان دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید و چون سحاله
او را اجندی بشویند که سیاهی او برطرف شود جهة قطع نزف الدم و التحام قروح خبیثه و دمل و حکه بغایت انفع از آنکه
و مجفف بی لذع است و آشامیدن سرب کشنده است هرگاه شاید باشند و فرو بردن کلوله او بالخاصیة دافع
درد معده مزمنه است و از موده مجربین است رطب خرمای تازه است و نسبت او بخرما مثل نسبت میوه های تازه است
بخشکان و مداومت او با ادامر بغایت مسمن و محرک باه و مقوی کرده و کلاست و سایر خواص او در تمر مذکور شد

الراء مع الطاء

رطبه بفارسی اسپست باغی تازه است و بترکی یونجه نامند و خشک او را بعربی قت گویند در آخر اول گرم و تر و
ملین و مبهی و نفاخ و ضماد مطبوخ او که روزی دو بار کنند جهة رعشه مفید و مداومت خوردن او باشکر مسمن بدن است
و مولد خون صالح و ضماد کوبیده او با عسل محلل ورم بارد و با سرکه محلل خنازیر و تخم او قوی تر از سایر اجزاء و قابض
و مولد منی و شیر و مسمن و مدر حیض خصوصا چون در حمام و بعد از آن تناول نمایند جهة خشونت سینه و سرفه نافع و
قوتش تا پنج سال باقی میباشد و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم و روغن تخم در روغن کنار آب یا روغن زیتون ترتیب
دهند جهة تقویه رعشه شرکا و ضماد آن نافع است و خشک او قابض و کلش ضعیف تر از تخم اوست رعی الحمار قوة الصبغ

الراء مع العین

رعبا و یلا اسم سریانی رعی الابل است رعی الحمام گیاهی است طولش زیاده بر شبری و برگش مانند دانه مایل بسفیدی
و از ساق روییده و ساقش منحصر بیک بیخ بقدر شبری و سرخ مایل بزردی و تخمش شبیه بگرسنه و کبوتر بحب
این گیاه هست و مولف تذکره گوید که برگش مایل بسیاهی و بیخ او را صباغان استعمال مینمایند و نادر قیصر عبارت

ازاوست

از اوست و با عطر بیره و مصر بسیار است و ساق الحمام نامند و در دوم گرم و خشک و مجفف قوی و محلل و با روده
قابض و آشامیدن او مدر حیض و ضماد برگ او جهة التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با روغن گل و بیضه
نافع جهة اقسام دردهای رحم و با سرکه جهة باد سرخ و با عسل جهة التیام قروح عمیقه نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا
و شربتش تا دو درهم و بدلش قوة الصبغ است رعی الابل گیاهی است بقدر نبات زرد الو و برگش شبیه برگ درخت سقف
و از آن باریکتر و درشت تر و ساقش منشعب و خارش بخار شبت و کلش سفید و ریزه و تخمش مثل تخم شبت و وسط
آن شکافته و با اندک شیرینی و بیخش بسطبری انگشتی و در طول بقدر سر انگشت و سفید و شیرین و خام او را
بدستور ساق تازه او میخورند و در دوم خشک و در اول گرم و گویند در سیوم گرم و خشک است مفتح سده و محلل
اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانی و ضماد او با سرکه جهة ورم سر و خاییدن او جهة تسکین درد دندان و ورم
عسر النفس مؤثر و تخمش جهة گزیدن هوام و سیلان دم و بواسیر نافع و مصدع محرور و مضر احشا و مصلحش
ترنجبین و سنبل و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش وخشیزک گویند چون شتر مسموم گردد و از این گیاه خورده
خلاص میشود و با این جهة رعی الابل نامیده اند رعی الحمام خاربست شبیه بباداورد و بغایت تند و رایحه شبیه برایحه حرف
و بیخش تند تر و تخمش شبیه بخردل و سیاه و با عفونت و چون حار در انفعی و دودی بهر سه از خوردن این گیاه خلاص
یابد در سیم گرم و خشک و بغایت مدر و جذاب و خوردن بیخ او موروث رعشان مفرط و بدستور تخم او و ربع درهم او
جهة سپرز بسیدیل و جمیع اجزاء او جهة اخلاط عقل و جنون و عسر نفس و برسام نافع و قدر شربتش تا نیم درهم و
مصلحش شقایق و آشامیدن او ادرار مسقط قوی است رغاد نوعی از ماهی است عریض و کوتاه و پشت او بحین مایل
بسیاهی و شکمش بسیار سفید و چون در دام افتد دست صیاد می لرزد و در بحر اخضر و قلزم یافت میشود در دوم
گرم و خشک و بستن زنخ او و در سر جهة دفع صرع و صداع مجرب دانسته اند و عرق چین پوست او در ازاله درد
سر مزمن و شقیقه و در او د بغایت مجرب و گوشت او شهوت پیرا و فرا اغاده میکند و قاطع بلغم و دافع یرقان و سپرز و
قاطع خون هم از اعضا و بخور او جهة سل و مطبوخ او در روغن زیتون که مقراشدی باشد جهة مفاصل و دو دکری
نقرس و طلاء او جهة تحریک باه مؤثر است و ابن بیطار گوید که ماهی شبیه برعاد ملاحظه کرده ام بغایت مخدر و خورد
او را کشنده سمی یافتم رغوه کف مایعات و اینجا رغامدات بر سر آید مثل شیر و نحو آن و فعل رغوة القمر جمر القرات

رغیدا را قوا است رغوة الملح زهرة الاسیوس است رغوة الحجامین و رغوة البحر اسفنج است رفث جلنار است رق
سلحفات بحریست رقش سلحفات نهری بزرگ است رقیب الشمس سام ابرص و نوعی از تمنوع را شامل است رقع فارسی
خوفطاست رقعا اسم عربی خان صغیر است و گویند سرخس است رقاقس لعبه بربریست و گویند جفت افریداست
و بعضی اسم خصیة الثعلب دانسته رقون و رقان حنا است رقعه بعربی شامل ادویه است که خوردن آن جهت
شکستگی استخوان مفید باشد و مصطلح آن بخواست صلب زرد رنگ و سرد و خشک در دوم و مثقال او با زرده
تخم نیم برشت جهت ضربه و سقطه و ریختن استخوان نافع است و بدلش سرد و مثل آن بتناول نمایند رقع یمانی گویند
درختیست بقدر درخت گردکان و برگش مثل برگ درخت چنار و ثمرش شبیه بانجیر و بقدر انار و دانه ثمرش ناسفته و
انجیر و با شیر بنی و ماکول است و مؤلف تذکره گوید که او را در مصر انجیر فرنگی نامند بنا قش زیاده بر دو فرع با
و برگش بسیار سطبر و خشن و پهن و دایم سبز و چون برگ ادو زمین غرس کنند میروید و ثمرش از برگ میروید که
اید و بقدر خیاری کوچک میشود و با شیر بنی و شیرا و مثل شیر انجیر و انار او طعم انجیر است و از این صفت ظاهر
میگردد که انجیر بغدادی باشد و در لار و کرم سیرات و در ما زندران موجود است در دوم گرم و خشک و قاطع
بلغم و جلای قصبه ریه و صوت و شیرا و جهت قوبا و اثار و تحلیل اورام بارده و سقوط بواسیر نافع و سایر اجزاء او
جهت ورم و جبر کسور شرابا مفید و قدر شربت از تخم و دیشه او سه درهم و مضر معده و مصلحش کتیرا و طبیخ او مع
بلغم و اخلاط غلیظه و ضماد برگش جهت التیام جراحات نافع است رکبه صدف البواسیر است رکف بخور مریم
رکن چیان اسم هندی صندل احمر است رک اسم هندی درخت نیم است رمان بفارسی انار گویند و اقسام
میباشد شیرین بی دانه و اکثر املیسی نامند لطیف تر از سایر و سرد با اعتدال و در اول تر و با قوه قابضه و
قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ و از بیخ جهت باعث نعوظ و بر بیخ جرب و مدر بول و جالی و مفتح و ملین
طبع و مورث تشنگی و خوردن او بعد از طعام سبب انحدار آن و جهت تصفیه روح کبدی و تقویت جگر و
استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و یرقان و سپرز و خفقان و الم سینه و سرفه حار و صاف کردن آواز و
فربه کردن بدن و نفوذ نمودن غذا و رفع جرب و حکه و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و اکثار او مفسد غذا و
مرخی معده و مصلحش انار ترش و در بیاره المزاج زنجبیل پرورده است و رب شیرین در افعال قوی تر از اب او و
معده

معده و مصلحش مصطکی است و چون سر انار شیرین را سوراخ کرده بدو بقدری که گنجایش داشته
باشد روغن بادام شیرین در ان ریخته بر روی اتش گذارند تا روغن را جذب کند و بجهت سرفه که دیگر جذب
نتواند کرد و مکیدن ان جهت درد سینه و سرفه از مجربات است و بدستور اشامیدن اب او با شکر و نشاسته و صمغ
عربی و روغن بادام کرنیم گرم باشد همین اثر دارد و انار ترش شیرین که بعربی مز و بفارسی میخوش گویند در سردی
و تری مایل با اعتدال است و انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مدر بول و مسکن حرارت معده و غلیان
خون و مانع سیلان مواد بمعده و جهت رفع خار و قی و خفقان حار و منع صعود بخار غذا و دافع دخانیت آن
نافع و اکثار او مورث قرحه امعا و سحج و مضر مبرود و مضعف جاذبه جگر و قوه باه و مصلحش انار شیرین و
زنجبیل پرورده و امثال ان و اب انار شیرین که با پیه افشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل و بیست درم شکر خام
مسهل صفرا و مقوی معده و جهت تبهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و ضماد مطبوخ مغز او با ابو
تخم جهت جرب و حکه صفراوی مجرب و طلاء مطبوخ او و شراب جهت تحلیل او و امر سعید بیل است و مضمضه اب او جهت
قروح خبیثه دهان و قلاع و اکحال ان جهت ناخنه و سبل نافع و ضماد عصاره او که در طبخ غلیظ شده باشد با قدری
عسل جهت قروح خبیثه و قرحه بینی و گوشت زیاد زخمها و درد گوش مفید است و سویق او قابض و جهت رفع خواهش
خوردن گل و امثال ان در زنان حامله از مجربات است و رب انار ترش جهت جمیع افعال قوی تر از اب اوست و چون اب انار ترش را
در ظرف مس بقوام اورند جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع و چون انار را خالی
کرده روغن گل بسرخ در او ریخته با اتش نرم گذاشته در گوش چکانند جهت درد ان بغایت مؤثر است و پوست انار بغایت قا
و بارد و مجفف است و سفوف او با عفص مسهل بجهت اخلاط سوخته و جهت رفع اقشاک بغایت مفید و جلوس در اب
طبیخ او جهت رفع سیلان حیض و خروج مقعد و ضماد او با عسل جهت رفع اثار ابله و طلای سوخته او با عسل جهت ریش و
معده جهت منع ترف الدم و قی الدم و نفث الدم و حقنه با اب و کرنا بو بیخ و جو مقشر بو داده جوشانیده باشند
جهت رفع اسهال و سحج و مضمضه با اب طبیخ او جهت تقویت لثه و اشامیدن ان جهت سلسل البول و شستن مقعد
بان جهت قطع خون بواسیر و امراض مقعد و اشامیدن شاییدن او بقدر یکدرهم با اب گرم در دفع کرم معده
بیعدیل است و طبیخ بیخ انار در ین باب از مجربات است و جهت تالم خاره و درد دندان اب مضمضه او بیعدیل است
چون پوست انار ترش را با ماز و با التسویه ساییده در سرکه بجوشانند تا مهرا و مستعمد کرده و بقدر فلفل جهت تالم

داده یا نزده عدد و زیاده از ان جهت دفع اسهال المزمن و سحج مخوف و قوت جماع و مقعد مجربست و رب انار ترش در دوم
و در اول خشک و قابض و جهت التهاب و تشنگی مفرط و تبهای تند و قی و خمار و دفع فساد خواهش حوامل و
فساد دماغ و خفقان و دفع غم نافع و انار دان قابض تر از رب هر یکی است و در افعال قوی تر و گویند ترش او با مویز
با انسون بیر و خصل او زیره کرمانی جهت دفع قی و تقویت معده مجربست و مضر سحج و سرفه و مصلحش مویز و گوید کان
و بدلش سماق است و گل نار در افعال مثل گلنار فارسی و جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات و قروح
و ضماد او با برگ زرد و فرض معده جهت قی مفرط و عصاره او با گلاب جهت منع ریختن مواد بچشم و دفع ورم آن و با آب
بادرنگ جهت قروح احلیل و با آب جهت ابتداء داخس و خوارش با کمر آمیزه و کفش شده باشد و با سرکه جهت باد سرخ نافع
و عصاره پوست و پیه او قایم مقام گل اوست و خوردن هفت عدد او که هنوز باز نشده باشد سی هیچ کم بدست نکنه
که از ان تا ساعت ابلع کنند جهت قطع بروز دمل و رمد تا یکسال الاتمود هاست و افعال زردی که در اقاع انار میباشد
شبیه بزرد و بعود در جمیع افعال مثل گلنار کل اوست **رماد** بفارسی خاکستر نامند و ان مرکب از جزو ارضی و دخانی است
و از نشستن جزو دخانی زایل شده ارضیه باقی میماند و رماد اکثر چیزها در ذکر اصل ان مذکور است و خاکستر کرم
چوب تاک و غیر آن با سرکه جهت بیضه و خوزه و شقیقه و تحلیل اورام و نواصیر عدیل است و خاکستر نی مفخ
شده جهت التیام قروح و قلع اثار شرنا و ضماد او مفیدات و مضر شش و مصلحش کثیرا و قدر شربتش نیم مثقال
و خاکستر بلوط حابس جمیع ترف الدم و مسکن اورام و مانع اکله و دافع قروح خبیثه مقعد و خاکستر نیم سوخته
در قطران و زفت و خاکستر کدو جهت قروح خبیثه مقعد مجربست **رمل** بفارسی ریگ روان و باصفهان
ماسه نامند در سیم خشک و مجفف و گرم شده او جهت نشف رطوبات و استسقا و حمول سایده او
جهت قطع حیض و منع حمل بغایت موثر است و بالخاصیه ابخوش مزه را بد مزه و اب بد طعم را خوش مزه میکند **رمت**
بعربی اسم نباتی است از جنس حمض و شبیه بدمضه و بقدر قامتی و چون خشک شود لبسیار زرد میگردد و از او
چیزها از رنگ توان نمود و گویند از انجا ورق او رنگ ادمی زرد میشود و جهت زکام مجرب و باعث گریختن هوام و قطع
که از سوختن او بهم رسد و گویند بهتر از قلی اشنان است **رمرام** قرطم بربیست و گویند قسم صعتر است و قلی که از ان حاصل
میشود ضعیف تر از قلی اشنان است **رمان البر** شامل درخت فلفل و حنا است **رمان السعال** خشخاش

سفیدست

سفیدست **رمان الانهار** نوع کبیر هوفاریقون است **رماد عش الخطاطیف** خاکستر اشیانه خطاف است و مذکور
شد **رند** بعربی اس بریست و بلغت شام غار و گویند صندل است **رنف** اسم عربی شجر الحراث **رنکیت** اسم هندی شجر
الاخوین است **رنک** اسم هندی الاقلیات **رنک کاسه** اسم فارسی مغنیسیا است **رودیون** اسم سریانی دفلی است
رواث بیونانی خشخاش سیاه است **روزی** اسم سریانی ارز است **روبا روس** اسم یونانی انار دو درخت است **روق**
اسم یونانی ورد است **روسیا اوطا** اسم عبرانی سماق است **رودین** اسم یونانی فوة الصبغ است **روبا** اسم سریانی
عنب الثعلب است **رواس** اسم نبطی قرة العین است **روحانی و روح** بلغت اکسیر نام زیتون است **روث** سرگین
حیوانات است **رودفیون** نوعی از عنب الثعلب جبلی است **رودامانی** بیونانی شهرتیز ورد است که با عسل ساخته باشند
روشنایا روشنایا بیای بعد از شین و نون بعد از الف بیونانی اسم کحلی است و بسریانی اسم مرتیشا است
روامیر بعد از بقول در ابطیخ نمایند و روغن ترشیها و ادویه حاره اضافه کنند **روانس** اسم هندی ادخر است **روبج**
اسم هندی خر است **روبجی** اسم هندی قطر است **روبی** اسم فارسی طالیقوز است **روکوتیا** شبیه است و مشهور
بروح توتیا چار و توتیای غیر مصنوع و معدنی است بخلاف سایر اقسام توتیا که روبیح معدنی نیستند **روج**
اسم هندی فضه است **رونها** اسم هندی زیت است **روده** اسم فارسی امعا است **روهن** اسم هندی حجر البقر است
روباه اسم فارسی ثعلب است **روغن کنجد و روغن شیره و روغن شیر بجت** دهن الحل است و دهن بسیم نامند
روغن زیتون اسم فارسی زیت است **روغن زیتون فارس** زیت الانفاق است **روغن بادکوبه** زیت المرجان است
روغن دو زخالی زیت السود ان است **روغن** اسم فارسی دهن است **روشند** اسم فارسی شاطل است **رونا** اسم
فارسی فوة الصبغ است **روغن فرنج** قثا الانف است **رودا ازا** لغت یونانی بمعنی اصل الورد است و ان نباتی است
شبیه بقسط و سبکتر از ان و بعد از سایدن بوی گل سرخ از ان ظاهر میشود در دوم گرم و ملطف و محلل و
جهت دفع صداع بارد مجرب یافته اند **روبیان** بفارسی ماهی رو بیان نامند و ان حیوانیست کوچک و دست و
پادار و بشکل و رنگ و کوچک از خرچنگ است تازه او در دوم گرم و تر و خشک او مبهی و مولد خون صالح و مقوی
رحم و معین حمل و با سکنجبین مسهل حب القرع و مطبوخ او با پیاز و کندنا که بعد از ان بروغن گوساله سرخ کرده با
باز دده مجرب بغایت محرک باه و حوالش مسخن رحم و معین حمل و ضمادش محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن

وطلای مقرای او در روغن زیتون جهت مفاصل ونقرس نافع ومضر محرورین ومصلحش ربوب حامضه ومولد
سودا وحکه شدیده است روس کله ومغز سر حیوانات است بسیار کثیر الغذا ومقوی بدن ضعیف ومولد
منی ومسمن بدن وبهترین او کله گوسفند جوان است وحقنه با بکله وپاچه مرطب اعصاب وامعاء وکرده و
تلیین او وارام صلابه باطنی ونطول او جهت ترطیب دماغ وجنون وبیخوابی وانتهاء درد سر نافع ومبخر ومضعف معده
وهاضمه است ومصلحش ابکامه وخردل وصعتر است روبینج معرب از روی سوخته فارسی است و راسخت نامند
وطریق عمل او در دستور ذات مذکور است وبهترین او سیاه مایل بسرخی است در سیم گرم وخشک واشامیدن
زیاده او کشنده وبسیار مجفف وقابض وبند وجذاب ومنقی جراحات ودمل وجلاء غشاوه چشم ومانع
زیادتی قروح خبیثه وجهت بردن گوشت زیاد متوتر ومغسول او ملایم تر واشامیدن ربع درهم او با سو مرود و
کنجد که مصلح اوست مسهل قوی ماء آصفر وجهت استسقا بسیار نافع وبا ابکار ان وعسل مقی است رهشی
بفارسی ارده نامند وان کنجد بو داده مقشر است که از سایدن بسیار مایع گردد وروغن از ان جدا نکنند
گرم وتر وملین صلابات ظاهری وباطنی ومفتح ومنضج دمل ومبهی ومفسد اشتها وغلیظ ومصلحش عسل
وسکر است وانچه از مغز پسته وزردالو وشفتالو وغیر ان ترتیب دهند در اثار مثل اصل انست ریحج وریشفا
ودیح الفار شک است ریحانا نوعی از خراسته مذکور شد ریتاع رساغ است ریحان القصارین ودمعت
سعد است ریحان داود آذان الفار است ریحان الشیوخ مرو است ریحان تیما قلفل است ریحان البقع
بلغت مصر ترنجان است ریحان القبور اس برتبت ریحان ابیض شبر است ریحان الملک شاهسفرم است
واز مطلق ریحان مراد اوست ریحان الحمال سلیخه است ریحان الشیطان شاباج است ریحان نبر ضمیران و
نوعی از شاهسفرم است ریحا کرکدن است ریشه ولا اسم فارسی سنبل جبلی است ریباج اسم فارسی ریبا سرا است
ریحان کوهی با دروج است ریوند را وندات ریم اهن اسم فارسی خبث الحدید است ریه بیه اسم هندی
فیصوم است ریباس مشهور ومعروف است وبیخ او ریوند در دوم سرد وخشک ولطیف وبا قوه قابضه
ومقوی معده واحشا وجگر حار ومفرح وقاطع قی وتشنگی وغثیان ومسکن حدت صفرا وخون وجهت
رفع مستی وضماد و بواسیر وطاعون ووبا وخفقان ووسواس واسهال الحاده ویرقان وتبهای حاد وتجربه

اشتها

اشتها ومنع بروز دمل واکتحال او جهت قوت باصره وبیاض وضماد ان با اردجو جهت جرب وباد سرخ وعلق نافع ومضر
وباه ومجفف اعصاب ومورث قولنج در مبرودین ومصلحش شربة عود وانیسون عسل وقدر شربتش از اب وثابر دو درهم
وبدلش ریشه تر بیخ وابغوره است ورب ریباس قوی تر از اب اوست وشربتش جهت وحشت وجنون از بخارات او جلا
نافع است ربیر بفارسی شش وبترکی ایکه نامند قلیل الغذا وخفیف وبهترین او شش بره وبزغاله ومرغ شش اهرنا
است وجهت ناقهین مفید وگویند مداومت او مورث سل است ومصلحش سرکه وکبر وبا وضماد گرم او جهت ورم چشم که در دیا
او قطع خون ظاهر باشد مجرب وصحیح وورم زبده دیا از کفش واشال او بهم رسد مفید وطلای خون ان با کباب وکبر نمک
از بره یک الر باشد جهت نالیل وقوبای یابسه بغایت موثر است وسوخته او جهت دفع بیج مجرب است ریه البحر چیزیست شبیه
بشینه ودر کنار بحر وکنار دریا یافت میشود وضماد او جهت نقرس وشقاق که از سرما بهم رسیده باشد نافع است رپیش
عبارت از پر طیور است ودود سوخته اقسام ان جهت التیام زخمها نافع ودمویه بسیار نرم باز کم کوکی گویند قطع خون جوانا
قایم مقام موی نرم خرگوش است وچون از بیخ پر طیور انچه نزدیک وسفید مجوف باشد جدا کرده بسوزانند وبنوشند خشک
کنند نفوخ او جهت قطع خون رعاف که از هیچ چیز منقطع نگردد از مودها است ودر جمیع نزف الدم بی عدیل است ریحان
الکافور نباتیست در گل وساق وشاخ شبیه بشبو وبرگش مثل انار وازان ریزه تر وگلش کبود ومایل بسفیدی وبوی
~~ازان ریزه تر وگلش کبود ومایل بسفیدی~~ واز جمیع اجزا او بوی کافور اید در دوم گرم وخشک وبوییدن او محلل
رطوبات دماغی وضماد او جهت درد سر ومحلل اورام واشامیدن اب او مفتح سدد وجهت یرقان وقطع سیلان
خون اعضا وزرد وادو جهت قروح جراحات نافع ومضر محرورین ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش یک درهم
واز ابش هفت درهم است ریحان سلیمان گیاهی است از جنس عشقه وبر درختی پیچد وهمیشه سبز
وبرگش شبیه ببرگ لبلاب ودانه اش مثل فلفل وسیاه وگلش سفید ودر اصفهان وبوم اصفهان ودار المرز
بر درختهای بوید ودر دیلم وتنکابن ولکام نامند گرم وخشک ولطیف ومجفف ومسهل بلغم بلا له
سودا ومنقی خون از اخلاط فاسد ومسکن نفخ ومحلل ریاح ورطوبات لزجه معده وطبیخ وضماد او جهت
بواسیر وامراض سوداوی ودرد رحم وطلاء او با عسل جهت ورم بلغمی وبا سرکه جهت ورم حار واشامیدن
وطلاء کردن اب وشکوفه او جهت گزیدن عقرب ولقوه وفالج نافع وقدر شربت از برگش سه درهم واز ابش

نادره مرات والجزو وبعضی از کتب دوبیره مذکور است گیاهی است که در اصفهان مشهور بگل عقربست وجهة گزیدن
عقرب وسیلان زهر و ضماد او وشرب آن مجرب و برگش از لبلاب کوچکتر و گلش مثل خوشه و بنفش و اندرون زرد و کوچک
است اما ماهیته سبز نیست و او سطاریونست و مذکور میشود و گویند قسم جبلی او و ابرک مثل شبت و گلش
سرخ یا سفیدی میباشد **حرف الزای** **زاج** معرب از زاک فارسی و او معدنیاتست و اقسام میباشد و اقسام

الزاء مع الالف

او غیر شب و از یکمعدن اند و سفید و سرخ او زرد میباشد و زرد منقلب بسبز میگردد و زاج سفید را
قلقدیس و زرد را [?] گویند گرم و خشک و سوخته او لطیفتر و محرق مغسول او احدث کمتر بخلاف سایر املاح
که از احراق قوی تر میشوند و طلاء آن با آب کشنیز جهة حمره و سلعه و جرب و حکه و ذرورش جهة قروح خبیثه
و جمیع نزف الدم و ورم بن دندان و سعفه و حول و با آب کندنا جهة نزف الدم رحم و نفوخ او جهة رعاف
و اکتحالش جهة تنقیه چرک گوشهای چشم و با عسل جهة سطبری پلک و فتیله او با عسل جهة بواسیر و نواصیر
و قرحه گوش و ریم چرک آن نافع و آشامیدن او جهة کشتن اقسام کرم مؤثر و زیاده از یکدرهم او کشنده
[?] است و مورث [?] و سرفه قوی و چون دو جزو او را با یک جزو قلیا با سرکه سایند در نطرون سفال کرده
چهل روز در زیر سرگین اسب دفن نمایند بغایت سفید و جالی میشود و از آن ناخنه و بیاض غلیظ
چشم میکند و در بردن گوشت زیاد جراحات بیعدیل است و غیر از اقسام زاج با سرکه جهة رفع زلو که در
حلق مانده باشد مجرب و در رنگ کردن موی مؤثر و قدر شربتش که بی خطر باشد نیم دانگ و مصلحش شیر تازه
و روغن تازه و شکر و بدلش زنگار است و مقطر او را با سرکه ربع آن سرکه جهة تکمیل سحق کبریت و زیبق و رصاص
جهة تصحیح مجرب دانسته اند [illegible]
اشاره بآن شد **زاج اخضر** گرم و خشک تر از سایر و محرق و اکال و سوخته او لطیفتر و آشامیدن یک
درهم او جهة رفع سمیة قطر و با عسل جهة اخراج کرم معده و با آب [?] قوی است و چون صاحب بلغم قوی
مرطوب از آن بنوشند موی سفید رنگ سیاه بر میاید و مجرب دانسته اند و چون بغایت مضر شش است
ترطیب بسیار باید نمود و طلاء او جهة اکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف و نزف الدم جراحات
و قطور او با آب جهة رعاف و تنقیه دماغ از رطوبات و درد گوش با روغن نافع و مضر جراحات عصبانی و زیاده
کشنده است **زاج ابیض** آن سفیدی مایل بزردی است و خفیف الوزن میباشد و ابریشم را بآن رنگ میکنند

قلقطار [?] سبز را قلقند نامند **زاج اصفر** از سایر زاجات افضل و بهتر [?] او صلب [?] و خشک است [?]

بسیار قابض

بسیار قابض و جالی و در جمیع افعال مثل زاج زرد است **زاج احمر** قسمی از زاج سفید مایل بسرخی است و جوف
او سیاه و با تجاویف و ثقبها و غلیظ تر از سایر و در افعال مثل سایر است و ابجر صیقلی نقش است از جنس احمر و
ضعیفتر است **زاج الاساکفة** قسمی از زاج ابیض است کثیف و کثیر الارضیه و چون آب برسد سیاه شود قابض
تر از سایر و با قوه جالیه و در مزاج مثل سایر و جهة درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب جهة جوششهای [?]
رطبه و حفظ آن جهة عرق النسا نافع است **زاج القطر** و قاطر نیز نامند از جنس زاج اخضر است که مائیة لطیفه
آن در زیر زمین معدن منعقد گردد و بهترین اقسام و امتحان او آنست که چون بر فولاد بمالند رنگ مس کند
زاج الجامد از جنس اخضر است که در ظاهر معدن رطوبت زاجیه منجمد شده باشد **زاج المطبوخ** از جنس اخضر است
که مخلوط بخاک او را با آب بجوشانند تا منجمد گردد و بجهة [?] رنگرزان استعمال کنند **زاج اسود** زاج مطبوخ
است و گویند زاج الاساکفه است **زاج البحر** زاج اصفر است **زاج سوری** زاج احمر است **زاج [?]** از جنس
زاج قبرسی است **زاج قبرسی** زاج زرد مایل بسبزی است **زاج بلوری** اسم فارسی شب یمانی است **زاقر** اسم فارسی
قنفذ است **زاغجه** اسم فارسی [?] **زاغ** اسم غراب کبیر اسود است و بترکی قوزغان نامند **زران** مران است و
گویند مر است **زاذق** اسم زیتون است **زاج** اسم فارسی [?] است **زبیب** بفارسی مویز گویند بهترین او
[?] پرگوشت بزرگ [?] است و دانه بیرون کرده را منقی نامند در آخر اول گرم و در اول تر و منضج خلط
غلیظ و محلل باعتدال و جالی معده و امعاء و محرک باه و [?] و موافق قصبه ریه و مسمن و مقوی جگر و جهة رقت
بلغمی و امراض گرده و مثانه و قرحه امعاء و با [?] و زیاده و خرمای سبز جهة خفقان مجرب دانسته اند و با [?]
جهة نسیان و با سرکه جهة یرقان بدستور مجرب و چون [?] در هم عددی فلفل [?] و [?] نمایند جهة [?]
کرده و تقطیر بول و سنگ گرده و مثانه بیعدیل و چون با انیسون بپزند و مصفی کرده آب او را با روغن بادام بنوشند
جهة سرفه مجرب و ضمادش با پیه حیوانات جهة تحلیل اورام و گشودن دمل و قلع ناخن متخلخل و با آرد باقلی و زیره
جهة ورم انثیان و با شراب جهة قروح [?] و جلدی و عفونت مفاصل و جوششها و سرطان و [?]
که مفسد عضو است مفید و با جاوشیر جهة نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و میوه های ترش
و خشخاش و مضر گرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سی درهم و نوعی که بی دانه است و کشمش نامند بهترین او

و سبز و زبون ترین او سیاه است و جرم او لطیفتر از دانه دار و مبهی و با قوهٔ مسهله و آب نقیع و مطبوخ او که با قند
بقوام آورده باشند جهت سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوت است و ضماد او با زعفران و زردهٔ تخم مرغ و عصفر جهت
گشودن دمل و تحلیل صلابات بی نظیر و کوبیدهٔ او با صبر جهت کچلی بسی مجرب است و در جمیع افعال دیگر مثل مویز دانه دار و
کرده و اکثار او محرق خون و مصلحش مذکور شد زبیب الجبل بفارسی مویز کوهی نامند و مویزج معرب آن است گیاه او
مثل تاک و از آن ضعیفتر و شاخهای او راست و سیاه و گلش مایل بسفیدی و ثمرش در غلافی مثل غلاف نخود و دانه
سه دانه بهم غیر مستدیر و با خشونت و سیاه مایل بسرخی و مغز او سفید و طعمش تند در آخر سیم گرم و خشک و
بسیار جالی و مقرح جلد و تند و مقیی و مسقط جنین و خاییدن و غرغره کردن او جاذب رطوبت دماغی و منقی
بلغم و دافع لکنت زبان و جهت درد دندان و رطوبت لثه و با عسل جهت فالج و با قطران جهت کرم دندان و خوردن
او قدر پانزده عدد با ماء العسل مقی قوی اخلاط غلیظه و باید بعد از شرب او بدفعات ماء العسل بنوشند و
حرکت کنند و با مصطکی و کندر جهت تصفیه صوت و با ادویه مناسبه جهت رفع سپرز و کشتن کرم معده و ضماد
او جهت داء الثعلب و تقشر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زرد او نطول جهت جرب و حکه و دفع آثار و منع
تولد قمل و مطبوخ او در روغن زیتون جهت گشودن دمل و قطورش با طبیخ سداب جهت درد گوش نافع مفید و مضر
سپرز و مصلحش کثیرا او زیاده از یک مثقال او کشنده بخناق و جراحت احشا و بدلش بوزن او عاقرقرحا است زبد
البحر بفارسی کف دریا نامند و آن پنج قسم است یکی شبیه باسفنج است و زرد و با زهومت و گرم با قوابض و ثانی با
سفیدی و بسیار متخلخل و دوائی و مایل بکراهت و سیم بشکل کرم و سبک و مایل به بنفشی و دودی نامند
و چهارم بسیار تخفیف شبیه به ابریشم خام الوان و سفید مایل بزردی و اورا افیون نامند پنجم سفید و سبک
و ظاهرش املس و باطن با خشونت و با تندی طعم و بی بوی و از سایر اقسام بهتر است در سیم گرم و خشک و ازاله
ثآلیل و [illegible] و غثیان و هاضم طعام و مضر صوت و قصبه ریه و مصلحش لعابها و صموغ و قدر شربتش
یک دانگ و بدلش شیح است و ضمادش جهت کلف و بهق سیاه و نمش و با موم و روغن گل سرخ جهت قوبا و شقوق لبینه
و قروح و جرب متعفن و جهت ستردن موی و جلای دندان و طلای او با سرکه که بر بدن و اذابه لحم از مجربات است
و آشامیدن یک دانگ از قسم سیم با مثل او کثیرا جهت عسر بول و سنگ گرده و درد کمر و استسقا و سپرز و ضماد محرق

او باسر

او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و محرق مغسول او را حدت کمتر و لطیفتر و طلاء او بجهت [illegible] است و اقسام او بدل
یکدیگرند زبد البورق کف بوره است و او غیر بوره زبدیه و بغایت سفید و غیر جامد و شبیه بآرد است و بوره
زبدیه جامد و مایل بسرخ است در سایر افعال شبیه بوره و از آن لطیفتر و تندتر است زبد روغن تازهٔ بی
نمک است و مسکه و روغن کره نامند و مراد از روغن گوسفند و گاو و بز است در اول گرم و در اواخر اول تر و
ملین و منضج و مسمن و مفتح سدد و جهت تصفیه صوت و منقیه ریه و خشونت حلق و سرفه خشک و اورام
ظاهری و باطنی و ادرار و فربه بودن فضلات و با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و نفث مواد سینه و دفع
و مالیدن بر بدن و با شکر و خشخاش خوردن او بغایت مورث فربهی است و با بادام تلخ جهت رفع فضلات ریه و با قوابض
[illegible] و اسهال و تشنج که از حدت اخلاط باشد و با شیر کال جهت قطع [illegible] و مسهل و با زردهٔ تخم مرغ نیم برشت جهت لذع
اخلاط و با پانزده مثقال او با هفت مثقال شکر جهت رفع عسر بول مجرب و طلاء او بالخاصیه تغذیه بدن میکند و بی قوت
بیرون رویانیدن غذائی است و جهت نضج ورمها و کوبیدن افعی و عقرب و بن دندان جهت سرعت بیرون آمدن دندان
جهت سرعت بیرون آمدن دندان اطفال و رافع خصف تازه و کهنه و با ادویه مفتحه جهت ورم اعصاب و حجاب دماغ و
جراحت مثانه و قرحه با وسعفه و جرب خصوصا بعد از تطلیه صاحب جرب متفرح خود را بپوشاند عرق کند
در روز رفع علت شود و حقنه او جهت ورم صلب امعا و قرحه آن مفید و دودهٔ روغن تازه جهت منع سیلان مواد
بچشم و التیام قرحه و جرب و حدت بصر و غلظه پلک نافع و مضعف معده و مسقط اشتها و مصلحش [illegible]
و نمک و شکر و عسل و بدلش شیر تازه که در جوشانیدن خمر او سوخته باشد و قدر شربتش تا سی درم است زباد
نوعی از عطریات است سیاه مایل بسرخی و سایل و در بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوانی که بهندی مشهور به زباد و بفارسی
گربه زباد نامند و آن حیوانی است قریب بجثه سگ و با خطوط سیاه و چون حرکت بسیار دهند از ما بین دو ران
او از عضوی شبیه به پستان مانند چیزی حاصل میشود و در غایت خوشبوئی در سیم گرم و در دویم معتدل
و منشف و مقوی دل و بسیار مفرح و مقوی حواس و جهت تسهیل ولادت نیم درهم او را با مثل زعفران و
مرق گوشت فربه مرغ مجرب دانسته اند و مجرب غشی و خفقان و توحش و جنون و درد رحم و مقعد و طلا
او جهت نضج دمل و التیام قرحه و با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه و تقویت آن مفید و بوییدن او جهت زکام

وتمریخ او بر قضیب نافع حال زنان ومداومت بوسیدن او مورث بدخلقی وضیق النفس ومصدع محرور ومصلحش صندل

وکافور واغذیه بارده مات وبدلش غالیه **زبرجد** ارسطو زمرد و زبرجد را از یک کان میداند و در معدن طلا متکون

میشود وبهترینش صاف کبرنگ زامصری وزرد مایل بسبز خواست واو را هندی کویند در سیم سرد وخشک ودر افعال

مثل زمرد وجالی ومفرح وقاطع نزف الدم ورافع عسر بول ومفتت حصاة وجهت رفع جذام بهترین ادویه ومقوی

وتعلیق او جهت صرع ولادت نافع ومسقط باه ومصلحش عسل وقدر شربتش تا نیم درهم وبدلش زمرد است وچون با

نوشادر سایند ونقطیر نمایند واجساد ضعیفه را برآب شرب بفر رسانند وچون صورت عقرب بروی نقش کنند وقمر در

حین عمل در حوت باشد وانکشتری او را در بنصر چپ کنند باعث فرح واز الدم کردد وچون در طالع سرطان بر آن

صورت ماهی نقش کرده ودر رصاص پیچیده در دام ماهی نصب کنند ماهیان از همه بحر بدام آیند وکویند شراب در

زبرجد مست نمیکند **زبل** سرکین حیوانات است ومجموع آن کرم وجالی ومجفف اند وز بل هر یک با اصلان مذکورات

زنبور حیوانی است بقدر مکس کوچکی ودو نوع ابلق از خطهای سفید وسیاه وبعضی از بوستان و نیز بدستور ابلق

ودیگری کوچک ویا اصفهانی خوکره نامند ومشهور است که هر چند او را بزنند فربه کردد در سیم کرم وخشک ومادام

کرم است تخورده باشد کوشت او صالح الغذا وجهت ریاح وسرد دیها احشا واذابه بلغم وتحلیل مواد وپوشیدن

بوست او جهت نقرس ومفاصل ورعشه وخدر نافع **زبد البحر** اذارکیون است **زبد البطیخ** اسفیداج است **زبد القصب** دیو جرج

است که در بیخ نی جمع میشود **زبد الملح** نمره اسبوس است **زبد القمر** حجر القمر است **زبد القوارير** سحقونیات است **زبربج** طبع

نقی است **زبیب الجبل** زبیب الجبل است **زبان کنجشک** اسم فارسی لسان العصافیر است **زجول** تخم کشوث است **زجاج**

بفارسی آبکینه وشیشه نامند ومعدنی ومصنوع میباشد ومعدنی آن سفید والوان مختلف اند وبدستور

مصنوع ان وارسطو بلور را از جنس معدنی او دانسته وآبینه سنک از جمله معدنی وغیر بلور است وبهترین

معدنی سفید ودر اول کرم ودر دوم کرم وخشک ودر افعال مثل مصنوع است ومصنوع او از سنک ریزه

سفید وقلی است که با نمک صغر کلا زند وانچه با مغنیسیا کداخته باشد صاف وشفاف وقبول رنکها میکند

وشیشه نیکو والوان مینا از انجمله اند وزجاج فرعونی آنست که پوست تخم مرغ را یکهفته در شیر تازه بخیسانند

وشبانه روزی دو بار تغییر دهند وبعد صد مثقال از زجاج بیست وچهار مثقال از آن در حین کداختن



اوکند واقسام مصنوع کرم تر از معدنی ومحرق او مجفف بلیغ ومقطع ومحلل وجالی واشامیدن او مفتت حصاة وقوی

الاثر وجهت ضعف کرده ومثانه وحرقت البول ودفع سپرز وطلاء او جهت خارش وبا روغن زیتون جهت دوبا سیدن عطسه

واکتحال او جهت رفع بیاض وجرب وسبل وجلا بصر وسنون او جهت رفع زردی دندان وضماد وش با خاص جهت خارش وداء

ان بسیار نافع ومحلول او در افعال مذکوره قوی تر واز آن با معطر مکرر نوشادر وشب میشود ومضر احشا ومفرج امعا

ومصلحش کثیرا وقدر شربتش تا یکدرهم وبدلش زبرجد است ومستعمل او وصحوق مثل غبار باید **زحل** بلغت اکسیریان رصاص

اسود است **زعفران الملك** شاه اوران است **زداوش** بلغت متکاب نمام است **زدوار** جدوار است **زرشک** اسم فارسی

امیر باریس است **زر** اسم فارسی ذهب است **زرده** اسم فارسی جزر است **زرجون** اسم خمر است **زرقون** اسم مغربی

اسریج است **زرنیا** بلغت مبارک است **زرقوری** بنات اطریلال است **زرنک وزرداله** بشاوذا الابع صعفر است

زرنیخ ابیض شک است **زرنیخ** مرتبار است **زرده تخم مرغ** اسم فارسی مح البیض است **زرورد** ورد موصوف

زرده چوبه اسم فارسی عروق الصفر است **زردالو** اسم فارسی مشمش است **زرین درخت** میرا الدوله کویند که او را

درخراسان کل ماشفان نامند نباتیست از نیک زرع ذرعی بدو بر کش عریض ومرغب کلش زرد وشاخهای او باریک ودر

وچون بر زعفران ...ور نماید کلش میریزد کرم وخشک وجهت عرق النسا واخراج خون محمد مثانه واحتباس بول وکرد

هوام نافع است وبعضی کویند اسم نام درختی **زرير** بفارسی اسپرک نامند ویونانی ادجیقر صباغان از او جزها

زرد کنند نباتی بقدر وشبری وکلش زرد وشبیه بکل عصفر تخمی مستدیر وبا اندک خارهای نرم وبرکش بزرك مایل

بسفیدی وکوچک بخش زیاده بر شبری وطعم کیاه او شبیه بکنکر است سرد وخشک وبا اندک حرارت وقوت

جالیه ومحلل صلابات وآنچه آثار ومسکن درد دها ومدر خون ومفتح سده ونیم رطل از مطبوخ او با مویز که سه

روز متوالی بنوشند جهت سپرز ویرقان واستسقا مجرب ویکوقیه از مطبوخ او با عسل همین اثر دارد وضماد طبیخ او

با آرد جو جهت اورام حاره بغایت مفید وخاکستر او جهت جرب وجراحات نافع ومصدع ومصلحش کتیرا وبدلش نصف

وزن او فوه وقدر شربتش در مطبوخات تا پنج مثقال واز جرم او تا سه مثقال است **زرنباد** بیخی است عطری او را

مستدیر وورق میکنند تا از کرم زدن محفوظ ماند وظاهر او واجزاء باطنش مایل بزردی واز بلاد چین وبنکاله میرسد

او نبات بقدر دو شبر وبرکش قریب بیرک انار وکلش زرد وثمر شبیه بغنچه کل ونحیش مثل زراوند وطعمش تلخ وانچه

الزاي مع الجيم
الزاي مع الحاء
الزاي مع الدال
الزاي مع الراء

شیرین باشد ضعیف القوت است و قوتش تا سه سال باقی در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و
معده و دماغ و محلل ریاح و موافق روح حیوانی و طبیعی و مشهی و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل سودا و جابر و
و تریاق زهر جانوران و مفتح سده و جهت وحشت و مواد سودا و خفقان و ریاح رحم و تحریک باه و نعوظ و دفع اطفال
و دفع رایحه سیر و پیاز و شراب و رفع درد دندان و حفظ صحت آن نافع و ضماد تازه او بالخاصیه نافع جمیع علل
و طلاء او برود لرد جهت داء الفیل و بهق و جهت کرم دندان موی چه کرم دیگر عود ننماید مجرب و تعلیق قطعه در رگ مقدار او
و حقوین و کم اشتها و غاده باده ما و سرین و مصدع و زیاده او مضر ... مصلحش بنفشه و بدلش در تفریح دو مثل او درونج
و در دفع زهرها مثل او درونج و نیم وزن او انزروت و چهار دانگ او طرخشقوق و مقدار شربتش یک مثقال تا دو درم است
زرنب برگ نباتی است از برگ صعتر عریض‌تر و مایل بزردی و خوش بو شبیه ببوی ترنج و گلش زرد و منبتش کوه‌ها و از قدر یک
مربع و مجوف و طعمش با حدت و قوتش تا چهار سال باقی و منبتش جبال الفارس و اجود او ترکستانی و نامند در آخر دوم گرم
و خشک و ملطف و بغایت مفرح و با قوت قابضه و مقوی معده و جگر و قایم مقام دارچینی و جهت امراض عصبانی و اسهال
و تصفیه صوت و ازاله بلغم و تقویت هضم و تحلیل ریاح و تقویت اعضاء رئیسه و رفع عسر بول و سردی مثانه و رفع
سموم نافع و عصاره تازه او در تفریح مثل خمر و سعوط او با آب روغن بنفشه جهت درد سر بارد نافع و مضر محرور و
مصلحش کشنیز و مقدار شربتش تا دو درم و بدلش مثل او دارچینی و گویند کبابه و سلیخه است **زراوند** لغت فارسی است
و قسم زراوند طویل و ماده را مدحرج نامند و از مطلق او مراد قسم طویل است و ماده نرخ است بسط و انگشتی و زیاده
از آن و دو دراز و ظاهرش تیره مایل بسرخی و باطنش سرخ مایل بزردی و طعمش تلخ و با اندک زهومتی و برگش شبیه
ببرگ لبلاب کبیر و از اندک دراز و عریض تر و شاخها بقدر شبری و باریک و گلش بنفش و بشکل شکوفه امرود و قسمی
از آن ضعیف و غیر مستعمل الطبائب است و بجهت عطریت و حدت داخل روغنها می‌کنند و آن بخیست دراز تر از قسم
و باریک و پوست او غلیظ و گلش شبیه بگل سداب و قسم اول در سیم گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض
و تریاق سموم حیوانی و نباتی و قاتل اقسام کرم معده و جالی و جاذب و محلل و مقطع بلغم و مفتح سده و مفتت حصات
و کشنده قمل و جهت بواسیر و تشنج و استرخای عصب و تنقیه سینه و صاف کرده رنگ رخسار و رفع ریاح
و تنقیه جگر و با شراب جهت سموم و با فلفل جهت اخراج حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهت سپرز

و یکمثقال او با شراب یا عسل مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و جهت صرع و کزاز و ضعف احشا نافع و ضماد او جهت
گزیدن عقرب و هوام و رویانیدن گوشت در قرحه دو شاخ دو رحم و سایر زخمها و با عسل جهت قروح رطبه و متعفنه و با سرکه جهت
و مسهل رطوبات غلیظه لزجه و جهت سده صلب و جهت اخراج جنین نافع است
سپرز بغایت موثر و مقدار شربتش از نیم درم تا دو مثقال و گویند مضر سپرز و جگر است و مصلحش عسل و بدلش زراوند
مدحرج و گویند در تحلیل صلابت سپرز و ریاح مثل او وزن او نصف او انزروت و در تجویف عسالیج الکرمات
زراوند مدحرج بفارسی زراوند گرد و باصفهانی عود الودج نامند و بحری است مدور و باهنی بقدر فندقی و شاخهای
گیاه او زیاده بر ذرعی و برگش شبیه ببرگ زراوند طویل و از آن کوچکتر و خوش بو و با اندک تندی و نرم و گلش سفید
و مجوف و سرخ و بد بو و قوت اقسام او تا دو سال باقی است در دوم گرم و خشک و محلل و ملطف او زیاده از طویل
و ملطف اخلاط و منقی فضول و بهرو فاد درهم سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ و جهت ربو و ضیق النفس و سرفه
مزمنه و فواق و جنون و صرع و وسواس و تنقیه چرک زخمها و دندان و فسخ دهن عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لوزتین
بارده و در سایر افعال اقوی تر از طویل و ضماد او جاذب پیکان و خار و استخوان ریزه شده در اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه
و با عسل جهت رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه موثر و مقدار شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و مجفف اعضا و مصلحش عسل
و با روغن کدو و بنفشه و بدلش قسم طویل بوزن او و نیم وزن او ریوند چینی و گویند بوزن او زرنباد و نصف او قسط
و ثلث او بسباسه است **زرنیخ** لغت فارسی است و بیونانی ارسانیطیقون نامند بمعنی کبریت الارض است و پنج قسم میباشد
یکی زرد و بهترین او صفائحی براق زر است و زرنیخ ورقی گویند و دیگر سرخ و بهترین او شبیه بسرخ و صاف و زود شکن است
و یکی سفید و او را زرنیخ الثوم و دوا آهار الشعر نامند و زبونترین اقسام و بدبو و سبز و سیاه او نیز غیر مستعمل است
قسم زرد در سیم گرم و خشک است و سرخ آن در چهارم و سفید و سیاه و سبز قوی‌تر و اقسام زرنیخ از سموم است
و محرقان لطیفه و جهت بر دن موی سریع و منضج اعلی او بسیار سرخ و شفاف و براق و در دستینه با افعال قوی تر از همه
و مجموع آن معفن و لذاع و محرق و با قوت قابضه و سترنده موی و گوشت زاید زخمها و کشنده اقسام کرم معده و
جالی آثار خون مرده و دافع جرب و سعفه و آکله و با زیت جهت داء الثعلب و با ماش و اهلک و خاکستر و اشال آن جهت سترده
موی و با زفت جهت جرب ناخن و با روغن زیتون و اشال آن جهت سترده موی و دفع قمل و با بیه جهت تحلیل جراحات و با او
کال سرخ جهت بثور مقعده و بواسیر و جراحت بینی و با ادویه مناسبه جهت بردن گوشت زیاده و رویانیدن گوشت بر خلاف

وبخور او با اتیلنج بدستوری که دود آن بحلق برسد جهت سرفه کهنه و با میعه و مغز چلغوزه و مغز بادام و با السوس چون
مکرر بخور کنند جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه بغایت مؤثر است و شرط است که بعد از بخور هر روز اردکنه با
مغز بادام و روغن تازه جهت رفع مضرت دود استعمال نمایند و طلاء زرنیخ سرخ با بول حمار و بدستور با آب برگ سبز
تازه بعد از کندن موی جهت منع رویدن او مجرب و بلیة انک او با عسل جهت قصد فیه او از رفع کردن جوک سینه
و آشامیدن او با آب پیه و قی کردن جهت تب ربع مؤثر دانسته اند و احتیاط آنست که آشامیدن او به جهت جرات
ننمایند و طلاء او با زهره گاو و آب حی العالم و شب جهت منع سوزانیدن آتش و چون با بول صبیان سوشته سود آ
سنون او جهت بردن گوشت متعفن دندان و رویانیدن صحیح آن آزموده است و با سرگین گنجشک جهت ثالیل مجرب
با صبر و حب البان و آب کندنا جهت سقوط بواسیر و التیام جمیع زخمها بعدیل است و چون در شیر حل کنند هر یکی که
بران صبور کند بمیرد و بدل آن بعد از نصف آن زرنیخ سرخ است و بدل هر دو داکثر اضعاف الکبریت و کلفی که از تصعید زرنیخ
بهم رسد رفع آن را اطلای کل عصفر وارد برنج و غاید و چون زرنیخ زرد را بند بیرون تصعید و سفید کنند یکجزو او
ده جزو نقره را قمر سازد و از مجربات دانسته اند و طریق تدبیر بدستورات الیوالست **زرافه** جوانیست بفارسی
شتر گاو پلنگ نامند چه گردن او دراز و شبیه بگردن شتر و سر او مثل شتر و رنگش مثل آهو و منقط بسفیدی
شبیه به پلنگ و پای او مثل پای گاو و شاخش به ستور و دستش دراز از پا و در بلاد حبش یافت میشود گرم و خشک
و مولد خلط غلیظ و سودا و پیه و نفعی از آن در طب ذکر نکرده اند مگر زهره او که جهت نزول الماء مفید است **زرور**
از جمله طیور است و بفارسی سار و بترکی سقرچین نامند گرم و خشک و منهی و مقوی باه و مضر دماغ و مصلحش
آبکامه و سرگین او جهت کلف و بهق و سرخ کردن گونه و رفع غشاوه بصر مؤثر است **زریق** مرغیست سفید و
ابلق و بزرگی میباشد و گوشت او بدطعم و بر لیف و عصب و بطی الهضم و مصلحش روغن بحش و با ابجیند
مطبوخ استعمال نمودنست و گوشت او گرم و خشک و محرک باه و سرگین او بسیار نافع جهت رفع آثار و زهره او
با شحم و جهت بیاض چشم و استرخای قضیب طلاً و ضماداً نافع است **زعفران** معروفست در سیم گرم و در دوم

خشک و مفرح قوی و مقوی حواس و منضج و مفتح و محلل و مصلح عفونت اخلاط بلغمی و مدر بول و با قوة قابضه
و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و احشا و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک و منقی گرده و مثانه و

ومنوم و جهت سده جگر و سپرز و رسانیدن قوة ادویه با عضا و بکثیفال جهت عسر ولادت مجرب و هر روز ده
قیراط آشامیدن او جهت ازاله سپرز و با بیضه جهت خمار و با ادویه مناسبه جهت درد مقعد و رحم و با عسل جهت
ریزانیدن حصاة و ضماد آن جهت منع سیلان رطوبات بچشم و تسکین حمره و ورم گوش و درد سر بارد و نافع نقرس
و حمول او جهت درد رحم و مقعد و اکتحال او جهت جلاء بصر و دمعه و غشاوه و رفع زردی چشم و سلاق و جوهر و قرحه
او جهت قطع نزف الدم و طلاء آن او با زرده تخم جهت نقرس و مفاصل و نطول او جهت رفع بیخوابی و صداع شدید نافع و مصدع
و مخرج و مضعف اشتها و مغثی و بدل او مترا و مکدر حواس و مضر اعصاب و مصلحش انیسون و سکنجبین و قدر شربتش
تا دو درهم و سه درهم او کشنده بتفریح مفرطاست و بدلش مثل آن قسط و مثل او دارچینی و ربع او سنبل و سدس او
سلیخه است و چون ده درهم او را با آب سوشته مثل گردکان مدور ساخته تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه
زنان و مادیان بالخاصیه مجرب و روغن او که پنجاه مثقال او را در سه رطل و نیم روغن کنجد یا روغن زیتون تریخ روز
هر روز برهم زده صاف کرده باشند در سیم گرم و خشک و ملین عصب و صلابت رحم و مسخن و منوم و محلل و تدهین
بینی و سعوط آن جهت ذات الجنب و طلاء او جهت تغییر قروح رحم و اعضا و قروح خبیثه و حمول او با موم و مغز استخوان
جهت قروح خبیثه رحم و برگ گیاه او جهت التیام جراحت تازه و منع ریختن مو آنرا با عضا مفید و چون اندرون سیب را
خالی کرده زعفران پر کرده بو کنند جهت خناق و ذات الجنب و خفقان بی عدیل است **زعفران الحدید** زنگ آهن است که
او را اسوهان کرده بر روی صحیفه پهن نموده ترکنند و بجای نمناک بگذارند تا زرد شود بعد از آن کوبیده اجزاء زرد شده
او را بگیرند و باز بدستور که ذکر شد عمل نمایند تا همه زعفران گردد بهترین اقسام و خصوصاً در صناعت آنست که
براده حدید را با ربع او نوشادر سائیده در زمین نمناک دفن کنند تا ده روز و مجموع زعفران میشود گرم و خشک و
قابض و از جمله سموم و ضماد او جهت نقرس و بواسیر و داخس و خشونت پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب و با سرکه جهت
باد سرخ و جوششهای حاره مجرب و فرزجه او جهت قطع حیض و ذرور او جهت قطع خون بن دندان و تقویت آن نافع
و خوردن ده بکفیه لطان مانع آبستنی است و در صناعت جزو عظیم است **زعرور** در اصفهان کوبج نامند و بترکی
بلیشان و در تنکابن کرچیل گویند از جنس کنار و ترش طعم در آخر دوم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن حدت
صفرا و خون دقیق و جهت اسهال و تقطیر بول و جگر و معده حار نافع و مقوی اشتها و ابدال او با شکر جهت درد سر حار

الفصل الرابع

الزاي مع الفاء

وضماداً او جهة اورام صلبه و باد سرخ مفيد و مضر كرده و مورث قولنج و مصلحش انيسون و عود و قدر شربتش از اب

او بيست و پنج درم و از جرم ان ده تا از ده مثقال و بدلش سبب ترش **زعرور** است و اسم فارسى تخم كتان **زغار** خر [illegible]

زغ اسم فارسى [illegible] **زيفرا** اسم مغربى عناب است **زفت برى و جبلى** زفت يابس است **زفت رومى** شامل زفت

يابس و زفت بحرى و از مطلق او اكثر زفت بحرى مراد است و گويند اسم قيقهن است **زفت رطوبة** رطوبتى است كه از درخت

صنوبر [illegible] بار كه قسم نر است و رطوبت بار دار ان كه غير درخت جلغوزه است و مسمى به صنوبر حاصل ميشود و منجمد او

را اتيانج است و انچه از درخت شربين كه از اصناف سرو است و ثمرش مانند ثمر سرو است و از ان كوچكتر است بهم رسد

قطران نامند در سيم گرم و در اول خشك و منضج اخلاط غليظه و ملين صلابات و اشاميدن او جهت ربو و تنقيه

چرك سينه و حلق و دفع سميت ادويه قتاله و باشكر جهت نفث الدم و مدة سينه و سرفه مزمن و ضماد او جهت [illegible]

بظاهر جلد جهت فربه كردن اعضا و با نمك جهت گزيدن جانوران و باموم جهت برص ناخن و قوبا و تحليل جراحات

صلبه و صلابت رحم و شقاق مقعد و جراحت فم معده و مثانه و با عسل جهت پاك كردن چرك زخمها و خشك [illegible]

و الصاق و بريان سر بعد از تراشيدن با فوخ جهت اخراج زلوئى كه در حلق مانده باشد مجرب دانسته اند و با [illegible]

جهت اقسام خراز مفيد و جهت جرب حيوانات و تمدد اعصاب و عرق النسا و داء الثعلب و با اردجو جهت [illegible]

كوشت زخمها و غرغره او جهت ورم عضلات حلقوم و مرى و قطور او و با روغن بادام جهت رفع رطوبات كوش

و حقنه او جهت ورم حاره و صلابه امعا و رحم و گويند عفونت مؤثر و مضر شش و سر و مصلحش كتيرا و بنفشه و قدر

شربتش تا سه درم و بدلش مثل او قير است و گويند ربع او قطران و دو روغن كه رطوبت بخارا وست كه در حين جوشانيدن

پشمى از بر روى او گذارند و انچه در پشم جمع شود فشرده اخراج نمايند و ضماد او با اردجو جهت خنازير و روئيدن

موى در داء الثعلب و جرب انسان و حيوان و تمدد اعصاب و عرق النسا و امثال ان انفع از زفت است و قا

طع نزف الدم و مسهل و ترياق سموم و جلا است و دود زفت جهت نيكو كردن مژگان و قرحه چشم و تقويت باصره و

دمعه و سوزش چشم و رفع ريختن مژه بغايت مؤثر است **زفت يابس** زفت رطب است كه بخودى خود خشك شود

و يا بطبخ خشك كنند در سيم گرم و در دوم خشك و تجفيف او زياده از رطب و در انضاج ضعيفتر و جهت التيام

قروح و ضربه و سقطه و اشاميدن او با زرده تخم مرغ نيم برشت جهت قطع خون حيض و نواسير و سستى كمر و تقويت رحم

نافع و در

نافع و در ساير افعال ضعيفتر از رطب و قدر شربتش تا دو مثقال است **زفت بحرى** شبيه بقطران و سياه و سيال

و از زمين مثل نفط حاصل ميشود و ضعف سيال قير است و كشتى را بان استحكام ميدهند و داخل مراهم ميكنند

و بهترين او صاف و براق است در سيم گرم و خشك و محلل و مقوى مفاصل و جهت عرق النسا و فالج و جذام و التيام اعضاى

شكسته نافع و قدر شربتش از يك درم تا دو درم و مضر شش و مصلحش كتيرا و بدلش قطران و گويند جاوشير [illegible]

الزاي مع القاف

زقوم از اشجار است و حجازى و شامى ميباشد حجازى او بقدر [illegible] و برگش از برگ انار عريضتر و با [illegible] و گلش در

اطراف شاخهاى او سفيد يا سمين و زرد و ثمرش سياه رنگ و شبيه هليله و در جوف ان دانه مثل كنجد و اين نوع را

بان و بان تازه او جهت جراحات تازه نافع و قوى القبض و رادع است و درخت نوع شامى بزرگتر از حجازى و خار دار و

گلش زرد و ثمرش از هليله بزرگتر و سياه [illegible] و با عفوصت و مغثى است در دوم گرم و خشك و محلل رياح

و جالى و رادع اثار و قدر شربتش تا پنج درم است و روغن تخم او با انداختن [illegible] محلل رياح و مفاصل و سوداء بلغمى و اخلاط

غليظه و مسهل ان و رافع سده و سپرز و جهت فالج و نقرس و امثال ان شرباً و ضماداً نافع و مصدع محرور و سياه كننده

جلد و مصلحش شير تازه و قدر شربتش چهار قيراط و بدلش نفط است **زقال** اسم فارسى قرانيا است و ان ثمرى [illegible]

بقدر زيتون و بالوتى رنگ و بعد از خشكى سياه ميباشد و ترش و با اندك عفوصت و قبض و سرد مايل باعتدال

و جهت اسهال و قرحه امعا و تقويت ان و تسكين عطش و التهاب معده و غثيان خونى و صفرا و منع صعود بخارات

بدماغ نافع و مضر سينه و مصلحش شكر است و ثمر خشك نارسيده او كه سبز باشد جهت اورام و قروح فم بغايت مؤثر

و خاكستر برگ او جهت رفع اثار مفيد است و مؤلف تحفه الا اينكه قراقطا را اشتباه بزقال نموده و در امور باردين

را با ان ذكر كرده و [illegible] زرشك دانسته اند و ظاهراً قراقطا با بار ريس اشبه است **زقاط** اسم بربرى جبل الزلات

زلابيه بفارسى حلواى زليبيا نامند مولد خلط صالح و سريع الهضم و بغايت مسمن بدن نحيف و مقوى گرده و جهت

رطوبت شش و سرفه نافع و مسدد و مصلحش سكنجبين و انار **زلابيه الملوك** نوعى از ابو نفت كه حى العالم باشد

و بفارسى زلف عروسان نامند **زلنج** اسم عربى جشل است **زلو** اسم فارسى علق است **زمادة الراعى** اذان الغزال است

زمور اسم فارسى زفت يابس است و در دلال معقول را از مور [illegible] نامند و مستعمل ذكر انست و در احتباس حيض

[illegible] است و قدر يكمثقال او با زرده تخم نيم برشت [illegible] **زموم** [illegible] است **زنج** بفارسى چرخ و بترك

او بلکو نامند از جملهٔ سباع طیور است کوشت او بسیار کرم و جهة ضعف دل طبیعی و خفقان حار حقیقی و زهره
او جهة غشاوه و ظلمت بصر مجرب و سرکین او جهة کلف و دفع آثار مؤثر است **زمرد** از کان طلا و غیر او بهم میرسد
و اقسام میباشد یکی ذبابی است یعنی در رنگ شبیه بذباب سبز تا انکه رخام او مکس نه نشیند و ان بغایت صاف و
آبدار میباشد و آبش متموج و رقصان و یکی ریحانی نامند که در رنگ شبیه بریحان است کبود و مشهور بزمرد [illegible] است
و یکی را فقی (?) کویند که در سبزی به سیاهی زند و زمرد کهنه نامند و یکی را صابونی کویند و ان سبزیست که بسفیدی زند
و بعضی این قسم را از جنس زبرجد دانسته اند مجموع او در دوم سرد و در سیم خشک و قوتش همیشه باقی است و مقوی
دل و جهة روح و تریاق زهرهای هوام و مفرح و رافع هموم و خفقان و جذام و اسهال دموی و قاطع نزف الدم و مقدار بول
و مفتت حصاة و جهة یرقان و ضعف معده و جگر و استسقا نافع و اکتحال او جهة تقویت بصر و سبل و طلاء او جهة سعفه
و قروح خبیثه مجرب و نکاه کردن او رافع کلال بصر و انکشتری او جهة حدوث صرع در شخصی که مصروع باشد [illegible]
و چون خاتم طلا باشد جهة دفع طاعون و تعلیق او مبطل سحر است و چون بکشتفال (?) او را انکشتری ممزوج از طلا و نقره
کرده المناسفه (?) دو مثقال باشد نصب نمایند در طالع میزان و آفتاب در برج حوامل (?) باشد باعث قبول [illegible]
نظرها و قضای حاجت مجرب دانسته اند و کویند چون بطعام زهردار رسد عرق کند و کویند حامل او تشنکی و دوری
نمیکشد و کویند چون افعی را نظر باو افتد کور میشود و قدر شربتش در دفع سموم یک دانک و بدلش زبرجد است



زنجبیله بلغت مصر و اسکندریه فلفل الرهبان را نامند **زند** بلغت شام اسم غار است **زنجرف** زنجفر است **زنجار الحدید**
زعفران الحدید است **زنطاج** قسمی از حلزون بری است که در اشجار و بقول میباشد بقدر باقلا [illegible] است و غیر بحری است که
در دیلم سنداله کاچول کویند و در حلزون مذکور شد **زنجبیل العجم و زنجبیل فارسی** اشترغاز است **زنجبیل شامی**
زنجبیل بلدی راسن است **زنوع** اسم عربی اسنیوبیت (?) **زنکار** اسم فارسی زنجار است **زنجار مجرد و زنجار دودی** از
اقسام زنجار مصنوع اند **زن** در سر است (?) **زنبق اصفر** کل نبات [illegible] است و کویند یاسمین زرد است **زنجره** بلغت اصفهانی
صرصر را نامند **زنجبیل** فجی است معروف و کیاه شبیه بکیاه شقاقل و از ان بسیار کوچکتر و بیخ ثمر و در عمان [illegible]
میباشد در سیم کرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و مقوی هاضمه و ملین طبع و مفرح مسکن جگر و منی و محلل
ریاح غلیظه معده و امعا و مجفف رطوبات دماغی و حلق و دافع تشنکی بلغمی و مقوی معده و جگر و قوه حافظه و جهة

سموم حیوانی و اخراج خلط غلیظ و رطوبات دماغی و حلق و دفع برودت هوا و فالج و کرم معده و یرقان و تقطیر بول
و اسهالی که از فساد غذا باشد و با نبات و کند (?) و جهة دفع مضرت میوه های تازه و رطوبت معده و بازدارندهٔ تخم بنیم برشت
جهة زیاده کردن منی و باه و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و سافین (?) و با خولنجان و پسته جهة تقویت باه و از اسرار مجرب است
اکتحال او جهة غشاوه و بیاض و سبل و ضماد او جهة تقویت اعصاب و مکرر [illegible] نواسیر [illegible] ورم دهان [illegible] داشتن
او دافع تشنکی بلغمی است و مضر محرورین و مصلحش عسل و روغن بادام و قدر شربتش دو درهم و بدلش دار فلفل است
و مربای او محرک باه مبرودین و جهة تقویت هاضمه و تنبیه [illegible] و تخفیف بلغم قوی تر است **زنجبیل الکلاب** کیاهی است
بسیار تند و کشنده سک و برکش مثل برگ بید [illegible] و بزردی مایل و [illegible] و شاخهای او سرخ است بسیار کرم و خشک
و ضماد او جهة کلف و دفع آثار بسیار قوی الفعل است و برکش محلل اورام صلبه و خوردن او جایز نیست و مؤلف اختیار [illegible]
بدیعی او را بیخ فلفل الماء دانسته اند و اوصاف فلفل الماء ظاهر میشود که غیر اوست **زنبق** از ریاحین معروف است و بفارسی
سوسن آزاد نامند و او غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است و در سوسن مذکور میشود و اشتباه عظیمی در ان کرده اند
در دوم کرم و در دوم (?) یبوست معتدل و ملطف و مقوی دماغ و بیاض او در افعال مثل یاسمین کمتر و قوی تر از افسنتین و روغن او
کل بدیعی در آفتاب کذاشته [illegible] ازان کل زنبق را [illegible] نامند و در دوم کرم و در اول خشک و لطیفه
ملین و مقوی اعضا و نضج دهنده [illegible] و مسهل خلط مراری و مدر بول و طلاء او جهة دفع قشعریره و سودای دماغ و اعضا
و اعضای تناسل نافع و بدلش در [illegible] افعال روغن ایرسا و در غیر اینها الدو روغن نرکس است **زنجار** بفارسی زنکار کویند
او از کان مس بهم میرسد و در هندی [illegible] عبارت از وست و مصنوع او اقسام است یکی را زنجار مجرد نامند و ان زنکار مس است
که سرپوش مس را بظرف سرکه کهنه بنهی منطبق سازند که مانع صعود بخار سرکه کردد و بعد از هر بیست روز از ان سرپوش
زنکار را بتراشند و جمع کنند و یکی را زنجار دودی نامند و او را از صفایح مس که هر روز بران سرکه پاشیده در سرداب
بگذارند تا زنکار کرفته هر یک مثقال از زنکار را با سرکه کهنه در هاون مس بسایند تا غلیظ کردد و [illegible] اندرانی
و بوره سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده در آفتاب خشک کرده بهیئت فتیله بسازند و اقسام دیگر نیز در دستورات
مذکور است و بهترین او معدنی و دودی است در چهارم کرم و خشک و از سموم قتاله و اکال [illegible]
کوشت و مورث قرحه و قالع آثار و با موم روغن [illegible] و قاطع زیاده شده قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و جهة

رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بوره سرخ جهت جرب متقرح و برص و بهق و با عسل جهت تنقیه جراحات و

داء الثعلب و ناصور مقعد و مطبوخ او با سرکه و عسل جهت قروح لثه و جوششها بغایت مفید و سائیده‌اش با شیر

دختران و سرکه و عسل در قطور جهت کرم غلیظ و خشک شود جهت حدت بصر و قلع بیاض و ناخنه و موی و سبل و سلاق

و جرب و حکه و گرد سوده در شیشه بر نوشیا کرده جهت جرب و استرخای پلک چشم و سلاق نافع و طلاء او با قند و تخم خیر

و کتیرای سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت کل جراحات رطبه بغایت مجرب و مضر اعضای عصبانی و بیکدرهم او کشنده و مقی جهت

جگر و بعد از تجاوز او از معده علیهم العلاج و باید قدر قلیل او را با ادویه مضر استعمال نمود و چون در دهن زیاد

با آب ملوث ساخته از بخار دود دندان سقوط کند جهت دفع بدبوئی و قروح خبیثه او مجرب و با ادویه مناسبه جهت

قروح شهدیه مفید است **زنباه** اسم فارسی گیاهی است که در بلاد ترک در تابستان میکارند و در اول زمستان

می‌درود بسیار گرم و تند و مصدع و موجب حرارت بدن بطریقی که از هوای سرد متضرر نشوند و جهت تسکین

ریاح و حدت بصر و درد سر بارد نافع و خام او بغایت مغثی و مضر محرورین و مصلحش سرکه و تخم و انار و بعد از آن

خوردن **زنجفر** بفارسی شنگرف مانند معدنی و از معدن جیوه و طلا و سرب هم میرسد و بعضی او را کبریت احمر دانسته‌اند

و مصنوع او از زیبق و کوکرد است و در دستورات الصناع او مذکور است و در دوم گرم و در سیم خشک و بعضی در

دوم سرد دانسته‌اند از جمله سموم قتاله و رادع اورام حاره و قابض و از شانجی و قاطع نزف الدم و جهت رویانیدن گوشت

زخمها و اکله و تعفن قروح و سوختگی آتش و جوششهای حاره و حکه و نفث و حصف و دفع قمل و تاکل دندان و با موم

روغن جهت شقاق مجرب و دود او کشنده بخاری و کرب و بدلش شادنج و گویند مرداسنگ و سفیداب بدل اوست

زنبور نوع سرخ او را استیم خالب و طلای او جهت برص و اورام بارده با عسل و نمله نافع و گزیده او ضماد جامه او

مزمنه عصبانی مثل فالج و امثال آن بغایت نافع و از تجربات دانسته‌اند و ضماد مطبوخ نوع سیاه او در روغن زیتون جهت

برص و بهق و آثار غایره مؤثر و گویند آشامیدن خشک سائیده او بقدر یکدرهم موجب فربهی بدن است **زنبور عسل** نحل است

زوفرا قسمی از خرای بری است **زولم** بلغت رومی جاورس است **زولنک** بلغت مازندران قسمی از امرود صغار است **زوفای یابس**

گیاهی است مفروش بر روی زمین برگش شبیه برگ صعتر بستانی و مرزنجوش و با عطریه و شاخهای او برگ و بر سر کل

کل نابلیه زرد و تخم و تلخ مزه در دوم گرم و در اول خشک و گرمی او قوی‌تر از بستانی و لطیف و مسهل بلغم و مخرج

[illegible]

ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت سرفه مزمنه و ربو و ورم شش و نزله و عسر نفس و درد سینه و معده

و جگر و قولنج و گزیدن جانوران و فالج و داء الثعلب و داء الحیه و بهق و با عسل جهت دفع کرم معده و طبیخ او با سکنجبین

مسهل اخلاط غلیظ و با قرومانا و ایرسا اسهال او قوی‌تر و جهت نیکوئی رنگ رخسار و با شراب جهت استسقا و با طبیخ انجیر

جهت خناق و امتلای و ضمادش با آب جهت ورم حار و با شراب جهت بادردها و دفع خون مرده که در پلک چشم باشد و بخور او

جهت نزول آب و با بوره و انجیر جهت ورم سپرز و بخار مطبوخ او جهت ریاح گوش و مضمضه او که در سرکه پخته باشد جهت درد

دندان نافع و مضر جگر و مصلحش صمغ عربی و انار ترش و قدر شربتش از مطبوخ تا پنج درهم و بدلش صعتر است **زوفای رطب**

چرکی است که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران گوسفند جمع و منعقد میگردد و بفارسی سنگل پشم و بترکی

نامند بهترین او آنست که در شراب بجوشانیده پشم را از آن جدا کنند و جمع نمایند و با کوبیده پشم را اخراج کنند که

منعقد او بهم رسد پشم بیان و بر او جوشانیده چرکی از او بگیرند و در دوم گرم و در اول تر و گویند بارد و اول خشک است

منضج و ملین و محلل و جهت نفس و صلابت جگر و سپرز و برودت احشا و کرده و استسقا شربتا و ضمادا نافع و طلای او جهت

ورم مقعد و رحم و مثانه و جمیع اورام صلبه و تحجر مفاصل و تعقد عصب و اکله و جرب چشم و ریختن مژه و ابرو و تشنج

و شکستگی اعضا و وثی و با پیه مرغابی و طبو جهت قرحه گوش و قضیب و فرج و شقاق مزمنه و حمول او با اکلیل الملک و

روغن تازه جهت دفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع و مضر محرورین و مکرب و مصلحش سکنجبین و روغن گل و سرکه و بدلش

لادن و مغز ساق گاو و گوسفند و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال است و چون او را از پشم جدا کرده بسوزانند جهت

قروح مذاکیر و اعضای عصبانی بهترین ادویه است **زوان** نزد اکثری شیلم است و مؤلف جامع بغدادی غیر آن دانسته

و قائل است که آن دانه‌ایست مایل بسیاهی و اندک سبزی مثل ماشی و کوچک و طولانی و سرش باریک در غلاف و مفتح

مثل غلاف شنبلید و تلخ و مسکر قوی بلا تفریح و قسم بهتر او میباشد در سیم گرم و خشک و با ستیقه و با قوه جاذبه و ضماد

جهت بیرون آوردن پیکان و امثال آن از بدن بغایت مؤثر و خوردن او موجب سبات شدید و مصلحش ربوب حامض

و طلا او با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام و کاد و جهت درد سر مزمن بارد مفید است **زهره** بفتح

اول قریه‌ایست شامی در مغرب و نقلیه نامند و مذکور خواهد شد و بلغت فارسی مراره است و بعربی بر تخود الطلاق میکنند

و هیچ زائین نامند **زهره اسیوس** اسیوس است **زهم** اسم زباد است و گویند زباد اسم جانور و زهم اسم عطر اوست

زهرة الحجر جوز جندم است و گویند غیر از آن صورت است **زهر زمین** بلغت جرجان نازاد درخت است **زهره** بضم الزای بلغت کیسی نیا
نخل است **زهر** اسم عربی سم است و بعربی اسم شکوفه است **زهرة الملح** چیزیست شبیه بشوره و شور طعم و زعفرانی رنگ
شود بد بو و لذاع و در چینی که آب نیل طغیان کرده در زمینهای پست بماند و از آفتاب جا خشک گردد زهرة الملح حاصل
شود و ماسو حویه گویند که آن شوره ایست که مثل غبار بر روی نمک معدنی میباشد و بغایت گرم و خشک و تند و مجفف و محلل
قوی جهت قروح خبیثه و آکله و تفتیح جلد و رطوبتی که از گوش براید و جهت غشاوه و آثار قروح و منع روییدن موی و با
روغنها جهت اعیا کم از ماندگی باشد نافع و آشامیدن او با یکدرهم با شراب ممزوج در اسهال قوی تر از نمک هندی و مقدار
عرق و با سکنجبین جهت صرع نافع و مضر معده و بدلش بکوزه و نیم و نمک هندی است و هتسی از آن که مایل بسرخی
مانند داغها بهم چسبیده باشد از جمله سموم قتاله و یکدرهم او کشنده است و علاج بزیر بنیت **زهرة النحاس**
کف است شبیه بداغهایی که از ریختن آب بر روی مس تفته ظاهر شود و آن از کان مس و از مسی که گداخته بهم بیرسد و قوه
قریب به زنگار و آشامیدن سه قیراط او مسهل اخلاط غلیظ و ماء اصفر و غرغره او با عسل جهت ورم باد و طلاء و
مری و با روغنها و مرهمها جهت بردن گوشت زاید و تحلیل اورام و خشک کردن دانه بواسیر و با شراب جهت ... و منع
سفید و قطور او در کوشت ... بارد و غذا جهت گزیدگی نافع و از سموم قتاله است **زیره** اسم فارسی کمون است **زیره رومی**

الزای مع الیاء

اسم فارسی افیثمون است و کرویا را نیز نامند **زیت الاصفار و زیت فلسطینی و زیت رکابی** زیت الانفاقات
زیتون الارض مازریون سیاه است **زیتون بنی اسرائیل** حجر الیهود است **زیتون رماح** طرائیثیا است **زیتونیه**
بلغت مصر ایما و انوطالی است و گویند اسم درونفیون است **زیت الهرجان** زیت السودان است **زیرقون** بلغت دمشق
نوعی از درخت سنجد بی ثمر است **زین** کنانست **زیت شلجم** روغن تخم شلغم است **زیز** صرصر است **زیتون الحبشی و**
زیتون جبلی و زیتون الکلبه زیتون بریست **زیتون الماء** زیتونی است که نزدیک آبها روید در جمیع افعال ضعیف تر
از سایر است و بعضی گویند زیتونی که در آب نمک پرورده باشند مسمی بزیتون الماء است **زیره صحرایی** اسم فارسی کمون
بریست **زیره سبز** اسم فارسی کمون نبطی است **زیرنیان** ناخواه است **زیرباج** از اغذیه ملطفه اصحاء و مسکن صفرا و
و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سده و موافق اصحاب جگر خار و تبهای نایبه و شطر الغب و مضر مزاج
بارده است و طریق ترتیبش چنانکه در شفاء الاسقام مذکور است که گوشت را بقدر یک رطل ریزه کنند و اگر مرغ باشد
از بندها جدا کرده با دار چینی و نخود مقشر و روغن کنجد و آب جوشانیده و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب یا شکر

وکلاوقیه

و یک اوقیه بادام مغلوله در گلاب و یکدرهم کشنیز خشک و مثل آن عود و سداب و قلیلی زعفران اضافه کنند
زیتون بری و بستانی میباشد بستانی از درخت بزرگتر و برگش ابتدا زرد و سبز و از بری و بعد از چهار سال
برمیدهد و ثمرش اول سبز میباشد و رسیده او گرم با اعتدال و با قبض و نارسیده او سرد و بغایت خشک و سیاه او گرم و خشک
و سریع الاستحاله بسوداء و صفرا و مرخی معده و مغثی و بهترین او سبز رسیده است که در آب نمک پرورده باشند
و با طعام خورده شود نه قبل و بعد از آن و در این وقت مقوی معده و دافع انفتاح و مشهی و حابس طبع و منبه آنست
و مورث بی خوابی و لاغری و مصلحش مغز گردکان و بادام و روغنها و سرکه و گویند مضر شش و مغلظ و محرق
اخلاط و مصلحش شیرینیهاست و ضماد او جهت دفع سپوسه سر و ضماد نارس او جهت سوختگی آتش و طلاء دائم او با
پیه و ارد گندم جهت حسن ناخن و بخور سیاه رسیده او با دانه او جهت ربو و امراض شش نافع و برگش در دوم گرم و خشک
و ضماد او جهت حمره و نمله و منع زیاده شدن آن و شری و نار فارسی و غرب چشم و اورام حاره و التیام پوست سر که
منقلع شده باشد و با عسل جهت داحس و با آرد جو بدستور ... جهت اسهال و خایه و جهت قلاع و ضماد
پخته او با آب غوره مجرب ... که بقوام عسل رسد جهت دندان کرم خورده و ... و مطبوخ او در شراب جهت نقرس
و مفاصل و بدستور مضمضه و با آب طبیخ او جهت دندان کرم خورده نافع و حقنه آن جهت قروح با طنی مقعده و رحم
و عصاره آن در افعال مذکوره مثل برگ اوست و حمول او جهت قطع سیلان رحم و ترف الدم و ضماد او جهت بواسیر
حقیر و قطع ریختن مواد بچشم و با کل بلک نافع و چون بیخ درخت زیتون را با قدری برگ آن بجوشانند و مضمضه
نمایند جهت تسکین درد سر و نطول آن جهت زکام و تحلیل رطوبات و بخار او جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی نافع
موثر و تعلیق بیخ او بالخاصیت جهت سم عقرب آزموده است و چون شاخهای بار دار و برگ او را در کوزه کرده
نمایند پس از کوزه بیرون آورده شراب با او بپاشند ... کنند در همه افعال قوی تر از توتیا است
ضماد خاکستر برگ او با سرکه جهت عرق النسا و بالای عرق قریب از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهت قرحه نموده
و درمع علة از مجربات بیان نموده اند و مولف تذکره ضماد مدقوق برگ و شاخ اقسام زیتون را در این امر مجرب دانسته
و ضماد خاکستر او با عسل و آب غوره جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششها نافع و رطوبت شاخ تازه او
که از سوختن او بهم رسد جهت جرب و سبوسه سر و قروح آن نافع و نطول طبیخ همه اجزاء او جهت صداع و شقیقه و

عمل هیجان شهوت پیران صد ساله

مخصوص نوعی دون نوعی را افشرده اند و هرچند کهنه تر شود قوی تر میکردد و اکثر از هفت سال بکذرد و بعضی از روغن
بلسان یافته اند و بعضی تامل اند که تا چهار هزار سال یافته اند و کویند چون بیست و دو درم او را با مثل آن عسل
و ثلث آن کندر و روغن شونیز بالمناصفه در حمام سر روز بنوشند و ابیه در دان رود از غالیه بخور دفع از جمیع دردها
بارده و خدر و فالج و امثال آن نجات یابند و پیران صد ساله را هیجان شهوت شود و مجرب دانسته اند و روغن کهنه
از زیتون متعفن که ردی مولد خلط فاسد و بسیار مجرب و مولد حکه و مصلحش شربت بنفشه است و چون روغن زیتون را
با مثل آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و تجدید آب بر شود اول نماید تا شصت بار و بعد از آن که لها سوخته باشد جدا کرده
بجوشانند که بنصف رسد هر آب شکی ظهر از روغن بلسان و درد و اسرار عجیبه است **زیتاد** ثقل روغن زیتون است که او
در ظرف می نشیند غلیظ بجوشانند و بعد از آن بیفشارند در دو کوه و درد افعال القوی تر از حضض و ضمادش جهت درد
مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و التیام زخمهای بد و لاغر و با شراب و با ماء العسل جهت درد دندان و با
نقیع ترمس جهت جرب دواب نافع و هرچند کهنه شود در افعال القوی تر در ابدان مرطوبین مولد قروح است **[illegible]**
روغنی ترتیب مثل بادام کوهی و لوز البربر نامند و از درخت خاکنال بهم میرسد و خار مذکور را دواب میخورند و در
عراق تنکس کویند و بادام کوهی نیز نامند و طعم روغن شیرین و خوشبو است در دوم کرم و در اول تر و کویند خشک است
و مولد خون صالح و ملطف اخلاط و جهت امراض سوداوی و بارده مثل جنون و وسواس و فالج و خدر و ادرار فضلات
و تفتیح سده و اورام بارده نافع است و مولف اختیارات بدیعی غیره روغن لوز البربر را دانسته است **زیت الشلجم**
بلغت صعید مصر روغن افتیقطس است **زیت الجبل** بلغت نواحی مصر اسم نفط است **زیبق** بفارسی سیماب و جیوه
نامند از جمله فلزات و معدنی است شبیه نقره که او اخذ و از کدا از سنکهای سرخ شنجرفی بهم میرسد و در بعضی
بلاد بارده مثل مغرب و روم و اقلیم هفتم قطرات است که از دخان متکون میکردد و در غیر ظروف شیشه و سرب و
قلعی و جلد سالم بخ و طلا و نقره معدوم میشود در دوم سرد و در سوم تر و با حدت و قبض و استنشاق دود
محرق او مولد فالج و بطلان شامه و رعشه و زردی رخسار موجب خشکی تو قهای دماغ و کریزانیده هوام و طلا کشته او
با لعاب خربزه و بادام تلخ جهت جرب و حکه و دفع جمیع آثار و اکله و سعفه رطبه و قروح سائله و دفع قمل مجرب و با کندر
و [illegible] و موم و روغن زیتون جهت داء الفیل و [illegible] مجرب است و [illegible] بشرطی که

دوا را نپاشیدن آن در خلفا کر زاینین هوا مرونکاه داشتن عضای [illegible] جهت قبول غالیه و ضماد آن جواهر بو برکت
موثر است و مضمض آب غلک که زیتون را در آن خیسانیده باشند جهت استحکام لثه مفید و صمغ او در صورت
شبیه به صمغ بادام مایل به سرخی است در اول کرم و در دوم خشک و در تقویت ذهن قوی تر از کندر و رافع سعال مزمن
و اخراج بلغم و جهت دفع رطوبت جراحات و با مرهمها جهت رویانیدن کوشت قوی و صمغ بری قوی تر و مدر بول و حمول
او جهت دفع احتباس حیض و ضمادش با سرکه جهت قوبا و منقرح و سنون او جهت تسکین درد دندان کرم زده مفید است
و چون زیتون را در آلتی که اهل حرار طبخ داده باشند بخیسانند در روغنی او دفع میشود و بخور ذات زیتون قاطع
ربو و سعال است **زیت** بفارسی زیتون کویند انچه از زیتون رسیده کیرند زیت عذب نامند و غیر مغشوش او
سریع الانعقاد بر سطح بدن میباشد و اجزا او از یکدیکر منقطع نمیکردد بخلاف مغشوش و این نوع در دوم
کرم و با یبوست و قبض است و قول بر طوبت آن اصلی ندارد و مغسول او که با آب کرم بسیار بر هم زده صاف کنند
بی لذع و الطف است و چهار درم تنها او با طلا آب کرم و با آش جو مسهل قوی و جهت درد اعصاب و عرق
النسا و با شراب و آب کرم جهت مغص و اخراج کرم شکم و قی کردن با او جهت دفع سمیة ادویه و حقنه آن جهت قولنج
و رمی و سدی و درد مفاصل و عرق النسا و درد کرم و با مرهمها جهت التیام و اصلاح زخمها و طلا او جهت دردهای
بارده مفید و چون شش سال بر او بکذرد زیت عتیق نامند و کرم تر از غیر عتیق و محلل و ملین طبع و بثور و مصلح
ادویه و مضعف قوه آن و مانع جمود اعضا و رافع ضرر سرما و اکحال او مقوی بصر و جهت دفع بیاض رقیق و جرب
سلاق نافع و جهت نزول آب قایم مقام فتیح و طلا کرده بر کرم او و مسکن الم کزیدن عقرب است و چون روغن زیتون را
بجوشانند تا بنصف رسد بعد عتیق میشود و قدر شربتش تا هفت مثقال است **زیت الانفاق** روغن زیتون
نارسیده است و او معتدل و قابض است و کویند در اخر اول سرد و در اول خشک است مسمن بدن و معده و مفتت
حصاة و موافق معده و مقوی لثه و دندان و مانع ادرار عرق و صاف کننده اخلاط و مفتح سده و قاطع عفونت
و مقوی اعضا و مغسول او موافق درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کننده رنگ رخسار است و روغن زیتون نارسیده
قایم مقام روغن کل سرخ و رادع و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و انتشار آن و مقوی دندان متحرک و
مانع سیلان رطوبات لهاة و قاطع خون لثه است و جمیع مطالق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع مبتدا

عمل برطرف شدن شپش

بجای و بینی و گوش برسد و در بین هفته سه بار بخور کنند و غذای کم دار و غیر لطیف نخورد و بعد از تنقیه دو
دهند و چون زیبق را کشته در شیافی با لیدن برکردن بیندند مانع تکون قمل گردد و ضماد غیر مقتول او نیز جهت
خشک کردن دانه آتشک و قروح مجربست و خاکستر زیبق که در ظروف آن بهم میرسد در جمیع آثار مثل مقتول او است
و در سمیة مانند آن و آشامیدن غیر مقتول او بی سمیة و بسرعت از امعا دفع میشود با مغص و درد قوی و چون
ناکشته او را در هر چیزها لحید دو روز هر دو روز بعض بجنبانند یکدانک بنوشند و بتدریج زیاده کنند و گوشت ابع
از آن بخورند باعث مغص نمیشود و جهة حفظ صحة و تقویة باه و هاضمه و قوة بقیه بی عدیل است و قدر شربتش غیر
مقتول او دو درهم و بدلش رصاص محلول است و مصعد او بسیار گرم و با حدت و از سموم قتاله و محرق خلط و محلل
قوتها و مقطع است و طریق تصعید در دستور اول مذکور است و چون غیر مقتول او را با نقره خالص حل نموده
بر مس بمالند و با آتش بندند مس را مفضض کرداند و طریق عمل در دستور اول مرقوم است حرف الشین شاذج هندی
برهمن نامند برگیست بی ساق و گل و در آنجا و اینها ذره بلاد هندی و بوی شبیه به بوی کرد کان و مایل بسیاهی و کم
غبار بر آن نشسته و خوش بو و بی چین و بی خطوط و گویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد و قوتش تا سه سال
باقی است در سیم گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مصلح حال معده و مقوی احشا و اعضا
و حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و مفتح و مسمن و محلل ریاح امعا و جهة سیلان آب دهن و بد بوی آن که از ضعف
معده باشد و خفقان و وسواس و جنون و توحش و درد جگر مزمن و عسر ولادت و مشیمه و وجع فؤاد و تقویة
حواس و یرقان و استسقا و سپرز و حصاة و منع ناخنه و جمیع امراض مقعد و رحم و در اکتحال جهة بیاض و سلاق
و ظلمة بصر و ناخنه نافع و نگاه داشتن او در زیر زبان جهة لکنت زبان مفید و طلاء او با سرکه جهة احتباس حیض
شیر و دفع بد بویی زیر بغل و کنج ران و ضمید کوبیده مطبوخ او در شراب جهة تحلیل ورم اجفان و کذا شرب او
در میان جامه و اقمشه جهة منع کرم زدن آن مؤثر و مضر ریه و مصلحش مصطکی و مضر مثانه و مصلح آن شربت
بزوری و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش دو وزن آن سنبل هندی است ساج درختی است که در هند و اهل هند
شاکونه نامند بقدر درخت چنار و سرخ رنگ و صلب و مایل بسیاهی و چوبش را ارضه نمیخورد و کبیر الورق
و خوش بو و ثمرش بقدر فوفل و مستطیل و مؤلف تذکره او را اقسام هندی و افشا است چوب او در دوم سرد

حرف الشين مع الالف

وخشک

وخشک و با اندک حرارتی و ضماد سابیده او با آب سرد جهة درد سر حار و آثار بیرون خوردن نشاره او مسکن
تشنگی و التهاب معده و با ماء العسل جهة اخراج کرم شکم قوی الاثر است و طلای عرق او که بعد از احراق در آب
ناسور و امثال آن انداخته و سابیده باشند جهة ورم اجفان و تقویة بصر و حکه نافع و قدر شربتش از یک مثقال تا
سه مثقال و مضر جگر و مصلحش عناب است و روغن ثمر او غلیظ و خوش بو و جهة دراز کردن موی و دفع خارش بدن
مفید است و چون نافه مشک را در او گذارند حافظ بوی آن و وزن او را زیاده میسازد ساذوران معرب از سیاه
داران است یعنی سیاهی درختان چه دار بلغت فرس درخت است و بعربی سواد الحکام نامند بجهة آنکه قضبی مثل داراز آن
سید هند و سواد القضاة که صاحب اختیارات ذکر کرده اسم عفص است گفته و آنچه گفته که از درخت بطم حاصل
میشود اصلی ندارد بلکه چیزیست سیاه مایل بسرخی و براق است شبیه به بر شبت و با اندک تلخی و در جوف درختان هند
و بلاد حوالی آن بهم میرسد و مخصوص آن بلاد است و مؤلف تذکره آنچه از درخت نارجیل بهم میرسد بهتر دانسته
در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت محلل و رادع اورام حاره و با ابریشم قاطع نزف الدم و جمیع اعضا است گرگه را
و حابس اسهال صفراوی و التیام دهنده زخمها و با سرکه جهة ورم قضیب و انثیان و با شراب جهة اورام بارده و با روغن ورد
جهة منع ریختن موی مؤثر و بغایت مسود و دست و غیر آن جهة او با سرکه و حقنه آن بی سرکه جهة قطع خون حیض و تقویة رحم
و دفع اسهال نافع و صداع و منه خوردن او مولد سودا و مصلحش شکر و مقدار شربتش یک مثقال و بدلش دو وزن آن
موی در است سالامندرا اسم یونانی نوعی از عظایه و آن حیوانی است شبیه بمار و دست و پا دارد و دستها کوتاه و
بطی الحرکة و ابلق از زردی و سیاهی و دنبالش کوتاه و بزرگی بطانه اغو ویرن گویند و آتش درو تأثیر نمیکند و اکثر
نور آتش اندازند افسرده کند و یک مثقال او از سموم قتاله و بغایت گرم و خشک و معفن و مفرح جلد و بدهمین
روغنی که در آن طبخ نموده باشند ستردن موی و قرحه کننده عضو است و چون دست و پای او را قطع کرده احشا
او را اخراج نموده در عسل چند روز بگذارند عمل آن بهتر بود جهة درد مفاصل و ورم بارده ضماد نافع و خوردن آن
قتال او و فادزهر او تخم سنگ پشت است سام ابرص اسم وزغ عربیست و وزغ بلدی مسمی بچلپاسه است و او کوچکتر
از چلپاسه و شبیه بحردون و با نقطه‌های سیاه و بسمیة چلپاسه نیست و ملاقات خون او ببدن مورث
برص است در سیم گرم و خشک و ضماد کوبیده او بر اعضا جاذب پیکان و خار و دافع ثآلیل و ضمید خشک او

بردندان کوبیده مسکن الم آن و چون شکافته بر موضع گزیدن عقرب گذارند درد را ساکن کند و طلای او خشک
با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و دفع احتباس بول و قطور بول و خون در بول و با انداختن شک در احلیل جهت
دفع قروح بسیار مؤثر و همچنین جلوس در طبیخ او و همین اثر دارد و خوردن او مورث سل و امراض ردیه و مصلحش شربت
ریباس و امثال آنست ساسامان اسم فارسی نوعی از بید است و بسیار نرم و باریک و مایل بزردی و انار و حصیر فرقه هند
سرد و خشک و جلوس در آن باعث قروح و جهت دفع بواسیر نافع و سوخته او قاطع نزف الدم است سابنج معرب
از فارسی و اسم بیروج است ساساالیوس و سالیوس سیساالیوس است ساجی اسم هندی ملح القلی است سانعم
و ساق الاسود پرسیاوشانست ساسارکشت بزر الانجره است سالیون اسم یونانی کرفس است ساوس اسم
یونانی هندبا است ساترا و ساطوریون اسم یونانی خصیة الثعلب است ساق الحمام بلغت مصری رعی الحمام و انطاکی گوید
اناردو قیطر است ساغینی و ساغافینو اسم یونانی سکبینج است ساورس اسم یونانی فیرونج است ساریا اسم یونانی
عصا الراعی است ساطوریون اسم یونانی جدوار و بمعنی مخلص الارواح است ساریقون اسم یونانی شیح است ساری
اسم هندی حب النیل است سالیطس اسم یونانی حجر الفرات است ساسم ابنوس است و گویند انجواه است ساناخورا
اسم سریانی بادآورد است سالیوغریون اسم یونانی کبیکج است ساقل اسم هندی صعتر است سار اسم فارسی
زرورد است ساس اسم فارسی ضاافراست ساکونا اسم هندی بلیلج است سارسل اسم هندی قنقد است ساکو
کونا اسم هندی حجر البهت است ساوتیب اسم هندی جبه است سالیکا اسم هندی کندر است سپستان



لغت فارسی است و بعربی دبق نامند ثمر درختی است زیاده بقدر فاسی شاف و مایل بسفیدی و برگش مدور و بزرگ
و بار او در خوشه و در اول زرد و بعد از خشکی سیاه میشود و در حرارت و برودت معتدل و در اول دوم مسهل
محرور المزاج و مواد سوداوی و مزلق و ملین سینه و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش و قلیل الغذا و مقوی
امعا و جهت حرقة البول و سرفه حار و با ابریشم اخراج کرم معده و خشونت صوت و گرفتگی آواز و سرفه که از دوای تند بهم رسد
و اصلاح ادویه مسهله و بنهای حاره و بلغم شور نافع و ضماد مطبوخ او در دوشاب خرما جهت گشودن دمل
از موده است و قدر شربتش از سی عدد تا بیست مثقال و مضعف معده و گویند مضر جگر است و مصلحش در د
مرودی نکل سرخ و در غیر او عناب است و بدلش خطمی سج بفارسی شبنو شوق گویند سنگی است سیاه و براق

وزود

و زود شکن و سبک ... و در دوم سرد و در سیم خشک و خوردن او جهت خفقان و گشودن سده و ریزانیدن حصاة
و تقویت معده و جگر نافع و با شراب مقوی دل و اکتحال او بعرق غسول او یا عسل جهت جلای بصر و تقویت چشم و بقایای زخم
و پیوسته در او نگاه کردن مانع نزول آب و مقوی باصره مشایخ و نگاه داشتن او جهت دفع چشم بد و تعلیق او بر بدن
دافع درد سر و مضر سپرز و مصلحش ابنجره و چون سطوری دقیقه چند بر صفحه آن نشوی و اگر بکسی نوشته صاحب القوه
پیوسته در آن نگاه کند و در غیر او نظر نکند در آن روز القوه او دفع شود و از مجربات شمرده اند و نگاه داشتن
قطعه او که بقدر یک مثقال باشد جهت دفع فزع و وحشت آزموده است سباع اسم جمیع حیوانات درنده است سبع
الارض پرسیاوشانست سبع الشعر افتیمونست سبعبان از ادو درختانست سبوس گندم اسم فارسی نخاله است
سبزقبا بلغت اصفهان اسم شقراق است سبب اسم هندی صدفست سبینه بفرنگی ابهل است سبه نادیه بفرنگی
سطرونیونست سباری اسم هندی فوفل است سبلکی اسم هندی ورغر است سپرغم اسم فارسی شاهسفرم است
ستوا بناء بعد از سین اسم هندی مثمی از بیش است ستاوری اسم هندی بوزیدونست سجلاه اسم یاسمین است
سجیریه بلغت رومی ... سجاس بلغت یونانی اذخر است سحاب بلغت اکسیریان زیبق است سحاب البحر اسفنج است
بلغت رومی سحویدیون اسلست سحر بحای معجمه گیاهی است شبیه باذخر و بی شاخ و تلخ و بدبو در سیم گرم و خشک
و مقوی معده بارده و مفتح سده جگر و هاضم و قاطع بلغم لزج و محلل ریاح و جهت صرع و سکته و فالج نافع و
مضر محرورین و مصلحش ربوب ترش و قدر شربتش یک مثقال و بدلش یکوزن و نیم او اذخر است سخوس خزیوس
اذخر است سخیرون بلیلج احمر است سخاوس اسم سریانی اسطوخودوس است سخنیس اسم یونانی درخت مصطکی
سخینیا اسم یونانی مصطکی است سحاله انچه از فلزات بسوهان جدا کنند و آنچه در حین کوفتن از آن ریزد
سدر بفارسی کنار گویند و مراد از این اسم برگ سایید او است و بعربی او را برغار و ضال نامند و بوستانی که ثمر خار
و ثمر بزرگتر و لذیذ تر است و ثمر شبیه به سنجد و خوش بو و شیرین و با اندک ترشی و زرد و سرخ میباشد
نشاره چوب او در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و قاطع نزف الدم و دافع قرحه امعا و اسهالی که از ضعف معده
باشد و دافع استسقا و سپرز و حقنه او بدستور جهت جراحت امعا و ذرورش جهت زخمها نافع و قدر شربتش
تا هفت درهم است و برگ او جهت زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویت موی و منع سقوط آن و تقویت اعصاب و طرد
هوام و ضماد او با شراب جهت فضح و ورمهای حار و تحلیل آن مفید و بدستور طبیخ تازه و خشک او همین اثر دارد

و ثمر تر درا اول سرد و در دوم خشک و بعضی در اول گرم دانسته اند و نارسیده ثمر ترش او قابض و لزج و مسهل
بعسر و رسیده او قلیل الغذا و دیر هضم و صالح الکیموس و نیم رطل آب او مسهل صفرا و مقوی معده و امعا و مطفی
حرارت غریبه و خوردن ترش او مانع صعود بخارات بدماغ و دافع صفرا و تشنگی و آب شیرین او مفتح سدد و کشنده
کرم معده و امعا و مضر صدر و دیر و مصلحش کاهو و در مزاج محرور سکنجبین و ثمر خشک او قوی القبض و اوراق آن که
سونق النبق نامند جهت اسهال المراری و قرحه امعا نافع و ضماد شکوفه او و در حمام جهت رفع شری مجرب و غذای او قابض
و ضماد کوبیده او جهت شکستگی اعضا و تقویت آن مجرب و طلای مطبوخ او بحدی که غلیظ گردد جهت سستی اعضا
و عضلات و سر و جهت حرکت اطفال موثر و چون در آن شوق ... بکلاب آغشته زریع نمایند دبر او بادا ... کال ... باید و چون عسل
الوده باشند ثمر شیرین شود سذاب بیونانی پیجن و در شکان و دیلمی پیم نامند بستانی او درختی اناری و کوچکتر و برگش
ریزه و بدبو و بستانی سبز و کوهی غباری برا و شسته و گلش زرد و در دوم گرم و خشک و تازه او را خشکی کمتر
و برگ او عصاره او مدر بول و حیض و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و مفتح سدد و محلل ریاح و بالفعل تریاقی جهت
سپرز و ورک ان و قولنج ریحی و امراض سینه و مقعد و درد رحم و حصاة و بواسیر و اشامیدن او که با شبت خشک جوشانیده
باشند جهت تسکین مغص و درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفه مزمن و دوم حار زیره و عرق النسا و مفاصل
و لرزهای بارده و چون با روغن بجوشانند جهت اخراج کرم شکم و طبیخ او در شراب جهت استسقای لحمی و عود
او با نمک جهت حدت بصر و خوابیدن او دافع بوی پیاز و سیر و بقدر مثقالی مقوی هاضمه و مشهی و با انجیر و گردکان جهت
سموم هوام و سگ و مار و هر روز بقدر یک درم جهت ازاله فالج و رعشه و تشنج مجرب و تخم او نیز همین اثر دارد و آب
طبیخ او بقدر سه اوقیه یا دو وقیه با عسل جهت نواقض مجرب و چون داخل بینی ها کنند باعث خوش بوئی آن و شدت
اسکار و دفع ضرر آن میکند و مورث صداع و ثقل سر و مصلحش انار میخوش و به و شیرین است و اشامیدن
تخم او بقدر مثقالی با شراب جهت دفع مضرت ادویه قتاله و نیم درهم او جهت عرق النسا و دو درهم او جهت ازاله
درد گزیدن عقرب و رتیلا مجرب و بستو جهت گزیدن سگ دیوانه مفید و مانع حمل و حقنه طبیخ برگ سذاب با روغن
زیتون جهت نفخ امعا و نفخ رحم و ضماد او و محلل خنازیر و با عسل جهت درد رحم و اختناق رحم و مفاصل و ضماد مطبوخ
او در روغن زیتون جهت عسر بول و با انجیر جهت استسقای لحمی و به تنهائی جهت تهیج مجرب و با سرکه جهت رعاف و با ورق

الغار

الغار جهت ورم انثیین و با موم و روغن مورد جهت شوره و با نطرون جهت بهق سفید و جمیع اقسام ثالیل و با شبت و عسل
جهت قوبا و با سرکه و سفیداب و روغن گل سرخ جهت حمره و نمله و قروح رطبه سر نافع و با خود داشتن باعث گریختن جانورات
موذی و ضماد او جهت صاحب شامه و قطور عصاره او که در پوست انار گرم کرده باشند جهت درد گوش و اکتحال او با آب رازیانه و عسل جهت
ضعف باصره و سعوط عصاره او جهت ام الصبیان اطفال نافع و مداومت خوردن آن مضعف باصره و مصدع
و محرق اخلاط و منی و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش صعتر است و صمغ بستانی و
بری سذاب بغایت گرم و خشک و غیر ثانی فیها است و جهت قرحه چشم و تحلیل خنازیر و برص و فرزجه او بقدر یک دانگ جهت
اخراج جنین و مشیمه مجرب و گویند برگ او باعث رعاف قوی و قتال است و روغن سذاب که برگ تازه او را با چهار جزو آب
ده جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت برودت گرده و مثانه و درد کمر و رحم و استرخا و درد پهلو و تحلیل
ریاح و رفع لرزه و کوفتگی شامه و خوردن او بقدر نصف اوقیه در حمام جهت رعشه مجرب و حقنه او جهت مغص و قولنج
ریحی و غلیظ نافع است سذاب بری برگش باریکتر و کم شاخ تر و بدبوتر و تندتر از بستانی و در چهارم گرم و خشک و سموم
اقرب و چهار درم او کشنده تر از بستانی است و از ملاقات مطبوخ او دست ورم میکند و عصاره او و آب جوش برگ او باهم بایکنه
بمالند مانع زیان او میشود و چون در مکانی که سفیدان و مرغان بریزند حیوانات موذی مقاربت آن موضع نکنند و ضماد
پوست بیخ او با شراب جهت داء الثعلب نافع و چون برگ او را کوبیده ضماد نمایند موجب تاول و احراق و سوختن عضو
میگردد سدی بسبانج است سعد بی نیلج است سذاب الغزا اسم سریانی فراسیون است سرخس اسم فارسی است
بیونانی بطارس نامند و در تنکابن ... گویند و او بیخی است سیاه مایل بسرخی و برگ او مانند برگ ریشهای باد ...
ساق و بیخ او مایل و شاخهای او بیخ میر و بقدر ذرعی و کمتر از آن و برگهای او با زواید و خشونت و تر و بهم پیچیده
کرده با مرغان میباشد و نوع ماده او بی شاخ و منحصر در یک برگ و منفعتش در دوم گرم و در اول خشک و مجفف و دافع
دیدان و مفتح و دافع ثقل و مسقط جنین و مسهل قوی اقسام کرم شکم خصوصا با خربق سیاه و سقمونیا و عسل و شراب
و امثال آن و مفرح و دافع بخار سوداوی و محلل نفخ و تا چهار سال قوتش باقی است و جهت خفقان عسر العلاج و جراحت
گرده و مثانه نافع و اشامیدن یک مثقال او با سرکه عسل ... جهت دفع کرم و فکی اعضا و سقط
و ضرر بغایت مفید و چون از نوع نر او شش رطل تازه تا ده رطل بقدر ... کوبیده کرده درده و از ده رطل عسل بجوشانند

تا مهرا شود و با عسل یکسان کرده هر روز چهار مثقال بنوشند جهت رفع درد ورکین نرمن مجرب بوده ودوش جهت
جراحات رطبه عسل العلاج بغایت آزموده است و برگ تازه او ملین طبع و چون چند روز بپاشند مواد متنه
چشم را به پلک دفع میکنند و ضماد آن بر هر عضوی موجب اخراج فضول آن و چون با حنا بر سر که طلا کنند جهت منع نزول
آب مجرب دانسته اند و چون دود خام برگ او را در گشنیز کنند یا آب طبیخ او را بپاشند کیک را از طرف میکند و مضر بمعده
مصلحش شیح ارمنی و مقدار شربتش تا دو مثقال و بدلش قیقیل است **سریخ** از فلزی سوخته و سفیداب سوخته بهم رسد
و شبیه بشنجرف و از آن کم رنگ تر است و طریق ساختن او در دستور ادات مذکور است سودی او کمتر از سفیداب
خشکی و زیاده است و از سموم قتاله و طلاء او با روغن گل سرخ و روغن زیتون گوشت و دفع ورم زخمها و تنقیه چرک
آن و بردن گوشت زیاد و گوشت مرده و قطع بدبوی زخم و سوختگی آتش و بازداشتن سیلان خون و حقنه او با پیه
بز با آب بارتنگ جهت قرحه امعاء مفید است **سرو** درختی معروف است و ثمرش شبیه بجوز روی و در اول گرم و در دوم خشک
و ثمر او گرم تر از سایر اجزاء و صمغ او کمتر اثر و بنده و با رطوبت ... و ضعیف تر از قطران و درخت شربینی است و
نشاره چوب او جهت منع سیلان فضول و با مرضاو جهت تقویه مثانه و دفع بول در فراش و آشامیدن دو مثقال از
برگ ساییده او با نیم مثقال مرضاو جهت تقویه مثانه و عسر بول مفید و مضر ریه و مصلحش کثیرا و محرق مغسول او جهت
سوختگی آتش و غیر مغسول جهت جراحات رطبه و عصاره ثمر تازه او جهت بواسیر الانف و ضماد نخود او با سرکه کرباس
مخلوط کنند جهت قلع آثار بهق و سفیدی ناخن و با ادویه مناسبه و تنها او جهت فتق و التیام جراحات و تقویت اعضای
سست و قطع نزف الدم و تجفیف رحم و تحلیل اورام و دفع اعیا و با آرد جو و آب جهت حمره و نمله و سوختگی آتش و غرغره
طبیخ او جهت درد دندان و قروح لثه و استرخاء آن و بخور او جهت گریزانیدن هوام خصوصا پشه و لعوق او با
عسل جهت سرفه کهنه مجرب و مقوی معده است و آشامیدن او با شراب جهت قطع نزف الدم و قرحه امعاء و منع انصباب
فضلات بمعده و دفع نفث الدم و انصباب مواد و رو جمعش جهت رفع بواسیر مقعد و بواسیر الانف و با کتان جهت قروح
رطبه و خاییدن او جهت رفع سیلان آب دهن نافع و چون ثمر و برگ او را با اشنان و آب و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود با
روغن کنجد بجوشانند و ثقل او را بر موی خضاب نمایند و روغن را طلا کنند جهت سیاه کردن و دراز کردن و حفظ موی
او مجرب و تضمید او با موم و روغن زیتون جهت تقویه معده نافع و بدلش مثل آن از زوفا سرخ و نصف او پوست انار

سرطان

سرطان بفارسی خرچنگ نامند در دوم سرد و تر و با جذب و تحلیل و جهت ریا و قسم نادر است و علامتش آنکه چون
سوزنی بر پشت او فرو برند آب سفیدی ظاهر کرده و ... و کثیر الغذا و بطیء الهضم و سرد و قی از طبیخ
او با کرفس و رازیانه مفتت حصاة و مدر حیض و فضلات و سحوق او ... با باد روح جهت سم عقرب و با شراب جهت نهش
و با شیر الاغ جهت گزیدن رتیلا و عقرب و عنکبوت و شیره کوبیده او بقدر یک سکرجه جهت خناق و درد لوزتین سریع الاثر
و ضماد تازه کوبیده او جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام
حاره نافع و تعلیق چشمهای او جهت تب غب و تعلیق پاهای او بر درخت میوه دار جهت حفظ سقوط آن و مطبوخ
دو سه عدد او که اطراف آن را قطع کرده بجوشانند با آب خاکستر تاک و نمک شسته و با ابرصاف تطهیر نموده باشند
و با جو مقشر طبخ داده بنوشند جهت سل و دق و یبوست اعضا و هزال مفرط حار مجرب و بدستور محرق او با صمغ
عربی و ادویه مناسبه همین اثر دارد و جهت بواسیر بغایت نافع و ضماد محرق او جهت سرطان پستان آزموده است
و چون چند عدد آن را زنده در دیگ مسی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود هر روز یک ملعقه از آن با نرد قیل آب
بنوشند جهت رفع سم سگ دیوانه گزیده مجرب است و باید بر موضع زخم مرهم از روغن زیتون و سرکه و نخاو شیر گذا
و اگر مدتی از گزیدن سگ گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق و جهت این امر وقتی است
که آفتاب در اسد باشد و با مقابله قمر باشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هر گاه بیک جزو محرق
مذکور نیم جزو خطیانا و عشر جزو کندر اضافه نموده سه روز یا ده روز هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند
و دفع آفت سگ دیوانه گزیده می نمایند و بدستور چون سه مثقال خاکستر او را با یک مثقال و نیم خطیانا
با شراب بنوشند همین اثر دارد و ضماد خاکستر او با عسل که با هم طبخ داده باشند جهت شقاق پا و مقعد و
شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق ثاده سرطانی نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش کثیرا و ...
و گل مختوم و مقدار شربتش از سوخته او سه مثقال و از خام و پخته او پنج مثقال است **سرطان بحری** خرچنگ دریایی است
دو قسم است یکی آنکه چون از آب بدر آورند متحجر شود و آن سنگی است بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی و نرم
دوم سرد و خشک و سوخته او را جلاء و تلطیف بیشتر و جهت رطوبات که در طبقات چشم بریزد نافع و مقوی عضلات
چشم و جهت ناخنه و سلاق و دمعه و قطع نزف الدم جراحت و سنون او جهت جلاء دندان و طلاء او جهت کلف و نمش

مفید است و قسم دیگر شبیه بسرطان نهری نیست بغایت سفید و شبیه بجرادات و صیادان ماهی در بلاد
دیلم و تنکابن او را بقلاب نصب نموده صید ماهی بان میکنند سرد و تر در دوم قایل و در خواص ضعیف از قسم اول و مخرج دوا
کشنده است سراج القطرب هر گیاهی که در شب درخشد باین اسم نامند و قطرب اسم است شامل کرم شب تاب
و شامل حیوانی بقدر مگسی که بر روی اب همیشه حرکت میکند و سراج القطرب شامل از افیون و بجلات
اخیر بلغت نباتی است کثیر الوجود میان کناره ها و برگش مانند گل سرخ و بیخش بقدر گردکانی و ماکول بعضی مردم
و او افیون است و مذکور شد و مولف منهاج گوید از نطاق این اسم مراد بیروج صنم است سرکه هندی اسم کابجا
و مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی سرمق معرب از سرمه فارسی و ان قطف است سرح بدال اسم شامی کرفس است
سراج القطرب خیار جبل است سرطراط فالوج است سرد ولد اسم هندی جوز رومی است سراج القطرب
نباتی است که تا خشک نشده باشد در شب درخشنده و گویند بیروج الصنم است و گویند اسم مشترک است
مثل سراج القطرب سرهاد ابلق است سراد خلال است سراج الظلام کندش است سرانیون اسم یونانی
اشنان رومی است سربیون اسم یونانی پرسیاوشان است سرخینوس اسم یونانی شیطرج است سره جبلی عرعر است
سرجان ذنب است سریقون زنجفر محرق است سرحر اسم ترکی عصفور است سردین بدال ابعد ازر اسماء ریش
سرخ موز اسم فارسی اذان الفار است سرکه شیر اسم شیرخشت است سرمه اسم فارسی اثمد است سرکین گاو اسم
فارسی اخثاء البقر است سرکین اسم فارسی زبل است سراویل الطاح قسم اخیر لبلاب کبیر است سرکین سوسمار اسم فارسی
بعر الضب است سرکین خروس اسم فارسی خرء الدیک است سرب سوخته اسم فارسی ابار است سریش اسم فارسی
اشراس است سرشیم ماهی اسم فارسی غراء السمک است سرکه اسم فارسی خل است سرشیم پوست خوانا غراء الجلود است سره
لغت شیرازی و ان فقاع است سرجلی اسم هندی جبال النیل است سرس اسم هندی لحیة التیس است سرکواد اسم هندی
عناب است سرون و شرف اسم هندی خردل ابیض است سرا اسم هندی خر است سرماسق اسم هندی اقحوان
سرماشوق اسم ترکی عشقه است سرما بزای معجمه اسم نبیذ الحنطه است نزد اهل بغداد سطا معرب از ستانالیوی
یونانی است سجا اسم هندی ارنب است سنغرا بلغت ترکی چوبی است که بجای چوب چینی در علاج اتشک و غیر استعمال
میکنند و ظاهرا چوب صنوبر باشد چه مولف تذکره چوب صنوبر را نایب مناب چوب چینی بیان نموده است صحیفه

مشاهده

مشاهده ان نموده و فرق نیافته سطرونیون یونانی اسم نباتی است که اکثر در گندم زار میروید و با گندم میرسد و ما
بین گیاه و درخت و ساقش باریک و پر گره و بی شاخ و برگش بقدر انگشت ابهام و ما بین ایستاده و طول و سر برگها او محدب
و از یکدیگر متباعد و در رنگ شبیه ببرگ کلم و در اخر ساق شعبهای ریزه و بجای ثمر قبها بر ان شعب و سفید صنوبری و
گلش سفید و زرد و بیخش دراز و سفید و با اندک تلخی و خوش بوی و تند و معطش و او عفر کند ثر است و تخمش مثل زره
در اخر سیم گرم و خشک و بیخش قوی تر از سایر اجزا و مستعمل است و بغایت جالی و تند و مدر حیض و قاتل جنین و محلل قوی
جامد با او شسته میشود و اشامیدن او با عسل مسهل رطوبات بارده و جهت امراض جگر و عسر نفس و یرقان سددی و با
جاوشیر و بیخ کبر محلل اورام حاره و سعوط او جهت تنقیه دماغ از فضلات و قطور ان در بینی جهت درد دندان و در فرزجات
منقی رحم و در ادویه چشم جالی و مقوی بصر و طلاء او دافع بهق و جمیع اثار و با گل ارمنی جهت حکه و جرب بغایت مفید و
ربع درهم او بابیت عدد بیخ کرمانی و زیره لا انفاق حصه لقوم مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا نیم درهم و مضر سینه
و محرق اخلاط و مصلحش کثیرا است و مولف اختیارات او را بیخ عرطنیثا دانسته و مولف تذکره کندش و افسنات و در انشا
سینه غالب است بخلاف سطرانیون و بجهت ماهیت ظاهر میگردد که غیر از بیو و کندش باشد سطاخیس یونانی نباتی است
ما بین گیاه و درخت و شبیه بفراسیون و از ان دراز تر و سفید تر و برگ ریزه و سفید و خوش بوی مایل بکراهیت و با اندک
زغبیت و شاخهای بسیار از بیخ رسته و گلش ریزه مایل بزردی و انبوه و طعمش تند و تلخ و منبت او دامنهای کوه
خشک در سیم گرم و در اخر دوم خشک و مدر قوی بول و حیض و مفسد جنین و مخرج ان و مسکن خفقان بارد و منقی
السوداء و جهت توحش و مالیخولیا و وسواس و دردهای رحمی شکم و تقویت دل نافع و طبیخ او کردن با مطبوخ افتیمون جهت سگ دیوانه
گزیده قبل از انکه از اب ترسد مجرب دانسته اند و چون در روغن زیتون جوشانیده در گوش چکانند و بدستور بدهان
طلا نمایند رفع درد دندان نافع و قدر شربتش تا یک درهم است سطرطیوطس یونانی نباتی است که در روی اب بهم میرسد
شبیه ببادرنجبویه و بیخ سرد و تر و رادع اورام حاره و جهت حرقة البول و ادرار خون کرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع
افعال اقرب ببادرنجبویه است سطاریون یونانی اسم نباتی است ما بین درخت و گیاه شبیه بعشقه و بر اشجار بالا میرود و
برگش و گلش شبیه ببنفشه و چندین عدد نزدیک بهم مثل خوشه و اندرون گلها زرد و ساقش سبز مایل بسیاهی و
برگش مثل برگ بنفشه و ضخیم و در اصفهان گل عقرب و بفارسی برازان نامند و در باغها بسیار است و او غیر است

مرکب القوی و رادع اول و ادر حاره و بارده و برگ و گل او را چون کوبیده ضماد نمایند جهة گزیدن عقرب و زنبور و دیگر

و سایر هوام سودمند باشد و ضماد او مجربست **سطوکا** لغة سریانی و ان میعه یابسه است **سطراك** ذریرباد است **سطبوس**

اسم یونانی جلنار است **سطیعون** اسم یونانی زوفا است **سطیجاون** اسم یونانی جدوار است **سطفلیون** اسم

یونانی جزر است **سطاح** اسم جنس گیاهیست که بر روی زمین پهن شود **سعد** نجی است بقدر زیتون و بزرگتر از آن

و سیاه و اندرون او سفید و خوشبوی و بفارسی مشک زمین و بترکی طیلاقی و در تنکابن اسکتو نامند برگش

شبیه برگ گندنا و از آن و دان نرو باریکتر و با صلابتر و اندک خشونتی و کم عرض و در آخر دوم گرم و خشک و مجفف بی

لذع و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مفتح افواه عروق و مخرج عفونات و جهة سم عقرب مجرب و ضماد او نافع و بید

جهة تقویت اعصاب و تحریک باه بسیار موثر و آشامیدن او جهة زیاده کردن فهم و عقل و دفع ریاح و تقویت معده

و بیکوی [?] خشا و خفقان و یرقان و صداع بارد و بواسیر مقعد و بواسیر الانف و تقویت هاضمه و بارو [?] حبة

الخضرا جهة کم و سردی گرده و مثانه و تقطیر البول و سنگهای گرده و قطع قی و جهة برودت رحم و نیم اوردن نفاس

و جهة تقویت دندان و لثه و خوشبویی دهان و دفع قروح ان سودمند و جهة گوشت آوردن جراحات مزمنه که

بسبب زیادتی رطوبت باشد و جهة دردهای بارده و دیگر زرودا و ضماد او نافع و قطور او جهة گرانی سامعه و طلاء او

با ادویه جهة جوشش سر و غسول او جهة سرخ کردن گونه و آشامیدن یک وقیه از شراب که یک وقیه از آن در یک رطل شراب

جوشانیده باشند جهة دفع اقسام کرم معده مجرب و استعمال کرده او پا پیچ باعث غشاوة است و مضر حلق

و صوت و مصلحش شکر و مضر ریه و مصلح آن انیسون و مداومت او محرق خون و مولد جذام و مصلحش سه روز

درم که خیسانیده باشند و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش مثل او سنبل الطیب و نصف او مر و ربع او دارچینی است

و قسمی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل است و مصنوع او برنگ زعفران است از جمله سموم و محرق و مقرح جلد و دوا

او مورث جوع و بزیادت ازان کشنده است و طلاء او در سائر موی راسترده باعث جراحت جلد میگردد **سعدان**

اسم عربی گیاهیست شبیه بگیاه حسک و خاردار و سفیدتر از آن و برگش از آن نرمتر و مدر و مقوی باه و مخدر

بهق است و اعراب معتقدند که بیخ و ثمر او مدر بول و قاطع زحیر و اسهال است **سعوط** ابهر در بینی کشند و نام است

باین اسم نامند و از اخر اغاث جالینوس است و عود العطاس را نیز باین اسم خوانند **سغالی و سعله** فهرمست [?]

السعال نیز گویند

السین مع الغین
السین مع الفاء

السعال نیز گویند **سغند** عود بلسان است **سغبر** بغین معجمه سوزن است **سغبین** بدستور بغین معجمه سکنجبین است

سفرجل بفارسی آبی و بترکی حیوا نامند معروف و قسمی شیرین او در برودت قریب الاعتدال و در آخر اول تر و مقوی

معده و دل و دماغ و مفرح و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و طلاء آب او که گرم کرده استعمال نمایند جهة دفع

تهیج اطراف و سوء القنیه مجربست و ترش او در اول سرد و در دوم خشک و جهة تقویت معده قوی تر از شیرین و جرم

هر دو قابض و اکثار ان مسهل بعصر خصوصا بعد از غذا و خایر طبع حار المزاج اند در خلا معده و بوسیدن او [?]

او مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهة تفریح و دفع وسواس و کسالت و خفقان و حفظ

جنین از اسقاط و بر انگیختن اشتها و ضعف جگر و معده و قمرا و جهة یرقان و درد سر مزمن و نزلات و منع صعود

بخارات بدماغ و دل و انصباب مواد و دفع خواهش گل خوردن و امثال آن و اسهال و تشنگی و التهاب و دفع مستی

و حرقة البول و غثیان و قی و درد فم معده که از تحقن مواد متحیر باشد و ازاله بدبویی دهان و قوابض [?] و جهة دفع نفث

الدم مفید و جرم او مسدد و در مضرتها قوی تر از آب او و مصلحش تر پا کردن او است با عسل و قطور او در احلیل

و فرج جهة حرقة البول و جراحات مجاری بول بغایت مفید و بریان کرده او و دوانیش بقدری که رنگش تیره شود جهة قطع

اسهال مزمن مجربست خصوصا چون جوف او را خالی کرده جوز بوا را در آن نموده در ان جا [?] بخته باشد و مضر

احشا ضعیفه و محشی عصب و ریه و مورث رعشه و سرفه و قولنج خصوصا جرم او مربا او مصلحش عسل و

انیسون و امثال آن و قدر شربتها از او [?] است و برگ او در آخر اول سرد و خشک و قابض و

قاطع قی و اسهال [?] و مانع صعود بخارات و مسکن تشنگی و حرارت و درد معده و معلی که خلط موجب باشد

مسهل بعصر و مضر صاحب سعال است و رب او شیرین قریب الاعتدال و [?] و قبض و کمتر از قسم ترش

و در جمیع افعال مثل آن و در احشاء ضعیفه انسب از اوست و قدر شربتش از آن تا بیست درم است و شکوفه تازه او معتدل

و با قوة قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مربا او جهة تقویت احشا و سینه و دل

و خفقان حار و منع صعود بخارات موثر و ضماد جرم او و شکوفه او بدستور و برگش جهة حبس فضلات از انصباب باعضا

و اورام حاره چشم و سایر اعضا و تضمید برگ آن جهة تخفیف زخمها نافع است و برنده [?] که بدرد [?] باشد که زغب [?]

گویند [?] قابض و بغایت مضر حلق و صوت است و دود [?] جهة ترقی الدم جراحت مفید و خاکستر [?] نازک [?]

به ورقهای تازه دو بیخ او در همه افعال قوی‌تر از توتیا و جهت سلاق و حکه و سبل و دمعه و جرب نافع است و روغن که
آب مطبوخ خیار او را با ضعف آن روغن زیتون بجوشانیده باشند تا روغن خالص باقی ماند سرد و قابض و جهت زخم طلی
و بثور سر و قمل و قروح دهان و دوار و طنین و مانند که و حرقه رحم و بول و منع ادرار عرق مفید و آشامیده آن جهت
نفث الدم و صداع حار و ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر حار و قرحه امعا و رفع سم ذراریح و در درخت الصنوبر نافع
خشخاش و نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفه بطریق روغن گل سرخ ترتیب دهند در افعال ضعیف‌تر است و بیخ او در
دوم سرد و تر و با اندک قوت قابضه و لعاب او جهت خشونت حلقوم و حلق و سرفه حار و ورم و تسکین حرارت معده و
تبها و سوزش زبان و دهان و بثور دهان و طلاء او جهت سوختگی آتش و نفخ و حرارت آفتاب بغایت نافع و مضغ
دانه او جهت رفع کندی دندان مفید و معتاد به بهتری عروق و مواقف اعضاء تنفس و جهت سل و قرحه امعا و سعال
و کوفتگی او نافع و قدر شربتش دو مثقال از لعاب او تا ده مثقال و مضعف و مرخی معده و مصلحش در هر باب
شکر و در حبوب دین از آیا نه و بدلش بزرقطونا است سفادیکس اسم یونانی نباتی است که در معموره نیز می‌روید
ساقش تا بقدر دو شبر و برگش مشرف و متفرق و شبیه برگ شاهتره و از آن بزرگتر از اقحوان و وسط آن زرد و بعضی
واکلیل زرد و وسطش سفید و در طعم مایل بتندی و تلخی و خام و پخته او را ماکولات است و بعضی او را از اقسام
پیاز بری دانسته‌اند در اول دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مفتح سدد و احشا و مقوی معده و مسکن
درد کمر و شانه و تریاق سموم و سی مثقال از آب او با شکر و پنج درهم هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظه و بدستور پنج
درهم کال او با مثل آن بلیله و عسل مسهل قوی است و مضر جگر و مصلحش کثیرا سفیدولیون اسم یونانی نباتی است
برگش شبیه برگ خیار و بزرگتر از آن و شیره و ساقهایش بقدر ذرعی و شبیه ... از یک نر و تخمش شبیه بسیسالیوس و آن
بهمن سفید تر و ثقیل الرائحه و بیخ او شبیه شلغم و منبت او اماکن رطبه است در دوم گرم و در اول خشک
و مسهل بلغم و مفتح و جهت یرقان سددی و قولنج و درد جگر و عسر نفس و ربو و صرع و بواسیر و اختناق رحم و قطور
آب تازه او جهت تنقیه چرک گوش و ضماد او جهت بواسیر و نواصیر نافع و آشامیدن تخم او و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق
رحم و بخور او جهت افاقه مسبات و لیثرغس و سکته و صداع مزمن بغایت موثر و نطول او با روغن زیتون همین اثر
دارد و ضماد کل او با شراب جهت منع زیادتی قروح خبیثه و نمله مفید و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش از تخم او تا

دو مثقال

دو مثقال و از بیخ او تا دو درهم و جهت یرقان بیخ او بهتر از ثمر است سفیدهوز باصفهان سفید سلم نامند و آن
اسم فارسی نوعی صغیر عصی الراعی است سفیداسفند اسم فارسی حرمل ابیض است سفندا اسم فارسی حرمل است
سیفسامن یونانی اسم خیار است سفرجل هندی اسم بل است سفندیلوس اسم یونانی شاهترج است سفلیو
اسقولوقندریون است سفیس اسم یونانی سمکه حیه است سفیوش اسم فارسی بزرقطونا است سفن الکرم بیخ
الکرم است سفیداب اسم فارسی اسفیداج است سفیدابی بزدی اسم فارسی اسفیداج جصاصین است سفید مهره
اسم فارسی ودع است سفال اسم فارسی خزف است سفیدخار اسم فارسی عوسج است سقمونیا او را بعربی محموده
نامند عصاره نباتی پر شیر است که شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و بقدر ذرعی و بر روی زمین پهن میشود
و در بعضی مکانها که تا باشد که راست ایستد و ظاهر او با رطوبت چسبنده و برگش مثل برگ لبلاب و نرم تر و سبز تر
و بزرگتر از آن و گلش سفید و مستدیر و میان تهی و ثقیل الرائحه و بیخش سفید و بقدر زند عظیم حجم کوتاه و پر
از رطوبت و چون ابتدا بیخ او را قطع کرده اطراف آن را از خاک خالی نموده برگها فرش کنند رطوبت لبنی او در برگها جمع
شده بردارند و بهترین اوصاف سبک و زرد و پرسوراخ شبیه باسفنج است که زود در زرده شود مایل بکبودی و زود در
سفیدی باشد و محلول او در آب سفید شود و زبون تر از آن چرمغانی است که از بلاد چرمغر خیزد و سیاه او قتالات
و هر چه بصفات مذکوره نباشد مصنوع از شیر یتوعات خواهد بود و قوت غیر مشوی تا سی سال باقی است و بعد از آن
قوت مسهله زایل گردیده متقدم میشود و مشوی او تا سه سال قوتش باقی است و شوی‌ها است که در میان سیب و به
تشویه کنند و با مثل او مصلحات استعمال نمایند مثل مصطکی و عود و کثیرا و قند زنجبیل و صبر و روغن بادام و آن
ثلیث سنای مکی و انیسون بهترین مصلحات دانسته‌اند و در محرورین با عصاره گل سرخ و ورق به استعمال نمایند
و باید به الغم در سایه ... ننکنند که باعث ضعف فعل او است و در محرورین و ضعیف القلب اطفال و ضعیف الاحشا
و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم استعمال آن ننکند و اولی است در سیم گرم و در آخر دوم خشک و مسهل صفرا و لزوجات
خلط آن و جاذب آن از اقاصی بدن و مقوی فعل ادویه مسهله و بغایت سریع العمل و قاتل جنین و کرم معده و جالی و محلل و مفتح
و مسدد فضلات و جهت گزیدن عقرب مشروبا و ضمادا نافع و با مثل او ترید و به باشیر بنوشند جهت اخراج اقسام کرم معده
و امعا و جرب و با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و ترید جهت مواد بلغمی نافع و زیاده او مضر دل و معده و امعاء

القاف
السین مع

جگر و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و زیاده از نیم درم کشنده است و ضماد او جهت جرب و برص و با روغن
بادام جهت درد سر و با روغن زیتون جهت جراحات و با عسل جهت عرق النسا و با سرکه جهت قوبا و صداع ضربانی و با قیروطی
گاو و ترمس مطبوخ جون برص و اکال پای طلا کنند جهت اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحشا مورث برص و بحری و علل
و ضماد او جهت برص و درد سر و مفاصل و تحلیل اورام نافع و ضماد برگ او جهت اطفال ضعیف تر از بچه او و وزن شربت جمیع
اجزاء او مخرج جنین و قتال است و قدر شربت ثمر او از نیم دانگ تا دو دانگ و از برگ بیشتر تا یک درم و بدلش یک وزن و نیم او صبر
و نیم وزن او هلیله زرد و گویند که بدلش تربد است و چون سقمونیا را با کلاب و رابسان و به ساییده و قرص کنند جهت
جهت بر نگاهداشت و خوردن دو مثقال از بهی که در آن محموده را مشوی کرده باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امراض
صفراوی و رفع تب ها مفید و بی مضرت است و از خواص او است که چون ساییده او را فرش و لحاف زنبق نموده و در
شد و صل بوطه احتیاط بلیغ کنند او را عفو و نسفاد کنند مجرب است سقولوقندریون اسم یونانی حیوانی است
مثل عنکبوت و پاهای بسیار دارد و متاخرین او را ابو سبع و سبعین و متقدمین اربعه و اربعین نامیده اند
و از سموم و طلاء مطبوخ ماهی او در روغن زیتون ستر بدن موی و جهت رفع حکه نافع است سقنقور حیوانی است
شبیه به بزمجه و بنات الوردان و دست و پا دارد و ابو القاسم عبد الرحمن تمیمی یاد فرموده اند که در بلاد هند مشاهده
کرده بقدر ربع سوای دنبال و عرض او زیاده بر نیم ذرع و ملون به زردی و مولف شفاء الاسقام الاسقام نوشته
علی مصری مخصوص ملک قوم دیار مصر دانسته و اکثر اطبا بیان نموده اند که در کنار نیل و قلزم و بلاد هند میباشد
و جبل الجار معروف بود و لیالی و جنس بری معروف بود و مطلق او ست و ما ده او و تخم او در ریگ سواحل پنهان
کرده زیاده از بیست عدد متکون میکردد و دو پشت او ملون به زردی و سیاهی و برای وراد و قضیب و ماده او دو فرج
میباشد و خصیه او شبیه به خصیه خروس و در جوف کرگاه او و در آب و در سواحل تعیش میکند و خواص مشهوره
او در جنس بری موجود است که در بهار قبل از جفت شدن به ماده میل کرده باشد و شکم او را از احشا بغیر کرده با ملح
نموده با نمک انباشته باشند و به رشته خشک کرده و قوی ترین اجزاء او در تقویت باه گرگاه و ناف و منبت دنبال
و نمک او را نیز تاثیر عظیم میباشد تازه غیر نمک سود در دوم گرم و تر و به غایت مسمن و نمک سود او در سیم گرم
در اول خشک و به غایت مهیج باه به حدی که بسبب شدت نعوظ و ادرار منی بعضی به هلاکت رسانیده اند و اطفاء آن کا فوره

وتخم کاهو میکند و جهت فالج و لقوه و نقرس و رعشه و خدر و کزاز و مفاصل نافع و مضر محرورین و مصلحش رب
حامض و تخم کاهو و طبیخ عدس و معین او عسل و شراب و نبیذ زبیب و تخم نیم برشت است و شربتش تا سه درم
و بدلش مرکه سیدا او و قضیب مجفف کاو کوهی است و جمعی خصیة الثعلب را بدل دانسته اند اصلی ندارد و معرب
گوید که طلاء خون او با هلیله و املج تغییر رنگ و تخم و برص میکند سقربیس و ضماد اسم عربی و شاب خرما است
و در رفع نوره الادب بضماد امدی و الحبا الحجر بضماد است اسم با شر میداند سقنفس سقنقور است سقی علا
اسم سریانی بسفایج است سقربنوس اسم یونانی عقرب است سقرانابیون دلبوث است سقوردیون اسقوردیون است
سقراطیون اسم یونانی زنجبیل است سقولوس اسم یونانی جوشفا است سقونیا اسم یونانی حماموت است
سقرجین اسم ترکی ذرور است سقرا اسم ترکی ملک المطلم است سقولجان اسم ترکی خوالمیزان است سقرقوروق
اسم ترکی ماهی زهره است سقر اسم ترکی بقر است سکر بفارسی شکر نامند و آن عصاره نباتیست مثل نی
پیکار و تصفیه باشد شکر را جزای ترمه ... بار دیگر طبخ داده در ... و در ظرفی ریزند که جهت او کرده
بی تجویف که بعد از طبخ منعقد گردد مسمی به سلیمانی است و چون طبخ دیگر داده در قالب مخروطی ریزند او را فانید
گویند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج خوانند و بفارسی قند مکرر گویند و هر گاه در قالب مستطیل
مساوی الطرفین ریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر داده در شیشه ریزند و سوم بنبات قواریست و چون
با آب طبخ داده با کفچه بسیار برهم زنند تا منعقد گردد و برد بیناتی کشند مخصوص باسم فانید خرانی و مجرب است و چون
در طبخ ثالث بقدر عشر او شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد او را طبرزد نامند و اکثر قسم صلب قند
مکرر را مخصوص این اسم دانسته اند و اب نی شکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع و حلق و سینه و خشونت و جلا و حرارت
آن جهت سرفه و احتباس بول و حرقت آن نافع و مولد خون معتدل و مورث نفخ و صمغی که مثل نمک بر نی شکر ظاهر
شود جهت جلاء با صرّه نافع است و شکر در دوم گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الاعتدال و جهت بیاض مسلمات
و هر چه صاف تر باشد حرارتش کمتر است و هر چند کهنه شود خشکی در او غالب میشود و انواع شکر صالح الغذا
و مسمن و جلا و ملین طبع و اعضا و منفس و مقوی ارواح و قوی و جگر و علل بلغمی امعا و منهی و سریع النفوذ
بعمق بدن و مانع پیری و مولد خون صالح و با عث استحکام اعضاب و استخوانها و رافع خلط سوداوی و امراض او
و در تغذیه مریض سریع الاثر و با آب کرم و روغن بادام جهت بحة الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل آن و روغن کنجد که دیم کرده شد



جهت رفع سدهٔ جوف امعا و تنقیهٔ زنان صاحب نفاس نافع و بجهت عسر بول مجرب و مداومت خوردن نبات در روزی
بقدر یک وقیه رافع سرفه و خشونت آواز و خشونت سینه و درد آن و ادرار و غشی و خفقان که از کثرت جماع باشد و اکتحال
او جهت بیاض چشم و محرز آید و با مروارید و سرگین سوسمار جهت سبل و جرب مجرب و مالیدن نوع صلب و بریان
چشم رافع جرب و ضماد او با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهت قوبا و برص و سایر آثار غریب الفعل و تندو ان
جهت بردن گوشت زیاد جراحات و رویانیدن گوشت تازه و بخور او جهت تکلم بغایت موثر و مضر صاحبان سل
و اسهال و معطش صفراوی مزاج و مولد خون صفراوی خصوصاً که در حین کوفتگی مفرط استعمال کنند و قطعاً
کهنهٔ او محرق خون و مفسد اخلاط و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیها و ابنارین و به و جبانیر و کاهو و امثال
آن و بدلش در تقویت باه و تلیین و ترطیب مثل او ترنجبین و در تسکین قولنج عسل و قدر شربتش تا سی درهم است شکر
العشر شبنمیست که بر برگ درخت عشر منعقد گردد شبیه بپارهای نمک و سفید و ایمانی و سیاه اجازی تا مسدود تمام
مستوی مجرب است و بجهت ربا و یمانی اسکر او لا بذایقه شیرین با قبض در آید و بعد از آن احساس تلخی شود در اول
گرم و خشک و ابن تلمیذ معتدل و الطف از شکر دانسته و حجازی او گرمتر از یمانی و اقسام او مفرح و مقوی
جگر و ریه و جالی و ملین طبع و اعضای تنفس و بجهت درد سینه و سرفه و درد معده و جگر و گرده و مثانه و ورم
شش و با شیر شتر جهت استسقا و با شیر گوسفند جهت سعال بلغمی از دهن ریها و نزلی و مداومت او با آب گرم تا
یکماه هر روز بقدر یک وقیه جهت ربو و ضیق النفس ازمجربات شمرده اند و اکتحال او جهت قوت باصره و بیاض نافع و مصدع
محرورین و مصلحش روغن بادام و بدلش بعضی گویند شکر طبرزد است و قدر شربتش یک وقیه و قوتش تا بیست سال
باقی است و مؤلف اختیارات بدیعی تصریح نموده که او شکر تیغال است و غلط او اصح چه نبات او از اشجار دیم
و بری است مجدی که از قطع یک درخت او زیاده بر یک رطل شیر جمع میشود و سرد و تر و از کشنده است بجراحت
شش و جگر و شاخهای او بسیار دراز و با برگ و برگ او نرم و در بعضی مکان عریض و قد بر اطراف اغوان و شبیه بدان
و در بلاد گرم نان بافت میشود و گلش بنفش و بزرگ و در بعضی بلاد با برگ و گلش مایل بزردی شبیه بگل خرزهره و
ثمرش شبیه بانجیر و بسیار بزرگ و در جوف او شبیه به پنبه چیزی و پنبه و در غایت نرمی و اعراب با دیان او بالش ترتیب میدهند
و شاخ او در سیم گرم و خشک و طلاء مطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج و تشنج و خدر و زود برانخشان او و جهت

٢١
منع قروح خبیثه و آکله و رفع چرک و تخفیف قروح و بردن گوشت زیاده نافع و بخته تمام او را جوهره در حین تر و تازه
انبار کرده و بر جراحات کذارند قاطع ترف الدم و جهت رویانیدن گوشت موثر است و شیاف و ضماد او گرم و خشک
و سترون سوی جلد و در عمل مستعمل اهل حجاز است و قالع ثانه بواسیر و ورام کچلی و قوبا و سعفه و مصلح
ادواح صاعون علم صناعت است و محمد بن احمد بن زکریا گوید که در ظرف سفال که شیر او را جمع کرده بودم و بعد از آن
ظرف را مکرر بآب کرم واشنان شستم چون کیل از آن ظرف آب خوردند همگی هلاک شدند و فیلسوف آن شجر را سقیفه عبد است
که جلو و در سایر ارکنده است بر کش شبیه بلبلاب و مدور و قسمی را شبیه برگ درخت گز و گلش سفید و ثمرش
شکر تحجر و مایل بسرخی و بعضی گویند که از این قسم شکری میگرفته اند که با وجود شیر قدر دو
مثقال او در سه روز قاتل بوده و در خزاین ملوک ضبط اقسام سکر العشر بجهت میشده سکباج غذائیست
که با مرکه ترتیب دهند و آن ملطف و مقطع و مبرد و قامع صفرا و مسکن غلیان خون و مضر نحیف البدن و علل
عصبانی و سوداوی و سرفه و سبج و ضعف معده و شانه و درد و قولنج و درد مفاصل و مضر شاریان دوییه مسلله
و مصلحش حلویات و با لوده و طریق ترتیب او آنست که گوشت را بعد بسط ریزه کرده اگر مرغ باشد از بندها جدا
کنند و نیم پخت سازند و پیاز و زردک و کندنا را چند جوش داده لزوجات را گرفته با بسرکه بشویند و با گوشت
و سرکه و ادویه خوشبو مغز پخته با عسل و شکر چاشنی داده قدری زعفران اضافه کنند سکوجه امیرالله
گوید نباتی است برگش شبیه برگ مورد و در وسط آن خاری شبیه بچشم و بحی العالم کبیر شبیه هی و او گرم و خشک
و جهت صلابت سپرز نافع و مسهل سوداست و مؤلف تذکره گوید جبل النسوان است سکبینج معرب از فارسی است
و یونانی ساغافیون نامند و آن صمغ نباتی است در شکل شبیه بحیا و بجیزی صمغ او صاف بیرون سرخ اندرون
سفید است که با رطوبت ظاهر و در بوی حایبین حلتیت و قنه باشد و گویند قنه مستحیل با و میشود و فرق میان ایشان
رطوبت او ست و قوتش تا بیست سال باقی میماند در سیم گرم و خشک و بعضی خشکی او را در دوم دانسته اند و مسخن
و ملطف و جالی و محلل ریاح و اورام صلبه و مدر حیض و مسهل بلغم غلیظ و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل
مسهل ماء اصفر و با قوة تریاقیه و مصلح ادویه مسهله و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و جهت امراض بلغمی
ربو و سعال و درد سینه و استسقا و درد مفاصل و نقرس و تبهای بلغمی و سوداوی و صرع و فالج و صداع بارد
و معض و با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت تقویت باه و ضماد او جهت جذب پیکان و خار از اعضا و از الم آثار حیله

و تعقد عصب و بواسیر و عرق النسا و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و قرحه و جهة اخبار حیض و نحو

ان جهة اختناق رحم و اکحال او جهة زوال ابیض و ظلمة بصر نافع و مضر به مرده و موث اورام باطنی و مضر مثانه و مصلحش

و مضر کرده و مصلحان کثیرا و مقدار شربتش تا یکدرهم و بدلش فندو گویند ده غیر رفع سموم است باخنجیل بدل اوست سک عصاره

املج است و غیر اصلی او از مازو و عصاره غوره و خرما کردی با مسند و آن نوعی از املج است در دوم سرد و خشک و حابس

و طبع و مقوی و ماسک اعضا و قاطع عرق و ازاله نوره و بدبوی بدن و مقدار شربتش تا دو مثقال و بدلش املج است

سک المسک چون سک اصلی و غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند باین اسم خوانند و چون در نافه مشک کذارند

... بجلو داسته و چون نافه داده بخشانید سک را با آن تبرشند سک المادة نامند و اقسام او با یکجا خود نعنا

قریب با ملج است و مقوی اسک المسک که از جملهٔ طیوبست و مؤلف شفاء الاسقام گوید که او مقوی احشا و محلل

و مفتح و مبهی و مفرح و جهة درد دل و مفاصل و اسهال و نزف الدم و حیض نافع و طریق ساختن او انست که ده رطل

ابغوره خرما را با اسمه رطل مازوی سائیده بجوشانند تا قریب بانعقاد کردد و از آتش برداوند و یکرطل از او هر یک

از سنبل الطیب و لسان العصافیر و بسباسه و برک جوز بوا و قرنفل و قاقله صغار و کبار و کبابه و عود هندی

مثقالها و دارچینی و سعد و قیر و صندل زرد و نیم رطل زعفران پنجدرهم صمغ عربی یکرطل مجموع را نرم سائیده و با آب ممزوج کرده

قریب بانعقاد برشته و قرص ساخته خشک کنند پس قرصها را نرم سائیده با ده درهم مشک خالص ممزوج

قرص بساز و استعمال نماید سکنجبین مؤلف او بقراط است و منافع کلیهٔ او تفتیح و تقطیع و تلطیف غلیظ

و تغلیظ رقیق و تسکین حدت خون و صفرات و مضر صاحبان سعال و تبیج و ابله و حصبه و مصلحش مالشعیر

و بدلش جلاب و شربت نیلوفر است و اقسام در دستور آن بیان شد سک انکور اسم فارسی عنب الثعلب است سکنج

چرم غاغیطوس است سک ابی اسم فارسی فضاغیث سک دیوانه اسم فارسی کلب الکلب است سکور اسم ترکی ...

سکال امین الدوله گوید نخود است سلیخه پوست شاخهای درختی است مثل لوبهای تنک سوراخ و سوناقی

اسلیوس نامند و مخصوص هند و عمان است برک درخت و شبیه ببرک سوسن کبود و ساق غلیظ و پوست او بجهة

و هفت قسم میباشد یکی زرد و غلیظ و خوش بوی دوم سرخ بلون پنجه مرجان و صغار و خوش بو سیم سفید تا بلون

و بعد از چهارم ما بین سرخ و سیاه ... دقیق کبود و دو بوی شبیه بگل سرخ ششم شبیه بقسط و غیر او هفتم



رقیق و سیاه و سیاه و بدبوی و گویند از درخت دارچینی بنزدیک هم میرسد و آن مستحیل بدارچینی میشود و بهترین او قسم

اول و دوم و پنجم است که با تندی طعم و قبض باشد و تلخ نباشد و قوتش تا هفت سال باقی است در دوم گرم و خشک

و لطیف و ملطف و منضج و مسخن و مقطع و مفتح سده و محلل و مقوی اعضا و مدر حیض و فضلات و مخرج جنین

و حصاة و جهة ربو و سعال و درد حجاب و معده و رحم و منع نزلات و زکام و رفع سمیت ادویه و زهرها و تنهای بو

و حدة باصره و تقویت و تنقیهٔ رحم و خوشبو کردن دهان و تحلیل ریاح نافع است شربا و بخورا و ضمادا و اکحالا و جلوس

در طبیخ او و بخور بخار او جهة بهم آوردن قم رحم بسیار مؤثر است و مضر کرده و مصلحش کثیرا و مضر معا و مصلحش آب سیب

و کثیرا و بدلش دارچینی و قدر شربتش تا دو درهم است سلق بفارسی چغندر نامند انچه در غایت سبزی و خوب رنگ باشد سلق

اسود گویند و انچه زیره بیاض و مایل بزردی و ساق و برک او باریک باشد سلق ابیض نامند مرکب القوی و حار و قشر او را

بورقیه قابضه و رطوبت مائیه و جالی و محلل و مبرد و ملطف و مطفی و مجرا و حابس طبع و نائیه او ملین و قلیل الغذا

و نفاخ و مفتح و مقطع بلغم و جهة دعسه و خرابه باه موافق و بهترین اجزا او اب برک او و ساقهای برک او و بعد از بیخ

اوست و از طبیخ بورقیه او زایل میگردد و خوردن او که با سرکه و خردل طبیخ نافعه باشد جهة رفع سده طحال بسیار

مؤثر و جهة درد کرده و مثانه و امراض مقعد نافع و اب او با ادویه مسهله معین اخراج بلغم و جهة مفاصل و نقرس

نافع و سعوط اب جهة تنقیهٔ فضول دماغ و با زهره کلنک جهة لقوه و صداع و شقیقه و حمره عین و قطور نیم

گرم او با روغن بادام جهة درد گوش و نطول طبیخ و برک و بیخ او جهة خراز و تخالیسر و قمل و سنان که بفارسی رشک

نامند مفید و ضماد اب نیم گرم او با بوره ارمنی جهة تحجیج پشت پا و استسقا مجرب و حقنهٔ آن جهة اخراج ثفل و تبیج و

بروز معقد و طلا او با زنبق جهة سوختگی آتش و جوششها و با دسرخ و ضماد برک خام او جهة بهق و دا الثعلب

و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل جهة قوبا و ثا الیل و با حنا جهة خوب کردن موی و با روغن بادام جهة

تلیین اورام نافع و خوردن او با خردل و ابکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه و اکثار او محرق خون و مورث قولنج

و مغص و مغثی و مصلحش نخود او با عدس است و استعمال او با خردل و ابکامه سلق الماء حماض نایبست و مذکور شد

سلق بری و جبلی قسمی از حماض است و بفارسی حلیمو گویند و در حماض مذکور شد سلت بفارسی جو برهنه نامند

و بزبان چکنه گویند و آن دانه نباتی است متوسط میان جو و گندم و مثل گندم منقشر میشود و سرخ و سفید گاه شد

در اول گرم و در دوم خشک و قوی القبض و نان که از او سازند طبع بعضی مولد خلط صالح و چون بکوبند و زیر او بگذرانند جهت
الانهضام و مولد ریح و مضر معده و مصلحش زیاد کردن زیره و چرب نمودن و شیرینیها و مطبوخ او با شیره سمن پرده و مولد ریح کرده
حریره او با روغن زیتون بسیار جهت مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه و گرده و مثانه و رفع سرفه شدید و ضماد او محلل اورام
و دافع طحال و کلف و نمش و جلو و در طبیخ او مسکن درد و بواسیر و آب پوست او منقی بثور است سلخ الحیة پوست مار است
که در بهار اندازد و بهترین او پوست نو است و آن غلیظ و سیاه و مایل به زردی و براق می‌باشد در آخر دوم گرم و در سیم خشک
و یک درهم او که با دو درهم آرد جو ماست نان پخته باشد جهت بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته اند و به سنون یک درهم
با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهت منع خروج ثالیل و سقوط آن مؤثر و با زجاج مکلس جهت ریزانیدن سنگ
مثانه بغایت سریع الاثر و مضمضه با سرکه نیم گرم که در آن جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور
او که در روغن زیتون طبخ یافته باشد جهت درد گوش و رفع سیلان مواد و جهت جرب و وسعت و استرخا جفن و انتشار
و سلاق و تقویت باصره نافع و بخور او باعث گریختن هوام و مخرج جنین میت و مشیمه در ساعت و مجفف قروح رطبه است
و ضماد او با نوشادر جهت بهق و برص و آثار و طلا سوخته او با روغن زیتون و با شراب جهت رویانیدن موی و داء الثعلب مجرب
و مالیدن روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت شقاق مقعد مفید و بستن او بر ورک زنان موجب تسهیل ولادت
و خوردن او مظلم بصر و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا یک درهم است سلذانیون لغت بطی است و در مصر بسدالسا
نامند و درختی است قریب به درخت بید و برگش شبیه برگ درخت غرب و سرخ لون و گلش سرخ و تخمش مثل تخم
و باشیرینی و قبض و در دوم گرم و خشک و برگ و تخم او بهترین ادویه سموم حیوانیست خصوصاً افعی و جهت تنقیه
قصبه ریه و صاف کردن آواز و نطول برگش محلل اورام است سلحفاة بفارسی کشف و سنگ پشت و ترکی
تسباغه نامند حیوان معروفی است و بری و بحری و نهری می‌باشد و گوشت او در دوم گرم و در اول تر و بری
او گرم و خشک و مقوی باه و گرده و کبد او جهت حیض و با جند محلل ریاح غلیظ و التیام دهنده فتق و با العهد
و ضمادش محلل اورام و خون بری او شربا جهت صرع و تشنج نافع و چون با آرد جو و عسل حب سازند و بقدر فلفلی
صبح و شام بنوشند جهت صرع مجرب و طلا او جهت نقرس و ضماد کاسه سوخته او با روغن تخم مرغ و روغن
گل و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب و طلا سوخته مجموع او که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن

کاو و غیر آن جهت سرطان متقرح بی نظیر و جهت دوالی در زمان او با شیر بید و با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق مقعد و شقاق
اعضا و زرد و او جهت زخمهای عسر العلاج مفید و چون با خاکستر او عشر آن فلفل اضافه کرده با عسل بسرشند صبح
و شام یک ملعقه بنوشند جهت ربو و گرفتگی نفس و سل مؤثر و طلا زهره او با عسل خناق و قروح خبیثه دهان و حلق
او جهت مصروع و اکحال مجففات با عسل جهت نزول آب و بیاض و دمعه نافع و بیضه او بقدر فلفلی با جرمهای بول
در قطع سرفه مزمن اطفال مجرب و طلا او با عشر آن زیاد جهت ورم انثیان بد عدیل و بیاید جهت تشنج و کزاز و جلوس در
طبیخ او جهت فتق اطفال و خوردن نوع بحری او جهت رفع سموم و بخور استخوان نخاع او جهت بنها و منع سحر و [illegible] بر سر ریختن
از کاسه فوقانی جهت رفع بیست [illegible] با شرب زنان بغایت مؤثر است و گویند چون کشف را بر پشت دفن کنند منع باریدن
تگرگ در آن مکان کند و مجرب است و مضر مغز و مصلحش عسل و قدر شربتش از سوخته او یک درهم و از تخم او یک قیراط و
از خون او سه قیراط است سلوی اکثر اطبا او را سمانی دانسته اند و بعضی غیر آن و از ظهور قرآنی بیان نموده پانی
در از تر از سمانی و در رنگ به دو بال اندک شباهتی به سمانی دارد و ظاهر میشود که آنچه ترکی بلدرچین و در شکار بن لسمه بال
نامند عبارت از آن باشد چه او جنس سمانی است که بترکی بلدرچین گویند و در مکان بی آب معین باشد و از کثرت
باران بسیار و از عدم آن کم می‌باشد گرم و خشک و سریع الانحدار معدل مزاج باه و مورث تشنج و حکه و ثبور
و مصلحش ترشیها و روغنها و تخم او بحد از زکیا است سلاح بول بزکوهی است که در سنگ لاخها منجمد میشود و در
ولایت دیلم شوره از آن ترتیب می‌دهند و بسیار قوی تر از باروت است در آخر دوم گرم و خشک و مستعمل صاف
کرده سفید است و غیر صاف او سیاه و شبیه به برف خاک آلوده و طریقه تصفیه در دستور العمر قرابادین مسهل
اخلاط سوخته و آشامیدن یک درهم او ورم و زبا سکنجبین با چهل روز باعث شفاء جذام مستحکم دانسته اند
اگر چه بحد ریختن اطراف رسیده باشد و طلا او جهت گشودن اورام و دمل و رفع آثار مؤثر است سلیمانی
بفارسی دار اشکنه و در مصر دواء الشعث نامند و او مصنوع از زیبق و سم الفار است که زیبق را طلی و بهم یک قیه
باشد و تصعید بعد از سحق طبخ کرده باشند در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله و دافع گوشت زیاده خارج
خشک ریشه زخمها و ثالیل و بواسیر و عقدهای بلغمی و جمیع آثار است اما با وجع شدید که طاقت نتوان آورد و با
صندل سفید جهت برص انسان و دواب مجرب و جهت [illegible] و طلا استعمال نکردن و یک قیراط او کشنده است

وطلای او با حنا ان او صا بول رافع دوده های مزمنه بارده و مجرب است سلطان الجبل صریمة الجدی است سلاء
بجیم آهندی مقل ازرق است سلوس معرب از سلودس یونانی و ان جوبیت سلیقون اسم یونانی اسرنج است سلبین عنکبوت
سلم قرظ است سلیط زیت است و گویند عکبر است سلقی اسم یونانی نباتی [illegible] است سلیون قرة العین است سلیخة
المسوا نوعی از سلیخه است سلاوریس اسم هندی [illegible] است سلوا اسم ترکی علوا است سلسافیوس نوشادر
سماق درخت او قریب به درخت انار و برگش [illegible] دار و شعب دار مثل اره و سرخ و دانهای او بشکل عدس و خوشه
او مثل خوشه حب الخضرا و طعمش ترش و با قبض و مستعمل پوست دانه اوست و قوتش تا سه سال باقی و در دوم سرد و خشک
و [illegible] در سیم و برودت برگش کمتر از دانه او و رادع و مقوی احشای حاره و قابض و رافع صفرا و جهة قی و غثیان و نفث
الدم و نزف الدم و ذرب و اسهال [illegible] و منع [illegible] صفرا [illegible] و [illegible] کثرة بول نافع و نیم کوب او با [illegible] جهة رفع قی
مجرب و معجون اشتهای او با زرده تخم مرغ و تخم کشنیز قاطع اسهال [illegible] که با و [illegible] شود و سفوف او قابض و سایده او
با آب سرد قاطع سیلان خون از [illegible] و سفوف کردی که بر روی او [illegible] جهة قطع سیلان رحم و سنون او جهة
تقویت لثه و قلاع خبیثه و قطور عصاره او در [illegible] بخصوصا با [illegible] کثیرا جهة جرب و سعفه [illegible]
و منع [illegible] در چشم و سیلان چرک گوش و با آب جهة ابتدای رمد و نطول آب طبیخ او مانع [illegible] و ضماد او با آب
جهة منع ورم [illegible] سایر اعضا و با [illegible] جهة بواسیر مفید و چون او را با برگ [illegible] و شاخها بجوشانند
تا بقوام عسل رسد جمیع افعال او مثل حضض و جهة تحلیل اورام و نمله و قروح رطبه و [illegible] و فساد لثه و قروح
[illegible] و کلف و داء [illegible] و ورم چشم و امراض جفن نافع و طبیخ برگ او [illegible] و سنون [illegible] جهة قرحه امعا مفید
و چون برگ او را [illegible] کنند و [illegible] مستعمل سازند در [illegible] مثل اقاقیا است و طلاء [illegible] او با آب برگ
جهة قروح خبیثه و سلسل البول و استرخای اعضا نافع و ضماد برگش معده اطفال را رافع اسهال و مقوی [illegible]
و مضر معده و جگر بارد و مصلحش مصطکی و انیسون و شربتش پنج درهم و بدلش سرکه است و صمغ درخت سماق
شدید التبرید و با اجزای حاره و بارده و رداع و علل است و جهة التصاق جراحات و حدت بصر و تسکین درد
دندان و امراض جفن مفید و [illegible] رافع بواسیر است سماق الدباغین گویند نوعی از مازوی ریزه کوهی است و جمعی
گویند برگ سماق است که دباغان جلود [illegible] دباغت میکنند و در جمیع افعال مثل سماق و قبضش بیشتر است

[illegible]

سمسم بفارسی کنجد گویند و بلغت [illegible] جلجلان و قوتش تا ده سال باقی است در اول گرم و تر و مفتح و مصلح او از خشونت
حلق و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و صالح الغذا و قلیل التغذیه و ملین امعا و مقعد و مسمن و محلل اورام و خوردن
او با شراب جهة فربه کردن انفع و با مثل او شکر و عشر او بیخ ابیض و نصف او بادام که هر روز از مجموع او یک وقیه استعمال
نمایند جهة فربه کردن بدن مجرب و مولد [illegible] و گویند [illegible] جهة رفع سوزش معده [illegible] و ترش شدن
رطوبت معده سوداوی و [illegible] ادویه [illegible] دو درهم او را با یکدرهم [illegible] سوخته جهة قطع خون
بواسیر مجرب و ضماد او محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی و [illegible] و سطبری عصب و سوختگی آتش
و قولنج [illegible] و نطول آب برگ او باعث درازی موی و سیاهی او و رفع جوشش سوداوی و ضماد مطبوخ او با
شراب جهة تحلیل ورم چشم و ضربان نافع و آب طبیخ [illegible] مدر حیض و مسقط جنین و دو وقیه آب طبیخ او با آب
نقیع مویز و یک وقیه و نیم روغن کنجد و نصف وقیه انیسون که ناشتا بنوشند جهة خارش بدن و درشتی جلد و شقاق
مجرب دانسته اند و بطی الهضم و مرخی اعضا و مورث بدبوی دهان و صداع و مصلحش عسل و بو دادن او و قدر شربتش
تا پنج درهم و بدلش تخم کتان است و روغن او [illegible] تا هفت سال باقی و در دوم گرم و تر و در تفتیح و تسمین و تلیین و [illegible]
و رفع احراقات خلط و حرقة البول مثل اصل او و در رفع ضیق النفس و سعال یابس و تشنج یابس و قرحه ریه قوی تر از
کنجد و [illegible] و [illegible] اکثار [illegible] و [illegible] و رفع [illegible] طلای او با سفیدی تخم
مرغ محلل صلابات و اورام و با روغن زیتون و زرده تخم مرغ رافع ورم چشم و با لعاب [illegible] قطور او جهة خشونات و [illegible]
بدن و سوختگی آتش و جراحتی که از نوره بهم رسد مجرب و جوشانیده او با فلفل سفید و مصطکی جهة گشودن [illegible]
گوش مفید و بطی الهضم و مرخی معده و مضر سوداوی و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا و مصلحش
جوشانیده او است با انگدان [illegible] و خوردن آب لیمو و آب [illegible] و امثال آن بعد از آن و قدر شربتش تا ده درهم و بدلش
روغن بادام شیرین است سمقوطن بعضی حی العالم [illegible] میدانستند و اکثر گویند نباتیست [illegible]
در سنگلاخها میروید و برگش صلب و شبیه [illegible] و شاخهای او صلب و سرهای شاخ مثل سرهای [illegible]
و با عطریه و طعمش با حلاوت و بیخش دراز و [illegible] مستعمل از او برگ و سرهای شاخ است [illegible]
قوة قابضه و محلل و مغری و با سکنجبین عسل جهة فتح عضل و عصب و با شراب جهة قرحه امعا و رفع سیلان حیض

دردکوده و ضماد و مطبوخ او با ماء العسل جهة تنقیه فضول و با ب جهة نفث الدم و با آب سداب جهة قیلا امعا و ضماد او
جهت نقرس نافع و شرب بقدر یک مثقال بیخ دو درم است و قسم صحرائی که در غیر هندوستان میروید ساقش براکنده و خشن و زغب دار و طولش
تا دو ذرع و برگش باریک و با طول و زغب دار و نزدیک بیکدیگر و شبیه ببرگ جوانات و در گلهای برگهای او برگهای کوچک به
برگ بزرگ ملاصق باشد و گلش زرد و چون ببرگ و ساقش دست ساید خارش احداث کند و ظاهر ریشه او سیاه و باطن
سفید و مایل بزردی و مستعمل ریشه است و بوی عطر هر دو شبیه ببوی ... کوشت او را با او طبخ دهند پارهای آن با هم ملاصق کردد
و در قوت شبیه بقسم اصل و حوادث تشنگی آزاد و با رطوبت فضلیه و مقوی باه و دو مثقال او جهة نفث الدم سینه و شدخ و قطع
عضل و ضماد او جهة جراحات تازه و اورام مقعد نافع است سمانی بترکی بلدرچین و در مازندران وردده و در دیلم ... نامند
و از طیور معروف و غیر سلوی است و در ... خورد و مرکوم و خشک و گویند غذای اکثر او خراطین است و اصلی ندارد و گوشت او کثیر
الغذا و مسمن بدن و مدر بول و مفتت حصاة و مورث رقت قلب حضور ... و مهیج باه و ... و یخنی او جهة
کباب و اکثار او مورث صداع و کزاز و مصلحش روغن کنجد و بادام و سایر روغنها و با پیه او ضماد مشوی کرده او ...
سم هوام و لعوق زهره او با عسل هر روز بقدر دو حبه جهة صرع ... و قطور خون او مسکن الم گوش و جالی آثار ...
چشم و سرگین او جهة کلف و نمش و بیضه او مورث فصاحت و تکلم اطفال قبل از وقت و بخور پر او رافع تب است و امین
الدوله از خواص او بیان نموده که چون یک عدد سمانی مشوی ... کرچه ... طرح شود ... و لغاید
باعث شفای سلس البول ... میشود سمندر بهندی ... حیوانی است که از آتش متضرر نمیشود چنانکه ...
از آب و بقدر عصفوری و ... و خوردن زهره او بقدر دانگی با آب ... مطبوخ و با شیر تازه رافع سموم مشروبه
و اکتحال دماغ او با ... جهة نزول آب و حفظ بصر و طلای خون او مانع زیاده شدن موی ... سمک بفارسی
ماهی و بترکی بالغ نامند و اقسام او زیاده از حد احصاست و بهترین او ... است که در آبهای سرد و خوشگوار
سنگدار بعید المنبع صید کنند و فلس او بسیار ... و کوچک جثه و بزرگ استخوان و شکمش سفید و پشت منقط ...
یا مخطط بسیاهی مایل بسبزی باشد و در دهان زود استحاله نماید و ... و شبوط ... آنرا قسمی از اقسام ... اند و در ولایت
ایران قزل آلا که منقط بسرخی است و اسلاف که پشت او سبز و شکمش سفید است و شاه ماهی که در بحیره طبرستان
صید میکنند بهتر از سایر اقسام است و اقسام او بحسب کثافت و لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف زمان و مکان

مختلف

مختلف میباشد و بعضی انواع او ... اند مثل جری و ... و مارماهی و غیر آنها و مراد از اطلاق او اقسام لطیف است که وصف
شده و تازه او که زیاده از یک روز نگذشته باشد ... سرد و تر و کباب او بهتر از بریان و روغن است و لطیف ...
اغذیه و صالح الغذا و مرطب و مهیج باه ... مصلح اخلاط حاره و مسمن و جهة قصبه ریه و قرحه ... و سل و یرقان و دق
و سرفه یابس و ضعف کرده و زحیر و مغص حار و کباب او با ابغوره و سماق جهة اسهال صفراوی ... مجرب است و ...
تقویت باه قوی الاثر و جهة سعال و زحیر حار مفید و ضماد مشوی کرده او که هنوز حرکت داشته باشد جهة جذب مواد بظاهر ...
اخلاط ... و رام حاره ... و خوردن قدر کثیر او و قی کردن با آب گرم و عسل و سکنجبین جهة تنقیه فضول غلیظه و
اخلاط فاسده و جهة درد مفاصل و عرق النسا و ... و آثار جرب و زهر ... شبوط رافع بیاض چشم است
و مضر محرورین و معده ... و دماغ رطب و عصب ... و مصلحش ... او با روغن جوز و کنجد و بادام و خوردن زنجبیل
پرورده و عسل و گلقند و صعتر و ابکامه و ادویه حاره و بالخاصیه مورث تشنگی و دافع آن سرکه و ابکامه است
خوردن آب بعد از او بغایت مضر و آشامیدن شراب مفید و بد ... خوردن او با تخم مرغ و لبنیات و گوشت خصوصا
لحوم بری بغایت مضر و مورث امراض مزمنه است و اقسام کثیف و عظیم الجثه و آنچه چند روز از صید او گذشته باشد
مورث سده احشا و مولد خلط خام ... و آنکه پانزده روز بر آن نگذشته باشد مایل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم ...
اشتها و موافق مبرودین و آنچه ... بر آن گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسده و سودای سوخته و قدیم نمکسود او
که ... اند بهترین و کثیف ترین اقسام و محلل بلغم غلیظ و مقوی خمل معده و ضماد ... او جهة ... و مقعد ...
آن و گزیدن عقرب و سگ دیوانه و با روغنها و لعابها جهة ورم صلب ... و طلای استخوان سوخته او جهة ... نافع و ...
شور کرده در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و مجفف و دیر هضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و
مورث جرب و بثور سودا و ... سمکة صیدا نوعی از ماهی است شبیه بوزغ کوچکی که ... پای او بطرف ...
... او باریک و دراز و سر او کوچک و دنبال او ... و زیر ... اسفل او با خط و خال و در چشمه قریب ...
بشهر صیدای بلاد شام یافت میشود بعد از نه یوم ماه شباط ظاهر میشود و زیاده جمع شده و بهمان هیئت تا آخر
آذر ماه مرئی اند و ... ایشان ... میکرده ... میشود و آنرا مردم جمع میکنند و ... او با تخم
برشت و مرق مرغ در تقویت باه و شدة نعوظ ... میرسانند و آنچه ... قوی تر از ماهی مذکور است و نیم درم از

تمکسود سمکه در غایت قوة وانعاظ چیزی باو نمیرسد و کویند نراود وذکور وماده درانات این خاصیت دارد و اکثر
کویند در ماده او اثری نیست وانچه از وی لک دارها وحوالی چشمها صید میکند و سعید و بهینه مذکوره است غیر
صید است واین اثر باه نیست سمن بفتح اول وسکون ثانی بفارسی روغن نامند و بهترین روغن کاو و کوسفند است
وتازه او وزبد نامند و کفته شد و روغن کاو لطیفتر از سایر و مجموع ان در اخر اول کرم وتر و هرچند کهنه شود حرارتش
زیاده شود و رطوبت کم میشود و دو سال در اخر خشکی بدرجه اول میرسد و در افعال قوی تر از زبد و منضج و محلل و مقاوم
سموم و مانع رسیدن سم افعی بدل و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغ و سینه و سمن بدیه و رافع یبوست خیشوم
وحلق وجهة سرفه و برقان و طحال و حصاة یکوقیه او با نیم وقیه شکر جهة عسر بول مجرب و با اب کرم خوردن وقی کردن جهة
سموم مشروبه و حقنه او با اب خاکستر جهة زحیر و قرحه امعا وحمول او با پیه مرغ منقی رحم وقاطع بواسیر و شقاق و ترقا الدم
و سعوط او جهة خناق و سبل و دوا و طلا مکرر او محلل اورام و مانع بهم امدن دهن زخمها و کهنه او با حنا جهة جرب
عدیل واکتحال او با ابرعنب الثعلب جهة ضربان چشم و جوه با سیر پوشاند جهة درد مفاصل بغایت موثر و مضر
رطوبی و مولد صفرا و محرورین و مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج ومضعف هاضمه و مصلحش در محرورین ترشیها
و در مبرودین جوارشات و قدر شربتش تا دو وقیه است سمور حیوانی است شبیه بدلق و ازان سیاه تر و در جمیع افعال
قوی تر از ان و پوشیدن پوست او مقوی باه مرطوبین و کرم تر از سایر جلود و موی سوخته او مجفف قروح و ضماد [illegible]
سخن کرده و سینه است سمین بفارسی چرب و فربه است کم بظاهر کوشت و روده و غیره باشد از شحم رطب و قلیل
الفعل است با روغن تازه و سریع الهضم و ملین طبع و اعضا و سریع الاستحاله بصفرا است در صفراویین [illegible]
مانند روغن تازه است سمیرا صاحب تحفه کوید قسمی از ماهی هرج است و در دریا موجود و شبیه بکاسنی
بقدر قامتی و برکش در غایت سبزی و اغبر و بیخش بقدر کرنا ذج و سم حیوانات است و ابن تلمیذ کوید در میان [illegible]
بهم میرسد خوشه او شبیه بکاسنی و سم حیوانات و بغایت کرم و در اضمده مواد بارده مستعمل است سمادریس اسم
یونانی ملهی شود است سماد بلغت اهل مصر اسم اثل است سمر درخت مغیلانست سمینه و سمینون حب الشمنا است
سمسق بضم اول و میم و بفتح اول یاسمین است سمسم بری جباهنکست سم الحاد دفلی است سم السمک
ماهی زهرج است سم الفار شک است سم الفم نوعی از سدر بی بر است سمورطون کرفس است سمانا ایهود

شیح البراست

شیح البراست سمنو اسم فارسی بیذه است سمونیون یونانی اسم اسفیداج است سمیغلس نوعی از عشر است که شاید او قاتلات
سمطاوس اسم یونانی اثمد است سمیقا اسم سریانی سندیریطس است سمادوغ نوعی از فطر است سمکة التراز
وسمکة قول سمکه میداست سماقیل سماق الدباغین است سمن اسم فارسی سیر است سم بضم اول اسم فارسی ظلف است
سمول اسم ترکی عظم است سمندرهین اسم هندی زبد البحر است سنا کیاهیست ربیعی ساقش باریک و شبیه بکیاه
حنا و کلش مایل بکبودی و دانه او پهن مایل بعد از ان بکجی و در غلاف شبیه کرده و حجازی او در ابریشم کتر و کلش زرد
و برای او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقی و در اخر دوم کرم و در اول خشک و مسهل بلغم و سودا و صفرا و
اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید الغوص بعمق بدن و مقوی اده و جالی جلد و جهة مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی
و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو و شرب مطبوخ او در شیر که بجوشد که قوام بهم رساند جهة حکه و جرب
و کلف و بهق و اندمال زخم کهنه و منع ریختن موی و با حنا جهة سیاه کردن ان موثر و اب مطبوخ او بهتر از جرم ان و
یک مثقال از مسحوق ان با عسل که از سر روز تا یکهفته هر روز بیاشامند جهة مفاصل و امثال ان مجرب است و مورث کرب
و مغص و غثیان و مصلحش پاک کردن از چوب و شاخ و الوده بروغن بادام و با هلیله زرد و افتیمون و بنفشه و اب
میوه ها استعمال نمودن و قدر شربتش از جرم او دو درهم تا سه درهم و از مطبوخ او تا ده درهم و بدلش مثل او ترید و نصف
ان هلیله زرد و ربع ان بنفشه است سنبل بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی و سنبل رومی و سنبل
جبلی است و یونانی ناردین نامند و از مطلق او مراد سنبل هندی است و او کیاهیست بقدر وجبی و شبیه بدنباله
سمور روده له و از ان دراز تر و بقدر پنج انکشت و سیاه مایل بزردی و خوشبو و بیخش صلب و از هند خیزد و قوتش تا
سه سال باقی است و در دوم کرم و خشک و مفتح و مقوی معده و جگر و باد و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات معده و سینه
و فضول دماغی و مانع انصباب ماده با امعا و معده و دافع لذع ان و مفتت حصاة و حابس طبع و جهة یرقان و بواسیر و نفخ
و درد سپرز و سینه و تحلیل نفخ و استسقا و اورام باطنی و با افسنتین و صندل بغایت مشهی و مقوی معده و با آب
سرد جهة غثیان و خفقان و ضماد او قاطع عرق و باعث خوشبوئی بدن و اکتحال او با ابکشنیز جهة حمره چشم و تقویت باصره و
رویانیدن مژکان و با عفص جهة داء الثعلب مجرب و وزن حجر و جلوس در طبیخ او جهة تنقیه رحم و کشودن حیض مدر و او جهة التیام جراحات
و طلاء مطبوخ او در خمر جهة سیاه کردن و دراز کردن موی موثر و مضر کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش

السین مع النون

از خود شراب او که رطلی را در پانزده رطل آب انگور بجوشانند تا بنصف رسد و سه هفته در آفتاب بگذارند در جمیع اعمال

مذکوره اثرش قوی‌تر است **سنبل رومی** نرم و ساق است کل دار و خوش بو و با صلابتی و در شکل شباهتی به سنبل الطیب

ندارد و حرارتش زیاده از آن و قبض او کمتر و در افعال ضعیف‌تر است و مدر بول و باز دارنده قی و محلل نفخ معده و ورم سپرز و

جگر و رافع درد مثانه و گرده و شراب او که یک من را در سی رطل آب انگور اندازند بعد از دو ماه صاف کنند و در روزی بیست

مثقال از او بنوشند جمیع امراض بارده گرده و معده و جگر و یرقان و عسر بول بغایت مفید است و

روغنی که از سنبل و سنبل رومی ترتیب دهند مسمی به دهن ناردین و از سنبل هندی قوی‌تر و از سنبل اقلیطی است و سازج

او و ابطریقی سایر ادهان میسازند و او محلل و ملطف و جهت جمیع امراض بارده اعضای ظاهری و باطنی نافع و قدر شربتش

تا یک وقیه است **سنبل جبلی** بفارسی ریشه ... گویند و مولف تذکره گوید که ان مو است و بغدادی بغراو دانسته و برگش

او شبیه برگ صعتر و شاخهای او مثل شاخ ان و از آن کوچکتر و بیخا و بیسانی و بیخش زیاده بر یک گره و در از و بیرون

تا یل بسیاهی و اندرون سفید و خوش بو و بیخ کالست قریب بقوة سنبل و مقوی اعضا خصوصا معده و جگر

مقوی قوة ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقا و قی و بلغم و شراب او در منافع مثل شراب سنبل است و قدر شربتش

یک مثقال **سنبل فارسی** شامل پرسیاوشان و قسمی از رياحین است که با نرگس میروید و در غایت خوش بوئی و برگش و پیازش

شبیه برگ و پیاز نرگس و گلش بنفش و بعضی سفید نیز میباشد و بشکل یاسمین و در سر ساقی چندین عدد بر بالای

یکدیگر و افعال او قریب به نرگس و پیاز او ضعیف‌تر از پیاز نرگس است **سنبل اقلیطی** سنبل رومی است **سنبل الاسد** آنکه

گویند سنبل جبلی و آن مو است **سنبل بری** شامل فو و اسارون است **سنبل اردنانی** و **سنبل سوری** سنبل جبلی است

سنبل الطیب **سنبل العصافیر** سنبل هندی است **سنبل الکلب** ثمره داراست و گویند شکوفه اساریعا العصافیر است

سنکسویه اسم فارسی است و معرب او بجیم بجای کاف است و او دوائیست در از تراز دانه انگور و بغایت صلب و شبیه

بسنگ و گویند از فارس خیزد و در تذکره عباوس نام سجستان و در بعضی کتب و شفاء الاسقام اثلی تصریح نموده

اند در سیم گرم و خشک و طلاء او با سرکه جهت برص و اثار مفید است و خوردن از غایت نیست **سندروس** سنگی است

از سواحل دریا خیزد و گویند صمغ درختی است و محمد بن احمد ... گوید که در وسط بحر هند چشمه ایست گرم ابی و مثل

غلیظ و در میان آب دریای جوشد و چون بر روی آب آمد سرد و منعقد میگردد و مخصوص هندا است و او شبیه

بکهربا و از آن سست‌تر و سرخ‌تر و با اندک تلخی و غلاف که ربا و سه قسم میباشد زرد و باطن سرخ و براق و یکی مایل بکبودی

و سست و دیگر سیاه و سبک و صلب و قسم اول بهتر است و خوب او مثل کاه ربا و زبانی کاهست و قوتش تا بیست سال

باقی و از اد و یه جلیل القدر مجرد و مدر کرم و در اول سیم خشک و مجفف رطوبات دماغی و سایر اعضا و قاطع بلغم و

معده و امعا و مدر بول و حیض و حابس ترف الدم جمیع اعضا و نفث الدم و قاتل کرم معده و امعا و اسهال الدموی

و جهت استرخای عصب و بواسیر و خفقان و ربو و ضیق النفس بلغمی و تب نائبه و اسهال المزمن و سپرز و سلاو قنا و با

سکنجبین جهت دفع ربو مجرب و مانع عرق و حافظ قوة زود و کران و مسقط جنین و بخور او با شکر جهت قطع زکام و

و سنون او جهت درد دندان و جوکه ان که قروح لثه و قطور او جهت درد گوش و کوفتن با سعد و اکحال او جهت بیاض و

جلاء اثار و سلاق مجرب و ذرور او جهت التیام جراحات و جوشاندن او با روغن بادام بحدی که بقوام اید جهت شقاق

هر عضوی مجرب دانسته اند و با شکر و کتیرا و قطران جهت قی با مجرب و مضر کرده و مصلحش صمغ عربی و شربتش یک

درهم و بدلش مثل او کهربا و ربع او سازج است و روغن او که معروف به دهن الصنوبریست جهت قی با و رفع اثار و التیام

جراحات و اورام مقعد و بواسیر غایره و جرب بکهندی عدیل است و طریق ان است که سندروس را سائیده با روغن

زیتون یا روغن زیتون یا روغن تخم کتان با آتش نرم در عرض دو هفته بقوام اورند و با پیکه رائحه او مجامله نرسد که

مسقط جنین باشد و قاتل حامله است **سندریطس** اسم یونانی و بعربی شبیه الحدیدیه است و بسریانی حمیقا گویند آن

کیاهی است ربیعی و قسمی او برگش شبیه برگ بلوط و خشن و شاخهاش مربع و بقدر شبری و در اطراف آن چیزی کرد و

از تخم سیاه و منبت او سنگ لاخهاست و قسمی را شاخها بقدر دو ذرع و برگش شبیه برگ سرخس و کثیر العدد

وازد و جانب شاخ روییده و در انتهای شاخ شعبها و دراز و باریک و در اطراف آن اشیاء مستدیر کروی و در آن

تخمی شبیه بتخم چغندر و از آن مدورتر و صلب و قسمی را منبت قریب بتاک انگور و برگش کوچک و شبیه ببرگ گشنیز

و شاخها بقدر شبری و مایل بسفیدی و با اندک سرخی و گلش بسیار سرخ و ریزه و تخمش باریک و شبیه نمک

و مایل بسرخی و در دوم سرد و در سیم خشک و قسم اخیر قوی‌تر از اقسام او و همه او قاطع نزف الدم و قابض و جهت

التیام قروح و دفع اورام و خنازیر شدید الاثر و ضماد و شرب او جهت قرحه امعا و اسهال نافع است **سنباذج** بفارسی

سنک سنباده گویند و مستعمل حکاکان است و نوعی از حجر المسن و ثقیل الوزن و براق گویا ریگ مجتمع منجمد

متحلل است وبجهت بنا ونوم وصلب وثقیل مایل بسبزی است در دوم سرد وخشک وسوختهٔ او در قطع ترف الدم
والتیام قروح کهنه بغایت قوی الاثر وضماد او محلل اورام ومسکن التهاب وباسفیدهٔ تخم سوخته کی آتش وباسور
جهت بواسیر وسنون او جهت جلای دندان وحک با او جالی بغاد ورجوه درآب ساییده مرجان را با او جلا دهند بینا
برونق او در دوم مضر عصب ومصلحش زعفران وخورده او مخاز بنیست **سنجاب** حیوانی است از موش صحرایی بزرگتر
ودنبالهٔ او کوتاه وپرموی وسیاه وزیر شکم او سفید وباقی خاکستری ودر ترکی آن را شکول نامند ودر زمان زنده
اشتیانک ودر دوم خشک اجتای میدارد در اول گرم ودر دوم تر وگوشت او مسکن حرارت وجهت درد سینه وسرفهٔ گرم
دیرینه نافع ومولد قولنج ومصلحش روغن بادام وپوشیدن پوست او معدل مزاج ورافع درد عصب وموی او جهت التیام
جراحات وقطع خون وبا عسل جهت دفع اورام مفید است **سنور** بفارسی گربه وبترکی پشیک نامند اهلی ووحشی می
باشد واهلی در دوم گرم ودر رطوبت او غالب وپوشیدن پوست او سخن بدن وگوشت او موافق صاحب نقرس وفتق
وطلای مخ او بنا مرکه خاکستر شود با سرکه جهت شقاق انگشتان پای بی بدیل وسرگین او شدید الحرارة وطلای
او با روغن گل سرخ در دو نفخه رافع شب غیب وحول وبخور ان مسقط مشیمه وضماد گوشت تازه او رافع نقرس و
قدید مسحوق او جاذب پیکان وخار از بدن وجهت جبر استخوان شکسته نافع ومداومت نقل وخورده گوشت او موجب
هزال وسل است مهرازی ارس گوید مغز سر او با آب جرجیر شرابا جهت تقطیر بول ودرد گرده وسعوط زهره گربهٔ سیاه با روغن
زنبق جهت لقوه وسیاه کردن موی سفید مؤثر است وارسطو سعوط خصیه او را جهت جذام بغایت نافع دانسته ووحشی
وحشی او تیزتر از اهلی ونزد جمعی بود وجمیع افعال قوی تر از اهلی ودر دوم گرم وخشک وبخور مغز سر او را جهت
سقوط نطفه مجرب دانسته اند وجلوس در طبیخ او جهت درد ذکر ونقرس نایب مناب طبیخ کفتار است **سنبوسه**
یونانی او زاربا ورفانا نامند از اغذیهٔ معروف ومقوی اعصاب ومهیج اشتها ومسمن بدن است ومولد سده ودیر هضم
وثقیل وکثیر الغذا ومصلحش سکنجبین است وطریق ترتیب او آنست که آرد گندم را با روغن خمیر کرده پهن کنند وگوشت
قیمه کرده را با پیاز وادویهٔ حاره در آن پیچیده در روغن سرخ کنند یا در تنور طبخ دهند **سندیان** بلغت شام درخت
بلوط وبلغت مصر بلدانیون **سنا اندلسی وسنای بلدی** عینونست **سنانیر** بلغت مصر ملاست **سنبوذ** هندی
کونست **سنقره** سقراو است **سنجینوس** مصطکی است **سنط** قرظ است **سنیز** شونیز است **سند زاهد**

فراسیونست **سندوفس** سورنج است **سن** اسم یونانی موا است **سنام الجبل** کوهان شتر است **سنبا** بلغت مصر
سماک البحر است **سنوتو** بلغت مصر خطاطی است **سنکبا** بلغت هندی قسمی از بیش است **سنف** بلغت هندی دار و اسمن **سنت**
اسم هندی زنجبیل است **سنتی** بهندی ادرنبا است **سنینه** بهندی ایارات **سندهی** اسم هندی زنجبیل است **سندهان**
اسم عود است **سنکو** اسم هندی غار است **سنبهالو** اسم هندی اتلواست **سنبل کچو** بهندی بیخ سنبل است **سرند**
بهندی شاخ حیوانات است **سنی کهار** بهندی قلی است **سنبل کهار** بهندی سم الفار است **سنک بصری** بهندی نوتیا
فلفل است **سنبل** بهندی فارشیشعان است **سنک کارد** اسم فارسی حجر المسن است **سنجی** شرابیست که از درخت
نارجیل بهم میرسد ودر نارجیل مذکور است **سنک مغنی** اسم فارسی باصطلاح شیشه گران مغنیسیاست **سنک
کچ** اسم فارسی جبسین است **سنک آتش زنه** اسم فارسی وترکی حجر النار است **سنک یشم** اسم فارسی حجر یشمی است **سنک
یشم** اسم فارسی یشب است **سنک زخم** اسم فارسی حجر العاج است **سنباره** اسم فارسی سنبادج است **سنکل** بلغت
فرس نو وفای رطب است **سنجد** اسم فارسی غبیراست **سنجد کیجی** بلغت اصفهان بار درخت نیم است **سنک دان مرغ**
اسم فارسی قانصه است **سند بیت** اسم فارسی سلحفاة است **سن الکلب** سجستانی است **سوریخان** بیخی است شبیه
بسیر صحرایی ومایل باستداره وپوست او مایل بسرخی واندرون سفید وشیرین طعم وبسیار رطوبت وخشک او با
صلابت وقسمی سیاه طعم تلخ مایل بسرخ از سمومات وبرگش شبیه برگ کراث واز آن قوی تر وساقش بقدر شبری وگلش
زرد وبفارسی شنبلید نامند شبیه بزنبق کوچکی وسیاه او را گلش سرخ می باشد ومنبت او کوهها ودر سیم گرم ودر
دوم خشک وتریاقش تا سه سال باقی ومسهل اقسام بلغم وقاطع آن خصوصاً از مفاصل ومفتح سده وجاذب اخلاط
لزجه از عمق بدن ورافع یرقان وسپرز وبا صبر جهت عرق النسا مجرب دانسته اند وبا زنجبیل وفلفل بغایت مسهل وجهت مفاصل
بسیار مفید وضماد او با زعفران وتخم مرغ در تسکین درد استخوان وتحلیل اورام مجرب وزرد او مجفف زخمها وخورد
نیم درم او با شیر تازه وفایند تا سه روز بغایت مجرب لقوه است وسوریخان بسیار مضر معده ومورث مغص ومضعف
جگر است ومصلحش کثیرا وشکر وزعفران وقدر شربت از مفرد او یک درهم وبا ادویه تا نیم درهم وبدلش سنجار است وبوزن
او زنجبیل وفلفل مقوی فعل او نیند وپوسیده کال او مفتح سده دماغی ومحلل ریاح ودرد سر سرد است **سوس** در اصفهان
خورونا مند وترکان شیرین بیان گویند ودر اکثر بلاد موجود ومعروف است وتلخ او غیر مستعمل وبیخ شیرین او مایل بتلخی با

السین مع الواو

مستعمل است و قوت تا ده سال باقی است و باید پوست سیاه او را جدا کرده استعمال نمایند چه تصریح نموده اند که مار او را
دوست میدارد و خوردن او با ویبا لاجمله انضاج جلد و تسمین بدن و تقویت بصر و بیخ او مدر و بول کرم و ثمر او با خشکی و منضج
اخلاط غلیظه و مرکب و مسکن تشنگی و مدر بول و حیض و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی اعضا
و محلل ریاح و جهت اقسام سعال مزمن و بو و تنقیه سینه و شش و جگر و التهاب معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و
امراض دماغی و عصبانی و نزلهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز نافع و قی کردن با طبیخ او مخرج رطوبات و اگر چیزی از او
باقی مانده بعفونت نشود سهال کاذب را خارج میکرد دو هر گاه مغارستر خوردن او بقدر یکدرهم با مثل آن شکر و ضعف
او را از لطف از دو محلل تا اول سرطان نماید دو تمام سال علاج طاری نکشند موجب جلای بصر و دفع شقیقه و صداع مزمن و
نزلهای کهنه میشود و اکتحال او جهت بیاض و ضماد برک تازه او در دفع بد بیدیهای لسع عقرب و زنبور است و ابن ماسویه
گوید که حبوب او گرم و خشک در آثار اجزای ویست و با قوة قابضه و محلل است و سیحار و سرمه عیار است از او دا افنسه او بن
الدوله نیز با او منقول است و محمد بن احمد گوید تخم سوسن قوی تر از سایر اجزا است و یوحنا بن سرابیون معتقد او است و اختیار
کرده و گویند مخصوص بصره و نواحی فارس است و از سوس اماکن دیگر تخم بهم نمیرسد و گویند اصل سوس مضر گرده است و
مصلح او کثیرا و عناب و شانی گل سرخ و شربتش تا پنج درهم و بدلش نصف او وزن ... او زنجبیل است و رب سوس گرم
مطبوخ بیخ مقشر او و ... انعقاد بجوش آید باشد و جمیع افعال ... ولذع ادویه
سولان بلغت یونانی نخلی است سرخ لون ... بشکل کرم و از ... درجه سوم گرم و خشک و محرق جلد
و سم قاتل و سعوط او جهت لقوه و طلای او با روغنها جهت تحلیل اورام بارده و دفع ریاح و اکتحال او جهت بیاض غلیظ
نافع است سوسن معرب انسوسانا ... بری و بستانی و هر یک از آن سفید و کبودی باشد و بیخ اقسام
او منعقد و با ... و طولانی و سفید و خوشبو و شبیه ببوی بنفشه و لهذا عوام او را بیخ بنفشه نامند و گل سوسن سفید
و با عطریت قوی و غیر سوسن آزاد است چرا که اسم فارسی زنبق است و اشتباه جماعتی از عدم فرق اقسام اوست و اما
پنج قسمی از سوسن کبود بری و جبلی است گلش بسیار کوچک از سوسن کبود بستانی و بنفش بیکعدد و لهن و دراز و پر کوه و
در حرف الف مذکور شد و قوت اقسام سوسن مرکب از حرارت معتدل و ارضیه لطیفه و قوة مجففه و قابضه است و مدر حیض و
جمیع افعال مثل امراض رحم و اندمال الخصا و رفع جرب ... و بواسیر و درد جگر و امراض شش و سپرز و خنازیر ضعیف تر از

ایرسا و ضماد او با سرکه و آرد جو جهت اورام حاره ... و داء الثعلب و محلل ریاح دماغی و محرک شهوت زنان و در تفریح قریب بزعفران
و عصاره او که با خمر و سرکه و عسل و نطرون سرعت انعقاد بجوش آید باشد جالی و مجفف قلع و جهت جراحات اطراف
عضل نافع و روغن او مثل روغن ایرساست و در جمیع افعال خوردن او جهت قولنج و ایلاوس صفراوی و جهت امراض رحم و درد
عصب شرباً و ضماداً مفید و خاییدن بیخ او جهت رفع بوی خمر و ضماد برک او و خوردن تخم او جهت گزیدن هوام نافع و قدر شربت تخم
از جرم او تا دو مثقال و از مطبوخ و روغن او تا یک اوقیه است و قسمی از سوسن که ... میرود بید گلش زرد و کوچک
و بغیر سطبریت انگشت خوشبو و با تلخی است قوی تر از سوسن سفید و کبود و ضعیف تر از ایرسا و گلش گرم تر از ... ضماد
مطبوخ بیخ او با شراب محلل اورام بلغمی و جهت درد دندان نافع است و بغدادی گوید از قسم صدمه الروی است سویق اسم عربی
از جمیع ماکولات و ... الحبابه را ... بوده اوست ... اند که بعد از بو داده حبوبات بکیاد و یاب کرم و
بکیار با آب سرد بشویند و ... سویق جو و گندم جهت تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حاده و امراض اطفال نافع
و سویق جو در تبرید و تخفیف تسکین حرارت و سویق گندم در تبرید و ترطیب اقوی است و مضر مشایخ و مبرودین و مولد
نفخ و مصلحش قند و عسل و ... و امثال آن و روغن کدو و کتان و سویق شعیر با ابتدا جهت ... صفراوی و صداع ...
و احتراق و رطوبت معده باشد مفید و با شربت ... و روغن که جهت ... عظیم و تقاضای بسیار در اطلاق و قی و اسهال
اطفال و تقویت بدن ایشان بغایت موثر است و سویق ... خشک کرده و بو داده ... کنند جهت اسهال و حرارت و قلیان
خون و سویق ... و سیب ... ترش ... حابس طبع و مبرد و مسکن حرارت اند سوبیقه مولف تذکره گوید شرابیست که
برنج را کوبیده و بخته بجوشانند تا بسیار غلیظ شود و ... با عسل یا شکر و ... و آن سازند و ...
و قرنفل و ... اضافه نموده و ... تخمیر ... کرده مکرر بر هم زنند و استعمال نمایند و از جو و گندم و ...
خشک نیز ترتیب دهند و جهت ... از برنج و ... است در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم خام از سینه و شش و مفتح سدد
جگر و سپرز و ... و استسقاء و عسر بول نافع و مصدع و ... مسهل ... اخلاط و از جو
مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از گندم مولد قولنج و مصلحش سکنجبین سوفال ابو جریج گوید که آن شکوفه
و پوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است گرم و خشک و با حدة و جلاء و جهت درد مفاصل بارده
نافع است سواد السند و الهند کشت برکشت است سوزی ... سرخست سویج معرب از شوره فارسی ...

باردواست سودیبون شیخ الرئیس کوید شیح ارمنی است سوربادرو نارمشک است سوفانیاش مرغیست که بقارجی
دارکو وبعربی صرد نامند کوشت او مبهی ومضر بدماغ است سوادالحکام سواد او وراثت سوادالقضاة عفص است
سواسن جوما ناست سوقرطون ابرونت سوبخس هندبای بریست سوسن جبلی شامل راسن و ایرسا است
هر ایلی ضمیر از اند سوسن احمر دلبوث است سوسن بری شامل ایرسا و سوسن زرد و دلبوث است سوسن آزاد
اسم فارسی زنبق است سوطلیس اسم یونانی سلق است سوناقون و سوناخیوس اسم یونانی اسفاناج است سوقی
اسم یونانی ابهل است سوسنبر سیسنبر است سورقطون حضی الثعلب است سورسان سولانس است سوادنقیق
اسم یونانی حضی از توتیا است سورنجان هندی حلتیت است سوسمار اسم فارسی ضب است سود اسم ترکی کبر است
سوغان اسم ترکی بصل است سونر هندی ذهب است سوموناکی هندی بابونج است سوندی هندی ابهل است
سوی شبت است سوند هندی خنزیر است سوجلی هندی الفیل است سهاکه هندی تنکار است سهکن
هندی بهمن احمر است سهرین دارچینی است سهنجر هندی فلفل سفید است سیسالیوس بفارسی کاشم
رومی نامند نباتی است وچهار قسم میباشد کیاه یکی شبیه رازیانه و از آن قوی بود و قدا و شبیه بقبه شبت و ثمرش
از ثمر انجدان کم کولر بباشد و درازتر و تندطعم و بیخش زیاده بر شبری و با عطریه و بیخ این قسم در افعال قوی تر از سایر
اجزاست و یکی را برک شبیه بلبلاب کبیر و از آن درازتر و کوچکتر و رقیقتر او مثل قبه شبت و تخمش سیاه و شبیه بگندم
بود کمتر از آن و تندتر و خوشبوتر از قسم اول و در افعال انجدان و قوی تر از سایر اجزا و یکی را برکش شبیه برک زیتون و درشت تر
وساقش درازتر و ضم اول و قنبا او بزرکتر و ثمرش مع بعضه و بزرکتر و بزر السفدار و فربه و خوش بو و قوتش از قسم اول قوی تر
و از ثانی ضعیفتر و دیگری را ثبات شبیه با انجدان و ثمرش سفیدتر از آن و مستدیر و دراز و قریب با نکه در قبه باشد و با
عطریه و تندی و چون بشکنند از آن تخمش در آورد از رازیانه و مایل بسبزی و در طعم شبیه ببیخ خطاهر کرد و دوا در ضیم
بیشتر معمول است و مستعمل از سیسالیوس مقشر اوست و مجموع اقسام او در دوم کرم و خشک و محلل و ملطف
و مسکن دردهای باطن و مدر بول و حیض و مفتح سدد و مقوی معده و جهة صرع و عسر نفس و تقطیر بول و اخراج
جنین و درد رحم و تقویت باه و ادابه بلغم مجرب و بکتقال او با فلفل و شراب جهة رفع مضرت هوای سرد و مداومت بر قرا آن
با میفختج تا ده روز جهة درد کرده و لعوق بیخ قسم اخیر با عسل جهة رفع فضول سینه و شش و سرفه کهنه و امراض کرده و مثانه

السین مع الیاء

نافع

نافع ومضر محرورین و مصلحش کثیرا و اکثار او مضر جکر و مصلحش زرشک و قدر شربتش یک مثقال و بدلش انجدانست
سیسارون ابن ماسویه و امین الدوله کویند چون سوس است که بفارسی النجم کویند و بعضی حب ابن احمد و جمعی میکوا از جهة اشتباه
نانخ سوس را شونیز دانسته اند و کفته اند که چوب شونیز است و مؤلف مغنی کوید مدر او محلل و اندک قبض است و طبیخ
بیخ او جهة معده و ادرار فرمودن بول مفید است و جمعی کویند ملقا حر است و بغدادی و انطاکی مجهول الماهیه میدانند سیسنبر
اسم فارسی نام است بری و بستانی میباشد و بری سبتی بغنجاب و برکش شبیه برک سذاب و قوی تر از بستانی است و
بستانی شبیه بر نعناع و از آن سفیدتر و خوشبو و تخمش ریزه تر از تخم ریحان و در دوم گرم و در آن خشک و مفرح و معطر و
مقوی احشا و روح دماغی و دل و مدر بول و حیض و مخرج کرم شکم و شربا و جنین مرده شربا و حطوستا و با قوه تریاقیه و دافع
عفونات و علل ریاح و جهة درد سر خصوصا با سرکه و روغن کل و امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جکر و سپرز و با
عسل جهة کزیدن عقرب و با سکنجبین جهة کزیدن زنبور مجرب و طبیخ او جهة رفع قمل و عرق و بد بو و درد رحم و فواق و سنک
مثانه و با سرکه جهة قی الدم نافع و مضر بیرو مصلحش کشنیز و قدر شربتش از خشک او یک مثقال و بدلش مرزنجوش است و ورق
او کرفس او را با روغن کنجد بجوشانند با کل الورد و روغن بکرر کرده در آفتاب بکذارند جهة سده دماغی و مفرح بغلیه
و در تحلیل مواد و تقویت اعضا و خوشبو کردن موی سر و تقویت آن بی عدیل است سیسبان بپای موحده قبل الف اسم
درختیست بستانی و بری میباشد بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بعیبلفا کن و بغلظت بیره و سیرزنک و شاخهای او بار
و نازک و غیر سیسبان بپای موحده بعد از سین اول است و کذشت و این عریض الورق و باریک و برو بر هم چیده [illegible]
و کلش زرد شبیه بکل و بسیار خوش منظر و در خوشه ثمر دارد بقدر حلبه ما بین زردی و سیاهی و در دیار
مصر جهة خوش منظری غرس میکنند و بعضی اثر او را حب الفقد و جمعی ثمر اثل دانسته اند و اصلی ندارد و مایل بکرمی و در
دوم خشک و مقوی معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و رافع سپرز و بالخاصیة تریاق سموم و با شیلک ابل و مانع تولد
کیک و لبس انکشتری او در انکشت خنصر چپ روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بالخاصیة سورش جاه و قبول نظرها و مصنع
محرور و مصلحش کشنیز و شربتش تا دو درهم و بدلش بادآورد است سیبیا نوعی از ماهی است و بعربی لسان البحر
و بفارسی ماهی مرکب نامند و در بحر قلزم بسیار و شبیه بسرطان و ظاهرش صدفی و باطنش حجری و در جوفا و رطوبتی
سیاه که مثل مداد که بآن کتابت توان کرد و در آخر دوم کرم و خشک و دیر هضم و طلا رطوبتش او جهة داء الثعلب نافع

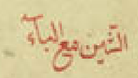
استخوان و جلای آثار و جهة امراض پلک چشم و با عسل مکلس جهة بیاض چشم و کاچیوان و سنون دندان و جهة جلای دندان [illegible]
موثر و ذرورش مجفف زخمهاست سیلاذن بعربی اسم عصاره خرماست که بدون طبخ در آفتاب غلیظ سازند و در
اعمال آنست و در جمیع افعال مثل دبس و الطف از او و محرق خون و سریع الاستحاله بصفرا و مضر محرورین و مسدد است
بخلاف رطب که مسدد نیست و مصلحش میوههای ترش است سیلم ابن تلمیذ گوید شبیه بزنجبیل و با تلخی
و قبض است و در افعال ضعیفتر از آن سیمقر بلغت مصر روغن تربچه صحرائی است سیاب خلال است سیال یاسمین
سیف الغراب دلبوث است سیکران بنج است سیکران الحوت فلومس است و گویند ماهی زهره است سیسنبر
حرف الکاف است سیسنبون افسنتین است سیا تمر هندی است سیر قرة العین است و بلغت فرس اسم ثوم است سیقو
مورون جمیز است سیامون بیونانی سمسم است سیقسامارس بیونانی بمعنی خیار بستانی است سیقیراغریوس یعنی
خیار بری است سیقافیطوس بیونانی ابنوس است سیم اسم فارسی فضه است سیرمحاریا اسم فارسی اسقوردیون است سپید
اسم فارسی [illegible] است سیاه دانه اسم فارسی شونیز است و باصفهان سیاه سیر نیز نامند سیماب اسم فارسی زیبق است
سپن اسم فارسی نوعی از ذراریح است سیخان اسم ترکی [illegible] است سیب اسم فارسی تفاح است سیندور اسم هندی
سورنج است سیورن اسم هندی [illegible] است سنبال اسم هندی [illegible] است سیسا اسم هندی اسرب است
سیلج اسم هندی [illegible] است سیاه داروان اسم فارسی [illegible] است سیهم اسم هندی [illegible] است حرف الشین
شاهترج معرب از شاهتره و دو نوع میباشد یکی با برگ کوچک و شبیه بگشنیز و گلش بنفش و یکی با برگ عریض و گلش
سفید و هر دو قسم تلخ الطعم و با اندک تندی و قبض و برگ او بهتر از سایر اجزاست مرکب القوی و در حرارت معتدل و
در دوم خشک و گویند در دوم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد دانسته مفتح سدد جگر و مقوی معده و مدر بول
و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا و مره محترقه و صاف کننده خون و با عسل [illegible] و خشک او در تقویت فعل
قوی تر و جهة امراض سوداوی و بلغم شور و تبهای کهنه و با سرکه جهة قی صفراوی و غثیان بلغمی و آب تازه او با [illegible]
هندی جهة تنقیه معده و [illegible] و رفع قوبا و [illegible] و جرب و حکه و اکتحال بعصاره او جهة تقویت باصره و با صمغ جهة
منع رویدن شعر منقلب که کنده باشند و مضمضه او جهة حرارت کام و زبان و تقویت لثه و ضماد خشک او با
حنا که در حمام استعمال نمایند جهة جرب و حکه مجرب و شستن سر و لحیه با آب منقوع او جهة رفع قمل و صئبان که [illegible]

حرف الشین المعجمه

بلد

باشد و [illegible] نافع و ابن ماسویه ضماد تازه او را جهة [illegible] و زنبور [illegible] موثر دانسته و [illegible] معتدل [illegible]
و در افعال محمد بن احمد و جالینوس قوی تر از سایر اجزا دانسته اند و گویند مضر شش است و مصلحش کاسنی
و قدر شربتش از جرم او از سه درهم تا پنج درهم و از آب او از سی مثقال تا شصت مثقال و در مطبوخ تا ده درهم و بدلش
نصف وزن او سنا و دو ثلث هلیله زرد است و قسمی از گیاه شبیه بشاهتره است و از آن تیره رنگ تر و برگش
باریکتر و شبیه با فسنتین و گل او مایل بسیاهی و [illegible] او با اندک [illegible] است و غیر شاهتره و غیر
مستعمل است شاه صینی عصاره جامد سیاه صفائحی است و بر او نقشی شبیه بنقش خاتم و گویند عصاره
ریوند است و بعضی عصاره خاچینی دانسته اند و مایل بزردی [illegible] و از بلاد هند خیزد مبرد و مجفف و قابض
و طلای او جهة درد سر حار و اورام حاره و ابتدای فتق و شراب او جهة درد سر و منع صعود بخار و ضعف معده و
ذرور او جهة نزف الدم جراحات نافع و [illegible] خطائی است شاهسفرم ریحان سبز مایل بزردی [illegible]
و قسمی هم پهن برگ و سبز تیره در اول گرم و در دوم خشک و محلل جمیع اورام و منوم و مفتح سدد دماغی و بخور او
مانع وبا و رافع درد سر [illegible] و گریزاننده هوام و جهة خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه و [illegible]
او با شکر رافع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خاییدن او جهة قلاع و ضماد ترکرده او با آب و ماء الورد مبرد
مقوی اعضا و بخور او مقاوم سموم و بالخاصیه معدل جمیع امزجه و بوئیدن او قاطع اسهال [illegible] خصوصا که
[illegible] باشد و ضماد او بر چشم جاذب فضول و قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره و جرم او تا ده درهم
مداومت ببوییدن او مضر دماغ و مصلحش نیلوفر و بدلش بادرنجبویه است شادنج معرب از شادنه فارسی است و بعربی
حجر الدم [illegible] نامند قطع کردن سیلان خون [illegible] شبیه بخون باشد و آن سنگی است در شکل شبیه [illegible] و
زرد و شکل و الوان مختلف مشاهده شده تیره مایل بسیاهی را هندی گویند و سرخ را مصری و آنرا بهترین اقسام است و
بعد از آن زرد و ابلق و سفید [illegible] و خاکستری رنگ تیره است و [illegible] نوع سفید [illegible] کوه و زرد ابلق
را در حوالی خوارزم و قسمی هندی را در جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده و قسمی که مصنوع از مغناطیس [illegible]
سیاه و زرد و شکن از معدنی میباشد و در جمیع افعال مثل معدنی است بخلاف مصنوع از حجر الحدید که [illegible] ثقیل
الوزن است و شادنج غیر مغسول در اول گرم و در آخر دوم خشک و مغسول او در آخر اول سرد و در دوم خشک و

مغسول او مستعمل اول را خوانند در دوم و در دوم خشك و مغسول او مستعمل و قوتش نابت شالا ثابت و مجفف
قابض بليغ و رادع و خاتم و مقوى عصب و عضل و قوه باصره و حابس سيلان خون اعضاى ظاهرى و باطنى و
خوردن او با لعاب اناردانه و امثال آن جهت نفث الدم و با شراب جهت عسر بول و حيض دايم و در و منى و با ادويه مناسبه جهت
اسهال دموى و قرحه امعا و زحير و سل و طلاى او با سفيده تخم مرغ و امثال آن جهت ورم حار چشم و ساير اعضا و آب
سرخ و سوختگى آتش و اكتحال او با شير دختران و امثال آن جهت رمد و دمعه و سوزش پلك چشم و سلاق و جرب و حكه
و قرحه و با آب جليد جهت امراض بلغمى چشم و ذرور او جهت رفع گوشت زياده چشم است و در و پاشيدن گوشت مجرب و با آب گشنيز
و نانخواه جهت بثور و قروح حاره و مزمنه و جراحت مقعده و رحم و تضميد با اعضاى عصبانى بعيد بليست و قدر شربتش
يك دانك تا نيم مثقال و مضر شانه و مصلحش كتيرا و بدلش مغناطيس سوخته و در ادويه عين حضض و در غير آن دم الاخوين
شارف اسم هندى نخليست شبيه بنبق و طعمش بى حلاوه و ذى مقراطيس گويند در اول گرم و خشك و مسهل بلغم
مائى و جهت امراض بارده نافع است شاطل و شاثل نيز گويند و بفارسى بوشنك نامند دواييست هندى شبيه بفطر
خشك و بقدر باقلائى و بزرگتر و كوچكتر و با تلخى و پوست او سياه و چين دار و مابين سياهى و سرخى و املس در آخر دوم
گرم و خشك و مسهل قوى اخلاط غليظه مفاصل و اعصاب و جهت فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض بارده
دماغى نافع و مورث دردسر و مصلحش فواكه بارده و شربتش تا نيم مثقال است با مثل او نبات شاه بلوط در حرف الحاء
مذكور شد شابنج معرب شاپرك و آن لقاح است شابورقان اسم فارسى حديد ذكر است كه فولاد باشد در حرف الدال
حديد مذكور شد شاهكوج بجيم و بكاف معرب شاه آلوى فارسى و آن آلوچه سلطانى و در آلو در آن مذكور شد
شاه دانج بجيم و بكاف تخم قنبست و در آنجا مذكور شد شاه بلنج برنوف است و جسقر مرتى و تجرما بر هيم را
بعضى باين اسم ناميده اند شاه صلى صاصلى است شابا اسم سريانى ابريشم است شاب درخت ماهودانه
دانه است شاهسفرم رومى اسطوخودوس است شاب رومى فلفل سفيد است شاه سپرم اسم فارسى هوهباست
شادنج هندى شامل حجر هنديست و قسمى از شادنج عدسى است شالكوه بلغت ديلمى و شال تشى بلغت مازندرانى
دلداست شالخى اسم نارنج انى و سمه است شاه شاهى اسم فارسى بطارخ است و در اقسام سمك مذكور شد



شاخ اسم فارسى قرن است شبت بكسر اول و فتح ثانى و تشديد مثناه ثالث كه مؤلف تذكره تصحيح نموده كياهيست

معروف و بفارسى شويت گويند شبيه برازيانه و اهل تجربه تصريح نموده اند كه هر يك از رازيانه و شبت در بعضى
اراضى منقلب بديگرى ميشود و قوتش تا دو سال باقيست در آخر دوم گرم و در اول آن خشك و از ادويه كياه و محلل
و منضج و مدر بول و حيض و شير و نخود و در بن اصول القوى تر و مسكن مغص و مفتح سده و هاضم و با تر باقيه جهت يرقان
و امراض بلغمى قاطبه و فواق و ضعف معده و جگر و سپرز و ريح و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و امراض
الات تناسل نافع و با عسل جهت سموم و با عانه و آب طبيخ او و تخم او مسكن مغص و محلل نفخ و از اقطار بدن و رافع
غثيانى كه از جوشيدن طعام باشد و جهت فواق بلغمى و درد كرده و مثانه مفيد و سوخته او در سيم گرم و خشك و با عسل جهت
امراض مقعد و بواسير و ضماد او بر نافع و خوردن او با و با دزهرج و عسل جهت رانيدن حصاه و عسر بول مجرب دانسته اند
و ذرور او مجفف قروح پرچرك و جهت قروح قضيب حديه و قطور عصاره او جهت امراض گوش و جلوس در طبيخ او جهت امراض رحم
و ضماد تخم و برگ او با عسل كه در طبيخ بجهة انعقاد رسيده باشد بر مقعده با غشاى پلين طبيخ و تخم او و دواطعمه و ترشيها جهت
اصلاح معده و خوردن ترشيها و بعد از طعام مقى و مطلق شكم خوردن او و اكثار آن مضعف باصره و قاطع منى و مغثى و مضر
محرورين و مصدع و مصلحش اسبغول و امثال آن و قدر شربتش تا هفت درهم و از تخم او تا سه درهم و بدلش در آن رازيانه است و گويند
بر سر گذاشتن اكليل شبت بالخاصيه نافع امراض دماغى و مورث قبول خاطرات و روغن او كه عصاره او را با المناصفه
با روغن زيتون بجوشانيد باشد تا رفع آب شود و با تازه او را در روغن بخيسانند بعد از يك شبانه روز صاف نموده و مكرر
تجديد كنند ملطف و مسخن و محلل و جهت اعيا و درد مفاصل و تشنج اطراف و درد عصب و رفع قشعريره و لرزه و تليين صلابات
بغايت مؤثر است شبرم نباتى است شيردار و منبتش معموره و ساقش شبيه بنى و برگش و بقدر ذرعى و برگش شبيه ببرگ
و برگ كاج و گلش بنفش و دانه او شبيه بعدس و مايل بسفيدى و زردى و بيخش سطبر و پر شير و قوى تا نرم
از همه قوى تر از زرد است و بهترين او خفيف سرخ است كه شبيه باشد بپوست بيخ در سيم گرم و در آخر دوم
خشك و قتال و مسهل قوى بلغم و سودا و زرداب با قوه قابضه و مفتح دهان رگها و سده و محدد اخلاط از عمق بدن و موافق
معده و جهت قولنج و درد مفاصل و استسقاى زقى و ضماد او جهت قوباى صديد و بغايت مضر محرورين و ضعيف البنيه و
مورث نهايت تشنه و حرقت و مضعف اشتها و بكشفال او كشنده بقى و كرب و غشى و خناق و شير او نيم مثقال او قتال و غير مستعمل
و مصلحش در شير خيسانيدن و استعمال او است با انيسون و مقل و هليلج زرد و صبر و قدر شربتش تا يك دانك و بدلش

شب اسم عربی دوائی توتیائی فارسی است و شبه را بفارسی شبد نامند و آن یکی از معادن و فلزات است و بعضی اسم مطلق
مصنوع از روح توتیا و مس دانسته‌اند که بفارسی برنج گویند و مراد از مطلق او معدنی است و آن شبیه بطلق و بکبودی
مایل و از سرب اندکی دیرگدازتر است در دوم گرم و خشک و اکل و شرب در ظروف آن مقوی دل و معده و رافع خفقان
و سوخته او جهت دفع بیاض عین و سلاق و جرب و در الطلیه جهت کلف نافع و ورام مفید و مضر طحال و مصلحش عسل
و قدر شربتش تا یکدانگ است و در تبدیل اسود با بیض رصاص با عمال مخصوص مجرب است و مؤلف تذکره گوید که
جهت دفع زیبق او شود قلعی را ملحق بفضه میکند و خاصیت او است که هرگاه آب را در ظرف دهن تنگی از آن کرده
و در ظرف دهن بازی قدری شوره در آب بجهت ظرف ابداد آن آب شوره حرکت معتدلی دهند آب را بغایت سرد
کند و معمول هند است شب از جمله معادن او بعد غیر کاملة الصورة است که عبارت از زاجات و املاح و نوشادر
و شبوب باشد و آن جسمی است شبیه بزاج و با ترشی اندکی بخلاف زاج که بد طعم ترشی است و در اکثر افعال قریب
بزاج است و از ارمینیه و کوجستان و یمن و سایر مواضع خیزد و اصناف او را هفده قسم شمرده‌اند و اینچه موجود
و متداول است یکی سفید شفاف مایل بزردی و جذر دپست که یمانی گویند و آن ابیست که در بلاد یمن چکیده
منجمد میگردد و قسم ثانی بجذردی و شفاف و بفارسی زاج بلوری نامند و با دجهام و بی شکل مکعب و مشقق و مایل
باستدار و مزاج مدحرج نامند و قسم زملمس زود شکن که با دهومند راجیه باشد و زاج زفر گویند و این اقسام در
تداوی مستعمل اند و قسم زرد مستطیل و قسم سرخ غیر مضبوط الشکل و نوع سبز شبیه بزاج که شود طعم با
در تداوی مستعمل نیستند و قسم زرد شفاف و سیاه مایل بتیرگی از جمله سموم اند و ظاهرا توتیای هندی عبارت
از آن باشد مجموع آن در دوم گرم و در سیم خشک و بخفف تقوی و قاطع نزف الدم زخمها و زایل کننده گوشت
زیاد و التیام دهنده قروح و رافع چرک و زنگ معادن و در صاف کردن آب و شراب سریع الاثر و شوا با او مانع
قی و غثیان و مقوی ماسکه و سعوط او قاطع رعاف و حمول او رافع سیلان خون حیض و مانع حمل و با قطران
مسقط جنین و ضماد او با روغن جهت اورام بلغمی و با ادویه مناسبه جهت استسقای لحمی و تهیج و با موم جهت
دفع بدبوئی زیر بغل و عرق و با نمک و عفص و درد سر که جهت قروح ساعیه و خنیثه و با آب زجهت حکه و جرب و با
عسل جهت دفع آثار و با موم جهت داحس و با آب جهت دفع قمل و رشک و اکتحال او با مرداسنگ و شکر و کلس پوست تخم مرغ

و سرکین

سرکین خوردن با انسون جهت رفع بیاض چشم و جرب و با سماق و عفص جهت رطوبات و گرانی سامعه و سنون او با فوفل جهت درد دندان
و حرکت آن و تقویت لثه و با خاکستر بیخ کرنب جهت قلاع و غرغره و ذرور او جهت ورم لثه و لهاة نافع و کذا اشتق او در دور زیر جامه
خواب مانع احتلام و رافع قروح و خوردن او مورث سعال و دود و دیم او کشنده و مصلحش روغن تازه و میوها و شیر تازه
و قدر شربتش یکقیراط و بدلش نوشادر است و از خواص او است که چون کسی را چشم بد رسد و شب بخور کنند دران قطعه
ثقبه بصورت چشم ظاهر گردد و هرگاه از آن در اطراف قبله خانه آن شخص بگذارند هر که چشم بد با اهل آن خانه رسد شُب
بضم اول و سکون ثانی و بوحده اسم نوعی از عنکبوت سمی است شب الضباعین قلی است شب الاساکفه و شب
العصفر و شب الفلی قلی مصعد است شبوط نوعی از سمک است شبوقر نوع کبیر حمان الارض است شبیب
شبطباط عصی الراعی است شب بوه اسم فارسی خفاش است شبدر اسم فارسی حندقوقای بستانی است شبه
اسم فارسی شیخ است شبانکیز اسم فارسی بیخ بنج است شترمرغ اسم فارسی نعامه است شتر اسم فارسی جمل است شتر
بچه اسم فارسی جرو است شث بثاء مثلثه نباتی است بی ساق و گل و مغص دراز اوراق متراکم قوی بر قوی و با رطوبت
بسیار و کریه الرائحه و فروردو منبتش کوهها سنگلاخ و دباغان دباغت پوست بآن میکنند در دوم سرد و خشک
و با ابل و جاذب قی و مقوی معده و قاطع نزف الدم همه اعضا و جهت اسهال سریع الاثر و در امراض چشم قایم مقام
ماميثا و مضر مثانه و مصلحش عناب و شربتش یکدرهم و بدلش سماق است شجرة ابی مالک مسمی بعرطنیثا است
و بری و نهری میباشد و منبتش کنار آبهای جاری و سایه‌ها است و ساقش مصمت و زبکی و مربع و سبز و بعضی مایل
بسرخی و برگش بقدر کفی و اطراف او مثل اره و در هر عقده ساقش دو برگ میروید و شاخهای او سیاه تخم و گلش
بنفش و ریزه و ثقیل الرائحه و ثمرش بقدر نخودی و غلاف او سیاه و باریک و بیخش بلند و لزج و بیرونش سیاه و اندرونش
سفید و چون بر آب زنند مثل صابون کف میکند و بآن جامه میشویند و او غیر حرض صباغان است در اول دوم گرم
و در یبوست قریب الاعتدال و بجوش ادویه شربی و مسهل منقی سودا و بلغم لزج و رافع جمیع امراض سوداوی
و در دفع جذام بعد بلاجی تصریح نموده اند که از سل و سترو جذامی که تغیر شکل شده باشد دفع میشود و در قطع بلغم و
بلاجه ضماد بیخ برگ او جهت خنازیر و طلای او جهت بهق و برص رافع صداع و التیام دهنده زخمها است و مضر مثانه و مصلحش
سکنجبین و شربتش تا سه درهم و بدلش بوزن آن جرادرضوا است شجرة الراهب امین الدوله از علی بن احمد نقل میکند که

الشین مع التاء

الشین مع الثاء

الشین مع الجیم

د معروجرم و مضمر
مسحوقها و دام و مسطری
بالک چشم مفید و مفرح
اورد روغن رافع کشنده
ان قطو او جهة
م

شجر بستانی غیر نباتی نامعهود دانند در بلاد دمشق مزروع او میباشد ثمرش شبیه بثمر شاهدانه و دو غنی که از او میگیرند
طعم شبیه بطعم او دارد قابض و شاخها باشد مقی قوی و از اسافل مسهل بلاتی و از وسط مقی و مسهل و قدر شربتش از
یازده دانه تا بجمل عدد است شجرة مریم نبات بخور مریم است و بخور مریم مذکور شد شاخهای او در رحم و مشبک دست
دیگر چون در آب گذارند دراز و بالیده شود و چون خشک کردد بحال اول عود نماید در سوم گرم و در یبوست معتدل
و مفتح و دافع بلغم و محرک شهوه و ضماد آب نقیع او جهة عسر ولادت و اخراج جنین بسیار ... و طلای او جهة بواسیر و بهق
و برص و اندمال زخمها و رویانیدن گوشت زیاد مؤثر و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا نیم درهم است شجرة الطلق شجرة
مریم است شجرة النار ضامر یوما است شجرة القطران شربین است شجرة السم ابو خلسا است و در بعضی بر شاه
تره نیز اطلاق میشود شجرة الکافور شامل اقحوان و ریحان الکافور است شجرة البهق قنای بری است شجرة البق شجرة
الغنم دردار است شجرة سلیمان شجرة ذو القرنین شجرة الصنم بیروج الصنم است شجرة الجن دیو دار است شجرة
القدس نوع بزرگ فنادا است شجرة حره آزاد درخت است شجرة الله و شجرة الکلا صنوبر هندی است شجرة الحیات درخت
سرو است شجرة الحایضة ام غیلان است شجرة الحیة جنطیانا است شجرة بارده لبلاب است شجرة رستم زراوند طویل است
شجرة موسی علیق القدس و عوسج را شامل است شجرة الطیبة درخت خرما است شجرة التسبیح امد ریانست شجرة
العصب نوادر است شجرة ابرهیم بنجنگشت است و بعضی امغیلان و جمعی شاه بلوط دانند شجرة الدبق درخت [illegible]
است شجرة التنین لوف الکبیر است شجرة الخطاطیف عروق الصفر است شجرة الطحال عرصه الجدیست و گویند
فاشرا سنین است شجرة الضفادع کبیکج است شجرة الکف اصابع الصفر است شجرة الدب درخت زعرور است
شجرة التیس طراغیون است شجرة البراغیث طباقست شجرة نوعی از زرانیا غ است که بافتش بخود باشند و او را افعی
نامند شحم بفارسی پیه نامند و سمین را فربهی و هر دو از دو سومست غائیه دموی اند که در سطوح اعضا منعقد
کردد و شحم اشد انعقاد و اقل مائیت است مثل پیهی که در قاصح دل میباشد و سمین اکثر مائیت است و اقل انعقاد امثل
فربهی که ملاصق روده ها او را و شحم اطبق جوابر داست و مذکور شد و شحم تازه گرم و تر و کهنه گرم و خشک و لطیف تر است
و پیه هر حیوانی در طبع ذکران مذکور شده و میشود و از مطلق او مراد پیه بز است و بهترین شحوم در نضج و تلیین او رام
و قرحهای عاغیه خوک دانسته اند پس پیه کرده بز ماده و پیه خرس جهة داء الثعلب و پیه مرغ ابی و مرغ جهة خشونة

الشین مع الحاء

زباد

زبان و ورم رحم با برنج پخته باشد جهة قرحه مثانه و اکتحال پیه ماهی که از حرارت افتاب کداخته باشد با عسل جهة تقویت
باصره و پیه کرکس و جوارح و طیور وحشیه جهة مفاصل بغایت نافع اند و چون خواهند که شحوم را مدتی نگاه دارند باید
پرده ها و کثافات او را گرفته در افتاب یا نزدیک آتش گداخته صاف او را با قدری سعد یا دارشیشعان و یا اذخر یا سنبل
با شراب جوشیده تا باندک رضا عف گداخته با یکی از ادویه مذکوره با زیاده از آن مخلوط کرده در ظرفی نگاه دارند شحوم
مغثی و مرخی و مصلحش بعد از ان سکنجبین و ابلیمو و امثال آن و در دبر و در نجیل و غلک و ماننداو و بدلش در جمیع
افعال روغن زیتون و از آن بهتر است شحوم مرغیست سیاه و منقار پای او زرد مایل بسرخی به قدر قمری و بترکی او را
قرم طاوغ و باصفهان غوغو و بمازندران لوکا نامند در دوم گرم و تر و صالح الغذا و جهة ککاز و مالیخولیا و فالج
نافع و خون او با روغن بادام بغایت مورث حسن صوت و رافع کوفتگی او از است شحم الارض قطن است و گویند [illegible]
و بعضی چو جندم دانسته اند شحم کشنیج است شحم النخل جمار النخل است شحیمه اسم قسم اخیر لبلاب کبیر است شحم المریخ
الکبا است شحم المرج خطمی بری است شحم الاوندی فاوندا است شخر بجای معجمه فلیا است شخار ابیض بلغة اهل صنعا
ملح القلی است شخت توبال الذهب است شرخ غبار اجبار است شراب برق خمری است که نانمیده و بکیمات در ان
خیسانیده و بعد از شش ساعت صاف نمایند کثیر التغذیه و موافق ناقهانست شربین از اصناف سرو است برگش از آن
عریضتر و ثمرش شبیه بثمر سرو از آن کوچکتر است در اصفهان معروف بدرخت ترتواست و قسمی از او کوچکتر و خار ناک
و ثمرش بقدر گردکان و عرعر بری گویند اقسام او در دوم گرم و خشک و آب مطبوخ شاخ او جهة قروح ظاهر و بیا
وسستی اعضا و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظه و نطول او جهة منع ریختن موی و منع قمل و تحلیل اورام و امراض رحم
و مقعد و مقعده او رافع نزف الدم و اعیا و جهة التیام قروح و بخورش جهة گزیدن زنبور مفید و مضمضه طبیخ برگ و ثمر او با
سرکه جهة درد دندان و ضماد او جهة خناق و ورم لوزتین و ثمرش قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهة سعال و علل
جگر و گویند هار سبحه نافع و مورث صداع و مهزل و مصلحش فواکه ترش و کشنیز است شری گیاه حنظل است شریت
فراسیون است شراد زنجبیل مصعدات شراب جیوشی خمریست که در جزیره جیوش بلاد مغرب با آب انگور و آب دریا
بعمل آورند با عفوصت و تندی میباشد شراب اسم اصطلاحی خمر است شرب خشخاش اسم فارسی باقوذ است شراب خرما
اسم فارسی نبیذ التمر است شراب نوشادی اسم فارسی نبیذ الدبس است شراب عسل اسم فارسی نبیذ العسل است شراب

الشین مع الخاء

الشین مع الراء

کوچکتر و بهترین قطران از او حاصل میشود و بعضی او را از اقسام صنوبر دانسته اند و پیه اشبه او را [illegible]

شونیز اسم فارسی نبیذ الزبیب است شرنک اسم فارسی حنظل است ششبندان اسم فارسی فاشرشین است ششم
قوماست ششقاقل شقاقل است ششریث اسم نبح نباتی است که در دریا العرب بلاد مصر یافت میشود و سطبر تر از
انکشتی و بقدر وجه و مایل بزردی و جهت استسقا زرقی بتجربه رسانده اند و کویند بعد از کرب و مشقت اخراج زرد آب میکند
شطیبه بلغت مصر اسم نباتی است کثیر الوجود در کوههای برف دار و برگ او برگ تخم و شکل آن گیاه مثل زبیبات و طعمش
با اندک تندی و شیرینی و بیخش چند عدد مجتمع و غیر مستحکم و بعضی از آن راست و بعضی کج بالخاصیه با وجود گرمی
تبهای حاره نافع و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح معده و رفع اکله مستحکم و ضماد او بجهت علة معروف بلیثو که
کویند مجرب است شطریه صعتر بستانی است و بفارسی مرزه نامند شعیر بفارسی جو گویند بهترین او سفید بالیده
تازه و کهنه او که یکسال گذشته باشد بهتر باشد در آخر اول سرد و خشک و قلیل الغذا و با قوت جالیه و قابضه
مجفف و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلح شیر تیوعات و مورث لاغری بدن و مضر مثانه و مصلحش
روغنها و انیسون است و اردی بود داده او که سویق نامند با قند دری شکر بجهت اغذیه اطفال است و چون خیره ایدا بگذار
تا ترش شود و در دوغ حل کرده و بعد از یک شب آن یک وقیه با یک رطل آب از آن بنوشند جهت رفع تشنگی مفرط والتهاب معده
و قی صفراوی و حکم و تبها و اسهال الصفراوی بی عدیل است و با مقشر مطبوخ او مجرب که مغز آنجه شده باشد ماء
الشعیر نامند سرد و تر و مدر بول و مسکن حدت خون و اخلاط محترقه و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرطب جهت
تبهای تند و جگر حار و سل و دق و قرحه ریه و امعا و سعال حار و با بن نافع و رفع بیم معده و مضر احشاء بارده و نفاخ
و مصلح آن کل قند و در حین اعتدال الطبع استعمال او و اجازه عدا انشر اند و مطبوخ او با نصف آن خشخاش کرده
جهت صداع حار و با اضافه قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع شری و تفتیح سدد و با عناب و انجیر و سپستان در
برسیاوشان جهت سعال و درد سینه مجرب است و شیره جو که کشک الشعیر نامند سرد و مایل بخشکی و غلیظ تر از
ماء الشعیر و جهت اسهال الصفراوی و لزجه حاره مفید است و ضماد آرد او رادع و محلل اورام و با ابکشنیز محلل
خنازیر و اورام صلبه و ورم کلو و بارانیانج و زفت و تخم کتان و بول اطفال محلل اورام صلبه و کشاینده دمل
با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و با انجیر جهت نقرس حاره و مطبوخ او با سرکه جهت جرب و حکه و با
تخم وافیون و ابکاهو و مانند آن جهت صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام دادن عضو شکسته

دکوفته دره

دکوفت دیدح و خرخره و شیره او جهت ورم و درد کلو و طلای مطبوخ او با انجیر با آب العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حاره
بغایت موثر و ضماد سوخته او جهت کلف و خراز نافع است شعر بفارسی موی نامند و آن متولد از بخارات اخلاط و بخورات
متکون میشود و بغایت بانر و خواص موی هر حیوان در طی کران مذکور است و موی آدم مطلوشم موی انسان تسیمون تبسر کرم
کرده بر زخم سک دیوانه کزیده بگذارند دفع مضرت آن میکند و با شراب و روغن زیتون مانع ورم جراحات سر و سوخته او
بغایت مجفف و دافع و سخی جهت اکله و خشک کردن زخمها مجرب و جهت قلاع و قروح و باکندر و زفت جهت جراحات سر و با
مرداسنک جهت تسکین جرب و حکه قوی چشم و با آب و روغن زیتون جهت سوختکی آتش و ذرور او جهت بروز مقعد و بغایت
مفید و قطور او با سفیداب و توتیای مغسول و کل ارمنی جهت حرقة البول مجرب و بخور او جهت اختناق رحم و صرع و سده دی و کرم او
هوام و حول الاوجهت سیلان رحم و تجفیف رطوبات مجرب و ماء الشعر که از تقطیر او حاصل شود جهت رویانیدن موی مجرب
شعر الغول گیاهیست بی ساق و ثمر و منحصر در اوراق و خشن شبیه ببر حرف و مایل بسیاهی و بیخش سیاه و برید بیشه و عجیب
برسیاوشان است و در دار المرز کثیر الوجود و در تنکابن کرف نامند و در خواص قریب ببرسیاوشان و در تنقیه سینه
قوی تر از آنست شعر الجبار نباتی است غیر برسیاوشان شبیه بموی یال الاب و باریک و سیاه و چند عدد بشکل خوشه
در یکجا میروید و بر روی زمین پهن میشود و بی برگ و ساق و بیخ و چون بسوزانند بوی موی سوخته میدهد گرم و خشک
و بخور او جهت تب ربع مجرب دانسته اند و گویند تعلیق او مانع نما ندیکی راه رواست شعر الجن شعر الغولاست شعر الارض
و شعر الخنازیر شعر الجبادات شعاریر قنابری صغیرات شعر الصقالبه زعفران است شعیر رومی خندروس است
شغال بغین معجمه اسم فارسی کلب بری و ابن آوی است شفنین بری مرغیست از فاخته بزرگتر و سفید و طوق کردن او و با
رنا تمام و با مرو بیتر گی که فاخته نامند در دو در کوه و خشک و بغایت مسمن بدن و مجموع او مستعمل نحو آن صالح میشود و مقوی
قوه ماسکه و حواس و مواقی با قوی و مفلوجین و زیاد کننده قوه حافظه و باه و اکثار او مضر بجگر و مصلحش سرکه
و کشنیز و مقوی معده او شیر تازه است و در حیوة الحیوان مذکور است که چون شخصی خون او را بر قضیب طلا کرده مباشرت کند
دیگری با آن زن مقاربت نتواند کرد و تا الیوس کوید مخمر او با عسل و اندکی بوره جهت درد جگر و حول و زیادتی ورم و درد رحم مجرب است
و بصر بادر بپیه او و ابجهت درد رحم و ثقل سامعه بغایت مفید دانسته اند شفنین بحری حیوان دریا است شبیه بخفاش و دم دارد
و با ال و شکل و دنبال او شبیه بدنبال موش و در زیر دنبال او نیشی مثل خار و از زدن نیش او عظیم حادث میشود و چون نیش او

در زیر جامه خواب بگذارند موجب خواب مفرط و دفن کردن او در خانه موجب تنفر اهل آن خانه و پاشیدن مسحوق او بر خانه

بر دو کس باعث نفرت و بغض ایشان میگردد و بدین جهت او را لحوط الشیطان نامیده اند و گویند چون در مکان بول شخصی بگذارند

باعث سوزش و درد عظیم صاحب بول میشود و مادامی که رفع او از آنجا نسازند ساکن نمیگردد **شقلج** بار کیاه کبر است **شقنالو** اسم

فارسی خوخ است **شقول** اسم شیرازی جلبان است **شفیقل** شقاقل است **شغودیس** قنابری است **شقایق** معروفست گویند

الشين مع القاف

چون نعمان بن منذر در حوالی ولایت خود زرع نموده مسمی بشقایق النعمان گشته و او بری و بستانی میباشد شبیه بنبات

خشخاش و برگ بستانی از آن کوچکتر و ثمر و دانه اش مثل خشخاش کوچکی و گل او قوی و تریاق النار و بغایة قوی السکر در دوم

گرم و خشک و جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و شرب گل خشک مسحوق او بقدر دو درم با سکنجبین جهت تسکین

درد احشا و اعضا که در فقره بهم رسد بسیار سریع الاثر و مفتح او قاطع رعاف است در ساعت و شرب طبیخ برگ و ساق او که

با گیاه کاه جوشیده باشند مدر شیر و حیض و طلای عصاره او منقی چرک زخمها و رافع تقشر جلد و محلل اورام چشم و

و منقی رطوبات دماغی و قطور او جالی بیاض چشم و ضماد گل او با پوست کردکان سبز جهت سیاه کردن موی و رفع قوباء و

مداومت شرب عصاره او هر روز یکدرهم با آب سرد جهت رفع برص مجرب و یکدرهم از قیء او با شراب جهت جنون و مصلحش

نانخواه است و چون ظرفی را از گل شقایق پر کرده و فرش و لحاف آن را اسفنج کرده یک روز در سرگین تر اسب دفن کنند و هر هفته

سرگین را تغییر دهند خضاب صاحب تباق شود و گویند مجرب است **شقاقل** بیخی است بری که و بالزنجبیل و اندک شیرینی و

انگشتی و عدد او و ساق گیاه او پیکره و در هر کره برگی رسته و ثمرش بقدر نخودی و سیاه و مملو از رطوبت سیاه و گلش

بزرگتر از بنفشه و منبتش در زیر اشجار سبز کم و مکان نمناک و مستعمل بیخ او و قوتش تا چهار سال باقیست در اول

گرم و در دوم تر و مهیج و مفتح و قاطع بلغم و مقوی جگر و مسخن گرده و معده و جگر و مصدع و مضر اشتها و مصلحش

عسل و مربای او با عسل بغایت مقوی ادواح و قوی و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان است

شقراق مرغیست بقدر فاخته سبز و بدبوی بفارسی سبزقبا نامند و در تنکابن کراکر گویند در دوم گرم و خشک و محلل

ریاح غلیظه و مواد بلغمی و دیر هضم و مصدع و مصلحش سکنجبین و سرکه و جهت کلف نافع است **شقردیون** اسقوردیون

شقر و شقیق اسم شقایق است **شکرنیغال** اسم فارسی نهال است و آن غلافی حیوانیست شبیه بعنکبوت که در خانه

الشين مع الكاف

مثل کرم ابریشم از لعاب خود می تند و در آن میمیرد مایل بزردی و سفید و شیرین در حرارت معتدل و رطوبت هوا و غالب

وطين

و ملین و مسکن حدت اخلاط و سوزش بول و جهت خشونت سینه و سرفه و صاف کردن آواز و خشکی گلو و دمعه نافع و اکثار او

مغثی و مصلحش شکر و ترنجبین و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش نبات است و بقولی اخبار او

نافع کالایخفی **شکاعی** از اضافه بادآورد است و از آن قابض تر و مجفف تر و بعضی هر دو را یکی دانسته اند و اول اصح است

چه بادآورد بفارسی شامل شوکه بیضا و شوکه عربیست و در بعضی بلاد بکنگر خود معروف و یکی را گل سفید و یکی را گل سفید

و یکی را گل بنفش است و اخیر مخصوص بشکاعی و در جمیع افعال مثل قسم سفید و قوی تر از آن و مستعمل او بیخ و تخم

و بیخ قوی تر از تخم و قاطع نزف الدم و با قوة تریاقیه و مدمل قروح و ملطف بلغم و طبیخ او جهت تبهای اطفال و تبهای مرکبه

نافع و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش دو درهم و بدلش بادآورد و سایر خواص در اینجا مذکور شد **شک** بفارسی

مرگ موش گویند و خوردن آن موجب قتل موش و رایحه موشی که از او خورده باشد باعث موت موشان دیگر است و از

معدنی سفید و ثقیل الوزن و براق و از سموم قتاله و اهل صناعت او را اقلیمیا مقام و بدل زرنیخ میدانند و آنچه زرد باشد

زرنیخ است و قوتش بعد از هفت سال فاسد میگردد و آنچه زرد باشد زرنیخ است و قوتش بعد از هفت سال فاسد میگردد و

رنگش ابخره و زیر نمش سبب میشود و در چهارم گرم و خشک و محلل و معفن و التیام دهنده زخمها است با احداث درد

شدید که صبر نتوان نمود و طلای او با روغنها جهت حکه و جرب و با کلاب جهت او رام داء الثعلب و استسقا نافع و اکتحال او در رفع

دو طبقات و رطوبات چشم را زایل میکند و نیم درهم او در یک روز کشنده و تریاق او تراشه پوستهای حیوانست که

سوزانیده بقدر ربع اوقیا دو چندان بیاشامند **شکرهج** اسم معرب حسک است **شکوثا** کشوث است **شکرسند**

اسم فارسی حجر العاجست **شکوفه** اسم فارسی تفاحست **شکنبه** اسم فارسی کرش است **شکرپنیر** اسم فارسی فانید سجزی

معمول باصفهانست **شلجم** معرب از شلغم فارسی و بعربی لفت نامند بری و بستانی میباشد و بری دو قسم است یکی را شا

باقلی دوازده و برکش بعرض انگشت معین و بخش بارد مثل تخم اشجار و غیر ماکول و تخمش سیاه و مغزش سفید و منابتش

مزارع است و یکی را منبتش دشتهای نمناک و برد یک بقدر خیار و بسیار سوخ و ماکول است و برکش شبیه

بستانی و از آن نازکتر و املس و کثیر التشریف و تخمش مثل بستانی و مایل بسیاهی و تخم قسم اول منقی بشره و قسم ثانی

در خواص قریب به بستانی و از آن گرم تر و در رطوبت کمتر و بستانی در اول دوم گرم و در اول تر و کثیر الغذا و مهیج باه و

مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصاة و رافع سعال و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلحش زیره و

ودر شبهای تاریک با او کرسنا ... با عسل بنوشند جهت ... مجرب وضماد مطبوخ او محلل اورام است و ...
شلغم ملطف رطوبات ومقوی احشا ومشهی ... ضماد ونطول مطبوخ جمیع اجزاء او جهت شقاق و ...
و ... مفید وتخم او در اول سیم گرم ودر اول ... ومشهی ... ودر جمیع افعال القوی ... ومولد ریاح
ومصدع ... ومصلحش سکنجبین ... شربتش تا دو درهم است وروغن تخم او جهت ریاح
ودفع اعیا وتقویت آلات تناسل ... وضمادا مفید است **شل** ... هندی ... کویند ...
... ودر طعم ... ملمس ... درسیم گرم ودر اول خشک ومحلل قوی وملطف اخلاط
غلیظه ومسهل ونافع ریاح جهت صلابت عصب وفالج ووجع ... ونافع ومضر ... ومصلحش عسل وشربتش تا نیم درهم است
شلجم احمر شوند راست **شلخ** ... است **شلیل** بلغت خراسان میوه ایست لذیذ بقدر کردکان ... ازان
ودر طعم مثل شفتالو ودر ... از شفتالو ودر افعال وخواص ... است **شمع** ...
موم مانند زرد وسرخ او ... وسفید ... در اول کرم و
رطوبت معتدل ... ومنضج وملین ومصلح ... وموافق زخمها وخوردن ده ... او
... کندم ... روغنها حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی مجرب وجهت درد سینه وسرفه
ودفع انجماد شیر وسل ودرد ... از ... وجهت حکه وجرب وخشونات ... او را
وسیع کردن ... ونرم کردن سینه وصلابات ودفع ... زهر ... وبخور او جهت
دفع عفونت هوای وبائی ... وبوی ... او
کل سرخ جهت ... نافع ورافع ... وسده ... ومصلحش ... وشربتش تا نیم درهم ... او
وکویند چون ... بسوزانند ... ودر ... وسایر ...
وموم شمع ... مجرب ... بسوزانند ... جهت ... انداز ...
اوست جهت ... وان خواص اوست که ... سنبله ... عطارد ...
یکمثقال موم شمع ... نموده نکاه دارند ...
وزبان دشمنان بسته شود **شمس** بلغت ... **شمار** ... بلغت شام ومصر **شمشاد** اسم فارسی

بقراط

بقراط **شماهه** ... **شمشیر** ... **شمیعه** ... **شمول** ...
شملیث اسم هندی ... **شمخا** ... **شمراز** ... ودر مصر ... و ...
... مانند ... کویند ... وسفید ... درسیم ... ودر ... کرم وخشک و ...
دل ... ومفتت حصاة ... اخلاط ... سینه ... مفرح وجهت ... وضعف عصب وخفقان و ...
... جهت ... مجرب ... وطلای او جهت قروح ... وجهت ... وتقویت ... مفید و تجفیف و ...
... سینه ومصلحش ... وقدر شربتش ... وستودع ...
کرده ... طرفی ... ووصل ... استحکام ... دهند ...
صعود ... ودر ... شود واکر ... بالا ... **شنج**
اسم معرب ... **شنبلید** اسم فارسی ...
شنار ... **شنبیر** ... **شنثا** اسم سریانی ... است
شنده بلغت ... **شنکار الصاغه** ... **شنجار** بجیم وکاف ... **شنبلیله**
بلغت اصفهان ... **شنجرف** ... **شنک** بلغت اصفهان ... **شوند** اسم معرب ... شلغم
بری ... در شلجم مذکور شده ... از نوع بوستانی ... در تریاق ... این نوع ...
ودافع ریاح وعفونات ... اقسام است **شوکران** اسم یونانی ...
ساق ... ذکر ... ساق ... وسفید ... بوی ...
وتخمش ... وسفیدی ... معروف ... نفخ ... جهار ...
سیم خشک ... وسکر ... فاتل وطلای ... او جهت ... حاره وضماد ...
... احتلام ... فاطع شیر ... والدم ... واسهال ...
شربتش نیم دانک ... درهم ... مثقال
... مسکر قوی ... ومتحیرست ... او را
... **شونیز** بفارسی سیاه دانه ...
شبیه ... وطلای ... زرد ... وتخمش سیاه

الشیخ الرئیس

الشیخ الرئیس

ومغزش سفید وقریب بانیسون وقوتش تا هفت سال باقی است در اول سیم گرم وخشك ومحلل ومدر حیض وبول وشیر و
مقطع اخلاط وجالی ومجفف ومنضج ومسقط جنین وتریاق سموم بارده خصوصا عقرب وباعث کرختی هوام است وجهت قولنج
ریحی ودرد سینه وسرفه وقی البلغم وغثیان واستسقا ویرقان وسپرز و مداومت آن هر صباح با روغن زیتون جهت
سرخ کردن گونه وتصفیه بشره وباسرکه جهت اخراج اقسام کرم شکم ودو درهم او تا سه روز با آب نیم گرم جهت کرندیدن سلس البول
ورنیلا و با سکنجبین جهت تب ربع وتب بلغمی و با آب وعسل جهت نفس الانتصاب وسنك گرده ومثانه وسوخته او جهت
بواسیر خصوصا که با آب موردین شسته باشد بیاشند وضماد او جهت ثالیل ورفع خال ونقش جلد ودرد مفاصل ودرد سر بارد
وسدد خیشوم وبا بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه وباسرکه جهت بهق وبرص وسعفه وقوبا مجرب وبا آب حنظل که بر
ناف طلا کنند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر وسائیده او با خون ابیض وبا خون خفاش وبا خون خطاف جهت منع نبات
موی وبا عسل وروغن جهت درد رحم در حین نفاس وبا روغن گل سرخ جهت جرب وضماد سوخته او با موم وروغن
خاومانیدن جهت منع ریختن موی وروبانیدن آن وبا گلاب جهت زخمهای سوداوی ساقین با مجرب دانسته اند وبا بول
جهت شهد بیسر ومنع نزلات وسعوط وبوییدن او جهت درد سر مزمن وکشودن سدد خیشوم وزکام والقوه نافع
مفید وکماد گرم او بر سر جهت زکام و بر سایر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر وقطور بوداده او با روغن زیتون بقدر
سر جهار قطره جهت رفع زکام که با عطسه بیا باشد مجرب ومضمضه مطبوخ او با سرکه جهت درد دندان بارد وقطور
او با روغن جبة الخضرا جهت درد گوش وسدد وریاح آن نافع وشرب روغن او با روغن زیتون وکند جهت اعادة باه
مایوسین از مجربات دانسته اند وطلاء روغن او که بقدر سنکوس کرفته باشند بر اعضای تناسل وجهت کز نعوظ
بیعدیل ورافع دردهای صعب بارده وسستی وسدد اعضا عصبانیت وخوردن آن نیز جهت باه وامور مذکوره سریع
الاثرات واکثار شرب شونیز مورث خناق بحر ریبن وسدد ومصلحش سرکه ومضر گرده ومصلح آن کثیرا وقدر
شربتش تا دو درهم واز روغن او تا یک درهم وبدلش انیسون ونصف آن تخم شبت است شواصرا مسك الجن است
وادراد ومتکلمین مشك داشی نامند وابوریحان بیان نموده که در بلاد دیلم باین اسم گیاهی دیده ام وان نباتیست
خاکستری رنك شبیه با شنه ومختص در اوراق ریزه تر اکم واز روی زمین جدا نمیشود وبی گل وساق وبیخش سیاه
وبقدر پستانی وسنبلش سنك لاخها وکوههای عظیم واز تازه او تا چند ماه بوی مشك خالص میاید ودر تیم گرم

وخشك

وخشك ومفرح ومدر حیض ومقوی ارواح ودر جمیع افعال قریب بسنبل الطیب است شویلا اسم عربی برنجاسف است
شوشجرا اسم فاقلة صغار است شوحط اسم عربی درختیست بزرك وشاخهای او صلب وبیکره وبرکش شبیه ببرك بید و
از چوب او کمان میسازند جمیع اجزاء او با قوة قابضه وجهت اسهال المعید وجلوس رشاید او ممنوع است شوع درختی است
شوکة ابرهیم بلغة مغربی بتوصعنر است شوکة یهودیه وشوکة زرقا نیز نامند شوکة منتنة نوعی از طباق است وکوه
خاف است شوم فا زریونست شوکة الدارجینی بلغة مغربی بیفتا قوری است شوکة الدهن عکوبت شوکة العلك
بلغة مغربی ابخیص است شوکه عربیه شکاعی است شوکة بیضا باداورد است شوم بلغة حجاز اسرار است وبلغة فارسی ابقی
شوکة مصریه وشوکة قبطیه قرظ است شوکة شهبا وصهبا وشوکة شائکه گیاه خر نوبست شوعان زاج سفید است
شوك الجمال اشترغار است وبلغة مصر بعمی الابل است شوذانیق سودانیا است شوکا بلغة شکاف اسم وعل است واو
از جنس ایل است شهدانج تخم قنب ودر انجا موصوفست شهد عسل است که از موم جدا نشده باشد شهدانج بری
حب المحنة است شهدم اطراطیقورن است شور اسم ترکی وفارسی فاقلات است شیطرج اسم معرب بیخ بنائی است سرخ
وبسیار تند وباریك وبرکش شبیه ببرك نوشادر ودر اوایل سرخی هوا خشك شده میریزد ومتصل به بیخ او برکی چند
ودر تابستان از شاخهای او گل ریزه بر برك سفید ظاهر میشود وتخمش از تخم ترب بغایت ریزه تر ومستعمل بیخ اوست و
منبتش خرابها وقوتش تا پنج سال باقی است در آخر سیم گرم وخشك وجالی ومحرق جلد ومسهل اخلاط لزجه واستعمال او بطریق
شیر وسرکه مفتح سدد وهاضم ومهیج باه ومسقط جنین وجهت صاف کردن آواز ورفع بلغم مفاصل ورباح سموم ودرد مفاصل
وسپرز نافع وضماد او جهت برص وبهق سفید وجرب ورویانیدن موی بعد از سقوط آن مؤثر وچون کوبیده در کف دست خالف
دندان و درد دندان کرده برسر سعی وبطرف مخالف آن تا صباح بگذارند دندان دفع الدواه ومجرب وچون تخم مرغ با یکروز در میان آن بیضه
او نهان کنند پوست او راسرخ کنند واین علامت خوبی او زکی اوست وضماد برك او مفرح جلد است وقدر شربتش بقدر یك
درهم ومضر ریه ومصلحش صمغ عربی ومصطکی وبدلش در حل سپرز مرجان ودر غیر آن زرنباد دو فوه است شیح بفارسی تمنه
گویند ودرختان اقسام او را اسپوز نامند واین نباتیست کلش خوشبو وتلخ وبا اندك حدت وشبیه با فسنتین رومی با اقسام
میباشد جبلی او قوی تر از دشتی وهر چه کلش مایل بزردی وبرکش شبیه به سذاب وبا آنش از شبت کوچکتر است شیح ارمنی
وهر چه مایل بتیرگی وبا رطوبت چسبنده وکلش زرد شیح جبلی است ونوعی از او که کلش سرخ است شیح خراسانی وشیح ترکی

الهاء
الشین مع
الشین مع الیاء

نامند و درمنه ترکی تخم بستیاج است و ... نامند و جمیع اقسام شیح را استعمال کنند و مختار او بری نیست و درمنه
ترکی شعار و تخم اوست معروف و در بستیاج مذکور شد در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم و مفتح سدد و مدر فضلات
و مخرج اقسام کرم و مسهل اخلاط فاسده و محلل ریاح و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و فواق و مغص و درد
و درد رحم و عسر النفس و بنات الفرکبه نافع و مضر معده و عصب و مصدع و مصلحش مصطکی و ترمس و ضماد سوخته او
با روغن زیتون و امثال آن جهت داء الثعلب و سبب رویانیدن موی مؤثر و جهت اکله و طلای آب طبیخ او جهت ورم
بلغمی چشم و سایر اعضا مفید و قدر شربتش در سموم تا سه درهم و در سایر مواضع تا دو درهم و بدلش مثل آن افسنتین است
و بعضی سذاب را بدل او دانسته اند و روغن او که بدستور روغن گل گیرند جهت رفع لرز تبها و امراض بارده و استسقا
و ورم معده نافع است **شیلم** بفارسی گندم دیوانه نامند و آن دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مایل بسرخی
و نبات او شبیه بنبات گندم و در گندم زار میروید و در اصفهان گاکالک گویند در دوم گرم و خشک و محلل و موجب
سدر و مفسد او زونان که شیلم داشته باشد مسکر و منوم و ضماد او جاذب و منقی مواد با سفیدی تخم مرغ محلل
صلابات و با عسل جهت نقرس و با سرکه و روغن زیتون جهت قوبا و سعفه و جوب متقرح و طلای روغن او منوم و گفته اند
و لطیف تر از روغن گندم است و مصلح ضرر آن شیر و روغن و قی کردن و در جوب حامض آشامیدنست **شیبه**
اسم عربی است و او غیر شیبة العجوز و منبت او بستانها و جاهای که باران بسیار شود و او گیاهیست ساق و شاخ او
و برگش مایل بسفیدی و غبارناک و گویا باطراف ... کرده اند و خوشبو و مانندی شبیه ببوی صعتر در سیم گرم و در دوم
خشک و مفتح سدد و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد نزله و ضماد او دافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد
در ابتدای و در انتها محلل آن و جهت ریاح رحم و جذب جنین بغایت مؤثر و قدر شربتش تا یک مثقال است **شیرخشت** بتازی
... اسم صمغ بعضی از اشجار بلاد هراتست و از جنس شبنم مانند ترنجبین نیست و بهترین او سفید و شیرین
و چهار برگ است که چون در دهن نگاه دارند کام و زبان را بیاشامد و سرد کند و مغشوش و مصنوع او را در جورا
این صفت نیست در اول گرم و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال سوی تقویت باه و مضر بصاحبان قولنج قوی تر از
ترنجبین و جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط سوخته و مرکبه رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و جهت خشونت حلق
و سرفه و تبهای گرم از مواد رقیقه باشد و جهت حرارت جگر و ورم آن و ... الشعیر ... و اغذیه ضماد ثابت

روغن داد

و ضماد او سلین و جالی بثوره و ... جهت طراوت گونه و ... قرابه معده و مصلحش روغن بادام و ... و مقدار شربتش
تا بیست مثقال و بدلش مثل او ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات فرموده اند که با وجود آنکه شیرخشت
مسهل اخلاط دقیقه است مضر صاحبان قولنج است **شیرهسر** بلغت گیلان اسم سرکه شیرین مصنوع است و در اکثر
منافع مثل خمر و بی مضرت که با سرکه میباشد و در اکثر مواضع و طریق عمل او آنست که خردل صحیح با تخم شلغم بری که شبیه
بتخم شلغم بستانی است و مایل بسیاهی است با سرکه تند سایند تا مثل خمیر گردد و بعد از یک روز ده مثقال آب انگور
بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا دو هفته هر روز مکرر بهم زنند تا مانع جوشیدن غالب انگور گردد
شیخ البحر حیوانیست بحری که در دریای مغرب کثیر الوجود شبیه بسگ پشت بحری و سر بینی او شبیه بگوساله و
گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند و از این جهت سمک الیهود نامند پوشیدن نعلین از پوست او مانع تولد نقرس
و رافع موجود آن و بخور اجزای او جهت رفع تبهای بلغمی و کشتن پشه گویند مجرب و خوردن دل او را جهت داء الثعلب و بهق
مفید دانسته اند **شیرزق** اسم نبطی شیر خفاش است و گویند مراد از او بول و سرگین اوست و در خفاش مذکور شد
شیر املج املج مقشر خشک است چه او را در نازکی جهت اصلاح قبض او معمولست که مقشر کرده در شیر خیسانند
و خشک کرده نقل ببلدان میکنند **شیح جبلی** بفارسی درمنه کوهی نامند **شیح حبشی** فلفل سیاه است **شیاف**
خوزی پوست ... است **شیراز** ریحانست **شیرابه** خشخاش است **شیرج** دهن سمسم است و مذکور شد **شیبة**
العجوز اشنه است **شیان** دم الاخوین است **شیاله** بلغت اندلس اسوخ است **شیرخشیر** گویند شیطرج هندیست
شیشمر بلغت فارسی ... را نامند و بلغت هندی اسم رصاص است **شیر نبات** اسم فارسی عسل الطبرزد است **شیر**
جو اسم فارسی کشک الشعیر است **شیر** اسم فارسی لبن و اسد است **شیرین بیان** اسم ترکی سوس است **شیروزان** اسم ترکی
خلاست **شیرمغ** اسم فارسی شیر زنانست **شیر خرما** اسم فارسی دبس است **حرف الضاد ضامریوما** اسم سریانی است و بعربی
حشیشة العقرب نامند گیاه او از یک تا چهار بیخ ساقی ... و پیوسته شاخها پر شعبه و برگش شبیه برگ سیب و از آن کوچکتر
و زغبدار و با خشونت و گلش لاجوردی و مخفی مثل دنبالهٔ عقرب و منبتش اراضی خشنه و صغیر او برابر کوچک و مدور ساقش
مفروش بر زمین و گلش لاجوردی و منبتش کنار انهار و جاهای که آب در او بسیار مانده باشد و عصاره گل او در اصناف
نموده با صمغ عربی بجای لاجورد استعمال کنند و در کتابت و نقاشی بهتر از آنست و مستعمل از او برگ و ساق

حرف الضاد المعجمة مع الالف

وتخم آن و در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و مسهل بلغم و مرة السوداء و تریاق سم عقرب و رتیلا و مدر حیض و مخرج جنین و
علل و جالی و مطبوخ او با عسل و غاریقون مسهل قوی و ضماد مسحوق او جهت قوبا و ثالیل و نقرس و التوای عصب با شراب جهت ورم طحال
دماغ اطفال و شرب نیم درم صغیر او با اندک نمک هندی و با نطرون جهت دفع اقسام کرم و دو درهم از کبیر او جهت اخراج حصاة نافع
تعلیق بیخ کبیر او مسکن درد گزیدن عقرب و مضر بسپرز و مصلحش عسل و شربتش تا دو درهم است و امین الدوله در حب المسهله
ضامر بوده و اضافه است **صابون** از مخترعات هرمس است و طریق ساختن او آنست که از قلی بجز بود از آهک نصف آن و تمام
در ظرفی با حوض کرده با بیخ مثل آن آب در ساعت برهم زنند و باید سوراخی در آن ظرف بوده باشد و بسد و نموده بعد از تمام
نشستن تمام سوراخ را باز کرده تا آب صاف بظرف دیگر رود و باز آب تازه ریخته بهم زده تکرار عمل نمایند تا شدت آن در آبها تمام
و آبها را جداگانه ضبط نموده بقدر ده مثل آب اول روغن زیتون در آب روی قرع گذاشته بدستور اول از آب آخر بجوشانند
تا مجموع آبها نشف شود و مثل خمیر کردد پس خشک نموده ترتیب کنند و بعضی بجای روغن زیتون روغن دنبه و روغن کنجد و
روغن ترطم و پیه امثال آن داخل میکنند و بهترین همه قسم والیست در آخر سیم گرم و خشک و مقطع و معفن و اکال
منضج و ملین اورام و جالی و حمول او مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و در این امور مجربست و ضماد او با مثل
حنا جهت درد زانو و عرق النسا و نمش و کلف و با زرنیخ و سلیمانی جهت درد مفاصل و زنجبیل و بوره و روغن گل جهت
خشک کردن زخمهای سر اطفال و قروح شهدیه که بهم چسپیده و آلوده شده باشند و با سرکه بجهت امثال آن جهت
کشودن دمامل و شستن موی با آن جهت رفع چرک و قمل و شپش و با لعابها جهت حکه و جرب و رفع آثار نافع و شیاف او مسهل و رافع
قولنج و مخرج کرم مقعد و مدر بول و شربتش یک مثقال او تا چهار درهم کشنده بجز احشا امعا و احشا است **صاصلی** بتازی ذات
شبیه بعلفهای تازه رویده و از آن کوچکتر و نازک و زود شکن و تازه او ماکول است گرم و تر جهت المرفواد و ریاح نیم معده
نافع و تخم او در افعال شبیه بشونیز و بعضی شبیه بسیلیوس کوچکی و پخته و خام او ماکول و اکثار او محرک باه و دافع وجع الفؤاد
صاب اسم عربی جمیع اشیاء بسیار تلخ است و بر عصارة الحمار و بر نوعی از گیاه شیردار بسیار تلخ شامل است **صابح**
نوعی از خوکوات و از جنس بوم و کوچکتر از اصناف آن و در افعال مثل او است **صابون القان و صابون الشیاطین**
شجره ابی مالک است **صاره و صاروان** لوف صغیر است **صالحه** خیار است **صبر** بکسر باء عصاره
نباتی است برگش بشکل برگ کلم و بسیار ضخیم و شبیه ببرگ زرقع یمانی که در مازندران انجیره بغدادی نامند

شربا در دافع سموم بارده
و بلع کردن سه عدد دانه
او تنبل از تریاق نبیلقی
و چهار عدد جهت
ریح و ضماد

وبعضی بقدر شلغم و از بیخ زیاده برده عدد برگ میرویند و مملو از رطوبتی در غایت تلخی و چون مدتی بکذرد از وسط برگها
ساقی میروید قریب بذرعی پر از رطوبت طلسمی با اندک حلاوت و اکثر بلاد هند و ثمرش مثل غوره خرما و در آخر سرخ میشود و بیخ
از جزیره سقوطره بلاد هند آورند و در ما بین سرخی و زردی شکنده و براق و خوشبو و بهترین اقسام است و قسم عربی مایل بزردی و درخشندگی
او کمتر است و قسم سمجانی که صبر فارسی نیز گویند بد بوی و سیاه و غالب اوقات بی درخشندگی و بدترین اقسام است و مجمع بن احمد
نوع دیگر مسمی بحضرمی میباشد که بعد از سقوطری بهتر از عربی و فارسی است و هر چه از هفت سال یکسال از چهار سال کذشته باشد
و آنچه بد بوی و سیاه و بی درخشندگی باشد استعمال آن جایز نیست و باید در سایه صبر با الفرغانیه و در هوا بسیار
سرد و بسیار گرم و در مزاج جوانان و محرورین و ضعیف الاحشا خصوصا صاحبان ضعف جگر و امعا و شدت لاغری
و بواسیر و علل مقعد استعمال آن نباید کرد و صبر در دوم گرم و در سیم خشک و مسهل قوی بوادی که مهیا و جمع بوده باشد و ضعیف
الاثر است در آنچه مهیای نوع نشده باشد و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرا و بی ملحی و مفتح سده سوای سده جگر و
علل بارده احشا و مجفف بلغم خصوصا شستن او با مصطکی منقی دماغ و جهت مفاصل مفید و با غاریقون جهت ربو
و تنقیه سینه و با گل سرخ و مصطکی جهت امراض معده و با ابهل جهت نفث الدم سینه و با ادویه مناسبه جهت یرقان و جمیع
امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و گرده و رفع تشنگی که از صفرا مخلوط ببلغم باشد مفید و بالخاصیه
مضر جگر و مقعد و اکثار او مورث اسهال دموی و کشنده و انواع زیادتی که کامل باشد که تا سه روز در معده بمانند باعث
کرب کردد و مصلح او مقل ازرق و مصطکی و پوست هلیله زرد و کتیرا و زعفران و افسنتین و شربتش یک مثقال و بدلش دو
اورام و برآمدن آماس رحم و جهت دادن او حقنه و در اسهال الدم و زلق و تریاق و تقدیم سقمونیا و طلای او حافظ جدید از فساد
و جهت ضربه و سقطه و اورام و رفع آثار و بواسیر و صداع و نمله و جمره و قروح خبیثه و با ابکشنیز و سرکه جهت باد سرخ
و شری و با مغز تخم کدو جهت جراحت بینی و با مورد و شراب جهت سیاه کردن و درازی موی و رفع قمل و رویانیدن موی که از
جا ریخته باشد مجرب و غسول او با سرکه جهت سعفه و خراز و داء الثعلب و اکتحال او مقوی نور بصر و جهت سلاق و جرب و حکه
و مطبوخ او با ابکشنیز و سلخ الحیه جهت سقوط دندان بواسیر و امراض مقعدی بی بدیل و در دو و مجفف زخمها و التیام
دهنده آن و جهت قروح قضیب و فرج و اعضاء عصبانی بغایت نافع و با استخوان پوسیده یا شونیز انفع نواصیر و اکثر مجربست
صبارا تمر هندی است **صباره** اسم صبر است **صبی** عصاره سناء مکی است که از آن قرصها میسازند و جهت رفع اورام نافع

مفیدات صحناة بفارسی ماهیابه نامند و معمول لار و سایر مواضع است و با نان میخورند و طریق عمل انست که ماهی ریزه را
با آب و نمک در خمی کرده چند روز بگذارند تا متفسخ گردد پس بهم زنند و ضماد فنجوده استعمال کنند در دوم گرم و خشک
و مجفف رطوبات معده و رافع بدبویی عرق و نافع و مولد اخلاط سوداوی و امراض آن و محرق خون و مورث تشنگی و تعفن اخلاط و
مصلحش بالخاصیه زنجبیل است و استعمال آن سرکه و ترشیها و در بعضی از نسخ شیر بینها صدف با حلزون مرادفات است
و گویند حیوان او مخصوص بحلزون دریست و مختص بصدف نیست و حلزون مذکور شد و مراد از مطلق او صدف مروارید است
و در دوم سرد و خشک و سوخته او مسخن و ملطف و جالی و مسدد و حابس اسهال و نزف الدم و جهت تقویت لثه و دفع
زخمهای کهنه و اکال و جلای دندان و نفوخ او جهت رعاف و بخور او جهت بواسیر و طلای او با سفیدی تخم جهت سوختگی
آتش و با ادویه مناسبه جهت کلف و بهق و در رونق بشره و اکتحال او جهت جرب چشم و سلاق و موی زیاد نافع و ضماد سوخته
خف الغراب را با سرکه جهت ثالیل و دانه بواسیر مجرب یافته اند و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش شاخ کاو کوهی سوخته است
و مهر دارس کو یعنی صدفی که مروارید او بسته نشده باشد چون بسوزانند طلاء آن دفع خنازیر میکند و جالینوس روایت نماید
که صدف هندی محرق بالخاصیه دفع درد فؤاد مینماید و چون صدف را از مرساییدن با سرکه مرتبا کوش طلا کنند دفع
صداع دایمی زایل کند صدف الفرفیر فرفیره را نیز گویند نوعی از صدف است مایل بسیاهی و در غایت صلابت بخورش
مورث اخراج مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال سوخته او در غایت جلاست صدف البواسیر معروف بسم الغراب است
بخور او و ضماد محرق او با عسل جهت بواسیر و ثالیل و زخم نافع است صدف فیرفیر صدف فرفیر است صدا الحدید
زعفران الحدید است صدینا اسم سریانی عنب است صریمه الجدی اسم نباتی است برگش شبیه بلبلاب کبیر و از آن کوچک
و شاخهای او غلیظ و گره دار و بی بار و خودی پیچیده و گلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل لبلاب و با لزوجت و اندک حرافت و
منبتش جبال و مواضع درشت است در آخر دوم گرم و خشک و حرارتش غالب بر یبوست و تخمش مدر بول و ملین طبع
و مخرج مشیمه و مفتح و شربش هر روز یک مثقال با شراب و امثال آن جهت عسر نفس و تنقیه رحم و دفع سپرز و سموم معتدل
و بویی که او مقوی دماغ و مورث نشاط و محرک باه و مضر گرده و مصلحش عناب و شربتش یک مثقال تا دو درم است
صرصر حیوانی است شبیه بملخ و بسیار کوچک و در خانها شبها صدا بسیار میکند و در اصفهان زنجره و در تنکابن
جیک نامند در دوم گرم و خشک و شربش خشک کرده او از سه عدد تا ده عدد با هم عدد او فلفل جهت دفع قولنج صعب

و ریاح غلیظه مجرب دانسته اند و مشوی او جهت درد مثانه و قطور جوشانیده او در روغن زیتون جهت گرانی سامعه نافع و جو
دو سه عدد او را در میان نان و امثال آن گذاشته دهن ابو بریرا بچه گرفته دهند بیماریکه از خواب بول میکنند نافع است و بکرید صرصریح
شامل رب و خرمای سرخ است صراخم لوف الحیه است صرادیس نوعی از لوفات صرنجه اسفراج است صرف سوفا نیات است
صرف صمغ است صرایه حنظلی است که مایل بزردی شده باشد صوبرا باد روج است صرود شوکران است صعتر بفتحا

الصاد مع العین

و سکون عین اسم گیاهی است که برگش کوچک لور و باصفهان اوشیم نامند بری و بستانی میباشد و بستانی را بفارسی مرزه
نامند و بری را بعضی مثل و قسمی بزرگ و طولانی و اقسام او تند و خوشبو و کل هم کیوه است در آخر دوم گرم و خشک
و کوهی او گرم و خشک تر و در افعال قوی تر از بستانی و مجفف و مقطع و با تریاقیه و مفتح و محلل بلغم و ریاح و مشهی و ملطف
اغذیه غلیظه و منقی معده و جگر و دیه از رطوبات و مانع صعود بخارات بدماغ و در دو مثقال کل او با سرکه و نمک مسهل
سودا و بلغم و خوردن او در ادویه مسهله با آب صعتر مطبوخ نافع مغص و مخرج اقسام کرم و رافع تخمه و عفونت غذا و تریاق شده
و جهت غثیان و وجع الفؤاد و قولنج ثقلی و ریحی و بلغمی و با لماست جهت قولنج سوداوی مستمر یکی از تجربیات او با عسل جهت گزیدن
زنبور و هوام و طبیخ او با انجیر جهت ربو و سرفه و با سکنجبین جهت حصاة و عسر بول و با امثال او عناب که با جمعا در ده موزه آب
جوشانیده باشند و بر ربع رسیده بالخاصیه دقیق کرده خون مجرب و با روغن زیتون جهت انواع مغص و سرکه که
در او خیسانیده باشند و از آن سکنجبین سازند با اشتها بنوشند جهت سپرز مجرب و با پنیر تازه جهت تسمین بدن و
اکتحال آب او جهت بیاض و تقطیر او جهت گرانی سامعه و طلای او با عسل جهت تحلیل اورام صلبه و عرق النسا و امثال آن
و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و دفع ریاح اندرون ایشان و ضماد مطبوخ او در حمام جهت جرب و حکه
و یرقان و مضمضه او با سرکه و زیره جهت درد دندان و کلی و سفوف او با مثل او شکر جهت قطع بخار و تقویت چشم و رائحه
او جهت گریزانیدن هوام موثر است و تخم او در جمیع افعال قوی تر و مفتح سدد و رافع یرقان و مهیج باه و خاییدن آن جهت
درد دندان و تحریک اشتها و روغن او شربا و ضمادا جهت عشره و فالج و لقوه و درد مفاصل و جرب و در دغها و مضر ریه
و مصدع محرورین و مصلحش سرکه و قدر شربتش تا پنج مثقال است و مربای او با شکر که بدستور کلقند سازند جهت
منع صعود بخار بدماغ و نزول آب و تقویت ذهن و نیکو کردن رخسار و سموم هوام و سایر امراض قوی الاثر است صعتر الحمار

الصاد مع الغین

صغرا غوه است سکبینج بغین معجمه صعنبین بو دشم بریست صعتر شامی تخم ماهی است صعفر اسم مرزنجوش است

اسم فرنگی مرغیست قریب بگنجشک و بفارسی دم‌سیجه و بهندی مولیا نامند و چرا و دایم دنبال را حرکت میدهد گوشت خام و تعدید

الصاد مع الفاء

معرق و با ماء العسل جهت سنگ مثانه و عسر بول بسیار نافع است **صفر** مس زرد معدنیست که مس بست گویند **صفصاف**

الصاد مع القاف

خلافست **صفرا او یی** اسم ترکی قوموت **صفینه** عربست **صقر** عقاب باشه است و عصاره و طبیخ و رماد

الصاد مع اللام

هم باین اسم نامند **صقلین** بسبایج است **صل** اسم فیتیی از مار است که روی او مدور باشد و گویند شنیدن آواز او کشنده است

صلبه غذائیست که از خمیر آرد گندم مثل نخود ترتیب میدهند و در افعال مثل نخود آب مذکور شد **صلوه** خرنوب نبطی است

الصاد مع المیم

صلصل عقعق است و صفصفان اسم ترکی اوست **صمغ** رطوبتیست منجمد بنانات که از آن تراوش کرده خشک شود و

صمغ هر نباتی با آن مذکور است و مراد از مطلق آن صمغ عربیست که از درخت مغیلان حاصل میشود و بهترین او زرد مایل بسفید

و سفید صاف براق است در گرمی معتدل و در دویم خشک و باعتقاد جالینوس جمیع صموغ گرم است و قابض و مغری و مقوی

معده و امعا و مانع ریختن مواد بسینه و رافع حدت ادویه و جهت اسهال و سرفه و قرحه ریه و درد سینه و از دو مثقال تا سه مثقال

جهت سحج مجرب و بریان کرده او با روغن گل قاطع سیلان خون جمیع اعضاست سوای رحم و بواسیر و مقدار شربتش دو مثقال

مثقال با یک وقیه روغن گل و در یک هفته قاطع سیلان خون نسوان و طلای او با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور او با

گلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید و مضر سفل و مصلحش کتیراست **صمغ البلاط** نشاره بلاط الکیزان و غیری

الجلود است که بسیار مینا گداخته در کوبیده و طبخ آن کرده و بر دیوار خانهای حالیه اندود سنگ و فرش خانها اکر بلاط عباد

اوست مستحکم میکرده اند و زروان جهت التیام جراحات تازه قوی الاثر و جهت الصاق موی و یاد چشم بعید الاثر

او را معدنی دانسته اند و در مصر و دار الخلافه قریش نامند و صاحب منهاج مرکبی باین صفت بیان نموده و در قطع بعض

بسیار موثر است صبر و کندر و دم الاخوین و علک و انزروت و صمغ عربی از هر یک جزوی سید و زاج از هر یک نصف جزو

با آب صمغ بسرشند و بر دانه آن طبخ قوی آن لازم است **صمغ الداسینا** صمغیست تلخ مایل بسرخی صاف و در دماغ

حرارت و خشکی فلیسی که بیک از فارسی جزو و ملطف و مسخن قوی و محلل ریاح و در مزاج و افعال قایم مقام کندیست و گرم

الرایحه نیست و قدر شربتش تا نیم درهم **صمغ السرو** در جمیع افعال مثل انیلنج است **صمغ کرفس جبلی** کاشیراست **صمغ**

فارسی صمغ انجاص است **صمغ جوز رومی** کهرباست **صمغ الطرثوث** و **صمغ اشترغاز** اشتر است **صمغ البلسان**

دهن بلسانست **صمغ الحروث** حلتیت است و بفارسی ژد و کولر نیز نامند **صمغ البطم** علک البطم است **صمغ القنا**

کثیر است

کثیراست **صمغ السداب بری** نزد بعضی تافسیاست **صمغ الصنوبر** راتیانج است **صمغ الحرشف** کنگر زد است **صمغ**

الزیتون اصطرک است **صمغ الکمکام** حضض است **صنوبر** بفارسی درخت کاج نامند و ناژو نیز نامند و ثمر او ثمر الصنوبر و

مغز و قطران او و زیتون تراز قطران شربین است و ماده او بزرگ و کوچک میباشد و کوچک او را صنوبر صغار و نثوریا نامند

ثمرش مثل گلوله سفید و از آن بزرگتر و مغز ثمر او مایل بطول و سفید و بیخ بیرون رقیق سرخ و قضم قریش عبارت از وست و در صفات

کثیر الوجود و راتیانج صمغ اوست و قسم ماده بزرگتر از صنوبر کبار گویند و در گیلان و یافت میشود و بسیار بزرگ و مغز

ثمر او را باصطلاح اینجا جلغوزه و درخت او را درخت جلغوزه مینامند که از جزایر آرند و ظاهرا ابهل باشد چه در صفات

مثل ابهل است و درخت و بقدر درخت زردآلو و برگش همیشه سبز و ابوه و ثمرش بقدر شفتالو و مستطیل و در طعم

شبیه باو و مغز دانه او دراز و باریک و بازیرده سرخی که ملاصق مغز باشد ام است بخلاف حب صنوبر که بی پرده سرخ و

بالیدن تر و کوتاه تر است در جمیع اجزاء درخت صنوبر در سیم گرم و خشک و پوست بیخ او قابض و مجفف و در مثقال او

جهت اسهال الدم مفید و وزن را دو جهت سوختگی آب گرم و دفع الوضر و سقط نافع و برگ پوست او گرم و خشک و برود جهت

درد جگر و جراحت گوشت و قطع رعاف و خوره جراحات تازه و با روغن مورد جهت قروح سطح جلد و با زاج سرخ جهت قروح

خبیثه و شرب یک مثقال او با ماء العسل جهت ورم و علل مزمنه جگر بعید الاثر و طبیخ او جهت اعیاء و کچلی و دفع چرک بدن و

عفونت عرق و استرخاء و جلوس در آن جهت امراض رحم و مقعد و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و بخور او جهت اخراج

مشیمه و ادرار حیض و دود او جهت رنگین نمودن موی و ابرو و دمعه و ضعف نور بصر و سلاق و جرب نافع و چوب او را که

بدستور چوب چینی و عشبه استعمال نمایند بوی لطف قوت نا می نایب مناب چوب چینی در علت آتشک و امثال آن دانسته اند

و ظاهرا استقراء فرنگی عبارت از آن باشد چه فرقی در شکل و رنگ و وزن با آن ندارند و حب الصنوبر کبار در دوم گرم و در

اول تر و قوتش با یکسال باقی است و باهی و مشتهی طعام و مقوی اعصاب و اعضا و مفتح سده و جهت فالج و لقوه و خدر

و کزاز و رعشه و امراض جگر و سرفه کهنه و استسقا و درد گرده و مثانه و درد مفاصل بارده و لعوق او با عسل هر روز

بقدر سه مثقال جهت فالج مجرب و جهت سرفه کهنه و امراض ریه نافع و با تخم خیار مدر بول و مانع سوزش کرده و مثانه و با

تخم خرفه مسکن حرقه مقعد و رحم و با دوشاب انگوری جهت دفع اخلاط غلیظه ریه و سینه و کرده مفید و شراب او که

در آب انگور اندازند هاضم و مصدع و مانع نزلات و سرفه و قاطع اسهال رطوبتی و استسقاست و قدر شربتش از جلو

ناوه درهم و از طبیخ او با لعوقی و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و بواسیر و تقویت باه و شقاق و حب المحلب در علل معده و خناق
القلاء است و حب الصنوبر صغار و مسهل بعضی و بجهت امراض سینه و گرده و مثانه و فربه کردن کبار و درد و سایر افعال مثل اوست و کرم
سبزی که در درخت صنوبر بهم میرسد و در سمیت مثل ذراریح است **صندل** درختی و بقدر درخت گردکان و ثمرش شبیه بخوشه
حبة الخضرا و قوة چوبش تا سی سال باقیست و آن سفید و زرد و سرخ میباشد و سفید و زرد او در سیم سرد و در دوم خشک
و سرخ او بعکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و قابض و با تریاق قیصر و مسدد و جهت خفقان حار و تنهای
و منع صعود بخارات بدماغ نافع و طلای او جهت رفع بوی نوره و درد سر حار و باد سرخ و غلو دهن و نقرس و اورام حار
مفید خصوصا با آب عنب الثعلب و حی العالم و امثال آن و با صندل و ابزر و سفیدی تخم مرغ جهت منع نزلات بچشم و سایر
اعضا نافع و بالخاصیه طلای او موی خارش بهله و حرارت ناشی و رافع آن سرکه و روغنهای گرم لطیف است و بغایت
مضر باه و قاطع آن و مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و شربتش یک مثقال و بدلش سفید و نصف آن کافور و بدل
سرخ او مثل آن فوفل است و ضماد صندل سرخ با روغن زنبق جهت رفع اعیا و با گلاب جهت ظلام مفید و در سایر آثار سوی تفریح
مثل سفید است **صن الوبر** قرص حلی شکل از زمین ارند و اصل او معلوم نیست و گویند بول حیوانیست مسمی بوبر بقدر
گربه در سیم گرم و خشک و قاطع اسهال و ضیق النفس و امراض بارده و جهت اندمال جراحات جمیع حیوانات و قطع سیلان
خون و تحلیل اورام و حمول او جهت قطع حمل مؤثر و طول مکث او در بدن مفرح جلد و مصلحش روغن گل است **صنار** مرغ
از چنار فارسی است **صندل حدیدی** خاماهان است **صنوبر الارض** کمافیطوس است **صنوبر هندی** دیودار است **صنط**
قرظ است **صندل کاجول** بلغت شکارپور خف الغراب و آن هتمی از حلزون بریست **صوف** بفارسی پشم نامند سیاه او
گرم تر از سرخ و او از سفید اسخن و مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و سرخ او جهت شری بی بدیل و کلاه که بشراب گرم
کرده باشند جهت رفع صلابت جمیع اعضا و قطع سیلان خون مجرب دانسته اند و کلاه او جهت رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد
سینه مجرب و با روغن گل سرخ علل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه و پوشیدن جامههای پشمین مسخن و مجفف بدن
و مورث خارش و قمل و خاکستر او جهت خارش نقرس نافع و محرق مغسول و غیر مغسول او در خواص مثل شعر است **صوف البحر** چیزیست شبیه
پشم که از صدف بزرگی که در بحر مغرب بهم میرسد و ضماد او در قطع خون و اسهال و تفریح الاثر دانسته اند **صوطل** اسم مغربی
شوندر است **صوامر** اسم یونانی صعتر است **صوف الحجارین** اسفنج است **صوف الارض** فراسیون است **صوارا** مردد است

صهبا

الفصل الرابع

صهبا خمر است **صیقوا** اسم یونانی اسفنج است **صیاه** قثاء است **حرف الضاد** **ضان** بفارسی گوسفند ماده و میش نامند
و بعرف اطبا مطلق گوسفند است و بهترین او یکساله و دوساله است که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف
و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و حوالی آن بهتر از سایر اعضاست در دوم گرم و تر و مسمن و مقوی بدن و کثیر الغذا و مولد
خون متین و سریع الهضم و دل و جگر و گرده او مقوی دل و جگر و گرده انسان و مغز سر مورث بلادت و نسیان و خوردن
گوشت آب مهرای او که با سرکه و عسل بدار و مزه نمایند و غذا منحصر بآن باشد بغایت مقوی بینه و مانع عشق و رافع خفقان و که
بلة و بلع کرده ریه او بعد از ذبح که سرد نشده باشد و کذا اخثا او که گرم باشد جهت سرفه و درد سینه و ضیق النفس و حرقة
البول بسیار مفید و زهره او با حالی الثار و جهت افتتام قوبا و با عسل خزاز و اکحال جهت بیاض و خونها و جهت حکه و جرب و طلای
سرگین او جهت تحلیل اورام و استسقا و التیام زخمها و با سرکه جهت شری و با موم و روغن جهت ثالیل لحم زاید که نوشتن آن مند
و با سرکه جهت سوختگی آتش و بدرد رفع داخس مجرب است و شرب استخوان سوخته قرنها و قاطع اسهال و سیلان خون و پیچیدن
عضو در پوست او که با گرمی ذبح باشد دافع درد ضربه و مانع ورم شدن عضو مضروب و بعد در ایام طاعون و با استعمال
گوشت گوسفند بجهت کثرت تولد خون جایز نیست و سرکه با بکامه ملطف و رافع ثقل اوست **ضال** اسم سدر جبلی است
ضبع عرجا بفارسی کفتار نامند و مصفا او بمعرجا بجهت کوتاهی دست چپ است و او بسیار ضعیف القلب و کثیر الجماع
و خایف میباشد گوشت او در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و چون زنده اولاد سب و با بشد در آب گرم و در روغنها و شب
مهرا بپزند و در آن بنشیند جهت مفاصل و نقرس و امثال آن بغایت مفیدات و حمول جلد قضیب گاه او گشوده باشد و همچنین مکان
زیت مخلوط نموده طلا نمایند جهت رفع نوشتن بر روی جلد او و مورث ابنه و مانع قهقرحات و شرب خون او رافع
جنون و آب خوردن در پوست او مانع وحشت از آب سگ گزیده اگر سگ دیوانه گزیده باشد و چون از آن کیل ساخته جو یا
بان بپیمایند کشند موجب منع فساد حبوبات و رفع فساد ذرعات و نگاه داشتن دندان او مانع فریاد سلات است
بر اسنان او و زهره او با مثل او روغن الحواه سه روز در ظرف مس گذاشته در هر ماه دو بار طلا کنند جهت رفع بیاض
چشم و تیزی و لا بیجری یافته اند و حب النیل که بدید نیم درهم آن مسهل اخلاط دماغیست و مضر حاره و مصلحش عسل و کلا
او بعد از کندن سوی مانع روییدن آن و گویند مجرب است و زهره او با پیه شیر جهت کلف و موی سوخته و جهت قطع تقطر الدم و خصیه
منکسر او بقدر یک مثقال با آب گرم جهت درد جگر نافع است **ضب** بفارسی سوسمار نامند و حیوانیست کوچک از گربه

تا این سیاهی و زردی و دنبالدار و بسیار کوتاه و درشت شبیه بثمر درخت سرو در سیم گرم و خشک و کوشت
او مقوی باه و سرکین او با سرکه جهت بیاض چشم و کلف و نمش و ضماد شق کرده او جاذب پیکان و خار و سموم جانوران است
و طلای جلد سوخته او مورث بی حسی عضو است مجرب که اگر قطع کنند مطلقا الم نکرد و مضر محرورین و مصلحش بقول
بارده است ضبر شامل جوز السرو و ثمر هندیست ضجاج بفتح او صمغ درختیست یمنی خاردار در زمان او مایل
بسرخی و نباتی در دوم گرم و خشک و در شستن جامه و کتان بجای اشنان و ضماد او جهت بردن گوشت زیاده جراحات
و التیام آن و با عسل جهت اورام بارده و سستی اعضا نافع است ضرو اسم درختیست در بلاد یمن شبیه بدرخت
بلوط و ثمرش مثل خوشه بطم و دانه او بزرگتر از آن و صمغ او مصطکی لبانست و مذکور شد شاخ و برگ و بار او که
خشک و آب مطبوخ او که با شکر بقوام آورند جهت خشونت حلق و سرفه و درد دهان نافع و روغن بار او خوشبو و مجفف
محلل بلغم و ریاح و جهت مغص و تقویت معده شربا و ضمادا و جرب حیوانات مفید و بدلش روغن حب البطم است و کرم
خوشبو و طبیخ او بقدر سه وقیه رافع درد تهیگاه و مضمضه او جهت قلاع و تقویت لثه موثر و عصاره او مقوی
و قطور روغن کرم در آن برگها او جوشانیده باشند جهت درد گوش و رطوبت سوخته او جهت قطع خون جراحات و قروح متعفنه
و قضیب نافع است ضریع برگ نباتی است مدور و مجوف و مایل بزردی و در قعر دریا بهم میرسد و موجب دبال
میاورد در دوم گرم و خشک و نطول و جلوس در طبیخ او جهت مفاصل و طلای او و اول حمام جرب و حکه مجرب دانسته اند
و بدستور نقرس و او را جهت زکام مجرب یافته اند و جهت التیام جراحات سریع الاثر است ضرع پستان حیوانات است
و مولد خلط کثیف و دیر هضم و مدر بول زنان و جهت رفع خمار و معده که از اخلاط حاره در آن موجود باشد
نافع است ضرب بسکون را اسم دلدل است و بفتح آن عسل سفید است ضروع الکلب ثمر درخت زقوم است
ضرس العجوز خسدانست و گویند خار سعدانست ضرام درخت بطم است ضرو اسطوخودوس است ضغبوس
قثاء کوچک و خربزه فارسی است و نباتی است مانند کرفس یا است هلیون بانجیر بردی زمین ظاهر است سبز و برگش قطع
باه است و آنچه در زیر زمین است سفید و شیرین و محرک باه است و ماکول او بجهت خوبی طعم داخل کشند و ملت
میکنند و جهت تندی صفرا مفید است ضفدع بفارسی وزغ و بترکی قورباغه نامند بری و نهری و بحری میباشد
و از مطلق او نهری مراد است و بری از سموم قتاله و مجموع آن در سیم سرد و در اول خشک و شرب اقسام آن مورث

استسقا

استسقا و کشنده است بدرو رمنی و قی و ورم احشا و درد دل و ضماد شق کرده او جاذب قوی پیکان و امثال آن
و سموم کژدم و کنکان و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخمها خصوصا سوخته او و بازف ترجمه دار الثعلب نافع
و طلای نیچ او مانع سوزانیدن آتش و قاطع دم الاستحاضه و در دماغ محرق او قاطع انفجار خون از اعضا و نفوخ و طلای
او قاطع رعاف است و اینکه طلای او را مانع بر آمدن موی دانسته اند اصلی ندارد و جوره الطراف و احشای او را
انداخته با پیه کرده بر مفاصل بخته روغن او را جمع کنند جهت بواسیر حار تجربت و فضلی از ضفدع در اشجار میباشد سبز
و بسیار کوچک و در دار المرز بسیار است و چون او را با شل آن دانه بنیه بسوزانند کحال التو جهت نزول الماء مجرب است
ضفعان تمر سعدانست ضغابیس الجن برسیاوشانست ضیمران اسم عربی شاهسفرم است ضوموان بیدمشک است
حرف الطاء طاری درختیست هندی که چون او را زخم کنند آب بسیار از آن تراوش میکند و از آن خمر مسکر
میسازند و مشهور بشراب طاری است و در افعال و خواص قریب است بشراب موزی و در نارجیل مذکور میشود طالیغر
در مفتیه او اختلاف کرده اند بعضی او را برگ زیتون هندی میدانند و حال آنکه در هند زیتون نمیباشد و جمعی تخم درخت
توت و پوست درخت لسان العصافیر و بسیاری او را نشر اندوه چهقر قی در میان او و تنواج خطائی در افعال
و غیره نمیباشد و در حرف نا مذکور شد طاووس مرغیست معروف و جگر او با سه شا کامل میشود و گوشت او در
آخر دوم گرم و خشک و بغایت غلیظ و صلب و دیر هضم و مولد خلط کثیف و مرقات که با شد ابر یخنی شده جهت درد
معده و قولنج و طلای پیه او و برکه و ذکر و مقعد محرک باه و طلای خون او با انزروت و نمک جهت قروح خبیثه و طلای زهره
او با سوکر جهت کزیدن هوام و سرکین او جهت ثالیل و آثار و شرب زهره او بقدر دو دانگ با سکنجبین و آبگرم جهت رفع
اسهال و استخوان سوخته او جهت کلف و تغیر رنگ و برص مؤثر و بالخاصیه دود بیت او باعث ضعف قوت سموم و سموع مانی
و گویند چون طعم سموم را ببیند فریاد و حرکات غریب کند و حکمای هند تحقیق نموده اند که چون موی دنبالدار او را
کوزه کرده بسوزانند از صد مثقال الی قریب بیک مثقال قلعی شبیه بطلا بهم میرسد و در رفع کردن بیاض عین و
امراض آن مجرب دانسته اند و خواص غریب و عجیبه بآن اسناد میدهند طالیقون بفارسی مس گویند و صفر
عربی و روی با قفر فارسی و عبارت است از دست چه در بعضی از معادن مس بیده که از هم میرسد و خود روست لهذا بفارسی
روی نامیده اند و در فلزات تحقیق شده و آن منتهی است بر زرد ذهبی شبیه بیرنج مصنوع و از نافع آتش و کوفتن طرح

سیاه نمیشود و بخلاف سایر اقسام مس و مصنوع او مسی است که مکرر گداخته در بول گاو و بریزند که در ان اشنان
جوشانیده باشند و چون قدری رصاص اضافه کنند او را نحاس صینی نامند در اخر سیم گرم و خشک و با تنقیه و مقطع
که از ان بسازند چون موی را بکشند دیگر بر نیاید و ان ... و هیچ ماهی خلاص نشود و چون گرم کرده در اب اندازند
هر ... از ان نخورد و چون اینه صیقلی از ان ساخته در خانه تاریک صاحب لقوه پیوسته در ان نظر کند رفع علت شود
طالوخس صفر لغونست طالون اسم رومی اذربویه است طاماغون اسم یونانی قنطوریون کبیر است طارطیه نام
دانه است طاهره اثلواست طاریقه دندانست طامیوس اسم یونانی مرزنجوش است طباشیر از جوف نی ...
هندی بهم میرسد و گویند چون از شدت بادها اتش در نی زار انجا افتد طباشیر بندهای نی است که از خاکستر ان جدا کنند
و بهترین او سفید مستدیر است که با اندک تندی و گزندگی زبان باشد و استخوان سوخته که بان مغشوش میسازند با
اندک شوری ... نمیباشد و در اب حل نمیشود در دوم سرد و در سیم خشک و مقوی دل حار و بارد و معده
جگر حاره و قاطع قی صفراوی و اسهال دموی و حاره و مجفف رطوبات معده و جهت خفقان و غشی و تقویت اعضای
ضعیفه که از حرارت باشد شربا و ضمادا نافع و جهت بواسیر و بثورهای تند و قلاع و با سکنجبین جهت توحش و غم و رفع
کرب والتهاب مفید و سعوطا او را با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب دانسته اند و مداومت مضر باه و مصلحش
مصطکی و عسل و گویند مضر ریه است و مصلحش عناب و عسل و شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او تخم خرفه بوده
و نصف او ساقات و گل مختوم و صندل سفید ... بدل ... طباهج گوشتی است که در روغنها سرخ کنند
و گویند مراد از او کباب شامی است مقوی معده و مجفف رطوبت ان و موافق ناقهین قوی المعده و مقوی اعضای
ضعیفه لاحشاست طباق نباتیست که در اندلس بجای زوفا استعمال میکنند شجره او بقدر قامتی و برگش مثل برگ
زیتون و ... ازان و زغب دار و با چسبندگی و با تلخی و تندی و بوی کریه و او را طباق متن نامند و قسم صغیر او
بقدر شبری و برگش زود شکن و گلش مایل بزردی و خوشبوی و با اندک شیرینی در اخر دوم گرم و خشک و اقوی او کریه
هوام و گزیدگی او قوی تر از صغیر و گل او مفتح و مقوی جگر و مدر حیض و مخرج مشیمه و جنین و تریاق سموم و جهت
درد جگر و ... و گل او مسهل اخلاط سوخته و جهت مغص و یرقان سددی و صرع بلغمی و طبیخ او جهت درد رحم
و ضمادش جهت درد سر ... و روغن زیتون جهت کزاز و لوزتین ها و جرب و حکه نافع و مصدع محرور و مصلحش کشنیز و بنفشه

تا دو درهم است طبقا شیلم است طبرزد اسم فارسی جمیع اجسام صلبه است مثل قند و نبات و نمک سنگ طبرخشت
اسم صمغ ... است طبار اسم انجیر سرخ بری است طبیخ انچه جوشانیده باشند و بتشدید با نوع از طبیخات است
طبلاق اسم ترکی سعد است طثروج بثای مثلثه اسم ... طحلب بفارسی پشم وزغ نامند و باصفهان جل وزغ
گویند و ان چیزیست سبز که بر روی ابها ایستاده و کنار جویها ... میشود در اخر سیم سرد و تر و متفرق باشد ...
بجز از الماء است و طحلب البحر غیر الماء است که مانند رشتها باشد هر چه ... مثل غدد باشد خرو الضفادع
در دوم سرد و تر و ضماد ان بتنهایی و با ادویه جهت باد سرخ و اورام حاره و نقرس و قیله و فتق اطفال نافع و شرب خشک
او جهت اسهال ... و چون در روغن زیتون بجوشانند و طلی نمایند عصب قوی الاثر است و هر چه بر روی سنگهای دریا
متکون شود بسیار قابض و طلای او جهت سیلان خون اعضا است و چون طحلب طری بلع کرده ...
قی کنند و اخراج زلو که بگلو چسبیده باشد مجربست طحلب البحر ... طحال بفارسی سپرز گویند غلیظ
و کثیف و مولد سودا و ... او کم ... خشک کرده باشند قاطع نزف الدم ... است طحما ... طخشیقون
بخاء معجمه دوائی ... است که در بلاد ارمن پیکانها را با اب داده زخم از کشنده میباشد از جمله بیش ... برگش شبیه برگ
کبر و بر شیر و بغایت تند و ضمادش جهت قوبا نافع است طرفا بفارسی درختی که گویند بر ... و اثلات و ثمرش عذبه ...
و ... و کوچک ان مخصوص بان اسم ... مایل بسرخی و ثمرش مثلث و ... نامند و در اول
سرد و در دوم خشک و قابض و مجفف ... و محلل و طبیخ او ... که جهت جذام مجرب ... بدستور جهت ...
و یرقان و رفع سده و ورم صلب جگر ... بنوشند و بخور ... ورق او جهت زکام و خشک
کردن ابله و زخمها و اخراج ... و خاکستر او جهت استرخاء و خروج مقعد و قروح رطبه و سوختگی اتش
و سرد ... ساقط کردن ثالیل بواسیر و ثالیل مجرب و در سایر خواص مثل اثل و ثمرش در جمیع صفات
مانند عذبه ... طرخون بفارسی ترخوانی نامند ... معروف ...
در سیم گرم و خشک و مجفف و مقوی معده و مخدر و مغیر ذایقه و مشهی و خوشبو کننده دهان و محلل ریاح و اخلاط
لزج و مفتح سده و مصلح هوای وبایی و طاعون و خاییده او جهت قلاع نافع و اکثار او محرق خون و قاطع باه و مصلح
بقول بارده و ... و مصلحش ... عسل و ... الحمض و ... طراثیث

اسم یونانی و بمعنی شبیه بریش است و آن دو قسم میباشد یکی را برگ و شاخ بزرگ و مانند اسقولوفندریون و بار آن
نعب و صمغ او مانند صمغ عربی و در جزیره اقریطش بسیار است و یکی کوچکتر و در ساحل دریا بهم میرسد بی ساق و
برگ شاخهای او و اطراف آنها بقدر گندمی و سر آن باریک و سرخ در سیم گرم و خشک و مدر حیض و جاذب و مخرج خار و
پیکان از بدن و مفتت حصاة و یکمثقال او با شراب مخرج جنین است شربا و حمولا **طراثیث** بمعنی بیت الارض است و رب
رباح و آن نباتیست خشبی شبیه بقطر که در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و گیاه او مثل برگ بیجیح و بیشتر در
نخود در رو بزیر درختها میروید و قسم سرخ او شیرین و ماکولست و با قبض و سفید او تلخ میباشد در سیم سرد و خشک
و بسیار قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و عرق و دوغان و مقوی معده و جگر اعیا و ردع مواد حاره نافع و مضر ریه
و مصلحش شکر و شربتش تا دو درهم و بدلش سدس وزن آن عفص و نیم وزن او صمغ عربیست **طریفلن** اسم یونانی بمعنی
ذو ثلثه اوراق است و مشترکست در حندقوقا و نبات خصیة الثعلب و بعربی اما زا و حو ما تراست و آن نباتیست قریب
بذرع و شاخهای او باریک و شبیه باذخر و برگش مثل برگ حندقوقا و در هر شعبه سه عدد و گلش بنفش و رایحه او شبیه
بعصفر و بیخش دراز و صلب و تخمش مایل به پهنی و با زغب مستعمل از او تخم و برگست در سیم گرم و خشک و مدر بول
و حیض و مقوی معده و جگر و مفتح و با سکنجبین جهت سموم هوام و سبوز و با آب سرد جهت عسر بول و صرع و ابتدای
استسقا و درد رحم و بیخ او از ادویه کبادیست و شربتش دو درهم و مضر گرده و مصلحش کثیراست گویند سه عدد
برگ و سه عدد تخم او جهت تب مثلثه و چهار عدد از هر یک جهت ربع بالخاصیة موثراست و نطول او جهت اورام المذکر
و مفرح جلد و مصلحش لعاب بزرقطوناست **طریفولیون** نباتیست بقدر شبری برگش شبیه ببرگ نیل و از آن
غلیظ تر و گلش در طرف صباح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره میباشد و بیخش خوشبوی و سفید
و بطعم زنجبیل در اول سیم گرم و در اخر آن خشک و قاطع اخلاط بارده و مقوی معده و جگر و مدر بول و مسهل اخلاط
لزجه و جهت خفقان و رفع سموم نافع و شربتش تا ده درهم و مضر سپرز و مصلحش کثیراست **طرهوق** خفاش است **طرخ**
در دیمی خیراست و در حرف دال مذکور شد **طرنج** اسم شاهماهی فارسیست و در سمک گذشت **طرثوث** طراثیثست
طریفان طریفولیون است و گویند قرطم بریست **طریفلان و طرسنوج و طرنیلون** سیسالیوس است **طرانیص**
سلتاست **طرمیبون** حجر الیشفست **طروقون** برطانیقی است **طرنحومالس** برسیاوشانست **طراغوزیاس**

الطاء مع الشين
الطاء مع الفاء

فودنج جبلی است **طرغودالیس** صعتر اغونست **طرسیله** طریفلن است **طریفون** شفنین بریست **طرخشقوق**
و طرشقوق هندبای بریست **طروقومون** زعرور است **طرخاطیقون** اسم کحلی است **طرملنیس** اسم سرخ
بطراست **طراغافیثا** اسم یونانی کثیرا است **طراخیس** اسم یونانی خندروس است **طرشولی** اسم اندلسی
قسم صغیر صنابر یونانست **طرم** اسم مرکب عسل و مسکه است **طشیر و طشود** طیراثاست **طفل** اسم اندلسی
قیمولیاست **طفلر** شاهترج است **طفشیقون** طخشیقون است و گویند اسم شوکرانست **طفلی** درخت مقل
طفشیل عدس مقشر است که با سرکه پخته باشند و از اغذیه قدیمه و مقوی معده حاره و قلیل الغذا و جهت تهیج
مرکبه بلغمی و صفراوی و قطع نمودن حیض و سلسل البول و تسکین حدت خون و صفرا نافع و مضر امراض
سوداوی و اعضای عصبانی و قاطع باه و مصلحش شیرینیهاست **طلق** معروفست و آن سفید نقره مانند و زرد
و طلایی و یمانی و هندی و مغربی میباشد و بهترین او یمانی است که صفایح آن بسیار رقیق و جدا شود و براق و صلب
رنگ باشد در دوم سرد و در اخر سیم خشک و مستعمل از او محلوب و محلولست و طریق حلب و اقسام حل او در
مذکور میشود و چون بتنهایی تغسیل دهند احراق او را با نوشادر و کلس بیض ممکن دانسته اند و شرب او جهت اسهال الدم
و کبد و ترف الدم اعضا و نزفهای حاره و ریزاننده سنگ کرده و مثانه و با عسل جهت سرفه حاره و با آب بارتنک جهت
نفث الدم سینه و رحم و بواسیر و جهت طلا و طلای او جهت قروح رطبه قضیب و اعضای عصبانی و حکه و جرب و خنام
منفرج و آثار جلد و اورام حاره و بواسیر بغایت مفید و مضر سپرز و گرده و مصلحش کثیرا و تخم کرفس و شربتش نیم
مثقالست و شکر بیضی تشنج او با اعضا باطنی میکند و چون محلول او را مثل غبار سایند و رفع غلک او بشوی
سکر نموده با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال نقاشی و مانند آن بجای ورق نقره است و چون زعفران اضافه نمایند مثل
ورق طلایی محلول و با زنگار زمردی و با آب عصفر فستقی میشود و چون با شب یمانی و خطمی و مغره و سرکه و سفیده
تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن آتش است و اهل صناعت طلق را مطهر قلعی میدانند هرگاه بآن گداخته شود
طلع شکوفه درخت خرماست که بعد از شکفتن گرش خرما از غلاف حاصل شود مانند آرد و دقیق آنرا الفحل نامند و بدل آن
باشیده آن بر ثمر نخل بارور میبندند در اول سرد و در دوم خشک و قابض طبع و مسکن حرارت خون و مقوی معده و خشک
او بقدر نیم وقیه رافع اسهال و جهت تشنگی و نزفهای حاره و ترف الدم نافع و دیر هضم و اکثار او مولد قولنج و عسر البول

سینه ومصلح مطبوخ او وروغن کنجد وخام او را مصلح جربها وشیر بقها است واو را با حرارت لطیفه وبقا تعجل که

باه است طلح اسم عربی درخت موز است واهل بادیه ام غیلان را باین نام میخوانند طلا خمر غلیظ سیاه لون است بعضی

مطبوخ را وبفارسی ذهب را باین اسم مخصوص است طلیطلی طین تیمولیات طلیا نوعی از حلزون است که در دریای شام عکس

کرده باناه میخورند وخواص حلزون گذشت طلسم اسم زبان کالج است طمطم سماق است طمطرا خیره عنب طنبالم

بلغت سودان ترنجبین است طولیدون عنب الثعلب است طوطی ببغا است طوطیس بقول مؤلف حاوی فوتنج

اذخر است طولواغریون بیونانی خربق سفید است طواره بلغت اندلس گیاهیست که نزدیک است [illegible] بیش کرنا

جدوار دروید واه بیش ابولیوس است طوطو حب الخضرا است طوطا اغریون حاشا جبلی است طوط قطلات طوطون

نوعی از کماذریوس است طوناتا قنطوریون کبیر است طولیطون وطومقرون قنطوریون صغیر است طیف ذوقات

وکویند طعامی است که از ذرت ترتیب دهند طیلافیون بیونانی اسم گیاهیست شبیه بگیاه خرفه ومابین برکهاش احمر

ریزه زیاده [illegible] ومنبتش [illegible] ابنوه وسطبرچوب بدست بما التصد طوبة [illegible] ظاهر میشود وکلش سفید

ومنبتش مزارع وزمینهای انکور است در اول کرم ودر دوم خشک ومخرج جنین ومشیمه وطلای او را جهت برص

سفید مجرب یافته اند ومورث جراحت جلد ومصلحش طلا کرده اردجوا است بعد از شستن آن طیرادر نوعی از قطر

از ان بزرگتر [illegible] وسفید وزرد [illegible] وخشک او سرخ است ودر زیر درخت بلوط وزیتون میروید واز سموم قتال است

حتی بوییدن ان طیهوج بفارسی تیهو نامند از کبک کوچکتر ودر رنگ [illegible] وجمیع افعال [illegible] وجهت تقهیز ضعیف

الاحشا بغایت نافع طین بفارسی خاک خالص از ریک وشوره وکوکرد است وطین الحرار جهت [illegible] وسینا مشهور

بفارسی خاک روست کویند واقسام خاکها بعد از احراق وشستن سرد [illegible] ولطیفتر ودر افعال ثابت تر میباشد جمیع

خاکها خالص سرد وخشک اند سوی طین ملد المصطکی ولطیفترین خاکها انست که در انهار شیرین جاری

ته نشین شده باشد وطین مصری که از اب نیل حاصل میشود بهتر از اقسام ان ومجموع او رادع اورام حاره و

مقوی اعضای سست ودافع حرارت معده واعضا که از سواری بسیار وحرکات حادث شده باشد وخون خالص

خالص اند وانهای مغشوش وشوره ونحیز [illegible] که ته نشین شود اصلاح ان میکنند وجهت [illegible] مخلوط

کرده عرق بکشند شیرین میشود ومجرب است وخاکهای غیر خالص در افعال شبیه بجزو مخلوط اوست وخاککه [illegible]

افتاب

افتاب برا و بایید باشد وطلای او با سرکه جهت کزیدن هوام بسیار مفید است وانچه اتش بسیار دیده باشد بغایت مجفف و

منقی بشره وطلای جرب وداء خشونه بدن وحکه وبا سرکه جهت کزیدن زنبور وخاک تنور با نمک وسرکه جهت تحلیل اطفال

مجرب وجمیع خاکها مسدد ودافع ان انیسون است وبوی گاه گل کهنه گلاب وگلاب بوی ان بیاشند مقوی دل ودوح نفسانی

ودافع غشی والتهاب وضماد او با سرکه جهت کزیدن هوام ورادع اورام حاره وعرق او که با گلاب وعرق گاوزبان وامثال

ان بکشند جهت خفقان وتقویت دل وضعف معده حاره بسیار مفید است طین مختوم از جزیره ملیوه بحر مغرب جزیره

ودر قدیم زنان زانیه را از انجا نقل میکنند راهبی میمود و بعد از شستن قرصها میسازند وصورت راهب بر ان نقش

میکرده وازین جهت طین الراهب نیز کویند ودیسقوریدوس وجالینوس را اعتقاد انکه خاکی است بخون بز ترشته

وبالفعل انا حاطه نقش سبحزیره مذکور موجود نیست وبجای ان سایر خاکها را استعمال میکنند وبهترین انواع در غایت سرخ

میباشد ودر بوی شبیه بشب وکویا خرما الوده شده ونرم بانیان جسبنده وپاشیدن دراوردن غیر قطع خون زخمهای تازه کهنه

در دوم سرد وخشک وتریاق جمیع سموم ومقوی دل ومفرح ودافع مضرت هوای وبایی واسهال دموی وجراحات وقروح

امعاء وتبهای حاره وترف الدم اعضای ظاهر وباطن وبا شراب واب کرم وشبت مقی سموم وطلای او جهت تسکین

التهاب وتحلیل صلابات والتیام جراحات تازه وکهنه وقروح خبیثه وبز خرس دیوانه کزیده وشکستگی اعضاء

وسقط نافع ومضر رحم ومصلحش عسل ومضر سپرز ومصلح ان کتیرا وشربتش یک مثقال است وبدلش بز دهچیز گل

داغستانی است ودراسوه مذکوره قوی تر از انست طین شاموس بواو ودیگر واو کوکب الارض نیز کویند قسمی از ان سفید

وناصاف وپا صفایح وشبیه بحجر المسن وبا اندک براقی میباشد وقسمی بسیار سفید ورقیق وسبک ودر زبان بسیار

میچسبد وهر دو قسم در اب زود حل میشود وانپلا بقرب وصفا لیز اند در طبع وفعل قریب بگل مختوم وپکمثقال

مغسول او با شل اله کلنار وقاطع حیض دایم وبا شراب جهت سموم حاره وبادویه مناسبه جهت نفث الدم وسیلان خون

جمیع اعضا وحقنه او با ابخار رنک وشرب ان با اب سوانه که سرکه جهت قروح امعا سریع الاثر است وطلای او با اب ورد و

کل جهت اورام حاره ونقرس حاره مفید است طین المصطکی خاکی است خاکستری رنک وبا صفایح وثقیل الوزن

ودر اب زود حل میشود واز جزیره جیوش که مصطکی حاصل میشود میاورند ودرد وم کرم وخشک وجالی وملین

وجاذب خون بظاهر جلد ونیکو کننده رخسار است طین قیمولیا قسمی از ان سفید وقسمی مایل به بنفشی وجرب

[illegible]

وبالوجه ودیرشکن ود راب دیرحل میشود وازبلاد اندلس وارمن خیزد وقسمی سیاه اندلسی زبونست مرح
وخشک وباقوه محلله ودر افعال ضعیفتر از شاموس است وبدلش طین مصریست طین الکرم خاکیست که در
بلاد سود دیار اند سیاه وکبریتی الرایحه ومبرد ومحلل است چون در ابتدای نمو تاک انکور بران بمالند تاک را از آفات
نگاه میدارد ودر باین جهت طین الکرم نامیده اند جالی بهق وجهت حکه بسیار نافع ودر اکثر افعال بدستعمل است طین
جلوه خاکیست که پوست را باو رنگ میکنند وسرخ مایل بزردی میشود باقوه قابضه ومحلله وضماد او جهت اسهال
واورام نافع است طین ارمنی گلیست که از بلاد ایروان آرند سرخ تیره جگری وباتری واندک چربی میباشد ودر دوم
سرد ودر اخر آن خشک ودر رفع وبا وطاعون وردع اورام وقطع سیلان خون اعضا واسهال مثل گل مختوم
جهت ضیق النفس وسل وغبار سفید ومضر سپرز ومصلحش مصطکی وگلاب وشربتش تا دو درهم است طین خراسانی
گلیست بسیار سفید وخوش بو وطعم وبا اندک شوری ومضر بجوزه در اوکمتر از سایر خاکهاست وبعضی که عادت
بخوردن گل داشته باشند بجهت کمی مضرت میخورند وشرب او بعد از خوردن چربیها وچیزهای طوسه دارکه قی آرند
مانع قی گردد وجهت سیلان آب دهن ووجع کلی وهیضه مهلکه که با قی واسهال باشد ومنع نزلات مفیدست
خصوصا که مخلوط باشد با اشنه وگلاب وسعد واذخر وکبابه وقاقله وقدر شربتش تا سه مثقال است ودر رفع
هیضه دو وقسم ترشه کرده او واسهال با آب سیب ترش باید نوشند وبدستور با آب سرد وطبیخ سعد مهمی
اثر دارد طین اندلسی سیاه وکثیف میباشد ودر ضمادات استعمال او جایز نیست طین رومی سرخ نیم رنگ
وسفید مایل بکبودی وخوش بو میباشد ویکنوع طین قبرسی سفید اوست ودر افعال مثل گل ارمنیست
طین اصفر از میان دو کوه حوالی قسطنطنیه بهم میرسد زرد مایل بتیرگی وبران صورت بت نقش است سرد
وخشک ودر رفع نزف الدم ونفث الدم واسهال دموی چون داروهای اکثر خاکهاست طین قبرسی سرخ درخشنده
خوش بوست وبزبان بسیار می چسبد ودر جمیع افعال قائم مقام گل مختوم است طین صوفی حمید خاکیست
سفید وخوش بو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آرند نگاه داشتن او مانع گزیدن هوام ومار واز مجربات
بدستور طلای او بر موضع گزیدن وشرب او همین اثر دارد ودر سایر افعال مثل گل قبرسی است طین اغستانی قسمی از
اوست ودر وگاهی بسیار کم رنگ وقسمی مغسول در سفید ومصنوع بشکل قرص وقسمی مایل بکبودی است ومجموع

خوش بو

خوش بوی خصوصا مغسول سفید او واز داغستان حوالی شیروان آرند ودر جمیع افعال اقوی وقوی تر از گل مختوم
ومفرح قوی ودافع سمیت اخلاط وتبخیر وخفقان وحقیر بکی تجربه نموده طین فارسی گلیست زرد وگل پیر
کوبند مایل بزردی وخوشبو وجالی جلد ورافع جرب وبدل افعال قریب بگل ارمنیست وبعضی طین الحر را عضو
میدانند طین الاکل وطین اصفهانی وطین نیشابوری خراسانیست طین الکاهن وطین الراهب وطین الحج
طین مختوم است طین الضم طین اصفر است طین احمر وطین مغره اسم مغره است طین خیار وطین خیو طین
المصطکی است طین الحر شامل طین اندلسی وفارسی دانسته اند ومراد از او خاک خالص کذشت طین الحکمه
اندر کتابست واقسام او در دستورات مرقوم وبجهت شدن وصل نگاه داشتن ظروف وشیشهها از ضرر آتش ترتیب
داده اند وضماد او جهت شکستگی اعضا وتقویت استخوان وعصب موثر است طیب العرب اذخر است طیبات
نوشادر است طیار بلغت اکسیر این زیبق است طیبقی بلغت نبطی ادیست طینوث جاجست حرف الظاء طبی عناب

حرف الظاء

ظغره نباتیست مفروش بر زمین برگش ممدد شبیه بناخن وظاهرش سبز وباطنش سرخ تیره وساقهاکرا زمینان
برگها میوید قریب بشبیه وباریک وکلش سبز وبیخش بقدر زبدا نکشتی وسیاه ومنقش بسفیدی ودر بلاد
تستر بسیار است در چهارم گرم وخشک وبسیار تند وسم قاتل وضماد او رافع کوشت زیاده وثالیل وقواصیر
اکلانست ظفر النسر کاطانیقی است ظفر العقاب بتچی شجره ابی مالک است ظفر ما لعقابنجی ظفر القطاست ظفر
القطر نباتیست ساقش مربع مثل ساق باقلی وبرگش مثل برگ بادنگ ودو ساق او وغلافهای سبز کیج امیضه بالکله ان
کر شبیه بگل سوسن کبود بریست در دوم سرد وخشک وباقبض وقاطع رعاف وخون زخمهای تازه وترقف الله
اعضای باطنی وسینه واسهال ود دو درمیان وجهت التیام جراحتها موثر است ومضر سپرز ومصلحش صمغ ونقرش
یک مثقال وبدلش آنها قبات ظفیرقا لعجوز حسکاست ظلیم نوع ز شتر مرغ است ظلف سم حیوانات و
خواص هر یک با حیوان آن مذکور است وسوخته مجموع آن مسهل یا اصفر وضماد او با شراب جهت گزیدن هوام
وبا عسل جهت نقرس ومفاصل نافع است ظلمیج ثمر جوزاست ظهوف سنور وحشیست وبیفادی کرییدشتی نیا
ودر حرف سین گذشت ظیان یاسمین بریست ویاس سفید عبارت از اوست وبلغت اندلس ومغرب عشبه الناز
وقسم معروف او مشهور وبعشبه است وانشاء الله تعالی مذکور خواهد شد واو نباتی است شبیه بلبلاب ودر دوم

وگل او بسیار خوش بو و قسمی از شاخهای او خاری شبیه بخار گل سرخ و گلش از یاسمین بستانی کم کلاجیلی تا سید بستانی

کوچکتر و بیخش سیاه و باریک و پرشعبه و قوة بیخ او تا بیست سال باقیست و در چهارم گرم و خشک و سایر اجزای او

در سیم محلل و ملطف و بوییدن گل او جهة صداع و شقیقه و روغن او جهة علل بارده و دربو و سعال مزمن و فالج و لقوه

نافع و طبیخ شاخ و بیخ او که نیم وقیه او در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر و امثال او بقوام آورده بنوشند

جهة ضیق النفس و سرفه کهنه و فالج و استرخا مزمن بی عدیل است و ظاهرا روغن خاصیت که با لفعل متداول است

از آنجا استنباط کرده باشند و حمول او مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ برگ و شاخ او بقدر سه درهم با امثال او

بسفایج و مقل ازرق مسهل قوی سودا و بلغم است و مضمضه طبیخ او با سرکه جهة درد دندان نافع و با اشقال

از بیخ او کشنده بقی و کرب و مضر و در قوة مثل خربق سیاه و مسهل بلغم و سودا و با بخار آن ... قوی و قدر شربتش

تا نیم درهم است و مصلحش روغن بادام و طلای او محرق و مقرح جلد و بهترین ادویه برص و جهة عرق النسا و مفاصل

و فالج و امثال آن مفید و در بعضی کتب آن را بیخ سفید کبر دانسته‌اند و شاید که باشند جهة فالج و مانند آن بغایت نافع است

حرف العین

حرف العین عاقرقرحا لغة عربی و تفسیر قرحه رومی یونانی و مشتوان معنی عقرو بیخ و اوست بنا تیست در مغرب کثیر الوجود

در شکل و شاخ و برگ و گل شبیه بابونه برگ او از غب سفید و مفروش بر زمین و بیخش قریب به بیشوی و بستبری

انگشتی و تند و محرق و گویند او بیخ طرخون جبلی است و جمعی برآنند که بیخ طرخون جبلی مسمی بعود القرحات و آن

در شام بسیار و نبات او شبیه بشبت و گلش زرد و دندانه دار و مثل کل بابونه میباشد و عاقرقرحا اقوی تا هفت

سال باقیست و در آخر سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و مقوی باه مبرد و مسهل بلغم و مدر بول و حیض

و عرق و شیر جهة درد سینه و سرفه و سرفه و لکنت زبان و لقوه و فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و امثال آن و استسقا

و درد دندان شربا و ضمادا نافع و طلای او با نوشادر بر کام و دهان نافع سوزانیدن آتش و از غرایب او است

چون بر دندان کرم خورده بگذارند بیرون آید و ضماد او با روغنها جهة تحریک اعضا و لذت جماع و مضمضه طبیخ

او با سرکه جهة سستی لثه و زبان و محرک و نفوخ او جهة گشودن سدد دماغی و نوازل مفید و مضر ریه و

مصلحش مویزج و کثیرا و شربتش تا یک درهم و بدلش دار فلفل است و روغن او که با عصاره او ترتیب دهند و تا

یک وقیه خشک او را کوبیده در یک رطل آب بجوشانند تا بدو وقیه رسد و با دو وقیه روغن زیتون بجوشانند تا آب

بسوزد و ضماد نماید محلل و مدر عرق و دافع تبهای بارده و جهة جمیع امراض بارده و تقویت باه شربا و ضمادا نافع و

وسعوط او جهة صرع و درد سر و شقیقه مفید **عاقول** حاج است و گویند نیلوفر است **عاج** دندان فیل است و در انجا

مذکور است **عاقر** بلغت شامی اسم بردیست **عاقوزا** از اد اوقوست **عافوشیما** ابو خلسا است **عاقد اللبن** غالیوس است

عالوسیس غالیسیس است و در قانون در حرف عین ذکر یافته **عیشوان** شامل برنجاسف و شجره مریم است **عبهر**

نرجس است **عبیر** اسم عربی زعفران است و مرکب و اقسام میباشد و در دستور اول مرقوم است **عبرون** اسم سریانی

بروانیا است **عبعب و عنب** حب الکاکنج است **عبقر** اسم عربی سوسن سفید است **عبقوا** اسم بربری غالیه کمر از بیکسا الات

عترفیان هدبر است **عتم** زیتون جبلی است **عتق** بنای مثلثه اسم عربی نباتیست بقدر ذرعی و برگش شبیه برگ

کبر و سطبر و انبوه و در آخر سیم گرم و خشک و محلل قوی و محرق و عصاره خشک کرده او را چون مکرر ضماد کنند موی را

مثل نوره میبرد **عثرب** اسم عربی درخت انار است **عجرم** دانه انگور و مویز و امثال او است **عجل** کونا لرا است و در حمل

مذکور خواهد شد **عجما** اسم عربی سطر یون است **عجب** گیاه انا غلس است و گویند جبل النیل است **عجه** اسم عربی قسمی

از خاکینه است که کوکو نامند و در حیض البیض مذکور شد **عدس** بفارسی مرجومک نامند بری او کوچک مایل بتدور

و تلخ است و بستانی او بهمن و مثل و قوتش تا سه سال باقیست در حرارت مایل باعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم

سرد و خشک دانسته اند مجفف الجلد و جرم او قابض و آب طبیخ او مسهل و مزورة او با روغن بادام بعد از رفع تبها

نافع نکس و مطبوخ مقشر او با سرکه مقوی معده و دافع نفخ است و دیگر به کرمخز تفاح و آب طبیخ او جهة سرفه و درد سینه و

مضمضه او جهة قلاع و خناق و فرو بردن سی عدد مقشر او مصلح فساد معده و ضماد او با عسل جهة قروح غائره و با

سفیده تخم مرغ جهة نمله و حمره و شقاق و با برگ کرنب جهة ورم پستان و انجماد شیر و مطبوخ او و سرکه جهة تحلیل

خنازیر و اورام صلبه و با روغن گل جهة ورم مقعد و ورم حار چشم و با تخم خربزه منقی بشره و رافع زردی رخسار

و با اکلیل الملک و آب به جهة نزلات و سوخته او جهة سفید کردن دندان و استرخای آن بلکه جشم مفید و اکثار خوردن

او مظلم بصر و مولد سرطان و جذام و ما لیخولیا و محرق خون و با شیر منها مولد استسقا و قولنج و مضر بواسیر و حبس

عسر بول و احتباس حیض و مصلحش با روغن گنجد و بخشن او با برنج چندند و استعمال گوشت فربه و سرکه است **عدس المر**

تخم نوعی از سوسن بریست و مذکور شد و گویند اسم علم است **عدس الماء** نوعی از طحلب است که بر خود الضفادع گویند

العين مع الذال

العين مع الراء

عرعرا کند ثمرا است عرعر جبلی نبقرات عذبه بذال معجمه ثمر الاثل است و در انطاکی گفته عروق الصفر بفارسی زردچوبه

گویند و آن بیخ نباتی است برگش شبیه ببرگ کشنیز و مایل بکبودی و ساقش بقدر ذرعی و باریک و پر شعبه و پر برگ و

گل او ما بین سفیدی و زردی و آب برگش مایل بسرخی و ثمرش مثل خشخاش و دو قسم و قسم صغیر او ماميرانست و سیم

گرم و خشک و جالی و مفتح سدد جگر و جهت یرقان و استسقا نافع و ضماد او جهت جرب و با شراب جهت نمله و ذرور او

جهت خشک کردن زخمها و خاییدن و سنون او جهت درد دندان و اکتحال او جهت تقویت باصره و بیاض و قیو و درمها

جهت غلیل اورام و قروح نافع و بغایت مضر دل و مصلحش لیمو و ترنج و شربتش تا دو درم و بدلش ماميرانست و گویند

قوة الصبغ است عرن اسم عربی زوایدیست که در حوالی سم و زانوی اسب و شتر میباشد در مزاج و افعال مثل

سم اسبست و در ظلف مذکور شد و سابیده او بقدر نیم درهم با سرکه جهت صرع رطوبی و با ابسه جهت جمیع سموم

و بخور او جهت اختناق رحم مفید و گویند چون صاحب ربع او را بقصد رفع تب زجیواه جدا کنند رفع تب او

میشود و بتجربه دانسته اند و بلغت اهل شام سفید هوفاریقون را عرن می نامند عرعر سرو کوهی است و از سرو کوتاه

تر و کوچکتر و ثمرش بقدر فندقی و با اندک شیرینی و غیر ثمر اجل است در سیم گرم و خشک و مفاو و سموم و با قوه قابضه

و مسخن و مدر بول و حیض و مفتح سدد و جهت درد سینه و سرفه و مغص و گزیدن هوام و ضعف معده و بواسیر

درد بهی و وتی و مدی و شکافته شدن عضل و درد رحم و جلوس در طبیخ او جهت اختناق رحم و ضماد او جهت عرق

و تقویت بدن نافع و مورث خشونت سینه و مصلحش کثیرا و شربتش یک مثقال است و گویند نگاه داشتن هشت عدد

ثمر او در سر باعث قبول و عظمت در نظرها است عرق ابخره رجوبات و کلها و ادویه با بسر و ما یهم تقطیر کنند مسمی

باین اسم است و سریع النفوذ و لطیف تر از آب چیزهاست و عرق نانخواه و مار چینی بهتر از اکثر عرقهاست و عرق شکوفه

عرق شراب و خرما و امثال آن قوی تر از اصل او و سریع الاثر و اکثار از عرقها مورث امراض حاره و مطلب است

و عرقیکه تخرج حقیر در دستورات مذکور است در منافع قایم مقام شراب و بعضی آثار از آن قوی تر و در تحلیلها

و در غایت تفریحست عرق بید ماء الخلاف عرق گاوزبان ماء اللحم عرطنیثا اسم سریانی اذریونست عروق

الصباغین قوة الصبغ است و گویند اسم عروق الصفر است عروق الزعفران عروق الصفرات عروق الحمر قوة

الصبغ است عرقه بکسر اول ریشه نباتات است عرق الصبی مستعجل است عرق التشیخ اسم جنس صموغ است

دلونید

ذکر شده مخصوص صلابت البطم است و جمعی مخصوص بلغونیا دانسته اند عرق الجبال تغیرات عرق الحجر باصطلاح

اکسیریان منطرموی سر انسانست عرق العروس طلق است عرق النور بلغت شام دنبال خروفست عرق الغافوج

بلغت بغداد صنف ولد ابوخلسا است عرق الکافور و عرق الطیب ذرنباد است عراد الحوانست عرق اللصف بیخ کبر است

عرق انجبار بیخ انجبار است عروس بلغت اکسیریان کبریتست عرق السوس و عرقه اوهم اصل السوس است عرق

قصب است عرفج بری بکمونست عرعر تری قسم کوچک شربینست عرصم اسم عربی بادنجان بریست عرمضا اسم

عربی خندقوقا و بجوز الاکراد است عرق النیل بلغت مصر لسینبانست عرم سماد بیر است عرصف کانیطوس است

عرمض اسم درخت سدر بری است و طحلب و حب الغار را نیز باین اسم خوانده اند عرق فطا اسم فارسی عرق شکوفه تاریخ است

عرطب حنظل است عرهسک اسم فارسی طبنوث است عرهسک پس تر اسم فارسی حب کاکنج است عرق الکبیر و عرق

العين مع السين

الصغیر قنطوریون کبیر و صغیر است عسل بفارسی انگبین نامند و بهترین آن صاف مایل بسرخی و قوام دار است

که با اندک حدت و خوش طعم و خوشبو باشد و بعد از آن سفید و بعد از آن زرد و سبز و سیاه و خشک و تلخ و کهنه است که

زیاده بر دو سال از آن گذشته باشد در غایت حدت میباشد و مورث جنون و محرق اخلاط و مهلک کند و عسل خام مسهل اخلاط

لزجه و محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و درد دهان و ورم امعا و صالح الغذا و رجلا و حدت قوی تر از آتش دیده و مطبوخ

قی است و عسل کف گرفته را نفوذ و انضاج و غذائیه بیشتر است و جالی و مفتح و مدر بول و مسکن سرفه است و مجموع آن

اخود در گرم و خشک در دوم و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق

بدن و مفتح دهنهای رگها و تریاق سموم بارده و حافظ قوای ادویه و رساننده آن با عضا و جهت فضول دماغی و سینه

و تصفیه ریه و معده و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصاة و عسر بول و فالج و لقوه و امثال آن و انواع ریاح و تقویت

اشتها و باه و ممزوج او با آب جهت اعضا و مدر بول و دستق زهر مثانه است و بالخاصیه مسکن مغص و تشنگی و منع

کردن بالا جهت رفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن گل جهت مفاصل و تقویت باه مجرب و با آب زیره جهت رفع ضرر قطر

و خشخاش سیاه و گزیدن سگ دیوانه و اکتحال او با آب پیاز جهت بیاض و دمعه و جرب و حکه و نزول آب و با انزروت و نمک

سنگ جهت ریاح و رطوبت گوش و تنقیه چرک آن نافع و با اغذیه جهت تنقیه زخمها و بردن گوشت زیاده و التیام آن مجرب و با

نوشادر جهت قوبا و برص و طلای او حافظ جثه میت از فساد و مانع تعفن گوشت و میوه و مراره و حافظ قوه سایر اشیا و با

سرکه و نمک جهت تحلیل اورام و رفع کلف و حول او و جهت علاج ورم و زنان نفسا و ضمادش جهت رفع قمل و رشک و قوبی کرده

قضیب که بعد از حمام بکر و تضمید نمایند و با ارد کندم جهت کشودن دمل و نضج او و رام و با زراوند طویل و کرسنه جهت

التیام جراحات عمیقه مجرب و بخلاف سایر شیر بنیها جهت قروح لثه و لهاة و تقویت دندان مفیدات و مطبوخ او

شبت جهت رفع اثار ضربه و با الطوخیا و غرغره او جهت [illegible] جراحات حلق و لوزتین و حقنه او با اب بادرنگ

نافع [illegible] جهت قرحه امعا و مدیل و مضر محرورین و مسهل [illegible] الاسهال مصفرا و مصدع و مفسد دماغ حار و مصلحش

سرکه و کشنیز و رب [illegible] ترش و اب میوه های ترش و قدر شربتش تا ده مثقال و بدلش دوشاب انکور [illegible]

خواص مجربه عسل است که چون زن حامله با اب شربت نموده ناشتا بنوشند باعث مغص کردد و در غیر حامل این اثر

مفقود است عسل داود او ما [illegible] است و مذکور شد عسل طبرزد شیره نباتست عسلج اسم مصری [illegible]

طلیث است و صنف اخیر مجوم مریم را نیز نامند عسالیج شاخهای تازه و روییده اشجار است که هنوز مستحکم

نشده باشد عسل لبنی میعه سایلات عسل القصب اب نیشکرات عسل بلادر رطوبت سیاهی است که در جوف بلادرات

عسل خشك خشك انکبین است و مذکور شد عشبه مخفف عشبة النار و لغة اندلسی یاسمین بری [illegible]

و در ظیان کذشت و مغربی او قوی تر و یاسمین بری سایر بلاد ضعیف الاثر [illegible] و طریق خوردن عشبه

در دستور [illegible] مذکور است [illegible] اصلی ندارد بلکه جهت مفاصل

مزمنه و صلاحیان مزاج بسیار سرد قوی تر از چوب چینی و در سایر امراض [illegible] و زیاده بر نفع است

و سفوفا و هر روز بقدر یك مثقال با نبات [illegible] و زیاده بران جهت مفاصل [illegible] مجرب و در بعضی [illegible]

حقیر او [illegible] و ضماد او با کلاب جهت تسکین دردها و تحلیل اورام بغایت نافع است عشبة

السباع کواث بفتح کاف است عشر در شکوا العشر کذشت عشوق بلغت [illegible] عریض الورق است و بعضی

کویند [illegible] است و ابن تلمیذ کوید کیاهیست برکش شبیه ببرك [illegible] و سرخ و خوشبو و عروسان استعمال میکنند

و [illegible] دانسته است عشقه نباتی است مثل اللبلاب و بسیار کم برك و شاخهای او بغایت از لبلاب [illegible]

و در [illegible] کرد [illegible] خشك کند لهذا عشق مشتق از اوست و تخمش شبیه [illegible] و ازان کوچکتر و در [illegible]

لونا مند و بعضی اطبای این زمان [illegible] دانسته اند عصی الراعی کبیر و صغیر میباشد و کبیر و صغیر

الشين العين مع

الصاد العين مع

و بفارسی کبیرا سرخ مرز نامند تخم و ساقش سرخ و برکش مایل بر بنفشی و در اطراف بسیار است و صغیر او در رنکها

خاك تره کوبند برك و ساقش سبز و کوچکتر از کبیر و تخمش سفید و کویا خاکستر بر برکهای او پاشیده اند و تخم هر دو قسم

او در زیر برکهای او میبود و در افعال کبیر او از صغیر قوی تر و در سیم سرد و در اول خشك اند و رادع و مغلظ بول و مبرد و

مسکن حرارت باطنی و ظاهری و قابض و قاطع نفث الدم و ابلث و قاطع حیض و جهت قرحه امعا و نفث الدم و سیلان ابهال

مرار و قی صفراوی و تبهای تیز و ضماد او جهت باد سرخ و اورام حاره و منع انصباب مواد و جراحات تازه نافع

و حول ان قاطع حیض و مضر زحیر و مصلحش انجیر و قدر شربتش از اب او تا هفت مثقال است عصفور بفارسی کنجشك

و نیز کنجشك است [illegible] بری و اهلی میباشد و در دوم کرم و خشك و بری از اهلی یابس تر و محرك باه و مسخن بدن و موافق

مرطوبین که ریاح در ایشان تولد کند و کوشت او ملین طبع و جرم او قابض و جهت استسقا و فالج و امثال ان و ضعف

جکر و یرقان و جهت ضعف باه خصوصا تخم مرغ سرا و که در وقت هیجان کیرند بغایت مفید و بخورا و در تسمین بدن

بیعدیل است تخم سرا و با زرده تخم مرغ مهیج باه و شرب حول او باشراب باعث سرعت حمل زنان عاقر و خون و زبل او طلای

باض عین و زبل او جهت کلف و ثالیل مفید و مضر محرورین و مصلحش آب انار و امثال ان و استخوان سائیده او

مقوی معده و جهت اسهال نافع و نسا بیدن ان بغایت مضر احشاست و چون سوی مقعد کنجشك را پاك کرده و در

ثقبه کوش بیار نهند در حال درد ان را ساکن کند و مجرب است و چوبه مجموع اورا از موی پاك نموده سوای سر و دنبه

در اشیاف زنبور و عسل بیاویزند تا از نیش مکس کشته شود انکاه در روغن بجوشانند و ان روغن عسل

جهت استرخای قضیب و نعوظ مجربست عصیر قرطبه سیلانست عصارة سوس رب سوس است عصا اب

افشرده نباتاتست اعم از انکه خشك کنند یا نکنند و هر یك در ضمن اصل ان مذکور است عصیب و عصا

شیطرج است عصفر احریض است عصفر بری بادآورد است عصیفوه [illegible] کویند بلغت مصر اشترغازات

عصبر ریح سلیمانست و کویند فوس است عصب نوادر است عصارة خشخاش اسود افیونست عصارة

القرظ اقاقیات عصارة مینا شیاف مامیثاست عصفور الشوك نغراست عصفور الجنة صفراغونست

عصفر خیری زرد است عصفور الجنة خطافست عصی هرمس حلیوبست عصلا خنثی است و کویند

اسقیل است عضاه بضاد معجمه اسم جنس اشجار کوچك خار دار است عضاما اسم جانوران کوچك است

الضاد العين مع

الطاء مع العين

الظاء مع العين

عضایۀ ضب است عفرج خطمی برّیست عطشان دیفناقو بری است عطب قطن است عطفل بجرابیج است عطاره اسم نبطی سنبل رومیست عطموس اسم عربی حمار وحشی است عطر منشم حب المنشم است عطارد بلغة اکسیریان روح توتیاست وبعضی زیبق مدبّر الابیض اسم میخوانند عظم بفارسی استخوان وبترکی سموک نامند واکثر خواص استخوان حیوانات در ضمن اصل ان مذکور است سوای استخوان انسان که در خواص بهترین عظام است و در دوم سرد و در اول الحیم خشک سوخته او در افریسیم خشک و شرب او جهة صرع مجربست خصوصا یوسیدۀ او جهة عرق النسا و مفاصل و اسهال و قطع نزف الدم نافع و جهة تب ربع بشرطی که شارب ان نداند مجرب دانسته اند و فرود او جهة ناسور و اکال مجربست خصوصا با اندک صبر زرد و اشامیدن سوخته کهنه ان با سکنجبین جهة ورم سپرز و با عسل بغایت مقوی باه و فرود ان جهة قروح اعضا آ عصبانی و با سرکه جهة سوختگی اتش و با ماء آلشعیر جهة اثار ابله و غیر ان نافع و نقل شده که بدستور نادو شفا و کذا سن دندان اسیاء انسان با استخوان بالذات مرهم در زیر سر نایم موجب عدم بیداری او است مادامی که زیر بالش او خود داشته اند و در زیر کذا اشتن مانع احتلام و دفن کردن کاسه سر در برج کبوتر سبب کثرت ایشان میشود و چون دو دندان نیش سگ که پهلوا در میان جماعتی بیفکند از ندا ایشان نداشتند باعث خصومت ان گروه میشود و چون استخوان سگ را بجای استخوانی که شکسته و بر طرف شده باشد بگذارند التیام می یابد و ضماد استخوان سنگ پشت با صبر و عجور و امثال ان جهة مبرد و در دفع زخمها بغایت عدیل است عظم التنبوی عرفست عظایۀ اسم عربی سالا مندر است عظلم

الفاء مع العين

کیاه نیلست و قطلب نیز نامند عظاء نوعی از صدف است عفصیح نوعی از بلوط است و مذکور شد عفار اسم عربی قطلب است عفص بفارسی مازو نامند درخت او مثل درخت بلوط است و در بعضی بلاد یکسال بلوط بار میدهد و یکسال مازو و بهترین او سبز بی سوراخ و قوتش تا سه سال باقی است و در دوم سرد و در سوم خشک و قابض و حابس حیض و اسهال و عرق و طبیخ او جهة سیلان رطوبات رحم و سعوط او با زرده تخم مرغ جهة فرخ اسهال و اسهال کهنه و ضماد پخته او جهة جمیع اورام مقعد و خروج ان و رفع بد بوئی عرق و با سرکه جهة قوبا و باد سرخ و سیلان حیض و برآمدن ناف اطفال نافع و سوخته او قاطع سیلان خون از همه اعضاء و مجفف قروح و مانع عفونت و اکله و سنون و مضمضه طبیخ او جهة قلاع و تقویة لثه و دندان و گرمراه و اکتحال او جهة دمعه و سیلان و جرب و ابله و جهة سیاه کردن موی و استحکام رنگ میاد موثر و نفوخ او قاطع رعاف است و مضر سینه و حلق و مصلحش کثیرا و شربتش یک مثقال

وبرلش



القاف مع العين

وبرلش پوست انار است عقیق بهترین او سرخ و زرد و سفید است در دوم سرد و خشک و سوخته او لطیفتر است و مقوی دل و مفرح و مسکن سپرز و جگر و ریزاننده حصاة و رافع خفقان و اشامیدن و ذرور او قاطع نزف الدم جمیع اعضا و سوخته او مقوی لثه و رافع سستی ان و دندان متحرک و مقوی باصره و انگشتری او باعث هیبت در نظر خصم و استنجا بر دعوی ماست و مضر گرده و مصلحش صمغ و شربتش تا نیم درهم است عقرب باصطلاح اکسیریان اسم کوکرد است و بعربی کژدم فارسی است و ان شبالد و جرادة و الوان میباشد و انچه در حین حرکت دنباله بلند دارد و شبالد نامند و انچه دنباله را بکشد جراره و او از شبالد کوچکتر میباشد و زبون تر ندا قسام او سیاه و بردار است بهترین او در مداوا از زرد شبالد است و تجربه رسیده که چون اجزای ابسندیج را اندک اب با شیر ببرد و هم بگذارند خصوصا در تابستان عقرب بسیار از ان متکون میشود در اخیم سرد و خشک و شکافتن او با موضع گزیده عقرب بپیوندند جذب سمیت میکند و اشامیدن برشته کرده او جهة قرحه سینه و سپر ز رفع سم عقرب گزیدن مفید و سوخته او با ادویه مناسبه جهة دفع سنگ گرده و مثانه و عسر بول بی عدیل است و اکتحال العرق او را با طفل و ادویه حاره جهة بیاض و ناخنه چشم حیوان و انسان مجرب دانسته اند و با سرکین موش بقدر نصف او جهة تقویة بصر و طلای او جهة ساقط کردن دائة بواسیر و دفع برص و بهق و عش و کلف و قروح خبیثه قوی الاثر است و روغن او که زنده او را بعد از نیت رشته جهة در روغن زیتون که با ناه هر عددی ده مثقال باشد اندازند چهل روز در افتاب گذارند جهة عرق النسا و فالج و بواسیر مجربست و طلای بر مشتر کرده او را در روغن زیتون که بجد سوختن رسد جهة رویانیدن موی داء الثعلب عدیل است و بستن یک عدد عقرب تقیید کرده بر ران زنی که همیشه اسقاط جنین او شود مانع سقوط میگردد و گزیدن عقرب بغیر عصب رافع فالج و از مجربات شمرده اند و اشامیدن او مضر بدیر و مصلحش کلادمعی و تخم کرفس و شربتش تا نیم درهم است عقربک ماهی صدفی خاردار است و سر بزرگ و خاری سفید بران رسته و نیش از جمیع وگزیدن او باعث سوزش عظیم میگردد و اکتحال سوخته او جهة نزول اب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم و طلای او جهة داء الثعلب مفید است عقاب باصطلاح اکسیریان نوشادر است و در لغت اسم طایر سبعی معروفست و بفارسی الوه و بترکی قراقوش نامند در دوم گرم و خشک و خون او علل اورام و زهره او جهة نزول اب و بیاض و تقویة بصر و زبل او جهة کلف و جوشش رخسار و علل خنازیر است عقعق از طیور معروفست از کلاغ ابلق کوچکتر و مطبوع تر

وبترکی صقصقان و در اصفهان علاجاره نامند گرم و خشک و ردی الکیفیه و در خواص قریب بغراب
ابقع است و اکتحال بزهره او مورث محبوبی در نظر خلایق است عفار کوهی عاقرقرحا است و گویند فاوانیا است عفار
جراست عقار اغرطینیا اسم سریانی از دیونست عقار اعجریث اسم سریانی اشراس است عقار اسونیا اسم سریانی
ایرسا است عقاقیر اسم جنس ادویه است و عقار اسم مطلق دوا است عقباده اسم عربی ذهب خالص است عقیلا اسم
عربی عوده است عقربا بلغت اندلس اسقولوقندریون است عقید العنب میفختج است عقده بلغت مصر چوب
ذریره است

العین مع الکاف

عکوب نوعی از حرشف بریست برگش با سفیدی و تخمش سبز و مستطیل و چون برشته کنند لذیذ
میشود و با قهوه مغشوش میکنند و بغایت مسهل است و سایر خواص در حرشف مذکور است عکنه العبد بربریست عکر
مقعول است عکرش اسم صنفی از نیل است و بعضی گویند راسن است عکر ثفل و دُرد چیزها است و نزد اطبا مخصوص
ثفل روغنها است و آنچه را که از مو و قوی تر از روغن صاف او و غلیظ تر از انست عکبر نزد جمعی موم کرد عسل است
که در اشیانه عسل یافت میشود و نزد بعضی تخم الکوا است که بفارسی بر موم گویند و آن موم سیاهی است که در خانهای
اشیانه زنبور سد میکنند در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و جاذب قوی پیکان و خار از بدن و بخور او جهت رفع [illegible]
کهنه و ضماد او جهت التیام قروح نافع و در استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و رفع خوف نافع [illegible]
است و لهذا مومیای نحل نامیده اند و قدر شربتش یکمثقال است و بدلش [illegible] مثقال لبان و نیم عسل که با ابریشم کرده
باشند

العین مع اللام

علیق نباتی است خاردار و در برگ و شکل شبیه بگل سرخ و ثمرش در شکل و طعم مثل توت سیاه
و در دیلم تمشک و بترکی بکورتیکان نامند مرکب القوی سرد و خشک در دوم و غالب [illegible] در جمیع منافع
او از مجربات [illegible] اجزای او رادع و حابس نفث الدم و سیلان رحم و مجفف و سرد و مقوی احشا و عصاره
مسحوق برگ و ساق تازه او با انده جهت جمیع امراض حاره و باد رده چشم خصوصا قرحه و سعر و ورم و اخنه
نافع و کشاینده دمل و التیام دهنده زخمها و حابس طبع و اسهال و فضلات و خونست و جهت بواسیر و بیخ بید
و خاییدن برگ و دو امثال او جهت قروح لثه و قلاع و بد بوی دهان و اشامیدن او با گلاب در حین حیض مانع حمل
و ضماد برگش مانع زیاد شدن اکله و نمله و رافع زخمهای سر و بواسیر [illegible] و مقوی معده و مانع انصباب
مواد بان و ثمرش [illegible] از سایر اجزا و مقوی [illegible] سنگ کرده و طبیخ برگ و ثمرش سیاه کنند موی

ومضر کرده

ومضر کرده و مصلحش سکر و قدر شربتش از عصاره و شکوفه او سه درهم است و قسم کوهی او بسیار کم خار و ساقها
او سفید و ثمرش مایل بزردی بود و افعال او مانند غیر جبلی و شکوفه او علاج است علیق الکلب نباتی است بسیار بلند که از علیق و
شبیه به درخت و برگش عریض تر از برگ مورد و شاخهای او با خارهای صلب و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و سبز و بعد از
رسیدن سرخ میشود و در جوف او چیزی مانند پشم و خوردن جوف او مهلک و در التیام جراحات مجرب تا [illegible] مستعمل
از آن ثمر آنست که جوف او را پاک کرده باشند و طبیخ او با شراب بغایت قابض طبع و حابس بول است و گل او سرد و خشک و
قابض و مجفف و اسهال دموی و صفراوی و ضعف معده و ذرب و نفث الدم سینه نافع است علق بفارسی زلو
و دیوچه و بترکی سلوک نامند کرم سیاهی بقدر انگشتی و از آن بزرگتر با خطوط سبز و در آبها و زمینهای متعفن
بهم میرسد و در اخراج خون از اعضای ضعیفه و صغیره که قابل حجامت نباشد مثل پلک چشم و بن دندان بدل حجامت است در دوم
سرد و خشک و سوخته او با طلا نافع داء الثعلب و مقوی حصاة و قطور او با [illegible] و روغن بنفشه جهت حرقت البول و قرحه مثانه مجرب [illegible]
و سحوق او با صبر مجفف بواسیر و لعوق او با عسل محلل خناق و طلای او جهت [illegible] و در روغن زیتون جهت قوی کردن قضیب [illegible]
موثر و ضماد سوخته او با سرکه با ابیخ جهت منع رویدن موی که کنده باشند مجرب است طلیق القدر علیق الکلب است علک
اسم چیزیست که قابل مضغ باشد و لازم نبرد مثل سقز و مصطکی و امثال آن علک الانباط علک البطم است
اسحق بن عمران گوید صمغ درخت پسته است و در منافع مثل سقز است علک البطم بفارسی سقز و باصفهانی [illegible]
نامند و آن صمغ درخت بطم است در آخر دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و مدر بول و مقوی هاضمه و باتفاق حکما
یونانی و در روی بدل جمیع افعال مثل مصطکی است و شرب او با عسل جهت زخمهای باطنی و با سندروس و قدر ده [illegible]
جهت شکستگی اعضا [illegible] مومیایی و رافع [illegible] و چون بکوبند او را با دو وقیه سیر کرده [illegible] و قدری [illegible]
و مجموع آنرا در دو سه شب و [illegible] خواب بنوشند جهت خفقان و سرفه رطوبتی بی عدیل است و چون ضماد کنند جهت
کهنه [illegible] و درد اعضا و شقاق مزمن خصوصا با قدری شحم بز مجرب است و تضمید علک البطم جهت تنقیه زخمها و گوشت
آوردن و جذب خار و پیکان و رطوبات غایره از بدن و با روغن زیتون جهت تحلیل اورام و شکاف عضل و قوی کردن
عصب نافع و خاییدن او جهت جذب بلغم دماغ و تحلیل رطوبت معده و تنقیه حلق از اخلاط لزجه مفید و مضر گرده و
و مصلحش سکنجبین و گویند مضر عصب است و مصلحش عسل و قدر شربتش یک مثقال علقه طفسیقون است و [illegible]

العین مع النون

اسم صبر است علف هندی اسم فارسی ناسعود و فت علوا و علوی صبر و نبات است علس سلت است علوفن یونانی
سیفخج است علک الانباط قلقونیاست علک رومی مصطکی است علف رطب خشک است علقم اسم جنس نباتات
تلخ است و گویند مراد او قثاء الحمار است و بعضی گویند حنظل است علسم بلغت اکسیر آن زرنیخ است علوفس خیارست
علسی نبات صبر است علت خندریلاست علجاء فراخ است عمرد کرفس است علیج نوعی از خربزه است که
با تخم او خورند عمار نبات امر است عنبر رطوبتی است که مانند مومیائی و قفر یهود میشود و از جزیرهای دریای
عمان و بحر مغرب و چین در وقت جزر و مد در یا داخل بحر میکردد و صاف او بر روی آب از بحر بکنار مجتمع و مایل بیدو
میشود و او را شامه نامند و ابخر مخلوط بخاک و ریک است بجهت ثقل در قعر آب می نشیند و صفایحی و سیاه میباشد
و عنبر لجه نامند و بهترین او اشهب مایل بسفیدیست که با دهنیت و خوش بوئی باشد و بعد از آن مایل بازرقی و زردی
و بعد از آن مایل بسبزی و زبون تر او سیاه صفایحی و قسم بلعی است که ماهی او را فرو برده بجهت اضرار رد کرده باشد
یا انکه از جهت افراط طعم ماهی را کشته باشد و از شکم او بیرون آورده ماشند و مصنوع او را اکثر از لادن و کج و موم عسلی
سیاه با وزن آن عضو صمغ ساخته باشند از غیر مصنوع فرقش بسیار مشکل است و خالص او در خاییدن منقطع
میکردد و عنبر در دوم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفرح و محرک اشتهای باه و منفتح سدد
و اعاده کننده قوتهائی که از شرب دوا و از جماع کم شده باشد و پادزهر سموم و مقوی فعل معاجین و تراکیب و بالطبع
رافع امراض بارده دماغ و بالخاصیه رافع امراض حاره آن و جهت جنون و نزلات و شقیقه و امراض سینه و کوش و بینی
و سرفه و ربو و خفقان و غشی و قرحه شش و ضعف دل و معده و جگر و استسقا و یرقان و درد معده
سپرز و کرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النساء و تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع
و مداومت او با ماء العسل جهت اعاده باه مایوسین و طلاء او با غالیه و روغنهای حاره جهت تقویت اعضای
تناسل و تحریک باه و براحلیل باعث سرعت لذت جماع طرفین بحد افراط و شرب یک دانگ او هر روز تا سه روز جهت
درد معده و فم معده جدید و قدیم مجرب و بخور او مصلح هوای وبائی و کریه النفس هوام و بوییدن او در جمیع
امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلیان خون و دفع آن و تولد سده در پیران و مصلحش کافور و میوه های سرد
تر و سعوط او با روغنهای حاره رافع امراض بارده دماغی و سده آن و گویند مضر مغاص است و مصلحش صمغ عربی و

بعضی مضعف

بعضی مضعف ریح کبد است و قدر شربتش یک دانک و یک مثقال او که با دو چندان بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی بسته نقیع
در یکی و زخورده شود تفریح او بحد مستی میرساند و بدلش بوزن او مشک و زعفران است عنب بفارسی انکور و بترکی اوزوم
نامند و بهترین او شیرین و نازک پوست بزرک دانه که مخمر است در اخر اول گرم و تر و در غذائیت بهترین میوها است و مقوی
سمن بدن و معدل امزجه غلیظه و صاف کننده خون و مولد خون صالح و جهت افزودن پیه کرده و دفع مواد سوداویه
و احتراق اخلاط نافع و مصلح حال سینه و شش و مضر معده و طبیعت و مصلحش زیره و ... و مضر سده جگر و سپرز و
قولنج ریحی و مصلحش انار ترش و ملین طبع و مورث تشنگی و مصلحش سکنجبین و غذاهای ترش است و آب سرد بعد از
انکور بغایت مفسد او و مورث استسقا و تنهای مصلح است و باید بعد از چیدن او بعد دو روز تناول نمایند و ما بین دو طعام
خورده شود و دانه او در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعاء و سوختن آن جهت جراحت و جلای باصره و
رطوبت چشم نافع و پوست او مولد ریاح و بسیار بطی الانحدار است و انکور نارس و عفص مایل برودت و کثیف است
و روغن انکور که مکرر آب و ثقل او را با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده باشند و یا در آفتاب پرورده باشند بغایت محلل
اعیا و مسخن و ملین جلد است عنب الثعلب بفارسی سک انکور و بترکی قوش اوزومی نامند و در اصفهان تاج ریزی کویند
و انواع میباشد و هر یک بری و بستانی و هر یک نوع آن نر و ماده میباشد و قسم نر او کاکنج است و نر بستانی کاکنج
بستانی و قسم نر جبلی مسمی بکاکنج منوم است و قسم ماده بری را عنب الثعلب عبئن نامند و قسم ماده بستانی که بلغت
مغربی فنانا نامند عنب الثعلب معروف است و از مطلق او مراد همین نوع است نبات او ما بین شجر و کیاه و پر شاخ و برکش مایل
بسیاهی و عریض تر از برک ریحان و دانه او زرد مایل بسرخی و از نخود کوچکتر و با اندک شیرینی و لزوجت و تخم او سفید
بقدر خشخاش و قسم سیاه او غیر مستعمل است در دوم سرد و مایل بخشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر و مستعمل تمام
اوست رادع و مبرد و ملطف و با قوه قابضه و مسکن تشنگی و دافع اورام حاره و جهار و قی و آب او با شکر محلل اورام
باطنی و امراض احشا و مسهل اخلاط حاری و دافع مغص و زحیر و ورم مقعد و استسقای حار و حقنه او جهت قرحه
و شقیقه و امعا و ضماد او جهت ورم معده و التهاب آن و سایر اعضا و اورام حاره و باد سرخ و سوختکی آتش و زخم آبله
و قروح ساعیه و سرطان متقرح و درد سر و عصاره او جهت تقویت باصره و قرحه آن و جهت دفع سیلان حیض و
و طلای او با نمک جهت جرب و حکه و با نان جهت غرب و با روغن کل سرخ و سفیده تخم مرغ جهت جمیع اورام حاره و غرغره او جهت

ورم حلق و درد دندان بغایت موثر و بخور و نطول او جهت نزلات و قطور او جهت اورام گوش و بیخ او نافع و گویند مضر شش است و
و مصلحش قند و بدلش کاکنج و نزد بعضی بطباط و قدر شربتش تا پنج مثقال و در مطبوخات تا ده مثقال و از آب او تا بیست
مثقال است و آب غیر مطبوخ او بغایت مغثی است **عنب الثعلب مجنون** نبات او را برگی مثل کنگر و بیخ او و ده دوازده شاخ از یک
ریشه می روید و بقدر دو ذرع و اطراف شاخها غلافها شبیه بزیتون و بزرگتر از آن و عریض و باز [?] در درخت چنار و بعد از
شکفتن غلاف شکوفه او سیاه و ثمرش شبیه بخوشه و در اندرون ده دوازده دانه مدور و سیاه و سست و شبیه به انگور و
بیخش سفید و سطبر و میان تهی و بقدر ذرعی و منبتش کوهها در چهارم سرد و خشک و یک مثقال او بغایت مسکر و
زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده است و در ضماد آن مواد حاره و استعمال او را جایز دانسته اند **عنب الدب** بترکی
اغاجی گویند درختیست کوهی نر و ماده میباشد نر او بقدر دو ذرع و شاخهای او بسیار مایل بزمین و چوبش [?]
برگش مثل برگ انار و مایل به پهنی و نرم و ثمرش بقدر کنار و خوشه دار مثل کاکنج سرخ و در جوف او چهار پنج عدد دانه
کوچک و طعم او مایل به تلخی [illegible] و قبض و گلش زرد مایل بسبزی و از جنس عرعر است در آخر اول سرد و خشک
و دافع نفث الدم و بیخش مایل بسرخی و بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام است و بیطاران پوست او را در ورم دواب مجرب
کنند [illegible] و ده بر شود و ماده او را بلند در شتر و شبیه بدرخت شمشاد و از آن کوچکتر و بغیر چوب و بیخ او [?]
و سایر اجزای او با سمیات است و در بلاد گرگان و شیراز کثیر الوجود است و برگ او نامند و برگ او مسکر است بخلاف بیخ او ست
عنب الحیة شامل ثمر فاشرات و ثمر کبر است **عنکبوت** بفارسی کارتنه و بترکی [?] نامند و اقسام میباشد و مراد
از مطلق او عنکبوتیست که در خانها میباشند و سایر اقسام را نامهای مخصوص است مثل رتیلا و غیر آن و تار او
سرد و ضماد مسحوق عنکبوت نافع ورم جراحات و مطبوخ او در روغن زیتون محلل اورام و با روغن گل رافع درد گوش
حار و تعلیق [?] او بباز و بجهت دافع تب ربع و دام عنکبوت قاطع نزف الدم جراحات و غیر عفن است و جهت
بسر کار کرده در ابتدای دمامل ضماد کنند دفع آن میکند و مجرب است و سوختن او جهت جلای بصر و تقویت چشم و منع
قبول مواد و حول اطفال با نوشادر جهت بواسیر مفید است **عناب** بفارسی [?] رسیده با الیوم شیرینست و خشک و بغایت مایل
و معتدل در حرارت و برودت و مایل برطوبت و قوتش تا دو سال باقیست و ملین احشا و مسهل اخلاط رقیق و منضج
غلیظ و رافع خشونت سینه و حلق و آواز و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون

و جهت سرفه و ربو و درد گرده و مثانه و سینه و امراض مقعد و فساد مزاج جگر و با سکنجبین جهت شری و بعد [?]
اکثار او نفاخ و دیر هضم و مصلحش شکر و مویز و مقل [?] و مصلح آن عسل و ادویه باهیه و در بهرود [?] گلاب و شکر و
برگش مغیر ذایقه و بجهت [?] طعوم نتوان نمود و شرب آب طبیخ برگ او هر روز نیم رطل با قدری شکر در عرض پنج روز دافع
خارش بدن و مجرب است و ذرور خشک او در زخم اکله و قروح خبیثه مجرب خصوصا جوهر بعد از طلا کردن عسل ذرور
نمایند و پوست ساق درخت او و تنها او با سفیده آب جهت قروح خبیثه [?] و شرب نشاره چوب او دافع حکه و جرب
سیح و طلای او جهت شکستگی اعضا و بیرون رفتن و حرکه کردن استخوانست و شرب عصاره ساییده دانه او دافع حرقه
امعا و صمغ او با سرکه جهت قوبا و با ادویه مناسبه و تنها جهت امراض چشم مفید و قدر شربتش تا پنجاه عدد و بدلش
سپستان **عنقود** اسم جنس خوشهاست و عناقید جمع آن و اسم مخصوص نباتی است بی شاخ بقدر سه شبر و برگش
مثل سداب و دیره [?] و بی شکوفه و خوشه او سرخ و مملو از تخم و در ایام شبیه بسداب سرد و خشک و مقوی اعضا و مانع
ریختن مواد با عضا و ضماد او دافع اورام حاره و التهاب و مسکن حدت خون و صفرا است و قدر شربتش تا سه درهم
عنم بلغت دیلم [?] از شاخهای درختها میروید [?] برگش سبز و با طراوت و انبوه و
کوچکتر از برگ بادام و گلش سرخ و خوش منظر در دوم سرد و خشک و مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات نفث
الدم و حیض است شربا و ضمادا و حمولا و خاییدن برگ او مقوی بن دندان و لثه و ضماد و ذرور او جهت جراحات تازه
نافع است **عنز** بفتح اول بز ماده است و در مفردات مذکور است **عناق** بزغاله است و در جدی مذکور شد **عترب**
سماقست **عنب الجن** فاشرات است **عنجد** عجم الزبیب است و جمیع دانه ثمارها شامل است **عنصل** اسقیل است **[?]**
اذریونست **عنقیلی** اسم یونانی شلجم است **عندم** بقم است و نزد جمعی دم الاخوین است **عنفقه** اسم عربی [?]
عنزروت انزروت است

عوسج قریب بدرخت انار و برگش تند مایل بدرازی و با رطوبت چسبنده و ثمرش بقدر نخودی
و مایل بطول و سرخ و در درخت بسیار میماند و بخود بریزد و صنفی از عوسج را برگ مایل بسرخی و خار او بیشتر و شاخ
دراز تر میباشد و ثمرش عریض و با غلاف مجوف و در اول دوم سرد و در آخر دوم خشک و بیخ او را جوهر روز بقدر
یک وقیه با یک رطل آب بجوشانند تا ثلث رسد و صاف او را بنوشند چهار پنج مجلس عمل میکند و جهت جذام مجرب
دانسته اند و دافع سودای سوختهاست و شرط است که در روز قبل از آن سفیدباج بگوشت گوسفند تناول نماید

و در روز سیم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چندگاه به دستور عمل کنند و نباید در روز دیگر شراب او کرد و زرد آب است بجای آب رود

و مؤلف تذکره طبیخ مذکور را جهت قروح رطبه و جرب و حکه رفع آثار بهتر از چوب چینی دانسته است و عصاره تازه

او جهت جرب صفراوی و ضماد برگ تازه او جهت نمله و حمره و با خا جهت جرب و حکه و عصاره خشک کرده او و طبیخ برگ

آن که بقوام رسد جهت جمیع دردهای چشم خصوصاً با سفیدی تخم مرغ و پاشیدن خزان بعید [?] و قطور آب برگ

تازه او جهت رفع بیاض مجرب دانسته اند و چون یک هفته مکرر کنند و چون … او را برکرده با مو و سوزانند جهت قروح

امراض مقعد و منع زیادتی قروح خبیثه و رویانیدن موی سریع الاثر و مرهم در جمیع افعال مثل برگ او قاطع نزف

الدم و اسهال و مضر سپرز و مورث قولنج و مصلحش کتیرا و بالخاصیه تعلیق شاخ او بر سقف خانه و در دروازه مبطل …

و با خود داشتن مورث جاه است **عود** اسم جنس چوب و شاخ اشجار است و باصطلاح اطبا مراد چوب درختیست

که از جزایر چین و هند خیزد و گویند بعد از قطع درخت مخصوص مدتی در زمین دفن میکنند تا بصفات مذکوره

متصف شود و آنچه زیاده در خاک است و سبک و منقش میباشد او را … دانسته اند و عود قماری …

که احتیاج بدفن ندارد و اقسام عود هر یک باسم بلدان موسوم چون سمندوری و هندی و غیرها و بهترین او سیاه و …

براق و خوش بوی تلخ است که در تراب نشیند و آن هندیست و قماری … سمندوری را دهنیت غالب و …

و جبلی او با خطوط سفید … و هرچه بر روی آب بایستد فاسد است و در آخر دوم گرم و در سیم خشک و قاطع

اقسام بلغم و در تقویت معده بیعدیل و مفرح و لطیف و مفتح سده و محلل ریاح و مقوی دماغ و دل و جگر و حواس و

اعصاب و احشا و حابس طبع و دافع رطوبت معده و عفونت آن و ادرار بول که از برودت و رطوبت و ضعف مثانه

باشد و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین و … و خفقان و سهر و ضیق النفس و استسقا و غشی و غشیان و …

و تقویت باه نافع و مطبوخ او با شراب ریحانی پادزهر سموم و بخور او محلل رطوبات دماغی و مقوی دل و دماغ و …

او در حالت … مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور و مضر سفل و مقعد و مصلحش صمغ عربی …

گلاب و شربتش تا یک مثقال است و عود بری … که بترکی … عاجی باشد و در کرمان بسیار

میباشد بسطبری ساعد و از ذرعی زیاده و ابلق و با دهنیت و خوش بوست و در افعال بسیار ضعیف تر از عود هندی …

و بدل او … **عود الحیة** دوائیست که … ذکر نموده و قبل از او کسی … نشناخته و آن نباتی است که از …

و بلاد سوداء

و بلاد سودان خیزد و شبیه بسوس و بیخش شبیه باصل السوس و با صلابت و خشونت مانند عاقرقرحا و تلخ و تند و در سیم گرم

و خشک و تریاق جمیع سموم و … اشتن او مانع گزیدن جمیع هوام و … دارند از آن … و حرکات او

ساقط کرده و مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه و شرب مطبوخ او در روغن زیتون رافع عرق النسا و دردهای

بارده است در همان ساعت و شربتش نیم مثقال است **عود العطاس** نزد بعضی کندش است و نزد جمعی بیخیست بقدر انگشتی

… و سطبر و طرف دیگر باریک مانند بیخ … و رنگ … و رویش سفید و شاخهای او باریک و … و شبیه … سفا…

و برگش شبیه برگ زیتون و … کوچک و شبیه … و تند بوی و عطسه آرنده و بیطاران در علاجات دواب استعمال

می نمایند تازه او در آخر دوم گرم و خشک و در آخر سیم یابس و معطش قوی و جالی و محلل و ضماد او دافع غش و کلف و بهق

و خون مرده … است **عود الحیر** نزد جمعی چوبیست … بسبب خاصیت او در … و لادت و بعضی جهت قضا

حوایج و تیسر آن چوب خطمی و چوب علیق … دانسته اند **عود الفرج** نزد جمعی عاقرقرحا و نزد جمعی وج است و …

گویند بیخیست با حدت و نبات او شبیه برازیانه و بقدر … و شاخهای او مثل … و در شام بسیار است و در سیم

گرم و خشک و در جمیع افعال مثل وج است و در بعضی خواص مانند عاقرقرحا است **عود غرغر** عود قماریست **عود البرقا**

دار شیشعانست **عود الریح** اسم مغربی … است و نزد جمعی فاوانیا و نزد بعضی نانخواه و نزد بعضی وج است **عود …**

اسم رومی … **عود بلسان** شاخ درخت بلسان است و بلسان مذکور شد و چون بالفعل مفقود است شاخ …

بشام را بدل میکنند و در جمیع افعال از آن ضعیف تر است **عود الفا…** ابوخلسا است **عود الوج** وج است **عود صلیب**

فاوانیاست **عود الند** … **عین** … **عینونه** سنای بلدیست و در مغرب کثیر الوجود است ساق …

او ما بین سیاهی و سرخی و دراز و باریک و صلب و مملو از برگ ریزه شبیه برگ مورد و در هر شاخی کلی مدور بقدر درهمی و مایل

بسیاهی و بسیار تلخ و بعضی او را از اقسام ماهی زهرج دانسته اند و در اول سیم گرم و خشک و مطبوخ تازه او با انجیر مسهل

بلغم و سودا و جهت درد … مفید و بغایت مورث کرب و مضر احشاست و صنف دیگر او شبیه به قسم اول و شاخهای او

درازتر و مایل بسفیدی و گلش زرد است مسهل بلغم و سودا و بغایت قوی تر از قسم اول و جهت درد مفاصل و امثال آن نافع

و مغثی و مصلحش عناب و انیسون و شربتش تا دو درهم است **عین الدیک** بفارسی چشم خروس نامند دانه ایست

سرخ و صیقلی و براق و مدور و مایل بپهنی و درخت او قریب بدرخت فلفل و خوشه او شبیه … و از جبال … که …

العین مع الهاء

العین مع الیاء

ونزد بعضی گرم بتعم است در سیم گرم و در رطوبت و خشکی اختلاف کرده اند و مفرح و مقوی اعضا و بغایت مقوی باه
و مولد منی مجرب که کثرت جماع موجب ضعف نشود و حافظ قوتها و مانع پیری و جزو اعظم معجون ملوکی حافظ
الصحة است و مضر محرورین و مصلحش کشنیز و شربتش یک مثقال و باید با شیر تازه و ترنجبین و شکر استعمال کنند
عید بکسر اول نباتی است که چوب و شاخهای او رفیع و برگ او [illegible] و در فرج و [illegible] تازه مقوی الاثر دانسته اند عین الهدهد
اسم عربی آذان الفار رومی است و در افریقیه بجهت عرق النسا استعمال مینمایند عین البقر اسم نوعی از انگور و بلغة
مغربی نوعی از آلو است و اقحوان را نیز گویند عین الاعلی اقحوان است علیسوب اذان الفار است عیفیه بلغة اندلسی عین
الحمار است عین الثرمان سیستان است عین الجمل بلغة شام قسم صغیر اقحوان است عیلان اسم جنس شاخ نبات است و
بلغة شام دارشیشعان را نامند عیزرات زعرور جبلی است عیشام اسم عربی درخت غرب است و نزد بعضی درخت
چنار و نزد بعضی سفیدار است عین القطا اذان الفار است عین الحجول بلغة اکسیر یای زیتون است عین الهر سنگی
مشهور است و در طب نفعی ذکر نکرده اند حرف الغین غار بنای مثناة و کسر فا شکوفه گیاهی است کبود مایل به بنفشی

الغین مع الالف

و طولانی و تلخ و با عفوصه و برگش دراز و عریض و زغب دار و از وسط برگها شاخ مجوف خشونت دار بیرون آید و توتش
نامسنا الباقی است در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جالی و مفتح سدد جگر و مقوی معده و جگر و مدر حیض و
بول و شیر و عرق و مسهل اخلاط سوخته و حاره و دافع نزلهای مرکبه و سدد سپرز و جگر و زردی و محلل و التیام دهنده
زخمها و حولا و مدر حیض و گویند مضر سپرز است و مصلحش انیسون و بدلش مثل او اسارون و بنصف او افسنتین
و شربتش او تا سه درهم و در مطبوخ هفت درهم است غار درختی است که آنرا بفارسی [illegible] نامند و نزد یونانیین بغایت محترم و
برگش خوشبو و شبیه به برگ زیتون و قسمی از آن شبیه به برگ بید و ثمرش بقدر فندق و پوست او رقیق و سیاه و مغز
نخودی سرخ مایل بزردی و خوشبو و تلخ در آخر دوم گرم و خشک و دانه او گرمتر از سایر اجزاء و طبیخ برگ او [illegible]
و شانه و ضمادش جهت گزیدن زنبور و [illegible] و مسح بر سر جهت تسکین دردهای حار و مضمضه طبیخ
او با سرکه جهت درد دندان و پاشیدن آب او در خانها جهت گریزانیدن هوام و [illegible] باعث
گریختن هوام [illegible] و مدر [illegible] جمیع سموم و کشنده جنین و مقوی [illegible] ضیق
النفس و سرفه کهنه و ریاح غلیظ و مغص و قولنج و امراض جگر و گرده و مثانه و حصاة و سپرز و وسواس و صرع

و درد کمر و مفاصل

و درد کمر و مفاصل و احتباس حیض و با عسل جهت قرحه امعاء و زحیر و قطور او با روغن گل و سرکه جهت گرانی سامعه و درد و طنین
و ضماد او جهت تحلیل ورمهای بارده مفید و قدر شربتش یک مثقال و بدلش بادرنج است یا حب محلب یا حنظل یا بادام تلخ
و مرخی معده و مصلحش انیسون و مضر سینه و مصلحش [illegible] و حب الغار مسقط جنین و سعوطش جهت لقوه و جلوس
در طبیخ او جهت امراض مقعده و رحم نافع است و پوست بیخ درخت او بقدر سه قیراط جهت اخراج حصاة و امراض بارده جگر نافع
و با خود داشتن چوب او باعث قضای حاجتها و قبول عامه و [illegible] و شستن بدن با آب او در حمام [illegible] گویند
چون قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه بخور کنند کسی که مفقود الزوج باشد ازدواج میسر شود و مجرب دانسته اند و
روغن غار که دانه او را بپزند و بر روی آب ایستد بردارند و یا از عصاره برگ تازه و دانه او با روغن زیتون ترتیب دهند مفتح
دهنهای رگها و محلل [illegible] اعیا و درد عصب و قشعریره [illegible] و جرب و حکه و قوبا و بلغم و داء الثعلب
و قروح ابریه و اختلاج اعضا و سعوط او جهت شقیقه و شرب او کشنده کرم معده و مفتح است و نوعی از غار میباشد که
بیونانی خامادافنی گویند شاخهای او بلندتر و برگش عریضتر و خشنتر از [illegible] و در مغربیان او دباغت میکنند و حمول عصاره او
مدر حیض و شرب برگ او با شراب مسکن مغص است غالیون در قانون در حرف عین مذکور است و بلغة یونانی بمعنی حافظ اللبن است
چرا که نبات حکم [illegible] دارد در [illegible] برگش [illegible] و خوش بو و [illegible]
در اول گرم و در دوم خشک [illegible] و ضماد [illegible] جهت سوختگی آتش و قاطع خون جراحات و با روغن گل جهت اعیا
نافع است و بیخ او در آخر اول گرم و در دوم تر و بغایت محرک باه است غاز اسم فارسی نوعی از مرغابی بزرگ است که از آن [illegible]
مثل بط و از آن گرمتر و غلیظتر و روغن او محلل و مفتح و جهت ریاح و پیچش شکم و استسقا و درد مفاصل شرب و ضماد آن نافع است
غالیس بلغة یونانی بمعنی منتن الرائحه است و در قانون در حرف ضین ذکر یافته و غالوسیس [illegible] و در طبرستان [illegible]
و در بستانها و خرابها بسیار می روید [illegible] و برگش با ملاست و بدبوی و گلش سفید و چیزی مانند گل شبت
ثمرش بقدر عنب الثعلب بعد از رسیدن سیاه و پرآب میشود و در دار المرز سرکه را با او رنگین میسازند و بیخ او سفید و با
تجویف و در سیم گرم و خشک و محلل خنازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه و در مرض [illegible] خصوصا چون برگ
و شاخ او را با سرکه روزی دو بار ضماد کنند و خوردن ساق او بجای [illegible] جهت سرفه کهنه و ربو و ضیق النفس و درد سینه
[illegible] و چیزی دیگر را قائم مقام او ندانسته اند و مفتح سدد و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح و جهت جرب و حکه

وبالخاصیه جهت علل صفراوی مفید و شربتش تا پنج درهم و آب او با روغن زیتون جهت بالغ کردن جرک معاده موثر است و
نقیع نخ او بقدر ده درهم مسهل قوی بلغم و سودای محترق سریع العمل است **غاریقون** چیزیست شبیه به ریوند و از
جزایر دریای روم آرند و در جوف درختهای کهنه و پوسیده و امثال آن بسبب عفونت متکون میشود مانند قارچ و کمتر از درخت
بلوط بهم میرسد و بهترین او سفید سبک و زنه است که با اندک فشار بسیار ریزد و با طبقات و بزرگ مقدار باشد
و این قسم را انثی نامند و قسم نر او بی طبقات و در صفات بخلاف انثی است و استعمال او جایز نیست و قسم سیاه او از
سموم و زرد و سرخ او قریب بسموم اند و شرط است که بدون کوفتن بروی پرویزن بمالند تا لطیف او بیکدیگر جدا
شود و اگر شبیه ناخن پیچیده است بمانند هرگاه کوفته شود اجزای بقیه هم از پرویزن میگذرد و قوتش تا چهار سال باقیست
و مرکب القوی و در دوم گرم و خشک و با طراوة و تندی و تلخی و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط بهر یک و محلل نفخ و
مقطع مواد غلیظه و مفتح سده جگر و گرده و زیاده از کرنبادی افیون و عقرب و بغایت مقوی عصب و جاذب مواد از اقاصی
بدن و مقوی دل و مفرح بالعرض و مدر بول و رافع دهن عضل و با هلیله کابلی و مصطکی منقی دماغ و رافع شقیقه و درد
سر مزمن و با رب سوس و انیسون جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و امثال آن و با نبیذ جهت قطع نزف الدم سینه و با
فانیا جهت صرع و با ریوند چینی جهت امراض جگر و معده و بتنهائی جهت ترش شدن طعام در معده و نزلات و با زرنباد جهت
سنگ گرده و مثانه و درد احشا و کمر و گرده و با شراب جهت سموم و با سکنجبین جهت سپرز و یرقان سددی و با مثل او
اسارون جهت استسقا و با عسل جهت قولنج و انواع ریاح و با صبر جهت عرق النسا و مفاصل و با تنهائی نوبه و لرز و رعشه
اعصاب و اختناق رحم و قرحه و با جند بیدستر جهت اقسام قولنج و خفقان و جهت تبهای بلغمی و قولنجها و غرغره او با سکنجبین جهت
ورم بادی حلق نافع و داشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و اقسام زبون او مهلک و موروث کرب و مصلح او در هم احوال
جند است و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش نصف او تخم حنظل و بوزن بعضی مثل او تربد و ربع او زنجبیل و نیز گویند
دو چندان او بسفایج است **غالیه** از مرکبات قدیمه و مخترع انجالینوس است و اصل او مشک و عنبر و روغن بان
و حسن لبه و عرقهای خوشبو است که بحسب احوال عود و سک و رامک و موم و لادن و امثال آن اضافه نمایند و در
دستورات چند قسم از مذکورات جهت اصلاح حال رحم و تقویه دل و لذت جماع و دفع امراض فرج و فالج و لقوه و خدر
و تقویه قوتها و ارواح و اعضا موثر است **غازایاغی** اسم ترکی گیاه الطریلا است و در لرستان و کوهستان بیای

الغین مع الباء

غازان نامند **غاسول رومی** ابو قابس است **غاسول** اشنان است **غالی** اسم یونانی لبن است **غالیقس** بفتح غین و تشدید یا اسم عنب
الثعلب است **غالاطی** اسم یونانی زهر است **غاغاطی** اسم یونانی حجر لحاغیطوس است **غافث** فودنج است **غالبانه** شابابج است
غبیرا بفارسی سنجد و بترکی ایکده نامند و بهترین او بزرگ مقدار شیرین است در اول سرد و در دوم خشک قابض و قلیل الغذا
و دوائی قرح اطفال و مقوی معده و قوه ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و صعود بخارات بدماغ و جهت قی و اسهال صفراوی
و نزف الدم و سیلان رطوبات و مرض حار و صداع نافع و مضر قوه قاضمه و مصلحش شکر و قدر شربتش تا پنجاه عدد است و شکوفه
او سفید مایل بزردی بسیار خوشبو و محرک باه خصوصا در زنان در دوم گرم و خشک و مفتح سده و محلل ریاح و مقوی
دل و دافع لرز تبهای بارده و جهت امراض جگر مثل یرقان و استسقا و امراض سینه مانند ربو و قرحه ریه و امراض دماغ مثل
فالج و کزاز نافع و مضر [illegible] و در روغن زیتون جهت مفاصل و استرخا و دراز کردن موی مجرب و قدر شربتش یک مثقال

الغین مع الراء

و عرق سنجد محلل ریاح معده و در جمیع افعال مانند [illegible] از او ضعیفتر است **غبار الرحی** بفارسی گرد آسیاب نامند
سعوطا جهت قطع رعاف و ضمادش جهت منع ریختن مواد بچشم و تقویه اعصاب نافع است **غبارین** عنب الدب است
غبیرا درخت سدر خار دار است **غداف** نوعی از کلاغ است بقدر زاغچه و اغبر یا سیاهی غالب و منقار و پای او سرخ
نیست بخلاف زاغچه که سیاه و منقار و پای او سرخ است گرم و خشک و گوشت او صلب و مولد خلط فاسد و
مطبوخ او با شبت جهت ریاح قیلکاه و درد زانو نافع و زبل و زهره او بطلا [illegible] و مقوی باصره است
غراب اسم جنس کلاغ است و ابلق او را غراب ابقع و سیاه بزرگ او که موسوم بغراب اسود است بترکی قوزقون
گویند و سیاه او که در کشت زارها بسیار میباشد مسمی بغراب الزرع و بفارسی کلاغ سیاه نامند و ابخر از غراب
الزرع کوچکتر و منقار و پای او سرخ است بفارسی زغن و زاغچه گویند و غیر غراف است و در خواص مانند غراب الزرع
و از صنف اوست کلاغ سفید که ابقع باشد در دوم گرم و خشک و خوردن او در قطع باه مجرب یافته اند
تعلیق چشم او موروث بیخوابیست و اجتناب خوردن گوشت او اولی است و زاغ بغایت ردی الغذا و در سیم گرم و خشک
و در خواص مثل غراف و جلوس او در طبیخ او جهت ریاح رحم مفید است و چون زهره او را در ظرف [illegible] بااراده
حدید و [illegible] سرکه و ابتر [illegible] چهل روز در سرگین اسب دفن کنند تا حل شود خضاب مجرب [illegible]
تا مدتی مدید رنگ او تغیر نمیکند و در تغیر رنگ و ضخ و رویانیدن موی مجرب است و کلاغ سیاه و زاغچه در اول گرم

خشک و مولد خون صالح و محرک باه و مضر محرورین و مصلحش سرکه و زهره افعی که از جهت بیاض چشم و ناخنه در بلی
از جهت برص و جمیع اثار نافع است **غرای** بفارسی سریشم و بترکی بالوشغان نامند و ان عبارتست از چیزهای چسبنده
که وصل اجسام بان کنند و انواع میباشد و مراد از مطلق ان سریشمی است که از پوست گاو سازند و بعد از ان
سریشم ماهی و مجموع ان گرم و خشک اند بتفاوت مراتب **غراء الجلود** سریشمی است که از پوست حیوانات بتکرار جوش بدهند
بعمل ارند تا مهرا شود و بگذارند تا صاف گردد و علی العاده تا بند تا بحدی که چون ان از اب تمیز نشود انگاه در افتاب
چندان بگذارند که بحد انعقاد رسد و بهترین او معمول از پوست گاو است در دوم گرم و خشک و شرب او جهت قرحه
ریه و نفث الدم سینه و ضماد او جهت منع ورم زخمها و سوختگی اتش و التیام جراحات و مستحکم کردن استخوان شکسته
و دفع برص و بهق و نمش و قیله و جرب متقرح و قوبا و نقش جلد نافع و سوخته مغسول او قایم مقام توتیا است **غراء
السمک** رطوبتی منجمد است که در شکم ماهی بهم میرسد که خنزیر البحر نامند و امثال ان بهم میرسد و بعضی سیاه و برخی سفید
میباشد گرم و خشک و اکثر افعال غراء الجلود و در جمیع افعال مانند ان و مقدار شربش از یک مثقال تا دو مثقال تا دو
مثقال جهت سل مجرب است و ضماد او جهت شقاق رخسار و برص مفید و ابخره از نشاسته و برنج و امثال ان ترتیب دهند در
منافع قریب باصل ان است و سریشم بند در صنایع غریبه عجیب الفعل است و در دستور انها مذکور است **غرب** درختی
عظیم و در اصفهان و سک و در تنکابن و دیلم او حانا مند گویا این اسم مستعار از لغات یونانی باشد در دوم سرد و خشک
و قابض و مجفف بلدغ و شرب برگ او با طفل رافع ایلاوس و مغص و با اب مانع حمل و گویند مجرب رسیده است و ضماد
برگ تازه او جهت جراحت تازه و اب افشرده او جهت رفع سیلان در چرک اعضای باطنی و سده جگر و غرغره ان جهت اخراج
زلو که در حلق مانده باشد و برگ خشک او جهت اکله و جراحات مزمنه مفید و بیخ سحوق او که با عصاره برگ لاله در
روغن گل در پوست انار طبخ دهند جهت درد گوش بغایت موثر و نطول طبیخ ان جهت نقرس و رفع تحلل موی سر و شکوفه
و پوست درخت او جهت نفث الدم و ضماد پوست سوخته او با سرکه جهت ثالیل و ورد و شکوفه او جهت خشک کردن
جراحات و صمغ و رطوبت سایله او جهت جلای بصر و بیاض و رفع وشم و اثار سفید یا د چوب محرق مغسول او قایم مقام
توتیا و مضر گرده و مصلحش صمغ عربی و بدلش نیم وزن او اقاقیا است **غرقد** نوع سفید بزرگ عوسج است **غرز** بلغت
شام نوع کوچک عصای تراعیست **غرینا** داسی است **غریب** نوعی از انگور سیاه است **غزیف** اسم یاسمین است **غرم**

اسم فارسی

الغين مع الزاي

اسم فارسی میش کوهیست **غرمیج** اسم فارسی شوبیز است **غزال** بفارسی اهو و بترکی جیران نامند و بچه او را تا شش ماه راطلی
و از شش ماه تا سه سال را خشف و تا شش سال را طبی گویند را خود گرم و خشک و از سایر لحوم صید اقرب بمزاج انسانست
و موافق مرطوبین و مبرودین و سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا و جهت خفقان و ریاح و فالج و امراض بارده عصبانی نافع
و طلای خون او موجب درازی موی و نشستن بر روی پوست او باعث گریختن هوام و تعلیق او جهت سپرز نافع و گوشت
او مصدع و کباب او مورث قولنج و مصلحش ترشیها و سکنجبین است و چون خصیه او را صعتر و غلیه با شیر خشک کنند
قروح ان قاطع حیض است و سرگین او بسیار جالی و طلای مطبوخ ان در سرکه جهت داء الثعلب و قوبا مفید است و
اهوی چینی که مشک از او بهم میرسد بسیار سیاه و در پشت او خط سفیدی و شاخ او منحنی و بعد از نیست که بدنبال
او میرسد و او گرم و خشک تر از سایر اصناف اهو است **غزالة آماد** طحلب است

الغين مع السين

غسل خطمی است **غسول** اشنان است و از
را نیز نامند **غسلج** اذر بویه است **غشا** البحار است

الغين مع الصاد

غضار چینی کاسه چینی است سنون او جالی دندان و قاطع خون
لثه و زخمهای تازه و بغایت مجفف است و غضار مطلق کاسه سفالین مزجج است

الغين مع اللام

غلقی غلقرات و بزد مجیب
بقدر ترب و ثمرش مثل ثمر کبر و مثلث و پوستش شبیه بناخن و در جوف ثمر چیزی مانند پنبه و تخمش مثل دانه امرود و
صلب و شیرین که از او حاصل میشود مسهل قوی و مهلک و طلای او رافع ثالیل است **غلیجن** اسم یونانی
فودنج است **غلیجن اغریا** اسم یونانی مشکطرامشیع است که فودنج جبلی باشد و غلیجن بمعنی ریحان و اغریا بمعنی کوهست
غلوطس اسم یونانی طیهوج است **غلوفن** اسم یونانی مامیثا است **غلوفریا** اسم یونانی اصل السوس است **غلیوایج** اسم فارسی
حداة است **غلوله** فنا است

الغين مع الميم

غمار اسفناخ است **غمذ** اسم عربی عنکبوت است **غمم** ضانت **غموشته** بلغت ماوراء النهر نوعی
از قطاست که بترکی کیلک نامند و بهترین اقسام قطا و موافق محرور المزاج و دیر هضم و مضر معده و مصلحش مربای زنجبیل
و کل مندات

الغين مع الواو

غول ضفدع است **غوره** اسم فارسی حصرم است **غوزه ضرابا** بلح و بسر است **غوغاز** اسم اصفهانی

الغين مع النون

غیان زنبق است **غیم** اسفناخ است **غیفیطن** سنبل الطیب است

الغا مع الالف

عرفا الفامغاوثیا نبات است که
شعبه و شبیه بنبات زرد و تخمش بکعده و بقدر شیرین مانند پشکنند و خط صلیبی در
جوف او مشاهده کرد و لهذا او را عود صلیب نامند و قسم ماده او تخمش هفت هشت عدد و شبیه ببلوط و جوف او نیز خط
صلیبی و نباتش مثل کرفس بری و گلش بنفش مایل بسیاهی و غلاف ثمرش شبیه بغلاف باقلا مانند انار دانه

سرخ و وسط آنها سیاه مایل به بنفشی و با قبض و تلخی و از مطلق فاوانیا مراد قسم نر است و قوتش تا هفت سال باقی و در آخر
دوم گرم و خشک است و تصریح نموده اند که چون آفتاب در میزان بوده او را بغیر آلات آهنی قطع کنند آثار بالخاصیه او قوی
و اقوی تر است در افعال و اجود آن با خطوط صلیبی باشد در خواص بعد از زمرد دانسته اند و او محلل ریاح غلیظه و مدر
حیض و ملطف و مفتح و مجفف و با قوت قابضه و مقوی جگر و گرده و جهت صرع بغایت نافع خوردن و تعلیق او و مطبوخ او و ذرور
او قابل اسهال و شرب او با شراب مسکن درد معده و بخور او جهت اکثر امراض دماغی مفید و ضماد او جهت صرع و ضربان مقطع
و دفع آثار بثور و نقرس نافع و مضر معده و مصلحش کثیرا و شربتش از یک مثقال و بدلش در صرع زبرجد است و در سایر
امراض زراوند مدحرج و لحم او مخرج اخلاط لزجه و جالب حیض و نزف الدم رحم و درد سوزش معده و سنگ مثانه اطفال
و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تا پانزده عدد او با شراب قابض جهت نزف الدم رحم و درد سوزش
معده و سنگ مثانه اطفال و با ماء العسل جهت کابوس و صرع و بخور تخم او جهت صرع و جنون و تعلیق او جهت رفع
فزع اطفال و سعوط روغن تخم او جهت صرع مفید و داشتن صلیبی که با خود که در پارچه زرد بسته باشند و کسی
مس او نکرده باشد بشرطی مذکوره قطع کرده باشند جهت عسر ولادت و دفع سحر و هیبت در نظرها مجرب دانسته اند
و گویند در خانه که او باشد جن و جانوران گزنده داخل نمیشوند و چون قمر در تثلیث زهره داشته باشد و در بر
دو خصم کنار نند موجب لطف دایمی ایشان گردد **فاط** مجهول الماهیه است و رازی گوید دوائیست که از ترکستان
آرند جهت رفع سموم خصوصا سم کان نافع است **فاخخ** فاذخ نجاء معجمه بلغت هندی اسم بندق هندیست و مولف
اختیارات اشتباه بنوعی از حجر السم کرده گوید سنگی است زرد مایل به سفیدی و بعضی مایل به سبزی و بعضی برنگهای
دیگر نیز هست که چون بروی سنگ با زرد چوبه بسایند برنگ پسته شود و در آتش نمیسوزد **فاذزهر** معرب از
پادزهر است و آن عبارتست از چیزی که حفظ روح حیوانی از ضرر زهرها کند و مراد از مطلق او پادزهر معدنی است
و مولف اختیارات منحصر در حجر التیس و حجر الحیة دانسته و خلاف جمهور است **فاغره** بفارسی فاخره و کبابه دهن کشاده
نامند و آن بزرگتر از کبابه و بقدر نخودی و تا نصف شکافته و در جوف او دانه کوچکی مدور و سیاه و براق و با
عطریست از هند و بلاد سودان آرند در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و با قوت محلله و بسیار قابض و مقوی معده
و هاضمه و جگر و مفتح سده و منقی اخلاط بلغمی و سودایی و جهت اسهال لزج و جنون و ریاح غلیظه و امراض بارده

دماغی

دماغی و احشا نافع و لخلخه او بوییدن او جهت تقویت دماغ و دل مفید است و مصدع محرورین و مصلحش کافور و نیلوفر
و روغن بادام و گلاب و شربتش تا دو درهم است **فار** بفارسی موش و بترکی سیچقان نامند در سیم گرم و خشک و خوردن
او مورث نسیان و اخلاق فم میمه و وزر و روز و ضماد شق کرده او جاذب پیکان و خار از بدن و دافع سم عقرب و محلل خنازیر
و جلوس در طبیخ او دافع عسر بول و خون او جهت قلع ثالیل و سائر مجرب و سرگین او و سر او که سوخته باشند با سرکه
جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و شرب سرگین او مسهل اخلاط غلیظه و پاک کننده مخرج سنگ کرده و مثانه و ریاح
او بغایت ملین طبع و رافع عسر بول و قدر شربتش نیم درهم است و بخور او باعث گریختن موشان و بول او و دافع سیاهی کان
و چون بر زخم پلنگ بول کند باعث هلاکت زخم دار گردد و مکرر بتجربه رسیده است و لهذا در ولایات دار المرز بجهت
زخم پلنگ در میان آنها مکان خوابگاه ترتیب میدهند که موش عبور نتواند نمود و او و در بیمار و بسیار حریص است
فارة البیش بیش موشانست و مذکور شد **فاشرا** الغز سرخی است و بفارسی هزار چشان و در تنکابن و طبرستان آن را
ملان نامند نبات آن شبیه بنبات انگور و خار دار و برگش با ملاست و مایل بسفیدی و بر مجاور خود می پیچد و ثمرش عقد
نخودی و سرخ و براق و خوشه دار و در زمستان ثمرش برگ میماند در اخر دوم گرم و خشک و بیخش که مریز نمود او بر
با حدت و جلا و ملطف و محلل و تریاق سموم هوام و قاتل جنین و مخرج آن و مدر فضلات خصوصا شیر و منقیه
حصاة و جهت ورم سپرز خصوصا با سرکه مجرب دانسته اند و جهت صرع و نسیان و سدد و فالج و با عسل جهت
سرفه کهنه و شدخ عضل و درد معده و جلو و ریاح سعده و استغا و با ماء العسل مسهل بلغم و قدر شربتش تا یک مثقال
و آب او که در بهار درخت او را زخم کرده بگیرند مسهل بلغم و مقوی قوت و قدر شربتش یک مثقال و از برگ و ثمر او و در
ضماد بیخ او جهت سپرز و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و کلف و ثالیل و بثور لبنیه و آثار سیاهی و کشودن دمل
و مستحکم نموده عضو شکسته نافع و روغنی که در او بیخ از جوشانیده باشند جهت جمیع دردهای بارده و بواسیر
و حصف و رفع چرک زخمها و تحلیل صلابات و با کرسنه جهت آثار جلد مفید و جلوس در طبیخ او جهت پاک کردن
رحم و اخراج جنین نیز و گویند اکثار بیخ فاشرا و ثمر او مضر بصر است و مورث اختلاط ذهن و مصلحش بعد از قی کردن
خوردن ربوب و ثمر او در افعال قریب به بیخ او و ضماد شستن موی خورده و سالهای تازه او که پخته باشند دافع وجع
فواد و درد معده و مسهل و مدر شیر است و بدل بیخ و ثمر او بوزن آن در و بیخ و نصف آن بسپاستان است **فاشرستین**

نباتش در پیچیدن بجا و خود شبیه است بلبلاب و در رنگ مخالف فاشرا و بفارسی شبشبه ان نامند و ساق او و بیا
ثمرش مانند فاشرا و سیاه است و ظاهر بیخ او سیاه و باطن سرخ و در افعال ضعیفتر از فاشرا و ضماد برگش جهت
زخمهای حیوان و التوای عصب نافع است **فالنجیقن** لغت یونانی و بعضی دوا التریلا است از بیخ نبات او دو سه شاخ
میروید و در بعضی مکان متفرق و در بعضی مجتمع میباشد و برگش باریک و گلش سفید و شبیه بسوسن و از آن کوچکتر
و تخمش سیاه و شبیه بنصف عدسی و از آن باریکتر و بیخش کوچک و باریک و زرد و بعد از خشکی سفید میشود در سیم
گرم و خشک برگ و گل و تخم او جهت گزیدن رتیلا و عقرب و رفع مغص سریع الاثر است **فانید** در شکر مذکور شده و
در فانید سنجری و خزائی اختلاف کرده اند و گویند معمول شکر و آب جو خزائی است و بیار دستجوی او منسوب بسنجر است
و از ترنجبین صاف ترتیب میدهند و گویند منسوب بشخص بضم شین و جزم خای معجمه است که بلدی از عمانست در حرارت
معتدل و با رطوبت و ملین طبع و جهت سینه و سرفه مفید است **فافیر** بلغت مصری بیخ بردیست که از او کاغذ میسازند
فاخته مرغیست خاکستری رنگ و طوقدار و قریب بکبوتر در اخر دوم گرم و خشک و مقوی او جهت فالج و رعشه و امراض
عصبانی و ریاح غلیظه و نضج و تفتیح سده نافع و مورث بیخوابی و کباب او دیر هضم و مصلحش سرکه و روغنها و سرکه
و قطور خون گرم او جهت بیاض چشم و توثه و زبل او جهت کلف و با سرکه جهت تحلیل و نضج اورام مفید است **فاگخیت**
سرخ و خیدو و تلخ و فلافلا و مثل جزو و برگش مانند برگ نخود و در میان گندم و جو میروید و بیونانی اندروضا
نامند و در اول گرم و تر و لطیف و قابض و مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل و عسر النفس و سموم نافع و فرزجه او با
عسل مانع حمل و شرب جوشانیده او در روغن زیتون کشنده کرم معده و قدر شربتش دو درهم است **فارغمر**
فاغرهات **فاقود** اسم عربی برنجاسف است **فارلوخیا** لغت یونانی و بمعنی حشیشة الاحزان است **فاغیه** بغین معجمه
شکوفه حناست و در انجا مذکور شد و این اسم شامل جمیع شکوفهاست و بعضی مخصوص بیخ او سپیدانست **فالجمکا**
بنجقون فالنجیقن است **فارسیا** اسم یونانی جزرات **فانافس اسفینوس** اسم یونانی دوقوکیاست **فانافرسونیون**
زوفرای کوچک است **فالامس** فاسی است **فارسنا** اندروطونست **فاعیس** مرزنجوش است **فارسالیا** طراطیقوس است
فالش الیونانی باقلی است **فالبشری** تجامسات **فاریقا** بلغت یونانی حلبه است **فافتن** اسم یونانی بطیخ است **فاقر** اسم
یونانی بردیست **فاسط** اسم یونانی جند است و بیاء منقوطه نیز امده است **فاخشه** جند بیدستر است **فانافس ابرطیون**

در حرف الف با واو مذکور شد که بیلون فقط است

نبات جاورسی است

الفاء مع التاء

الفاء مع الجيم

نبات جاورسی است **ناغوش** شیطرج هندیست **فالرعن** لغفلون است **فاما** اسم هندی جنطیانا است **فنا الراهبان**
نباتیست بقدر ذرعی و تیره رنگ مایل بسفیدی و برگش مانند برگ حنا و کوچکتر از آن و گلش زرد و مجتمع و تخمش
مانند تخم ترتیزک و بیخش خوشبو و منبتش کنار دریا و رودخانها و رنگ زاهدانست در اخر دوم گرم و خشک و بغایت مقوی
باه و دافع زکام و عسر النفس و سرفه و ربو و ریاح غلیظه و ضماد او محلل صلابات و دافع مفاصل و نقرس و عرق النسا
و ورم انثیان و فسخ عصب و مربای بیخ او انفع از زنجبیل و هاضم و مسخن معده و گرده و مثانه و مدر بول و محرک باه و علل
مواد بارده است **فتیلة** بفارسی شافه نامند جهت تلیین طبع و جذب مواد از اعالی بدن مستعملات و در جمیع که قوه
مسهل داشته باشد بدل حقنه و اقسام آن در دستورات مذکور است **فثیت** نان خشکات بسیار بر رفشابیع
باشد و مستعمل او ازنان گندم است قلیل الغذا و مجفف رطوبت معده و مولد ریاح و سودا و در هضم احشاء
ضعیف و تحنه او بسیار دیر بود تر و مورث قولنج و سده و مصلحش شکر است **فطا** سیفیاست **فجل** بفارسی ترب
نامند بری و بستانی و شامی میباشد و شامی انستکه تخم شلغم را در مرزی ترب کوده غرس نمایند یا بعکس و بری او
تندتر از بستانی و بخاری و بزرگ او بیت و قوتش بخردل قریبتر و نزد بعضی خردل بری بجاری است و بستانی را نیم
ستدیر بیرون سیاه قویتر از سفید مستطیل و تخم اقسام آن قویتر از سایر اجزا و بعد از آن پوست و برگ درجه او و بعد از آن
برگ بزرگ او گوشت او پس از مذکور و مقاسیم گرم در دوم خشک و مدر بول و بعد از طعام هاضم و مخرج ریاح و محرک
ارموغ و باالذات ملین و نیکو کننده رنگ رو و خشار و مدار ستر خورده او باعث رویدن موی که ریخته باشد و آب او
مفتح سده و معین قی خصوصا با عسل و مطبوخ او جهت سرفه مزمن و تلطیف خلط غلیظ و احباس حیض و دفع ضرر
نطر مفید و اکثار او مولد قمل و گویند بعد از خوردن او جوید عقرب بکوبد درد او محسوس نمیشود و آب او کشنده عقرب
و طلای او برید آن مانع سفادیر هوام و آب شاخهای او و اگر بدون برگ گرفته باشند بقدر یک وقیه جهت اخراج سنگ مثانه
مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین و آب برگ شاخ او بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرداب و مستسقی نافع و ا
وجه درجوف ترب روغن گل ریخته گرم کنند قطور او جهت درد گوش سریع الاثر و چون ترب را سوراخ کرده چهار درم
تخم شلغم را در آن جا داده ثقبها را با هم گیره مسدود نموده و خمیر بگیرند و در زیر اتش بگذارند و با عسل تناول نمایند در
اخراج سنگ مثانه مجربست و با مویز روزنه بدستور مسلول نمایند و اکثار خوردن ترب مورث مغص و تعفن خلط و مضر

سر و حلق و دندان و مصلح وی عسل و ذریره که در سرکه خیسانیده باشند و ضماد او جهت قروح خبیثه و کشتن کرم چشم
و با شیلم جهت درد و یانیدن موی و داء الثعلب و جوششهای بدن مفید و پروردهٔ او در سرکه قاطع اخلاط غلیظه و اصلاح
معده و دو نیست و مجم ز پیه معده بول و شیر و حیض و مخرج بچه و مقی جهت درد جگر یابده و ورم سپرز و با شراب جهت
گزیدن مار نافع و رو در سایر افعال القوی تر از اصل آن و نیم مثقال او بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین بغایت مسهل
جگر و ضماد او جهت نقرس با و ثمار که جهت زخم خناق آبله و با عسل جهت درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب و قدر
شربتش از مجفف و یک درم از آب او سه درهم و از جرم آن ربیت درهم است و ربع و بسیار کرم و مورث التهاب و خوردن
او مستعمل نیست و شامی از انواع قرش مرکب از شلغم و ترب بستانی است و کرمتر از شلغم و ضعیفتر از ترب و مدر بول
و محلل رطوبات و اکثار او مغثی و مصلح نمک است و روغن ترب که از آب برگ آن که در ابتداء تخم بستن ترتیب
دهند بسیار مسخن و قایم مقام روغن زیتون کهنه و روغن بلسان است و لطیف و کرمتر از روغن بید انجیر و محلل ریاح
و اشامیدن و طلا کردن آن نافع از گزیدن عقرب و ندهیدن او جهت رفع شپش که بعد از امراض بهم رسد و جهت فالج
و لقوه و بهق و برص و خشونت بشره و جلای آن و درد گوش و ریاح که در گوش بهم رسد نافع است و مؤلف تذکره گوید
که چون ترب را خاییده بگذارند تا متعفن شود کرمها از آن متکون میگردد و چون در ظرفی ضبط نمایند تا یکدیگر را
خورده چند عددی باقی مانده آن را حل کنند در حل معادن بیعدیل و افعال غریبه از او می‌آید **فجل اباعشق** فجل شامی است



فرفیون اسم صمغی است خاکستری رنگ مایل بزردی و کهنهٔ او مایل بسرخی و منخلخل و طعم و بوی آن تند و نبات او
شبیه بکاهو و شیردار و سفید و با شعبها و خارناک و مثل اینها از آن برکش سیاه خارش تندتر و شیر او بیشتر و از بلاد
سودان خیزد و بسبب تندی شیر او که بوی آن بشام نرسد از دور حربه را بر او میزنند تا شکافته شود و قبل از شکافتن
در زیر نبات آن شکنبهٔ گوسفند را در ظرفی تعبیه کرده میگذارند و بعد از آن حربه را بر او میزنند و سیکدفعه شیر بسیار
فرو ریزد در شکنبه جمع میشود پس خشک کرده استعمال مینمایند و مغشوش او با انزروت و بصمغ در آب زود
حل شود بخلاف غیر مغشوش و بدستور مغشوش را متخلخل و تند طعم نمیباشد و زبان را نمیگزد و قوت فرفیون تا
چهار سال باقیست و چون با باقلی مغشوش ضبط نمایند در هیچ وقت از قوت نمی‌افتد و مؤلف اختیارات گوید که
صمغ درختی مانند زیتونست و اصلی ندارد در چهارم گرم و خشک و بغایت محرق و مسهل زرداب و بلغم لزج مستسقا

و سپرز و عرق النسا و مفاصل و دفع ضرر سموم و ورود و دیدک و گرگ که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب او مسقط جنین و زهر
او باعث بهم آمدن فم رحم و مانع سقوط طفل و اکتحال او با عسل جهت نزول الماء مفید و حدت و سوزش او در چشم مدتی مدید
باقی میماند و سعوط او با آب چغندر جهت سبل و سعفه و جرب چشم و تنقیهٔ دماغ و ضماد او بر استخوان باعث تقشر آن و طلای او با رفع
گوشت زاید زخمها و زخم سگ دیوانه گزیده و لدغ هوام و رافع سمیت آن و با روغنها جهت فالج و لقوه و خدر و امراض عصبانی و درد
مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین اقسام ضربان مفید و حمول او بقدر حبه تا دو سه حبه در ماده دراد حیض مجرب و اگر
احداث سوزش نماید روغن گل بیرون آن نافع است و کحبه او را اکثر با سک مسایدیع باشند و زهر انجهت اعانت حلو و تضییق فرج و تقریع
رحم و دفع بدبویی آن بعد بیلات و مصلح او مقل و ترب سوس و سایر صموغ و روغن بادام و قسم سیاه او قاتل و قدر شربتش
دو قیراط و بدلش دو دانگ استعمال از بوره و دو ثلث جند و زیادهٔ او موجب اخلاط عفل و التهاب معده و فواق و در بعضی از رحم
مسهل مفرط و در بعضی قی بضرب افراط و رافع آن شیر بید قوی و آب میوه‌ها است **فراسیون** نباتی است مابین شجر و گیاه و شاخهای
بسیار از یک اصل مربع و برگ و مدور و با اندک زغب و مایل بسفیدی و برکش بقدر انگشت سطبر و مایل بسفیدی دارد و جنس حار
خشونت و تلخی و گلش محیط ساقه آن و بعضی اکلش مایل بزردی و بعضی ابیاز زرقی و تخمش در اجمام و کوهها و در اواخر تموز و اوایل
جدا کل میکند و قوت آن تا شش سال باقیست و مؤلف اختیارات گوید جبلی او افضل و از جهت فراسیون نزد عطاران این بلاد
مفقود و معمول است در دوم گرم و در سیم خشک و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و بغایت منقی سینه و شش از رطوبات و مدر
حیض و بول و شیر و عرق و محلل ریاح غلیظه و بلغم غلیظ و با قوت تریاقیه و محلل اعضای باطنی و ظاهری و مقوی آن و مخرج جنین
و مشیمه و دافع ضرر فطر و انشال الان طبیخ او با شکر و انجیر و عسل و ایرسا جهت ربو و سرفهٔ کهنه و ضیق النفس و با شراب جهت
جمره و تقیح و التیام جراحات آن بعید او با روغن گل و روغن زیتون جهت درد امعا و با ادویهٔ مناسبه جهت درد سپرز و
پهلو و تهیگاه و سنگ مثانه و غایت و بلع کردن آن با بلد جهت فلاغ و در دمعه و ضماد او جهت جراحات کهنه و داحس و بردن گوشت
فاسد زخمها و تحلیل خنازیر و نضج دمل و گشودن آن نافع خصوصاً چون تازهٔ او را آبیه کرده بر کوبیده باشند و با روغن بنفشه
جهت انتفاخ پلک چشم و ورم که از ضربه و سقطه بهم رسد و شکستگی اعضا و طلای مطبوخ او و باب جهت رداع مشانه و
بول و درد گرده و اصلاح رحم و مقعد و زخم سگ دیوانه گزیده مفید و عصارهٔ او با جشتر در بینی چشم جهت تقویت باصره و
حده زردی رقیقی که در چشم باقی باشد مجرب و سالی به معه و تیز و لب و جشاء و قطور او جهت گرانی سامعه و درد گوش

مزمن نافع و مضر مثانه و کرده مجوی کم اکثار او موجب ادرار خون شود و مصلحش کثیرا و عسل و سنبل و نزد بعضی

وازیانه و بادزهر ضماد مقوی فعل است و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش در امراض سینه پرسیاوشان و در وجع

او در تحلیل ریاح اسارون و در اسهال البزرجان افتیمون و افسنتین و چون زمین را منقا کرده با آتش گرم کنند

و آتش را برداشته فراسیون را در او فرش نموده علیل را که از برودت و ریاح زمین گیر شده باشد برروی آن

بخوابانند و از فراسیون بر آن لحاف کرده پس بپوشانند اکثر عرق کرده برطرف شود در رفع امراض مخصوص مجرب است

و چون در آب انگور فراسیون ریخته شش ماه بگذارند و بعد از آن صاف کنند شراب مذکور در رفع اورام باطنی

امراض سینه و رفع فضلات مواد بارده بغایت نافع است فرنجمشک معرب از برنجمشک فارسی است و قرنفل بستانی

نیز نامند و آن بری و بستانی میباشد بری را شبیه سنگ الخطاف و ساقش مدور و پرشاخ و برگش مثل برگ

و تند بوی و با عطریت و بستانی را ساقش مربع و برگش باشد بشاخ کوهی و با خشونت و بوی شبیه بقرنفل و تخمش

تخم ریحان و آنچه سیاه و منقش است و جز الجاد او در دوم گرم و خشک و بری کم تر و قوی تر است و مفتح سده

و مصفای و مقوی جگر و دل و معده و سرد و هاضم غذای غلیظه و رایحه او خوشبو و از افعال او از بیخوش

و وسواس و خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سر بارد و بر انگیختن اشتها و در رفع

نافع و مولد سودا و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و سکنجبین و قدر شربتش سه درهم است و بدلش

سوسنبر و تخم او بسیار خشک و مجفف منی و مولد سنگ گرده گویند و هاضم و بخوط او در دفع و شربتش تا دو درهم

و چون در سرکه و شراب و آب انگور و آشوبه داخل کنند مانع فساد آنست فرخ بفارسی جوجه و بترکی فزیلینا نامند

و بهترین آن جوجه مرغ و کبوتر است و خواص هر یک در دجاج و حمام مذکور شد و مداومت کباب کبوتر بچه را با دیگ تازه

و سیر مولد جذام دانسته اند و بخته او با پیه او مقوی قوت باه و گویند خروس بچه بالخاصیت مضعف باه است فرس

بفارسی اسب و بترکی آت نامند گوشت او در اخر دوم گرم و خشک و مورث بخارات و قساوت قلب و مبهی و مسدد

و سوختن آن قاطع اسهال رطوبی و کباب او مولد خلط فاسد و مصلحش بهار عنبرین و آشامیدن دوغ و آب آهار

در تقویت باه با شیر ناول نمودن و پنیر مایه او بقدر نیم مثقال دافع اسهال مزمن و قرحه امعا است و خون تازه که

او از سموم و طلای آن تغییر دهنده رنگ و ضیع در روی جلد سوخته او با موی را مانع جوشش است و گویند چون ...

اسای او در ابرساق کسی بند نماز حرکت ماند که بیاید و اگر پای حیوان چهارپا را بدو در اسب بیند نعلش شود و اگر برده

موی دم او را بکشند که بیک داخل انگشانه شود فرس وما الفهاف رازی گوید قطف است فرصاد اسم عربی توت سفید است فرفیر

مغربی بقلة الحمقاء وانیقولون نزد بعضی مسمی باین اسم است فرفح بقلة الحمقاء فرفیر بکسر فا اسم عربی بنفسج است فرفاد

درختیست بقدر خیار برگش مثل برگ بادام و گلش مانند گل سرخ و بغایت خوش منظر و در افعال ضعیفتر از گلنار است فرقد

عربی شیر بیست که با زرده تخم مرغ با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود و شبیه با عود شود و در افعال مثل لبااست فرکبه اسم بعضی

فرو بفتح اول و جو خورد اسم عربی هوبیه بسیار نرم است مانند سمور و فاقم و غیرهما فرسطاریون دعی الحمام است فرنبقه جلبه است

فرنیدیس اسم مصری ریباس است فرابد بلغة اکیطریه زیتون است فرا بتخفیف حمار الوحش است فرسلون طلوات وف

شاهتره است فروسیمون اسم یونانی اذن ناست فرسیئون اسم عربی نوعی از باد اورد است فرومیان بصل است

فرانیون اسم یونانی زبد البحر است فرسیا اسم رومی بسباسه است فرطس اسم یونانی مارشاخ داراست فرصید عجمی گوید

عجم الزبیب و عجم العنب است فراشنک اسم هندی خطاف است فرنجی اسم فارسی صبر است فریلعوفه اسم ترکی غاغات است

الفاء مع السین

فرفی اسم فارسی مهلبیات فستق معرب از پسته فارسی است درخت او شبیه بدرخت سقز و غیر مقشر پسته

را مده سدید قوتش با فقیه و مغز او با پسته ماهوا با لیمو حافظ فساد اوست مغز او در دوم گرم و خشک و نزد بعضی

در اول تر است و مبهی و با رطوبت فضلیه و تریاق گزیدن هوام و سموم بارده و مفتح سده جگر و مولد خون صالح و

موجب فربهی بدن و مقوی معده و فم معده بعد یکه سایر لبوبات ما کول با و غیره خصوصا چون با پوست رقیق

ملاصق مغز خورده شود و جهة درد جگر و قی و غثیان و مغص و سرفه مزمن و تقویت دل و حافظه و ذهن و رفع

خفقان و برودت جگر و لاغری کرده و یرقان و سپرز نافع و مصدع محرورین و مورث شوری و مصلحش سرکه و

ترشیها و میوههای بارده و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز او معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرون

او سرد و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قابض و نافع اسهال و تشنگی و قی و جهة تقویت دندان و خوشبو کردن

دهان و رفع قلاع و پوست سفید صلب او که طبخ مفرط داده باشند جلوس در آب او جهة خروج مقعد و بواسیر و نطول

طبیخ پوست درخت و برگ او جهة درد مقعد و رحم و جرب و حکه و حبس ثلاث و رفع قمل و مداومت شستن موی

ریختن موی نافع و روغن پسته مقوی غایت الیها و خوش بو کنندن الحم و بالخاصیت مضر معده و سعوط او دفع اشد

جهة تقويت و تقوية حافظه و تنقية دماغ مجرب و با عنبر جهة ازالة وسواس و مواد سوداوی و رفع سموم موثراست و خواص غريبه

بسته که مغز نرسد و در بر مخ مذکور شد **فنا فس** بفارسی سارنامند حيوانيست بشکل عدس و بسيار بدبوی و بعد مزاج

قريب بذراريح و در ابخره او جهة اختناق رحم و درد دندان و شرب او با سرکه جهة شراب و غرغره او جهة اخراج زلوی که در گلو مانده

باشد و کذا شتن شیاف او در سوراخ قضيب جهة احتباس بول بسيار موثر است و بلع کردن يک عدد ان جهة گزيدن

مار شاخدار نافع و چون در ثقبه با فلاذ کذاشته بلع نمايد جهة شب ربع بسيار نافع دانسته اند **فـلـيـون** اسم يونانی بزر قطونا

فسوة الکلب اسم مصری غاريقون و نزد بعضی شابانج **فسوة الحاويه** حب البانست **فسوة الضبع** فقعلاست

القاف مع الشين

فسيا اسم عبرانی فافلاست **فسوا براشين** اسم عبرانی اصابع الصفراست **فشنع** بفتح فا و شين و تعين معجمه

بمعنی ايجراست که بحار و رخود پيچيد بجادری که او را ميوشانند و فا شرا و امثال او را از اين جهة فشاع نامند و فشنع از جنس کاه شيرات

و نباتش شبيه بعنب الثعلب و شاخهای او باريک ترو خاردار و کمتر شرخ خوشه دار و بر کثرت خشونتر و دانه اش بعد از رسيدن

سرخ ميکردد و طعم آن کزنده زبان و بيخش صلب و سطبر و منبتش آجام و بدستور در مواضع درشت هم ميرويد و فشنع

بخار و دانه او بشکل باقلای مصری و از ان کوچکتر و بسيار سياه و بر دور او خط سفيدی و نباتش و ظاهر الوبای هندی

عبارت از او باشد قسم اول در سيم گرم و خشک و شوب برگ و ثمر او با فعض ادويه مقيئه و مفرح و محلل بلغم و حافظ قوة غريزيت

و چون برگ او را با عسل العرق کرده مطفل شير خوار از کنده او بند و شرط حياة سموم حيوانی و نباتی را دافع ميکند و قدر شربت

يک مثقال است و ضماد قسم ثانی رادع اورام و مسکن درد مفاصل و خوردن او مورث دردسر و خوابهای پريشان و مولد

خلط فاسد است **فصفصه** معرب از اسفست فارسی است و در رطبه مذکور شد **فصيل** بضم شرابست **فصا** بکسر فا

عجم الزبيب است **فضه** بفارسی نقره و سيم و بترکی کومش نامند و بتکون او را از گوگرد و زيبق با فعل افسانه اند که گوگرد بقدر عشر رسيده

باشد و جلائی انکه چون نقره از گوگرد مکلس کرده بگذارند کبريتر که تکليس او نموده و مثل خود زيبق را مستعد ميسازد

در اول سرد و خشک و گويند معتدل است و در تفريح و تقويت قريب بياقوت و جهة خفقان و بد بوی دهان و رفع دود

لزجی و عفونة بلغم و ماليخوليا و جنون و وسواس و ربو و سرفه و استسقاء و سپرز و سنگ مثانه نافع و ضماد او محلل اورام

و با زيبق مقتول دافع بواسير و ذرور اکتحال او جهة بياض و تقويت باصره مفيد و مضر امعا و مصلحش کثيرا و شربتش تا نيم درهم

کو کرد خام باعث سياهی او و مانع تلخ دافع انست و گويند گوگرد غير خام معتدل او و بعد از تعديل موجب ثبات

القاف مع الطاء

ارواح خادمه و مشتهی منظرها ات مشاکل خود است و خوردن اشربه و خوردن نظر در نقره باعث تفريح است **فطر** نباتی است شبيه

بشکل نصف تخم مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساقش بسيار کوتاه و جوف او مملو از صفايح و ماکول او را بترکی کبلک

و بفارسی قارچ و فطر و کماة اسم جنس ماکول و غير ماکول آن است و نزد بعضی فطر مخصوص نوع قتال او و کماة مخصوص ماکول آن

و هر چه برنک زرد و مايل بسياهی و سفيد و مايل بتيرکی باشد و کوچک و از زمين خوب رويد ماکول است و هر چهار نوع

سفيد و سرخ او تحت درخت و زيتون و انجير و کرم و امثال آن رويد بدستور و از سرکين و جيفها و مانند آن برآيد کشنده

نباشد و گويند سفيد ماکول او ترياق نوع سرخ او است و ماکول او در دوم سرد و تر و اکتحال آب تازه او جهة بيلس چشم و تقويت

باصره و بيلک چشم نافع و مانع نزول آب خصوصا چون سرمه را با آن پرورده کنند و سائيده خشک او رافع اسهال الدنيه

و زلوالامعاء و ضماد او با سرشيم ماهی و سرکه جهة فتق و فيله و برامدگی نافع مجرب و مغلظ و دير خوردن او قاطع نسل و هضم

مولد خلط غليظ و چون قبول عفونت کند مهلک او را منعفن ميشود و مسدد و مورث قولنج و درد معده و فالج و سکته و

بهترين مصلح او ابکامه و خردل و نخلش دست با عسل و شبت و پودنه و دو عن کنجد و زيتون و صعتر و فلفل و خوردن زنجبيل پرورده

و جوارشات و خوردن آب سرد بعد از آن بغايت مضر و بدستور با تخم مرغ و با گوشت خوردن او از خواص او ست که هر چيزی را که با آن

کرفطر ماکول خورده باشد و هنوز از معده نکذشته هيچ دوائی علاج نميکند و هر چه در زير خر شراب و سرکه رويد پوست او

کشنده است و چون خشک کرده او مورث بسيار خوشی و ترياق غير ماکول او سکنجبين با سرکه تخم مرغ است **فطر اساليون** يونانی

بمعنی کرفس کوهيست و او را کرفس صخری و کرفس ماقدونی نيز نامند و تخم او شبيه بنانخواه و خوش بوتر از ان و منقولست و

بهترين اجزای او تخم آن و در سيم گرم و خشک و قاطع لزوجات و مدر بول و بغايت مدر ادرار حيض قوی الاثر و مخرج جنين و محلل

نفخ و مفاوم سموم بارده و مهيج و بغايت مفتح و جهة مغص و درد پهلو مفيد و در جميع اقسام قوی تر از ساير اقسام کرفس است

و با العفل تخم کرفس بطی ابخای او و استعمال مينمايند و آن مدر و مايل بزردی و بقدر فلفل و بيرون سياه و اندرون

سفيد مايل بزردی و تند طعم و برگ نبات او عريض و با اندک حدت و جهة کل او مثل چتر شبت و در تنکابن و الطيهم نامند

و اين قسم را بعضی ضعيف از فطر اساليون دانسته اند و جمعی مثل آن سيد نامند و او مفيد و رافع عرق النسا و تحليل فرج رحم

او مسقط جنين و در ساير افعال مانند ساير اقسام کرفس است و در حرف کاف ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فطس**



و **فطل** حب الاس است **فطر** ناره جنجير نام است و نزد بعضی ساير اقسام نانخاه است **فطوريون** اسم يونانی دجاج است **فقع**

بترکی بنلان وبفارسی کشنیج نامند واو غیر اقسام فطر است ومدور قریب بقدر نارنج وکوچکتر از ان میباشد ودر درون سفید

و تعلیک اکثر سکون میشود وشیرین ولذیذ وسرد وتر وبهتر از فطر ماکول وغلیظ است واصلاحش به ستوده است که

در فطر مذکور شد **فقاع** نوعی از نبیذ است ومسکر نیست واز ادویه مناسبه وابهای حبوبات ومیوه‌ها ترتیب میدهند

ودر هر بیت رطل ابهائی که خواهند بکیفیت الانهر بابها ز عود وقلقل وسنبل وقرنفل وسعد ابهر کرفس ونعناع ومصطکی

قاقله وبرگ اترج باید که دو سه ترتیب هم فقاع است که از شیره جو ترتیب دهند واسفند نیل ومرطب بدن ورحم

سرفه وامراض حاره ریه نافع ومضر کرده وحجاب ودماغ واعصاب ومصلحش ادویه حاره است وابهاز ان ومصطکی

وسنبل وقاقله ترتیب دهند کثیر الغذا ومقوی معده واحشا ودفع نفخ است وکثرت شربش تسام او عسل وخرمای ومویز بیت

فقاح اسم جنس شکوفه‌هاست **فقاح سوریجان** اصابع هرمس است **فقلابوس** اسم یونانی صرعة الجدی است **فقلا**

میتوس بخور مریم است **فقلامیسوس** فاشرستین است **فقیص** شاهترج است **فقاح الملح** زهرة الملح است

ونزد بعضی بقراست وماسوجویه کوید که بر روی نمک معدنی شبیه بشوره منکون میکردد والطف اجزای نمک وقشر نمک

کثراست **فقلین** عفص است **فقدح** حب القلقات است **فقعم** کل نرد است **فقولیوی** خاست **فقاریس** اسم یونانی مورد است

فقاح الکرم شکوفه انکور است در اول سرد وخشک وبا عطریه ومقوی دل معده ومسکن فواق وقی وعرق یا در اغنال

قوی‌تر ولطیفتر **فلز** بسکون لام وکسر فا در لغت بمعنی سفیده روی است ومعرب بیز نامند وبعضی بیذنار وکسر فا ولام



بمعنی بیم اهن وبیم معادن که از نحاس است وهر کوهری که از کان خیزد ودر اصلاح اجسام معدنیست که هر یک را کاف

مخصوص باشد یا در وزن متفاوت باشد اعم از انکه متطرق بالفعل یا بالقوة باشد که با اعمال مخصوصه قابل که از زد

چکش کردد واقسام چکش کش بالفعل را متطرقات ومعادن سبعه نامند وفی الواقع هشت نوع اند که انصف معدنیات اصل

میشوند طلا ونقره وقلعی وسرب واهن وروی توتیا هر یک از معدن مخصوص اند ومس وروی از یک معدن نند ودر روز

مختلفند چنانکه بلیناس در کتاب احجار بیان نموده است ومس انکه اخس جسم معدنی هم میرسد وروی هم در معدن بد

کداز منکون میکردد در بعضی خود روی را بفارسی روی ومس رست نامند وبیونانی طالیقون کویند وان در ظاهر زرد

میباشد واز اب اتش سیاه میشود ولهذا بعربی صفر نامند ومس سرخ ومایل بزردی میباشد وهر دو قسم او در وزن

سبکتر از روینه ومتطرق بالقوة سیمابست که با اعمال مخصوصه چکش کیر که از ندع میکردد پس فلزات نه نوع شد ومعا

متطرقات

متطرقات هفت واز یک معدن دو فلز خیزد که مس وروی باشد وجوهر روی نایاب وقلیل الوجود است اشباه عظیم در معدن

مس سرخ وزرد ودر اسم نحاس وصفر واقع شده وتا غایت تحقیق این مراتب احدی بجهت عدم استقصا نموده کما لا ینبغی وحوا

هر یک مذکور شده ومیشود **فلنجه** اطلیفرات **فلفل** بیونانی اربیفس نامند درخت او شبیه بدرخت سفرو خوشه ان

مانند خوشه او وبر کشمش وفیفی وطرفی ملاصق شاخ سرخ وطرف دیکر سبز است وطفل سفید وسیاه میباشد وهر بلیان از ان

برنج وبستانی میباشد وکوید تا رسیده او تا با انتهای رسد سفید میباشد وبعد از رسیدن کامل سیاه میشود وظاهرا

اصل اندا شته باشد وسفید املس وفی الجمله بعضی است وسیاه چین دار وتند تر ودر اخر سیم کرم وخشک وسفید در اول

ان وبعضی بعکس دانسته اند وهاضم وجاذب ومحلل وجالی وتریاق سموم بارده وقاطع بلغم ورافع سرفه بارده ودرد

وضیق النفس ورياح ومغص ومقوی حافظه ومفتح سده وباشیر وشکر محرک باه ورقیق کننده خون میبود درین وملطف

اغذیه غلیظه وخلط غلیظ ورافع ارواح تر ومقوی جگر ومعده وسحق ان وبا ادویه قابضه جهت تقطیر بول نافع وبادهن

طلبهای عصب واعضای عصبانی است وحمول او مخرج جنین وبعد از جماع مانع حمل وضماد او با زفت محلل خنازیر وداء

داحس وبرص وبا نطرون بغایت جالی بهق وسرخ کننده رخسار وبا پیاز ونمک جهت رویانیدن موی وداء الثعلب با

علک الانباط جهت قبیح ریح وجوشانیده او در روغنها جهت فالج وخدر وامراض بارده ورفع قشعریره تبهای بارده مفید واکتحال

او جهت ظلمت بصر وبیاض وناخنه وطلای جوشانیده او در کلاب جهت رفع ثالیل بارده ودرد دندان مجرب بی بدل است و

مضمضه ان که با پوست خشخاش جوشانیده باشند مجرب است وسنون او جهت دندان کرم خورده سریع الاثر وخاییدن

او با مویز جهت رفع رطوبات معده ودماغ نافع وعطسه وعطش سینه وحلق ومضر کرده وجگر حار وجمعی

که خون ایشان وفور نداشته باشد وحرارت باطنی والم در مجاری بول داشته باشند ومصلحش روغنهای سرد است

ودر مبرودین عسل ومقدار شربتش تا یک مثقال وبدلش زنجبیل است **فلفلمویه** اسم فارسی بیخ درخت فلفل است وگویند

اسم از بیخ وچوب درخت اوست وابن جلجل ریشه درختی غیر فلفل دانسته واصل ندارد وفلفل مویه او سفید وتازه اوست

در خواص ومقدار شربت ومصلح مانند فلفل ودر امراض سپرز وورک قویتر از ان وسعوط او جهت سکته وصرع نافع و

بدلش دار فلفل است **فلفل الماء** نباتی است که در ابهای غیر جاری روید برکش شبیه ببرگ بید وساقش سرخ رنگ وثمرهایش

او بقدر ذرعی ودانه او ریزه ومجتمع وشبیه بخوشه وطعم او تند وشبیه بطعم فلفل وبا عطریه وعوض فلفل اطعمه

استعمال میکنند و درد و ورم کرم و خشک و سنجر بهاح و جگر و هاضم و ضماد برگ و ثمر او محلل اورام بلغمیه و صلبه
دفع آثار و بیخ او در اضمحلال کلف و نمش بوزن قوی الاثر و قدر شربتش تا دو درهم است فلفل السودان دانه ایست شبیه
بخلال و غلاف او مانند غلاف او و تند و با اندک تلخی در آخر دوم گرم و خشک و محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سدد
و با عسل محرک باه و جهت قولنج ایلاوس نافع و جهت درد دندان و حرکت آن بغایت موثر و مضر حلق و مصلحش عناب و قدر
شربتش تا دو درهم است فل ثمر نبات هندی بقدر پسته و پوست او شبیه بپوست فندق و مغز آن مایل بزردی و سفیدی
و با دهنیت و از فلاحان نقل کرده اند که از پیوند نیلوفر با یاسمین بهم میرسد و دانه اش بدانه نیلوفر شبیه و غیر بدیع
هندیست و صاحب اختیارات بیخ نیلوفر هندی را گفته در دوم گرم و در اول خشک است و محلل و مفتح سدد و مقوی دماغ
و جهت خفقان و غشی و درد سر و سپرز و درد جگر و حفظ سیاهی موی و سستی عصب و درد معده و استسقا
نافع و با سیر نافع و ضماد برگ او مانع تولد قمل و خوشبو کننده رایحه بدن و قدر شربتش تا دو درهم است فلایه حب
الراس است فلفلونه فودنج بری است فلاذر اذریون است فلحون سوخرات فلحیقون سورنجان است و نزد بعضی
جوزمائل فلفلنشا لحم مخلص است فلفل الصقالبه شامل اتلق و حرف بابلی است فلفل الترک تخم ورسمات فلفل الجواری
ناهور دانه است فلیفله هرنوه است و گویند تخم بیخ انکشت است و بلغت مغربی ثمره الانجره است فلیجند و فنجشک
فلفل دراز اسم فارسی دار فلفل است فلون بلغت رومی برلعیا نانخواه است فلام اسم عربی خاطلی است فنک اسم
فارسی قرساقات و آن پوستی است سفید و سرخ و ابلق میباشد و حیوان او از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس
و ترک آرند خوشبوی و کم ستر از سنجاب و فاقم سردتر از سمور و لباس او موافق جمیع امزجه است خصوصا جهت اطفال و
نزد بعضی جلد او گرم است و بخور او جهت گریزانیدن هوام موثر است و قول اول اصح است و اجود پوست او عنق سفید
و بزرگتر از فنک و قوی نما تر مند و لباس او موجب تبرید است بخلاف فنک فنجیون اسم یونانی نباتی است برگش شبیه ببرگ
لبلاب کبیر و از هشت هفت عدد بیش نمیباشد و طرف ملاصق زمین سفید و طرف دیگر سبز و با زوایای بسیار
و در بعضی از میان برگها ساقی میروید بقدر شبری و گلش زرد و زیاده بر ده روز نمی ماند و لهذا تصریح نموده اند
که بی گل و بی ساق است و بیخش باریک و در مواضع نمناک بهم میرسد تند طعم و تلخ و با قبض و در سیم گرم و خشک و
تازه او مستعمل و اندکی از بیخ و برگ او که در دهان نگاه دارند دافع سرفه مزمنه و ربو و ضیق النفس و قرحه سینه

الفاء مع النون

علل

علل ریاح و بخور او استسقا و لسع ستور و هیون ... ضماد او محلل و کشاینده دمامیل و اورام و [illegible]
و حمول او با عسل مخرج جنین مرده و زنده و حیض او و بسیار شدید مستعمل است فنجکشت اثلق است فنا عنب الثعلب
فنجریون فنجیونست فنجنوش بنون بعد از جیم اسم اصطلاحی معجون حب الحدید است و عوام باد زهر کانی را نیز اسم
فندق هندی نارجیل است فندق اسم فارسی بندق است فو بفتح فا و اسم یونانی ناردین است شبیه بکرفس برگ
و ساقش زیاده بر ذرعی و املس مجوف مایل به بنفشی و برگ و گلش شبیه بنرگس و از آن بزرگتر و سفید مایل به بنفشی
و بیخش سطبر با شعر و انتهای آن با شعبهای کج و مانند بیخ اذخر و ریشهای [illegible] سیاه و در بوی شبیه ببوی سنبل رومی
مراد از مطلق او بیخ است و بفارسی بیخ سنبله نامند و در آخر دوم گرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و مدر بول و حیض
و با قوت تریاقیه و جهت درد پهلو و سپرز و عرق النسا و تنقیه عروق و مغص و علل بارده سینه شربا و ضمادا و جهت داء الثعلب
مفید و مضر گرده و مصلحش رازیانه و عسل و بدلش کیابر و قدر شربتش از نیم درم تا یک مثقال و در مطبوخات تا دو مثقال است
فوه بفارسی روناس نامند بیخیست سرخ و مستعمل صباغان و فوه الصبغ گویند و بترکی بیسانی میباشد و ثمر او مدور
و بعد از رسیدن سیاه میشود در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مدر بول و حیض و عرق و مقوی معده و مسقط جنین
طبیخ او با عسل جهت عرق النسا و درد ورک و سستی اعضا و یرقان و فالج و با سکنجبین جهت سده جگر و سپرز نافع و مضر مثانه
و مورث بول الدم و مصلحش کثیرا و مضر سپرز و مصلح آن انیسون و قدر شربتش یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال است
و [illegible] شادی بعد هر روز بحمام رود و برگ و شاخ و ثمر او مجموعا دافع سم هوام است و هر چیزی که تنها با آن آلوده شود
ازاله سپیدی مانند سایر اجزا و مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضمادش جهت فالج و سایر امراض بارده عصبانی و بهق و
قوبا و سعفه و خراز و آثار جلد از ضربه و سقطه نافع و بدلش کیابر و نزد بعضی نصف او سلیخه و ثلث او وزن سیاهات
فوفل معرب از کوپل هندیست و او ثمر درختیست بزرگتر از جوز بوا و مدور و با عفوصت و اندک تلخی و سرخ و سیاه رنگ
و درخت او شبیه بدرخت نارجیل است در دوم سرد و خشک و مقوی دل و اعضا و رادع و مانع صعود بخارات بدماغ
و بسیار قابض و سرخ او مسهل عصر و غیر مفوط و رافع دردهای حاره و قاطع عرق و جهت استحکام عصب و سستی اعضا
و [illegible] و فالج و امراض حاره دهان و دندان و قطع سیلان خون نافع و مغشی سینه و مصلحش کتیرا [illegible] الا جهت طرفه
استرخای پلک چشم و دمعه و التهاب و [illegible] چوب سفید و شربتش تا یک مثقال و بدلش مثل او صندل سرخ و نصف

کشنیز است فودنج معرب از پودنه فارسی است و بعربی حبق نامند بری و بستانی و جبلی و نهری میباشد و مراد از مطلق او
بری است و شکطرامشیع قسم جبلی است و صنفی از نهری که برگش دراز و ساقش بزرگ است چون در بوستانها غرس نمایند
بعد از دو سال نعناع میشود و پودنه بری ساقها متفرق و تند بوی و با عطریه و برگش ریزه و مایل بسفیدی و تخمش سیاه
بقدر دیگ است در اول سیم گرم و خشک و بغایت ملطف و مدر عرق و حیض و مسهل سودا و قاتل جنین و تریاق گزیدن جانوران
و محلل ریاح و جهت استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و فواق و غثیان و تنقیه فضول معده و سینه و مکرر او و سوزش معده و
جهت سرخ کردن عضو و رفع سپرز و جذام و آثار سیاهی جلد و بوی او جهت غشی و فرزجه او جهت اخراج جنین و نطول او جهت
حکه و ریاح و رحم و صلابت آن و خشک سوختن او جهت تقویت لثه مفید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم
و بدلش نیشل و نصف وزن پودنه نهری است و قسمی از پودنه بری [illegible] برگش دراز و زرد مایل بسیاهی و گل او خوش بو و تند و مایل بزردی و عمل
در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است فودنج نهری قسمی از برگ مانند ریحان کوهی و شاخها پراکنده و گلش بنفش و در
کنار انهار میروید و قسمی از آن شبیه بنعناع و برگش درازتر از آن و ساقش قوی تر است در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول
و با عسل مدر عرق و طمث و جهت داء الفیل و نفث الدم [illegible] و با شراب جهت سموم و [illegible]
عضل و هیضه و نطول او جهت رفع زردی یرقان و با عسل [illegible] جهت دفع کرم معده و حب القرع و [illegible] جهت
حیض نافع و قاتل جنین و بخور و فرش کردن او جهت گریزانیدن هوام و ضماد [illegible] جهت آثار سیاهی جلد و عرق
النسا و نطول او جهت کشتن کرمی که در گوش بهم رسد مفید و چون خشک او را بر موضع گزیدن هوام بربندند موجب
[illegible] عضو و جذب سمیت است و در هر عضوی که کرم متکون شود دوا و نافع است و مضر باه و کرده و مصلحش
کتیرا و شربتش یک درهم و بدلش نعناع و نزد بعضی قردمانا است فودنج جبلی شکطرامشیع است فودح مائیه [illegible]
و بعضی ترشیها از تیز مایه میشود و آنرا از آرد جو و آرد گندم که با خمیر کرده باشند [illegible] ترتیب میدهند و دو برگ
انجیر پیچیده در ظرفی کرده در سایه میگذارند تا متعفن شود و خشک گردد و ضماد او با سرکه و روغن گل جهت جرب و
خارش بدن و نضج دمل مفید و محلل قوی است و بعضی اجزا ادویه خوشبو اضافه نموده با سرکه مخلوط میسازند و مدتی
در آفتاب میگذارند و در دستور ان مذکور است فول باقلا است فوم شامل سیر و گندم و نخود است فوه ربی
بلسکی است فوه الصبغ فوه است فوشنه غوشنه است فولیون اسم یونانی جعده است فوزان عاقرقرحا است

فوهل

الفاء مع الهاء
الفاء مع الیاء

فوهل فتاریست فوریس اسم یونانی بقول است فوجیلیا اسم یونانی حلزون است فولن اسم یونانی برگ نباتات است فولو بیونانی
حنظل است فوطلص بیونانی لسان الثور است فهد اسم عربی یوز است فهرذج معرب از پیروزه فارسی است
جوهری است [illegible] بوری کبود و صاف است [illegible] رنگش در هوا [illegible] و بغراره مکدر و انچه از معدن نیشابور و کرمان
بهم رسد و مایل بسفیدی است [illegible] است و مجموع او از عرق و چربی و بوی مشک فاسد میگردد در اول سرد و در
سیم خشک و مقوی دل و معده و پادزهر جمیع سموم و رافع اسهال و قرحه امعا و سایر جراحات باطنی و جهت خفقان
و با عسل جهت صرع و سپرز و سنگ گرده و مثانه و اکتحال او جهت دمعه و ناخنه و بیاض و تقویت روح باصره و قطع طبقه
قرنیه و سایر طبقات نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش نیم درهم و جهت سموم قوی تا یکدرهم است و [illegible]
او را بالخاصیه جهت گزیدن عقرب مجرب یافته اند و از خواص اوست که با دارنده او در آب غرق نشود و صاعقه باو نرسد و انگشتر
او مقوی دل و مانع خوفات و چون با اجساد نرم بگذارند تصلب کند و مکلس او تکلیس معادن و تشحیذ [illegible]
مینماید فیل حیوانی معروفست و در غیر بلاد حبشه و هند غیر باشد و در هفت سالگی بارور زاید و مدت حمل او یکسال یا
باشد [illegible] اجزای او و دندان اوست که عاج نامند سرد و بسیار خشک و قابض اسهال و [illegible] الدم و بستن او بر عضوی
که استخوان شکسته در ان باشد جاذب ان و معین بر اخراج و خورده او [illegible] با شراب و فرزجه او بعد از طهر جهت
حمل [illegible] مجرب دانسته اند و شربت ده درهم او در چند روز با آب پودنه مانع از دیاد جذام و سوهان کرده او ضماد
نامند بقدر دو درهم که هر روز با آب و عسل بنوشند مقوی قوه حافظه و فهم و رافع درد پهلو و مفاصل و ضماد سایبده
او با مثل آن براده حدید جهت بواسیر مفید و تعلیق او بر [illegible] که در بار رحم سیاهی [illegible] باشند [illegible]
دبا و طاعون و خورده ان بول او که زن عاقره نداند که بول فیل است [illegible] حامله شدن مجرب دانسته
کرده او با خون سنگ پشت و بخور او تریاق جمیع سموم است و [illegible] گویند تعلیق پوست او رافع تب ربع [illegible]
و [illegible] سرگین او مانع حمل و بخور آن دافع [illegible] و گریزانیدن هوام و طلای او رافع کلف و آثار [illegible] سوختگی او
جهت سعفه رطبه و التیام زخمها مفید و فرزجه خصیه او دافع [illegible] حمل قوی الاثر و خورده [illegible]
و اسهال الدم [illegible] فیجن اسم یونانی سذاب است فیلزهرج بمعنی سم الفیل [illegible] قسمی از لوف الحیات که حضض هندی
عصاره آن و قاتل فیل است فیلجوش قسمی از لوف الحیات که ان را لوف الجعد نامند فیند و فیند فیسنج [illegible]

الفشورات فیطس نبلنا موات فیقن اسم یونانی قرطم است فیقرا لغت یونانی بمعنی تلخ است و مراد از او صبر سقوطری است
فیقن اغریون قرطم بری است فیقش اسم یونانی عنصل است فیقس جمانات فیطل شاهترج است فیهق اسم هندی ...
السودا است فیقا اسم عبرانی انجره است و بسریانی فیقا نامند فیقراطیون اسم یونانی عنصل است فینادس اسم یونانی
سعد است فیناسیوا اسم یونانی اصابع هرمس است حرف القاف قاقله بفارسی هیل نامند کبار و صغار میباشد کبار او را
غلافی بقدر جوز بوا مثلث و سیاه است و دانه او مایل بزردی و غلاف او را غلافی سفید و دانه ها ریزه و هر دو با عطریت
و تندی و تلخی اند و با قرن بقدر دو ذرع و برگش عریض و با خشونت و تند بوی و ثمرش بر سر شاخهای متفرق میباشد
از هند خیزد و کبار را ذکر و صغار را انثی گویند و قوت آن تا ده سال باقیست و کبار او خوشبوتر و در تفریح و سایر افعال
قویتر است در دوم گرم و خشک و مسخن و محلل و هاضم و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح سدد و با قوت قابضه
ملطف و جالی و خوشبو کننده عرق و رافع بخر دهان و جهت ریاح معده و احشا و غثیان و قی و درد جگر و سدد آن و خصوصا
با غلاف او جهت صرع و سکته و انعاظ نافع و نفوخ او عطسه آرنده و جهت صداع و صرع و جنون سفید و گویند مضر
دیه است و مصلحش شکر و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش بکوزه و نیم آن قاقله صغار است یا بوزنش کبابه و نیم
صغار او در اخر اول گرم و در دوم خشک و در تقویت هاضمه قویتر از کبار و مسکن قی و مجفف رطوبت سینه و در سایر
افعال مانند کبار و قوت قابضه او کمتر از آن و مضر ... و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف آن کبابه
و نصف او حب بلسان است قاطانیقی بلغت یونانی بمعنی کف العقاب است برگ نبات او مانند برگ زیتون و ثمرش
سوراخ دار و شبیه بسیب کوچک و تخمش مانند نخود و بعضی مثل کرسنه و گویند در تعشق موثر است هرکاه با آن
شخصی ... را شخص داده شود و تعلیق او رافع عشق دانسته اند قاقلی اسم قبطی است و بعربی ...
اغو و بفارسی شود نامند نباتیست شبیه باشنان و اسفند و رطوبت او بیشتر از اشنان و از آن سبزتر و طعم
او شور و با تلخی و شتر بخوردن آن راغب و موافق مزاج اوست در دوم گرم و خشک و قلیل الغذا و آب او بقدر
یک وقیه تا نیم رطل با آب مویز و شکر سرخ مسهل زرداب و مدر بول و حیض و مفتح سدد و جهت ضعف معده و ...
و درد کمر نافع و تازه او مدر شیر و محرک و مقوی باه است قانصه بفارسی چینه دان و سنگدان نامند و طیور
بجای معده است و بهترین آن از اردک و مرغ پروار است و بعد از اخراج عصب ... آن کثیر الغذا و مولد خون صالح



و رافع خفقان و دیر هضم و مصلحش ... و نمک و پوست آنرا چون خشک کنند و شاید با آب سرد بنوشند
جهت درد معده و زلق الامعا و اسهال العجایز نافع است قاد بفارسی مشهور بقیر است و آن از زمین با آب گرم از چشمها
جوشد سیاه مایل بسرخی و اصل آن بعضی موم و برخی سیال میباشد و با قدری خاک نیز طبخ ...
... قوتش تا سی سال باقی است در سیم گرم و خشک و در افعال ... و منضج دمل و محلل اخلاط غلیظه و لزجه
سینه و دماغ و مانع تغیر آب و طعام و فساد هوا و ... و معین هضم و جهت معده و جگر و سپرز نافع و خاییدن او جهت رفع
رطوبات و ثقل زبان و فساد لثه و ضرس ... مفید و ظروف بقیر اندوده ... آب را مانع تغیر است و
اشامیدن آب از آن ظرف مصلح غلظت آب و رافع طاعون و مانع استسقا و ... که در زخم قرار اندوده ترتیب دهند ...
و سریع الخروج ... و خمار او کمتر میباشد و اکثار خوردن ... و مصلحش صمغ و لعابها و قدر شربتش
تا یک درهم و بدلش نفط است قاوند اسم روغن ... سفیدیست شبیه ... از جنس ... نواحی یمن آورند و تخم قاوند
نامند و اصل او معلوم نیست بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته اند گرم و مایل بخشکی و محلل ریاح و محرک باه و با لعابها
رافع ... در درد زانو و ... ضعف اعصاب و قدر شربتش تا سه درهم است قاقم پوست حیوانیست از موش بزرگتر
و سفید و دنبالش کوتاه و سر دنبال او سیاه ... سنجاب و سرمه تر از سمور و در خواص مانند فنک است قاتل الحیات
و قاتل السمک ماهی زهره است قاتل الذئب خانق الذئب است قاتل ابیه ... بعضی بداسقان ... قاتل نفسه
شامل کافور و ... و مانند آنست که ... تحلیل و نقصان پذیر باشند قاتل النحل نیلوفر است خانق النمر است و نزد بعضی
مازریون سیاه است قاتل الکلب خانق الکلب است و گویند ... قاتل الحیات ... قاتل العلق نوعی از
... است که شکوفه او کبود باشد و نزد بعضی نوعی از ... است قاطر ... قاقانیا اسم یونانی ...
قارو اسم یونانی کرویا است قاقیا اقاقیا است قاره سطاخینس است قاطون اسم رومی ... است قاسنو
اسم ترکی بادرنگ است قامیش اسم ترکی قصب است قار ... اسم ترکی ... قاروز اسم ترکی ...
قاربوز اسم ترکی بطیخ هندیست قان اسم ترکی دم است قابوق اسم ترکی قشر است قارج اسم فارسی قطر ما کولست
قارا اسم ترکی عصل است قبج بفارسی کبک و بترکی ککلیک نامند در دوم گرم و خشک و کثیر الغذا و سریع الهضم
بهترین لطیف و مولد خون صالح و حابس اسهال و جهت ... القوه و امراض بارده دماغی و جگر و معده و سینه و احشا



نافع و در مزاج محرور و در هوای گرم و با شراب مصدع و مورث خارش بدن و مصلحش سکنجبین و ترشیها است و [illegible]
یک مثقال او با نیم مثقال صندل جهت یرقان و [illegible] خام او جهت صرع و زهره او جهت تقویت و جلاء بصر و بیاض
و شبکوری و جرب چشم و با موم و [illegible] بالتسویه جهت بیاض و جرب و ضماد او بر چشم با روغن زیتون بالتسویه
جهت نزول آب و سعوطش در اول هر ماه یکبار جهت حافظه و رفع نسیان مفید و بیضه او که در سرکه [illegible] بخورند
جهت درد شکم و مغص و بخار او در رحم [illegible] که مورث [illegible] و صافی آواز و رافع سرفه و خام او با کندر سمن بدن و اکحال
خون خشک کرده او با زجاج سفید جهت جرب و ناخنه نافع و خاکستر پر او محلل اورام صلبه و طلای سرگین او رافع کلف
و نمش است **قنبیطا** [illegible] **قباق** اسم ترکی قرع است **قیلان** اسم ترکی [illegible] است **قثاد** بثای مثلثه اسم خاریست که
بفارسی گون نامند و [illegible] بفارسی قیچ گویند و کثیرا صمغ گون است و مذکور خواهد شد [illegible]
و آب او جهت سرفه و ضیق النفس و طلای او با عسل جهت رفع آثار جلد مفید است **قت** [illegible] **قیل الرعد**
سلویست **قثاء** بثای مثلثه اسم عربی خیار زه است که خیار دراز و خیار چنبر گویند و در بعضی مکان طول او بقدر
ذرعی میشود در آخر دوم سرد و تر و جوف او مسکن حرارت و تشنگی و مدر و [illegible] سنگ گرده و مثانه و جهت التهاب معده
و جگر مفید و لطیفتر از قثد و سریع الهضم تر از آن و تخم او مدر بول و مفتح و جالی و قویتر از تخم قثد و پوست و گوشت
او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم و خلطی که از او بهم رسد مستعد عفونت بود و اکثر افعال او مانند قثد است و مصلحش
عسل و مویز و [illegible] و [illegible] جهت سنگ [illegible] و خشک کرده [illegible] اسهال الصفراوی مفید است **قثد**
اسم عربی خیار است [illegible] در آخر دوم سرد و تر و مسکن حرارت صفرا و
والتهاب احشا و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاة و غلیظتر از قثا و رافع ضعفی که از اسهال
مفرط بهم رسد [illegible] و درد [illegible] نافع و آب او با چهل و پنج مثقال با شکر مسهل مرة الصفراوی که
معده و امعا [illegible] و [illegible] خیار زرد [illegible] را [illegible] سایند [illegible]
خیسانیده روز دیگر صاف نموده با ماء العسل بنوشند جهت [illegible] رفع [illegible] و تفتیح سده و تحلیل مواد [illegible]
نافع و رافع خفقان است [illegible] و [illegible] نافع [illegible] و ضماد که [illegible] جهت جرب و [illegible]
و [illegible] و نرم کردن خشونت جلد و التهاب معده و احشا و درد سر و اورام حاره مفید و خوردن در دفع

و نیم از پوست خشک او جهت عسر ولادت بغایت مؤثر و مضر محرورین و خام کننده غذا و مولد خلط و در [illegible] و چون در
معده فاسد گردد مولد خلط سمی و مصلحش نانخواه و معاجین حاره و عسل و بوییدن خیار جهت انتعاش روح حیوانی
و در سرسام حار مفید است و ترشی خیار سرد و مطفی حرارت و بسیار دیر هضم و با طعام و بعد از آن مضر است و تخم خیار سرد
از تخم خیار زه و مدر بول و مخرج صفرای سوخته بادرار و رافع تبهای حاره و ورم جگر و سپرز و [illegible] که از حرارت
باشد و ضماد او با نوره و عسل محلل اورام حاره است و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و بدلش تخم خیار زه و شربتش تا یک درهم
و روغن خیار که مانند روغن کدو ترتیب دهند در افعال ضعیفتر از روغن کدو است **قثاء الحمار** بفارسی خیار دشتی نامند
بقدر بلوطی و بسیار تلخ میباشد و نبات او ساق دار و غیر مفروش و برگش کوچکتر از برگ خیار و با خشونتر
و با زغب و بیخش بزرگ و سفید و منبت او [illegible] و مواضع دیگر و قویترین اجزای او عصاره ثمر است که افشرده با
[illegible] با نشاسته [illegible] قرص کرده باشند و قوتش تا ده سال باقیست و غیر مغشوش او املس و بغایت تلخ و بمجاورت
شعله میسوزد و بسیار سفید میباشد و زبون ترین او [illegible] است در سیم گرم و خشک و مسهل مرة السودا
و بلغم خام و زرد آب و مقی و منقی دماغ و رافع استسقا و سرفه بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و سپرز و یرقان
سیاه و سنگ مثانه و گرده و بواسیر و فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و بیضه و خوده و درد مفاصل و نقرس و
عرق النسا و حول و مدر حیض و قاتل جنین و قدر شربتش از دو قیراط تا شش قیراط است و مضر محرورین و [illegible]
معی بافراط و مصلحش [illegible] الشعیر است با آب سرد و سرکه و میوه های قابض و [illegible] افراط اسهال [illegible]
و جلوس در آب سرد و آشامیدن قوابض بارده است و شربه اش که با ادویه مناسب طبع و فصل [illegible] استعمال نمایند [illegible]
و دار چینی و صبر و تربد و انیسون و نمک هندی و ماء العسل و رب انگور و زعفران و افشار صمغ و روغنها و
با سقمونیا و حنظل استعمال او جایز نیست و طلای او با عسل و [illegible] با روغن زیتون محلل ورم [illegible] و با سرکه جهت
کلف و آثار و ثآلیل [illegible] نافع و [illegible] تنقیه [illegible] و ثبات [illegible] و در تخفیف
[illegible] مطبوخ [illegible] جمیع اورام بلغمی و رافع [illegible] مفرح و قوی و با علک البطم
کشانیدن دمل و مطبوخ او در سرکه رافع نقرس و با اسفیدباج [illegible] جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و استسقا
لحمی بغایت مؤثر و [illegible] بیخ او رافع [illegible] قیراط [illegible] مسهل بلغم [illegible] الصفراوی [illegible]

استسقاء است و قدر شربتش از طبیخ او تا سیر و قی و حقنه بطبیخ او جهت عرق النساء و مضمضه‌اش جهت درد دندان و بام
و سعوط او با شیر دختران جهت درد سرهای مزمن مفید و ضماد مخمر و کل او جهت مفاصل مزمن نافع و قدر شربتش تا یک درهم
و با بیخ ابارجو و کثیرا نوشند و روغن قثاء الحمار که ابلوا با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا رفع آب کرده و با
ثمر تازه او را ریزه کرده با روغن زیتون دو روزه آن چهل روز در آفتاب بگذارند بسیار گرم و محلل قوی و مدر حیض و
مخرج دود و دافع کلف و بثور و کرم گوش و گرانی سامعه و ریاح آن و با مخمر کتان مجفف بواسیر و قدر شربتش تا یک درهم است
قثاء النعام حنظل است قثاء الکبر ثمر الکبر است و در انجا مذکور میشود قثاء هندی بلاست و نزد بعضی خیار شنبر است
قثاء الحیة زراوند طویل است و نزد جمعی حنظل قثاء بری قثاء الحمار است قجی اسم ترکی خردل بری است قدید اسم
جنس جزهای خشک است و مراد از مطلق آن گوشت قاق و قدید جمیع لحوم بخلاف طبع و خواص اصل آنست و زبون تر
و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث جوششها و قولنج و بدخوابی و حکه و جرب و قدید گوشت حیوان وحشی جهت استسقا
موافق است هرگاه در سرکه خیسانیده باشند و مصلح قوی قدید خیارات و روغنها و شیرینیها است دور قدیمیا
اقلیمیاست قدیم الملک خیار بیست قداح بهار نارنج است و نزد بعضی شکوفه رطبه قدح نوعی از ابریشم است قدوم بلغت
اصفهان تود دربست قرهمانا معرب از قرد امومن یونانی است گیاه او شبیه بنبات بابونه و شاخهای او بسیار متفرق
و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر و گلش تیره و گلش سفید مایل بکبودی و ریزه و تخمش دراز و باریک شبیه بکرویا و از آن
درازتر و با تلخی و تند بو و نوع بری کرویا است و مستعمل تخم او است در سیم گرم و خشک و تریاق سموم بارده و حیوانی
و قاتل اقسام کرم معده و منقی سینه و دافع قولنج و ریاح غلیظه و سده جگر و سپرز و فواق و سرفه کهنه و دیوو صرع
و عرق النساء و فالج و درد کوه و کوفتگی عضل و با پوست بیخ غار مفتت حصاة و طلای او با سرکه رافع جرب و حکه و جرب
و حول بجودا و قاتل جنین و مضر سپرز و مصلحش افتیمون و انیسون و قدر شربتش یک مثقال و بدلش آن زخوات یا
حرمل قرنفل بفارسی میخک نامند و ان شکوفه درختیست و اصل نبات او را احدی مشاهده نکرده و مخصوص
جزایر چین است که از ساحل دریا جمع میکنند و قسم نر او بشکل دانه زیتون و قسم ماده بشکل یاسمین است و سیاه
و تند بوی و با عطریت قوی و تلخی در سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و مقوی دل و معده و جگر و اعضاء باطنی و دماغ
و باه و هاضم و مفرح و دافع قی و غشیان و استسقاء و علل سوداوی و بلغمی و تقطیر البول و ریاح غلیظه و امراض بارده

رحم و زلق الامعاء و طوبیقی و ثلاث متوالیه و بدبوی دهان و فالج و جمیع امراض بارده دماغی و وحشت و وسواس و
خفقان و نیم درهم او با شیر تازه بشرط مداومت بغایت محرک باه و با مداومت یک درهم آن در هر وقت طهر زنان باعث حمل
ایشان و فربه بودن یکعدد از قسم نر او هر روز موجب منع حمل و اکتحال آن جهت سبل و قوت باصره و غشاوه و طلای آن
با حلیل ملذذ جماع و مقوی نعوظ و رحم و بر یافوخ جهت سکته و سدد دماغی و نزلات بارده مجرب و سعوط و نفوخ او جهت
اثر دارد و عرق قرنفل که یکجزو او را با یکجزو و نیم کاسوج و مثل او گاوزبان و نصف جزو تنبول که مجموع را سایند و تصعید
بگلاب نموده تقطیر کنند در جمیع افعال قائم مقام جزو تریاق سموم و مقوی حواس و مفتح و جهت تعدیل اخلاط و رفع
استسقاء و امراض بارده بی عدیل است و شراب او که یکجزو او را با ده جزو آب انار ترش و یکجزو عسل مخلوط نموده
کرده یکهفته در سرگین اسب دفن نمایند بعد از آن اخراج نموده و جوشانیده با شکر بقوام آورند جهت امراض بارده صعب
نظیر است و گویند قرنفل مضر گرده و امعاست و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش مثل او دارچینی و نصف
آن بسباسه است قرنفل بستانی فرنجمشک است قرفه اسم جنس پوست هر درخت و چوبی است و مراد اطبا پوست درخت
خاصی است قسمی از آن خوشبو و سطبر و سیاه مانند رنگ قرنفل و در بوی شبیه به او و او را قرفة القرنفل با بن سینا نامند
و قسمی مایل بسرخی و در سطبری کمتر از قرفة القرنفل و شیرین تر از آن و در بوی شبیه بدارچینی است و قرفة الدارچینی
گویند و نزد بعضی پوست درخت دارچینی است و جمعی غیر آن دانسته اند و قسمی مخطط بخطوط و قسمی سفید و
زود شکن میباشد و بهترین اقسام قرفة القرنفل است و بولس گوید در افعال ضعیف از دارچینی است و جمعی آنرا
قوی تر از دارچینی دانسته اند و قرفة القرنفل در مزاج و افعال مشابه قرنفل و از آن ضعیفتر است در آخر دوم گرم و
خشک و مقوی اعضای باطنی و در تقویت معده و جگر قوی تر از دارچینی و جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصبانی
و درد مفاصل نافع و ضماد او با سرکه رافع جرب و قوباء و شربتش تا دو درهم و بدلش سلیخه است قرنقلیه بلغت مغربی
گیاهیست برگش شبیه ببرگ لبلاب و برگ بنفشه و از آن کوچکتر و ساقش بقدر ذرعی و با شعبها و با خشونت و گلش
بنفش مایل بسفیدی و در بوی شبیه بقرنفل و بیخش مانند خربق سیاه و در بوی شبیه بدارچینی و در مواضع
نمناک و سایها و اکثر با درختها میروید در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و مغص و دافع صرع و بوییدن او جهت
و ابطبیخ او جهت عسر النفس و سرفه رطوبی و عسر البول و حلول و در طبیخ آن جهت احتباس حیض و ضماد برگ او جهت ورم

ورم رحم و رطوبت چشم مانند آب غرب و ورم پستان و دفع انجماد شیر آن مفید و خوردن بیخ او جهت احتباس حیض
و اخراج جنین و با شراب جهت گزیدن هوام و ضماد مطبوخ او در آب جهت کوفتگی اعضا مفید و روغنی که در او جوشانیده
باشند جهت لرزه و گزاز نافع و او مضر محرورین و مصلحش بنفشه و قدر شربتش یک درهم است **قراقات** بلغت ترکی
اسم ثمر درختیست بقدر فلفل و در رنگ شبیه بزرشک و در افعال قریب باو و ظاهرا نوعی از او باشد و بعضی اشتباه
نموده از آن زقال دانسته اند و زقال اسم فارسی قراقیات است **قراصیا** اسم رومیست و بعربی حب الملوک و بفارسی آلو
نامند و گیلاس قسم شیرین اوست و آلو بالو در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن تشنگی و حدت خون
و صفرا و مقوی معده و دافع غثیان و التهاب و دائم او را چون شیره گرفته با عسل [?] او را با [?] بنوشند جهت سنگ
مثانه و حرقة البول بی عدیل است و خشک او قابض تر و چون مغز دانه او را با [?] بکنند نرم کوبیده فتیله ها از آن
ساخته در احلیل بگذارند دافع جراحت مجاری بول و منقی بول الدم و حرقة البولات و گیلاس در اول سرد و تر
و ملین طبع و سریع الاستحاله بخلط غالب و محرک باه محرورین و بعد از طعام مورث تخمه و مضعف معده و جهت
خشونت حلق و شش مفید است و مصلحش جوارشات و صمغ هر دو گرم و خشک و جالی و مغری و در قطع سرفه
مجرب و مقوی باه و مفتت حصاة و محرک اشتها و دافع خشونت حلق و التیام دهنده زخمهای باطنی و ضماد او جهت
نیکویی رخسار موثر و اکتحال آن مقوی بصر و دافع جرب چشم و قدر شربتش یک مثقال است **قرة العین** جرجیر
الماء و کرفس الماء نیز نامند چه او در طعم و رایحه شبیه بجرجیر و در برگ و ساق شبیه بکرفس است و در ابتدای
گلش زرد و با عطریه و تند بیت در آخر دوم گرم و خشک و محلل و مدر بول و حیض و مفتت سنگ کرده و مسخن
مزاج و هاضم و مفتح سدد و دافع درد پهلو و یرقان و سپرز و قرحه امعا و مغص و حابس نزف الدم احشا و سرخ کننده
رخسار و مطول لحیه و مسکن لرز و قشعریره و مضر [?] و مصلحش عناب است **قرع** بفارسی کدو و بترکی
قباق نامند و دو قسم میباشد یکی را کدوی سبز و دیگری را رومی گویند مجموع آن در دوم سرد و تر و ملین و مفتح
و مدر بول و عرق و مسکن تشنگی و قلیل الغذا و آب مطبوخ او با تخم [?] گرفته یک شب در آتش تنور و تنور
گذاشته باشند با عسل و اندکی نطرون مسهل با اعتدال صفرا و با فلوس خیار شنبر و ترنجبین و شیره بنفشه جهت
تبهای صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر جهت اخراج صفرا سوخته و حرارت دماغ و وسواس و جنون و

و سدود و دردسری که از بخارات حاره باشد و تنقیه مواد کرده و امعا مفید و قدر شربتش با عسل و نیم مثقال است و خوردن
کدو با مزورات جهت تبهای حاره و سرفه و جگر گرم و ترطیب بدن و دماغ موثر و مرق گوشت بره که با کدو طبخ یافته باشد
و با ماست تخم او جهت رفع غشی تبهای غشی حاره و تسکین اخلاط بی عدیل است و مربای او جهت مواد سوداوی و تقویت دماغ
و تولید خلط صالح موثر و سبیر عبارت از پوست و مذکور میشود و ترشی او ملطف و هاضم و مسکن حدت خون و
صفرا است و اقسام کدو مولد نفخ و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر مواد بلغمی و سوداوی که از احتراق
بلغم باشد و باعث قولنج و تبهای سریع الاستحاله بخلط موجود در معده و با اغذیه منقلب بطبع غالب آن میگردد و هر گاه
در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمی است و مصلحش زیره و ادویه حاره و در مزاج صفراوی غوره و سرکه
و امثال آن و ضماد کوبیده او جهت اورام حاره و التهاب معده و احشا و درد سر حاد و رفع بیخوابی و خشکی دماغ
و قطور آب او با روغن گل جهت درد گوش و ورم حار آن و سعوط او با شیر دختران جهت سرسام و هذیان و بیخوابی و
غرغره با آب او جهت خناق مفید و سائیده خشک او جهت سرفه و درد سینه و التهاب صفرا و درد گلو و اکتحال آب گل
او و [?] جهت رمد و زردی یرقان که در چشم باشد بغایت موثر است و پوست خشک سوخته او در قطع نزف
الدم جراحات و رفع کلف و زخمها مجربست و با روغن تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و برص و خورده آن جهت
بواسیر و نزف الدم احشا نافع است و چون جوف کدو را بخبث الحدید مملو ساخته بعد از چهل روز با آن خضاب کنند
خضاب بسیار نیکوست و مغز تخم کدو در سوم سرد و در اول تر و جهت حرقة البول [?] غرغره کرده و قرحه مثانه و خشونت
سینه و نفث الدم و ریه و تبهای حاره و تشنگی و سرفه و قرحه امعا مفید و روغن تخم او جهت رفع بیخوابی و یبوست دماغ
و مغص صفراوی و سل و تبهای حاره بی عدیل و قدر شربت از تخم او و روغن او تا هفت مثقال و بدلش مغز تخم هندوانه
و روغن کدو که جوف او را کوبیده آب او را با ربع او روغن کنجد بجوشانند تا روغن صرف بماند سرد و تر و مرطب بدن
و جهت صاحب دق و مالیخولیا و حرارت و یبوست دماغ و تشنج یابس و سرفه حار و نرم کردن صلابات بسیار
مفید است و چون کدو را پوست جدا کرده با دنبه و پیه کوبیده بر یکدیگر بنهند و بجوشانند تا متغیر شود و چربی او را جمع کنند
در ترطیب و تبرید و سرفه [?] و روغنی است که با روغن کنجد تربیت کنند **قرصعنه** گیاه خاردار دیست و اقسام میباشد و بری اقسام
آن [illegible] سه قسم میباشد [illegible] و گلش سفید و بعضی سطبر [illegible]

شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و بفارسی سوسه زار نامند

شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و بفارسی سوسه زار نامند ... است و قسم دوم را برکش بی خشونت و خار او
و بسیار و شاخهایش بقدر ذرعی و از نصف اعلای او شاخهای سیدوان تو بیرون آمده و قسم سیم را برگ مایل باستدارة
و بیخش دراز و سطبری متوسط و سفید و قسم چهارم را برگ عریض و مستدیر و شاخش بی شعبه و بقدر ذرعی و در اطراف
خارهای مایل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه به بهمن سفید و قسم پنجم او از اقسام قرصعنه بیضیات
برگش بسیار و خارهای او تند و شاخش خشن و بقدر او شبیه به کنگر است و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند برگش چون
دارو قوی الحراره و در بیت المقدس جهت درد کمر و مواد بارده مجرب میدانند و قسم هفتم از انواع بیضا را برگ عریض و بسیار
سفید و بیخش سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر است و قسم هشتم را ساق بقدر شبری و نصف و بیخ
و مایل بسفیدی و شاخهای زیاده بر شش عدد نمیباشد و برگهای او مستدیر و در اطراف قبه خارهای تند و یا در یک و شش
عدد و بیخش دراز و بسطبری انگشت سبابه و در طعم شبیه بزردک و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و او را قرصعنه
مستدیره و زمازیدا و زولنک و در تنکابن شنسا گویند گویا مخفف شش شاخ باشد در آخر اول گرم و خشک و ...
سموم و محلل صلابات و بلغم معده و مدر حیض و بول و شیر و عرق و سریع الهضم و مفتت حصاة و از اکثر بقول ماکوله
بهتر است و آب او رافع مغص و احتباس حیض و درد جگر و استسقاء و آب مطبوخ او با شکر مسکن او دام و جراحات باطنی
و مدامت او دافع اخلاط فاسده بدن و محلل نفخ و شرب بلوکه با مثل آن سداب طبخ یافته باشد تا سه مثقال جهت درد
هیکل مجرب یافته اند و یک مثقال از بیخ او با مثل آن تخم زردک بغایت محرک باه است و مربای او با عسل بغایت مقوی
احشا و ضماد او با مثل آن آرد جو رافع قروح رطبه ساق و ابتدای داء الفیل است و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و قدر
شربتش یک مثقال است **قرمز** لغتی است و آن حیوانی است در غایت سرخی بقدر نخودی و مستدیر و بدبوئی و در
برگهای اشجار متکون میشود و چون بحد طیران رسد بحجمی که چکانند از خود له میکنند و رنگ او مخصوص ابریشم و پشم است
و دیگر او را به جو و حریر و ابسیار رنگین میسازد و بهترین او قرمز هرات و در بلاد ارضیه و مواضع دیگر مخصوص
اشجار نیست و در سبزها یافت میشود در دوم سرد و خشک و شرب او و ضماد او با عسل با یک هفته جهت قطع حیض مجرب دانسته
اند و اشامیدن او با سرکه تا یک هفته جهت قطع حیض مجرب یافته اند و اشامیدن او با سرکه تا یک هفته مانع حمل و ضماد
او با عسل جهت التیام جراحات عظیمه و با سرکه جهت شکستگی اعضا و جراحات عصب قوی الاثر و در دو تار و مجفف آن

وتحلیل او با ابریشم سوخته رافع بهق و لطوخ آب مطبوخ او مانع بهم رسیدن قمل و محلل صلابات و جهت درازکردن موی مؤثر
و قدر شربتش دو درهم است **قرقاز** چیزیست مانند ... که در جوف اشجار کهنه بهم میرسد خصوصا درخت خرما و درخت
مقل و اکثر او را گویند مخصوص درخت مقل است در دوم گرم و خشک و مقوی و جالی اسهال و نزف الدم و ضماد او با سرکه
جهت ورم کردن جلد بدن و سنون او جهت تقویت لثه و سفید کردن دندان مفید است **قرّط** بضم اول و فتح ثانی و طای مهمله
مصری قضقضه است **قِرط** بکسر اول و فتح ثانی اسم کراث البقل است و در مصر کراث الملائکه نامند **قرّط** بطای مهمله
و فتح اول و ثانی اسم درخت نوعی از امغیلان است و مذکور شد **قراسیا** اسم یونانی زغال است **قرطم** بستانی او را
بفارسی تخم کافشه و خسکدانه نامند و در گیلان تخم کاچیره گویند و آن تخم اخرس بیضی است و سفید و طولانی میباشد
در دوم گرم و در آخر اول خشک و مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج و دافع سرفه و نیکو کردن رخسار و استسقای
لحمی و زقی نافع و چون پنج درهم او را در نیم رطل شیر تازه حل کرده صاف او را بنوشند دافع قولنج و نزلات و امراض
بارده و مقوی باه و منقی سینه و صوت و سه مثقال از شیره او با افتیمون جهت امراض سوداوی و با خیارشنبر جهت
تپهای بلغمی و با عسل و نطرون و بادام و انیسون و فلفل جهت تنقیه دماغ و بدن از جمیع اخلاط فاسده و درد
مفاصل و شری و بخارات دموی و با مرزنجوش و تخم ... منضج و محلل و مسهل بلغم رقیق و سوخته و حقنه با شیره او
جهت قولنج و امراض دماغی مفید و جوشانیده او با اقوی مسهل ضعیف است و مضر معده و مصلحش انیسون و قند
و شربتش از ده درهم تا بیست درهم است و روغن کل کافشه قریب بروغن تخم کتان و قایم مقام روغن تخم اوست و جهت
تحلیل اورام و اخراج کرم معده نافع و مضر معده و مدا و متر شرب او و تدهین از آن موجب برص یافته اند و قرطم بری شبیه
به بستانی است و ساقهای او بی برگ و سفید و در آخر ساق برگ و گل و ثمر ظاهر میشود و گل او زرد است در دوم
گرم و خشک و در گرمی معتدل و شرب یک مثقال از برگ و ثمر او با نیم مثقال فلفل جهت گزیدن عقرب نافع است و گویند تا
کسی که عقرب گزیده از آن در دست نگاه دارد درد را الم نمیکند و چون بیفکند درد را احساس مینماید **قرن السنبل** دوای
هندی است و اختلاف بسیار در آن کرده اند و آنچه از کتب حکمای هند ظاهر میشود قسمی از بیش است سیاه و باریک
و نادر خشک و آن سعد با ریکتر و درازتر و در ریشه بعضی از سنبل هندی یافت میشود و قسمی از آن سفید
نیز میباشد در چهارم گرم و خشک و ضماد او با سرکه رافع زخمهای کهنه و در روغن کم در آن جوشانیده باشند دافع

جمیع دردهای بارده وصلابت ورم ودبع درهم اوکشنده باخلاط عقل وبول الدم است **قرقومعا** اسم یونانی ثفل
روغن زعفرانست درسیم گرم وخشک ومنضج ومسخن ومدر بول ومحلل صلابات ومقوی اعصاب واکتحال او
جالی بصر ومقوی روح باصره است **قراطارغوه** نباتیست شاخهای او بسیار وپرگره وازیک بیخ دویده میز
او برگهای سایر وبرگش مثل برگ کندر وتخمش شبیه بجاورس وبعاقر شند وکویند چون مرد وزن چهل روز نفقدی
ازان ناشتا تناول نمایند وبعد ازان مباشرت واقع شود بپسر حامله کردد **قرطاس** بفارسی کاغذ نامند ومعرب الجنبا
ازان کاغذ مصر بیست که ازساق بردی ولعاب تشنین ترتیب دهند سرد وخشک وجهت قرحه وسوزش معده وامعا
وبالجیبر سرطان جهة قطع خونی که ازشش اید مفید وخیسانیده او دراب وسرکه قاطع نفث الدم واسهال کهنه خم
او جهة التیام جراحات عظیم وتقویت لثه وسعفه وزخمی که دربا از موزه وکفش بهم رسد وتقوبخ او جهة رعاف
وحقنه او جهة قرحه امعا وبخور او جهة زکام واکتحال او جهة بیاض ودمعه وقرحه چشم نافع وقدر شربتش یک مثقال
وبدلش بردی سوخته وکاغذ کبود سوخته دراکثر امور قایم مقام اوست **قرطمان** معرب ازهر طمانات ومذکور
میشود وابو حنیفه دینوری اسم درختی دانسته است شبیه بدرخت چنار ودر ساحل عمان یافت میشود وبرگ
وشاخ او خوشبو وشرب خشک از یک درم تا یک مثقال جهة اسهال مفید دانسته است **قرقیون وقرقیا** اسم یونانی
کبابه است **قرنیص** نقولیست که ازبقول لطیفه مثل ماهی وبزغاله وجوجه وباچرباسر که درترشیها ومیوه های تازه وخشک
وادویه خوشبو ترتیب دهند مسکن حدة خون وصفرا وقامع بلغم ومضر سوداوی وعلل اعضای تنفس است **قراد**
بضم اول بفارسی کنه نامند حیوانیست مثل پاس ودر بهایم ساکن میشود ودر طبع وافعال مثل قسا قمل است **قرنبه**
بکسر اول وفتح ثالث بفارسی ابو زبیر وبیمون وکپی نامند ودر جمیع خواص قریب بانسان وطلای خون او مانع
رویدن موی ومجرب است وسم عجزنه که از انسان مخروق در کتب قدما مرقوم است ازان نیز حاصل میشود واز
اسرار مکتومه است **قرنیا** بفتح اول وجزم ثانی اسم یونانی نبات الشیح است وکویند خصفیات ونزد بعضی لوبیا
قرنفل هنامم قرنفلیه است **قرنیط** خرنوب شامیست **قرمغا** سلحفات است **قرقف** خمر غلیظ است **قرن الحرذون**
شاخ کوزنست **قرفندیسو** اسم یونانی سرطانست **قرافیوس** بلغت رومی استوخدارس است **قرماریس** بیونانی اسم جزاست(?)
قراطن ناء العسل بارح است **قرقفا الطیب** قرنفقا القرنفلات **قرونشو** قراصیا است **قرامون وقردمانون**

قردمامانست **قردا** قرداست **قریض** بتشدید را بزرالانجره است **قرصی** خسک است **قرقفان وقرنفار وقرنباد** کرویا است
قراض بابونه است **قرالبحر** مرجانست ونزد بعضی کهرباست **قردلیو وقردالیون** بیونانی بسد است **قرداس** بیونانی
حوفاست(?) **قرطم هندی** حب النیل است **قرنفل البستانی** قرنجمشک است **قرطان** نوعی از قطر است **قرنایبوس**(?) اقحوانست
قرقوا اسم یونانی زعفرانست **قردامین** حرف الماء است **قرقرون** سعد است **قرنوله** نوعی از لبلاب است **قرقشم** اسم ترکی
رصاص اسود است **قرنوط** اسم ترکی اقط است **قراقرط** اسم ترکی بصل است **قرماری** اسم ترکی نمد است **قراقوش** اسم
ترکی عقاب است **قرطاوغ** اسم ترکی نخود است **قولانقوج** اسم ترکی خطاف است **قرا اقاچ** اسم ترکی دار است **قراجه**
اوت اسم ترکی شونیز است **قرقر** بکسر اول اسم ترکی صغر است **قرباغه** اسم ترکی ضفدع است **قرباق** اسم ترکی قلق(?)

القاف مع الزاي

قزاح بقاف وزای معجمه اسم مغربی نباتیست خوشبو برگ او شبیه برازیانج وازان باریکتر وشاخهای او کوچکتر
شعبدار وپشته ومتشبک وگل او زرد وتخمش مانند انیسون وطعم او طعم رازیانج درسیم گرم وخشک ومدر بول
وحیض ومسکن دردهای بارده ومحلل ریاح ومحرک جماع بسیار وبخور شاخ او در اطعمه باعث لذة آن وجوشانده
طبیخ او وزن اربع رطل باشکر بنوشند در تحلیل ریاح ودرد احشا مجرب دانسته اند **قزح** بکسر اول اسم عربی تخم
پیازاست **قزاز** زجاجست **قزدیر** رصاص ابیض است **قز** اسم کرم ابریشم است **قزلاق** اسم ترکی قره است **قزل**

القاف مع السين

بکسر اول وسکون ثانی اسم ترکی ذهب است **قسط** بیخیست شبیه ببیخ لفاح واز نواحی هند خیزد ونباتش مغروش
ساق وبرگش عریض وسه قسم میباشد یکی شیرین وسبک وسفید وبا عطریه وقسط بحری وعربی نامند وقسمی
مایل بسیاهی وسبک وسطبر وکم بوی وتلخ واورا قسط هندی کویند وقسمی مایل بسرخی وسنگین ودر
وزن شبیه بچوب شمشاد وخوشبو وبی تلخی است وازمطلق آن مراد قسط شیرین است وبهترین او سفید تازه
کرم نخورده است که اندک زبان را بگزد وقوتش تا چهار سال باقیست ودر قسم سیاه او ودر انکه قسط شامی نامند علمه(?)
عطریه راسترات(?) ودعنه کرند که زبان وصلابت ان درسیم گرم وخشک ومدر بول وحیض وجاذب خلط از عمق بدن
وتریاق سموم حیوانی ومفتح سدد جگر وقاطع اخلاط غلیظه ولزجه ومبهی وکشنده اقسام کرم معده وجهة درد
رحم ودرد سینه وشکاف عضل وتقویت معده وجگر ودردهای مزمنه دماغی ومعده وعضلات ومفاصل
وتحلیل ریاح واخراج سنگ کرده وبا سکنجبین جهة تب ربع وبا عسل جهة ربو وضیق النفس ومسهل کهنه وبرگ

و علل سپرز و استسقا و تشنج و کزاز و رعشه و بعد نافع و بخور او قاتل جنین و دافع ربا و زکام و ضماد او جهت کلف و عرق
النسا و دردهای بارده و بیاره و مرباروغن زیتون جهت رفع لقوه و فالج و استرخا و درد گوش و سعوط او جهت درد سر مزمن
و ذرور او جهت قروح رطبه مفید و فرزجه او مدر حیض و قاتل جنین و طلای او با سرکه و قطراه و عسل جهت داء الثعلب
و غش نافع و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و انکبین و مضر ریه و مصلحش انیسون و قدر شربتش یک درهم و بدلش نصف وزن
او عاقرقرحا است و روغن قسط ساذج که قسط تلخ را بقدر چهل مثقال نیم کوب کرده یک شبانه روز در شراب خیسانیده
با چهار صد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب سوخته روغن بماند گرم و خشک و محلل قوی و نافع برودت معده
و جگر و لقوه فالج های بلغمی و سوداوی و مقوی موی و قدر شربتش تا هفت درهم است و روغن غیر ساذج او در دستور
مذکور است **قسوس** اسم یونانی لبلاب کبیر است **قسطوس** اسم یونانی نباتی است که بالفعل مفقود است ساقش مربع و
زیاده بر ذرعی و برگش دراز و بشکل برگ بلوط و از ساق می روید و خوش بوی و برگهای اسفل بزرگتر و اعلی ریزه و گلش
زرد و زرد بوی شبیه بصعتر و تخمش در انتهای ساق مجتمع و تخمش باریک و شبیه بحزنبق و مستعمل از آن برگ و بیخ است
در سیم گرم و خشک شیرینی و قبل از سموم و بعد از آن دافع مضرت آن و از مجربات شمرده اند و مدر بول و مسهل اخلاط
و جهت درد سپرز و ضعف جگر و صرع و جنون و قرحه ریه و عصاره او جهت درد گوش و درد دندان و طلیخ غلاوی نار
جهت قی اول احمر و قی مفرط مجرب دانسته اند **قسب** اسم حجازی خرمای خشک است که بکمال رسیده میباشد گرم و خشک
و مسکن تشنگی بلغمی و قاطع اسهال رطوبی و محلل مواد سینه و دیر هضم و قلیل الغذا و مصلحش گردکان و بودنا
است **قش** بلاتینی ثمر است برگش مشبک و ریزه و شاخش باریک و شیر بیرگ و شاخ او مدر حیض و فرزجه او مخرج جنین
و سعوط عصاره او جهت عفونت خیشوم و ابیخ او با سرکه جهت گزیدن رتیلا نافع است **قسولیدون** کاکنج است **قسطر**
اسم جنس قسط است **قسط شامی** راسن است **قسط المر و قسط هندی و قسط حبشی** قسط تلخ است **قسط بحری قسط الحلو**
و رومی و مرتی قسط شیرین است **قسیوس** حنین بن اسحق گوید لحیة التیس است **قسار** کبر است **قسطیر** رصاص
ابیض است **قسطوریون و قسطوس** جند بیدستر است **قسیطو** زنجار است **قسا** سلیخه است **قسطل** شاه بلوط

القاف مع الشین

قشارت اسم ترکی رماک است **قشادلان** اسم روغن نفت است و در نفت مذکور شد **قشور** اسم جنس پوست
اشجار و اثمار و بزور است و بعضی را اعتقاد انکه اقسام آن غذائیت ندارد و قابل هضم نیست **قشمش** معرب از

کشمش فارسی



کشمش فارسی است و در زبیب خواص آن مذکور شد **قشار** اسم اصطلاحی پوست حب المحلب است نزد اهل بغداد **قشار الکندر**
صفایح باریک کندر است شبیه بپوست و اورا از کندر لطیفتر دانسته اند **قشر البیض** پوست تخم مرغ است و در بیض
مذکور شد **قشرم** باصطلاح اهل مصر پوست درخت زرشک است **قصب** بفارسی نی و بترکی قامیش نامند
اقسام میباشد هندی آنکه باریک مانند غیر مجوف و باقی اقسام مجوف اند و قصب فارسی نی تیر است که در غیر جلیبیات
و اکنافی مخصوص بنهایات و قلم و نی و نشکر از اقسام اوست و عکرشی که قسمی از نیل است چون در زمینهای ابدار بروید
یا بند نی میشود و تمام اقسام نی میشود اقسام نی در دوم سرد و خشک و سوخته آن گرم و خشک قوی تر و با اندک حدت و ضماد
تازه او جهت اورام حاره و بادسوخ و شرب سایش او با عسل جهت سرفه و سوخته او بقدر دانگی مفتح سده نهره و مضر
شش و مصلحش انکبیرا و قند است و ضماد سوخته او جهت جرب و حکه و زخمهای چرک دار و سنون او جهت جلای دندان و
سیلان خون لثه مفید و طلای بیخ سوخته او با پوست آن با اشنان جهت رویانیدن موی و تقویت آن و جلای بشره
نافع و اکحال رطوبتی که در برابر نی جمع میشود جهت بیاض عین از مجربات است و در نیم گرم که بعربی قفا ریجی که اب بران بپاشند
جهت صاحبان تب حاره و رفع سده کرده هوا و فنا دادن موثر است و شکوفه او جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش و رفع علا
قصب السکر نی شکر است در اول گرم و در دوم تر و جالب و مسمن بدن و مفتح سده و ملطف خون و منقی مثانه و مدر بول
و رافع خشونت سینه و سرفه و محرک باه و ملین طبع و مفتح و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریاح و تخمه او که در دوم
جوش داده باشند نفخ او زایل میشود و قی که ازان با شکر منقی بدن و اکثار خوردن غیر مطبوخ آن مفسد اشتها و
مضر پیران و مصلحش انیسون **قصب الذریره** نباتیست زیاده بر شبری و باریک و مجوف و بیرون او سرخ مایل بزردی
و اندرون او سفید و مملو از چیزی شبیه بپنبه و ساقش پرگره و از قلم باریکتر و خوشبو و با قبض و تندی و تلخی در
دوم گرم و خشک و ملطف و مدر بول و عرق و مفتح و مقوی دل و جگر و معده و رافع خفقان و استسقا و درد سینه
و جگر و رحم و عسر بول و تقطیر البول و علل او و امراض و التیام دهنده شکاف عضل و طبیخ او با تخم کرفس جهت جنون لازم
کرده و رفع سرفه مزمن و وجع الفواد بارده و جلوس در طبیخ او جهت درد رحم و استنشاق دود او جهت سرفه رطوبتی مجرب
و ذرور او جهت خوش بوئی بدن و بجهت بغل و عرق و شکستگی اعضا نافع و اکتحال او جهت جلا و تقویت بصر نافع و مضر گرده
و مصلحش انیسون و استعمال او با صمغ البطم بهتر از سایر چیزها است و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش هم وزن الو است

و بدستور اظفار الطیب قضیری رضاص ابیض است قصد اسم عربی عوسج است قیصبه تو در بیت قصب بوا قصب الذریره است قصاص بضم اول لغتی از نظرات رقیق الغلاف و کوچک دانه و بسیار سفید و در خواص خلو مذکور شد قضاعه بضاد معجمه بفارسی راسن الحرنامند اکحال و ضماد دماغ او جهت تاریکی چشم بی عدیل است قضیر زبی حب صنوبر صغار است قضب و قضیم رطبه است و بجرجیر تعلیق کنند اسم جنس و شامل است قضابیکم نوعی از اذان الفار

قطران دو نوع میباشد یکی سیاه براق و غلیظ و تند رایحه و او را قطران برقی نامند و یکی رقیق و غیر براق و اول قطران سیال است و نوع اول از درخت شربین و ثانی از درخت سدر و درخت ارز و غیره او حاصل میشود و طریق عمل انست که چوب و شاخهای او را قطع نموده بر روی هم چیده چاهی در ان مکان حفر میکنند و اتش می افروزند تا مایه او در ان چاه جمع کردد و بدستور ابسایل اشجار مذکوره را با اتش طبخ میدهند تا منعقد شود و این قسم را در عراق و شام زفت یابس کویند و بهترین قطران نوع رقیق است که از شربین حاصل میشود و چون منعقد شود زفت یابس کرده و سفید میگردد جهت حفظ و سفید کنند جهت غالیها بغایت نیکوست و دخان او لطیفتر از اصل اوست در اخر سیوم کرم و خشک و حافظ اجساد مرده و مانع عفونت ان و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج ان و باقوت تریاقیه و مانع وبا و طاعون و مجفف و مسخن و محلل قوی و جاذب خون بظاهر جلد و جالی اثار و موجب تعفن کوشت زخمها بدون احداث وجع و با تیمار دهن و زخمها و شرب او جهت درد سینه و دبو و سرفه بارده و ضعف جکر و دفع سموم و استسقا و کرم معده و ریاح احشا و تفریح و فرزجه او مانع انعقاد نطفه و قطور او بر دندان درد دندان و کرم خورده دافع الم و مخرج کرم ان و حقنه او جهت اخراج اقسام کرم و ضماد او جهت جرب انسان و حیوان و کشتن قمل و رفع داء الفیل و دوالی و استسقا و صداع بارد و حفظ اعضا از ضرر سرما و کزیدن مار و دفع خناق و ورم لهاة و طلای او بر قضیب جهت بزرک کردن ان و منع حمل و بایبه کالو کومی جهت منع کزیدن هوام و قطور او با سرکه جهت کشتن کرم کوش و با ابنزو فا جهت درد کوش و دوی و طنین و اکتحال او جهت بیاض که در قرنیه او باشد نافع و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و غذیا دهانان کشنده است و بدلش نفط سیاه و جاوشیر و کویند بوزن قش نفط و نیم وزن او و بلند درخت شربین است قطلب اسم شامی نبات شبیه بدرخت بر و برکش باریک و ثمر ش بقدر اوجر و بیدا مر و بعد از رسیدن شیرین و سرخ میشود و خوشبو با قبض و بعد از خوردن اب او بجای ان ثفل شلکاه از ان میانه در دو مر سرد و خشک و ثمر او تریاق سموم و ضماد او بر چشم جهت جمع کرده ابنا ازل

موثر و طبیخ برک او محلل اورام و جهت جوششها و منع کثرت دمل و نطول او جهت درد مقعد و رحم و فرزجه او جهت تخفیف قروح رطبه و ضماد سوختکی اتش و ثالیل و صمغ او اکر یافت شود خوردن ان مانع اسقاط جنین و حول او جهت بواسیر بخور او جهت دفع سحر و افسون موثر است قطن بفارسی پنبه و بترکی پنبوق نامند در دوم کرم و خشک و مجفف و تخم او بغایت مفرح و نیکوقیه ان قریب باسکار و شربتیکه از ان بسازند بقدر بیست درهم ان رافع خفقان و اختناق رحم و وسواس و جهت ابتدای جنون مفید و ضماد شکوفه و برک و بدستور پنبه سوخته محلل اورام و دافع حکه و مانع ابله کرده سوختکی اتش و اب برک او قاطع اسهال است بشرطیکه با شراب ترسیب بدفعات تا ربع رطل از ان بنوشند و لباب او مسخن و مجفف و پنبه تازه مقوی بدن و موافق صاحبان رعشه و کزاز و فالج و ضماد برک او با روغن کل جهت نقرس بیعدیل و جلوس در طبیخ ان جهت اختناق رحم و بخور او جهت زکام و سوخته او در قطع خون جراحات مجرب است و چون فیلد از ان ساخته یک طرف او را اتش زده طرف دیکر بر ثالیل کذارند بحدیکه قریب بداغ رسد و سه روز تکرار کنند بر دو رفع ثالیل مجرب است و چون شاخ پنبه را در کوش کذاشته طرف دیکر را بسوزانند ابیکه در کوش رفته باشد جذب کند و پنبه کهنه پوسیده رافع کوشت مرده زخمهاست و ضماد جمیع اجزای او مقوی معده و محلل و جاذب خون بظاهر جلد است و مغز پنبه دانه با سکنجبین در محرورین و با دار چینی در مبرودین بغایت مبهی است و قدر شربت از شکوفه او تا مجموعه درهم و از مغز دانه او تا یکجد درهم است و روغن تخم او مبهی و ملطف و جالی و رافع سرفه و مغص و تدهین با او جهت امراض بارده بی عدیل است قطف اسفناج رومی است و او را سرمق فارسی بیزی نامند نباتی است چون بلند میشود و سنبلش بزدیک اطهار و برکش سبز و مایل بزردی و دراز و غیره شکوفه کل و تخم او مایل بزردی و با اندک لزوجت است و بری او قوی تر از بستانی در طوبت و برودت او کمتر از انست در دوم سرد و تر و سریع الهضم و دافع اورام حاره باطنی و ظاهری و مولد خلط صالح و موافق حکه جاره و صاحبان تب حار و ملین طبع و سناق او منفج سده و دافع اورام ظاهری و باطنی و با شکر جهت سرفه و سیلان کرده نافع و بادویه مسخنه غیر محلل مبهی و مولد ریاح و مصلحش ادویه خوشبو و طلای عصاره و برک او دافع جرب و حکه و اثار و شستن جامه حریر و پشمینه با طبیخ او با کندم حرکت بدون تغییر رنک ان و تخم او ده درم معتدل و داو الخشک منفج و مسهل و مقی و محلل اورام باطنی و ظاهری و بالخاصیه مبهی و چون با سه هفته از ان بنوشند جهت استسقا مجرب دانسته اند و جهت عسر البول و تقطیر البول و ضعف کرده و الهاب

احشا و یرقان و رفع سموم و بثورها مفید و مصلح او دو هیجان فی غلی و عسل است و اکتحال او با شکر جهت جرب نافع و مقدار شربش
دو درهم است و محرر تریاق او آنچه بقدر سه مثقال الی بجوشانند تا بنصف رسد کشایند با جهة اخراج مشیمه بغایت مجرب
یافته اند **قطف بحری** نباتیست شبیه بعوسج و بی خار و برگش شبیه به برگ زیتون و از آن درشتتر و با اندک شوری و در
ساحل دریا و شوره زار میروید و ابخره در شام مدوح نامند و بحری از اقسام قطف است و نزد بعضی قطف بحری ملوخیاست
گرم و تر و مولد شیر و منی و محرک باه و بیخش بقدر دو درهم جهت احتباس بول و رفع مغص و شکاف عضل نوتو و مفید است
قطاب غذائیست که از خمیر و روغن و حلوای رقیق کوچک ترتیب داده و از مغز بادام و پسته و شکر و بدستور از سنبوسه
بختر و گوشت قیمه کرده جوف آنها را مملو ساخته در روغن سرخ میکنند اقسام او مولد خون متین و مسمن بدن و کثیر
الغذا و بطی و دیرهضم و مولد سده است و آنچه با سنبوسها ترتیب دهند در ترتیب لحوق است و قلیل الغذا از سایر و
مصلحش عسل و مصلح اقسام دیگر آن سکنجبین است **قطاة** بفارسی سنگ اشکنک است و پرندیست با قدر بقدری مانند
ماده مرغ خرد کتر از کبوتر و مخطط بالوان مختلفه و زردی غالب بود و صحرایی و بی آب و سنگدار میباشد و او را خورد وی
گرم و در دویم خشک و مقوی جگر رطب و معده و مفتح سده و دافع استسقا و ریاح غلیظه و فالج و برودت احشا
و اعصاب و محرک باه و دیرهضم و مولد سودا و مصلحش سرکه و روغن و مغز دماغ او و داد بیه خوشبو و سنگدان
او مولد کدورت است و اکتحال خون او گرم را جهت بیاض مفید و استخوان سوخته او گر با روغن زیتون بسیار جوشانیده شند بر جای
جعد روییده و پاشیده موی داء الثعلب و محل او تجربه ثبت شده اند باید دو روز از ذبح آن گذشته تناول نمایند **قطایف**
بفارسی یشته خانی نامند و در لطرم اشاره بان شده و خوردن آن با عسل مولد خون صالح و سریع الهضم و کثیر
الغذا و مقوی اعضا و موافق ناقهین و ضعیف القوه و چون او را با مغز گردکان تناول کنند و بعد از آن سکنجبین نوشند
بغایت باعث فربهی بدن میشود **قطونا** گیاه بزر قطونا است و در افعال مثل گیاه بارتنگ است **قطار بقا** اسقولوقندریون است
قطیوس اسم سریانی سرخس است **قطالا** بتمیمی گویند اسم یونانی درد آراست **قطلیر** قنب بریست **قط** سنور است **قطم**

بفتح کفنا است و در قطن مذکور شد **قعبل** نزد بعضی از اقسام فطر است و نزد بعضی اسم سنبطی سقراطیوه و او نبات
بقدر شلغمی مایل بسرخی و با تلخی و گوشندی و برگش شبیه به برگ نرگس و گل او شبه سوسن و در سیم گرم و خشک و در بعضی نسخ
شبیه بیاز عنصل و عصاره او را که بقدر دو سه درهم با آرد کوسنه خمیر کرده باشند و قرص ساخته جهت سپرز و جنو

نافع

نافع دانسته اند و صاحب منهاج گوید نباتیست شبیه بساق کنگر و سفید و سبطر و بی برگ و بی گل و بیخ او با اندک
تلخی و خشک او زرد مایل بسرخی میباشد و از آنچه با ماست و سیر تناول نمایند **قعال** اسم عربی شکوفه انگور

قعنب اسم عربی و شامل خصیتی الثعلب و ثعلب است **قفر** اسم جنس قار و عرق الحیات و آنچه شبیه بقیر و زمکون
باشد **قفر الیهود** دو قسم است یکی در ساحل دریا یافت میشود که مسمی بحیرة الیهود است و موضعی که در قدیم که قوم
لوط بودند حالا […] بدبو میباشد و از زمین بساحل میاید و […] از زمین کنار دریا که جمع
کنند بهم میرسد و مولف تذکره مخصوص به بحیره طبرستان و ساحل آن دانسته و آنچه از جبال حاصل میشود از اقسام
مومیایی و عرق الجبال است و قفر الیهود الطف است از مطلق قفر و اجود و بهترین قفر الیهود سیاه براق زود شکن است که
بی خاک و سنگ باشد و بد رائحه شبیه بنفط و این قسم از اجزای تریاق کبیر است و سایر اقسام در سیم گرم و خشک و در افعال
قایم مقام زفت و قیر و قطران و نزد بعضی در منافع نایب مناب عنبر و اکثر خواص او از تجربه یافت و شرب او جهت شکستگی اعضا و
ضربه و سقطه و سرفه مزمن و عسر النفس و عرق النسا و تکرید هوام و رفع اسهال رطوبی و اقسام کرم معده و ریاح غلیظ
شکم و قراقر و تقویت هاضمه و اعضا و قرحه ریه و اخراج چرک از سینه و در ورم لوزتین و خناق بلغمی و سوداوی و صلابت
رحم و ضعف جگر و گرده و تقطیر البول و بواسیر و با جند و شراب جهت رفع احتباس حیض و با بوس العلاج و با سرکه جهت خون بستن
در معده و تحلیل آن و ضماد او جهت تقویت اعضا و با موم و ادویه جهت نقرس و مفاصل و الوار و صلابت آن و با اقل
مناسب جهت التیام زخمها و نرم کردن اورام و رفع کرم آن و تنبع و بهر جراحات و الصاق موی زیاد و پلک چشم و صاف
کردن بشره و نضج خنازیر و رفع برص و قوبا مفید و بخور او جهت گریزانیدن هوام و مار و پشه و خروج رحم و اختناق آن
و نزلات نافع و محرک سریع مصر و عین است و […] آن و با آب الشعیر جهت قرحه امعا و ستون او جهت درد دندان کرم زده و
رفع رایحه کریهه دهان و اکتحال او جهت بیاض و مالیدن او بر درخت انگور مانع کرم زدن آن و مضر محرورین و مصلحش
سرکه و آب میوه های سرد و بدلش زفت و قیر و مقدار شربش تا یک درهم است **قفص** بتازی جهت نبات کشوث است **قفلوط**
اسم شامی کراث شامی است **قفد** کوفت **قفوزا** کمفریاست و نزد بعضی قفر الیهود **قفارحا** اسم یونانی کبراست **قفیر**
زنجبیل است **قفهر** قیقهر است **قلقاس** نباتی است که نزد دیلم ابجاس و […] و در مصر کثیر الوجود است برگش مایل به […]
و عریض و بقدر برگ بادام و از میان بیخ چندین شاخ در ساق […] و بدبو […] انگشتی و بر هر شاخی یک برگ میباشد

و بعضی سطبر از زردک و کوتاه و مایل بسرخی اند درون ان سفید و با اندک قبضی و تندی و لذیذ در اول گرم
و در دوم تر و بغایت مسمن بدن و صالح الغذا و محرک باه و جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و بیخ اسفاناخ کرده استعمال
نافع و نفاخ و مضر و مداویت او مولد سودا و مصدع و مصلحش عسل و سکنجبین و ادویه خوشبو و تخم او در افعال اقرب
بتخم کزبره و قدر شربتش از تخم او دو درهم است و قسمی از فلفل صلب و مستدیر میباشد و هرچند طبخ دهند تخته
نمیشود و ضماد ان جهت تحلیل ورم و در و سوخته او جهت قروح و قلاع و تقویت موی مؤثرات **فلفل** نباتیست



شبیه بنبات کنب و چوب او مایل بسرخی و شاخهای او در از و ثمرش مستدیر و بزرگتر از فلفل و املس و بیرون
مایل بسیاهی و مغز ان با حلاوت و اندکی از وجه و پوست ساق او قویتر از پوست کنب و کلش مایل بسفیدی و مستعمل
از او اثر او وست و بعضی او را حب السمنه دانسته اند در دوم گرم و تر و بغایت مبهی خصوصا با کبد و بیاتو
مسمن بدن و قدر شربتش تا یک وقیه و مصدع و مصلحش بودادن او و استعمال سکنجبین است **قُلب** بپای یمنی
وضم اول نباتی است برگش شبیه برگ زیتون و از ان عریضتر و بلندی او بقدر ذرعی و زیاده از ان و شاخهای
او باریک و شبیه باذخر و در اطراف شاخهای او چیزی شبیه بساق پیر و بید و منقسم بدو قسم میشود و پر او
برگهای ریزه میباشد و ما بین ان برگها دانه او و پیر و بی صلابت مستدیر و سیاه و با خشونت شبیه بسنگ ریزه
و منبتش کوهها و زمینهای درشت است در سیم گرم و خشک و مقدار جهت ربو و سرفه و ضیق النفس و اسهال و
فواق و با شراب سفید جهت اخراج سنگ کرده و مثانه و احتباس بول نافع و ضماد او دافع بواسیر و قدر شربتش
تا دو درهم و بغایت مضعف باه و مصلحش حب الصنوبر است **قَلب** بفتح اول لب خار چوب نانمند گرم و خشک و دیر هضم
و ردی الغذا و مجرب او از طبیعت و از بره است و مصلحش سرکه و روغن زیتون و ادویه حاره و مهرای او مقوی دل
و دافع خفقان و اکحال الخونابه در طویتران کرده دهین کباب کردن او وجه جهت بکوری مجرب دانسته اند **قلت**
بفتح اول لام و ثنای مثناة حب القلقلاست و مذکور شد **فلوس** بلغت یونانی بمعنی اذان الدب است و پنج صنف میباشد
باشد و ماهی زهر چوب نوعی از اوست صنفی سفید است و برگش سفید و نرم و ساده میباشد برگ ساده شبیه ببرگ
کلم و سفید تر و عریض تر از ان و ساقش بقدر ذرعی و زیاده بران و چیزی مانند پشم بر ساقش و برگش ظاهر و کلش
مایل بزردی و تخمش سیاه و بیخش در از و بسطبری انگشتی و بزاده ابر لعد دراز تر و باریکتر است و صنف دوم برگ او سیاه

و عریضتر و بزرگتر از صنف سفید و صنف سیم شاخهای بسیار دارد و بی ساقه و برگش شبیه ببرگ به و بر سر شاخها فقاعی
مدور و کلش زرد طلایی و صنف چهارم برگ شبیه ببرگ انجیر و از ان کوچکتر و بی ساق و ملاصق زمین و صنف
پنجم برگش بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسبنده و تندبوی و کلش سفید مایل بسرخی و ساقش زیاده بر ذرعی و لبلاب و کشنده
ماهی است و جمیع اقسام او گرم و خشک و محلل و جالی و مفتح و با قوة قابضه و در بیشتر امراض در افعال قایم مقام یکدیگر هم
زهرج است و پنج صنف سفید و سیاه او جهت منع سیلانات و باب سقفال الابارد با سرب جهة اسهال و مطبوخ او جهت شکاف مقعد
و سرفه نافع و ضماد برگ قسم ثالث جهت سوختگی اتش مفید و ضماد برگ مطبوخ صنف سیم جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل
و شراب جهت شقاقلوس سر و جراحات و گویند مضر بنافع و مضر کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش
انا غورس است و ظاهرا قسم پنجم نبات کو باشد **قلی** در اصفهان کهلاو در خراسان و در گیلان قلیا نامند و ان از اشنان
تازه که جمع کرده بسوزانند بهم میرسد و از نبات رمث و در مرایر نیز حاصل میشود و بهترین او صاف براق سفید است و از ان
جزو اعظم صابون و در چهارم گرم و خشک و جالی و محرق و شرب یکمثقال از او که هفت بار در اب حل نموده تجریع علیه صاف
کرده عقد نموده باشند هاضم قوی و بغایت مشهی و قاطع بلغم معده و دافع قی مایوس العلاج و مقوی معده است و طلای
ان مزیل کثرت و گوشت زیاده زخمها و ثالیل و ناصور و بهق و برص و جرب و در دفع بیاض چشم حیوانات بی عدیل و بیکدرم
او در هاون و کشنده و در اطلیه استعمال او با نفراده ممنوع است و جراره موروث بیوست است که رفع ان دشوارست
و چون قلی با روغن حل کرده بر انگور بپاشند زودتر مویز شود و ملح القلی انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **قلقند**
دار شیشعان است **قلبیقی** کارات **قلونوس** شبوط است **قلفوط** اسم شامی کراث شامی است **قلام** بعربی قاقلی
و نزد بعضی عین الابل است **فلنغار** قیصوم است **قلاو** اذربویه است **فلاکی** نوعی از انجیر سفید است **قلی الصباغین** قلی است **قلونا**
اسم یونانی ظفر القط است و ان شجرة ابی مالک است **قلاطالس** اسم یونانی درخت جاوارت **قلولا** اسم عربی غازات
قلوقیثا اسم عربی اقحوان است **قلقدیس** زاج سفید است **قلقطار** زاج زرد است **قلقند** بدال مهمله زاج سبز است
قلب النخل جمارات **قلقونیا** بیونانی اتیا نجی است که با تش پخته باشند و نزد بعضی صمغ صنوبر صغار و نزد جمعی
صمغ صنوبر کبار و صغار است **قلیمیا** اقلیمیات **قلوس بلایبو** اسم یونانی ذنب الخیل است **قلقلان** و **قلقل** حب القلقل است
قلعی رصاص ابیض است **قلابجاو** بلغت اصفهان عفقیات است **قلان** اسم ترکی حمار الوحش است **قری** نوع مرغیست



از فاخته کوچکتر و بی طوق و بسیار مانوس و نوع سفید او خوش منظرتر است در دوم گرم و خشک و موافق مبرودین و مرطوبین
و مولد خلط فاسد و اکثار او مورث وسواس و جذام و مصلحش روغنها و ادویه لطیفه و تدهین بدو روغن و سیر او موجب رفع
حرکات اطفال و لحم او معین نطق ایشان و بودن او در خانها مبطل سحر و چشم بد است قمل بفارسی شپش و بترکی بیت گویند
و چون با انزال او سوراخ کرده و در وعاء او را جای داده بلع نمایند جهت تب ربع مجرب دانسته اند و چون زنخ او را در سوراخ
احلیل بدوانند دافع احتباس بول است و از خواص او است که چون مریض قریب بموت رسد از او گریزان میشود و چون زن
حامله دو کف دست گذاشته شیر بران بدوشد هرگاه در میان شیر حرکت کند آن زن حامله بپسر خواهد بود و اگر حرکت نکند
بدختر و از تجربیات است قمز اسم ترکی شیر مادیان است که بنحو مخصوص ترتیب او کنند و در لبن مذکور میشود قمح اسم عربی
حنطه است قمون اسم عربی و رومیانست قمیله بلغت شامی نوعی از دو قوت کرده او را حشیشة البراغیث نامند قن بلغت
اکسونیان اسم قضه است قم قریش و قنالبری قصم قریش است قاشیه کاشیرا است قهدا اسم مصری قصب الذریره است قنجر
اسم جنس سقونیا است قنابری در اصفهان مورجه و در خراسان برغست گویند و او شبیه باسفناج و با اندک تلخی و گزندگی است
و بقدر شبری و ساقش باریک و گلش سفید و ریزه و تخمش در غلافی بقدر نخود و در هر غلاف چهار عدد و بسیار شبیه بتخم دل
در دوم گرم و خشک و در اول گرم و لطیف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مفتح سده جگر و سپرز و موافق محرورین و مبرودین
مقوی مجاری بول و جالی و مقطع و منقی سینه و ریه از اخلاط فاسده و با ادویه ملین طبع و رافع یرقان و سعوط آب
تخم او جهت رفع رطوبات دماغ و خوردن و طلا کردن او جهت بهق و وضح و کلف مجرب و جهت بواسیر نافع و مولد سوداست و مصلحش حلب
او سکنجبین و روغن بادام و امثال آن قنطوریون اسم یونانی و آن نباتی است کبیر و صغیر و کبیر را غلیظ و صغیر را دقیق گویند
و کبیر را شاخش شبیه بشاخ حماض و خشن و بقدر دو سه ذرع و پر شعبه و برگش مانند برگ جوز و در هر شعبه قبه مایل
بزردی و گلش قبه گلی و زغب دار و تخمش شبیه بتخم کافشه و بیخش سطبر و سرخ و صلب و پر از رطوبت و بسیار سرخ و با تندی
و شیرینی و قبض و منبتش زمینی که آفتاب بسیار تابد و کوهها و پشتهها است و قوتش تا ده سال باقی در آخر دوم گرم و
خشک و عصاره و بیخ او قوی تر از سایر اجزا و مدر حیض و مخرج جنین مرده و مفتح سده او مجفف بی لذع و جهت رفع
کهنه و ضیق النفس و فسخ عضل و عصب و شکستگی اعضا و تفتیح سده و تنقیه دماغ و سینه و رفع یرقان و استسقا
و سیر نوعی نفث الدم مزمن و درد پهلو و رحم و مغص نافع و ضماد تازه او تنها یا بخشک آن با مرهمها جهت التیام جراحات

بغایة قوی الاثر و در سایر افعال مانند قسم صغیر و از آن ضعیفتر است و مضر سر و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو
درهم است قنطوریون دقیق منبتش نزدیک آبها و شبیه بفودنج و ساقش از نیم ذرع و با شاخ و زیاده بر شبری و گلش بنفش
مایل بسرخی مانند گل شب بو و از آن کوچکتر و برگش شبیه ببرگ سذاب و ثمرش شبیه بگندم و بسیار تلخ و بیخش کوچک و بی نفع
نافع و قوتش تا ده سال باقی است در اول سیم گرم و خشک و لطیفتر از کبیر و ساق و برگ و گل او قویتر از عصاره او و مجفف بی
لذع و در جمیع افعال قویتر از قسم کبیر و ساق و برگ و گل او قویتر از عصاره او و مجفف و طبیخ او که در دو مثقال آن تا هفتاد
مثقال آب تا هفتاد مثقال آب جوشانیده باشند که بنصف رسیده با شکر و امثال آن بنوشند مسهل مرة الصفراء و مرة
السوداء و زرداب و بلغم و رافع ضرر سموم هوام خصوصا عقرب و صرع و قولنج و درد مفاصل و امراض بلغمی و مفتح سدد
جگر و صلابت سپرز و منقی دماغ و اعصاب و با ماء الاصول دافع عرق النسا و افراط عمل او منوذی باسهال الدم و بیت
و ضماد تازه او جهت قروح خبیثه و التیام جراحات و با سرکه جهت ورم دختهای تازه و کهنه و با اردرس جهت مفاصل و با
آرد جو جهت دردهای تازه و شرب عصاره او با طبیخ حلبه جهت امراض سینه و طلای عصاره او با سرکه جهت درد سری که
از آفتاب و شرب خمر بهم رسیده باشد نافع و چون موی سر را بنوره رفع نموده عصاره او را با سرکه طلا کنند جهت
رفع شپش و رشک و با شیره دختر جهت ورم پلک چشم و درد آن و با آب کاکنج جهت سطبری پلک چشم و جرب با
آب رازیانه و شیر جهت دردهای کهنه چشم و آثار قرنیه و شعیره مفید و چون پلک را بر گردانیده عصاره او را با آب انار
بمالند در حال رفع جرب آن میکند و آب برگ بخورش جهت ریح سبل و قطور او با روغن جیری و امثال آن جهت ضربان
گوش و با آب برگ شفتالو جهت کرم آن و با آب ترب و مانند آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس و خردل و سرکه جهت درد
گوش و کری و سعوط او با سرکه و آب عسل جهت قروح بینی و دغاغ خصوصا با انفحه زاج و کافور و اسفیداج و مضمضه
او با گلاب جهت اوتاد با گلاب جهت آنچه گفته شده دهان و طلای مسحق و طلای او با آب جهت شقاق لب و غرغره آن با آب انار ننک
و عنب الثعلب و عوسج جهت ورم لوزتین و خناق و با طبیخ جوز السرو جهت دندان متحرک نافع و هرگاه عصاره او موجود
نباشد اصل او را منحل با آب بقوام رسانند و حمول عصاره تازه او مدر حیض و مخرج جنین و نطول و بخور او رافع
کزاز و مضر امعا و مصلحش صمغ و کثیرا و قدر شربتش از تازه او یک درهم تا دو درهم و از خشک او سه درهم و در حقنه
پنج درهم و از عصاره او یک درهم و بدلش بوزن آن افسنتین و نیم وزن او بابونه و نیم مثقال ترید و نزد بعضی بوزن او

برا وسیاوشان و نیم وزن او برگ حنا است و حقنه با طبیخ او و روغن کنجد جهت درد کمر و عرق النسا و قولنج سعید یالات
و ضماد کل او در تسکین درد عقرب کزیدن و رفع کزیدن افعی قوی الاثر است و روغن او که ابها او را با روغن زیتون
بجوشانند تا روغن بماند مسخن عصب و مقوی بدن و رافع اعیا و فالج و سهر و عسر و لاغری و ریاح و دردهای مزمن است
و شرب او که ابها او را با شکر بقوام آورند در جمیع امور مذکوره مفید است قنبیل چیزیست شبیه بریگ سرخ زرد مایل
بسرخی و کویند نبتی است که در یمن بخاک مخلوط کشته بان شکل میشود و نزد بعضی تخم نباتیست و جمعی کویند تخم
سرخ است در دوم کرم و خشک و نزد بعضی سرد و خشک و مسهل رطوبات و لزوجات و شرب او در اخراج اقسام
کرم معده و امعا قوی الاثر و مضر امعا و مصلحش شیر و کتیرا در دو ر و ادویه مجفف زخمها رافع جرب و سعفه و قدر
شربتش دو درهم و بدلش و خشیر لبانست قنفذ بفارسی خارپشت و در تنکابن دارسو و در مازندران ارچو نامند
و بترکی کرپی کویند حیوانیست مویهای او مانند خار و اقسام میباشد جبلی او را دلدل نامند و بری و بحری او کوچک و مراد از
مطلق او بریست مجموع ان در دوم کرم و خشک و کوشت او صالح الغذا و محلل ریاح و قولنج و مداومت او رافع جذام
و باعث وقوف ان و جهت استسقا و سپرز و درد کرده و نقرس و مفاصل و فتح عصل و تقطیر البول و بول در فراش
و تحریک باه مرطوبین و کباب او ولوف و بچه بب و مداومت او مورث عسر البول و مفسد معده و جکر و مصلحش روغن بادام
سرکه و مصدع و مضر کرده و مصلح ان عسل است یا سکنجبین و سوخته بری و بحری او جالی و محلل و رافع کوشت زاید
زخمها و التیام دهنده ان و شرب نیم درهم ان را جهت ربع مجرب دانسته اند و ضماد کوشت او جهت خنازیر و غدد
و پیه او جهت کلف و نمش و پوست سوخته او با زفت جهت داء الثعلب و جکر خشک کرده او جهت استسقا و ذرور
او جهت رفع انتشار زخمها و جذام مفید و شرب ان با آب مورد جهت اخراج جنین مرده مجرب دانسته اند و اکتحال او رافع
بیاض است و قنفذ جبلی که متمایز از سایر اوست و خورده او جهت نقرس و علل و بدستور ضماد کوشت و خون او و طلای
خون او رافع چرک بدن و جالی و کلف و حول او مدر حیض است و کویند در موضعی که خارهای درشت او باشد هوام
تردد نکنند و ما را از اقسام قنفذ کرزانست و قنفذ بحری لذیذتر از بری و ملین طبع و مقوی معده و مدر
بول و جلد سوخته او جهت جرب و قوبا سر مفید است قنب بکسر اول و تشدید نون و فتحه ان معرب از کنب
فارسی است و برگ او بنک و اسرار و ورق الخیال و حشیش گویند و پوست ساق او را کنب و تخم او را شاهدانه نامند

وشکو

وشکوفه و غبار نخل و را چون نامند برگش مرکب القوی و در سیم سرد و خشک و با حرارت لطیفه و برودت کثیفه و مسکر
و بسبب جزو حاره مفرح و مشهی و مبهی بالعرض و بعد از تحلیل جزو حاره و بقای اجزای بارده مخدر و مضعف
حواس و جکر و معده و مورث فساد رنگ رخسار و استسقا و بلادت و کثرت آن موجب جنون و تکدر روح دماغی و اکثار
او قاطع باه و مجفف منی و شیرینها مقوی فعل او و ترشیها مضعف آنست و بری و بستانی میباشد و بری را برگ
مایل بسفیدی و پوست او را زمینشود و تخمش شبیه بحب السمنه و قوی تر از بستانی است و قطور عصاره او کشنده
کرم کوش و سعوط ان منقی دماغ و شستن سر با طبیخ او رافع ابریه و قمل موی سر و ضماد مطبوخ بیخ او رافع اورام
حاره و مسکن درد آن و نقرس و شرب تخمش از یک درهم تا دو درهم و بغیر معتاد زیاده از ان کشنده است و شاهدانه در اول سیم
کرم و خشک و محلل ریاح و مسکن غثیان و مدر بول و قابض طبع و مجفف منی و بوییدن او و اضر دکرات و اکثار او باعث
قرحه امعا و مصلحش خشخاش و سکنجبین است و دود کنب بوسیدن را جهت جراحات مجرب دانسته اند و روغن شاهدانه که
بدستور روغن بادام کرفته کرم و خشک و جهت درد اعصاب و صلابت رحم و درد کوش و رفع اورام صلبه نافع و شرب ان
قاطع باه است قنبره بفارسی چکاوک و بترکی قزلاق و از عصافیر مشهور است کباب او رافع قولنج و مدر بول و حصا و
امراض مثانه و کوشت او ملین طبع و مضر محرورین و مصلحش سرکه و میوه های ترش است قندور اسم حیوان جند
بید ستر است لباسی مهیست او رافع ریاح و جلوس بر آن رافع نقرس است قنبیط بضم اول و تشدید نون و فتح ان
و کسر بای موحده بفارسی کلم رومی و کلم کرد نامند مرکب القوی و با رطوبت غلیظه و قوه مفتحه و محلل و مبهی و مدر
بول و بالخاصیه محلل خمار و مولد سودا و مضعف دماغ و مبخر و ردی الغذا و سده و در سایر افعال مانند کرنب و مصلحش
مصالح حار و روغن بادام و زیتون و ادویه لطیفه و مایرا و مانع مستی و نطول طبیخ او جهت مفاصل مفید و تخم او معند
منی است قنا آ نوعی از انکور و طالبیلی است و نزد بعضی طبرزد یا بسر و بلغت مصری اسم اشق و بلغت مغربی کلچ قنلیس
و قنابر بوشاه دانه است قنابری الغزلا اسم یونانی قیصوریست قنه باروداست قنباری بیاو بغیر رای ششاه تخاف نجف
مصنوعست قنطا در الاخوین است قنطر سادا و وانست قندول اسم فارسی دار شیشعان است قنیری کندرات
و حیوان جند بید ستر را نیز شامل است قنفهو قیقهور است قندوله بلغت اصفهان علك البطم است قند شکر طبرزد است
قنطولیدون نوعی از ابرون و آن نباتی است برگش مستدیر و با اندک تجویف و ساقش کوتاه و تخمش متصل بساق او و

بخش مانند زیتون و بانیدی و تلخیست مرکب القوی و با قبض و تحلیل و جالی و رادع و شرب برگ او مسکن التهاب معده
و با شراب و عسل نافع تفتیح سدد و ضماد او جهت اورام حاره و حرارت معده و احشا و شقاقی که از برودت هوا بهم رسیده باشد
و بیخ او گرم و خشک و مفتت سنگ مثانه و مدر بول و ضماد عصاره بیخ و برگ او محلل ورم زخمها و با شراب وسیع کنندهٔ
تنفس جراحات **قواریر** زجاج است **قوق** حجر الرحی است **قوافی** اسم یونانی و بمعنی بخور است و شامل بخور خوشبو و نزد بعضی
حیوان جند بیدستر است **قوفالس** نوعی از دوقو است و نزد بعضی تخم کرفس کوهی **قوبیا** اسم یونانی ابنخاکستر است
قوشیرا اسم یونانی طباقی است **قوطوما** اذریون برئیت **قونیطس** اذریون سیاهست **قوییا** قسط است **قونادوس**
اسم یونانی قطلب است **قوریده** اسم یونانی کزبره است **قوب** بضم اول و فتح ثانی قشر البیض است **قوالبو** اسم یونانی
بسد است **قولن** اسم یونانی کرنب است **قوفالاس** اسم یونانی اجاص است **قوذریناسیلا** اسم سفرجل است **قوفیون** اسم
قرصی است از اجزای شرو دیطوس و شکوان و آنیز اسم باسد **قومانیطس** طین الکرم است **قومنی** مرز است **قود**
بنیر کهنه است **قوش** گیاه وج است **قوری** اسم ترکی حل است **قوزی غلاقی** اسم ترکی خاخل است **قوز** اسم ترکی جوز است
قوزوف اسم ترکی غراب اسود کبیر است **قوش اذوی** اسم ترکی عنب الثعلب است **قوبروق** اسم ترکی الیه است **قوروق** اسم
ترکی ذنب است **قوش دیلی** اسم ترکی لسان العصافیر است **قوبیق** اسم ترکی ضیان است **قوم** اسم ترکی رمل است

قهوه اسم خمر غلیظ است و الحال متبادر از او بار درختی بمی است که در یمن بهم میرسد بقدر فندقی و چون از غلاف
مقشر کرده مغز او منقسم بدو قسم گردد مایل بسبزی و بعضی بزردی و با عفوصت و سیاه او تلخ و غیر مستعمل است
و درخت او بسیار شبیه بدرخت زعرور و غلاف او را قشر نامند و بطریق مغز او بوداده استعمال میکنند و مزاج
او را اختلاف ذکر کرده اند و آنچه تجربه و قیاس ظاهر میگردد در گرمی معتدل و خشکی او غالب است و قشر گرم و خشک تر از
آن او مجفف رطوبات و مدر بول و با قوه قابضه و مولف ذکر او را مفتح دانسته و جهت سرفه بلغمی و نزلات و تسکین
غلیان خون و رفع اعیا و ابله و حصبه و شرای دموی و تقویت معده و منع صعود بخارات بدماغ نافع و اکثار او مورث
بیخوابی و مضعف باه مبرودین و مضر مزاج سوداوی و مصلحش روغن بادام و پسته و شیرینیهات و چون بطریق
نخود بار یک گرم برشته کنند که سیاه نشود قطع اسهال بغایت است

قیصوم نوعی از برنجاسف است و در برگ و قیه
مانند او سوای آنکه از ساق برنجاسف شاخها بسیار برآید و از ساق او شاخ و اکثر از یک ریشه یک ساق برمی آید و در انتهای

ساق قبه و چتری و طول ساق از شبری زیاده و کمتر نیز از آن میباشد و بر آن برگهای ریزه مثل ساق زنبق و ساق اناث او بطن وار امارطیون
و برگ او مفروش بروی زمین و گلش با عطریه و ثقل و امیه شبیه برنجاسف و طعمش تلخ و زرد و زبایات
و بعضی این اشنان را جمیع قیصوم برنجاسف دانسته اند در سوم گرم و خشک و محلل و از افسنتین و رافع شب لرزه
و درد سینه و ضیق النفس و ضرر ادویه فتاله و دیدان و مفاصل و عرق النسا و فاتل اقسام کرم معده و امعا و بخور او از آن
او گریزاننده هوام و ضماد او محلل اورام و رافع ضرر گزیدن عقرب و رتیلا و حمول او مخرج جنین و نطول او جهت صداع
بارد و سوختگی و جهت نزف الدم و داء الثعلب با روغن بید انجیر و روغن ترب جهت سوختگی بر امده و ریش موثر و مضر دیده و
مصلحش کثیرا و خشخاش و بغایت مضر معده و مصلح آن عسل و شیخ و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش افسنتین و با بونج است
و روغن او که از برگ و گل او گیرند محلل صلابات و مدر حیض و مسخن رحم و باعث انضمام فم و رافع لرزه و امراض بارده عصبانیست
قیقهر صمغی است شبیه به بند دروس و بد بوی و بد طعم و هندی زال و بفارسی لعل معبری و بعربی بخور نامند و تیمچی
گویند اسم عربی است در سوم گرم و خشک و مدر حیض و مخرج جنین و منقی دماغ و با ماء العسل جهت صرع و
استسقا و ربو و پیچ و روز متوالی آشامیدن او با سکنجبین و با ابجهه سپرز و دفع قریحی تبه و سنوت او جهت درد دندان
انجبراست و اکتحال او جهت ضعف باصره و دفع اثار چشم و مرهم او جهت جراحات تر منسر تا صحو مجرب و قدر شربتش یک درهم است
قیشور حجر القیشور است **قیر** قار است **قیاسون** بمعنی کوید کو بید دار چینی است **قیقن** پوست تخم مرغ است **قیقالس**
سپستان دونست **قنا** گیاه خرفه است **قیمولیا** طین قیمولیا است **قیرس** اسم یونانی موم است **قیطاقوس** ترس است **قیوند**
قاوند است **قیروطی** شامل موم و روغن است اعم از آنکه ساده یا مرکب از سایر ادویه **حرف الکاف کافور** صمغ درختی است و اقسام او

میباشد و بیاحون سفید مایل بسرخی و شبیه بمصطکی و مسمی باسم پادشاهی است ریاحی نام که اول کافور را یافته و این قسمی است
که بظاهر درخت بروز میکند و قیصوری او بسیار سفید و صفایح و صاف و در جوف درخت یافت میشود و کافور
موقیا و دیگر ماهای چوب درخت از جوشانیدن بهم میرسد و او تیره رنگ و ناصاف است و درخت کافور مخصوص بلاد سراندیب است
و درخت بزرگی میباشد بحدی که بر صد سوار سایه گستر میشود و همیشه سبز و چوب او سفید و سبک و بی شکوفه و ثمر است
و از چوب او جهت پادشاهان سریر میسازند و بالخاصیه هوام و پشه و قمل و کیک پیرامون او نمیگردد و گویند بسبب کمی آب
او است که از جهت کوری هوای آن مکان پلنگان بسیار همیشه بجانب آن درخت رو آورند و لهذا که در حین قطع درخت از او بیک دست آرام

الکافوراست در غایت سفیدی و ابیض و غلیظ مایل بسرخی و در سوم گرم و خشک و بجلا چون بدن و ظرف و فرح جامد است و
منکس نزد یکی باد نمیکند و دافع درد استخوان و مفاصل و امراض بارده و مصدوع و مصلحش روغن بنفشه است و کافور
در سوم سرد و خشک و مفرح و قاطع نزف الدم اعضا و رعاف و اسهال حار و عرق و دافع تشنگی والتهاب جگر و قرحه
و سل و دق و حرقة البول و جمیع امراض حاره و مقوی حواس بحرورین و تریاق سموم حاره و منوم صاحبان دماغ حار و باشد
و عینه و مقوی روح حیوانی مبرد المزاج و سعوط با آب کشنیز جهت رعاف و با آب کافور جهت رفع بخارات بحرورین و با روغن گل جهت
اورام حاره و سنون او جهت دندان کرم زده و قلاع و ذرور او جهت قروح خبیثه و شامیه با ادویه مناسبه جهت زخمهای حاره
و جراحات تازه و قطع خون آن و تسکین درد مجرب و اکتحال او جهت رمد و طلای او جهت درد صفراوی و شدت حرارت و روح
و ضماد او برنا فوج و پیشانی جهت درد رعاف مجرب و مضر باه و مضر سنگ مثانه و اکثار او قاطع نسل و اشتها و مورث
سفیدی موی و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره خوش بوی و بسیار بوییدن او مورث بیخوابی و مصلح او روغن سوسن
گل و امثال آن و قدر شربتش تا یک دانگ است و در مثقال او قاطع باه و مفسد معده و گویند انیقدر قاتل است و بدلش
دو وزن او طباشیر و یک وزن او صندل سفید است و کافور مصنوع که از کر بقدر دو درهم و حجر الرخام ده درهم
روغن بنفشه نیم درهم و قدری کافور ترتیب میدهند فرق او با کافور اصلی ثقل و چسبندگی مصنوع است و بوی اصلی
غیر مصنوع شبیه به بوی پوست لیمو و ترنج است **کاشم** اسم فارسی است و یونانی ایفسطیون و در دیلم زیره کوهی نامند
منبتش کوههای بلند جنگل دار است ساقش باریک و شبیه به شبت و برگ و برگش مانند برگ اکلیل الملک و از آن
نرم تر و خوش بوی و برابر اطراف ساق باریک و برش کاهو و اخرشاخ چتر دار و ثمرش سیاه و از بادیان باریک و تند
طعم و با عطریه و خوش بوی و مستعمل تخم و بیخ اوست و قوتش تا سه سال باقی و در سوم گرم و خشک و مفتح سدد و
محلل ریاح و منضج خلط خام و مقوی معده و مسهل اقسام کرم معده و امعا و مدر بول و حیض و تریاق سموم بارد
و هاضم و دافع استسقا و رطوبت معده و دردهای بارده و مخرج جنین و اهل روم بجای فلفل داخل اطعمه میکنند
و بسیار ملطف الجواهر است و جهت عسر بول و احتباس حیض و سنگ مثانه و خون بمجاری معده و مثانه و سوء هضم و ربو
و عسر نفس و تحریک اشتها و اعانت بر حمل و طلای او جهت عرق النسا و فالج و سایر امراض بارده نافع و مضر بیرون و مصلح
او کثیرا و مضر مثانه و مصلح آن از بانه و قدر شربتش دو درهم و بدلش زیره و تخم کرفس جبلی و تخم رزد له **کاوی** اسم هندی چمیا

وبعرب

وبعرب کند نامند در حوالی عمان و یمن هم میرسد و کثیر الوجود است و شبیه به درخت خرما و برگش صلب و قوی و نرم و طویل و
برگ مانند و ثمرش مانند غلافی چهار علاوه دانه شبیه به دانه خرنوب و شکوفه او مانند شکوفه خرما و بغایت خوشبو و او را کبو نامند
بعد از شکفتن در روغنها پرورش میدهند و مسمی به دهن الکادی و جهت درد کمر و مفاصل و ریاح و جذام نافع است و کاذی
در اخر دوم گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مقوی بدن و حواس و بانفریح و دافع خفقان و اعیا و ماشری و شور جگر و سکر
دردهای صعب و شربت او که چوب باد او کوبیده و بجوشانند و آب او را با شکر بقوام آورند جهت ابله و حصبه و جدری مجرب
و اهل هند را اعتقاد آنست که چون شوربا کرده بنوشند زیاده بر نهم عدد آبله نمیاید و خاکستر او را جهت التیام زخمها مجرب
دانسته اند و دانه او مقوی دل و معده و جگر است و رب کند فوتش از دانه او و بدلش نیم وزن او صندل سرخ و مثل آن نیم وزن
کاکنج بفارسی عروس در پس پرده نامند و از انواع عنب الثعلب است و بستانی او را بیابانی نامند و برگش عریض و بزرگتر و در
قوه مثل او و سر شاخهای او نکون و ثمرش در غلافی سرخی شبیه بمثانه و دانه اش بقدر فندقی و بعد از رسیدن سرخ می
شود و گلش سفید مایل بسرخی است و جبلی او را برگ مانند برگ سیب و غبار آلوده و سیاه و ساقش با رطوبت چسبنده
و نبات او بزرگتر از بستانی و گل او بسیار سرخ و دانه اش زرد مایل بسرخی و در غلاف زردی و منبتش سند که انجا او
او را کاکنج منوم نامند و در عقد بر قوتش از خشخاش و مدر بول و یک مثقال او منوم و زیاده از آن مورث اختلاط عقل
و جنون است و مراد از مطلق کاکنج بستانی اوست و مستعمل از آن پوست سرخ دانه او و قوتش تا سه سال باقی و در
اخر دوم سرد و خشک و مدر بول و دافع اورام کرده و مثانه و قرحه آن و مخرج صفرا بادرار و مصلح جگر و دافع ربو و عسر
نفس و اقسام کرم معده و مدا و متر او هر روز بقدر یک مثقال جهت برقان مجرب و بلع کردن هفت عدد دانه او در ابتدا از پاکی
از حیض جهت منع حمل مجرب یافته اند و مخدر و مصلحش کلقند و قدر شربتش از پوست دانه او پنج درهم و بدلش عنب الثعلب
کابجی سرکه هندویست و از حبوبات میسازند و طریق او از برنج است و طریق آنست که جو با برنج خام ضاد و ده
شیشه کنند تا چهل روز زیاده بر آن در آفتاب گذارند و او جالی و مقوی اعضا و مسکن حرارت خون و صفرا و مضر
معده و مصلحش عسل و گلقند است **کاوزبا** اسم فارسی بلسان النورات است **کاربا** کهربا است **کافور هیودی** و **کافور**
ریحان با الکافور است و نزد بعضی کافور بر اسم القرا است **کافور مرتی** قسم نا صاف کافور است **کافور الکبدی** زنبادات
کاسلس اسم یونانی جوز است **کاسوس** خشخاش زبدیست **کاملاد** نادریون سیاه است **کاشم رومی** سیناالیون است

کاسر الحجب نوشادرست کاجل اسم هندی اثمد است کابخی اسم هندی بیخ کان اسم هندی شکر است کالمری اسم هندی بیخ
ازاد درخت است کالبری اسم هلیله کابلی است کاشیرا اسم هندی عصاره است کازرا اسم هندی جوز است کاره اسم مطبوخات
مسهله و منضجه کالهانو اسم هندی نشادر است کاویل اسم هندی غاریقون است کالی بلغت هندی سیاه است کاجو اسم
هندی تخم زردک است کاکرا و لکره اسم هندی سرطان است کای اسم هندی بقر است کاکوند اسم هندی نوعی از بیش است
کالوت اسم هندی نوعی از بیش است کاک اسم هندی کاغذ است کاندکا اسم هندی قطب السکر است کاو اسم فارسی بقر است کلو
کوهی اسم فارسی بقر الوحش است و ایل است کاسنی تاک و کاسنی صحرائی هندبا است کاسنی زنج اسم فارسی خندبیل است کاهو اسم فارسی خس است
کاوروس جاورس است کاجیره و کاشه اسم فارسی احریضا است کاوذان اسم فارسی کوسبرات است کاوداد اسم فارسی جاورس است
کاوزهره اسم فارسی حجر البقر است کابیش اسم دیلمی خطرات است کاغذ اسم فارسی قرطاس است کاه اسم فارسی تبن است کار
اسم فارسی عنکبوت است کاسه شکنک اسم فارسی شقایق النعمان است کاوچشم اسم فارسی اقحوان است کبر نباتی است خاردار و
شاخ و برگش باریک و غلاف گل او مثل زیتون و گلش سفید و در وسط آن چیزی شبیه بموی و ثمرش که خار کبر نامند و بلوط
دراز و تخم او زرد و با رطوبت لزجه و در تخم انجیر و کوهها بسیار میباشد و بیخ او و پوست بیخ آن قوی‌تر از سایر اجزا و در سوم
گرم و خشک و مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و مجرب جهت ورم سپرز خصوصا پرورده او و برگ او
عسل و محلل ریاح و تریاق سموم و مدر و مرقی السوداء و جهت فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل نافع و با ادویه خوشبو مثل
سنبل الطیب و اذخر و عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن و غرغره طبیخ او دافع بلغم اعضای نفس و ضماد تازه او را منضج
و قوابا او در ترس محلل و ورم سپرز و بجهت دافع بواسیر و مضمضه طبیخ او با سرکه و خاییدن او جهت درد دندان نافع
و بطلیموس در کتاب ذخیره فرموده اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل آن روغن کنجد بجوشانند تا آب بالتمام
و روغن تا نصف بسوزد بمالند و ابر سر ضماد غلیظی کنند موی را سیاه کند و هرگز سفید نروید و مجربست و ثمر او
قبل از شکفتن که گل کبر نامند در دوم گرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ آن و از آن ضعیفتر است
و در دوم نافع نواصیر چشم و خیار کبر گرم و تخم او در سوم گرم و خشک و خیار در سوم او بدون خاییدن مانند او و ملین طبع
و ترشی کال و خیار او محرک اشتها و جالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و مصدع محرورین و خیار غیر پرورده او بسیار مفسد
معده است و ساق و برگش در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از گل او و محلل خنازیر و نواصیر چشم است و عصاره

فصل الکاف مع الباء

ان کندن اقسام کرم معده و ضماد او با زفت نافع قروح شهدیه و قروح خبیثه و محلل قوی خنازیر و سایر اورام بلغمی است و در جمیع
افعال مانند او و قوی‌تر از برگ او و غرغره طبیخ همراه اجزای او منقی دماغ و مفتح سده است و قدر شربت از ابتدای آن تا هفت درهم است که با عسل
و سرکه و شکر بنوشند و از تخم او تا سه درهم و در مطبوخات تا هفت مثقال و مضر مثانه و مصلحش انیسون و مضر معده
محرورین و مصلحش سکنجبین است کبیکج در اصفهان موسک نامند و بترکی [illegible] و آن چهار قسم میباشد
و نبات همه شبیه است بگشنیز یکی مایل بسفیدی و با رطوبت لزجه و گلش متوسط در سطبری و درازی و بیخش تلخ و
کوچک و برش شبیه ماننده خربق سیاه و منبتش نزدیک آبهای جاری و قسم دیگر شبیه بقسم اول و گلش بنفش و بسیار
تند است و قسم سوم نباتش بسیار کوچک و گلش زرد طلائی و بدبوی قسم چهارم گلش [illegible] اقسام آن در آخر سوم گرم و
خشک و با حدت و محرق جلد و ضماد تازه او در اندک زمانی موجب جراحت و در اعضا و با روغنها جهت جرب حیوانات
و تقشیر جلد و برص و اقسام ثالیل و داء الثعلب و نطول مطبوخ او جهت سعفه و بیخ خشک او در عطسه آور و دافع
از کندن و طلای او از خارج جهت درد دندان و از داخل جهت [illegible] و حمول او جهت اخراج جنین و مشیمه و احتباس
حیض نافع و در و مشغال و کشنده و چون با مثل او [illegible] بر عضوی بگذارند [illegible] کبابه دانه ایست
قریب بحب بلسان و خوشبو و مایل بسیاهی و مغز او سفید و درخت او مانند درخت مورد و از هند و چین و اقلیم نوع
صغیر است و قوتش تا ده سال باقی است در دوم گرم و خشک و لطیف و بغایت ملطف و مفتح قوی سدد احشا و
کرده و مخرج سنگ و بول و جهت امراض جگر و سپرز و ریاح و خفقان و صاف کردن آواز و رفع درد سر
و اسهال و تقویت معده و احشا و خوشبو کردن دهان و امراض لثه و قلاع و ضماد با پیه حیوانات جهت تحلیل اورام و با
غالیها جهت خوشبوئی [illegible] و تقویت آن نافع و طلا کردن او بر قضیب بغایت ملذذ جماع است و مضر مثانه و مصلحش
مصطکی و شربتش یک مثقال و بدلش فلفل و دارچینی است کبریت بفارسی گوگرد نامند و آن اصل جاد [illegible]
و زیبق اصل باد [illegible] و چهار قسم میباشد یکی سرخ لامع و کبریت احمر نامند و یکی زرد مایل بسبزی و آن را مصطکاوی
و اصابعی نامند و یکی سفید و سنتی بگوگرد فارسی است و قسم چهارم مایل بکبودی و او را کبریت اسود و کدر نامند و انجه
از طبیخ آب چشمهای گرم و از غار بعضی اماکن بهم میرسد مایل بسیاهی میباشد و بهترین آن احمر است و باصطلاح
اهل کیمیا اکسیر مصنوع [illegible] و سنتی بگوگرد احمر است و اقسام او در آخر سوم گرم و خشک است

مکرر وی غالب بر خشکی و قوت تریاق سموم الافاعی و در غایت دهنیت و نفع بیرون او بطریقی که محترق نکردد از اسرار عظیمه و در غایت
اشکال است و محلل و ملطف و مسخن و مجفف و جلا و جاذب و شرب او مفتح و رجیع سموم بارده و تخم نیم درمی جهت سرفه رطوبی
و ربو و اخراج جراحت و بلغم سینه و شش و رفع یرقان و زکام و نزله و طلای او مسکن ضربان اعضا و سفید کننده موی
عسل و بعد مستور با بول دواب دهن جهت گزیدن هوام و با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای سوداوی ...
و با سرکه و قطرون و علاج البطم جهت قطع قلع آثار و حکه و جرب و بهق و برص ناخن و نقش جلد و دا الحیه و ثعلب اکلا و
قروح رطبه جهت قوبا و با سرکه و قیمولیا جهت سعفه و با جند جهت تحلیل صلابات و با حب الغار جهت امراض بارده و صداع و با
نانخواه و نیم وزن کوکرد ضماد عرقی جهت سعفه و قروح سر و قوبا و جرب و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبه جهت نقرس نافع
و زرور او بر بدن قاطع عرق و سعوط ان جهت سکته و شقیقه مفید و بخور او جاذب زکام و نزله و مسقط جنین است و بخور
و با عشکر زانیدن هوام و بخور و قطور او رافع کری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کثیرا و شیر تازه و شربتش
از دو دانق تا یک مثقال و بدلش در اکثر افعال زرنیخ است و مصعد او جهت تکلیس معادن و رفع جرب و سپیدی موی سفید
کرده او نایب مناب جوهر زرنیخ است و روغن کوکرد بنهجی که ساختن آن در دستورات مذکور است جهت جمیع دردهای بارد
و جرب و حکه و سعفه و قوبا بسیار است و عرق کوکرد بغایت مجفف و سریع النفوذ و محرق و مفرح جلد و جالی و رافع
رطوبات و مسخن و محرق اخلاط و ما لیدن او بر دندان دافع کرم و فاسد دندان و کثافات است و طریق عرق کرفتن در
دستورات مذکور است کبد بکسر اول و جزم ثانی بفارسی جگر نامند و مجربات جگر اردک و مرغ و بوادی و بعد از ان
جگر بز نافع است و جگر شتر و غلیظ و دیر هضم و خوش کمتر از آن و بهتر سبقول اغونتر ... و مصلحش ابکامه و سرکه و کباب
او با نمک و ضماد عرقی جهت تو خاصه اعضا و اسهال القوی الاثرات و جگر بز بالخاصیه جهت صرع مصروعین و تجربه رسیده و خوانده ...
جگر هر حیوانی در اصلاح ان عضو است کباب اسم عربی کوشت با آتش بریان شده است و اختلاف خواص او بحسب اختلاف لحوم و طرز
او کوشتهای لطیف است که در نرمی و بیشتر جمیع اجزای او بیک نواخت باشد و آن سوای خون متین و مسمن بدن و مقوی
کرده و محرک باه و اشتها و موافق معده مرطوبین و مقوی اعضا و دیر هضم و مولد خون صالح و با سماق و ادویه حاره
جابس اسهال مفرط رطوبی و مورث صداع و مصلحش سکنجبین و خوردن ابجد از کباب بغایت مضر است کبریت الذهب
نوشادر است کبش معرب است کبت اسم فارسی حنظل است کبیخ بطارخت کیوه نوعی از نیلوفر است

کبیکنانی

کبابه ام اسم فارسی کبابه چینی است کرکا زوانی اسم شیرازی خرنوب شامی است کبک اسم فارسی کبج است کبک دری اسم فارسی
وجت کیلک اسم ترکی نعل است کبوتر اسم فارسی حمام است کبابه شکافته اسم فارسی فاغره است کبوتر بچه اسم فارسی فرخ
الحمام است کبو اسم هندی کهربا است کبو اسم هندی کافور است کبیر اسم هندی توتیا است کبوک اسم هندی قبج است
کبود اسم هندی شقنین بری است کتان نباتیست بقدر دو ذرع ساق او بر کشنیز باریک و کلش لاجوردی و غلافهای او قریب
بجوزی و پر از تخم و پوست او را مانند پنبه ریسمان نموده لباس ترتیب میدهند سرد و خشک و لباس او رافع حرارت و باعث تقلیل
عرق و جهت جرب و حکه و ورم نافع و بخور کیاه او جهت ستره زکام و اصلاح حال رحم و سوخته او قاطع خون جراحات والتیام
دهنده آن و کلاه مقوی و مفرح دل و ریشه او مایل بسرخی و قدو ران جهت زخمها مفید و تخمش مایل بزردی و املس و بعضی
از آن سفید و قسمی مایل بسرخی و نوعی سیاه میباشد در اول کرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر حیض و بول و عرق
و شیر و محلل و جالی و ملین طبع و جهت قروح کرده و مثانه و معاوشرا و روزی نیم مثقال جهت درد امعا و با عسل جهت ورم
و با انداد فلفل و عسل جهت تحریک باه ما یوسین مجرب دانسته اند و بود اده او قابض و جهت نفث الدم و سرفه رطوبی نفعا
مفید و لعوق او با عسل جهت سرفه بلغمی و سرد و هم از جهت تنقیه سینه و نضج و تحلیل ورم جگر و اعضای باطنی و ضماد او
جهت ورم صلب و قروح سر و با بزرقطونا جهت تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و با بوره و انجیر جهت کلف و با
حرف با بلی و عسل جهت شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهت ثالیل و با ابهل جهت صداع ورمی و قوبا و با روغن کنجد جهت
زخمهای و دفع درد و لذع آن و حقنه طبیخ او جهت اخراج فضول و لذع امعا و رحم نافع و جلوس در طبیخ او بدستور جهت
درد رحم و سوخته او جهت جراحات و درد و لذع آن مفید و مضعف هاضمه و مصلحش سکنجبین و مقطع باه و مصلحش
کشنیز و مضر انثیان و مصلحش عسل و قدر شربتش سه درهم و بدلش حلبه است و روغن تخم کتان کرم تر و حقنه او با روغن
کل سرخ جهت تسکین درد و جراحات امعا و طلای او جهت قوبا و جراحات و تسکین درد آن و وجع ثوا و داء الشا سیح و ما لیدن
جوشانیده او با سرکه جهت رفع قولنج انسان و دواب موثر و مضعف معده و باصره و مصلحش سکنجبین است کتم وسمه
دری و بستانی میباشد و بری را درمازندران و تنکابن شال الخنی نامند یعنی حنای شغال و کتم غیر برکه نیل است جه کیا
نیل شبیه است بکیاه کتان و ساق نیل مجوف است و برک وسمه شبیه برک مورد و ساقش غیر مجوف و ثمرش بقدر فلفل و
بعد از رسیدن سیاه میشود و دشتی و کوهی آن در کنار رودخانهای دیکدار می روید و شاخ او انبوه تر از شاخهای نیل



فصل الکاف مع الجیم

ویرکش از آن عریضتر و دراز تر میباشد و بعضی برگ نیل را وسمه دانسته‌اند و خلاف واقع است در دوم گرم و خشک و
با قوه جالیه و قابضه و محلله و خضاب او قویتر از برگ نیل است و ضماد او با آب سرد جهت صداع ریحی و بلغمی و بیضه و خوره
و رفع زخمها و نحو و طلای او جهت زکام و تقویت موی و منع ریختن آن و آشامیدن آب او و آب طبیخ او بغایت مقوی جهت کردن
سنگ در بول و مثانه مفید است و او مضعف دماغ و مصلحش قرنفل و کافور و روغن او که از آب او با شلم و روغن کنجد جوشانیده
باشند بجهت که روغن باقی ماند باشد جهت بواسیر و اوجاع بارده مقعد مجرب و مانع ریختن موی و رافع دردهای بارده است
و چون برگ او را با حنا طبخ دهند و قدری صمغ عربی اضافه نمایند جهت کتابت قایم مقام مداد است و تخم وسمه در رنگ و مقدار
خلاف شبیه بتخم ترب و مایل بسیاهی و جهت [illegible] ادویه نافع تر و الب و رافع زکام است کنار الماء طحلب است کنال اسم فارسی تفاح
کنهل اسم هندی رصاص ابیض است کنهونر اسم هندی اشاروفت کنی اسم هندی کلبست کثیرا بثای مثلثه صمغ [illegible]
است که بفارسی گون نامند و آن سفید مایل بسرخی میباشد در حرارت و برودت معتدل و در اول تر است و بعضی در اول
سرد و خشک دانسته‌اند مرکب القوی و مغری و با تخفیف ضعیف و مغلظ مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع
و حدت اخلاط و قرحه چشم و قاطع نفث الدم سینه و مصلح ادویه سمیه و رافع حدت ادویه مشروبه و مقوی فعل آن
و با قوه مسهله و جهت خشونت سینه و قرحه ریه و گرفتگی آواز و حرقة البول و لذع اسعال و تقویت رودها و تسکین درد کرده
و مثانه مفید و مداومت آشامیدن او با شیر [illegible] با دام و نشاسته و شکر بغایت مسمن بدن خصوصا چون بعد از
شیری که در آن نارجیل طبخ یافته باشد بنوشند و از اسرار مجربه شمرده اند و طلای او جهت کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع
خشونت آن و شقاق لب مجرب و با بوره و گوگرد جهت جرب و حکه و با سرکه جهت بهق و برص و با لعاب جهت [illegible] شده موی و اکتحال او
جهت اندمال رمد و امراض چشم و با ادویه مناسبه جهت اکثر زخمهای حاره و بارده موثر و مضر سپرز و مصلحش انیسون و مقدار شربتش
از یک درهم تا پنج درهم و بدلش صمغ عربی [illegible] و تلیین و تغلیظ تخم کدو است کثیر الشعر [illegible] وشانه است کثیرة الارجل بسفایج است
کثیر المنفعة خطمی است کثیر الرؤوس قرصعنه است کثیر الورق خربیل است کثیر خار الخلال است کثاه بزر الجرجیر است
کثیر الاضلاع لسان الحمل است کثار بلغت بربری [illegible] است کجر اسم هندی زوناد است کجم و کجب حمص است کجلا
اسم هندی [illegible] است و کجلن اسم هندی [illegible] است کچیاوه اسم هندی [illegible] است کچری اسم هندی [illegible] است
کجون اسم هندی سلحفاة است کجیت کن اسم ترکی [illegible] است کچور اسم فارسی [illegible] است کج اسم فارسی [illegible]

کچی اسم

فصل الکاف مع الحاء

فصل الکاف مع الدال

فصل الکاف مع الراء

کچی اسم ترکی مغز است کچه ماهی اسم دیلمی [illegible] است کحل اسم سرمه است و هر چیز مانند سرمه در چشم کشند کحل اصفهانی
و سلیمانی [illegible] اثمد است کحل السودان [illegible] کحل فارسی و کحل کرمانی انزروت است کحل او کحیلا اسم عربی انواع ابو خلسا است و لسان
الثور و خوص و لبیسان را نیز نامند کحل خولان حضض است کدر اسم فارسی قرعت کدهر اسم هندی حار است کرفس
اقسام میباشد قسم جبلی و حجری قطراسالیون است و مذکور شد و جبلی غیر حجری او [illegible] شبیه بزیره است و تخمش قریب
باریکتر از بستانی و قسم نبطی او کرفس شتوی و شرقی و کرفس عظیم نامند ساقش مجوف و دراز و نرم و مایل بسرخی و برگش عریض
و چتر او مثل شبت و تخمش قریب بشکل قرطم که تخم [illegible] باشد و سیاه و مصمت و با عطریت و بقطراسالیون شبیه
تر از سایر اقسام و تند و تخمش سفید و بزرگ و خوش طعم و در خواص ضعیفتر از بستانی است و کرفس بری [illegible]
و هر چیز قریب بزمین است منحنی بطرف بیرون و با اندک رطوبت چسبنده و تندی اندک خوشبو و مایل بزردی و ساقش
با [illegible] و تخمش [illegible] شبیه بتخم کلم و سیاه و تند و چتر او مانند نبطی و در سنگلاخها و نشیبها میروید و در افعال
قریب بقطراسالیون و مدر عرق النسا و تهییج باه و نافع [illegible] و در اسقاط جنین موثر است و کرفس [illegible] که بهندی
در میان آب و در کنار آبها میروید و در قوه ضعیفتر از سایر اقسام است و کرفس بستانی را برگش مایل بپهنی و بزرگتر و شبیه
برگ کشنیز و از مطلق کرفس مراد او است و تخمش ریزه تر از سایر اقسام و تیره رنگ و تند و با عطریت و در مقدار قریب
بانیسون است و بیخش زرد رنگ و سیاه و قویترین اجزای او است و بعد از آن تخم او در اول دوم گرم و خشک و بغایت مفتح
سده جگر و سپرز و مدر بول و حیض و منقی گرده و مثانه و از قوه ادرار [illegible] جنین و محلل ریاح و نفخ و مهیج و محرک باه
و استسقا و [illegible] و رافع حدة ادویه و معاون حل ادویه مسهله و رافع سحج و جهت ربو و ضیق النفس و فواق و برودت احشا
و درد پهلو و حصبه و لوز بلغمی و عرق النسا و تشنج بلغمی و مغص و [illegible] سنگ مثانه مفید و آب او با کرنب و آب
انار و شکر بجوشانند جهت سموم مشروبه نافع و خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و بعد از آن سبب عدم
تاثیر سمیت آن میگردد و دافع ضرر خوردن مرداسنگ و امثال آنست و ضماد او محلل اورام و با آرد جهت ورم چشم و
طلای عصاره او با کهنه روغن گل و سرکه جهت جرب و حکه مجرب دانسته اند و بدستور با گوگرد و بوره سوخته بغایت نافع
و با نوشادر و عسل جهت ثالیل و [illegible] نافع و برگ او اگر با عسل پرورده باشند مقوی معده و مسکن نفخ آنست و
پرورده آن بسرکه موافق محرورین و مقوی احشا و مفتح سده و محرک اشتهاست و مضر حوامل و صرعی بجهت تحریک [illegible]

ایشان و غرغره صرع مصروعین و مفسد شیر و باعث صرع مولود و خفقان عقلان و مجرب بادانه او نفاخ و مصلحش انیسون
و قدر شربتش از نیم درم مطبوخ تا پنج درم و از عصاره او تا پانزده درم و از جوز او سه درم است و تخم کرفس بستانی
در تفتیح قوی تر از سایر اجزا و جاذب فضول معده و رحم و هاضم غذا و در سایر منافع مانند بیخ او و مضر ریه و مصلحش
خاما و گویند تخم کاسنی است و موجب سحج و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یک درهم و بدلش نانخواه و زیره است و چون ده
رطلی از آب انگور یک مثقال تخم کرفس بستانی با فطراسالیون و کوسیج اضافه کنند و بدستور ده رطل یک رطل از شراب نیم مثقال
مخلوط کرده بعد از سه ماه استعمال نمایند جهت تقویت معده و تحریک باه و اشتها و عسر بول نافع است و چون نیم مثقال نانخواه و
یک مثقال شکر تناول نمایند جهت تقویت معده و دفع ریاح مجرب است **کرم** بفارسی تاک و درخت مو را نامند و بستانی و بری
میباشد و بری ثمر دار را انگور داو سیاه و ریزه و با عفوصت و شراب او قابض و سیاه میباشد و بری بی ثمر را [illegible]
گویند و شاخ تازه او را اقسام زرد الفا لکرم و عسالیج نامند و آن در آخر دوم سرد و خشک و بهترین اجزاء اوست و بعد از آن برگ
عصاره آن مقوی معده حاره و مانع قی و قاطع الدم و حافظ جنین از اسقاط و رافع خمار و تقلب نفس و مدر بول و جهت قرحه
امعا و اسهال صفراوی نافع است خواه بنوشند و خواه حقنه کنند و شربتش با کراب او [illegible] جهت تحریک باه و اشتها
و دفع صفرا و خمار و اخلاط رقیقه معده و خفقان صفراوی و غثیان و اسهال نافع و گاه هست که بسبب قوت جالیه باعث
اطلاق شود و اشامیدن عسالیج مانع صعود بخار به دماغ و مضعف باه است و مضر سپرز و مصلحش عسل و ضماد برگ
و عسالیج او جهت درد سر و ابتدای ورم حاره معده و سایر اعضا و التهاب او و ورم خصوصا با آرد جو جهت اسهال [illegible]
بغایت مفیدات و صمغ او [illegible] مجرب است و اشامیدن او با شراب مخرج سنگ مثانه و رافع سپرز
و ضماد او جهت قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح مفید و دوام مالیدن او با روغن زیتون ستردن موی است و آب چوب او که
در حین سوختن تراوش کند رافع ثالیل و ستردن موی و خاکستر چوب او و نشاره آن با سرکه رافع بواسیر و با روغن گل سرخ
و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و بواسیر [illegible] و روغن زیتون و [illegible] جهت شکاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب و جوش
ارمنی جهت بردن گوشت زیاده زخمها و با سرکه جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و ورم غددی مؤثر و [illegible] جهت بواسیر
و خوردن نیم درهم او جهت قرحه امعا مفید است و نوع دیگر از او قوه قابضه قوی تر و شکوفه او جهت [illegible] اجزای [illegible] دو مثقال
آن حابس اسهال [illegible] مدر بول و قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در معده و ضماد او رافع ورم [illegible]

التهابه

والتهاب معده و ورم چشم و جرب و قلاع و قروح خبیثه و رادع مواد حاره و حمول او قاطع حیض است و چون او را در سفال
بسوزانند جهت درد چشم و با عسل جهت [illegible] و ناخنه و سستی پیوند [illegible] و دفع خوردن آن مفید است و از طبیخ بیخ او بقدر سی پنج
مثقال با قدری شکر مسهل بلغم [illegible] و ماء اصفر و پوست رز جهت قطع خون [illegible] مجرب است و روغن [illegible] مکرر
روغن زیتون کرده بعد از هر دو سه روز تجدید کنند با قوه قابضه او [illegible] مقام روغن گل سرخ و حابس عرق و جهت قروح
ساعیه و جوشش دهان نافع است **کرنب** بفارسی کلم و باصفهانی قرنبیط نامند بستانی و بری و بحری میباشد و قنبیط قسمی
از بستانی است و مذکور شد و قسم معروف او را [illegible] چند و سبز و برگش سطبر و اصناف او شامی و [illegible]
اندلسی و مختلف الاشکال میباشد و مجموع آن مرکب القوی و در اول گرم و خشک و [illegible] کنند [illegible] رخسار و مولد [illegible]
و مانع صعود بخارات به دماغ و مانع مستی و باعث [illegible] حرکت الطفل [illegible] مسهل [illegible] قابض و رافع خمار و رعشه
و سوخته [illegible] عصاره او با [illegible] مسهل و با شراب رافع سم افعی و خوردن [illegible] بقدر [illegible] و قی رافع درد [illegible]
و گرفتگی آواز و آب مطبوخ او [illegible] مسکن درد سر و جهت سرفه کهنه و درد [illegible] ذات الجنب و احشا و تاریکی چشم
که بسبب بخارات و رطوبات باشد نافع و مضر [illegible] سودا و [illegible] فالج و بواسیر و مولد سودا و خون غلیظ و مضر [illegible] و مصلحش
پختن او با گوشت فربه و روغن بادام و شراب [illegible] و سکنجبین [illegible] و ضماد او رافع [illegible]
موی و با [illegible] و سرکه جهت نقرس و درد مفاصل و زخمهای عفن [illegible] و ضماد برگ او با [illegible] جهت [illegible]
و سرطان و [illegible] جهت نار فارسی و [illegible] و با سرکه جهت [illegible] جرب و سعوط آب او منقی دماغ و حمول [illegible] جهت دفع
احتباس حیض و [illegible] شکوفه او قاتل جنین [illegible] و سوخته او بغایت مجفف و رافع قلاع و زردی دندان و سعفه و مانع رویانیدن
موی [illegible] خون و امثال آن جهت خنازیر و جراحات صلبه [illegible] و با [illegible] سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش مفید است
و تخم او در دوم گرم و خشک و [illegible] کشنده کرم معده و طلای آن رافع نمش و کلف و قدر شربتش دو مثقال است و
کلم بحری در شکل شبیه به بستانی و سفیدتر از آن و با زغب و تلخ و تخمش شبیه بفلفل سفید است در سوم گرم و خشک
و بسیار جالی و محلل و بیخ و تخم او بقدر دو درهم رافع سم افعی و تخمش بغایت محرک باه است و کلم بحری را برگ مدور و
شبیه [illegible] است و طعمش شور و [illegible] و خوردن آن جایز نیست و در ضمادات محلله مستعمل است
و دو مثقال از تخم او در کشتن حب القرع بسیار مؤثر است **کراث** بفارسی گندنا و باصفهانی تره و [illegible] گوارا نامند [illegible]

وبستانی او را نبطی نامند و ان اقسام است انچه برگ آن باریکتر و در تمام سال موجودست کراث البقل و کراث المائده نامند و انچه
دو اخر زمستان و اول بهار بهم میرسد و شبیه به پیاز و قبه او مانند قبه پیاز است کراث شامی نامند و از مطلق او مراد کراث
البقل است در سوم گرم و در دوم خشک و خوردن آن بعد از غذا مانع ترش شدن طعام و ملین طبع و مدر حیض و ملطف
و باهی و رافع قولنج و مفتح سده جگر و مقوی گرده و قوه هاضمه و منقی قصبه ریه و با بش بقدر سه مثقال دیم قاطع خون بواسیر
و محرک باه و با عسل جهت جمیع امراض بارده و رطوبت سینه و با ماء العسل جهت سموم نافع و مطبوخ او با جو جهت ربو و درد سینه
مفید و عصاره خشک کرده او مسهل خون و بسرکه پرورده او مفتح سده جگر و سپرز و رافع قولنج و حول بدانکه گویند او
تبخیر بالنیر با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع از لاق الجنین و جلوس در طبیخ او که با سرکه و اب غلیظ باشد جهت نفخ
رحم و ورم و صلابت ان مفید و ضماد او جهت گزیدن هوام و افعی و با سماق جهت بثور و ثالیل و با نمک جهت قروح خبیثه و طلای
مطبوخ او جهت بواسیر و قطور اب او با روغن گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و دوی و سعوط او با کندر و سرکه جهت قطع رعاف
الدم و رعاف مفید و حقنه او با ادویه [illegible] بشارند و جو مراو و در ابسر دو نجستا ندو با اطعمه استعمال کنند و دفع
نفخ و غلظت آن میکند و باعث لذت اطعمه میگردد و اقسام کراث از پیاز دیر هضم تر و نفاخ و مفسد لثه و دندان و مضر
مزاج حار و بخر و محرق خون و مورث تاریکی چشم و مصلحش کشنیز و کاسنی است و بخار او دراخر دوم گرم و خشک و مسهل
گرم و خشک و مبهی و با شراب غلیظ محرک باه و در مثقال او با بخور مورد قاطع نزف الدم و مفتح سدد بلغمی جگر و محرک اشتها
و مقوی گرده و مثانه و دافع امراض بارده ان و سوداء او و بنهایت نفاخ و با حوف یا بلوط قاطع اسهال مزمن و زحیر و مخرج کرم شکم
و ضماد ان جهت گزیدن افعی و کلف و اثار و دردهای بارده و بخور او جهت بواسیر و با موم و قطران بخور کردن جهت درد دندان
و اخراج کرم ان موثر و چون گویند او را در سرکه بریزند رفع ترشی سرکه میکند و مضر دیر و مصلحش عسل و در تقویت
باه مخصوص کراث شامی قویترست و کراث بری شبیه است به بستانی و بسیار تند و مقطع و مفتح و بغایت مدر بول و حیض و محلل
و جاذب جنین و عصاره او مورث اسهال و سوء هضم قیراط از تخم او باشکر چند روز مداومت کنند دافع بواسیر است
و از جمله ادویه تریاق فاروق و جهت گزیدن هوام قویتر از تخم سایر اقسام و ضماد آن رافع برص و ثالیل و مفرح اعضا است
و قسمی از بری که در کوهها یافت میشود برگش بسیار باریک باشد و براحة و بسیار ملطف و جهت درد معده و استفراغ بخار
بو کردن دهان قوی الاثر است **کراث** بفتح اول و تخفیف ثانی اسم عربی درختی کوهی است برگش از ریاحین و شاخها

نرم و پر

نرم و پر شیره و بدانه نخود بسیارست و عشبة السباع نامند و شیر او را در اطعمه کرده دانه جفت مرد دانسته اند **کرسنه** اسم عجمی
نوعی از جلابه است و بفارسی کاودانه و بعربی حب البقر گویند و ان دانه ایست مدور بقدر نخودی و بیوه زنک مایل بسرخی و طلحی
و نیز غیر ماکول است در اول گرم و در دوم خشک و مدر بول و ملین طبع و منقی سینه و شش و با ترباقه و طلا با مقطع
و مفتح سده و دار داو که بعد از خیسانیدن و مقشر کردن بعسل اورده باشند مسهل و محرک باه و مبرد دیدن و با سرکه دافع عسر البول
و جوب کرده و با روغن گنجد مسکن زحیر و مغص و با عسل و کودکان مسقن بدن و طبیخ او با عسل جهت سرفه و رطوبت و تنقیه
ریه و دم و عسر النفس و با سرکه جهت ربو و سپرز و ضماد او جاذب خون بظاهر جلد است و جهت جرب و شکستگی اعضا و سعفه
و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ناصور و النیام جراحات عمیقه و با اب اوند مدحرج جهت ریح و استیلاک
گوشت بن دندان و با سرکه و افسنتین جهت گزیدن عقرب و با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و افعی و گزیدن افعی و اکثر سلاک
دیوانه گزیده و با ابدغلی و بخور و خزیره جهت برص و با زفت جهت ترک کردن عضو مو و درسرخ کردن رخسار قویتر از سایر ادویات
و مولد خلط فاسد و زیاده او مدر خون و مورث اسهال دموی و مصلحش کلاب و گل ارمنی و قدر شربتش تا سه درهم است
کروناک گیاهیست که بعد از نیم پخت کرده تخم مرغ و امثال آن با آتش برشته کنند و جهت بواسیر و معده حار و تقویت باه
مفید و مضر معده ضعیف و مصلحش سکنجبین است **کرویا** بفارسی زیره رومی و شاه زیره و قرنیا گویند از زیره درازتر و مایل
بزردی و با حدت و تلخیست و گیاه بستانی او بقدر ذرعی و برگش مانند شبت و گلش سفید و بیخش شبیه بزردک و بخور او
ماکولات و بری او قردمانا است و گلش سفید مایل بکبودی میباشد و در سایر صفات مانند بستانی است و مذکور شد در اخر
دوم گرم و در اول سوم خشک و ضعیفتر از قردمانا است محلل ریاح و نفخ و ملطف و قابض طبع و مصلح اغذیه نفاخ و مدر
بول و حیض و عرق و شیر و هاضم و مانع صعود بخارات بدماغ و محرک اروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده
و جهت اخراج حب القرع و کرم معده و خفقان بارد و ضیق النفس و ریاح گرده و مثانه و درد معده و مغص و تقویت بدن
و فربه کردن ان و تحلیل بلغم و گزیدن عقرب نافع و خوردن ان بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر یکوقیه باشد تا
یکهفته جهت اول استسقا مجرب و در سرکه پرورده او موافق محرورین است و قدر شربتش تا پنج درهم و مضر ریه و مصلح
او عسل و صعتر و مضر گرده و مصلح آن کتیرا و بدلش قردمانا و انیسون و زیره **کرکم** بفارسی کلنک و بترکی دنا
نامند گوشت او در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مقوی بدن و محلل قولنج و دیرهضم و مولد خلط غلیظ است و مصلح او

انفحه کرده یک دو روز بعد از ذبح با سرکه و روغن با استعمال نمایند و چند روز از او خاصیت اینها الد مصر باریس گویند گرم در دوم

و خشک سلیخه او با آب مخلوط مطبوخ جهت درد کرده و شانه مجرب است باشد و سرکه با رفع کلف و خون او مسکن نفث دم

مغز او جهت شبکوری و با نبات و بخور سرکه سوسمار و شکر جهت بیاض چشم و با آب حلبه جهت تحلیل اورام دموی و سوختگی او جهت

بواسیر نافع و سعوط زهره او با آب چغندر سه روز و با آب مرزنجوش به دستور سرد و زنجبیل جهت رفع لقوه میکند و مجرب دانسته اند

بشرطی که در آن ایام روغن کدو کاه بیاشامد و با اندرون روشنی نگاه نکند و اکتحال او جهت ترطیب و شبکوری و ناخنه

اثر آبله و طلای آن جهت برص و جرب منفرج قوی الاثرات و سعوط زهره او و دماغ او از زهر یک بکیلها طلا با روغن زیتون نافع

نسیان و سفیدی موی سر و ریش است بشرطی که تکرار رود در تقویت حافظه بعدیل و اشامیدن پیه او با سرکه عنصل جهت

درد سپرز نافع و بغایت موثر است کرگدن حیوانی است از جامیش بزرگتر و پوست او سیاه و چین دار و در غایت صلابت و شاخ

او منحصر و یکعدد به شکل قلم قند و از روی بینی او رسته و صورتش نقوش غریب است بجهت شاخ او جهت بواسیر و عسر ولادت

و گزیدن هوام نافع و اشامیدن آب از ظرفی که از شاخ او ساخته باشند جهت رفع بواسیر مفید و طلا کرده او بسیار و موثر

مقابل است کرش شکنبه و رودهای حیوان ناشامل است و بهترین او از گوسفند و بز جوان است و بعضی او را سرد و خشک و جمعی

گرم و تر دانسته اند کثیر الغذا و دیر هضم و نافع لعقس غذا در معده است و مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکنجبین

و تاریکی چشم و مصلح آن مغز بغنی و سرکه و ادویه حاره خوشبو است کرکمهن نوعی است شبیه به سنبل و بوی و الوان سرخ

و در جمیع افعال مانند عاقرقرحا است و از این جهت بعضی اسم عاقرقرحا است نزد او دانسته اند و نزد جمعی فارسی است کرکم لغت یونانی و

بمعنی اصفر است شبیه بیاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت از لعل است و بعضی جنس دیگر دانسته اند کروان مرغیست از

کنجشک بزرگتر و پاهای او دراز و در طعم مانند عصفور است کرسنه ثمر درخت شانست کرکر اسم صنوبر صغار است

کرشف اسم قطن است کرکیش و کرشنا الفوا است کرکمان اسم حب قوقا است کرویای فارسی بجهت روی و جبلی قرنها است

کراث رومی راسن است کراث الکرم کراث بری است کراث البقول و کراث الماء کراث بستانی است کرفس رومی قسم از جرجیر

جرافات که در طبرستان جعفری نامند و برگش مانند کرفس بستانی است کرفس الماء قرة العینات کرفس جبلی صخری ماقدونس

فطراسالیون است کرمدیصانا و کرمشالکم فاشرا است کرمه سودا فاشرسنیان است کردمین نوعی از سیالیوس است

کرنب الماء نیلوفر است کرنب نبطی کرنب بستانی است کرپاه قنطوریون دقیق است کرش الغنم فرفیون کراع پاچه است

والکارع

والکارع مذکور شد کرز قثاء الحمار است و نزد بعضی قثاء الکبیر کربل حماض است کرتالیج گرون اکست کراث بلغت تنکابن خشتی

خرنوب بستانی است کرک جودانه بلغت تنکابن شیل است کرند اسم هندی کرسنه است کرد اسم هندی عصفر است کرسوه

هندی پشیبات است کرداک هندی خیار شنبر است کربیر هندی اولبیت است کرته هندی قنطوریون دقیق است کرنج هندی

وج است کرشات اسفیداج است کرجان اسم ترکی خروع است کرج اسم ترکی جص است کوبی اسم ترکی لبلاب است کر

اسم ترکی خام ارو حراست کردکا اسم فارسی جوز است کرم شب تاب حباحب است کرم زمین خراطین است کرلا ذنبت است کربیر سنور است

کرنبرد شئی ظلموفت کوزانیا غبار الرحی است کرده کلیه است کرمازو اسم فارسی بیلیسوفت است کوکس اسم فارسی نسر است کر

چیل اسم تنکابنی زعرور است کراکرد اسم تنکابنی شقراق است کرف اسم دیلمی شعر الغول است کزبره بفارسی گشنیز نامند برگ

و بستانی میباشد برگ برابر کش بزیره و مایل بزردی و تخمش کوچکتر و هر دو مدور و بهم ملاصق میباشد در جمیع افعال اقوی از

بستانی و ازاله زبونت است و بری و بستانی او مرکب القوی و نزد بقراط سرد و خشک در دوم است و جالینوس و شیخ

الرئیس گرم دانسته اند و تازه او با اندک حدت و قاطع باه و رعاف و مسکن ثقل الاذان او کشنده و ضعف ثقل الاذان بالشکر و سعوط

و سموم و مانع بخار و صعود بخار بدماغ خصوصاً با سرکه و سماق و جیره او مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و با برقی و

دافع اثر لاف معده و قطعیات او باعث عسر ولادت و ضماد او مانع انصباب مواد حاره و دافع ادرار و باد سرخ و با نان

حساب جهت قروح شایعه و جرب و حکه و سلاقی و ورم و با شیره جهت ورم چشم و با آرد جو علل حاره و ورم صلبه

با آرد باقلا و اردو خاره و امثال آن و قطور آب او در چشم جهت درد با بله و حبسه و رفع زردی چشم مجرب و جهت سر رسیدن آب

بسایند و با روغن گل سرخ طلا کنند جهت سرطان متقرح و غیر متقرح مجرب است و مضمضه با آب او جهت جوشش دهان و رفع

زبان نافع و شربت او از آبله ورقه و از جیره او سرقه و بدلش برگ خشخاش و کاهو است و تخم او که گشنیز خشک عبارت از

است در دوم سرد و در سوم خشک و مفرح و مقوی دل و مانع صعود بخار بدماغ و با برا استعمال آن دستوری خصوصاً بوی

داده او رافع خفقان و هیضه و وسواس حار و خمار و درد سر و با صندل و انیسون جهت تقویت معده و دفع ارواح و جهت

مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون آن و ضماد او با عسل و روغن زیتون جهت شوری و خارش دفع امثال آن و درد او

قاطع خون جراحات و شربتی که از او ترتیب دهند جهت سعد و درد و رفع مستی شراب نافع و سفوف او که در سرکه خیسانیده

باشند همین خاصیت دارد و خاییدن او رافع بوی شراب و سرخی مستی است و مضر صاحب ربو و ضیق النفس و مسکن نفخ

ومعدل حیض و زیاد او مورث نسیان و اختلاط ذهن و مصلحش تخم خرفه بریان و شراب سکنجبین سفرجلی و قدر شربتش از پنج درهم تا
یک وقیه و بدلش تخم کاهو است و خشخاش کزالکبیر شبیه بنباتی است که بر درخت کوه و سایر اشجار می نشیند و مانند ترنجبین منعقد می
گردد و هر چاره درخت بید خاصه شود الطف و اجود از درخت کوز و بلیطه بهم میرسد با قوه قابضه میباشد و بهترین او سفید
صاف است که مخلوط بچوب نباشد در اول گرم و در دوم خشک و معتدل و مقوی آلات غذا و تنفس و با قوه مسهله خصوصا با سکنجبین
و جالی و جهت خشونت سینه و ضیق النفس و تنقیه آن و سرفه و ریاح غلیظ و دماغ و نزلات نافع و قدر شربتش تا ربع رطل است
کزبرة الثعلب قسم اخیر سندریطس است کزروان اسم فارسی بادرنجبویه در طبرستان کثیر الوجود است و مذکور شد کرماز
بجیم و بکاف اسم ثمر درخت گز است کزن اسم فارسی طرفا است کزبرة البر برسیاوشان کزبرة الحمام شاهترج است کزدومخیا
بلغت لرستان جبجم بجیم است کزاک ودع است کزنه اسم دیلمی انجره است کزد اسم فارسی جزر است کزدم اسم فارسی عقرب است

فی الکاف مع السین

کسوال ابن تلمیذ تصریح نموده که او ثمر دیستی بقدر انگشتی و درون او شکل شبیه بخیار شنبر و اندک عریض و دانه های
او بقدر دانه های خیار شنبر و درخت او در دوم میباشد سرد و خشک و بسیار قابض و یکدرهم او در قطع خون اسهال
دموی عقد دو ولد در دوم نزف الدم جراحات بدل است کسیلا و کسیلا اسم نبطی چوبی است شبیه بروناس و در و سیاهی
وسرخی غالب و مانند صمغ با چسبندگی است و تخمش شبیه بحب الرشاد و گویند پوست درختی است شبیه به بسلی یاسیاه
دوم گرم و در اول خشک و مقوی معده و مفتح سده کرده و رحم و مدر بول و حیض و جالی مثانه و در رفع بیر کودک اطفال
و نیکو کننده رخسار و کشنده کرم معده و سنون او جهت دندان متحرک و درد دندان مفید و مضر به سپرز و امعاء و مصلحش
کثیرا و قدر شربتش تا نیم درهم است کسنین اسم رومی حشیشة الزجاج است کسوح خشخاش زبدی است کسب جرم و ثفل جوز است
که افشرده روغن او را گرفته باشند کسن با فلافی خشک است و نزد بعضی اسم فارسی کوسنه است کسم زرشک است
کسفرة کزبره است کسیفون دلبوث است کسنه اذان الفار است کسبه ابن عرس است کسبر خزالطابونت است کسوری
اسم هندی مشک است کسیس اسم هندی زاج سیاه است کسنبا اسم هندی عصفر است کشت برکشت اسم فارسی نباتی است

فی الکاف مع الشین

مانند ریسمان باریکی بهم پیچیده و اکثر در بیخ علف میباشد و گلش یکعدد و مایل بسیاهی و زردی و برگش شبیه بدنباله
عقرب و دنباله [illegible] نامند و بهترین او هندی است در اول گرم و در آخر دوم خشک و مسهل بلغم غلیظ و محلل و ملطف و جلاء
او جهت اورام مادره و قولنج و جرب نافع و قاطع باه و شیره مصلح او حب الصنوبر و قدر شربتش یکدرهم و بدلش جبر است کشوث

گیاهیست

گیاهیست مانند ریسمان باریک و بی برگ و ساق مایل بزردی و بیرنگ و بر خارها و گیاههای دیگر پیچد و گلش ریزه و مایل بسفیدی و
تخمش کوچکتر از تخم ترب و مایل بتیرگی و زردی در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سدد احشا و مدر بول و حیض و شیر و عرق
و مقوی معده و جگر و دافع فضلات متعفن عروق و ملین طبع و جهت تبهای کهنه و یرقان و تنقیه بدن و دبو و خناق و حفظ صحت منعقد
معده و جگر و سپرز و ریاح از نافع و با آب او با سکنجبین و مسهل صفرا و مطبوخ او در تنقیه دماغ نشاید او در اسهال قوی تر
و قدر شربتش از آب او ده اوقیه و از جرم او ده و مطبوخات تا نوزده و مغثی و مصلحش کثیرا و نمک او در افعال قوی تر از سایر اجزا و ضماد او
جهت جرب و نقرس مفید و بیداده او قابض و قدر شربتش دو درهم و گویند مضر سپرز است و مصلحش سکنجبین و مضر به روح و مصلح
آن کاسنی و بدلش بادروج و دو ثلث او افسنتین است کشمش اسم فارسی زبیب کوچک او نارات و مویز گویند و بهترین او سبز
بالیده است مبهی و با قوه مسهله و خواص او در زبیب مذکور شد کشنج فقع است کشک الشعیر شیره جو است و در شعیر
خواص آن مذکور شد کشوث رومی افسنتین است کشط قسط است کشه اسطوخودوس است کشن پنیرمایه خرمات
و در طلع مذکور است کشنگ ماش است کشنیز اسم فارسی کزبره است کشال اسم فارسی افط است کشف اسم فارسی
سلحفات است کشمش کاولیان اسم فارسی دیو است کشنه اسم فارسی ندا است کشنیزکوهی اسم فارسی تخم غلغلیت

فی الکاف مع العین

کعشیون بادنجان بریست کعب استخوان متصل بساق است و بفارسی غاب نامند و بهترین او کعب گاو و خوک است
و خواص کعب خوک مذکور شد و سوخته کعب البقر جهت سپرز و تقویت باه و با عسل جهت تقویت جگر و تفریح دل نافع و قدر
شربتش تا سه مثقال و سنون او مقوی دندان و ضماد او رافع برص و اکتحال او مقوی باصره است کعب الغزال فانید بحری است

فی الکاف مع الفاء

کعک خبز الطابونت کفاله اسم فارسی احریض است کف الضبع نباتیست ربیعی و چند ورقی بیش نماند برگش
متعدد و کم عدد و متشقق بقدر برگ کرفس و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او باریک و بر روی زمین منبسط
و از یک بیخ چند شاخ میروید و زغب دار و گلش زرد و سفید میباشد و نزدیک اطفال و زمین نمناک میروید در دوم گرم
و خشک و ملطف خلط و مقطع و محلل و بیخ او را جهت بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت صحیح و تنقیه جراحات و رفع
ناسور مجرب دانسته اند و اکتحال او رافع بیاض است کف الکلب نباتی است شاخهای او باریک و بقدر شبری و در زیر شاخ
سر چهار برگ مستدیر متشقق و بر زمین چسبیده و گلش زرد و بسیار براق و با عطریه و تخمش بقدر زیتون و با
شعبه و در اول پاییز میروید و در طبع مانند کف الضبع و قرض جرم بیخ او [illegible] و جهت قروح خبیثه و با عسل

تاليل موثر است کف آدم بناتیست بقدر ذرعی و برکش پستید و بقدر برک مورد و بنفش مایل ما بین سیاهی و زردی
و در رونش سرخ و تخمش از تخم کتان بزرگتر و با الحجی است و نزد بعضی کیاه بهمن سرخ در اول کرم و خشک و رافع خفقان
و محلل ریاح و مقوی جگر و در افعال قایم مقام بهمن سرخ که بقدر سرخ و قدر شربتش یک مثقال است کف الاجذم و کف الجذما
نیز گویند نزد بعضی درخت بنجنکشت و نزد جمعی کرمه بیضاست و بعضی گویند خصی الکلب است کف عایشه اصابع صفرا
و نزد بعضی جرجیر کف العقاب ناطافیقاست کف النسر خربق است و کف الذئب نیز گویند و بلغت مصر اسم اسقولوقندریون
کف السبع کف الضبع است و نزد بعضی کیبیکج است کف الکلب بداسفانست کف الاسد عرطنیثاست کف مریم اصابع
صفراست و در عراق بخور مریم را باین اسم نامند و در مغرب نبطافلون و اکف الذئب و کف الارنب جنطیانا است
کفری پوست و غلاف و شکوفه درخت خرماست و اصل شکوفه تازه مسمی بطلع و خشک آن موسوم بطلع النخل
و کش است و طلع مذکور رشد و کفری با عطر بیر قوتر و چون کهنه گردد سرخ میشود و قوتش زایل میگردد در آخر
دوم خشک و با حرارتی و برودتی زیاد و دو مثقال آن سفوفا قاطع اسهال و طبیخ او قابض و نیم رطل نیم کوفته
او را چون با یک رطل و نیم آب بجوشانند تا بنصف رسد و با وزن آن شکر بقوام آورند جهت درد مثانه و کرده و ضعف
احشا و هیضه و منع انصباب مواد بمعده و رحم مفید و سنون کفری مقوی لثه و رافع اکله و قروح خبیثه است
و بدستور ذرور او همین اثر دارد و ضماد او مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و باسور و رافع جرب
بشرطی که چند روز بگذارند و غبار بسیار نرمی که غیر کشته در او بهم میرسد در جمیع افعال قوی تر از کشته و بقا
مقوی معده و رافع نزف الدم و سحج و قروح عفنه و اسهال است و عرق کفری که بطریق گلاب کیرند با عطر بیر و گاه بعض
و مقوی معده و رافع اسهال رطوبی و سحجات و روغن کفری که بعد از رسیدن طلع نیم کوب کرده با مساوی آن
روغن زیتون سه چهار روز در حرکت داده صاف کنند سرد و خشک و قابض و حابس عرق و رافع قروح امعا و درد
خار و مقوی و مانع سقوط است و کفری بالخاصیه مانع فساد روغنها و مقوی فعل است کف الیهود مقل الیهود است
کف دریا اسم فارسی زبد البحر است کف مس اسم فارسی زهرة النحاس است کفشار اسم فارسی ضبع است کف شیشه
اسم فارسی مسحوقونیاست کف اسم فارسی زبد است ککری اسم هندی قثاء است ککر بکیر اسم هندی غلوقرا
ککریان اسم هندی دجاج است ککلیک اسم ترکی قبج است کلیک لوری اسم ترکی صعتر است ککر اسم سنکابنی



لبلاب کبیر است ککج اسم فارسی جرجیر بری است کلن اسم چوبی است که از هند آرند و فعل مغاث از و میاید و لهذا او را
مغاث هندی نامند کلیه بفارسی کرده است و یا صفتها فی قلوه و بترکی بوکرك نامند بطی الهضم و مولد اخلاط غلیظ سریع
الفساد و مقوی کرده و کمر است و بهترین او از حیوان جوان فربه و مصلحش ادویه حاره و ابکامه و سکرات و بیرا و مانیق
او را مصلیه کلب بری بحری و اهلی میباشد بری را بعربی ابن آوی و بفارسی شغال و بترکی چقال نامند و آنها که اهلی با سلاله
جمع میشود و تولد و الم میکرده و سک با دو قسم است یکی بحری و دیگری نهری و آن را بفارسی خزمان گویند چرده شکل به
بحری باشد و نهری کلب مائی نامند و چند از قسم حاصل میشود و سک اهلی اسنافست و مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک
و بحری بعینه دو زنج او گرم و تر و چلتا و را بالا دو پیر خوش بو بحت شاول نمایند جهت جنا مجرب دانسته اند جهت جنون مالیخولیا
قوی الاثرات و پنیر مایه او بقدر ربع درهم رافع سموم و کلف و شیاو او زاسیل او الهیل اثر دارد و قطور او رافع حرقة البول
و بیاض چشم است و چون بجهه چشم نکشوده او را بنام طبخ دهند بحدی که با آب یکسان شود و نو مشغال کنند را با آن آب
تا جمیع اعضا او را جذب کند پس خشک کنند و مرغ سیاه یکسال آنرا در جای تاریکی باو کنند و تعلیف نمایند و بعد از آن مرغ را
کباب کرده و زن عاقر تناول کنند و غذای دیگر بان مخلوط نمایند باعث حامله گردد و از مجربات است خصوصا چون سر قطعه مرغ
پرورده در سر سوز خورده شود در رفع بر کردن بدن نیز مجربست و میکویند بجهه سک بسته موضع او رافع انقعاد شیر و درد
پستانست و استخوان و عصب سک با استخوان و اعصاب شکسته و پاره شده انسان التیام بزودی است بخلاف حساک
حیوانات و کباب جگر سک دیوانه جهت دفع سمیت سک دیوانه گزیده بغایت موثر است و ضماد خاکستر او جهت بواسیر و شقاق
و حکه و زخمهای کهنه و با سور که جهت سک دیوانه گزیده نافع است و طلای زهره او مانع رویانیدن موی زیاد چشم و بول
او رافع ثالیل و آشامیدن آن مانع حمل و بیرا و جهت خنازیر مفیداست و غرغره و نفوخ و ضماد سرگین خشک او جهت خناق
مجربست خصوصا چون تعلیف با استخوان فقط کنند و آشامیدن خود خشک کرده او تا بقدر ربع درهم و بدستور سرگین
خشک او جهت اسهال و موی دو زور سرگین آن جهت زخمهای کهنه و تحلیل اورام قوی الاثرات و تعلیق دندان نیش او که ناب
گویند مانع خرخره خواب و حرف زدن در حالت نوم و رافع بیدا فست و چون ناب او را آگرنا باب که هر موی ایشان بخور کرده هر دو را
در خانه دفن کنند باعث حدوث فتنه در آن منزل شود و محقق بنده که بیا فر موده اند که چون قضیب سک را خشک کرده بر ران
بندند بغایت معین جماع است و کلب بری در سیوم گرم و خشک و در خواص مانند اهلی است کلب الماء قسمی از او بقدر سلطا هلی و

هو الغنی

بزرگتر از آن و دست و پای او بسیار کوتاه و بی دنباله و کثیر الوجود است و پوست او را از اطراف نفط میکنند و بکشف الاذن و [illegible]
ثآلیل است و علاج برص نیز است و جالینوس فرموده اند که اکتحال [illegible] بیاضات و بولس گوید که شرب آن [illegible] نفس بسیار مفید است
کلب بحری بعقیده [illegible] و از او بزرگتر و شبیه [illegible] و دست و پای او [illegible] دنباله او [illegible] است و در رودخانها میباشد
خصوصاً در رود [illegible] و کثیر الوجود است و [illegible] و چند از او حاصل میشود و حقیر مشاهده نمود
کرد در ایوان صیادی چند را از آن قطع کرده بود بعد از جوشانیدن در [illegible] خاکستر [illegible] خشک کردن رنگ و بوی آن
ظاهر شد و نوعی از استحاله [illegible] معلوم کردید در خواص و افعال کلب بحری قریب بکلب اهلی است کلیلة الملک [illegible] کلب غریب [illegible]
سگ دیوانه است کلس بکسر اول اسم جمیع اجسام سوخته است که بحد سفیدی رسد و اجزای او بسبب احراق از هم [illegible]
مثل آهک و پوست تخم مرغ و صدف و حلزون و امثال آن و از مطلق او مراد اطبا آهک است که او را جیر و چونه نیز نامند
و جالینوس اسم کلس را مخصوص پوست تخم مرغ سوخته و آهک دانسته است [illegible] و مراد اهل صنعت [illegible] است و بهترین
کلس البیض است که سنگ رخام و سنگ [illegible] صلب [illegible] در آخر او [illegible]
و ثابت [illegible] قوی القوة است و با حده و محرق و مقرح جلد و [illegible]
بعد از آن سخن میباشد و [illegible] مقوی [illegible] و نقل عصفر [illegible]
دافع بوی [illegible] و روغن گل [illegible] و توتیای مغسول [illegible] دافع جراحت [illegible] است و آهک [illegible]
مایل باعتدال [illegible] قاطع نزف الدم و [illegible] کردن و [illegible] سفیدی تخم مرغ [illegible] آهک مغسول [illegible]
در بینی گذاشتن در قطع رعاف مجرب [illegible] مقوی اعضا و [illegible] و منع [illegible]
خون [illegible] کشوده [illegible] دمل و ورم صلب و روغن زیتون [illegible] آهک [illegible] بوده هر عضوی
مفید است و کلس البیض [illegible] جراحات [illegible] و رویانیدن گوشت زخمها و جبر کسر اعضا و [illegible]
قاطع خون حیض است و [illegible] اورا [illegible] بانضمام [illegible] کرده [illegible]
مقطر [illegible] و [illegible] سفید [illegible] و [illegible] بدن [illegible] معده و عسر [illegible]
و اسهال دموی [illegible] اهل [illegible] کشنده است [illegible]
کلخ لغت سریانیست و بغدادی [illegible] نزد اهل مغرب نباتی است [illegible] شبیه [illegible] و قابض و [illegible]

و اسهال دموی

و اسهال دموی و [illegible] و سعوط او [illegible] رعاف مفید [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] مفصل [illegible]
ظاهر میشود [illegible] و [illegible] تصریح نموده [illegible] نموده [illegible]
[illegible] است و بلغت مصر کلخ عبارة از اشق است کلبان اسم اشق است کلموج دانسته است کلکیان [illegible] است کلیکود [illegible]
کلاغ سفید و کلاغ [illegible] اسم فارسی غراب ابقع است کلاغ [illegible] اسم فارسی غراب کبیر و غراب الزرع است کلیم شو اسم فارسی از [illegible]
کل عقرب باصفهانی اسم [illegible] است کل غاشقان بلغت خراسان [illegible] درخت و بلغت [illegible] کلاچیک
بلغت [illegible] است کلاغ [illegible] بلغت اصفهانی [illegible] است کل مشکی اسم فارسی [illegible] است کل افتاب پرست اسم فارسی
[illegible] است کلنار اسم فارسی جلنار است کلکنده اسم فارسی [illegible] است کل سنگ اسم فارسی [illegible] است کل
بکسر کاف فارسی طین است کل نجاران طین الاحمر است کل خوردنی طین الماکولات است کل حنا بضم اول اسم فارسی [illegible] است کل
[illegible] اسم فارسی [illegible] است کلیخ [illegible] است کل [illegible] و [illegible] کل قرنفل اسم فارسی [illegible] است کلم اسم فارسی
کرنب است و کلم رومی [illegible] کلنک اسم فارسی [illegible] کلاب ماء الورد است کلیک اسم دیلمی [illegible] کلا
کلا اسم دیلمی [illegible] است کلانج اسم هندی [illegible] است کلند اسم هندی [illegible] است کلی اسم هندی [illegible]
کلچری اسم هندی [illegible] است کلیجا اسم هندی [illegible] است کلنجن اسم هندی [illegible] است کلهیتی اسم هندی [illegible]
کلکونه بفارسی [illegible] هندو [illegible] صفای بشره و سرخی رخسار مستعمل [illegible] است کلیس
بلغت [illegible] کاشیه [illegible] شبیه [illegible] اسم هندی [illegible] است [illegible] در سوم گرم و خشک
و مدر بول و حیض و مسقط جنین و [illegible] و مسهل [illegible] و رافع استسقای [illegible] و [illegible]
نانخواه [illegible] و مصلحش کثیرا است کمثری بفارسی امرود گویند [illegible] و [illegible] میباشد [illegible] ترش و شیرین و اقسام است
و بهترین شیرین و امرود چینی و نطنزیست و چینی مخصوص بلاد [illegible] و ممدوح شیخ الرئیس است و نطنزی در اکثر بلاد
و نطنز موجود است و بهترین امرود بلاد [illegible] امرود شیرین معتدل مایل بحرارة و [illegible] و [illegible]
مفرح و مقوی معده و دل و [illegible] و رافع تشنگی و خفقان و [illegible] و سوزش [illegible] طبع [illegible] قوة قابضه [illegible]
و [illegible] دماغ و [illegible] مفید [illegible] و مصلح [illegible] است و بهترین [illegible]
امرود ترش لطیف [illegible] و [illegible] خشک و قابض و مقوی جگر و معده و مشهی و مسکن حرارة

الکلاب [illegible]

وطحال صفرا او ورام تشنکی بعد از طعام و مسهل بعصر و قبل از ان قابض و مولد خلط صالح و مسدد و مضر مشایخ و مصلحش
عسل و جوارشات و کندر است و نارسیده او غذای غلیظ و مورث قولنج است و دو مثقال از تخم او مرودک کشنده کرم معده است
و شکوفه او مقوی دل و مفرح و قاطع نفث الدم و اسهال و ضماد او جهة ورم حار چشم نافع و برگ او جهة اسهال و داء الثعلب و خراج القاعدة
و چوب و برگ او که سوخته باشد نایب مناب توتیا و صمغ او محلل و منضج قوبا و نوع بری او قلیل الحلاوة و کوچک و پر آب
و با عفوصت و بسیار قابض و مسدد است و ززور و خشک او جهة رویانیدن گوشت جراحات و سفوف او جهة اسهال حاد
و خاکستر چوب او قاطع زهر قطر و امثال او و مضر عصب و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره خوش بو و عسل است و رب
امرود قابض طبع و مقوی معده حاره است **کماة** اسم جنس اقسام قطر و کشنج و قعبل و سماروغات و نزد بعضی مخصوص
نوع ماکول است و قطر مخصوص انواع غیر ماکول و هر یک مذکور شد **کمافیطوس** معرب از خامافیطس یونانی است که
بمعنی صنوبر الارض است نباتی است در بوی شبیه بصنوبر و در طعم تلخ و با اندک قبض و تندی و ساق او بلند نمیشود و
برگش در پیچیدگی و تراکم و بوی لزوجت شبیه است بحی العالم صغیر بفارسی همیشه بهار نامند و برگش از ان ریزه تر و باز ک
و رطوبت چسبنده و شاخهای او مایل بسرخی و گلش زرد و باریک و تخمش کم و کوچک تر و بیخش سفید و از ماه نیسان تا
سرطان استمرار دارد و قوتش تا ده سال باقی است و مولف اختیارات تصریح نموده که گلش بنفش و برگش شبیه بصعتر است
و در شبیل زمانش دار می نامند و ظاهرا این کلام نیز از جمله اشتباهات او باشد در دوم گرم و در سوم خشک و مستعمل از آن
برگ او و شکوفه و تخم او است و مفتح سدد و مدر بول و حیض و منقی و جالی اعضای باطنی و مسهل بلغم غلیظ و جهة استسقا
و یرقان و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و تحلیل ریاح و با ماء العسل و با نبیذ مسهل عظیم زرداب و منقی رحم
و سایر اعضا است و ضماد و مربای او با آب باران و عسل شهد رافع عرق النسا و درد کمر و ضماد او جهة اندمال الجراحات
و صلابة پستان و با عسل جهة منع عمل ساعیه نافع و مضر ریه و مصلحش انیسون و قدر شربتش از دو درهم تا سه درهم
و بدلش بوزن او سیسالیوس و نصف آن سلیخه است و باید در هوای بسیار گرم و در مزاج اطفال و محرورین استعمال
نکنند **کمادریوس** معرب از خامادریوس که بمعنی بلوط الارض است نباتی است طولانی است قریب بشبری و برگش ریزه
و در شکل و رنگ و تشقق شبیه ببرگ بلوط و طعم آن تلخ و با اندک تندی و گلش بنفش و ریزه و منبت او سنگلاخها
و تخمش ریزه تر از انیسون و با صمغ و در کوهها یافت میشود و قوتش تا هفت سال باقی است و ابن ابی خالد افریقی در کتاب

اعتماد تصریح نموده که کمادریوس بیخ درختی است شبیه ببلوط و در اول دوم گرم و در اخر آن خشک و مدر بول و حیض و
رافع امراض سپرز و سرفه مزمن و قاطع اخلاط غلیظه و در سایر افعال مانند کمافیطوس و جهة عسر بول و یرقان و شکاف [illegible]
عضل و اخراج جنین و استسقا نافع و طبیخ چهار درهم او با سه درهم روغن زیتون و یک رطل آب که بثلث رسد و چند
روز مداومت کنند جهة سنگ گرده و مثانه مجرب است و سه درهم مسحوق او با جلاب یا عسل در چند روز دفع سینه و برودت
نواحی آن میکند و ضماد او با عسل جهة قروح متعفنه و اکحال او با شراب جهة غرب و با سرکه جهة ورم سپرز مفید و روغنی که
از تازه او یا با آب طبیخ یا از کل او ترتیب داده باشند جهة دفع برودت بدن و ریاح مویز و شراب او کرده رهایی رطل آب
انگور و دو مثقال از آن ریخته باشند تا یک مثقال و نیم او در یک رطل خمر کرده مدتی گذاشته باشند جهة تشنج و ریاح
و نفخ رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج فاسد و بدی هضم و ابتدای استسقا نافع است و قدر شربتش سه درهم و در
مطبوخ تا هفت درهم و مضر امعا ذکر کرده است و مصلحش کثیرا و بدلش مثل آن سیسالیوس و ربع او سلیخه است و نزد
بعضی غافث و سلیخه **کمون** معرب از خامون یونانی است و بفارسی زیره نامند بری و بستانی میباشد و هر یک را
اصناف مختلفه است سیاه بری و بستانی از کمون کرمانی و زرد از فارسی و شامی و سفید از نبطی نامند و اخیر زرد
سبز است و در اکثر مکان میباشد و بری هر صنفی قوی تر از بستانی و صنفی از بری سیاه و شبیه بشونیز و قوی الرائحه
است و از مطلق کمون مراد کرمانی است و بیونانی او را باسلیقون نامند و بمعنی ملوکی و بهترین اقسام کرمانی بری تازه
زبون ترین سفید بستانی است و قوتش تا هفت سال باقی میماند و نبات او از زمانی کوچکتر و برگش مستدیر
و قبه او مانند شبت است در اول سوم گرم و خشک و بسیار ملطف و مدر بول و شیر و عرق و حابس طبع و حیض و
تریاق سموم هوام و محلل ریاح و نفخ و مغاص و محرک ارواح و ملطف لحوم غلیظه و جهة عسر نفس و تخمه و مغص رحم
و بیخی و دفع خواهش گل و امثال آن و فواق رطوبی و ورم … سپرز و بوداده او جهة اسهال رطوبی نافع و با سرکه
پرورده آن که بعد از آن برشته باشند قوی الاثر است و حقنه طبیخ او محلل نفخ … و با روغن زیتون قاطع حیض و
مضمضه طبیخ او مسکن درد دندان و ورم لثه خصوصا با صعتر و قطور او جهة قرحه چشم و جرب و با سفیدی تخم
مرغ جهة رمد حار و طلای او جالی بشره و آب افشرده او جهة طرفه و با عسل جهة سبل و ناخنه و سعوط با سرکه جهة رعاف
و ضماد او با روغن زیتون جهة ورم سپرز و با ادویه قابضه جهة سایر اورام نافع و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش

دو درهم بول کند و مانع بخار اقسام او و بول کردن شامی که دیار و تحمل کندنات و مقدار شربتش جرم او و عرق او [illegible]
رخسار است و چون با آب زیره و ابریشم بیاشامند مولد ادرار حیض و ولادة ما الشد بالخاصیة و [illegible] نکوه عمل میکند و از مجربات ماست
و قسمی [illegible] و بفارسی زیره سبز گویند ملین طبع است و نوع بری که شبیه بشونیز است جهة کرمی [illegible] و نفع تقطیر البول و
اخراج سنگ مثانه و خوره [illegible] بسیار خصوصاً چون با آب کرفس بیاشامند نیوشند و با سرکه جهة فواق و کرم معده و ضماد
او با روغن زیتون و عسل و انفع زنگ خون مرده تحت جلدات و جهة ورم انثیان مفید کمون حبشی قسمی از کمون بری
شبیه بشونیز و مذکور شد کمون حلو انیسون است کمون [illegible] کرویا است کمون اسود زیره کرمانی است و در بعضی
بلاد شونیز را باین اسم نامند کمون هندی شونیز است کمون نبطی زیره سبز است کمالیون مازریون است کمکام صمغ ضرو
یمنیست و بفارسی حسن لبه نامند و صمغ البان مذکور شد کماه قسمی [illegible] داور داست و بفارسی
کیاهی است معروف که دواب را با آن تعلیف کنند و حلتیت منتن صمغ اوست کنجابن اسم هندی نوعی از بیش است
کنهاره اسم هندی نخود انجره است کارد اسم هندی مومیایی است کوهی اسم هندی عنب الثعلب است کیز اسم
فارسی بول است کیش اسم ترکی فضه است کندر صمغیست مخصوص بلاد شحر عمان و جبال یمن مستدیر صلب مایل بزردی
او را کندر ذکر و سفید سست را انثی نامند و تازه او را که در انبار [illegible] کرده باشند مدحرج گویند و پوستهای
او را که از سائیدن بیکدیگر جدا میشود قشار کندر نامند و [illegible] صفایی و مانند باشد دقاق کندر و کندر
[illegible] تا بعد سال [illegible] معیوب باشد و مغشوش او را از آتش شعله [illegible] و غبار دارد و رایحه
[illegible] شبیه [illegible] در دوم گرم و در سوم خشک و ملطف و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و جهة دماغ
و نفث الدم و مقوی دل و معده و هاضمه و حافظه و مجفف بلغم و با تریاقیه و منبهی و منقی و مقوی روح حیوانی و دماغ
و جهة خفقان و صاف کردن آواز و با مصطکی جهة رطوبات دماغ و غثیان و قی و اسهال رطوبی و نیم درهم او با مثل
آن نانخواه جهة زحیر و با روغن زیتون جهة رفع برودة استخوان که مزمن شده باشد و با صمغ جهة رفع [illegible] و خشونت
و عسر التنفس و سرفه مزمن رطوبی و [illegible] با عسل و شکر جهة ضعف معده و ریاح غلیظه و نسیان و با موبیزج جهة
ثقل زبان و با زرده تخم مرغ نیم برشت جهة تقویت باه و تولید منی خصوصاً با جوز و بسباسه و اکتحال او جهة جلای بصر و قرحه
چشم و خون [illegible] و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت چشم خصوصاً با عسل و ذرور او جهة قروح خبیثه و [illegible]

و قروح متعفن و ضماد او جهة قروح [illegible] و با [illegible] جهة جراحت سوختگی آتش و شقاق که از سردی هوا [illegible] باشد
با نطرون جهة قروح رطبه سر و با روغن کنجد جهة تحلیل صلابت و با روغن ورد جهة [illegible] و با عسل جهة داء الثعلب و
باز [illegible] جهة شکاف عضل و با شراب جهة درد گوش و با قیمولیا و روغن گل سرخ جهة اورام حاره پستانها و با ادویه محلله جهة
ورم احشا مفید و بخور او جهة رفع وبا و سرفه رطوبی و [illegible] هوام [illegible] جهة سرفه رطوبی و تقویت
دندان و لثه نافع و چون [illegible] بنوشند و [illegible] جهة رفع نسیان از مجربات
اند و اکثار او محرق خون و بلغم و مصدع محرورین و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش [illegible] و شکر و قدر زیاده
او با شراب [illegible] سرکه کشنده است و قدر شربتش [illegible] درهم و بدلش مصطکی است و قشار کندر خشکتر از کندر و شدید
القبض و مجفف قویست و جهة نفث الدم بغایت موثر و مقوی معده و مانع سیلان مواد باعضا و دافع قرحه امعا و حقنه او
نیز بدستور جهة قرحه امعا مفید است و ضماد او بر شکم قاطع اسهال و کشنده کرم معده است و دقاق کندر لطیفتر از کندر
و مفتح و جالی و در افعال ضعیفتر از قشار است و بخور [illegible] کند رافع اسهال [illegible] و دخان او که دوده او باشد
گرم و خشک و مسکن درد چشم حار و مانع سیلان رطوبات بچشم و منقی قرحه و التیام دهنده است کندیج نباتیست
شبیه بکنگر برگش مابین سرخی و سفیدی و در شام لباس [illegible] را بان میشویند و ظاهر بیخ او مایل بسیاهی و درون
مایل بزردی و تند بوی و در سرطان بهم میرسد و قوتش تا بیست سال باقی است در آخر سوم گرم و خشک و با سمیت محرق
بلغم و مخرج مرة السودا و بلغم غلیظ و محلل ریاح و منقی سدد بول و حیض و مخرج جنین مرده و قاتل [illegible] و مقوی جگر
و معده سرد و جالی و بغایت عطسه آورنده و آشامیدن و طلا کردن او بجهة استسقا و سپرز و یرقان و عرق النسا
و مفاصل و طلا کردن او با عسل جهة بهق و برص و حکه و توبا و سعوط او با آب [illegible] بقدر [illegible] جهة امراض بارده دماغ
و با روغن بنفشه جهة شبکوری و ضعف باصره و رفع بیهوشی مصروع و مسکوت و [illegible] صاحب فالج و ضماد او با
وزن او زرنیخ و روغن زیتون جهة رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیة مجرب و قی کردن بان جهة ضیق النفس و ربو
با بیخ کبر و جاوشیر جهة ریزانیدن سنگ مثانه و گرده و تنقیه سودا نافع و روغنی که در آن جوشانیده باشند جهة امراض
بارده گوش خصوصاً جهة کرم آن و جهة حکه [illegible] قوی الاثر است و قدر شربتش جهة قی کردن یکدانگ تا [illegible] و جهة [illegible]
[illegible] و امثال آن یکدانگ تا نیم قیراط و اولی اجتناب از شرب اوست و دو درهم آن کشنده بخناق و درد شکم و تشنگی

مفرط و مضر ریه و مورث کرب و غشی و مصلحش کثیرا و شیر تازه و بدلش بجهت قی مثل او جوز القی و ثلث فلفل و در عمان
دو وزن آن معقر و نفس و مضعف آن شیطرج است کنوس بلغت طبرستان قسم کبیر زعرور است و بترکی ازکیل یا سند د
دوم گرم و در اول خشک و مقی صفرا و بلغم و ضماد او محلل اورام و قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم و بدلش جوز القی
کنها اسم نبطی نباتی است مثل درخت کوچکی و برگش در رنگ و حدت شبیه به برگ سعتر و در بوی مانند بوی درد
شاخهای او از یک ساق سطبر رسته و نرم تر از درخت جز الخضرا در سوم گرم و خشک و پوسیده او مسخن دماغ و شرب او
مسخن معده و جگر و معین هاضمه و بالخاصیه در جایی که او باشد عقرب در آنجا نمی‌باشد و اگر برگ او را بر عقرب بپاشند در د
بمیرد و مضر سپل و محرق خلط و قدر شربتش یک درهم است کندرمی نباتی است شبیه به نبات رازیانه و زرد رنگ و برگش
عریض تر از آن و در بوی مانند کندر و در سوم گرم و خشک و در اکثر افعال قایم مقام کندر یافته اند کندر رومی مصطکی
کنجورس اسم یونانی جاورس است کندر الذئب عود العطاس است کنجد اسم اصفهانی ارزن و شات و در دیلم کنجه نامند
کنجد اسم فارسی سمسم است کندم اسم فارسی برنج است کنکر اسم فارسی حرشف است کندیکه اسم دیلمی خندروس است
و در اصفهان زره سک نامند کندم دیوانه اسم فارسی شیلم است کنکر خر اسم فارسی باذاورد است کنه اسم فارسی قراد است
کندنا اسم فارسی کراث است کنار اسم فارسی نبق است و بلغت مازندران اسم درخت نیم است کنب اسم فارسی قنب است
کنجشک اسم فارسی عصفور است کندر اسم هندی کندر است کنبیل اسم هندی قنبیل است کندهم اسم هندی کبر
و کندهک و کندلهی نیز نامند کنبر اسم هندی جوز هوا است کنج اسم هندی بیشکا است کندهیل اسم هندی
فقاع اذخر است کند اسم هندی صمغ است کنجوره اسم هندی خاطمی است کنواهی بهندی عنب الثعلب است کندا
بهندی بصل الفار است کنکیر بلغت هندی بادنجان است کنجهاله بهندی حلبه است کندنا بهندی خندقوقی است
کنول بهندی اشنان است کنکوف بهندی دخن است کنوار بهندی صبر است کنول بهندی نیلوفر است کوم بلغت

الكاف مع الواو

اصفهانی نوعی از ربیت که ما به ابکامه از او در شیر حل کرده استعمال میکنند و در خواص قریب به بیری و تخفیف او کمتر
و مضر سینه و سرفه نیست اما اکثار او باعث تبهای عفنی و اورام مزمنه است کوسیل بلغت شکابن و دیلمیان و ابن طلیعه
بلغت طبرستان دیو دار و بلغت مازندران کوزه کیاه نامند و آن نباتی است برگش شبیه به برگ نارنج و ساقش زیاده بر
دو ذرع و تخمش سیاه و بقدر دانه باقلا و ظاهر تخمش سیاه و درونش سفید و او غیر لفاح است و بالخاصیه هر فعلی که نافع

در حین قلع او کنده به هر قولی که منسلق کرده شد و بار او جهان ضمل و قول بیاد و قمع نمایند و از بوده است و مستعمل از آن در ولایت
دیلم بر اناوت و در اطعمه استعمال می‌نمایند در آخر دوم گرم و خشک و مسکن و مورث تجفیف و بیهوشی و رافع سلس البول
بول در فراش و درد مفاصل و امراض بارده رطبه و قدر شربتش از برگش که با اطعمه طبخ نمایند تا ده درهم و از تخمش تا نیم درهم و اکثار
او مورث جنون و کشنده است کوارع جمع کراع است و مذکور شد کور اسم فارسی مقل است کوغنا کهاست کوالف ناد
اوردات کوذ کندم جوز جندم است کوکب شامی طین ساموس است کوک خل است کوبر اسم هندی فلفل است کوکب
الارض طلق است و نزد بعضی قیمولیا کور النحل آشیانه زنبور عسل است کولان نوع از اسل است کورکیا اسم فارسی خراسات
کوشاد اسم فارسی جنطیانا است کوطفا اسم رومی انغرات است کوکافلوس اسم سریانی اجاص است کوله پر اسم فارسی
انجدان است کوزره اسم فارسی خرنوب شامی است کوبج اسم فارسی زعرور است کوترماهی اسم فارسی شج است کوکرد اسم
فارسی کبریت است کوک بفتح اول و دوم اسم فارسی فقاد است کوکرچینا اسم ترکی حماما است کوکل اسم هندی مقل است کوکو
اسم هندی ثعلب است کوره اسم هندی فر است کوشت اسم هندی قسط است کوه جوتی اسم هندی حب النیل است کوکری
بهندی دجاج است کوکرنده بهندی کمافیطوس است کوکامندی اسم هندی خصی الثعلب است کوند بهندی صمغ است
کوکم اسم هندی جزاف است کولزه اسم مازندرانی حرف بابلی است کهربا سندی گویند نوعی از صمغ است و از درختی

الكاف مع الهاء

مغرب بساحل عمان و بعضی را اعتقاد آنکه صمغ درخت و غیر است و از بلاد او روس و بلغار و مغرب خیزد و نزد بعضی
چشمه ایست در جزایر بحر مغرب که مانند قیر بر هم جوشیده میگردد و حقیر قطعها از کهربا مشاهده نموده که مگسی در آن مانده و متحجر شده
بود و نزد محمد بن احمد معروف است و مغربی اکثر انطرابلی است و از اقوال آنها ظاهر میگردد که کهربا و سندروس یک
جنس باشند و سندروس مانند خواری که از مالیده او بهم رسد جذب کاه میکند و کهربا محتاج بمالیدن زیاده است
و در سندروس سرخی غالب و در کهربا زردی و صلابت و در حین سوختن بوی شاخ سوخته از آن ظاهر میگردد و
بهترین کهربا آنست که در ساحل بحر مغرب و از زمین غرایر مغرب بهم رسد در دوم سرد و در دوم خشک و نزد بعضی
در اول سرد است و مقوی معده و دل و مفرح و قاطع نزف الدم جمیع اعضا و حابس نزف الدم و حیض و نزلات دماغی
و قی و جهت اسهال دموی و یرقان و خفقان و حرقة البول و ضعف کرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهت عسر بول
بالخاصیه جهت جذب نافع و طلای او جهت شکستگی اعضا و با مورد جهت منع عرق النسا و با صبر جهت ساقط کردن [illegible]

بالبه جهت سوختگی آتش و تعلیق او جهت حفظ جنین از اسقاط و دفع یرقان از مجربات و تعلیق او بر معده جهت منع بخار و بلند بود

داشتن جهت تقویت دل و دفع خوف طاعون و ذرور او جهت التیام زخمها مفیدست و چون بوزن چهار شعیر او را در طالع مریخ

صورت بوزینه قائم الذکر نقش کنند حامل آن از جماع فتور نیابد و گویند مضرست و مصلحش بنفشه است و بدلش سندروس

و اگر یافت نشود دو وزن آن طین ارمنی و ثلث وزن آن سلیخه و در تفریح مروارید و در دفع طاعون مرجان و قدر شربتش

نیم مثقالست کهیانا اسم سریانی شاخ نبات فاوانیاست کهیله کسیلاست کهلا اسم اصفهانی قلیست کهولا اسم

هندی خوفرست کهلم و کهیرا اسم بادنجانست کهری اسم هندی مرزوی بی گوشتست کهرکیت بهندی حربا است کهنا

بهندی بمعنی ترش است کهجوره بهندی اسم تمرست کهولکی بیخ بهندی تخم خرفه است کهینه بهندی بمعنی نقل

چیزهاست کهر بهندی اسم سم خاردار حیوانات است کهونکر بهندی حسک است کهیلا بهندی سلیخه است کهوزر (سرسیاوشان) بهندی

حب المحلب است (کهونکیه) کیاه قیصر اسم فارسی اکلیل الملک است کیاه الینوس اسقولوقندریونست کیمون ذرة است کیدج کار

کیل دارو اسم فارسی سرخس است کنیه اسم فارسی مصطکی است کیکواش اسم طبری قنبیط از ذو قسم است و مذکور

شد کیله بهندی موز است کیره بهندی اترج است کیهوه بهندی خطمی است کیرد بهندی مغره است کیو

بهندی زعفرانست کیبی بهندی خبث الحدید است کیانو بهندی دارشیشعان است کینکر بهندی خار مغیلان است

اللام مع الالف

کیلو کاشیرا اسم هندی اقاقیاست حرف اللام لادن رطوبتی است که از درخت کوهی حاصل میشود بقدر درخت

انار و شبیه بدرخت ریق برگش عریض و بهم متصل و رقیق و صلب و گلش مایل بسرخی و ثمرش مانند زیتون و

در جوف آن دانه سیاه باریک و رطوبت غلیظی که از ساق و برگ او جمع کنند بهترین اقسام لادن عنبری مانند و هرچه

از آن رطوبت بموی بز و کوسفند در حین چریدن از نبات چسپد و از آن جدا کنند زبونتر از قسم اول و هرچه بسم

مراعی چسپد و باخاک و ریگ آمیخته باشد زبونتر از همه است و بعضی تصریح نموده اند که رطوبت مذکور از قسمی که

نوعی از لبلاب است بموی مراعی می چسپد و بهترین او نرم و خوش بو و سیاه مایل بسرخی و سبز بیست در دوم گرم و

در اول خشک و لطیف و جاذب و باقوة قابضه و منضج قوی و محلل و مفتح دهن زکام و مدر بول و حیض و عرق و

شیر و مخرج جنین و مشیمه و مقوی معده و رافع فواق و دردهای بارده و باشراب قابض طبع و طلای او جهت

درد سر و صلابت معده و جگر و التیام زخمهای کهنه و باشراب جهت آثار قروح و ابله و فرزجه او جهت صلابت رحم و اختناق

واحباس

و احباس حیض و با روغن گل که بر یافوخ اطفال طلا کنند جهت زکام و سرفه ایشان و بر معده جهت تقویت آن و دفع

غثیان و سیلان آب دهان و با پیه خوک و پیه کاو جهت ورم مقعد و درد آن و بخور او با او و با روغن گل جهت بیحچ بادد

و طلای او با روغن گل جهت سوختگی آتش و با روغن مورد جهت تقویت موی و منع ریختن آن و بخور او جهت گریزانیدن هوام موثر و چون

زن بعد از بول کردن بآن بخور کند بیرون رخالاتی از بول بایدان زن قابل حمل خواهد بود و آلاتو مضر سفل و اشامیدن او موجب کرب

و مصلحش سنبل رومی و قدر شربتش تا یکدرهم است و روغن لادن که بکوفته او را در یک رطل روغن زیتون و کهنه حل نموده در

دیگر بر آتش خاکستر گذارند که قریب بسوختن آید روغن بسوزد جهت برودت اعضا و تقویت معده و زکام رطوبی و سیاه کردن و تقویت

آن بهمان مفیدات لاجورد معدنی معروفست و بهترین او صاف و شفاف است که کبودی او بسرخی و سبزی مایل باشد

و اینجا سنگ مرتبه بیست هند و هرچه از زنگ و زاج و سنگ ریزه ترکیب کنند دوم اولاجوردی نباشد بخلاف غیر مغسول

آن و مستعمل و طیب غیر مغسول است در اول گرم و مغسول او در اول سرد و در دوم خشک و مسهل سودا و اخلاط غلیظه

غلوط بجون و صاف کننده آن از کدورات و بالخاصیة رافع سودای حوالی قلب و مجلل مجلاست و تعلیق او رافع خوف و او مفرح

و مقوی دل و مجلی و باقوة قابضه و رافع امراض سوداوی مثل ورم و توحش و بخارات غلیظه و مدر حیض و اکتحال او جهت

و رمد و دمعه و بیاض و قرحه و ریختن مژگان و ذرور او جهت آکله و قروح ساعیه و نفوخ او جهت رعاف و فرزجه او با روغن زیتون

جهت حفظ جنین از اسقاط و طلای او با سرکه جهت تجعید موی و قطع ثالیل و برص مفید و مضر معده و مصلحش مصطکی

و موجب کرب و غثیان و مصلحش کتیرا و عسل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش حجر ارمنی است لاله سرکوه

اسم فارسی نباتیست معروف و در باغها غرس میکنند و بیابانی او را چون با دنبه با تا اصفر کوبیده بجوشانند تا آب و خضر

روغن بماند طلای او جهت عرق النساء مجرب یافته اند لاله نعمانی اسم فارسی نباتیست برگش شبیه برگ زنبق و منحصر در سه

عدد و گلش مانند شقایق و بزرگتر از آن و بعضی مانند پیاز و بقدر فندقی و طولانی و در وسط برده او جیزی شبیه بابریشم

مطبوخ و بسیار نرم و برده بیرون او سیاه و مغز آن سفید و شیرین و ساقش بقدر چهار انگشت است تا نضج و استکا

مقوی باه و مسوخ کننده رخسار و قلیل الحرارة و با رطوبت غالبه و نشاء او مثل غالیه و مشهی و هاضم است و قدر شربتش

از یکدرهم تا دو درهم است لاغیه نوعی از یتوعات و با شبرم قریب و خیالیست از انواع یتوعاتست و ابوجریج گوید از مطلق یتوع

مراد لاغیه است و او در شکل بشبرم مانند گیاهی است برشیه قریب بگیاه سقمونیا و برگش مدور و گلش زرد مایل بسرخی

وشبیه بنرکس و مایل بنوشبوئی و تخمش مانند خشخاش و در اخر سوم گرم و خشک و شیر او مسهل قوی و مقرح جلد و مقی و بدستور
برانسو لحم او همین اثر دارد و کشنده ماهی و جهة استسقای زقی و اخراج زرداب نافع و شیر او از سقمونیا قویتر و با ارده
جمع کرده استعمال باید نمود و قدر شربتش از یک دانگ تا یک دانگ و نیم و از ارده مخلوط باو تا یک درهم و از برکش در مطبوخات
بدستور تا یک درهم و مضر امعا و مصلحش کثیرا است لاذنو وازی کویند کیاهی است که از مکه خیزد و بخور ثمر او جهة بواسیر و درد مقعد
و شرب او جهة رفع سیلان خون نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم مورد است لابی صمغ درخت هندیست خوش بوی شبیه
ببوی مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنک مابین سفیدی و زردی و در اخر دوم گرم و خشک و مسخن و ملطف و مفتح
سدد و دافع بلغم و جهة شکستکی اعضا و ضعف عصب و امراض بارده و طلای او جهة جراحات و تحلیل ورمها و اعیای قطع
دالجه بدنا ضو با ارده سوده جهة تقویة اعضا و سرعة حرکة اطفال موثر و بخور او عرق اورنده و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز
و قدر شربتش نیم درهم است لاجی اسم هندی هیل است لاجوردیه ضامر یوماست لازورد لاجورد است لاعنوس
عرماوس یونانی لاغوخی بسریانی ارنب بریست لاغنوس لاسیوس یونانی ارنب بحریست لارطوطاوس عرطنیثا است لاسرس یونانی
ماهودانه است لاکک اسم هندی کو منه است لاک اسم فارسی لک است لاکیت اسم فارسی سلحفاه است لالجفاف اسم فارسی
حلزونست لبلاب اسم جنس نباتاتیست که شاخهای او بلند شده پیچاورو و ندو هرچه بزرک باشد کبیر کویند و کوچک را صغیر و لبلاب
کبیر سفید و سیاه میباشد سفید را کلش سفید و شبیه بشاخ عشقه و تخمش سفید و برکش مانند برک لوبیا و در رنک این
ککونامند و سیاه را کلش بنفش و دانه اش سیاه و لبلاب صغیر المسامرات سفید و زرد و سرخ و کبود و برک هر یک از کلش
کوچک و تخم در غلاف و سیاهی مایل بسرخی و منبت ان بی ثمر و ساق جمیع اقسام کبیر و صغیر شیردار است و مرکب القوی نزد
جالینوس در دوم سرد و خشک اند و نزد یوحنا ابن ماسویه کرمست و او مفتح سدد و ملین طبع و محلل و اب ان مسهل مرة الصفرا
و جوشانیده مخرج او غالب و اسهال او اکثر و اب او افشرده ان بعکس است و برک کبیر سفید او که مسمی بحبل المساکین است
جهة جراحات عظیم و سوختکی اتش و درد سر و امراض سینه و با ... جهة سرفه و قولنج حار و با خیار شنبر جهة ورم مفاصل و احشا
و ترخیر امعا و ربو ... عدیل است و سه درهم از کل او جهة قرح امعا و ضماد برک تازه او جهة درد سپرز و مطبوخ او در روغنها جهة
تحلیل اورام و دردها و سعوط عصاره او با ایرسا و نطرون و عسل جهة درد سر کهنه و با روغن زیتون جهة درد کوش و جراحات
با موم و روغن جهة سوختکی اتش مفید است و ضماد سفید را عصاره اش سیاه کننده موی و برکش جهة قروح خبیثه و کلف و شم

اجزا

اخیر که بی ثمر است اشامیدن وزن یک درهم مقدار حیض و بخور او بعد از طهر مانع حمل و اب او شدید الحرارت است و جهة وسترمنع موی
کشنده قمل و بیخ او با شراب جهة کزیدن رتیلا و برک تازه مطبوخ او جهة التیام جراحات خبیثه و سوختکی اتش مفید و از صنف کبیر
انچه برکش با خشونت و در ان مایل بسیاهی است مسمی بنشعه است سرد و خشک و جهة سرفه و قولنج و درد سینه و تبهای برضه
و ربع و سپرز و ربع رطل از اب او با دو درهم مغره قاطع نزف الدم جمیع اعضا و خشک او رافع قروح خبیثه و تازه او التیام ... و منع
جراحات و اقسام لبلاب مضر عصب و مثانه و مصلحش شکر و مانع حمل و قاطع حیض است و قدر شربتش از اب از یک وقیه تا سی درهم
و لبلاب صغیر با قوة محلله و قابضه و مسهل مرة الصفرا و اسلم از سایر اقسام و رافع سرفه کرم با یبوست طبع باشد و قولنج حار
و محلل ورم مفاصل و با خیار شنبر جهة اورام احشا و تفتیح سدد و اکثر نبات نافع و قدر شربتش از اب او تا نیم رطل است با بیست
درهم نبات لبخ اسم عربی درخت عظیمیست در صعید مصر کثیر الوجود شبیه بدرخت خیار و ثمرش کوچک و سبز و بعد از
رسیدن شیرین میشود و با کراهت طبع و برکش مایل بدرازی و معروف بسبستانست و اهل مصر ... در ... اندرا ...
مولف منهاج صیمی از اراده درخت دانسته و نزد مولف حاوی الادویه سدابست در دوم سرد و خشک و شرب ... و او
قاطع نزف الدم و رافع درد دندان و طلای او مقوی موی و با شراب محلل اورام و با ... جهة جبر کسر و ضربه و حرکه
استخوان از مفصل و درد ... جهة کزیدن هوام موثر و خوردن ثمر او مقوی معده و ... و مصدع و مورث ثقل
سامعه لبن بفارسی شیر و بترکی سود نامند مرکب القوی و مشتمل است بر دهنیة و مائیة و جبنیة و دسومت او در اول کرم و
خشک و مائیة در دوم سرد و جبنیة در اول سرد و خشک است بس شیر حیوانی که کرمی و سردی ... بیوسته و رطوبت بحسب غلبه یکی
از اجزای ثلثه متفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات با نقراره منکو میشود و امور کلیه و مشترکه در انجام قوم میکردد
هر چند در تغذیه انسب است از حیوانی است که اقرب بولادة انسان لهذا شیر کاو بهتر از سایرات و بعد از ان شیر بز و کوسفند
و اهو و شتر و از الاغ و اسب و خرکور و خوک و غیره در تداوی اقوی بید و از کاو و کوسفند و بز در تغذیه و همچنین بحسب تعلیف
و سن و فصل مختلف میباشد چه هرکاه بمسکرات و مخدرات تغذیه حیوان کنند مثل قنب و خشخاش و مانند ان شیر او محلل
و مسکر میشود و از تعلیف بمسهلات و قوابض و مبردات و مرطبات و مسخنات و مغلظات و ملطفات و امثال ان ... ما
ان متبدل میکردد و شیر تازه دوشیده با حرارة لطیفه است و ان بعد از سرد شدن زایل میشود بس باید در حین استعمال
کرم نمود و بدنا موجب سرعت نفوذ او کردد و از مطلق شیر ... قیدی ... شیر کاو است و در تغذیه بعد از کوشت و تخم نیم برشت

موافق‌ترین اغذیه و هرچه جبنیت در او غالب باشد مسدد است و کالامفتح و طحالی اقسام آن موافق و ... معتدل و گرم و درد دهان و
قرحه مثانه و اورام غائره و رحم اوست استعمال الشیر بعد از ترشیدن و با آب و با میوه‌های تازه و ماهی و پیاز و امثال آن جایز نیست
چه مادامی که از معده نگذشته باشد چیزی خوردن و خوابیدن مفسد آن و با وجود اخلاط فاسده در بدن استعمال او را محال
دانسته‌اند و قبل از انقضای چهل روز از ولادت و در زمستان بسبب غلظت او و قرب الولاده را بسبب غلبه مائیت استعمال
جایز نیست و آخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال او اوجب است و اکثار او مورث بهاق و تولد قمل و بجهة دسومت سریع
الاستحاله بدخانیه و در اماکن حاره و معده ضعیف باعث مضرت است و موافق سوداوین و با بعل ... و مغادیر ان ... و قلیل
او در تغذیه و کثیر ... در تلیین طبع قوی‌تر است و مجموع شیرها ملطف و جالی و رادع اخلاط سوخته و موافق اعضای تناسل
لبن البقر شیر گاو است و کاملش از جنس اوست و اغلظ از لحوم و دو از دهنیه غالب و مائیه و جبنیه کمتر و مایل باعتدال و الطف
تر از سایر و تازه دوشیده آن که سرد نشده بنوشند مبهی و مسمن و منفخ و سریع الهضم و کثیر الغذا و نیکو کننده رخسار و
مولد منی و مسدد فضلات و مقوی جوهر دماغ و تریاق سمومات بقی و حافظ رطوبات اصلی و ملین طبع و مرطب دماغ و
جهت دماغ و جهت نسیان و تهییج و غم و وسواس و نفث ریه و قرحه ریه و سبل که بسبب خلط ... باشد و امراض یبسی و جرب و
حکه و قوبا و جذام و مطبوخ او با برنج جهت طول عمر و بادکان و خرما جهت فربهی کرده و بدن و داغ کرده او با آهن و سنگ
نفته جهت اسهال و تقطیر و طلای او جهت اکثر امراض چشم نافع حتی مایوس العلاج از ... و ... صحبت بیمار بدو باکند جهت
طرفه و با انزروت جهت ناخنه و سبل و شیاف و طلای او با اسفیداب قلعی جهت نقرس حار و اورام حاره مجرب و با افیون و
و روغن زیتون نافع درد نقرس حار و قدر شربتش از نیم رطل است تا یک رطل و مضر صاحبان سپرز و ورم احشا و جگر و ضعف
عصب و درد سر و سدر و صرع و مضر دندان و ... و صاحبان خفقان و رطوبت ... و اکثار او مورث
خنک مثانه و کرده و تولد قمل و برص و سریع الاستحاله بخلط غالب معده و مصلحش شکر و عسل و شرب او با شهد
شکر مانع انجماد اوست و چون منجمد گردد باعث لرز و قشعریره و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق میشود و دافع آن
قی و حرف و با سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج به آب فادزهر و بدستور تخم کرفس و عسل با آب گرم است و شرب پنیرمایه را تا بقدر
یک مثقال مجرب دانسته‌اند لبن الضأن شیر گوسفند است و دهنیه و جبنیه او غالب و غلیظتر از شیر گاو و بهترین او از میش
سیاه و در تقویت باه و تولد منی و جماع و ادویه ... و تقویت جوهر دماغ و نخاع و قرحه ریه و امعا و نفث الدم نوشیدن او با روغن بادام

وصمغ عر

و صمغ عربی جهت سرفه مجرب و در سایر افعال و مضرات مانند سایر شیرهاست لبن المعز شیر بز است و مائیت او غالب و برودت و رطوبت
او زیاده و مسدد فضلات و جالی و مرطب و در جراحت ریه و حلق و مثانه و ... مزمنه و دق و غرغره او در ورم لهاة و خناق
انفع و سی مثقال آن تا چهل و پنج مثقال که با او نیم مثقال رب سوس و صمغ با او جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه مفیدات و در
سایر افعال مانند شیر گاو و از آن لطیفتر و بدلش شیر گاو است و بدستور عکس است لبن النساء شیر زنان موافقترین شیرهاست
و امزجه دختر سرد ذات و مدر بول و مرطب دماغ و جهت مفتح سده خیشوم و رافع سل و یبوسه سینه و سرفه یبسی و سعوط
او جهت خشکی دماغ و بیخوابی و سرسام و اختلاط عقل و ضماد و قطور او جهت درد چشم و خشونت پلک و تطییب دماغ و درد گوش
و ورم و قرحه آن مفید و قدر شربتش از ده وقیه تا نیم رطل و بدلش شیر الاغ است و چون شیر حامله را بر روی ... بدوشند
و قمل بمیرد یا در زیر آن بماند آن زن بفرزند حامله خواهد بود و عکس به پسر و از مجربات است و بهترین شیر زنان و سایر البان
آنست که چون بر روی ناخن بریزند جمع شود و یا چسبد یعنی که باشد با اعتدال القوام لبن اللقاح شیر شتر است و دهنیه او جهت
استرخا ... نمیشود و لهذا گرم و رقیق و مایل به شور ... مفتح و مسدد بول و زرداب ... اصفر ... و با شکر مقوی باه
و ضماد کنند شیر محرک باه و اشتها و جهت ... و یبوسه جگر و اورام صلبه باطنی و ضیق النفس و ربو و استسقای زقی
و طبلی و علل سپرز و بواسیر نافع و چون با بول شتر بیامیزند مسهل زرداب و ... از ده وقیه نوشند تا یک رطل
و سحج و درد اورام صلبه ... بنوشند مانند و روغن بادرنج و بادام تلخ و پسته و امثال آن و باید شتر را تا ده روز
قبل از استعمال شیر او تعلیف با زیانه و کنگر و کاسنی و درمنه و امثال آن نمود لبن الاتان شیر الاغ است مائیه او غالب و ...
قلیل الجبنیه و دهنیه و او سودترین شیرهاست و بسیار مرطب و مبرد است و مفرح و جالی و مفتح و بطی الاستحاله بخلط غالب معده
و جهت سل و دق و ... یبسی و سرفه حاره و زکام ... و عسر النفس حار و نفث الدم و التهاب خون و صفرا و جراحت رحم و مثانه
و ... بول و حرقة البول و قرحه امعاء و زحیر و حقنه او جهت جراحت امعا و رحم و اسهال دموی خصوصاً با آب اسفاناخ و مضمضه او جهت
تقویت لثه و دندان و ضماد او جهت اورام حاره ظاهری و باطنی خصوصاً با زعفران و جهت درد معده و سلاق مفید و مضر مرطوبین
و درد سر با درد و مصلحش گلانگبین و قدر شربتش از ده وقیه تا نیم رطل است با شکر و کتیرا و روغن تخم کدو و رب سوس و امثال آن
و تعلیف او باشیای مناسبه و هر علفی شرط است و بدلش شیر بز لبن الرماک شیر مادیان است جبنیه او کمتر و کمتر از سایر شیرها
و مفرح و محرک باه و اشتها و مدر حیض و بول و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و حقنه او منقی قرحه رحم و حمول او با نشاسته عاقر

بعد از طعام معین حل نفخ است و از خواص اوست که در هر سالی که قلیلی از او با اطفال دهند در ان سال از ابله بر ستیار زنند و اکر برای دیر باد
برخیدع دو … باشد و از غربیات مکروه است و ترش کرده شیر نافع دیان ذات افیزنا مند و … و اکثر افعال القویترات لبن الخنازیر شیر خوک
نزد بعضی بغایت ممدوح و موافق سل و دق و مورث بهق و وضحات لبن الغزال و لبن الحمار الوحش شیر آهو و خر کور کرم
شیرین مادویان و لطیفتر و محرک باه و … لبن الخفاش و لبن الاسد شیر شب پره و شیر در نهایت کرمی و در غایت جلا و
ادرار و نفوذ نافع لبن الحامض بفارسی … نامند در دوم سرد و تر و مرطب و مقوی باه محرورین و مسکن تشنکی
و غذائیت او نسبت به دوغ زیاده و در سایر افعال قریب باوست و مخیض مذکور خواهد شد و مضر معده سرد و کثیف
و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و مضر تنهای مرکبه و عفونت و مصلحش معاجین حاره و زنجبیل پرورده است لبا
بفارسی فرشه و بترکی اغوز نامند و ان شیر غلیظی است که بعد از ولادت سه چهار روز دوشیده شود و بیک وقیه از
رطل شیر را غلیظ کند و در تسمین بدن و تحریک باه محرورین موثر و بغایت مسدد و مورث فواق و تولد حصاة و دیر
هضم و مصلحش شیرینی هاست لبن السودا نزد اکثر فرفیون است و بعضا … و بعضی کویند چیزیست شبیه بصمغ و مایل
بسیاهی و زردی و بغایت کرم و از نواحی مغرب بهم رسد و … و باعث رعاف و عطسه و محلل … و از سموم قتاله و ضماد او
محلل اورام صلبه است در چند ساعت لبن الیتوعات شیرهای انهاست شیر دار است مثل ماذریون و مجموع ان از سموم و مسهل
بعنف اند و هر یک مذکور است و … اسم مخصوص ندارند در یتوعات مرقوم میکردد لباب القرطم مغز دانه کافشه است
و کذلک لباب القثور و لباب الحنطه و لباب البر و لباب القمح نشاسته است لب الخلاف جاورس است لبرونت بلغت مغرب …
از اصلاح است و مستعمل … لبنی بیونانی … الفار … لبان خردل … لبیدیوه و لبیرونت
شیطرج است لبانه اسم مغربی فرفیون است لبنی میعه سائله است لبان معرب از لیبانوا یونانی و ان کندر است لحاء انهر
بلغت … اسم … ترکیبت لحی اسم هندی … است لجلاج بلغت اکسیریان زیبق … است لحوم اقسام کوشتها
مذکور است و در انجا قوانین کلیه تحریر میشود و در حدیث واقع شده که سید الطعام اللحم چرا که غذای انسان که از دوا
ابعد باشد منحصر در نباتات و حیوانات است و در استحاله ان تا شایسته مغتذی شوند ناچار است که طبیعه در نباتات هفت
قسم فعل کند تحلیل و استحاله و تفریق و تعقید و تغذیه و تشبیه و ادخال و در حیوانات محتاج بهمه افعال نیست چه در شیر
پنج فعل کافی است که تفریق و تغذیه که ان هضم و تمیز است و از عقد و تشبیه و ادخال و در تخم طیور متوسطا و …

مرغ خانگی

مرغ خانگی باشد مثل کبک و تیهو و امثال ان و بهترین مواشی که کوسفند نر است که زیاده بر یک سال و کمتر از شش ماه بره او
نکذشته باشد و بعد از ان کوساله یکساله و شتر جوان بهتر از شتر پیر است و از وحوش بهترین ان اهو بره و بچه بز کوهیست
و در مزاج صاحبان تعب و صنایع قوی الحراره کوشتهای غلیظ مناسبت و هر جا از شکم حیوان بیرون اید … باشند …
کمال رسیده باشد و اقسام … و سفید … بسیار … مورث امراض … و روزی دو بار خوردن کوشت
ممنوعست چه هضم ان بر طبیعه دشوار است و مداومت خوردن لحوم موجب قساوة قلب و … باصره و بلادت و عروض
صفات بهیمیت و بسیار … خوردن ان باعث ضعف ارواح بدنی و سقوط قوتهای اوست و شرب اب بغایت مضر و
تناول نمودن در شبها باعث تخمه … کردن او با شیر و تخم مرغ جایز نیست و هر چند مبالغه در کوبیدن و نرمی او کنند
بهتر و کوشت … الحم و سریع النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف القوة است لحیة التیس دوای مختلف فیه نزد اطبا
و جمعی دیکر نباتیست … مثل برک کندنا و قلیل العدد و مفروش بر زمین و در اصفهان … نامند و …
سبزیهای خورند و حنین بن اسحق و جمعی دیکر کویند که دیسقوریدس … انسته اند و قول او معتبر است و ان نباتیست
شبیه به درخت کوچکی و شاخهای او صلب و برکش مستدیر و با زغب و صلابت و کلش شبیه بکل … از ان سفید و
نزد … بیخ او نوعی از … مایل بسرخی روشنی و بعضی سفید و بعضی اشقر میباشد و بر روی ان طرثوث …
قطیداس نامند و بیونانی … و از جمیع اجزای نبات قسیوس قوی تر است و مراد از عصاره لحیة التیس عصاره
طرثوث مذکور است در اخر اول سرد و در سوم خشک و قابض و از اجزاء تریاق و قاطع نفث الدم و حیض و اسهال …
و دموی و رادع … امعا و قرحه … و ضماد او مقوی اعضای ضعیفه و … معده و جکر و در سایر افعال قویتر از اقاقیا و
قدر شربت از عصاره او تا سه درهم از برک و کل او تا چهار درهم … و دفع تعفن ان و کل او
با موم روغن … سوختکی اتش و اورام حاره و خوردن ان … قرحه امعا و تقویت معده … در منع ریختن مواد باو نافع و مضر
کرده و مصلحش عناب و بدلش … و اقاقیا … و امین الدوله وجوه دیکر بیان نموده اند که شاخهای
… مایل بسرخی و سرخی او مایل بسیاهی و بقدر شبری و اکثر ان در تحت زمین و چهار انکشت او از زمین بیرون است و
در شوره زارها می روید و این قول اصح … بیخ کیاه مزبور نوعی از طراثیث است … خورده لحیة التیس را
… است لحام الذهب صناعی او تنکار است و معدنی او در … مذکور شد لحام الغول … بعضی … الغول است

لحا بکسر اول پوست بیخ نباتات است و در قیشهای باریک است لحیة التیس برسیاوشان است لحیانی دیقسافوس است و گویند
حرشف است لحام الصاغه از اقسام تنکار است و مذکور شد لحنیس بجاء معجمه لغت یونانی و نوعی از خیری بری است نبات
او قریب بقدر ذرعی و گلش بنفش بری و جبلی میباشد و دانه او سیاه و تلخ و بقدر عدسی و نزد بعضی سراج القطرب است در دوم
گرم و در دوم [illegible] و مسهل قوی و دافع سم عقرب [illegible] و مفتح سده و دافع یرقان و قدر شربتش از نبات او یک مثقال است
و چون گل او را بر روی عقرب اندازند کشنده اوست لحنیس الاکلیلیه [illegible] است لزاق الذهب شامل لحام الذهب [illegible] است
لزاق الرخام و لزاق الحجر صمغ البلاطات لسان زبان حیوانات است سریع الانحدار و مرطب و با ادویه حاره مولد
منی و سریع الاستحاله بخلط متعفن و مصلحش سرکه و کشنیز و زیره است لسان الحمل بفارسی بارتنگ نامند
و ترکی باغ یرباغی نامند و از جنس [illegible] است و صغیر و کبیر میباشد صغیر او را برگ کوچک و باریک و [illegible]
پراکنده و مایل بطرف زمین و گلش در طرف ساق و زرد و تخمش سیاه و کوچک و ساق کبیر او بدستور پراکنده و مایل [illegible]
قریب بذرعی میشود و تخمش [illegible] صغیر و گلش مانند او و بیخ هر دو [illegible] و نهایت سطبر [illegible] بقدر انگشتی
و منافع کبیر زیاده بر صغیر و از مطلق او مراد صغیر است در دوم سرد و خشک و برگ او و تخم او الطف و جالی و رادع و قابض
و مقوی جگر و مفتح و حابس نزف الدم جمیع اعضا و تخم و برگ و بیخ او با عسل و سرکه [illegible] دافع اسهال [illegible] و عصاره او
مسکن تشنگی و [illegible] فساد هضم و دق و سل و نفث الدم و [illegible] سپرز و جگر و ضعف آن و سده و صرع و [illegible] حاره و [illegible]
و جوشش دهان و لثه و قرحه [illegible] الدم و [illegible] کرده و حرقة البول و سیلان حیض و [illegible] بواسیر و ضماد [illegible]
التیام زخمها و [illegible] و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه و ساعیه و آکله [illegible] و قطور او [illegible] درد گوش
حاد و امراض چشم و حول [illegible] ورم [illegible] و خناق [illegible] و بواسیر و ضماد برگ او [illegible] زخمها و التیام دهنده [illegible]
و رادع او ورم حاره و شری و با عسل [illegible] زخم سگ دیوانه [illegible] و با سفیده [illegible] و مضمضه طبیخ او و
طبیخ بیخ او [illegible] امراض دهان نافع و گویند مضر [illegible] است و مصلحش عسل و عصاره او [illegible] و مصلحش [illegible]
شربتش از آب او [illegible] مثقال [illegible] رطل [illegible] و گویند بالخاصیه [illegible] بیخ او [illegible]
[illegible] نافع [illegible] است و تخم او [illegible] عصاره او [illegible]
و مقوی [illegible] و دافع زحیر و قدر شربتش [illegible] درهم است [illegible]

از عصاره اوست لسان الثور بفارسی گاوزبان نامند نبات او با خشونت و سطبر و مایل بسیاهی و مفروش بر زمین و بر روی
آن نقطهای سفید شبیه بخار و [illegible] و ساق قریب بذرعی و مزغب و شاخهای او [illegible] و باریک و سفید و گلش لاجوردی
بشکل گل انار و تخمش [illegible] و در جبال [illegible] الوجود است و قسمی که در اصفهان و بعضی بلاد [illegible]
زبان مینامند بری ماحو است و گل او [illegible] و کوچک و [illegible] میباشد [illegible] و [illegible] کل
او الطف و جمیع اجزای او مفرح و مقوی اعضای رئیسه و حواس و مسهل مرة السودا و صفرا و جهت امراض سوداوی
و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و [illegible]
و یرقان و تقویت حرارت غریزی موثر و مضر سپرز و مصلحش صندل و قدر شربت [illegible] درهم [illegible]
بوزن او ابریشم محرق و چهار دانگ او [illegible] و چون از آب او [illegible] بترتیب دهند ده مثقال
آن [illegible] یک رطل شراب میکند [illegible] درهم [illegible] دافع خفقان است و [illegible]
زبان جهت امراض سوداوی مفید و [illegible] و قدر شربتش [illegible] مثقال است و برگ سوخته او جهت قلاع اطفال
و [illegible] دندان و [illegible] مفید است لسان الایل [illegible] نباتی [illegible] و درخت و بر شاخ [illegible]
و مایل بسفیدی و [illegible] در دوم سرد و خشک و نزد بعضی [illegible] مجفف قروح ظاهر و باطن
شربتا و ضمادا و دافع سم [illegible] برگ و شاخ او [illegible] حیض و بول [illegible] و دافع [illegible]
سوی [illegible] و التیام جراحات و [illegible] ابا [illegible] مقعد و [illegible]
او با [illegible] و دافع التهاب و مضر گرده و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از آب او [illegible] درهم
درهم است و چون [illegible] رطل آب انگور شراب ترتیب دهند جهت [illegible] کرده و مثانه و نفث الدم و سرفه و [illegible]
احتباس حیض نافع و قدر شربتش تا یک رطل است لسان العصافیر بفارسی زبان گنجشک نامند درختی [illegible]
و عظیم است برگش شبیه [illegible] و عریض و طولانی و متفرق و در جوف [illegible] خربزه [illegible] شبیه بزبان
گنجشک و سرخ و مغز او سفید مایل بزردی [illegible] و تلخی و قوتش [illegible] است در آخر دوم گرم و خشک و مسکن
ریاح غلیظه و [illegible] و مفتح [illegible] و مدر بول و [illegible] حصاة و [illegible] جهت خفقان
و ضیق النفس و سرفه [illegible] و تقویت اعضای تناسل [illegible] و مصدع [illegible]

ومصلحش کشنیز و شربتش تا سه درهم و بدلش جوز بوا بوزن او و نصف آن بهمن سرخ است و نزد بعضی کردکان و تودری
سرخ بوزن او و برگش منقی زخمها و التیام دهنده آن و ضماد پوستش با سرکه جهت کوفتگی عضلات مفیدست لسان التیع
نباتیست برگش دراز و اطرافش مانند اره و صلب و سبز مایل بسفیدی و زردی و شاخهایش اکثر و بقدر دو ذرع و برسر آن
قبه مستدیر و گلش بنفش و بیخ او مربع و سیاه و ریحیست در سوم گرم و خشک و طبیخ او جهت حصاة گرده و مثانه و فرزجه
بیخش جهت گشودن حیض و اخراج جنین نافع است لسان الکلب نزد بعضی لسان الحمل و نزد جمعی جامن ... است و مذکور
شد و نزد بعضی نباتیست برگش شبیه ببرگ بارتنگ و دراز تر و مایل بتقعیر و بسیار نرم و اطرافش تند و ساقش زیاده بر دو ذرع
و شعبهای بسیار کرده دارد و مایل ... و گلش بنفش و تخمش ... و اول تابستان میروید و منبتش حوالی ... و بیخش سفید
و پر شعبه و شعبهاش مثل ... باریک و منتشر ... در اول گرم و در دوم خشک و طبیخ او بقدر یک رطل ... و ضمادش
جهت التیام زخمهای تازه و کوفتگی و ورد زخمهای کهنه موثر است لسان نباتیست بالا زوجه ... برگش مربع
مفروش بر زمین و مستدیر و در خشونت مثل برگ گاوزبان و ساقی که از میان برگها میروید بقدر ذرعی و برسر آن گل ...
و بوی او مانند خیار و طعم ... است در دوم سرد و تر و جهت علاج ... حیوانات بغایت موثر و دافع خفقان و حرارت
معده و امراض دهان و علاج ... است لسن بلغت هندی ... است لسوره بهندی سپستان است لسر ... بلغت ...
لسیعه بلغت مغربی ... است لسوغوریون بلغت ... است لسان البحر ... است لسوریطس ...
لصیقی اذان الدب نیز گویند برگش شبیه ببرگ بارتنگ و کوچکتر و درشت و ساقش بسطبری انگشتی و زیاده بر دو ذرع
و تخمش بقدر فندق و نخود و خاردار و بجامه میچسبد و لصیقی ... گویند و در تنکابن معروف بکاش است ...
اخر اول گرم و خشک و محلل و جالی و طبیخ او با عسل جهت سرفه بارده و خشونت سینه و ضمادش با روغن گل سرخ جهت
ضربان و ورم مقعد بغایت مفید و مغز ثمر ... و غسول او سرخ کننده رخسار است لصف کبر است و بلغت مغربی اسم
حرشف لعبه بربری بیخی است شبیه ... و مانند ... و در مصر معروف ... است
و سورنجان را بعضی مسمی باین اسم دانسته اند در دوم گرم و خشک و بغایت ... حیض و بواسیر
قاطع بلغم و محلل ریاح و جهت مفاصل و ... نافع است و ... و مدر و باعث سرخی
رخسار و اکثارش مورث امراض حاره و مصدع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش یک درهم و بدلش بوزن او تودری و ...

مغز کردکانست

مغز کردکان است لعبه بیروح الصنم است لعبه مره سنجبار است لعیب شقایق النعمان است لعل معدنی قیمتی است لعل
معرب از لالا از ادویه ... است و در کتاب احجار قدیم ذکر او نشده و مولف منافع الاحجار و لباب الصناعة تصریح
نموده اند که از سیصد سال متجاوز است که بسبب زلزله عظیم کوه بدخشان منهدم گشته لعل ظاهر شده و از جنس یاقوت
و با استحکام رمانی او نیست و بجهت اختلاف مکان تکون بعید نیست چه قدما یاقوت را باقسام مختلف ذکر نموده اند و قسمی
را در رنگ مانند او تصریح کرده و در منافع بعینه مثل یاقوت احمر و در تفریح و تقویت دل و باصره قوی تر از یاقوت است
مع هذا شراب او حابس خون بواسیر و دافع سموم و در جمیع علل سوداوی و اعصاب قوی التاثیر است و قدر شربتش از یک
قیراط تا یک دانگ و بعضی تا نیم درهم تجویز کرده اند لفاح اسم عربیست و بفارسی ... بیخ او را ... و بیخ لفاح
عبارت از وست و ... مذکور خواهد شد و قسم ماده او را برگ عریض و مفروش بر زمین و شبیه ببرگ کاهو و از آن کوچکتر و مایل
بسیاهی و ثقیل الرایحه و گلش سفید و ثمرش از زیتون بزرگتر و زرد و بسیار عفص و بعد از رسیدن با عطریت و مایل بشیرینی
و او را تفاح الجن نامند و تخم او شبیه بتخم سیب و بیخ او دو سه عدد میباشد متصل بهم ظاهرش سیاه و باطن سفید
پوست بیخ او سطبر و شکل بیخ او اکثر شبیه بصورت انسان دارد و لیفهای شبیه بموی که با بیروح الصنم میباشد
دوا نیست و قسم نر او را برگ املس و مانند برگ چغندر و ثمرش بقدر خیار و زرد و بیخش در سطبری متوسط است و صنفی
از او را منبت مغابر و مواضع سایه دار و برگش کم عرض و در طول بقدر شبری و مایل بسفیدی و ... و ثمرش
بیخش دراز و بسطبری ... و سفید و ... و تقویت ... است و ... بیخ لفاحست
و مستعمل از آن عصاره و ... و پوست بیخ او ... و عسل ... بلغم و مره السودا و جهت حرقة البول و خفقان حار
اسهال دموی و رفع ... و طلای او مولد ... است در جمیع ... و جهت درد سر و اورام حاره و با ادویه جهت درد
مفاصل حار و با عسل و روغن زیتون جهت ... و با سرکه جهت باد سرخ که حمره نامند و طلای شیر او جهت کلف و نمش
و مضمضه طبیخ او جهت درد دندان مفید ... و ... است با اخلاط عقل و ... و غثیان و مصلحش سداب
و خردل بری و عسل و انیسون و قدر شربتش از سه قیراط تا نیم درهم و بدلش بوزن ... البنج و شرب نیم درهم از تخم او
بجهت سرخ کننده رخسار است که از خام بسیار ... و ... سکر با تفریح و ...
غالیات و ... قاطع حیض و ضماد برگش ... جهت اورام حاره و ... نافع است و از خواص اوست که ...

بیخ لفاح را با فلاح جهت دشتن ماه عقرب بجوشانند و موم و مطیح کرده و اهل تجربه آب او را با قند فادو اب مو و مقطرا او را با پوست انار
و مورد جهت تکمیل صناعت از مجربات شمرده اند لفتی درختیست بزرک و منبت او در نواحی شام و در بری و بیری مستعمل
میشود و در خشکی بسیار و بر آتش را تاثیر میکند و ابن بیطار اللّه کوید که مراد از قوله سبحانه و تعالی من الشجر الاخضر نارا
اوست طلای برای صرع قلاو و دافع برص و بهق و عضاوه او و دافع قوباست و انطاکی کوید از آن چوب صنوبر است لفاکرم

اللام مع الفاء

که از آن کمی و بید و در حبه کرم مذکور شد لفت شلغم است لفاح بری بیروج الصنم است لفریقس حناست لوالق بطارخ
لک لک نامند و از طیور و معروفست و در بسالی کرو باد و بلاد ما و ای او شود ترک توطن نمایمیکند و راغ سوم کرم و خشک
و کوشت او جهت جذام و لقوه و ضعف باه و خدر و ریاح غلیظه و برودت مستحکم نافع و مضر محرورین و مصلحش روغن
کنجد و بیضه او در جمیع افعال قوی تر و سرکین او جلا بهق و آثار و با تخم او سیاه کننده موی و دافع صرع است و زهره او
دافع شبکوری و خون او از سموم و جهت وضح و بهق نافع است لفاح شیرها ده شیر دار است لقطر صمغ صنوبر است

اللام مع الكاف

لک بفارسی نامند و لاک نامند صمغ نباتیست شبیه به بهان که برکهای او برشاخ و کلش زرد و تخمش قریب بقرطم و کوینده بجاست کر با
نبات میشنید و دانه میوه را جمع میکنند بهتر او سرخ و قوتش تا ده سال و طبیعت در دوم کرم و در سوم خشک و مستعمل
مغسول اوست و طریق شستن او در دستور اول مذکورات و او مقوی جکر و احشا و مفتح سدد سپرز و جکر و جلا و معلل
و منقی اخلاط بارده و بالخاصه لاغر کننده بدن جهت استسقای لحمی و زقی و فالج و برقان و خفقان و سرفه و ربو و ناسور و ضعف
کرده و سایر اعضا نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش دو نیم وزن او ریوند و نیم وزن
او اسارون و زیج او طباشیر است و از خواص اوست که چون هر روز یکی اطفال را با آسمان که نام می چهل یوم بنوشند بغایت لاغر کنند و مجرب
در بری عامرا و غیر مجدوا کر سه چهار مثقال او را در سه چهار روز با سرکه بنوشند بدستور بعینه اثر دارد و وقفا و مخصوص ابریشم
و نیشم است بخلاف بقیه و غیر او که روغن نمیکنند و بایکه ابریشم و پشم را در آب مطبوخ او با طرطیر که صاف کرده باشند بکشید با آتش
بجوشانند و طرطیر را با بیخ جزو از لک صد جزو باشد و الا بدبه طرطیر اثر نمایند و چون ابریشم سبز را یکشبانه روز در
آب بخیسانند بلکه للتلالا اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند تا در در و صاف او جذب شود ابریشم سرخ و در و خشک کردد
پس لطیف صاف او را با صمغ عربی جمع نمایند و در نوشتن و اشال آن بجز از شنجرف و ثقل او را در زرکران در اسیمه کار فرمایند

اللام مع الباء

استعمال ... معروف بر موزو کرمیست و در غایت قبض و شربیدان قطع حیض از مجربات است لبلاب عنب الثعلبات لبلاب بلغت

اللام مع الیاء

مغربی قطعه مجربست لیمون قطور دیون صغیراست لیحیطیس لغه یونانی است و شریف کوید که او را در شام منفس نامند
بستانی و بحری میباشد و بستانی را بر کمش بر بضیه از برک کندنا و برک خوب و منبع بطریفا سفل و اکثر او و افا از بیخ می روید
و ساقش بقدر دو شبر و بر سراو کلی سیاه شبیه بزناره و بیخش بزردی شبیه و صنبتش زمین نمناک خشن است در دوم کرم و در دو
سوم خشک و بیخش مدر بول ما بوسل العلاج و کوید ساخوار از اوا فعال قریب بسرمین ند و قدر شربتش از جرم او یک مثقال
و از طبیخ او ده و قیراست و ضماد بیرا بر کمش مثل اسقولو فندریون و با خشونت و اشامیدن او با شراب جهت منع نزلات و منع زیاد تی
جراحات و التیام آن و خشک او جهت تنقیه زخمها مفید و قدر شربتش تا ده درهم است لیخ الیخات لن هندی ملح است لنک بفارسی

اللام مع الواو

تر نفل است لوز الحلو بفارسی بادام شیرین کوینده در اول کرم و تر و مفتح و حافظ قوتها و جالی اعضای باطنی و ملین طبع و حلق
و موافق سینه و معین باه و مسکن حرقت منی و مولد سمن بدن و با شکر کثیر الغذا و حافظ جوهر دماغ و شیره او با شکر جهت
سرفه رطب و جهت خشونت سینه و مجرو تولید منی و رفع نفث الدم و در بو و قرحه مثانه و امعا و زحیر و رطوبت معده و با اضعاف او فند
و نیل و شکر در قطع سرفه از مجربات شریفست و بود او مقوی معده و قابض و مشکر ح و فاسد او موجب کرب و سقوط اشتها
و مضر و مصلحش ربوب حامضات بعد از تقشیر و تازه او با پوست که جغاله نامند مقوی بن دندان و برگ تازه او مسهل
و مسقط کرم شکم و خشک او قابض و دافع اسهال و با شکر نبات با دام محرک باه مردان و قاطع باه زنان و بادام مربی در تغذیه
و فربه کردن بدن و اصلاح کرده قوی الاثر است و روغن بادام معتدل در کرمی و سردی و بغایت مرطب و موافق تشنج یبسی
و دماغ و رویه که از وی و صرفه بهم رسد و جفته و شرب و حکانیده او جهت درد کرده و مثانه و عسر بول و قولنج و اعانت بر خروج
حصاة و شرب او جهت کزیدن سک دیوانه و درد معده و با کتیرا و شکر جهت سرفه خشک مجربست و جهت تصفیه آواز و قصبه ریه
و رفع ضیق او و بیر مسهل و حلوه مفید و قدر شربتش تا سه مثقال و در دفع مجربست و دوام شدهین مضرا بیست با وجهه
تعریس و دفع خیدکیه بیراز مجربست دانسته اند و جهت سرفه نا مرود انا الجنب بدستور نافع و غرغره او با آب کرم جهت خشونت حلق
موثر و مضر احشای ضعیفه و مصلحش مصطکی است لوز المر بادام تلخ است رشید در خت او کرم و خشک و حالی و معلل و مفتح
او با روغن کل سرخ و سرکه جهت درد سر با درد و کلف و طبیخ او جهت تنقیه سپرز و کرده و رفع قولنج و کرم معده و خاکستر او جهت
سرفه کهنه خشک آتش مفید و مغز او در اول سوم کرم و در اخر اول خشک و در ازاله اخلاط غلیظه بعیدیه و جهت ربو و سرفه و ورم سینه
و زیر و خشونت خصوصا با نشاسته و نعناع و بادی بنفشه جهت علاکرده و حصاة و با عسل جهت سپرز و امراض جکر و تفتیح سدد و درد

وبا ماءالعسل جهت قولنج و بجمیع دردهای بارده مفید و مضر امعا و مصلحش شکر و فرزجه او مدر حیض و ضماد او با سرکه جهت

جهت نسوا بارده و قوبا و خنازیر و نمله و زخمهای کهنه و جرب و حکه و با سرکه جهت درد سر نافع و طلای برگ مطبوخ او با شراب جهت خنازیر

و بعضی ارسطو گوید چون بجوشانند بادام تلخ را گویند ناشتا تناول نمایند از شراب مست نگردند و روغن او در اول دوم گرم

و مایل برطوبت و مجفف و مسهل اخلاط غلیظه و سوداویه معده و نواحی آن و با ادویه مناسبه جهت درد گرده و عسر بول و ادرار

حیض و ادرار بول و اخراج حصاة و جنین و جهت قولنج و اختناق و اورام رحم و انقلاب آن و طلای آن جهت دفع آثار رخسار و کلف

و چین کردن و شقاق و جرب و حکه و قوبا و با شراب جهت قروح رطبه سر و خنازیر و قطور او جهت درد گوش و دوی و کشتن کرم گوش

نافع و حمول او مخرج جنین و مشیمه و قدر شربتش تا چهار مثقال است و صمغ درخت بادام شیرین و تلخ نایب مناب صمغ عربی است

لوزبری و لوز جبلی بادام کوهی است و درخت او کوچک و برگش ریزه و کلش مایل بسرخی و با عطریت و ثمرش کوچک و مایل بتلخی و

قبض بسیار و او غیر جلوزات در سوم گرم و خشک و جهت رطوبت معده و تقویت آن و رفع قی و اسهال و امراض بارده نافع

و قدر شربت از کل او تا دو مثقال و از بادام آن تا سه مثقال است لوز البربر قسمی از لوز بری است شبیه بحب الصنوبر و بزرگتر از آن

در جوانب او شعبهائی که بعضی رسیده باشد گرم و خشک و بسیار مجفف قابض و روغن او را زیت السوداء نامند

و مذکور شد لوز المرجان و لوز السوداء و لوز الارجال بلغت مغربی لوز البربری است لوبیا مولف تذکره گوید بلغت

هندی است و یونانی سیهلن و بعربی فوبیقا نامند نبات او شبیه بلبلاب و منبسط بر زمین و بعضی بیجاه و خود را ...

و دانه بعضی سفید و از بعضی سرخ و از بالا کوچکتر و شبیه بگرده طیور و غلافش مانند باقلا و از آن رقیقتر و قشر

تا دو سال باقی و بهترین از باقلا و لوبیا از نخود و سرخ او و دواخر و اول که سرخ و سفید او مایل با عتدال است با باه و مولد منی و مدر

و بول و حیض و مسمن بدن و شرب آب طبیخ او با انگیر و قند و حلوی و طبیخ او منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه

و جهت درد کمر و گرده مفید و دیر هضم و نفاخ و مولد خلط غلیظ و مصلحش خردل و ابکامه و زنجبیل و بالخاصیة مورث غشیان

و مصلح آن دارچینی و سکنجبین است لوبیای هندی قسم اخیر قسم است و در عراق دمادم نامند لوقیاس یونانی

نوعی از مرو است و بطریق حسن حرف ابیض دانسته اند لوسیماخوس یونانی یعنی شبیه الذهب است و نوعی از سراج

القطرب دانسته اند شاخهای نباتش قریب بذرعی و بادیک و گره دار و در هر گرهی برگهای رسته شبیه برگ بید و طعم او با

قبض و بی ساق و گلش سرخ مایل بزردی و منبتش ابهای ایستاده است و فی زارد و اخر دوم سرد و خشک و انطاکی در دوم

گرم و خشک بیان نموده و مستعمل از او برگ و عصاره است و قاطع رعاف و نزف الدم جمیع اعضا و فرزجه او بدل او جهت سیلان

حیض و حقنه او جهت قرحه امعا و ضماد او جهت التیام جراحت و تحلیل اورام و با خاصیه جهت دندان کرم خورده و موی ریخته و جهت گرد آینده

مواد موثر و در قتل موش مجرب دانسته اند و مضر ریه و مصلحش عناب و قدر شربتش از آبش نیم مثقال و از برگش یکمثقال لؤلؤ

بفارسی مروارید و بترکی اینجی نامند بزرگ آن را مقدار و صغیر را مروارید است و ایجره در صدف منحصر سیکی باشد با وجود بزرگی در یتیم نامند

و گویند تا سه مثقال ممکن است و از خواص اوست که چون در صدف بهانه ای نمود صدف باز بتدریج بتحلیل برود و مانند شبنم پنیر

و بهترین او عمانی سفید مدور بزرگ و بد بوترین او ظلمی و آنچه سیاه و دردیزه و مایل بسیاهی میباشد و سیاه و زرد و

مدور و سوراخ دار او و مستعمل اطبا نیست و روغن وعرق دیو نهای کرم مضر او و جوشانیدن او در آب ترنج و مالیدن

بسنباده دافع چرک او و دافع زردی آن و از اسرار است در اخر دوم سرد و خشک و بعد تفریح و تقویت از طلا و خواص دو جزو

بدن و ملطف و مقوی اعضا و دافع انواع خفقان و خوف و فزع سوداوی و جهت اسهال الحرارت و دموی و ضعف جگر و

گرده و امراض دل و بد بوی دهان و حصاة و حرقة البول و سده و یرقان و دفع سموم و وسواس و جنون و ربو و قدر دوای

جهت قطع سیلان اعضا و التیام زخمها و اکتحال او جهت سده و سلاق و ظلمت بصر و بیاض و سبل و کثرت و سنون او جهت پاک

کردن دندان و تقویت لثه و طلای محلول او بقول ارسطو دافع برص است در تطیل اول و غیر محلول او جهت جذام و جمیع انها

و فرزجه او را در منع حمل مجرب دانسته و نگاه داشتن او مقوی دل و در دهان داشتن او جهت ازالت غم و ضعف دل موثر و گویند

مضر مثانه و مصلحش صبر است و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش صدف سفید است و طریق حل او در طریق تحلیل ادویه مسطور

اول مذکور است لوجیه اطوس اظهر آنست که قسم بری لحیطس باشد و ابن تلمیذ و محمد بن احمد گویند گیاهی است برگش شبیه

ببرگ اسقولوفندریون و گلش مثلث و بری و بستانی میباشد و بری او را حرارت غالب و شرب برگ خشک او و ضماد بوستانی او با

سرکه جهت جرب مجرب است و جمیع اجزای او جهت التیام جراحات مفید لوف لغت عربی است و بفارسی فیلگوش نامند و سه قسم می

باشد یکی بزرگ و لوف الحیه گویند چه ساق او مانند مار ابلق است و برگش شبیه بلبلاب کبیر و با رنگهای مختلف و شاخهای

مانند عصا و ساق او سطبر و بر ثمرش مانند خوشه و در ابتدا سفید میباشد و بعد از رسیدن زرد میشود و بیخش مانند

بلبوس و منبتش اماکن نمناک سایه دار در آخر دوم گرم و خشک و مخرج اخلاط غلیظه لزجه و ملطف آن و مفتح سده و بغایت جالی و

مدر بول و حصاة و بیخش جهت نفث الدم انتصاب و با عسل جهت عسر البول و با شراب جهت تحریک باه و ضماد او جهت بیرون آوردن

سرطان و نواصیر الانف وجهت تنقیه جراحات متعفن و زخمهای تازه مفید خصوصا برگ و ثمر او و عصاره لوفی

جهت دفع بیاض چشم که از قرحه بهم رسیده باشد قوی الاثر و شیاف او جهت نواصیر و حمول او جهت اخراج جنین و بخور

او جهت شقاق مزمن رفع آثار و اب خوشه تازه او با روغن زیتون مسکن درد گوش است و بوییدن گل او مسقط جنین

و طلای اب ریشه او بر بدن باعث منع نزدیکی هوام خصوصا افعی و مضر جگر و مصلحش صمغ و شربتش یکدرهم و بدلش

افسنتین است و شرب سی عدد از دانه او با سرکه در اسقاط جنین و مشیمه و بعد ذلک محمد بن احمد کوید که چون بیخ

خشک لوف را با اردکندم و روغن کهنه و نمک خمیر مایه نان کرده هر روز هفت مثقال تناول نمایند رافع بواسیر

ظاهری و باطنی و مجربست و قسم ثانی لوف را برگ کوچک و بجا الوان مختلفه و ساقش بقدر شبری و بنفش میباشد و ثمرش

مانند قسم اول و او را لوف الجعد و فیل جوش نامند حرارت او کمتر از اول و از آن خشکتر است و بیخ او قویتر در اجزای او با

تقطیع قوی و جهت سینه و تنقیه آن و ضماد او با سرکه کلف جهت نقرس مفید و در سایر افعال مانند لوف الکبیر است و

چون بیخ تازه او را در روغن مغز زرد الو بجوشانند تا سوخته شود ضماد آن مسقط دانه بواسیر است و قسم ثالث لوف

الصغیر نامند و او بسیار کوچکتر از دو قسم کبیر است و برگ و گل او شبیه باه و بیخش بقدر زیتونی و قوی الحراره در

بدرجه چهارم و محرق و لذاع و قویتر از سایر اقسام و طلای او قاطع دانه بواسیر و ثالیل و برنده گوشت فاسد و تبخیر

و طلای روغن زیتون که ثمر و بیخ او را در آن جوشانیده باشند بهترین ادویه جذام و با روغن بنفشه در رفع

شوکه مجرب دانسته اند لوف الحیه و لوف الشیطه لوف الکبیر است لوف الجعد لوف الصغیر است لوفیون کیاه حصفص

و بفارسی فیل زهره نامند لوفاین بیونانی شکوفه خرما است لوطوس معیس است لوفا بعرانی حی العالم و نزد بعضی قطوره

صغیر است لوطوس غر یوس بیونانی حند قوقای بستانیست لوقیا عقرب بحریست لوفاقیس نام الجیفر است لوه

هندی آهن است لنک و لونیه هندی کیاه خرفه است لهوره هندی جاورس است لهالا بهندی بردیست لوره

هندی نیلات است لومیری هندی نعلبت است لولا بهندی سیستانست لهب بادنجانست لهو اسم هندی عون

لهاجرا بعبرانی اسم عرس است لو قوعراقیس شجر مصریست که کازران استعمال میکنند و در آب زود نرم میشود و سرد

و خشک و مجفف بی لذع و قابض و مانع سیلان مواد و جهت جراحات تازه و کهنه و نزف الدم و اسهال در دشان بعث

الدم مؤثر است لیف اسم خیوطی است شجری محیط بر نخل و نارجیل و مقل و امثال آن و از مطلق او مراد لیف الخرما است و بهترین

او از نارجیل و نخل حجازی و زبون ترین آن مقل است در اول دوم کرم و خشک و قرص و لبادی آن جهت استسقا و زحل و ادرار و

از نارجیل که سوزانیده باشند جهت خوار و حکه و جرب و شرب او جهت اخراج حصاة و لیف مقل جهت تسکین بواسیر مفید و خاکستر

انواع او منقی دندان و جهت امراض لثه و التیام جراحات و دفع بهق و بیاض چشم نافع است لیف البحر نباتیست شبیه به سعد بزرگتر

از آن و ظاهر و باطن او سیاه و برکش شبیه برک سیر و ریشهای او باریک و بهم پیچیده و معقد و سیاه و کوچک او بقدر

کردکان و بزرگ بقدر نارنج و با خشونت کویا پشمی است که متغیر کرده اند و از بحر مغرب خیزد و موج بساحل میاندازد در دوم

کرم و خشک و بغایت جالی آثار سوختگی از بهترین ادویه قروح خبیثه و سنون او مقوی لثه و جلای دندان و مغسول او جهت بیاض

و ناخنه چشم مفید است لیفه انطاکی کوید کیاهی است سرخ و خاردار و بشکل خیار کوچکی و منابت منابت قثا و الحارات

در افعال او در نواحی مصر کثیر الوجود است و زیاده از یکدرهم قتال است لیمو در جمیع خواص مانند ترنج و پوست زرد او در

دوم کرم و خشک و مقوی معده و دل و قابض و محرک اشتها و معین هضم غذا و مفتح سده کرده و محلل قولنج ریحی و ادرار

ادویه و مصلح کیفیت اخلاط ردیه و پادزهر سموم مشروبه و ملدوغه و در سایر افعال قایم مقام پوست ترنج و لحم یا بیخ پوست

زرد و ترشی او سرد در افعال مانند کوشت ترنج و ترشی او در دوم سرد و خشک و مقوی معده حار و لطیف و بسیار جالی و قاطع

اخلاط غلیظه و لزجه و ملطف آن و جالی بهق سیاه و کلف و قوبا و مسکن غلیان خون و صفرا و التهاب معده و جهت تبهای حاد

دموی و صفراوی و عفونت خون و بثور و شری و حصف و دمل و ورم حلق و لهات و کرب و غم و قی صفراوی و غثیان

و تقلیب طعام و بد کذشتن اطعمه چرب و جذب مواد حاره جگر و معده و جهت درد سر و دوار و صداع که از بخار اخلاط غلیظ

باشد و خفقان سوداوی و غب خالص و خمار و سموم هوام و او و برفتاله مفید و در اکثر امور قایم مقام سرکه و جهت

مرض بحرانست و مضر عصب و صاحب سرفه و با ردمزاج و اکثار او در خلای معده مضعف امعا و مورث بحش و

مصلحش شکر و عسل است و چون جواهر را با آب لیمو بجوشانند حل شود و ضماد و دفع علق و لعاب لیمو با نوشادر در اندمال

زبان و رافع بهق و آثار جلد است و تخم او در دوم کرم و در اخر اول خشک و در دفع سموم مانند اترج و تفریح او

بغایت عظیم و قدر شربت از او یکدرهم تا دو درهم است با آب کرم یا شراب و باید که مقشر از پوست باشد و خاییده داند

او رافع وحشی دندان که از ترشی او بهم رسیده باشد و لیموی بنمک پرورده مقوی معده و باعث خوشبویی دهن است

و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیفتر است اما مضر عصب نیست و بدینسو را بهتر پیوند بدرخت نارنج و ترنج کرده باشند

تو بالفعل است باو همچنین است انچه معروفست بمرکب و چون لیمو را بتنهایی خشک کرده با وزن او شکر بسایند جهة
منع صعود بخارات و تفریح سده بی عدیل و برک لیمو در تفریح ضعیفتر از برک ترنجست لیموینون بیونانی حماض اترج است
برکست لینوفر نیلوفرست لیغش فرین بیونانی المبات لیغش بلغة لاطینی تخم کتانست لیغسطیوس کاشمست لیا
لوبیاست لیذ خورش و لیذیاردس بیونانی مرزنجوشست لینوسط بیونانی الملاب کبیر مسمی بحبل المساکین لیونس
بیونانی ذکرست لیناوزا کندر است لینج نیلنجست و نزد بعضی نوعی از اقلیمیای مس لیارد بلغة دیلمی اسم ماه دیطوس
لیطر بخود پست کرده رهیا کل قدیم مستعمل بوده حرف المیم ماء بهترین انها اب باران و بعد از ان اب جاری کثیر
المقدار است که بر زمین پاک سرخ لون و زمین سنکدار کذرد و بعید المنبع و تند رفتار و سبک وزن و مکشوف
و از مغرب و جنوب بطرف مشرق و شمال ایند و انها مانند اب جیحون زاده و کور کردی و امثال ان داخل ان نشود و در اب نیل
جمیع این صفات موجودست و بعد از ان مقطر که اب را مقطر کشیده باشند و اب قطرها از کوزه سفال تراوش کرده
باشد و بعد از ان اب که بجوشانیده و بنصف رسیده باشد و اب چشمه کثیر المقدار و اب کاریز و چاهست و تفاوت
همه انها بحسب قلة و کثرة و مواضع مختلفست و اب خالص در دوم سرد و در نهایت مرتبه رطوبت و از ان چیزی بهتر نباشد
و اگرچه بسبب بساطه غذای حیوانی نمیشود لیکن نسبت بروح طبیعی و قوة غاذیه حکم هوا دارد نسبت بروح حیوانی
و قوه اورا بمنزله ماده مرکب است بوقت مناسب و بمقدار کافی خورده شود باعث حفظ رطوبت غریزی از تحلیل و ترقیق غذا
و بدرقه وصول ان باعضا و غسل عروق و طراوة و نرمی بدن و تلیین طبع و اعانة هضم و طبخ غذا و تبرید و ترویح روح
حیوانی و رحین قصور هوا و مدد فضلات رقیقه بمخارات بعنوان مرافقه و مضر احشاء ضعیف بارده و امراض رطوبی
و قروح و جراحات و دبیلات و قولنجات و اکثار او و عدم مراعات وقت مورث سستی اعضا و عصب و ضعف احشا
و هضم و فساد رنک رخسار و نسیان و بلادت و عروض نزلات و تهییج و ثقل حواس و کرانی بدن و سبات و امراض بارده
رطوبت و شرطست که قبل از انحدار غذا از معده نیاشامند مکر صاحبان معده و جکر حار و بعد از و بعد از میوه های
تازه مورث تکون مواد کلو و امثال انست و بعد از جماع و بعد از حمام باعث رعشه و خدر و ضعف و بعد از خواب موجب
اطفاء حرارت غریزی و شرب او ایستاده بر روی افتاده و بر پهلو غلتیده مورث ضعف معده و عصبست و بدستور
ناشتا خوردن او مورث امراض عصب میکردد و کرد رهوای بسیار کرم و اب مرطاعون و صاحبان احشای بسیار حار

حرف الميم مع الالف

از عدم

از عدم مراعات مذکوره متضرر میکردند و مضاربه بر تشنکی صاحبان مزاج حار را باعث دق و احتراق و استسقا و اب بسیار سرد
مضر سینه و عصب و صاحبان سده و بسیار کرم محلل و مرخی و موافق تا لیخولیا و اب معتدل در کرمی مسکن حار و مرطب بدن و
قلیل او غاسل معده است چون ناشتا بنوشند و اب نیم کرم ملین طبع و مغثی و مفسد طعام و مورث استسقا و علاج نیم کرم
و تصاعد بخارات بدماغ و حجره و در حلق و تنقیه معده و تحریک مسهل و اذابه بلغم و ترقیق ان و تشنکی سوداوی و بلغم شور
و اعانه در دوای تقی مجربست و اب برف و یخ موافق معده و جکر و مزاج حار و زنهای حار و مضر عصب و احشاء ضعیف است و مصلح
انها بدخوردن بیازات و جوشانیدن انها بمصطکی و سرکه و بسیار شور مخلوط نمودن انها با کل و خاک پاکیزه و عرق کشیده در این
صورت جمیع انهای شور و تلخ نیز شیرین میشود و مجربست و چون شب یمانی و بید مستور تا جوار اب انداخته باعث تصفیه است
ماء البحر اب دریا که روشن و ملین طبع است و مسهل بلغم و مره و جاذب و محلل و حقنه او با روغنها جهة پیچش و نطول کرم او جهة درد
عصب و حکه و شقاق و جرب و قوبا و جلوس در ان جهة کزیدن هوام و امراض بارده و استسقا مفید و مضر معده و مصلحش
شرب کوشت و اب مرغ و مرغ ماهیست ماء الاجام اب نیزار و برنج زار و امثال ان مولد بلغم و ضعف قوتها و مورث امراض
سپرز و سده و استسقا و زلوج الامعا و ذات الریه و شبه حرقه و ربع و دوالی و امراض دیگر و عسر ولادة در حاملات و اصلاح
او بنحویست که کذشت ماء التراب اب سبزه زار و فعالیتی مانند اب بخارات ماء الملح اب شور موجب خارش و مفسد خون
و مولد جرب و حکه و اولا مسهل و بعد از ان مقوی قابض است و مصلحش شیرین نمودن او چنانچه مذکور شد و مخلوط نمودن او با اردجو
ماء المر اب تلخ مفتح سده و ملطف اخلاط غلیظه و مفسد خون و مصلحش عسل و شکر و بسر مطبوخ او است ماء الکبریتی
ابیست که از زمین کبریتی کذرد و داخل ان بود و کرم میباشد و مسخن و مجفف و مسهل و جلو جرب و قوبا و بهق و جرب و نقرس
جلد و درد مفاصل و رطوبات بارده و خوص و سپرز و درد جکر و رحم و ذات و سعفه و تعقد عصب و جراحات کزیدن سباع
نافع و شرب او مضعف معده و باصره و مسخن جکر است ماء الحماة انهای کرم زاجی و شبی و نوشادری و کبریتی بود که مذکور
شد و مجموع ان محلل و قوی و قریب بکبریتی و زاجی و شبی قابض و نافع نزول در اقل و شرب قلیل او نافع بواسیر و زیاد او بسیار
مضر ماء الزفتی ابیست که از معدن زفت و قیر جاری شود و شرب او مقوی و مسخن بدن و سرخ کننده رخسار و در جهة قروح کهنه
یاس
مفید و مورث تب حار و امراض حاره و مصلحش او اغذیه رطبه و صمغ عربی و کل ارمنی ماء المعادن انچه از معادن مس جاری شود
مفسد دوا و اندک ان باشد جهة جوشش دهان و ورم لهاة و درد کوش و تقویة اعضای ضعیف نافع و شرب او خطرناک است و مصلح

او بدستور آب و فواکه است و این که شرب نقیع آن لاغر کننده باشد و مولد قولنج بالخاصیت بوده است و این نقیع بقلعه بی‌نیاز بوده و بدن نحیف
و آب نقیع بطلان و تفرقه مقوی معده و دل و دماغ و معین نفوظ و جهت خفقان و مالیخولیا نافع است و این نقیعها هر یک مذکور شد بمجموع
اجزای ماء العسل موثر عسر بول‌اند **ماء الشعیر** در شعیر مذکور شد **ماء الخلاف** عرق بید است و در خلاف مذکور شد **ماء البهرامج**
عرق بیدمشک است و در خلاف بلخی مذکور شد **ماء الورد** گلاب است و در ورد مذکور شد **ماء القداح** عرق شکوفه نارنج است
و عرق بهار گویند و در نارنج مذکور شد **ماء الزهر** بلغت مصر اسم ماء القداح است **ماء الکافور** در کافور گذشت **ماء الکفری**
در کفری گذشت **ماء التوت** شامل جمله توت و نافوت است **ماء القیطراطن** لغت قیطراطن است و نزد بعضی اسم قنطوریون است و از نوع
آخر و مذکور شد **ماء القطر** القطران است که از کوزه سفال ترشح کند **ماء الزلال** سحق نبات است **ماء الجبن** در باب شیر است
که از شیر بریده و منعقد از پنیر مایه گیرند و طریق شرب او در دستور اول مذکورات و ادخال و غسال مسهل و مرطب و مفتح
و جهت علل حاره و سودا و سیر و التهاب و مالیخولیا و جرب و حکه و داء الفیل و جوع بول و ضعف کرده و حصاة نافع و باید
تعلیف بمرقات و مرطبات مثل کاسنی و خیار و امثال آن نموده و با ادویه مناسبه اسامیه و در مواد عفونی و سوداوی
تعلیف بشاهتره و امثال آن و هر یک از سفوف و شربتها و حبوب در دستور ثانی دستورات مذکورات **ماء اللحم**
عرقیست از گوشتها گیرند و او لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و طبیعی و نفسانی و زیاد کننده خون و دافع ضعفی
که از امراض بود و در مسهلات و فصد و جماع و امثال آن بهم رسد و طریق اخذ آن بحسب اشخاص مختلف میباشد و قوی‌ترین
گوشتها در این امر بره یکساله است و در بعضی از جهت لحوم کبک و مرغ و امثال آن ترتیب میدهند و دستور آنست که
گوشت ورق کرده را از استخوان و رگ جدا ساخته و مقداری نخود بجهت آنکه آب یکسان شود و آب غلیظ کرده
بکشند و اگر تقویت زیاده مراد باشد لحوم را با ادویه مناسبه از به و سیب و ادویه عطریه بارده و در مزاج بارد و مشک و دیگر
ترنج و اشیای حاره لطیفه طبخ دهند و تقطیر نمایند **ماء الرماد** آب خاکستر است و اختلاف قوت آن باختلاف اصل او است
چه آب خاکستر چوب خار و اشجار حاره قوی‌تر میباشد و مجموع آن گرم و محلل و محرق و جلا و مجفف و نطول او جهت درد عصب
فالج و حقنه او جهت قرحه امعا نافع و شرب او جهت بیناو صافی و بعد بنیم مثقالی معده و قصبه ریه و حابس قی و غثیان و اسهال
رطوبی و مخشن و مصلح او روغن بادام است و نیم وقیه او جهت خون جامد خصوصا بسبب سقطه و ضربه در شکم منجمد شده باشد
و حقنه دفع سحج کند و ... المقیدات **ماء البقراطن** اسم یونانی و نانی بمعنی عسل و قراطن اناث ماء القراطن که مستعمل

الی اوست آن بجهت قسمت از ماء العسل که دو جزو او آب باران و یا آب صافی با یک جزو عسل بجوشانند تا ثلث آن بماند ملین
طبع و دافع قی و ادرار دهنده و قوی شکم و مقوی اعضای بارده و معده و جلا و منضج بلغم غلیظ و مقوی اشتها و مدر
بول و حیض و دافع ضعفی که از جماع باشد و مضر او دماغ حاره و احشا و صفراوی مزاج و مصلحش آب میوه‌های ترش است و سعال
است **ماء الحمه** آبیست که از بلاد هند و چین ... غلیظ و سیاه و بدبوی و گویند از نوعی ماهی حاصل میشود و در دستور گرم
و خشک و طلای او دافع قروح و آثار و حکه و جرب و جوشش و شرب ربع درهم او جهت شکستگی اعضاست و بدستور در عرق النسا
عصب و عرق بارده بی‌بدیل است **ماء آقون** بثای مثلثه ثم قوقا لغا اسم یونانی اجاست که از ماهی منکسود ترشح کند
بعربی ماء آلتون نامند گرم و خشک و حقنه او جهت اخلاط غلیظه و ورک و عرق النسا و قروح امعا و طلای او جهت تنقیه
جراحات کهنه مفید است **ماهی خانز** اسم فارسی ابن الخامض است **ماهی زهرج** اسم فارسی ماهی زهره است شیرداروی حب
الملوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی بدین است ساق آن قریب بذرعی و بسطبر انگشتی و برگها و ساق او دراز و شبیه
ببرگ بادام و برگ شعبهای او ریزه و مایل بسفیدی و شبیه برگ زرد و تند طول و کلش زرد و تخمش در غلاف و نخود شبیه بتخم
کبر و در جوف او سه دانه مستغرق از هم و هر یک را غلافی دیگر و دانه او از گرسنه بزرگتر و پوست او اغبر مایل بسرخی و باطنش
سفید و شیرین و چوب و بیخ او باریک و شیر او در دستور گرم و خشک و برگ دانه او در آخر دوم و قوت آن تا دو سال باقی است
و گویند از هند و عراق خیزد و آب مطبوخ برگ او و تخم و پوست او در مسهل و علاج قولنج و دافع درد مفاصل و نقرس و عرق النسا
و بلع نمودن دانه او مسهل و شرب کوبیده او در اسهال قوی‌تر و مخرج بلغم غلیظ و محرق بلغم خام و مرار سوداوی و مضر
ریه و معده مصلحش انیسون و مضر سفل و مصلح او کثیرا و قدر شربتش از حب او از سه عدد تا شش عدد و از برگش تا قدر دو درهم
و شرب آب سرد معین فعل او است و بالفعل بجای ماهودانه حب السلاطین مستعمل است و او مفقود الوجود است
ماهی زنج اسم فارسی است و بعربی سم السمک نامند و مسمی از قلوسر است و بترکی سقر قو سرو گویند گیاهی است
شیردار و برگش مفروش بر زمین و ساقش زیاده بر ذرعی و گلش زرد و در اطراف ساق از جوانب آن رسته بهیئت سرو دو بو
ساق او مایل بزردی و مانند احتیاج ... مستعمل است چون او را که ببرند در آب انداخته ماهی بیهوش میگردد و برگ
آب مدح بیرون ... در دستور گرم و خشک و مسهل قوی اقسام بلغم و علاج اوجاع و جهت نقرس و مفاصل و امثال آن نافع و ضماد
او علل اورام بلغمی و سوداوی و استسقا و قدر شربتش از جرم او مثقالی اشکوفه ... و مطبوخ تا سه درهم و مضر امعا

ومصلحش کثیرا او نشاسته و انیسون است **ماذریون** معرب مازریون فارسی است و بیونانی خامالاون نامند نباتش بقدر درخت
ساق و شیردار و برگش شبیه ببرگ زیتون و با دبیکر و قسمی را برگ باریک و دقیق و مایل بسفیدی و بزرگ و قسمی را برگ مایل بزردی
و کوچك و صغیر و قسمی سیاه لون و شیر همراه در چهارم گرم و خشك و سایر اجزا در سوم و زبونتر ان اوسیاه و او غیر مستعمل است
و سفید او بعد از زرد و برگش مسهل قوی با اصفر با افیام کرم و مواد سوداوی و بلغمی و نافع استسقای زقی و لحمی و
یرقان و ضعیف کرده و طلای او جهت بهق و برص و با عسل جهت تنقیه چرك زخمها و رفع خشك و بثور و با موم روغن جهت
جرب متقرح و با سرکه جهت ورم سپرز مفید و مضر بمحرورین و اطفال و ضعیف البنیه و دو درهم غیر مدبر آن کشنده است
و بدون تدبیر و مصلح بغایت مضر جگر و معده و مورث غم و کرب و قدر شربتش با مصلحات از شش قیراط تا نیم درهم و شیر کیالا
محرق با کالا کننده و ضماد او در بهق و برص مجرب است و طریق تدبیر انست که برگ او تمام کیل او را در اشیاء مر دو روز در سرکه بخیسانند
و دو سه بار سرکه را تغییر دهند پس نشسته خشك کنند و نیم کوب نموده بروغن بادام چرب کرده و در اسهال مواد سوداوی
و بلغمی تربد و افتیمون و هلیله زرد و گل سرخ و رب السوس و زیره و نمك هندی بود در اسهال مائیه اصفر ایرسا و توبال
النحاس و اسارون و عصاره غافث و افسنتین و سنبل و مصطکی و امثال آن اضافه نمایند و شربتش با ماء عنب
الثعلب و آب رازیانه و خیار شنبر اولی است و اگر یکوقیه او در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و با بصاق او را با
یکوقیه روغن بادام شیرین بجوشانند تا آب رفته روغن بماند و از آن روغن از یک مثقال تا سه مثقال بنوشند بغایت مسهل است
مامیثا اسم نبطی نباتیست شبیه بخشخاش بحری معروف بخشخاش مقرن برگش مایل بسفیدی و با زوایدی مثل ارزه و
با زغب و با رطوبت چسبنده و گلش زرد مانند خشخاش ساحلی مقرن و ثقیل الرایحه و تخمش بقدر کنجد و سیاه و ثمرش
مانند خشخاش مقرن و غلاف منحنی میباشد بخلاف خشخاش بحری و شاخهای خشخاش ساحلی در زمستان می ریزد و در
بهار عود میکند بخلاف مامیثا که اثر و ادراك ظاهر نمیمانند و در سرطان میرسد و او را گویند قرص بسازند بهیئت بلوط
و قوتش تا هفت سال باقیست و در دوم سرد و خشك و بعضی او را زرد مایل بسیاهی قوی الرایحه بالخاصیت که چون در آب حل
کنند زرد باشد رادع و قابض و محلل و مقوی اعضا و عصاره مجفف او بهتر از جرم اوست و طلای او جهت اورام حاره
با صبح و درد سر و مفاصل و خارش و حکه که بسبب حرکت در بغل و ران بهم رسد و سوختگی آتش و منع ریختن مواد بچشم و درد
او با کحل جهت قلاع و اکتحال او جهت دمع و استرخاء پلك چشم و ضعف باصره و دمعه مفید و مضر سپرز و مصلحش انا

و انیسون

و شربتش یکدرهم و بدلش ساق و نخود و بسیار مستعمل بدین و یك مثقال آن قاطع اسهال صفراوی و دافع خفقان و طلای او
جهت شری و حمره و درد نقرس نیز عدیل است **مامیران** قسمی از زرد چوبه ساق و شاخهای نباتش از زمین مرتفع و برگش
شبیه ببرگ لبلاب و مایل باستداره و سفید مایل بزردی و بالوان دیگر و بیخ او پرشعبه و کوچك و گره دار و غیر مستقیم و در گرههای
او ریشهای باریکی شبیه بموی و منبتش نزدیك آبها است و هندی او زرد و مایل بسیاهی و چینی زرد و زبونتر از هندی و غیر
هندی و چینی مایل بسبزی میباشد و تخمش شبیه بکنجد در اخر سوم گرم و خشك و قوتش تا بیست سال باقیست مفتح سده و مفرح
جلد جلا و مدر و محلل و شرب او جهت یرقان و حیض و تحلیل غلیظ و طلای او با عسل جهت بهق ناخن و کلف و برص و جرب و آثار و نشا جهت
او جهت تنقیه دماغ و اکتحال او جهت بیاض و ظلمت بصر و ناخنه مفید و مضر گرده و مصلحش عسل و شربتش نیم مثقال و بدلش
بوزن او زرد چوبه و نصف وزن او است **مادکیاه** اسم فارسی نباتی است قریب بقدر ذرعی برگش شبیه ببرگ بید و گلش زرد و قبه او
شبیه بسر مار و منبتش جبال آذربایجان است و اکراد متوطنین آنجا یکدرهم او را کوبیده در شوربا کرده میخورند و دیگر از
گزیدن مار و هوام متضرر نمیشوند و شرط میدانند که یك هفته بعد از آن چیزی بسوای نان فطیر نخورند و اخلاط از ادرار
منی و جماع نمایند و ظن حقیر آنست که او ماجون باشد والله اعلم **مامینا** نزد بعضی مامیران است و بولس گوید درختیست در
شام که خوردن برگ او رفع سم افعی میکند و طلای پوست او که سوزاننده باشد رافع برص و خوردن قشاره جو با کشنده است
ماش از حبوبات معروفه است در اخر اول سرد و مایل بخشکی و قوتش تا سه سال باقی است لطیفتر از عدس و سایر حبوبات
و کم نفخ تر و مولد خلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفرا و قابض و موافق گرده و مقوی عصب و بهترین اغذیه صاحبان
تبهای حارمات و حصبه و سرخجه و در درد سر و ضعف باصره و نزلات و ضماد او با آب مورد مقوی اعضا و رادع در وضع
و سقطه و محلل اورام و جالی کلف و با سرکه جهت جرب متقرح و منع عرق مؤثر و قاطع باه و مضر دندان و دیر هضم و مصلح او
در ضعف باه روغن بادام و ابیه قرطم و بدلش باقلا در مبرودین جاورش کوفته و خردل و مصطکی است و از خواص اوست که با دیگ
برود دفع سودا و جذام میکند **ماش هندی** حب الفلفل است **ماس** اسم هندی الماس است از الماس نفیسه و الخنث
حدیدی با امثال ان را اثر نمیکند و از سرانه ب... و قسمی از او سفیدی قریب برنگ نوشادر و شفاف و قسمی نوشادری
و بزرگتر از باقلا اشاهد احدی نشده و قسمی سفید مایل به کمتر از نوشادری و قطعات بزرگ از او تلف میشود و او را ما
قدر قدرفی و زنجی باشد و قسمی سبز مایل بزردی و زنگ مانند مغنیسیات و قسمی سبز و زمردی و در سفیدی مانند بلورات

و اقسّ در او اثر میکند و طفل او و بعضی از اقسام الماس نیست و کویند سرخ و سبز نیز باشد بنفش او و میباشد و بهترین او

با قلد و فی و زیتونی سبز و خالدار است در جمادی سرد و خشک نزد بعضی در جهار و نزد بعضی در جهارم کرم

و قلیل او قاتل و تعلیق او مقوی دل و دافع خوف و باعث سرور و لاده و غلبه بر خصم و مسدس او مانع صرع و کذاشتن او بر دندان

مضر اوست بدون کلفتی و از خواص اوست بغیر شکل مثلث شکسته نمیشود و در جمیع اجسام معدنی اثر میکند و سوهان در او موثر است

فارکیوا اسم فارسی است و فارکیوا نیز نامند نبات او شبیه بخشخاش و در کنار آبهای زمین بخت میروید و شاخهای او بسیار و نازک

بیخ و دو رشکن و برکش کوچکتر از برگ زیتون و نرم و کلش سرخ و شبیه بکل شب بوی و ثمر او در میان برگها و مانند فندق و مثل

بسیاهی و دیجو فلفل مانند سیاه و بسیار نرم و شبیه از فلفل املاست و چون کرسنه و بسیله و سایر حبوب را در آن جوشانند

خشک کنند طعم آنرا از فلفل تمیز نتوان کرد و در دویم کرم و خشک و محلل ریاح و دافع بواسیر و ضماد پوست خشک او بغایت سرخ

کننده رخسار و دافع او و امراض رده و آثار جلد و طلای او کسترضع اجزا او دافع کلف و فرزجه او مدر حیض و طلای برگ او با

ابستن مانع موی و شرب آنرا او با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است **فاسقودون** دوای هندی است کیاه او شبیه بیاسمین

کرم و خشک و لطیفتر از یاسمین و برگ او از آن عطر تر داخل روغنها کنند و جمیع افعال او قریب بسنبل است **فاغر** بفارسی

برویتر کنجی مانند کوشت و شبیه بنایی لحوم سرد و تر و کثیف تر از گوسفند و موافق محرورین و فصل کرم و هوا مضر سوداوی

مزاج و مصلح او بادام و فلفل و دارچینی و خرما است و میوه های تازه و ترشیها و کشک با او بغایت مضرات و کوشت بزغاله او قوت شاهی

بسیار با رطوبت و بهترین لحوم و مسکن غلیان خون و ملطف است و پیه بز محلل با قوه قابضه و مسکن درد مفاصل و با شکم کوشت

زخمها و شرب او جهت رفع سم ذراریح و مهره او با انسان واده بربخ و جماع و سر جهت سیح و اسهالی که از افعی به رسیده است

علاج آن مسهل و حقنه او با آرد جو جهت قرحه امعا و ضماد او با سرکین و با زعفران جهت نقرس مفید و طلای سرکین او بغایت علاج

ورمهای کهنه و استسقاء و ورم سپرز و سوخته او لطیف و جلا و با سرکه جهت داء الثعلب و با عسل جهت جرب و وضح و او رام

و سعفه و قروح ساعیه و قرحه سلیمه و شهد او با بزر البنج جهت کشودن حیض و اخراج جنین و فرزجه سرکین خشک او را

با کندر جهت رفع او در حیض مجرب دانسته اند و طلای پیه او با شراب و با سرکه جهت دفع سم هوام و داغ کردن با او جهت عرق

النسا از مجربات و مشهور بدانها عرب است باید سرکین بز را افروخت و در ریشم پیچیده در موضع عنبری که تحت بند پا و عاد است

کذاشت و چندان نگاه داشت که سوخته شود بدنبال یک روز یا دو روز و بخصوص درد رک کرده و غیره و با عسل جهت درد مفاصل

بارد و یابس که

بارد و یابس که جهت خارش و طلای مطبوخ او با بول اطفال جهت قولنج بلغمی و ریاح غلیظ و تحلیل آماس اصفر و با شراب و حلبه جهت

تحلیل او رام مفید و طلای سم سوخته او با سرکه جهت داء الثعلب سنون او با مثل آن خاک سنگ جهت رفع زردی دندان و عفونت

لثه و با سرکه جهت ثالیل منکوسه و بخور او جهت گریزانیدن حشرات نافع و شرب سم سوخته بز را با عسل جهت رفع بول در فراش

مجرب دانسته اند و قدر شربتش یک درم است و اکتحال زهره او دافع غشاوه و طلای او جهت داء الفیل و تو تر مفید و زهره

بز کوهی با زهر هوام است و جگر بز سیاه را چون شرحه کرده زهره او را با او مخلوط کرده دار فلفل و زنجبیل پاشیده خوناب ترنج

کباب کرده و در چشم کشند جهت شبکوری مجرب دانسته اند و چون کوفته او را شرحه کرده و کوکرد بر آن پاشیده کباب

کنند و آب ترنج او بر جهت طلا نمایند در نقرس زایل کند و از مجربات شمرده اند و سلیمیوس و اغاریقون کویند که چون

خصیه بز را شکافته و ذرا و ندمدحرج و نطرون و زیره بر آن پاشیده خشک کنند یک مثقال او با آب کرم

جهت طحال و ربو و درد جگر و درد مثانه و مقعد و مقر جهت تقویت باه مجیب الاثر است و چون با بوره و سفرخشک کنند و یک مثقال

او با سرکه عنصل دافع سپرز است و چون بز نر چهار ساله که در فصل اول و دو یکی از انکور ذبح نمایند خون اول و آخر را انکینه

خون وسط را در ظرفی مس بکیرند و بعد از بسته شدن ریزه کنند و بر بوریا کاه و غربال کرده در سایه خشک کنند و او را ایدا

مانند در ریخت سنک کرده و مثانه بعید است و چون شاخ و سم بز را با زرب و عسل و سیاه بجهت تقطیر کنند معاده

و جمیع اشیاء صلبه را نرم میسازد و چون او را حل نمایند مدا و در غایت سیاهی است و بیخ پوست سر بز غاله که

ذبح ان بر سر مشاجه بهامم را خلاط ذهن بغایت مفید و مغز سر او مرطب قوی و ملین دماغ و اعضای صلبه است **مالک الحزین**

بفارسی بوتیمار نامند از طیور آبیست کردن و پاها دراز و کوچکتر از کلنک و سفید و در کنار آبها مجاور و مسهر اکنده

میباشد در دوم کرم و خشک و کوشت او محرک باه و مقوی کرده و غلیظ و مولد ریاح و مصلحش ادویه حاره و طلای

پیه او قاطع خون بواسیر و ضماد خون او در زخم جهت منع زکام مفیدات **مار ماهی** شبیه بمار و زیاده بر شبری و سفید و از دو جانب

تا سر از دو جانب ثقبه دار است و بر دو روی آب مانند سایر ماهیان نمی آید کرم و بخار او متهیج جهت در دکرو تحلیل ریاح و قطع

سیلان خون مفید است **مالیالوس** مالیاست **ماذو** ماذریون است **ماسقود** ماسقدونست **ماالنطونیا** زاج

الاساکفه است **ماراثن و مارثون** اسم رازیانه بربری و بستانی است **مامون** خشخاش است **مادیقون** بیونانی بقلات

ماذراس اطراطیقوس است **مافن** بیونانی بسباسه است **مارسیقا** بیونانی ازجبت **ماناج** بیونانی اسم غفر

ماليولوفا يوناني وماذرون مرماحوزاست ماليوذيون وماليوس غرنوبيامات ماقارتيون ملبوثست مالاشير

يوناني ومامهنان ساوج است ماقوطا اليسفراست مالي اسم يوناني عسل است مالي نوطن بادرنجبويه است

ماطوبيون نبات فنداست ماشيا ارغاموني است ماقدونيا فطراساليون است ماهي ورنيان اسم فارسي برنياست

ماديان اسم فارسي وماكست ماه پروين اسم فارسي جدوارات ماهي بيني دراز اسم فارسي ولفين است ماهي اسم فارسي

سمك است ماهي شور اسم فارسي بمار پيراست ماهي ركنا اسم فارسي سيپهناست ماهي پيند اسم فارسي شفنين بحري

ماهي ابه اسم فارسي خضاف است ماذر بفارسي عنصل است مادر بفارسي جيرات مادر چوبه بفارسي هليونست ماهي زهره

كوهي اسم فارسي بلوكست ماالمال بلغت اصفهان حردونست ودرنتكابن ماهيه كوزنامند ماستوا جيكي تركي كبيكج است

مانك اسم هندي باقوتست ماجوپل هندي عصصراست ماكي القيست ماچليك هندي نوعي از بيشراست متلاو

متني نقاعست متر هندي كوسنداست متها هندي يعني شير بنليث متاسرين هندي جدوارات متاكيار بيشرا

متاكوشت هندي قسط شيرينست مثنان بتاي مثلثه اسم عربي نباتي است كه كوم دانه ثمر اوست وان دو قسم است

يكي شاخ بقدر دو ذرع ومتعدد و درشت و برگش شبيه ببرگ مازريون وازان باريكتر و با رطوبت چسبنده وگلش

سفيد وثمر بين كلا بيرسيده شبيه بنخود او مستعمل است يك درهم او با ماء مسهل قوي بلغم والشام كرم ومانع صعود

بخارات بدماغ وطلاي كوبيده او بر بدن باعث ادرار عرق وضماد ومطبوخ او با نفخ جرب و قوباء و برص نافع و بحرور

وزياد او كشنده ومورث بيج وحكه عظيم و ورم حاد و برگ او در افعال مثل ثمر او و در سركه خيسانيده او بجهت استسقا

بغايت مفيد وبا طبيخ باطلا و حدس مسهل بقوه و محلل و قاتل جنين و مخرج ان و مسخن فرج و مشوق جماع و ملذذ

و دافع رطوبات فرج و معين بر حل و قدر شربتش و مطبوخات نه سه درهم و با بيابا روغن و صمغ عربي باستعمال نمود

در هواي جيبا و سرد و نيبيا دكم و ضعيف الابدان جايز نيست وقسم ديگر او در مصر كثير الوجود است منبت او

كنار انهار وديگر از رها و نباتش بقدر دو شبر و چتري و برگش مانند برگ اطلال و در پهلوي هم و گلش زرد و با ديك

مايل بسفيدي و بقدر تخم انجره و رسوم كرم و خشك و برگ خيسانيده او در سركه با عسل و روغن با دام مسهل

الشام كرم و ماء اصفر و بلغم خام و ضماد او منقي زخمها و دافع گوشت زياد و در ساير افعال مثل اوست مثلث

اب انگور است كه بجوشد و يك ثلث ان بسوزد و دو ثلث بماند منافع او قريب بخمر و مولد خون صالح و مقوي هاضمه و مرا

صاحب ابلد و حصبه و ذات الجنب و ذات الصدر و مقوي باه مبرودين و اكثار او مضر محرورين مصلحش سكنجبين بقدر مايل است مجبن

قسمي از عنب الثعلب است مجري براو الامر اسم هندي بمك است مجيب هندي قوتست مجوري هندي افسنتين است محجج

بفارسي كاغوش نظر نامند نوعي از رياحين و در دوم سرد و خشك و قابض و دافع اسهال الدموي و سيلان خون و جهت زخمها تازه

و عصارها و جهت كوه و قرحه و درد دندان نافع است محموده سقمونيا است محلب درخت حب المحلب است و كلانست محروث بيخ انجدا

و اسم از بيخ كوله بركه انجدان سفيد باشد و از بيخ كاه كه انجدان سياه باشد محاجم بلغت اندلس عنصل است مح زرده تخم

مرغست مخاصه اسم نباتي است كه استعمال ان خلاصي از سم هوام سيد هد و بلغت ابن نام نامين اند و او بحسب اماكن مختلف

الشكل ميباشد و نه هفت قسم او مشاهده نموده اند و مجموع ان با تلخي و كل همه انواع با كجي و منكوس و شبيه بمحجمه ميباشد

بعضي از اشخاص ساق و برگ مانند برگ كرفس و از ان نرمتر و از اول انتها او منشق و چند انگشت شاخ او و در از كوده برگش زرد

و ناتجي برك كتان و برگش كبود و منكوس و بعضي كلش مابين كبودي و سرخي و قسمي برگ ريزه و كل سفيدي و با زردي

و اندكي سياه و اين قسم از اراس الحدهها نامند و قسمي ساق از و جعل و دو شبر با سه شبر با زلدي و مستدير و بي شاخ و برگ

و كلش بصورت عقرب و كبود نيم رنك و قسمي از ساق مربع و برگ مدور و مشقق و شبيه ببرگ بادرنجبويه و قسمي كم برگ و

شاخهاي او صلب اغبر و برلله قدر زغني بنفش شبيه بيا فوننا ما در ورق مثل با بونه و اوراق ريزه ندارد و در بلاد شام كثير الوجود

و بهترين او قسم اول وانچه در اراضي صلبه و باليده و بيد قوتش تا بيست سال باقي است دراول سوم كرم و خشك و شرب او قبل از

و بعد از اده از افعي ضرر انست و نفع قولنجها صعب محيب المفعل و جهت تحليل اخلاط لزجه و كمر و مفاصل و ورك و تقويه معده

و جگر و سپرز و اعصاب مفيد و قدر شربتش بعد مثقال است و چون در اول تحويل افتاب بحمل سه روز از تخم او بقدر يك مثقال

بنوشند در ان سال از هيج سمي ضرر نمي يابد و عرق و خلاصه علل و ملاطف و دافع قولنج ريحي و مقوي اعضاء رئيسه و موافق

برودتست و بعضي در ترياق كبير قائم مقام خمر دانسته اند مخ مغز استخوان است و انا منتد كرم و تر و ملين و كثير الغذا و مسمن و اكثار

او مفسد اشتها و مورث غثيان و مصلحش صعتر و دار چيني و در عموم بين ترشيهاست و طلاي او جهت صلابت عصب و ورم

عضل و شقاق نافع و بهترين او مغز ساق و قوتش بجا او در اطليه از كاراست محيض بفارسي دوغ گويند و بتركي ايران و

بهترين او تازه ايست كه دهنيت او را تمام گرفته باشند و در دوم سرد و در اول تر با وغالب بر بوشيده و مسكن غليان خون

و عرق البار و بحر بن و مشتهي و مسخن و مطفي حرارة سمومات حاره و جهت دق و تشنگي و معده حاره و التهاب جكر و باعث

الحدید والطریقیا جهة تقویه معده و دماغ کرده او با سنک و امن تغذیه جهة اسهال دموی و صفراوی خصوصا با طراثیث
و قوابض و مطبوخ او با برنج و آرد جو بوداده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حاره و جهة تسمین و در رب دق با نان خشکه
از ربع رطل تا نیم رطل با یک بغداد و در دق نان از زیاده از ده مثقال با جابز تناول نشده اند و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ ترشیده
ناسره تبرکرده و خشک نموده باشند شربت یک کف ازان دفع تشنگی و خواهش آب تا چند روز میکند واو از اسرار
مرتاضین است و دوغ در تبهای خلطی منغص میکردد و اصلاح ان قی و شربت سکنجبین سفرجلی است و جوه در معده یار
ترش شود و مورث دوار و غشی کردد و اصلاح ان با فلافلی و جوارش است **غاط الشیطان** چیزی است که با بعضی
احجار میباشد و در آتش نمیسوزد و ضماد او در تحلیل ورم و اورام حاره و بارده قوی الاثر است **غاض الاکبر** اسم یونانی بنجیت
که بیونانی سوطیرا نامند **غمیط غاطر** اسم عربی سپستان است **مداد** بفارسی مرکب نامند و علی الفساماد و در دیوم
اول تحذیر کوراست و مراد اطبا قسمی ازانست که از دوده دخان صنوبر با دوده روغن تخم کتان و صمغ عربی و با غوی الجلود
و زاج زرد ساخته شود در دوم گرم و خشک بخلاف مداد هندی جهة اورام و سیلان اعضا و بر کف پا جهة حرارة
خوارة تبها و سعوط و ضماد ان بر پیشانی جهة رعاف نافع است و غیر هندی جهة منع ریختن موی و التیام زخمها
و با سرکه جهة سوختگی آتش مفید و بعد از تطلیه رنج نباید کرد تا خود بنفسه رنج کرده و دیسقوریدوس گوید که
دو مثقال مداد با آب سرد رافع سم عقرب است **مدام** اسم خمرات **مدمل الجراح** اصابع فرعون است **مرزنجوش** معرب آذرنك
فارسی و غیر از آن الفار است چه اصل از برک او شبیه بگوش موش بهشتستو و از جمله ریاحین و خوش بوست و در زخانها زرع
میکنند برگش طولانی و کم عرض و کلش سفید و مایل بسرخی و تخمش مانند تخم ریحان و شکاف است و مولف مغنی اشتباه
نموده که آذان الفار باشد و مولف اختیارات اشتباهات زیاده از انست که در اینجا بیان تصریح نموده واو در
آخر دوم گرم و در اول سیوم خشک و در افعال اقوی از سوسنبر و محلل و ملطف و جالی و جاذب و مدر بول و مفتت حصا
و مفرح و مسخن احشا و مجفف رطوبات معده و امعا و جهة مغص و قولنج ریحی و استسقا و سده جگر و سپرز و دماغ
و جهة خفقان و وجع الفواد و مالیخولیای بلغمی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه
و حبس نکام و عسر بول و احتباس حیض و شوای بلغمی نافع و طلای او با خل حار جهة درد سر بارد مجرب و برک خشک
او با عسل جهة آثار خون منجمد تحت چشم و با سرکه جهة گزیدن عقرب و جهة کلف عجیب و بول را عرق و با موم روغن جهة التیام عصب

واورام

و اورام بلغمی و با مغز جهة ورم حارة چشم نافع و با بزر البنج جهة ورم انثیین مجرب و بوییدن او جهة سده منخرین و دماغ
و تقویت مستی شراب و منع خمار و سعوط آب او جهة تنقیه دماغ و لقوه و صرع و خاییدن او با نمک و فرو بردن آب آن
جهة دفع سیلان آب دهان و اکتحال آب او جهة ابتداء نزول آب و ضعف باصره مفید و مالیدن آب او بر موضع حجامت رافع
اثر زخم آن و فرزجه او مدر حیض و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و روغن زیتونه پخته باشند تا روغن تا بند جهة فالج و رعشه
و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تحلیل ریاح و تفتیح سده و گرانی سامعه نافع و بخور او نیز بخورش نافع مصلح هوای
و بائی و کریه النتن هوا است **مران** بفتح اول و تشدید ثانی درختیست در بلاد مغرب و در هند و جمیع اجزا او
تلخ و بسیار بلند و رعنا و نرم و گرم و هیئت او مانند بید های نخله و میان پر و ازان نیزه میسازند و مشهور به نیزه بخت
و نزد بعضی مران و ماتیا یکی است و این قول صحیح است و در جهة در افعال قریب اند و نزد بعضی قرانیا است و این اصح و نظر به
چه مران برگ شبیه برگ توت و برگ قرانیا شبیه برگ ترنج و از آن کوچکتر و درختان بسیار بلند نمیشود و ثمر قرانیا
لذیذ و ثمر مران شبیه بثمر او و با عفوصت بسیار است در دوم گرم و خشک و یک درهم برگ او رافع سم افعی و هوام و محلل
ریاح و مفتت فضلات و مقوی معده و ثمرش نافع نفخ و ضماد سوخته او رافع سوختگی آتش و طلای پوست سوخته
او با آب رافع جرب متقرح و سعوط سایر اجزای او قاطع رعاف و فرزجه او حابس حیض و ضماد سوخته او نیز جهة
سیاوشان جهة دراز کردن موی مجرب دانسته اند و گویند نشاره چوب او بقدر دو درهم کشنده است و ماتیا
نیز همین اثر دارد **مر** آب منجمد درختیست مغربی شبیه بدرخت مغیلان و خاردار و از زخم کردن درخت و گویند
آب سایل ازان حاصل میشود در اول ترشح سفید است و بعد از خشکی رنگین میشود و بسیار تلخ است و بهترین او
مایل بسرخی و تند بوی و سبک وزن و زود شکن صاف است که بعد از شکستن درو سفیدی شبیه بناخن خیره
باشد و این قسم را مرصافی نامند و آنچه در ساقه درخت مانند صمغ منجمد گردد مسمی به البطار خیت و آن زرد و کم
و در خوبی قایم مقام قسم اول است و آنچه از آب افشرده اجزای درخت حاصل کنند مایل به سیاهی است و قریب بمیعه سایله
و مسمی به حبشی است و آن زبون تر از قسم ثانی و هر چه از افشرده او از ابجوشانند و خشک کنند بسیار سیاه و بدبو
تند و قتال است و شربت او جایز نیست در آخر سوم گرم و در آخر دوم خشک و قوتش تا بیست سال باقی است مفتح و محلل
ریاح و اورام و با قوة قابضه و مجفف بی لذع و شربت او مسهل ماء اصفر و با ترمس مدر حیض و مسقط جنین و کشنده

کرم شکم و با تخم تره بیشتر نیم درهم او رافع سیلان مفرط حیض و از مجربات جهت سرفه کهنه و عسر نفس و درد پهلو و سینه و
و اسهال مزمن و قرحه امعا و درد گرده و مثانه و نفخ معده و مغص و بلغمی و درد رحم و خنازیر و مفاصل و ورم سپرز
و رفع مضرت سموم مزاورده و طلای او جهت گزیدن هوام و درد سر مزمن و با شراب جهت بدبوی دهن و زیر بغل و کنج ران و فرج و با
روغن بود و دو کلادن جهت دفع بوی و با سلیخه و عسل جهت ثاالیل و کلف و با آب ترنج جهت جرب و سعفه و با سرکه جهت قوبا
و انضماد او با روغن زیت و کلی براسا مرباری راست گویند بجهت تحریک جماع است که تا زایل نکند تسکین نیابد و طلای او
جهت حفظ جسد میت از تعفن و تعفن زخمها بغایت موثر و با حیوان صدف جهت التیام زخم عصب و زخم بانیده گوشت بر استخوان
و محضر و فو با سرکه و آب چغندر جهت قوبا و ورده و با آب ترب جهت خون منجمد تحت جلد و با کوکر جهت جرب و اکتحال او با ادویه
عین جهت بیاض خصوصا با آب شقایق النعمان و با فلفل جهت ضعف بصر مجرب و با عسل جهت سلاق و با شیر زنان جهت
رمد و با آب حلبه و گلاب جهت قرحه و با آب سرد جهت دمعه و جرب و حول او با کندر و زعفران و افیون جهت زحیر و مقعده
از مجربات و مضمضه او با شراب و روغن بنفشه جهت تقویه دندان و لثه و تعفن آن و با سرکه منصل جهت خون بن دندان
و ذرور او جهت قرحه سر و سایر زخمها خصوصا چون قبل از آن زخم را با آب بادرنگ بشویند و فتیله او با افیون و جندبیدستر جهت
جهت درد گوش و تنقیه چرک و التیام زخم آن و سعوط او با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب نعناع جهت منع بدبوی بینی
و حقنه او با آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت بدبوی آن و از مجربات منوم است و او مصدع و باعث سدر و
مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش از یک تا یک مثقال نیم درهم و بدلش صمغ بادام تلخ است و نزد بعضی قصب الذریره
قسط تلخ بوزن آن و نزد بعضی بدلش مومیائی و جند و فلفل است بحسب اغراض او و در وده مراطیقه از او محقق
و در افعال مثل اوست مرطوس اسم نبطی درختیست بقدر درخت انار برگش باریک و با هم پیچیده و بار او طویل
چسبنده و مانند عسل تند بوی و تلخ در سوم گرم و خشک و طلای او رافع سموم و سوختگی او و اکثر سرها در حمام
بمالند دافع جرب و ورم و قی او از آب بعد از دو روز قاتل است و سنون او جهت تقویه لثه و جراحات و درد و دخل او جهت
التیام زخمها و تعلیق او جهت عسر ولادة موثر و در فلاحت مذکور است که چون برگ او را غرس کنند درخت بستان
میروید و چون شاخ او را دفن کرده آب دهند بعد از چهل روز ظاهر میگردد مرّاء بضم اول و تشدید ثانی اسم عربی
خاربست کرده او خزفها بهم پیوسته و در مصر میروید و برگش مانند برگ چغندر و مایل بسیاهی و ملایم

زمین و در تابستان مانند درخت شبها از زمین بیخ میروید و برگش زرد و در آخر خار دارد و شبیه به کنگر میشود
و در ابتدا مانند تخم کاهو و بسیار تلخ و قوتش تا چهار سال باقیست و ساق او را پوست باز کرده میخورند و منبتش پای
زراعات و جای نمناک و چون شتر از آن بهم میسکند لهذا شوک الجمال نیز نامند و در حرارت معتدل و در سوم خشک و تا
مثانه عصی الزراعی و مدر بول و ابهار و مفتح سده و جهت ضعف جگر و علل قصبه ریه و تبهای کهنه و جرب و حکه و درد پهلو
مزمن و با ما نخواه و زنجانی جهت سنگ مثانه و عسر بول و ضماد او جهت سده و سرسام و با شراب جهت سموم نافع و مصدع و
مصلحش کتیرا و شربتش تا سه درهم و از ابتدا تا یک وقیه است مرو اسم جنس است و انواع او هر یک بنای مخصوص برابر و هرات
و اقحوان و لسان الثور نیز اطلاق میکنند و از مطلق او مراد نوع خوشبوی اوست که مرو خوز باشد و اصناف مرو در حرارت
و نزد بعضی تلخ است و صنف تخم دار اسود دانسته اند و ظاهر آنکه برود باشد و از نوع مرو نیست و نوعی از مرو کم بوی
نسبت به ماحوز او را اسمومینا نامند و بعضی از مرو تلخ او را مرماحوز است و بعضی مرمالک نامند و آن مرماطوس است و
نامرجوه چهار نوع او را ارونیس و مرماطوس و مرمازد و مرماحوز نامیده اند و نزد جالینوس مجموع اصناف آن گرم و خشک
و محلل ریاح و بلغم و مفتح سده و مقوی معده و منضج اورام صلبه و دمل و مدر بول و عرق و رافع ریاح جوف و استسقا
و درد اعضا و نحیات لعابی و ملین طبع و بوئیدن او نافع بحرانست خصوصا با تخم حماض و رافع اسهال دموی و قرحه امعا
و مجرب است و نزد محققین کرمانی تخم مرو در دوم گرم و در اول تر است و گویند که چون قطره قطره بر آورد مغز بانکشت بمالند
و لعاب او را با اندکی روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند شیرای سوداوی را با الکلیه دفع میکند و مجرب است مرمازد
بفارسی مرمازو نامند و ماسر جوبه گویند که از یک شاخ باریک میروید بقدر یک شبر و قریب بجعده و زغبی
که کوی آن در ساق ها اخود ریان بفیه مطبوخ بسیار رقیق است و گلش بنفش مایل بسرخی و و از ساق او اخر ما برگها
و بسیار خوشبو و حقیر در جبال فیروزه کوه و مکرر مشاهده و اخذ نموده است و سعوط او پس خشکی او اکثر از کوبیدن افسته
و ادر حیض و مقوی اعضا و محلل ریاح و رافع امراض بارده رحم و جگر و معده است و سعوط آب او با روغن بنفشه جهت
سده و تقویه دماغ و صداع بلغمی مفیدات مرماموس بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند نبات او شبیه بماحوذ
و برگش بزرگتر از آن و از آن کوچکتر و گلش مایل بسفیدی و تخمش مدور و بخلاف سایر اصناف که طولانی بوده مراد از مطلق
تخم مرو تخم آنصنف است گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مجفف و مفرح و در رهم افعال مانند مرماحوز و شکوفه او را

القولنج سود و توقف است **مرماطوس** مرو بریست و قسمی از مرو سفید و بفارسی بادرنگ نامند بنافش مانند مرو
ماموس و برگش شبیه ببرگ خبازی و از آن کوچکتر و باشتر مانند مرماموس است **مرماحوز** برای معطر و مجمر
جبل است و بفارسی مرو خوش گویند ساقش زیاده بر شبری و با صلابت و برگش باخشونت و مابین مدور و درازی و مابین
تیرگی و سبزی و مایل بسفیدی خوشبوی و ملاصق ساق و طعمش تلخ و با بشاعت و تخمش در غلافی قریب بتخم کتان و گلش
مایل بسرخی کم در دوم گرم و خشک و مقوی معده و امعا و معین هضم و مفتح سده دماغی و جهت
خفقان سوداوی و قی و غثیان و ضعف جگر نافع و با شراب جهت درد رحم و در حوامل و بستر و نطول طبیخ او در
دران و فرش کردن برگ تازه او در حمام جهت رفع ادویه جهت درد اعضا و ریاح ظاهری و باطنی است و قدر شربت از
برگ و گل و تخم او تا دو درهم و از آبش تا یک وقیه و مصدع و مصلحش مورد و بدلش بادرنجبویه است **مری** اسم عربی
مشتق از مربیست و بفارسی ابکامه نامند و از ادویه قدیمه و از اختراعات اطبا که ابیونث مادة او از قو دنج
مذکور شد و بهترین او آنست که از جو فودنج بری زاد با بستان خمیر کرده نان ساخته در تنور بپزند و او را
با هم وزن او فودنج و مثل او نمک و ربع آن [illegible] و جهت [illegible] قدری تخم کرفس و دارچینی و قرنفل با آب
خمیر کرده بهیئت روز در آفتاب گرم بگذارند گرم و خشک و مسهل و هاضم و مشهی و دافع تخمه و ضرر چربیها و
ملطف غذاء غلیظ و مسخن معده و جگر و مجفف رطوبات معده و امعا و جهت رفع کرم معده و اخلاط لزجه و
فضلات و شرب او چند روز ناشتا [illegible] جهت [illegible] از مجربات و [illegible] و جهت ورم لهاة و لوزتین و
بلغم دماغی و رفع نقصان ذائقه مؤثر و مضر سینه و سرفه و بواسیر و صاحب خارش بدنست و مصلحش لعابها
چربیها و شیرینیهاست و قطور او در چشم مانع بروز آبله و اگر بروز کرده باشد و از اثر آن از مجربات مشهوره اند
بالفعل ابکامه مشهور در این بلاد بجای مری استعمال میکنند بجای آب ماده ابکامه را در سرکه حل نموده در
آفتاب میگذارند و او اقوة مسهله ضعیف و قوة تفتیح غالب و مضر امعاست و در حقنها استعمال آن جایز
نیست و در اصفهان بجای سرکه در شیره حل میکنند و معروف بکسره و مرکاف مذکور است **مراهیطس**
سنگیست سیاه مخطط و سبک و بعضی از آن لاجوردی و چون بسایند [illegible] از او ظاهر میشود و از
ادویه ضماد او جهت نمله و شرب [illegible] وجع الفؤاد مجرب دانسته اند **مرداسنج** معرب از مرداسنگ

وان از

وان از سرب و قلعی و سایر معادن سوای آهن بعمل می‌آید و معمول او از رصاص ابیض و اسود است غیر مغسول او مایل بزردی و
در آخر سوم خشک و مغسول او سرد و خشک و سفید کرده او الطف و اقوی است و طریق ساختن او و احراق و غسل و سفید
کردن او در دستورات مذکور است و اقسام او سم قاتل و با قوه محلله و قابضه و مغری و بغایت مجفف و مسدد و حابس و برنده
گوشت زیاد و رویاننده گوشت صالح آن و التیام دهنده زخمهای عمیق و چون در سرکه کنند [illegible]
عسل سازد و طلاء او با آهک سیاه کننده جلد و سفید کرده او در حقنها حابس اسهال کهنه [illegible] است و
مسکن حدة ادویه [illegible] جهت رفع بدبوی اعضا و عرق و منع [illegible] جلد [illegible] خصوصا با روغن مورد و روغن
گل [illegible] و طلاء او با روغنهای مذکور [illegible] نافع [illegible] جهت رفع آثار و حکه و جرب و تحلیل
خون جامد تحت جلد و سوختگی آتش و آب گرم [illegible] روغن زیتون جهت رفع قلاع و در اکتحال جهت سلاق و جرب و ناخنه و
قروح مفید و چون با روغن زیتون بسیار بجوشانند تا غلیظ گردد بهترین ادویه شقاقات و [illegible] او با مثل آن
کرباسرکه و روغن مورد طلا کنند جهت شری و جوششهای [illegible]
مفید اند و معین ادویه مناسبه [illegible] و تصریح نموده که خوردن نیم درهم از سفید کرده او با جلاب [illegible] اقسام کرم شکم
مجرب است و شیخ الرئیس نیز فرموده است که زنان در بلاد ما باطفال جهت قرح [illegible] هند و حقیر نیز در بلاد ما
[illegible] که جهت رفع کرم [illegible]
دفع اقسام کرم [illegible] است [illegible] **مرغی**
لغتیست [illegible] و بفارسی نیز مرغ نامند و از انواع [illegible] سفید [illegible] لباس او موافق
جمیع [illegible] مقوی [illegible] کرده است **مرقیثا** اسم یونانی سنگیست و او ذهبی و فضی و
غاسی [illegible] سنگی از معادن و غیر [illegible] مغنیسیا [illegible]
معدنی [illegible] بجوهر [illegible] استخراج نموده اند [illegible]
دوم گرم و خشک و محلل و جالی و قابض و منضج [illegible]
و عرق [illegible] باشند الطف و مغسول [illegible]
و تنقیه [illegible] اکتحال [illegible] تعلیق [illegible]

بفارسی زهره نامند و خواص اکثر آن در ضمن هر یک از حیوانات مذکور شده و خواص کلیه و غیر مذکور جزئیه در اینجا مذکور
میشود مجموع آن گرم و خشک و مفتح سده و مصفای و رافع ظلمه و شدید النفوذ و طلای او بر ناف و شیاف او مسهل
طبع و فرزجه او مدر حیض و بهترین او زرد مایل بسبزی و زبونترین او زنگاری یا لاجوردیست و استعمال او جایز نیست
و قویترین همه زهره شیر و ضعیفترین همه زهره خوک است و هر یک بحسب اختلاف احوال مختلف میباشد چه زهره ذکور
از دیجه حالت تشنگی و گرسنگی و حرکت مفرط قوی الحرارة است و بخلاف آن ضعیف طریق حفظ زهرها در دستور اول
مذکورست و طلای زهره شیر با عسل نافع خنازیر و از گرگ رافع بهق و برص و از ماهی با عسل نافع ورم جراحات
و سعوط زهره قنفذ با خصیه ثعلب نافع صرع و شرب یکدرهم او با یکدرهم سرمه مخرج جنین میت و از مجربات شمرده اند
و شرب زهره آهو و الاغ با روغن تازه گاو نافع ادرار خام رافع بهق و بهر و ربو است و سعوط زهره اردک خانگی با روغن بنفشه
در جانب موافق نافع درد شقیقه و شرب زهره جغد با خاکستر چوب کرم و عسل نافع بول در فراش از مجربات دانسته اند
و طلای زهره مرغ خانگی سیاه بر احلیل مورث لذت عظیم زنان و محرک مفرط ایشانست و طلای زهره گنجشک با
غافث و قرطم و قلیل روغن زنبق بر قضیب و خصیه و کنج ران و خصیه باعث شدت نعوظ است و تا کف پا را در زمین
نگذارند دفع آن نشود **مرجان** معروفست و بهندی بسد نامند و نزد بعضی مراد از بسد بیخ مرجانست و
مرجان درختی که از بسد و در سایر افعال مانند اوست و یکدرهم او را پادزهر جمیع سموم دانسته اند **مرو**
حجر السطر یطست **مرطیس** قسم سیاه مرهیطیلست **مرغ** بلغت اکسیریان حدیدست **مرج** بجای مهمله شین
از راحتروان حرزست **مرمحر** بجای معجمه بهستو و اسم خرمست **مری** بلغت مصر موارست **مروقش و مرزجوش**
مرزنجوشست **مروس اوطا** بیونانی آذان الفارست و مروس و میوس بمعنی گوش است **مرانیه** هو المجوسیست
مراهون و مروجلی و مروشیون مرماحورست **مروالتلال و مرو بری** مرماطورست **مروالهر و مرماجونه**
مرولح و مروسفید مرماهورست **مروازاد** اخویلست **مرفاغی** کیفیبونست **مریافلن** بیونانی بمعنی هزار برگ
و آن خزیلاست **مریافلن هندی** طریفیلونست **مرقد** شامل جوز مائل و افیونست **مرسیا اغریا** بیونانی آس بری
مرسیا ابرس بیونانی آس بستانیست **مرطوش** نزد مؤلف حاوی الادویه مرماحور و نزد بعضی مرماطورست **مریوا**
شیلمست **مرسیون** بیونانی اشنانست **مرسلون** بلغت سریانی دارچینیست **مرسیا** بیونانی ریحانست **مرار الصحر**

ومرار الصعور

ومرار الصخور حنظلست **مرجح** بجیم نارجیلست **مرودیم** نزد بعضی خندریلی و نزد بعضی کاهوی تلخ شیردارست
مرنای کهو اسم فارسی مسیراست **مرداراغاجی** بترکی اسم فارسی عنب الذئبست **مرقش** مرقشیشاست **مرغابی** اسم
فارسی اوزست **مرورشل** اسم فارسی مرو کمد بوات **مرزا** اسم فارسی انجانست **مرغ خانگی** اسم فارسی دجاجست **مردارخوار**
اسم فارسی رخمست **مرک موش کانی** اسم فارسی شکست **مرک موش عملی** اسم فارسی دیک بر دیکست **مرزه** اسم فارسی
سعتر بستانیست **مرجومک** اسم فارسی عدسست **مرغ سنگ اشکنک** اسم فارسی قطاتست **مرک ماهی** بفارسی
ماهی زهرجست **مروارید** اسم فارسی لؤلؤست **مرکب** اسم فارسی مدادست **مرغ حق کوی** اسم فارسی ناقوتست **مول**
اسم ترکی ایلست **مرو** اسم هندی مرزنجوشست **مرج** اسم هندی فلفلست **مرن** اسم هندی غزالست **مرنا سیلی** اسم

المیم مع الزای

هندی برغست **مروی** اسم هندی اذان الفارست **مروسنک** اسم هندی جعدهست **مزر** برای مهمله قسمی از نبیذست
که در مصر از جو و در بصره از برنج میسازند و در نبیذ مذکور میشود و بفارسی بوزه نامند **مزمار الراعی** نباتیست برگش
شبیه ببرگ بادرنگ و از آن بزرگتر و منحنی بطرف زمین و ساقش باریک و بیکره و بقدر ذرعی و بارطوبت چسبنده
و بر اطراف آن سرگلی ما بین سفیدی و زردی و خوش بو و بیخش باریک و سیاه و شبیه بخربق اسود و بسیار خوشبو
منبتش اماکن رطبه و در جوزا میرسد و تخمش مانند تخم گل سرخ در اول درجه سیم گرم و خشک و نزد بعضی گرم و تر و
محلل اورام و رافع سموم و مفتح سده و مدر حیض و قابض طبع و دو درهم از بیخ او جهت ضرر افیون و سم ضفادع و
ادویه بحری و بیخش و قرحه امعا و طبیخ بیخ او جهت نفخ و سده جگر و سنگ گرده و درد رحم و شرب نبات او جهت اسهال
و ضماد او جهت اورام احشا و بلغمی و غسول او جهت دراز کردن موی مؤثر و طلای او با زبیب الجبل و روغن زیتون
مانع تولد قملست تا یکسال و مضر سپرز و مصلحش بادام و در وقت شربتش از ایک تا مثقال و قیه و در مطبوخ او تا
پنج درهم و از بیخ او از یک مثقال تا دو درهم و بدلش نشانه است **مزج** درخت بادام تلخ است **مزرد** بلغت اصفهان سعو

المیم مع السین

مسک خون منجمد است که از حیوانی کوچکتر از آهو در بلاد چین و ترک حاصل میشود و او را آهوی چینی نامند و دستهای
او کوتاه تر از پا و دندان پیش او کج بطرف زمین و شاخ او منحنی و سفید و دراز بحدی که دنبال او میرسد و در آن سوراخ
که استنشاق باو کنند و مسک چهار قسم میباشد یکی را ترکی نامند و آن خونیست که از حیوان بطریق بابو اسیر دفع
شده بر روی سنگها منجمد میگردد و آن در غایت خوش بو و حیوی بوی او نمافت ادر و در رنگش زرد و قطعات او دراز و با

صلابتر و قلیل الوجود است دوم را تبتی نامند و آن نافه است و از جمله خون او در حوالی نافه بهم میرسد و بعد از رسیدن
بسبب خارش یا بوستی که ظرف او است می افکند و یکی را چینی نامند و آن خونیست که بعد از صید موضع ناف او را شکافته
اطراف را ببندند تا آنکه خون اطراف در یکجا جمع شود پس خشک کنند و آن سیاه باصلابت میباشد و قسم چهارم
هندی نامند و آن خونیست که از ذبح آن بهم میرسد با جگر و سرگین او خمیر کرده خشک مینمایند و آن اشقر و غیر صلابت
و علما از زرنباد و عود و سنبل و حب الغار و جگر خشک کرده بز و برگ مورد و قرنفل و خون کبوتر و غیره مشک ترتیب
داده در نافها کنند علامت مغشوشی او سیاهی مفرط و ثقل او معلوم است و اجود نافه او باشد در بیمار ابو زید او لاذ
نافه که را بشکن پس از وسط سیر بکنند انتهی گاه بوی تا آورد خالص است و الا فلا و اجود بعضی نافه باشد در کفه دست
قدری از آن را با آب دهن یا لنگ کوحل شود خالص است و اگر قلیلی کدر گردد مغشوش است و ارسطو گوید که خالص آن سائید
مشک در ظرف رطوبت دار بقدر یک ماه وزنش زیاده میشود و بعضی بر او بستن و قوتش تا سه سال باقی است و از نافه
بیرون آورده او تا یکسال در سوم گرم و در دوم خشک و هر چند کهنه گردد خشکی او غالب میشود مفتح سدد و محلل
اخلاط بارده و مقوی اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهری و باطنی و حواس و مفرح و مقوی باه و حابس طبیع
و مسکر و جهت ضعف دل سوداوی و غشی و دفع ضرر ادویه سمیه و سهل و سموم و غم و وحشت و خفقان بارده و مالیخولیا
و خدر و فالج و لقوه و رعشه و بلادت و نسیان و ریاح اعضا و سکون رخسار و رسانیدن قوة ادویه بر عضو به و در اکحال
بطبقات چشم موثر و شراب او در رفع سم بیش و قرون السنبل بجهت حل زخم و سعین حل و طلاء و سعوط او جهت سکته
و جمیع امراض بارده دماغی و با روغن بان بر مقدم دماغ و بوییدن او جهت منع نزلات و صداع بارده و با روغن خیری جهت تحلیل
جهت تحریک باه و اکتحال او جهت ظلمت بصر و بیاض و دمعه و ظفره نافع و مضر محرورین و مصلحش کافور و روغن بنفشه و بوییدن
او مورث زردی رخسار و شرب او باعث بد بوئی دهان و مصلحش گلاب و قدر شربتش تا نیم درم و بدلش مثل او جند و نصف او
ساوجت مسحقونیا شامل کف شیشه است که بعد از گداز شیشه بر روی او مانند شیشه رقیق ظاهر میشود و شامل اجزای
مطبوخه است که شیشه و سنگ سرمه و اقلیمیا و را محث ساییده تسقیه با آب هلیله و آب ... بصنع البلاط اضافه
نموده بجوشانند ... و جالی و دافع گوشت زیاده و فاسد زخمها و کشاینده دبیلات و رافع آثار جلد و جالی دندانها و
اکحال دافع بیاض و ظلمت بصر و ناخنه و سلاق و شناق و طلاء او در حمام رافع خارش بدن و شرب او قتال و بدلش ابکینه است

مستجلا

المیم مع الشین

مستعجله نزد بعضی جوز بوا است و نزد جمعی سورنجان و انطاکی و بعضی گویند که او فرع لعبه بربری و در شهابی از ابجد یکی وجب
و هندی او بهم پیچیده مربع بنوعی که چون باز کنند چوب او مربع متساوی الاضلاع مشاهده میگردد و بهترین او خوش
جوهر صلب شیرین نیست در دوم گرم و در اول تر و مسمن بدن و مهیج باه بحدی که استعمال او فرماید و حافظ قوتها و مقوی
اعصاب و مانع فساد اخلاط و شرب او قبل از سم مانع تأثیر آن و مضر طحال و مصلحش عسل و شربتش تا سه درم و بدلش
خمیر مایه است مسیر اسم رومی کدو است و انطاکی گوید و اضح آن بقراطست و عسلی آن معتدل و محرک باه و مسمن بدن
و مفتح سدد و مضر فضلات و ملطف اخلاط و مقوی احشا و کثیر الغذا و دافع اخلاط سوخته با درد و شکری او در
اول تر و در دوم گرم معتدل و مولد خون صالح و مانع صعود بخارات به دماغ و جهت مالیخولیا و سدد و معا و انواع جنون
و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و با خشخاش جهت رفع بدخوابی و بادام جهت تسمین بدن موثر است
و باید که مغز او از پوست و تخم و سپر پاک کرده نیم پخت کنند و آبش سوخته قریب بخشکی شود در عسل یا شکر او دو چندان
کرده طبخ بقوام آورند و اضافه نموده طبخ دهند و با اندکی صندل و مصطکی خوشبو سازند مستینن یونانی
تاج سبز است مسک الجن شامل شواما و جعده صغیر است مسک الرمان نار مشک است مسد لیف درخت مقل است
مسوحات ادهان مرکبه است سواک الراعی شامل ذو فراسیون است سواک المسیح نوعی بزرک نوادر است مسک
القرود اشنه است سواک العباس نوع بزرک قطاه و دعی الابل است شامل است مسطن زعرور است مستوره
و سمفار و سمقران بلغات عجمه اندلس زراوند طویل است مسن حجر المسن است مستکرا بنوم است مسطا
خمیر مایه سیر سطاقون عود هندیست مستیخی مصطکی است مس اسم فارسی نحاس است مس سوخته
اسم فارسی نحاس محرق است مس رست اسم فارسی طالیقون است مسکه بفارسی زبد است مسنار هندی
افسنتین است مسور هندی عدس است مسی هندی گاگیج است و در بعضی بلاد هند اطریلال را گویند
مشمش بفارسی زرد آلو نامند و بترکی اروک و اقسامی باشند و بهترین شیرین پر آب کوچک مرو خشک
او بهتر از تازه است در دوم سرد و مفتح سدد و ملین صلابات و شیرین او ملین طبع و موافق محرورین است
نادکه در معده فاسد نشود و جهت تشنگی و التهاب معده فاسد نشود و جهت تشنگی و التهاب معده و تسکین
غلیان خون و صفرا نافع و دافع از روغ خصوصاً ترش او و خیسانیده خشک آن چون صاحب نبطار و با دانا

خورده آب گرم و عسل بعد از آن بنوشند و قی کند اخلاط کرانی و زنجاری دفع شود و رفع تب کوده و از مجربات شمرده اند
و هر گاه بعد از خوردن زرد آلو فصد کنند خون سفید رنگ مشاهده شود لهذا مداومت او را باعث برص و استسقا اند و سریع
التعفن و نفاخ و مولد ارواح ترش و مضر معده و مبرودین است و مصلحش شکر و انیسون است در جمیع امزجه و خوردن او بر بالای
طعام و خوردن آب بعد از او بغایت مضر است و مغز دانه تلخ او درد و بیر گرم و خشک و شیرین او در اول گرم و تر و مسهل و ملین
و مغز او مفتح سده و ملین و محلل نفخ و رافع درشتی حلق و خشونت حلق است و روغن مغز تلخ او بقدر یک مثقال کشنده کرم
معده و مسهل قوی اوه و محلل اورام مقعده و مفتت حصاة و جهة زحیر بارد و بواسیر ظاهری و باطنی و با افیون جهة جمیع دردها
و قطور او جهة درد گوش و جهت ثقل و در سایر افعال اقرب بروغن بادام تلخ و قدر شربتش تا سه مثقال و روغن شیرین او ضعیف تر از
روغن بادام شیرین است و اجزای درخت او در دو درجه سرد و خشک و طبیخ برگ او مسقط کرم معده و نطول او محلل اورام
و برگ خشک او قاطع اسهال و شکوفه او سرد و خشک و لطیف و شرب و ذرور او قاطع نزف الدم ظاهری و باطنی است
مشط الغول نباتی است شاخهای او باریک و برگش شبیه ببرگ کشنیز و صلب و گل و ثمرش خوش بوی و در دوم گرم
و خشک و محلل قوی ریاح غلیظه و مفتح سده و سعر و قی آب برگ او جهة گزیده سگ دیوانه مجرب دانسته اند **مشکطرا
مشیع** شبیه بپودنه و قوی تر از افعال اوست برگش انبوه و بزرگتر از برگ پودنه بری و با خشونت و مایل باستداره و چون کوفته
از ان بخور و شیاف برنگ خون بشود در آخر سوم گرم و در وسط آن خشک و بغایت مدر حیض و نفاس و مسقط جنین و مفتت
حصاة و جهة اخراج رطوبات غلیظه از سینه و شش و درد رحم و قولنج و تقویت اشتها و شربه او جهة غشی و کرب نافع و در سایر
افعال قوی تر از پودنه است و آن مذکور شد و مضر معطله مصلحش سرکه و شربتش یک مثقال و از مطبوخ دو مثقال و طلیش
بودنش پودنه و رازیانا [illegible] از حیض بوزن او و عدس الو **مشتری** بلغة اکسیر یان ظلیوات **مشک هندی** سنبل هندیست
مشط الراعی [illegible] **مشنک** بهندی کوسنه است **مشک و اش** بلغة تنکابن شو اصرات **مشو**
اسم فارسی خارات **مشک زیر زمین** اسم فارسی سعد است **مصوص** غذاییست که از جوجه مرغ جوان و سینه های کرد
سرد و ادویه خوش بو بجهت خیلاج ترتیب میدهند و ضمیر ابا بیوه های ترش میجوشانند و سایر هریک تابع اجزا آن است
مصطکی معرب از مسطیخی و بعربی علک الرومی نامند و صمغ درختی است ریزه تر از کندر و سفید و زرد و رومی و سیاه او را
نبطی گویند درخت او در صافی و شاخهای او در لطافت و برگ او مانند درخت ارزاله و از آن بزرگتر و ثمرش مایل بتلخی و نوش تلخ است

سالبانی است و درخت او بزرگ تخم الونیس و بونس سرد و خشک [illegible] و پوست و عصاره و برگ و ثمر او قائم مقام اقاقیا و عصاره
لحیة التیس دانسته اند و بزرگ درخت الیوس گرم و خشک و با غلیل و قبضات [illegible] نطول طبیخ [illegible] کوشت با استخوان و مقوی
اعضا مسترخیات و ضماد برگش جهة خروج مقعد و رحم و مسواک چوب او مقوی دندان و لثه و چون برگ و شاخ و با
دو پوست آن را بجوشانند و مکرر [illegible] بآب غلیظ کرد جهة نفث الدم و اسهال و قرحه امعا و نزف الدم و ارحام
و قرحه امعا و نزف الدم [illegible] ناف و رحم و دفع سیلان حیض و شکستگی اعضا و چوب نافع است و مصطکی در آخر
دوم گرم و خشک و مفتح و مقوی معده و جگر و باد و مفاصل و اشتها و محرک ارواح و با جلا [illegible] عظیم و محلل ریاح معده
و رافع نفخ بادروغ و [illegible] اسفل و رافع پیچش و درد سر و نزله و ضعف جگر و معده و قروح باطنی و با غاریقون جهة بلغم
و با صبر جهة صفرا و با هلیلج [illegible] جهة سودا و عسر النفس و با ادویه مناسبه جهة نفث الدم و قصبه ریه و با کهربا جهة نزف الدم از
مجربات و با کندر جهة قوة فهم و حافظه و قطور جوشانیده او در روغن کنجد جهة گرانی سامعه مجرب و بدستور مجوز کردن
بیماران و بگلاب ترکرده [illegible] بر چشم جهة درد دندان از مجربات شمرده اند و طلاء جوشانیده او در روغن زیتون
جهة شقاق لب و از بنهای باد و رعشه و ضربان و کزاز و اعیا بی عدیل و شرب ضماد او جهة شکستگی اعضا و ضربه و سقطه
و جلای بشره و سرخ کردن رخسار و با ادویه مناسبه جهة درد فم معده و امعاء و علل جگر و تفتیح سده و قی نافع و بخور
و سعوط او با روغن زیتون جهة درد سر بارد و مضمضه طبیخ او جهة استحکام دندان و لثه و مالیدن روغنهای گرم
بر عضوهای دردناک [illegible] مصطکی با او بخور و بستن او جهة تسکین و تحلیل درد بغایت مفید است و خاییدن او جهة
جذب رطوبت دماغی [illegible] و کویند مضر شانه است و مصلحش گردکان و کثیرا و بدستور یک شبانه روز در سرکه خیسانیده
آن و بدلش بوزن او کندر و با بیکوزه و نیم آن علک البطم و در تقویت معده و جگر اذخر و قدر شربتش تا یک مثقال است
و روغن مصطکی که برگ و قیراط [illegible] و ادریکر طل روغن زیتون با قوه مضاعف حل کرده باشند محلل و مقوی اعصاب و شرب
و ضماد او جهة امراض رحم و معده ضعیفه و اسهال رطوبی و علل جگر و دو مثقال او جهة قرحه ریه و حقنه او جهة قرحه امعاء
طلاء او جهة آثار جلد و نیکویی رخسار مفید است و روغن درخت مصطکی که از برگ و ثمرش بسازند جالی و ملطف
بسیار و با سعد و اذخر جهة افشان و حیوان و اخراج کرم شکم و لزوجات نافع و قدر شربتش تا سه مثقال است **مصع**
ثمر عوسج است **مصباح الروم** کهربا است **مصارین** امعاء است و مصران واحد آن **مضارع** [illegible] **مصطفی الرعاة**

بلسکی است مصنع نبیذی است که از آب میوها و انار ترتیب میدهند مصل بترکی قراقروط نامند
و در اصفهان قارا گویند و آن مایه دوغیست که طبخ داده غلیظ او را کشک سازند و مایه
او را بار دیگر بجوشانند منعقد نمایند بسیار ترش و سرد و خشک و مسکن حدة خون و
صفرا و تشنگی و رادع اورام حاره و طلاء او در دفع ورم زبان و غرغره او در ورم حار گلو از
مجربات است و مضمضه او جهة قلاع حاره (مضمضه) نافع و مضر معده سوداوی و مولد نفخ و قولنج و ردی
الميم مع الضاد
الغذا است و مصلحش ادویه حاره و جوارشات مض بضاد معجمه رمان البر است و ثمر شجر حب
الميم مع الطاء
الفلفل است مطبوخ آب انگور است که از طبخ بنصف رسد و او را منصف نیز نامند الطف
از مثلث و در افعال مانند اوست مطهر بخنکشت است مطخشیا لوز است و لعوق لوز را نیز
الميم مع الظاء
اسم نامند مطر باران است مظ بظای معجمه کلنار است مغا بفارسی دوده و بترکی باقرناقی
الميم مع العين
نامند و امعا مذکور شد معثوقا شاملج است و ماهودانه است معز ماغرا است معاینور
الميم مع الغين
بیونانی بان است معفار صمغ الوست معد خصی الثعلب است معین مازریون است مغاث
بیخی است دراز و سطبر و پوست او سیاه مایل بسرخی و جوفش ما بین سفیدی و زردی و طعم
او و جوفش خوشبوی و تلخ مایل بشیرینی است و نزد بعضی او بیخ رمان بری که آن کلنار است
و نزد جمعی سورنجان است و اظهر آنست که غیر هر دو باشد و از جبال کرخ خیزد و برگش بالخنثی
و عریض مانند برگ ترب و گلش سفید و تخمش مانند حب الصنم و انطاکی گوید قسمی از او
در نواحی شام هم میرسد و در مصر مستعمل ضعیف الاثر است و در دوم گرم و در اول خشک
و قوتش تا هفت سال باقی است مسمن بدن و محرک باه و با قوة قابضه و مقوی اعضا و با
سکنجبین جهة صرع و جنون و خلط سوداوی و با عسل جهة امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل
و عرق النسا و نقرس و تنقیه سینه و ریه و گرفتگی آواز و شکستگی اعضا و ضعف عصب
و تشنج و استرخاء آن و صلابه رحم و مداومت آن با آب عناب و کثیرا جهة تسمین بدن و ضماد
او با گل ارمنی جهة جبر کسر و وثی و ضربه و سقطه نافع و تخم او در تحریک باه قوی ترین اشیاست

واو مضر مثانه و مصلحش عسل و شربتش دو درهم و بدلش سورنجان و عاقرقرحاست و در ضمادات
قلت مغره واو را طین مغره نیز گویند و نزد بعضی غیر از طین مختوم است و آن خاکی است که از روم
خیزد سرخ مایل بزردی و با غرویت در دوم سرد و خشک و قابض و مجفف و رادع و حابس نزف
الدم جمیع اعضا و حیض و اسهال و قاتل اقسام کرم معده و حب القرع و با زرده تخم نیم برشت
و آب گرم برگ بارتنگ جهة قرحه امعا و مثانه و با شکر جهة فربه کردن بدن و طلاء او با سرکه
جهة حمره و نمله و ورم حار و سوختگی آتش و با روغن کنجد جهة نرمی بشره و براق کردن آن
و حقنه او جهة قرحه امعا نافع و اکثار او مضر و سدد و مصلحش شیرینیها و شربتش تا دو درهم
و بدلش مثل او گل ارمنی و ربع او کثیرا است و چون دست را با او خضاب کنند و او را شسته حنا بندند تا بیست
روز رنگ حنا باقی میماند مغنیا اسم نبطی سنگی است قریب بمرقشیثا است و بفارسی رنگ کام نامند و کا
گران ظروف را بآن رنگ میکنند و از اکثر آن سرب حاصل میشود و آن پنج نوع میباشد یکی سیاه و یکی مایل بسیاهی
و دیگری سرخ و یکی سفید و یکی بیرون زرد و اندرون سرخ و محمد بن زکریا گوید که آن دو نوع است یکی اشهب را
نامند و آن انثی است و باروی میباشد و دیگری سرخ مایل بسیاهی و حدیدی و آن ذکر است و بقول اکثر حدیدی را
سیاه و ذهبی زرد و فضی سفید و نحاسی سرخ میباشد و در جمیع اقسام او نقطهای سفید و عیون ظاهر است
و بقدری درخشندگی دارند و گدازندهٔ زجاج و صاف کنندهٔ آنست و او را قابل رنگ گرفتن میسازند و با آهن
نیز این فعل میکند در دوم سرد و در سوم خشک و مقوی معده و منقی رطوبات و رافع حصاة و عسر بول
و ذرور او التیام دهندهٔ جراحات و با سرکه و عسل رافع کلف و برص و در ازاله چرک و روغن و امثال آن عجیب الفعل
و مضر دل و مصلحش عسل و شربتش نیم درهم و بدلش مرقشیثا است مغد بادنجان است و ثمر لفاح بربری را نیز نامند مغافیر
و مغفار شکر العشر است مغومه قلیه بادنجان مغناطیس حجر المغناطیس است مغاث هندی کلاشت مغلیانا
الميم مع الفاء
بلغت سوریانی اسم حوف بابلی بوداده است مغوسس اسم فارسی دماغ است مغز استخوان اسم فارسی مخ است مغرهٔ کاهنیه
طین مختوم است و مغرهٔ یمانی و مغرهٔ ملیته نیز گویند مغز تخمها اسم فارسی لبوب است مفرح لسان الثور است مفرح
الميم مع القاف
قلب المحزون بادرنجبویه است مقرد اسم نوعی از فطر است مقل مراد از او صمغ درختی است مانند درخت کندر و بسیار

عظیم و در شجر عمان کثیر الوجود است و صمغ ان هر چه مایل بسرخی و تلخی باشد مقل ازرق نامند و مایل بزردی
را مقل الیهود و مایل بتیرگی و سیاهی را صقلبی و انچه از نواحی یمن خیزد بادنجانی میباشد و را مقل عربی گویند و بهترین
او زرد صاف براق تلخ است که زود حل شود و در اتش اندازند خوش بو باشد و قوتش تا بیست سال باقی است
در اول سیم گرم و در اول دوم خشک و جالی و محلل و ملین و مدر بول و شیر و حیض و از جمله ادویه مسهله و با
تریاقیه و مفتت سنگ گرده و مسهل بلغم و مفتح سده و شرب او جهت سرفه رطوبی و گزیدن هوام و کزاز و تحلیل
خون منجمد احشا و بواسیر و تقویت باه و تنقیه سینه از اخلاط فاسده و عرق النسا و نقرس و احتباس حیض و مشیمه
و عسر ولادة و درد گلو و ربو و ضعف جگر و ریاح ان و با سرکه جهت رفع تسمین مفرط و ضماد او ملین اورام صلبه
و تعقد عصب و ورم خصیه و فسخ عضل و درد پهلو و ریاح غلیظ و خون منجمد تحت جلد و اورام رحم و مقعد و بواسیر
و با اب دهن صایم جهت ورم پلک چشم و با دقوق و با اندفسوغ جهت اسقاط ناسور بواسیر و ناسیل و بخور او جهت بواسیر و حمول
او جهت انضمام فم رحم و جذب جنین و رطوبات رحم و ضماد مسحوق مطبوخ او با سرکه چندان سبوس گندم که بجای
دبا نکو و باشد و با قوی و روغن گاو جهت ورم لعقده از عربات و مضر ریه و مصلحش کثیرا و مضر جگر و مصلحش زعفران
و شربتش یکدرهم و بدلش دو ثلث او مُر و ربع او صبر است **مقامکیج** اسم ثمر درختی دوائی است و با عفوصت و خشونت
و او زال العفص و خشک او را دقل نامند و ماکول است و درختش در شکل و در ثمر شبیه بدرخت خرما میباشد سرد و خشک
و قابض اسهال و سیلان خون و مقوی معده و طبیخ او جهت تقطیر البول و نفث الدم و جلوس در ان جهت رفع
و رکها مفید و شرب طبیخ درخت او جهت قروح مزمنه و شقیقه بلغمی و نطول لیف سوخته او جهت جرب و حکه و
منع تولد قمل مؤثر است **مقنقر** عبارت از شکاوات که کرم کرده عصاره خرنوب شامی اضافه نمایند و او مسکن
حرارت و تشنگی و رافع تیهان و تلخی دهن و خشونت سینه و مالیخولیا و اخلاط معده و ضعف جگر و حرقة البول
و حکه و اخلاط سودا و بیت **مقدونس** فطراسالیون است **مقلقل** قسبات است **مقلونیا** ملیونت که خربزه کرمانی
باشد **مقر** اسم عربی نبات صبر است **مکنسه** قلومس است **مکیناس** بلغت سریانی بنفشه است **مکنسه تریه**
اسم مخلصه است **مکری جالر** اسم هندی تار عنکبوت است **مکوبر** اسم هندی عنب است **مکس** اسم فارسی
ذباب است **مکس عسل** اسم فارسی نحل است **مکر** بهندی تمساح است **مکهار** بهندی تودریست **مکری** بهندی



عنکبوتست

عنکبوتست **ملح** بفارسی نمک و بترکی دوز نامند معدنی و مائی میباشد و معدنی بدون اب متکون می
گردد و ان جبلی و بری میباشد و مائی ان انهائیست که منجمد میگردد و معدنی او اقسام است و هر یک را ذکر نامی مخصوص
است مذکور خواهد شد بهترین انواع ملح اندرونی معدنیات پس ملح مائی و بعد از ان نمک طعام و قسم مائی هندی
که نابست و بوره بهترین انواع ملح معدنیست و اقسام تنکار و قلی و بوره و نوشادر را املاح مصنوعه نیز میباشد و ان
انها اکثر بعضی نباتات که اب از اضافه نموده با اتش و با افتاب منعقد میسازند و بدستور از بول حیوانات و
انسان نمک بطبخ و عقد میگیرند و بهترین انها در حرف نحول معقود صاف است و مراد از مطلق ملح نمک طعامست و مجموع
ان مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و از رافع رطوبات لزجه و سده و تخمه طعام و فساد ان و مشهی و نیکو کننده
رخسار و مصلح اغذیه بارده و معین اخراج ان و بعضی در اسهال اخلاط خاصی قوی تر از سایرند چنانچه مذکور خواهد
شد و بو داده ان قابض و سوخته او الطف و جهت او غاسل اعضا و معین قطع سودا از اقاصی بدن و رافع بدبوی طعمه
و مانع حدوث جذام و با سکنجبین و با اب مفتح جمیع سده و با عسل و سکنجبین رافع مضرت افیون و سموم مخدره و گزیدن
هوام و جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی نافع و قی کردن با سکنجبین نمک منقی معده و با مسهلات جهت
قطع اخلاط و با سعتر جهت رفع عفونات و اخراج ریاح با روغن و با سفل و مضمضه او جهت قطع خون لثه و دندان
قطع کردد و ضماد او با صبر جهت ثولات و با روغن زیتون و غیر ان و عسل و زفت جهت فسخ و کوفتگی اعضا و رفع
و باسیر کرم و کف ضابون جهت ورم بلغمی و دبیلی و با قیح و با تخم کتان جهت گزیدن عقرب و با سرکه و عسل جهت گزیدن
زنبور و با مشک اشبع جهت گزیدن افعی و با زفت و قطران جهت مار شاخ دار و نهنگ و با زفت و عسل جهت اورام بلغمی
و با عسل جهت خون منجمد تحت جلد و با روغن زیتون جهت سوختگی اتش و حکه و جرب و زخم ابله و جذام و با خا جهت
داحس و با جوز ماثل جهت ورم انثیان و با خمیر جهت دمل و با سرکه جهت قوبا و سعفه و اکتحال او جهت بیاض و سلاق و سبل و
قوة بصر و سوخته او با سوخته نوشادر و شب سوخته سبل و با مرتک جهت بیاض مجرب و در پاک کردن دندان بی
عدیل و شستن محل ساعیه و اکله و جوششها با نمک و سرکه رافع ان و بستن ان با پشم بر زخم قاطع خون ان و بستن
گرم کرده او بر اعضا جهت دردهای بلغمی و ریحی مفید و مضر دماغ و مورث تاریکی چشم و اکثار او محرق خون و مقلل
منی و مورث خارش بدن و جرب و مضر ابدان نحیف و مصلحش صعتر و جربها اشیای بارده رطبه است و از خواص

مجربست که چون سه درهم او را در حینی که عقرب یا سرطان طالع باشد در خانه و بیضه دراتش کذارند اکر
بعد از جستن بیل بدرون خانه کنند از موریانه شفا یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوخته او را بطرف
مشرق بیندازند دفع سحر و چشم بد کند و چون او را با دم سرخ بسته بطرف چپ زنان تعلیق کنند باعث سرعت
ولادة کردد و بوی نمک کهنه و آتش تعطیل کند بغایت ترش و جوش بلغم و محفف رطوبات معده و امعا و مفتح سدد و رافع
استسقا و سپرز است و اکثار او باعث لاغری بدن و دلوک او بغایت جالی دندان و دافع کوشت فاسد لثه است

ملح اندرانی بفارسی نمک سنک بلوری نامند و او بهترین اقسام و در آخر دوم کرم و خشک و مسهل بلغم
و در تقویت فهم و ذهن و رفع تخمه طعام قوی و در ادویه ملین استعمال غیر او جایز نیست و سایر افعال سابق بیان کذشت
ملح نفطی از جمله معدنی و سیاه و بدبوی و با نفطیت است و از آتش نفطیه او زایل شده سفید میکردد در سوم
کرم و خشک و مسهل از دیگر اقسام نمکست و مقوی بدن در اخراج بلغم و سودا قوی تر از سایر وجوه با روغن کل سرخ طلا
کنند و در دفع جرب و جوشش ابدار عجیب الفعل و قدر شربتش تا یک درهم است ملح اسود از اقسام ملح العجین است
و او سیاه بی نفطیه است و در افعال مانند ملح نفطی ملح العجینی نمک طعام است و الوان مختلف میباشد و اکثر
او سفید میباشد و بعضی مایل به سرخی و بعضی مایل به سیاهی و بعضی مایل بزردیست و بهترین او سفید صاف و در
آخر دوم کرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرانی ملح هندی نمکیست شفاف و سرخ مایل بسیاهی و قطعات
او بزرک در اول سوم کرم و خشک و مسهل بها اصفر و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند
سایر اقسام و قدر شربتش تا یک درهم و نیم است ملح التر نمکیست ما بین سیاهی و سفیدی و مایل بزردی و از هم
اقسام کمتر و قریب بدرجه چهارم و در اندمال جراحت با صمغ زیتون قوی تر از سایر است و قدر شربتش کمتر از یک درهم
ملح الطبرزد نمک معدنی جبلی است و بهترین او سفید مستوی مانند اندرانی ملح الغرب بوره ایست که از درخت غرب
بعمل آورند و در افعال قوی تر از بوره ارمنی است ملح چینی بلغت مصر ابقرات مذکور شد ملح الدباغین قسم
سیاه ملح العجین است ملح الصاغة و ملح الصناعة تنکار است ملح غنوم ملح هندیست ملح النار نوشادر است
ملح القلی نمکیست که قلی را در آب حل کرده صاف نموده با آتش منعقد کنند و خواص او در قلی مذکور شد و چون او را
در سرکه حل نموده عقد کنند و با نوشادر بسایند در نقل مقادیر مراتب اعلی جمیع این اقسام اند و چون باز آب
هر سه درهم نوشادر یک عدد زرده تخم مرغ اضافه نموده و با آتش برشته با فشردن روغن او را بکیرند در حل

الميم مع الميم

الميم مع النون

الميم مع الواو

مجرب شمرده اند و او بر نفع کوشت فاسد لثه و منقی است ملح بحری از اقسام ملح مائیست و از آب با دریا حل میشود و اکثر
آن سیاه و در افعال قریب بملح اسود است ملیح نوعی از عوسج و بزرک برک سرخ است ملوخیا و ملوخیه خبازی بستانیست ملوکی
و ملونیا خربزه کرمک است ملیطن بلغت اندلس بقله یمانیه است ملیطینی یونانی ثمره است ملیطغرا زاج سیاه است
ملیون زنجفر غلوقت ملیسنون فطوردیون رقیق است مل سیسا الیوس است ملکا اکلیل الملک است ملطا
دیتشا فوش است ملاح بضم اول و تشدید ثانی اندروطالیون است و بلغت مغربی قاقلی ملوج بلغت شام قطف بحری است
ملخ بفتح اول و ثانی و خای معجمه اسم فارسی جراد است ملین اسم هندی کندر است ممسک الارواح اسطوخودوس است
ممسک الحوامل دواء المسکنات مولا بهندی طرخ غلودیل است من اسم عربی مجموع شبنم است که منعقد کردد
و شیرین باشد مثل ترنجبین و کز انکبین و هرچه بر نبات مسمی منعقد شود سم است مانند قسمی از سکر العشر و الحزاز ناست
قابض حاصل شود قابض با زمسهل مسهل منج بفتح اول لبخات و بکسر اوله رخت با ذرنج منج زراوشان اسم فارسی
و ان نخلیست شبیه بنا نخواه و سرخ و با الیدح تر از آن و نزد بعضی تخم خری بر بیت مسکر و مفرح و اکثار او مغیر عقل است
منسم در رجب المنسم مذکور شد منطرا نبلیه امیر است منقعه بلغت مصر نما الیل است منصف اسم مطبوخ است منبخوشه
نار دبر است منداغورس یونانی بخیت منشور خیری و خشخاش و اشامل است منبل بشیرازی اسم نیلست منک
بهندی ماش است منده بهندی نوعی از دخن منبر بهندی طباشیر است منل بهندی زرنیخ سرخ است منذکی
بهندی ضفدع است مندوهل بهندی جوز القی است منجهت بهندی فوه است مو اسم یونانی فیخ نبات است برک
و ساق او شبیه بشبت و ساق او از آن سطبر تر و تا بقدر دو ذرع و بیخش باریک و دراز مایل بزردی و متفرق و بعضی آن را
و بعضی کج و خوش بو و در خاییدن دهان را کرم کند و با اندک تندی و بفارسی ریشه والاکوبند او سنبل جبلی است چنانچه انطاکی
تصریح نموده و قوتش تا دو سال باقیست در دوم کرم و در سوم خشک و با قوه قابضه و مدر بول و حیض و ملطف و منوم و مفتح
و مسکن درد و مثانه و کرده که بسبب اجتماع فضول باشد و جهت ریاح معده و بحض و درد مفاصل و رحم و سینه و ضعف جکر
و معده و محرک باه و نضج منی و رفع بخار ردی و بلغم و لزوجات و تصفیه او از امراض عصب نافع و جلوس در طبیخ او جهت
عسر البول و احتباس حیض مفید و مضر سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل و مصدع و مصلحش خیسانیدن در سرکه و قدر
شربتش تا دو مثقال و بدلش نیم وزن او سنبل الطیب و نیم وزن جوز بوا است و کویند فطراسالیون بوزن او و شیخ الرئیس

در تعریف فرموده که جنسیست مختلف الشکل و رنگ شبیه بغار یقونت و ابن جلجل گوید که جنسیست سفید مایل بزردی
و دراز و خوش بو و بغدادی و ابن تلمید و جمعی کثیر بچیزیکه در اول تعریف او مذکور شد قایل اند و تعریف فرموده ریشه و کلا
صادق میاید والله اعلم **مومیا** لغت یونانی و بمعنی حافظ الاجساد است و بفارسی مومیائی نامند و آن چشمه ایست که در بلاد فارس
مانند قیر منجمد میگردد و در بعضی جبال کیلانات و لرستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز نامند و ابحر در سواحل دریای عمان
یافت میشود و بهترین فارسی و بلاد ایران بیست و بهترین آن سیاه براق است که بوی بدی نداشته باشد و ارسطو فرموده که بهترین
آن است که چون جگر کوسفند باده در کریم فرج بارزه بوق شکسته شود کرده براه ما اعلا التیام یابد و اول سوم کرم و خشک و نزد
بعضی خشکی غالب و کرمی اوست و قوتش تا پنجاه سال باقی است و او مقوی دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی
و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح باطنی و لطیف و سریع النفوذ و جهت فواق و فالج و رعشه و لقوه
و سمومات مشروبه و برودت معده و وجع الفؤاد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحت [illegible]
و سلسل بول و ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و شرب محلول او در روغنها و ضماد آن جهت شکستگی
اعضا و بیرون رفتن مفاصل و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضل و مدبل و با عناب و امثال آن جهت سرفه و با سکنجبین
جهت خفقان و با آب کرفس جهت سپرز و در هر علتی با معاون و مناسب آن نافع است و قطور او با روغن کل جهت
[illegible] شامعه و با کافور جهت اوجاع [illegible] و سعوط آن با آب مرزنجوش و مانند آن جهت شقیقه و صرع و امراض دماغی و غرغره
او با رب توت و مانند آن جهت ورم حلق و با شیر جهت امراض اعضای تناسل [illegible]
جهت صدمه جگر و معده با آب کاسنی و عنب الثعلب و طلای او با روغن کاو جهت گزیدن عقرب و حمول او با روغن زیتون یا
زنبق جهت تقطیر البول و استرخای مقعده و غیر بواسیر [illegible] با عسل جهت لکنت زبان [illegible] و با روغن بادام [illegible] و مانند آن جهت قروح
و انثیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و با اشربه مناسبه جهت تب ربع نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش
در شکستگی اعضا نیم درهم و در سایر امراض از نیم قیراط تا یک دانگ و بدلش قفر الیهود است و ارسطو گوید که بهترین مومیائی
[illegible] با پیه خوک غیر مخلوط [illegible] دفع کری میکند **مومیائی انسانی** در ازمنه سابقه بجهت حفظ
جسد میت از تعفن [illegible] و عسل و مومیائی و قفر و امثال آن طلا می نموده اند و بعد از آن اکثر بجهت [illegible] بلاد مغرب [illegible]
هرچه از اجساد و اعضای مرده [illegible] امواج بحر بساحل رسانیده و میرسانند از اجساد [illegible] بجای مومیائی صرف نموده [illegible]

رصد الاقلیم بلیناس ظاهر شود که حد معموری طرف جزایر خالدات بوده و بالفعل بسیاهان مغرب است و چندین درجه معموره
در اب معمورات و ابوریحان در کتاب اعتماد نقل نموده که مومیائی دو قسم است یکی از جبال و یکی از قبور و موقی که بجهت حفظ جسد
بران طلا کرده اند و آن جزء اعضای انسانیست اگر چه در جبر و کسر نفعی میکند لیکن شرب آن حرام است و مورث کوری و فساد
بدن و مضرتهای بی غایت دارد **موز** معرب از اسم هندیست و بعربی طلح نامند درخت او شبیه بنبات ذرة و مربع ساقش [illegible]
ذرع میشود و برگش دراز و عریض و تا بقدر دو ذرع و ثمرش سبز و بقدر خیار کوچکی [illegible] درمیان [illegible]
تا زرد و شیرین گردد و ثمرش تا هفتاد روز میرسد و موقوف بزمان و فصل نیست و رطوبت غالب [illegible] و شیرین و مانند عسل
و در [illegible] مذکورات که [illegible] دائم خرما [illegible] غرس نموده [illegible] کنند و سرگین اسب در محل غرس [illegible] ریزند درخت [illegible]
میشود و در گرمی معتدل و در دوم تر و مسمن بدن و مرطب معده و ملین سینه و بعد از هضم کثیر الغذا و مولد خون و
محرک باه محرور [illegible] و جهت [illegible] و سرفه و خشونت حلق و طلای او با [illegible] جهت کچلی و سعفه و جرب و حکه و با آب تخم
خربزه جهت کلف [illegible] و دفع نزف الدم و ضماد برگش جهت
تحلیل اورام نافع و مولد ریاح و سده و ضعف هاضمه و مصلحش عسل و شکر و مربای زنجبیل است **مولو بذانا** مرداسنگ
سفید کرده است **موقوطس** بلغت عبرانی قطران است **موم** اسم فارسی شمع است **موقد النار** کبریت است **موریون** نوعی از
بیروج است که برگش سفید و شبیه ببرگ چغندر باشد **مورسقی** بیونانی [illegible] است **موغالی** بیونانی ابن عرس است **مولیقون**
برومی [illegible] است **مول** بیونانی [illegible] است **موز دیموس** [illegible] است **مودعا سقوم** [illegible] و گویند این فارسی [illegible]
موزاموس [illegible] است **موقنون** نوعی از سموم قریب به بیش است **موردا** اسم فارسی [illegible] است **موش** بفارسی فاره است
موش کور اسم فارسی [illegible] است **مویز** بفارسی زبیب است **مویزک عسلی** اسم فارسی [illegible] است **مویزک** و **مویز کوهی** اسم
فارسی مویزج است **مومیای کوهی** قفر الیهود است **مورچه** فارسی نمل است **موسیر** اسم فارسی بصل الزیت است **موش دشتی**
بفارسی یربوع است **موچه** بلغت اصفهان [illegible] است **موجول** هندی [illegible] است **مونه** هندی سعد است **مول**
هندی [illegible] است **موتی** هندی لؤلؤ است **موت** هندی ماش هندیست **موساکونی** هندی آذان الفار است **مور هند**
المیم مع الهاء
توتیا است **موندی** هندی کاذریون است **مونک** هندی ماش است **مهاری** بضم اول و بالفتح و بدستور [illegible]
نبطی سنگیست که از نواحی [illegible] و صعید مصر خیزد و شفاف مانند بلور و بسیار صلب و مثل سنگ [illegible]

ظاهر میکردد و چون کهنه و حل میشود و در جایی که مقنیا بهم میرسد او نیز یافت میشود و قسمی از ان غیر شفاف مایل
بصلابت و شبیه بنمک سنک میباشد و انرا کوبیده ظرف میسازند و ان غیر مجرب الوافست در دوم سرد و خشک و با
مروارید و شکر قاطع بیاض چشم است بالعسل و جهت جرب از او با نمک و نوشادر و زعفران و سرکه و عسل رافع ثقل زبان
و از مجربات شمرده اند و مفتت حصاة و مدر بول و تعلیق او بر ران راست جهت عسر ولادت و بر اطفال جهت دفع خواب دیدن
ایشان و رفع دیدن خوابهای پریشان و داشتن او در دست راست جهت قضای حاجت و ضماد او بر پستان جهت زیاد کردن
شیر و رفع انجماد ان مفید است **مهلبیه** بفارسی فرنی نامند از جمله اغذیه لذیذه است که از آرد برنج و شیر و شکر ترتیب
دهند و اول و اوسر بابلی جهت مهلب بن ابی صفره اختراع نموده بجهت رفع قی طعام که از تخمه بهم رسد با بعدم ناشی شده بود
کرم و تر و جهت ناقهین لیاو مجبون و در دستش بیسی و فربه کرده بدن و تولید خون صالح موثر است **مهرا** از دیوات **مهلق**
و مهلوکیا اسم هندی سورات **مهار** اسم سندی سنامکی است **مهور** اسم هندی حاجم است **مهندی** اسم هندی
حنا است **مهر** بهندی عسل است **مهرکیاه** اسم فارسی بیروج الصنم است **مهره مار** اسم فارسی حجر الحیة است **میس** اسم عربیست
و بیونانی اوطوس نامند درختی است قریب بجوز رومی و برکش با برکه موز و ایدا و بیشتر و شبیه ببرک گرفس و چوبش
مایل بسیاهی و سرخی و صلب و خوش بود و ثمرش سیاه و از دانه کنار کوچکتر و با شیرینی در دوم کرم و خشک و مقوی معده
و کرده و منقی رطوبات و حقنه بر با فشاره چوب او جهت قرحه امعا و سحج و ضماد او جهت داء الفیل و تحلیل اورام مجرب است
اند و طبیخ او جهت استحکام موی و دانه اش جهت سرفه نافع و برک شاخ او چون سر روز بر اوره صلبه ببندند و هر روز تجدید
نمایند و رفع ان و قوتی مجرب دانسته اند **میعه سایله** اسم عربی صمغ درختی است بسیار خوش بو و انچه از درخت طراوش
کند اشقر مایل بزردی و بقوام عسل میباشد و بهترین اقسام است و هر چه از افسردن اجزاء درخت حاصل میشود مایل
بسرخی و غلیظ تر است و انچه ابدا او را بطبیخ غلیظ سازند سیاه و ثقیل و ستی میعه یابسه است و مولف کتاب مرشد گوید
که یکنوع او سفید میباشد و یکنوع سرخ و مجهول نیز گویا گوید که ان صمغ درختی است مسمی بعبهر در بلاد شام شبیه بدرخت
بر و قوتش تا ده سال باقی است در سوم کرم و در دوم خشک و محلل ریاح و ملین و منضج و مدر بول و حیض و مقوی اعضا باطنی
و سرد و رطوبت و با جها و قیاب که مسهل قوی بلغم و جهت خنازیر و سرفه و نزله و زکام و درد سینه و ورم و آستسقا و سپرز زرد کرده
و شانه و درد کمر و ورکین و کرفتکی آواز و طلای مطبوخ او بر روغن زیتون جهت ماندکی لرزشهای بارده و خدر و کزاز و



رعشه از مجربات و بخور او جهت درد سر و نزلات و زکام و جذام و قطور او جهت امراض کوش و ریاح غلیظه و فرزجه و بخور او جهت
احتباس حیض و طلای او جهت جرب و جرب بی ادویه و با ضماد ذات نقرس و مفاصل مقوی فعل ان و مضر ریه و مصلحش مصطکی
و شربتش از یک مثقال تا سه درهم و بدلش روغن یاسمین و چند و نزد بعضی آب مطبوخ ان و کوی و خشکی او زیاده و در افعال
مانند سایله و بالقوه فی بصر و حول او مدر خون بواسیر و حیض و مسقط جنین و جهت رفع انضمام رحم و صلابت ان و بخورش جهت
رطوبات دماغی و بالقوه و رفع ضرر هوای وبایی موثر و مصلحش زرد لوچ ایز و بدلش چاو شیر و شربتش تا دو مثقال است **میفختج** معرب
از می پخته فارسی است و بعربی عقید العنب نامند و ان آب انکور است که در طبخ زیاده از دو ثلث بسوزد و غلیظ کردد و ان مایل
بترشی میباشد و در کیلان آنرا دوشاب ترش کویند و چون با خاک دوشاب بجوشانند شیرین میکردد و انرا دوشاب کویند
و مذکور شد در دوم کرم و در اول خشک و محرک باه و ملین طبع و موافق سینه و شش و ابله و حصبه و در بحرین با کتان او
مولد صفرای غلیظ و مصلحش آب میوهای ترش و بدلش دوشاب انکور است **میسیون** نوعی از زبد البحر است و بفارسی کف
ابو بنا مند جهت احتباس حیض و حصاة و درد کرده و سپرز و استسقا نافع و در مضار و منافع زبد البحر است **میبه** اسم فارسی
شربتی است که با شراب و آب انکور و دوشاب انکوری ترتیب دهند **میفختج مدبر** می پخته ایست که با شکر و عسل باید دیکر
بجوشانند **میفختج مفوح** می پخته ایست که در مدتر ان هیل و جوز بوا و قرنفل و امثال ان اضافه کرده باشند **موزج** زبیب الجبل است
میجوش اسم فارسی شرابی است که با سنبل رومی و سنبل هندی ترتیب داده باشند **میلطوس** معرب است **میفونیون** شوکران است
میسوس شراب سوسن است **میشهباد** ابرون است و نزد بعضی لحواه **میخک** اسم فارسی قرنفل است **میمون** اسم فارسی قرد است
میهل بهندی جوز الکوثل است **میتی** بهندی حلبه است **حرف النون ناغواه** اسم فارسی اشق و زنیان نیز نامند و بعربی کمون
ملوکی کویند و نزد بعضی تخم صعتر جبلی است شبیه بانیسون و از ان کوچکتر و اشقر مایل بزردی و تند بوی و بالحرافه
و تندی و تلخ و قوتش تا چهار سال باقی است در اول سوم کرم و خشک و مجفف و مدر بول و حیض و عرق و تریاق سموم و محلل
ریاح و دافع فواق رطوبات از جو و درد سینه و صلابت جکر و سپرز و مغص بحی و انچه بسبب داء ستور مسهل باشد و منقی
چرک و لزوجات سینه و جهت رفع عادة افیون و مضرت ان و عسر البول و حصاة و قی و غثیان و اروغ بدبو و تخمه و فساد و انسداد
بثورهای مزمنه خصوصا ربع و سوداوی احشا و بهق و برص و با عسل جهت احتباس بول مبرود و کرم معده و حب القرع و با سکنجبین
جهت تحلیل ورم و جهت جمیع امراض سم و کسی که اطعمه بد ایقرا و اللذیذ یا بید نافع و ضماد او با سفیده تخم مرغ جهت نافه برامدن بخربه

بو ز لغرز فطران و قی از ورت و طیب
میعه یابسه نزد بعضی عمل الرهبان
او است که شایله از ان افسرده باشد
و نزد بعضی

النوع الالف

وباعسل جهة درد جمیع اعضا و علیل و رمان و از مجربات خصوصا با طین قیمولیا و بدستور در دفع خون منجمد تحت جلد بی
علیل و با ادویه برص و اثار مقوی فعل ان و با روغنها جهة شیر و لینه و با نمک ترمس و زعفران جهة ورم انثیان و نطول او
جهة دفع درد کوبیدن عقرب سریع الاثر است و قطور ان جهة کرانی سامعه و تبخیر و حقنه او جهة تسکین درد ان طول
بد بویی نافع و خوردن و طلا نمودن بر بدن بالخاصیة مورث زردی جلد و شرب سه مثقال او که در یک رطل شیر جوشانیده
و بنصف رسیده باشد با یک اوقیه شکر که بر بالای طعام خورده شود باعث فربهی با فراط کردد و ناشتا خورده همین نفع
سنگ کرده و مثانه از مجربات و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و مقلل شیر مرضعه و مصلحش ترمس و قدر شربتش تا
سه درهم و بولش و رغیر بستمین شیرین ثبات است و عرق ان بخواه جهة فالج و رعشه و امراض عصبانی مفید و عسر نفس و درد
دفع میکند و چون با دارچینی و کاوزبان عرق بکشند در تفریح نایب مناب خمرات و روغن او که بقرع کرفته شود جهة
ادویه ریاح و دردهای مزمن و اورام بارده است و چون در اب لیمو بقدری که بیان کنند او را بپوشانند بجنبانند و خشک
کنند تا هفت بار تکرار نمایند جهة اعاده اشتهای مایوسین مجربست **نارجیل** او را جوز هندی نامند درختش مانند درخت
خرما بعد از هفت سال بار میدهد و تا صد سال عمر میکند و در او اب میباشد مانند شیر و لذیذ و چون در اول طلوع ثمر او
شاخ از او با ثمر او ببرند کوزه بر ان نصب کنند اب در ان ظرف از یک رطل تا پنج رطل جمع میشود و او را سندی نامند و
حلاوت او تا یک روز باقی است و در اسکار و تقویت باه و تفریح بهتر از خمرات و بعد از یک روز مانند سرکه ترش میشود و ابی که
از شاخهای نارجیل جدا کم قسم بر او ست با این قسم کرفته شود طاری نامند ولیف درخت او مثل تنها فاسد و سندی
نمیکرد و ظرفی که از ان ترتیب دهند حیوانات موذی بر امون مظروف ان نمیکردند و نارجیل تازه گرم و تر و خشک گرم
خشک و مغز نارجیل مولد منی و مسمن کرده و کرم و مسمن بدن مبرودین و مدر خون و جهة تقطیر البول و سودی مثانه
و درد مفاصل مزمن و خوش بویی دهان و دفع مواد بارده بلغمی و سوداوی مانند فالج و جنون و امثال ان و ضعف
جگر و قروح باطنی و بواسیر و با شکر جهة تولید خون صالح و تقویت حرارة غریزی مجرب او دیر هضم و مولد خلط غلیظ
و مصلحش شکر و نبات و مضر محرورین و مصلحش میوهای ترش و لیمو و فاسد متکرج ان مورث غثیان و غشی است
و قدر شربتش از جرم او سه مثقال و از اب او سه اوقیه و شراب او جهة جنون و مالیخولیا و تقویت باه و سرکه او مسهل کرم
شکم و حب القرع و جهة تقویت هاضمه و مضر اکردن لحوم مفوث و خاکستر پوست او جالی دندان و کلف و نیکو کننده خضاب

ونش و جرب و حکه و با حنا مقوی موی و دوغن او که کوبیده و جوشانیده و از ان اخراج کنند ضماد او جهة تقویت فهم و
تولید منی کرده و دفع درد شانه و ریاح ان و درد کمر و نانخواه بواسیر و محرک باه مفید و شربتش تا سه مثقال است
نارجیل بحری ثمریست غلاف دار مانند غلاف نارجیل و بقدر خربزه و طولانی میباشد و منبت او معلوم نیست و از دریا بر ساحل
میافکند مغزش سفید مایل بزردی و سطبر و بسیار و صلب پوست او نیز مایل بسرخی مانند نارجیل و غلاف او سیاه و سطبر و چوبی
آب از غلاف او دافع سموم و مضرت افعیات و او مقوی قوی و یک قیراط او که بر روی سنگ سائیده باشد در دفع سم هوام و افعی و
افیون و امثال ان مجرب و قوی تر از تریاق کبیر و علامت خلاصی از سم دفع قی است و تا قی کند باید مکرر کرده و ضماد او بر موضع گزیدگی
عقرب و زنبور و هوام رافع الم است در ساعت و بقدر یک ببنج در هفته یکبار با گلاب بنوشند حافظ صحت و دافع بیماری
ترکیب و بارده و فالج و مفاصل است بقوت و دافع مضرت هوای وبائی و اختلاف اهویه است و جاذب اخلاط ردیه از عمق بدن و دافع
اوست بتکرار قی و چون در بدن خلطی نباشد تحریک قی نمیکند و گویند زیاده او قتال است **نارنج** معرب از نارنگ خالص
ریشه و پوست درخت و پوست نارنج و شکوفه و تخم او در دوم گرم و خشک و ترشی او در اخر دوم سرد و خشک و بالزوجی
که موافق سینه و نزلات و سرفه حاره است در برگ و پوست او تفریح عظیم و جمیع اجزاء او در دفع سموم بهتر از ترنج و ضماد
پوست زرد او با سرکه جهة درد سر مجرب و شرب یکدرهم و نیم او که خشک کرده باشند با اب گرم جهة پیچش و اخراج کرم شکم
و قی و غثیان از مجربات و ضماد بیخته نارنج بتمامه جهة جرب و حکه و جوششهای سر و نرم کردن موی و طلا بدن بی عدیل
و بوییدن او [illegible] دافع طاعون و ضماد و [illegible] پوست و شکوفه او جهة عسر ولادت مجرب و حوالی
حیض و شیر [illegible] دافع سم عقرب و هوام و ترشی او با شکر مسهل صفرا و معده و رافع خمار و امراض حاره عصب
و اکثار او مضعف جگر و مصلحش عسل و شکر و دو درهم از تخم مقشر او تریاق گزیدن جانوران و بدستور شرب
در بیشتهای بادیله در خناق و در شراب همین اثر دارد و در سایر منافع مانند ترنج و لیموست و مضر نارنج با عصاب [illegible]
و روغن نارنج که پوست او را با شکوفه و روغن کنجد سه هفته در اب گذاشته باشند و در جمیع افعال قوی تر از روغن
نار دین و دو مثقال ان با دو درهم سموم بارده حیوانی است و بوییدن شکوفه او مقوی دماغ و علاج زکام و رعشه و کم
سنی بعرق کشیده است در دوم گرم و خشک و جهة ضعف دماغ و تفریح و تقویت اشتهاء و باه و سده مصفات و
نزلات و درد سینه و قولنج ریحی و پیچش و خفقان و غشی و مداومت او هفت روز روزی دو وقیه با شکر و ربع درهم

مرجان جهة رفع سپرز از مجربات و با آب کرفس جهة اخراج سنگ مثانه و گرده و شرب او
ناشتا جهة قطع اسهال رطوبی نافع و حمول او با پشم جهة اصلاح رحم و باشیر مادیان
جهة اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و اکثار بوسیدن او مورث بی خوابی و هوا مضر عرق بخارات و مصلح او گلاب
و توقش در ظرف مس تا هفت سال با قیست و در شیشه تا یکسال **نارقیصر** اختلاف عظیم در او واقع است و انطاکی
گوید نباتیست بار یک ساق و بسیار سرخ و گلش مایل بزردی و خوشبوی و از و برادرند و مصرا و را ساق الحمام گویند
و اینچه در کتب هنود معلوم میگردد قسمی از هیوفاریقون راکه دار چیه ردی گویند بلغة ایشان ناکیسر نامند و او مفرح
و مقوی اعضا و با منافع بسیار است چنانچه در هیوفاریقون مذکور میشود ظاهر انستکه معرب از ناکیسر هندی باشد
و بجهة سرخی نارقیصر و در مصر ساق الحمام نامند **نارمشک** اسم فارسی شکوفه نباتات سرخ مایل بزردی و از نخود بزرگتر
و در شکل شبیه بانار کوچک که کاش رنگ باشد و در خراسان کثیر الوجود است و درختا و بقدر درخت انار و چیزی در
نزد بعضی و نارقیصر یکچیز اند و ان اصلی ندارد چه در صفوف ادسطو هر دو مذکور نند و ان در اول دوم گرم و خشک و
مانع صعود بخارات بدماغ و مقوی دل و جگر و معده و امعا و ملطف اخلاط و مانع تحلیل ارواح و جهة ما لیخولیا و سل
و ترف الدم و ضماد او جهة دفع عرق و تخفیف زخمها نافع و مضر مثانه و مورث زردی رخسار و مصلحش روغن بادام
کاسنی و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش نیم وزن او پوست پسته و بوزن او زنجبیل و سدس ان سنبل الطیب است
ناطف بفارسی حلوای قبیده نامند کثیر الغذا و موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و مسمن بدن و جهة انصباب سودا
بمعده نافع و مضر محرورین و مصلحش ترشیها است **نارفارسین** ابن جزله گوید چون مرد ایا سبوغات مغشوش کنند بانی
اسم مستی است و بغدادی نار را بمعنی انار فارسی که رمانست حمل کرده و وجه تسمیه را نفهمیده و ممکن است که بمعنی اتش
باشد چه مغشوش بقیبوغات از جمله سموم و در احراق خلط مانند آتش است چنانکه نار فارسی اسم مرضی حار نیست **نارنج**
بلغة بغداد اسم بیخ دلبوقست **ناغیث** اسم یونانی نارمشک است **ناموس** بقست **ناردین بری** شامل اسارون
و نوعات **ناردین** اسم یونانی مطلق سنبل است **ناردین افلیطی** سنبل رومی است **ناعم** بلغة اندلس لسان الحمل
نانذ بلغة اهل اکسیر زیبق است **نارکیوا** نارکیواست و نزد ابن بیطار دو چیز بغیر از تعریف او ظاهر نمیشود که چه چیز
باشد و نزد بعضی خشخاش زبدیست **نانکیسر** اسم هندی کبابه است **ناکیس** بلغة هندی قسمی از هیوفاریقون

نارديل

ناردیل بلغة هندی نارجیل است **نانا** بهندی نعنع است **ناکدون** بهندی عود الحیة است **ناخن پریان و ناخن دیو** اسم
فارسی اظفار الطیب است **نان کلاغ** اسم فارسی خبازی است **نان سنگک** بفارسی خبز الرملة است **نان بکسمات** خبز
الکعک است **نان روغنی** خبز القطایف است **نان سبوس دار** خشکار است **نان بی سبوس** خبز الحواری است **نان کسمه**
خبز الطابون است **نان ساجی** خبز الطابق است **نان کماج** خبز العرنیت است **نائژو** اسم فارسی صنوبر حب بر است **نارکیل**
نارجیل است **نبیذ** اسم عربی جمیع مسکر نبایست بغیر خمر و هریک بنامی مخصوص مسند و فقاع قسمی از اوست که از اب انار و
سایر میوها و حبوب ترتیب دهند و ان مقدار نگذارند که بجوشد و مسکر گردد و هرگاه مدتی بگذارند از مصنع نامند
و از جمله نبیذ است و مجموع نبیذ محرق خون و مضر و مضعف دماغ و مکدر حواس اند و اقسام او از مویز و خرما و عسل
و دوشاب و شکر و جو و برنج و ذرة و ارزن و سنجد و امثال ان ساخته میشود و طریق عمل ان نزد متقدمین انستکه هرچه
مویز و خرما و سنجد و ثمار یا بسه باشد انچه اراده دارند مثل ان اب یکشبانه روز خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد و بعد صاف
او را بجوشانند تا ثلث او بسوزد و بعد از ان در ظرفی کرده سر او را محکم نموده تا پنج شش ماه بگذارند و نزد متاخرین اب پنج مثل
ان جوشانیده بقدر نصف است و هرچه از حبوبات سازند باید اول اب بجوشانند که اب یکسان کرده باشد مثل ان شیرینی
که خواهند مثل شکر و عسل و مانند ان انچه بعد از یک هفته صاف نموده و بعضی جهة تقویة و اصلاح ان از مفرحات و مقویات
مانند جوز بوا و دارچینی و زعفران و عود و غیرها از هریک پنج درهم باز اء هر ده رطل در پارچه بسته از اول جوشیدن تا آخر
صاف کرده ان اضافه نمایند و هرچه از عسل و شکر و امثال ان ترتیب باید باسه مثل ان اب بجوشانند تا ثلث یا نصف او
بسوزد و هرچه از شکر و امثال او باشد به وزن ان اب بجوشانند تا ثلث بسوزد و بید ستر و جهة تقویة ان اگر خواهند ادویه
مذکوره و یا مناسب اضافه کنند **نبیذ الزبیب** بفارسی نبیذ اب نامند در دوم گرم و در اول تر و مولد خون متین و مفرح
و هاضم و مسمن بدن و مقوی معده است و چون قدری عسل اضافه نمایند مدر بول و محلل ریاح و محرک باه و منقی
سینه و ریه و مسخن کرده و مثانه و سریع الاستحاله بسودا و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و مولد استسقا و جهة
حمام و رحم جوش اضافه نمایند جهة جوع بقری و تقویه بدن و هاضمه مفید است **نبیذ العسل** شراب عسلی است در
سوم گرم و در دوم خشک و محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحة مبرودین و حواس و جهة امراض بارده
مثل فالج و رعشه نافع است و چون بطریقی که مذکور میشود ساخته شود افضل از جمیع اقسام است عسل ده جزو و اب خالص

انبذه النوع

بلکه جوز بوا عشر وزن آن بسباسه و قرنفل از هر یک نصف عشر وزن آن زعفران سدس عشر مجموع را در آب بجوشانند تا آب ثلثی
از آن بماند پس صاف نموده بقدر عشر او عسل تازه اضافه کرده بجوشانند تا ثلث آن بسوزد **نبیذ السکر** شراب شکر است
لطیفتر از مویز آب و بکیموس او بهتر و موافق ناقهین و سوداویست و بهتر از آب نیشکر ساختن و محرق اخلاط و مولد صفرای کمتر است
و نجارین نافعست **نبیذ التمر** شراب خرمائی نامند گرم و خشکتر از مویزی و مولد سودا و جذام و خنازیر و سرطان و
موافق پیرانست و هر چه از دبس و طلع سازند اول گرم و در دویم خشک و بهتر از خرمائی و قابض و مقوی معده و مدر
بول و بعد از مویز آب بهتر از سایر نبیذات **نبیذ السیلان** شراب دوشاب است که از شیره خرما سازند و در
افعال مثل شراب خرمائیست **نبیذ الارز** بفارسی بوزه نامند و در مصر مرز گویند و آن شامل نبیذ ذرة و ارزن و جو
و گندم و سایر حبوبست و آن حابس طبع و نیکو کنندهٔ رخسار و بسیار مست کننده و قاطع باه و چون عسل اضافه
نمایند بهتر از آنست و مورث سل و مضر ضعیف الابدان و مصلحش ماهی تازه ماست و انچه از جو ترتیب دهند نفاخ و
تفریح و مسهل و مدر و مفسد باه و هاضم است و بوزه ارزن و ذرة نیز نامند اوست **نبیذ الفواکه** شرابیست که از
آب میوهها عمل آورند مثل توت شیرین و سیب شیرین و امثال آن بهتر از نبیذ حبوب و مسکر و سریع الفساد و نفاخ
و مصلحش عسل و ادویه حاره خوش بوست **نبق** بار درخت سدر است و مذکور شد و بفارسی کنار نامند **نبات الاذکیه**
راسن است **نبات الرعد** فطر است **نبات الاشیب** شیبه است **نبات** اسم فارسی قاینداست **نجم و نجیل** اسم ثیل است
و هر گیاهی که بی ساق باشد بعربی نجم نامند **نجیب** اسم جنس پوست نباتات است و اسم مخصوص سلیخه است **غباق** اسم هندی
قسمی از بیش است **نحاس** بفارسی مس نامند و نوعی که در معدن متکون می شود مس رست گویند و روی عبارت از آن است
و بعربی صفر و بیونانی طالیقون نامند و آن زرد و درخشنده است و در طالیقون مذکور شد و نوعی که از کان خفی
سنگ خاص بهم رسد بعضی از آن مایل بزردی و اکثر آن سرخ میباشد و از نحاس مراد همین نوعست و چون او را با
آن روی توتیا یکجا زند زرد میشود و بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع گویند و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است
بنا بر آن مصنوع از او باین اسم شایع کرده اند و چون مس را با قلعی یکجا زنند بفارسی روی و مفرغ نامند و چون بار دیگر
توتیا و قلعی ممزوج کرده مسمی بجام است و در سیم گرم و خشک و محلل و مسهل و اصفر و طلاء او جهت جرب و حکه و
بدن و دفع ماندگی و تحلیل اورام نافع و چون در سرکه چند روز بگذارند و حصار آن با سرکه ضماد نمایند در رفع زکات

ورقه

النوع الجيم

النوع الحاء

و سرفه و منع ریختن موی مجرب دانسته اند و خوردن غذا از ظرف چینی قلعی اوان بسیار بدست خصوصا ترشیها و دوغیات
و در قلعی داد او سنگ گذاشتن غذای گرم جایز نیست و ابهر مس را سفید و پاک کنند تا فی صفائح رقیق او در ترشیها مکث
اندا خفی است خصوصا با آب سماق و سرکه و پاشیدن شوربا بعد از آن کذا و رافع غشاوات است و تخم بادنجان باعث زود
گداختن او **غار چینی** طالیقون مصنوعست **غار قرنیجی** مس سوخته مایل بزردیست **غار عرق** روسختج است **غار**
نوعی از طیور آبیست و بترکی و فارسی انقوط نامند از غاز کوچکتر و از اردک بزرگتر ابلق از سفیدی و سیاهی و سر سرخ
مایل بزردیست و بسیار فربه میباشد گرم و تر در دویم و غالب او مولد خون متین و محرک باه و مقوی بدن و مضر محرور
و دیر هضم و مصلحش در سرکه پختن و فلفل بعد از آن تناول نمودنست **نحل** زنبور عسل است در سیم گرم و خشک
و طلای رطوبت او رافع درد گزیدن زنبور و علل او ورامست و چون مجمر بیاورده او را در سایه خشک کنند یکدرم
او را با بالوده آرد کنند و بکرده مثقال و شکر پنج مثقال بنوشند در اندک زمانی بنواز بر کنند مجربست **نخاله**
جو بیست و از مطلق او مراد سبوس گندم و او را ده کننده خشکتر و حرارتش کمتر و جلا و ملین طبع و آب مطبوخ او با
شکر و عسل جهت سرفه و ربو و خشونت سینه و تغذیه ناقهین نافع و ضماد او قابض و مجفف رطوبت معده و ضماد مطبوخ
او در شراب با امثال آن جهت تسکین درد پستان و ورم آن که از انعقاد شیر باشد و با نمک گرم جهت گزیدن افعی و تحلیل
ریاح اعضا و مطبوخ او در سرکه جهت غلظ ناخن و جرب متقرح و اورام حاره و با روغن زیتون و سرکه جهت ضربان نقرس
و مطبوخ او در آب بطریق ترتیب جهت درد گزیدن عقرب و بخور رحم با آبستن و در سرکه جهت زکام نافع و نطول نخاله جو جهت حکه
و بخور نخاله عدس جهت رفع قمل و رشک و بخور نخاله باقلا جهت منع ریختن شکوفه درختان آزموده است **نخاع** بفارسی مغز
حرام نامند و در جمیع افعال قریب بدماغ و ملین صلابات است و در جراحات و ورده زخمها بیعدیل **نخود** اسم فارسی حمص است
نخود الوندی و نخود دمر بلغت اصفهان زراوند مدحرجست **ند** بفارسی کشته نامند و مخترع آن بختیشوع است
و آن مقوی دل و حواس و محرک باه و مصلح هوای وبائی و رافع زکام است بخور او و شربا و طریق عمل آن در دستور اول
مذکور است **ندع** صعتر بریست **ندی کاکرا** اسم هندی سرطان نهریست **نردک** اسم فارسی بختیست شبیه بلعبهٔ بربری
و از آن بزرگتر و سفید و از کرمان خیزد و امین الدوله گوید که مجرب صادق بمن خبر داد که در جبال کرمان خصوصا جبالی که
بلند بسیار میباشد در اول بهار نباتی میروید برگش شبیه برگ خرزه و چون بقدر شبری شود شکل بر منقلب

النوع الخاء

النوع الدال

النوع الذال

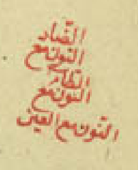
میکردد و بنا بر آن در آن وقت آن مکان را نشان میکنند و بعد از خشکی کیاه و رسیدن بیخ او بان نشان رجوع نموده بیخ
اخذ مینمایند و علامت خوبی او است که چون بر بالای دیک جوشان بکذارند در ساعت از جوش باز ایستد و چون در دهن
اندازند اطفال از شور برمیزند و از خواص اوست که چون بلند را از زاییدن بسیار از آرام میکشند هر کاه از آن بخور دهند دیکر
حامله نمیکردد و هر چه را بلند جسته و خورده باشد باز نسل دیکر از آن مکان بیخ میروید و با سبزی میباشد و علامت
ابجر بلند او را ناقه باشد چران سفید است و در سرکین بلند هم کاهی یافت میشود و بدستور در فرج و رحم آن
شتران نایل [illegible] زن بجورد و یا فرزجه نماید یا تعلیق کند هرکز آبستن نکردد و اکر مرد تعلیق نموده مباشرة
کند بدستور مانع حمل است و در روز تعلیق او را جهت رفع خنازیر و ریح الشوکه مجرب دانسته اند و زیاده از یک ساعت
او مورث لاغری با فراط است و در دست داشتن او باعث سوء عشرت و ولادتست و چون بر ناصور ببندند مجموع زرد آب
شده ناصور رکوز میشود و بعد بیاورد رفع ناصور بالکلیه مینماید نرجس معرب از نرکس فارسیست قدح جزو ابری و بعضی
را بستانی نامند چون پیاز او را بشکل سیب شق کرده غرس نمایند قدح مضاعف کردد و در دوم کرم و خشک و بیخش
سیاه و در دوم کرم و در اول تر و قوتش تا سه سال باقیست جالی و جاذب و کشاینده افواه [illegible] و [illegible] قوی و شرب بیخ
مطبوخ او بغایت مقی خصوصا با عسل و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و مخرج هر چیز در معده جمع باشد و التیام دهنده
زخمهای ظاهری و باطنی و ضماد بیخ او جهت التیام جراحات عظیمه و وتر و رباط و عصب مقطوع بی‌بدیل و مسحوق او با عسل
جهت دردهای مزمنه مفاصل و نقرس و با کرسنه و عسل جهت تنقیه قروح و کشودن دبیله دشوار نضج و با آرد کندم جهت
اخراج پیکان و امثال آن از بدن و با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و آثار جلد و بتنهایی جهت قوی کردن قضیب و [illegible]
احلیل جهت رفع عنینه از مجربات است بشرطی که او را سه روز در شیر خیسانیده خشک کنند و ضماد او جهت سعفه و منع [illegible]
و شکستکی اعضا نافع و در [illegible] قاطع خون جراحات و التیام دهنده آن و رافع سبل و ناخنه و بوییدن او جهت درد
سر بارد و کشودن سدد دماغی مفید چنانکه جبرئیل بن بختیشوع کفته که هر که خواهد در زمستان زکام بهم نرسد
مداومت به بوی نرکس کند و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و کافور و در سایر افعال کل او مانند بیخ است و شربتش از بیخ
یک مثقال و تخم او بقدر نیم مثقال و محرک باه ما بیوسین و با سرکه رافع نمش و آثار و فرزجه پیاز او مدر حیض و مخرج جنین و منقی
رحم و روغن نرکس که مکرر کل او در روغن کنجد تجدید کرده باشند محلل و مسکن درد سوداوی و ریحی و منضج [illegible]

رحم و رافع دردهای آن و موافق امراض عصبانیست نرنبغش لوبیه کویند نباتیست کرمانند حنظل و چون او تخم دارد با خراج
و بسیار خشک و عفص و مالیدن آن با روغنها مدر عرق و ضماد او با شراب جهت کزیدن افعی و سعوط آن جهت [illegible]
و قطع رعاف مؤثر و مغز او قاطع اسهال است نرد درخت غار است نردین جهندی جدوار است نرماهن اسم فارسی حدید
انثی است نرمشک اسم فارسی عدس است نسرین کل سفیدیست کوچک و مضاعف و درخت او بقدر درخت کل سرخ و بسیار
خوش بو و او را کل مشکی و در بعضی بلاد کل عنبری نامند در دشت و کوه میباشد و در بلاد حاره تا اول استوا میکند



و عرق او بوی تند دارد [illegible] از جهت لطافت آتش [illegible] میکند معتدل الحرارة و نزد بعضی در دوم کرم و خشک و بوی او
مقوی دل و دماغ و حواس و سابیده او [illegible] مدر حیض و مسهل بلغم و سودا و منقی سینه و مطهر
[illegible] و منقی [illegible] دماغی و محلل ریاح و موافق جکر و جهت قولنج و غثیان و یرقان و فواق و ضماد او جهت کلف و آثار و بد بوی
عرق و رفع بد بویی [illegible] و سقوط ناصور و بواسیر و منع [illegible] داء الفیل و [illegible] جهت تقویت موی و قطور او با روغن [illegible]
جهت کرم کوش و ریاح آن و سنون و مضمضه آن جهت درد دندان نافع و [illegible] تا چهار درهم [illegible] و مسهل قوی [illegible]
[illegible] نیم مثقال [illegible] سفید شده سوی [illegible] افتاده اند [illegible]
دو مثقال [illegible] شکری [illegible] از کتاب [illegible] بیان نموده و روغن او که بدستور روغن نرکس کرفته مسخن با اعتدال و مقوی
دماغ و بالخاصیه رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی و مقدار شربتش تا یک وقیه است نسر بفارسی کرکس کویند و بترکی [illegible]
سباع طیور [illegible] جثه و [illegible] قریب بعقاب و [illegible] و کویند [illegible] زیاده [illegible] فرج قطع میکند
[illegible] زعفران [illegible] کرده [illegible] روغن [illegible]
نموده زیاده [illegible] و از خواص اوست که جهت خواستن در وقت خواب یک چشم [illegible]
عمر میکند و در سال زیاده [illegible] نمیکند [illegible] کرم و خشک و کوشت او محلل ریاح غلیظه و قولنج [illegible]
و منقی سدد و مفتت حصاة و قاطع بلغم و ردی الغذا و غلیظ و مصلحش [illegible] و شرب پیه او جهت [illegible] و ضمادش
جهت مفاصل و قطور او جهت کری قدیم کوش و [illegible] و قاطع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم
و سرکین او [illegible] کلف و [illegible] جرب و حکه و قروح است و محمد بن زکریا کوید که طلای بیضه او در عرض
سه روز [illegible] مقوی قضیب است و [illegible] سعوط دماغ [illegible] بقدر نیم [illegible]

و روغن زیتون دافع جنون و جذامات و از مجربات شمرده اند نسج العنکبوت بفارسی دام عنکبوت نامند در حرف
عین کذشت نسرین النسباع کل علیق العدیرات نسری هندی تریدات نسورت بهندی نبات است نسورا
هندی سپستان است نسترن سفید اسم فارسی ورد ابیض بریست و در افعال قریب نفریح و تقویت دل مانند
نسرین است نسترن زرد ورد اصفر بریست نشا بفارسی نشاسته و بیونانی امولوفش نامند و او را از کندم
خیسانیده که بحد تعفن رسد و پوست او باز شود از پوست جدا کرده صاف نموده خشک میکنند در اخر اول سرد و خشک
و نزد بعضی سرد و تر است و مغری و رادع و قابض و موافق اسعا و مصلح ادویه تند و حابس اسهال و خون خصوصاً با دو
ان و با شکر و روغن بادام کرم نیم کرم نوشند جهت خشونت حلق و سرفه و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض مجرب
او با بیه بز جهت سحج و دفع افراط عمل دوای مسهل و حقنه او جهت قرحه امعا و طلاء او با زعفران جهت کلف و با سرکه جهت خارش
و اورام حاره و اکتحال او جهت دمعه و قرحه و جرب و منع ریختن مواد بچشم و با شیر زنان و با سفیده تخم جهت خشونت پلک
حاره دمعه نافع و مثقل معده و مسدد و دیر هضم و مصلحش شیرینیها و کرفس و قرنفل و بدلش برنج مغسول و غبار آسیا
و شربتش از یک مثقال تا پانزده مثقال نشاره اسم چیزیست که از اشجار بسوهان و بسایند جدا کرده در یا سبب اره
زدن غباری از او برسد خشکی نسبت باصل او چوب بیشتر و هر یک قابض و جالی و منقی زخمند و ضماد او مجمع
ان کرم با او زیها و انیسون سوزانیده باشند با سرکه مانع زیاده شدن قروح ساعیه و اکله و التیام دهنده جراحات
و مجرب شمرده اند و خواص هر یک در اصل او مذکور است نشف اسم عربی برنج مرجانست و کویند غیر است و از سنگهای
سبک و پرسوراخ و مانند اشیان زنبور و سرخ و از ساحل دریای چین نواحی مکه معظمه خیزد خشک او جید
و در الجاحم زخمها و باشد در قطع خون قویتر از ان و در سایر افعال مانند اوست نشاهر اسم عربی اسفنج است
نشاسه اسم فارسی نشات و نشاستج معرب اوست نضار اسم ذهبست و درختی که کوهی را نیز کویند نطرون
بورق احمر است و کذشت نعام بفارسی شترمرغ نامند و معروفست در اخر سوم کرم و خشک و کوشت او علل ریاح و بلغم
و دافع القوه و فالج و درد مفاصل و امثال ان و خدر و استسقا و جمیع امراض بارده و بطی الهضم و مضر محرورین
و مصلحش سرکه و روغن و طلاء پیه او علل او ورام مزمنه و استسقا و مهیج اطراف و دافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت
اطفال و جون بر بدن بمالند اقسام مار از او بکریزد و اکر نزدیک او شوند بیحس کردند و شرب ان باعث زود تکلم کردن



النون مع التاء

اطفال و سرکین او دافع کلف و اثار وضاکستر موی او دافع اکله و از خواص اوست که از بلع کردن اخکر و اهن تافته و مس
تافته متضرر نکردد نعنع معروفست و لطیفترین نباتات و در همه افعال قویتر از پودنه و در اخر دوم کرم و خشک
و بغایت مقوی معده و دل و قوه ماسکه و هاضمه و قی معده و مفرح و برق خون غلیظ و علل مواد بارده و ریاح معده
و محرک باه و ادرو و کشنده اقسام کرم شکم و ابلو با سرکه قاطع نفث الدم و شرب دو سه شاخ او با ابلنا و ترش مسکن
فواق و غثیان و قی و هیضه و مشهی و مسکن درد معده و خفقان معدی و وجع الفؤاد و جهت درد سینه و مطلوب
نضج رطوبات قصبه ریه و سینه و منقی ان مفید خصوصاً جون با پرسیاوشان بجوشانند و جون دو سه شاخ او را
در شیر بیاندازند مانع انجماد ان و با سرکه و ترشیها رافع ضرر انست با عصاب و با لبنیات رفع مضرت ان میکند و ضماد او
مقوی معده و با ارد جو جهت جراحات و ادرار شیر بود و با شیر جهت درد پستان و نضج دمل و با نمک جهت کزیدن سگ دیوانه و مضغ
او جهت کزیدن عقرب و بنهادن جهت بواسیر بغایت نافع و دافع درد سر مادر و با مویز جهت ورم انثیان و درد ان و حمول
او قبل از جماع مانع حمل و قطور او با ماء العسل جهت درد کوش و سعوط بکیدا نک از عصاره او با روغن کل سرخ نافع
جهت خارزیرکه در کودکان ظاهر کردد بغایت مؤثر و کویند مولد ریاحست و مصلحش کرفس و بدلش پودنه فرهی و شربتش
تا دو مثقال است نغر بضم اول و فتح غین معجمه اسم جنس عصفور است و نزد بعضی مخصوص کنجشکی است سیاه الون
و بسیار کوچک و دنباله او بسیار کوتاه و دایم الحرکه و کثیر الصوه و در دشکاین بجز نامند کرم و خشک و کوشت
جهت عسر البول و سنگ مثانه و کرده بغایت نافع است نفط دهنیتی است که در بعضی زمینها میجوشد و سفید و
سیاه میباشد سفید او لطیفتر و کرم تر و سیاه او منفطر سفید میشود و در چهارم کرم و خشک و قویتر از اکثر دواها
و مفتح و سریع النفوذ و مدر حیض و مخرج جنین و جهت جمیع امراض بارده و شرب و طلاء او نافع خصوصاً جهت فالج
و لقوه و رعشه و کزاز و تعقد عصب و سستی ان و بواسیر و یرقان و سپرز و درد بو و سرفه کهنه و حصاة و اخراج کرم معده
و مقعد و دفع سموم و تحلیل ریاح احشا و بیخ و درد مفاصل و اکتحال او جهت نزول اب و بیاض و قطور او جهت کرم و قطع
احشاء و بیحس و درد مفاصل و اکتحال او جهت نزول اب و بیاض و قطور او جهت کری و درد کوش و قرحه و بخور او جهت سرد و دم
و اختناق ان مفید و مضر محرورین و مصلح ان خشخاش و سرکه و مضر ریه و مصلحش کتیرا و مقدار شربتش از سفید او دو دانک تا نیم
مثقال و از سیاه تا یک مثقال و بدلش مثل او مبیعه و نزد بعضی قطرانست و خوردن سیاه ان بالخاصیه سمن قوی الاراست نفل

النون مع الفاء

النون مع الکاف
النون مع اللام
النون مع المیم

نابتست در غربستان کثیر الوجود است شبیه بسوسنجر و با کرهی مانند خار خسک لیکن بی خارات و با سرخی و بنفشی و در
بو شبیه بشکوفه بید گرم و خشک و تخم و گل او مدر بول و دافع سموم و طبیخ او در افعال ضعیفتر است **نقد** اسم بقولات **نعناع**
حب الکاکنج است **نفره** اسم فارسی فضلات **نقل خواجه** اسم فارسی حب الصنوبر است **نملک** زعرور است و نزد بعضی قراصیا
نمام سوسن بریست **نمام الملک و نماما** نیز نامند **نمقولس** یونانی فتیله از تونیای مصنوعست **نمارق** شامل تواج و نیا
سمین سفید است **نمیسقن** کوسنه است **نمک** اسم فارسی ملح است **نمشک** بلغت اصفهان روغن تازه است **نمود** اسم عربی
ارنب بریست **نمیس** اسم هندی جاموس است **نملولان** بهندی حب البانست **نمل** بفارسی مورچه نامند و بترکی قارنجه
انواع مختلف میباشد بزرک سیاه رابری و کوچک را ملحی و کبار پرنده را طیار و سیاه دست و پا بلند را نمل فارس
و همراه با تحیة و در سیوم گرم و خشک و قوه شامه او غالب بر جمیع حیوانات است و طلاء مسحوق او مانع بر آمدن موی
چون بار اول قلع کرده باشند بیکبار مالیدن رفع بروزان میکند و اگر موی را قلع کرده باشند محتاج بتکرار طلاء آن است
و چون صد عدد مورچه مقابر را در نیم وقیه روغن زنبق یا روغن زرنبق کرده سر هفته در آب گذارند طلاء آن بر قضیب
خوال الهعایة بجهت باه مایوسین و رافع عنین و مورث صلابت و بزرگی قضیب و از تجربیات دانسته اند و خوردن او موجب
بچیش و کرب و مصلحش عسل است و از خواص اوست که اطعمه و غیر آن و شیر نهاده او در جائی گذارند و در حین گذاشتن ضبط
تصور کشیدن کنند مادامی که دست کسی بان نرسد مورچه پیرامون آن نگردد و مهرارس گوید چون مور را در روغن
زیتون جوشانیده در گوش چکانند رفع کری و ریاح و طنین می نماید و طلاء مور مقابر را با سرکه رافع خنازیر و ضماد تخم
او را با مهر و غنها اسقط موی و مانع بر آمدن آن دانسته است و گویند چون از تخم او بخورند باعث قیر شدن و ریاح شکم
بطرف اسفل بجذبی میگردد که ضبط نمیتوان نمود و زیره کرمانی رافع آنست **نموس** جمع نمس و آن حیوانیست بقدر
شغال الصورة او شبیه بدلق و برنگش مایل بزردی و با خطوط سیاه مانند ببر و مرغ و موش صید میکند و در حین
آواز او مثل آواز گربه و در غیر آن بنهج دیگر است و ترکان ماوراء النهر او را الاچه گویند و در بلاد روم نیز یافت میشود
و سر او کمه موی و بسیار چرب و منظر آن میشود که مو هین کرده باشد و نموسه که علتی است در سر بنابر شرکت این
صفت مسمی باین اسم است جالینوس گوید طلای پیه او بعد سوختن موی سوخته او با روغن رافع بهق سیاه و جرب و
ارسطو فرموده که چون آفتاب در بیت خود یا در شرف باشد چشم او را کوفته با خوفر کنان بر صاحب تب ربع بیاویزند

رفع تب او

رفع تب او میشود و اگر چشم چپ او را کوفته با خوفر کنان بر صاحب تب ربع بیاویزند دفع تب او میشود و اگر چشم چپ او را
ببندند تب عود نموده مفارقت نمیکند و سقراطیس گوید طلاء سرگین او با خردل دافع داء الثعلب است و مهرارس
تصریح نموده که طلاء زهره او با سفیده تخم مرغ رافع دمعه و سقوط خون او بقدر دانگ و قیراط با شیر زنان رافع بهق است
نمر بفارسی پلنگ و بترکی قپلان نامند گوشت او گرم و خشک و مهیج حول گوشت او را نمی خورد و در تصریح نموده اند
که او کثیر الحیات است و زهره او سم قاتل و دود آن در سه ساعت هلاک میسازد و خون او رافع کلف و بهق و آثار است
و مهرارس طلاء خون او را رافع جمیع امراض چشم دانسته و چون پیه و گوشت او را با ابدر بیون مقر کنند
طلاء آن در ازاله شری و زخمهای خراز بعید بلد و قطور مغز سر او با ابهر جیر و زنبق در احلیل مقوی و محرک جماع و جلو
آن و بعد سوختن و حول مغز استخوان او رافع درد رحم و نزد اکثر اطباء پیه او بجهت امراض الطلیه فالج و مفاصل و امراض بارده است
و جلوس بر جلد او مانع گزیدن هوام و مسکن بواسیر است و از خواص اوست که چون کسی با نام جبه خود پیه کفتار را با
پلنگ قصد او نمیکند بحدی که تواند او را بدست گرفت و او بسیار متعجب است و چون به بیند مینا با انز بیهوش شده
رسیدن که چون برزخم پلنگ موش بول کند بخاک نیابد و لهذا در بلاد گیلان اتان زخم دار پلنگ را در جائی نگاه میدارند



که اطراف آن مکان آب باشد و موش نتواند گذر نمود **نوشادر** لغت فارسی است و او معدنی و مائی و مصنوع میباشد
و معدنی او در بلاد خارزه مثل حبه قطعات آن مانند شوره یافت میشود و معدنی او در بلاد خارزه مثل جیشه قطعات
آن مانند شوره یافت میشود و مائی او از آبی است که چون بدست بسیار حرکت دهند کف میکند و از جوشانیدن آن آب
قطعات سفید بر روی او بسته میشود و انطاکی گوید در نواحی اصفهان آب مذکور موجود است و گویند در
جبال الخراسان نیز میباشد و معدنی و مائی عزیز الوجود است و مصنوعی او از دودهای کثیف حمام بهم میرسد و نمک آن از
اول اغبر است و از دود تصعید سفید میگردد و چون سفید صاف او را با مثل اقداح زرد لاری و عشر او زنگار
تصعید کنند سرخ میشود و در آخر سیوم گرم و در اول خشک و ملطف و جاذب از عمق بدن بنظام و مجفف قروح
و قاطع خون بخاری و جابر و مفتح سدد و التیام دهنده زخمهای باطنی و رافع جرب سینه و صلابت سپرز و طلاء او
جهت خناق و با روغن تخم مرغ جهت برص و با عسل جهت داء الثعلب و چرب و سعفه و با روغن کنجد جهت جرب و غرغره او با
آب سداب جهت زالو که در حلق مانده باشد و اکتحال او جهت التیام قرحه و دفع بیاض و معزیار ده سفید و در

مکتوب به مذکور است که چون او را با مثل او فضله انسان تصعید کنند شرب یک مثقال او در دفع مطلق سموم مجرب است و باید
محلول او که در جای غبارناک گذاشته حل کنند و با سرکه حل نمایند و به دستور بجوشانند و باعث گریختن مار و هوام است از امکنه
و چون محلول او را به کاغذی نقش کرده در اطراف خود گذارند هوام پیرامون او نگردند و سه درهم او قاتل است به تقطیع احشا
نوادس اسم یونانی نوعی از قنادس است شاخهای او دراز و باریک تا بقدر سه ذرع و برگش ریزه و مستدیر و بر جمیع اجزای او زغب
شبیه به پشم و گلش زرد و خوش بو و طعمش تند و خار او مانند سوزن و صمغ او ما بین سفیدی و سرخی و در دوم گرم و خشک کثیر
الوجود است و صمغ او در افعال قریب به کتیرا و تخمش در دوم گرم و خشک و بیخ او در سوم و قوی ترین اجزای اوست مجفف و
قابض و در التیام عصب از مجربات و از جمله اوزان جبر العصب مانند و طبیخ شکوفه و سایر اجزای او و به دستور صمغ او در
التیام عصب ضعیف تر از بیخ و شرب ضماد او جهت درد عصب و کوفتگی اعضا و از جا بیرون رفتن و شکستگی و قطع
نزف الدم و عصاره او جهت قرحه قصبه ریه و ذات الجنب بعدیل و اورام سموم و اوراق مضر کرده است و مصلحش قند
و شربتش یک مثقال است نوره کلس حجر است و کلس مذکور شد نوطن اسم یونانی زنبوره است نوق شتر ماده است نور
بلغت اکیمیان زیتون است و بفتح اول و سکون واو اسم جنس شکوفه کل نبات است نور القندول شکوفه درخت دار شیشعان
نواة بعربی دانه اثمار است و از مطلق او مراد دانه خرما است خصوصا دانه اوزان نول بهندی ابن عرس است نوع البلابت
نها اسم نبطی درختی است کوهی ساقش مربع و بقدر دو قامتی و با زغب مایل به زردی و شکوفه بعضی مایل به سفیدی و از بعضی
مایل به سرخی و عمیق و میان تهی و با عطریت و برگ بعضی مستدیر و از بعضی دراز و بی ثمر و در دوم گرم و خشک و بوسیدن
او جهت اورام بارده و قطع عرق و منع تولد قمل و تقویت موی و با عسل جهت داء الثعلب نافع و شرب او مقدار دو درهم و با
تفریح و دافع خفقان و با سرکه تریاق جمیع سموم و خیسانیدن او با موبیز و خوردن او بعد از آن با بادام مستمر و
فرزجه او منقی رحم و خوش بو کننده آنست و از خواص او است که چون یک درهم او را با هفت عدد دانه گشنیز در پارچه
کبودی بسته در جاهی آویزند تا بستان نادر بود و در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ
ببندند دفع سحر و چشم بد کند نهق قرة العین است و نزد جمعی حرجیر بری است نهشل اسم عربی شقاقل است نهک
اسم فارسی تمساح است نیلوفر اسم فارسی است و کرنب الماء عبارت از اوست بیخش مانند و ساقش نرم و طول
بقدر عمق آب و برگش قریب بسطح آب و گلش بقدر شبیه به قبه خشخاش و در آن تخمهای عریض سیاه و بالای زردی و گلش

بیرون آب و اکثر او کبود و بعضی سرخ و آن هندی است و بعضی مایل بزردی و تیره و بعضی گویند که بری او نیز میباشد
جمیع اجزای او در دوم سرد و تر بغیر بیخ او که گرم و خشک و تخم او سرد و خشک است و مراد از مطلق او نوع کبود است
و نیلوفر زرد گرم و خشک است و کبود او لطیف و مقوی دل و مسکن حرارت و تبهای حاره و تشنگی و منوم و نافع
احتلام و جهت درد سر و قروح ظاهری و باطنی و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه حاره و نزله و با زعفران و ماء جبنی
جهت تقویت دل و خفقان مفید و مضر مثانه و مصلحش نبات و مضر باه و مصلح آن لبوبات و قدر شربت از جرم او سه
درهم و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش بنفشه و خطمی است و بیخ او جهت و اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی و
ضماد او جهت درد مثانه و معده و با صبر جهت داء الثعلب نافع و اکثار او و شرب تخمش مضعف شهوت و کنند منی
از یک درهم و تخم او دافع ادرار حیض و نزف الدم و درد مثانه است و روغن نیلوفر که مانند روغن بنفشه بعمل آورند سرد و تر و
افعال او مانند روغن بنفشه و در تسکین درد سر حار قوی تر از آنست نیل نزد بعضی عصاره او وسمه است و ظاهر آنست که
او نیل است و در کتب مذکور شده و ممکن است که از یک جنس باشد و مستعمل هندی است و آن بری و بستانی میباشد و نبات
شبیه بکتان و ساقش سر شعبه باریک و برگش شبیه به برگ کبر و تخمش ریزه و مایل به سرخی مانند تخم خرنوب و از آن ریزه تر و بری
او مانند بستانی و با خشونت زیاد و سیاه تر از آن و تخم است و دیسقوریدوس و جالینوس فرموده اند که نباتش شبیه به
بارتنگ و سیاه و ساقش زیاده بر ذرعی و برگ بزرگ مانند برگ کاهو و بر شاخ او مایل به سرخی و در اطراف او غلافها
مانند زبان و در آن تخمهای ریزه سیاه میباشد و در اخر او گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل است و محلل و رادع ابتدای
اورام و قابض و دافع نفث الدم و نزف الدم و شرب بقدر چهار شعیر با آب سرد مسکن هیجان اورام و مانع خروج دمل
سرفه شدید اطفال را که درد سینه و کرده و ریاح غلیظ و با سکنجبین جهت سپرز و با ادویه مناسبه جهت قروح ذات الجنب
و یک درهم او با شکر و قیه کلا قند جهت قرحه ریه و وحشت و هموم و خفقان و با خیار شنبر جهت استسقا و ضماد او جهت سعفه و نفس
جلد و قروح خبیثه و باد سرخ و التیام جراحات و رفع کلف و سوختگی آتش و جهت داء الثعلب با تخم و زن او مرداسنگ و
قلیلی روغن گل سرخ و سوم جهت از مجربات و باید قبل از طلا موضع را با آب و عسل بشویند و با سرکه جهت قروح
سر و ضماد بر منقرح بیعدیل و مضر ریه و مصلح او عسل و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش اردج و ثلث او مامیثا
نیدع لغت مصر است و بفارسی شیرینیش که بدون شیرینی و روغن گویند

کرم و در خشکی معتدل و مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم و جهة بخار سوداوی و مالیخولیا و سرفه خشک و درد سینه
مفید و دیرهضم و ثقیل و مسدد و اکثار او باعث تبهای مرکبه و انجره با کرده کان و بادام جوشانیده باشند زیرا تر و مصلحش
سکنجبین و کاسنی است و طریق عمل آنکه گندم را خیسانیده سبز کنند پس شیره ریشه سبز او را گرفته طبخ بسیار دهند تا بقوام آید
قطعات نیخ در آن اندازند تا غلیظ و شیرین گردد **نیفیا** نانخواه است **نیموقا** اسم یونانی نیلوفر است **نیلج** نیل است **نیطافوس**
گویند نباتیست برگش شبیه برگ صعتر و در روی زمین پهن میشود و در حوالی دربند بلاد شروان بسیار است و قرص او را
جهة بیاض چشم بی عدیل دانسته اند **نیطافیلی** مؤلف مغنی گوید که از جمله تیوفان و غیر نیطافلی و نیکیکشت است و برگ [?]
او نیخ عدد برگ میباشد و نبات او شیردار و بغایت مجفف و دافع و بجهة قسب و طبیخ او جهة درد جگر و اسهال [?]
ضماد او خنازیر و عرق النسا و مفاصل و صلابات و اورام مفید و عصاره نیخ او سم قتال العقرب شربتش [?] ابولوس است
نیلوفر هندی او سبید است **نیشوق** او رکست و نزد بعضی فراصیا **نی** بفتح اول و سکون یا اسم فارسی قصب است **نی**
شکر اسم فارسی قصب السکر است **نیفنو** اسم هندی عود [?] است **نیب** اسم هندی ازاد درخت است **نیم**
اسم هندی درختیست و آن بزرگ و کوچک میباشد گلش مثل خوشه که چندین بنفشه دار او باشد و وسط گلها
زرد و با عطریه و خوش منظر و در اصفهان ثمر او را اسپند کرچی نامند و در مازندران کنار گویند و آن بقدر سپند
کوچکی است مایل بتدویر و تلخ و در بعضی بلاد معروف بدرخت توز است ضماد برگ و گل او محلل و رادع و جهة اورام
بغایت مفید و جهة مفاصل و نقرس و درد سر نافع و [?] او جهة التیام زخمها و قطع خون آن و روغنی که او را
جوشانیده باشند نایب مناب روغن [?] صنعان است و ثمر او [?] مثقال [?] اسهال مزمن و آزموده است **حرف الواو**
واق اسم مرغیست که در کنار آبها میباشد تیره مایل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و سر او سیاه و در [?] او چهار
عدد موی [?] کاکل [?] در غایت سفیدی و [?] قریب [?] و ترکان با زلف [?] جمع کرده بر سر میزنند و [?]
سپید او ماهی است و در تنکابن او را [?] نامند و کوچکتر از خطار است [?] و گوشت او موافق [?]
و درد زانو و کمر و روغن او جهة فالج و امراض عصبانی [?] و گوشت [?] و جاذب پیکان و خار از بدن و [?] جهة
بیاض چشم و جهة [?] مفید است **واوی** کلب بریست **واجی** لبلاب است **وافنیس** یونانی کنکرزد است **واشر** اسم فارسی [?]
وادموک بلغت تنکابن [?] است **وایلهیم** بلغت تنکابن [?] **والان** بزرک هندی [?] است **والان**

کوچک

الواو مع الالف

کوچک شبث است **وبرالارض** فطر است **وبر** بفارسی پشم نرم را نامند و گویند مخصوص پشم شتر است و خواص صوف مذکور شد
وشر شای مثلثه اسم عربی ورد ابیض است **وج** بفارسی اگر ترکی نامند و آن بیخ نباتیست که در آبها روید و بفارسی سوسن زرد
گویند از برگ نرکس و زرد تر و عریضتر و با خشونت و انبوه و ساقش بلند و گلش شبیه بسوسن آزاد که زنبق باشد و زرد و مایل بتیرگی
و بیخش گره دار و بعضی پیچیده و کج و ما بین سفیدی و سرخی و تند طعم و مایل بعطریت در اول سوم گرم و خشک و [?]
[?] قاطع بلغم و تریاق سم هوام و مقوی معده و جگر و هاضمه و قوة حافظه و منقی دماغ [?] و مجفف رطوبات
مفاصل و مدر بول و حیض و محلل ریاح معده و امعاء و جهة درد سینه و سرفه و طحال و جگر و مغص و درد سپرز و شکافتگی عضل
و تقطیر بول و حصاة و لکنت زبان و نیکو کردن رخسار و تسخین کرده و ضماد او جهة مفاصل و اورام بلغمی و نفخ تحت سپرز و
فتق و برص و تشنج بلغمی و فالج و فتق و قمل و فرزجه او باشیر مادیان و زعفران جهة اعاده حال اطفال و جهة بیاض و خوابیدن او جهة
ثقل زبان بی عدیل و جهة درد دندان مفید و جلوس در طبیخ او جهة درد رحم نافع و مضر سر و مصلحش رازیانه و [?]
و مصلح او سکنجبین و شربتش یک مثقال و بدلش مثل او [?] و ثلث او زراوند طویل است **وجید** بلغت مغربی ماذریونست **[?]**
ودخشیرق بکاف فارسی [?] بسنباج و در [?] ترکی عبارت از اوست و نزد بعضی [?] است **ودع** از جمله اصداف
و حلزونست و بفارسی خرمهره و بهندی کودی و در دیلم کلاچک و در اصفهان کش کو نامند و پوسته او زیاده از سایر
اصداف و مغز نمائیه و جالی و جهة عسر بول و حصاة نافع و ضماد محلول او در آب لیمو با [?] نوشادر دافع جمیع آثار جلدی
و محرق او در مرهم افعال [?] مانند شیح و مضر ریه و مصلحش عسل و شربتش تا نیم مثقال است **ورود** اسم مغربی بلسکی است
ودین یونانی کمازیوس است **ودح** زوفای رطب است **ورد** اسم جنس گلهای اشجار است و از مطلق او مراد ورد احمر بستانیست
چه اقسام ورد سفید و زرد و سرخ میباشد و هر یک از آن بری و بستانی و هر یک بنا بر خصوص اند و بستانی اقسام او [?]
و بری هر یک غیر مضاعف **ورد ابیض بری** بفارسی او را نسترن سفید نامند و مذکور شد **ورد ابیض بستانی** بزرگتر از
نسترن و مضاعف و بقدر گل سرخ و درخت او بیخار است و رنگش سفید و گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از نسترنست
ورد اصفر بری نسترن زرد است درخت او خاردار است و گلش زرد و غیر مضاعف است و در قوة مانند نسترن سفید
ورد اصفر بستانی درخت او بیخار و بقدر درخت گل سرخ و گلش مضاعف و بزرگ و برگش صدبرگ و در قوة مانند گل سفید
بستانیست **ورد احمر بری** درخت دلیکست گلش سرخ و غیر مضاعف و مذکور شد **ورد احمر بستانی** بفارسی گل سرخ نامند

الواو مع الباء
الواو مع الثاء
الواو مع الجیم
الواو مع الحاء
الواو مع الخاء
الواو مع الدال
الواو مع الراء

وبهترین او تمام نشکفته است و ان مرکب القوی و نزد اکثر سرد در اول و در دوم خشک و نزد بعضی گرم و تر و نزد بعضی
معتدل و مفرح و مقوی دل و اعضا و مسهل صفرا و بلغم رقیق و با قوة قابضه و خشک او را قابض زیاده و مفتح سدد ما
ساریقا و جهة ضعف معده و جگر و گرده و خفقان حار و غشی و جهة ریه و رحم و مقعد و طلاء او و قطور عصاره
جهة درد سر و چشم و گوش و مضمضه او جهة تقویت لثه و ضماد کوبیده او جهة اورام مراق و رطوبت معده و سائیده او
جهة ثالیل و بیبج جلد که بسبب حرکت بهم رسد و رویانیدن گوشت زخمهای عمیق و ضماد تازه او جهة اعانت بر اخراج پیکان و
خار از بدن و زرور خشک او جهة عرق و ضماد برگ درخت او جهة خراز و اورام حاره و ورم مقعد و شکستگی اعضا مفید
و تخم گل که عبارة از ثمر گل سرخ بری باشد و سفوف کرده و انچه در میان گل شبیه بتخم و زرد است اخوا زرد و در کوفته و ده
درهم او با اب دافع اسهال عسر العلاج و دافع نفث الدم و سیلان خون است خصوصا چون با اقماع گل بسایند و حمول او محکی
رحم و دافع رطوبات ان و مضیق فرجست و بوییدن گل مهیج زکام و عطسه و ماشری در بعضی امزجه و در بعضی مسکن ان
و مصلح او کافور و مضر باه و مورث تشنگی و مصلح او انیسون و قدر شربت از تازه او تا ده درهم و از خشک او یازده
درهم و از اب او تا هشت درهم و بدلش مثل او بنفشه و ربع ان مرزنجوش است و گویند ده درهم غنچه تازه او و ده باد عرای
فرمایند و روغن گل که بدل اقماع در روغن کنجد کرده در افتاب بگذارند و بعد از سفید شدن گل تجدید تا هفت مرتبه کنند
و یا ابغشره مانده او را یا امثال ان در روغن کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند و روغن مزبور مرکب القوی و رادع و قابض
و محلل و موافق مواد حاره و بارده و با قوة مسهله و مسکن التهاب معده و رویانیدن گوشت زخمهای عمیق و جهة قروح طولیه
ان و دافع مواد خبیثه او و حقنه او دافع قرحه امعا و مضمضه او مسکن درد دندان و نطول او مقوی دماغ و حابس سیلان
مواد و مسهل ماده لزج و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده و در تسکین درد مقام عجیب الاثر و طلاء او با سرکه و الخل او
با سرکه و گلاب مسکن درد سر و رادع بخارات دماغی و موافق اورام ان و دافع زحیر و درد امعا و حرب کردن او بر حابس
اسهال و مقوی مفاصل و قطور او جهة درد گوش و بدلش بهی او با سرکه و اب مورد دافع عرق و یاد ذهر قروح و جوششهای خام
و شرب او دافع ضرر خوردن اهلی و زرنیخ و صابون و بدل او ربع و امثال ان و بدلش نیم وزن او روغن بنفشه و بوزن او روغن
الخلاف و قدر شربتش تا یک وقیه است و گلاب بیز مرکب القوی و مایل ببرودت و با حرارت لطیفه و مایل برطوبت و با قوة قابضه
و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب دانسته اند و او مقوی دماغ و مفرح معده و قوتهای بدنی و غیر انها و جهة نفث الدم و

خشونة

خشونت سینه و عوارض ثقل ورد و در معده و امعا و مغص بارد و حار و درد جگر و سودا و جهة خفقان حار و تقویت بدن و با شراب
جهة زیادتی تفریح و بوییدن و طلا کردن او جهة درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهة بادردان و مخلخله او جهة تقویت دل
و دفع غشی و بیهوشی و تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و دفع خمار مفید و بالخاصیه مضر باه و باعث سفیدی
موی و مصلحش جلاب و نبات و قدر شربتش تا یک مجده مثقال و گلاب مکرر بقدر دو وقیه مسهل است **ورد منتن**
در مائیراست **ورد الحمار** بفارسی گل رعنا نامند درون او سرخ و بیرون زرد و بدبوی و از اقسام ورد منتن گرم و خشک
ریح و محلل قوی و بسیار گرم و در اطلیه استعمال او اولی است **ورد الشباح** گل طبیعی الکلیات **ورد صینی** نسرین است
ورد الجبال و ورد الحما و ورد الغاب ورد الحماقست **ورد الحمیر** نزد بعضی گل خطمی است و بلغت مغربی گل فارسیانست
ورد الزوانی بلغت مغربی گل خطمی است **ورد فرا** شقایق النعمانست **ورد الحب** کیکج است **ورد لمانی** سقنقور است
ورد اجالوز فاشرا است **ورد طوری** سطاخنیس است **ورد النیل** وسمه است **ورق الزیتون** طالیسفرا است **ورده**
بلغت مازندرانی سماق است **ورک** بلغت قزوینی نبات خرنوب نبطی است **ورد طینیا** عنزاست و در میم گذشت **ورل** بفارسی
دیترکی بزیچه نامند و او حیوانیست بزرگتر از حربوه و دنباله او دراز و جلد سیاه و درشت و ابلق از خطوط زرد و در
اجزای سوم گرم و خشک و قائم مقام سقنقور در جمیع افعال و مبهی و محلل ریاح و ضماد گوشت او جاذب پیکان و خار از بدن
و جاذب سم گزیدن حیوانات بجود و جاذب خون بظاهر جلد و باعث فربهی عضوی که بر ان ببندند و طلاء روغن
زیتون که در ان جوشانیده باشند و مقر شدن دافع اثار جلد و کچلی و حکه و داء الثعلب و قوبا و سرگین او دافع بیاض
چشم و طلای پیه او عظیم کننده قضیب و طلاء خاکستر او موجب تحقق عضو است **ورشان** از جنس کبوتر صحرائی
و از ان بزرگتر و طوقدار است و بترکی الا فاخته خوانند و در خواص مانند کبوتر صحرائی و از ان بهتر است و چون در روغن
زیتون مقر اکتند طلاء او در افعال مانند پیه شترمرغ و مثانه تر خوردن او مورث بوی ظلق و مصدع و مصلحش
ورش نباتیست مانند نبات یغیه و مخصوص بلاد یمن و نبات خودرو نابیست سالکه او مسیر هر در بخش مانند کنجد
و بعد از رسیدن شق شدن شبیه بمویی زرد مایل بسرخی مانند زعفران میشود و او را سائیده جامه با و رنگ
کنند و بهترین او زرد مایل بسرخی است و قسمی سیاه او را اکر حبشی نامند و سرخ تیره او که هندی گویند بوی تند و نزد
بعضی گرم کم نباتست و او در دوم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقیست مقوی باه و با تفریح عظیم و دافع
خفقان و ریاح غلیظ و حصاة و طلای شرب او دافع بهق و برص سفید و طلاء او دافع کلف و سعفه و شود و قوبا

ومورث لاغری بدن ومضر بریه ومصلحش مصطکی وکثیرا ومشربتش تا یک مثقال وبدلش مثل او زعفران ونصف او ...

الواو مع الزای

وزغ اسم عربی سام ابرص است وبفارسی ضفدع را باین نام میخوانند ورق بفتح اول وثانی برک نبات است وبضم اول وسکون ثانی اسم طیور است وبفتح واو وکسر را اسم فضه است

الواو مع السین

وسخ بفارسی چرک گویند واز او مراد چرک انسان است وطلاء چرک گوش بجهت شقاق لب وگزیدن افعی وچرک بدن بجهت بواسیر وشقاق مقعد وداحس وباسور ونفخ بجهت تحلیل ورمها نافع است وسمه کتم است وگذشت وسخ کور النحل بفارسی موم نامند ودر عکبر گذشت وشیج اسم عربی نباتی است که در جبال از سنگ میروید وبوی شبیه ببوی لیموت وچوب او بسیار صلب واز ان تیره میسازند وبرگش شبیه ببرگ کشنیز وشاخهای او باریک وپیچان کوه دار وشبیه بسعد در اخر دوم سرد وخشک ورادع ومقوی اعضا ونیم مثقال سایده او با تخم ... جهت شکستگی اعضا وضربه وسقطه وجلوس در طبیخ او جهت سیلان رحم وبواسیر مقعد مفید است

الواو مع الشین

وشق جانوریست بسیار کوچکتر از پلنک ودر رنک وشکل مثل ان ودنبال او کوتاهتر وشبیه ودر تنکابن پلنک مولی نامند در خواص مانند پلنک ولباس پوست او معین باه ومقوی کرده ومانع عرض بواسیر وموی سوخته او جهت جراحات مزمنه نافع است وشیج اشوق ...

الواو مع الضاد

وشج بکون ثانی اغوسطس است وشم بضم اول وثانی بلغت تنکابن ودیلم اسم سماق است وصیف الاسود پرسیاوشان است

الواو مع الطاء

وطواط خفاش است

الواو مع العین

وعل نوعی از ایل است وبترکی جیره ودر دیلم شوکا نامند ودر ابل مذکور شد

الواو مع الغین

وغل بعین معجمه اسم عربی بادنجان است

الواو مع القاف

وقل اسم عربی ثمر درخت مقل است

الواو مع الکاف

وکر آشیانه طیور است

الواو مع اللام

ولیع طلع است ولب نوعی از تیوغان وبقدر دو ذرعی وبرکش تیره وبا خشونت وشیر دار ودر بعضی اماکن شبیه بدرخت شیر بین واز بعضی شبیه ببرک تو ... واو غیر شجرة الواهب ... است واو ... قوی مسهل است وگویند چون او را از جهت اعلی قطع کنند مقی واز جهت اسفل مسهل واز هر دو جامع قی واسهال ومسقط کرم شکم وزیاد او قاتل ومورث غشی ومصلح ان سیب وشربتش تا نیم درهم وبدلش لا است ولکلم بلغت تنکابن اسم جسفو است وین انکور سیاه هست

حرف الهاء الهاء مع الالف

هال قاقله صغار است هامه جغد است هالوک شکست وبلغت مصر اسم جعفیل است هادی اسم تریاق فاروق هالیوطس اکلیل الملک هاردوک اسم هندی اسخوان است هاری هندی قیالت هانس هندی اوراست هاسونا بلغت نبطی اسم نباتی است بیخش مانند شلغم وسیاه وهر چند در زمین فرو رود باریک میگردد تا بقدر موی وسد وخام ... او ماکول ولذیذ و ... بهندی وساقش با رطوبت لزجه ورنج غبار وشاخهای او برکهای ریزه مانند خار کوچک وبرشاخ ملاصق بدون

سیل بیخش در ... گرم ودر اول خشک ونزد بعضی گرم در دوم ملطف اخلاط غلیظه ورباح ومقوی دل وحافظ صحت وجهت رفع درد سینه وسپرز وگرده ومثانه نافع وگویند خوردن او بالخاصیه باعث تولید پسر است ونطفه منعقده قبول صورت انوثی نکند وقطور او بجهت سرخی حرکه اطفال موثر وتعلیق او ودیار ... قبل از طلوع افتاب روز چهار شنبه رافع ... چشم بد است

الهاء مع الباء

هبید دانه حنظل است

الهاء مع النون

هناجوری بهندی اسم کف دریست

الهاء مع الدال

هدهد در اصفهان مرغ خدا وبری نامند وان حیوانیست بقدر فاخته خاکستری رنگ وزیر شکم او سفید وپاهای او بقدر سوزن کثیر العدد در دوم سرد وتر وشرب او با شراب رافع عسر بول ویرقان وطلای او جهت خناق وسقوط لهاة ومطبوخ در پوست انار که با روغن گل بجوشانند نیم گرم او را در گوش چکانند رافع کری قدیم ودرد گوش است وچون در کوزه نو سفال بجوشانند وبا عسل مخلوط کرده روزی از او قیراطا دوا فیقه بنوشند بجهت عسر النفس مجرب دانسته اند وتعلیق او با پاره کتان رافع ... ان رافع تب ربع وقطور رطوبت او در احلیل رافع حرقة البول است هدهد معروفست واو را مرغ سلیمان نامند در دوم گرم وخشک ... او با شبت جهت ... وسعد وخون ... وحصاة گرده ومثانه ... خون او جهت بیاض چشم وبهق وسعفه واستخوان او جهت تب ربع نافع وتعلیق چوب زبان او مورث جاه ودوستی مردم وبد ... وتعلیق لحیه اسفل او ... موثر وتعلیق استخوان بال چپ او جهت زبان بدگویان ودوستی دشمنان وبا خود داشتن چشم او جهت تقویت حافظه وبیاد اوردن فراموش شده وابخره ... بوم ... خانه جهت رفع ... جن وام الصبیان وبخور او جهت زخمها وسحر وجنون وبلع دل او ... جهت تقویت حافظه بغایت موثر وبا خود اوردن او در حریر بستن در زیر سر ... کذاشتن جهت الفت ایشان خصوصا در وقتی که ... در سنبله ونظر ... داشته باشد ونگاه داشتن پر او جهت نصرة بر خصم موثر است هدل حنظل است

الهاء مع الراء

هریسه از اغذیه مشهوره است ... حبوب ولحوم که از ان ترتیب یابد کنند وگوشت مرغ است گرم وتر وکثیر الغذا وسمن بدن وگرده ومقوی عصب وباه وموافق سپهر وخشونت سینه وبا ... المزاج ودیر هضم ومسدد ومصلحش دارچینی سکنجبین ودر ... انکور درد یک هریسه مرقق قوام اوست هرب بلغت هندی ... است ودر جبال کشمیر کثیر الوجود است وقسمی سیاه وقسمی سفید مایل بزردی وطولانی وغیر مخروط ودر حجم مقابل سر عدس جدوار میشود ونیم نخود او قاتل است باسهال ... وبالخاصیه مقاوم سم بیش است وسایر سموم است هرنی نزد بعضی ثمر درخت عود است واز فلفل کوچکتر وبا اندک ...

وطعمش تند و بوی عود دارد از اوی اید و از حوالی بهجهان خیزد مرکب القوی در دوم گرم و در دوم خشکی معتدل و مقوی اعضا
احشا و ریاح و حصاة و با تفریح و مدر بول و ملین طبع و مسخن کرده و مثانه و مهر ابنای و معین هضم و خایید او بجهت الوا
استعمال الادویه و بخور او مانع زکام و نزله و کذا نشستن در میان متاع و جامه مانع کرم زدن او ان و بیخ او در اجون جهال بود
در میان شراب با سرکه نادر بکذارند بسیار سیاه میشود و از عود قماری نفع قریب توان نمود و قدر شربتش تا دو درهم
و بدلش تا قلات **مرطان** دانه ایست شبیه بخلو نزد بعضی او خلرات و رازی کوید فوالست و اظهر انست که
از خلر باشد چنانکه انطاکی او را بسیله دانسته چرا که تلخ تر از ان و سوخ مایل بسیاهی است و با قش مانند کندم و
در غلاف منقسم بدو قسم و در برودت معتدل و با قبض و مطبوخ او با روغن غیره قابض و موافق سرفه و در سایر افعال مانند
خلرات **مرقولیون** تمام است **مرشفر** اسفنج است **مرد** ابعر بلبه عروق الصفرات **مرطان** لوزا البر است **مرزو**
مرقلوس نوعی از هندبای بری است نزد بعضی ابوطلسا و نزد بعضی قره صعتر **مزایته** مرانیه است **مزاك** بهندی ...
است **مرهه** بهندی اسم احوات **مرانیقر** بهندی توتیای هندیست **مری** بهندی الحجارات **مرهل** بهندی خوبع ...
مزاسفند حولست **مزابحشان** و **مزایغشان** بفارسی فاشرا است **مست کند** بهندی لوف **مشفیل**
اشقاقلاست **مشت دهان** اسم فارسی نوعی از عود است **مفسومو** اسم سریانی اقیمونست **مکل** مقطع است
ملیم اسم عربیکال اصوی بنی است و بفارسی عبارت از مرق کوشت و کندم مقشر پخته است و در افعال مانند هریسه
ملام نوعی از اغذیه است که کوشت کاو و کوساله و امثال او را بعد از انکه با اب و نمک در ظرفی کذارند تا ابدار و چکیدن
رفع کرده در بیجب الخیلج بقول الحاره و با بارده و با سرکه پخته کوشت مثل کوره و دراء سرکه اندازند و بقول ابردارند
و اکر بقول بجوشانند قسم از تربیض خواهد بود و در افعال مشابه مزاج بقول مطبوخ است **ملیون** بفارسی باد رنجویه
مانند ساق و برکش شبیه بکمر و با شیر طیلی و کلش مایل بسفیدی و تخمش از قرطم کوچکتر و با اصلا بتر در دوم کرم و در
اول تر و تخمش در دوم کرم و در تر و تخمش در دوم خشک و در اول کرم و بری او را خشکی غالبتر و ملیون مفتح سده جگر و
مدر بول و مبهی و محلل نفخ و غذائیت او غالب و هاضم و مفتت احجار بول و عرق و مفتت حصاة و جهت درد سینه و ظلمت
بصر و درد رحم و استسقا و طحال و ملین طبع و رافع دردها سفل و با شراب جهت سم رتیلا و تقطیر بول و مضمضه او جهت
درد دندان نافع و مصدع و مهیج درد مفاصل و مفسد طعام و مغثی و مصلحش عسل و کویند او کشنده سگ است

و تخمش

وتخمش مفتح سده سپرز و با عسل و روغن بلسان مخرج حصاة و فوز جبرا و مدر حیض و درد ادرار قویتر از ملیون و قدر
شربتش تا دو مثقال و مضر سپرز و مصلحش عسل است و بیخش مسکن درد دندان و طبیخ او تنها یا با عسل و تخم خربزه
منقی کرده و مثانه و مجاری بول و مخرج سنک و ریک ان و مضر و بیرمحرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا سه درهم است
و در فلاحه مذکوراست که چون شاخ حیوانات را دفن کرده مکرر اب دهند ملیون میروید از مجربات شمرده اند
ملهلون زعرورات **ملفیفا** هندبا است **ملیلج** اهلیلج است **ملیانه** شاه ترجست **ملو** و **ملیو** سلق حلبیست
ملك قرون السنبل است و انطاکی دمج لغار **ملد** اسم هندی عروق الصفرات **مج** نوعی از ذباب و مشهور بمج
مکس است **مهیشر بهار** و **مهیشه مجوان** ابروفست **هنك** بهندی حلتیت است **هندوا** بهندی نوعی بیر است
هنکن بهندی ماهی زهرجست **هنکاجار** بهندی حیسا لیوپر است **هندبا** بفارسی کاسنی نامند و او بستانی
و بری میباشد و بستانی او دو قسم میباشد یکی را برك بزرك و دراز و با خشونت و مایل بتلخی و کلش کبود و بزرك
و تلخی او غالب و او را هندبای شامی نامند و بریده ترطیب و زیاده از قسم صغیر است و دیگری را برك کوچك و باریك
و کلش کبود و ریزه و تلخی او غالب و او را هندبای البقل نامند و هر دو قسم در اول سرد و تر و با اجزای حاره لطیفه
که از شستن رفع کرده دوا از جهت لطافت مفرط مجیب اختلاف هوا و زمان و مکان تغیر طعم و رنك و طبع او می
میشود و او مفتح سده و مقوی جگر و مسکن حرارت خون و تشنگی و صفرا و التهاب معده و موافق جگر حار و بارد
و نافع سده ان و منقی مجاری بول و کرده و اب برك او با اب رازیانه جهت یرقان سده است و چون اب او را بجوشانند
و کف کرفته با سکنجبین بنوشند جهت تبهای کهنه و تقویت معده و رفع تعفن رطوبات و با کل قند جهت تب ربع نافع و چون با
قندی با رازیانه و کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال او زیاده میشود و طلای اب او جهت ورم حاره و درد چشم و با سخ
سایده و روغن کل بسرخ جهت سرطان متقرح بی عدیل و غرغره او با خیار شنبر جهت ابتدای ورم حلق و خناق و ضماد کوبیده
برك او جهت صداع بی خصوصا با روغن بنفشه و ادجو و سرکه جهت مفاصل و نقرس حار و او در امراض حاره بی عدیل و قدر
شربتش از اب او تا نیم رطل است و مضر صاحب سرفه و مصلحش شکر است و تخم کاسنی در دوم خشک و مایل باعتدال و با اجزا
بارده و جهت تبهای صفراوی و سودوی و یرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت سوء
و ضعف کرده و سپرز و قطع نفث الدم و تحریك اشتها مؤثر و بغیر ترطیب در سایر افعال مانند برك کاسنی و قدر

شربتش از دو درهم تا پنج درهم است و او مغثی و کریه الطعم و مصلحش سکنجبین و ادویه خوشبو و موافق آن و پنج کاسنی در
اول گرم و در دوم خشک و بغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و جهت تپهای مرکبه و مزمنه و تصفیه خون
و دافع ورم احشا و درد مفاصل و استسقا و نضج و تحلیل مواد نافع و قدر شربتش از ساییده او یکدرهم تا چهار درهم
و در مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم و عرق کاسنی نسبت با آب او بسیار ضعیف‌تر است **هندبای بری** غیر خندر
بلی است نباتش مانند بستانی و گلش کبود و طعمش بسیار تلخ و برگش درشت و بخارات او را ابقلة یهودیه نامند
در آخر اول سرد و خشک و در تبرید زیاده بر بستانی و قابض طبع و مقوی معده و در جمیع افعال اقوی‌تر و طیب‌تر از
بستانی و قاطع نفث الدم و آب او با روغن زیتون رافع اکثر سموم هوام و سموم مشروبه و مدر شیر و حمول عصاره
او نافع و در حاره فرج و ضماد پنج او جهت گزیدن عقرب و زنبور و مار مفید و با آرد جو جهت باد سرخ و با سفیداب جهت
جهت سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و تخم و پنج او در افعال اقوی‌تر از بستانی است و هر یک بدل دیگر **هندبا**
هاشمیه و هندباء شامیه نوع بزرگ برگ بستانی است **هندباء البقل** نوع ریزه برگ کاسنی بستانی است **هوبرملغر**
ترکی نباتی است شاخهای او برگ کرده و بارش شبیه بعنب الثعلب و کیک از آن بسیار محفوظ است و ...
و ریشهای ضعیف غیر غار و از سموم قتاله و جوده پیکان را با آن آلوده خشک کنند زخم کشنده است **هوبر الجوس**
گیاهی است ساقش بیکعدد باریک و صلب و گلش زرد و ریزه و شبیه بیاسمین و برگش ریزه است و ظاهرا از جنس ارغوان
زرد باشد و نزد بعضی بخور مریم است در اول سوم گرم و خشک و جالی و مفتح سده و باخلط بسیار مجفف و طبیخ
کل او جهت حصاة مثانه و احتباس بول بسیار مفید و فرود کل او ... خون و جراحات و قدر شربتش یک مثقال تا زیاده از دو
مثقال آن کشنده است بتخفیف قوی **هوفاریقون** معرب ازاذاریقون یونانی است و آن سه قسم میباشد و هر سه
قسم را ثمر مانند جو است قسمی را ساق بقدر شبری و زیاده و برگش مانند برگ سداب و بسیار سرخ و گلش سفید و شبیه
بگل شبت بود و در بوی شبیه بگل صنوبر و تخمش سیاه و در اندرون مقعر مانند جو و منبتش زمینهای سخت در اول
گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقی است و مجفف و ملطف و مدر بول و حیض و مخرج جنین و محلل و مفتح سده و جهت
درد ورک نافع و برگش جهت التیام جراحات و تنقیه زخمهای متعفنه و دفع سوختگی آتش و عصاره و طبیخ او جهت نقرس
و عرق النسا ... و شربتش بتخم او هر روز نیم درهم با ماء العسل جهت عرق النسا تجربه شده است و جهت تب ربع با نیم وزن او

سداب بدستور مجرب شمرده‌اند و بدل تخم شبت است و انیسون و صنف دوم بزرگتر از اول و برگش بقدر نعناع و
پر شعبه و شعبها مستقیم و ساقش سرخ و گلش زرد و تخمش در غلافی مانند خشخاش و با خطوط و در بوی شبیه به
برانیانج در آخر دوم گرم و خشک و دو درهم از تخمش مسهل صفرای غلیظ و خوردن آب سود معین عمل اوست و در سایر
افعال مانند قسم اول و چون در شراب بجوشانند طلاء او دافع جراحات عظیمه است و صنفی دیگر کم و ازین رو بعضی او را از
اوست نباتش بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و بسیار سرخ و پر شاخ و برگش مانند برگ سداب و گلش زرد و در
بوی مانند قسم اول و کمتر از اول و مسهل رطوبات معده و مجفف آن و در سایر افعال قریب از اول و ثانی و سرخ کننده
رخسار و مقوی معده و دافع فالج و عرق النسا و عسر بول و حصاة و مسقط جنین و مدر حیض و مقاوم سموم و جهت
استسقا و قولنج و تب ربع نافع و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یکدرهم و اقسام او بدل یکدیگر
میشوند و بدل او هم وزن آن اذخر و نصف آن پنج کبر است و مولف اختیارات بدیعی گوید که تخم هوفاریقون شبیه بشیلم قنبیل است
و این قول مخالف قول جمهور حذاق است و نزد حقیر مراد از تاکیر هندی قسم اخر است اگرچه ابن جزله و حکماء هند هوفاریقون را
و رازی و بعضی دیگر ... افسنتین و تاکیر را اعتبار رطب‌از ان و از اقسام آن نوع کامل را داخل دانسته **هوفسطیداس** طرثوث است که
در تحت لحیة التیس میباشد و او غیر لحیة التیس است و مذکور شد **هوجره و هو فنسیداس** مزمار الراعی است **هوجو هر**
وهو قیلوس ابو خلسا است **هو ذاسیون** اسم معرب نعناع است **هوبره** اسم فارسی حباری است **هوی** اسم اجل است **هوا** آن
نسبت با بدان افضل عناصر و نسبت بروح حیوانی مروح آن و ترویح آن چون نسبت است بروح طبیعی و تغذیه او و نفوذ مواد
اجسام مکونات بشدة ضعیف است و هیچ یک از آن خالی و عاری نمیتوانند بود و فساد او باعث فساد مواد ثلاث است
بقدر احتیاج هر یک بآن و تغیرات آن بسبب لطافت او زیاده‌تر و ضرورتر است چه از اسباب اجرام علوی و چه از اجسام
سفلی و تدبیر هوا در کلیات فن طب مبین است و ایراد او در اینجا لزومی ندارد بلکه ایراد مصلحات او بقدری چیز مطلوب است
چه خروج او بالکلیه از حالت صحت موجب وبا و امراض بیشمار است و علم به معدلات او از واجبات و مجربین تصریح نموده
اند که بخور در ... و طرفا و ... است و بخور کرده و بوسیدن ضمیران و قطران و خوردن طین مختوم و امثال آن و
بادنجان بعد ... خوردن و بوسیدن ترنج و نارنج و سرکه و سوده پیاز و نعناع ضرر هوای وبائی را دفع میکند و از تجربه‌ها است
هیل قاقله است **هیرون** نوعی از خرماست و گویند مراد از قسب است **هیشر** عربی اسم جنس حرشف است و نزد بعضی مخصوص

الیاء مع الالف

بعان هیضان اسم عربی بجل بریست هیزا اسم فارسی نعناع است هیری بهندی اسم نجم است هیرا اسم هندی الماس
هیرادوکهن اسم هندی دم الاخوین است حرف الیاء یاقوت بعربی جوهریست او سرخ شفاف کاندر بیت کرمانی و رمانی نامند
و بعد از آن خمری پس وردی و لعل از اقسام سرخ اوست و بعد از صنف سرخ او زرد نارنجیست پس زعفرانی پس لیموی
و بعد از زرد کبود آسمانگونست پس کحلی پس لاجوردی پس نیلی پس زیتی و بعد از همه سفید آن و غیر سرخ رمانی اقسام
دیگر تاب آتش ندارند و سرخ او از آتش رنگین تر می کرده و کبود چون با سفید می او شایبه سرخی باشد از آتش سفید که او را
بر روی سفال گذارند تمام رنگ می کرده و یاقوت صلبتر از همه جواهراست بغیر الماس و زاجیر کویم و عود و عرق او مضرت
و با لیدن او بجای سوخته و ابت سنباده باعث جلاء او و یاقوت سرخ و رخوارده معتدل و زرد او در دوم گرم و خشک
و کبود در اول دوم و سفید در اول و خشکی در دوم غالبست و مقوی دل و دماغ و مفرح و شرب یکدرم او تریاق
سموم و تعلیق او بالخاصیه جهت دفع طاعون و لغراب و هوا و وسواس و صرع و خفقان و دفع انجماد و ترف الدم و اکثری
او جهت قضاء حوائج و دفع ضد صاعقه و غرق و طاعون و در دهان داشتن او جهت دفع تشنگی و بدبوی دهان موثر
و قدر شربتش از یک قیراط تا یکدانگست یاسمین بری و بستانی میباشد بری او را اطبا یان نامند و بفارسی پس
سفید و مذکور شد و بستانی چنین که یاسمین هندی باشد و آن زرد و سفید و امین الدوله گوید اغوانی تر
و سفید او نزد اطبا اسمی نیز نوعاست و سوسن آزادرا مخصوص سوسن سفید دانسته اند و نزد اکثر ایشان مفقود الخبر
و این از جهت اشتباه هست که در سوسن مذکور شد و جمهور اطبا تعریف یاسمین نموده اند که درختی است درخت
مورد و املس و برگش نرمتر و پهنتر و بسطبر برگ مورد نیست و درخت قسم سفید او ضعیفتر و گلش سفید و با
شایبه سرخی و بسیار خوشبو و از وقت شکفتن نرگس تا اول عقرب گل میدهد و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع
زرد او عظیم و چتری و مانند درخت مو است و نزد بعضی قسم زرد او مستی نیز بنوعاست و آن در دوم گرم و خشک و مفتح
سده و مسهل بلغم و سودا و ما مسهل صفرا و دافع سده و ریاح غلیظه و فالج و مفاصل و امثال آن و مقاومت سموم بارده
و محرک باه و مدر حیض و مخرج اقسام کرم شکم و بوییدن او جهت درد سر بارد و تقویت دماغ و دفع ریاح دماغی و نزول
طبیعی او جهت درد دماغی بارد و صداع و ضماد او جهت کلف و سرخ کردن رخسار و بزرگ کردن قضیب و اعاتر پرنقوط
سفید کردن موی سیاه موثر و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و گل سرخ و سرکه و قدر شربتش از جرم او سه درهم

و اذا بلوده درهم و بدلش یاسمین زرد و بدل هر دو یاسمین بریست و روغن یاسمین بدستور مفتح و محلل و جمیع
افعال مذکوره قوی التاثیر است و قدر شربتش سه درهم تا پنج درهم و گل یاسمین زرد در هند کثیر الوجود است و حب
او را در حنظل سبز مطبوخ نیز یکدرم او را با پیله و قیه عسل چند روز بدستور مداومت نمایند جهت استسقا و درد
کمر و مفاصل مجرب بیان نموده اند یاس سفید اسم فارسی یاسمین بریست یاسمین بری عشبة النارات یایشقا
اسم ترکی غربی السملات یاربون اسم ترکی فودنج است یاره طاق اسم ترکی حجر الغاجت یاغ اسم ترکی دهن است

الیاء مع الباء

یبروج لغت سریانی و بمعنی ذو صورتین و اسم جنس هر دو حبه و شامل بیخ لفاح جبلی و بریست چنانچه لفاح شامل ثمر
اوست و از مطلق او مراد قسم جبلی و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد بشکافند شبیه بدو صورة انسان مشاهده
کرده و او را ازین جهت باین اسم نامیده اند و بیخ لفاح جبلی ادنی مشابهتی بصورة انسان ندارد بخلاف بری که او بسیار
مشابه است یبروج الصنم بیخ لفاح بریست بشکل دو انسان که رو برروی یکدیگر کنار کشیده باشند و او را مهر گیاه
و سگ کش نیز نامند چه در میان عوام مشهور است که هر که او را قلع کند باعث هلاک او و سگ لهذا بعد از خالی کردن اطراف
بیخ او سگی را باوی بندند تا از حرکت سگ منقطع می گردد و این سخن اصلی ندارد و در خواص او احدی بیان ننموده نبات
مزبور شبیه بعلیق که بیرکی بکوزه کن نامند و بقدر ذرعی و برگش شبیه ببرگ انجیر و یا دیگر از آن و ثمرش سرخ و بقدر
زیتون و در بوی شبیه بمیعه سایله و گلش شبیه بگل بنفشه در شب می درخشد و بیخش بصورة دو انسان مواجه و ساق
بلیفهای اشقر شبیه بموی بخلاف سایر اقسام بیخ لفاح که بیخهای مذکور را ندارند و مادامی که سر او را نکند قوتش
تا شصت سال باقیست در اول سوم سرد و در لحاء خشک و مخدر و هر عضو قسم ماده او دوای همان عضو است
و از قسم ماده دوای زنان و شرب او با زعفران جهت مفاصل و عرق النسا و نقرس و با مقل جهت بواسیر و با سکنجبین جهت
خفقان و با کاسنی جهت حرقة البول و در دو ریخ بر ثمر او جهت اکله و قروح خبیثه نافع و مغلظ خون و مبلد ذهن و مصلحش
روغنها و قدر شربتش چهار قیراطست و در نیرنجات و اعمال غریبه بغایت موثر و از هرمس نقل نموده اند که جهت زمان
قلع او انست که مریخ در خانه شرف یا در خطی از خطوط شرف و متصل بسعدین و یا باحدی از سعدین و یا قمر در دلو یا برج
باشد و در نیم شب و وقت طلوع آفتاب جهت از نشانه او وقت و چون عضوی از اعضای او را با اندکی از ثمر او و قلیلی روغن
بان یا زنبق یا روغن خلاف بسایند و بپیشانی و چشمها و روی یا بان تدهین نمایند نزد ملوک بغایت معزز و مکرم باشند

دهرها جوی که در وی دهن زده اگر ده درجون مجموع او را با عضوی را از آن شکسته و با لبی قطع نکنند و بر با زو ببندند دوا بگردد
او بیندازد کل آفات و غرقی در حق و صاع عقد و واه زنان و دزدان محفوظ باشند و تعلیق او جهت دفع صرع و تسکین غضب ملوک
بغایت موثر و بعضی شرط دانسته اند که در اول ماه باید تعلیق نمایند و بعضی او جهت دردسر و شیاطین و جن و دفع فساد عقل
و جنون موثر است و چون ثمر او رسیده او را با روغن گل بسرشند بر زنان حامله بگرد و شکم طلا کنند از اسقاط جنین ایمن باشد
چون یکعدد گل شکفته او را کوبیده در روغن زیتون بجوشانند طلای آن رافع عسر ولادت و هر گاه یکعدد گل شکفته زاده
کنار ه بر بیان پشمین که هفت رنگ باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع او کند **یبروج الصنم** **یبروج القاد**
یبروز بلغت یونانیست و نزد بعضی مطلق **یبروح** را بیخ آن است **یبرد** اسم سریانی بقل است که بفارسی اسپرم گویند **یتوع** اسم جنس
جمیع نبات شیردار است و گویند مراد از مطلق او لاعیه است چه او بهترین اقسام اوست چون هر چهار اسم عضو سوداشته مذکور گردد
لهذا در اینجا ذکر خواص کلیه آن بیان میشود جمیع یتوعات در غایت گرمی و خشکی و اکثر آن در مرتبه چهارم با سمیت اند و جراحت کننده
جلد و مسهل قوی و دهم از جمیع و مورث اسهال دموی و قرحه امعاء و زحیر و پیچش و غثیان و انقلاب معده و قطع نفس و غشی
استعمال از داخل و خارج بدن جایز داشته اند و اگر بخورند بعضی از آن احتیاج افتد زیاده از دو سه قطره از شیرا و بدون مصلح
نباید داشت و مصلح آن فشاسته و آرد جو و روغن بادام و کل سرخ و ربسوس و کثیرا است و در دفع سر دکرده و افع افراط
عمل است **یحمور** اسم حمار الوحش است و نزد اطبا نوعی از ایالات و در الف مذکور شد **یحضیض** کرفس بزرک بر لب جویها نیست
یداقه خوه نیز چهار ساله است که در اول با بیره کوفته باشد و در ماغر مذکور شد **یذره** قسور است **یذقر** درخت بلسان است **یراع**
قصب است **یرمر** عشبه القار است **یرنا** اسم عربی حناست **یرامیع** هلیونست **یربوع** بفارسی موش دشتی است و او
موش و از آن بزرگتر و دستهای او پیش از کوتاه تا زانو و دنباله اش بلند در سوم گرم و خشک و کثیر الغذا و ملین طبع و مدر
بول و بهی و جهت امراض بارده مثل فالج و رعشه و مفاصل و اخراج سنگ کرده و مثانه نافع و محرق و مصلحش میوهای ترش
و ترشیهاست **یشف** حجر الیشف است و مذکور شد **یعقوب** کبک نر است **یعضید** هندبای است **یغمیضا** بغین
معجمه اسم سریانی فود نج جبلی است **یقطین** اسم جنس نباتیست که بر ساق نایستد مثل نبات خربزه و ملبلاب و امثال آن و عوام
را از مطلق او مراد قرع است که بفارسی کدو نامند **یلنجوج** بعربی عود هندی است **یلوه** اسم ترکی سلوی است **یلقون** اسم ترکی
زرفاست که بفارسی کرنا نامند **یلیم** اسم فارسی عربی السمک است **یامر** اسم کبوتر خانگی است **یامر** شفنین بریست **یمیلیکا** اسم

ترکی لحیة التیس است **یمیشان** اسم ترکی زعرور است **یمیسو** بلغت اکسیریان ابقر است که شوره نامند **یمرنا** مرصافی است **ینبوت**
اسم ترکی بجیل است که تخم مرغ **ینبوت** بلغت بطی اسم نافیاست **ینق** انفحه است **ینبورا** اسم طلمات **ینبوت** خرنوب نبطی
ینهم نباتیست شبیه بصندل بلی و برگش از برگ کاسنی کوچکتر و ساقش زیاده بر شیری و گلش زرد و مولف اختیارات بدیعی گوید
در شیراز او را امیل بار و نامند تازه او جهت الصاق جراحات تازه و در زور و خشک او جهت زخمهای کهنه مفید است و نزد بعضی
بفرحند بریست **یوز** اسم فارسی فهد است و بترکی پارس گویند حیوانی است مانند پلنگ و او را تام نموده مانند سگان شکار
صید وحوش با او میکنند حرارت و یبوست او کمتر از پلنگ و در جمیع افعال قریب باوست **یوشان** اسم ترکی شیح است **یونجه**
صحرایی اسم ترکی و بفارسی نفصفصه است **یونجه باغی** اسم رطبه است **یونك** اسم ترکی صوف است **یلاذن اودی** اسم ترکی بلا
ییرکوبی اسم ترکی جز است که بفارسی زردک نامند

والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

تشخیص رابع در مداوای سموم و مشتمل است بر پنج فصل **فصل اول** در تدبیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن **دوم**
در تدابیر مشترک سموم **سوم** در تدبیر سموم مشروبه **چهارم** در تدبیر سموم ملدوغه **پنجم** در بیان انهر حشرات از آن که
گریزند **فصل اول** در تدابیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن از جمله مجربات آنست که چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه شیر
دهند قدر حبه از اسلنج چشم گاو که مقعر تحت چشم او متصل میگردد و مستعمل یاک گاو کوهی است رد را بیل مذکور شد
بکام طفل بمالند مدت ایام حیوه از سموم مشروبه و ملدوغه متضرر نگردد و بعد سه روز در اول فاد زهر معدنی بکام
بمالند و سه روز متوالی هر روز بقدر برنجی با شیر بدهند همین اثر دارد و از الجمله شرب نارجیل مجربست که در ماهی دو بار بقدر
برنجی با جلاب ساییده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و بعد سه روز شرب فادزهر معدنی در هر ماهی سه بار
بقدر قیراطی با یکدانه همین اثر دارد و از جمله شرب تخم خلاصه است که در اول تحویل شمس بحمل سه روز ندر روزی یکمثقال
از آن تناول نمایند مجربین را اعتقاد آنست که تا یکسال از مطلق سموم متضرر نگردند و بعضی عضو بخصوص هوام را دانسته اند
نه مطلق سموم و منقول از طبیبی است که چون بکشب حمل را در شیر خیسانیده بنوشند در مدة العمر هیچ سمی در او اثر نمیکند
اما احتراز از سموم منوط بر آنست که از اطعمه و اشربه که رفع سریوش و در موضع مظنون بر وجه هوام که از آنها اجتناب نماید

بدستور از چیزهایی که مجهول الخاصیة و غیر معروف باشد و بعضی گوشت حیوانی که معلوم نباشد هرچند که او حقیر
نماید و خوابیدن در مواضع قریب باشیان هوام و خوابها بدون بخور شاخ کاو کوهی و امثال آن و خوردن ترشیها که مدتی
در ظرف مس یا قلعی مانده باشد و گوشتی که گرم بوده بنهی پوشانیده باشند که منفذی بجهة خروج بخار نداشته اغلب اوقات
که سرد کرده خوردن اکثر میوها بدون آب کشیدن خصوصا انگور پوشیده نماند که تأثیر سم در جمیع امزجه یکسان نیست بلکه
چه صاحبان مزاج و معتادین افیون و سمومات کمتر متضرر میگردند بلکه بعضی اصلا متضرر نمیگردند چنانکه مشاهده
شده که عقرب معتادین افیون را گزیده و عقرب در ساعت هلاک شده و آن شخص متضرر نگشته و اورا الم نیز چندین نموده
و بدستور معتادین شرب تریاق فاروق را نیز همین خاصیت است و در خانها نگاه داشتن مرغ و طاوس و گربه و مرغ آبی و مرغ خانگی
و امثال آن که حشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است و با خود داشتن شاخ کاو کوهی و نادزهر معدنی و حیوانی و مهره مار
و خاک مصر و خاک جید و خاک ذاعنان که کمتر از طین مختوم نیست و نارجیل بحری ارضی و تریاق و در منع گزیدن هوام از
اشیاء مذکوره را از تجربیات و حضور راه جمله دفع سموم مشروبه و قایم مقام تریاق اکبر خصوصا مسافرین را داشتن یکی از
آنها از واجبات است **فصل دویم در تدابیر مشترکه سموم** باید دانست که چون اثر سم بدل که منبع روح حیوانی است رسد
باعث هلاک میگردد پس در جمیع سموم مشروبه و ملدوغه تقویت دل باید نمود و تاثیر سموم یا بسبب حرارت مفرطه محرقه
و معفنه است یا بجهة برودت مفرطه که روح حیوانی را از حرکت باز دارد و بیهوشی و ثقل مفرط که باعث سقوط قوا گردد و یا
نوعی که اثر منافی روح حیوانی باشد و این بجهة اقتضاء صورت نوعیه باشد و در نهایت مرتبه سمیت است پس تدبیر سرد
شدید باشیاء قویه ذوالخاصیة بحسب کیفیت و کمیت زیاده باید کرد و در حاره از تبرید اعضاء ذات بارده خوش بو مانند
گلاب و صندل و کافور و روغن گل سرخ و امثال آن و در بارده تسخین باشیاء عطره حاره و در افراط یبوست ترطیب مثل
شیر و سرطان نهری و این هر دو المسام بالخاصیة نافع است نادزهر و تریاق فاروق و نارجیل بحری و منع خواب تا یکروز لازم است
و تدبیر عضوی که اول سموم با او رسیده شرط است چه از او سرایت بجاهای دیگر نکرده بتدریج بدل نرسد پس اگر سم از جمله گزیدنی
باشد در بالای محل باید بست و اگر ملدوغ باشد در بستن محکم آن عضو سعی کنند و مکیدن آن و ریختن آب دهان در
باید که آن شخص ناشتا باشد و الا مضمضه بروغن گل سرخ و روغن زیتون و یا شراب کرده بعد از آن بمکد و آب دهان را بیرون
و بادویه تریاقیه مثل زراوند و امثال آن ضماد کنند و بدستور موضع گزیدن را حجامت کنند که باعث جذب سم گردد و داغ

جذام

جذاب ضماد نمایند مثل سرگین کبوتر و بوره و زفت و سرگین بز و سیر و گوگرد و امثال آن را با بول و روغن زیتون و عسل هریک که حاضر
باشد و موم غار و در این باب محجمه المجرب است و باید بعد از حجامت مکیدن دهن پر شیر برای دفع نماید تا شیر بسته شود و مکرر این عمل نمود
و چون شیر بجوش نکرده و مهره بینند علامت نجات است و در بعضی قطع آن عضو لازم است اگر عضو ممکن القطع باشد مانند
دست و پا و اطراف بدن و داغ کردن موضع گزیدن بسیار نافع و تدبیر سموم مشروبه و ملدوغه که معلوم بوده مذکور خواهد
شد اما تدبیر آنچه معلوم نباشد کلی آنست که اگر مشروبه باشد در حالتی که آن را نفعی ظاهر کرده با آب گرم و روغن گل سرخ یا
روغن گاو و مطبوخ شبت و آب نمک و عسل و بوره مکرر قی کند و اگر باعث غشی و خفقان و اختلاط عقل گردد حقنه کنند
و ادویه تریاقیه آنچه مقدور باشد بدهند و هرگاه با التهاب و حرارت و تشنگی مفرط بوده باشد علامت حرارت سم است در این
صورت روغن گل سرخ و روغن بنفشه و لعاب بزرقطونا و شیر تازه و دوغ و ماء الشعیر با شکر و قرص کافور و امثال
آن از مبردات شربا و ضمادا نافع است و مکرر باید بر موضع دردناک دل ضمادی از صندل و کافور و کاهو و خیار و حلب راشته
کرده ضماد نمود و اگر علامت برودت ظاهر گردد مثل بحسی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و تشویش عقل و تیرگی رخسار
در این صورت مثرودیطوس و تریاقات حاره و پیاز و سیر و جندبیدستر و حلتیت و جدوار و امثال آن باید داد و تخلخل آنها
عرق فتنه و عرق بهار و جند و امثال آن استعمال نمود و حقنه با وجود خشکی طبع بمطبوخ قولنج و شیره ترنجبین و بوره
و روغنهای حاره باید کرد و اگر علامات ثقل و یبوست ظاهر گردد مثل برآمدن شکم و درد امعا و احتباس بول و طبع
و خشکی دهن در این صورت حقنه مسهلات قوی مثل سنای مکی و بسفایج و لعاب حلبه و شیر تازه با حلتیت و مقل و
سکبینج و شکر سرخ و بوره و امثال آن باید نمود و اگر قدرت بر شرب داشته باشد ادویه مسهله و بعد از آن ادویه تریاقیه
بدهند مثل شیر و شکر و گوشت ابلکه ادویه مناسبه بان طبخ یافته باشد و اگر قوه ساقط شده باشد با غشی و بیهوشی
و عرق سرد و کشش سیاهی چشم فم معده او را بقوه تمام بمالند و باد در دهنش بدمند و ادویه قلبیه بر روی سینه او
مکرر طلا کنند و آنچه در علاج غشی مذکور است بعمل آورند و اگر با اسهال مفرط و تهیج باشد تدبیر آن بجا آوردن روغنها
و لعابها کنند و بعد از آن ادویه قلبیه و تریاقیها را با آب میوهای قابض و رب سیب و لیمو و دوغ ذاغ کرده و امثال آن باید
داد و هرگاه سم ملدوغه باشد بدستوری که گذشت بعد از بستن و حجامت و مکیدن از تریاقات مذکوره بدهند و دو مثقال
تخم نارنج که مقشر کرده باشد و تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفید است و این دوا جهت سموم ملدوغه و مشروبه مشترک النفع است

مغز کردکان سی مثقال عسل برادسه ابخشک از هریک پنج مثقال دانه ترنج مقشر ده مثقال انجیر کوبیده بقدری که اجزا
را جمع کند قدر شربتش یاده دو دهم تریاق الطین که بدستور مشترک النفع است باین صفت است طین مختوم و اکر نباشد
خاک صوفی حمید و خاک داغستان بامساوی او حب الغار بروغن کاو چرب کرده بوزن او وبه عسل سرشته و دو درهم
او را بنوشند و هرگاه علامات زیاد بخون در سموم ظاهر باشد فصد بغایت نافع است و سایر ادویه مشترک النفع که
سابقا مذکور شد فصل سوم در مداوای سموم مشروبه که معروف باشد و در این فصل بیان مداوای بعضی که اشهر
کرده میشود و غیر مشهور را استنباط مزاج ان از تشخیص ثالث باید نمود و بحسب اعراض و علامات هریک بمداوای
مشهوره ان عمل کرد چه اکثر ان را علامات بیک طریقت بیش قدر نیم درهم او در ده ساعت مهلک است و او را سریع الاثر
تر از سم افعی دانسته اند و علامات او ورم زبان و سیاه رود و دوار و درد سر و بر امدن حدقه و غشی و خفقان است و علاج
او قی مکررات بمطبوخ تخم شلغم و روغن کاو و اکر نارجیل بحری بهم رسد بهتر از همه مقییات است و بعد از ان شرب
فادزهر سبز و زرد خالص است برای محمد بن زکریا و اکثر اطبا تجربه کرده فادزهر او دانسته اند و دواء المسک حار و ادریج
باب قوی تر از تریاق فاروق میدانند و جدوار را اثر عظیم است فرون السنبل از لوازم شرب او بول الدم و سیاهی
زبان و اعراض سرسام است و در غایت حرارة و مداوای او بعد از قی شرب بکشفا لکافور با کلاب و اشامیدن دوغ سرد
کرده و ابمیوهای سرد است مثل انار و سیب ترش و اب خیار و ماء الشعیر و اب عنب الثعلب و امثال ان با جلاب و ضمادات
بارده مثل صندلین و کافور و شیاف مامیثا و کل ارمنی و اب خیار و کدو و کاسنی و امثال ان مرارة النمر زهره پلنک
ناسرا ساعت کشنده است بعضی سبز او از سمومات مانند بیش است و مداوای او بدستور داه و بادروغن قی مکرر کردن با تنقیه
و شراب و کوشت اب مرغ با تقدری مشک مفید است و ادویه مشترک النفع که قبل از این مذکور شد در جمیع سموم
نافع اند مرارة کلب الماء قدر شعیری از ان بعد از هفت روز کشنده است و تریاق او شیر مایه خرکوش است و روغن کاو با
جنطیانا و دارچینی دنباله کاو کوهی مورث غشی شدید و کرب است تریاق او بعد از قی کردن با روغن کاو و اب نیم کرم
تریاقات مشترک النفع مذکوره و فندق و پسته و فیلزهرج است که در یک روز چهار مرتبه و هر مرتبه یک مثقال بدهند
عرق الدابه مورث ورم روی و سبزی ان و خناق و عرق بسیار و بدبوی است دوای او بعد از قی با ماء العسل تخم
مخیخ و روغن کل سرخ است که مکرر بنوشند و تریاق الطین مذکور شد ادیب بحری از سموم حاره و اکر نکشد مورث

سلاست

سلاست و اعراض درد معده و ضیق النفس و قی مفرط و عسر بول و عرق بدبوی و نفث الدم است و مداوای ان اب خیار
و شیر الاغ و زنان و اب برک خطمی و سرطان نهری و بعد از تسکین عوارض خوردن حجر تیس سیاه و غاریقون و کثیرا و رب
السوس با السویق بقدر دو درهم با جلاب ذراریح که بترکی الاکلنک نامند از سموم حاره و علامات او مانند اعراض ادیب بحری و بنا
التهاب و اختلاط عقل است مداوای او مانند ادیب بحری قی کردن با ابکرم و روغن کل سرخ و شرب شیره تخم خرفه و خیار و لعاب
و شیر زنان و جهة احتباس بول جلوس در مطبوخ خطمی و چکانیدن روغن کل سرخ با سفیدی تخم مرغ در احلیل و تغذیه بروغن
بادام و نان سمید و بالوده و انجیر خشک و هریسه از اردک و مرغ و شکر و روغن بادام و مداوای خوردن زعفران و تخم با
بدستور مذکور است و تریاقات مذکوره و دواء المسک و شرودیطوس و تریاق اربعه نافع اند بلادر
و حب سیاه و امثال ان مورث احتراق و جنون و وسواس و التهاب معده و تشنگی مفرط اند و مداوای ان شیره
و کوشت انهای چرب و شیره تخمهای سرد مثل خرفه و استنشاق روغن کدو و بنفشه و چربی کرده سر بروغنهای مرطبه و مغز
کردکان و فادزهر بادراست خوردن خون کاو و بستکی شیر و خون در معده مورث کرب و اضطراب شدید و غشی
عنیف و درد احشا و عسر النفس و کزاز و احتباس بول و طبع است و مداوای او حقنه و شرب پنیر مایه حیوانات با سرکه
و حلتیت و بوره و فلفل با سرکه تا رفع انجماد ان نماید و در این قسم مواد قی جایز نیست مگر در شیر فاسد و خوارش عود و
مضغ مصطکی و ماء العسل در این باب مفید است یتوعات و حب السلاطین و امثال ان از ادویه حاره مسهله مورث
التهاب و غثیان و اطلاق بسیار و زحیر است و مداوای ان دوغ و اشیاء بارده قابضه است و بعد از قی و در معالجات کلیه
مذکور شد مانند روغنها و لعابها و ربوب قابضه اما اشیای بارده مخدره مثل افیون و شوکران و لفاح و تاتوره
و امثال ان مورث خارش بدن و ظلمة بصر و سدر و دوار و سردی دست و پا و حلتیت و دارچینی و فلفل و جند و طبیخ
و نارجیل دریایی و تریاق کبیر و حقنهای تند و سرکه با صعتر و افسنتین و روغن کل سرخ و شرب شیر و کردکان و تدهین
بدن و دماغ بروغنهای حار مانند روغن ناردین و سوسن و استنشاق جند و حلتیت نافع است و اکو مساوی افیون
مشرو بجند خورده شود در رفع مضرة افیون از تجربیات است و مداوای خوردن بزرقطونا کوفته و اب کشنیز بعد از قی
معاجین حاره مثل فلاسفه و کموفی و دو ازان و صعتر و امثال ان مفید است مسدده ثقیله مانند مردانسنک و
اجرام معادن و مرده موش و شنجرف و زیبق و امثال ان مورث احتباس طبع و نفخ شکم و درد احشا و در بعضی

بول الدم و در اکثر احتباس طبع حقنها است و ناردین با سرکین کبوتر و شراب بغایت نافع است و طبیخ انجیر و تخم کرفس و رازیانه

افسنتین و ترنجبین و مسهلات و کوشت ابهای چرب باید داد و زرنیخ مغسول و مصعد بعد از حقنه و مسهل و شرب

ماء العسل مداوای بیخ باید نمود زرنیخ و اهک و زنجار و صابون و امثال آن مورث قرحه امعا و پیچش و خشکی دهان

و بول الدم و درد معده است و کاه هست که اهک بول دفع شود و مداوای آن بعد از قی کردن خوردن جلاب و آب کرم و

شرب طبیخ تخم کتان و خبازی و تخم ترتیزک است و بدستور آب برنج و شیره و کوشت ابهای چرب و انچه دردار بنجیر کفته

شد نافع است شراب مغشوش که کوشتهای پخته و کباب را در حین کرم بر مغز فطاس از آن سکنجبین سفرجلی و شراب مقوی

معده است و منع خواب حمام لازم است و هر کاه باعث قی و غثیان شدید و اسهال مفرط کردد بعلاج هیضه مبادرت کنند

زاج و شب و نمک تلخ و شوره و امثال آن مورث سرفه شدید و علل نفس و سل است و مداوای آن با روغن تازه

و شکر و لعابها و شیر و امثال آن است سفیداب و حبی دیگر و امثال آن مورث قولنج قوی و خناق و خشکی دهان

و بامغکی شکم است مداوای آن مداوای شرب ماء العسل است با آب خطمی تازه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن بادام

و اسهال نمودن بدرد و ناک محموده با جلاب و سایر مسهلات و هر کاه بجز بیخ کردد به علاج آن مبادرت نماید و در جمیع

سموم و انچه در کلیه آن مذکور شد مراعات باید نمود و میل هر یک بهر جهتی که باشد با نجهیز دفع باید کرد و امثال آن از

عضو شریف بعضو خسیس شرط است **فصل چهارم در سموم ملذوعه و معروف و جوانات الاذیه سموم**

باید دانست که سموم حیوانات بدستور سموم مشروب قوی و ضعیف میباشد و قواعد مذکور شد و در این مکان بعضی

از مشهور آن مذکور میکردد تا عزیزی که دوام بیان طریق مداوا نماید **حیات** اقسام مار بسیار است و مجموع آن از سم غیر بیرون

نیستند یکی آنکه مهلت مداوا دهد و یکی ضعیف که قتال نباشد و یکی قتال و مهلت در تدبیر او باشد و انواع هفت و بیش

نکاک ند واز قسم اول افعاری میباشد و بلاد ترک را از دو شبر تا سه شبر مایل بسیاهی و زردی و چشمش سرخ و سرش پهن

و بزان ناخی و سیتی ملکه و ناظر نیز کویند چه دیدن او بجز چشم اکر افتد هلاک میکردد و هر چند دور باشد و حوش و طیور

از آن خایفند و در حوالی مکان او کیاه نمیروید و قسمی از آن بقدر سه ذرع تا پنج ذرع و چشمش درخشنده و کزیدن او در غیر

سر تا عرها هلاک میشود و قسمی از آن شاخ دار میباشد و قسمی از آن مسمی با فعی است و صغار آن حروف الف مذکور شد و علامات

کزیدن او آنست که از موضع آن اول خون روان کردد و بعد از آن زردست و بعد از آن بر نگ زرنیخ و زنکاری و تدبیر او بدستوریست که

در قواعد کلیه کفته شد و شرب تریاق کبیر و روغن کهنه با عسل و سیر و شراب کهنه و تکرار قی و دوشقا الحلبیت با شراب و شرب

شاهدانج محرق ما و بستن آن بر موضع کزیدن و شیر ما عیز خرکوش و غزال که تازه باشد و یا سر کرم و روح بابونه و شراب اسپند و تخم

بومادران و پنج عرطنیثا و بیخ کاشم و دوا و وند مدحرج و طویل و کرفس کوهی و تعنیه بسرطان نهری و زنجبیل با شراب انسانی و الاغ

مفید است و این دوا را در سم افعی مانند تریاق کبیر دانسته اند ابن سینا ده درهم و فلفل سه درهم و نصف دوا و وند مدحرج و جند

بیدستر از هر یک یک درهم و نیم با وی بجنسه سرشته بقدر جوزی استعمال کنند و خوردن ابن زنیل تا بقدر یک رطل و بعضی جرم آن

از مجربات است **حیات منعکسه و امثال آن و ثنین** و هر یک بالوان مختلف باشد و بزرک و کوچک میباشند و تیز که بغایت

از دها نوع عظیم است و کوچکتر از پنج ذرع نیست و زیاده از سی ذرع و چشمش بسیار بزرک و در تحت فک زیرین او تقعیری

مانند غرفه روندان او بسیار و بعضی از آن با الغاز مانند بال شتر و علاج غیر از دها مانند مداوای افعی است و علاج کزیدن

اژدر و سایر آن با دویه اکال و تقروح خفیفه باید کرد و ضماد کردن به بادروج و بدستور رصاص با الخاصیه مفید است **عقارب**

بغایت کزنده و اقسام میباشد و کویند نه قسم است و زرد و سبز و سیاه و جراره و اسلم او طیارات و کزیدن او باعث درد

شدید و سردی اعضا و کزاز و اخلاط عقل و انچه قتال باشد موجب خنده و غشی و عرق سرد و انطباق فکین و ورم قضیب

و بروز مقعد میکردد و اکر بشریان کزد مورث غشی و اکر بعصب مورث تشنج و اکر به رک موجب عفونت خون در رکها و

و مداوای او بوجهی که در قواعد و دیگر مشترکات نفع کلیه کفته شد باید نمود و شرب و ضماد آن و شراب کهنه و دفع و ضماد به

و عاقرقرحا و برک سداب بیاز عنصل و تخم بوینه صحرائی و خاشیر او و بیخ حنظل و غاریقون و اسپند و ترتیزک و تخم آن و جاوشیر

و سطاریون که در اصفهان کل عقرب نامند از مجربات است و ضماد او بغایت مسکن درد و بدستور ضماد حنظ و مقوی ترخینه

و طلای کوکرد با راتینج و بدستور عسل بلادر با روغن کردکان همین اثر دارد و نطول بروغن زیتون کرم در درد تسکین

درد عقرب سریع الاثر است و عقرب جراره بسیار کوچک میباشد و دنبال ان را در حین حرکت میکشد و مانند سایر

عقارب بلند نمی دارد و در روز اول چندان ضرری از او ظاهر نمیکردد و در روز دوم و سوم اعراض هولناک بهم

میرسد مثل غشی و خفقان و بول الدم و ورم زبان و پیچش عظیم و مداوای او بعد از مکیدن و داغ کردن موضع

و شرب آب شبت تریش است و بالخاصیه آب او و سوختن آن تریاق اوست و قرص کافور و دوغ و شیره تخم خرفه و امثال آن

با سکنجبین مفید و هر کاه باعث ورم کردد و درد و ورم زبان را از بر زبان ترابکشایند و در احتباس طبع حقنه و در پیچ امعا

ودر غیر گل سرخ بنوشند و تریاق عسکری درین باب قوی الاثر است واین سفوف را از مجربات دانسته اند طرخشقوق خشک
برگ درخت سیب ترش کشنیز خشک بالسویه قدر شربتی یک مثقال است و علاج موضع جراحت را باید بدواهای تند باید کرد
و حوالی انرا بگل ارمنی و سرکه و صندل طلا کنند و تغذیه بآب غوره و جو و اشیاء بارده موافق است **رتیلا و شبث و عنکبوت**
و اقسام رتیلا شش صنف اند یکی بزرگ مانند مور و دیگری سیاه و دیگری عنبیه که بفارسی انگوری نامند و دیگری سرخ و دیگری زرد
وان قتالتر بسیار زرد و بعضی مایل بزردی میباشد و در عقب دارد مانند نیش و دیگری کوکبیه و در پشت او خطها براق و همه
آن در شکل شبیه بعنکبوت اند و اعراض گزیدن رتیلا ورم موضع لسع و درد معده و خارش بدن و اطلاق طبع است
و در بعضی تب حمی بدن و برآمدن شکم و عرق مفرط و رعشه و درد سر گرانی و تمدد و سرفه و قی خام و در بعضی ادرار
منی و خروج بادها از مقعد و اضطراب عظیم و سبات مهلک می باشد و مداوای او بدستور استعمال ادویه مشروحه
النفع مذکوره وانچه در عقرب بیان شده و تدبیر موضع لسع و جلوس در آب گرم است چه آب گرم باعث تسکین درد
و استرخا مقصد ساعتی میکرده باید بعد از تسکین موضع را با آب غسل نمود و طول نمود و آب بسیار گرم باشد و
حمام دایم و تعرق تا چند روز بغایت نافع است موضع گزیده را با خاکستر چوب انجیر و اهله و طلی که با آب گرم سرشته باشد
ضماد نمایند و دو درهم شونیز بالخاصیه تریاق اوست و جمیع ادویه که بجهت عقرب نافع باشد در او موثر و برابر دخنجا
و جوز السرو و دارچینی و تمر تا نطرون و تخم شبث و هلیون با شراب نافع است و این معجون بجهت رتیلا و سایر هوام مفید است
تریاق الرتیلا شونیز ده درهم دو قوز بوا کرمانی هر یک پنج درهم ابهل جوز السرو هر یک سه درهم سنبل الطیب حب الغار
زراوند مدحرج دارچینی جنطیانا تخم برنجاسف تخم کرفس تخم شبث هر یک دو درهم با عسل سه وزن ادویه بسرشند و قدر
شربتی ازین یک مثقال است و شبث از نوع عنکبوت و در عسر بول و حبس طبع و سردی دست و پا میکند و مداوای
او بدستور رتیلاست **قملة النسر** از جمله هوام و بقدر قمل و از اصناف کنه است و بفارسی [illegible] نامند و از گزیدن او
خون از همه مسامات تراوش میکند مثل رگهای مقعد و بن دندان و از سینه و معده و مجاری بول و دغات و مداوای او
مالیدن موضع بقانهر و صندل سرخ و آب کافور و روح العالم و طحلب امثال آنست و شربها با سکنجبین و خیار و کاسنی و گل
قرمزی و طین مختوم و انچه در سموم حاره مذکور شد **زنبور و مگس عسل و مور پردار و پشه و امثال آن** مداوای گزیدن
هر یک مانند سموم حاره است و نیز بعد از آن شرطی است شرعی بخم [illegible] سکن را سر کنند [illegible] بر موضع گزیده [illegible]

بالله

بالله درساعت درد را ساکن کند و بدستور گل ارمنی با سرکه و برگ انبار و رمح و امثال آن نافع اند **سام ابرص و عضائیه**
ضماد بجهت اثالا مانند و از گزیدن اینها دندان ایشان در موضع گزیدن میماند و تا دایم که اخراج آن نشود درد
میباشد و مداوای آن در آب گرم گذاشتن عضو و مالیدن انفست بروغن و خاکستر تا دندان بیرون آید و بعد از آن
خاکستر را بروغن خمیر کرده بربندند **سگ دیوانه و سایر سباع دیوانه و انسانی که از گزیدن آن دیوانه شود**
و هر حیوانی که بعله الاغ و استر از گزیدن حیوان دیوانه مبتلا شود و گاه هست که بنفسه مانند سایر حیوانات دیوانه شوند
و سگ و سایر حیوان دیوانه که بدیع اوکلا تا چند روز تبی عوارض میباشد و بعد از آن درد و فکر و خوابها و وسواس و هولناک
و گرفتگی آواز و خلوت نشینی و خوف و غم و گریه عارض میگردد و از آب خوف میکند و چون در آب و آینه و امثال آن
نظر کند صورت حیوان در نظرش می آید بنا بر آن آب نمی خورد و چون اعراض قوی تر گردد باعث تشنج و گاز و امداد منی بشود
و گریختن از روشنی و جنون سبعی و فریاد کردن مانند سگ و حمله کردن بآشنا و بیگانه می گردد و متفق بین الاطبا اتفاق است
که بعد از خوف از آب و از دیدن آب او زیدی ممکن العلاج نیست و متاخرین ایشان اکثر آنرا قابل علاج میدانند و لکن اکثر
بهلاکت منتهی چون رسیدن باشد و اکثر ابحران و طغیان و نقصان تا چهل روز است و میشود که زیاده و کمتر از آن
نیز باشد و عجب مزاج در باب المزاج بعد از یک هفته و دو هفته و چهل روز خوف آب بهم میرسد و در مزاج مرطوب
تا شش ماه و شش ماه و بعضی تا یکسال و زیاده از آن نیز گفته اند و بتجربه بمعجزه رسیده که گزیدن اول بار او با خطر
و در بسیار مخاطره کمتر **اما علامت دیوانگی سگ** یکی آنکه ترک منزل معهود خود کرده پیرامون اهل اقامت نمیگردد و چشم
تیره میگردد و از آب میگریزد و دیگر سرخی چشم و بیرون آوردن زبان و دویدن بسیار و گرفتگی آواز و افتادگی گوش و برآ
پشت و کج کردن آن بطرفی که حرکت با نجمه میکند و حرکت بی نسق و شبیه بحرکه مستان حمله کردن بر هر چیز و بگریختن
سگان از او و در حین ملاقات او و عجز کردن ایشان **اما علامت زخم سگ دیوانه از زخم غیر سگ دیوانه** که حالت
سگ مشتبه باشد و دیوانگی آن مشخص نباشد باید با دچر تا نان بجوز زخم آن آلوده پیش سگ غیر دیوانه انداخت
مرگاه تا آن را بخورد علامت زخم سگ دیوانه است و اگر تناول کند غیر دیوانه و بدستور مغز گردکان را گوبیده یکشب
زخم بر بندند و صبح بمرغ گرسنه از خوردن آن نفرت کند علامت دیوانگی سگ است و اگر تناول کند و یک شبانه روز
هلاک نگردد غیر دیوانه خواهد بود **العلاج** اول موضع زخم را حجامت کرده بنا الغر در کشیدن و جذب سمیت را اخرا

ان باید نمود و تضمید باشیائی نمود که زخم وسیع گشته بر نشود مثل پیاز و ترتیزک و جعفد و در روغن و سایر ادهان
اکال و اگر داغ کنند و دفع چرک ان مبالغه نمایند بغایت نافع است اما بعد از سه روز بر نفعی ندارد چه سمیة او سرایت
کرده و در این صورة بر زخم جاوشیر و اشیاء جاذب سم باید بست مثل نطرون با بول انسان و خاکستر تاک با سرکه و تریاق
با روغن و تکرار بستن ماهی را کم داشته اند و در ترطیب و تقویة اعضاء رئیسه باید کوشید و معالجه او بدستور مالیخولیا
و جنون باید نمود و از جماع و خوردن ترشیها و هوای سرد اجتناب بسیار لازم است و تنقیه سودا بمنضج و مسهل مکرر باید کرد
و این دوا را جالینوس فرموده که هر کس را داده شد خوف از اب نکرده و باعث نجات او گردید **دواء السرطان** سرطان
زنده در ظرف مس بقدری باید برشته که دیگر توان سایید و ده جزو ان را با جنطیانا پنج جزو و کندر یک جزو نرم سایند
دوایای که روز مسهل نباشد باب سرد و دو درم صبح و دو درهم شب تناول نمایند و در تفریح و ترطیب و نشاط
طبع سعی کنند و حقنه با اش جو و روغن گل سرخ و اب برگ خرفه و لعاب بزر قطونا و امثال ان بسیار مفید است
و ابرا در ظرف لوله دار بدهند که ابرا نه بیند و چون ظرف اب پوست کفتار باشد از خوردن ان اجتناب نمیکند
و در اب گرم نشستن و بول کردن در ان بغایة مفید است و از غذاها گوشتهای لطیف مثل مرغ پرواری
و بره و بزغاله فربه و روغن گاو و شیر و پالوده و حلواهای نشاسته و امثال ان تناول نمایند و شراب ممزوج باب
بسیار مفید است و تدهین سر و بدن بروغنهای رطبه مثل روغن بنفشه نافع و استراحت و خواب بسیار مفید است
و خوردن اب پودنه نهری هر روزی صد مثقال بسه دفعه در سه روز تا یک هفته از مجربات است و اب پیاز بدستور
سه روز هر روزی صد مثقال بسه چهار دفعه بنوشند بعد عسل یافته اند و اب نیل از مجربات است و چون سمانی را
که تیرکی بلید و چینی نامند یا بره کباب کرده بخورند و چیزی از او طرح نکنند بالخاصیة مجرب دانسته اند و نیز
کباب جگر سگ دیوانه که اورا گزیده باشد نافع یافته اند و بستن ان نیز بر موضع جراحت بسیار موثر است و دواء
الذراریح بالخاصیة رافع مضرات و از مجربات جمیع اطبا است و چون از ان بنوشند اجسامی با بول دفع میشود شبیه
بحیوان بسیار کوچک عوام را گمان میشود که بچهای سگ است **دواء الذراریح** ذراریح بزرگ فربه را بتو کاه کلنکه
نامند سر و بالها و پاها انداخته یک جزو عدس مقشر یک جزو فلفل و قرنفل و دارچینی و سنبل الطیب و زعفران هر یک
سدس جزو مجموع را سایید باب قرص سازند و هر روز دو دانگ باب گرم بنوشند **قسم دیگر** ذراریح را سر و پا

و پا انداخته سه شبانه روز در دوغ خیسانند و بعد از هر شبانه روز تجدید دوغ نموده پس خشک کنند و بقدر
باقلا و عدس مقشر سایید باب قرص ساخته بقدر دو دانگ هر روز باب گرم بدهند **مداوای زخم سباع و سگ**
غیر دیوانه و بوزینه و امثال ان یک شبانه روز پیاز و نمک و عسل با یکدیگر مخلوط کرده بر زخم ببندند پس مرهم
اسود ضماد نمایند و مرهم مزبور در جمیع زخمهائی که از کوفتگی اعضاء و سقطه بهم رسد بدستور نافع است **مرهم دیگر**
قیر و روغن زیتون موم و سپیده با الشویه استعمال نمایند **و موضع گزیدن** پلنگ و شیر و یوز را اول با ادویه جذابه ضماد
کنند مانند سرکه و خاکستر و پیاز و عسل و بعد از ان با سرکه و نمک بشویند پس مرهم اسود معالجه کنند و بستن
تازه کرده و نیم کرده باشند بغایة جاذب زخم سگ و امثال او است و اره باقلا با سرکه بدستور موثر و جاذبست و جمیع
زخم دندان انسان نیز مفید و شراب محرق و بدستور کنند با روغن زیتون و شراب گزیدن انسان نافع است
موضع زخم حیوانات ورم کند طلاء مرداسنگ رافع است **موغالی** نزد بعضی غیر موش خرماست و گویند که
از ابن عرس و خاکستری رنگ و دندانش سه طبقه بر بالای یکدیگر میباشد و چون بر حیوانی مسلط گردد بر خصیه
ان می چسبد و گزیدن او باعث درد شدید و ابله کردن حوالی ان و گاه هست که مورث درد امعاء و عسر بول گردد
و مداوای او بستن قند با سرکه و بدستور شیر غاز و تخم ترتیزک و امثال ان است و اگر ورم بهم رسد پوست انار
را با مطبوخ ضماد نمایند **مداوای زخم الات زهردار** بدستور پیشکه در سموم ملذوعه گذشت و ذرور و مغناطیس
عجیب الاثر است و اصل دواء ضماد جاذب سم است و بیرون کردن زخم را رفع سمیت ان بالکلیه شود و شرب تریاق کبیر و فاروق
و شستن مکرر ان موضع باب خاکستر چوب انجیر و نمک و حجامت کردن ان و بستن ماهی تازه که شکم او را شکافته باشند
و حلزونات و گوشت سلحفاة و امثال ان **فصل پنجم در بیان ادویه که حشرات از ان میگریزند مار** انواع ادویه
دود شاخ گوزن میگریزند بدستور بخور سم بز و گوگرد و موی انسان و زفت و مقل و سکبینج و چوب انار و قنه
اثر دارد و پاشیدن ابی که نوشادر در ان حل کرده باشند و چون در سوراخ مار بریزند باعث هلاک او است و فرش
کردن برگ سداب بغایة ازموده است و طبیخ خشل را بر موضعی باشند مار ترک ان موضع کند و چون ریسمان را قطران
الوده بر دور خود حلقه کنند هوام در داخل ان حلقه نگردند و از مار بدفع زهر دافعی که گزا است و چون چشم او بر زمرد افتد
مار افسا عه چشمش از حدقه رفع میشود و انچه در فصل احتراز سموم مذکور گردید با خود داشتن هر یک از ان و پیاز عنصل

باعث اذیت جمیع حشرات است عقرب از دود کبریت و انجره ماران او گریزد و عقرب نیز موذی است و سوزانیدن چند عدد آن
در مکانی باعث گریختن سایر می‌گردد و چون چراغ بسیار روشن در جایی گذارند حشرات متوجه آنجا میشوند و مکان
بعید از چراغ محفوظ میماند و بدستور بخوری که مؤلف اماه الاخطار فی الاسفار ذکر نموده و در گریزانیدن هوام
و پشه بعید بالاست زاج سفید شونیز زیره سکبینج مقل جند بیدستر بالسویه کوفته جهانسازند و در مکانی بکار
دود کنند و پاشیدن آب مطبوخ بابونه و حنظل و اسپند و سیر و بنجنکشت بغایت موذیات و طبیخ پیاز عنصل
از مجربات است پشه طلای روغن بابلیمو رفع اذیت گزیدن پشه کند و مجرب است و چون زرنیخ و نوشادر را با پیه
گاو چند روز در مکانی بخور کنند منع تولد پشه کند و مجرب یافته اند کیک پاشیدن طبیخ خسکدانه کشتن کیک
از مجربات دانسته اند و بدستور آب طبیخ حنظل و افسنتین و شونیز و کیکواش از جمله ادویه مشهوره است قمل
طلا کردن مولود در روز ولادت باب زیره باعث عدم تکون شپش در تمام عمر او گردد و زیبق را چون بر جامه یا بدن
بمالند در ساعت دفع آن میکند و از مجربات است ذباب چون صورت مگسی از زرنیخ و کندر بسازند یا چوبه بدان
کنند و در جایی بگذارند مگس از آن موضع بگریزند و طبیخ خربق سیاه کشنده اوست و چون زرنیخ را در شیر حل
کنند مگس از خوردن آن هلاک گردد و بوی پیاز عنصل کشنده اقسام مگس است و بدستور از کافور و روغن
زیتون و زرنیخ می‌گریزد سام ابرص پاشیدن آب مطبوخ خرزهره در کشتن کیک و سام ابرص از مجربات است
جعل آب شکوفه درخت خیار و بخور او کشنده جعل است فاره چون موشی را خایه کنند و پا و دنبال او را بریده سر دهند
جمیع موشان آن خانه را بطرف میکند و پوست روی او را چون کنده سر دهند سایر موشان میگریزند و بدستور
از دود زاج میگریزند و بدستور پیاز عنصل کشنده اوست در یکساعت مورچه از حلتیت میگریزد و از
آلوده بقطران تجاوز نمیکند چون شیرینی و سایر اشیا را در مکانی گذارند دور آن گذاشتن ضبط نفس کشیده
کنند مادامی که دست احدی بآن نرسد مورچه گرد آن نگردد و از مجربات شمرده اند و در جایی که زرنیخ بخور کنند
مورچه هر که بود در آنجا نکند و از مجربات دانسته اند و داشتن پیاز عنصل موجب سباع و هوام و مار و قمل و
مورچه و مگس است تشخیص پنجم در اوزان ادویه بسم الله الرحمن الرحیم و آن مشتمل است بر سه فصل
فصل اول در اوزان صغار فصل دوم در اوزان کبار فصل سیم در تحویل بعضی از اوزان ببعضی

فصل اول

فصل اول در اوزان صغار پوشیده نماند که نزد اطبا هر چه کمتر از رطل باشد معروف باوزان صغار و ما فوق آن موسوم
بکبار است و کیل که عبارت از پیمانه باشد از جمله قسم ثانی است و اختلاف در هر یک از اوزان صغار و کبار بحسب امکنه
و ازمنه و مصطلحات واقع شده در این مقام هر چه بحسب کتب معتبره طب و فقه و لغات اعتبار داشته اشاره بآن می‌شود
و باید دانست که حبه و طسوج و قیراط و دانگ بحسب درهم فضی و مثقال ذهبی مختلف میباشند چه اجزای مذکوره
از درهم کمتر از اجزای مثقال است و نزد اهل تحقیق ثابت شده که قدری از فضه که در مقدار مساوی با ذهب داشته باشد
وزن ذهب سه سبع زیاده بر وزن فضه میباشد و اکثر اساطین اطبا بر آنند که قدر درهم در زمان قدیم و جدید مختلف
بوده بخلاف مثقال که در آن اختلاف آن قلیل فاحش و اختلاف هر یک در طی تحریر بیان مذکور میگردد ارزه که بفارسی
برنج نامند مراد از او وزن دو دانه خردل بریست شعیره دو ارزه است حبه از درهم عبارت از سدس ثمن و یکجزو
از چهل و هشت جزو درهم است و از مثقال عبارت از دو شعیره که چهار ارزه باشد طسوج از درهم دو حبه است و از مثقال
دو حبه و نیم که ده ارزه باشد قیراط از درهم دو طسوج است که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو طسوج و نیم که بیست
ارزه باشد دانق بفارسی دانگ گویند و آن از درهم دو قیراط است که سی و دو ارزه باشد و از مثقال دو قیراط و یک حبه که
چهل ارزه باشد ترمس دو قیراط مثقالی است نواة دو دانگ مثقالی است و نزد بعضی نیم درهم فضی است غراما بیونانی
بمعنی یکدانگ و نیم تا دو دانگ عرمی بعین مهمله هفت و قیل است کرم شامیه نزد بعضی با یک غراما و نیم است و نزد بعضی
سه قیراط و یک حبه خرنوب از مطلق او یک قیراط است خرنوب شامیه چهار حبه فضیه و سه حبه ذهبی باقلا از
مطلق او و از باقلا یونانیه مراد نیم درهم است باقلا اسکندریه نه قیراط است باقلا مصریه چهل و هشت جو متوسط است
که یکدرهم باشد ادبولس نزد بعضی یکدانگ مثقال است و نزد بعضی یکدانگ درهم و یوحنا بن سرابیون گوید نیم درهم
است اکسوماقن از مطلق او مراد هشت قیراط است و هر گاه در روغن مذکور گردد مراد شانزده درخمی است و از
شراب عجمی مثقال و نیم و از عسل سه وقیه و ربع و ثمن وقیه درخمی نزد اکثر یک مثقال است و نزد قلیلی یکدرهم و درهم
را معرب آن دانسته اند جوزه از مطلق او مراد دو درخمی است جوزه بنطیه یک مثقال است جوزه ملکیه شش
درخمی است بندقه یکدرهم است و نزد بعضی یک مثقال ملعقه در ادویه مراد یک مثقال است و در عسل چهار مثقال
سامانا بسین مهمله یک غراما و نیم اوبقوس و اکسوبیه یک وقیه اند قیاثاوس هفت مثقال اند قلمیاورن بقول

دیسقوریدوس یکدرخمی و نیم است بزداد مانند ملعقه از عسل چهار مثقال است و از ادویه یک مثقال است بزداد
صغیر یکدرهم است جوجیر بجیم و راء مهمله دو ثلث مثقال است و نزد بعضی یک ثلث خامای صغیر بجای مهمله
دو مثقال است خامای کبیر سه مثقال است حفنه سه درهم است خرمه بخاء مهمله و زای معجمه قریب بشش مثقال است
و گویند قدر بیست که کف دست را مملو سازد خرما بخاء معجمه یکدانگ و نیم مثقال است دینار یک مثقال و ثلث است
کف شش مثقال است و از اقبضه نیز گویند ثمنا سه ربع اوقیه است وسیعون دو مثقال و نیم است اوقیه
که وقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم است استار چهار مثقال و نیم است و نزد قلیلی چهار مثقال و خجندی گوید که نزد
اطبا چهار مثقال دانسته اند ناطل و نیطل دو استار است و نزد خجندی چهار مثقال و نیم است و دو وقیه و در مفتاح
الطب هفت مثقال سکرجه از مطلق و مراد شش استار و چهار دانگ استار است سکرجه کبیره نه اوقیه است
سکرجه صغیره سه اوقیه است صدقه بوزن سکرجه کبیره است طوله سه مثقال و نیم و سه قیراط است اسطوا
کبیره سه اوقیه است اسطوا صغیره بوزن جوزه ملکیه است که شش درخمی باشد قوانوس از روغن دوازده
درخمی است و از شراب یک اوقیه و نیم درخمی و ثلث آن درهم تام در قدیم هشت دانگ بوده و در زمان جدید شش
دانگ است که دوازده قیراط فضه باشد و بطسوج بیست و چهار و بحبه چهل و هشت حبه است و آن نود و شش شعیره
و یکصد و نود و دوازده میشود درهم ناقص که از درهم طبی مراد اوست عبارة است از چهار دانگ و نیم مثقال
صیرفی است مثقال صیرفی عبارة از درهم تام جدید است مثقال طبی یکدرهم ناقص و سه سبع درهم است
و آن شش دانگ است که دویست و چهل و دو باشد و صد و بیست شعیره و شصت حبه و بیست و چهار طسوج و
بیست قیراط مثقال شرعی عبارة از درهم ناقص طبی است که چهار دانگ و نیم باشد و آن موافق وزن اشرفی دو بنقی
و اشال است درهم شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی کمتر است فصل دویم در اوزان کبار رطل مراد از
مطلق آن رطل بغدادی است که نود مثقال باشد و بدرهم صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم که دوازده اوقیه
باشد و ابن سرابیون گوید که رطل عسل نسبت برطل شراب بقدر ربع زیاده است و رطل مکی صد مثقال و رطل شامی صد
بیست مثقال است من از مطلق و مراد دو رطل است که بوزن ذهب یکصد و هشتاد مثقال باشد و بوزن فضه
دویست و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم است من مکی یکصد و شصت مثقال است من رومی بیست اوقیه است که

صد و پنجاه

صد و پنجاه مثقال باشد من قیصری و انطالیقی شانزده اوقیه است که یکصد و بیست مثقال باشد من اسکندرانی سی
اوقیه است من قطری بیست و دو اوقیه است و نزد شیخ الرئیس یکصد و هشتاد مثقال است قسط در کتاب شامل مذکور است
که از روغن هیجده اوقیه است و از شراب هشتاد از عسل یکصد و هشت رطل قسط رومی صد و پنجاه مثقال است
قسط انطالیقی یکصد و سی و پنج مثقال است جوهن شش قسط است بقسط رومی که هفتصد مثقال باشد دورق
انطالیقی هشت جوهن است که هفت هزار و دویست مثقال باشد دورق مطلق سه رطل است اثابا از عسل دو رطل
و نیم است و از روغن یکمن و نیم قوطول هفت اوقیه است ابرف دو مفت و نزد بعضی پنج رطل طالیقون صد و بیست و
پنج رطل است جره مطلق او بیست و چهار قسط است و نزد اسرائیل چهل و هشت قسط جره صغیره چهار قسط است جره
انطالیقی چهل و هشت قسط است جورق و جوسقا هر یک سه رطل اند قفیز پیمانه ایست که بیست و پنج من باشد و گویند
بیست و چهار کیلجه است کیلجه یکمن و هفت ثمن من است کیل بیوشش من است کیله سیصد درهم و کسری است قسری
شش استار و ربع استار است مکوک سه کیلجه است قنطار یکهزار و دویست اوقیه است و گویند بمقدار طلا است که پوست
گاو از آن پر شود مد پیمانه ایست بوزن دو رطل و ربع که دویست و دو مثقال و نیم باشد صاع چهار مد است و به رطل
اما اوزانی که در بلاد عجم مشهور است و در دستورات گاهی بآن رجوع میشود گاهی من شاهی است و آن یکهزار و دویست
مثقال است و من تبریزی ششصد مثقال است سیر نزد اهل خراسان پانزده مثقال است و سیر عبارة از شانزده یک
یکمن شاه است و پنجاه عبارة از ثمن یکمن و پانزده نصف سیر است و او را در اصفهان ده نار گویند فصل سوم در تحویل
اوزان بعضی ببعضی تحویل درهم بمثقال طریق آنست که از دراهم نصف و خمس آنرا جمع نمایند و آن عدد مثاقیل است
مثالش خواستیم که دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس آن
ده و مجموع سی و پنج پس دانستیم که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است طریق تحویل مثقال بدرهم بر عدد دراهم چون
سه سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم است
پس بر او افزائیم هیجده را که سه سبع چهل و دو است بر عدد مثقال مذکور و میدانیم که چهل و دو مثقال شصت درهم
طریق تحویل نادون درهم بنادون مثقال باید که حبه در او و دو ثمن او را انداخته باقی بنام حبات مثقال خوانند
بود مثالش هرگاه برسد که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود باید حبه حساب نموده و آن سی و دو حبه محسوب میکرد

وچون نمک را وضع کنند بهیت وقت جبر بوزن مثقال بیشتر اند وان ثمن قیراط وجبر از مثقال است تحویل ما دون مثقال با

دون درهم چون بو ستور مذکور بحبه دراورند وبران سبع ان افزایند مجموع ان حبات درهم خواهد بود مثال شرچون بر سند

کرده قیراط ونیم مثقال اچه مقدار درهم است باید بحبه دراورد وان سی ویک حبه ونیم میشود وچون سبع او را که چهار حبه ونیم

بران بیفزایند سی وشش حبه درهم خواهد بود وان چهار دانک ونیم درهم است قد تمت النسخة بیضا والله اعلم قسم اول

از دستورات جامع موسوم بتحفة المؤمنین بسم الله الرحمن الرحیم دربیان اعمالی که متعلق است بادویه مفرده

وان مشتمل است بر پنج طریق طریق اول در تدابیر ادویه مفرده مخصوصه طریق دوم در بیان دستور استعمال بعضی از

ادویه مثل چوب چینی وعشبه وامثال ان طریق سوم در کوفتن عرقها والبخارها وما یتعلق بها طریق چهارم دربیان ساختن کل حکمه

وشنجرف وسایر ادویه مفرده ومصنوعه وانچه تعلق بان دارد طریق پنجم در اعمال غریبه واصول کلیه صناعت طریق اول

در تدابیر ادویه مفرده وان مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در دستور احراق فصل دوم در تشویه وتحمیص

تقلیه فصل سوم در غسل ادویه فصل چهارم دربیان اتخاذ بعضی از ادویه فصل پنجم دربیان اصلاح بعضی از ادویه

بطریق مخصوص وحفظ بعضی از ان فصل اول در دستور احراق ادویه معینه باید دانست که احراق بجهة انفعال جسم

بود اگر جسم نیمجی باشد که اعراض بعد که حسیه را اصلا ترک نکند هرانینه مستعد للطبع خواهد بود واگر منافذ تنگ کند

سخیف الجسم متخلخل باشد بسبب احراق میل ببرودة میکند واز غایت احراق که بحد رماد برسد بالکلیه حدت او زایل

کرده واگر کثیف الجسم غیر متخلخل باشد از برودة میل بحرارة مینماید واحتیاج باحراق یا بجهة کسر حدت انجیر است مثل زاج

ویا بجهة تلطیف او ست مثل نمک ویا بجهة دفع سمیة است مثل افعی ویا بجهة رفع اجزاء غریبه است مثل بوره ویا بجهة تقویة

وسدیت فاست ویا بجهة شدة نفوذ ودر احراق اشیا شرط ست که دو جنس مختلف را با هم نسوزند مثل نمک وبوره

واحجار وامثال الغیر را احراق کنند بدون نباتات وحیوانات وحریر وصمغ را ادنی احراق کافی است وهر گاه مطلب جزء

جسم محرق باشد باید بعد از احراق او را شست والا بدون شستن استعمال نمود وتکلیس مشتق از کلس است وان

آهک است وهر چه مانند آهک سوزانیده شود بیوهر جسم صلبی که قابل سائیدن نباشد وبسبب احراق مانند آهک

قابل سحق کرده او را تکلیس گویند وتکلیس اتم از انست که احراق باشد ویا نه بدین دیگر احراق زرنیخ باید زرنیخ را بقدری

نخود ریزه کرده ودر کوزه که بگل حکمة گرفته باشند گذاشته سوراخ سهلی در سر کوزه بگذارند که بخار بیرون اید ودر اتش

گذارند

گذارند تا انکه دود سیاه برطرف شده سفید نماید پس از اتش بر دارند احراق زاجات بعد از انکه زاجات را صلایه کرده باشند

در کوزه نوی بطین الحکمة گرفته وبادر بوتة زرکوری گذاشته سر او را مستحکم نموده در اتش نهند چندان گذارند که سوخته

ورنگش سرخ گردد احراق بسد ومرجان ولؤلؤ وامثال ان هر یک را بقدر فلفلی ریزه کرده ودر کوزه سفالی بگل حکمة گرفته

ویکشب در تنور یا در تنور جا داده روز دیگر بر دارند احراق بلورو یاقوت وشب واحجار صلبه هر یک را بقدر نخودی ریزه

کرده در سفال نو یا بوتة گذارند ودر روی او را بسفالی یا بوتة دیگر بپوشانند سوراخی بجهة بخار باید گذاشت ودر اتش نهند بعد

سرخ شدن گذارده بیرون اورده در اب اندازند ومکرر همین عمل کنند تا بحدی برسد که زود از هم بریزد احراق ملح وسرب

بعد از انکه رصاص را ابتیار مهین وصفحهای باریک کرده باشند بر بالای هم چیده بر روی هر صفحه قدری گوگرد باید

هر صد مثقال پنج دانک زیاده نباشد پس با اتش ملتهب کرده با پارچه اهنی بر هم زنند تا خاکستر شود وچیزی از سرب وقلعی

نماند واز بخار ان محترز باشند که باعث غشی وهلاک میگردد وبعضی بجای گوگرد سفیداب کرده اند احراق صدف و

شبح وامثال ان در ظرف مطین کرده در تنور یا تنور بگذارند تا سفید گردد واز هم ریخته شود احراق نمک باید یکبار

بشویند وخشک کرده در دیگی گذاشته چندان اتش دهند که از جستن وحرکت کردن باز ایستد واگر نمک را بخمیر گرفته

در اتش چندان بگذارند که خمیر بسوزد بدستور خوبست احراق فولاد واهن وس هلیله وبلیله واملج را با اب سویق

بجوشانند واب ان را در ظرف مس کرده بر روی اتش نرم بگذارند وفولاد واهن وامثال ان را در صفحهای بسیار باریک کرده

در اتش سرخ نموده در اب هلیلجات فرو برند تا بجوشد وبکبار هر چه ثفل ان در تراب نشیند بر داشته استعمال کنند

ودر احراق اهن بجای اب هلیلجات بول گاو باید کرد واگر اشیای مذکور وسرب وقلعی را بدستور مزبور چند دفعه

اب هلیلجات وچند بار دیگر در بول گاو وتطفیه نمایند بهتر است احراق نقره باید که نقره را بسوهان ریزه ریزه کرده

وبا اب نمک در ظرف اهنی با اتش تند سوزانید وهر گاه خوب سوخته نشود قدری گوگرد بر او بریزند وبسوزانند

وگویند چون نقره در بوته گداخته قلعی داخل باشد بگذارند تا بحدی برسد که سائیده شود وتکلیس ان بطریق

حکمای هند انست که چند بار صفایح دقیقه او را بگوگرد وسرکه الوده با اتش تابند سرد کنند وچند بار دیگر در تو

سفیداب قلعی بگذارند پس بسوهان کرده در ظرف اهنی با نمک اب بسیار بجوشانند تا نمک از اب تحلیل رود وپس قدری گوگرد

بپاشید برهم زنند تا تکلیس گردد تکلیس طلا طریق حکمای هند که بجهة تناول تکلیس میکنند چند بار سرب را گداخته

در آب نوشادر ریخته صاف نمایند و طلای بیغش را چند دفعه گداخته در آن آب ریخته پس صفحهای باریک کرده
با زاج سیاه و سرکه آغشته در آتش گذارند و با نمک آب بشویند و با ربع ابحر سوهان کرده در بوته موم اسک
آلوده کرده بگذارند پس با ثلث آن زیبق در ظرف چینی با فرنج بسیار بسایند و بر روی آتش گذاشته بر هم زنند تا
زیبق از او مفارقت کند آنگاه بر روی سنگ سماق بحدی بسایند که چون اندکی از آن بر روی آب بپاشند در ساعت ته
آب نرود و حل شده باشد بدین جمیع احجار و فلزات جهت بنا و لعل نمودن همین مرتبه است و کمتر ازین مرتبه جایز نیست چه نفع
مقصود نخواهد بود و ضرر مظنون نیست **طریق دیگر** از سایر طرق بهتر بعد از غسل چیزی با و عمل نمایند که بتوان سحاق
نمود و مقتبس از صناعات است ابا مملت و ابقلی و ابملح الطعام و اب الجیر علقه صاف کشته هر یکرا علیحده بجوشانند
تا منعقد گردد پس دو جزو معقود از ملح نیم جزو از ملح معقود نیم جزو قلی معقود و دو جزو شمس بر آن داده کرده با یک
بسیار بسایند و باید در ظرف مزجج و بر روی آتش سحق کنند و بعد از آنکه خوب گرم شده باشد سحق یافته در سر دوف
در جای نمناک بگذارند تا ... برداره پس بدستور تشویه و سحق کنند و باز بجای نمناک اعاده نمایند تا سه چهار
مرتبه آنگاه در بوته کرده بحدی آتش دهند که بوته سرخ شود پس بعد از سرد شدن بسیار بسایند و با آب گرم گرد
بجوشانند و بشویند تا سایر اجزا از شمس زایل گردد در آفتاب خشک کرده سحق و استعمال نمایند و حقیر را ظن
آنست که اگر در حین تشویه و سحق تسقیه بعرق کوکر دو الهای یند کنند سریع الاثر گردد **احراق بوره** در ظرف
سفال کرده بر روی اخگر گذارند تا بسوزد **احراق القلقطار** در کوزه مطین یک شب در تنور یا در تون گذارند
احراق خبث الحدید ریم آهن را در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه کرده پس خشک نموده سحق
نماید **احراق مرمر** سنگ مرمر را اصلاح کرده با پیه تازه خمیر کرده بر روی اخگر چندان بگذارند که شعله وی
از هر طرف شود **تکلیس پوست تخم مرغ و زبد البحر و خزف** پوست تخم مرغ را با آب نمک مکرر بشویند و پرده‌ها
در آن را جدا کنند و نرم کوبیده در کوره کوزه گری و امثال آن چندان بگذارند که مانند آهک سفید گردد و کف دریا
و سنگ گچ و امثال اینها احراق باین دستور است مگر آنکه محتاج شستن با آب نمک نیستند و پوست تخم مرغ که جوجه
بر آورده باشد جهت ادویه عین مجربات است **احراق ابریشم و پشم و موی سر** بعد از ریزه کردن اینها بمقراض در ظرف
سفالین یا آهنی کرده بر روی آتش گذاشته چندان بر هم زنند که قابل سحق گردد و پشم و موی سر را شرط آنست که شسته

وشان کرده

و شانه کرده از او ریزه کنند **احراق عود** باید عود را سوهان کرده در ظرف سفالی چندان در آتش گذاشته که زغال گردد
احراق پوست کدو و حشایش و نحوه بدستور ابریشم است و هرگاه خواهند که خاکستر اینها را استعمال نمایند بیشتر
باید آتش داد تا خاکستر گردد **احراق سلحفاة** سنگ پشت را شکافته احشای او را بیرون آورده در کوزه مطین با تمام
در تنور بگذارند که سفید گردد **احراق خطاف** بچهای پرستو را بعد از ذبح از موی و احشا پاک کرده در کوزه مطین
با آتش تنور یا تون یک شب بگذارند که بسوزد **احراق عقرب** عقرب زرد اکبر علامت او لاغری و ضعیف است در شیشه
مطین یا در ظرف مس کرده در آتش معتدل تون یا تنور یک شب بگذارند **احراق ادب** جهت سنگ مثانه بدستور احراق
خطاف **احراق حیه** که جهت خنازیر معمول است مار خانگی سیاه را ذبح در کوزه مطین کرده در تون یا در تنور چندان
بگذارند که سوخته اصلا رطوبتی با او نماند و قابل سائیدن گردد **احراق سرطان** سرطان ماده نهری را سر و پا
جدا کرده احشا را اخراج کرده شکم او را با ابخار خاکستر چوب تاک و نمک بشویند و با ابحار مغسول نموده در
کوزه مطین یک شب در تون معتدل بگذارند که خاکستر نگردد و علامت ماده گی خرچنگ آنست که چون بر پشت او
سوزنی فرو برند رطوبت سفیدی ظاهر گردد و هرگاه سرطان را در ظرف مس بی قلعی در دوغی که آفتاب خورده اصل
باشد بسوزانند جهت گزیدن سگ دیوانه از مجربات دانسته اند **احراق سرطان بحری** بدستور نهری است **احراق قطران**
جهت سنونات در قدح مطین بطین الحکمه کرده چندان در آتش بگذارند که بنصف رسد پس بچوب باریکی آغشته
در هوا نگاه دارند تا خشک شود و الا باز اعاده با آتش کنند **احراق زجاج** یک جزو قلی را در چهار جزو آب حل کنند
و شیشه صاف را بر روی کفگیر آهنی گذاشته بر روی آتش اندازند تا سرخ شود و در آب فرو برند و مکرر چنین
عمل کنند تا شیشه ریزه شود و از سوراخهای کفگیر داخل آب گردد و اگر بدون کفگیر نیز مکرر در آب قلی فرو برند
بحدی که ریزه شود خوب است **فصل دویم** در دستور تشویه و تحمیص و تغلیه اگر چه الفاظ مذکوره مترادفند اما
چنین مفهوم میگردد که اکثر آنچه که بخمیر یا گل گرفته و یا در جوف چیزی گذاشته در آتش دفن کنند او را تشویه
گویند و هر چه بروغن و امثال آن و یا تنها بی زیاده برشته کنند تغلیه نامند و آنچه را بدون آتش دهند و یا در ظرف
گرم کرده او را بو دهند تحمیص گویند **تشویه انیسون و نمک و ثمر الطرفا** جهت سنونات و غیرها باید آنچه را
بعسل بیرشته در لته بسته لته را بگل حکمت گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند **تشویه اسقیل** پیاز عنصل

جا داده چندان

بخمیر کرفته در تنور بر بالای اجری بکذارند تا خمیر برشته شود **تشویه سقمونیا** محموده را در جوف به و سیب یا در
پوست تخم مرغ که ابیه و امثال ان کرده باشند و اگر شعر زیاده باشد بنهایتی در پوست تخم مرغ کذاشته و بخمیر کرفته در روی
اجری بر اتش نهند تا سقمونیا جوشیده مستوی کردد **تشویه چیپال کر** بلغت هندی اسم حب الملوک است
طریق حکمای هند بعد از مقشر کردن ان و بیرون اوردن پرده درون قدری بکل سرخ و کتیرا با التشویه ربع
او اضافه نموده در لته تری بسته لته را بخمیر کرفته به دستور در اتش تشویه نمایند و بی کثیرا استعمال نباید نمود
تشویه ازروت با شیر الاغ یا شیر دختران خمیر نموده بر شاخهای چوب کز تازه الوده در تنور معتدل بیاویزند
تا خشک شود و اگر بار دیگر سایده با سفیده تخم مرغ سرشته با چوب کز تشویه نمایند باعتدال اقرب تری
کردد **تدبیر تشمیزج** جهت ادویه عین و جراحات چشم که او در کیسه کرده با سرکین الاغ و اندکی کشنیز
خشک و زرا و یا نمر در اب بجوشانند تا پخته شود پس بیرون اورده مقشر کنند و اگر در جوف پیاز به دستور
سقمونیا تشوی نمایند باعث زیادتی نفوذ و تحلیل او میکردد **تقلیه هلیله** جهت سفوفات و غیرها دانه او را بیرون
کرده بکوبند و با ابیه بجوشانند تا ان را جذب نماید پس با روغن زیتون چرب نموده بریان کنند و احتیاط کنند که
نسوزد **تقلیه عفص** و امثال ان باید به روغن زیتون بریان کنند که تا زوشق شود و بلوط و غیره را بقدری که رنگ
ان تغیر یابد **تحمیص بزور** و ادویه جهت قبض عبارت از بودادن انچیز است باید ظرف سفال یا سنک را در اتش
خوب کرم کرده از سر اتش برداشته دوای مخصوص را در ان ظرف کرده برهم زنند بحدی که رایحه ان ظاهر شود
فصل سوم در غسل ادویه که تسویل عبارت از انست و غسل جهت تبرید است یا تعدیل یا تنظیف یا رفع
حرارت مکتسبه از اتش یا اشیاء محرقه **غسل ادویه حجریه** مانند یاقوت و شادنج و شبیه احجار مانند اثمد و اقلیما
و سنج و امثال ان باید انچیز را بسیار نرم سایده و در هاون و امثال ان کرده اب براو ریخته با هستکی برهم زده تا
هرچه مثل غبار باشد با اب مخلوط کشته به اهستکی در ظرف دیگر ریخته و درد را باز سایده و به دستور اب داخل کرده
تا مجموع مثل غبار کشته با اب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و بعد از ان روی ظرف دیگر رود و بعد از ان روی ظرف را
پوشانیده تا غبار داخل نشود و ته نشین کرده پس ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند **غسل لک** رنگ لاک را از چوب
و خاشاک ان پاک کرده بسایند و در پوشند و اخراج و شانید از اب او و اندک داخل ان درخالصی سایده کرده از دو الا برود

کنند

کنند و هرچه بماند به دستور با اب مذکور سایند همان عمل کنند و هر چه از وی الا که نشسته در اب ته نشین شده باشد
با طحونه خشک نموده استعمال نمایند **غسل موم و ادهان و دهن و امثال ان** که در اتش کداخته شود باید چند بار کداخته
و در اب صاف نیم کرم ریخته تا کدورت ان ته نشین کردد و انچه بر روی اب ایستد جدا نمایند و چون خواهند که روغن کنجد
را بخشنه که طعم ان تند شده باشد تازه کنند و ان را در ظرف بزرگ ریخته باید و عنب در ظرف کرده بالای چندان برهم زنند که تلخ اب
شود پس از روی اب بر دارند و با کلاب نیز همین اثر است و هر گاه تلخ و کلاب هر دو باشد اقوی است **غسل صبر** سنبل الطیب
قصب الذریره عود بلسان دارچینی اسارون مصطکی حب بلسان سلیخه بسباسه قفاح اذخر تخ ادخر جوز بوا هر یک
سه درهم نیم کوب کرده در دو رطل اب بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده یک رطل صبر را نرم سایده با ابی بجوشانند تا
بکذارند تا سفل او جدا کرده هرچه در ترابه نشیند خشک نموده استعمال کنند و بعضی اقسنتین بقدر ربع صبر اضافه
ادویه فرموده اند هرکاه صبر را به دستور اقلیمیا مکرر شویند رفع حرارت او یا بالکلیه میشود **غسل الطین** هر کل را که خواهند
در اب بقدری که او را بپوشاند خیسانیده پس برهم زده از کرباس بکذرانند و ته نشین را خشک نمایند **غسل نوره**
اهک را در ظرفی کرده اب براو ریخته با هفتاد بار تجدید اب کنند انکاه خشک نمایند **غسل مرداسنج** جهت امراض حاره مرداسنک
را با مثل او نمک نرم سایده انقدر اب براو ریزند که چهار انکشت بر روی اب ایستد و هر روز سه بار برهم زنند تا یک هفته
پس تجدید اب کنند به دستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل یوم بکذرد و بعد از ان خشک کرده استعمال نمایند **غسل شیرج**
روغن کنجد را با اب نمک بسیار برهم زده با اتش نرم بجوشانند پس از اب نمک جدا کرده با اب صاف بسیار برهم زده
بجوشانند و ان را از او جدا کنند **غسل سویق** ارد جو و امثال ان را که خواهند در معده تری نشود و نفخ اورد باید کرد تا
اب جوشان براو ریزند و بکذارند تا بر اید پس اب سرد براو ریخته جدا کنند **غسل لاجورد** جهت ادویه عین و کتابت و نقاشی اما
جهت ادویه عین به دستور احجار کافیست و جمعی از شامیین و متقدمین شرط ندانسته اند بلکه باعث ضعف عمل میدانند
اما جهت کتابت و امثال ان باید سنک لاجورد را بسایند و تسقیه با اب تازه نموده جوشانیده و اندک روغن زیتون اضافه
کرده به دستور احجار غسل داده و مکرر اعاده نمایند و غسل کنند تا مثل غبار کردد و باد و دیگر نیز میشویند **فصل چهارم**
در طریق اتخاذ و بعمل اوردن بعضی ادویه که رفتن بیالله که بسبب شدت تاثیر در علاج سنک مثانه و کرده بایزن اسم
نامیده اند بزری که چهار ساله باشد باید در فصلی که اول ذلک کرفتن انکور باشد ذبح نموده خون اول را اخراج و دا کذاشته

خون وسط زاد در دیگ و ظرف سنگ گذاشته تا منجمد گردد پس ریزه کرده بر پارچه پاکی بگذارند و روی او را از غبار بپوشند بعد
حریر و در افتاب خشک کنند و قدر یک مثقال او را با اب گرم که گرم باشد شراب واشال ان استعمال نمایند هر گاه ظرف سنگ بهم
نرسد سفالین نیز جایز است **تدبیر قراریح** که بترکی کلکلنک و قسمی از سیر بلغت اصفهانی است باید چند عدد او را ذبح در کوزه
کرده سر کوزه را بلند کنان بسته معکوس بر بالای بخار سرکه جوشان بدارند تا قراریح کشته شود و پرورده گردد انگاه
سائیده استعمال نمایند **تدبیر سلاحف** که ان بول بزکوهی است که در مسکن او جمع میشود باید او را در ظرف نوی کرده از اب
خار خسک و بول گاو او مقدار بریزند که او را بپوشانند و در افتاب یا در اتش گرم کرده دست تا الین صاف او را در ظرف چینی
کنند و بیست و یک روز در افتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد **اتخاذ ماء الزجاج** زجاج شامی و قلی را بالسویه در
بوتهٔ گداخته سود کنند و انچه مانند کف بر روی او باشد بردارند **حل عود مطرا** که نظر بر کوبید عود قماری را ریزه کرده
در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت ان کم شود و بعد از او مشک و عنبر و اشنه را نرم سائیده
عود را با ان چند بار اغشته کنند تا خشک گردد **اتخاذ لبن شیخم** هر گاه تازه او بهم نرسد که شیر از ان گرفته شود بدستور
سایر ستوغات باید پوست تازه او را بشویند و یا خشک او را در اب گرم بخیسانند و در افتاب گذارند تا اب غلیظ و لزج
گردد پس اب او را جدا کرده خشک نمایند **اتخاذ دخان الکندر** بجهت رو یا بنده سوی عربت و سایر ادخنه و دوده با
پارهای کنند و اشال ان را در زیر فتیله چراغ بر روی هم گذاشته بر افروزند و ظرفی مثل قدح یا طشت بر بالای او منکوس
نصب کنند و هر دودی که از ان جمع بگردد بردارند و بدستور تخم کتان و اشال او را بسوزانند و دوده بگیرند با انکه روغن
افتاد اتا فتیله سوخته دخان را جمع کنند و ضبط کنند **اتخاذ سوکهٔ هندی** که بلغت کابلی کوبند برنج را شسته بجوشانند
تا متهرا گردد پس صاف نموده در شیشه کرده چهل روز در افتاب بنهند تا ترش شود و بهمین طریق از سایر حبوبات سرکه
میتوان ترتیب داد **اتخاذ رب هلیله** و تربد و اشال ان که قند انگبین ان عمل قوی کند باید هلیله و اشال او را کوبیده در
اب گرم بخیسانند و بعد از دو سه روز افشرده صاف او را در سایه خشک نموده تا دایم که در جرم او طعمی باشد باز با
گرم تازه بخیسانند و بدستور صاف کرده تا طعمی در جرم او نماند **دستور حل طلق** باید در اتش سرخ کرده در
اب منطفی نموده بکوبند تا ریزه شود پس در کیسه کرباس مستحکمی کرده سنگ ریزها بقدر رفتی اضافه نمایند و کیسه
بقوت تمام بدست مالیده در اب گرم تا اب طبیخ با فلان بیفشارند تا مثل شیر از کیسه تراوش نماید انگاه ته نشین او را خشک

کرده

کرده استعمال نمایند **دستور حل طلق** باید تبر را سوراخ کرده مثل انبوبه مجوف او را خالی نموده طلق محلوب مملو ساخته سر
دهن انبوبه را با پارهای ترب مسدود کنند و در زیر سرگین تازه سه روز گذارند پس محلول او را اب سفیدی مشاهده
نمایند **اتخاذ رب بنفشه** جهت اصلاح پوست افیون و غیره افعال باید اب معصور تازه او را در سایه خشک کنند و
بدستور هر گاه تازه او را نباشد بنفشه خشک را خیسانیده چنانکه مذکور شد اب او را خشک کنند و همچنین است
اتخاذ رب گل سرخ و اشال ان و این از تصرفات حقیر است و در غایت خوبی عمل و اثار و قطر مقدار شربت و نظیر ندارد **فصل**
پنجم در اصلاح بعضی ادویه و حفظ بعضی از ان اصلاح دبق بعد از انکه دانه او را بیرون کرده باشند در هاون
با قدری روغن زیتون و اشال ان مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند و باین دستورات اصلاح مجموع ادویه شیره
دار چسبنده و هر گاه با دوایی که او را ترکیب کنند مغزها داشته باشد با مغزها بکوبند و بهترین مغزها جهت دبق مغز
بیدانجیر است **اصلاح بلادر** باید بلادر را قطع نموده و یا بنوک اهنی بسیار گرم او را بیفشارند تا عسل ان جدا شود و
با روغن گردکان یا روغن گاو بجوشانند و استعمال کنند و در دواء السنه و غیره که پوست بلادر داخل میشود
باید جهت اخراج عسل ان مبالغه نموده دست را بروغن گردکان چرب کنند تا دست را احتراق نکند **اصلاح ماذریون**
تازهٔ بزرگ ورق او را در شیر تر روز در سرکه خیسانیده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه و بعد از ان با اب شسته در سایه
خشک کنند و در استعمال مبالغه در سحق نباید کرد و با کثیرا و روغن بادام شیرین استعمال نمایند **اصلاح شبرم**
باید نکوبیده یک شبانروز در شیر خیسانیده و در عرض ان سه بار شیر را تغییر داده خشک نموده و هر گاه جهت او را رسد در
احشا و ماء اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در اب کاسنی و اب عنب الثعلب
و اب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و با قوابض سهل استعمال او جایز نیست **اصلاح ادویه جهت نشاط** مانند بیخ
شیبنی و بیخ شوکران و اشال ان که در غایت بوسنده و یا سفید باشند و باید بعد از نیم کوب کردن سه شبانروز در
شیر خیسانیده و مکرر تجدید شیر نمود پس خشک کرده در روغن بادام و روغن تخم کدو و روغن پسته یکهفته پرورد
و اگر انجیر جار باشد در روغنهای یا دزدا در روغنهای خارج پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند **طریق دیگر**
که معمول حقیر است و در غایت لذت مشاهده نموده انست که ادویه مکیفه را بعد از انکه دو سه روز در اب یا در عرقهای مناسبه
خیسانیده باشند بجوشانند در اب با جهت بعاجین با عسل بجوشانند تا بقوام رسیده ادویه ران معجون را با

او نبوشند و هرگاه در جوب استعمال کنند باید با بعضی از ادویه ان کار جوشانیدن رفع قوه ان نکرده بجوشانند تا اهم

انها را جذب کنند و انگاه با شیاف ادویه سوخته حب سازند دستور حفظ زهره حیوانات که تازه بمانند باید محل قطع

و مجرای ان را بخیاط مستحکم ببندند و در شیشه که عسل در او باشد بجوشانند انداخته نگاه دارند دستور حفظ پیه و مغزها

حیوانات که متعفن نگردد باید بعسل چند روز انداخته و بعد از ان شسته و خشک کرده و در لتکهای پیچیده دارند

او نجث و بد بو شود هرگاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن نمیگردد دستور حفظ شیاف ادویه بعضی را باهم جمع باید نمود

تا موجب بقای ان باشد مثل کافور و فلفل و براده اهن با اهن ربا و تخم مرغ را با نمک و شاه بیچ با زنجبیل و معدنیات را با غیر جنس او نباید

جمع نموده و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه حاره را در شیشه ضبط کنند باید ظرف

مربیجات و معجونات و لاتقو بحنها و کلها را از جای نمناک و افتاب نگاه دارند و باید داشت و ظرف قلعی حفظ روغنها و اکثر ادویه مفرده

و مرکبه بهتر است طریق دوم در دستور استعمال بعضی از ادویه طریق استعمال چوب چینی و ان بچند نوع است

یکی انفع طریق بود در امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظه مستعمل است دیگر بطریق قهوه و این در اکثر امزجه موافق و جب

غایلات و در هیچ مزاج مضر نیست دیگر نقوع و حلوا و سفوف اوست و هر یک مذکور میشود مخفی نماند که انچه بتجربه رسیده

دوای مفردی در هیچ باب بنفع چوب چینی مشاهده نکشته چه حقیر نفع بسیار در اکثر اقسام او موافق حال از احوال

نباشد و اینکه در بعضی مزاج و بعضی امراض مضر دانسته اند از عدم مراعات نهج مناسب علاج خواهد بود چه مخفا

محرور المزاج را بطریق استعمال شیرینیها و ادویه حاره مضرات و میرود از تبرید کثرة اب باطله مفلد چینی و صلابه

سدد احشا و اجوف ان و نخوردن نمک از دو جهت پسندیده نیست چه ترک عادت غیر مضار و اعتبار غیر معتاد مثل

شیرینی و ادویه حاره و باز اطراد لازم بار دو پس اگر امراض مزمن باشد ترک نمک اولیست و الا تقلیل باید نمود اما

دستور استعمال او بطریق چنانست که بعد از تنقیه بدن هر روز هشت مثقال تا ده مثقال او را اسیا ریار باریک

و دو قدح و نیم اب بوزن شاه جهانی که هفتاد و هشت مثقال باشد در دیک سنگ یا سفال یا مس بسیار کهنه

که دهن او را بخمیر گرفته باشد با آتش نرم بجوشانند تا بنصف رسد پس بر روی که چوبی نشسته اطراف خود را بلحاف پوشیده

دیگر را در زیر کرسی دهن بکشایند تا بخار او ببدن برسد و عرق نفس باید که بیرون لحاف بوده باشد تا با عث غشی و خفقان

و کرب نکردد و سر پا لذا زاب او و دا ترقب بهان کرم بنوشند پس خود را بلباس پیچیده استراحت کنند تا عرق خشک شود

واحتياط

واحتياط از هوا بسیار باید نمود و مجموع اب چینی را در عرض شبانروزی صرف کنند بعضی اکو بر نبات و نبات وقند

راسر و بجای اب و قدری الطعام با طبخ نمایند و باید اصلا اب در مدة خوردن چینی میل نکنند و بعد از فراغ بجای اب

چهار روز باید عرق بید مشک و کلاب و عرق کاوزبان و عرق ... زبان بحسب هر مزاجی بنوشند و قبل از یک هفته الیته

اب نباید خورد و بحمام نباید رفت و در اثنای خوردن چینی بحمام رفتن جایز است بشرط سرعت خروج و هم

چند ایام نخوردن اب زیاده باشد بهتر است و در تقریب مراعات بقیه و حالات شرط است و بعضی باهر روز بجای

و بعضی باهر روز دو وقتی و هرگاه علت در عضوی بود شامل تمام بدن نبوده باشد هر روز همان عضو را بخار

بدارند و چون خواهند که معلوم کنند که اب بنصف رسیده است یا نه تقید در وسط سرپوش دیک کرده بخمیر مسدود

کنند و نصف اب معقود با چوب چینی در دیک ریخته چوبی باریک را اندازه گرفته موضع انتها را که رقم موضع انتها

را التمه بپیچند بعد از ان نصف دیگر اب را بریزند و بعد از جوشیدن بقدری که بوقت امتحان رسد ان چوب را از ثقبه

سرپوش فرو برده ملاحظه موضع لته بپیچند نموده از رطوبت و عدم رطوبت لته مشخص سازند و بتجربه رسیده

که چون یکمن شاهی هیمه خشک کرده را بقدر چراغی بسوزانند اب بنصف میرسد و باید هر روز دیک چوب چینی را از

ازلای و در ده مطبوخ سابق را پاک کرده هر چه مطبوخ اشدد رنگش بسیار سیاه نگشته باشد اضافه چوب چینی

نمایند که باعث قوه ان میگردد و بعضی فرموده اند که باید یکبار جوشیده او را هر روز خشک کرده بار دیگر بدستور

سابق جوشانیده بنوشند و با عتقاد حقیر از بعد از فراغ چینی بجوشانند و بجای اب عرقها صرف بنوشند و بعضی

امراض مستحکم بغایت نافع و بهتر از کلاب و سایر عرقها است و مدة پرهیز اولا ان دو ماه و اکثر ان یکسال و متوسطان شش ماه

باید و در ایام پرهیز اجتناب از لبنیات سوای روغن و از جمیع ترشیها و سبزیها و میوه های تازه لازم است و شیرینی افراط

نیز خوب نیست و تا چهل روز جماع نباید کرد و اعراض نفسانی مثل هم و غم و غضب مفرط و حرکات غلیظه بغایت مضر است و انچه

بخاطر میرسد انست که پرهیز باید موافق علت و مزاج باشد چه محرور المزاج را شربه تادین و بعضی از بقولات بارده و ترشیها

خفیف داده اصلا ضرری مشاهده نموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهترین اوقات استعمال ان مبرود المزاج را

فصل بهار و محرور را اواسط پاییز است و سایر خواص و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد دستور اشامیدن

چوب چینی بطریق قهوه جوشانیدن او بهمچنانست که مذکور شد و مقدار او هفت مثقال تا بیست و اب ان تا منصف

که بنصف رسد و هیمه را پنج چهار یک نیز برا ابنصف میرسانند و شروط بر دستوریست که مذکور شد و نخوردن
اب و نرفتن حمام و نکردن جماع و امثال ان درین دستور اصلا ضروری در هیچ مزاج مظنون نمیکردد و قلت مقدار و کثرت
ان و کمی و زیادتی ان اب بحسب هر مزاج و هر علتی متفاوتست و کلیه باشد در ایام شرب اب او اصلا نخورد پس اکر اب
زیاده میل شود زیاده باید کرد و اکر کمتر خواهش کنند هیمه را زیاده بسوزانند تا اب کمتر از نصف بماند و قوتش قوی تر
کردد و اکر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا اب بیشتر بماند و قوتش کمتر باشد و این قاعده عظیمی است
بجهت توافق امزجه دستور نقوع چینی که جهت برودت المزاج و خفقان و ناقهین و تقویت اعضا و قوی و مزاج اطفال
نافع است و در فصل کرمی هوا موافق تر است چوب چینی را از یکمثقال تا هشت باید سوهان نموده و در عرقهای
مناسبه و ادویه موافقه شبانروز در شیشه و امثال ان خیسانیده و مکرر بر هم زده پس صاف نموده نوشد و هر کاه جهت
خفقان حار و امراض حاره باشد با صندل سفید و کشنیز خشک و کل سرخ بالسویه بقدر چینی در کلاب یا عرق
نیلوفر یا عرق بید مشک و عرق کاوزبان که چهل و پنج مثقال تا نود مثقال بخیسانند و هر کاه جهت برودت المزاج
باشد با عود و بادرنجبویه و زرنباد و امثال ان در عرق رازیانه و عرق بهار و عرقهای نخر و ماننده ان باید خیسانید
و با اشربه مناسبه در هر ابری بنوشند و همچنین هر کاه بجهت علاج عضوی دهند با دواهای مناسب ان عضو بخیسانند
و هر چه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم او را در عرق مناسب یا اب بقدر ضرورت خیسانیده بجای اب در ایام
شرب نقوع بنوشند و قدر چینی بجهت اطفال از یکمثقال تا چهار مثقال و جهت اطفال تا چهار مثقال تا هشت مثقال
باشد دستور استعمال حلوای چینی چوب چینی را از نافه کند از انیده با نشاسته یا شیره برنج و شکر و روغن
تازه حلوا سازند و اکر تسخین مطلب باشد دارچینی و زرنباد و تخم … و امثال ان قدری اضافه کنند و باید
از جرم چینی قدر شربتی زیاده از سه مثقال نباشد و استعمال جرم او جهت سده اکثر مضر است و نفعی که در چینی
متصور است با اب او است و انست که قدر معتدبه او را کوبیده و سه روز خیسانیده بجوشانند و حلوا را با اب او
ترتیب دهند و در معاجین عسل ان معجون را با اب او بقوام اورده جرم او را استعمال ننمایند و حقیر مشاهده نمود
که جمعی بجهت نفع عاجل جرم او را استعمال نموده بقدری منتفع شدند اما از احداث سده غافل و بعد از مدتی بعلل
ان رسیدند و سفوف ان جهت رطوبت مفرط معده و اسهال بلغمی نافع است دستور یاسمین عشبه در تشخیصات

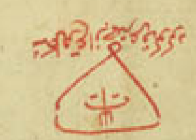
مذکور شد که عشبه اکثار یاسمین بر تیات وجون معرب ان بهتر است لهذا در این زمان یاسمین از قسم بطریق مخصوص
متعارف شده است و یاسمین بری این بلاد کمتر اثر دارد اما بان مرتبه نیست موافق بارد المزاج و مرطوبین و جمیع امراض
بارده نافع و مضر محرورین است و طریق استعمال انکه هر روز پنج مثقال ان بقدر یکجوی ریزه کرده با کلاب و عرق بید مشک
و عرق رازیانه هر یک نود مثقال یک شب خیسانیده و طریق چوب چینی بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده
سه حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری نبات نیم کرم کرده بنوشند تا دوازده روز و بعضی تا پنج باشاند و بعضی زیاده
از این تجویز کرده اند و پرهیز بدستوریست که در چوب چینی مذکور شد و اکر عضو علیل را بخار او بدارند نافع است و
تنقیه قبل از شروع از لوازم است و بعضی مجموع شصت مثقال او را جوشانیده صاف نموده و در عرض دوازده روز میدهند و بعضی قدر … سه روز را
جوشانیده سه حصه کرده سه روز می نوشند و حقیر را مظنون انست که موجب فساد ان کردد و هر روز جوشانیدن
و اکر سه روز خیسانیده باشند بهتر میدانند و موافق قاعده کلیه حکمای سلف است دستور تنقیه در قسم ثانی دستورات
در باب مطبوخات مذکور شد و قواعد کلیه مجملا در این باب مسطور است دستورات یاسمین فادزهر باید در دو ماه
اول بهار خورده شود و اول میزان نیز جایز است و تنقیه بمسهلات و مقیئات لازم است و چند روز باید که ماء الجبن خورده
بغذاهای لطیف اکتفا نموده روزی که فادزهر را تناول نمایند باید معده ممتلی نباشد و در سال اول یکدانک فادزهر
حیوانی با ادویه که مذکور میشود حب نموده سه حصه کرده سه روز بنوشند و قدری شربت نبات باید مشک بیاشامند
و هر سال قدری اضافه نمایند تا قدری او به یک مثقال و یکمثقال و نیم رسد و بعضی تا دو مثقال را جایز داشته اند و هر سال
بقدر نیم دانک و در مرطوب المزاج یکدانک زیاد کنند و قبل از سن چهل سالکی جایز نیست بلکه قبل از پنجاه و پنج و بعضی
سالکی نباید خورد و دو روز قبل و یکهفته بعد از خوردن ان از جماع و حمام و اعراض نفسانی و حرکات عنیفه
و ترشیها و شیرینیها اجتناب نماید و اسایش و تفریح لازم باشد و فادزهر و مروارید را بسنک سماق بسایند
با … حب سازند طباشیر مروارید یاقوت از هر یک نیم مثقال عود قماری … صندل سرخ و سفید هر یک
چهار دانک مصطکی یکدانک عنبر اشهب مشک هر یک نیم دانک ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد با نبات بقوام
اورند و بسرشند و نزد حقیر اولی انست که فادزهر را با معاجین مناسبه ترکیب کرده کاهی بقدر حاجت تناول نمایند
و شرب مقدار کثیر او در دفعه واحده باعث احتراق مفرط اخلاط است و الله اعلم بالصواب دستور استعمال ماء الجبن

جهت مواد محترقه سوداوی و حدت صفرا و تنقیه کردن و تفتیح مواد و سده و اسهال نمودن مواد محترقه و ترطیب اعضاء
امراض سوداوی مستعمل است بر این نسخ زاغ چشم زاکه از ولادت او بیگاه گذشته باشد تعلیف با سفاناخ و کاهو و شاهتره
و خبازی و قصیل و بقول بارده کرده هر روز نیم صد و هشتاد مثقال شیر او را که دو رطل باشد در دیگ پاکی جوشانیده
در اثنای جوشیدن پانزده مثقال سکنجبین ساده و یک مثقال سرکه در آن ریخته با چوب انجیر که پوست از آن باز کرده
باشند بر هم زنند تا شیر بریده شود آنگاه از پنیر صاف نموده شب در جایی بگذارند که ته نشین کرده روز دیگر نود مثقال
صاف او را با سکنجبین افتیمونی از ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه کرده نیم گرم به سه دفعه بنوشند
فاصله مابین هر دفعه نیم ساعت تا یک ساعت و غذا را بعد از چهار پنج ساعت تناول نمایند و سفوف سودا که در باب
سفوفات مذکور است در امراض سوداوی هر روز با آن استعمال نمایند و در رفع سده و امراض سوداوی و صفراوی
با ادویه مناسبه و بعد از هر سه چهار روز از حبوب مسهله موافقه بنوشند و روز مسهل و روز قبل نخود آب و شوربای
فربه شوربا و شله پلاو و امثال آن تناول نمایند و بعضی از اطبا را دستور است که بعد از صاف کردن ماء الجبن با نیم مثقال
نمک جوشانیده کف گرفته استعمال نمایند و بجهت ته نشین شب نباید گذاشت دستور اول بهتر است و سکنجبین افتیمونی در
باب اشربه مذکور است و هرگاه امراض صفراوی و سده را استعمال کنند بجای سکنجبین بزوری بارده و معتدل باید کرد
و اجتناب از لبنیات و غذاهای غلیظه و نفخ و حلویات و ترشیهای شدید الحموضه لازم است و هرگاه ترتیب عضو مقصود
باشد شیر را با پنیر مایه حل و ترتیب خاده آب او را بدون جوشانیدن با اشربه موافقه بنوشند و هرگاه شیر نیم از نصف
از شیر گاو نیز جایز داشته اند و هرگاه افتیمون را با تمر هندی یا آلو بخارا در ماء الجبن خیسانیده بنوشند در اسهال سودا
عمل است **دستور اشامیدن شیر شتر و شیر الاغ** در تشخیصات در طی ذکر لبن مذکور شد و شیر شتر در استسقای
زقی و طحلی با بول او و صلابت نافع و مسهل زرداب و مفتح سده جگر و سپرز و رافع ضیق النفس بارده است و وزن حقنه
آن نیز طحلی عمل است و چون با ترنجبین و اشربه بارده و معتدله بنوشند اول ربع رطل بیاشامند و هر روزی بیوقیه
اضافه نمایند تا حدی که بطبع گران نیاید زیاده کنند تا تجاوز از یک رطل کرده بعد دو رطل رسد و هرگاه طبع بجذب
نا بعد نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد و مادامی که بول صاحب امراض بقدر شیر و زیاده از آن دفع شود وزن
[illegible]
[illegible] باید کرد و جهت رفع نفخ و دانک سکنجبین تناول نمایند و اگر اقتصار غذا و آب باو کنند و غذای

دیگر و آب

دیگر و آب نخود نوشیدن بهتر است و اگر اطلاق زیاد کند که باعث ضعف شود دیگر روز بنوشند و در روز ترک کنند و مقویات
قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرص زرشک قابض و امثال آن اضافه نمایند و تعلیف شتر بجهت تبرید کاسنی و مارچوبه
و نیل و کشوث و امثال آن نمایند و بجهت تسخین قاقله شور و نامیه و کنگر و درمنه و کرفس و رازیانه و شبت و مانند آن
دستور اشامیدن آب شاهتره هرگاه جهت مواد سوداوی باشد با سکنجبین افتیمونی و حبوب موافقه آن بنوشند و
جهت تفتیح سده و تصفیه خون با سکنجبین بزوری ساده و شربت عناب و امثال آن استعمال کنند و ترنجبین و شیرخشت
و فلوس خیارشنبر و گلقند آفتابی و عرق بید مشک و حب خاجه در صورتی اضافه کنند شاهتره را باید کوبیده بابلو
صاف نمایند و با قدری پوست هلیله زرد جهت رفع ضرر به سپرز بگذارند روز دیگر صاف او را بقدر [illegible] مثقال تا شصت و
پنج مثقال با ادویه مذکوره بنوشند و حبوب مسهله را قبل از و بعد به ساعت میل کنند و اگر خواهند اجزاء مسهله را مثل هلیلجات
و افتیمون و تربد و غاریقون و امثال آن شب در آب او خیسانیده صاف نموده بنوشند غذا نخود آب و آش جو با شکر یا با تمر
عجب خاجه تناول نمایند **دستور اشامیدن آب کاسنی** جهت تبهای دموی و صفراوی و تفتیح سده جگر و عرق النساء باید که شور
شاهتره آب برگ او را فشرده گرفته جوشانیده کف آن را گرفته و امثال کند و شب بگذارند روز دیگر صاف او را از چهل و پنج مثقال تا
هفتاد مثقال با ترنجبین و شیرخشت و اشربه مناسبه بیاشامند و بجهت تفتیح ادویه مفتحه مثل سکنجبین بزوری ساده و بجهت
اخراج صفرا ادویه مثل هلیلجات اضافه کنند و صاحب صغار را آب کاسنی مضرات و هرگاه برگ کاسنی تازه بهم رسد و بیخ
باشد پوست بیخ تازه او را مثل خیار طحر ریزه کرده تا بیست مثقال او را در عرق کاسنی و امثال آن خیسانیده با ادویه مذکوره بنوشند
وجه آب کاسنی تازه را جوشانیده کف گرفته با گلقند و سکنجبین بنوشند جهت تب ربع که از احتراق صفرا باشد مجرب است
دستور اشامیدن آب برگ بید که معمول قدما است و جهت مواد بلغمی و صفراوی و دموی و سوداوی و تفتیح سده و تقویت
و آلات تنفس نافع دانسته اند و بهتر از آب کاسنی و آب شاهتره در مواد مرکبات است و صاحب [illegible] نافع و مفید در اکثر مواد
تجربه نموده برگ بید را کوبیده و آب او را شب گذاشته روز دیگر از بیست مثقال تا سی مثقال او را با حلوای شکر بنوشند
دستور اشامیدن آب کدو جهت تبهای دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرسام حاره و ترطیب مزاج و رفع عطش
نافع است کدو را با خمیر آرد جو گرفته شب در تنور یا تنوره بگذارند و روز دیگر ته کدو را سوراخ کرده افشرده آب او را بگیرند
و از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال او را با ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر و گلقند آفتابی و سکنجبین و تمر هندی و

ملیّنات و امثال آن بحسب احتیاج بنوشند و چون از جهة لطافت در امزجه که صفرای محترقه بسیار غالب باشد مستحیل
بصفرا میگردد بنا علیه با امتحان مزاج با مکثفات و ترشیها استعمال باید نمود **دستور آشامیدن آب خیار**
که در منافع مانند آب کدو است و مستحیل بصفرا نمیشود خیار تازه را بدستور آب کدو بعمل آورند و آب خیار دسته
زده و ترش شده را الا هفتاد مثقال جهة اطفای حرارة خون و صفرا تنها یا با شکر و اشربه مناسبه بنوشند و جهة اسهال
نمودن با ادویه مناسبه آن **دستور آشامیدن کشوث** که در اصفهان سنغار گفته و آن قسمی از اقسام شیر (?)
و سرکه دران قسمی از سکنجبین بزوریست و جهة تقویة معده و جگر و دم و رفع استسقا و جهة سده احشا و پهنای کبد
بغایة نافع است و نسخه معمول مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی که حقیر نیز تجربه نموده مجربست باید پوست بیخ رازیانه انیسون
تخم کاسنی بیخ کاسنی رازیانه تخم خیار تخم خیارزه که بلغة اصفهان تخم کلوندج نامند تخم کشوث تخم خربزه کوملانا از هر
سه مثقال بغیر تخم کشوث و کل آن سایر اجزا را نیمکوب کرده در آب بخیسانند و روز دیگر بجوشانند آب آنرا با شکر
شقال بقوام آورند و هر روز ده مثقال آنرا با شیره تخم خربزه و تخم کاسنی و امثال آن بنوشند و بعد از هر ...
مسهل موافق علة خصوصا حب مسهل تناول نمایند و در ایام شرب این شربت و چند یوم بعد از او از برنج و نان اجتناب
واجب دانند و هرگاه جهة مبرود المزاج باشد تخم کرفس سه مثقال اضافه اجزا نمایند و با شیره رازیانه و امثال آن بنوشند
و هرگاه با سرکه ترتیب دهند اجزا را در نود مثقال سرکه بصد و هشتاد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد
پس با شکر بقوام آورند و هرگاه با قرصها مناسبه استعمال نمایند اسرع التاثیرات **طریق سوم در گرفتن عرقها**
و آبها و روغنها دستور گرفتن عرق کوکرد که اهل صنعت ماء العروس نامند در غایة حرارة و یبوسة و مفتح اعضا
و شدید النفوذ و ملطف و جالی و مفتح و جهة مبرودین و مرطوبین نافع و در تحلیل و تلطیف طلوات قوی الاثر است قندیل
شیشه دهن فراخ باید چنانکه چراغدان تغاری لب و باشد معکوس نصب نمایند و در زیر چراغدان ظرفی بگذارند که قطرات
زیاده از قطره دهن قندیل باشد تا هر عرقیکه از لب قندیل چکد در آن ظرف رود و آن ظرف باید چینی یا مزجج باشد و تنگ
را اندک عرق بیاورند تا از یکطرف آن روغن بچکد و در چراغدان بجای پیه کوکرد ها ریخته کوکرد شعله بر او زده تا
دود کوکرد در قندیل بجهت مستحیل بعرق گردد و باید شعله او بیرون قندیل نرسد و پیوسته کوکرد در چراغدان کنند که
منطفی نگردد و از هوا محافظه تمام باید نمود که از خارج داخل قندیل نشود و قندیل را اصلا حرکت نباید داد و ما بین باریز چراغ



دان و ظرف تحتانی و جنبی باید گذاشت که پا بیرار بعرق جمع گشته ملاقات نماید مثل سنگی صلب یا شیشه و نعلبکی چینی که معکوس
گذارند و هرگاه قندیل شیشه بهم نرسد کاسه چینی لعل میتوان تعبیه نمود و اگر قندیل ضخامت نداشته باشد تاب شعله یا دود
بیرون او را بگل حکمه باید گرفت و چون عرق مجموع مخلوط بدوده میگردد هرگاه که خواهند که رفع سیاهی او شود عرق
مزبور را در قرع کوچکی موافق مقدار عرق که ثلث و ربع او را مملو سازد باید کرد و انبیق را استحکام نموده با آتش خاکستر
دادن بسیار نرمی تقطیر کنند و این از تصرفات حقیر است **دستور گرفتن عرقی که مسمی است بعرق الحیاة** از مخترعات
حقیر است و در جمیع منافع بهتر از شراب است و مسکر نیست چه در ترکیب آن مراعات بلیغ شده که مانند شراب تعفنیه
و تقویة باه و تقویة اعضاء رئیسه و قوة هاضمه و سایر قوتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و با قوة تریاقیه باشد
مفتح و مفرح و مسمن و جالی و ملطف و منور و مشتهی و مسکن عطش بالخاصیه در جمیع امزجه است و بحرارة و یبوسة
شراب نیست و در رفع علل احشا بیعدیل و قوی التاثیر است و بر واقفان امزجه و خواص ادویه و مقدار شناسان مقدار
شربات تا اجزای آن و حسن ترکیب مستخرجات ارواح لطیفه عقاقیر از اجساد کثیفه و دانایان مصلحات شرب غیر ترتیب آثار
مذکوره آن مخفی نخواهد بود سیب و زردک هر یک دو من شاه بعد از طبخ بلیغ با دو من شکر و صندل سفید رنگ کرده
گل سرخ گل گاو زبان بادرنجبویه رازیانه دارچینی کبابه سعد که بترکی طپلاق گویند بهار نارنج گل سنجد هر یک صد
پنجاه مثقال برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنج شیرازی و الا برگ و پوست نارنج سیصد مثقال جوز بوا و سوکره ریشه
و الاکوئی سنبل الطیب هیل بیبا سه هر یک هفتاد و پنج مثقال نیم کوب کرده اضافه نمایند سوای برگ نارنج و ترنج که
روزی که عرق کشند باید کوبیده مخلوط نمود و علف هندی از جمله مثقال تا هفتاد مثقال و مجموع آب تا شش من باید
یا آنکه زردک را جوشانیده تا ترش و متعفن نشود پس داخل کرده هر روز مکرر بر هم زنند تا مانع جوشیدن آن گردد
و در هوای گرم تا هفت روز بگذارند و در هوای سرد تا ده روز و هر چند که آب تر باشد قویتر میشود پس بدستور
گلاب عرق بکشند و اگر عنبر یا دهن بچه بند بهتر است و در روغن این عرق قند رغایت خوبی و عطر بر شاهد شد
و چون بعد از عرق کشیدن ثفل او را با یکمن و نیم شکر مخلوط کرده بعد از سه چهار یوم با اضافه پوست ترنج یا نارنج
بقدر نیم من باز دیگر عرق بکشند همان آثار و منافع است **عرق چوب چینی** جهة تقویة اعضا و قوتها و تفریح
و تلطیف اخلاط غلیظه **قاعده کلیه** است که او را باده و مثل او از مجموع گل گاو زبان و بادرنجبویه و گل سرخ

و دار چینی و گلاب و امثال آن سه روز در ظرف مثل مجموع خیسانیده عرق بکشند و ثفل او را بکوبند و در عرق بخار دهند و

دار زیانه عرق

بخیسانند و بدستور تقطیر نمایند و عرق دارچینی و بخار چهار مقابل ثقل آن باید **دستور گرفتن عرق نمک** که گرم و خشک
و لطیف و محلل و مجفف رطوبات بود در ترشی و تندی کمتر از عرق گوگرد و محلل و منقی و مدر و باعث لاغری بدن است
نمک طعام را کوبیده در قرع مطین بقدر نصف او کرده با انبیق تقطیر نمایند و قواعد قرع و انبیق و کوره و سایر احکام
آن در طریق پنجم مذکور است **دستور گرفتن روغن اجر** و خواص او در ادویه مفرده مذکور است و بالجمله در غایت لطافت و
محلل و جهت نزول الماء و علل بارده بی عدیل است و آجر سرخ ابتدا را بقدر درهمی ریزه کرده در آتش سرخ کنند و در روغن
زیتون اندازند تا روغن را جذب کند پس از روغن بیرون آورده نرم کوبیده در قرع مطین داخل کنند و گلوی قرع را بلیف
خرما و امثال آن مملو سازند تا در حین منکوس کردن آجر کوبیده از قرع بیرون نیاید و کوره دو طبقه ترتیب دهند
باین صورت که وسط طبقه بالا ثقبه داشته باشد بقدری که گلوی قرع منکوس از آن بیرون آید و قابله که در طبقه



تحتانی است بدهن او رود پس قرع را منکوس در طبقه بالا نصب کنند و با سرگین کار و امثال آن قرع را پوشانیده آتش
بجمیع اطراف بر افروزند تا روغن از قرع بقابله چکد **دستور گرفتن روغن نی** که بجهت درد مفاصل و التیام زخمها و
عضلات و دراموی بغیر بسیار دخیل است نی زرد شده که تمام خشک نشده باشد بند بند جدا کنند و در روغن زیتون
که چند روز بگذارند تا قدری چرب شود اخذ کنند بطریق روغن اجر با قرع منکوس تقطیر نمایند **دستور گرفتن روغن حبوبات**
گندم و جو و شونیز و حلبه و نخود و امثال آن باید بعد از کوبیدن حبوبات بدون پختن بدستور مذکور در قرع مطین کرده
منکوس نصب نموده **دستور گرفتن روغن عود و صندل و اخشاب** بعد از آنکه اخشاب را ریزه کرده در گلاب
و امثال آن مانند روغنهائی که مقصود باشد مثل روغن بادام و پسته و بان خیسانیده باشند در قرع بدستور روغن
منکوس تقطیر نمایند هرگاه در آب و گلاب و امثال آن خیسانند یکشبانه روز کافی است و در روغنها زیاده بر سه روز
باشد بهتر است و چون روغنهای مزبوره را خواهند که سیاهی و دود آن زایل گردد بازای هر رطلی یک رطل آب صاف و
یکوقیه نمک کرده کان و نیم وقیه نمک که با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب بنصف رسد پس سرد کرده
روغن را از آب جدا کرده و باز بدستور عمل نمایند تا سه دفعه و زیاده بر آن **دستور گرفتن روغنهای خوش بوی**
مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر گلها باید بادام را مقشر نموده و با بنفشه و بید مشک و مانند آن در کیسه کرباس کرده

بدست مالید

بدست مالیده و بعد از جذب رطوبت بادام خشک نموده و باز با تازه آنچه بدستور بدست مالیده و تکرار عمل تا حدی که
چون بادام را ریزه کنند اثر رنگ یا بوی آنچه در وی ظاهر گردد و بعد از آن خشک کرده بکوبند و اندک آب پاشیده
گرم کرده بفشارند تا روغن جدا شود و هرگاه با گل سرخ بدستور این عمل نمایند بغایت روغن معطر شود و همچنین با صندل
و امثال آن میتوان ترتیب داد و بجای بادام کنجد مقشر و پسته و فندق و امثال آن میتوان کرد **دستور گرفتن روغن و**
لبان که بفارسی حسن لبه گویند و روغن مصطکی و حل جمیع صموغ و آن بقدر مضاعف میشود و آن عبارت از دو دیگ
کوچکی آب داشته باشد و بر روی آتش باشد تا آب در او جوش زده و دیگری در میان آب بوده دوای مقصود را داشته
باشد تا از حرارت آب جوش آنکه ... روغنی که در آن پیاله است حل شود و همچنین است حل زفت و مومیائی و امثال
آن پس عنبر و امثال آن را ریزه کرده با روغنی که خواهند در آن مخلوط نموده در پیاله چینی و امثال آن گذاشته پیاله
را در آب جوش گذارند و بهم زنند تا همه حل گردد و هرگاه حل نفط و سیلان عنبر و نفت و غیره مطلب باشد بدو روغن
در پیاله مضاعف گذارند تا سیال گردد **دستور گرفتن روغن تخم مرغ** بدستوریست که زرده تخم مرغ پخته در تابه
بهم زنند که قریب بسوختن شود پس افشرده روغن بگیرند و بطریقی که بقرع و انبیق گرفته شود در طریق پنجم مذکور است
دستور گرفتن روغن گوگرد جهت درد مفاصل و مواد بارده نافع و محلل و ملطف قوی است و صنایع سطح ظاهر او است
بلون رابع و گویند در اعمال الطریق پنجم دخل عظیم دارد گوگرد صاف شفاف را نرم سائیده در قدح مطین کرده بر روی آتش
نرم گذاشته بشیر تازه تسقیه کنند تا دو چندان یا سه چندان او را جذب کند پس در کفچه آهنی طلا دار بر افروزند
و اندک اندک نگاه دارند تا روغن از لب کفچه داخل ظرف دیگر گردد و باید بعد از بر افروختن گوگرد کفچه را در روی شعله
بدارند تا اشتعال نیابد **عرق قرنفل** جهت تحلیل رطوبات و ریاح و تقویت اعضای رئیسه و معده نافع و از عطریات مشهور است
بهار سنجد بهار نارنج نارمشک دوالک صندل سفید ... حسن لبه سنبل الطیب پنج سنبل سعد که طیلاق
۳۰ ۳۰ ۱۰ ۱۵ ۱۵ ۱ ۱۵ ۷۵ ۷۵ ۷۵ ۷۵
گویند عود قماری میخک سائیده بهار انگور علف هندی سوسن پوست نارمشک بقدری که مقدور باشد در عرق بهار
۳ ۱۵ ۷۵ ۷۵ ۲۵ ۲۵ ۱ ۷۵ ۷
و گلاب و عرق صندل و امثال آن بقدری که چهار انگشت بر سر آید خیسانیده عرق بکشند و بر دهن انبیق عنبر بر بندند و
قابله مشک قدری بپاشند **دستور گرفتن تیزاب فاروق** که مستعمل صناع است و جدا کننده طلا و نقره است که با هم
مخلوط شده باشد چون بکار خواهند برد باید سه چندان مغشوش باشد در زجاج مطین با آتش ملایم بجوشانند

پس قطعه مس در آن اندازند نقره از طلا کشته ببالا آمده بر مس ملصق میکردد و طلای خالص ته نشین میشود و

امور معالجات جهت بردن کوشت زیاد و بهق و جرب و حکه غیر منقرح و رفع آثار جلد مستعمل است و در بعضی اعمال الطرق

بجهت نهایت موثر دانسته اند زاج لاری که زاج سیاه کویند و آن چون اشیا را سیاه میکند از ین جهت باین اسم می نامند و لا

رنگ و مایل بزردی و سبزی و بعضی بسرخی است در هر جزو او را با یکجزو شوره صاف بسیار نرم سایید بقرع مطین و انبیق

تقطیر کنند و باد ره دیک ریک و خاکستر و غیر مطین بعمل آورند و کویند جوهره در قرع زیبق [illegible] از این آب بقدر ثلث قرع

اضافه نمایند زیبق را مکلس میسازد و بجهت **دهن الشعر** و دستور که نقل او [illegible] رغایت جلا و انصباغ و مفتح و معالج

سریع النفوذ در جهت رویانیدن موی مجرب و نافع و در اصلاح معادن و ثبات آن دو آب [illegible] دانسته اند و طریق اخذ او را

مختلف بیان نموده اند و حقیر دو قسم او را که مسموع [illegible] بیکری [illegible] ایراد نموده اما مسموع قدر آن دستور آنکه موی سر

حیوانات را با صابون و اشنان شسته از چرک پاک سازند و با آب سرد تطهیر دهند و بعد از خشکی بمقراض بسیار ریزه

کنند که شبیه با بریشم مقرض کرده و یکجزو [illegible] صاف زرد در یکجزو شنجرف سحق بلیغ بر روی سنگ صلایه نموده با [illegible]

کوکرد نمناک ساخته با قرع انبیق تقطیر نموده مقطر را تا سه بار دیگر با ثقل او سایید و با [illegible] عقیق مشاهده کرده

پس مقطر و ثقل هر یک را با [illegible] استعمال نمایند و بعضی تقطیر او را تا هفت بار فرموده اند **دستور دهن المغوث**

که از محلول او کرفته میشود آهک آب ندیده صد و بیست مثقال با ملح القلی دو چندان او سایید در یکجا از

صد مثقال آب جفت [illegible] ریزند و در آفتاب یا خاکستر کرم بکذارند و بعد از هر دوازده ساعت بحرکت علقه [illegible]

حصه دیکر را بر ریزند و هر حصه پنجاه و سه مثقال است آنکاه در نهایت احتیاط بحرکت علقه صاف نموده که اصلا چیزی

در آن نماند و این آب مسمی بماء الراس است پس از شعر بمقراض مغسول و کلس البیض و نوشادر مصعد آفتابی

بالتسویه با همدیکر بسایند و بوزن اشیای ثلثه از آن آب اضافه کرده در شیشه را با کچ استحکام فرموده سه هفته

در سرکین تازه اسب دفن کنند تا اجزای شعر حل کشته اثری از شعر نماند بعد از آن بدستور معمول تقطیر نمایند

و بعضی تکرار تقطیر را با ثقل او موثر دانسته اند و اقل تکرار سه مرتبه است و اکثر هفت بار و ترتیب ملح القلی

و امثال آن در طریق پنجم مذکور است **طریق چهارم در ساختن کل حکمت و ادویه مصنوعه** صنعت کل حکمت جهت

استحکام ظروف که تا بآتش [illegible] دارند کل کوزه کر را که خاک دست کویند باید که از ریک پاک کرده در آب حل نمایند تا

رقیق القوام

رقیق القوام کردد و این اجزا را بقدر نصف کل اضافه کرده با سرکین چهار روز مکرر بهم زنند آجر کوبیده سرکین بخته اسب خبث

الحدید پخته کل خطمی موی بمقراض کرده با آب نمک بسرشتند **نسخه دیکر** که مولف تذکره بطریق اتمام دانسته است

موی مقراض کرده نمک طعام زکال خطمی خبث الحدید پوست تخم مرغ مکلس هر یک یکجزو کل یا کیوه دو جزو **نسخه دیکر**

که وجیز و کثیر التاثیر است و مکرر بتجربه رسیده خاک کوزه کر را با قدری کاه کوبیده و نمک مسحوق و خاکستر بخته با آب

خمیر کرده استعمال نمایند **ساروج الحکمه** جهت شد وصل و غیره مستحکم است و مولف کتاب میکوید که خاکه را تقریبا اشد

مستحکم ترین چیزها دانسته است خبث الحدید و کچ را بالمناصفه با خون کوسفند سرشته استعمال نمایند و حقیر بجای

کوسفند سفیدی تخم مرغ و کاهی با آب سرشته کرده و کاهی شیر و بغایت مستحکم مشاهده نموده است و دو شق و وصل قدح

و قرع و انبیق نمک مسحوق با سفیدی تخم مرغ و کچ پخته با آب سرشته و بدستور با سفیدی تخم مرغ بسیار آزموده است

و بدستور آهک آب ندیده با زرده تخم مرغ [illegible] اشیاست خصوصا چون آهک را با قدری پنیر [illegible] کوبیده

باشند و بجای سفیدی تخم مرغ و زرده آن شیر در جمیع مذکورات بدل میشود و سریشم پنیر در اتصال چینی شکسته

و غیره مکسورات از احجار و زجاج و غیرها بغایت ایست که هر کاه [illegible] بموضع دیکر شکسته مکان موصول

بان منکسر نمیکردد **عمل شنجرف** زیبق پاک هشت جزو کوکرد دو جزو با هم سایید در شیشه مطین بطین الحکمه که سه

مرتبه مطین کرده باشند بقدری که نصف شیشه را مملو کند باید کرد و دهن شیشه را بساروج الحکمه دو سه مرتبه

مسدود نموده بعد از آن بکل حکمت بپوشانند و در دیک ریک با خاکستر تا کردن پنهان نموده آتش دهند که بمحل تصعید

رسد بقدر دو شبانه روز زیاده از آن تا پنج روز در تحت دیک بر افروزند و بعد از سرد شدن دیک و کوره شیشه را

بیرون آورند و این را شنجرف مصری خوانند **شنجرف هندی** [illegible] سیماب و کوکرد مساوی و چون سحق [illegible] یا ده از آن

سحق و اعاده آتش کنند و در هر دفعه زبانه آتش را بقدری بیفزایند تا بچهار [illegible] اسرار مکتوم است

شنجرف رومی سیماب دوازده جزو کوکرد هشت جزو با هم بسایند پنج جزو زنجار سوخته اضافه نموده بدستوری که مذکور

شد معمول دارند **شنجرف زنگانی** سیماب را با مثل او [illegible] سایید بعمل آورند **عمل زنجار** اصل او از مس و سرکه است

که صفایح مس را در سرکه کنند [illegible] یا بکدیکر بسایند تا [illegible] سرکه حل شود و یا صفایح را در سرکه [illegible]

در مکان نمناک دفن کنند **زنجار الصاغه** یکجزو براده مس را با شبه یمانی و بوره سرخ و نمک بالتسویه از مجموع ثلثه بقدر

عشرا و بپوشند در ظرف مس یا سرکه تند بسایند و هرچند خشک شود باز بسرکه تر کنند قسم دیگر که الطف اقسام است
را سحق مغسول زنگار باشد اول نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطرات سرکه بسیار تند بر او چکانیده
سحق کنند تا مثل خمیر گردد پس روی او را با پارچه نازکی بپوشند در آفتاب خشک کنند و باز بدستور سابق با سرکه بسایند
و تکرار عمل نمایند تا همه آن زنگار گردد عمل راسخت که عبارت از مس سوخته است و روسختج نامند و یک طریق آن در فصل
احراق مذکور شد بدستور دیگر آنکه مس را صفایح بسیار رقیق کرده در دیگی بر روی هم چیده و بعضی عشر آن گوگرد
مع الملح المناسب بر صفایح و مابین آن پاشیده و دهن دیگ را استحکام کرده یک شبانه روز در تنور بگذارند تا مجموع سوخته
شود و هرگاه زودتر خواهند باید مس را گداخته و کبریت و امثال آن بر او پاشیده در سرکه تطفیه نموده بدستور تکرار
عمل نمایند تا سوخته گردد عمل اسفیداج با احراق و بتعفین میباشد اما احراق باید قلعی یا سرب را صفایح کرده در
ظرف سفالین مطین در تنور یا تون احراق نمایند و بدستور سرب را در ظرف سفالین گداخته با کفچه آهنی بهم زنند تا
مانند خاکستر گردد پس در دیگ یا کوزه سفالین مطین کرده بگیرند و آتش دهند تا سفید شود و هرگاه تمام
سفید نشود باید بقدر یک سیر که کهنه تر آن بهتر باشد و یک هفته بگذارند و اما تعفین باید بر صفایح قلعی و سرب
انگور را با دانه او کوبیده تا لیده و در ظرفی کرده در مکان نمناک گذاشته تا همه آن حل شود یا صفیحه او را اسرب با گوگرد
و یا انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه دفع نگردد و بعد چند یوم ابخره از سطح
ظاهر او برخیزد باید گرفت و باز گذاشت تا همه آن سفیداب گردد و در تحت قطعات او در خم سرکه ظرفی نصب کنند
تا هر چه از او ریخته شود در آن ظرف جمع گردد طریق دیگر آنکه قلعی را در ظرف مشبکی سفالین گذاشته آن ظرف را
در ظرفی که سرکه بسیار کرده باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه را بسیار مستحکم کنند که مانع نفوذ بخار باشد تا
قلعی بتدریج ریزه شده از ظرف مشبک بظرف سرکه نشیند پس از سرکه جدا کرده در آفتاب خشک نموده بسایند
و هر چه در ظرف سفالی باشد و سفیداب نشود باز باید تکرار عمل نمود عمل آبار و آن سرب با کبریت سوخته است و در
فصل احراق مذکور شد عمل اسرنج و آن از سوختن رصاص و هم از سفیداب بحرق حاصل میگردد و طریق عمل آنکه سفیداب یا
قلعی یا قلعی و سرب را در تابه سفالین بر روی کوره آتش نهند تا گداخته شود و قدری نمک بر آن پاشیده با کفچه
آهنی بهم زنند تا سرخ شود و هر چند آتش دهند سرخ تر شود و چون بعد از اندکی سرخی او را در دیگی کرده بر روی

کوره

کوره گذارند و آتش در اطراف و تحت او افروزند بغایت رنگین میگردد عمل زعفران الحدید آهن سوهان کرده را
که در غایت ریزگی باشد باید چند بار با آب نمک شست تا سیاهی و زنگ او زایل گردد پس با آب صاف غسل داده خشک کنند
و با ربع او نوشادر سحق بلیغ کرده بر روی لته یا ظرف سفالین پهن نموده در مکان نمناک دفن کنند تا در ده دوازده
روز زرد و مایل بسرخی و قابل سحق گردد قسم دیگر که معمول بعضی از اهل صناعت است صد مثقال براده حدید آبدار
مذکور شسته در قرع مطین کرده مساوی او تیزاب فاروقی اندک اندک در او ریزند و هرگاه دود از او ظاهر گردد
اندکی بر او بچکانند تا جوش او فرونشیند پس انبیق را وصل کرده با آتش بسیار نرم تقطیر نمایند و چون مجموع تیزاب
مقطر گردد آتش را تند کنند تا براده متکلس و زعفرانی رنگ گردد عمل سلیمانی که معروف بدواء الشعث است
بفارسی او را سکنه نامند زیبق پاک نود مثقال سم الفار هشت مثقال و نیم و ملح القلی در سایید آن نموده بدستور
شنجرف تصعید در شیشه مطین نمایند عمل مداد که بفارسی مرکب نامند یکجزو مازو را کوبیده در آب خیسانیده
بجوشانند تا منصف شود پس صاف نموده یکجزو زاج سیاه و یکجزو دوده روغن تخم کتان و مساوی مجموع صمغ عربی صاف
نموده بجوشانند تا یکسان گردد و بسیار باید بهم زد بحدی که بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج با آب رقیق کنند
و اگر همه را با آب مازو بجوشانند و بعد از آن که بحد لایق برسد صاف نمایند بهتر است و دوده تخم کتان و نفط و روغن بید انجیر
و امثال آن بدین طریق گیرند و طریق گرفتن دوده ها در فصل چهارم مذکور شد و باید دوده را در کیسه کاغذ چینی نو
تو کرده کیسه را بخمیر گرفته در تنور خبازی یا در زیر خاکستر گرم گذارند تا خمیر پخته شود و بعد نیم سوز دوده چرب
دوده در کاغذ نفوذ نموده خالص گردد چه اندک چربی مفسد مداد است نوع دیگر صد مثقال مازو را
بسیار نرم سایید در آب بجوشانند تا منصف گردد و بقوام رسد و بگذارند تا نیم گرم شود و ده مثقال زاج سیاه
را کوبیده در لته بسته در آن آب بدست مالیده تا زاج آبی شده آرند و از صد مثقال تا دویست مثقال صمغ عربی
را در آن حل و صاف کنند و بیست مثقال دوده چرب گرفته را در ظرفی کرده قطره قطره از آن دوا ریخته بهم زنند
و روز در آفتاب بگذارند و هر چند بالغمر بر هم زدن نمایند بهتر است و قدر صمغ دو چندان مازو باشد اصلح است
و اگر خواهند براق گردد دو مثقال نبات اضافه کنند قسم دیگر در غایت خوبی دود دیگر و ساخته میشود و بسیار
رنگین نماید دوده کندر را بعد گرفتن چربی یکجزو با چهار جزو صمغ عربی بکوبند و زاج سیاه یکجزو و مازو دو جزو

وافتیمون نیل نیم جزو جوشانیده صاف نموده دوده کوبیده را بآن مایع و هر مدادی که خواهند باشد زعفران و نیل محلول اضافه
بقدر عشر و کمتر از آن بسیار رنگین میسازد **مداد یابس** بگیرند دوده روغن کرفس را یا دو چندان او زاج و مازو و بوره
مجموع آن صمغ عربی بکوبند تا یکسان گردد و هر چند مبالغه در کوفتن آن نمایند بهتر است و در وقت احتیاج قدری با آب حل
نموده استعمال کنند **عمل زاماك** املج مقشر بگیرند مازوی سبز نیم جزو غوره خرما ربع جزو و اگر غوره خرما نباشد خرما
خارك بدل کنند پس نرم کوبیده سه روز با آب بجوشانند و برهم زنند تا یکسان گردد و زاج سفید و صمغ عربی از هر یك ثمن جزو
و عسل کف گرفته بگیرند و نیم اضافه نموده قرص بسازند و عمل سك مانند املج است و بدون املج و چون دو دانگ مشك
اضافه نمایند سك المسك نامند **عمل زنگار** مشتمل بر ابوال الاطفال ... هند و طریق آنست که بول را در ظرف
مس ... در آفتاب چندان برهم زنند که منعقد گردد قسم دیگر آنکه بوره سرخ سه جزو نمك طعام و نمك
قلی هر یك یك جزو نرم سائیده باشیر گاومیش بجوشانند تا منعقد گردد و در ظرف زجاج کرده در آفتاب سرطان تا آخر
سرطان بگذارند و بعضی آفتاب را شرط ندانسته اند و قسم اول از مکتومات و قسم ثانی مشهور و معمولات **عمل سریشم**
پنیر که جواهر الصنائع نامند و از خواص اوست که هر چیز را که با او وصل نمایند با او پیوسته از آب و آتش منفصل
نگردد و از اسرار مکتومه است پنیر تازه را ورق ورق کرده بر روی سطح سطحی آهك ندیده بجهت فرش نموده اوراق
هلو هم بچسبند بر روی اوراق نیز آهك نباشد و سنگ سطحی دیگر بر روی آن گذاشته و ده روز در آفتاب
بگذارند و باید که سنگ اعلی بسیار ثقیل باشد بجهت تا دهنیت او بعد کمال افشره مخلوط با آهك کرده پس با آب
شسته بدستور فرش و لحاف از نمك سائیده کرده یك هفته در زیر سنگ بگذارند پس شسته سرخی و چربی که
داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب بگذارند چربی از او ظاهر گردد باز با آب نمك و آهك بجوشانند و عجلتی
بعد که اصلا چربی و حمرتی در آن نماند کمال او عدم چربی و سرخی است پس مانند سرمه سائیده در شیشه ضبط
کنند و در وقت احتیاج قدری با آب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار برهم زده و کف او را گرفته باشند قطرات آن
بر روی سنگ ریخته بسایند تا بقوامی که سنگ بالا با سنگ زیرین بچسپد پس قطرات آب آهك بجای باشد که چو ...
بآن الصاق دهند در اندك زمانی خشك شد **عمل مرداسنك** سرب را گداخته سرخ نماید پس سوخته نمود داو بید هندی
هر دو ممتزج شوند و در ظرفی کرده پس در بوته اندازند و بجهت خوب سوخته و ممتزج شده باشد جدا نموده با جود ...

بجوشانند بجوی که جوهر گردد و متشقق شود پس آن جوهر را کوفته با هم وزن او نمك بسایند و در آب خیسانیده هر
روز بهم زنند و هر سه روز تغییر آب دهند تا خوب صاف شود و اجزاء خام در او نماند و بعد از آن شسته استعمال
کنند **طریق سفید کردن مرداسنك** باید که مرداسنك مذکور را در پشم سفید بپیچند و با باقلاء بجوشانند تا
باقلاء مهرا شود و پشم سیاه گردد و بدستور بجهت پشم و باقلاء نمایند تا مرداسنك بحد سفیدی رسد و این قسم
سفید کرده او مستعمل اطباست در قطع رایحه کریهه زیر بغل و سایر اعضاء و در منع عرق و سایر افاده **عمل کشته**
که بعربی ند نامند بخور و شرب او مقوی دل و دماغ و حواس و معدل هوای وبائی و مجرب است کل سرخ پوست
ترنج صندل سفید عود هندی حسن لبه السو برنات ... همه با قلیلی مشك قرصها بسازند **برمکی** که در بخور
بهتر از کشته است عود قماری صندل سفید هر یك یك جزو حسن لبه دو جزو و نبات دو وزن ادویه **صنعفه عنبر**
صندل سفید سه جزو و ریشه والانج سنبله کل سرخ سنبل الطیب بیخ سوسن کبود ... نارنج کل بنفشه سعد از یك
یك جزو مشك عود و قلیلی بسیار نرم سائیده استعمال نمایند **غالیه** در باب تا دهم دستور ثانی مذکور است **طریق نهم**
در اصول صناعة و امور غریبه بدانکه علم صناعة علمیست که بتبدیل قوای اجرام معدنی بعضی ببعضی حاصل شود
ذهب و فضه از سایر فلزات و آنرا اکسیر نامند و علم طلسمات که بآن دانسته شود کیفیت تمزیج قوای فاعله عالیه با منفعله
سافله تا فعل غریب از آن حادث گردد و آنرا لیمیا نامند و سیمیا علم تسخیر است و آن معرفة احوال سبعه سیاره است از
حیثیت تصرف ایشان که فواعل علویه اند در قوابل سفلی و دعوات و خواتیم و بخورات ایشان و تسخیرات روحانی و عزائم
جنیان و معرفة اقداح و مثال و مثل آن و سیمیا علم خیالاتست که بآن تصرف در خیال مغیر کنند تا امثال مثالات خیالیه
کنند و در خارج موجود نباشد و ریمیا علم شعبده است و آن معرفة قوای جواهر ارضیات و تمزیج آن با یکدیگر تا از آن
قوتی حاصل شود که از آن قوة فعل غریب صدور یابد پوشیده نماند که اکسیر نزد بعضی ممتنع الوجود است و آن عالم
نا امید مانده اند و نزد بعضی از مشهور تر علوم ممکن الحصول و از علم تبدیل صورت نوعیات است نه قلب ماهیت چه ذهب
نسبت بانواع فلزات صحیح المزاج دانسته اند و سایر را مریض و بجهة اصلاح علاج هر یك تدابیری چند مقرر ساخته و نکته
موش را از گلی مشاهده نموده اند و تصحیح کرده اند که مکرر دیده ام که نصف گل او خیال اعضاء موش صورة بسته بود
و نصف دیگر بشکل خود باقی بود و شیخ الرئیس را در ابطال ناقلی این علم بوده و او را رساله در حقیقت آن اشاره نموده

وبعضی را اعتقاد آنکه جز تلحیف و ترکیب صورتی ندارد و خالص نمیتوانند بود و این عمل فی بدیا تنافست و صاحبان معرفت
از آن بر نبید و ظاهر آنست که این فن را اصل اصیلی باشد اما بدون زهد و قناعت با قل و ایصال اکثر بمستحقین و مساکین
وارتباط بنفوس قدسیه و تخلق باخلاق اولیاء الله واکرام مفضل منعام حق شانه صورتی نبندد و اگر بندد باعث
باعث بوار و هلاک انشخص گردد و چرا این علم کلید خزانه از خزائن ملک الملوک است و بندد وقت اگر بیگانه را بکار عز تبار
مطلع شود بحکم دزدی دارد که کلید را باید و عاقبت حال بنا رقتی چنین درگاه معلوم دلهای آگاه خواهد بود و بجهت
ملاحظه نسخهای متداوله بدون استادان ماهر پیرامون این عمل گردیدن محض سودای خام پختن است چه مدار
دورین فن باعمال متنوعه و افعال مشکلات است و جزئیات آن ممکن التصویر بتسطیر نیست و فی الواقع اگر نسخ آن از
تالیفات عالم باعمل باشد امکان ندارد که امراء عظیمه را بدون رمز بیان کنند و رموز ایشان مختلف و اعاظم
جمیع آن امکان ندارد چرا که رموز جمیع اهل علم بیک نسق نمیبود هر آینه رمز نمیبود بلکه اصطلاح خاص برای آنان
میامد و اگر رسائل از تالیفات غیر عالم عامل باشد بدیهی البطلان خواهد بود بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال
مخصوصه استاد از صاحب این فن و تکرار عمل در خدمت عارف بآن و اینکه این بی بضاعت با عدم اطلاع بر آن
ارتکاب برقیم این اصول کلیه نموده سبب آنست که اکثر اعمال اهل صناعت طبیب را در بعضی اوان ضرور میشود
و تدابیر بعضی از ادویه را باعمال مخصوصه باحسن وجوه ممکنست و چون در طی تالیف تحفة المومنین مطالعه اکثر رسائل
معتبره این فن شد و بعضی ادویه را تدبیر بطریق اهل این فن نموده بود بنابر آن علیه بقدر امکان در بیان اصول
کلیه و آلات مخصوصه این فن کوشید تا اخوان عالم امکان را بدون تحصیل کتب متعدده علم باصول و
اصطلاحات این گروه حاصل گردد و اگر طالب اعمال جزئی باشد بتحصیل عاملان کنند و از مطالعه این مجموعه
توانند مدعیان و کذابان را از نمود و بفریب معرکه آرایان بساط تدلیس سرمایه معیشت خود را از دست ندهند و این
طریق مشتمل است بر پنج حل و سه عقد و خاتمه **حل اول** در باب حجر اصطلاحی این فرقه و بعضی از اصطلاحات ایشان
حل دویم در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیس و مانند آن **حل سوم** در بیان آلات مخصوصه عمل صناعت **حل**
چهارم در قواعد گرفتن بعضی از الها و تحمیر و تبییض و سایر تدبیرات اجزا **حل پنجم** در بیان بعضی از خواص فلزات
و اصلاح آن و آنچه بآن متعلق است **عقد اول** در قواعد قمریه **عقد ثانی** در قواعد شمسیه **عقد ثالث** در

قواعد عمل مروارید و اعمال متفرقه **خاتمه** در خطوط موزونه **حل اول** در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت **حجر** عبارت از
جزو اعظم اکسیر است و اختلاف بسیار در آن واقع شده چه هر یک از مهره این فن چیزی را از مطلوب بجزو اعظم نسبت
تدبیر آن نموده اند تا بحد جریان و نفوذ و اصباغ رسیده و قائم النار گشته و نزد بعضی حجر عبارت از شعر انسانست
اکثر اهل صناعت در آن متفق اند و نزد برخی عبارت از زیبق و نزد بعضی کنایه از کبریت و تحقیق پیوسته که مقدمه
مبیض این و اصل را فعل تبییض و حمره را عمل تحمیر است و شکی نیست که هر گاه اصل را بارد و قائم النار و گداز نرم کرد و قوت
صبغ کند و اصل حار را رفع اشتعال و تسوید شود دافع علل متطرقات میگردد نظر بهذا بجهة اصلاح آن و ترتب آثار مذکوره
هر یک از اهل این فن از برای اجزاء وضع نموده اند و طریق تدبیری بیان کرده **روح** عبارت از اجزای لطیفه اجسام که
قابل قوت بوده نفوذ و صعود و غوص و غیره آثار داد و ابیض مثل احراق و تجمید و تلیین و تصلیب و مانند آن و هرچه در آن
اجزای لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان مسمی بروح است مانند جوهر زیبق و کبریت و جوهر زرنیخ و املاح و شبوب و
امثال آن **جسد** عبارت از اجزای کثیفه اجسام که قابل وقوع آثار روح باشد و هر جسمی که اجزاء ارضیه عنصر و اطرح در وی غالب
باشد مسمی بجسد است مانند منطرقات **نفس** عبارت از جسمی که بجهت لطافت و کثافت حد وسط بوده ما به الارتباط
روح و جسد تواند شد و واسطه جریان اجزای لطیفه صابغه در اجزای کثیفه قابله جسد تواند گشت **کبریت احمر** عبارت از
اکسیر شمسی است چه در رنگ سرخ میباشد و از علامات خاصه اوست **ورق شجر الطور** مس یا نقره است **اصل بارد**
زیبق است **اصل حار** کبریت و ولد را انثی و ثانی را ذکر نامند **قمر** کنایه از نقره است و اورا اول نیز گویند **عطارد** عبارت از
روی توتیا که شبه باشد و ثانی کنایه از وست و بعضی سیماب را نیز عطارد نامیده اند **زهره** نحاس است و ثالث عبارت
از آنست **شمس** ذهب است و رابع کنایه از آن **مریخ** حدید است و خامس نیز گویند **مشتری** قلعی است که رصاص ابیض باشد
و سادس کنایه از آنست **زحل** سرب است و از سابع مراد اوست **عقاب** نوشادر است **علم** زرنیخ است **عروس** کبریت
املاح عبارت از اقسام نمک معدنی و صناعی و تنکار و شوره و بوره و نوشادر است **نوشادر افتابی** عبارتست از نوشادر
نوشادر افتابی عبارت از نوشادر ریت که با بعخ نموده در آفتاب گذارند تا اجزای لطیفه او صعود نموده باطراف
ظرف نشیند **ارض** عبارت از ماده اکسیر است که سحق و تسقیه و تشویه و غیره اعمال برو جاری سازند **حجر اسود** موی
سر است **صراف** نمک تلخ است **بمسو** شوره است **حل دویم** در قواعد تقطیر و تصعید و امثال آن **تقطیر** عبارت از

اخراج مائیه لطیفه اشیا و تصفیه آن اعم از آنکه بجهة علقه باشد باید دستور قرع و انبیق اما جر علقه آنست که از پشم
فتیله سستی ساخته یک طرف او را در ظرف مایعات گذارند و طرف دیگر را در ظرف خالی پیچی که ظرف مایعات بر ظرف
خالی مشرف باشد تا صاف او را فتیله جذب کرده بظرف خالی ارد اما دستور قرع و انبیق آنست که اجزای مسحوق را در
قرع مطین کرده انبیق را بران وصل و در غایت استحکام نموده بر کوره منصب کنند و لب کوره را با قرع بگل حکمت اندوده
سد نمایند شعله نمایند که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد اثر شعله نرسد و قرع را مایل و غیر مستقیم باید نصب نمود
اتش در زیر قرع افروخت یا انکه قرع را در دیگ ها ستیر یا و دیگ منصب نا سند
و در تحت دیگ اتش افروزند و در ینصورت اگر قرع مطین نباشد قصوری ندارد چه در دیگ ر خاکستر باشد گل حکمت
مانع شکستن قرع اند و از شروط تقطیر انست که انچه در قرع ریزند کمتر از نصف قرع و زیاده بر ثلث آن نباشد
و اتش را در اول نرم کنند و دیگر انکه مادام که رطوبت کلی که قرع را با کوره مانده باشند رفع نکرده اتش تند نکنند و گل
را با انبوبه انبیق محکم نموده قابله را در ظرفی که اب داشته باشد بگذارند تا از تندی مقطر نشکند و علامت انتهای
تقطیر رفع بخار انبیق است و در تقطیر مایعات حاره باید که مایع مزبور زیاده بر ربع قرع نباشد و اتش آن در غایت نرمی
شرطست که بحد جوشیدن نرسد بلکه باید گلوی قرع در دست کسی باشد که هرگاه شروع بجوشیدن کند از سر خاکستر
کوره فرو برداشت و بعد از رفع جوش باز گذاشت و طریق قرع منکوس در باب عمل دهن اجر مذکور شد **تصعید** از شروط
توافق قدحین است و اگر لب هر دو مساوی نباشد باید لب قدح اعلی حاوی لب قدح اسفل باشد و در شد وصل
مبالغه باید نمود و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند گلوی شیشه بلندتر باشد بهتر است و در استحکام دهان
شیشه بند جهد باید نمود و باید کوره در بلندی و پستی متوسط بوده دو سه روزنه قریب بلب و باشد تا دود
میخی تا تحت قدح و امثال بران روزنها بنشیند و ثقل قدح باعث باز شدن شد وصل آن نگردد و شرط دیگر مراعات
اتش است که بتدریج زیاده کنند و بحد افراط نرسد مگر در تصعید زرنیخ که اتش نمرودی را شرط دانسته اند چه
افراط اتش باعث احتراق اکثر ارواح صاعده است و در تصعید زیبق شرطست که بموضع وصل قدحین شعله نرسد تا
موجب نفوذ او نگردد و جمیع اهل این فن بخلاف آن ذکر کرده اند و این سریست که حقیر اطلاع بران حاصل نموده و وجه
انظاهر است و در غیر زیبق اگر بموضع وصل اتش و شعله نرسد بهتر است و باید بعد از سرد شدن کوره و قدح وصل
را بگشایند و از بخار حاره آن اجتناب نمایند و شرط دیگر مبالغه در سحق ادویه است و اگر تحت ظرف اسفل سطح اعلی

مخروطی باشد انسب است چنانچه شکل امثال مجکی از آنست **تشویه** قسمی از آن عبارتست از تخمیر است و در سن نیز گویند مینا
که اتش آن بحد تصعید نباشد و اجزای لطیفه از کثیفه جدا نگردد بلکه بقدر امتزاج و طبخ نباشد مثل عمل شنجرف
و قسمی از آن عبارتست از تقلیل است که بعد از سحق ارض و تسقیه با بهای مخصوص قدح تشویه را بگل حکمت اندوده در
خاکستر گرم گذارند و چندان سحق نمایند که رطوبت آن بتدریج زایل گردد و شرطست که حرارت اتش بحدی باشد که
ارض دود نکند و قسمی تشویه در تنور است و قسمی در زبل و امثال آن و در جمیع آن مراعات باید نمود که بحد تصعید
نرسد **تشمیع** عبارتست از تدبیر اجزای اکسیر بحدی که مانند موم بگدازد و بر روی صفحه نقره منبسط گشته دود
نکند و شرط او تکرار تسقیه و تشویه و سحق بلیغست با اتش معتدل **تکلیس** عبارتست از سهولت تفریق اجزا بحدا
مخصوصه که قابل سحق و نفوذ و سایر اعمال گردد و اکثر آن با اتش میشود و اختلاف شروط آن باختلاف جسم مکلس است
چه بعضی محتاجند با اتش تندی که چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض و بعضی را احتیاج بحد افراط نیست **حل**
عبارتست از سیلان اجزای جامده و آن بنداوت و هوای رطبه مستمره صورت پذیر است مانند حل نوشادر بیا
نمدها آلفا دروق و عرق کوکرد **عقد** عبارتست از جمعیت و اتصال اجزا و آن ضد حل است و به یبوست و حرارت و یا
برودت و یبوست صورت پذیر است **تعفین** عبارتست از تدفین اجزا در زبل و امثال آن و شرطست که وسعت
چاه تعفین بحدی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاده از یک شبر حامل زبل گردد و باید بعد از هر هفته تجدید زبل کنند و
نهایت آن تا چهل روز است و باید یک روز قبل از گذاشتن ظرف تعفین چاه او را از زبل مملو سازند تا چاه گرم شود و در روز دیگر
ظرف را بگذارند و اگر دو چاه نزدیک یکدیگر ترتیب دهند بهتر است تا روزی که تغییر زبل باید داد نقل بچاه دیگر کنند که
ظرف مذکور سرد نشود **قاعده حل اکاسیر** یکی آنست که بتعفین محلول گردد چنانکه صاحب هیکل و اکثر مجربین ذکر
نموده اند باید اجزای اکسیر را در هاون مزجج سحق بلیغ نموده و از ابهای مخصوص هر یک از اکاسیر اضافه کرده تا بقوام
عسل غلیظ شود و بر روی اتش خاکستر تا دو شبانه روز که گرمی خاکستر بیک قرار باشد باید سحق نمود و یا سه یک کفش
بر هم زد و هر چند خشک شود از آن اب قطرات بران ریخت تا ربع اجزا از آن تسقیه شود و در تشویه و سحق خشک
گردد پس مثل غبار سائیده در شیشه غیر مطین کوچکی کرده در شیشه را بندی بجهة ندو و در چاه تعفین تا چهل
روز بگذارند و بعد از هر هفته و ده یوم تغییر زبل دهند و علامت خوبی حل آنست که محلول شفاف و بی جرم مشاهده

کردد و خلاف ان دلالت بر نقصان تدبیر اجرا خواهد داشت و یکی حل ابتداونست که شیشه مذکور را در دیک دو
طبقه کذارند که تحت دیک اعلی سوراخها داشته مملو از سرکین کبوتر باشد و قرع حل تا انتهای کردن در ان پنهان
بوده دهان ان باز باشد و باید که سرکین همیشه نمدار داشته باشد و هرکاه خشک شود ابی بر ان بپاشد و دیک اسفل
پر اب و لب او متصل بتحت دیک اعلی بوده انبوبه از نی و غیر ان مابین دو دیک تعبیه کرده بکل حکمت مسدود و وصل
هر دو دیک نماید و اتش زیر دیک اسفل بیافروزند که پیوسته بخار اب از سوراخهای دیک اعلی بسرکین
کبوتر رسد و هرکاه اب کم شود سوراخ انبوبه بریزند و دهان انبوبه را مسدود کنند تا مانع خروج بخار اب باشد
درین صورت تا سه هفته حل میشود و انچه حقیر تجربه نموده انست که اجزای حار یابس از هوای بارد رطب حل میکردد
نه از هوای حار رطب مکر انکه بدون شیشه در ظرفی کذارند که رطوبت در ان تاثیر تواند نمود چنانچه در حل نوشادر
مشاهده نموده است و طریق انست که نوشادر را با ادویه مخصوصه بنهایت ساییده بر روی سنک مسطحی یا
کاسه برنج مسطح منبسط کنند و در زیر زمین نمدار روسرباز کذارند و روی او را بدستاری بپوشانند که چیزی
داخل نشود درین صورت در اندک زمانی محلول میکردد و دستور دیکر انکه در ظرف مسطح برنج منبسط نموده
مجموع ظرف را بجید کلی قند مستحکمی پوشیده در چاه تعفین یا در دیک زبل و طبقه یا در خزانه حمام مدتی
مادیم کذارند تا از منافذ بقدر رطوبت و حرارت لطیفه در ان تاثیر تواند نمود قاعده عقد انست که محلول را
در قرع بلند کلوئی کرده بر دهن قرع پاره از شیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد یا چینی شکسته نصب کرده
با اهک اب ندیده و نمک مکلس بالسویه که با سفیده تخم مرغ سرشته باشند محکم کنند و در دیک خاکستر
کذارند و باید بقدر چهار انکشت خاکستر در تحت قرع باشد و اطراف ان بدستور و اتش زبل در تحت دیک
بیافروزند که ملایم باشد و کرمی خاکستر بقدری باشد که در کلوی قرع عرق محلول مشاهده کردد و چون عرق
بطرف شود علامت عقد است پس شیشه را شکسته معقود شبیه برب غلیظی ملاحظه میکردد و چون
در ظرف چینی کذاشته بحریری نازک بپوشانند و در افتاب بکذارند باندک نسیمی بسته میشود حل موم
در بیان بعضی الات مخصوصه اهل صناعه صفت حمام ماریه دیک عمیقی کوده نصب نموده سه پایه از
چوب در ان کذاشته ظرف مخصوص حل را بر سر پایه نصب کنند و اب بقدری در دیک بریزند که چهار انکشت

فاصله او تا دهان ظرف نماید و سرپوش دیک را با لته و خمیر مستحکم کنند تا بخار اب بیرون نیاید و اتش زیر از سرکین
و امثال ان افروزند بحدی که اب را جوش نیاورده بخار کند و هر روز یک دفعه سرپوش را بر داشته اب کرم بقدری که بتحلیل رفته باشد
اضافه نموده بدستور سرپوش را ضبط نمایند و سنک کرانی بر روی سرپوش بکذارند تا در عرض دو سه هفته حل شود صفت
روباس بر روی زمین مغاکی بقدر نصف کوی بشکل بوته حفر کنند و از خاک سیاکی که ان کرد ویست که بر روی کوزه ها
داش کوزه کری مینشیند بعد از تر کردن موضع مغاک بخشت ان بمالند و هرچند بیشتر بمالند حفظ مسبوک بهتر میکند
و ظرفیت و وسعت مغاک باید در چند ان قدر مسبوک باشد و لب مغاک باید قدری از زمین مرتفع باشد تا کنار ها
روی مسبوک را با الت اهنی جدا توان نمود و یکعدد انبوبه اهنی که یکطرف وسیع و یکطرف تنک و سر کج باشد باین شکل
در کنار مغاک مذکور بدستوری نصب کنند که چهار انکشت طرف باریک انبوبه از وسط
ان مرتفع و محاذی حاق وسط باشد و دهنه دم حدادی بطرف وسیع انبوبه نصب باید نمود تا بپوشه بلا فاصله هوای
شدید وارد وسط مغاک تا از فوق تواند شد و چوب بید خشک در جوانب مغاک چیده برافروزند تا شعله از خارج مغاک
بسبب دمیدن داخل مغاک مذکور کردد و انچه در مغاک بریزند کداخته شود و سرب که بجهت صاف کردن نقره و طلا ضم
میکنند باید سه حصه نموده یکحصه را اول بجهت کداختن نقره باید اضافه کرد و بعد از کداز دو سه دفعه غلطیدن نقره
او را اضافه نماید و بعد از ساعتی ثلثی دیکر را و اسقدار صبر کنند که از غلطیدن و چرخ زدن باز ایستد و کثافات دیکر
از ابدغان رفع نماید و سکون مسبوک علامت پاکی و صافی و علامت کثافت است و عدم امتزاج و عدم امتزاج و عدم
امتزاج و عدم کداز نقره را با سرب علامت بدی جوهر نقره دانند صفت خلاص اجر هشت جزو زاج زرد که بطریق توتیا
مغسول نموده صاف او را با اتش منعقد کرده باشند دو جزو کل توبه که اتش بسیار دیده باشد دو جزو کل به شوی چهار
جزو نمک طعام چهار جزو مجموع را نرم ساییده با اب خمیر میکنند و کوزه را تا نصف از ان خمیر طلای مغشوش را ریزه
کرده در ان کل فرو برده قدری از ان کل بروی ان بریزند و سرپوش کوزه را با کل حکمت مستحکم نموده مجموع کوزه را بکل کرفته
بعد از خشک شدن کل در کوره کوزه کری یا اجر پزی یا کاشی پزی بکذارند و هرکاه نا صاف بیرون اید عمل را مکرر کنند
تا بحدی و رنکینی که مطلوب باشد و شکستکی و نا صافی رفع کردد صفت قالب کلس البیض را چون بسرکه حل
خمیر کرده هر نقشی که کنند زایل نکردد مکر انکه باز در سرکه کذارند و زایل کنند تخلیص ذهب مغشوش قرعی را

تا نصف بسطبری انکشتی بکل حکمت بکیرند وطلای مغشوش را خورد کرده با سه وزن او تیزاب فاروقی در قرع مذکور
کرده بر روی آتش زغال بجوشانند تا دود ان از سیاهی بسفیدی برسد پس در ظرف فرنجی بریخته صفایح مس در ان افکند
در این وقت انچه از نقره با او مخلوط باشد بر روی تیزاب امده بر مس ملاصق میکردد وطلای صاف در ته ظرف مجتمع میشود
هرچه از منطرقات با او مخلوط باشد بتحلیل میرود و تیزاب فاروقی در طریق سوم مذکور شد حل چهارم در ذکر بعضی
از ابها و تدابیر اجزا و تبییض و تحمیر بعضی از ان صفت میاه از انجمله ابیست که رفع شعله کبریت کند و غایص کرداند
و در عمل شنجرف غمز را عظمت و باعث جریان او و ارض هارب را عقد کند و معقود را جاری سازد و تشمیع نماید و از
کتاب بحر بنقل شده و تجربه دانسته اند برادکی دفلی را با موی سر بالسویه تقطیر کنند و بان تسقیه شنجرف نمایند و
بدستور ملح القلی و نوشادر و زرنیخ روت از هر یک یکجزو در سرکه حل نمایند و دفلی و حنظل تر و سیر تازه هر یک ده جزو
با سرکه مذکور سابیده تقطیر کنند و با مقطرات اجزای ثلثه را مجدد سحق نموده تقطیر نمایند تا چند دفعه در عقد
ارض هارب و تشمیع و جریان بیعدیل دانسته اند اب دیکر که تسقیه ان شنجرف را حل کند و در نقل شده که بهترین
اعلی از تجربات شمرده اند از برادهٔ حدید و برادهٔ نحاس که ممزوج با یکدیکر نموده زعفران ترتیب دهند و ان زعفران
را با سرکه تقطیر کنند و چند بار رد مقطر نموده تکرار تقطیر کنند و نزد اکثر مقطر مکرر زعفران الحدید با
سرکه تا قول مشتریست اب دیکر زاج زرد را با سیر چندان او سرکه تقطیر کنند جهت تکلیس کبریت و زیبق و رصاص جهت
تشمیع بیعدیلست و باید مکرر بان تسقیه و سحق نماید اب دیکر بوره ارمنی و بوره سرخ را با سفیدی تخم مرغ شسته در
کوزه سفال بسوزانند و تا سه مرتبه اعاده عمل نمایند پس با حنظل بالسویه تقطیر نمایند مقطر مذکور جمیع اجساد را حل کند
و در تسقیه او سلخ معادن و الحاق وضیع ان بشریف از تجربات دانسته اند ایضا کبریت را با دو وزن ان اب اثل
تسقیه نموده هفت بار تقطیر کنند اول را بلون رابع رساند ایضا پوست بیخ لفاح دو جزو پوست انار و سیر دو هر یک
یکجزو تقطیر نماید عقد هارب نماید ایضا کوشت حلزون را با مثل ان نوشادر و نصف او کبریت و سدس او نمک سحق بلیغ
نموده تقطیر کنند در عقد زیبق افعال غریبه بود در شرح از تجربات دانسته اند دهن البیض چون قلیا در سرکه حل نموده
بجز علقه صاف کرده با تش عقد نمایند   باز زرده تخم مرغ پخته ممزوج کرده بازای هر عددی سیر درم نوشادر
اضافه نمایند پس افشرده روغن بکیرند در تطهیر اجساد و ثقل معادن بیعدیل است و چون اصل نحاس را با ان حل کنند اصل

بارود ثابت کند و اکر نوشادر ثابت باشد قوی تر است اب دیکر چون بید انجیر را با خردل سرخ و طلق محلوب تقطیر
کنند نوشادر را بمرتبه اقل رساند و تجربه شمرده اند اب دیکر مسمی بماء الاحمر است و در تحمیر اکاسیر مستعمل است سرقیه
زاج زرد و کلاری و زرنیخ سابیده با دو بیت دره سرکه که بسیار تند در شیشه یا در ظرف مطین فرنجی کرده بر روی اتش
بسیار نرم بکذارند تا سرکه رنکین شود پس بجز علقه صاف نموده باز پنج درم زنجار و پنج درم زعفران الحدید و دو
درم شب یمانی و یک درم شنجرف در ظرف مذکور کرده در افتاب بسیار کرم یا در خاکستر کرم بکیرد و تمام کذاشته
پس بجز علقه صاف نموده استعمال کنند اب دیکر مسمی بماء الملح تسقیه ان باعث سفیدی کبریت و زرنیخ است و
موجب جریان و تکلیس طلق و زیبق دانسته اند نمک طعام شب یمانی نوشادر بالسویه نرم سابیده تقطیر نمایند
اب دیکر مسمی بماء الزرنیخ است تسقیه ان تا ده بار و ده وزن از عید مصعد را ثابت و جاری کند و چون زیبق مصعد
را بان طبخ دهند عقد نماید یکجزو زعفران الحدید را با دو جزو نوشادر و نیم جزو ملح القلی و نیم جزو زاج زرد علول
در سرکه صاف را با تش منعقد کرده باشند مجموع را با سرکه تند بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند اب دیکر
مسمی بدهن لا یحترق است و در تشمیع اجزا و اجساد و ثبات ارواح بیعدیل و در عمل قمری و شمسی مستعمل است کلس
البیض را با وزن او نوشادر مطبوخ و معقود سحق بلیغ کرده در ظرف فرنجی مطین که شد و وصل نموده باشند یکشبانه روز
در اتش زبل کذارند یا بسرکین نم کرم کرده در ظرفی کنند که چون بسر بوته بپوشند فضائی در ان نماند و مصعد شود
و وصل را محکم کرده بر اتش کذارند بحدی که ظرف در دو سه ساعت سرخ شود پس اخراج نموده بوزن ده و اورده هرچه کم
شده باشد نوشادر اضافه نماید و بدستور و در اتش کذارند تا سه بار و اکر بجای اتش زبل در تون حمام کذارند جایز است
بعد از ان نرم سابیده بنداوت مکان نمناک حل کنند و محلول را تقطیر نموده ثقل و وزا بقدر نصف او نوشادر اضافه
نموده باز با تش کذاشته پس سحق نموده بدستور حل کنند و تقطیر نماید بعد از ان ثقل را با مقطر اول و ثانی سابیده بار
سوم حل کنند و محلول را تقطیر نمایند تا تمام مقطر کردد تدابیر خاصه زاجات را چون خواهند تصفیه کنند باید
در اب حل نموده و صاف او را بجز علقه جدا کرده بجوشانند تا غلیظ و منجمد کردد یا در افتاب منجمد سازند و شب و ملح
را نیز تصفیه بدستور مذکور کنند تدبیر نوشادر جهت عمل قمری بالسویه با املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی
تصعید کنند و در عمل شمسی با زعفران الحدید یا زنجار و امثال او را محکم کنند تدبیر ثالث ملح نمک طعام را سابیده در کوزه

کوره گرم بگذارند و مادامی که بوزن در آرند و نقصان در وی باشد باید اعاده آتش بسیار نمود کنند و علامت ثبات او آنست
که نقصان در وزن او محسوس نگردد و احراق او چنانست که چندان در تحت دیگ کنند که علامت ازجستن باز ایستد
تدبیر حل املاح و شبوب و بوره و تنکار و شوره و زبد البحر و زاجات باید نرم سایید و در شانه گاو یا
در روده کرده در مکان نمناک بگذارند یا در دیگ آب گرم آویخته بخار آب حل نمایند **تدبیر ثبات نوشادر** پنج جزو
ملح القلی را با یک جزو نوشادر مصعد سایید و با آتش نرم تشویه کنند و در حین تشویه سحق بلیغ نمایند و بدستور یک جزو
دیگر نوشادر را اضافه نموده اعاده تشویه نمایند تا مساوی ملح نوشادر مخلوط گردد پس بنداوت حل کنند و بعد از حل
چون منجمد شود سایید استعمال نمایند و در شیوف در حل طلق و سایر اعمال عجیب الاثر است و چون عقاب با ملح رود
بعلقم طبخ دهند ثابت گردد **تدبیر تعقیم نوشادر** چون نوشادر صاف سفید را با مثل او زاج زرد و کاری و عشرات
زنگار تصعید کنند عقیم گردد **تدبیر سیماب** زیبق را با عشرات ملح القلی یا قطرات سرکه بسایند تا نابدید گردد و در ظرف
او را بر روی خاکستر گرم که در دیگی باشد یا آهک که در تحت آن دیگ آتش کرده باشند تا از گرمی آن نماند باید گذاشت
تا رطوبت سرکه رفع شود و باهستگی حرکت دهند تا عین منفرق جمع گردد پس با آب شستن با عشرات شوره
بدستور با سرکه سایید شوره را بشستن از آن رفع نمایند و این را تنقیه گویند و این عمل باعث پاکی و دفع سمیت
عین میگردد پس با نصف او نوشادر و نصف آن ملح القلی سحق بلیغ نموده از گل حکمت فرش و لحاف نموده
تصعید کنند و مصعد او را بدستور با اجزاء مذکوره سایید و اعاده تصعید نمایند تا سه بار تا مانند الماس
معقود گردد و اکثر تصعید هفت مرتبه است که با اشیای مخصوصه جهة حاجت با سایر ارکان در اکثر امور قوی
کامیست **اما تخمیر عین** چنین است که مصعد مرتبه ثالث را با نصف آن کبریت اصفر و ربع آن زاج زرد معقود
مصفی و ثمن آن نوشادر بحجر سحق بلیغ نموده با فرش گل حکمت بدون لحاف سه بار دیگر تصعید کنند و در هر
تصعید تجدید اجزای مذکوره نمایند تا عین مانند شنجرف سرخ گردد و این در امور شمسی شرط است و آتش این
این تصعیدات نرم تر باید تا باعث احتراق و سیاهی کبریت نشود **اما تدبیر تکلیس** آنست که بعد از تصعید آن
در قرع مطین کنند و یک وزن و نیم آن تیزاب فاروقی که در طریق سیوم مذکور شد بتدریج در قرع ریزند که باعث
شکست قرع نگردد و هر گاه زیبق از آن بجوش آید و دود ظاهر گردد قطرات بول تا یک رد و سه مثقال بریزند که

از جوش

از جوش باز ایستد با نیم تیزان استوار نموده بخاکستر گرم چنانچه در قاعده تقطیر تیزابات عاده مذکور شد
تقطیر نمایند و چون تیزاب تمام مقطر گردد عین را مکلس مشاهده کنند و این را بجهة سهولت تصعید ...
پس مکلس را با اجزای مخصوصه تصعید نمایند و تیزاب مقطر جهة عمل قسمی از زعفران الحدید بغایت موثر است
و دستور او آنست که براده حدید را بعد از شستن با آب نمک چندین مرتبه که سیاهی آن زایل گردد در قرع مطین کرده
هموزن او تیزاب مذکور در آن ریخته بتدریج رفع جوش وی و دان را بقطرات بول کنند و بدستور تقطیر تمامی تیزاب
نمایند و بعد از آن با آتش تند براده مزبور زعفران میشود **اما تدبیر عقد قرار** آنست که آب صاف با لیموی
تند بالمناصفه در ظرف آهنی کرده و یک جزو عین را در آن انداخته بجوشانند و چهار جزو توتیای هندی را نرم سایید
سه دفعه بریزند و هر دفعه را دو ساعت بجوشانند و چون خواهد از جوشیدن بسر رود باقی بر آن بیفکنند و بعد
شش هفت ساعت که جوشیده باشد ته نشین او را در لته ریخته مکرر با آب بشویند و منعقد او را در ظرف چینی کرده نوشادر
در آب حل نموده چند جوش داده از آن بعقد ریزد که او را بپوشانند بر آن ریخته در آفتاب یا در خاکستر گرم بگذارند تا آنچه
از توتیا بآن مخلوط شده باشد بتدریج رفع گردد و مادامی که آب نوشادر سرخ و کبود شود باید تجدید نمود و این
عمل مجرب است **عقد دیگر** قرار مصفی را در بوته کنند که فرش و لحاف آن سنگ توتیا باشد و سر بوته را در غایت استحکام
شده وصل نموده در آتش بگذارند بدستوری که تمامی بوته در آتش پنهان شود در اندک وقتی معقود میگردد
و مجربست و اگر بوته آهنی باشد انسب است خصوصا هرگاه مانند ریگ او را بگل بوته اندوده باشند **عقد دیگر** پوست
انار تازه پیه او را کوبیده زعفران الحدید را با آب معصور آن بسایند تا خوب حل شود پس قرار مصفی را در بوته
سر با آهنی کرده از این محلول در آن ریزند و سر وصل بوته نموده با آتش نرم طبخ دهند یا در تنور گرم گذارند تا
معقود گردد و از آنها که عقد قرار نمایند مذکور شد و چون نقره را با گوگرد مکلس کنند یک جزو آن که گوگرد او را
مکلس نموده ده جزو قرار را عقد نماید و مجرب دانسته اند و چون زیبق سم الفار را بالتسویه باد و چندان مرده
چند سرخ متقشر سحق بلیغ نمایند و بعد از آن اندکی تر شی لحاف کنند قرار در زمین کرده و باعدم انعقاد قائم النار
شود **تدبیر کبریت** اما تبییض آن بنهجیست که یک جزو کبریت را با هشت جزو روغن کنجد با آتش نرم در قرع مطین
بجوشانند تا کبریت حل شده در روغن سرخ گردد و بمثل کبریت نوشادر را سایید بعضا بر روی آتش تصفیه

روغن زیور کنند وسه بار بطریق زرنیخ تصعید نمایند **طریق دیگر** دو جزو نوشادر را با یکجزو کبریت سحق نموده
باب تر کرده بسحق بلیغ خشک کنند و در ظرف مطین تا سه ساعت در آتش مثل آتش تون گذاشته پس بشویند و با
نوشادر جدید اعاده عمل نمایند تا بحدی که بر صفحه نقره دود نکند و ابخره بادریج وهرچه با نمک سفید کنند خواص
نمیباشد **طریق دیگر** شب یمانی را سایند در جوف بادنجان ریخته در مکان نمناک حل کنند و با شب محلول گوگرد
کبریت را بسایند سفید وثابت میکند وبدستور نوشادر محلول در بادنجان نیز همین اثر دارد **تدبیر زرنیخ** زرنیخ ورقی
براق را یکجزو با ربع ان نمک مشوی نرم بسایند وصابون خشک عراقی بقدر نیم وزن زرنیخ ورق کرده و ربع ان سرکه و
نیم وزن ان روغن کنجد یا بیه تازه که بر روی آتش گذاشته باشند حل نمایند و زرنیخ ونمک مسحوق را اضافه کرده جوش
دهند تا زرنیخ منعقد گردد وسیاه شود وبجهت حکم دهند تا رفع روغن وصابون شده زرنیخ منعقد بماند و آتش
نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود پس منعقد را کوبیده در ظرفی کرده در آتش زیاد طرف دهان کنند که
بتدریج دود میکرده رفع جرم او شود باید در زیر آتش تشویه مراعات کنند که مصعد نگردد و بعد از رفع جوهر صلاح
نموده در سرکه و ملح القلی طبخ دهند تا بقیه جرم زایل گردد آنگاه مثل غبار سایند با قدح مطین یا قرع بلند گلوی مطین
تصعید با آتش بسیار نمایند که در دو سه روز بر داشته باشد باید کرد تا جوهر او مانند برف سفید گردد و اگر در جوهر او
سیاهی باشد باید با عشر ان نمک سایند وبروغن کنجد یا بیه سرشته بدستور تشویه با آتش نرم کنند و بعد از تشویه با آب
ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند تا رفع نمک شود واگر با وجود چند بار تشویه کرده با آب ملح القلی طبخ داده
بشویند رفع سیاهی او میشود وعلامت تصفیه او دود نکردن در آتش است و تصریح نموده اند که بر نهایی یکجزو او
بیست جزو زهره منقی طرح میشود و از تکرار سبک وزن نقصان نمی پذیرد **طلق مجید در خواص فلزات و اعمال ان**
در تنقیه قمری چیزی بجز از نمک طلح نیست و بوره باعث سرعت ذوب او ست و باذهبیت باطلی است و خالص نکلس
او با اجزای مناسبه اکسیر بیاض و مبدل زهره به مریخ و مشتریست و بجهت اقسام تکلیس او انست که براده یا ورق او
را در تیزاب فاروقی اندازند تا حل شود پس از تیزاب جدا کرده با آب ملح با امثال او و نمک اندرانی
بسایند و در بوطه با آتش زغال سرخ کنند و هرچند آتش را دوام دهند بیشتر باشد بهتر است بشرطی که بحد ذوب نرسد
پس با آب صاف بشویند تا نمک زایل گردد و از خواص خالص او ست که یکجزو او با سه جزو زیبق بمحض سایدن ملغمه میشود

وچون ملغمه را بر زهره که گرم کرده باشند طلا کنند و با آتش نرم که از ان تا رفع فرار شود مفضض کند و عرابی سه
ملین غیر منطرق او که منطرق کرده اند گوشت غلیواج وسایر لحومات که او را با بوره قدید کرده باشند پس غیر منطرق
او را گداخته قدری بران بپاشند سریع الذوب وبغایت نرم کند و در حدید نیز بغایت مؤثر است وشمس را نیز قریب بری
مشتری سازد و ملح القلی و زاج سفید و نمک را رافع سواد قرار اند هرگاه بران بمالند و در آب بجوشانند **عطارد**
از خواص او ست که چون جزوی کبریت از و رفع شود سادس را با او برسانند و مبیض او بقدر جزوی ملح جزو سابع بمرتبه
سادس اید **وتدبیر** تبییض انست که سایند در کفچه آهنی با روغن شیر بقدری که چهار انگشت بر روی او
ایستد بریزند وبجوشانند تا روغن بانتهار رسد پس آتش را تند کرده دهنیت را بالتمام بسوزانند و ماند تا
سیاه گردد پس با آب نمک گرم بشویند وبعد از رفع دهنیت بالتشویه با نمک طعام بسایند تا نمک زایل شود و بعد
با آتش خشک کرده بدستور با مثل او نمک بسایند و یکشبانروز در آتش گذاشته بشویند و تکرار عمل نموده تا مانند
برف سفید شود و هرگاه در کوزه کوزه گری پیاده در آتش شبیه بان که تند باشد گذارند در سه مرتبه سفید
میشود و از خواص مجربه انست که جزوی بصد جزو او برابر رسانند و تجمیر او با ماء الاحمر بدستوریست که عطارد
مبیض را با آن هم وزن بقدر مبیض تسقیه نمایند با آتش نرمی کنند تا خشک شود پس بسایند در ظرف مطین یک
شبانروز بمثل آتش تون تشویه نمایند تا ده دوازده مرتبه وچون رنگ او عنابی تیره گردد علامت کمال او ست **زهره**
کلس شبهای مجموع قوابض مانند سرکه وسماق منقی زهره اند و رفع حمره او میکنند بعد از انکه صفایح او را تافته
مکرر در ان اندازند وچون ابگینه و کلس البیض و نمک را بالتسویه سایند با سفیده تخم خمیر کرده بر صفحات طلا
غلیظ کرده بعد از خشکی ان بگدازند رفع سواد و حمرت ان بالکلیه میشود وچون شب یمانی و نمک اندرانی و نوشادر
را بالتسویه در زیج مثل ان سرکه تند حل کنند وزهره را تا پنجاه بار گداخته دران ریزند تا صفایح ان از امکنه تابیده
دران فرو برند بحدی که دیگر سرکه سیاه نشود کمال تنقیه او ست وچون با مغز گردکان از ابکوبند تا مغز گردکان
را کوبیده بران بمالند مضعف او ست وتخم بادنجان باعث سرعت ذوبان وشوره رافع مختلطات او ست وچون بعد
گداز بران اضافه نمایند وبدستور آب غالیس که در طرطسان بلیمه نامند و آب قثاء الحمار جهت تنقیه جمیع معادن
بغایت مؤثر و مبیض انست وطرطیر را چون با ملح القلی وشب یمانی سایند در سرکه حل نمایند و زهره بگدازند با صفایح تافته

اورا دران اندازند وراز الله سرخی این مجرب دانسته اند وچون نحاس مذاب را قطعیم بفلفل کنند سفید کردد وچون
طرطیر را باشوره سفید کنند در دفع سرخی مس واصلاح نقره بسیط بلست وابخره بنیطونا ابهو دد منقی
جمیع اجساد وثابت کنند صاعدات شمس چون از زعفاب جزوی واز ملح دوجزو فرش ولحاف صفایح بسیار
رقیق ان نموده صفایح را برروی هم چیده بخلاص برند در مرتبه اول نقصان در وزن شمس بهم میرسد وچون
هفت بار وزیاده بران تکرار عمل نماید یکی بده از قرب رود وهر چند تکرار کنند تا پنجاه شصت دفعه دیگر
مرتبه افزاید تا بمرتبه عظیم رسد واز شمس مکلس نیز همین اثر اید وچون سرب را باتش نهند بسوزانند که سرخ شود وانرا
تسقیه باب زاج ونطرون کنند وبر صفایح شمس طلا کرده مکرر بتابند باعث تکلیس وشود ومجربین تصریح نموده
اند که بحجز وبراده شمس را چون با نه جزو مقطر شود وسه بار تقطیر نماید مکلس کردد وبهتر بینچه او را بمرتبه رفیع
رسانند تسقیه وتشویه براده اوست با زاج وشوره از هر یک دو جزو وشب وملح هر یک جزوی که با اب معدنی
ودفلی بالتسویه سحق وتقطیر کرده باشند وتکرار تشویه وتسقیه ودمس یکشبانروز در اتش شرط است ونخاله
کنده بالخاصیه حفظ رنگ او میکند ومکان نمناک مفسد رنگ اوست **مریخ** چون صفایح رقیق یا براده او وهیچ
الغار یا علم یا مرقشیشا پاشیده بگدازند یا براده او را با ملح القلی یا زرنیخ یا دهج بسایند قریب الذوب مانند رصاص کرده
وچون مکرر کداخته در دهن کداز هلیله زرد وزنجبیل وپوست انار واضافه نموده در روغن بید انجیر یا اب بقلة الحمقا
اطفا نمایند بغایت زود کداز ونرم کردد وبدستور چون با مس بکدازند وشوره بر کداخته ریزند تا مس از ان دفع شود
ودر زردی قریب بمشتری شود وکویند مریخ را باطن قمر وظاهر شمس است وصبغ او را از شمس قوی تر دانسته اند وچون
زعفران او یا اهای بند حل شود وعقد کنند اولا درنگ رابع دهد وچون زعفران را با زنکار وداخته شنجرف
وسریخ ودر روغن تخم مرغ وزیت الشعر ونوشادر سحق وتسقیه وتشویه نماید مشمع کردد وچون زاج ونوشادر
را بالتسویه با روغن زیتون سرشته در حین ذوب او بخورد او دهند سوادش بالتمام زایل کردد وچون در سرکه
ونوشادر حل کنند ودوازده مرتبه تسقیه شنجرف معلوم کنند مشمع کردد ویکی بر بیست از اول رود وکویند
چون با اب معصور پوست انار بسایند او را حل میکند بشرطی که متقی در افتاب کذارند وچون با محلول او عقد
قمر نمایند از طیران باز دارد وثابت کرداند **مشتری** مبیض ومنقی او عمل ونوشادر وزرنیخ وبوره است که بالتسویه

در اب حل کرده نداب او را مکرر بریزند وکلس البیض ونوشادر منقی اوست وبدستور روغن بازرم منقی اوست وبدستور
طلق مطهر اوست چون با عمال مخصوصه بان بکدازند وچون با فیروزه بکدازند او را بغایت صلب کند وبدستور هرچه
باشد صلب کند وبر قشیشای ذهبی مبیض ان مصر وسواد وزری اوست فافهم وچون صفایح او را در دیک سفال
ومانند ان چیده بملح ثابت وکلس البیض وکلس استخوان وزجاج شامی تلحیم کنند بنهجی که ان ظرف مملو کردد وسرپوش
انرا مستحکم نموده یکشبانروز در اتش بسیار تند بگدازند در یوقت بی سواد وبی صریر ودیر کداز کردد وچون سته جزو
براده جدید ا بجزو زرنیخ سایند بکدازند وسیاهی او را با اب غلف زایل کنند وبجزو او را باده جزو مشتری مدبر
مذکور در بیاض ورونق مانند قمر مشاهده نمایند **زحل** منقیات ومبیضات او مانند مشتریست وچون هفت بار کداخته
در بول حمار تطفیه کنند صاف ومحکم کردد وتنکار را چون سه روز با سفیده تخم مرغ سحق نموده ترکرده چهار ساخته زحل را
کداخته مکرر برو طرح کنند سفید ودیر کداز کردد وبدستور بجزو کبریت مصعد دوازده جزو زحل را سفید ومستحکم
میکند وبدستور هرکاه عقاب بر او مکرر برو طرح کنند بغایت سفید شود وبا مساوی او قرابیوش کنند ومجرب دانسته
اند اما تحمیر او چنانست که ده جزو خالص منقی او را با مثل او را سخته بروبه فرش ولحاف نموده بکدازند وسه بار بعد از ان
فرش ولحاف بدستور بوزن او نموده ذوب نمایند وچون محمر مذکور را در روباس بخورد دو وزن اه قمر دهند صبغ
رابع دهد **طلق** علو با وراباشل او وملح القلی ونوشادر مدبر ثابت که مذکور شد با عسل وروغن تازه کاوی بالتسویه
بقدر سرشتن خمیر کرده در بوته باتش تند بکدازند وبعد از کداز معقود ومایل بزردی وناصافی میباشد وچون او را
با مثل ان زیبق ذابیکه عبارت از جوهر صاعد اوست بکدازند بجزو او وبیست جزو مشتری منقی رود وهرکاه علو با او را
در کوزه مطین کرده در کوره کوزه کری ومانند ان چندان بکدازند که مانند سفیداب کردد بس سایند ودر حل زیاد
چهل روز کذاشته بعد از ان یکشبانروز در تنور حجازی یا ویرند علو مذکور شبیه بشیر وصافتر از سیماب
علو کردد وباید دهن ظرف را بکل وریسه رود نموده در تنور یا وبرند وکویند چون نوشادر مدبر را با طلق محلو
بالتسویه سه بار تصعید کنند منعقد کردد وشادروان اول طلوح شادرد **عقد اول** در قواعد کلی تجربیات
تصریح نموده اند که جمیع اکاسیر مبیض ومشمع مخصوص قمر نیست مانند جوهر زرنیخ وکبریت مبیض وطلق محلول
نوشادر مصعد وفضه مکلس وقاعده کلیه در امتزاج ارکان انست که بعد از تناسب وزن هریک مجموع را با بهم

مخصوص تشویر و تسقیه بجای آرند که مشمع گردد پس مشمع را حل و عقد نمایند و مراتب حل و عقد هر چند زیاده باشد
در مرتبه طرح او میافزاید و بر ضعف مرتبه سابق میبرد و از انجمله سه جزو عبد مصعد و یکجزو قمر مکلس و یکجزو شمس
علم را باید با یکجزو دهن لا یحترق تا سه ساعت در ظرف تشویر سایید و یکساعت تشویر بآتش بسیار کم نمود در حین
بخار از او ظاهر شود از سر آتش بردارند که باعث احتراق آن نشود و دود نکند و بعد از سردی و خشکی آن باز یکجزو
دیگر از دهن مذکور اضافه نماید تا مساوی ارکان از دهن تسقیه شود پس امتحان بر روی صفحه تافته زهره نماید هرگاه
مانند موم گداخته صفحه را سفید سازد و دود نکند کمال اوست و نزد بعضی میزان ارکان بالتشویر است پس بحل برده
عقد کنند و بعد از ان معقود را مثل غبار سایید و مشتری منقی را گداخته یکجزو بر بیست جزو ان طرح نماید و بعد
حل و عقد برده جزو و باید در حین تشویر بلا فاصله بر هم زند تا در تشویر تمام اجزا مساوی داشته باعث تشویر
تسقیه بعض اجزا دون بعضی نگردد **طریق دیگر** ده جزو و هیچ را با آب سیر بسایند تا مانند عسل غلیظ گردد پس
جزو عبد را با ده جزو براده قمر ملغم کرده اضافه نموده با سرکه بسیار تند بسایند تا ناپدید گردد و شش جزو عقاب
صلایه نموده در ظرف قلعی کرده بظرف مس ضخیم بپوشید شد و وصل در غایت بالغه نموده در آتش زبل گوسفند گذارد
تمام ظرف را پنهان کنند و باید آتش مرتبه تصعید نباشد بلکه بقدر امتزاج کافیست و معقود مزبور یکی بر ده هم ازرق
منقی بود و چون باز دیگر سحق نموده با آب سیر و سرکه تسقیه و تشویر کنند و تکرار عمل نماید تا ثابت گردد مطرح
او و راسوی شود اگر از عبد ثابت و نوشادر مدبر و براده مکلس ترتیب دهند یکی بر سی جزو طرح شود **ایضا**
کبریت مبیض چون با نوشادر محلول غواص شود اکسیر بیاض نحاس منقی و مشتری منقی است جزوی بر بیست جزو
طریق زاد المسافرین مشتری مطهر را با عبد بالتشویر ملغمه نماید و نیم اوقیه درهمیح و نیم وقیه شوره سحق بلیغ
کرده با بیاض البیض سرشته بندقها ترتیب دهند و خشک کنند و زهره منقی را گداخته بازای هر پنج جزو مذاب
یکجزو بندقه اضافه نموده با چوب بر هم زنند و در اواط بریزند **عقد قمر** در قواعد شمسیه شمس مکلس و توتیای
عمر از هر یک جزوی با شش جزو زیبق محمر بالماء الاحمر و سایر میاه حمره تسقیه و تشویر کنند تا یکی بر ده بیرد و حل
و عقد کنند و یکجزو بر صد جزو قمر فنا طرح کنند **قاعده دیگر** شنجرف هندی معلوم را با الهالی که از زعفران الحدید
و سایر اجزا تقطیر کرده باشند بدستور تسقیه و تشویر نمایند تا مشمع گردد و یکی بر صد از قنا طرح نماید **قاعده دیگر**

حجر اسود

حجر اسود مغسول مجفف مقرض را بقدر رطلی و زیاده از ان یکروز در شراب تفاح و وقتی که در تقطیر زعفران الحدید
مذکور بقدر حجر و کمتر از ان که او را فرو گیرد و حل کند باید کرد تا حجر مضمحل گردد پس بوزن حجر کلس البیض و مثل ان نوشادر
مصعد سحق بلیغ نموده در زبل و امثال ان حل کرده تقطیر کنند و نوشادری که در انبیق جمع شود ضبط نمایند شنجرف را
سایید با قدر ثلث او از مقطر مذکور با آتش نرم بجوشانند و سحق کنند و اگر اولا با نوشادر انبیقی سایید بعد از ان در ظرف
تشویر آب را قطره قطره تطعیم او کنند بهتر است و در ظرف سر دو دا لنفذ یکشب در آتش بسیار نرم گذارند و باز بدستور
اعاده عمل کنند تا شنجرف مشمع گردد انگاه یکی بر صد از قمر و بر صد و پنجاه از مشتری و دویست از زحل و مس طرح
قاعده دیگر عبد غبیط یا مصعد را در مغرفه آهنی بر آتش بگدازند و چون خواهد منصرف شود قطرات از این مقطر
مذکور بر ان بریزند بطوری که او را بجوشانند و تشویر نمایند تا منعقد شود و شبیه بخاک سرخی گردد و از ان معقود دیگر
بر صد از قمر یا نحاس یا ارزیز طرح کنند و اگر حل و عقد نمایند یکی بر ضعف اول و در هر حل و عقدی بر ضعف سابق
رود و هر گاه حل و عقد او به صفت مرتبه رسد تصریح نموده اند که یکی بر غیر متناهی طرح میشود **عقد سوم** در عمل
مروارید و اعمال متفرقه **عمل مروارید** مروارید یا صدف سفید را بعد از شستن کوبیده در شیشه کرده با آب لیمو یا آب
ترنج صاف بقدری که او را بپوشاند اضافه کرده چهارده روز نهایت تا بیست روز در سرگین نهاد بگذارند تا حل شود
و بقوام خمیر گردد و فلزی مصعد از نمک و زاج بالمناصفه را بقدر مروارید اضافه کرده دستکش حریر بدست کرده
کف دست بر روی خمیر مذکور کنند و باید دست خالی باشد و با میل نقره بسیار باریک یا موی خوک که چرب کرده
باشند در حین رطوبت ان سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون اورند و بعد هر قدر از هر از عدد بخیه دانه
کیسه کرده دانهای خشک شده را تمام روز بدست بمالند تا جلا پیدا کرده پس هر عدد را بجگر ماهی کرده بخورد مرغ
دهند و بعد از دو ساعت مرغ را بعد از اینکه خسته کرده ذبح نمایند و در تنور بریان کرده حوصله از شکافته دانه را
بیرون اورند و اگر دانهای خمیر گرفته را در شکم ماهی که خالی از احشا کرده باشند گذاشته در تنور بریان کنند و دانه
را اخراج نمایند به غایت جلا است و اگر مروارید محلول را با سر ابریشم بخیه چنانچه بسازند و بعد از خشکی آن بمثقب نیز مثقوب
سوراخ کرده با اسبناده جلا داد **عمل جلای لولو** چون مروارید زرد شود یا صاف نباشد در آب ترنج بجوشانند و با
اسبناده نرم بمالند و این از اسرار است و از خواص مروارید محلول است تخلیص کبریت و عقد فرار و بحر است **عمل شادنج**

عدسی شادنه سفید و غیر احمر را با قدری دم الاخوین مثل غبار سایده با سریشم ماهی سرشته بقالب شبیه یکی
ذاتها بسازند و او مکنون تاتت **عمل القای رنکین** صدف بادمهره و اکر قیمتی از حلزون ست باید سایید تا
وجهت سبزی زنکار صنعتی و جهت سرخی شنجرف و جهت زردی زرنیخ و جهت سایر الوان آنچه مناسب باشد اضافه صدف
مغسول نموده و چندان سحق باید نمود که در صلابه خشک شود پس با سریشم سرشته هر چند خواهند تربیت کنند
بعد از سه چهار یوم که در غایت استحکام شده باشد با جرم هموار کرده بروغن زیتون چرب نمایند و با پنبه دانه در کیسه کرده
و سه روز بمالند تا جلا یابد **عمل رنک احجار** مثل یاقوت و احجاری که تاب آتش داشته باشند قلی زاج سیاه و زاج
سفید و زاج زرد و سحاله فولاد دم الاخوین پوست انار سیر تلخ بالسویه با سرکه و بول اطفال یکروز تمام بسایند
و بعد از خشک شدن در شیشه مطین و امثال آن کرده سه هفته در زبل تازه کذارند تا حل شود و حلول
شبیه بچون کردد پس یاقوت سفید و امثال آنرا در قرع زجاجی مطین کرده با ب مذکور اغشته در آتش کذارند
و قدح بر سر قرع نصب کنند و چندان آتش دهند که رنک کیرد **دستور نوشتن بر عقیق** ماء الحیة القلی برک درخت
عرعر بالسویه سایید با سرکه سرشته بان هر چه خواهند بر عقیق بنویسند یا نقش کنند و بعد از خشکی
آن زمانی در آتش نرم کذارند تا خوب کرم شود پس سرد کرده بدست جلا بدهند آنچه نقش کرده باشند دیکر
زایل میکردد **رنک استخوان و عاج** عاج و امثال آنرا در ماست ترش یا شیر یکشبانروز بکذارند تا نرم شود
بجهت سبزی ده درهم صد و پنجاه مثقال شیر هفت و نیم مثقال زنکار ده درهم زنکار اضافه نموده بر هم زنند تا ده یوم
و اکثر تا چهار ده روز باید نظر فرمس کرده و اکر سرخ خواهند استخوان را ده روز در شیر بخیسانند تا بسیار نرم
شود پس بیرون آورده سه روز در رنک لاک بکذارند و اکر لاجوردی خواهند تا ده روز از ده روز هر روز
اضافه نات و شیر کنند و اکر زرد مطلب باشد هر روز چهار مثقال زردچوب اضافه نمایند تا چهار یوم تک
کنند و چون استخوان را با پوست بیخ لفاح تا شش ساعت بجوشانند بغایت مطیع کردد و از مجربات است **عمل
ذهب فرعونی** که در رنک فرقی از ذهب ندارد سوای آنکه در آتش سیاه میشود و اکر اصلاح او توان نمود
و کمال اوست براده حدید را با زرنیخ بسیار بسایند و بآب بجوشانند تا رفع زرنیخ بقدری شود آنکاه در یوم
کذارند و چون نزدیک بذوب رسد بقدر ربعه مثل نحاس اضافه کرده بکذارند **عمل برنج دمشقی** و اورا

رو برنج

روی برنج کویند رنکین تر از اقسام برنجها و شبیه بذهب میباشد مس اصفهانی بسیار رقیق کرده بقدر درهمی ریزه
کنند و ربع آن روی توتیا را نرم سایید با شیره موی سرشته قرصی ساخته بر روی سفال آب ندیده کذاشته آتش دو
زیر آن کنند تا سوخته و سیاه و صلب کردد پس بار دیکر سایید با ثلث آن زجاج مسحوق آمیخته بر ریزهای مس را با ولحیف
نموده با آتش بسیار تند بکدازند **تذهیب** که مطلا عبارت از آنست صفایح رقیق ذهب بطریق اخوه ریزه کرده با سه مثقال
زیبق ملغمه کنند پس مس و نقره و برنج و آهن هندی غالبین چرک او را زایل کرده اند و بر روی آتش نرم کرده ملغمه را باو بمالند
و بر روی آتش اندک زمانی بکذارند تا رفع سیماب شود رنک ذهب ظاهر کردد و اکر قبل از این تطلیه یکمرتبه روی توتیا را
با پنج جزو سیماب سایید ملغمه کنند و بر سطح اشیاء مذکوره مالیده با آتش رفع آن نمایند ابی مناسب تطلیه ذهب است پس
اکر بعد از آن تطلیه بملغمه ذهب کنند بسیار رنکین شود و جوهر یکجزو نقره قاطع و خالص را در سه جزو ماء الذهب حل شود
و بهم سود و سطح را مضمض کنند **زرافشان** که محتاج بآلات نباشد باید که سطح آهن و فولاد و امثال او را صیقل کرده
با آنکه مذکور شد بقلم نقاشی هر نقشی که خواهند بکنند و بعد از خشکی آن در آتش نهند تا اجزا از آن نفوذ کند پس
جلا دهد و از اسرار مجربه است و در وطلا و زنکار زعفران الحدید بالسویه بمحلول بلیغ نموده با صمغ بقدری که توان استعمال
نموده سرشته بکار برند **نقاشی** طلق محلول را با نمک مثل غبار سایده بغسل مکرر رفع نمک نمایند ابی مناسب تذهیب
بورق طلا است و با زنکار زمردی و با عصفر فستقی میشود **کتابت** چون برنج و سیم را با مجبه با صمغ عربی استعمال کنند
تا آنهم مقام مداد است **بدل شنجرف** که در کتابت و نقشها بجای شنجرف است اشنان سبز را یکشبانروز در آب بخیسانند پس
لک اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند تا آورده او صاف او جدا شود و آب اشنان سرخی و درخشندکی بهم رسانند
پس لطیف او را با صمغ عربی حل نموده استعمال کنند **تدبیر آهن** که مانند آهن را در روغن کنجد اطفا نمایند و بار
دیکر تقشیر اطفای این باب کنند **حفظ آهن** که هرکز زنک نکیرد باید قلعی را جرب کرده کذاشته تا زنک بهم رسانند
از روغن بهم نجیب زنک کرفته آلات حدیدی هرکاه با آن اندود یکدم زنک نمیکیرد در خطوط مرموزه و اقسام مشهوره آنها
قلم هندی که آحاد بخط غیر متصل و عشرات متصل بخط میشود و مات از خط میکذرد و الوف بعد از کل شمرده بلی

میدارد **آحاد**	**عشرات**	**مآت**	
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹	۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹	۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹	۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

[illegible] قلم داودی بترتیب حروف و غرایب اکثر با این خط می‌نوشتند

[illegible]

[illegible] قلم اسمعیلی بترتیب [illegible]

ابجد ١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ [illegible]

قلم الطبیعی علی ترتیب الابجد [illegible]

[illegible] قلم جعفری بترتیب حروف ابجد [illegible]

[illegible]

[illegible] قلم الاسرار بترتیب حروف [illegible]

[illegible] وفی نسخة هکذا [illegible]

[illegible] قلم حمیری بترتیب حروف [illegible]

وسیج زعید خفض طصیط قلم [illegible] بر پنج قسمت و اختلاف در تحت

هر یک نوشته میشود بترتیب حروف [illegible] ا ب ت ث ج ح خ د

ذ ر ز س ش ص [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الوف [illegible] ابجد قلم هندی ایقغ بکر جلش دمت

[illegible]

[illegible] قلم رومی

بترتیب ابجد ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر

ش ت ث خ ذ ض ظ غ قلم شجر دیسقوریدوس بترتیب حروف تهجی [illegible]

[illegible]

قلم طلبالی بترتیب حروف [illegible]

[illegible]

قلم برنجات که مجرب از آبائی [illegible]

قلم نوشنانی [illegible]

[illegible] قلم سیمیای کبیر بترتیب حروف [illegible]

[illegible]

[illegible] قلم سیمیای صغیر بترتیب حروف

[illegible]

[illegible]

[illegible] قلم العقول بترتیب حروف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قلم القصابی بترتیب ابجد [illegible]

[illegible]

قلم یونانی دو قسم است قسم اول ا ب ت ث ج ح خ د ذ

ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف

ق ک ل م ن و ه لا ی قسم دویم

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض

ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلم عبرانی شش قسم است اول عبرانی قلمی ا ب ت ث ج ح خ د ذ

ر ز س ش ص

ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلم سریانی دو قسم است

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

سابع از

سابع از عبرانی باشد ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلم الاعجاز ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قسم دیگر از قلم [illegible]

قلم دیگر از اعجاز که موافق قسمی از قلم رومی است

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلم [illegible] ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلم فرنکی بترتیب ابجد ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن

س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

قلم طرقال ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

قلم پهلوی ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

و ز د ج ث ط س د ث د ب ع خ ه

ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ي

ع ح ى س ض ل ه م ف ك و ص ا ف ط

قسم دیکر بحروف ابجد ا ب ج د ه و ز ح ط ى ك ل م ن

س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

قلم دیکر بحساب تهجی ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش

ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ى

قلم طرنجی ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

ع ح س ج غ د و ب ت ش ف ت ى خ

ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ي

قلم قلقطیر بابلی جهت حل عقود مجرب ذانسته اند بترتیب حروف

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض

ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ي

قلم قلقطیر کاهی صغیر جهت صغوند

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ى

قلم قلقطیری دیکر ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س

ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ى

قلم کاهی بترتیب ابجد ا ب ج د ه و ز ح ط ى ك ل م ن

س ع ف ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

قلم صینی بترتیب ابجد ا ب ج د ه و ز ح ط ى ك ل

م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

قلم کرخانی بر حیاکتا زاحر توق بدستور تهجی اشبهر حروف ا ب ت ث ج ح خ د

ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ى

قلم معروف باحیمی بترتیب حروف ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س

ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ي

قلم ایماوی بترتیب حروف

[illegible]

[illegible] قلم [illegible]

حروف ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض

[illegible]

ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ي

[illegible]

قلم [illegible] بترتيب حروف ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

[illegible]

قلم [illegible] ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ي

[illegible]

بترتيب حروف [illegible]

[illegible] قلم قبطی بترتيب ابجد [illegible]

[illegible] قلم کتاب بلیناس [illegible] طلسمات

بترتيب حروف ابجد [illegible]

[illegible] قلم کتاب [illegible] ذرنیخ وغیره بترتيب حروف ابجد

[illegible]

[illegible] قلم کتاب نوامیس الکبیر هرمس بترتيب حروف

ا ب ت ث [illegible]

[illegible] قلم کتاب اسرار [illegible] معرفت [illegible] بترتيب حروف [illegible]

[illegible] قلم [illegible] بترتيب حروف

[illegible]

[illegible] قلم تحلیل بترتيب حروف ا ب ت ث ج ح خ د ذ

ر ز س ش [illegible]

[illegible] ص ض ط ظ ع غ ف

ق ك ل م ن و ه لا ی [illegible]

[illegible]

قلم مشجر که متروك نامند بحساب ابجد میکشند ابجد هطی و حسن ط از ابرمین

بعدد هر کلمه ابجد و ابجد مطلوب بست خطوط جانب یسار و اخران

نوع من الاقلام بترتيب حروف التهجی ا ب ت ث ج ح خ

د ذ ر ز س ش [illegible]

[illegible] ص ض ط ظ

ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ی

[illegible]

قلم که صلا او حط له در سع بود حرف منقوطش بجای خود بود که پانزده حرف منقوط بشکل

خود نوشته میشوند و چهارده حرف مهمل بدین طریق که کاف بعوض میم و میم بعوض کاف و بدین [illegible]

تا آخر ابجد بکار مرسوم شده [illegible]

قسم ثانی از دستور دوم از جامع موسوم بتحفة المؤمنین مشتمل بر تشخیصات و دستورات

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

در بیان اعمالی که متعلق است بادویهٔ مرکبه و ذکر هریک از مرکبات چون هر علت و مرضی را بدوای
مفرد مداوا نمیتوان نمود بنابراین موافق هریک باید ترکیب از مفردات کرد و هرچند از مرکب قلیل
الاجزا مقصود حاصل شود بهتر از کثیر الاجزاست و سبب کثرة اجزا بسیار میباشد مثل دخل
چیزی که بدرقهٔ دوای مقصود باشد و یا مصلح گردد و یا معاون شود و یا تقویت و نفوذ
او منظور باشد و امثال ان از ما یحتاج الیه از رفع کراهت طعم و حفظ قوة کیفیة و اختلاف
کیفیة استعمال ان و باید در مرکبات اجزائی که اصل و عمده باشد و از کبار ادویه باشد حذف
نکند مثل قرص افعی از تریاق کبیر و هرچه مفسد ان باشد داخل ننمایند بلادر که مفسد قرص
افعی و اکثر ادویه تریاقست و هرچه از ادویه که اثر هریک ضد دیگری باشد و قدر شربت مساوی
نکند که فعل یکدیگر را مانع نشوند مثل تساوی اجزای مسهل با اجزای قابض و باید طبیعت
علل و طبیعت اعضای معلوله و طبیعت ادویه و خصوصیت ان بهر عضوی و خلطی و فصلی
و مکانی و عادتی و سنی منظور باشد و چون بعضی از ادویه شدید القوة اند مثل افیون و
فرفیون و بعضی ضعیف القوة و بعضی ضد فعل دوائی شدید القوة و بعضی کثیر المنفعة و با
منفعت خاصه مانند غاریقون و بعضی قلیل المنفعة که زیاده از یک منفعت نداشته باشد
و بعضی شریف الفعل و بعضی خسیس و بعضی مشترک النفع اند با دیگری و بعضی در منافع
منفرد و بعضی مضعف قوة ادویه نافع اند پس در تراکیب شرطست که از کثیر المنفعة و شریف
و از ضعیف القوة کثیر المنفعة قدر زیاده داخل کند و از قوی القوة و قلیل المنفعة کمتر و از انچه
در منافع منفرد بود و از هرچه شریف الفعل قلیل المنفعة باشد بقدر مقصود کند و از انچه
قوة دوای نافع را ضعیف کند بقدر ضرورت و از دوائی قوی کثیر المنفعة و از ضعیف قلیل
المنفعة قدر متوسط کند و بدستور در مراعات عضو علیل قلت و کثرة مقدار ادویه مختلف

میشود چه هرگاه عضو بعید باشد از دوائی کثیر المنفعة شریف ضعیف القوة قدر ان زیاده باید
کرد و هرگاه عضو قریب باشد مثل معده و مری بقدر اعتدال کنند و اگر با کثرت منافع قوی
القوة باشد از مقدار معتدل نیز کمتر باید کرد **اما طریق دانش مزاج مرکبات** انست که
اجزای حاره و بارده و رطبه و یابسه هریک از مفردات ان ترکیب را از قرار قدر شربت ان حساب
نمایند و اقل را از اکثر وضع نموده باقی را بر سمتی عدد ادویه که عبارتست از عدد شربت هریک است
قسمت کنند و خارج قسمت را مزاج مرکب دانند مثل مزاج مرکبی از زنجبیل که در دوم گرم و
خشکست و کندر که در سیم گرم و خشک است و بنفشه که در دوم سرد و تر است هرگاه از زنجبیل
دو شربت باشد و از کندر و بنفشه یک شربت اجزای حاره این مرکب یازده و بارده شش و یابسه
مثل حاره و رطبه مثل بارده خواهد بود بدین صورت حاره بارده رطبه
یابسه زنجبیل کندر بنفشه اجزای یابسه اجزای یابسه اجزای یابسه
حاره بارده رطبه حاره بارده رطبه حاره بارده رطبه پس چون اقل که اجزای بارده
و رطبه است از اکثر که حاره و یابسه است کم شود پنج جزو از حاره و پنج جزو از یابسه باقی میماند
و چون پنج را بر سمتی عدد ادویه که بحسب عدد شربات چهار است قسمت کند خارج قسمت یک و ربع
است پس مزاج مرکب مذکور در اول درجهٔ دوم گرم و خشک خواهد بود و علی هذا القیاس **اما
طریق دانش قدر شربت مرکبات** انست که بعد از تحقیق وزن عدد شربات مفردات ان
جزوی از مرکب اخذ نمائیم که نسبت ان بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات
مثلا اگر وزن مجموع او سی درهم باشد و عدد شربات مفردات ده چون واحد را نسبت بده که
عدد شربات است نسبت عشرات پس از سی که وزن مرکبست عشر اخذ نمودیم که ان سه م است
و اگر فرضا عدد شربات سی باشد و وزن مرکب ده شربت ان مرکب ثلث ام خواهد بود زیرا
که نسبت ثلث بده چون نسبت واحد است بعدد شربات که سی باشد و مرکبات مبتنی است بر
بیست و چهار باب **باب اول** در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات و ایارجات و مفرحات

وجوارشات باب دویم در حبوب باب سیوم در اقراص باب چهارم در سفوفات باب پنجم در اشربه
باب ششم در مربیات و بعضی از حلویات باب هفتم در لعوقات باب هشتم در مطبوخات و
نقوعات و ماء الاصول و منقیات و مسکنات قی باب نهم در سنونات و مضمضه و غرغره
باب دهم در اکحال و شیافات و ادویه عین باب یازدهم در ادهان و انچه بدان متعلق است
باب دوازدهم در ذکر مرهمها و ذرورات و ما یتعلق بها باب سیزدهم در ضمادات و کمادات و
نطولات و قطورات باب چهاردهم در سعوطات و نشوقات و عطوسات و شمومات و لخلخ
باب پانزدهم در حقنها و فتایل مسهله و فرزجات و حمولات باب شانزدهم در خضابات و انچه
مو یا دراز کند و برویاند و نرم کند و بسترد و انچه باو متعلق باشد باب هفدهم در غسولات
منقیات بشره و محمرات و مسمنات بدن و مهزلات باب هشتدهم در ادویه کلف و بهق و برص
و وشم و نمش و برش و خیلان و قلع اثار جلد باب نوزدهم در مضیقات و مطیبات فرج و
ملذذات جماع و انچه مخصوص است بزنان و مسوحات قضیب باب بیستم در ذکر خواص غریبه
و اثار عجیبه بعضی از ادویه که از اسرار اطبا و حکمای ما تقدم است باب بیست و یکم در ذکر بعضی
از ادویه معموله حکمای هند که بلغه ایشان رساین نامند و انچه بدان مناسب است باب بیست و
دویم در ذکر بعضی از ادویه که مخصوص معالجه چهارپایان است و از کتب بیطره نقل شده باب
بیست و سیم در قلع اثار رنگهای لباس و رفع چربی و امثال ان و انچه باو متعلق است باب
بیست و چهارم در دستور معالجه طیور که بزوره نامند باب اول از قسم ثانی دستورات در معاجین
مشتمل بر پنج فصل اول در تریاقات دویم در ایارجات سیوم در جوارشات چهارم در معاجین کبار
و صغار و باهیه و مسهله پنجم در مفرحات فصل اول در تریاقات تریاق کبیر و او را تریاق فاروق
و تریاق اکبر و تریاق هادی نامند و اندروماخس قدیم تالیف نموده و بعد از هزار و صد و پنجاه
سال اندروماخس ثانی تکمیل ان نموده و اجزای او بهفتاد رسیده بغیر از اقراص و جالینوس ده جزو از ان
کم نموده او حب الغار و شیخ الغار جبلی و مصطکی و مقل و عود بلسان و عود هندی و افتیمون

فاروقی

داشق

از هر یک چهار مثقال و اشق و سورنجان و بیخ کبر است از هر یک دو مثقال و شیخ الرئیس تجویز نموده خصوصا
داخل نکردن حب الغار را و شصت جزو دیگر مع حب الغار و اقراص و وزن ان که صحیح ترین نسخها است
مذکور میشود و متاخرین این هفت جزو را که عود هندی و افتیمون و اشق و سورنجان و بیخ کبر و
مصطکی و مقل ازرق است داخل نکرده اند و هر یک تصرفی نموده و در اوزان بعضی تغییر داده اند
مرحوم مغفور حکیم محمد باقر طاب ثراه بنفشه و خاشا اضافه شصت و سه جزو و بجای شراب عرق
خالصه و بجای عسل عسل خاشا نموده و تغییر اوزان و تبدیل بعضی ننموده است که از نسخه ان مرحوم
مغفور ظاهر میگردد و تریاق اکبر تا سی سال القوی الحرارت مثل سن جوانی و تا شصت سال
مثل سن کهولت و بعد از ان مثل سن پیری و اثر او مثل سایر معاجین است و قبل از شش
ماه نباید استعمال نمود و اگر بعد از هفت سال که حکم سن اطفال دارد استعمال کند مجرا
و باید جنب و حایض مس ظرف او نکند و ان مفتح سده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و پادزهر
جمیع سموم و مقوی جمیع اعضا و مانع عفونت اخلاط و منقی و جاذب و محلل و مخرج جنین است
و طریق ساختن و امتحان و استعمال و قدر شربتش بجهت هر امری مذکور میشود صفتان قرص
اسقیل چهل و هشت مثقال قرص افعی قرص اندروخون فلفل اسود افیون از هر یک بیست و چهار
مثقال دارچینی ورد احمر تخم شلغم بری اسقوردیون اصل سوس اسمانجونی غاریقون رب سوس
دهن بلسان از هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل راوند بنطافلن فو تخم فراسیون اسطو
قسط فلفل ابیض دارفلفل مشکطرامشیع کندر فقاح اذخر فطراسالیون صمغ البطم
سلیخه حب الغار سنبل الطیب جعده از هر یک شش مثقال لبنی بزر کرفس سیسالیوس حرف
نانخواه کاذریوس کمافیطوس عصاره هیوفسطیداس سنبل رومی ساذج هندی جنطیانا
رازیانج طین مختوم قلقدیس محرق حماما وج حب بلسان هیوفاریقون صمغ عربی قردمانا انیسون
فو اقاقیا سکبینج از هر یک چهار مثقال درقو قنه قفر الیهود جاوشیر قنطوریون دقیق زراوند
طویل جندبیدستر از هر یک دو مثقال و اوزان شرح دوای دیگر در نسخه اندروماخس ثانی است

بموجبی است که مذکور شد و عدد اجزا بغیر اقراص هفتاد میشود اما طریق ساختن انست که هرچه چوب
و بیخ و برگ و شکوفه و تخم و قرص باشد علیحده بنحوی باید که غبار او بیرون نرود و از پرویزن
بسیار باریک مثل غبار بیرون کند و بعد از ان هر یک را بوزن در اورند و هرچه صموغ و ربوب و
عصارات است نیم کوب کرده سه شبانه روز در شراب جمهوری یا مثلث یا عسل بخیسانند تا خوب
حل شود و هرچه مایع است مثل عسل و شراب و روغن بلسان باید در وقت ساختن همه را
بر روی اتش نرم بعد از قوام عسل مخلوط کند و هرچه از عصارات تازه باشد و محتاج بخیسانیدن
نباشند در روز ترکیب داخل کنند و باید هر یک از ادویه تازه از مکان مخصوص باو باشد و وزن
وزن ادویه عسل بقوام اورده کف گرفته را با دو وزن ادویه مثلث یا شراب جمهوری یا مطبوخ
عتیق ریحانی اضافه نموده مخلوط کنند و اول ادویه یابسه را در مقابل افتاب در عسل بریزند
بعد از ان محلول را در کفچه معجون سازی بروغن بلسان چرب کنند و هر روز بر روی خاکستر گرم
گذاشته تا دویست بار بر هم زده بگذارند و روی او را بپارچه نازکی بپوشانند تا چهل روز تمام
و بعضی گویند که بعد از چهار روز باید بر هم زد تا دو ماه پس در ظرف طلا یا نقره یا چینی یا قلعی
کنند بقدری که محل تنفس بخار باشد و بعد از هر یک ماه سرپوش را بردارند و یک روز بگذارند
تا ترویح او شود و روز دیگر باز مستحکم کنند **اما** امتحان ان چنانست که بشخصی دوای مسهل مثل
محموده داده در حین عمل ان از تریاق بقدر باقلایی بدهند اگر در حال منع عمل مسهل نماید خوب
و بدستور حیوان یابس المزاج را از تریاق بدهند و بعد از ان افعی او را بگزد زهر او در او اثر
نکند و بدستور خروس را یا حیوان دیگر را دوای قتال داده بعد از ان تریاق بدهند اگر حیوان
نمیرد و بدستور اگر ابره خون منجمد نماید و بدستور در دهن افعی بمار کند او را بکشد **اما** طریق استعمال
و قدر شربتش تا سی سال او را در مداوای سموم از یک بندقه تا یک مثقال باید داد و از سی ساله تا
شصت ساله را از یک مثقال تا سه مثقال استعمال نمود بحسب قوة و ضعف سموم و مادامی که از
سی سال نگذشته باشد در امراض نباید استعمال نمود و اگر کنند بقدر اقل شربت جایز است جهة

جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و رفع هم بعد از تنقیه با ماء الاصول
بقدر بندقه تا نیم مثقال و تا چهل روز هر روز بان سعوط نمایند و طلا کنند و جهة اختناق رحم
و اخراج جنین مرده یک باقلا با مطبوخ سداب و مشکطرامشیع و امثال ان و جلاب و جهة گزیدگی
افعی از یک مثقال تا دو مثقال با شراب یا مطبوخ و جهة دوا آشامی مثل افیون و فرفیون و زراریح از نیم مثقال تا
یک مثقال با بلبلاو قیه سرکه و جهة گزیدن سگ دیوانه و امثال او یک مثقال و زیاده از ان با خاکستر سرطان
نهری و جهة عقرب نیم درهم با شراب و نبیذ زبیب و جهة زنبور نیم مثقال با سرکه و ضماد نیز با سرکه
کنند و جهة سرفه و درد سینه و پهلو یک ترمس با عسل و جهة نفخ معده و امعا تا دو دانگ با اب
زیره و جهة جوع کلبی بقدر بندقه با شراب ممزوج باب و جهة لرزیدن تبهای بارده دو دانگ تا نیم
مثقال با اب گرم و جهة مثانه باقدری مقل ازرق و جهة قولنج با طبیخ رازیانه و کرفس و روغن
خروع و اصل سوس و عناب و سپستان بقدر بندقه و جهة استسقا و امراض جگر با ادویه مخصوصه
ان بقدر یک دانگ تا دو دانگ و از کهنه تا یک مثقال جهت نفث الدم تا چهار دانگ با روغن گاو و آب
و جهة قرحه امعا و اسهال نیم مثقال با اب سماق و ابیه و جهت سنگ مثانه و گرده تا چهار دانگ
با طبیخ کرفس و در اورام باطنی و عسر البول تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی و جهة نیکویی رنگ
رخسار بقدر یک باقلا با طبیخ افسنتین و جهة سپرز یک باقلی با سکنجبین و جهة کرم معده
تا نیم مثقال با عسل و بجهة هر یک از امراض بارده عموما با ادویه مخصوصه ان استعمال نمایند
مثرودیطوس اندروماخس گوید که مؤلف او اقلیمونست بجهة پادشاه رومیه که مسمی بهمین
اسم بوده ترکیب نموده و از تریاق اکبر بسیار مقدم است و در دفع سموم نایب مناب تریاق
فاروق است و در دفع علل بعضی بهتر از تریاق فاروق دانسته اند و در جمیع خواص مذکوره
در تریاق مثل اوست و در تحلیل سده و اورام صلبه و انچه در مفاصل باشد و تحریک
باه اقوی از اوست بحرارت او نیست و قوة او تا دوازده سال باقیست و طریق ساختن و استعمال
و قدر شربت مثل تریاق اکبر است **صفت آن** که موافق نسخه قدماست و حقیر بهتر از سایر نسخها

میدانند آثار غریب از وی مشاهده نموده مرصافی زعفران غاریقون زنجبیل دارچینی علک البطم کثیرا از هر یک
ده مثقال سنبل الطیب کندر خردل سفید عود بلسان اسطوخودوس قسط شیرین سنبل رومی سلیخه فطر
قتد استیخ دار فلفل عصاره لحیة التیس جند بیدستر جاوشیر سادج میعه سائله هر یک هشت مثقال سلیخه فلفل
سیاه و سفید سورنجان جعده ثوم بری دوقو اکلیل الملک خبطیانا روغن بلسان حب بلسان قرص
فرفیون مقل ازرق از هر یک هفت مثقال تخم سداب شش مثقال اشق ناردین مصطکی صمغ عربی
فطراسالیون قرومانا افیون رازیانه کل سرخ بنفشه مشکطرامشیع از هر یک پنج مثقال اقاقیا نانخواه
سقنقور هیوفاریقون از هر یک چهار مثقال و نیم انیسون وج قوموسکیبج اسارون از هر یک سه
مثقال صموغ را در سرکه یا در شراب یا در مثلث خیسانیده و با سه وزن ادویه عسل سرشند و قد
مثلث نعقد باشد که صموغ را بپوشاند و بدل سقنقور ماهی روبیان بوزن او یا سمکه صیدا که
وحقیر قرص افعی را لجهت میدانند و بدستور بنیره مایه شش ماه و بعد از شش ماه استعمال نمایند چون حب
بلسان و عود و روغن آن مفقود شد بدل حب همون وزن او حب الغار و بدل عود او هم وزن زراوند
طویل و بدل سقنقور سمکه صیدا و بدل روغن بلسان روغن ترب کرده بغایت مؤثر یافته است
نسخه دیگر که معمول حکیم فاضل مسعود عماد الدین محمود است و بانیش کامل الصناعه اختلاف سهلی دارد
مرصافی کثیرا زعفران زنجبیل دارچینی از هر یک ده درم سنبل الطیب کندر خردل ابیض اذخر عود
بلسان صمغ البطم قسط تلخ اسطوخودوس سنبل رومی دار فلفل جند عصاره هوفسطیداس که لحیة
التیس است میعه یابسه جاوشیر سادج هندی از هر یک هشت درم سلیخه فلفل سیاه و سفید
اکلیل الملک جعده ثوم بری دوقو تخم خربزه بری روغن بلسان فرفیون مقل از هر یک شش درم اشق
ناردین تخم کرفس جبلی مصطکی فطراسالیون افیون رازیانه کل سرخ حنبطافیا مشکطرامشیع از هر یک
پنج درم **صفت تریاق الافاعی** که رفع سمیت هوام میکند و اطبای سابق اجتماع نموده اند که
هر که در عبادت بعضی اوقات بقدر نیم مثقال با گلاب و یا شراب و قایم مقام آن تناول نماید بیشک
وشبهه رفع اذیت وبا و تب و بائی میکند و بغایت مجرب دانسته اند و از جالینوس منقول است

که درسال

که درسال وبای آن عصر هر که استعمال نمود سالم ماند صبر زرد دو جزو مرصافی و زعفران از هر یک یک جزو
تریاق اربعه اول ترکیبی است در تریاقات در سیم گرم و در دوم خشک و محلل ریاح غلیظ و مصلح جگر
و سپرز و مفتح سده و مدر فضلات و آنچه از جهت برودت محتبس شده باشد و تریاق سم مار و عقرب و
مورث صداع و در معده و مصلحش شیر و خرفه و قدر شربتش تا یک مثقال و قوتش تا دو سال باقی است
و بدلش نصف وزنش مثرودیطوس است **صفت آن** جنطیانا حب الغار مرصافی زراوند طویل
بالسویه عسل سه وزن آن **تریاق معروف بکبیر الحکیم** منقول از تذکره معتدل مایل بحرارت و قوتش
تا بیست سال باقی است و شربتش از یک مثقال تا سه مثقال منقی دماغ و پادزهر سموم و مقوی باه و جهت
جنون و صرع و مالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال نمایند و جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغ
و عسر بول و سنگ مثانه با آب کرفس و با آب ترب و جهت ضیق النفس و سرفه و نفث الدم و خفقان
و ضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی و اگر از برودت باشد با گلاب و جهت استسقا
و سپرز و یرقان و قولنج با آب انیسون و جهت بواسیر و امراض مقعد با آب عناب و جهت مفاصل و نقرس
با آب بیخ کبر و رازیانه و جهت سموم و جذام و با شیر تازه دوشیده جهت برص و بهق با ماء العسل بنوشند
و طلای او در امراض مذکوره و جهت اورام نافع است **صفت آن** پوست ترنج و تخم آن و برگ آن از
هر یک ده مثقال حب الغار جنطیانا سنبل الطیب مرمکی از هر یک هفت مثقال زرنب درونج
اطریلال بهمن سرخ و سفید انیسون از هر یک سه مثقال قرد کهربا از هر یک دو مثقال عود هندی
هفت مثقال پادزهر معدنی سیزده دانگ مروارید چهار مثقال عود را در بیست و شش مثقال
گلاب بسایند و پادزهر را در او حل کنند و هفت روز بگذارند و مروارید را در شیشه کرده آب
ترنج در او بریزند و سر او را محکم کرده در حمام بگذارند تا حل شود بعد از حل شدن با عود و پادزهر
محلول مخلوط سازند و سه وزن ادویه عسل بقوام آورده را با آتش نرمی بگذارند و محلول را که
در او بیخته برهم زنند و بعد از آن ادویه را اضافه کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند و اثر او باید بقدری
باشد که بجوش نیاید و اگر پادزهر معدنی بهم نرسد پادزهر حیوانی را بدل او سیزده قیراط کنند

تریاق ابو ماهر در معاجین مذکور است **فصل دویم** در ایارجات **ایارج لوغاذیا** ایارج از تالیف
فیلغریوس است و بلغت یونانی بمعنی دوای الهی و مراد از او مسهلی است که بمشیة الله تعالی غوص او در
عروق میشود و تنقیه خلط مینماید و متقدمین شرط دانسته اند که آتش باو نرسد و با عسل شهد
سرشته شود و قوتش تا چهار سال باقی است و گویند تا سی سال و قدر شربتش از نیم مثقال تا چهار
مثقال با آبی که در او بسفایج و زوفا و افتیمون و هلیله کابلی و گل گاوزبان و اسطوخودوس
از هر یک بقدر حاجت جوشانیده باشند با یک درهم ملح نفطی استعمال نمایند گرم و خشک و جهة
جذام و برص و بهق و صرع و جنون و داء الثعلب و داء الحیه و عسر نفس و احتباس حیض و داء
الفیل و درد معده و جگر و گرده و مفاصل و عرق النسا و نقرس و فالج و تشنج و رعشه و لقوه
و وجع کلی و درد مثانه و قروح او و ثقل سامعه و درد سر مزمن نافع و مسهل خلط محرق و لزج و مواد
بلغمی و سوداوی را مفید است و آنچه برسر نسخه در تحت هر یک نوشته شده موافق آنچه در کامل و بعضی نسخها
و حب الغار ندارد **صفت ان** شحم حنظل غاریقون اشق خربق سیاه سقمونیا شحم و غاریقون
از هر یک ده مثقال افتیمون بسفایج مقل صبر کاذریوس فراسیون سلیخه از هر یک هشت مثقال
دارفلفل فلفل سیاه و سفید دارچینی زعفران جاوشیر سکبینج جندبیدستر ساذیون زراوند
طویل از هر یک چهار مثقال با عسل برشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در بعضی نسخه عصاره
افسنتین حب الغار از هر یک دو مثقال ثوم بری فرفیون سازج اسقیل مشوی جعده مرصاف سنبل
هندی حنطیانا اسطوخودوس زنجبیل حماما حاشا از هر یک دو مثقال و نیم اضافه نموده اند **ایارج**
شاذریطوس الاکبر که قبل از زمان جالینوس تالیف یافته مسمی باسم پادشاه آن عصر و قویتر از سایر ایارجات
و اعدل از ایارج لوغاذیا و قدر شربتش تا چهار مثقال با مطبوخ غاریقون و سایر ادویه مناسبه
مرعلقی و ان مسهل و نافع است از برای سوء مزاج بارد و اوجاع کبد و معده و طحال و گرده و مثانه
و احتباس حیض و قولنج و امراض عتیقه و جهة دفع فضول غلیظه لزجه و نسیان و ظلمت بصر و عسر نفس
و جهة تنقیه بدن از اخلاط فاسده و تسخین و تقویت و تعدیل آن آزموده و جهت تحلیل ریاح

سده جگر و سپرز و درد سینه و پهلو و جشاء حامض و استسقا که از ضعف و برودت جگر باشد و وجع
گرده و جمیع انواع درد سر و جذام و برص و خناق بلغمی و لقوه و رعشه و فالج و تقویت حرارت غریزیه
نافع و بغایت ضعف انرا مانع و دافع سوداء سوخته و بلغم متعفن فاسد و کدا زنده اخلاط غلیظه
از رگها و جهت نیکو کردن رنگ رخسار که از نقصان خون باشد و احتباس خون که از سرما در عروق
بهم رسد و جهت اطحاء و تقویت بدن الها مفید است و مرکب است از ادویه کبار و مختاران و سعوط او
بمقدار عدسی از برای صرع و لقوه باب شاه دانه بسیار بعید است و آنچه موافق نسخه کامل و قدما
بر رخی نوشته شده با اضافه مرصاف **صفت ان** صبر سقوطری ده م غاریقون ابیض ده م زعفران
دارچینی وج مصطکی دهن البلسان مکد ۳ م فربیون دارفلفل فلفل ابیض و اسود حنطیانا افقاح
اذخر مکد ۳ م قسط کمافیطوس کاذریوس افتیمون هر یک مکد ۴ م اسارون سلیخه عود البلسان حب البلسان
مکد ۲ م زراوند ۴ م و نصف سقمونیا ۲ م سنبل الطیب ۳ م نیم و موحماما مکد ۳ م با عسل برشته شده
و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در مختار ابن هبل مربجای مو واقع شده **ایارج** فیقرا بلغت
یونانی فیقرا بمعنی تلخ است و از تالیفات بقراط و نافع است در امراض سر و دافع بخره دماغ
است و منقی معده و مواد بلغمی و ماده محبوب مسهل و گویند مضر گرده و مصلحش عناب
و قدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا دو سال باقی است **صفت ان** گل سرخ مصطکی سنبل
الطیب عود بلسان حب بلسان سلیخه دارچینی اسارون از هر یک جزوی صبر زرد دو چندان
مجموع کوفته و بیخته اگر به تنهائی استعمال نمایند با عسل شهد سرشته و اگر ماده حبوب کنند
بدون عسل استعمال کنند **ایارج** جالینوس منافع او مثل منافع ایارج لوغاذیا است
و بجهت قولنج و استرخاء و سلس البول و تقطیر البول انفع از وست و در بقای قوت و قدر
شربت و طریق استعمال او بدستور ایارج لوغاذیا است **صفت ان** موافق کامل شحم حنظل
غاریقون پیاز عنصل مشوی اشق سقمونیا خربق اسود هیوفاریقون فربیون از هر یک شش
مثقال بسفایج افتیمون مقل ازرق کاذریوس سلیخه فراسیون از هر یک نه مثقال مرصاف

سکبینج زراوند طویل فلفل ابیض واسود دار فلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون
از هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخه زعفران و صبر را چهار مثقال اضافه نموده با سه وزن
عسل سرشته با مطبوخ موافق میل نمایند **ایارج** ارکاغانیس بن داود عم جهت امراض بطون
و دشواری نفس و دوار و مره سودا و بحوحه که از رطوبت باشد و درد گلو و تشنج و فواق و وجع
مفاصل و زرداب و قروح ریه و حکه و گزیدن سگ دیوانه تا از آب نترسد باید با سرطان بحری
داد و هرگاه از آب ترسد مخلوط سازند با شربتی از رو و عصاره قثاء الحمار و عصاره حنظل وزن
چهار قیراط و با اب قیصوم بنوشند و جهت درد شکم و رحم با اب سداب که مخلوط سازند
بان سه قیراط جند بیدستر و جهت درد گرده با اب کرفس و در سایر علل با طبیخ افتیمون و مویز
دانه بیرون کرده و قدر شربت و مدت مزاج بدستور ایارج سابق است **صفت آن** تخم
حنظل بیست و دو درهم فراسیون و اسطوخودوس خربق اسود کمادریوس سقمونیا فلفل
ابیض دار فلفل از هر یک دو اوقیه و در مختار ابن هبل چهار اوقیه است بصل الفار مشوی
فرفیون صبر زعفران خطیا نافطراسالیون اوشق جاوشیر از هر یک یک اوقیه جعده دار چینی
سکبینج مرصافی سنبل اذخر فودنج زراوند مدحرج مکد دو درهم با عسل بسرشند و بقدر
حاجت استعمال نمایند **ایارج** روفس موافق نسخه کامل الصناعه برخی قید شده جهت
دفع سودا و بلغم و داء الثعلب و امراض بارده دماغی و عصبانی با مطبوخی که در ایارج لوغاذیا
مذکور است یا ملح نفطی استعمال نمایند و سعوط را در شراب یا مثلث خیسانیده قدر شربتش
و مدت مزاج بدستور سابق است **صفت آن** تخم حنظل بیست درهم صبر پنج درهم خولنجان
ده درهم کمادریوس بیست درهم سکبینج جاوشیر هشت درهم زراوند مدحرج فطراسالیون
فلفل ابیض و اسود مکد پنج مثقال سنبل سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مرصافی جعده
مکد دو درهم و در بعضی نسخه کمافیطوس فراسیون غاریقون از هر یک ده مثقال زیاده
نموده اند بقدر حاجت بعسل سرشته استعمال نمایند **ایارج** بقراط که ایارج هوفقراطیر

نامند جهت رطوبت معده و درد سر که از بخار فاسد متولد شده باشد و جهت غم و خوف و سایر علل
سوداوی و بلغمی نافع و قدر شربت و مدت مزاج بدستور ایارج سابق است **صفت آن** حنظل
سنبل زراوند مدحرج سلیخه دارچینی از هر یک نیم درهم فطراسالیون کمادریوس اسطوخودوس
فلفلمونیکه اسم فارسی مصطکی از هر یک یکدرهم مر چهار درهم حب البان زعفران از هر یک یکدرهم
و نصف صبر هیجده درهم و نیم تخم حنظل شش درهم با عسل بقدر حاجت بسرشند **ایارج** اندروماخس
جهت امراض بارده دماغی و معده و مفاصل و تشنج و صدمه و ضربه و شکستگی اعضا و درد پهلو
و معده و نفث الدم و درد تهیگاه نافع است قدر شربتش از یک درهم تا چهار درهم دوا و وام صلبه
با سکنجبین بنوشند و ضماد کنند و جهت ورم چشم با اب عنب الثعلب و جهت ورم مقعد با روغن
گل سرخ و جهت قروح سر انگشتان و با سرکه ضماد نمایند و در امراض دهن غرغره کنند و قدر شربتش
و مدت مزاج بدستور ایارجات سابق است **صفت آن** دارچینی سلیخه سیاه قصب الذریره
عیدان البلسان فقاح اذخر قشور الطلع سه اوقیه و نصف کوبیده در دیگ سفالین کرده با
اب باران شش برابر که هر دو رطل سیصد مثقال است بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف
نموده نگاهدارند و صبر سقوطری را با اب باران در افتاب سایند تا خشک شود و بعد از ان با
اب ادویه سابقه بدستور در افتاب صبر را بسایند تا مجموع ابها را جذب کند و در سایه
خشک شود پس بار دیگر از ابازعفران و مر و کبر از هر یک سه اوقیه و در بعضی نسخها یک اوقیه
سایند و در ظرف شیشه نگاهدارند و قدر شربتش یکدرهم است **نسخه دیگر** ایارج اندروماخس
که ابن هبل در مختار ذکر کرده تخم حنظل بصل الفار مشوی غاریقون سقمونیا خربق اسود اشق
اسقوردیون مکد چهارم و نیم و در بعضی نسخه دو درهم و نیم کمادریوس افتیمون مقل صبر سقوطری
سه مر حاشا هوفاریقون سادج فراسیون جعده سلیخه فلفل اسود زعفران دارچینی دار فلفل
بسفایج جاوشیر سکبینج جند بیدستر فطراسالیون زراوند طویل از هر یک چهارم با عسل بسرشند
قدر شربت از یک مثقال تا چهار مثقال **فصل سیوم** در جوارشات جوارش معرب کوارش فارسی

است و بعض گویند که از اختراعات حکمای فرس است ترکیبی که مقوی معده و محلل ریاح و مصلح اغذیه
باشد و بعد از سرشتن ادویه با شکر و امثال ان در صحن چینی پهن کرده پاره پاره کنند و مقتضی
جهت مزاج ان منظور نیست و متاخرین بعضی از معاجین مسهله را در تحت جوارشات ذکر کرده‌اند
و ظاهرا موافق قانون نباشد **جوارش** الملوک دواء السنه است که مذکور میشود و جوارش اسکندر
نامند و ارسطو جهت اسکندر ترتیب داده و چون اثار ان در امور معلومه از مداومت ان در تمام
سال ظاهر میشود و لهذا دواء السنه گویند و جهت تقویت حرارت غریزی و موی سفید سیاه
کردن و تقویت معده و قوت باصره و لکنت زبان و برودت عروق و اعصاب و تقویت گرده و
مثانه و تقویت باه و قوة حافظ و امراض بلغمی و جذام و بهق و برص و بواسیر و نسیان بغایت
نافع است مجموع را سیصد و شصت شش منقسم ساخته هر روز قسمی را تناول نمایند بلا
فاصله که در عرض یکسال تمام صرف شود **صفت ان** پوست هلیله زرد و سیاه و کابلی و امله
از هر یک سی و شش مثقال شونیز بیست و چهار مثقال کبابه دوازده مثقال بلادر مصطکی
از هر یک شش مثقال فلفلمویه دار فلفل فلفل سیاه دارچینی زنجبیل اشق نارمشک از هر یک
دو مثقال سادج هندی قاقله صغار از هر یک یکمثقال و سیصد مثقال فانید را بقوام
اورده بر روی ادویه ریخته در صحنی پهن کرده پاره پاره کرده نگاهدارند و در اغلب اوقات بعد از
طعام تناول نمایند مگر صاحب بخارات که دقت نماید انسب است **جوارش** لؤلؤ مقوی
اعضای رئیسه و معده و مصلح حال رحم است و در حفظ جنین از اسقاط بغایت مجرب است
لؤلؤ عاقرقرحا از هر یک یک درم زنجبیل مصطکی از هر یک چهار درم زرنباد درونج تخم کرفس شیطرج
قاقله جوزبوا بسباسه قرفه از هر یک دو درم بهمن سرخ و سفید فلفل دار فلفل از هر یک سه درم
دارچینی پنج درم شکر سلیمانی مثل همه ادویه قدر شربت یک ملعقه در حفظ اسقاط جنین
مداومت شرط است **جوارش** عود جهت تقویت معده و تجفیف رطوبات و خفقان و ضعف
جگر و هاضمه نافع است **صفت آن** عود هندی سنبل الطیب سنبل رومی مصطکی قرنفل

دانه هیل جوزبوا از هر یک دو جزو هلیله کابلی قرفه تخم کرفس انیسون زرنباد پوست ترنج
بادرنجبویه از هر یک جزو زعفران بسباسه زنجبیل از هر یک نیم جزو و مشک بازاء هر سی مثقال ادویه نیم
مثقال با یکوزن و نیم ادویه شکر بقوام اورده بسرشند شربتی تا دو مثقال **جوارش** زرعونی معتمد
علیه تخم هلیون شقاقل تودری ناف سقنقور لسان العصافیر از هر یک مثقال زنجبیل تخم شلجم
تخم جزر تخم شبت تخم تره تیزک شامی تخم جرجیر تخم پیاز تخم کندنا خولنجان جوز الطیب دارچینی دار
فلفل بوزیدان از هر یک سه مثقال تخم انجره دو مثقال با فانید بسرشند و مقدار شربت از یکمثقال
تا دو مثقال و این زرعونی تودریا است بجوارش سقنقور و اگر ناف سقنقور بهم نرسد بدل ان
دو وزن ان خصیة الثعلب با قدری خردل کنند بغایت نافع است جهت تقویت معده و باه و
اعضای رئیسه و گرده و گرم و الات بول **جوارش** التفاح جهت تقویت معده و احشا و دماغ
و هاضمه مفید است **صفت ان** یک رطل سیب شیرین را از پوست و تخم پاک کرده با شراب
ریحانی بجوشانند تا مهرا شود و از پرویزن بیرون کنند با نیم رطل شکر سفید و نیم رطل عسل
بقوام اورند و فلفل و دار فلفل و قرنفل از هر یک دو مثقال زنجبیل چهار مثقال زعفران پنج ل
عود هندی پنج مثقال کوفته و بیخته بسرشند **جوارش** بلادری جهت ریاح بواسیر و تقویت باه
و هضم طعام بغایت نافع است و موافق مبرودین است زنجبیل ده استار دار فلفل سه استار
شیطرج هندی دو استار شقاقل پنج استار فانید چهار صد و پنجاه مثقال مغز کرده کان سفید
کرده کنجد از هر یک ده مثقال ده عدد بلادر را کوبیده در سه اوقیه روغن کنجد خیسانیده
ما الیه صاف نموده ادویه را بان چرب کنند و یکوزن و نیم فانید را بقوام اورده بسرشند
جوارش شکر جهت تسخین معده و تقویت هاضمه و دفع بلغم و رطوبات نافع است **صفت آن**
کبابه قاقله کبار و صغار قرنفل دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران از هر یک یکمثقال عود فلفل
هر یک نیم مثقال پنجاه مثقال شکر سفید را بقوام اورده بسرشند **جوارش** کافور جهت ضعف معده
و هاضمه و بلغم غلیظ و خفقان نافع است زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی قرفه سادج هندی

سنبل الطیب جوزبوا صندل زرد عود البلسان هیل بوا بسباسه قرنفل نارمشک طالیسفر سعد طباشیر
عود هندی از هریک سه مثقال و نیم کافور مشک از هریک یک مثقال و نیم نود مثقال قند را بقوام
آورده برشند **جوارش** خوزی جهت اسهال مزمن و تقویت معده و جگر و رفع رطوبات معده
وامعا نافع و موافق امزجه اطفال و زلق الامعا را بغایت مفید است و از تراکیب محمد زکریا است
دانه انگور که از سرکه استخراج کرده باشند و بو داده و مثل سرمه صلایه کرده سی و پنج مثقال
تخم مورد شصت مثقال خرنوب نبطی کلنار جوزبوا جوز ماذج از هریک ده مثقال کندر نانخواه
سعد مصطکی سنبل الطیب از هریک پنج مثقال با شکر یا عسل قوام آورده در وزن ادویه
برشند شربتی تا سه مثقال **جوارش** مفرح تالیف کندی جهت رفع حزن و تقویت بدن و معده
و نیکو کردن رنگ رخسار و بوی دهان و عرق بغایت مؤثر است گل سرخ شش مثقال سعد پنج
مثقال و قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون از هریک سه مثقال قرفه زرنب از هریک دو مثقال
بسباسه جوزبوا قاقله کبار و صغار هریک یک مثقال بوزن ادویه امله مقشر را در سه رطل
آب بجوشانند تا بثلث رسد و از پرویزن بیرون کرده با یک رطل شکر سفید بقوام آورده برشند
و این نسخه بعینه نوشداروی هندی است مگر در وزن امله **جوارش** سفرجل بدستور جوارش
تفاح است و در تقویت معده ابلغ از آن و طریق ساختن در جوارش تفاح مذکور است
و بجای سیب به شیرین باید کرد **فصل چهارم** در معاجین کبار و صغار و باهیه و مسهله
هرچه متضمن تعدیل و تلطیف و تقطیع و تفتیح و تسمین و جلا و حفظ صحت و تحلیل
باشد آنرا معاجین نامند و هرچه از انجمله مشتمل بر ادویه قوی التراکیب و ذوالخاصیة باشد
و مدت بعید از مزاج نیفتد آنرا کبار نامند و عکس آنرا صغار و آنچه متضمن ثوران حرارت
غریزی و قوی و ارواح باشد که باعث سرور بود آنرا مفرح نامند و شروط ترکیب معاجین
بنهجی است که در تریاق مذکور شد و باید که با عسل سرشته شود و در فصل زمستان عسل را
سه وزن ادویه و در تابستان دو وزن آن فرموده اند و کمتر از دو وزن جایز نداشته اند

و بعضی بوزن

و بعضی بوزن ادویه در بعضی تراکیب قایل شده اند و اکثر در همه فصول به وزن قایلند خصوصا
معاجین کبار را چه غلبه عسل مانع تعفن و موجب امتزاج و نفوذ قوت ادویه در اعضا و قبول
طبیعت و حافظ قوت اوست و سبب اینکه کیفیت عسل را در مزاج تراکیب اعتبار نموده اند
ظاهر نیست مگر آنکه چون اطبا بحسب قدر شربت مربا را از ادویه استنباط مزاج مرکب میکنند و
عسل را در دوم گرم و خشک و قدر شربت را از پانزده مثقال تا بیست و چهار مثقال بیان نموده اند
و قدر شربت اکثر معاجین تا دو مثقال است پس بعد از تحلیل اجزا قدر عسل هر شربتی معتد به نخواهد
بود و نزد حقیر اولی در مزاج مرکب اعتبار اوست **معجون سقراط** جهت امراض بلغمی و سوداوی و
از برای صداع و ضعف دماغ و ضعف گرده و جنون و ضعف بدن و نسیان و وسواس و سل
و سرفه قدیم و دق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و یرقان و سپرز و دمامیل و زحیر و
قوة باه مفید است **صفت آن** جنطیانا قردمانا نارمشک تخم بنج انگشت حب الغار زراوند
طویل افتیمون جندبیدستر حب بلسان اسارون سلیخه از هریک یک مثقال مرصاف یک مثقال و دو
دانگ اکرتکی یک مثقال و چهار دانگ درونج زرنباد تخم کرفس از هریک یک مثقال و چهار دانگ زعفران
دارچینی لک مغسول صبر سقوطری تربد سفید عود جوزبوا قرنفل ریوند قاقله اشنه بسباسه
سنبل الطیب گل سرخ سعد حب المحلب هلیله سیاه پوست بلیله امله مقشر منقی از هریک چهار
مثقال و یک دانگ تخم جرجیر تخم پیاز تخم گندنا از هریک یک مثقال و دو دانگ زرنب شیطرج پای
عنصل مشوی افلیخ از هریک دو مثقال لزم صلایه کرده بروغن بادام چرب نموده با سه وزن
عسل برشند و در جوش ماه گذاشته بعد از آن استعمال نمایند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال
معجون الارسطون جهت سل و درد شکم و تبهای مختلفه و ربع و رفع قولنج و درد رحم مفید است
صفت آن فربیون افیون سلیخه زعفران حماما اقاقیا مر قسط المر سنبل صمغ عربی تخم حندقوقا
تخم انجره حب الخروع المقشر مقل ازرق لبان سماق بیدانه دبق بیدانه کبریت اصفر میعه یابسه
فلفل ابیض از هریک شش مثقال گل سرخ عاقرقرحا تخم عرطنیثا تخم سداب تخم کرفس از هریک

چهار مثقال بزر البنج حب الاترج نانخواه تخم طرخشقوق مکدده مثقال تخم بادروج یکمثقال قرطم
زنجبیل از هریك دو مثقال و بعضی اطبا فلفل سیاه را در ان دو مثقال و چهار دانك میکنند تخم
در شراب ریحانی یا جمهوری یا مثلث یا نبیذ زبیب و عسل خیسانیده و با شراب و غیره مذکورات
خمیر می نمایند و سه روز بگذارند و روغن بلسان یك کف در ان مخلوط نموده حرکت دهند تا
خوب ممزوج شود پس از دو سه جوش از اتش بردارند و در ظرف شیشه گذاشته بعد از شش ماه
استعمال نمایند **معجون کاکنج** جهت درد گرده و مثانه و بول الدم مفید است تخم کرفس رازیانه
از هریك هشت مثقال تخم خیار مقشر دو درهم تخم شوکران تخم حماض بری افیون مغز صنوبر مقشر
مقلو سه م زعفران بندق مشوی مقشر بادام تلخ مقشر مقلو سه م و نیم حب الکاکنج جبلی الکبار بیست
و پنج عدد با ثلث قوام داده بسرشند شربت م **معجون الاصطمحیقون** جهت فساد مزاج و ضعف
و برودت معده قسط المرجان اسنبل الطیب سلیخه مصطکی مکدده وازده م زراوند طویل فلفل
سیاه تخم شبت تخم انجره کرفس انیسون نانخواه کوت کرمانی دوقو قطر اسالیون کاشم اسارون
افسنتین ابخدان سیاه فوتنج بری نعناع مکی چهار درم با سه وزن ادویه عسل بسرشند **معجون**
قباد الملك جهت وجع مفاصل و نقرس و تسکین درد انها و جهت منع حادث شدن درد
مفاصل و نقرس و جهت سپرز و بادهای غلیظ و تبهای کهنه و درد قولنج و گشودن سده
و گداختن سنگ گرده و مثانه و جهت عسر النفس و سرفه و قروح امعا و تاریکی چشم و درد
کلو هر گاه دو روز بنوشند و نافعست جهت حفظ صحت بدن و مانع است از حادث شدن
بسیاری از امراض صفت ان تخم سذاب بری فراسیون وانیسون واسقولوقندریون کما فیطوس
جاوشیر خطیانا ناه رومی اسطوخودوس قرنوما نا میعه سایله از هریك پنج مثقال قسط المر
زعفران فلفل ابیض ارخو مرصاف سنبل الطیب فربیون قشور اصل اللفاح اشق فودنج
جبلی تخم رازیانه جوز بنگ گل سرخ ناردین اقلیطی کران سنبل رومی است حب البلسان از هریك
سه مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه شانزده مثقال عصاره غافت کاشم بزر حندقوقا تمر

صمغ اللوز از هریك چهار مثقال افیون بزر البنج الابیض از هریك شش مثقال ادویه را کوفته و بیخته
وانچه خیسانیدنیست در شراب ریحانی یا جمهوری یا نبیذ زبیب و عسل خیسانیده با سه وزن ادویه
عسل کف گرفته بسرشند واستعمال کنند در وقت حاجت و بعد از شش ماه قدر شربت ان وزن یکدرهم است
با اب گرم و جهت سنگ مثانه و گرده با اب کرفس و رازیانج و جهت درد معده و کبد بماء الاصول
و جهت نقرس و درد مفاصل بقدر یك نخود هر روز قبل از طعام با اب گرم **معجون سجرینیا**
معنی ان کثیر النجاح است جهت درد معده که از برودت باشد و سوء الهضم و درد قولنج و عسر البول
و مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ و از برای صحت بدن از علل بسیار مجرب است صفت ان
جندبیدستر افیون دارچینی از هریك یکمثقال فلفل دار فلفل قند قسط حلوا از هریك شش مثقال
زعفران یکمثقال و در بعضی نسخ شش قیراط تا نیم مثقال است مو فود و فوا اسارون از هریك
یکمثقال ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند و بعضی اطبا با عسل یکسکرجه مثلث
داخل میکنند و قدر شربت از یکدانك تا دو مثقال بقدر حاجت بعد از شش ماه استعمال
نمایند **دواء الکبریت** جهت تبهای بالرز و سرما و بلغمی و سوداوی کهنه و سرفه کهنه و کم
از ماده برودت و رطوبت باشد و دردهای مزمن و کهنه و زنان است جهت گزیدن مار و عقرب
وادرار بول و ریختن سنگ گرده و مثانه و فعل ان نزدیك بفعل تریاق است **صفت ان**
فلفل ابیض شش درهم بزر البنج قرنوما نا البان ذکر مرصاف از هریك دوازده درهم افیون
زعفران از هریك ده درهم و در بعضی نسخ سلیخه و ورق سذاب از هریك ده درهم کبریت
اصفر خام دار فلفل قسط مر زراوند طویل قشور اصل اللفاح فربیون از هریك سه درهم
ادویه را کوفته و بیخته و صمغ را در شراب کهنه یا جمهوری خیسانیده و با سه وزن ادویه
عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت یکدرهم با اب نیم گرم
و با اب کرفس و رازیانه در حمیات سوداوی و بلغمی **دواء الملك الاکبر** جهت ضعف جگر
و ابتدای استسقا و برودت معده و تفتیح سدد و ادرار بول و ریختن سنگ مثانه و
گرده و بهترین دواهاست از برای جگر **صفت ان** لك منقی هشت اوقیه بادام تلخ مقشر

دارچینی قرنفل از هر یک پنج اوقیه کافیطوس موفو مرزوفای خشک از هر یک چهار اوقیه دوقو
قطراسالیون زیره کرمانی زنجبیل از هر یک هشت اوقیه سنبل الطیب یک رطل جنطیانای رومی
زراوند مدحرج از هر یک یک اوقیه صبر سقوطری چهار اوقیه اسارون هفت اوقیه فوه
عیدان البلسان از هر یک پانزده اوقیه حب البلسان سلیخه مصطکی قصب الذریره مقل ازرق
از هر یک هفت اوقیه رب السوس یک رطل و نیم راوندچینی جعده اذخر از هر یک دو اوقیه
فلفل سیاه قسط تلخ از هر یک ده اوقیه سیساليوس شش اوقیه ادویه را کوفته و بپخته باروغن
بلسان چرب نموده باسه وزن عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت بعد از شش ماه
استعمال نمایند **نسخه دیگر** مسمی بتریاق المعده که حقیر ترکیب نموده جهت تقویت معده
وجگر و احشا و تشنج و فالج و نسیان ولقوه و تقویت باه و رفع زهرها و حفظ حرارت
غریزی و تحلیل ریاح و درد احشا و ضعف بدن بیعدیل است و در اول سوم گرم
و موافق مبرودین و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال است **صفتش** قسط تلخ سنبل الطیب سلیخه
مصطکی حب الغار زنجبیل قرنفل بسباسه کبابه مکیده زراوند طویل فلفل سیاه بزر
کرفس انیسون نانخواه زیره کرمانی فطراسالیون اسارون کبریت زرد دواگر بدل کوکرد جدوار
کند اولی است و انجدان بوده نعناع بزر انجره کندر مکیده چهار دانگ دو قوفقاح اذخر مرصافی افیون
مکیده لعود هندی فلفل سفید مکیده زعفران یکمثقال و نیم مشک فرفیون مکیده یکمثقال
باده وزن عسل کف گرفته بسرشند **دواء اللک الاصغر** منافع این قریب بمنافع اولست
صفتش ریوند چینی یک اوقیه و نیم لک منقی و قسط المر و فقاح اذخر و حب الغار و ترمس
و حلبه و فلفل سیاه از هر یک یک اوقیه ادویه را کوفته و بحریر بیخته باسه وزن ادویه عسل
کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند **امروسیا** بلغت یونانی بمعنی جابر
المواد است و از تالیف بقراط جهت درد معده که از ماده بارده باشد و هضم طعام نکند و
نافعست جهت تحلیل ریاح و درد جگر و سپرز و ضعف بدن **صفتش** تخم جزر بری زیره کرمانی

عیدان البلسان

عیدان البلسان سلیخه قردمانا فقاح اذخر تخم کرفس از هر یک یک درم دار فلفل قسط تلخ فلفل ابیض
از هر یک نیم درم مرصافی سه درم حب الغار ده عدد زعفران از هر یک دو درم با عسل کف گرفته بسرشند
قدر شربت بقدر بندقه با آب گرم و یا ماء الاصول **دواء السنه** که بجهت اسکندر ترتیب
یافته چون در تمام سال استعمال میشود لهذا باین اسم مسمی گشته منقول از ذخیره و سایر کتب و
از خواص آن بیان نموده اند که چون یکماه خورده شود موی سفید شده را سیاه میکرداند و چون
تمام سال مداومت کنند جهت تقویت معده و باصره و دفع لکنت زبان و برودت اعصاب
و عروق و تقویت گرده و مثانه و باه و قوة حافظه و دفع امراض بلغمی و سوداوی و جذام و بهق
و برص و بواسیر و حفظ حرارت غریزی بیعدیل **صفتش** پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
آمله مقشر از هر یک سی و هشت مثقال پوست هلیله زرد پوست بلیله شونیز از هر یک سی و
چهار مثقال فلفل سیاه دار فلفل از هر یک بیست و دو مثقال زنجبیل فلفلمویه نارمشک قاقله
صغار از هر یک دوازده مثقال کبابه بلادر منقی از عسل از هر یک شش مثقال برنج بیست و چهار
مثقال اشق دوازده مثقال مویز منقی مغز تخم خیار از هر یک هفت مثقال نبات سیصد مثقال
ادویه را کوفته انجیر که در اینده بانبات سرشته سیصد و شصت و پنج قسمت کنند و قرص ساخته
هر روز یکعدد تناول نمایند و در نسخه ذخیره هلیله زرد و بلیله و برنج و مویز و تخم خیار مفقود
است و در بعضی نسخ اشق و شونیز بنظر رسیده و در بعضی سعد و افسنتین رومی از هر یک
دوازده مثقال افزوده اند **دواء الخطاطیف** جهت درد گلو و ورم گلو و انواع خناق و
ورم سینه و شش که از رطوبات باشد **صفتش** انیسون تخم کرفس نانخواه اذخر بیخ سوسن آسمانجونی
شب یمانی تخم حرمل اصل السوس محکوک سلیخه دارچینی مرصافی زراوند طویل از هر یک اوقیه
افروقومعا ورد یابس منزوع الاقماع از هر یک دو اوقیه قسط المر رماد الخطاطیف تازه از هر یک
سه اوقیه زعفران یک اوقیه نشاسته گندم سنبل الطیب از هر یک نیم اوقیه مازوی پاک تازه
ده عدد ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند و قدر شربت بقدر مازو با ماء العسل

یا ماء الشعیر یا ابی که پخته باشند دران عدد دو کل سرخ واصل السوس وطلا نمایند یا پر مرغ از
داخل کلو سه مرتبه یا چهار مرتبه در روزی و بدستور غرغره کند از ان یا یکی از انهای مذکوره
هر شبانه روزی سه مرتبه یا چهار مرتبه نافع است انشاء الله تعالی **صفت ان** قرص اقرو معما
در اقراص مذکور میشود **دواء الکرکم الکبیر** از مرکبات جالینوس است بجهت دردهای
کهنه جگر و سپرز و برودت و غلظ ان و میگشاید سده جمیع الات غذا را و پراکنده میکند
بادهای غلیظ را و ادرار میکند بول را و جهت جمیع دردهای مثانه و گرده و رحم که از مواد
غلیظه باشد از برای صلابت رحم و مثانه و جهت استسقا و غیر ان نافع است **صفت ان**
زعفران فو مو سنبل الطیب انیسون دوقو اسارون راوند فطراسالیون قسط شیرین سلیخه
فقاح اذخر حب البلسان فوه رب السوس عصاره غافت اسقولوقندریون جعده رو
بلسان نیم اوقیه مر صاف کبر رومی با عسل بسرشند و قدر شربت یکدرهم با شراب عسل
دواء الکرکم الصغیر موافق کامل جهت درد جگر و سپرز و ضعف معده و امراض شکم و زردی
نافع است و رنگ و رخسار را نیکو گرداند **صفت ان** سنبل الطیب ریوند زعفران سلیخه از
هر یک دو درم دارچینی مر صاف قسط المر فقاح الاذخر از هر یک یکدرهم ادویه را کوفته و بیخته
با سه وزن عسل کف گرفته بقوام اورده بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند و در اکثر
نسخ اجزای مذکوره مساویند و مر را در مثلث باید خیسانید **دحمرثا** و ان معجون بلادر است
جهت استرخای عصب و دوار و نسیان و خیالات و صرع و درد سر و درد معده و درد
سینه و جمیع دردهای بارده **صفت ان** سنبل الطیب ساذج هندی مر صاف سلیخه
زعفران و بعضی شیخ الطبا ترکی و در بعضی نسخه قدیمه شیح رومی اضافه نموده اند افتیمون
اذخر ریوند چینی حب البان مقشر قرنفل از هر یک یک اوقیه مصطکی و عسل انقرویا که
عبارت از بلادر باشد از هر یک دو مثقال حب البلسان زنجبیل صبر سقوطری از هر یک
یک اوقیه غاریقون هشت درم اصل السوس الاسمانجونی دو اوقیه پوست بیخ رازیانه

سه رطل

سه رطل خل خمر سه قسط که دو من و نیم رطل باشد ادویه یا بیه را کوفته و بیخته غیر از رازیانه که انرا
سه روز در سرکه خیسانیده باشند بعد از ان در دیک پاکیزه کرده دو سه جوش داده از اتش بگیرند
و صاف کنند و باز در دیک نموده سه رطل عسل بان ریخته باتش نرمی بپزند تا بقوام غلیظ رسد
پس ادویه مسحوقه را بان ریخته مخلوط سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت یکدرم با
اب نیم گرم و بجهت فالج و لقوه و استرخا باب شبت بنوشند **دحمرثا** جهت سده جگر و سپرز و برودت
رحم و ادرار بول و حیض و تحلیل بادهای غلیظ که در شکم متولد شده باشد و جهت تبهای که از ماده
بارده باشد مثل ربع و مواظبه و سرفه که از رطوبت باشد و سستی اعضا و انقطاع نفس **صفت ان**
تخم حرمل یکمن و نیم لبان ذکر ده درم ریوند چینی زراوند طویل و مدحرج از هر یک بیست درم انیسون
زنجبیل قسط المر سلیخه از هر یک سه اساطیر سعد ده اساطیر صبر سقوطری چهارده درم فلفل سیاه
ده درم قرنفل شش درم خربق ابیض و ورد احمر شونیز از هر یک شش اساطیر ادویه را کوفته و بیخته
با عسل کف گرفته سه وزن ادویه بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند **دحمرثا الولوئی**
منافع این مثل منافع اولست **صفت ان** زرنباد درونج افیون جند بیدستر فلفل دار فلفل سلیخه
هوم المجوس بزر البنج قسط حلو سنبل الطیب جاوشیر از هر یک شش مثقال حلبه سه مثقال مروارید
ناسفته دو مثقال میعه زعفران از هر یک شش مثقال لقه مر صاف از هر یک دوازده مثقال ادویه
کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند **اثاناسیا** المعموله بکبد الذئب نافع است جهت
جمیع مرضهای جگر و درد جگر و قروح امعا و سپرز و درد عصب و جهت جذر هر گاه طلا کند
بر بدن مثل مرهم و جهت درد گرده و عسر النفس و سرفه که از کثرت رطوبت مجتمعه در سینه باشد
و قطع پیچش و نزف الدم و نفث الدم کند و بهم می اورد دهن قطع عروق جگر را که عبارت از اورده است نافع
جهت ناصور هر گاه طلا کند با ان مثل مرهم و جهت سموم مشروبه با شیر بنوشند و این مرکب از جهت
ان مسمی باین اسم است که اشامیدن ان دور میکند شارب انرا از امراض باذن الله تعالی و قوتش
بعد از چهار سال ضعیف میشود **صفت ان** زعفران مر صاف افیون جند بیدستر بزر البنج قسط

المرقرقوماناتخم خشخاش سیاه سنبل الطیب اصل الغافت یا عصاره غافت جکر کرک شاخ داست سوخته بزاز هریک یکجزو ادویه را کوفته و بیخته وانچه خیسانیدنیست با شراب صاف جید الجوهر یا با جهوده یا با مثلث یا با نبیذ ذبیب عسل خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته برشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت او از ربع مثقال تا نیم مثقال **اثاناسیا الصغری** جهت درد جکر و سرفه و درد معده و بادهاء و قروح امعا و قروح سینه و شش و برای سموم هوام بسیار نافع است **صفت آن** میعه سایله ویابس زعفران قسط المر سنبل الطیب مرصاف عیدان البلسان افیون سلیخه از هریک چهار درم خمیر ماره غافت هشت درم اصل السوس محکوک دوازده درم ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته برشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند **القفطارغان الاکبر** وهی الضبعیه جهت سقوط جنین و وجع النساء و جمیع امراض بارده نافع است و این دوا هندیست **صفت آن** افیون چهار اساطیر و چهار دانک فربیون شش درم قاقیا پنج اساطیر و چهار دانک حماما سه اساطیر و چهار دانک عاقرقرحا شش درم فاشرا که هزارجشان است فاشرستین که شنبدانست از هریک چهار درم کل سرخ خشک اصل الکاکنج از هریک شش درم تخم کرفس مقل ازرق حب البلسان قصب الزریره سلیخه زرنباد درونج شیطرج هندی از هریک دو استار بزرالبنج الابیض اساطیر و دو درهم بنج کرفس سه اساطیر و دو درم تخم خرفه ده اساطیر حب الخروع المقشر هشت اساطیر کبریت اصفر پنج اساطیر صمغ عربی میعه سایله از هریک سه اساطیر و دو درهم کندر ذکر پنج اساطیر و چهار دانک دهن البلسان سه اساتیر و دو درهم و پنجهار دانک دبق منقی پنج اساتیر و چهار دانک قردمانا شش اساتیر ساذج هندی سه اساتیر و چهار دانک قاقله کبار پانصد دانه دانه درست و قرنفل ذکر پنج اساتیر قرنفل انثی سی اساتیر افرو بیجان دو استار و دو درهم قرفه دو استار و چهار درهم مروارید ناسفته پنج درهم بسد دو استار و یکدرهم ذو فراو مرارة البقر از هریک دو درهم زراوند طویل نر اساتیر زنجبیل فلفل ابیض از هریک پنج اساتیر اطوط بعضی گفته اند که ان الکمکت است بوزیدان از هریک دوازده درهم سورباره که نارمشک است دو استار

ودودرهم و چهار دانک بهمن سرخ و سفید از هریک دو استار و چهار دانک مرارة الذیب مرارة الدب و مرارة الغراب از هریک یکدرم ادویه را نیم کوب ساخته و صمغ را در شراب خوب خیسانیده تا هفت روز بعد از ان ادویه نیم کوب مذکوره را بیخته بر ان ریزند تا همچو لعوق کردد و در دیک سنکین پاکیزه کرده بعد از پنج شش جوش از بالای اتش بردارند و سرد کنند **طبیخ** الضبعة العرجا بکیرند کفتار ان ماده پیر زنده و بربندند دست و پای او را بعضی ببعضی و بیندازند در دیک مس پر اب جوشان و بریزند بر بالای ان ترمس ابیض و شبت از هریک یک کف و اب شیرین بقدر حاجت و سر دیک را بپوشانند و با اتش نرم بپزند تا مهرا شود و بعد از ان از اتش برکیرند و سرد کنند و شوربای او را از پوست و استخوان و موی ان پاک نمایند و باز شوربای او را در دیک پاکیزه کرده بریزند بر ان از روغن بلسان و روغن ناردین از هریک یکسکرچه و از اتش نرم بپزند تا ثلثش باقی بماند بعد از ان عسل بقدر شوربا برو ریخته بپزند تا انکه قوامش همچون قوام عسل غلیظ کردد پس بریزند بر ان ادویه معجون را و از اتش برداشته در ظرف شیشه وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و قبل از شش ماه اکر استعمال کند مهلک خواهد بود **قفطارغان الاصغر** حب البلسان کندش حماما پوست بیخ لفاح اشنه سلیخه اشق لبان ذکر اصل السوس المحلوک عیدان البلسان تخم حنظل زنجبیل سکبینج جاوشیر دارچینی جندبیدستر هزارجشان شنبدان شیطرج هندی تخم اترج کرویا زراوند مدحرج قاقله بیه سکر حب الغار دم الاخوین از هریک دو درم زعفران فلفل بزرالبنج از هریک ده درم فربیون هفت درهم بزرالحرمل قرنفل ساذج هندی شحم الکرکدن خربق ابیض مرارة الفیل قسط المر از هریک چهار درهم طلا و نقره سائیده از هریک دو دانک زرنباد درونج کافور از هریک سه درهم سنبل الطیب هشت درهم مشک دو دانک افیون پانزده درهم ابریشم خام ملح هندی لبان الذکر کبریت بحری سوخته خیارشنبر که پاک کرده باشند از دانه و چوب قرول وطالیسفر بیخ شاهدانه و برنج کابلی نانخواه صعتر فارسی بیخ زوفرا حب الکبر از هریک یکدرم ادویه را کوفته و بیخته و صموغ را در شراب ریحانی کهنه خیسانیده با سه وزن

اسم عربی ابدات

ادویه بعسل کف کرفته بسرشند و بعد از شش ماه وقت حاجت استعمال نمایند **اصفر سلیم** جهت
مره سودا و وجع الصبیان و درد رحم **صفت آن** فلفل ابیض زنجبیل ملح هندی قسط المر از
هر یك شش درهم افیون فربیون جند بیدستر زعفران قرنفل مصطکی عاقر قرحا از هر یك پنج
درهم سعد هزار جشان فاش ستین که شش بند انست زرنباد درونج وزنا و ند طویل از هر
یك دو درهم دهن البلسان ماء الکافور از هر یك چهار درهم ادویه را کوفته و بیخته و با روغن
بلسان و ماء الکافور چرب نموده با سه وزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند و بوقت حاجت بعد از شش ماه
استعمال نمایند و سعوط ان مثل عدسی با آب مرزنجوش جهت علل دماغی نافع است **کلکلانج**
الاکبر و این معجون هند پست جهت درد معده و تبهای کهنه و غشی و عسر البول و برص و بهق
و بلغم و سرفه رطب و قروح شش و عطش و زهرها و برودت بدن و بواسیر و درد سپرز و دملها
و قولنج و زرداب و امراض زنهای آبستن و اشتهای طعام نافع و قوتش تا پنج سال باقی
است **صفت آن** هلیله سیاه و بلیله پشیر املج دانه بیرون کرده و ابرنج فلفلمویه تخم کرفس
شیطرج هندی فلفل لسان العصافیر زیره کرمانی و هندی که شونیز است هشت فلفل
و بعضی کفته اند که شقاقل است و ملح دانی و هندی و همچنین ملح الجبین سیاه و برنج
نانخواه از هر یك سه مثقال تربد سفید یکرطل ادویه را کوفته و بیخته بشیر املج دانه بیرون
کرده سه رطل در بیست و چهار رطل آب شیرین باتش معتدل بپزند تا باقی بماند ثلثش و از اتش
بکیرند و صاف کنند و ثفلش را بیندازند و شکر سفید چهار رطل بان ریخته باتش هموار بکذارند
بپزند و حرکت دهند تا شکر کداخته شود و غلیظ شود مثل عسل و روغن شیرج تازه سه
رطل بر و ریخته حرکت دهند تا باب ممزوج شود و از اتش کوفته ادویه کوفته شده را برو
بپاشند و بهم زنند تا ممزوج شود و در ظرف چینی کذاشته وقت حاجت استعمال نمایند قدر
شربت از ان سه مثقال تا چهار مثقال **کلکلانج الاصغر** منافعش مثل منافع اکبر است
صفت آن هلیلج هندی بلیلج شیر املج دانه بیرون کرده فلفل دار فلفل شیطرج هندی

صبر زنجبیل

صبر زنجبیل حب النیل ابرنج تخم کشنیز خشك نانخواه فلفلمویه تخم کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی فو
الطیب از هر یك پنج درهم خیار شنبر از دانه بیرون کرده ملح هندی قرفه ساذج هندی هیل بوا که ان
شوشیر است و اکر یافت نشود عوض ان قاقله کبار است و حب السود از هر یك سه درهم تربد سفید
روغن شیرج از هر یك بیست استار شکر سفید صد و بیست استار مویز دانه بیرون کرده دویست
پنجاه استار اب ملح ده رطل تا ماء الاملج صفت م شیر املج دانه بیرون کرده شش من با چهل رطل اب بپزند تا
ربعش بماند ابش را صاف نموده در دیك پاکیزه بریزند و شکر را بران انداخته بر اتش نرم بپزند تا
شکر کداخته شود و مثل عسل غلیظ کردد پس ادویه مرقومه مسحوقه را بران ریخته بر بالای اتش حرکت
دهند و بعد از ان روغن شیرج را نیز ریخته بهم زنند تا خوب ممزوج شود و شاخمیر کردد و از اتش بکیرند
و بکذارند سرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی کذاشته وقت حاجت استعمال نمایند **معجون هندی**
که از کتب هنود نقل شده جهت لکنت زبان شرب و دل النان مجربست بجهت اکثر امراض بارده و رطوبه
دماغی بسیار بیجد است زیره کرمانی دو مثقال فلفل سیاه دویست عدد دار فلفل صد عدد قرفه
دو مثقال نمك نفطی دو مثقال قند سفید بیست و هشت مثقال با دو وزن عسل بسرشند و
قدر شربت دو مثقال **معجون ثلپثا** جهت صرع و سکته و فالج و لقوه و تشنج و نسیان و رعشه و
خوف و خبث النفس و خفقان و خیال فاسد و تغیر عقل و درد اندرون و شش و بادهای غلیظ
و درد مفاصل و نقرس و درد رحم و دوار و سقوط جنین و جهت نکه داشتن جنین در شکم امهات
و سعوط از ان صداع و شقیقه را بسیار نافع و این معجون را اهلیه ذهبیه می نامند **صفت آن** مشك
خالص حاما عیدان البلسان فربیون اشنان بنطی تخم کرفس تخم سذاب اشنه کبریت اصفر اخثاء
البقر جبلی و اخثاء معز جبلی کافور خربق سفید و سیاه و میعه سایله سعد مامیران چینی تخم
هلیون بداسقان که کف الکلب است اصابع الصفر بیخ کاسنی حب المحلب و عیدان البلسان
کشت بر کشت خردل ابیض از هر یك دو درم مروارید ناسفته زعفران ساذج هندی سلیخه
دبق غیر مقشر جوز بوا افقاح الاذخر جند بیدستر تخم جرجیر تخم نوفر از هر یك ده درم طلاو

سه من مویز دانه بیرون کرده مع

نقره سائیده زرنب حب البلسان شونیز زاج الاساکفه خرء الثعلب پوست بیخ کبر از هر یک نیم درهم
ابریشم خام غیر محرق فلفل سفید زنجبیل بیخ شبت تخم شبت خبطیانا فقاح الاذخر لسان
العصافیر ملح هندی صعتر فارسی عاقرقرحا زراوند مدحرج بندق هندی انجل قفر الیهود
و هزارچشان شش بندان از هر یک چهار درهم قرنفل سنبل الطیب قسط تلخ حرمل عیدان پر
سیاوشان از هر یک سه درهم بیخ سوسن اسمانجونی بسباسه قاقله خال چهارواه ماء السوس ماء
الکوثر از هر یک یکدرهم مصطکی سه درهم تفاح بیست عدد تخم رازیانه زوفای خشک از هر یک
شش درهم فلفل سیاه دار فلفل بزر البنج الابیض زراوند طویل افیون از هر یک بیست درهم
اکلیل الملک چهار درهم و نیم بزر قطونا بیدا از هر یک چهار درهم و دو دانگ ادویه را کوفته و
بیخته و بخیسانند دارا انها هرچه خیسانید نیست بشراب ریحانی کهنه یا آنچه قایم مقام آن باشد
و باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی گذاشته بعد از شش ماه استعمال نمایند و
قدر شربت مثل نخودی باب بیخ رازیانه و بیخ کرفس و سعوط از آن بقدر حبه باب شاهبنج
یا آب مرزنجوش و وقت اتخاذ آن هنگام طلوع الشعری الیمانیه است که عبارت از کلب الجبار است
کاسکینج و این معجون فارسی است و نافع است جهت امراض بسیاری خصوصا امراض اطفال
و صبیانی که ایشان را عارض شود صرع و لقوه و تشنج و جهت حفظ جنین در شکم مادر و اصلاح
رحم و درد رحم بسیار مفید است و سعوط کرده میشود باین جهت جمیع آنچیزهائی که سعوط
بشیاف کرده میشود **صفت آن** سلیخه جفت افرید پوست بیخ لفاح تخم رازیانج حرمل حب
الاثل زراوند طویل و مدحرج مشک عنبر حب البلسان از هر یک چهار درهم قرنفل افرنجمشک
از هر یک بیست و چهار درهم هیل چهارده درهم قسط المر جوزبوا هلیلج اصفر از هر یک هشت
درهم قرفه زرنیخ اصفر شونیز تخم خیار زرد از هر یک دو درهم و نیم سکبینج زرنباد درونج میعه
سائله مرصافی از هر یک پنج درهم سعد بسباسه زعفران جوزبوا نا نارمشک حب الدهست
حب الغار از هر یک عشرة دراهم مغاث بهروج صنمی از هر یک پانزده درهم مرداسفرم ورق

اس از هر یک

اس از هر یک سه درهم ادویه کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند و در ظرفی گذاشته وقت
حاجت استعمال نمایند و بعد از شش ماه قدر شربت یکدرهم تا یکمثقال است **صفت** جزئیا که موصوف است
در کاسکینج قصب الزریره اظفار الطیب لبان ذکر میعه از هر یک چهار درهم اشنه و قرفه و زعفران
و مشک و عود هندی از هر یک نیم درهم ادویه را کوفته و بیخته با شراب ریحانی خمیر نموده قرصها
سازند و بگذارند تا خشک شود و در وقت حاجت استعمال نمایند **صفت معجون المسک** جهت
درد جگر و ضعف معده و برودت آن و تفتیح سدها و تحلیل بادهای غلیظ **صفت آن** مشک
و سلیخه و سنبل الطیب ساذج هندی لک پاک کرده و ریوند چینی و خبطیانای رومی از هر یک ده
درهم زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی مکه سه درهم عود هندی قرنفل مرصافی از هر یک نیم
درهم ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند قدر شربت
مثل یک باقلی باب گرم استعمال نمایند **صفت معجون جنطیانا** جهت صلابت جگر و سینه
و سدها و درد معده و گرده و مثانه و اکثر تبها که بطول کشد و جمیع زهرها که گزندها را نافع است
صفت آن خبطیانای رومی فلفل سیاه از هر یک ده درهم قسط المر ساذج هندی و سنبل الطیب
و زراوند مدحرج ریوند چینی از هر یک یک اوقیه ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل
کف گرفته بسرشند و قدر شربت یکدرهم با آب سداب **صفت معجون فودنجی** جهت درد معده
و جگر بارده و قشعریره و تبهای بلغمی و تب ربع **صفت آن** فودنج نهری فودنج جبلی فطراساليون
سیسالیوس از هر یک دوازده درهم تخم رازیانج تخم کرفس دبابونج و حاشا از هر یک چهار درهم
کاشم پانزده درهم فلفل سیاه چهل و چهار درهم ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل
کف گرفته بسرشند قدر شربت از یکدرهم تا دو درهم باب گرم **صفت معجون تمری** جهت عسر البول
و قولنج نافع است و بیشتر استعمال میکنند در هر وقت از زمستان و تابستان اخلاط **صفت آن**
خرمای هیرون یا تمر صیرفان دانه بیرون کرده مقشر پنجاه درهم را یکشبانه روز در خل خمر خیسانند

پس بپزند بر پر و پزن فراخی و بعد از ان سقمونیا و سداب خشك از هر یك هفت مثقال فلفل نیا
صد دانه زنجبیل سه مثقال بورق ارمنی یك مثقال بادام شیرین مقشر از هر دو پوست سه عدد
کوفته و بیخته ممزوج کرده با سه وزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند قدر شربت چهار مثقال
با اب کرم **معجون زبیب** جهت صرع نافع است و مایل باعتدال و مداومت او در دفع
امراض عصب و صرع مجرب و حقیر تجربه نموده است **صنعتان** هلیله کابلی و املج و هلیله
زرد و بلیله و اسطوخودوس از هر یك ده درهم عود الصلیب پنج درهم عاقرقرحا سه درهم
کوفته و بیخته با مویز دانه بیرون کرده بوزن ان بسرشند قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و
نیم است **معجون جالینوس** جهت امراض بلغمی و سوداوی و ریاح و سده جکر و برودت کرده
و مثانه و اصلاح حال بدن نافعست **صفتان** فلفل سفید و هیل از هر یك چهار مثقال
قسط بحری سنبل الطیب عود بلسان قصب الذریره تخم مورد زنجبیل سعد خولنجان قرنفل
دارفلفل دارچینی سلیخه اسارون زعفران مصطکی از هر یك پانزده مثقال با عسل معجون
نمایند **معجون جالینوسی** نسخه دیکر از کامل الصناعه نقل شده **صفتان** فلفل نیا
و سفید حماما ساذج تخم کرفس انیسون عاقرقرحا تخم انجره تخم سداب کوهی قسط بحری سنبل
الطیب قصب الذریره زعفران مکد از هر یك پنج درهم عسل سه وزن سازند **معجون عود
ملین** که از شیخ ابو علی است جهت تقویت معده که با یبوست باشد هیل و زنجبیل دارچینی
سلیخه زعفران فلفل سیاه فرنجمشك زرنباد از هر یك پنج مثقال سعد ذرنب ساذج
قرنفل از هر یك سه مثقال عود خام هفت لاجورد دو دانك کافور یك دانك تربد چهار
مثقال نمك یکمثقال با عسل و شکر بیامیزند و اکر مشك و عنبر از هر یك نیم مثقال هلیله کابلی
سه مثقال محموده دو مثقال داخل نماید بهتر خواهد بود **معجون عود غیر ملین**
عود سه مثقال مشك عنبر از هر یك نیم مثقال جدوار یك مثقال دارچینی مصطکی فلفل
قرنفل از هر یك یکمثقال و نیم بادرنجبویه کاوزبان از هر یك سه مثقال و نیم بادیان تخم کرفس

سنبلاکر

سنبل اکر ترکی پوست ترنج از هر یك دو مثقال با عسل و نبات بسرشند و در نسخه شیخ ابو علی کافور
یك دانك و نیم دارد و جدوار و پوست ترنج را ان اضافه کرده است **معجون سفرجلی** قابض به پاك
کرده یکمن عسل یکمن دارفلفل و فلفل زنجبیل از هر یك پنج مثقال هیل هفت مثقال قاقله
سنبل قرنفل دارچینی زعفران بدستور هفت مثقال به پاك کرده از پوست و دانه و مهرا
پخته از پرو پزن درشت بیرون کرده عسل بقوام اورده با ادویه ترکیب نمایند مقدار شربت
تا چهار مثقال است **زرعونی** جهت قوة کرده و جکر و باه و معده و سردی ان و ریك مثانه
نافع و بادها بشکند تخم کرفس بادیان تخم کزر تخم اسبست تخم تره تیزك نانخواه مغز تخم خربوزه
و خیاربیخ کرفس از هر یك پنج مثقال عاقرقرحا زعفران قرفه مصطکی عود از هر یك دو مثقال
بسباسه قرنفل فلفلمویه کبابه از هر یك سه مثقال عنبر نیم مثقال بعسل بسرشند مقدار شربت
تا دو مثقال بعد از دو ماه بخورند **معجون ماسك البول** جهت سلس البول و تقطیر ان نافع
و مجربست بلوط مقشر مقلو پانزده درهم حرف و مرو تخم سداب از هر یك یکدرهم کندر حب
الاس جوزبوا بسباسه و قرنفل هلیلج اسود از هر یك دو درهم سعد شونیز هیل از هر یك
سه درهم انجیر خشك پنجدرهم با عسل بسرشند قدر شربت از سه مثقال تا پنج مثقال **معجون
السنادیقون** جهت نفخ و برودت معده زعفران کاشم بزر السداب تخم کرفس زنجبیل
حاشا لوز الصنوبر الکبار از هر یك شش درهم بادام تلخ مقشر لبان از هر یك دو درهم فلفل
هشت درهم با سه وزن ادویه عسل **معجون قنفی** جهت سرفه و درد جکر و سینه و الات تنفس و
معده و شوصه و صفای اواز و ادرار بول درد سپرز مویز سپیدانه با قمش بیست و پنج
مثقال زعفران سنبل الطیب سلیخه دارچینی دارشیشعان یکمثقال القصب الذریره فقاح
الاذخر علك البطم مقل ازرق دو مثقال و نیم مرصاف چهار مثقال صموغ را با شراب
یا قایم مقام شراب خیسانیده با عسل بسرشند قدر شربت یکمثقال با اب کرم جهت درد
جکر و معده و جهت درد سینه و شش با اب زوفا **معجون حلتیت** جهت دفع تب ربع و نفخ

سدها و تحلیل ریاح و گزیدن جمیع گزندگان حلتیت فلفل مر سداب خشک بالسویه کوفته و
بحریر بیخته بعسل بسرشند و قدر شربت یکمثقال **معجون الخبث** جهت بواسیر و ریاح ان و
نیکو کردن گونه و تقویت احشا و هاضمه نافع است و اورا افنجوش نیز نامند هلیله سیاه
امله بلیله فلفل و دارفلفل زنجبیل سعد شیطرج هندی سنبل الطیب از هر یک ده
مثقال تخم شبت تخم کندنا از هر یک چهار مثقال الخبث الحدید بسرکه بجفف بروغن بادام شیرین
جوشانیده ده مثقال باسه وزن ادویه عسل بسرشند و اگر دو مثقال با یکمثقال مشک در آن
کنند اقوی خواهد بود **معجون القولنج الریحی** از مجربات رکن الدین مسعود سداب
خولنجان سلیخه بیخ کبر سازج هفت مثقال و نیم نیم کوب کرده یکشب در کلاب خیسانیده
پس بجوشانند تا اینکه بنصف رسد پس صاف نمایند و بعد از ان زرنباد و مصطکی و ناردین
مشک و عود پوست ترنج دارفلفل کاشم تخم کرفس سازج هندی انیسون اذخر ساذج
تخم ترب زرنب صعتر فودنج دارچینی حلتیت کمون کرمانی قرنفل جوف از هر یک دو مثقال
نیم جند نصف وزن مذکور یک مثقال و ربع باشد بحریر بیخته پس سه مقابل عسل با کلاب
مذکور بپخته با باقی ادویه را با این عسل و روغن بادام تلخ بیست مثقال اضافه کنند و اگر خواسته باشند
کم عملش قوی باشد اضافه کنند یا و فلوس خیار شنبر قدری که خواهند **معجون زوفا** جهت نضج مواد
در سینه مجرب مرحوم ابو بیراست رب سوس زوفای خشک پرسیاوشان از هر یک ده مثقال قرنفل
فلفل از هر یک یکمثقال مغز بادام تلخ پنج مثقال زراوند گرد تخم انجره از هر یک پنج مثقال عسل سه وزن
ادویه بسرشند و هر روز دو مثقال را با این مطبوخ بنوشند انجیر زرد ده عدد تمر هندی مویز دو ..
از هر یک ده مثقال حلبه تخم کرفس تخم رازیانه پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک فراسیون
از هر یک پنج مثقال در چهار رطل اب بجوشانند تا بربع اید پس سه حصه کنند و هر روز یکحصه را با دو مثقال
معجون مذکور بخورند و چون مطبوخ اخر شود باز بهمان دستور ترتیب دهند و هر ماه دو روز متعاقب
یکدیگر باین دواها قی نمایند اصل السوس خردل سرخ تخم ترب تخم شبت از هر یک سه مثقال جوشانیده صاف کرده با

ده مثقال سکنجبین

ده مثقال سکنجبین عسلی بنوشند و قی کنند و در وقتیکه معده خالی نباشد **معجون ملوکی** مستعمل جهت
قوة باه و اشتها و قوة مجامعت بسیار مجربست جوز بوا قرنفل بسباسه لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل
دارچینی مصطکی عود زعفران از هر یک سه مثقال اشنه دو مثقال مشک نیم مثقال قند را در کلاب
حل کرده عسل بقدر کفایت اضافه نموده ادویه را بعد از قوام بسرشند شربتی یک مثقال **معجون
جالینوس مستعمل** جهت زیاد کردن منی و قوة مجامعت و ضعف گرده و معده و اشتها مجربست سنبل
الطیب قرفه قرنفل دارچینی قاقله از هر یک دو مثقال انیسون تخم کرفس از هر یک یکمثقال زیره
کرمانی مدبر مقلو مصطکی نعناع خشک عود نیم مثقال فلفل دو مثقال با یکمثقال شربتی دو درهم نافع
بود و مجربست **معجون الصرع** مجرب از جالینوس و اسرار الاطبا نقل میشود و بتجربه رسیده عاقرقرحا
ده مثقال صلایه نمایند و از منخل نازک بگذرانند و بعد از ان در هاون با سرکه کهنه ده مثقال بسایند
و با عسل بسرشند و شربت دو درهم با بیست درهم اب گرم **معجون دیگر** جهت صرع از تالیف حقیر جهت
تقویت دماغ و رفع سده و منع بخار و امراض مرکبه دماغی مجربست و بتریاق الصرع موسوم نموده
است سیساليوس عاقرقرحا اسطوخودوس مکه عشرة مثاقیل غاریقون خمسة مثاقیل هلیله کابلی
بلیلج مکه سبعة مثاقیل قردمانا فاوانیا زراوند مدحرج مکه ثلثة مثاقیل زبیب منزوع العجم ضعف
الادویة الشربة الی مثقالین غدوة و عشیة **معجون عقرب** جهت سنگ گرده و مثانه عقرب سوخته
خبطیانا سه مثقال زنجبیل یکمثقال فلفل دو مثقال دارفلفل دو مثقال کاکنج پنج مثقال با بیست
مثقال عسل بسرشند و بعد از شام بالغ دانگی و بنابالغ نیم دانگ بدهند **معجون ابوماهر** مستهی بتریاق
جهت قروح گرده و مثانه و مجاری بول و احتباس ان و حرقة البول مزمن بغایت مجربست و جهت
امراض رحم بسیار نافع و مدر حیض و مسکن دردهای اعضای تناسل و مانع صعود ابخره بلغمیه
و مقوی اعصابست قدر شربتش در اول علت یکمثقال باسه اوقیه شیر الاغ و هفت درهم ملاء
العسل و در مزاج بسیار حار با شربت بزوربت نموده و در وسط دو مثقال با هفت درهم اب
بارتنگ مطبوخ و پنج درهم ملاء العسل و در اخر علت که چرک پاک شده باشد و خوناب اید یکمثقال

ثلاثه کلاب از هر یک ده مثقال

وربع با شربت مورد یا رب غوره و امثال ان و بجهت ادرار حیض با اب نخود منقوع و ماننداین از ادویه مدّ

حیض کل مختوم تخم خطمی و خبازی تخم خرفه مغز تخم خیارین و تخم خربزه و کدوی شیرین ودم الاخوین از هریك

پنج مثقال طین قبرسی پانزده مثقال طین ارمنی مغسول ده مثقال و ودع محرق شاخ گاو کوهی سوخته

بسد مروارید از هریك یکمثقال و نیم عصاره لحیة التیس قطر اساليون زوفای خشك صعتر تخم کرفس انیسو

مکه چهار مثقال صمغ الوفشاسته کثیرا حب الفلت که ماش هندیست حب صنوبر صغار خرنوب

نبطی مغز بادام کوهی مغز بادام شیرین مقشر از پوستها مکه هفت مثقال سماق منقی غوره خشك

طین فارسی که گل شیرازی است ریوند املج طلق محلول خشخاش سفید و سیاه بزر البنج از هریك سه

مثقال حب کاکنج چهل عدد افیون رب سوس مکه دو مثقال عسل کف گرفته سه وزن ادویه

معجون سیناليوس جهت اقسام صرع نافعست مکرر دیده ایم و از و هیچ دوائی در باب صرع

قایم مقام این نمیتواند بود سیناليوس عاقرقرحا واسطوخودوس از هریك ده مثقال غاریقون

پنجمثقال قردمانا حلتیت زراوند مدحرج از هریك دو مثقال و نیم ادویه را کوفته و اب عنصل

و دو چندان عسل را بقوام اورده ادویه را بان بسرشند **معجون مقل** جهت بواسیر و اورام معقد

نافع است و بادها بشکند و خون بواسیر باز دارد پوست هلیله کابلی پوست بلیله و املهٔ مقشر

تخم سپندان سفید تخم کندنا تخم ریحان از هریك پنجمثقال مقل پنجاه مقل را در اب کندنا حل

نموده با عسل دو وزن بسرشند و در بعضی نسخ بی عسل است **معجون الکوفی** جهت تقویت

معده و نفخ و ریاح و رطوبت ان نافع است زیره کرمانی صد مثقال که یکشبانه روز در سرکه

خیسانیده بود داده باشند زنجبیل بیست مثقال فلفل ده مثقال برگ سداب و بوره ارمنی ده

مثقال خشك ده مثقال ادویه را نرم صلایه بباید کرد با عسل سه وزن ادویه بسرشند مقدار

شربت یکمثقال **معجون** جهت قطع خون بواسیر بسیار مجربست هلیله کابلی بلیله امله از هریك ده

مثقال بسد کهربا صدف سوخته از هریك پنج مثقال شاخ گاو کوهی سوخته پنجمثقال زاج سفید

نانخواه از هریك دو مثقال مقل ازرق بیست مثقال مقل را در اب حل کرده مجموع را با هفتاد

و پنج مثقال با عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت دو مثقال **معجون اللؤلؤ** جهت تقویت اعضا و تفتیح

اوعیه و تقویت اعصاب و زیادتی باه و تکثیر انعاظ و اعانت میکند شدید و اخراج منی میکند بلذت

شدید و تفتیح منی میدهد مروارید ناسفته بسد از هریك شش مثقال انیسون بهمن ابیض از هریك

شش مثقال انیسون بهمن ابیض از هریك چهار مثقال کاکنج اصل اللبلاب از هریك سه مثقال اقاقیا

اذخر سعد کوما زج از هریك دو مثقال سلیخه اسارون دارچینی از هریك یکمثقال و نیم صمغ یکمثقال

کثیرا یکمثقال با وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت خواب یکمثقال با اب گرم بنوشند

معجون حافظ الاجساد که تالیف حقیر است جهت انواع سده ماسار یقا و جگر و ضعف و برودت

جگر و امراض معده و سوء القنیه نافع است و این معجون پر الخواص کثیره و منافع جلیه است و مثل این دیده

با تجاد یده نشده دارچینی اصل الکبر از هریك پنج مثقال زعفران دوازده مثقال قوموا از هریك چهار

مثقال سنبل الطیب شش مثقال انیسون چهار مثقال دوقو چهار مثقال رب السوس عصاره غافث

جعده از هریك سه مثقال مرصافی چهار مثقال روغن بلسان چهار مثقال و اگر یافت نشود بجای ان

زیت کهنه بکند و با عسل بسرشند و قدر شربت یکمثقال نافع باشد انشاء الله تعالی **معجون بزور**

جهت باه مجربست تخم زردك تخم پیاز تخم ترب تخم تره تیزك تخم یونجه تودری سفید و سرخ لسان العصافیر

شقاقل مغز چلغوزه قسط شیرین زنجبیل بهمن سفید و سرخ فلفل سفید دارفلفل حلتیث از هریك

پنج مثقال با سه وزن عسل بسرشند و هر روز دو مثقال و نیم صبح و مثل ان شام تناول نمایند

معجون حب القطن جلیل القدر و عظیم النفع از جالینوس است و اعاده شهوة باه میکند بعد از

نومیدی و اواز را صاف میکند و سده میگشاید و ضعف کلیه و مثانه را زایل میکند و جهت حرقت

بول نافع و سنگ گرده و مثانه را میریزاند و دشواری نفس و دبورا نافع است و قدر شربت دو مثقال

و قوتش تا سه سال باقی میماند لب حب القطن بیست مثقال دارچینی قرنفل حب الصنوبر تخم انجره از هریك

پنج مثقال شقاقل زنجبیل از هریك ده مثقال دارشیشعان هفت مثقال قسط شیرین بزر کتان مقلو

و مصطکی از هریك چهار مثقال با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند **معجون یدالله** جهت

تفتیت حصاه بغایت قوی است خون بز مستی بید الله زجاج صاف سفید محرق رماد عقرب رماد بیخ کلم
بوته دارکه کرنب است رماد ارنب حجارة الاسفنج رماد پوست تخم مرغ که جوجه از آن بیرون آمده باشد
حجر الیهود صمغ الجوز حج از هریک یکمثقال فطراسالیون دوقو مشکطرامشیع صمغ عربی تخم خطمی
فلفل سیاه از هریک یکمثقال و نیم با عسل سرشته از یکمثقال تا سه مثقال با آب طبیخ خسک نخود
سیاه بنوشند و رماد الارنب آنست که خرگوش را ذبح کرده درست در ظرف خزفی گذاشته
بگل حکمت گرفته در تون حمام یا تنوری گرم بگذارند تا بسوزد **معجون ابن هبل** جهت وجع الفؤاد
و تقلب نفس که از برودت باشد نافع و بسیار مقوی معده گل سرخ فلفل زنجبیل دار فلفل
زراوند طویل دارچینی اسارون هریک دو جزو مصطکی زرنباد فوتنج انیسون هریک یکجزو
جند بیدستر نیم جزو و با یک وزن عسل و یکوزن شیره گلقند بسرشند قدر شربت دو مثقال
معجون افسنتین جهت درد معده و وجع الفؤاد که مواد سوداوی باشد بغایت نافع است
انیسون تخم کرفس از هریک پنج مثقال افسنتین هشت مثقال سلیخه ده مثقال جند بیدستر افیون
از هریک دو مثقال عسل دو برابر **معجون** جهت ریاح بواسیر و صداع بارد و ظلمت بصر و تقویت
باه سنبل الطیب قرنفل دارچینی حب بلسان فلفل سفید دار فلفل اسارون سلیخه قصب
الذریره سعد تخم مورد زنجبیل قرفه قاقله بالسویه عسل دو وزن ادویه الشربه الی مثقالین
معجون بید الورد معنی او آنست که مثل همه اجزاو ورد است نافعست جهت انواع صداع
بارد هر قسم که باشد و منع صعود ابخره میکند و جهت دوی و طنین و ضعف معده و جگر
و انواع استسقا و تحلیل سایر اورام و دبیلات و صلابات نافع ظاهر احار باشد در درجه
اولی و قدر شربت از دو مثقال تا چهار مثقال سنبل الطیب مصطکی زعفران دارچینی جطیانا
اذخر اسارون قسط شیرین عصاره غافث بزرالکوثث فولک المغسول بزر هندی بابونه کرفس
زراوند طویل حب بلسان کبابه قرنفل دانه هیل عود از هریک یکجزو ورد منزوع الاقماع مثل
الجمیع با سه وزن ادویه عسل بسرشند **دواء المسك شیرین** که دواء المسک حار نامند جهت

خفقان و مره سودا و ضعف دل و معده و بادهائی که زنان از بستن بهم رسیده باشد و رنگ رخسار را
نیکو گرداند زرنباد درونج از هریک یکدرهم لؤلؤ کهربا بسد ابریشم المقرض غیر محرق یکدرهم و
نیم بهمن ابیض و احمر ساذج هندی سنبل الطیب قاقله کبار قرنفل جند بیدستر اشنه از هریک چهار
دانگ زنجبیل دار فلفل از هریک دو دانگ مشک یکدانگ و نیم باسی مثقال عسل صاف آتش ندیده
بسرشند **دواء المسك تلخ** از قرابادین ابن حنین جهت خفقان و ورم گلو و رطوبت معده نافع
سنبل الطیب قرنفل مسک مرصاف ساذج هندی از هریک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس از
هریک چهار درم صبر اسقوطری افسنتین از هریک هشت درهم ریوند چینی شش درم جند بیدستر
یکدرهم و نیم مر را در آب گرم حل نمایند با سه وزن عسل خام بسرشند **دواء المسك بارد** مقوی اعضاء
رئیسه موافق محرور المزاج جهت خفقان حار و ناقهین نافع است غنچه گل سرخ طباشیر کشنیز
خشک ابریشم مقرض گل گاوزبان کهربا مروارید زرشک بیدانه بد تخم خرفه صندل سفید از
هریک پنج مثقال لغو فل گل ارمنی شسته از هریک سه مثقال نشاسته دو مثقال مشک یکمثقال عنبر
اشهب دو مثقال ورق طلا یکمثقال و ورق نقره دو مثقال قند سفید دو وزن ادویه اب سیب نود مثقال عرق بیدمشک پنجاه مثقال گلاب پنجاه مثقال بقوام آورده بسرشند و اگر
بیمشک خواهند بعنبر تنها اکتفا نمایند و حقیر دو مثقال یاقوت زیاد نموده و اثرش بسیار قوی
یافته **نوشداروی لؤلؤئی** منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر قی طاب ثراه که
بهترین نسخها است و مکرر تجربه شده جهت تقویت اعضای رئیسه و ضعف معده و بدن
و نقاهت و برانگیختن اشتها مفید است طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل
الطیب مروارید کهربا گل سرخ از هریک سه مثقال یاقوت ریوند اسارون سعد عود هندی
اذخر صندل سفید پوست ترنج ساذج هندی بسد شب سبز تخم بادرنجبویه درونج هیل شده
بیدانه عنبر اشهب ورق طلا و نقره از هریک دو مثقال مشک یکمثقال نود مثقال آمله را طبخ
نموده از پوست بیرون کنند و با یکوزن و نیم ادویه شکر سفید و مثل او عسل کف گرفته بسرشند

معجون فلاسفه که ماده الحیات نامند از اندرو ماخوذ قدیم است جهت امراض بارده مثل مفاصل
و فالج و ضعف معده و جگر و تقویت دماغ و حفظ و فهم و یرقان و قولنج و استسقا و سنگ گرده و
مثانه و تقطیر البول و امراض مثانه و مقعده نافع است در سوم گرم و خشک و محرق اخلاط و
مضر محرورین و مصلحش شیر تازه و سکنجبین شربتش از دو مثقال تا چهار مثقال و قوتش تا چهار
سال باقی است فلفل دارفلفل زنجبیل دارچینی کندر بلیله امله حب صنوبر شیطرج هندی
بیخ بابونج بالسویه باسه وزن عسل بسرشند و رازی پوست اضافه کرده و شیخ خبث الحدید
جهت زرداب و خفقان و بعضی زراوند مدحرج و خصیة الثعلب بجهت نعوظ و تخم انجره
بجهت قصه فیه منی و کنجد مقشر بجهت هزال کلیه و ببابسه و جوزبوا و مویز منقی از هر یک بقدر
اجزای عشره اصل اضافه نمایند **نوشداروی هندی** که ساده گویند جهت تقویت معده
و جگر بغایت نافع است گل سرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل مصطکی سنبل اسارون از
هر یک سه مثقال قرفه زرنب زعفران قاقله ببابسه هیل جوزبوا از هر یک دو مثقال بازای
هر سی و شش مثقال اجزا یک رطل امله را در نه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند پس از پرویزن
کرده با یک رطل قانید سنجری بقوام آورده برشند قدر شربت از یک درهم تا یک مثقال **معجونی** که
اشتها و خواهش گل خوردن و چیزهای بد را قطع کند مشهور بمعجون فیقرا ایارج فیقرا
دوازده هلیلج کابلی دو بلیلج دو املج دو ملح نفطی دو آملج کوفته بعسل برشند قدر شربت
از سه درهم تا چهار درهم بطبیخ فودنج **معجونی** که در منفعت مثل معجون فیقرای مذکورات
و بغایت مجربست و معروف بمعجون جوزجندم هلیلج کابلی املج بلیلج جوزجندم مصطکی قاقله
کبار نانخواه زنجبیل از هر یک بالسویه بعسل سرشته پیش از طعام و بعد از طعام میل نمایند
بقدر جوزی و بجای گل نشاسته را با نمک شور کرده بخورد یا جوزجندم را شور کرده تناول
نمایند و غذا را مختصر سازد و بکباب مرغ بچه **معجون** بجهت عرق مدنی که رشته گویند منقولا از
خط مرحوم ابوی پوست هلیله کابلی پوست بلیله امله مقشر تربد سفید زنجبیل قنبیل بالسویه

باسه وزن

باسه وزن عسل برشند و خوراک سه مثقال **اطریفل صغیر** جهت استرخای معده و بواسیر و قوت دماغ
نافع است پوست هلیله کابلی پوست بلیله پوست هلیله زرد املج منقی مساوی یکدیگر کوفته بروغن
بادام یا روغن گاو چرب نموده باسه وزن عسل برشند **اطریفل کبیر** جهت تقویت دماغ و قطع
ریاح بواسیر و نفخ معده و برص و بهق و اصلاح خلط سودا را نافع است هلیلج کابلی بلیلج املج
بوزالکوفس الجبلی از هر یک شش درم شیطرج هندی نانخواه صعتر از هر یک دو اوقیه سنبل حماما
هیل وج از هر یک سه درهم دارچینی دو درم فلفل ابیض و اسود نارمشک ملح هندی از هر یک نیم
اوقیه خبث الحدید سه اوقیه خردل یک اوقیه و نیم نوشادر نیم درم بروغن بادام تر نموده باسه وزن
ادویه عسل برشند **اطریفل مقل** جهت بواسیر و اسهال بواسیر نافع است پوست هلیله زرد
امله منقی از هر یک ده مثقال مقل سی مثقال در آب کند تا حل نماید با شصت مثقال عسل بقوام
آورده هلیله و امله را بان برشند **اطریفل مقل ملین** که جهت بواسیر نافعست پوست هلیله
کابلی بلیله هلیله سیاه امله منقی افتیمون اسطوخودوس از هر یک ده مثقال تربد سفید هفت مثقال
مقل سی مثقال فلوس خیارشنبر سی مثقال مقل و فلوس را در آب کند تا حل نموده با عسل بقوام
آورند و ادویه را با روغن بادام چرب نموده برشند و استعمال نمایند **اطریفل کشنیزی** جهت
منع بخارات از دماغ و ریختن سودای سوخته بمعده و تقویت حواس نافع است و اجزای آن اجزای
اطریفل صغیر است بعینه و کشنیز خشک مثل نصف اجزا **اطریفل ماهان** جهت برص و بهق ابیض
و امراض بلغمیه بعد از تنقیه مداومت نمایند هلیلج کابلی بیست مثقال بلیله امله از هر یک ده مثقال
برنگ مقشر پنج مثقال شیطرج سعد زنجبیل از هر یک سه مثقال ساذج پنج مثقال بسفایج
اسطوخودوس از هر یک یک مثقال اغاریقون شش مثقال قسط سه مثقال کندر مصطکی انیسون
قرنفل هیل جوزبوا از هر یک شش مثقال فلفل دارفلفل نارمشک از هر یک چهار مثقال قدر
شربت از سه درم تا چهار درم **اطریفل زمانی** تالیف حقیر که مسمی باسم والد خود ساخته مسهل
صفرا و بلغم و سودا و منقی دماغ و معده و مداومت او جهت قطع نزلات مجرب و مانع صعود بخارات

[illegible]

است بدماغ وچون بعد از اغذیه تناول نمایند مضرت نمیرساند وجهت اقسام مالیخولیا خصوصا
مراقی وقولنج رحم بغایت نافع است وقوتش تا دو سال باقیست قدر شربتش جهت اسهال اخلاط
از چهار مثقال تا شش مثقال وچون مداومت نمایند هر روز از یکمثقال تا دو مثقال وموافق
جمیع امزجه است هلیله زرد وکابلی وسیاه گل بنفشه محموده مشوی از هریك ده مثقال تربد
سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده وکشنیز خشك از هریك بیست مثقال پوست بلیله
املهٔ مقشر گل سرخ طباشیر گل نیلوفر از هریك پنج مثقال صندل سفید کثیرا از هریك سه مثقال
روغن بادام شیرین سی مثقال ادویه را کوفته وبیخته عناب صد عدد سپستان صد عدد
گل بنفشه ده مثقال جوشانیده وصاف نموده بایکوزن ونیم شیرهٔ هلیله ویکوزن عسل گرفته
وبقوام اورده بسرشند **اطریفل افتیمونی** جهت مواد سوداوی وتنقیهٔ دماغ ومالیخولیا
وجنون وامراض باردهٔ دماغی نافع است قدر شربتش از دو مثقال تا پنج مثقال پوست
هلیله کابلی امله مقشر بلیله از هریك ده مثقال تربد افتیمون سنای مکی از هریك پنج مثقال
شیطرج بسفایج اسطوخودوس گل سرخ از هریك سه مثقال انیسون نمك هندی از هریك
دو مثقال عسل سه وزن ادویه بسرشند **اطریفل مسهل** منقول از خط استاد المتاخرین
حکیم محمد باقر طاب ثراه نافع جهت برص وبهق وجذام وداء الفیل وغیره وامراض بلغمی
وسوداوی هلیله کابلی بلیله امله افتیمون غاریقون صبر سقوطری ایارج فیقرا شاه تره از
هریك دو درم بسفایج سنای مکی از هریك هفت درهم تربد سفید پانزده درهم حاشا سه درم
اسطوخودوس پنج درهم انیسون یکدرهم سقمونیای مشوی پنجدرهم با عسل معجون کنند مقدار
شربت پنجدرهم است تا پنج مثقال **معجون شهریاران** که مسهل است جهت برودت جگر ومعده
وزرداب ومره سودا وتحلیل قولنج زنجبیل قرفه دارچینی قرنفل سلیخه سنبل جوز بوا هیل
قاقله مصطکی حب البلسان زعفران از هریك چهار درهم ونیم سقمونیا سه درهم تربد هشت
درهم حب النیل هشت درهم شکر سلیمانی مثل الجمیع یا سه وزن ادویه عسل قدر شربت از چهار

درم تا چهار

درم تا چهار مثقال ودر بعضی نسخ شربتش بجای حب النیل است واین نسخه اوفق است **معجون سفرجلی
مسهل** جهت امراض معده وضعف معده که از رطوبت باشد وجهت تهوع وغثیان وانقباض
طبیعت نافع ومقوی فم معده ومانع صعود بخارات است وقدر شربتش تا پنج مثقال بهی شیرین پاك کرده
از پوست وتخم یکرطل ودو رطل شلث بجوشانند تا مهرا شود پس بکوبند واز منخل بگذرانند ویکرطل
عسل اضافه کرده بقوام اورند واین ادویه را داخل نمایند زنجبیل دارفلفل دارچینی از هریك
دو مثقال هیل قاقله کبابه زعفران از هریك سه مثقال مصطکی پنج درهم سقمونیا ده درهم تربد
بروغن بادام چرب کرده سی درهم شربتش پنج مثقال تا هفت مثقال با اب گرم ودر نسخهٔ دیگر زنجبیل
ودارفلفل چهار درم **معجون پرتراشه** جهت قولنج صعب وتنقیهٔ معده وامعاست ومسهل قویست
ومجربست هیل قرفه سادج فلفل دارفلفل زنجبیل برنك کابلی مقشر قرنفل از هریك یکمثقال امله
مقشر تخم کرفس سنبل الطیب زعفران مصطکی از هریك نیم مثقال تربد سفید محموده از هریك ده مثقال
عسل سه وزن ادویه شربت از یکمثقال تا یکمثقال ونیم **معجون مسهل** از تالیف حقیر است جهت امراض
حاره ومواد سوداوی بعد از نضج قدر شربت تا پنج مثقال ودر جهت قولنج بسیار نافع است سنای
مکی گل بنفشه از هریك سی مثقال گل سرخ بسفایج از هریك پنج مثقال مغز تخم کافشه بیست مثقال محموده
مشوی رب سوس از هریك پنج مثقال هلیله سیاه پوست هلیله زرد وکابلی روغن بادام از هریك بیست
مثقال عسل دو وزن ادویه باید که در ان سنا ده مثقال وگل سرخ وبنفشه وهلیله سیاه ده مثقال
هلیله کابلی بیست مثقال جوشانیده باشند وبقوام اورده باشند بسرشند **معجون مسهلی** که جهت
کرم معده وحب القرع مجربست سرخس برنج کابلی مقشر هریك یکدرم تربد مقل از هر کدام دو درم
ادویه را کوفته وبیخته با عسل بسرشند ومجموع ان یکشربتست وباید که قبل از تناول این دوا یك ساعت سیر تازه
جوشیده بخورد وبعد دوا وقیه قبل از دوا به روز پرهیز نماید **معجون سورنجان** جهت مفاصل
حاره وبارده واخراج بلغم غلیظ سورنجان ابیض هفت مثقال بوزیدان دو مثقال قشر ماهی
زهرج دو مثقال اصل الکبر کوفی شیطرج از هریك دو مثقال هلیلج اصفر هفت مثقال تخم

کرفس یکمثقال و نیم تخم رازیانج یکمثقال و نیم فلفل ابیض صعتر ملح هندی ورق الخیار زبد البحر از هریك
یکمثقال و نیم سمسم مقشر سه مثقال تربد ابیض سه مثقال محموده سه مثقال عسل کف گرفته سه مثل ادویه
قدر شربت پنجمثقال با اب گرم و اگر مداومت کنند دو مثقال و نیم کافی است **معجون نجاح** مسهل سودا
و بلغم غلیظ جهت قولنج و امراض دماغی که از سودا باشد نافع است پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی بلیله هلیله سیاه امله مقشر از هریك ده مثقال تربد سفید هفت مثقال غاریقون بسفایج
از هریك پنجمثقال اسطوخودوس ده مثقال محموده مشوی سه مثقال گل سرخ رب سوس مصطکی سفید
از هریك پنجمثقال عسل کف گرفته سه برابر ادویه شربت دو مثقال تا سه مثقال **نسخه دیگر** از هرس
اصغر است و چنین گوید که از جالینوس است در اول گرم و قوتش تا یکسال باقیست و جهت زحیر درد
معده و شقاق و مالیخولیا و جنون نافع است هلیله سیاه بلیله از هریك ده مثقال افتیمون تربد
اسطوخودوس بسفایج از هریك پنجمثقال غاریقون حجر ارمنی مغسول مرجان کهربا مروارید از هریك
یکمثقال گل سرخ زرنب بادروج حضض مکی دم الاخوین از هریك نیم مثقال و شیخ الرئیس سه مثقال
طباشیر اضافه نموده و بعضی کندر و مر بنجوش و هلیله کابلی از هریك سه مثقال اضافه کرده اند با سه
وزن عسل بسرشند **معجون خیار شنبر** که سمرقندی ذکر کرده جهت قولنج حار و بارد و رمد و زکام
و نزله و درد سینه نافع و مضر معده سرد و بجهت دیر گذشتن او و مصلحش استعمال ان با اب
طبیخ رازیانه و خطمی و شبت و گاوزبان است و قوتش تا دو سال باقیست و قدر شربتش از پنجمثقال
تا هفت مثقال فلوس خیار شنبر صد مثقال با صد مثقال عسل بقوام اورند بنفشه و تربد از
هریك بیست مثقال سقمونیا پانزده مثقال رب سوس دوازده مثقال ملح هندی هفت مثقال
نیم انیسون مصطکی رازیانه از هر کدام پنجمثقال ادویه را باسی مثقال روغن بادام چرب نموده بر شند
چون جوشانیدن فلوس باعث غلظت و ضعف عمل میشود باید بعد از قوام عسل بان مخلوط
کرده ادویه را سرشت **معجون اذاراقی** از تالیف حقیر جهت قطع عادت افیون بغایت مجربست و در
دفع استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول بغایت نافع است

ازاراق که او را کچوله نامند شش مثقال در شیر خیسانیده پوست از او جدا کرده بس هاون ریزه نموده بعد از ان
نرم صلایه نمایند گل گاوزبان هیل زرنباد از هریك سه مثقال عود هندی یکمثقال اسطوخودوس سه مثقال
قرنفل یکمثقال کتیرا نارجیل شقاقل از هریك سه مثقال صندل سفید یکمثقال امله مقشر هلیله سیاه
از هریك پنجمثقال عسل سه وزن ادویه شربتش از یکمثقال تا دو مثقال مداومت نمایند **معجون مسهل**
منقول از تصریف و تذکره مسهل جمیع اخلاط حار و محرق و مواد جذام و ماده حمیات و عطشات
نیم رطل الوی بخارا و مثل ان تمر هندی و هریك از عناب و سپستان و مویز منقی سی مثقال
هلیله زرد تخم کشوث افتیمون بنفشه از هریك پانزده مثقال گل سرخ ده مثقال تخم خطمی و خبازی
و رازیانه صندل زرد از هریك چهار مثقال در اب پخته صاف نمایند و با سی مثقال ترنجبین و یك
وزن ادویه شکر بقوام اورده و طباشیر و کتیرا و صمغ عربی و سقمونیا و نشاسته از هریك پنجمثقال
اضافه کنند و اگر خواهند که اسهال قوی تر شود ترنجبین را دو وزن ادویه و سقمونیا را اضافه نمایند
قدر شربتش تا هفت مثقال **معجون** منقول از رشاد و تذکره جهت قطع اخلاط بارده و فضلات
بلغمیه و جهت ادرار فرمودن حیض نافع و رنگ و رخساره و بشره را نیکو کرداند و گفته اند که جهت
برص مجربست و تا سه روز پی هم تا پنج درهم استعمال نمایند و قطع کنند پس سه روز دیگر عود
کنند و وقت ابتدای استعمال الاخوبست که قمر شروع در نقصان کرده باشد هلیلج کابلی بلیلج
املج افتیمون دو قوا از هریك پنجمثقال جوز بوا غافر قرحا شیطرج از هریك دو مثقال با عسل
بسرشند **فلونیای رومی** منافعش مثل منافع فلونیای فارسی است لیکن اقطع است از ان در قولنج
و عسر بول و سنگ گرده و مثانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوانیق و نزلات و فساد دهان
و دندان و اسهال و ضعف جگر و این احوا استعوان ابیض هر دو مفسد دهن مگر انکه اکثار
در اغذیه حلوه و دسمه نمایند و تا حاجت نباشد استعمال ننمایند و اجزای او بعینه اجزای
فلونیای فارسی است با زیادتی ملیخه و ساذج هندی از هریك یکدرهم و روغن بلسان پنج
درهم **فلونیای فارسی** جهت قطع خون و تقویت اعضا و حفظ جنین و صداع و سرفه و ضعف

معده و تقویت باه و قوتش تا چهار سال باقی بماند و قبل از شش ماه استعمال نباید کرد و قدر شربتش تا یک
درم فلفل ابیض بزر البنج از هر یک بیست و پنج درم افیون طین مختوم فوه تخم کرفس جوز اهل انیسون
نانخواه رازیانج سنبل قسط بادام تلخ از هر یک پانزده درهم مغز تخم خربزه پنج درم اشق سه درم با
عسل و شراب بسرشند و در بعضی نسخه زعفران پنج درهم مرصاف عاقرقرحا فربیون از هر یک دو درم
زرنباد درونج لؤلؤ مشک از هر یک نیم درم کافور یکدانک و نیم و در بعضی نسخه جندبیدستر مرجان کهربا
ابریشم از هر یک یکدرهم **برشعثاء** ابی برکات منقول از خط استادی ابوی مرحوم حکیم محمد باقر
طاب ثراه و گویند بهتر از همه برشعثاها است بزر البنج فلفل سفید از هر کدام بیست درم افیون ده
درم زعفران پنج درهم عاقرقرحا عود سنبل الطیب سلیخه زرنباد بهمن سرخ و سفید از هر یک
دو درم عود بلسان چهار درم جندبیدستر دو مثقال روغن بلسان پنج مثقال و اگر نباشد
بدل روغن زیتون کنند **فلونیای خاصه** که حکیم محمد باقر طاب ثراه ترتیب داده و جمیع امزجه
موافق است بزر البنج فلفل زعفران مصطکی بیست جدوار عنبر مشک یشب مروارید ورق طلا
یاقوت بسد لعل عاقرقرحا فربیون تخم بادرنجبویه پوست ترنج بوزیدان بهمن سفید دوقو بادرنجبویه
کندر اگر ترکی پوست بیرون پسته مکی دو کهربا ورق نقره زرنباد درونج بسباسه مکی چهار
عود قماری سادج هندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی اشنه حب بلسان
عود بلسان خولنجان سعد زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر خصیة الثعلب ریوند
چینی غاریقون دار فلفل سلیخه حماما فطراسالیون مرمکی میعه سایله هیل مکی سه ابریشم
صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گل سرخ از هر یک دو خشخاش سفید مغز چلغوزه مغز
نارجیل مکی پنج مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مکی ده افیون صد مثقال عسل سه وزن ادویه
فلونیای مجرب قریب الاعتدال موافق امزجه حاره و بارده که فقیر ترتیب داده و مسمی بحافظ
الارواح نموده بزر البنج فلفل سفید از هر یک ده مثقال افیون سی مثقال زعفران کشنیز
خشک از هر یک پنج مثقال صندل سفید دارچینی طباشیر سنبل الطیب گل سرخ خشخاش چلغوزه

نارجیل

نارجیل از هر یک سه مثقال زرنباد درونج گاوزبان بسباسه عود قماری سادج هندی حب
بلسان عود بلسان سعد زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر از هر یک دو مثقال آمله بشیر
پرورده هفتاد مثقال دار فلفل سلیخه اسارون فوفل زنجبیل دارزیانه انیسون قرنفل فربیون پوست
ترنج پوست پسته ورق نقره از هر یک دو مثقال مشک نیم مثقال بهمن سرخ و سفید درونج تخم
بادرنجبویه بوزیدان از هر یک دو مثقال عسل سه وزن ادویه جهت بعضی این ادویه اضافه نیز شده
کهربا مروارید بسد مرجان عقیق از هر یک سه مثقال یاقوت لعل ورق طلا عنبر اشهب از هر یک
دو مثقال **فلونیای محمودی** افیون فلفل از هر یک بیست سنبل الطیب اسارون از هر یک دو
تخم کرفس شش بسباسه دو زعفران گل سرخ از هر یک شش مشک نیم مثقال ورق طلا پنجاه عدد
ورق نقره صد عدد هیل دارچینی مصطکی ریوند چینی افتیمون از هر یک دو مثقال **برشعثای**
ابی برکات که مرحوم ظهیر الدین عماد الاسلام قادری میفرماید که از خط ابی برکات نسخه نموده
و حقیر تحریر نموده بهترین نسخ است جهت دفع سمومات حیوانی و نباتی و جهت سدر و دوار
و ظلمت بصر و آواز گوش و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهن و ذکاء
قلب و قوه حفظ و رفع نسیان و گداختن بلغم و صفای صوت و جهت سهر سباتی و سبات سهری
و از جهت قولنج و پیچش و برودت معده و جگر و گشودن سده و جگر و تقویت آن بر طبخ خون
نافع است جهت ربو و انواع استسقا و سستی بدن و کثرت و بوی بد آن و تقویت جماع و زیاده
میکند حرارت را و زایل میکند کسل و تثاوب و تمطی و استرخا و انواع اعیا و جهت تفتیت سنگ
گرده و مثانه و ادرار بول نافع و ریاح مجتمع را منحدر میسازد و جهت رفع وسواس سوداوی و
وحشت و سوء مزاج بارد در معده و قلب و هضم دیر شدن غذا نافع و قدر شربت از او غالباً
یک مثقال و اقلش یکدانگ صاحب سل مقدار نخودی با آب گرم بیاشامد و وقت خواب بنوشند
و در زمان بارد پانزده روز و در زمان حار هر سه روز یکبار با آب گرم و روغن بادام شیرین و
نبات و حذر نمایند در مزاج خشک و سعوط از آن صاحب صداع بارد مقدار حبه با آب

مرزنجوش کند و همچنین صاحب لقوه سعوط نماید و در امراض حلق مقدار حبه بدهان کرفته ابتدا

ابتلاغ نماید و در سرفه کهنه و تازه بلغمی بعصیر مرزنجوش مقدار حبه و جهت ضیق النفس و ربو با

زیره و اصل السوس و در وجع فواد و امعا باب رطبه و اکر متعذر باشد بطبیخ زیره و جهت وجع

سپرز بماء الورد و خل خمر و جهت درد پهلو بشراب ماء الاصول و جهت درد جکر با اب و عسل

هر کاه از ماده بارده باشد و اکر از سده باشد پس بماء الاصول و جهت مبطون بماء الاس هر کاه

ضبط شکم خود نتواند کرد و جهت درد قضیکاه با ابی که کرم شده باشد در افتاب و تابستان و در

زمستان بجلاب نیم کرم و جهت تبهای بلغمی با بزر قطونا و اب نیم کرم و حصاه با اب سداب و با اب ترب

و جهت بیماری که خواب نکند بطبیخ خشخاش و جهت بواسیر بماء الکراث و جهت ثقل لسان

جنبا با اب سماق و جهت غم بی سبب با اب کاسنی و جهت جماع بماء الحمص المطبوخ و جهت نقرس جبه هر روز

فرو برد و جهت زنی که بزاید و نفاس ان قطع نشود با اب حلبه و جهت هم با اب حرمل و جهت

کسیکه افیون خورده باشد بطبیخ دارچینی و جهت کسیکه کافور خورده باشد بطبیخ عود بماء

الورد و جهت کزیدن عقرب بعسل و جهت کزیدن افاعی حبه هر روز و هر چند قی کند باز بنوشد

تا قی ساکن کردد و علامت در این انست که مار کزیده وقتیکه پاک شود از سم خوابش میبرد و همچنین

در هر سم قتالی و جهت ماده که در کورده بهم رسیده باشد بطبیخ نخاله و زبد و جهت دفع زیادتی

خون حیض با اب سماق و جهت احتباس خون حیض بطبیخ عناب و مویز و جهت قولنج

بطبیخ اصل السوس هفت مثقال نافع است **اخلاط** ان دار فلفل دارچینی خبطیانا سلیخه

جندبیدستر از هر یک چهار درم سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل از هر یک ده درم

افیون یازده مثقال و یکدانک و نیم زعفران یکدرم انیسون تخم کرفس و بزر البنج از هر کدام پانزده

مثقال فلفل سیاه بیست و دو مثقال و نیم قسط فوا سارون از هر یک ده مثقال و نیم زنجبیل

فودنج خشک از هر یک هفت درم روغن بلسان یا روغن کل سرخ ده مثقال عسل پنجاه مثقال

بقدر کفایت **نسخه دیکر** که از ظهیر الدین نقل شده و مکرر بتجربه حقیر رسیده است و در

اکثر امراض

[illegible]

اکثر امراض بغیر از مشرد پطوست و جهت تب ربع مکرر بتجربه رسیده است میعه سایله کاذریون

مرصافی زعفران حرف خبطیانا مکدده طین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جندبیدستر

غاریقون مکدسه اقاقیا هیوفاریقون فطراسالیون مکددو قصب الذریره دارشیشعان حب الغار

عصاره لحیه التیس بیخ زراوند طویل ریوند چینی اسارون حماما جعده روغن بلسان مکدسه و نیم بدل

روغن بلسان زیت العتیق است دو چندان او باده وزن عسل بسرشند **تریاق بن الساعه** از املای

ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی شاکرد بواسطه ابی برکات که مرموز نوشته و تصریح نموده که بخط

مصنف مقابله کرده ام فلفل سفید و سیاه از هر یک بیست مثقال بزر البنج افیون از هر یک ده مثقال

زعفران بیخ فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هر یک یکدو وزن ادویه عسل و بعد از شش ماه

استعمال نمایند و منافع ان و طریق شربت او در هر علتی بموجبی است که در برش عشا مذکور شده

بعضی نسخه فلفل منحصر در سفید است و درین صورت مایل برودت باقی باشد و با فلفلین مایل

بحرارت کما لا یخفی **مخلص اکبر** که بیونانی صوطیرا و بالفعل مخلصه نامند و جهت درد سر کهنه و نقرس

وصرع و وسواس و فالج و تبهای که با نوبه و سرما باشد و بیوجب صوت و درد چشمی که از رطوبت باشد

سعوط نمایند از ان و اکتحال کند و جهت درد دندان و کزیدن هوام و درد شش و پهلو و شراسیف

و جکر و احتباس بول و تنقیه مثانه نافع و جهت منع نزله با ماء العسل بنوشند و در قی کردن

خون با اب بارتنک با اب عصی الراعی و درد معده و ریاح غلیظه با ابی که در ان تخم رازیانج جوشانیده

باشند و در دردهای صعب روده و ورم ان و بدفکری و توحش سوداوی و رعشه و درد

سپرز بدستور و طلای ان بر قضیب مهیج باه و مقوی قضیب و حقنه بقدر نیم درم با اب طبیخ

حلبه جهت درد شکم که از برودت باشد مفید است و انچه از اوزان برخی نوشته شده موافق

مجربات ابوی رحمه است مر مکی سلیخه فقاح اذخر از هر یک نیم اوقیه جندبیدستر فطراسالیون از

هر یک پانزده مثقال و در بعضی نسخه دوازده مثقال تخم کرفس دو اوقیه سیسالیوس یکمثقال

قسط المر دارچینی اقراص اذرمعو میعه سایله اسارون از هر یک شش مثقال فلفل ابیض دوازده

مثقال دار فلفل چهار ده مثقال افیون ده مثقال زعفران حماما از هر یك چهار مثقال قدر شربت
تا یکدرهم و در بعضی نسخه افیون ده مثقال دار فلفل چهار مثقال سنبل چهار مثقال و در بعضی نسخه سنبل
هفت مثقال است قرص اذرمیمون در اقراص مذکور است و رازی بقدر شش مثقال ترتیب داده بی اختلاف
ادویه و اوزان قسط المر یا نخواه فلفل سفید قرنفل مکد دانق فو چهار حبه دارچینی مصطکی زعفران
مکد چهار دانك سنبل الطیب ساذج هندی مکد یك مثقال مرصاف چهار دانق حماما دار شیشعان
قصب الذریره مکد دانق با شراب یا قایم مقام او قرص کنند **معجون الربع** از مجربات مرحوم حکیم
عماد الدین محمود که فرموده که چون روز نوبه دو ساعت قبل از تب دو نخود تا نیم مثقال تناول نماید
البته در سه نوبت قطع میکند و مسمی است بحب لولو جند حلتیت قرنفل دارچینی شونیز مرصاف
میعه سایله از هر کدام سه درم افیون سداب فلفل از هر یك یکدرم عسل بوزن جمیع بسرشند
معجون ربع دیگر منقول از محمد بن زکریای رازی و او نیز فرموده که زیاده از سه چهار نوبت
احتیاج نمی افتد و قدر شربت بدستور معجون سابق است تریاك کهنه هفت درهم زعفران قند مرجما
درم سلیخه حلتیت از هر یك دو درم میعه جند بیدستر سنبل هفت درم قسط سه درم عسل بوزن
جمیع بسرشند **نسخه دیگر** از مجربات ابوی رحمه الله که در قطع تب ربع بیعدیل است و وقت استعمال
و قدر شربت بدستور معجون سابق است **ص** اسارون کندر و مرمکی جند بیدستر میعه سایله بزر البنج
افیون بالسویه بعسل کف گرفته مثل جمیع بسرشند **للربع البلغمی** مجرب ایضا از مجربات ابوی
رحمه الله کوکنار بقدر مزاج و عادت هر کس باده دانه فلفل کوبیده جوشانیده بنوشند **معجون
اعظم** که اسود نیز خوانند در کامل الصناعه مسمی بکبد است جهت زحیر و اسهال مزمن بغایت
نافع است جند بیدستر افیون میعه سایله بزر البنج مرصاف اسارون زعفران کندر نانخواه
بالسویه بعسل بسرشند و در نسخه کامل جلنار طین ارمنی تخم کرفس سلیخه اضافه است **معجون
قابض** فحیوش جهت اسهال بواسیری مجرب است تخم حماض تخم مورد بلیله مجموع را بود هند امله
هلیله سیاه انجبار خبث الحدید مدبر نابت به و عسل بالمناصفه دو وزن ادویه بسرشند شربت ده

مثقال **اما معاجین باهیه** در استعمال ان شرطست که اغذیه نیز موافق باشد و تصرف نسبت بمزاج
و ادویه ان لابد است و ان چنان نیست که در هر مزاجی هر معجون بباهی موثر باشد از انجمله معجون لبوب
که از اسرار الطب است تالیف شمس الدین بن هلال الاردبیلی که بغایت مقوی باه و دل و دماغ است و رنگ
رخسار را نیکو کند و اگر مداومت کنند و ان قبل از جماع و بعد از جماع ایمن است از عرق النسا و نقرس
و نقصان منی و امراض عصبانی قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است و حقیر بجهة معتادین
زعفران و بنیر ماینه شتر اعرابی و افیون بزر البنج و بدل سقنقور ماهی روبیان کرده و بغایت موافق
گشته قدر شربت از افیون داران از نیم مثقال است تا یک مثقال شقاقل خولنجان خصیة الثعلب بهمن سرخ
و سفید و تخم تودری سرخ و سفید لسان العصافیر از هر یك سه درم سقنقور سه درم حب
بلسان حب البان فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تخم گزر تخم پیاز تخم شلجم تخم بوتیمه خشخاش سفید
خشک انکه قرطم است تخم تره تیزك تخم شبت تخم کرفس شامی و ان دوقو است تخم هلیون حسك مربی از هر یك ده
ده درم نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز حب صنوبر کبار مغز حبة الخضرا انزروت کنجد سفید مقشر هفت
درم دارچینی قرنفل سنبل الطیب اسارون بسباسه کبابه سعد قرفه دار فلفل جوز بوا نانخواه مشك عود
عنبر اشهب زعفران از هر یك دو درم با عسل بسرشند که مجرب و ازموده است **معجون چوب چینی**
از نسخه مرحوم حکیم عماد الدین محمود جهت تقویت معده و دل و دماغ و جگر و گرده و مثانه و باقی
اعضا و تقویت باه و فرنگی بدن و غیره **ص** بیخ چوب چینی پنجاه مثقال مروارید دو مثقال قسط دو
مثقال ریوند افتیمون سنبل الطیب از هر کدام سه مثقال هیل مصطکی عود قماری مایه شتر اعرابی
اسارون سه مثقال امله بشیر پرورده ده مثقال کل مختوم سه مثقال صندل سفید سه مثقال و
سرخ دو مثقال سمکه صیدا ماهی روبیان سه مثقال دارچینی قرنفل زنجبیل از هر کدام دو مثقال جوز
بوا بسباسه دو مثقال درونج زرنباد از هر کدام سه مثقال خصیة الثعلب پنج مثقال تخم جزر تخم شلجم
تخم ترب تخم بوتیمه بهمن سفید و سرخ خشك مربی از هر کدام سه مثقال بوزیدان سورنجان دو مثقال
شقاقل ده مثقال کبابه چینی دو مثقال خولنجان قسط شیرین دو مثقال تودری زرد و سرخ سه مثقال

یک مثقال شاب یک مثقال نیم زنجبیل بوزیدان
قسط شیرین مغز حب الزلم دورونج از هر یک ع

سعد سه مثقال ورق منقط سدس اجزا مجموع را بسایند پس کل کاوزبان بادرنجبویه کل سرخ دوالد از هریک

ده مثقال بجوشانند وصاف کنند وخشخاش سفید تخم خربزه تخم خیارین تخم کاشنی تخم خرفه از هریک

ده مثقال نرم کوفته در آب مطبوخ شیره کرفته اضافه باب به شیرین و انار شیرین و کلاب وقند

وعسل کرده بقوام آورند مغز بادام مغز فندق مغز کرده کان مغز جلغوزه و مانند هم کوفته در عسل

حل کنند و اجزا بان بسرشند و چهر و ورق منقط را که جهت سرور است داخل نکرده بیست مثقال چوب

چینی را جوشانیده آب انرا با عسل بقوام آورده و ادویه را سرشته و بغایت در افعال قوی ترشاهده

نموده است **معجون مبهی** که بجهت توالد نافع است اگر خلطی غالب باشد اول تنقیه نمایند و بعد ان

بیست یوم هرشب نیم مثقال هر روز نیم مثقال بوزن تناول نمایند و از مباشرت در این ایام اجتناب کنند

و از مضرات باه پرهیز نماید بهمن سرخ و سفید مغز جلغوزه قاقله کبار دارچینی از هریک ده مثقال

مروارید به فلفل زنجبیل قرنفل نارجیل بسکبینج ساذج هندی برک قرنفل نیم وزن ان قرنفل

بدل میتوان کرد و اگر ساذج سیاه و ضخیم ورق کنند بهتر است و الا نصف ساذج و نصف قرنفل

بدل کنند جوز بوا زعفران از هریک نیم مثقال با سه وزن ادویه عسل بسرشند و بعد از چهل

یوم استعمال نمایند **معجون مبهی** بر جمع مؤلف ارشاد کوید که بغایت مجربست و محلل ریاح غلیظه

و مسکن مغص و قدر شربتش تا چهار مثقال کل کاوزبان تخم تره تیزک از هریک یکجزو و نیم سقنقور و اگر نباشد

ماهی رو بیان بدل کنند پنیر مایه شتر اعرابی یکجزو و سدس خصیة الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق صنوبر

کبار تخم ترب شقاقل تخم شلغم از هریک یکجزو و تخم انجره دارچینی نخود سفید مغز بادام کنجد مقشر خشخاش

سفید کندر از هریک چهار جزو با شربت سیب دو وزن ادویه بسرشند **معجون مبهی** از مؤلف تذکره

عجیب الفعل است در برانکیختن باه و نعوظ و تقویت و حرارت غریزی و فربه کردن بدن و تولد

خون صالح و اصلاح منی و رفع اذیت جماع و رفع ضعف ان نخود سفید پوست دار که در آب تره

تیزک تازه تا سه بار خیسانیده و خشک کرده باشند و حل خشک سحوق را در سه مثل ان آب خسک

تازه ترتیب داده از هریک ده وقیه ترنجبین ده مثقال دارچینی خولنجان از هریک شش مثقال یکرطل و نیم

جهت رفع رطوبت معده

مومیای ... باذرنجبویه ... عنبر اشهب ... مروارید ... شقاقل مصری ... خصیة الثعلب ... روغن بادام ... در روی آتش کذاشته

کرم کرده عنبر را در میان روغن بادام حل کنند بعد از ان حل کرده مومیا را هم در روغن حل کنند ادویه را کوفته بیخته هم مخلوط کنند حب ساخته هریک ... بعد بورق طلا کرفته هر روز ... نیم مثقال بخورند زیاده از نیم مثقال هم میتوان خورد

عسلرا بانیم رطل آب پیاز بقوام آورند و تخم ترب و تخم جوز بوی تخم انجره از هریک یکوقیه عاقرقرحا

زنجبیل از هریک نیم وقیه اضافه نمایند و هشت قیراط پادزهر و نیم درهم زعفران و شش قیراط مشک را

در کلاب حل کرده بدان تنقیه نمایند و هرکاه قوی تر خواهند مغز کردکان حب الصنوبر نارجیل

تخم شلغم مغز بهمن بهمن سرخ و سفید تخم رطبه تخم کتان از هریک یکوقیه قسط شیرین انیسون قرنفل

فلفل سقنقور و اگر نباشد پنیرمایه شتر اعرابی و ماهی رو بیان از هریک سه مثقال زرده تخم مرغ مغز

سرکنجشک از هریک بیست عدد اضافه نمایند قدر شربت تا دو درهم است **معجون ثوم** از تالیف محمد

که مؤلف تذکره است ذکر نموده جلیل القدر کثیر المنافع است و بغایت مجرب است و در مبرودین

و مرطوبین جهت رفع رطوبات و کل امراض بارده مثل فالج و نسیان و سکته و رعشه و ضیق نفس

لکنت زبان و سرفه رطوبی و فساد آواز و تحلیل ریاح و سدد و تقویت معده و جگر و امراض مقعد

و رحم مگر اختناق ان و جهت احتباس بول و حیض و نیکو کردن رنگ رو و برانکیختن باه مایوسین

بغایت مجرب و مضر جوانان و صاحبان مزاج حار و مصلحش سکنجبین و شربت عناب و طلا کردن

روغن ان بر بدن جهت رفع اذیت سرما و شقاق پاشنه پا و قلع آثار دو بر قضیب جهت تهییج باه بغایت

نافع و قوتش تا چهار سال باقی است و شربتش تا دو مثقال و ان گرم است در سیوم و خشک است

در اول یکرطل سیر کوبیده را با یکرطل و نیم عسل بقوام آورند زنجبیل فلفل قرنفل دار فلفل دارچینی

کبابه جوز بوا عاقرقرحا خولنجان از هریک دو مثقال زعفران یکمثقال روغن کل سرخ ده مثقال

و اگر اخذ روغن خواهند قبل از انکه با عسل بجوشانند با روغن کل جوشانیده روغن انرا بکیرند و بعد از ان

با عسل بجوشانند **معجون مبهی** منقول از مختار ابن هبل در تقویت باه و تولید منی بغایت ممدوح است

تخم تره تیزک تخم بوتیجه مغز جلغوزه از هریک از هریک ده مثقال زنجبیل شقاقل بوزیدان خصیة

الثعلب از هریک چهار مثقال حلتیت طیب شش مثقال روغن نارجیل ده مثقال ادویه را کوفته

و بروغن نارجیل چرب کرده با شصت مثقال قند معجون کنند و اگر عسل و قند بالمناصفه

باشد بهتر است قدر شربت دو مثقال علیه زردک تخم نیم پخته و امثال ان تناول نمایند **معجون**

شیرثان بجوشانند تا شیره جذب کند و با یکرطل و نیم عسل

راح المؤمنین که تالیف حقیر است معتدل مایل برطوبت جهت تقویت باه و اشتهای طعام و
تفریح مفید و نفع میکند جهت سعال و نزله و سوء النفس و خفقان و غیره و اصلا او را مضرتی نیست
و بتجربه رسیده لسان الثور خصیة الثعلب از هر یک پنج مثقال شقاقل بیست مثقال تخم جزر
ده مثقال نارجیل دارچینی حب صنوبر کبار از هر یک ده مثقال جوز بوا کثیرا اصل السوسن
الاسمانجونی از هر کدام چهار مثقال ادویه را کوفته بپنجاه مثقال پوست خشخاش را جوشانیده صاف
کرده و بیست و پنج مثقال شیره تخم شاهدانه گرفته ثفلش را بیندازند پس با عسل و آب سیب
شیرین صد مثقال و آب زردک صد و پنجاه مثقال بقوام آورند پس با ادویه سرشته نیم مثقال
مشک بران بپاشند و اگر خواهند بدل خشخاش اصل شوکران که بیخ تفتی گویند و یا بیخ شیبی
و برگ شیرازی و امثال آن بقدر لایق اضافه نمایند **معجون سرور** تالیف حقیر مبهی و مشهی و
هاضم و با نشاط و مقوی احشا و مفرح و جهت سرفه و آلات تنفس نافع و در اوایل دوم گرم و
مایل برطوبت و موافق اکثر امزجه است **ص** جوز بوا بسباسه از هر یک شش مثقال بادام باید کوبید و بادیان
مثقال روغن بادام دو مثقال زنجبیل را کوبیده چرب نمایند دارچینی اسارون لسان العصافیر از هر یک
دو مثقال عود قماری قرنفل خولنجان بهمن سرخ و سفید انیسون از هر یک یک مثقال خصیة الثعلب
بیست و دو مثقال شقاقل بیست و پنج مثقال و اگر مربا باشد بهتر است کثیرا نعناع خشک مکی ده
مثقال عسل کف گرفته هفتاد و پنج مثقال دوشاب زردک هفتاد و پنج مثقال اگر دوشاب زردک
نباشد عسل را صد و ده مثقال باید کرد **معجون قرص افعی** جهت توالد و تناسل بتجربه رسیده بغایت
مبهی و مقوی و موافق بارد المزاج و پیران و حافظ صحت ایشان و جهت امراض عصبانی و رقت منی
و نیکو کردن رخسار و رنگ و تقویت هاضمه و تفریح قلب و رفع وحشت سوداوی نافع است
خصیة الثعلب دارچینی زنجبیل از هر کدام شش مثقال کبابه قرنفل دار فلفل از هر کدام یک مثقال
مغز فستق مغز بادام شیرین نارجیل مقشر بندق مقشر از هر کدام دو مثقال ابریشم مقرض ابریشم
مقرض ناشسته انجدان مهر بنیر مایه شتر اعرابی تخم کرفس تخم بوتجه تخم هلیون تخم کراث تخم شلجم تخم خیار

تخم تنبیط

تخم قنبیط تخم جرجیر بوزیدان جدوار چلغوزه کبابه صغار تخم ترب خولنجان قرفه تودری سرخ و سفید
تخم زردک مغز حب القلقل مغز حب الفلفل حبة الخضرا و حب البطم تنگ گویند فلفل لسان العصافیر بصل
العنصل المشوی خشک مربی خردل عاقرقرحا از هر یک یک مثقال عنبر اشهب مشک از هر کدام دو مثقال
زعفران ده مثقال ورق نقره یک مثقال ورق طلا یک مثقال قرص افعی عشر ادویه عسل کف گرفته دو
مثل ادویه بسرشند **فصل پنجم در مفرحات** مفرح عبارت از انچیزیست که مشتمل باشد بر
تصفیه نفس که عبارت از روح حیوانی است و قوتها و فکر و تقویت آلات آن جهت ادراک بقدر
مجرد است و هر چند آلات قوی باشد و از کدورات بعید و حواس باطنی و ظاهری صحیح باشد باعث
ادراک بیشتر میگردد و این تفریح بسبب هر یک از قوتها بانفراده میشود مثل شنیدنهای ملایم طبع از
قوت سامعه و مجموعه و بر سبیل ازدواج میباشد و هر چه نفس را از مشاغل خارجیه باز داشته مشغول
بعالم تجرد خود و ادراک کمالات گرداند مفرح حقیقی است و هر چه باعث ادراک لذات خارجی و محسوس
بحسب تقاضای هر یک از قوتها گردد مفرح مجازی و در آن هر چند اسباب مجتمع باشد تفریح اشد
خواهد بود مثل جمعیت صحت مزاج و عدم اخلاط ردیه بدنی با شنیدن سامعه ملایمات قوت
سمع و دیدن مقبول باصره و اشامیدن لذیذ ذائقه و بوییدن ملایمات شامه و احساس کیفیات
معتدله ملموسه و ادراک صور جزئیه ملایمه حس مشترک و خیال و دریافت معانی جزئیه موافقه
وهم و ترکیب مناسبه متخیله در آن و حفظ معانی جزئیه مانوسه حافظه و صحت قوتهای باعثه و
محرکه و قوتهای غاذیه و مولده پس در تفریح مفرحات وجود امور مذکوره شرطست و بحسب تفاوت
اشخاص تقویت قوتهای بدنی متفاوت لهذا مفرحات متعدده ترکیب یافته **مفرح یاقوتی** که شیخ
ابو علی در ادویه قلبیه ذکر کرده و فی الواقع ترکیب بسیار شریفیست و مکرر حقیر و والد مرحوم تجربه
نموده و باندک تصرفی در زیادی و کمی آن موافق جمیع امزجه است جهت توحش سوداوی و انواع
مالیخولیا و تفریح و نشاط و تقویت اعضای رئیسه و جهت ناقهین و اکثر امراض معده و خفقان
بغایت نافع است قرصا و معجونا استعمال میتوان کرد مروارید که بایسد یک درم و نیم ابریشم مقرض

سرطان محرق نهری از هر کدام یکمثقال و یکدانگ نخالة الطلا دو دانگ لسان الثور پنجدرهم یاقوت یکدرهم
تخم فرنجمشک تخم بادروج تخم بادرنجبویه از هر یکی سه درم بهمن سرخ و سفید عود هندی حجر ارمنی — بوله بادرنجبویه صح
لاجورد مغسول مصطکی سلیخه دارچینی زعفران هیل قاقله کبار دبیباسه از هر کدام یکمثقال افتیمون
یکدرهم و نیم اسطوخودوس سه درم جدوار یک مثقال و اگر نباشد زرنباد عوض آن بکنند بقدر
سه مثقال درونج رومی دو مثقال تخم کاسنی پنجدرهم تخم خیار چهار درم ترنجبین ده درم گل سرخ
چهار درم مشک دو مثقال کافور یکمثقال عنبر یکمثقال سنبل ساذج از هر یک دو درم این ادویه اصل
و خمیره است که قرص کنند جهت معتدل المزاج قرصی یکمثقال الخرصی یکمثقال و گاه بعسل ترکیب
کنند و هر نوع که سازند جهت معتدل المزاج تغیر ندهند و اگر خواهند که بعد از تخمیر و امتزاج استعمال
نمایند درونج پنج مثقال افیون و پنج مثقال جندبیدستر هر دو باهم سوده داخل معجون نمایند و این
زمان البته بعد از شش ماه استعمال کنند و غرض از ادخال افیون حفظ مزاج مرکب است و ادخال
جند جهت صلاح افیون است که هر یک باز بعد از ادخال افیون بر اعتدال خود باشد و اگر کسی را
سوء مزاج حار غالب باشد میباید که زعفران و مشک این ترکیب را نیم مثقال کنند و افتیمون کم کرده
بدل چهار درم سنای مکی قسط یکدرهم شاهتره یکمثقال و نیم کنند و درین ترکیب گل سرخ یکدرهم
و هشت درهم تخم خرفه و هشت درم طباشیر و دو درم تخم کاهو و سه درم صندل داخل سازند
و باقی ادویه را بحال خود بگذارند و بدستور یا قرص سازند و یا معجون نمایند و اگر کسی را سوء
مزاج بارد غالب باشد واجب است که درین ادویه قشر جوز بوا که آن بسباسه است و قشور اترج
و عود بلسان و زنجبیل و فلفل سه درم جندبیدستر دو مثقال و وزن کافور نصف مثقال کنند
و اگر صاحب مزاج حار یکشربت ازین ترکیب با یکمثقال طباشیر و رب السوس بخورد و صاحب مزاج بارد
شربتی از و با طسوجی جند بخورد کافی باشد و احتیاج بتغییر و تبدیل اصل این نسخه نیست و
مرحوم حکیم محمد باقر میگوید که من بعضی از ملوک را علاج کردم و در مرض مالیخولیائی که بجنون
بمانیا شده بود باین معجون و در نسخه معتدل این ترکیب یکمثقال یاقوت رمانی اضافه کرده ام

ونفع عظیم

و نفع عظیم مشاهده نموده شد **مفرح حار** جهت خفقان و مالیخولیا و وحشت و تقویت معده و
اشتها و هضم طعام نافع است و موی را سیاه دارد و رنگ رخسار را نیکو گرداند بادرنجبویه قشور
اترج قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوزبوا قاقله کبار نارمشک مشک بهمنان زرنباد درونج تخم
بادروج تخم بادروج تخم فرنجمشک بالسویه از هر یک دو جزو مشک و عنبر نصف جزو هلیله کابلی
بیست عدد آمله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند بعد از آن صاف نموده یک رطل
عسل بریزند و بجوشانند تا آب بسوزد و عسل بماند و بعد از آن عسل را سه برابر ادویه کوفته ببیزند
شربت یکدرم تا دو درم و این نسخه انفع از نوشدارو است جهت مبرودین و مرطوبین **مفرح
بارد** از تالیف حقیر مسمی بمفرح سیب است جهت سدر و دوار و منع بخارات بغایت مجرب است گلابه
ده مثقال زرشک بیدانه فوفل صندل سفید طباشیر گل ارمنی بادرنجبویه پوست ترنج مکید سه — پسته پوست صح
کشنیز خشک تخم خرفه گل گاوزبان مکید پنج با صد مثقال شربت سیب برشته شربتی دو مثقال
طلای محلول و نقره محلول و فاد زهر معدنی مکید یکمثقال عنبر نیم مثقال در بعضی مزاج اضافه
شود **مفرح بارد** از ادویه قلبیه شیخ الرئیس است و حقیر مکرر تجربه نموده جهت تحرر و بسیار نافع
و بهر جهت از دوا المسک بارد یاقوتیست و جهت ناقهین و تب دق و خفقان حاره و رفع بخار
سوداوی سوخته بغایت موثر تخم کاهو تخم خربزه تخم کدوی مقشر از هر یک سه مثقال تخم خرفه
مثقال لؤلؤ بسد کهربا سرطان نهری محرق ابریشم المقرض از هر یک یکمثقال صندل سفید دو مثقال
عود هندی درونج زرنباد بهمن ابیض از هر یک یکمثقال و دو دانگ هیل و طباشیر از هر یک دو
مثقال گل سرخ پنجمثقال زعفران نیم مثقال کافور یکمثقال مشک دانگی لسان الثور سه مثقال — عنبر دو دانگ صح
و نیم رب کندر یکمثقال و اگر یافت نشود دو مثقال حب کدو مکان آن و الا دو مثقال صندل سرخ
و ادویه را کوفته قرص سازند و یا معجون نمایند برب سیب و انار و به بالسویه بقدر آنچه ادویه را
معجون توان ساخت **مفرح سوسن بری** از حکمای فرس مفرح و مقوی است و مساویست
اجساد او با ارواح او و نافع است مطلق امزجه را در هر وقت و اعاده میکند قوای ساقطه را

وارولی که نقصان یافته باشد بمرض یا بسهل یا از سم و غیر اینها و جهت خفقان و رعشه و یرقان و استسقا
وسوء الهضم و برانگیختن باه نافع و ساکن میکند درد نقرس و مفاصل را و معتدل است و بعضی میگویند
گرم است در اول و بعضی نیافتم در روضه چیزی عنبر زرنباد درونج بهمن سرخ و سفید بادرنجبویه از هر یک ده
مثقال افرنجمشک شش مثقال درج عود قماری از هر یک پنج مثقال نعناع خشک سوسن بری نارجیل
کبابه مقشر جوز بوا نقره محلول کهربا زعفران از هر یک دو مثقال بسباسه یاقوت از هر یک یک مثقال
بعد از سحق بلیغ ادویه غیر معدنی را در هشتاد مثقال بد بموجب از گلاب شانزده مثقال
و عرق بیدمشک و آب سیب و آب مرزنجوش و آب گاوزبان از هر یک شانزده مثقال در تابستان
یکشب بخیسانند و در زمستان دو شب و دویست و پنجاه مثقال عسل کف گرفته که سه وزن
ادویه است بوزن در آورند و بعد از آن دویست و پنجاه مثقال شیره تازه انگور در عسل بدهند
و بدستور با عشر عسل که بیست و پنج مثقال باشد با روغن بنفشه یا بادام بجوشانند تا منعقد
گردد و بعد از آن از سر آتش بزیر آورده ادویه را اضافه نمایند و باز در آتش گذاشته اندکی بجوشانند
و یکشب در پاتیل بگذارند تا اگر روز دیگر مشاهده نمایند اگر آبی باقی هست بگذارند با تر
نرمی که بجوش نیامده بخار بر طرف شود آنگاه ادویه معدنی را که نقره و کهربا و یاقوت است اضافه
کنند و شیخ مؤلف تحفه میفرماید که هرگاه پادزهر اگر معدنی باشد دو مثقال و اگر حیوانی باشد
دوازده قیراط در گلاب حل نموده تسقیه نمایند یکدرم آن در نشاط و کیفیت برابری با یکمن
خمر میکند با وجود سلامت حس و صحت ادراک قدر شربتش تا دو مثقال است و قوتش تا بیست
سال باقیست جهت حفظ صحت ناشتا تناول نمایند و بجهت سموم با آب ازیانه و بجهت
خفقان با عرق گاوزبان **مفرح جالینوس** معروف بطوالاماخس یعنی جبار القلب جهت
خفقان حار و صعود ابخره بدماغ و سدر و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا و حمی و تشنگی
و قطع خون و نکایت سموم نافع سرد است در درجه سیوم و خشک است در اول املج را
در شیر یکهفته خیسانیده و در گلاب سه روز گل گاوزبان تخم خرفه از هر یک بیست مثقال

قوة باه شب و بجهت سم

صندل سفید و زرد و سرخ و پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب از هر یک ده مثقال بهمن سفید دارچینی
کشنیز خشک طباشیر پوست نارنج و ترنج ابریشم مقرض کهربا از هر یک پنج مثقال مروارید مرجان از هر یک
سه مثقال طلا و نقره محلول زمرد یاقوت از هر یک دو مثقال با شربت سیب و شربت ریباس و شربت
انار از هر یک یکوزن بسرشند **مفرح اعظم** معتدل است و بهترین مفرحات و موافق جمیع امزجه و
شکننده تندی خون و دافع جمیع اخلاط فاسده و صاف کننده خون و مقوی حواس و اعضای نفیسه
و غیره و زیاد کننده فهم و حفظ و بر طرف میکند اعیا و کلال و بلادت و توحش را و نفخ را
تحلیل میبرد و مقوی اشتها و باه و دافع اقسام کرم و خفقان و مالیخولیا و وسواس و برسام
بغایت عجیب الفعل و جلیل القدر و چون اضافه کنند یاقوت و غیره اشجار را تا مسیده میشود
بمعجون یاقوت مخلص از زرباد و طاعون و آشامیدن و طلا نمودن او با روغن بنفشه ایمن میباشد
از زرباد و طاعون و حقیر مکرر تجربه نموده و بر جمیع مراتب بیعدیل است و موافق اکثر امزجه و قریب
الاعتدال است و بجهت رفع صرع و جنون و ضعف دل و توحش بغایت مجربست و مداومت
آن حافظ صحت و بهترین مفرحاتست شاهتره بادرنجبویه گل گاوزبان تنبول از هر یک ده مثقال
بهمن سرخ و سفید از هر یک پنج مثقال لاجورد طباشیر گل مختوم و حقیر بدل آن گلی که از داغستان میاورند
و مشهور است کرده و اثرش را قوی تر از گل مختوم مشاهده نموده زعفران درونج زرنباد کبابه زرنب
از هر یک سه مثقال هلیله کابلی ابریشم مقرض صندل سفید پوست بیرون پسته از هر یک دو مثقال
مرجان مروارید کهربا از هر یک یک مثقال دانه هیل یک مثقال عود نیم مثقال ورق طلا و ورق نقره یاقوت
سرخ از هر یک دو مثقال و حقیر بدون طلا و نقره استعمال نموده ادویه را کوفته و بیخته شکر سفید
صد و پنجاه مثقال با آب به شیرین و شربت ریباس و آب سیب شیرین و گلاب و آب انار میخوش و آب
ترشی ترنج و اگر نباشد آب لیمو و آب زرشک از هر یک بیست و سه مثقال بقوام آورده بسرشند
قدر شربت از یک مثقال تا دو مثقال و قوتش تا چهارده سال باقیست **مفرح ملوکی** از کتاب تحفه
جهت تلطیف اخلاط و انتعاش ارواح و بسط نفس و تقویت بدن نافع و گرم و خشک است

در دوم وقوتش تا هفت سال باقیست و قدر شربتش تا دو مثقال بماء الورد یا آب ریباس قاقله صغار
و کبار از هر یک ده مثقال زرنب درونج زرنباد قرنفل عود نانخواه نارمشک سلیخه اسارون
از هر یک پنج مثقال سنبل ساذج حماما زراوند دار فلفل از هر یک دو مثقال مروارید درشت
سفید ناسفته یاقوت سرخ ورق طلا از هر یک دو مثقال زعفران یکدرم مصطکی یکمثقال و دو
دانگ نیم مثقال فلفل ابیض نیم مثقال همه را بگلاب خیسانیده و سه روز پیش از سرشتن و عسل
بالای آتش گذاشتن مثل آن عرق دارچینی و نمام و مرزنجوش تسقیه نمایند پس از آتش گرفته با دوا
برشند **مفرح زمردی بارد** از اختراع حقیر جهت امزجه حار و منع بخار سوداوی و تعدیل
مزاج جگر و اعضای رئیسه و نزلات حاره بغایت نافع است **صـ** املکه بگلاب پرورده باشند
خشخاش سفید تخم خرفه کشنیز خشک مکه بیست مثقال مغز تخم هندوانه مغز تخم خیار مغز تخم
کدو گل مختوم یا داغستانی ابریشم مقرض همچنین پوست نارنج گل گاوزبان فادزهر معدنی طباشیر
مکه نیم مثقال عصاره زرشک تخم کاهو مقشر نشاسته گل سرخ تخم بنفشه نیلوفر کبوده من کل واحد
ده مثقال سنگ زمرد ورق نقره مکه دو مثقال مشک کافور مکه نیم مثقال عنبر اشهب یکمثقال
با شربت ترنجبین و شیرخشت و شربت سیب و امثال آن چهارصد مثقال برشند و در بعضی
امزجه مروارید کهربا مرجان مکه چهار مثقال و ورق طلا و عنبر دو مثقال اضافه نموده است
مفرح سهل الوجود جهت رفع خفقان و رعشه و سقوط قوی و صداع مزمن و امراض جگر
و توحش و تبهای عفن نافع و در این مفرح سرور و تذکیه بسیار است و خون را صاف میکند
و کسل و بلادت را زایل میکند و قوتش تا یکسال باقیست و شربتش یک وقیه آب شیرین ده رطل
که در آن اطفای آهن تافته و با طلا و نقره بقدری که میسر میشده باشد قرنفل افتیمون بسباسه
قاقله کبار صندل سرخ از هر یک هفت مثقال کوفته و در خرقه بسته با سی درهم ابریشم خام
بگذارند در آن آب تا ده روز بماند پس بجوشانند تا ربعش بماند و صاف نموده و بریزند بر
مثل او از شکر و آب سیب و یا شربت سیب و بقوام آورند و اضافه کنند بر آن تخم ریحان و
تخم بادرنجبویه هر یک ده درم و در آتش بردارند **مفرح ابریشم** جهت دفع اخلاط سوداوی

وبلغم لزج

وبلغم لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از ابخره و تقویت حواس و زیادتی سرور و نشاط بالذات
و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظه و زیادتی هضم نافع است و گرم است در اول و در یبوست معتدل
و قوتش تا سه سال باقی است و شربتش دو درم افتیمون اسطوخودوس کبابه سلیخه اسارون
قرنفل از هر یک چهار مثقال زرنباد درونج مروارید درشت کهربا مرجان بهمن سرخ و سفید
ساذج سنبل قاقله کبار قرفه جند از هر یک سه درم حریر محرق دو درم زنجبیل دار فلفل
از هر یک یکدرم با عسل کف گرفته برشند و حقیر یکوزن اجزای این مفرح را بغیر از چند با
وزن مفرح سهل الوجود بقدر سرشته با زیاده فادزهر معدنی و عنبر اشهب و ورق طلا و نقره و
دواتار (?) بعدیل مشاهده نموده است و مسمی بمفرح ابریشم کرده و در دفع اقسام مالیخولیا بطریق
مداومت مجرب و تخلف نمیکند **مفرح حار** کثیر المنافع جهت امراض بارده هر قسمش که باشد
جهت جنون و وسواس و تقویت اعضای رئیسه و تفتیح سدها بغایت نافع است گرم در
سیوم و خشک در دوم و قوتش تا دو سال باقی است و شربتش تا یکمثقال اشنه اظفار الطیب
نارمشک فرنجمشک بالنگویه قرفه قرنفل دارچینی سنبل الطیب از هر یک مثل نصف اجزا
مصطکی زعفران از هر یک وزن ربع اجزا با عسل برشند **مفرح بارد** جهت امراض حاره
و تنقیه ابخره و تعدیل مزاج جگر و گرده و در سیوم سرد و قوتش تا دو سال باقی است و شربتش
تا دو مثقال خشخاش سفید کشنیز خشک تخم خربزه از هر یک سه مثقال طباشیر گل سرخ لسان
الثور از هر یک یکمثقال و نیم عصاره زرشک طین مختوم از هر یک یکمثقال با عسل کابلی که شیره
هلیله است برشند **باب دوم در اقسام حبوب** و آن از اختراع قدماست و منقسم باقسام
معاجین است و مسهل اثرا تا دو سه ماه قوت باقی است و بعد از آن ضعیف میشود و مبهی
و مقوی آن که مشتمل بر ادویه کبار و ذی الخاصیه باشد تا یکسال و افیون دار تا دو سال و آنچه
مشتمل بر ادویه کبار نباشد بعد از یکماه ضعیف میشود **حب نارمشک** مسهل و سریع الاثر
جهت تحلیل ریاح و تقویت معده و رفع قولنج و درد معده که از احتباس طبع باشد بغایت

مجرّبست یکعددش یکبار اسهال میفرماید مصطکی زنجبیل قرنفل نارمشک از هریک یکمثقال و یک دانک سقمونیای مشوی هفت مثقال شکر طبرزد هفت مثقال **حب ریوند** جهت استسقای زق که با حرارت باشد ریوند عصاره غافث تخم کاسنی غاریقون مادریون شربتش یکدرم و نیم

حب الذهب و این موسوم است بحب الصبر از تراکیب رئیس الفضلا حسین بن عبدالله بن سینا جهت حفظ صحت و تنقیه اخلاط ثلثه از سر و بدن و تفتیح سدد و عسر النفس و درد پهلو و پشت و باو تندی باصره و هضم طعام و ادرار و دفع بخارها و بالجمله مداومت ان مستغنی است از جمیع ادویه قدر شربتش تا دو مثقال صبر بیست درم هلیلج کابلی ده درم گل سرخ پنجدرم سقمونیا زعفران مصطکی کثیرای سفید از هریک سه درم عنبر و رق طلا از هریک چهار قیراط مرجان یاقوت سرخ مروارید از هریک سه قیراط و مؤلف تذکره جهت بلغمین و اصحاب بلغ عود سنبل الطیب اسارون از هریک چهار درم زیاده نموده و جهت مفاصل و عرق النسا و مثل انها غاریقون اشق تربد انزروت عاقرقرحا سورنجان از هریک سه درم و جهت صفرا و با اصل نسخه هلیلج زرد و بنفشه از هریک پنجدرم و جهت بخار مرزنجوش و کشنیز از هریک پنجدرم و جهت ضعف جگر طباشیر بدله زنجوش و کشنیز و جهت سودا با اصل نسخه لاجورد و بادرنج ارمنی پنجدرم کرده ادویه را کوفته با گلاب و عرق بید و گوفش و را زیانج حب سازند قوتش تا دو سال باقی است **حب الایارج** منسوب بابن سلویه و نافع است جهت امراض دماغی خصوصا بلغی را و تنقیه دماغ کند و تندی باصره بیفزاید ایارج فیقرا شش درم هلیلج زرد پنجدرم تربد چهار درم انیسون ملح هندی از هریک دو درم و نیم غاریقون دو درم شحم حنظل یکدرم و در صفراوی سقمونیا بقدر حاجت اضافه نمایند قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا یک مثقال **حب اسطمخیقون** یعنی منقی اخلاط بارده است جهت تنقیه اخلاط و حفظ صحت و دفع وسواس و امراض سوداویه و خفقان و ضعف معده و کرده نافع صبر پانزده مثقال بنفسج افتیمون از هریک شش مثقال غاریقون شحم حنظل از هریک سه مثقال سنبل سلیخه زعفران حب البلسان

ملح هندی اسارون وج عصاره افسنتین عود مصطکی بیخ اذخر زراوند مدحرج دارچینی از هریک یکمثقال و بعضی وقت ایارج اضافه میکنند و در بعضی نسخه هلیلج و تربد اضافه کرده اند **حب النفط** منسوب بجالینوس و ان قوی الفعل است و نافع جهت هر مرض بارد مثل فالج و لقوه و بادها و نقرس و قولنج و امراض معده و عرق النسا و مفاصل قوتش تا دو سال باقی است و شربتش تا دو درم و رازی نقل کرده که مضر جگر است و مصلح ان زرنیخ و اسحق نقل کرده که تفتیح بواسیر میکند و مؤلف تذکره بر این است که این اصح است از اول و مصلح کثیرا و ماء العناب است صبر پانزده درم هلیلج اصفر تخم حرمل افتیمون صمغ سذاب اگر یافت نشود دو چندان اشق جاوشیر مقل ازرق سکبینج شحم حنظل جند بیدستر انزروت از هریک بیست درم و در بعضی نسخه تربد عود و اصل السوس از هریک هفت درم کرده اند اگر افراط بلغم نباشد نباید کرد و همچنین اگر سودا زیاده نباشد افتیمون را داخل ننمایند و اگر حلتیت و حب الغار اضافه کنند در صورتی که مریض با تب نباشد جایز است ادویه را با نفط سفید حب بسازند و اگر شیطرج و قاقله و بوزیدان و سورنجان و ایارج از هریک پنجدرم داخل نمایند جهت اوجاع بارده خصوصا نقرس نفعش عظیم خواهد بود **حب السّعال** از صاحب تذکره است و مجرّب دانسته اند که در دهان نگهدارند تخم کدو تخم خربزه تخم خیارین تخم خشخاش از هریک یکجزو صمغ عربی کثیرا رب السوس زعفران تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ فستق حب صنوبر انیسون بزرکتان از هریک نصف جزو حب بسازند پس اگر درشتی و سینه قرحی باشد باید که اضافه کنند تربد چهار جزو و حلبه جزو و زوفا دو جزو و نیم پرسیاوشان دو جزو و اگر با او تبی باشد پس گل ارمنی و گل مختوم از هریک سه جزو همه را با مثل وزن ادویه شکر بلعاب تخم مرو و بزرقطونا و ریحان و روغن بنفشه حبها سازند و اگر بعصاره کرنب معجون سازند در تلیین طبع و صاف کردن آواز ابلغ خواهد بود **حبّی** که نافعست جهت امراض که موی بریزد مثل جذام و داء الثعلب و داء الفیل و داء الحیه و اخراج فضول غلیظه و قوتش تا دو سال باقی است گرم است در دوم و خشک است در اول و شربتش یکمثقال است با آب گرم و مضر جگر

ومصلحش انیسون ومصطکی کرده ومصلح او کثیرا تربد دوازده مثقال صبر دوازده مثقال افتیمون
مثقال بسفایج انزروت از هر یک سه مثقال عصاره افسنتین ملح هندی شحم حنظل سقمونیا
از یک دو درم با آب حب نمایند **حب الدیدان الطوال** برنگ مقشر هلیلج اصفر از هر یک پنج
مثقال و نیم تربد ابیض سه مثقال قند مثل ادویه شربتش شش درم با آب گرم **حب قوقایا**
جهت تنقیهٔ دماغ و امراض بارده آن بغایت مجربست وقوقا بلغت یونانی بمعنی حاق وسط
راس است وچون این حب جذب مواد از انجا میکند لهذا مسمی باین اسم شده مستعمل ایرج
ره ایارج فیقرا ده مثقال شحم حنظل سه و نیم سقمونیا دو و نیم هلیله زرد پنج مثقال اسطوخودوس پنج مثقال
تربد سفید پنج مثقال صبر افسنتین مصطکی غاریقون بالسویه از هر یک یکجزو شحم الحنظل سقمونیا از هر یک
نیم جزو حب ساخته یکمثقال و نیم را تناول نمایند **حب منتن** جهت فالج و رعشه و امراض بلغمی
بغایت نافع است ایارج فیقرا ده مثقال شحم الحنظل قنطوریون دقیق عصاره از هر یک پنج
مثقال قثاء الحمار فرفیون دو و نیم جندبیدستر فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج خردل
از هر یک یکمثقال صموغ را در آب سداب حل کرده حبها سازند و دو مثقال و نیم قدر شربت
حب افتیمون جهت اخراج سودا کهنه اگر قادر شرب مطبوخ نباشد افتیمون دو مثقال
بسفایج غاریقون از هر یک ده مثقال خربق اسود ملح هندی از هر یک پنج مثقال اسطوخودوس
هفت مثقال ایارج ده مثقال شربتش دو مثقال **حب الشبیار** این حب را شبیار از انجهت
نامند که وقت استعمالش شب است جهت تنقیهٔ سر و دل از سودائی که متولد از بلغم باشد
تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس هلیلج کابلی از هر یک جزو فیقرا یکجزو و نیم عود
هندی نیم جزو شربتی از یک مثقال تا دو درهم **حب الشبیار** نوعی دیگر جهت تنقیهٔ دماغ
و قلب از سودائی که متولد از صفرا باشد تربد افتیمون سنا مکی شاهتره از هر یک یکجزو
هلیله زرد یکجزو و ثلث صبر دو جزو لاجورد دو ثلث گل سرخ مثل او مصطکی یکجزو
و ثلث با آب سیب شیرین حبها سازند و شربتش تا چهار درهم **حب الشبیار** نوعی دیگر

جهت تنقیهٔ دل

جهت تنقیهٔ دل و دماغ از سودائیکه از نفس سودا بهم رسیده باشد هلیلج کابلی افتیمون از هر یک
یکجزو فیقرا یکجزو و نیم اسطوخودوس دو ثلث جزو شحم حنظل یکجزو خربق اسود ربع جزو مصطکی
عود بسفایج از هر یک نیم جزو حجر ارمنی مغسول ثلث جزو با آب سیب شیرین حبها سازند شربتش
از یک درم تا یکمثقال **حب** جهت سپرز مجربست با ماء العسل و امثال ان بنوشند منقول از تذکره
پوست بیخ کبر ریوند از هر یک دو مثقال صبر زرد مرجان سوخته تخم کرفس غاریقون ملح هندی
از هر یک یکمثقال با عرق بهار حب سازند قدر شربتش یکمثقال **حب المقل** از مجربات والد مرحوم
حقیر جهت صاحب بواسیر که از اعتقال الطبیعت آزار داشته باشد مجربست آمله مقشر پوست
هلیله زرد و هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله تخم کنده از هر یک پنج جزو مقل
ازرق چهار جزو مقل را نیمکوب کرده و آب گندنا تا ناشسته بخیسانند روز دیگر در هاون
بکوبند که بطریق مرهم شود ادویه را در آن بسرشند و حبی بمقدار نخودی بسازند و هر روز در
خلای معده نه عدد تا پانزده عدد فرو برند و از چیزهای سوداوی اجتناب نمایند **حب**
الفالج از تالیف والد مرحوم جهت کسی که در جانب راست او فالج بهم رسیده باشد و در تکلم [illegible] مجربست تربد ابیض
چهار مثقال سورنجان حب النیل از هر یک سه مثقال ایارج فیقرا چهار مثقال شحم حنظل دو
مثقال شیطرج بوزیدان درونج عاقرقرحا دارفلفل از هر یک یکنیم سکبینج چهار دانک جاوشیر
مثل او مقل ازرق مثل او فرفیون دو مثقال جندبیدستر مثل او ادویه را کوفته و بیخته
و صموغ را در آب گندنا حل کرده و با ادویه و با ادویه را بسرشند و حبها سازند شربتش
مثقال با آب گرم **حب الافاویه الکبیر الصغیر** جهت مره سودا و صفرا و بلغم متولد در معده و
غشی که از آن عارض شود دارچینی قصب الذریره بلسان فقاح الاذخر سلیخه قرفه از هر یک ده اوقیه
نیمکوب ساخته و دو رطل آب باران در آن ریخته بپزند تا نصف باقی بماند بعد از ان [illegible]
سقوطری را یکرطل بگیرند و باین آب بشویند و صاف کنند و دو مرتبه یا سه مرتبه بشویند
تا باقی نماند مگر ثقلی که احتیاج بان نباشد پس در آفتاب خشک کرده هر یک از زعفران

ومصطکی و مرصاف یکوقیه در آن ریخته مثل نخود حبها سازند بعد از آنکه باب خمیر کرده باشند
و قدر شربتش سه درم باب گرم **حب الشیطرج** جهت درد مفاصل و عصب و فالج و لقوه و احتباس
طمث تربد ده درهم صبر بیست درهم زنجبیل خردل ابیض از هر یک دو درم دار فلفل فلفل عاقرقرحا
از هر کدام یکدرهم شیطرج هندی وج از هر یک دو درم فانید چهار درهم باب کلم حبها سازند
شربتش دو درم و نیم تا سه درم باب گرم **حب الربع** هلیلج کابلی افتیمون از هر کدام چهار درم عصاره
غافت عصاره افسنتین از هر کدام دو درم صبر یکدرم با ابی که ازیا نجوشانیده صاف کرده
حبها بزرگ سازند قدر شربت دو درم تا سه درهم **حب حلتیت للربع** هلیلج اصفر عصاره غافت
دو درم حرف دو درم حلتیت نیم درم با اب حبها سازند قدر شربتش یکدرهم با اب گرم **حب
الشفا** جهت اسهال صفراوی مخلوط بلغم و زرداب صبر بیست و دو درهم افتیمون دوازده درم سقمونیا
سه درم سنبل سلیخه تربد مصطکی چهار درم زعفران سه درم غاریقون شش درم حماما یک درم با
اب حب ساخته شربتش دو درم با اب گرم **حب النکبنج** از جالینوس است جهت امراض بارده و استسقا
و قولنج و لقوه و فالج هلیلجات ثلثه املج پانزده مثقال مقل چهار مثقال زنجبیل دارچینی پنج مثقال
فلفل دار فلفل اسارون سه مثقال تخم کرفس نانخواه وج سلیخه دو مثقال شیطرج حب البلاه
دو مثقال مصطکی شانزده مثقال غاریقون ده مثقال شکر طبرزد سی مثقال صبر سقوطری چهل
مثقال غاریقون و مقل را کوفته و اب کنند تا بر و پاشیده بکوبند و باقی ادویه را با انها مخلوط
ساخته مثل فلفل حبها ساخته شربتش یکدرم و نیم باب نیم گرم وقت خواب تا دو مثقال و قبل از
استعمال و بعد از وقت استعمال یکروز پرهیز نمایند **حب قیصر** که حب ذهب نیز گویند از معالجات
بقراطی جهت تنقیه معده که از رطوبات و تنقیه ان و چون تناول کنند بعد از طعام هر روز
یکبار از رطوبات لزجه اخراج میفرماید و معده را ضعیف نمیکند نانخواه زیره کرمانی کرویا
انیسون هلیلج اسود ملح نفطی یکدرم مصطکی سه درم صبر سقوطری مثل همه با اب ورق
اترج خمیر نموده حبها سازند هر حبی یکدانک تا دو دانک **حب الدیدان الطوال** و حب القرع

کیلدارو فلفل

کیلدارو فلفل ابیض برنج کابلی مقشر قنبیل ملح هندی پنج ترمس شش شیح ده مثقال تربد پانزده
مثقال قسط مرصاف هفت درم شربتش پنج درم با اب راس تر **حب المالیخولیا** مجرب فیقرا افتیمون
از هر یک چهار حجر لاجورد غیر مغسول غاریقون دو سقمونیا دو درم قرنفل بحری بیست عدد باب
برشیرین حب کرده شربتش هر هفته یکمثقال **حب عرق النساء** حقیر تجربه نموده و بسیار موثر
یافته و رازی میگوید که در ساعت رفع میکند و چند نفر از پیران که یکسال این آزار را داشته اند
و ممکن نبوده است از جانبی بجانبی گردیدن باین حب معالجه نموده ام و پنج و شش بار اطلاق میفرماید
و مجموع یک شربت است صبر سقوطری هلیلج اصفر سورنجان از هر یک یکدرهم حبها سازند **حب
مسهل** جهت حمیات و رفع صفرا بسیار نافع است منقول از حاوی کبیر عصارة الغافث و
عصارة الافسنتین و مصطکی و هلیله زرد و گل سرخ مساوی یکدیگر از هر یک جزوی صبر
سه جزو و سقمونیا دو ثلث جزو شربتش یکدرم و نیم تا دو درم باب مطبوخ شاهتره و هلیله
زرد **حب لاجورد** جهت اسهال صفراوی غلیظ و سودا و بلغم از مخترعات حقیر است لاجورد
غیر مغسول دو مثقال مصطکی گل سرخ از هر یک نیم مثقال هلیله زرد و پوست هلیله کابلی غاریقون
سفید تربد سنای مکی گل بنفشه افتیمون از هر یک دو مثقال بسفایج اسطوخودوس از
هر یک یکمثقال صبر زرد چهار مثقال عود قماری کثیرا از هر یک نیم مثقال با اب سیب حب
ساخته از دو مثقال تا سه مثقال تناول نمایند **حب چیبال** بلغت هندی بمعنی مدلت
منقول از حکمای هند جهت اخراج بلغم و صفرای محی و قلیلی از سودا و رطوبات غلیظ از عمق
بدن موثر و عمل ان قی و اسهال است حب السلاطین مذکور که در دستورات ذکر شده
هلیله سیاه از هر یک بحسب عدد مساوی هم ارد برنج سفید برابر هر دو نرم کوبیده با اب
لیمو یا اب غوره حب سازند بقدر فندقی و یکعدد را کوبیده در دوشاب حل کرده بر بالای
نخود اب و شوربای چرب بخورند **حب قرصافنی** جهت تقویت باه خصیة الثعلب خولنجان
از هر یک سه مثقال پنیر مایه شتر قرصافنی زنجبیل از هر یک یکمثقال خردل سرخ سه مثقال

یکمثقال کشنیز خرما با کلاب حب سازند **حب منشط** از تالیفات ابوی مرحوم اسارون سنبل الطیب
زعفران مصطکی از هر یك دو مثقال زرنباد حب الغار از هر یك یکمثقال بزر البنج فلفل از هر یك
سه مثقال افیون پنجمثقال فرفیون نیم مثقال عاقرقرحا یکمثقال تخم کرفس دارچینی ریوند از هر یك
دو مثقال قرنفل بسباسه صمغ عربی از هر یك یکمثقال با کلاب حب سازند **حب نشاط** جهت
سرفه حار و نزلات و سل و قوة هاضمه و نشاط باه و محرورین و منع اسهال و تعدیل مزاج سودا و
نافع و از تالیفات حقیر است کثیرا افیون صمغ عربی رب السوس نشاسته یاقوت حب الحب
مروارید کهربا با لعاب بهدانه حب سازند و مشك یکدانك کاهی اضافه میشود **حب جدوار**
از تالیفات مرحوم ابوی بهتر و هاضم و مقوی بدن و مجربست جدوار عود صندل مصطکی زعفران
زرنباد قرنفل صمغ عربی درونج فلفل عاقرقرحا مشك دارچینی با اب نبات حب سازند
و اگر افیون یکدرم اضافه نمایند جهت نشاط بد نیست اما در قوة باه ضعیف میشود **حب
نزله** از مرحوم حکیم محمد باقر قمی غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه زعفران بزر البنج افیون صمغ عربی
تخم کاهو بیخ لفاح رب السوس نشا **حب جدوار** از متاخرین این زمانست جهت تقویت باه
و هاضمه و ضعف دل و معده بسیار نافع است جدوار مروارید دار فلفل تخم بادرنجبویه
تخم بالنکو عود قماری قرنفل کبابه قرفه فلفل خصیة الثعلب شقاقل زعفران نرم صلایه نموده
قند را بقوام اورده حب بسازند و قدر شربت نیم درم **حب عطائی** از جالینوس الزمانی میر عطاء
الله ره جهت سرفه رطوبی و ضیق النفس بغایت نافع و مجربست از تالیف جد حقیر علیه الرحمه
کندر مرصاف زراوند مدحرج افیون میعه سایله حب ساخته از دانگی تا نیم درم تناول نمایند
و با اشربه موافقه سریع الاثر تر است **حب** جهت استمساك منی بغایت مجربست دانه تمر هندی را
چهار روز در اب خیسانیده پوست انرا گرفته بکجز و مغز انرا با دو جزو قند کوبیده حب ساخته
دو عدد که بقدر نخودی باشد استعمال کنند و گویند دفع اثر انرا خوردن اب لیمو میکند
حب سعال که از برودت و رطوبت باشد مجربست منقول از معالجات ایلاقی کندر میعه

سایله مرصاف از هر یك یکدرهم افیون ربع درم حبها سازند بقدر یکدانك **حب سعال دیگر**
از تالیفات مرحوم ابویه که با تب باشد مجربست تخم خرفه ازیانه تخم کرفس رب سوس پرسیاوشان بادام تلخ
بالسویه با لعاب تخم کتان سرشته حب یا قرص بسازند دو مثقال با مطبوخ مناسب بدهند **حب
بواسیر** که با خون باشد هلیله هندی بلیله املج از هر یك پنجدرهم تخم گندنا سه درم بسد و کهربا
ودع محرق دو درهم و نیم مقل ازرق ده درم ادویه کوفته و مقل را حل نمایند با اب ورق سرد و ورق
گندنا و ادویه را با ان سرشته حبها سازند شربتش سه درم با ابی که اهن تافته در ان انداخته
باشند **حب** جهت لکنت زبان در زیر زبان باید داشت و اب دهان را باید ریخت دارشیشعان
گل سرخ اذخر فرفیون قرنفل نرم بسایند با مومیائی و لادن و عنبر هر کدام که بیشتر باشد
برشته حب سازند **حب السعوط** منقول از کامل الصناعه جهت فالج و لقوه و درد سر که
از بلغم باشد خربق ابیض چهار درم صبر شونیز یکدرهم مرصاف سه درم فرفیون درم اشق کندر
بورق ارمنی از هر یك دو درم جند زعفران یکدرم و نیم جاوشیر درم با چغندر حبها ساخته
بقدر دو حبه تا سه حبه سعوط نمایند بروغن خیری **حب یطیب النکهة و یذهب البخر** نافع
قاقله فوفل کافور قرنفل دارچینی خولنجان از هر یك یکدرم مشك دو دانك مشك را علیحده
سائیده با سایر اجزا و با کلاب حبها ساخته و در دهان نگاهدارند و اگر اراده کنند که معده
از فضول عفنه مفسده پاك شود مخلوط بسازند با مذکورات ایارج فیقرا مساوی همه
او از کافور وزن و نیم شربت ساقط سازند قدر شربت یکمثقال **حب زیبق** جهت دفع سرعت
انزال مجربست و منقول از خط مرحوم حکیم محمد باقر زیبق پنجدرم با سرکه تند در دیگ هاون سائیده
تا انکه منحل شود و مخلوط بسازند با او سه مثقال ملح هندی و ظرف اهنی را از سرکه
پر کرده زیبق را در ان بجوشانند و از زرنیخ سوده سحوق سه مثقال اندك اندك در ان
ریخته بدسته هاون بسایند تا ملتحم شود پس در کرباس سطبری کرده بیفشرند و انچه در
کرباس مانده باشد با اب سرد بشویند تا چرك ان زایل و مجموع را حب ساخته در وسطش

سوراخی باشد در پیمان پنبه از سوراخ او کذرانیده با آب لیمو انداخته یکشبانه روز تا متحجر
شود پس بروغن بابونه انداخته باتش نرم طبخ دهند و در وقت احتیاج در دهان نکاه
دارند که در پیمان او بیرون باشد که بلع نشود و وقتیکه اراده انزال داشته باشد از دهن بیرون
آورند حب دیگر که امساک منی بقوت تمام کند و قوی النشاء و مسکر و منوم و مشهی و
حقیر انرا بمو بزعم سمی ساخته و مجرب است زبیب صد دانه بیخ شوکران بزر البنج از هر یک
سه مثقال کوفته و زبیب را با انها مخلوط ساخته در صد و پنجاه مثقال اب جوشانیده
تا اب را بالتمام جذب کند و در وقت حاجت بقدر حبه استعمال نمایند و اکر کیفیت
انرا قوی تر خواهند با برک شیرازی که ورق الخیال است بجوشانند حب بدل جهت درد
سر مزمن و ضعف معده و جکر نافع و قاطع عادت افیون است تا توره سیاه یکمثقال
زنجبیل ریوند چینی از هر یک دو مثقال حبی بقدر نخودی بسازند از یکی تا دو سه عدد
بقدر مزاج هر کسی میتوان خورد حب عنبر مخترع حقیر جهت نعوظ مجربست بعد از شش
ساعت نعوظ میاورد تا دوازده ساعت و چون باب سرد خود را بشویند نعوظ بر طرف
میشود و چون در دهان نکاهدارند در عرض یکشبانه روز اب نمیشود و دهان را
معطر میسازد و بسیار خوش مزه است و جمع کثیری از اطبا جهت نواب خاقان خلد
آشیان صاحبقرانی بجهت این امر چیزها ترتیب نموده اند و هر یک بی علت نبود بعضی
زود اب میشود و بعضی باندک نرم میشود و بعضی بدمزه بود و این حب بغایت مستحسن
طبع شده و فی الواقع بی عدیل است پنیر مایه شتر اعرابی عنبر اشهب از هر یک دو مثقال
مشک یکمثقال الخصیة الثعلب خولنجان از هر یک یک مثقال مصطکی قرنفل از هر یک
یکمثقال بقدر مغز فندق حب سازند و روزی یک عدد تناول نمایند و از عقب ان
شراب یا شیر تازه بنوشند یا اب تره تیزک یا اب نخود خام خیسیده بنوشند و این
حب تا نیم مثقال میتوان خورد و مرطوب المزاج زیاده میل میتواند نمود حب جهت

بواسیر دموی ریحی و قاطع خون و مجربست منقول از کامل الصناعه هلیله سیاه املج بلیله از هر یک
چهار مثقال تخم مورد جفت البلوط طراثیث کلنار از هر یک ادا این ادویه
دو مثقال مصطکی جوز بوا سنبل الطیب قرنفل از هر یک یکمثقال نرم کنند تا سه مثقال مقل خبث
الحدید از هر یک دو مثقال مدبر برشته هلیلجات و تخم کندنا را در روغن زیتون بجوشانند
و مقل را باب برک سرو حل کنند و ادویه را با ان بسرشند و حب سازند و دو مثقال را با اب
کرم بنوشند حب سعال جهت ضیق النفس و سرفه دایمی سخت و تلیین سینه و تصفیه صوت و
جهت ربو نافع بادام شیرین تخم کتان بریان کرده کثیرا حب الصنوبر الکبار صمغ انیسون اصل
السوس رب السوس فانید شکر بالسویه باندکی عسل و اب را زیانه بسرشند و حب ساخته در
زیر زبان نکاه دارند باب سیوم در اقراص اقسام قرص مثل اقسام حب است و حد وسط
سفوف و معاجین اند و مخترع او اندروماخس قدیم است و انچه مشتمل است بر ادویه کبار و
ذو الخاصیه و افیون دار قوتش تا چهار سال باقیست و مسهل و غیره اقسام ان در بقای قوت
مثل حبوب اند و حفظ قوت ادویه در قرص زیاده بر سفوفست قرص افعی در اول سوم کرم و خشک
و مشهی و مقوی حرارت غریزی و پادزهر سموم و جهت بقایای جذام و رفع تحلیل خلط محرق
بطریق دفع بظاهر جلد نافع و قوتش تا دو سال باقی است و بعد از شش ماه استعمال نمایند بعد از
تحویل شمس بحمل افعی ماده را صید باید نمود و بلا فاصله ایام بعیده سرش را با دنباله اش بسته
بر روی تخته کذاشته و بقدر چهار انکشت از سر و چهار انکشت از دنبال بیکضرب قطع
نمایند و احشا و پوستش را بیرون کرده باب بشویند و با اندکی شبت و نمکی در دیک سنکی
یا سفالی بجوشانند تا پخته و مهرا شود پس استخوان انرا دور کرده کوشت را با ربع ان نان
میده خشک در هاون سنک بامرق ان بکوبند تا یکسان شود و قرصی بقدر یکمثقال بسازند
و در روی بوریا خشک کرده در شیشه ضبط نمایند و در وقت ساختن دست را بروغن
بلسان چرب کنند و اکر نباشد بروغن زیتون کهنه و باید افعی قوی الحرکه باشد و کردنش
باریک و چهار دندان داشته باشد که علامت مادکی است و اشقر و سیاه و ابلغ و سرخ

بکار نمی آید قرص اسقیل که از اجزای تریاق فاروق است جهت سموم و ربو و عسر النفس و جرب
نافع و جهت استسقا سعد بلا است عنصل مشوی در خمیر را کوبیده بوزن آن ارد کرسنه با شراب
معجون ساخته با روغن کل دست را چرب نموده قرص سازند و بدل شراب مثلث میتواند
بود و اندروماخس حکیم اسقیل را دو وزن وارد کرسنه یکوزن کرده قرص اندروخورون
که از اجزای تریاق فاروقست جهت گزیدن هوام و ادویه قتاله و تخفیف سم و تنقیه اعضا
رئیسه و ضعف جگر و استسقا و تفتیح سدد معده نافع است و نسخه ان مختلف و بهترین
نسخها از حنین ابن اسحق است که صاحب کامل الصناعه ترجیح داده دار شیشعان قصب الذریره
اسارون عود بلسان سلیخه جعده مصطکی فو از هر یك شش مثقال فقاح اذخر زعفران
از هر یك دوازده مثقال دارچینی حماما مرصاف از هر یك بیست و چهار مثقال اقحوان بیست
مثقال سنبل الطیب شانزده مثقال با شراب یا نبیذ عسل یا جهوری قرص بسازند
قرص اندروخون الملك که مؤلف ان باسم پادشاه العصر تالیف کرده و جزو اعظم
تریاق غرزه و بعضی معاجین کبار است مقوی معده و دماغ و جگر و یاقوت تریاقیه جهت
علل بارده اعضای رئیسه مفید بابونه سرخ و سفید و سماق بیدانه مرصاف اسارون
انیسون اشنه قصب الذریره عود بلسان بالسویه با شراب جهوری یا مثلث یا نبیذ زبیب
قرص بسازند قرص لك که از جمله اجزای معاجین کبار است فیلجوش که لوف باشد
یکجزو لك مغسول دو جزو با شراب یا جهوری یا مثلث قرص بسازند قرص اذرمعو
که از جمله اجزای مخلص است که سوطیرا گویند ملطف و مفتح و جهت استسقا و امراض
جگر و سپرز و معده نافع و ضماد او محلل اورام بارده و جهت درد سر بلغمی و نزلات قدیم
بسیار موثر است حماما دارشیشعان قسط تلخ قصب الذریره فلفل سفید قرنفل نانخواه
از هر یك سه مثقال دارچینی مصطکی زعفران مرصاف از هر یك شش مثقال سنبل
الطیب سازج هندی از هر یك هفت مثقال با شراب یا امثال ان از مذکورات قرص

بسازند

بسازند قرص اقروقومعا یعنی قرص زعفران از جمله اجزای دواء الخطاطیفا است و در خواص مانند
اذرمعو که در اصل نسخه اختلاف قلیلی با ان دارد و بعضی هر دو را باین اسم مینامند زعفران
دارچینی پنج سوس اسمانجونی سازج هندی که از هر یك دو مثقال کل سرخ حماما قسط تلخ از هر یك
یکمثقال مرصاف چهار مثقال با شراب و ماتدان بدستوری که گذشت قرص بسازند قرص قوفیون
که از اجزای مثرودیطوس است مفتح و ملطف و محلل و منقی احشا و جهت امراض بارده اعضای رئیسه
نافع و یاقوت تریاقیه است مویز بیدانه چهار مثقال علك البطم چهارده مثقال مرصاف
اذخر هر یك دوازده مثقال دارچینی مقل ارزق اظفار الطیب سنبل رومی سلیخه اکلیل الملك
سعد حب الغار هر یك سه مثقال قصب الذریره نه مثقال زعفران یکمثقال قفر الیهود دو
مثقال و نیم صموغ را در شراب و امثال ان خیسانیده قرص بسازند و بعضی از قدما با سه وزن
ان عسل معجون کرده اند قرص طباشیر ملین از تالیف میر عطاء الله جد حقیر است و بهترین
نسخها و معمول حقیر و جهت تبهای حاره و حصبه و ابله و تب دق و حرقة البول و تشنگی و تسکین
التهاب اخلاط محرقه و سعال و ذات الجنب مفید است کل سرخ طباشیر ربا سوس تخم
خرفه از هر یك پنج ل یا مغز تخم کدو تخم هندوانه تخم خیار تخم کشنیز از هر یك سه مثقال کل
بنفشه ده ل یام صندل سفید کثیرا رب سوس از هر یك دو ل یام ترنجبین ده ل یام فوفل زعفران
از هر یك یك ل یام با شیره جو قرص بسازند و از یکمثقال تا دو مثقال بنوشند قرص طباشیر
قابض منافعش مثل منافع ملین است با لینت طبع استعمال نمایند تخم خرفه بو داده ده
مثقال کل سرخ شش مثقال صندل سفید سوده دو مثقال کل نار اقاقیا از هر یك یك
مثقال صمغ عربی بو داده کثیرا بو داده نشاسته بو داده شاه بلوط بو داده رب سوس
از هر یك دو مثقال طباشیر چهار مثقال تخم حماض بو داده زرشك منقی از هر یك دو مثقال
اجزا را نرم صلایه نموده بیکدیگر مخلوط نمایند و بعد از ان با اب سیب یا به یا زرشك
قرص بسازند و در سایه خشك کرده یکمثقال بیاشامند و اگر با اسهال دغدغه کبدی

باشد و خون صرف بسیار اید ریوند چینی کهربا مرجان از هر یك یکمثقال سماق منقی انجبار چهار مثقال
اضافه کنند **قرص ورد قابض** جهت نزف الدم و جهت اسهال الذوبانی منقول از قانونست و مجربست
گل ارمنی طباشیر شاه بلوط تخم حماض مقشر گل سرخ صمغ مقلو سرطانات محرقه بالسویه با اب
بر قرص ساخته استعمال نمایند **قرص الورد قابض الاجزا** جهت درد فم معده و حمیات بلغمیه
گل سرخ شش درهم اصل السوس چهار درهم سنبل الطیب دو درم با سکنجبین بقدر یکدرهم قرص
سازند **قرص مارونس** جهت ایلاوس و جمیع انواع نفخ سپرز نافع است تخم کرفس انیسون
از هر یك هشت درم افسنتین چهار درم فلفل دو درهم مرصاف دو درهم دارچینی شش درهم
مصطکی چهار درم افیون یکدرهم جند بیدستر دو درم با اب قرصها سازند بقدر یکمثقال
قرص کاکنج جهت قروح کلیه و مثانه و تقطیر البول الدم بغایت مجربست منقول از جامع ابن
الدوله افیون تخم کرفس بزر البنج شاهدانه از هر یك یکمثقال تخم رازیانه دو مثقال زعفران
تخم حماض بری مغز چلغوزه مغز بادام تلخ مقشر از هر یك سه مثقال ادویه را کوفته با سکنجبین
معجون ساخته قرص سازند **قرص البزور** جهت اسهال و قروح امعا و کسی را که هضم طعام
نشود و پیچش سخت و زحیر و سیلان حیض متواتر باشد حب الاس دو مثقال تخم رازیانه و
انیسون و نانخواه و تخم کرفس و بزر البنج و دو قو از هر یك یك اوقیه افیون دو مثقال با شراب
معجون ساخته تا نیم درم قرص سازند و بعد از شام استعمال نمایند **قرص برمکیه** جهت
دفع بلغم خام و صفرای حاره قوی بسیار نافع است هلیلج و بلیلج و املج و برنج کابلی مقشر از
هر یك یکجزو تربد ابیض خراشیده مثل همه فانید مثل همه اجزا فانید را در پاتیلی کرده و قدری
اب بران ریخته بعد از چند جوش از اتش گرفته ادویه را بران پاشیده خوب باهم ممزوج نمایند
و بعد از ان بوزن هفت مثقال قرصها ساخته قدر شربت یکقرص با ابی که در ان کشنیز خشك
یکشب خیسانیده و صبح صاف کرده باشند و این قرص از ده بار متجاوز و از بیست بار کمتر اطلاق
میفرماید و اگر احتیاج افتد که اخراج بلغم زجاجی لزج نمایند زیاده کنند باو ربع جزو بلیلج

حب کاکنج جبلی بیست و پنج عدد تخم خیار دوازده مثقال ۳

شم حنظل

شم حنظل را **قرص زرشك لك دار** جهت مستسقی که لینت طبع داشته باشد و جهت تبهای
مرکبه و یرقان نافع است و بغایت مجربست عصاره زرشك یا زرشك منقی لك مغسول از هر یك
سه مثقال افسنتین یا عصاره افسنتین عصاره غافث از هر یك یکمثقال سلیخه دو مثقال طباشیر
چهار گل سرخ سنبل الطیب اسارون صمغ عربی بو داده گل ارمنی بو داده کثیرا بو داده نشاسته بو داده
مصطکی رب السوس از هر یك دو مثقال اذخر زعفران از هر یك دو ترمس بادیان انیسون از هر یك
دو اقاقیا یك تخم مورد ریوند چینی از هر یك دو بدستور قرص سازند با سکنجبین بزوری یا شربت
دینار بنوشند و اگر سرفه داشته باشد با شربت مورد بنوشند **قرص افسنتین** منقول از کامل
الصناعه ترکیب حنین جهت ضعف جگر انیسون افسنتین اسارون از هر یك دو تخم کرفس صبر
عصاره غافث از هر یك یك و نیم بادام مقشر مصطکی سنبل الطیب ساذج هندی از هر یك
دو و نیم بقدر درهمی قرص سازند **قرص ریوند** جهت تبهای کهنه و صلابت جگر و ورم سپرز و
ضربه که واقع شود بجگر و سپرز ریوند چینی شش درم فو معیدان بلسان لك منقی از هر یك سه
درم تخم کرفس و انیسون عصاره غافث یکدرهم با اب قرص ساخته استعمال نمایند **قرص وردی
ریوند** جهت تبهای حاره و اورام جگر حاره و تب شطر الغب و رفع تشنگی بسیار نافع است مغز
تخم خربزه مغز تخم خیارین از هر یك ده مغز تخم کدو رب السوس از هر یك دو کثیرا چهار نشاسته
طباشیر تخم رازیانه گل سرخ از هر یك دو زعفران یکمثقال با لعاب بزرقطونا قرص بسازند قدر شربت
یکمثقال است **قرص غافث** مجربست جهت شطر الغب و تبهای کهنه گل سرخ پنج درهم سنبل
الطیب سه درم طباشیر دو درم عصاره غافث شش درهم با اب قرص بسازند بقدر درهمی **قرص
البسد** جهت اسهال دموی و قذف خون نافع است بسد ده درم کندر اقاقیا جلنار چهار
درم صمغ عربی درم دارچینی نیم درم با سفیده تخم مرغ بقدر درهمی قرص سازند **قرص
الطحال** گویند بسیار مجربست پنج سوسن اسمانجونی چهار درهم فلفل ابیض سنبل اشق
دو درم اشق را در سرکه خیسانیده بقدر مثقال قرص سازند **قرص کافور** جهت تبهای

محرقه و تشنگی و تب دق و خفقان گل سرخ شش درهم طباشیر صمغ عربی کثیرا چهار درم تخم کدو
تخم خیار تخم خرفه اصل السوس هشت درم نشاسته سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم بلعاب
بزرقطونا بقدر درهمی قرص ساخته با آب انار میخوش استعمال نمایند **قرص مثلث** معمول زعفران
افیون مرصاف بزر البنج بیخ لفاح بالسویه با آب کاهو قرصهای مثلث بسازند که مشابه قرص
خورده نباشد و با سرکه و آب کشنیز و امثال این بر اورام حاره و صداع حاره طلا کنند و در
صداع بارد با آب حنا و آب نمک و مرزنجوش و امثال آن **قرص مثلث** جهت صداع حار و اورام
حاره ضماداً نافع است مرصاف افیون لادن کافور پنج درم کندر انزروت زاملک گل ارمنی ده
درم فوتنیا هشت دو درم بگلاب قرص ساخته با سرکه حل نموده بر پیشانی طلا نمایند
قرص للدق جهت تب دق منقول از شیخ الرئیس طباشیر چهار درم گل سرخ هفت درم گل ارمنی
چهار درم تخم کدو تخم خیار تخم خرفه کهربا سه درم بقدر دو درهم قرص سازند و این قدر
شربت است **قرص اسهال دموی** از تالیفات والد مرحوم حقیر گل سرخ تخم حماض پنج
مثقال صمغ عربی نشاسته طباشیر دو مثقال بلعاب بزرقطونا قرص سازند قدر شربت
یکمثقال **قرص صغیر** معمول ابوی ره جهت درد معده و تبهای بلغمی و رفع رطوبات معده
مجربست گل سرخ دو جزو سنبل الطیب رب السوس از هر یک یکجزو قرص بسازند و قدر
شربت یکمثقال **قرص للدق** از مرحوم ابوی جهت تب دق و تب مطبقه و محرقه و اسهال
صفراوی و دموی که با تب باشد بغایت آزموده است تخم بارتنگ دو مثقال نشاسته سه مثقال
صمغ عربی کثیرا از هر یک سه مثقال گل ارمنی طباشیر از هر یک چهار مثقال خشخاش پنج مثقال
گل سرخ مغز تخم کدو از هر یک شش مثقال خیارین چهار مثقال تخم خرفه شش مثقال مغز دانه
بر مغز تخم هندوانه از هر یک هفت مثقال رب السوس ده مثقال با لعاب بزرقطونا قرص
بسازند **قرص** جهت بول الدم و بول المده و قروح کلیه و مثانه مغز تخم خیار و تخم خربزه و
خشخاش و کثیرا از هر یک چهار گل قبرسی شادنج مغسول و اگر نباشد مغناطیس محرق مغسول

رب سوس صمغ عربی بادام دم الاخوین کندر از هر یک دو تخم کرفس یک افیون چهار کاکنج ده عدد
مقدار شربتش تا دو درهم **قرص ایضاً** جهت امراض مذکوره و مسکن الم است مغز تخم خیار و خربزه
تخم خرفه تخم کاهو تخم کاهو تخم هندوانه از هر یک سه مثقال رازیانه تخم کرفس بزر البنج از هر یک
یک افیون نیم گل ارمنی عصاره لحیة التیس خشخاش سفید دم الاخوین از هر یک دو قدر شربت
دو درم **بنادق البزور** جهت درد گرده و مثانه تخم خربزه و تخم خیار تخم کدوی شیرین بزر
البنج تخم خرفه بادام مقشر کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش ابیض دو درهم بلعاب بزرقطونا حب
بقدر بندق بسازند **قرص زرشک** منقول از قانون مجربست جهت سده جگر و سپرز که از حرارت
باشد و جهت تبها و امراض معده حاره بیعدیل است زرشک بیدانه رب السوس گل سرخ تخم هندوانه تخم خیار
تخم کشوث تخم کاسنی مکد سه مثقال مصطکی سنبل الطیب عصارة الغافث مکد دو مثقال
فوة الصبغ ریوند زعفران مکد یکمثقال ترنجبین شش مثقال ترنجبین را با آب حل کرده قرص سازند
و اگر ریوند دو مثقال باشد اجود خواهد بود **قرص کاکنج** جهت حرقه بول تخم خیار حب کاکنج
مغز بادام شیرین رب السوس کثیرا گل ارمنی صمغ دم الاخوین کندر مکد ده مثقال تخم کرفس دو
مثقال افیون از هر یک یکدرهم تا یکمثقال و زیاده از آن قدر شربت است با شراب بنفشه و قوت او
تا دو سال باقی است **قرص للفواق** کندر بیخ راسن یابس سه فودنج ورق السداب دو بزر التما
سه صعتر دو درم نانخواه دو درم و نیم شربتش یکمثقال بطبیخ زیره **قرص ذیابیطس** طباشیر ده
تخم کاهو تخم خرفه پانزده درهم کشنیز خشک پنج درهم گل سرخ جلنار دو درهم گل ارمنی پنج درم
کافور نیم درم با آب انار ترش بنوشند قدر شربت دو مثقال **قرص مر** لادرار الحیض مرصاف سه
درم ترمس پنج درهم ورق سداب فودنج مشکطرامشیع فوه حلتیت سکبینج جاوشیر سنبل درم با آب
سداب قرص سازند قدر شربت یکمثقال **قرص الورد** المسهل للصفراء المطفی للحمیات گل سرخ
ده درم تخم خیار تخم کدو پنج درهم رب السوس دو درهم سقمونیا یکدرهم کافور ربع درهم با آب
خرفه قرص سازند و شربتش یکمثقال با یکمثقال شکر **قرص ورد** نوعی دیگر جهت درد معده و ورم

معده کل سرخ شش درهم سنبل سه درهم رب السوس چهار درم اکلیل الملک بابونج اذخر سه
درم مصطکی دو درهم کهربا یکدرهم شربتش یکمثقال بطبیخ انیسون جهت درد معده وبا اعنب
الثعلب جهت ورم معده **قرص الخشخاش** جهت قروح سینه وشش وتب حار ودرد سینه
وزکام کل سرخ صمغ عربی چهار درم کثیرا رب السوس دو درهم خشخاش ابیض واسود سه درم
طباشیر پنجدرم زعفران دو دانک بقدر یکمثقال قرص بسازند وباشربت خشخاش بنوشند
قرص مبرد از ایلاء حکیم محمد باقر جهت حمیات وعطش وقایم مقام قرص کافور است مروارید
طباشیر دو مثقال صندل سرخ وسفید نیلوفر کشنیز خشک کل سرخ تخم حماض تخم کاسنی تخم
خرفه تخم کدو تخم هندوانه سه مثقال نشاسته یک کثیرا بزر البنج سه مثقال خشخاش سفید
چهار مثقال بزرقطونا را در آب خیسانیده بی آنکه صاف کنند با او قرص سازند واین قرص
مالوف طبیعی است که متنفر باشد از شرب قرص کافور **قرص کافور** از رازی جهت علتهای جگر
وگفته است که انفع اقراص است جهت علل جگر وحمیات ومعمول حقیر است طباشیر ده
مثقال کل سرخ پنجمثقال تخم کدو تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه صندل سفید کافور بلعاب
بزرقطونا قرص سازند وبازفرموده که اگر بزر البنج داخل نمایند جهت تبرید جگر وتطفیه
حرارت عجیب خواهد بود **قرص سرطان** جهت سل لبن طین ارمنی طین مختوم طین رومی
نشاسته کل سرخ شش درم سرطان محرق ده درم کثیرا طباشیر شادنج مغسول پنجدرم رشته
انجبار بدل کند با شاخ گاو کوهی سوخته که حقیر تجربه نموده است وبسیار مجربست خشخاش
سفید وسیاه از هر یک سه و زعفران یک تیز اضافه نموده رب السوس سه درم با آب لسان
الحمل قرص سازند بقدر دو درم وباشربت انار شیرین بیاشامند **قرص گل کبیر** جهت تبهای
بلغمی وسوداوی وتبهای مرکبه وغیر مرکبه کل سرخ ده درم عصاره غافث عصاره افسنتین
سه درم مصطکی دو ونیم سنبل اسارون عود اذخر مکدرم شربتش دو درم بماء البزور
وترنجبین **قرص کهربا** از نجیب الدین جهت حبس خون از هر موضعی که باشد مجربست ولیه

برخی در تحت هر یک نوشته شده با اضافه مروارید و خشخاش سفید وسیاه گل مختوم گل قبرسی موافق
کاملاست کهربا تخم خرفه بسد تخم حماض شاخ گاو کوهی سوخته پوست سوخته تخم مرغ گل ارمنی
صمغ بوداده تخم کشنیز چلغوزه مکدپنج ودع محرق جلنار سه بزر البنج الک منقی طباشیر کثیرا
نشاسته دو مصطکی بوداده زعفران افیون اسک سه درم شربتش یکمثقال با رب به جهت نفث
الدم باشراب خشخاش جهت قروح امعا **قرص شادنج** منقول از تذکره که بهتر از اقراص کهربا است
وقاطع خون اعضا وتجفیف قروح ودافع بقایای آنک است وجهت تبهای مرکبه واسهال
دموی مجربست کشنیز خشک بوداده خشخاش سفید از هر یک شش مثقال کهربا مرجان تخم خرفه
از هر یک پنج مثقال طین مختوم واگر نباشد گل ارمنی شاخ گاو کوهی سوخته پوست تخم مرغ
سوخته کثیرا صمغ عربی از هر یک سه مثقال ودع سوخته بزر البنج شادنج مغسول هر یک ده
مثقال قدر شربتش یکمثقال وبدل شادنج مقناطیس محرق مغسول است **قرص شادنج**
از مخترعات حقیر است جهت تب دق وسل وقطع سیلان خون هر عضو باطنی واسهال
مراری وذوبان وتبهای دموی وسرفه حار مجربست **ص** تخم خرفه کشنیز خشک خشخاش
سفید نشاسته گل سرخ طباشیر طین ارمنی مغسول طین رومی طین شیرازی مکدپنج مثقال
سرطان سوخته ده مثقال کثیرا رب السوس صمغ عربی شادنج مغسول انجبار شاخ گاو
کوهی سوخته مکدسه بزر البنج افیون زعفران مکدمثقال بالعاب بزرقطونا قرص کنند
قدر شربت تا یکمثقال **قرص زرشک** منقول از نسخه مرحوم حکیم محمد باقر جهت استسقا
و بتجربه رسیده زرشک بیدانه پانزده مثقال رب السوس گل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم
خربزه از هر یک سه مثقال مصطکی عصاره غافث سنبل الطیب روناس الک شسته عصاره
افسنتین اسارون فقاح اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی تخم کشوث ریوند چینی زعفران طباشیر
از هر یک دو مثقال ترنجبین شش مثقال با آب قرص سازند **قرص گلنار** جهت اسهال مراری
رقیق اعم از آنکه دموی باشد یا صفراوی باشد عفص خرنوب نبطی گزمازج کندر گلنار

مساوی افیون صمغ عربی مکی نیم جزو تا دو درهم قرص سازند **قرص کهربا** جهت حمی لثقه وتبهای
مرکبه وتبهای کهنه مجربست گل سرخ شش مثقال رب السوس شاهتره سنبل الطیب از هریک
چهار مثقال مصطکی کهربا از هریک سه مثقال انیسون دو مثقال قرص سازند **قرص** جهت
تبهای مرکبه گل سرخ ده مصطکی سنبل الطیب رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی عصاره غافت عصاره
افسنتین از هریک چهار طباشیر پنج شربتش تا دو درم با گل قند وطبیخ رازیانه **قرص الاستسقاء**
الحار منقول از مختار مجربست عصاره زرشک ده گل سرخ پنجدرم تخم خیار تخم خرفه تخم کشوث
تخم کرفس مصطکی لک مغسول ریوند از هریک یکدرهم سنبل الطیب نیمدرم بقند یکمثقال
قرص ساخته با چهل درم آب کاسنی وبیست درم آب عنب الثعلب وده درم سکنجبین وپنج
درهم مغز خیار شنبر استعمال نمایند **قرص مسهل** از تالیف حقیر ودر امراض حاره وتبهای
گرم ومرکبه ودفع قولنج ثقلی بغایت نافع وسریع العمل وبیغائله وبهترین اقسام قرصهای
مسهل است بنفشه پنج مثقال مغز تخم کدو تخم خیار نیلوفر مغز تخم هندوانه تخم خرفه گل
سرخ طباشیر نشاسته کثیرا از هریک سه مثقال کشنیز خشک پنج مثقال مصطکی انیسون
از هریک یکمثقال حب الملوک پاک کرده مشوی بطریق حکمای هند که در دستورات مذکور است
با لعاب بزرقطونا قرص ساخته از نیم مثقال تا یکمثقال با شیرها واشربهای مناسب استعمال نمایند
واگر حب الملوک را با کثیرا وانیسون ومصطکی سائیده دو سه روز در آب لیمو بخیسانند بهتر
از تشویه اوست **قرص مروارید** از تالیف حقیر جهت تب دایمی وبواسیر ودق واسهال نافع
وبغایت مجربست طباشیر گل سرخ از هریک شش مثقال گلنار رومی چهار مثقال مغز تخم خیار از
کدو مغز تخم
هریک سه مثقال صندل سفید یکمثقال تخم خرفه سه مثقال مروارید دو مثقال کهربا سه مثقال
عصاره لحیة التیس تخم بارتنگ از هریک دو مثقال بارب مورد سرشته قرص بسازند ویک
مثقال ونیم را با شربت خشخاش ودر بعضی مزاج با شیر الاغ باید داد ودر بعضی مواد سرطان
محرق سه مثقال اضافه باید نمود وجهت تب دق کافور وزعفران اضافه کنند **قرص بنفشه**

معمول

معمول اول جهت امراض حاره که با یبوست طبع باشد گل سرخ پنج مثقال بنفشه ده رب السوس
کثیرا مصطکی از هریک دو محموده مشوی ده تخم کاسنی پنج مغز تخم کدو تخم خرفه از هریک ده با آب
ترنجبین قرص بسازند **قرص قابض** از تالیف حقیر است جهت اسهال دموی وصفراوی وقطع
خون از هر موضعی وسرفه رطوبی وسحج وبواسیر بغایت مجربست طباشیر نشاسته صمغ عربی
گلنار گل سرخ کثیرا از هریک پنج مثقال زعفران افیون از هریک یکمثقال تخم مورد وانجبار سه
شاخ گاو کوهی سوخته پنج گل ارمنی خرنوب نبطی ارد کنار از هریک سه مازو تخم حماض از هر
یک دو درهم دم الاخوین با آب بارتنگ قرص بسازند یکمثقال را در هر مرضی با ادویه موافق
امراض بدهند **قرص طحال** از تالیف ابوبیوره جهت ورم ودرد سپرز که با تب باشد مجربست گل
سرخ شش مثقال زرشک سه تخم خیارین تخم خرفه دو درم ریوند یکدرم طباشیر یکدرم لک
مغسول یکدرم عصاره غافت نیم کافور یکدرم عصاره افسنتین زعفران ثمر الطرفا ایرسا یکدرم
سنبل الطیب یکدرم
یکمثقال را با سکنجبین وآب کاسنی یا آب بید معصور یا آب شاهتره بنوشند **قرص کوکب**
واضع آن سلیوس است وآن دعوت کوکب زحل میکرده وپیوسته متلبس بلباس آن کوکب
بوده ودر آن زمان معروف وملقب بکوکب گشته لهذا آن قرص مسمی باسم کوکب شده وسبب
دیگر در این تسمیه آنکه طلق را کوکب الارض مینامند وجزو اعظم این قرص است ومعتدل
الحرارة ویابس است در اول جهت ضعف معده ودماغ وجگر وسپرز وفضول غلیظ وصداع
وفواق ونزف الدم از هر موضعی که باشد وجهت درد گوش وقرحه امعا ومثانه وسرفه وقرحه
مزمنه وقولنج ودرد رحم وسموم مشروبه وملذوعه وقوتش تا چهار سال باقی است وشربتش
تا دو مثقال ومنقول از تذکره است وآنچه بر نحوی در تحت نوشته شده موافق کامل وشفاء
الاسقام است دوقو سیسالیوس تخم کرفس انیسون بزر البنج میعه سائله مکی جند بیدستر
سنبل پوست بیخ لفاح گل مختوم مر صاف سلیخه طلق محلوب مکی پنج ودر بعضی
نسخه خشخاش شش ودر بعضی نسخه مصطکی طباشیر قسط زعفران حلتیت مکی یکدرم

وبعضی افیون یکدرم

جهت قطع تبها و درد پشت و در بعضی نسخه کافور یکدرم جهت قطع خون و حرقة البول اضافه
کرده اند **قرص گلنار** منقول از تذکره نافع است جهت تبهای حاره و اسهال مزمن و نفث الدم
از هر موضعی که باشد نافعست و گویند در تخفیف قروح و باقی نار فارسیه که معروفست
بجب فرنگی نفع عجیبی میکند بشرط زیادتی مازو و یا پوست انار گل سرخ اقاقیا مازو مکد ث
درم انیسون گل مختوم سلیخه صمغ مکد چهار درم کثیرا افیون مکد یکدرم با آب گرم استعمال
نمایند و قدر شربت ان از نیم مثقال تا دو مثقال **قرص دیاسقوماطون** جهت زحیر و مغص
و اسهال مفرط و قروح امعا و نزف الدم و اسهال دموی و فساد هضم نافع و اثرش در حال
ظاهر میگردد تخم کرفس نانخواه از هر یک هشت وازیانه انیسون از هر یک چهار سنبل الطیب
مر سلیخه افیون از هر یک دو با شراب ریحانی یا قایم مقام او قرص بسازند و قدر شربتش تا نیم
مثقالست **قرص ریوند** منسوب بشیخ الرئیس ره قلیل المقدار کثیر المنافع مجرب جهت
یرقان و درد سر و درد سینه و معده و جگر و سپرز و بادها و تبهای مزمنه و عسر البول و سوء
الهضم و سموم و در اکثر منافع مثل قرص کوکب است و از اسرار مکتومه است و قوتش تا چهار
سال باقیست ریوند هشت مثقال رو ناس لک مغسول مکد چهار مثقال تخم کرفس انیسون
عصاره غافث عصاره افسنتین از هر یک سه مثقال و اگر مریض را درد سر کهنه باشد قسط
مصطکی از هر یک چهار و تربد اضافه کنند و اگر صفرا غالب باشد عوض قسط هلیله
کابلی چهار و اگر با تصاعد بخار باشد کشنیز خشک بجای تربد و اگر با قبض طبیعت و تب باشد
اصل السوس گل سرخ طباشیر بنفشه از هر یک سه مثقال و اگر با عطش باشد بدل اصل السوس
تخم خرفه سه کنند و قدر شربت یکمثقال **قرص گل قابض** جهت سحج و اسهال دموی بغایت نافع
است منقول از ایلاقی گل سرخ تخم حماض بوداده از هر یک ده کثیرا صمغ عربی نشاسته
بوداده از هر یک پنج با لعاب بزرقطونا قرص بسازند **قرص ریوند** جهت سوء مزاج جگر و
اسهال سدی دموی بغایت آزموده است ریوند چینی عصاره زرشک تخم کاسنی بالسویه

با آب برگ

با آب بارتنگ قرص بسازند و با آب برگ بارتنگ بنوشند **قرص آندرون** تالیف قدماست
منقول از کامل و تذکره و عجیب الفعل است بجهت بقایای نار فارسی و اکله و قروح مزمنه و
اهل روم ازاجب میسازند و اهل فرنگ اردکندم هشت مثقال زنبق سه مثقال و هر یک از
افیون و عنبر و مشک نیم مثقال اضافه مینمایند و در استعمال ان شرطست تنقیه بدن و ترک
ترشیها و نمک و قوتش تا دو سال است و بعد از چهل روز استعمال نمایند و دو مثقال ان را در
سه روز تناول نمایند زراوند مدحرج دوازده مثقال کندر عفص مکد هشت مثقال
شب یمانی مرصاف مکد چهار مثقال قلقدیس یکمثقال با گلاب قرص بسازند **قرص زدی**
در ضمادات مذکور است **قرص سعفه** از جمله ضمادات و مذکور خواهد شد **رامک** از جمله
اقراص و اکثر مرکباتست و خواص ان در مفردات مذکور شد املج مقشر عفوه خرما مازوی
سبز پوست انار بعد از سه صلایه سه روز در آب بجوشانند و بر هم زنند تا یکسان شود و زلج
سفید محلول صمغ عربی محلول و عسل کف گرفته بسیار غلیظ اضافه نموده قرص سازند و
خشک کنند **سک** اجزای ان بعینه اجزای رامک است بدون امله و طریق ترکیب ان بدستور
و چون در وزن مذکور ده دانک مشک اضافه کنند انرا سک المسک نامند **باب چهارم**
در سفوفات که ان اقدم تراکیب است و بعد از ان معجون ترکیب یافته دیقوریدس
گوید که مخترع ان بقراط شاگرد اسقلیوس است نه بقراط طبیب مشهور و استعمال ان را ضعف
معده و شدة امتلا جایز ندانسته اند مگر انکه لطیف و سریع النفوذ و لذیذ الطعم باشد و
قوتش زود ضعیف میگردد **سفوف** ارسطو و سفوف ارسطاطالیس و سفوف اسکندر منه نا
معده را قوة دهد و گونه را سرخ دارد و وسواس و فراموشکاری ببرد و جهت هضم طعام
و بوی دهان خوش کردن نافع است و در تفریح دل نظیر ندارد و جهت بخار و قطع عرق
فاسد و بدبویی بدهن نافع و این سفوف را ارسطو جهت اسکندر ترتیب داده لهذا
سفوف اسکندر نیز گویند و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا دو مثقالست قرفه سادج

نارقیصر که آن معرب از ناکیسر لغت هندیست وآن ادادوی رومی وقسمی از هیوفاریقون است

عود هیل اسارون مصطکی هلیله کابلی فرنجمشک نارمشک زیره کرمانی دارچینی اشنه دارفلفل

فلفل زنجبیل قرنفل ناردانک جوز بوا کافور قاقله مکد جز مشک عنبر مکد نیم جز و شکر شش

چندان پیش از طعام و بعد از طعام از یکدرهم تا سه درهم تناول نمایند **سفوف** جهة اسهال

از مجربات بوی ره اطفال وغیر اطفال را نیز نافعست حب الرمان بوداده بسیار نرم صلایه

کنند طباشیر سفید صمغ عربی کثیرا مصطکی سفید تخم مورد گل سرخ گل ارمنی سفوف

کنند و باطفال نیم مثقال صباح و نیم مثقال شب با شربت به یا شربت سیب ترش بدهند

سفوف بلوط منقول از منصوری جهة تقطیر البول و سلس البول مجربست بلوط مقشر

بوداده کندر کشنیز خشک گل ارمنی صمغ عربی سفوف سازند بقدر دو درهم شام واگر (صبح و دو درهم)

با تقطیر و سلس تشنگی شدید باشد که مریض هرچه بیاشامد زود دفع شود باید که

ماء الشعیر و بزرقطونا نیز بیاشامد و غذا با آب غوره و سماق و مثل آن ترتیب دهند

سفوف دیگر جهة سلس البول مجربست از تالیف حقیر بلوط هشت کشنیز خشک سه

راسن دو عرق السوس لسان الثور تخم خرفه از هر یک چهار انیسون یک سنبل الطیب چهار

طباشیر پنج مصطکی یک زرور و سعد کندر از هر یک چهار شکر مثل همه وقت خواب استعمال

نمایند بقدر سه مثقال **سفوف دیگر** جهة اسهال مراری مزمن و بواسیر و نواصیر حاره بغایت

مجربست از تالیف حقیر گل ارمنی ناردان بوداده دانه انگور که از سرکه بیرون آورده باشند

و بوداده هر یک پنج مثقال سماق بی دانه گل سرخ صمغ عربی بوداده هر یک سه مثقال الطباشیر

گل مختوم یا داغستانی مکد دو مثقال مصطکی عود قماری هر یک یکمثقال قدر شربت دو مثقال

با ربوب مناسبه **سفوف دیگر** جهة اسهال بواسیر مجربست تیولج خطائی سه مثقال نیلوفر

یکمثقال **سفوف الطین** جهة تجج و اسهال الصفراوی بزرقطونا تخم مرو تخم ریحان نشاسته

صمغ عربی گل ارمنی مکد جز صمغ عربی و گل ارمنی و نشاسته را نیمکوب ساخته و بزرور ابا انثر

نرمی بوداده

نرمی بوداده مخلوط کنند و در وقت استعمال بروغن گل چرب نموده با شربت به یا رب آس بنوشند

سفوف حب الرمان جهة اسهال که از ضعف معده و امعا باشد و تقویت معده و امعا

میکند ناردان بوداده حب الاس بلوط سماق کون در سرکه خیسیده بوداده آرد نبق ارد سنجد

کشنیز خشک بوداده خرنوب نبطی خرنوب شامی مکد جز و سک رامک مکد ربع جز نیمکوب ساخته

استعمال نمایند **سفوف مغلیاثا** جهة اسهال کهنه و زحیر و ضعف معده و سردی معده و مغص

و بواسیر نافع است حرف بوداده یکرطل و نیم زیره کرمانی یکشبانروز در سرکه خیسیده خشک شده

بوداده نیم رطل تخم کتان تخم کندنا ای نبطی مکد ربع رطل مصطکی یک اوقیه و نیم هلیلج سیاه

بوداده زیت مکد ربع رطل نیمکوب ساخته استعمال نمایند **سفوف خرنوب** جهة اسهال و ضعف

معده خرنوب نبطی اندانه بیرون کرده زیره کرمانی یکشبانروز در سرکه خیسیده خشک شده بوداده

سماق تخم مورد آرد نبق که کنار است بلوط کشنیز خشک بوداده مصطکی مکد جز و نیمکوب ساخته

استعمال نمایند **سفوف زرشک** جهة تقویت معده و جگر و حبس شکم نانخواه و سماق زنجبیل

حب رمان بوداده زرشک بوداده آرد نبق مکد دو درم شکر طبرزد بیست درم کوفته سفوف سازند

سفوف سماق جهة اسهال مزمن سماق دو جز و حب الاس دو جز و حب الرمان بوداده یکجز و خرنوب

نبطی سه جزو صمغ عربی گلنار نیم جز و کوفته سفوف سازند **سفوف بزور** جهة بادها و نفخ کرده با

انیسون بادیان زیره کرمانی قاقله کبار قرفه نانخواه تخم کرفس دو درم قاقله صغار نیم درم قرنفل پنجدرم

زنجبیل فلفل دودانک شکر بیست درهم شربتش وزن دو درهم **سفوف الحوامل** جهة دفع اشتهای

ردیه در وقت حمل و تقویت معده و اشتهای طعام و نیکو کردن رنگ رخسار نافع است زرنباد

تخم کرفس دو درم نانخواه کندر سه درهم جند بیدستر پنجدرهم زیره کرمانی بیست درهم سفوف سازند

سفوف دیگر جهة حوامل بسیار نافع است و جوارش التمیم نیز گویند کنجد مقشر زیره کرمانی

زنجبیل ده درم دارفلفل فلفل پنجدرم دارچینی دو درم هیل قاقله سه درهم شکر طبرزد یکرطل

سفوف الاسهال منقول از حنین جهة ضعف معده که با اسهال باشد و تب ربع و اشتهای

طعام زیره کرمانی و کمون نبطی که یکشبانروز هر یک در سرکه خیسیده خشک شده بوداده باشند هر یک
سی درهم حب الآس پنجاه درهم کشنیز خشک بوداده بیست درهم ارد نبق ارد سنجد ارد نار دان بیست
درهم قرطاط اتیت ده درهم سک سی درهم عود هندی مثله از برو بون وسیع بیخته شربتش سه درهم
با میبه سانج صبح و شام **سفوف للفواق** جهت فواق تشنجی که از امتلا حادث شده باشد تخم کرفس
جبلی سعد زیره کرمانی بالسویه سفوف ساخته شربتش یک مثقال با آب نمام
سفوف لوجع الکبد جهت درد جگر با شیره شتر استعمال نمایند لک مغسول سه درم طباشیر دو درم
کل سرخ سه درم تخم کاسنی دو درم تخم کشوث دو درهم سفوف ساخته قدر دو درهم با پنج درهم شکر
سلیمانی و چهار وقیه شیر شتر گرم کرده کف گرفته بنوشند **سفوف سورنجان** صغیر مجربست جهت
نقرس و عرق النساء سورنجان ده درم شکر سلیمانی پنج درهم زعفران یکدانک بقدر یکدرهم با آب
سرد استعمال نمایند **سفوف لقطع دم البواسیر** مجربست منقول از معالجات بقراطیه و عجیب
الفعل است جوز محرق یکجزو و قدری تخم مرغ سوخته یکجزو کندر بوداده سه جزو مجموع را سائیده دو مثقال با
شربت سیب یا امرود که موجود است تا زمانی که باشد استعمال نمایند **سفوف مقلیاثا** از تالیف والد مرحوم جهت
زلق الامعا مجربست هلیله سیاه و امله و بلیله با روغن زیت برشته کرده مکده درهم زیره کرمانی یکشبانروز
در سرکه خیسیده خشک شده حب الرشاد بوداده مکده هفت درهم تخم کرفس انیسون در سرکه خیسیده
خشک شده بوداده مکده چهار درهم مصطکی قرنفل قاقله عود هندی سنبل الطیب مکده دو درهم سعد
سه درهم دو درهم صبح و شام دو درهم استعمال نمایند **سفوف** جهت اسهال بلغمی تالیف ابوی ده ناتخواه
کندر کلنار مکده جزو دانه مویز دو جزو با میبه ممسک استعمال نمایند **سفوف للحفظ** جهت تقویت دماغ و تنقیه او از
رطوبات فاسده و زیادتی حرارت غریزی و زایل کردن نسیان نافع است کندر مصطکی دارچینی دار فلفل
عود لسان الثور بادرنجبویه کاکنج بادرنجبویه... شکر سفید مثل همه قدر شربت دو درهم تا دو مثقال با ابکم در
تابستان یکروز میل نمایند و یکروز نه **سفوف** از تالیف حقیر جهت حرقة البول مزمن که با حرارت باشد و با او
تقطیر بول و سلس البول نیز باشد و نافع است جهت درد و منع ورم امراض مذکوره چند مرتبه تجربه شده بسیار

موثر افتاده بلوط بوداده کل ارمنی کشنیز خشک صمغ عربی تخم حماض بوداده کندر ذکر مکده دو درهم بقدر
دو مثقال با آب سرد استعمال نمایند و در ایام شرب این سفوف از اجتناب نمایند **سفوفی** که در انواع اسهال
با سحج و معص باشد و حرارت نافع است تخم خبازی تخم خطمی مکده پنج درهم نشاسته صمغ عربی مکده ده درهم کوبیده
انغوک بوداده دو مثقال با اشربه مناسبه بنوشند **سفوف الخفقان البارد** از قرابادین مرحوم حکیم محمد باقر نقل
کهربا بریان کرده شب یمانی بریان کرده مکده سه درهم زراوند مدحرج زرنباد درونج نیم درهم مروارید ام شکر
بیست درهم شربتش سه درهم با طبیخ افتیمون **سفوف سورنجان کبیر** جهت مفاصل و عرق النساء مجربست
سورنجان مصری ده درهم سنای مکی هفت درهم مغز بادام دو درهم پوست هلیله زرد دو درهم زعفران نیم درهم
قند سفید ۳ درهم سقمونیای مشوی یکدرهم و اگر ماده بلغمی باشد بدل سقمونیا تربد ده درهم کند شربتش
۳ درهم با آب سرد **سفوف** جهت قطع سیلان منی و مذی و ودی مجربست تخم کاهو تخم خرفه سداب تخم پنجنکشت ۳ درهم سعد
شهدانج ۲ درهم کلنار یکدرهم شربتش ... با آب سرد **سفوف** جهت درد پشت و درد و منی و تقویت انعاظ و تحت
الانثیین و تناسل مجربست از حکمای هندوستان از ترجمه ما هر نقل شده فوفل را صلایه نموده در سفال
پاک اندک بو دهند دارچینی هفت مثقال و نیم را بدستور کوبیده و بیخته اضافه نمایند بر روی آتش نرم کذا
با چهار عدد زرده تخم مرغ بقدر یا انکه مجموع شود آمیخته مغز پسته دو مثقال و نیم نبات دو مثقال صلایه کرده
نثار نموده مجموع آن را یکروز تناول نمایند **ایضاً** در قطع ودی و مذی بعد بلست و مجفف نار فارسی
و اقشکست بلوط دو جزو کندر یکجزو کوبیده بروغن زیتون چرب کرده هر روز دو مثقال مداوامت
کنند **سفوف سودا** که ماء الجبن استعمال نمایند از خط مرحوم ابوی پوست هلیله کابلی و سیاه
مکده پنج درم غاریقون سه درهم بسفایج چهار درهم افتیمون چهار درهم کل گاوزبان چهار درهم
اسطوخودوس چهار درهم نمک نفطی یکدرهم لاجورد غیر مغسول یکدرهم خربق سیاه یکدرهم
شربتش دو مثقال **سفوف** جهت قطع شهوت جماع از زنان و مردان بزر البنج تخم خرفه تخم
کاهو تخم شبت هر کدام جزو نیلوفر دو جزو شربتش سه درهم با آب تخم خرفه **سفوف** جهت سپرزاز
مجربات مرحوم حکیم محمد باقر نقل است زوفای خشک پوست بیخ کبر عنب الثعلب پرسیاوشان تخم

بجنکشت تخم سداب بالسویه بیست درهم با سکنجبین ناشتا تناول نمایند سفوف ایضا جهت سپرز
مجربست و تا یکهفته زایل میکند منقول از تذکره مرجان سوخته یکدرهم کثیرا دو دانک بنوشند
و بدستور شکر و عرق بهار تا یکهفته مداومت نمایند مجربست سفوف مجربست جهت حرقة البول
و وجع حین بول مغز تخم خربزه سه مثقال مغز تخم خیار ده مثقال مغز تخم کدو ده مثقال
تخم خرفه ده مثقال خشخاش سفید ده مثقال نشاسته سه مثقال کثیرا سه مثقال رب السوس سه
مثقال بزر البنج سفید دو مثقال قند مساوی همه دو مثقال با جلاب ساده یا شربت بنفشه
بنوشند سفوف نقرس منقول از محمد بن زکریا و میفرماید که مجربست جهت نقرس بارده
و درد مفاصل بارده که بالکلیه قطع میکند نانخواه اهلیل ورق سداب خشک تخم کرفس از هر یک
دو قو مکد جوز قوه بادام تلخ سنبل قسط حلو زراوند مدحرج مکد نیم جزو و هر روز یکدرهم
استعمال نمایند و ابتدا از زمستان نموده تا وسط بهار و بعد از استعمال این سفوف تا چهار ماه
چیزی میل نکنند از ماکول و مشروب و بعد از تنقیهٔ بدن استعمال نمایند سفوف سرطان
مستعمل مرحوم ابوی بگیرند سرطانات نهری و قطع کنند سرها و پایهای انها را و شکم انها را
شکافته چند بار با اب خاکستر و زو نمک بشویند تا پاک شود و بعد از ان با اب گرم شسته
بیرنیهای او را رفع کنند و در کوزهٔ گلی اندود کذاشته و در تنور معتدل انداخته یکشبانه روز و بعد از ان
که سوخته باشد پس خوب کوفته و ده درم از او از صمغ عربی و طین قبرسی و خشخاش سفید و
سیاه پنج درم و کثیرا سه درهم کوفته سفوف سازند قدر شربتش دو مثقال سفوف جهت کسیکه
از حرارت بول بسیار کند از تالیف مرحوم ابوی خبث الحدید بیست درم کوفته و بحریر بیخته و
هفت روز در سرکه خیسانیده بعد از ان بیرون اورده باتش خشک کنند و بار دیگر کوفته مخلوط
سازند با ان قشر کندری که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند پنجدرهم طباشیر
چهار درهم کشنیز خشک سه درهم شربتش یکمثقال با میبه ساده یا اب سرد صبح و شام تناول
نمایند سفوف سنا جهت عرق النسا از مجربات قدما سنای مکی ده درهم سورنجان

پنجدرم

پنجدرم شیطرج هندی سه درهم زعفران نیمدرهم قدر شربت سه درهم با سه درهم شکر سفوف که
مستی بسیار اورد و تقویت اعضای رئیسه میکند و فواید ان بسیار است عنبر اشهب جزوی بنفشه
خشک دو جزو کثیرا نیم جزو مجموع را در دیکو ز به مرتبه تناول نمایند بسیار نافع است و مجربست
سفوف اسهال الخون و بلغم دار طباشیر نشاسته صمغ عربی گلنار گل سرخ مکد پنجمثقال
یکدرهم زعفران دو درهم دو مثقال با رب به بنوشند و اگر قرص کنند بهتر است سفوف درد
پشت و درد بول و منی و تقویت انعاظ و سستی الات بول و تناسل مجربست از حکمای هندوستان
و از ترجمهٔ باهر نقل شده فوفل هفت مثقال و نیم را نرم صلایه نموده در سفال پاک اندک بوده هند
و دارچینی هفت مثقال و نیم را بدستور کوفته و بیخته اضافه نمایند و بر روی اتش نرم گذاشته با چهار
پنج عدد زردهٔ تخم مرغ بقدر انکه معجون شود بپخته مغز پسته دو مثقال و نیم نبات دو مثقال و نیم کو
بر ان نثار کرده مجموع ان را دو دیکو ز تناول نمایند سفوف تالیف حقیر جهت تب دق و سل و سرفه که
باشد و جهت لینت طبع و منع نزلات حاره مجربست قدر شربتش دو مثقال تا سه مثقال باقلی هفت
درم کثیرا چهار درهم صمغ عربی نشاسته از هر یک چهار درم تخم خطمی دو درهم مغز تخم کدو مغز تخم
هندوانه رب السوس از هر یک چهار درم خشخاش سفید ده درم مغز زانبر چهار درهم مغز بادام دو درهم
طباشیر چهار درم مغز تخم خیار چهار درهم سرطان محرق ده درهم عصارهٔ لحیة التیس چهار درهم گلنار
دو درهم اقاقیا دو درهم گل ارمنی چهار درهم سفوف جهت جوع کلبی و فساد معده قریب باستسقا
و اشتهای اشیای ردیه جفت البلوط افیسون مویز میدانه هلیله سیاه و کابلی املج سفوف کرده سه مثقال
با اب اهن داغ کرده یا با شراب خبث الحدید جوشانیده بنوشند سفوف نانخواه از مجربات حقیر
جهت ریاح و درد معده و سپرز و تقویت هاضمه و رفع نفخ و مغص و بخارات بغایت نافع است
نانخواه تخم کرفس بالسویه با مثل ان قند سفوف کنند سفوف قابض که مکرر حقیر تجربه نموده
جهت اسهال مراری و مغص و اسهال دموی بهترین ادویه است صمغ عربی را هر روز سه مثقال تا
بنوشند تا سه روز و زیاده بر ان و اگر با اسهال سده نباشد اشامیدن پوست خشخاش که مثل غبار

سائیده باشند از یکمثقال تا دو مثقال از مجربات است و اگر با صمغ ممزوج کنند بدستور **سفوف** جهت
درد سپرز که با حرارت باشد از ابوی مرحوم گل سرخ باد کیر که یکشبانروز در سرکه خیسیده خشک
کرده باشند زرشک بیدانه بو داده خشک کرده سه درهم بورهٔ ارمنی دو درهم اسقولوقندریون
اگر نبوده باشد بدل بیخ کبر و تخم کرفس بدل کند ثمرة الطرفا یکدرهم غاریقون یکدرهم شربتی
یکمثقال و نیم یا دو مثقال با شیر شتر یا ماء الجبن یا آب چوب گز یا سکنجبین بنوشند **سفوف**
جهت باج بواسیر و درد آن موافق کامل و تلخیص البیان هلیله سیاه بلیله املهٔ مکی ده مثقال
بروغن زیتون برشته کرده تخم کندنا بو داده حب الرشاد بو داده نانخواه مکی پانزده مثقال
حومل حلبه از هر یک هفت درهم اهیل مغز دانه زرد آلو مکی پنج درهم مصطکی جوز بوا
مکی یکدرهم شربتش دو مثقال با آب گرم **سفوف لاسهال الصبیان** از مجربات مرحوم ابوی
خشخاش حب الآس کندر سعد بالسویه کوفته با شیر مرضعه بنوشند **باب پنجم در اشربه**
و ربوب واضع آن فیثاغورس است و باعتقاد او در تفتیح سدد و امراض حاره و بارده
و اقسام آن بهتر از سایر تراکیب است در وقت اعتقاد آنست که زود فاسد میشود و سریع
الاستحاله است و قول هر دو بحسب امزجه و امراض مختلفه حق است و گویند سکنجبین
اقدم است و شیخ الرئیس میفرماید که از حکمای فرس است و بیونانیین رسیده است و اشربه
بدستور حبوب و اقراص اقسام میباشد و قدما بحسب ماده و زمان و اختلاف استعمال آن
در امزجه مختلفه بششصد قسم و سکنجبین را هزار و دویست و شصت قسم منحصر ساخته اند و
ظاهر آنست که ترتیب اشربه موافق امزجه و امراض مختلفه منحصر میتواند شد و مزاج اشربه زمانا
بر یکسال باقی نمیماند و شروط ترتیب آنست که هر چه از فواکه صلبه باشد مثل سیب و به بعد از
پاک کردن از پوست و تخم و کوبیدن آن با دو وزن آن آب بجوشانند تا به نصف آید پس صاف
نمایند و هر چه غیر صلبه باشد مثل لیمو و ترنج و امثال آن افشرده آب آنرا بگیرند و هر چه گیاه
و برگ خشک باشد یکشبانروز خیسانیده بعد از آن بجوشانند و هر چه از جمله بیخها و شاخها

باشد زیاده

باشد زیاده از یکشبانروز نخیسانند و هر چه برگ و شاخ و گل تازه باشد کوبیده
آب آن بگیرند و با شکر و عسل و دوشاب انگوری و امثال آن بقدری که مقصود باشد
بقوام آورند و عطریات را مثل مشک و عنبر بعد از قوام و فرود آوردن از سر آتش داخل
کنند و در شربتهای فواکه که مطلب تقویت بوده باشد شرطست که شیرینی او بقدر ثلث
آب میوهها باشد و قدما گفته اند که چون مریض را قوتها تغیر یافته باشد و بالطبع جگر
مشتاق بشیرینی و جاذب آنست پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد بیشتر جذب میکند
و با رطوبت میشود و اگر کمتر باشد جذب آن حسب الواقع نمیشود و ادخال عسل و شکر و
سایر شیرینیها در اشربه باید درجهٔ مزاج هر یک را از شیرینی آن با آنچه شربت میسازند ملاحظه
نمود و موافق قصد مخلوط کرد و هر گاه الی در اعضای تنفس و یا مریض صاحب سعال باشد
اشربه حامضه را استعمال جایز نیست و اگر در استعمال لابد باشد مثل سل و دق باید با صمغ
عربی و کثیرا و غیره مغریات استعمال نمود **سکنجبین ساده** که عبارت از سرکه و قند است
هر گاه اجزا مساوی باشد مایل ببرودت خواهد بود و مفتح سده و رافع تشنگی و قاطع صفرا
و در حمیات حاره و امراض سپرز و جگر و معده مفید است و اگر سردتر خواهند سرکه را زیاد کنند
و اگر معتدل خواهند قند را دو چندان سرکه کنند **سکنجبین** دوشابی که سرکه با دوشاب
انگوری مساوی باشد معتدل است **سکنجبین عسلی** که سرکه و عسل بالسویه باشد
گرم با اعتدال در جهت امراض بلغمی و تفتیح سده و تقویت جگر و معده و تبهای مرکبه نافع
است **سکنجبین سفرجلی** جهت تقویت معده و جگر حاره و رفع غثیان و قی و اسهال صفراوی
و قطع عرق نافع است آب به شیرین و ترش بالسویه دو جزو سرکه و قند از هر یک یکجزو بقوام
آورند و اگر با آب به شیرین ترتیب دهند قبض او کمتر خواهد بود **سکنجبین اصولی** جهت
حمیات و سدهها و عطش و جلای معده از بلغم خل خمر ده رطل آب شیرین بحدی که حدت
سرکه را بشکند پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه هر کدام شش وقیه تخم کرفس و رازیانه انیسون

مكد دو وقيه در سركه مذكوره يكشبانه روز خيسانيده باتش هموارى بپزند تا سه دانك كم
شود پس از اتش كرفته و صاف نموده بريزند بهر جزوى ازين مطبوخ دو جزو از شكر و بپزند
تا بقوام ايد و اكر خواهند كه زعفران داخل كنند سه درم زعفران را در خرقه بسته در وقت
جوشيدن ان بميان ان بيندازند و در ان صاف كنند **سكنجبين** افتيمونى كه با ماء
الجبن استعمال نمايند افتيمون هفت درم بسفايج هفت خربق سياه يك خربق را نيم
كوب كرده يكشبانه روز در نود مثقال سركه بخيسانند و نود مثقال اب اضافه نمايند و
باتش نرم بجوشانند و بسفايج را كوفته در كيسه كرده در ان بيندازند و چون اب بسوزد
كيل افتيمون را انداخته يكجوش داده و بعد از ان صاف نمايند و با دويست و پنجاه مثقال
قند بقوام اورند و هر روز تا چهارده مثقال استعمال نمايند و در مزاجى كه بسيار حار
بوده باشد باين نسخه ترتيب دهند افتيمون بسفايج تخم كاسنى مكد هفت مثقال تخم
كرفس نود مثقال تخم خيار پنج مثقال بيخ كاسنى دو مثقال [بيخ رازيانه] ادويه را با سركه نود مثقال و اب
نود مثقال جوشانيده افتيمون را در لته بسته در اخر يكدو جوش داده بعد از سوختن اب
صاف نمايند و با دويست و پنجاه مثقال قند بقوام اورند **سكنجبين** بزورى معتدل
جهت تبهاى مركبه و ضعف جكر و صفراى محترق و استسقاى حار نافع است تخم رازيانه
تخم كشوث انيسون كل سرخ تخم كاسنى تخم خيار تخم خربزه تخم كرفس بيخ رازيانه بيخ كبر اصل
السوس بيخ كاسنى عناب در سركه و اب خيسانيده بجوشانند تا بنصف رسد و با شكر بقوام
اورند **سكنجبين** انجدانى كه از تاليف حقير است و در دفع تب ربع مجرب و جهت امراض
سپرز بسيار مفيد است انجدان را نيمكوب كرده شب در سركه و اب خيسانيده روز ديكر بجوشانند
تا بنصف رسد و بعد از ان صاف نموده با صد و بيست مثقال دوشاب انكورى بقوام
اورند و هر روز ده مثقال را با اب شاهتره يا شيره تخم كرفس و اكر حرارت غالب باشد با
كاسنى و امثال ان استعمال نمايند **شربت ورد** مكرر مسهل جهت احتراقات وجوب و

جكر وامراض

جكر وامراض جكر و سده و سوداوى رقيق و ضعف كرده و صفراى سوخته نافع و مورث تشنكى
و مصلحش تخم كاهو و طباشير مصطكى انيسون از هريك يكمثقال بازاى هريك رطل شربت
ادويه مذكوره را بوزن مذبور كوفته در ميان شربت بيندازند تا بجوشد و طريق انست
كه پنج رطل اب را بجوش اورده چهار رطل برك كل تازه بچهار دفعه بريزند و در هر
دفعه يكرطل اب بسوزد پس انرا صاف كرده بدستور حصه ديكر را بريزند تا انكه از اب ربع
بماند و اكر قوى تر خواهند كل را پنج يا شش رطل ميتوان كرد و شيخ الرئيس زياده بر پنج را
منع نموده پس با هم وزن اب صاف ان شكر بقوام اورند قدر شربتش از يازده مثقال
تا سى مثقال است با پنج و اكر با نصف وزن ان سكنجبين بنوشند جهت قمع صفرا اولى است
شربت ورد قابض جهت امراض جكر نافع است چهار رطل كل سرخ اقماع دار را بيك دفعه
در ده رطل اب بجوشانند تا بربع رسد و صاف نموده با هم وزن ان شكر بقوام اورند و اكر
قوى تر خواهند بازاى هريك رطل ان هريك از مصطكى و تخم مورد و صندل سفيد و ارد
كنار و كشنيز خشك و طباشير يكمثقال در پارچه بسته در ان بيندازند تا بجوشد و ساير تصرفات
باطبيب است اكر اجزاى حاره و قابضه بايد اضافه كنند و اكر بارده لازم باشد از ان نيز
داخل كنند **شربت جلاب** جهت تبها و تشنكى و حرارت معده و جكر و حصبه و ابله و تب
دق و تبهاى حاره كه با سرفه باشد و جهت تقويت الات تنفس نافع و ملين و مفتح و مقوى
اعضا و مدر بول و عرق و جهت اورام احشا مفيد است شكر سفيد يكجزو اب باران سه
جزو عرق بيدمشك دو جزو كلاب دو جزو بقوام اورند و اكر سرد تر خواهند عرق بيد و عرق
نيلوفر از هريك دو جزو اضافه كنند **نوع ديكر** منقول از كامل و قانون شكر يكجزو اب باران
دو جزو كلاب سه جزو بقوام اورند **شربت به** و ليمو جهت تقويت هاضمه و تسكين تشنكى
و معده و جكر حار را نافع است اب به شيرين دو جزو اب ليمو يكجزو شكر ثلث مجموع را بقوام
اورند **شربت ليمو** جهت غلبه صفرا و ضعف معده و قى صفراوى و تشنكى نافع است ده رطل

اب لیمو را بجوشانند تا بنصف رسد و با پنج رطل شکر بقوام اورند **شربت بنفشه** منقول از
کامل جهت تبهای حاره و سرفه و تسکین غلیان خون نافع است و ملین طبیعت سه رطل بنفشه
تازه را بدستور شربت ورد سه دفعه و چهار رطل اب ریزند و بجوشانند تا بربع رسد و با
سه رطل شکر بقوام اورند واکر شکر بقوام اورند واکر شکر دو رطل کنند در تلیین قویتر خواهد
بود و اکر بنفشه خشک باشد یک رطل انرا جوشانیده و با دو رطل شکر بقوام اورند **شربت
نیلوفر** موافق نسخهٔ کامل جهت تبهای حاره و الات تنفس و سرفه و تقویت دل و احشا نافع
و با وجود شیرینی مستحیل بصفرا نمیشود و بخلاف سایر اشربهٔ شیرین طریق ساختن ان مثل
ساختن شربت بنفشه و بعضی عرق نیلوفر را چهار جزو با یکجزو شکر بقوام میاورند **شربت
سفرجلی** منقول از کامل الصناعه جهت ضعف معده و جکر و اسهال و غثیان و قی و تشنکی به ترش را
از دانه و پوست پاک کرده ابش را بیفشرند و دو رطل از ان کرفته و از شراب یا جمهوری یک
رطل و ثفل به را یکشبانروز در ان بخیسانند و بعد از ان افشرده صاف نمایند و با اب به
بجوشانند تا بنصف رسد و با نیم رطل عسل کف کرفته بقوام اورند زنجبیل و مصطکی از هر یک
دو درهم قاقله کبار و صغار و دارچینی و زعفران غیر مسحوق از هر یک چهار درهم قرنفل سه
درهم در پارچه بسته در وی بجوشانند واکر دو دانک مشک نیز داخل کنند میتواند بود
شربت الجند بقون جهت برودت معده و تب ربع و درد احشا نافع و مناسب پیران
است عسل کف کرده سه من شراب کهنهٔ ریحانی یا جمهوری ده من زنجبیل پنج دیام قاقله
صغار و کبار نیم درهم قرنفل یکدانک دارچینی نیم درهم زعفران یکدرهم دار فلفل یکدانک
و نیم غیر از زعفران باقی را نیمکوب ساخته بینداز ندو شراب و عسل و در سایه سه روز بکذارند
و هر روز سه بار حرکت دهند و صاف کنند با یک دانک و نیم مشک مطیب سازند **شربت
ذیمقراطیس** جهت ضعف جکر و معده و سپرز و فساد مزاج بارد نافع و کفته اند که
مداومت ان حفظ میکند جمیع ایام حیوة را از مرض اصل السوس اسمانجونی نیم مثقال

تخم رازیانه

تخم رازیانه فلفل مکه یکدرهم سلیخه چهار درهم خوب سائیده با ششصد و شش مثقال
شراب خوب کهنه ممزوج سازند و در ظرفی کذاشته سر ظرف را بکج کرفته چهل روز
بکذارند و بعد از غذا و پیش از غذا میل نمایند **شربت حرمل** جهت صرع مجرب و رافع
درد سپرز و ضیق النفس و سرفه رطوبی و امراض بارده مانند استسقا و جنون و نسیان
بیعدیل است یک رطل اسپند را کوبیده در سی رطل اب انکور بجوشانند تا بربع رسد و
هر روز پانزده مثقال تا سی روز بنوشند و جهت اعادهٔ حمل زنانی که وقتی حامله میشده
باشند و بعد از ان نشوند سه روز از ین شربت بنوشند تخلف در حمل نمیکند **شربت
نعناع** جهت تحریک اشتها بمرتبه موثر است که صبر نمیتواند نمود و منقی معده از اخلاط
سوخته و رافع بلغم و مشهی است و چون بر اثر معجون باهیه بنوشند در سرعت اثر بی
عدیل است اب نعناع افشرده بیست مثقال خردل سرخ بیست مثقال شب یمانی
یک مثقال نرم سائیده با نود مثقال خمیر مایه در هزار و دویست مثقال اب بجوشانند
تا بنصف رسد پس صاف نموده با ششصد مثقال عسل بقوام اورند **شربت بدل
خمر** یکجزو خمیر مایه را کوبیده با اب انار شیرین و امثال ان بسرشند در جمیع افعال
قائم مقام خمر و از اسرار است **شربت اسطوخودوس** جهت تقویت دماغ بارده و معدهٔ
بارده اسطوخودوس زوفای خشک از هر یک ده دیام فاوانیا پنج پرسیاوشان ده عود
قماری کل کاوزبان تخم رازیانه تخم کرفس کل سرخ از هر یک پنج سپستان سی عدد بادرنجبویه
کاشم مویز دانه بیرون کرده اذخر انیسون از هر یک سه تربد محکوک ده بیخ سوسن
اسمانجونی بیخ اصل السوس ده همه را بیزند و صاف کنند و بریزند بران صد و پنجاه مثقال
عسل و مثل او قند و بقوام اورند و سادج و قرنفل از هر یک دو و دارچینی سه هیل
و زنجبیل سه سنبل الطیب دو افسنتین سه رومی مصطکی یک دیام را در خرقه بسته
بیندازند تا بجوشد بران و صاف کنند قدر شربت هر روز ده مثقال تا پانزده مثقال

شراب ریحانی از جملهٔ اقسام خمر است و در خمر مذکور شد شراب لیمو که مؤلف شفاء
الاسقام و تذکره ذکر کرده اند و نایب مناب تریاق کبیر دانسته اند جهت رفع اخلاط
محترقه و تبهای دوری و ضعف دماغ و دل و قلاع و امراض اطفال و مواد سوداوی
و رفع تشنگی و گزیدن عقرب و سایر سموم نافع و حافظ صحت و رقیق کنندهٔ مجموع
خلط غلیظ و قاطع خلط لزج و آنچه ترشی آن بسیار باشد مضر عصب است و مورث
سعال یابس و مضعف باه مصلح او بادام و خشخاش است و آنچه با آب نعناع ترتیب
دهند جهت تقویت معده و رفع بخارات دماغی و خیالات انفع است و هرچه با آب
به باشد جهت تقویت معده و دل و در رفع خفقان مجرب دانسته اند و آنچه با شیرخشت و
ترنجبین ترتیب دهند جهت تب و سعال و ضیق النفس و درد سینه و هرچه با لعاب [illegible]
باشند جهت حرقة البول و درد مثانه انفع است و طریق ساختن او آنست که شکر سفید را
سائیده در قدح مدهون با آب لیمو تر کرده و روی قدح را بکرباسی پوشیده تا پنج روز
در آفتاب بگذارند پس شکر را در شیرهٔ تازه حل نموده و مثل شراب صاف اضافه کرده با آتش
نرم بجوشانند و قدر شیره باید عشر شکر باشد و کف آنرا بگیرند و آب لیمو بتدریج بخورد
آن دهند تا هر رطلی از شکر بقدر سه اوقیه تا چهار اوقیه آب لیمو ببرد و بهر لیمو آنست که دو
چندان آب لیمو آب به شیرین بخورد آن دهند و مصمغ آنکه صمغ عربی محلول بقدر آب
لیمو تسقیه نمایند و ملعب آنکه بلعاب به دانه و لعاب تخم مرو و تخم ریحانی تسقیه کنند و
منعنع آنکه با آب نعناع تازه تسقیه نمایند و آنچه با شیرخشت و ترنجبین ترتیب دهند
آنست که بجای شکر ترنجبین کنند و یا نصف شکر باشد و نصف دیگر ترنجبین تسقیه نمایند
شربت انار ساده و شربت سیب ساده و امثال آن مانند شربت ریباس و شربت حماض
باید بقدر ثلث هر یک از آنها اما قند یا عسل یا دوشاب انگوری باشد و بعضی بالمناصفه
گفته اند و شربت انار ترش جهت تسکین صفرا و تقویت معده و قطع اسهال صفراوی

و دموی نافع است و شربت انار شیرین جهت اسهال و ذات الریه و درد سینه و شربت توت
سیاه جهت امراض حلق و ضعف اشتها و اسهال طبع و از توت سفید جهت امراض آلات
تنفس و ضعف هاضمه و تقویت معده و شربت ریباس جهت تقویت احشا و منع صعود
بخارات و اسهال و شربت حماض جهت تقویت معده و جگر و امعا و رفع حدت صفرا و شربت
سماق و سایر میوه های ترش قاطبةً قابض و مقوی احشا و مسکن حرارت اند و شربت
میوه های شیرین بدستور اما هرگاه غلبهٔ صفرا باشد مستحیل باو میشوند شربت
ترنج جهت خفقان حار و امراض حارهٔ دل بغایت آزموده است ترشی ترنج را دو کلا
مکرر بشویند تا اثر ترشی در جرم آن نماند پس بازای هر یک عدد ترنج هفتاد و پنج
مثقال قند اضافه نموده بقوام آورند شربت زوفا نافع است جهت اوجاع سینه
و سرفهٔ کهنه و نزله و دشواری نفس و صلابت معده و سده ها را مویز منزوع العجم
سی درم عناب سپستان انجیر خشک بیخ سوسن اصل السوس از هر یک بیست درهم
بیخ رازیانه بیخ کرفس پرسیاوشان زوفای خشک از هر یک ده درهم بهدانه انیسون
تخم رازیانه از هر یک پنج درهم جو مقشر مغز خیارین مغز تخم کدو و خربزه مغز پسته
مغز حب صنوبر سنبل الطیب اذخر تخم خطمی تخم کتان از هر یک سه درهم اجزا را نیم
کوب کرده بجوشانند و با چهار رطل شکر بقوام آورده مغزها را کوبیده در آن حل کنند
شربت زوفای دیگر که مشهور است زوفای خشک پرسیاوشان مکه هفت مثقال انجیر
زرد بیست عدد عناب سپستان از هر یک سی عدد فراسیون تخم خطمی اصل السوس بیخ
سوسن از هر یک سه مثقال حلبه چهار مثقال مویز بیدانه بیست مثقال تخم کرفس تخم
رازیانه از هر یک دو مثقال جوشانیده آب آنرا با دو رطل شکر بقوام آورند شربت
گاوزبان جهت تقویت دل و توحش سوداوی و خفقان نافع گل گاوزبان چهل مثقال
بادرنجبویه بیست مثقال جوشانیده آب آنرا با [illegible] مثقال شکر بقوام آورند

شربت انجبار جهت حبس نمودن سیلان خون از جمیع اعضای باطنی و رحم والتیام تفرق
اتصالی که در سینه وشش بهم رسد ریشهٔ انجبار هفت مثقال خرنوب شامی پنج مثقال
صندل سرخ وسفید سوهان کرده از هریك دو مثقال جوشانیده با یکرطل شکر بقوام
آورند **شربت دینار** از تالیف بختیشوعست وچون شربتی را بیك دینار طلا بیع میکرده
است لهذا مسمی بشربت دینار شده جهت تبها وعفونت اخلاط واخراج اخلاط فاسده
از اعماق بدن وضعف معده وجگر زرشك بیدانه تخم کاسنی مکدده مثقال عود بیخ سوسن
مکد چهار درهم تخم کشوث گل پاك کرده قنطوریون دقیق مصطکی دارچینی زعفران فو بیخ
مکد سه درهم ادویه را کوفته اگر جهت تب باشد در اب کاسنی بخیسانند واگر جهت خفقان
باشد در اب رازیانه وبهتر انست که سه روز در میان ابی تا بربع رسیده باشد بخیسانند
که در ان کاسنی وبادیان وشبت وگاوزبان ومویز بیدانه بالسویه از هریك پنج مثقال
جوشانیده باشند وبازای هریك رطل از اب ان یکمثقال ریوند ونیم مثقال اسارون
اضافه نموده با دو رطل شکر بقوام اورند وعود وزعفران را بعد از قوام اضافه کنند **شربت
خشخاش** نافع است جهت مرطوبین وحبس نزلات ورفع درد سینه وسرفه ودرد سر وسر
سام وبهر حرارت ورفع تب واخلاط محترقه نافع وچون با شربت ورد مکرر ممزوج ساخته
بعد از فصد بنوشند دفع ضعف فصد وتقویت قوتها میکند وقدر شربتش تا بیست مثقالست
وقوتش تا دو سال باقی میماند صد عدد خشخاش رسیده را با تخم ان کوبیده ویا پوست انرا
علیحده نیمکوب کنند وتخم را نرم بسایند وباده مثل ان اب نیسان بجوشانند تا بثلث رسد وبا
مثل ان شکر بقوام اورند **شربت عناب** منقول از تذکره وموافق نسخهٔ اصول التراکیب است و
مؤلفان غیر این نسخه را لخطا میدانند جهت سینه واسافل بدن وتشنگی واطفای حرارت خون وابلهٔ
بثها نافع ومصلح حال اطفالست وقوتش تا دو ماه باقیست عناب یکرطل کشنیز خشك عدس بیخ کاسنی از
هریك دو اوقیه در ده رطل اب بجوشانند تا بثلث رسد وصاف نموده بوزن ان شکر بقوام اورند

شراب العنصل سکنجبین عنصلی نیز نامند منقول از کامل جهت صلابت سپرز وجگر وتنقیه سده وقطع اخلاط غلیظه
ورفع ضیق نفس وسرفه که از رطوبت باشد نافع است پیاز عنصل را یکرطل ونیم با کارد چوبین ریزه کنند وبا یازده
رطل که سرکه با اتش نرم بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده بازاء هر رطلی یکرطل ونیم شکر اضافه کرده بقوام اورده
کف بگیرند وامین الدوله وجمعی از اطبا این ادویه را اضافه کرده اند زنجبیل کرمانی عاقرقرحا بیخ انجدان زوفای خشك
پودنه نعناع از هریك پنج مثقال فلفل ده مثقال تخم جرجیر کاشم از هریك دو مثقال ونیم قردمانا دو مثقال سداب
شش مثقال بنادج هندی سه مثقال با عنصل وسرکه خیسانیده بجوشانند واین صورت جهت جمیع علل عصبانی وامراض
بارده مزمنه بغایت نافع است **شربت عنصل** نوعی دیگر که مخترع حقیرست جهت سرفه کهنه وضیق النفس ومواد سوداوی
وبلغمی وسده احشا وتقویت معده ودماغ ومکرر تجربه رسیده ومجربست پیاز عنصل بیست مثقال زوفای خشك
اصل السوس گل گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید هریك ده مثقال نعناع خشك دارچینی
کبود قردمانا هریك سه مثقال در صد وپنجاه مثقال سرکه وچهارصد وپنجاه مثقال اب دو سه شبانه روز خیسانیده بجوشانند
تا بنصف رسد پس صاف نموده با سیصد مثقال شکر بقوام اورند وهر روز از پنج مثقال تا ده مثقال با اب مطبوخ پرسیاوشان
وامثال ان بنوشند **شراب الکدو** وشربت کدوی نیز گویند منقول از کامل وموافق نسخهٔ قدماست وجامع الادویه جهت حصبه وابله
وبادسرخ ومانند او وجمیع امراض دموی وتسکین حرارت قویه واخلاط محترقه که بعد از کم مدتی باشد وجهت یرقان وحرارت جگر ومعده
ورفع تشنگی وعفونت مزمنه اخلاط ونیکو کرده بوی دهان بغایت موثرست چوبکدوی نیمکوب کرده شاخ بادیان وتخم بادیان
پوست بیخ بادیان تمرهندی عناب دانه بیرون کرده از هریك رطلی گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب ازچوبه پاك کرده از
هریك ده درم صندل سرخ وسفید از هریك ده درم یکشبانه روز در چهار مثل ان بخیسانند پس بجوشانند تا بربع رسد
صاف کنند وبا دو رطل سرکه واب انار ترش واب انار شیرین از هریك یك رطل بجوشانند تا بقوام نزدیك شود وبا یکمن شکر طبرزد
کرده دو رطل است چنانچه هندی تا شبیه بقوام کرده واز سر اتش برداشته کافور وزعفران از هریك سه مثقال در ان
حل کنند قدر شربتش از ده مثقال تا هفت مثقال ونیم است وبجهت اطفال یکمثقال **شراب اترج** موافق نسخهٔ قدما جهت
ضعف دل وخفقان وضعف معده بغایت نافع است برادهٔ ترنج که بغایت سبز باشد در تخت بالنکت پنجاه عدد را در شراب
کهنه با جهودی بقدر شش قسط که هر قسطی صد وپنجاه مثقالست هفت روز بخیسانند پس صاف نموده با صد وپنجاه

مثقال عسل کف گرفته بقوام آورند و بعضی از پوست ترنج ترتیب دهند بشرح مسطور بعمل آورند و بعضی یک رطل پوست
ترنج را در دویست و پنجاه مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف کرده با یک رطل عسل بقوام آورند
شراب جعده که از اختراع حقیر است جهة ادرار فرموده حیض و بول و دفع عفونت اخلاط و ریاح و تفتیح سده
مجربست شکاعی اسطوخودوس جعده حرمل قسط تلخ ریوند چینی تخم کشوث تخم خربزه تخم خیار از هر یک ده مثقال ابهل تخم کرفس
رازیانه و نانخواه انیسون تخم کاسنی قنطوریون رقیق یکدرم مثقال عود بلسان انجیر زرد ده مثقال در یکمن آب
خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه مثقال شکر بقوام آورند و هر روز ده مثقال آن را با آب مدرات حیض
و بول بنوشند و هرگاه طبع یابس باشد با گل سرخ و محموده مشوی و غاریقون بنوشند **شراب ریشاطوره** از
اقسام خواص جهة امراض بارده است بغایت نافع و مقوی حرارت غریزی چهار هزار مثقال آب انگور صاف را با آتش نرم بجوشانند
و کف بگیرند و هزار مثقال عسل اضافه نموده بجوشانند تا بنصف رسد هیل فلفل کبابه قرنفل دارفلفل از هر یک پنج
مثقال زرنباد سادج در پارچه بسته در اول طبخ ببندند و تا آخر بجوشد و بعد از نرم شدن پارچه را افشرده بیندازند
و سه مثقال زعفران در آن حل کرده در شیشها کنند و سر شیشه را محکم کرده تا چهل روز در آفتاب بگذارند و هرچند
کهنه شود قوی تر میگردد **شربت افسنتین کبیر** موافق نسخه قرابادین مقوی معده و مفتح سده و مسهل صفرا و مقوی
اعصاب و دماغ و جگرست افسنتین رومی چهار مثقال غاریقون مثل آن گل سرخ هشت مثقال صبر زرد دو مثقال
دو مثقال انیسون مثل آن مصطکی تخم کرفس رازیانه انیسون سنبل الطیب اسارون سادج هندی هر یک یک مثقال نعناع
اصل السوس سه مثقال بیخ کرفس رازیانه دو مثقال فو زعفران هر یک یک مثقال و نیم در هشت رطل شراب بجوشانند
تا بنصف رسد و با یک رطل و نیم عسل بقوام آورند و اگر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند میتوان **نوعی دیگر**
که صغیر گویند جهة مالیخولیای مراقی و ضعف معده که از برودت باشد و سوء القنیه بغایت ازموده است افسنتین ده مثقال
گل سرخ بیست مثقال ترید چهار مثقال غاریقون چهار مثقال سنبل الطیب دو مثقال در چهارصد مثقال آب بجوشانند
تا بنصف رسد و با صد و بیست مثقال شکر بقوام آورند و اگر ترید را هفت مثقال و سنبل الطیب چهار مثقال
کنند قوی تر خواهد بود و حقیر تجربه نموده **نوعی دیگر** از مجربات حقیر جهة ضعف معده و جگر که با یبوست طبع و حرارت
مزاج باشد بغایت نافع است افسنتین ده مثقال گل سرخ چهار مثقال تمر هندی ده مثقال ترنجبین سی مثقال جوشانیده

صاف نموده

صاف نموده بنوشند و مجموع یک شربت است **شربت ابریشم** جهة تقویت دل و اعضای رئیسه و دفع خفقان بارد و وسواس
و توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا بسیار نافع است موافق نسخه قدما ابریشم خام که عبارت از پیله است نه ابریشم متعارف
که بعرف اطبا آن حریر است سیصد مثقال را دو یک شبانه روز در یک هزار و پانصد مثقال آب که آهن تافته چند بار در آن اطفا کرده
باشند بخیسانند پس بجوشانند تا بثلث رسد و ابریشم را افشرده بیرون آورند و بیست و پنج مثقال گاوزبان و پانزده
مثقال بادرنجبویه را علیحده در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و آب آنرا اضافه آب ابریشم کنند و با سیصد مثقال
شکر بقوام آورند عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک یک مثقال و نیم و ورق نقره مروارید مصطکی از هر یک دو مثقال
در آن حل کنند و بعضی بجای پیله حریر کرده اند و اگر پیله کنند باید که کشاده و کرم ابریشم را بیرون کرده که با قلیا بجوشد
شربت ابریشم که معمول متاخرین است موافق نسخه مرحوم مغفور حکیم محمد باقر قمی منافع اکثر امراض و در دفع مواد سوداوی
و خفقان و تقویت دل و اعضای رئیسه و معده و اقسام مالیخولیا و توحش هم بغایت موثر است ابریشم حریر سیصد
مثقال را سه روز در عرق گاوزبان و عرق بید مشک و عرق شاهتره و گلاب از هر یک یکمن تبریز که ششصد مثقال باشد
و آب سیب شیرین و آب امرود شیرین و آب انار شیرین و آب به شیرین هر یک دویست مثقال بخیسانند و بعد از آن
بجوشانند تا بربع رسد و درونج جوشیده مصطکی سنبل هندی جوزبوا بسباسه زعفران از هر یک یک مثقال
هیل قرنفل عود سادج هندی از هر یک یک مثقال و نیم دارچینی سه مثقال همه را کوبیده در پارچه بسته در آن اندازند و بجوشانند
و بعد از آن صاف کرده بربع رسد ابریشم و ادویه را افشرده اضافه کرده با ششصد مثقال شکر سفید و دویست مثقال
عسل بقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک یک مثقال و ورق نقره سه مثقال مشک نیم مثقال در آن حل کنند و اگر
قوی تر خواهند مصطکی زعفران درونج بهمن قرنفل عود هیل صندل زرد از هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته اضافه
نمایند و بعضی شکر را هزار و دویست مثقال و عسل را سیصد مثقال میکنند و زعفران را نمی جوشانند بلکه بعد از
قوام در آن حل میکنند و این انسب است چه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میشود **شربت فواکه معتدل** معمول
متاخرین است مقوی اعضا و سایر قوی و جهة قی و ضعف احشا نافع است آب انار ترش و شیرین از هر یک
یکجزو و آب زعرور و کرکوبج تا آب زرشک هر یک نیم جزو با ثلث آنها شکر سفید بقوام آورند و بعضی یکجزو آب انگور را
اضافه میکنند و آن انسب است و اگر آب انگور را علیحده بجوشانند تا ثلث رفته ثلثان بماند اولی است **شربت فواکه شیرین**

جهت تقویت احشا و ناقهین و صاحبان لینت طبع و جهت صاحب سعال موافق است آب میوه‌های شیرین را اگر مذکور شد با
ثلثان شکر بقوام آورند **شربت فواکه ترش** قابض‌تر از فواکه شیرین است و در منافع مثل آن و صاحب سعال را موافق نیست
و علاج بدستور سابق است که آب میوه‌های ترش ترتیب دهند و هر یک از این شربتها را موافق حال هر شخص تقویت باده
مناسب میتوان نمود که ادویه مناسبه را کوفته و در پارچه بسته در آن بجوشانند **شربت عود ترش** معمول متاخرین مقوی
معده و اعضاء رئیسه و جهت دفع غثیان و بدی هاضمه و بخارات محرقه نافع است آب سیب شیرین و ترش آب انار ترش
و شیرین آب لیمو از هر یک صد و پنجاه مثقال با سیصد مثقال قند بقوام آورند و عود قماری صندل سفید گل سرخ
قرنفل مصطکی سنبل الطیب لسان الثور بسباسه بادرنجبویه بادرنج مشک عنبر ورق طلا و نقره در آن حل کنند **شربت
تریاقی** که پادزهر سموم و گزیدن افعی است و جهت کرب و خفقان و غثیان و بر انگیختن اشتها مجرب است منقول از تذکره
آب زرشک آب سیب شیرین هر یک سیصد مثقال آب لیمو آب نارنج هر یک صد و پنجاه مثقال اضافه نمایند در وقت
در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است **شربت هندی** منقول از ترجمه باهر و سست جهت درد گرده و مثانه و
رحم و جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث الدم و دبور و فواق و خفقان و قرحه امعاء و تبهای دایره و
گزیدن هوام و درد کمر و مفاصل مجرب دانسته اند انجیر زرد و رازیانه هر یک صد و پنجاه مثقال و یک شبانروز
در سه وزن آن آب بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث رسد و بعد از آن صاف نمایند و با شیره گل سرخ تازه سیصد
مثقال قند سفید ششصد مثقال بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد در سیصد و پنجاه مثقال ریوند
چینی که بگلاب تر کرده باشند و پانزده مثقال روغن کره گاوی چرب نموده در آن حل کنند دوازده مثقال
تا بیست مثقال استعمال نمایند **شربت صندل** جهت تقویت معده و رفع اسهال و سیلان خون و ضعف دل
و جگر حار بیست مثقال صندل سفید را نیمکوب کرده در نیم رطل گلاب دو شبانروز خیسانیده صاف
نمایند و جرم صندل را در آب بجوشانند تا بقیه قوت آن آب دهد پس صاف نموده با گلاب سابق و یک رطل شکر بقوام
آورند و اگر قابض‌تر خواهند یک وقیه ناردانه ترش را در آن خیسانیده و صاف نمایند و بعد از آن بقوام آورند
و اگر قسم ترش آن را خواهند بجای گلاب در سرکه و یا آب لیمو بخیسانند و در شربت صندلین صندل سرخ و سفید
با آن ضم کنند و آن قابض‌تر میشود **شربت اجاص** منقول از حاوی جهت درد سر و تبهای حاره و یرقان نافع و مسهل

صفرا است

صفرا است آلو بخارا را در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده شکر بقدری که خوش طعم کند
اضافه نموده بقوام آورند و اگر قدری از مجموعه مشوی اضافه نمایند قوی الفعل میشود **شربت تمر هندی**
بدستور شربت اجاص است **شربت مورد** جهت سرفه و قرحه ریه و اسهال و اقسام بواسیر و قطع سیلان و تقویت
معده و امعا نافع است تخم مورد را با چهار مثل آن آب بجوشانند بعد از خیسانیدن و نیمکوب کردن آن تا بربع
برسد و با وزن ادویه شکر بقوام آورند **شربت قابض** از تالیف ابوی جهت اسهال و زلق امعا مجرب است خصوصا
هرگاه با سفوف قابضه بنوشند آب به آب امرود آب سیب از هر یک رطلی گرفته سی مثقال تخم مورد را در آن خیسانیده
بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر اسهال بلغمی باشد در حین جوشانیدن عود هندی
سنبل الطیب مصطکی مسک از هر یک دو مثقال در پارچه بسته در آن بجوشانند **شربت مسهل** از تالیف
حقیر جهت امراض بارده و ضعف معده و دماغ و تنقیه سده و امراض سوداوی و تجاربه نافع است و بهترین مسهلات است
گل سرخ سنای مکی هر یک ده مثقال بنفشه بیست مثقال تربد سفید غاریقون افسنتین از هر یک پنج مثقال
تخم کشوث اسطوخودوس مصطکی هر یک سه مثقال سنبل الطیب دو مثقال عناب سپستان هر یک
سی عدد در چهار صد مثقال آب یک روز خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه مثقال ترنجبین
شکر بالمناصفه بقوام آورند از پنج تا ده مثقال استعمال نمایند **شربت کشوث** که در اصفهان بسیار شهرت
دارد مفتح سده و ملین طبع و مقوی جگر و معده و جهت تبهای مرکبه و سوء القنیه مفید است تخم کشوث را زیانه تخم کاسنی
گل کشوث تخم خیار تخم خربزه کرمک هر یک سه مثقال پوست بیخ کاسنی بیخ رازیانه گل سرخ انیسون هر یک دو مثقال
جوشانیده با نود مثقال شکر یا با شیرخشت بقوام آورند و نه تا ده مثقال با شیرهای تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی و
امثال آن بنوشند **شربت دینار** معمول متاخرین جهت امراض جگر و سده ماساریقا و تبهای مرکبه نافع و قریب الاعتدال است تخم کاسنی
بیخ کاسنی گل سرخ ریوند تخم کشوث یکروز خیسانیده پس بجوشانند و با دو رطل شکر بقوام آورند **نوع دیگر که**
جهت حرارت جگر و دفع عفونت اخلاط نافع است تخم کاسنی زرشک بیخ از صندل سفید ملک معسول اصل السوس
تخم کشوث گل سرخ کوبیده در عرق کاسنی یا آب آن بخیسانند پس جوشانیده صاف نمایند و با شکر بقوام آورند و اگر
ریوند اضافه کنند قوی‌تر میگردد **شربت غوره** جهت حرارت معده و ضعف معده و دفع صفرا معده و دردهای گرم

در دفع سموم و تسکین تشنگی و تقویت احشاء آن نان ابستن مفیدات دو رطل آب غوره را بجوشانند تا بنصف
رسد و یکشب بگذارند و روز دیگر با دو مثقال قرنفل بجوشانند تا بوی او را بردارد و با رطلی شکر بقوام آورند **شراب**
سلیمونیه از تالیف قدماست مقوی معده و رافع خفقانست و منافع او در امراض بارده نهایتی ندارد پوست
ترنج رطلی زرنباد و بکوفته قرنفل دو مثقال عود یک مثقال نیمکوب کرده در پنج رطل شراب سه شبانروز بخیسانند و با سه
رطل شکر سفید و دو مثقال مصطکی و نیم مثقال زعفران و دو دانک مشک بجوشانند تا مایل بقوام شود پس
صاف نموده استعمال نمایند **شراب میبه** جهة تقویت معده و اسهال مزمن و درد جگر و قی و غثیان و فواق و تشنگی
نافع است منقول از جامع امین الدوله آب به ترش ده رطل آب سیب ترش یک رطل بجوشانند تا بنصف رسد با یک رطل
شراب کهنه بجوشانند تا غلیظ شود و کف بگیرند و عود و زعفران و مصطکی و بسباسه و سنبل الطیب قرنفل جوز
بوا هیل قاقله کبار دارچینی زنجبیل مشک سک سابین اضافه نمایند **ماء العسل** جهة امراض بارده عصبانی و
نافع و منضج بلغم غلیظ و مفتح سده است یکجزو عسل صاف را با شش جزو آب باتش نرم بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد
و یا آنرا هر یک رطل عسل دو مثقال فلفل را کوبیده در پارچه بسته در آن بجوشانند **شراب العسل** جهة معده و جگر
سرد و امراض عصبانی نافع است ده رطل عسل را با شش رطل آب و سنبل الطیب و مصطکی و دارچینی و قاقله و عود
و هیل و جوز بوا و دار فلفل و قرنفل هر یک دو مثقال بجوشانند تا بقوام رسد پس صاف نموده استعمال نمایند **ربوبها**
شرط است که آب انچیزی که مقصود باشد چندان بجوشانند که بربع و ثلث رسد و مجموع آن قابض تر از اشربها
و اگر در بعضی شیرینی اضافه کنند باید که قدر قلیلی باشد **رب جوز** جهة رفع قی و غرغره آن جهة خناق و درد گلو
نافع است آب پوست گردکان تازه را بجوشانند تا ثلث بماند و با مثل آن عسل و خمران مثلث بجوشانند تا ثلث
بماند و بکوفته مرصافی ده و نیم وقیه زعفران و نیم وقیه شب یمانی اضافه نمایند و اگر ساده او را ترتیب دهند مثلث فقط
کافی است **رب خشخاش** از تالیف قدماست جهة نزلات بغایت نافع است دویست عدد خشخاش را با تخم کوبیده
یکشبانروز در هفتصد مثقال آب بخیسانند و بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و پنجاه مثقال شکر
یا عسل یا مثلث بقوام آورند که بطریق لعوق گردد و اقاقیا زعفران صمغ عصاره لحیة التیس هر یک درهمی کوبیده
و بیخته مخلوط کنند **باب ششم در مربیات که انگبینات نامند** و صفت بعضی از آنها **مربای شقاقل** مهیج و مسمن

بدن و مقوی اعصاب و گرده است شقاقل تازه که پوست او را خراشیده باشند در آب آهک صاف کرده که بقدر
تندی داشته باشد روز یا دو بگذارند و یکشبانروز بخیسانند و با آب بجوشانند تا بجوش آید تا اثر آهک نماند بعد از آن در
آب تازه طبخ دهند تا نرم و پخته شود و عسل را بقوام آورده و شقاقل را با عسل چند جوش دهند که جذب عسل کند
و عسل انعقاد یابد که شقاقل را بجوشانند و باین دستور است مربای کدو و پوست هندوانه و زردک باز آید هر صد
شقاقل دارچینی زنجبیل قرنفل هیل جوزبوا از هر یک سه مثقال مشک یک دانگ کوفته و بیخته اضافه نمایند **مربای**
سیب مقوی معده و دل است و جهة نیکو کردن بوی دهان موثر **مربای به** در منافع مثل اوست و در تقویت معده
قویتر **مربای بالنک** جهة سینه و حلق و تقویت معده موثر است خصوصا چون با پوست بپرورند و ترتیب هندوانه و طریق
ساختن هر یک آنست که سیب و به را از پوست و تخم و بالنگ را از پرشحم پاک کرده بقدر انگشتی ریزه کرده طبخ نمایند تا پخته
گردد و از آب بیرون آورده عسل و شکر را با آب به بقوام آورند و بعد از آن جرم هر یک را با آن چندان بجوشانند که
رطوبت آب در جرم هیچ یک نماند **مربای نارنج و لیمو** جهة قطع صفرا و تقویت معده حار و دل نافع است پوست بیرون هم
یکرا خراشیده باد انرا کشیده انها را بیرون آورده در آب بجوشانند تا تلخی که داشته باشد زایل شود و نرم گردد پس با عسل
و شکر بدستوری که گذشت بجوشانند **مربای زنجبیل** که زنجبیل پرورده گویند جهة تقویت باه و گرده
و مثانه و هضم طعام و معده بارده و تپ بلغمی و سوداوی نافع و مقدر بول است زنجبیل را بیست روز در آب بخیسانند
و خشک کرده با آب و اندک عسل بجوشانند تا نرم شود پس ریزه کرده عسل کف گرفته بران چند بریزند که او را بپوشد
و بگذارند تا مزاج بگیرد **مربای هلیله** مقوی معده و هاضمه و مجفف رطوبت معده و ملین طبع و جهة ضعف جگر
و دماغ و ریاح بواسیر و سوداوی که از احتراق بلغم بهم رسیده باشد نافع است صد عدد هلیله کابلی بزرگ دانه را
در آب بقدری که او را بپوشاند بخیسانند و پنجاه درهم خاکستر چوب تاک بران بریزند و هر روز یکبار و هر سه روز
یکبار آب و خاکستر را تغییر دهند و بعد از ده روز هلیله را بشویند و با قدری آب که او را بپوشاند و یک کف جو مقشر
چندان بجوشانند که جو پخته شود پس بیرون آورده از آب خشک کنند و از جو پاک سازند و با سیخی درست سوراخ
هر عدد را کرده با عسل کف گرفته بقدر فرو رفتن آن در ظرفی کنند و بیست روز بگذارند و عسل را تغییر دهند
و چند جوش باید داد تا خاطر جمع شود که دیگر رطوبتی که از آب برداشته بود در آن نمانده است بعد از آن عسل

کف کرفته بقدری که اورا بپوشاند در ظرفی نکاه دارد واکر خواهند که قوی‌تر کردد باداَم مرصد عدد هلیله از هر یک

ادویه که در مربای شقاقل مذکور شد یک وقیه اضافه نمایند **ورد مربای عسلی** اورا بفارسی کل انکبین کویند

ومعرب اورا جلنجبین است وشکری اورا بفارسی کل شکر وکلقند کویند وبعربی جلنجبین شکری وقوه کل انکبین

تا چهار سال وکلقند تا دو سال باقی است وعسلی در دوم کرم وخشک وشکری در دوم کرم وپیوسته معتدل

وهر دو مقوی دماغ ومعده ومجفف رطوبت غریبه معده وبعد از غذا مانع صعود بخارات بدماغ اند وعسلی جهت

مبرودین وفضول بارده اوقی وجهة درد مفاصل ونقرس وفالج ولقوه وتفتیت سنک کرده ومثانه وعسر البول

وبار یع اوزین جهة تحلیل ریاح غلیظه ودرد کمر وهضم طعام نافع چون اورا با تربد وتخم کرفس جوشانیده و

صاف نمایند ومکرر بنوشند جهة ازالة لقوه وفالج واسترخاء لسان وابتداء مفاصل مجرب دانسته اند وشکری

او جهة محرورین ویابس المزاج اوفق وجهة ابتداء وسواس وجنون نافع است وچون کلقند را با مثل ان اسطوخودوس

بالسویه وازمربای بنفشه نصف کلقند ممزوج نموده مداومت نمایند جهة ازالة امراض کهنه بخار وضعف باصره

ودرد سر وشقیقه واخلاط سوخته ورفع سده مجرب میدانند وچون با تمر هندی وعناب بجوشانند جهة

ازالة سده بغایت مفید است وهر دو وشم کلقند را چون بجوشانند وصاف نمایند نایب مناب شربت ورد کردد

وکویند مضر جکر ومورث تشنکی است ومصلح او خشخاش وقدر شربت در طبیخ تا چهارده مثقال واز جرش

چهار مثقال است وطبیخ او باید شش مثل اواب باشد تا بثلث رسد ضرر او بجکر خلاف قیاس ومجربات **صفراء**

کل سرخ را از اقماع پاک کرده بدست چندان بفشارند که خوب بر هم شود وبا قند بسایند وتا سه روز هر روز صبح

شام بر هم زنند وبعد از ان چهل روز در افتاب بکذارند وهر کاه شکر کم کند اضافه نمایند وباید وزن شکر کل

مساوی باشد وعسلی را باید بوزن کل عسل کف کرفته اضافه نموده در افتاب کذاشت **مربای زردک** جهة

تصفیه صوت وتنقیه ریه ومنع نزلات وسرفه وضعف معده وجکر وبدی هضم واستسقا وضعف باه

بی عدیل است زردک را ریزه کرده بجوشانند تا مهرا شود وعسل اضافه نموده بجوشانند تا اب زردک جوشیده

بقوام رسد پس بازای هر یک صد مثقال از این ادویه را کوفته وبیخته اضافه نمایند عود قماری قرنفل دارچینی هیل

جوز بوا زرنباد کبابه از هر یک نیم مثقال **مربای بنفشه** بفارسی خیری بنفشه کویند مسهل صفرا وملین طبع وجهة

حضرت

خشونت حلق وسرفه حار وترطیب دماغ والات نفس ولهیبهای حار وحرقة البول ونزلات نافع است بنفشه تازه را از اقماع وساق

پاک کرده با نصف وزن ان شکر کوبیده در افتاب چند روز بکذارند وهر روز بر هم زنند واکر شکر کم کند قدری اضافه

نمایند واکر بنفشه نباشد بنفشه خشک پاک کرده را در ابی که در ان بنفشه را چند جوش داده باشند بکرو بخیسانند

با مثل ان شکر مخلوط نموده در افتاب بکذارند قدر شربت ازپنج مثقال تا ده مثقال است واکر کل بیر وبید مشک وسایر

شکوفه‌ها را بدستور مربا سازند هر یک را منافع خاص است که در اصل ان چیز مذکور است **مربای پسته** که از پوست بیرون

پسته بدستور مربای بالنک ترتیب دهند بغایت مقوی دل ومعده وجکر ودماغ است وجهة امراض بارده مزمنه مفید **مربای جوز**

جهة تقویت باه وتجفیف رطوبت معده وتقویت جکر نافع است کردکان تازه را که پوست اندرون صلب نشده باشد از پوست

پاک کنند واکر صلب شده باشد از دو پوست بیرون کرده با عسل شهد چند جوش دهند وبکذارند وبعد از سه روز مطلا

کنند وهر کاه رطوبت کردکان در عسل حل کرده باشد با عسل تازه بدستور بجوشانند **مربای بادام** که جهة خشونت سینه وریه

نافع است بدستور مربای جوز ترتیب دهند وبعضی بادام تازه را در روغن تازه بجوشانند وبعد از سه روز از روغن

بیرون کرده با عسل پرورده میکنند **اما اقسام حلوای اردو روغن دار** سنکین وغلیظ ودیر هضم میباشد ومولد خلط

سودای ودیر خصوصا در محرورین وانچه بارد وبی روغن باشد الطف وانفع است وقریب الفعل با انچه

از او ترتیب دهند وتفصیل مجموع ان متعذر است واکتفا ببعضی کرده میشود که دستوری باشد جهة ساختن

غیر مذکور **حلوای شکرپاره** مولد خون متین وملین سینه وموافق سوداوی که از بلغم متکون شده باشد ومسمن بدن

ومضر جکر حار است ارد کندم بسیار نرم را با روغن باتش نرم بریان کرده شکر ابقوام اورده اندک اندک در ان ریزند

وبر هم زنند تا منعقد کردد **حلوای کرانکبین** مایل باعتدال والطف ترین حلویات وجهة سرفه وخشونت حلق وپیوسته طبع

وسریع الانحدار است سرجوی کرانکبین صاف کرده با بیضه شکر خام با قدری اب بجوشانند وکف سفید بیضه برآورده

کف بکیرند وچون بانتهاء قوام رسد قدری از کف بیضه بران زنند تا خوب سفید شود وبعد از قوام تمام کرچون انچه کذا

راسر کرده باشند با اندک حرکتی شکسته شود در اینوقت مغز پسته بوداده ونارجیل واشال ان بقدر حاجت اضافه نمایند

حلوای سوهان موافق محرورین وکثیر الغذا ومولد خون غلیظ وجهة درد کمر وتقویت اعصاب نافع است کندم را در اب

چندان بخیسانند که نم بردارد پس در کیسه کرده در افتاب بکذارند وهر روز قدری اب بران بپاشند تا شروع کند بسبز شدن

پس در افتاب خشک کرده ارد کنند و یا با نصف و یا با مساوی او ارد کنند مخلوط نمایند و ابرا بجوش اورده اندک اندک
بر هم زنند و بجوشانند تا ارد طبخ تمام یافته بسیار غلیظ گردد پس قدری روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند
و بعد از جذب روغن بشیرهٔ شکر یا دوشاب انگوری بقدری شیرینی که مقصود باشد اضافه نموده چندان بجوشانند
که روغن جذب کرده و اشروع برفع کردن نمایند بعد از ان مغز پسته و کدو کاهو و نارجیل و دارچینی و زنجبیل و هیل
و جوز بوا و قرنفل و فلفل از هر یک بقدری اضافه نمایند که بذائقه موافق اید **ترحلوا** انچه از نشاسته ترتیب دهند بوانفع
سینه و حلق و ترجمهٔ امعا و ترطیب اعضا و جهة سل و سرفه و نفث الدم نافع است نشاسته را با اب بجوشانند تا غلیظ
شود و طبخ تمام یابد و شکر صاف کرده اضافه نمایند و بعد از انکه قریب بانعقاد شود قدری روغن بادام شیرین و مغز تخم
کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و انچه از خرفه ترتیب دهند جهة امراض مذکوره بدستور نافع و سرد تر از قسم سابق است
تخم خرفه را شیرهٔ غلیظی گرفته با نشاسته بالمناصفه بجوشانند و شکر در روغن بدستور اضافه نمایند و چندان
بجوشانند که روغن جذب کرده و اشروع برفع کنند و انچه از برنج ترتیب دهند قابض و مقوی بدن و مولد خون صالح است
بجای نشاسته شیرهٔ برنج کنند یا برنج را چندان بجوشانند که حل گردد و بدستور شکر و روغن اضافه نمایند و بعد
طبخ دهند تا منعقد گردد و قدری زعفران داخل کنند و اگر در ان و در حلوای نشاسته دارچینی مخلوط نمایند
مستغنی تر از دارچینی خواهد بود **حلوای سیب و به** که مقوی معده و جگر و دل و مولد خلط صالح و معتدل
الکیفیة اند هر یک از انها که خواهند بعد از پاک کردن از پوست و تخم بکوبند و طبخ نمایند تا مهرا شود و اب انرا بسوزد و اگر
قدری گلاب با ان اضافه نمایند بهتر است و عسل کف گرفته یا شکر بقوام امده را بقدری که شیرینی او مطلوب باشد اضافه
نمایند و طبخ دهند تا منعقد گردد و مغز پسته بوداده بقدر احتیاج مخلوط نمایند **حلوای نارنج و حلوای بالنگ**
نیز گویند بهترین حلویات و مقوی احشا و موافق محرورین است پوست بالنگ خشک را بعد از گرفتن پوست بیرون و
رفع تلخی ان که قدری در اب جوشانیده باشند نرم بکوبند و بدستور حلوای سیب با شکر بقوام اورند و قدری اب
نارنج کم او را ترش کند اضافه نمایند و بعد از جذب ترشی مغز پسته بوداده با و مخلوط کنند و اگر بجای اب نارنج اب لیمو یا اب
ترنج کنند پسندیده است و اگر قدری از پوست نارنج کم شیرین که رسیده باشد ملحق سازند الذ و انسب و انفع خواهد
بود و اگر بجای اب بالنگ زردک را مقشر کرده بدستور بعمل اورند در تقویت باه قوی تر از حلوای سیب و نارنج است **وطرقی**

بوداده مغز پسته و بادام جهة حلویات انست که با سبوس کنند و در دیگی کرده بر اتش و بسرعت بر هم زنند که مغزها افسرده
و بو برداشته اورند پس از سبوس پاک کرده استعمال نمایند **فالوذج** معرب پالوده فارسی است از حلوای نشاسته اعدل و پر
منافع مثل انست و مقوی معده سرد و مرطوب بیرا ست نشاسته را با قدری شکر تا مایل بشیرینی گردد چندان بجوشانند که بقوام
سرد شود بسته گردد پس در طبقی کرده بعد از بسته شدن بکارد ریزه کنند و با شربت قند و عسل بجای اب جهة استعمال
نمایند **فوفل** که بعربی مهلبیه نامند کثیر الغذا و مبهی و مسمن بدن و مقوی گرده و جهة خشونت حلق و سرفه و طول عمر و تولد
منی و یبوست طبع نافع و مسدد و مضر جگر ضعیف و در معده سرد و بطئی الهضم است ارد برنج را با اب و شیر یا لبنا صمغ
چندان بجوشانند که مهرا شود و شکر بقدر حاجت اضافه نمایند و طبخ دهند تا بسته گردد **صنعت حلوای مشهور به**
یخ اندر بهشت سریع الانحدار و کثیر الغذا و لطیف و موافق اکثر امزجه و جهة ناقهین و ضعیف الاحشا مفید است
برنج کوبیده اندک بوداده را در پاتیل کرده قند سفید را در اندک ابی حل نموده با شصت مثقال مجموع اب بعد و به
مشک در پاتیل کرده با اتش نرم بجوشانند تا بقوام اید و تشود **باب هفتم در لعوقات** لعوق با بین معجون و شربت که در
عوام الکشتیچه گویند و اندک اندک بلیسند که روی با کثر مخصوص لانه نتقس بالتدریج اثر او در حین مرور بحلق و قصبه
ریه برسد و جبرئیل بن بختیشوع گوید که از اختراع جالینوس است اما در قرابادین یونانی احدی مشاهده نموده و از نیکه معجون
حب القطن اگر از تالیف جالینوس است متاخرین لعوق میشود که از جالینوس باشد **لعوق طباشیر** منقول از کامل جهة سرفه تر
و سل صمغ عربی کتیرا قلم کتیرا از هر یک شش مثقال نشاسته کتیرا هلیله ده مثقال طباشیر چهار مثقال نبات سفید شش مثقال
مغز تخم خیار حب الصنوبر کتیرا از هر یک هفت مثقال نرم سائیده بروغن بادام چرب کرده با مساوی ادویه عسل کف گرفته کم
بسیار که بقوام اورده باشد سرشته و با شیر الاغ استعمال نمایند **نسخه** جهة حرارة مفرط و خشونت که باثل باشد
صمغ عربی نشاسته خشخاش سفید از هر یک بیست مثقال مغز تخم کدو مغز تخم خیارین از هر یک ده مثقال طباشیر چهار مثقال
تخم خیاری تخم خطمی از هر یک سه مثقال نرم سائیده با روغن بادام شیرین و عسل یا دوشاب انگوری یا شیره ترنجبین
بقدر حاجت لعوق کنند تحقیر این ادویه را اضافه نموده انفع یافته کثیرا رب السوس گل سرخ مغز تخم هندوانه **لعوق صبیان**
جهة حرارت و خشونت گلوی اطفال و سرفه با شیر مرضعه یا شیر الاغ بنوشند رب السوس کتیرا صمغ عربی فانید از هر یک چهار
مثقال مغز بادام ده مثقال با روغن بادام و جلاب لعوق سازند **لعوق صنوبر** که حقیر مکرر تجربه نموده جهة سرفه کهنه و

حب القطن نام دوایست اند دلیل اختراع لعوق
مع

وضیق النفس و کرفتکی اواز و خفقان رطوبی و ربو بغایت ازموده است حلبه را خیسانیده مقشر کنند بعد از ان
کوبیده شیره کرفته بادوشاب انکوری یا عسل شهد بجوشانند تا غلیظ شود تحساوی حلبه مغز جلغوزه مقشر را
بسیار نرم کوبیده مخلوط کرده چند جوش داده بعد از ان استعمال نمایند **لعوق خشخاش** از مجربات ابوی تعالی جهة نزلات
بعید المثل است تخم خطمی بهدانه اصل السوس درد و بیست و پنجاه مثقال اب خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد و با
صد و بیست مثقال نبات بقوام اورده خشخاش سفید و سیاه مغز بادام بهر صمغ عربی کثیرا نرم صلایه کرده مخلوط
کنند **لعوق حلبه** جهة ضیق النفس و ربو و سعال مزمن بغایت نافع است حلبه مویز بیدانه بنفشه جو مقشر بهدانه کاکاو
جوشانیده اب انرا با عسل بقوام اورند و مغز تخم کدو و مغز جلغوزه تخم رازیانه کوفته اضافه نمایند و پنج مثقال از ان با ماء
الشعیر بنوشند **لعوق الحرمل** جهة ضیق النفس و سرفه رطوبی بعید المثل است تخم کتان حرمل با لسویه با عسل لعوق کنند و
مداومت نمایند **لعوق حب القطن** جهة بحوحه و رطوبت حنجره بغایت نافع است از مجربات ابوی مغز دانه پنبه مغز جلغوزه حلبه
تخم کتان با عسل و یا دوشاب انکوری لعوق کنند **لعوق التین** انجیر زرد را بجوشانند تا مهرا شود دو اب و زا یاد و شاب
انکوری بقوام اورند مغز جلغوزه مغز پسته بادام تلخ مقشر تخم انجره تخم رازیانه کوسنه حلبه مغز دانه پنبه حب القلقل
نرم سائیده بروغن بادام تلخ چرب کرده لعوق بسازند در رفع ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو بلغمی بغایت نافع است **لعوق
عنصل** جهة ربو و ضیق النفس بارد و بلغم غلیظ لزج بغایت مفید است فراسیون پیاز عنصل مشوی من کل واحد
ده مثقال بیخ سوسن کبود با عسل لعوق نمایند و با ابی که حاشا یا زوفا یا جبلی یا برجاسف جوشانده باشند
استعمال نمایند **لعوق بنفشه** جهة سرفه و قولنج و دمی و صفراوی بسیار موثر است بنفشه مویز بیدانه عناب سپستان
جوشانیده اب ورا الیم رطل شکر سفید و نیم مثقال عسل خیار شنبر و سی مثقال روغن بادام شیرین بقوام
اورده سی مثقال بنفشه سائیده اضافه نمایند و از پنج مثقال تا هفت مثقال استعمال نمایند **لعوق خیار شنبر**
جهة ذات الجنب و ذات الریه بغایت نافع است و بدستور جهة سرفه و نزلات مفید فلوس خیار شنبر و نبات
سفید را در اب حل کرده صاف نمایند و با روغن بادام ممزوج کنند و کثیرا و صمغ فادسی که صمغ الو باشد
اردبا قلا مغز بادام شیرین را اضافه نمایند **لعوق** جهة منع انصباب نزله بسینه بعید المثل است بزر البنج حب
الصنوبر برصاف با مثل چهل مثقال لعوق کنند و صبح و شام از ان یکمثقال بنوشند **تریاق نفخ لرا** از مخرجات

فقیر

فقیر در منع ریختن مواد نزله در جمیع سرفه مجربست تخم کاهو بزر البنج پوست خشخاش یکده سی مثقال خشخاش سفید
کلکاو زبان تخم سود دکشنیز خشک یکده مثقال اسطوخودوس پنج مثقال خیسانیده بجوشانند و با مثلث چهار
صد و پنجاه مثقال و نبات سیصد مثقال بقوام اورده این ادویه را داخل نمایند گل سرخ کشنیز خشک رب
سوس نشاسته صمغ عربی کثیرا مصاف یکده پنج مثقال بسیار نرم باید سائید قدر شربتش سه مثقال **لعوق
خشخاش** که متداول اطباست جهة نزلات حاره رقیقه و خشونت حلق نافع است خشخاش سفید نشاسته
کثیرا صمغ عربی مغز تخم کدو مغز دانه به با جلاب لعوق کنند **لعوق زوفا** جهة امراض بارده سینه و
امتلاء عصب و بحر و بلغم لزج بسیار موثر است زوفای خشک انیسون رازیانه پرسیاوشان
اصل سوس بیخ سوسن کبود قرطم حلبه مویز بیدانه انجیر تربد سفید تخم کتان در اب بقدر
شش وزن ادویه بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده با مثل ان عسل بقوام اورند و علک البطم
و راتیانج را در ان حل کنند **لعوق حب القطن** جالینوسی که در تقویت باه بغایت قوتست و در
معاجین مذکور شد **لعوق کرنب** جهة سرفه رطوبی و خشونت حلق و ربو و کرفتکی اواز
و تنقیه دماغ از بلغم غلیظ نافع است و قدر شربتش سه مثقال و قوتش تا چهار سال باقی
است آب کرنب را که در اصفهان کلم قمری نامند افشرده بجوشانند تا بنصف رسد و بادو
چندان آن شکر بقوام اورند و بازای هر رطلی از شکر هر یک از مصطکی و کندر و صمغ عربی
کثیرا راتیانج پنج درهم در ان حل کنند **لعوق الورد** منقول از جامع امین الدوله جهة تبهای
حاره و قی کردن خون و ذات الجنب صفراوی و دموی و درد سینه و سل و سرفه مفید است
گل سرخ پاک کرده صمغ عربی نشاسته کثیرا خشخاش سفید و حضیر گل مختوم و کاه بدل آن گل سفید
داغستانی کرده و بسیار مجرب یافته طباشیر زعفران رب السوس نرم سائیده با دوشاب انکوری
لعوق بسازند **لعوق بارستانی** جهة تقویت معده و رفع قی ضعیف مجرب دانسته اند منقول
از جامع مذکور گل سرخ ارد سنجد پوست بیرون پسته انار دانه زرشک دانه دار سماق نعناع تخم مورد ده سه
رطل اب بجوشانند تا رطلی بماند پس صاف نموده با آب لیمو و اب غوره و اب به و اب تمر هندی و سرکه و شکر سفید بقوام اورند

باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و مقیئات و مسکّنات

اما مطبوخات مشتمل است بر منضجات و ملیّنات طبع و خلطی که در طریق تحجّر باشد و بر مسهلات و شرط است که بعد از
خیسانیدن برجوشانند و هر چه از ادویه تا لطخ داشته باشد مثل تخمها بیشتر بجوشانند و آنچه لعابی دار باشد
در اواخر های جوشانیدن اضافه نمایند مثل افتیمون و صمغ و هر یک در ادویه مفرده مذکور شده و در شرب
منضجات که مشتمل باشد بر تنضیج و ترقیق غلیظ و تفریق خلط منعقد از خلط صالح سودا و بحرانات
امراض مزمنه بیشتر محتاج اند و بحسب هر شخص و علت و فصل و سن و بلدی ترکیب باید نمود و بنابر این نسخه که درست
تواند بود ذکر میشود **منضج سودا و بلغم غلیظ** مویز بیدانه گل گاوزبان بادرنجبویه شکوفه غافث بسیاوشان
عناب سپستان گل بابونه پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه شاهتره زوفای خشک املهٔ مقشر شکاعی بادآورد
تخم کرفس رازیانه جوشانیده با گلقند ترنجبین شیرخشت که در آن حل و صاف کرده باشند بنوشند و باید قدر آب
سیصد مثقال باشد که بربع باز آید و اگر سودا از صفرای محترق باشد آلو بخارا پوست بیخ کاسنی بنفشه عنب الثعلب
پرسیاوشان شاهتره خشک شکوفه غافث عناب سپستان املهٔ مقشر تخم خیار تخم کاسنی گل گاوزبان گل
سرخ در سیصد مثقال آب بجوشانند تا بربع برسد و با ترنجبین و شیرخشت استعمال نمایند و هرگاه بلغم و
صفرا مرکب باشد زوفای خشک اصل السوس شکاعی بادآورد و آلوی بخارا پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی
عناب سپستان گل بابونه تخم کشوث انیسون عنب الثعلب بدستور جوشانیده با گلقند آفتابی سکنجبین
ساده بنوشند **مسهل سودا و بلغم** در منضج سودا سنای مکی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون بسفایج
تمر هندی تربد سفید خراشیده با روغن بادام چرب کرده اسطوخودوس اضافه نموده با فلوس خیارشنبر و روغن
بادام ترنجبین لاجورد مغسول شحم الحنظل ملح نفطی استعمال نمایند در اسهال سودای صفراوی پوست
هلیله زرد کابلی تمر هندی بنفشه افتیمون سنای مکی حجر ارمنی مغسول محموده مشوی خیارشنبر روغن
بادام شیرخشت کنند و در مسهل بلغم و صفرا ریوند چینی سنای مکی هلیله زرد کابلی تربد خراشیده تمر هندی
آلو بخارا و قنطوریون دقیق افسنتین رومی گل سرخ فقاح اذخر فلوس خیارشنبر روغن بادام غاریقون
سفید محموده مشوی داخل کنند مطبوخ مسهل سودا که حنین بن اسحق جهت زن صاحب سودا فرموده هلیله زرد

وسیاه

وسیاه و کابلی بسفایج با سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن سنای مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش
داده صاف نمایند و آلوی بخارا تمر هندی مویز بیدانه را با دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده بیست و
پنج مثقال از آن را با چهل مثقال از آب مضاف کرده اول و پانزده مثقال شکر سفید بنوشند **مطبوخ** خیارشنبر جهة
اخراج اخلاط حارّه منقول از کامل هلیله زرد آلو بخارا عناب مویز بیدانه تمر هندی گل سرخ گل نیلوفر بنفشه در سه
رطل آب بجوشانند تا رطل بماند و فلوس خیارشنبر از ده مثقال تا پانزده مثقال روغن بادام شیرین دو مثقال اضافه
نموده بنوشند **مطبوخ** افتیمون و غاریقون منقول از کامل جهة اخراج بلغم و سودا نافع است هلیله زرد کابلی و
سیاه پوست هلیله املهٔ مقشر مویز بیدانه آلوی بخارا اکلیل گاوزبان گیاه غافث بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج
تربد سفید محکوک در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رسد پس افتیمون اضافه نموده بجوشانند تا یک رطل
بماند و صاف کنند و غاریقون را در آن حل کرده بنوشند و باید غاریقون را با عسل سرشته باشند و جهة صاحب جنون و
مالیخولیا صبر سقوطری خربق سیاه اضافه کنند و جهة اخراج بلغم لزج بجای صبر و خربق شحم الحنظل کنند **نوع دیگر**
که قوی تر است از جامع امین الدوله هلیله کابلی و سیاه و بلیله املهٔ مقشر آلوی بخارا تمر هندی پاک کرده از الیاف
و دانه مویز بیدانه سنای مکی گل سرخ افسنتین گیاه غافث اگر نباشد شکوفه او و حویت شکاعی بادآورد اسطوخودوس
کمادریوس کمافیطوس گل گاوزبان بادرنجبویه سادج هندی قرنفل تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک انیسون رازیانه
بسفایج خربق سیاه تربد محکوک در شش رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و افتیمون اضافه نموده بعد از سرد شدن
کیسه افتیمون را بیفشارند و صاف کنند و غاریقون و صبر زرد ملح نفطی لاجورد مغسول شحم الحنظل شکر سفید
و مجموع را کوبیده در آن حل کنند و نیم کوب بنوشند و اگر خواهند که اخراج صفرا نیز کنند هلیله زرد داخل مطبوخ
و سقمونیای مشوی اضافه علول نمایند **مطبوخ زوفا** جهة ربو و ضیق النفس و سرفه نافع است عناب سپستان
مویز بیدانه انجیر زرد اصل السوس محکوک از پوست پرسیاوشان تخم خطمی تخم خبازی زوفای خشک بیخ سوسن
حلبه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال از آن را با بنفشه مربا یا لعوق خشخاش
یا معجون نفعی اضافه روغن بادام بنوشند **نوع دیگر** که جهة ذات الجنب و ذات الریه و درد سینه و سرفه نافع است
عناب سپستان انجیر زرد مویز بیدانه اصل السوس محکوک پرسیاوشان تخم خبازی تخم خطمی جو مقشر بد

چهار رطل آب بجوشانند تا بربع برسد پس صاف نموده هر روز نیم رطل را با روغن بادام بنوشند **مطبوخ اسطوخودوس**
منقول از تذکره جهة اخلاط سوداوی و محترقه و صلابات و وسواس و جنون و مالیخولیا و عرق النسا و مفاصل و
صاف کردن خون و کدورت فکر نافع است بسفایج مغز دانه قرطم عناب سپستان اسطوخودوس کل یا بونه
قنطوریون دقیق افتیمون سورنجان سفید با سه رطل ادویه آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بنوشند
و اگر با درد سر و تصاعد بخارات و یبوست دماغ باشد انجیر زرد کیلار و روغن بادام پرسیاوشان صعتر
اضافه کنند و اگر با ریاح غلیظه باشد یا ضعف در مجاری بول کاکنج افتالی بیفزایند **مطبوخ بسفایج** جهة
درد معده و ریاح بواسیر و صرع و امراض سوداوی مجرب عدیل است هر روز از سه مثقال تا پنج مثقال از آن
خیسانیده بجوشانند و صاف او را با فلوس خیارشنبر و روغن بادام بنوشند **مطبوخ دارشیشعان**
در رفع درد معده بارده مجرب هر روز از یک مثقال تا دو مثقال او را جوشانیده با نبات بنوشند **اما نقوعها**
شرط است که در آب بسیار کم بقدر یک که ادویه را بپوشاند بخیسانند و روز در آفتاب بگذارند و شب در
زیر سقف باشد بعد از آن بسیار افشرده و صاف نمایند و بعضی را تا سه شبانه روز باید خیسانید تا قوة
ادویه باب باز کرده و مخصوص محرورین و فصول حاره است **نقوع مبرد** جهة بقایای امراض حاره و تبهای که
بقیه او در بدن مانده باشد و تنقیه عروق موثر است منقول از کامل آلو بخارا آلو بر ایام عناب سپستان
تمر هندی منقی از دانه و لیف تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز خشک سه روز در آب گرم خیسانیده پس صاف نموده
هر روز نیم رطل را با ترنجبین یا شکر سفید در طلوع آفتاب بنوشند و اگر قبل از آن بدو ساعت صبر زرد را
با مصطکی ممزوج نموده تناول نمایند اولی است **نقوع صبر** جهة درد سر سوداوی و بلغمی و سایر امراض
اندامی نافع است افسنتین رومی اسارون قنطوریون دقیق مصطکی صبر زرد نیم کوب کرده با سه رطل آب
گرم سه روز در آب خیسانیده پس صاف نموده هر روز ربعی را با روغن بادام بنوشند و اگر هر روز بقدر ربع
رطل آب داشته تتمه را اضافه نکنند اولی است **نوع دیگر** جهة دوار و سدد و صرع و تقویة معده و دفع
اخلاط غلیظه مفید است هلیله کابلی بلیله آمله مقشر عود خام افسنتین شکاعی بادآورد سنبل الطیب فرنجمشک
حب بلسان نعناع مرماحوز فاقله کبار کل یک درم در دو رطل آب بجوشانند تا بربع برسد و صاف نمایند هر روز ربعی

مثقال

مثقال بنوشند اولی است **نوع دیگر** که محمد بن زکریا گوید مجرب است جهة امراض معده بعید المدة است داروی چینی افسنتین
عود بلسان کل پنج عود مصطکی دیگر رطل و نیم آب بجوشانند تا نیم رطل بماند پس صاف نموده صبر زرد حل کرده
دو روزی یک اوقیه بنوشند **نقوع جهة ادرار حیض** منقول از جامع امین الدوله گوید بغایت مدر حیض است تخم خربزه
پنج مثقال تخم کرفس انیسون رازیانه از هر یک دو مثقال نیم کوب کرده در سه رطل آب سه شبانه روز خیسانیده روزی
سی مثقال با یک مثقال روغن بادام بنوشند **ماء الاصول جهة فالج و لقوه** و صرع و تشنج و سکته و سایر امراض
بلغمی نافع است موافق نسخه حنین و کامل و امین الدوله و ثابت بن قره پوست بیخ رازیانه و بیخ کرفس و اذخر از هر یک ده
درهم تخم کرفس انیسون رازیانه از هر یک چهار درهم مصطکی سنبل الطیب جنطیانا فقاح اذخر از هر یک دو درهم
و نیم حب بلسان اسارون از هر یک دو درهم عود بلسان سلیخه حرمل بوزیدان ناخواه از هر یک دو درهم و نیم حب بلسان
اسارون از هر یک دو درهم عود بلسان سلیخه حرمل بوزیدان ناخواه از هر یک سه درهم مویز بی دانه بیست درهم در چهار
رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال را با روغن بادام شیرین یک مثقال و تلخ و روغن بید
انجیر دو مثقال و معاجینی که جهة امراض مذکوره مناسب باشد بنوشند **ماء الاصول نوع دیگر** جهة سده جگر و
سپرز و برودة و فساد مزاج معده و استسقا و تبهای کهنه نافع است پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه اذخر و نعناع
و مصطکی سنبل الطیب قوة الصبغ ملک پاک کرده عود بلسان شکاعی بادآورد گیاه غافث پوست بیخ کبر کاکنج
بوس کمافیطوس افسنتین کل یک درخ انجیر زرد مویز بی دانه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و هر روز
سی مثقال او را با روغن بادام شیرین و تلخ و دواء الکرکم و امثال آن بنوشند **ماء الاصول نوع دیگر** جهة نقرس
و درد ورک و مفاصل که از برودة باشد بغایت مجرب است پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه پوست بیخ حنظل قنطوریون
دقیق شیطرج ناخواه انیسون بوزیدان ماهی زهره چوب در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد و روزی یک اوقیه
با یک درهم روغن بید انجیر که خروع نامند بنوشند و اگر امراض بسیار صعب باشد با روغن کلکلانج استعمال
نمایند **ماء البزور** که در منع ادرار عرق مجرب است کشنیز خشک سماق پاک کرده برنج سفید شکر و شستر از هر یک
پنجاه مثقال با سه مثل آن آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده در روزی بیست و پنج مثقال بنوشند
ماء الاصول مجرب ابوی رحمه جهة ضیق النفس و گرفتگی آواز و درد پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه انیسون تخم کرفس

رازیانه مصطکی سنبل الطیب سارون سازج قنطوریون دقیق و غلیظ فراسیون اصل السوس بیخ

سوسن کبود انجیر زرد مویز بیخ انه در چهار رطل اب بجوشانند تا بربع برسد پس سه حصه کرده هر روز یکحصه را

با العوقات مناسب بنوشند **مقیئات** شرط انست که مکرر قی نکنند تا عادت شود و در خلاء معده بجا آورند

و در ماهی دو بار مستحسن است اگر مطلب دفع صفرا باشد قبل از خوردن مقی بیکساعت شوربای ترش تناول نمایند و اگر

مراد دفع بلغم باشد ماهی شوربا برشته قدری تناول نمایند و بعد از قی چیزی که تقویت معده کند بیاشامند و اگر

مراد قی مرة السودا باشد شیر بهی تناول نمایند و شخصی را که گردن بلند و سینه تنگ باشد از قی منع باید نمود

مقی مرة السودا و مرة الصفرا که در بنهای مرکبه و ربع نافع است کنکرز مخمر تریزک تخم ترب جوز القی تخم

شبت ملح هندی تخم اسفناج با السوید کوبیده بوزن او عسل بسرشند و دو مثقال الی سه مثقال

اینکه شبت جوشانیده باشند حل نموده بنوشند و اگر بقصد مقصود قی ننماید اب شبت مطبوخ با

عسل بیاشامند و در نیوفت بافراط خواهد شد **مقی دیگر** جهت دفع مرة الصفرا و بلغم صفرا امیخته بیست درم

ترب ارزیزه کرده با ده درم شبت تازه و پنج درم نمک هندی و از تخم خربزه و تخم اسفناج هر یک چهار درم

بجوشانند در چهار رطل اب تا بثلث رسد پس صاف نموده با سکنجبین بنوشند و قی کنند و اگر مراد دفع بلغم

با عسل بنوشند **مقی دیگر** جهت دفع رطوبات معده و مرة السودا ترب را بسیار ریزه کرده یکشبانروز

در سکنجبین عسلی خیسانیده صاف نماید و با کنکرز دو تا نیم مثقال بنوشند **مقی دیگر** تخم ترب تخم شبت تخم

خرزهره و ریشه خربزه اصل السوس از هر یک سه مثقال بجوشانید اب او را با کنکرز دو سکنجبین بنوشند

مسکنات قی اما انچه در تسکین قی صفراوی ازموده است اینست زرشک بیخانه انار دانه ترش سماق دانه

بیرون کرده پوست بیرون پسته از هر یک یکجزو طباشیر گل سرخ عود خشک از هر یک نصف جزو نرم کوبیده

تا سه مثقال او را با اب به یا اب انار شیرین یا شربت به و امثال ان بنوشند **نسخه دیگر** که مجرب حقیراست انار

دانه ترش مویز دانه دار با السویق زیره کرمانی ده یک بسیار نرم کوبیده تا سه مثقال بنوشند **اما مسکن قی**

بلغمی و سوداوی گل سرخ چهار درم زرشک بیخانه سه درم نعناع پوست بیرون پسته مصطکی عود

هندی سنبل الطیب قرنفل قرنفل بنفشه زیره کرمانی بسرکه پرورده از هر یک ده درم دو مثقال ابزن دواز

بالکنجبین

باسکنجبین سفرجلی و امثال ان بنوشند **باب نهم در سنونات و غرغره و مضمضه** سنونات ادویه مخصوصه

بامراض دندانست اعم از انکه سائیده باشند یا بچیزی بسرشند یا قرص کنند و مولف تذکره گوید که سنون از

مخترعات جرجیس والد بختیشوع است و ظاهر این کلام اصلی نداشته باشد و از قدیم بوده از ظهرات و در استعمال

سنون شرط است که معده ممتلی نباشد و قبل از استعمال ان دهن را با بخارات ادویه مناسبه بشویند و مسواک و

امثال ان دندانها را پاک کنند **سنون از مجربات والد حقیر** جهت درد دندان بغایة ازموده است موجب زردی

تخم دیغان سوسن پوست درخت زرشک کثیرا بادام مقشر صمغ عربی از هر یک دانکی قرنفل پنجعدد بسیار نرم سائیده

استعمال نمایند **سنون ابیض** از مغالجات بقراطی جهت مستحکم کردن دندان و گوشت بن دندان و دفع خون الله

و منع کرم خوردن و رفع مواد از دماغ ببرین دندان بغایت مفید و رفع بدبوئی دهان میکند و جلاء دندان

میدهد و چون با روغن زیتون یا قطران سرشته بر دندان دردناک گذارند در حال دفع الم میکند و چون

با سرکه مخلوط کرده مضمضه نمایند دندان متحرک را قائم و مستحکم کند و فی الواقع بهترین سنونات عاقر

قرحا کزمازج سعد از هر یک شش مثقال پوست انار ماذوریون کندر گلنار گل سرخ مروارید بسد سفید

چینی از هر یک سه مثقال بیخ سوسن کبود چهار مثقال شاخ گاو کوهی سوخته دندان فیل خام هلیله طباشیر

تخم خرفه نشاسته کثیرا کشنیز خشک بوداده عدس از هر یک هفت مثقال زبد البحر نمک صدف حلزون

سوخته شب یمانی از هر یک یکمثقال قرنفل فلفل سفید مصطکی عود بلسان از هر یک یکمثقال بعد از سائیدن

اجزا دو دانگ کافور اضافه نمایند **سنون از تالیف والد حقیر** جهت دوا نیدن گوشت بن دندان و دفع

بدبوئی دهان بغایت نافع است دم الاخوین کزمازج انزروت جوز السرو کندر بیخ نی سوخته طباشیر اقاقیا

گل سرخ گلنار جفت البلوط پوست انار ترش از هر یک یکجزو قصب الذریره نصف جزو درود فت خواب استعمال

نمایند **سنون** منقول از اختیارات ابن هبل و شفاء الاسقام جهت بردن گوشت متعفن و اکله و سیلان

خون لثه بغایت نافع و بی عدیل است زرنیخ سرخ و زرد اهک اب نرسیده زاج سفید ماذوریون با السویه

قرص با سرکه کنند و انگی را بر لثه مالیده بعد از ساعتی بشویند و اگر سوزش کند روغن گل سرخ

مضمضه کنند **سنون** جهت اکل و بدبوئی دهان و چرک بن دندان ماذوریون سوراخ دو جزو مر

بکوبند و با روغن گل سرخ بمالند و بسرکه عسل مضمضه کنند **سنون مسمی بسورنجان** منقول
از کناش فاخر و منسوب با بن سرابیون جهت قطع خون و تقویت لثه و دندان نافع است پوست انار سرخ ورد
گلنار و عفص شب یمانی عاقرقرحا از هر یک جزوی سماق بکوبند نیم نمک هندی نصف جزو با سرکه و آب دائم
مورد قرص بسازند **سنون** جهت درد و پایندگی گوشت بن دندان مجربست و اکثر اطبا بر این اتفاق کرده اند ده درهم
ارد کرسنه را با عسل سرشته بر روی آجری در تنور بگذارند تا نزدیک بسوختن رسد و از کنند و دم الاخوین
هر یک پنج درهم و از ابرساوزراوند مدحرج هر یک دو درهم اضافه کرده سنون کنند **سنون** منقول از مغنی
منی و از مجربات حنین است جهت درد و پایندگی گوشت لثه آزموده است پوست بیخ کبر اصل عاقرقرحا بیخ سوسن
کرسنه آرد جو بالسویه **سنون** از تالیف حقیر و موافق اکثر امزجه است و در تسکین الام و دفع خون و درد و پایندگی
گوشت و منع ریختن مواد مجربست سعد طباشیر گل سرخ تخم مورد گلنار دار فلفل کات هندی کزمازج اقاقیا از
هر یک بکوبند سماق سه جزو **سنون** منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی جهت جلای دندان و پاک کردن او از وسخ
و سفید کردن بسیار موثر است زبد البحر نمک سوخته بالسویه با عسل سنون کنند **سنون** دیگر قویتر از آن در رفع
الاثر است نمک سنگ صدف سوخته زراوند مدحرج بیخ نی سوخته جو سوخته سفال چینی بالسویه سنون کنند
و سحق نیلا و زجاج مسحوق سارنج در حال دندان را سفید کند و هرگاه زردی دندان یا رنگهای دیگر قوی باشد
و در جوهر دندان نفوذ کرده باشد زنجار در عسل حل نموده بر دندان بمالند و اگر قویتر باید مسحوق نیلا اضافه نمایند
سنون ایضا منقول از ایلاقی جهت رفع سیاهی دندان مجربست قنبیل ده درهم فلفل چهار درهم حماما سه درهم زنج
هندی عفص محرق از هر یک دو درهم **سنون** منقول از ابن هبل جهت دندان متحرک که بسبب رفتن گوشت لثه
باشد بغایت نافع است عود سوخته شب یمانی گلنار سماق بالسویه استعمال نمایند و اگر سبب حرکت دندان از
زیادتی رطوبت باشد مضمضه باید دوائی که در مضمضه ها مذکور میشود مضمضه کرده و بعد از آن این دوا را
دا بر دندان متحرک بچسبانند شب یمانی سعد مصطکی خاکستر ثمرة الطرفا خاکستر شاخ گاو کوهی از هر یک
جزوی نمک مجون بعسل که بعد از آن سوخته باشد مرصاف زعفران از هر یک جزوی و نصف جزو سنبل
الطیب سداب خشک سماق از هر یک نصف جزو نوره سایده با هم سرشته استعمال نمایند **تریاق الاسنان**

از تالیف

از تالیف قدما و بغایت مجربست در تسکین درد دندان زنجبیل فلفل حلتیت جند بیدستر افیون بالسویه با عسل
سرشته بر دندان دردناک گذارند و مولف شفاء الاسقام این ادویه را اضافه نموده است مرصاف زراوند
مدحرج میعه شیح از هر یک نصف اجزاء سابق و ایضا در تسکین درد دندان مکرر بتجربه رسیده ما الیدت(?)
فلفل با عسل است هرگاه از رطوبات و نزلات دماغی باشد و بید ستور هرگاه فلفل و پوست خشخاش در گلاب
بجوشانند و از بیرون طلا کنند در حال ساکن گردد و بید ستور شیطرج هندی اکوسیده(?) در کف دست کرده
بجانب جهت موضع درد گذاشته تکیه بر آن جهت کنند بسبب امالة ماده بالخاصیه تسکین دهد **سنون** منقول
از تذکره در زمان هرون الرشید تالیف یافته جهت استحکام لثه و دندان و خوشبو کردن دهان و قطع
رایحه کریهه و تحلیل اورام و دفع سیلان آب دهان مفید است نمک سوخته ده جزو نان جو سوخته هفت جزو
و عود هندی شش جزو مشک سه جزو کزمازج فلفل دار فلفل زنجبیل زبد البحر افلا(?) از هر یک دو جزو و با سرکه کهنه(?)
ساخته خشک کنند بختیشوع و شیخ الرئیس زراوند مدحرج از هر یک نصف جزو اضافه کرده و جبرئیل ولد او
عاقرقرحا اذخر از هر یک دو جزو الحاق نموده و با عسل سرشته و بعضی این ادویه را اضافه کرده اند صندل سفید
سعد گل سرخ فوفل قرنفل خاکستر گاه خاکستر شاخ گاو کوهی از هر یک سه جزو بوره ارمنی دو جزو تصریح نموده
اند که بهترین چیزها از برای پرشدن ادویه دندان سرکه ایست که در آن زیره کرمانی خیسانیده باشند و همچنین
مضمضه او نیز جهت این بهترین اشیاست **سنون** جهت امراض حاره منقول از کامل و شامل و حاوی که مفید کوه(?)
جهت درد و پایندگی گوشت لثه و نقصان آن و حرکت دندان بتجربه رسیده است طباشیر گل سرخ از هر یک سه درهم
مرو ادیه(?) گل ارمنی برشته دم الاخوین یک درهم مرجان سوخته صندل سرخ [illegible] کزمازج مامیران
هر یک یک درهم جو ملک سه درهم مفردا بهترین ادویه است **سنون** جهت امراض بارده عاقرقرحا فلفل شیطرج
خردل زنجبیل بوره ده بالسویه یا قطران یا طبیخ زیره بسرشند **سنون** جهت کندی دندان نافع مجرب(?)
و نفتیت آنرا کند منقول از کامل عاقرقرحا پوست حنظل پوست چوب توت شبرم مازو در یوه(?) پوست بیخ کبر
حلتیت زرنیخ زرد بالسویه مجموع را سایده سه روز در سرکه بخیسانند و حلتیت را با نصف وزن او مقل
ازرق اول در سرکه حل نموده ادویه را بسرشند و در وقت استعمال احتیاط نمایند که به دندان صحیح نرسد بلکه

دندان مجاور درد نماید را بخیر و موم غلاف کنند سنون جهت دندان مجرب حکماء هند است و نوع سوخته
سوخته بالتسویه سنون کنند نوع دیگر برگ عوسج برگ زیتون اقاقیا ازهر یک یکجزو قلقطار سعتر شب زاج سفید
ازهر یک خمس جزو نمک سوس ثلث جزو زعفران ربع جزو سنون جهت اقسام قلاع شب عفص بالتسویه سائیده
سنون کنند بغایت مفید است صفت ادویه که کرم دندان را ساقط کند تخم پیاز بزر کراث بزر البنج سائیده
با پیه بز سرشته حب سازند و عددی از ان بر اتش اندازند و یک سر قمع ابر دندان ملاصق کرده سر دیگر نی
در ظرف اتش بنهجی نصب کنند که دود ان از راه نی بر دندان رسد و اگر ظرف اتش لوله دار باشد بهتر است که
نی بر لوله نصب شود و دهن ظرف را بپوشانند تا دود از لوله داخل نی گردد و بدستور چون پنبه بقطران
الوده بر دندان گذارند کرم را ساقط کند مضمضه با اب برگ شفتالو و قدری زالو نیز طویل بغایت ازموده
است و بدستور بخور دادن تخم پیاز موثر است و چون سوراخ دندان کرم خورده را بکافور پر کنند موجب تسکین
درد میگردد و بدستور خربق ببجون بغایت مجرب است و بدستور پر کردن ثقبه مویزج و حلتیت و بوره ارمنی
همین اثر دارد ادویه که دفع ضرس کند و ان بیحسی دندانست که از خوردن ترشی و برودت مفرط بهم میرسد
چون سماق و تخم خرفه را بخایند دفع ان میکند و بدستور خاییدن بادام و نارجیل و فندق و چیزهای که در مضمضه
بشیر دخزران و شیر لاغ وطلا کردن روغن زیتون و روغن تازه مفید است ادویه که دندان اطفال را زود
برویاند طلا کردن لثه را است بمغز سر خرگوش که پخته باشند و مالیدن روغن سوسن و طلا نمودن حنای روغن
سرشته صفت مضمضه و غرغرها جهت دهان و غیرها مضمضه جهت رطوبات بن دندان و حرکت اسنان سنبل
الطیب گل سرخ جوز السرو سعد ثمرة الطرفا بالتسویه باب جوشانیده مضمضه کنند مضمضه مجرب بر
جهت قلاع و خون بن دندان و تعفن و جوشش و روئیدن گوشت ان توتیای مغسول ۳ بنفشه ۹ اشقال
شکر خام اشقال بنفشه را سائیده با سایر اجزا با سرکه هفتاد و پنج شقال امیخته در شیشه ضبط نمایند و
بجهت جوشش دهان یکمثقال را سرکه نکور را با بیست مثقال اب انار یا اب کشنیز بکور مضمضه کنند
بجهت قطع خون و رویانیدن گوشت با سرکه غلوط نمایند هر گاه سرکه شیشه اخر شود بدستور سرکه تازه
اضافه نموده ضبط نمایند و اگر یکسال و زیاده بر ان بگذرد از اثر نمی افتد مضمضه که قبل از استعمال

سنونات

سنونات باید کرد تا تاثیر ادویه زودتر دوات و سنونات اسرع گردد منقول از کناش فاخر و منسوب بحنین بن
اسحق است تخم گل سرخ زرشک ثمرة الطرفا برگ صنوبر برگ زیتون ازهر یک پنج جزو یک پنج بادرنگ بابرگ از یک
جزو نیم جوشانیده نیم جزو شب یمانی حل کرده مضمضه نمایند مضمضه جهت ورم لثه و سستی ان طراثیث
شب یمانی پوست انار سماق بالتسویه مضمضه کنند مضمضه جهت قلاع و ان جوشانیدن دهان است دلول
با اب برگ علیق و اب بیر و سوکم که دران عدس و خبازی و شاخهای تازه تاک وارد جو جوشانیده مضمضه
کنند و بدستور گل مازج و گلنار و کشنیز خشک و پوست انار و عفص را جوشانیده مضمضه نمایند مضمضه
جهت قلاع بلغمی بجا سفید برگ زیتون مامیران پوست انار عفص بالتسویه جوشانیده مضمضه کنند غرغره
که ثقل زبان و سستی ان و تشویش کلام را مفید است خردل زنجبیل فلفل عاقرقرحا نوشادر بوره شونیز
صعتر نمک بالتسویه نرم سائیده با سکنجبین عنصلی یا ابی که در ان مرزنجوش و امثال ان جوشانیده باشد
غرغره کنند غرغره جهت خناق حار اب انار ترش که با پیه ان افشرده باشند یا رب توت و اب کشنیز غرغره
کنند و بدستور غرغره با اب بادرنگ و اب عنب الثعلب و اب سماق و طبوخ نافع است و بعد از چند روز که نضج
یافته باشد غرغره به رب التوت با بوره و مر بسیار مفید است غرغره که بعد از نضج نافع است و زرد طبیخ
ترهندی اصل السوس را جوشانیده با فلوس خیار شنبر غرغره کنند و اگر صاحب درد گلو داشته باشد عدس تمر هندی
گل سرخ تخم مرو را جوشانیده با رب سوس غرغره نمایند غرغره جهت خناق بلغمی که دبحه نامند و ب کوبکان که از ابکامه
سبز ترتیب داده باشند با مرصاف و زعفران غرغره کنند و بدستور با ابکامه و عسل و سکنجبین عنصلی
با اب ترب و خردل و مویزج و عاقرقرحا غرغره کنند باب دهم در اکحال و شیافات و سایر ادویه عین کحل و ذرور
عبارة از ادویه منحوله از حجر است که در چشم استعمال میکنند بدون سرشتن ان بچیزی و برود انچه بالهای مسحوق
سرشته نسازند و ماننده ذرور استعمال نمایند مثل توتیای محرق و امثال ان و مخرج سلیا طویل است و چون اول
از کافور و مبردات ترتیب یافته با این اسم موسوم گشته و بعد از ان که اطبا از ادویه حاره ترتیب داده اند تغیر
اسم نداده اند و شیاف بمایعات سرشته بقطعی قطع کنند و در سایه خشک نموده بمایعات حل کرده استعمال نمایند
و گویند مخرج ان بقراط است و از کتب یونانی مستفاد میشود که قبل از یونانیان یافته باشد و کحل مخصوصات

مخصوص است بانچه با میل در چشم کشند و ذرور انچه پاشند و مخصوص چشم نیست بلکه مخصوص قطع نزف
الدم جراحت است لهذا در باب مراهم نیز مذکور میشود و در هیاکل اسقلینوس مذکور است که بموجب وحی ترتیب
کحل شده و کویند مخترع ان فیثاغورس است و شرط است که در استعمال ان بعد از تنقیه باشد و صاحب مزاج
حار کحل حار را در شب و وقت صبح استعمال کند و اکر کحل حار باشد و مزاج مریض بارد در اخر روز بچشم کشد
اکر هر دو بارد المزاج باشند در وسط روز و هر کاه بجهت نزول اب و امثال ان استعمال نمایند باید مریض بر پشت
تکیه کند و هر کاه علت در اجفان باشد باید بعد از کشیدن دارو پلک را پوشیده بر رو خواب کند و هر کاه
جهت دمعه باشد پلک را نباید پوشید و برپا ایستاده بکشند و بدستور نباید در امتلاء معده استعمال نمود
کحل روشنایانا بیای بعد از شین و نون بعد از الف بیونانی یعنی مقوی البصر و جابر الوهن است و مخترع ان بقراط
و کویند فیثاغورس است جهت ضعف بصر و غشاوه و دمعه و سلاق حار و ابتدای اب و سبل و جرب و حکه و
حفظ صحت عین بغایت نافع است سنگ اسخر و مغناطیس محرق که هر یک را یازده بار در اب کرم شسته باشند از هر یک
پنج درهم نوشادر و صبر زرد دار فلفل زعفران مروارید هر یک یکمثقال زبد البحر هلیله کابلی زنکار هر یک نیم درهم
اقلیمیای فضی بوده مرقشیشای فضی هر یک ربع مثقال و از ناقه بیرون کرده استعمال نمایند و اکر با امراض
مذکوره استرخا هم باشد دو مثقال سهره را اضافه کنند و اکر با بیاض باشد ملح اندرانی دو مثقال باید کرد و
اکر با ضعف اجفان باشد سنبل الطیب یکدرهم و نیم اضافه نمایند و بجهت برودت مفرط ربع مثقال فلفل دراز داخل
کنند باسلیقون کبیر از تالیف بقراط است و بیونانی یعنی جالب السعادت و کویند اسم پادشاه است که امر
بجهت ان ترتیب داده جلی و حافظ صحت عین و جهت حکه و غشاوه و سطبری پلک چشم و سبل و جرب و دمعه
و بیاض مزمن نافع است اقلیمیای فضی زبد البحر ده مثقال اسخر پانزده مثقال سفیداب قلعی نمک ترکی فلفل
سیاه جعده نوشادر دار فلفل هر یک دو درهم و نیم قرنفل اشنه هر یک یکمثقال کافور نیم مثقال ساذج هندی
یکمثقال و نیم جند بیدستر سنبل الطیب سرمه هر یک دو درهم باسلیقون صغیر منافع ان مثل منافع کبیر است
اقلیمیای ذهبی ده درهم نحاس محرق مغسول پانزده درهم سفیداب قلعی نمک ترکی هر یک دو درهم نوشادر
جعده فلفل سیاه اشنه هر یک یکدرهم کحل عزیزی از تالیف بولس است جهت حفظ صحت و قطع دمعه و امراض

که از رمد

که از رمد بهم رسد نافع و در سایر علل عین منافع ان مثل باسلیقون است اقلیمیای ذهبی توتیا النحاس توتیای هندی
قرنفل صبر برک نوعجشک هر یک یکمثقال ملح هندی زبد البحر نوشادر هر یک یکمثقال و نیم مشک یکدانک کحل [illegible]
معرب از مغلیاثات که بسریانی عبارت از ملائکه باشد و در قرابادین یونانی مسطور است که بقراط در خواب تعلیم
یافته علل و ملطف و جالی و جهت اکثر امراض صعبه و اقسام رمد نافع است انزروت مربای شیر الاغ نشاسته شکر
سفید هر یک پنج مثقال مغز تخم شیرج ده مثقال کحل جهت اول الی مولف شفاء الاسقام و صاحب تذکره کوید مجرب است
دخان سندروس که در چراغ با روغن کل سوخته سوزانیده باشند یا قدری مشک و عنبر امیخته در چشم اجوا بکشند
کحل جهت بیاض که البته تا سی روز زایل کند هر چند صاحب علت مایوس از علاج باشد منقول از نصایح زبد البحر بوره
سرکین سوسمار شکر سفید مسحوق با التسویه با یکرطل ابکه مامیران دوح از هر یک دو درهم جوشانیده باشند
تا بربع رسیده و مکرر در افتاب ساییده پس خشک کرده از ناقه بیرون کرده استعمال نمایند کحل وردی از تالیف
جالینوس و جهت قرحه و ظلمت بصر و حکه و غشاوه نافع و حافظ صحت عین است سفیداب قلعی هشت مثقال اقلیمیای
فضی صمغ عربی شادنج و اکر نباشد مغناطیس محرق مغسول از هر یک چهار درهم افیون بسباسه نحاس محرق مغسول
زعفران هر یک ده مثقال کافور یکقیراط کحل ساذج از تالیف قدما و عجیب الفعل است در رفع بیاض و غشاوه و دمعه
حکه و استرخاء جفن و اکثر امراض چشم و جالی و حافظ صحت است و کویند چون روز چهارشنبه ویا شنبه با میل
طلا در چشم کشند از کوری ایمن شوند سرمه اصفهانی مرقشیشای فضی هر یک چهار درهم اقلیمیای فضی
تبه هر یک دو درهم ساذج هندی ده درهم مروارید زعفران هر یک نیم درهم مشک چهار قیراط کحل جهت تقویت
مجرب است و از قدمات توتیای کرمانی مغسول ده درهم بسد پوست هلیله زرد هر یک دو درهم فلفل نیم درهم کحل
مقوی از مشاهیرات است بغایت جهت ضعف باصره و غلظت روح و نزول اب و خیالات مفید است و در جمیع اثار
قویتر از مرارات و بحدی مانند نیست مثقال توتیای کرمانی مغسول را با ابهره بجوش ترکه یکشبانروز اکر فکدانسته
باشد تا نرم نشین شود بصاف از حریر کرده خشک کنند و بسایند زنجبیل فلفل دار فلفل مامیران از هر یک دو مثقال
نوشادر یکمثقال مجموع را کوبیده باب رازیانه تر بسایند و خشک کنند پس با توتیای مدبر مذکور از حریر بیرون کرده
استعمال نمایند کحل الاشفار جهت رویانیدن مژه و انبوه کردن ان بغایت موثر است دانه خرمای سوخته پنج مثقال

دخان الکندر چهار مثقال سنبل الطیب سه مثقال حجر لاجورد حب بلسان از هر یک ده مثقال با میل بر منبت موژه
بکشند کحل الجواهر از اختراع متاخرین است و جهت تقویت باصره و رفع غشاوه و تقویت طبقات عین و اجفان
و دمعه و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع و حافظ صحت است سرمه اصفهانی ده مثقال توتیای هندی که غیر مقسم
حار است مرقشیثا ذهبی مرجان لاجورد مغسول شادنج هندی فیروزه ورق نقره مامیران فلفل سفید اقلیمیا
ذهبی توبال النحاس شادنج و اگر نباشد مغناطیس محرق از هر یک چهار مثقال سرطان بحری شش مثقال یاقوت سپید
لعل زمرد زبرجد مروارید دار فلفل عقیق یمنی از هر یک دو مثقال زعفران سه مثقال و در بعضی نسخه
دهنه فرنگی چهار مثقال بنظر رسیده و در بعضی سرمه مساوی تمام اجزا است و صمغ عربی کثیرا مغز تشمیزج و
صمغ الوهر یک نیم درهم افیون سه درهم اضافه نموده که داخل و حقیر و الحقیر این نسخه را استعمال نموده ایم و
با اعتدال اقربست و طریق داخل کردن طلا و نقره آنست که با صمغ عربی یا کثیرا سرشته بر روی سنگ سماق چندان
بسایند که مکلس گردد کحل بقراطی جهت رفع بیاض بعید العهد است و در اندک زمانی قلع می‌نماید شیشه سبز محرق مغسول
دو درهم بوره ارمنی زبد البحر از هر یک یکدرهم کحل جهت مور سادج بغایت نافع است موافق اختیارات ابن هبل و
ایلاقی و شفاء الاسقام سفیداب قلعی چهار مثقال اقلیمیای فضی صمغ عربی از هر یک دو مثقال نحاس محرق
مغسول نشاسته افیون هر یک یکمثقال با لعاب بزرقطونا سرشته خشک کنند و باز سایند ذرور نامند ذرور
عددی ایضا جهت مور سادج و بجهت شبیه بودن نان در رنگ بود و مسمی باین اسم شد سفیداب قلعی ده
مثقال و چهار دانگ صمغ عربی یکمثقال و دو دانگ انزروت نیم مثقال نحاس محرق افیون هر یک دو دانگ
شادنج چهار دانگ و اگر نباشد مغناطیس محرق مغسول بدل کنند ذرور ایضا تشمیزج جهت بیاض رقیق گرم
و حکه و حمره ملتحمه و بقایای رمد و جرب و دمعه حاره نافع و حافظ صحت و بغایت آزموده است بیست مثقال تشمیزج
جوزا بیست مثقال گیاه مامیثا بجوشانند و سه روز در آن آب گذاشته بیرون آورده خشک کنند و از مغز
مقشر آن ده مثقال صمغ سماق صمغ لوز انزروت نبات هر یک دو مثقال کرده بزرقطونا کرا از کوبیده از آن
جدا شود بدستور دو درم افیون و نخود ذرور نمایند ذرور مامیثا منقول از معالجات بقراطی که جهت رفع حمره
و دمعه و درد چشم که از غلیان خون باشد بسیار نافع است نشاسته کثیرا صمغ الوکم صمغ عربی شیاف

مامیثا

مامیثا یکدرهم و نیم ذرور مامیران از معالجات بقراطی جهت اختلاج دایم و امراض بارده مزمنه و تقویت بصر بغایت
آزموده است زنجبیل قرنفل مامیران فلفل دار فلفل توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی شیاف ناریج از هر یک
حقیل است جهت منع نزلات و حمره و جرب و حفظ صحت چشم و سبل و دمعه و رمد مزمن و حبیبیدن پلک و امراض
حاره مجرب است توتیای با آب ناریج پرورده ده درهم کثیرا نشاسته انزروت گل سرخ صبر حضض مکی از هر یک
یکدرهم سفیداب قلعی هلیله زرد دانه دار دو درهم افیون ربع درهم ذرور اقلیمیا جهت بیاض و جلاء بصر از
تالیف حقیر زبد البحر بورق ارمنی سرگین خطاف مامیران شادنج نوشادر شب یمانی هر یک دو مثقال صدف سوخته
بعد سوخته روی سوخته اقلیمیای طلائی مکد یکمثقال پوست تخم مرغ سه مثقال انزروت صبر زرد دار فلفل مکد نیم
مثقال با عسل شهد جهت بیاض استعمال نمایند و در سایر امراض با ادویه مناسبه ذرور ابیض لبینا را لطیف
و محلل رمد و مجفف رطوبات و جهت امراض چشم اطفال لبینا نافع است انزروت تشمیزج از هر یک جزوی
السوداء نشاسته از هر یک نصف جزو سفیداب قلعی ربع جزو ذرور اصفر منافع او مثل منافع ذرور ابیض است
و در قطع دمعه و منع نوازل مفید انزروت جزوی صبر زرد زعفران تخم گل سرخ از هر یک دو جزو افیون دو دانگ
مامیثا جزوی ذرور منصف چون ذرورین مذکورین را بالمناصفه ترکیب کنند باین اسم نامند ذرور کافوری
جهت حرارت عین و رمد خفیف صدف محرق مروارید دو مثقال نشاسته یکمثقال کافور دانگی ذرور جهت مور
سادج و قرحه و بثور بغایت نافع است سفیداب قلعی اقلیمیای فضی مغناطیس محرق مغسول صمغ عربی مکد
درهم نشاسته یکدرهم افیون نحاس محرق زعفران سکد نیم درهم کافور نیم دانگ ذرور منقول از معالجات بقراطی
جهت رفع حمره چشم و رمد و جلای آثار و طرفه بغایت آزموده است برادة عین الثعلب سوخته کشوث سوخته مروارید
مغناطیس سوخته مغسول یک مکه که زرگران جلای نقره بآن می‌کنند با التوتیر برود منقول از معالجات
بقراطی و ایلاقی جهت صلاق و دمعه و جرب و سبل و ضعف و شرناق و سایر امراض نافع است توتیای کرمانی
مغسول با آب غوره تازه پرورده زرد چوبه از هر یک ده جزو هلیله زرد با تخم زنجبیل از هر کدام ده درهم دار فلفل
مامیران از هر یک دو و نیم نمک هندی یکدرهم بعد از سائیدن تا پنج مرتبه با آب غوره سائیده خشک کنند
توتیای غوره توتیای کرمانی ذاشته هفت بار با آب غوره سائیده خشک کنند جهت دمعه و جرب و حکه و حمره

عین نافع است وچون باب ناریخ همین عمل کنند در اقسام امراض عین نافع است خصوصاً جهت رمد مزمن وحکه ودمعه
وسلاق وجرب ورفع نزلات وتقویت طبقات وحفظ صحت عین ورفع اشقفکی والتهاب وچون باب انار بین پرورده
کنند جهت امراض مذکوره نافع ومحلل ورم عین ومقوی بصارت وچون باب مرزنجوش پرورده کنند جهت حدت بصر و
امراض مزمنه مفید است وبدستور باب رازیانج همین اثر دارد برود نقاشی بغایت مقوی بصر وحافظ صحت وقالع
دمعه وجرب وجهت بیاض وحکه وجرب مزمن وتحلیل ورم نافع است واز تالیف جالینوس ومسمی بجلاء الکحل توتیای ترمانی ست
توتیای کرمانی شادنج نحاس محرق مکرر ده جزو وصبر فلفل ودارفلفل شادنج مغسول اقلیمیا مغناطیس محرق مغسول مکرر نصف
جزو مامیثا عفص قشمیز انزروت زبد البحر مکرر ربع جزو ساییده با اب انار بن تا پنج مرتبه پرورده در افتاب کذارند
برود القاطع وبرود خار سنانی نیز نامند واز تالیف محمد بن ذکریا است وان در تقویت اجفان ورویانیدن مژه ورفع
برص اجفان وتقویت بصر ومنع نوازل مجرب دانسته اند سنبل الطیب سوخته اصفهانی مکرر یکجزو دانه خرما دانه
هلیله که هر دو در انجیر کرده سوخته باشند مکرر نصف جزو بعد از ساییدن با اب کشنیز یا اب مورد پرورده خشک
کنند برود اکسیرین وبرود احمر نیز نامند واز تالیف فقهاست وجهت التحام قروح وتجفیف رطوبات ورفع جرب
مجربست شادنج چهار درهم واکر نباشد مغناطیس محرق مغسول سومه سه درهم توبال النحاس ادنیم صدف سوخته قلیع
مروارید مکرر نصف جزو اقلیمیای فضی صمغ عربی نشاسته مکرر ربع جزو ساییده باب رازیانج تر پرورده استعمال
نمایند شیاف ابیض از تالیف بقراطست جهت امراض حاره وتحلیل اورام وردع ان مفید سفیداب قلعی پنج کشتا
صمغ عربی مکرر سه نشاسته انزروت مکرر دو وچون ربع افیون اضافه نمایند شیاف ابیض افیونی نامند وچون دو
قیراط تا نیم درهم کندر اضافه کنند کندری خوانند وکندری جهت قروح اقویست بعد از ساییدن با لعاب بزرقطونا
شیاف سازند شیاف احمر لین جهت بقایای رمد نافع است کثیرا صمغ عربی [illegible] شادنج مکرر یکجزو [illegible] دم
الاخوین زعفران مکرر نصف جزو شیاف وردی از تالیف ابن رضوان رادع ومحلل ومسکن مواد ومانع نزلات
ومقوی اعضاء عین وجهت رمد ووجع نافع وعظیم الاثر است ودر امراض حاره کل سرخ با اقماع دو مثقال
صندل سفید وسرخ سکر پنج حضض کثیرا صبر شیاف مامیثا مکرر ده با کلاب شیاف بسازند شیاف مرزاقنا
یونانی بمعنی محلل است از تالیف جالینوس وحنین بن اسحق ترجمه نموده جهت ظلمت بصر وسواد [illegible] واوجاع [illegible]

مزمنه وجرب وطول رمد واکثر امراض بغایت نافع است اقلیمیای ذهبی توبال النحاس صمغ عربی مکرر سه [illegible] صاف
سنبل افیون زعفران شادنج مکرر ده جزو فلفل سفید شش قیراط باشراب ریحان سرشته وبا سفیده تخم مرغ استعمال
نمایند شیاف اخضر جهت سلاق وجرب وحکه وغشاوه وسبل وبیاض نافع است صمغ عربی سفیداب قلعی اشق
مکرر یکجزو زنجار شادنج مکرر نصف جزو واکر شادنج نباشد مغناطیس محرق مغسول بدل کنند شیاف جهت منع
موی زیاده مزاج صدأ الحدید مکرر جزو زنجار نوشادر توبال النحاس محرق مکرر نصف جزو با زهره طیور هر چه باشد
شیاف بسازند شیاف مرارات وبیونانی باسلیقون نامند بمعنی ملوکی وبقراط کوید که از تالیف اسطیطفانست
وقوتش تا دو سال باقی است جهت نزول اب وقروح وغشاوه ورطوبت مفید است وسریع النفوذ مجربست که در
طبقات تاثیر میکند اقلیمیای محرق ۱۵ درهم صمغ عربی ۸ درهم مداد هندی فلفل سفید مکرر ۵ درهم سفیداب
قلعی چهار درهم اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر مکرر ۲ درهم واکر روغن بلسان نباشد روغن [illegible]
یکدرهم زهره ماهی شبوط زهره کبک مکرر ۷ درهم زهره باشه وعقاب وکاو وخروس وکرک وغراب وباز مکرر یکدرهم
ونصف وشیخ ابو علی میفرماید که ضروری زهره شبوط وکبک است وسایر مرارها در کار نیست وباید باب رازیانج
اکتحال نمایند واو مجربین تصریح یافته که زهره حداة که بفارسی غلیواج نامند وبوم که جغد نامند وکبک در رفع
نزول اب وغشاوه مجربست وچون زهره غلیواج را با اب رازیانج اکتحال نمایند جهت اخراج سم مجرب دانسته اند شیاف
تفاحی بغایت لطیف وبغایت جهت قروح وضربان وغشاوه وبثور بسیار مفید است اقلیمیای محرق منطفی در شیر
الاغ یا شیر دختران ۱۶ درهم سفیداب قلعی مغسول ۸ درهم زعفران چهار درهم کثیرا ۲ درهم باب باران سرشته
باسفیده تخم مرغ استعمال نمایند شیاف سماق کبیر جهت رطوبات ودمعه وحکه وسلاق وجرب وبیاض رقیق
وامراض حاره نافع است سماق یکجزو برک مورد هلیله زرد عفص مکرر ربع سماق مجموع را باده چندان اب بجوشانند
تا ربع رسد پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث بماند واین ادویه را ابسرشته وشیاف بسازند شیاف مامیثا
سرمه توتیای کرمانی نحاس محرق سفیداب قلعی مکرر یکجزو اقاقیا نصف جزو کثیرا افیون نشاسته مکرر ربع جزو
شیاف سماق صغیر جهت رمد وحرارت چشم والتهاب وحکه ودمعه وجرب وسبل وجهت [illegible] ماق والتصاق
پلک نافع است وتجربه هم رسیده سماق بی دانه ده جزو سفیداب یکجزو کثیرا نصف جزو کافور دو ربع جزو هم [illegible]

پنج جزء

مثقال بجوشانند و آب او را ثانیا طبخ نمایند تا غلیظ گردد و آن کافی است **شیاف غرب و ناصور** از جمله این ذکر یافت جهت
غرب و ناصور مجرب حقیر است صبر کندر انزروت گلنار سوخته شب یمانی دم الاخوین بالسویه زنجار و نیم یکی با آب بسرشند
شیاف ابی ناصر جهت تقویت چشم و منع قبول آفات و حمرت اجفان و جلای بصر مفید است کحل ... صمغ الو صمغ عربی
۳ حضض ۳ اقلیمیا یکدرهم انزروت ۴ نیم نشاسته چهار توتیای هندی مغسول یکدرهم اقاقیا او نیم با آب بسرشند
خوم المعسل جهت رفع بیاض بغایت موثر است چند عدد پوست تخم مرغ فاسد و لوشده را خالی کرده و آب در آن ریخته
در آب بگذارند و تکرار این عمل نمایند تا هر چه کدر آن باشد جدا شود و ابرا متعفن نکند پس خشک کرده بسایند
و چند مرتبه از ناقه بیرون کنند و با صدف سوخته و نبید سوخته و سرگین خطاف و سرگین سوسمار و بوره ارمنی
بالسویه مخلوط نموده با زهره بز و کلنگ سرشته شیاف بسازند و با عسل شهد رقیق استعمال نمایند و قبل از استعمال
چشم بخار طبیخ بابونج و اکلیل الملک و سداب و حلبه بدارند و در معالجات بقراطی مذکور است که پوست تخم مرغ مدبر را
زاله در خوم صغیر نامند با سرگین کبوتر و سوسمار و خطاف از اله بیاض چشم و منع آفات و سبل و بیاض چشم از آبله
بهم رسیده باشد نماید و خوم معسل بانو قوی تر است **شیاف علائی** جهت جلای بصر و تقویت چشم و منع آفات و
سبل و بیاض رقیق و دمعه و حکه نافع است توتیای کرمانی مغسول هلیله زرد مقشر کثیرا مکده نوشادر یکدانگ
زرد چوبه ۳ زنجبیل صمغ عربی مکده با گلاب بسرشند **شیاف جلا** جهت ضعف بصر رطوبی بغایت مجرب و از اشیاف
مرارات بهتر و بی غایل است و جهت نزول آب و خیالات بنظر است بیست درهم توتیای کرمانی مغسول را با آب برگ بخوش
تازه که شب ظاهر صاف شده باشد سرشته خشک کنند و با زنجبیل و فلفل و دار فلفل و مامیران مکده ۲ نوشادر
درهم زعفران حضض کثیرا صمغ عربی باشو نحاس محرق و غبار اقلیمیای فضی مکده نصف درهم مخلوط کنند و با آب
رازیانه تازه سرشته شیاف بسازند **شیاف اباد** جهت رفع آثار و التحام قرحه مجرب است سرب سوخته نحاس محرق
سرمه توتیای هندی غیر ... صمغ عربی کثیرا مکده هشت درهم اقلیمیای ذهبی سفیداب مکده درهم افیون صاف مکده
نصف درهم کندر ده درهم با آب بسرشند **شیاف اسود** جهت حرارت و سوزش و شدت وجع و سبل و دمعه حاره
نافع است سفیداب ۳ درهم صمغ عربی کثیرا مکده ده درهم اقاقیا ده درهم مر صاف نصف درهم سنبل افیون مکده ۲
دانگ با آب بسرشند **شیاف اصفر** جهت ابتدای نزول آب و غشاوه و بیاض رقیق و سحاب و دمعه بارده و جرب

سبل مزمن نافع است انزروت شیاف مامیثا ۸ درهم مر صاف بورق ارمنی فلفل سفیداب ۴ درهم زنجار سرخ دو درهم
زعفران یکدرهم و نیم با آب بسرشند **قطور** که در ابتدای رمد بغایت نافع و مسکن وجع است و حقیر تجربه نموده تخم
بزدانه تخم خبازی از هر یک ده عدد نیم کوب کرده با نشاسته نیم مثقال حضض دو دانگ با آب بجوشانند تا غلیظ شود
پس صاف نموده با قدری سفیده تخم مرغ در شیشه کرده بر هم زنند و نیم گرم در چشم چکانند **قطور** دیگر که در ایام
تزاید رمد نافع است تشمیزج به دانه مکدی سی عدد نیم کوب کرده با یک مثقال و نیم انزروت سفید در شیشه کرده با
عصی الراعی و شیر دختران در آتش نرم بجوشانند و صاف از آن در چشم چکانند و آب برگ بارهنگ بدل عصی
الراعی میشود **قطور** دیگر که در اختلاط بسیار نافع و مسکن و علل و مانع ظهور بثور و قرحه است قلعی را بکفچه
بسیار بمالند تا دست سیاهی بسیار از آن برود در پس با گلاب دست را تر کرده سیاهی را جمع کنند و با شیر دختران
بچکانند و سیاهی مذکور نیز همین خاصیت است و در تسکین وجع شدید مکرر بتجربه رسیده است که گوشت بی چربی
گوسفند را ورق بسیار رقیق کرده اندکی در کف دست نگاه دارند که گرم شود در آن اثر کند پس بر پشت
چشم و پیشانی ببندند در حال درد ساکن کند و هیچ ضماد در این اثر نیست **باب یازدهم در ذکر ادهان** مخترع
ادهان غیر مانعور است و گویند اولا بقراط اختراع نموده هرچه از بزور و گلها و مانند آن ترتیب دهند مثل روغن
کنجد و روغن گل در تحت ذکر اصل آن در ادویه مفرده مذکور است مع خواص و افعال و مزاج آن و هرچه در حکم
مفرد است مثل روغن اجر و امثال آن بدستور در طی مذکور میشود اما طریق استخراج روغن بزور آنست که
آن تخم را کوبیده و قدری آب گرم بآن بپاشند با آتش کرده بیفشارند و هر چه از اوراق و اغصان و ازهار
خشک گیرند باید با شش وزن آن آب گرم بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل آن روغن کنجد یا روغن
زیتون و امثال آن بجوشانند تا آب سوخته و روغن بماند و آنچه متعارف هرچه از گلهای تازه و مانند آن
گیرند بهتر آنست که کوبیده آب آن را گرفته با مثل آن روغن مناسب بجوشانند تا روغن بماند و آنچه متعارف آنست
که گلها را در روغن کرده بآفتاب گذارند و بعد از هر هفته صاف نموده گلها را تازه کنند تا سه مرتبه و اگر زیاده
تکرار عمل نمایند قوی تر میشود و این قسم متعارف ضعیف تر از قسم اول است طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن
کنند و امثال آن در قسم اول دستورات مذکور است بدانکه اکثر ادهان بزور و غیر آن متکرج میشود که

روغن حب البان که هر چیز را که بروغن او ترتیب دهند متکرّج و بدبو و فاسد نمیشود و غلاف شکوفه خرما که کفری
نامند بالخاصیة مانع فساد روغنهاست و هرگاه خواهند که روغنها را سفید کنند طریقش آن است که بازای هر
رطلی از آن روغن مثل آن آب و یکوقیه مغز کردکان و نیم وقیه نمک که باهم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند
تا آب بنصف رسد پس سرد کرده روغن را از آب جدا کنند و باز با آب بجوشانند و صاف نمایند و تکرار عمل
کنند بحدی که خواهند **دهن الناردین** روغن سنبل رومی است در کل امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و تشنج
و ضعف معده و جگر و کلیه و مثانه و کرانی سمع و درد رحم و احتباس حیض و درد اعضا و اعصاب نافع است شربًا
وضمادًا واحتقانًا قصب الذریره عود بلسان سعد و ورق الغار قسط تلخ ناردین مرزنجوش قرنفل اسارون اذخر
راسن اکلیل الجبل برنجمور و آذان الفار مکرر ده مثقال و نیم کوبیده با ششصد و پنجاه مثقال شراب کهنه یا جهودی
یا نبیذ زبیب و عسل و دو هزار و یکصد و پنجاه مثقال آب تا شش ساعت بجوشانند که بنصف رسد بعد از آنکه
یکشبانه روز خیسانیده باشند پس صاف نموده با گل سرخ و حماما و سلیخه و آب مورد تازه و برصاف مکرر بیست
سه مثقال تا سه ساعت ثانیا بجوشانند که بنصف رسد و صاف کنند و با سنبل رومی و سنبل الطیب و قرنفل و
میعه سائله و روغن بلسان و اگر نباشد روغن زیتون کهنه و جوز بوا مکرر بیست و سه مثقال روغن کنجد شش
صد و پنجاه مثقال با آتش نرم بار ثالث بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند آنگاه صاف نموده استعمال نمایند **دهن
السذاب** جهت درد کمر و ورک و مثانه و کلیه و ساقین و ادرار نمودن بول و حیض و تحلیل ریاح و درد گوش و صرع و صداع
بارد ضمادا و شربا و قطورا و احتقانا بغایت نافع است بازاء هر یک سداب تازه یکوقیه روغن زیتون یا کنجد و یک
مثقال از هر یک از خردل و حب الرشاد و عاقرقرحا یکرطل آب کرده بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده استعمال
نمایند **دهن العلقم** دهن الحنظل است و دهن قثاء الحمار نیز نامند و اکثر اطبا بهترین ادهان دانسته اند خصوصا
جهت تقویت باه و اشتها و برودة معده و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا بی عدیل است و عجیب الفعل تر است
از روغن ناردین عصاره قثاء الحمار ده رطل روغن زیتون پانزده رطل میعه سائله پانزده مثقال قنطوریون
شحم الحنظل زراوند مدحرج زوفای خشک پودنه کوهی و طرخون بری سکبینج برنجاسف فلفل سوسن آسمانجونی مکرر ده
مثقال عاقرقرحا مثقال آب صاف روغن زیتون با ما اصغر پانزده رطل بعد از خیسانیدن ادویه بجوشانند تا آب

سوخته

سوخته روغن بماند پس صاف نموده استعمال نمایند **دهن الکلکلانج** از حکماء هند است و جهت امراض بارده مثل فالج و درد
مفاصل و اعیا و تحلیل از التراثار و تقویت موی و شراب جهت تقویت جگر و معده و کلیه نافع است و مدر حیض و بول است
انواع هلیلجات و بلیله و آمله و فلفل دار فلفل زنجبیل مکرره چاوشیر اشق سکبینج مکرره مثقال تربد سفید دو مثقال
خسک کوبیده تازه سداب تازه مکرره ده درهم با یکهزار و دویست مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با
چهار صد مثقال روغن خروع بجوشانند تا روغن بماند **دهن الزعفران** که دهن الخلوق نامند جهت صلابات و اوجاع رحم
و معده و تشنج و فساد رنگ رخسار و رفع بخارات و تنقیه قروح و خروج رحم نافع است زعفران ده افروما مثقال
قصب الذریره ده مثقال مرصافی در سیصد مثقال روغن کنجد یکهفته خیسانیده هر روز بر هم زنند و با آتش ملایم بجوشانند
تا روغن بماند و صاف نمایند **دهن لبوب السبعه** منقول از قرابادین ابن عیسی بغایت مرطب و جهت امراض یابسه و از الم
علل سوداوی و صداع و جذام و مالیخولیا نافع است ضمادا و شربا و سعوطا مغز فندق پسته و بادام شیرین و کنجد
و حب الصنوبر کبار و مغز تخم هندوانه و مغز بادام تلخ با السویه کوبیده گرم کرده بیفشارند تا روغن از آن جدا شود **دهن
المبارک** منقول از شفاء الاسقام و دهن اللقوه نامند جهت لقوه و فالج و کزاز و عرق النسا و نقرس و تحلیل ریاح و
تهیج باه و اشتهای طعام نافع و قطورا جهت کری و کرانی سامعه و سده صماخ در روغن تر و فرزجات جهت جمیع امراض
رحم نافع است و مؤلف تذکره گوید که شبث اروای و غاقفات است حلبه شونیز با السویه کوبیده تسقیه بروغن زیتون
بطریق تحمیص نمایند با روی آتش نرم سر سار خود روغن را جذب کند پس بفطیره دهن کنند **دهن الثوم** که دهن الفوم
نامند و از جمله هندیان تالیف یافته در کل امراض بارده مجرب است و اعاده باه مایوسین میکند و جهت تعقد عصب و درد
کمر و حدبه و بواسیر و تقطیر بول و سرخ کردن رنگ رخسار آزموده است و چون در زمستان استعمال کنند محتاج به
پوشش نمیشود ثوم مقشر یکجزو فربیون عاقرقرحا از هریک ثلث جزو فلفل سداب هر یک ربع جزو با ده وزن آن روغن
زیتون بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده استعمال نمایند **دهن الحل** معروف بدواء الفرس جهت شوری که در اصول
شعر و مسام بهم رسد و جهت جمیع مواد غلیظه تحت جلد و خارش و جرب و حکه نافع است بیست مثقال روغن گل را با نود مثقال
سرکه بجوشانند تا روغن بماند فربیون شیطرج هندی کماذریوس از هر یک دانگی و کاغذ سوخته مداد چینی مانند برنج سوخته
هلیله سوخته را بنحو از هر یک نیم مثقال در آن حل نموده استعمال کنند **دهن حمص** که باه را تا شد از اسرار مکتوم شمرده

در تقویت باه بسیار نافع است اند و چون با عسل و معاجین با هم طبخ دهند منافع او اعلی بر عنوان نمود و چون با
شونیز استخراج دهن او نمایند در جمیع اوجاع بارده بغایت مؤثر است و استخراج روغن نخود بعنوان مختلف است
بهترین تقطیر او آنست که نخود را نیم کوفته در قرع سطین کنند بطریقی که کلوی قرع خالی باشد و از لیف و مانند آن
کلوی قرع کنند و آن را در روف معکوس کرده و آنچه از نخود از شیشه بیرون بیاید و گونه ترتیب دهند دو طبقه و کلوی قرع
از سوراخ طبقه اول ظاهر باشد و مقابل از ابریق قرع وصل نمایند و بر اطراف شکم قرع آتش سرگین یا زغال بکنی
بر افروزند تا روغن از لیفهای کلوی قرع بقابله بچکد دهن النجاح از تالیف حقیر جهة ریاح و اختلاج و تشنج
و فالج و امراض عصبانی و تقویت اعصاب و تفتیح مجاری ضیقه و اوجاع بارده و تحلیل مواد غلیظه مجرب حسن اللسان
مثقال سیعه سایله مکده ده مثقال اشق فرفیون حب بلسان خربق سفید زرنب کبابه شیطرج ماهی زهره قرنفل مکده
مثقال جوزبوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر مکده مثقال کندر سیسالیوس تخم کندنا شونیز تخم ترتیزک تا نخواه قسط
تلخ شبث مکده مثقال سعد مرزنجوش جلبا اسپند مغز دانه کوچک مغز پسته حب الغار مکده مثقال بکمشه
درهم از مثقال عرق نجار و امثال آن بخیسانند و بجوشانند تا بنصف رسد و صاف نموده با صد و پنجاه مثقال روغن
بید انجیر بجوشانند تا روغن بماند و سکبینج ربجا و شیر مومیائی سیعه سایله قند علک البطم مکده مثقال لاذن
حل کنند و سنبل الطیب صاف زعفران قصب الذریره قرنفل مکده مثقال دارچینی پنج مثقال جند فلفل
فرفیون دار فلفل مکده مثقال انزروت کندر آنچه اضافه نمایند دهن المحلل از تالیف والد حقیر محمد زمان
تنکابنی جهة تقویت معده بی نظیر و در تحلیل ریاح جگر بی عدیلست مقل ازرق مکده مثقال سنبل الطیب مصطکی
علک البطم مکده مثل اشق اسارون قصب الذریره اذخر مکده مثقال با روغن بابونه و روغن گل سوخ بالسویه
از هر یک نیم رطل مخلوط نموده در آفتاب بگذارند هر روز بهم زنند تا ده روز و الا در خاکستر گرم بگذارند که
دهن دارشیشعان جهة اسهال و ضعف معده و تحلیل ریاح نافع است دارشیشعان ده مثقال سلیخه
مثقال عود بلسان ده مثقال قرنفل هفت ده مثقال قصب الذریره ده مثقال نیم کوب کرده با ده روغن کنجد با آتش
نرم بجوشانند تا ثلث بسوزد دهن البلادر جهة استرخاء عصب و فالج و لقوه و امراض بارده نافع و بغایت علاج
ریاح است سنبل الطیب هیل قرنفل وج شیطرج راسن دار فلفل جوزا القی بلادر زنجبیل سوسن آسمانجونی دارچینی

قسط

قسط تلخ بوزیدان زرنباد درونج مکده اشقال نیم کوب کرده با شیر تازه و آب زهر یک پانصد مثقال و روغن کنجد
دویست و پنجاه مثقال بجوشانند تا آب و شیر سوخته روغن بماند نسخه دیگر جهة بواسیر و جمیع امراض بارده و تحلیل ریاح
غلیظه عظیم النفع است و از تالیف قدماست مقل ازرق ده مثقال سیعه سایله اشق فرفیون بسفایج حب بلسان
بادام مقشر خربق سفید افلنجه شیطرج شش مثقال قرنفل جوزبوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر جند بیدستر مثقال
بزر البنج کندر سیسالیوس تخم کندنا شونیز ترتیزک تانخواه قسط تلخ پنج مثقال سعد برگ مورد مرزنجوش جلبه
اسپند حبة الخضراء خروع ده مثقال اشنه شبث ده مثقال ورق الغار نوفل چهار مثقال عسل کف گرفته روغن گاو
روغن یاسمین نفط سفید قطران روغن خروع دهن الغار ده مثقال و روغن زیتون ششصد و پنجاه مثقال آب
صاف هزار مثقال بجوشانند تا آب بسوزد دهن القسط جهة درد جگر و معده و مفاصل و فالج و تقویت اعصاب و
نیکو کردن رنگ رخسار و حفظ سیاهی مو و رویانیدن آن نافع و مفتح سده و آشامیدن آن جهة برودت احشا مؤثر است
قسط تلخ قصب الذریره سنبل الطیب ساذج سیعه سایله ایرسا فو فلر اشنه ده مثقال قرنفل راسن اکر باشد وج
سلیخه مثقال صاف ده مثقال جوزبوا مثقال عود بلسان ده مثقال کوبیده با شراب و دویست مثقال آب بخیسانند
بجوشانند تا بثلث رسد صاف نموده با پانصد مثقال روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد روغن شیخ صنعان
جهة التحام زخمهای تازه مجربست و از نسخه هندی نقل شده و علل اورام بارده و مقوی اعصابست زرد چوبه سه مثقال
که بهندی دارهلد گویند و پودار که چوب صنوبر است اصل السوس که بیخ مهک است چوب کز پوست خار مغیلان آب
برگ نیم ابوسن مثقال برگ خا هو چوبه زرد چو که سنبل باشد اشقال قند ده مثقال و نیم جوزبوا مردا سنگ سنجرف
کات هندی بلغار تراشیده یک مثقال موم کافوری ده دانگ حب فادزهر دو دانگ روغن کنجد دویست مثقال چوبها و برگ
چوبها و زرد چوبه و سنبل و برگ خا و اصل السوس و بیخ خار مغیلان را در نهصد مثقال آب بخیسانند و بجوشانند
تا بثلث رسد پس صاف نموده باقی ادویه را سائیده با آب نیم و روغن بجوشانند تا آب بسوزد آنگاه صاف نموده استعمال
کنند نسخه دیگر قلیل الاجزا که حقیر تجربه نموده در التحام زخمهای تازه از نسخه اول بهتر است و ظاهرا ترتیب نسخه اول
بجهة دکان آرایی باشد اصل السوس پوست درخت صنوبر موچوبه درخت مغیلان زرد چوبه السوس چهارصد
مثقال کوبیده با ششصد مثقال آب روغن چراغ که از پنبه دانه و تخم کتان میگیرند و سرس تبریز آب با آتش نرم

بجوشانند بنحوی که کف نکند تا آب بسوزد پس صاف نموده استعمال نمایند روغن مانع ریختن موی ازعلاالشاه
مجرب حقیر است و بجهت داء الثعلب بغایت مفید است و چون موی سفید از موضع داء الثعلب برآید استعمال این
روغن موی سیاه بیرون آید برگ مورد ده مثقال و وسمه ۳ مثقال در چهار صد مثقال آب جوشانند تا بنصف رسد پس
صاف نموده با صد و بیست مثقال روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و شش مثقال لادن در او حل کنند روغن
ایضا جهت فالج و رعشه و تشنج و خدر و امثال آن باید شنا بنا اعصاب و اعضاء دردناک را باکیسه درشت
مالیدن تا سرخ شود و بدهن نموده بخوابند قسط تلخ سنبل الطیب هر یک بیست مثقال نرم کوبیده در یک رطل و نیم
روغن زیتون بجوشانند و صاف کنند و اگر بجای آب مرزنجوش عرق رازیانه عرق بهار کنند بهتر است و بعد از آن جندبیدستر فلفل
و فرفیون و میعه سایله هر یک دو مثقال در آن حل کنند روغن ایضا که موی را بسته دارد زنجبیل شش صد درم املج
نیم صد و پنجاه مثقال قلی شصت مثقال مجموع را کوبیده دو حصه کنند و سه من شاه آبرا بجوش آورده یک حصه
زنجبیل که شصت مثقال باشد با یک حصه املج و قلی در آب ریخته بجوشانند که تا عشر آب که سیصد و شصت مثقال
است بسوزد پس حصه دیگر را بریزند تا مجموع ریخته شود و از آب عشر بماند آنگاه امتحان به پر مرغ کنند تا بمحض ملاقات
موی را بسته دارد در آفتاب بدون جوشیدن چند روز بگذارند تا به امتحان رسد و اگر از ملح القلی و املج هر یک
جزوی و زنجبیل ده جزو باشد قوی‌تر است و باید بقدری آب ریخت که چهار انگشت بر سر آید و بعد از یک
شبانروز بدون جوشانیدن صاف کرده و سه بار بدستور اجزا را بجدید نموده صاف او را با ربع وزن آن
روغن کنجد بجوشانند تا روغن خالص بماند روغن بواسیر پنجاه عدد خراطین را در روغن کنجد برشته کرده
از روغن بیرون آورند با ده درهم دنباله باذنجان بسایند و روغن را با موم سفید روغن ساخته با اجزا سابیده
بیامیزند و بر موضع بواسیر بمالند و بجهت قطع خون بادنجان مازو کم عفص باشد استعمال کنند روغن بجهت
ساقط نمودن ذاتر بواسیر مجرب و بی غایله است کوکرد و زرنیخ زرد با الناصفر سابیده و تسقیه بروغن کنجد کنند بنحوی
که جذب کنند با فوق و انبیق تقطیر نمایند و در حین تسقیه باید که بر روی آتش نرم باشد روغن وزغ جهت درد مقعد
و درد بواسیر بغایت آزموده است هر گاه از حرارت بوده باشد وزغ را با پیه بز کوبیده در آب بجوشانند تا مهرا شود و روغنی
که بر روی آب بعد از سرد شدن آب بسته شود بردارند و اگر دنباله باذنجان سابیده اضافه کنند جهت بواسیر بارد

نافع است

نافع است و داغ کردن ما بین خنصر و بنصر دست چپ جهت قطع خون بواسیر و داغ مقعد تقویه جهت ریاح بواسیر از
مجربات است روغن ایضا که موی بر رویاند و بغایت قوی الاثر است ذراریح را با بلغم شکابرخدار رباس و بلغه اصفهان
سین نامند با لوبیا را قطع کرده سه درهم را سابیده با یک وقیه روغن بان بجوشانند تا اندک غلیظ شود و با مشک
و عنبر خوشبو کرده بمالند تا موضع آبله کند و موی برویاند باب دوازدهم در مرهمها و ذرورات جراحات و ما یتعلق
بها مخترع مراهم بقراط است و تصریح نموده اند که قوت اکثر مراهم مدتها می‌ماند و مرهمی مصنوع به بسیاری اشنه ثابت
تا القوة آن باقی است و بعضی را معتقد آنست که مرهمی با روغن زیتون ساخته شود قوتش ساقط نمیگردد و آنچه
با شحوم ترتیب یابد قوتش تا یکسال باقیست و بلکه ادویه شش جزو و روغن پنج جزو و موم ربع جزو باشد و ضماد
اعم از مرهم و مرهم مخصوص جراحات است و آنچه در قوه جراحت باشد و شرطست که موم زیاده از نصف روغن و کمتر از
ربع آن نباشد و جهت مبرودین روغن زیتون رسیده کنند و در غیر آن روغن زیتون نارس که زیت انفاق نامند و در
مواد یابسه روغن کنجد کنند و موم را اولا با روغن و شحوم بگدازند و بعد از آنکه از آتش بیرون آورده ادویه صمغیه را اول در آن حل
کنند پس ادویه مسحوقه را مخلوط سازند وطریق حل عنبر و مصطکی و علک البطم و مومیائی و سکبینج و امثال آن چنانست
که در رقیق ترین مضاعف باشد یعنی ظرفی را آب در آن کرده بر آتش بگذارند تا آب بجوش آید و ظرفی که چکرا روغن مخصوص کرده
در میان آب ظرف اول بگذارند تا روغن از حرارت آب گرم شود پس عنبر و امثال آن را در روغن بریزند تا حل شود و بعد از
آن سایر ادویه را مخلوط نمایند مرهم النخل بنون و خای معجمه و بحای مهمله نیز خوانده میشود و مرهم بکرا و مرهم شقیه گفته اند
چرا اول بمعنی تحریک مواد بجهت دفع آن مسالک جانب خارج و بیرون مشاهده میگردد و ثانی بمعنی اخذ عطای کثیر است بسبب
استشفا باوان ما لیفعا لینوس و عظیم النفع است و بجهت جبر کسر و اصلاح عصب کوفتگی استخوان و التحام جراحات
و تحلیل اورام و دفع جرب متقرح و حکه رطوبی و نمله و جمره و آکله مفید است یکوقیه مرداسنگ را با قدری سرکه انقعا
که سابیده شود بسایند و در آفتاب بگذارند تا بخار دو وقیه را جذب کند پس یک وقیه روغن زیتون تسقیه کنند و دو
وقیه پیه گاو صاف نموده ربع وقیه قلقطار اضافه نموده بر روی آتش نرم مرهم سازند تا منعقد گردد مرهم النخل که مرهم اسود
نامند جهت شقاق و حکه رطوبی و قرحه رطبه و داء الثعلب و سعفه نافع است سرکه کهنه روغن زیتون بالسویه
مرداسنگ مسحوق ربع روغن با آتش نرم بجوشانند و پیوسته بر هم زنند که مرداسنگ رسوب ننماید تا منعقد گردد مرهم

جهة اسقاط بواسیر و تخفیف قروح و رویانیدن گوشت جراحات و بردن گوشت زیاد و دفع عفونات و مواد فاسده
بالکلیه مفید است موم زرد ده مثقال اشق محلول با آب سداب سرکه ۵ مثقال روغن زیتون ۱۰ مثقال با اشق
مجموع را حل کنند و زنجار ۴ مثقال الزروت ۳ مثقال انزروت ۳ مثقال دانیخ ۲ مثقال و نیم اضافه نمایند مرهم
داخلیون بلغت سریانی بمعنی لعابی و از تالیف بقراط است جهت اورام حاره و اوجاع شدیده و تعقد عصب و جراحات
و صلابات بغایت نافع است جهت آن و قیه مرداسنگ سحق کرده با یک رطل و نیم روغن زیتون با آتش نرم حل کنند و تخم خطمی
و بذر قطونا و تخم مرو و حلبه و تخم کتان هر یک سه مثقال جدا جداگانه خیسانیده لعاب هر یک را بگیرند و از مجموع بقدر چهار
وقیه بالتسویه اندک اندک تسقیه نمایند و بجوشانند تا منعقد گردد و هرگاه زفت و کندر چوب رز و مر صاف هم صمغ
الحدید ده مثقال اضافه نمایند بغایت قوی الاثر میشود مرهم زنجفر جهت تحلیل اورام عسر التحلل و خنازیر و سرطان و ورم انثیین
نرم کند اشق ۱۰ درهم علک البطم ۵ درهم مرداسنگ ۵ درهم شنجرف سرخ ۴۰ درهم موم ۱۰ درهم روغن زیتون
شصت مثقال مرهم حواریون ده درهم وسل ده درهم و سلیخه ناسند جهت اصلاح خراج و جراحات و تنقیه و تحلیل قیح
و مانند آن و شقاق و دفع آثار و حکه و جرب و بواسیر و نواصیر و سعفه و دفع کرم نافع است موم علک البطم ۱۰ اذخر هم
اشق ۷ درهم مقل مرداسنگ ۵ درهم زراوند طویل کندر ۵ درهم جاوشیر زنجار مرصافی قنه ۲ درهم سکبینج ۱ درهم اشق
و مقل را در سرکه حل کرده با یک رطل روغن زیتون بجوشانند تا سرکه بسوزد پس سایر صموغ و موم را بگدازند و ادویه سایده
را مخلوط سازند مرهم ابیض جهت سوختگی آتش و التهاب جراحات و ورم مقعد و حمره و شقاق قبل که از حرارت باشد
نافع است موم ۱۰ درهم روغن گل سرخ یا روغن زیتون ۳۰ درهم بعد از گداختن موم از سر آتش جدا داشته با سفیده تخم
مرغ بر هم زنند و اگر بخواهند زیاده خواهند بجای روغن زیتون روغن گل سرخ و حضض و سفیده تخم مرغ اضافه
نمایند و جهت تسکین درد بجای حضض افیون کنند مرهم باسلیقون جهت جراحات مزمنه و ورم بارد نافع و دو
خاص شراع هم محل است زفت انباتیخ هر یک جزوی قند ربع یکی روغن زیتون دو وزن ادویه بر روی آتش مخلوط کنند
مرهم محلل جهت تحلیل اورام و صلابات و اقسام استسقا و صلابات تحت جلد و اخراج کرم و سبر عرق نافع و از
مجربات دانسته اند نرمس سرگین کبوتر دانه خرما شیلم بالتسویه قنبر اشل مجموع در سرکه کوبیده گداخته سایر ادویه
را مخلوط سازند مرهم جاذب از تالیف بقراط منقول از شامل جهت اخراج پیکان و خار و آنچه در عضو فرو رفته

باشد

باشد مجرب دانسته اند زنجفر خشک زراوند طویل بالتسویه سایده با عسل سرشته استعمال نمایند مرهم مسقط بواسیر
گردگان سوخته زاج زرد لوبیا روغن کوفته شتر سرشته بالند و بخود برنهند که بیفکند مرهم سفیداب جهت خراج حار و
رویانیدن گوشت و دفع بثور ملحیه و امثال آن بغایت نافع است مرداسنگ ۵ مثقال با سرکه بسایند و با روغن گل تسقیه کنند
تا غلیظ گردد در مجدد هم سفیداب قلعی و اندک کافور اضافه نمایند مرهم النوره جهت سوختگی آتش و التهاب قروح بغایت نافع است
موم ۱۰ درهم با روغن گل سرخ ۳۰ درهم که گداخته و آهک را هفت مرتبه با آب سرشته اضافه نمایند مرهم عرق مدنی که رشته گویند
پیچ بر نامند و از نهایه غلیظه و اهویه کثیفه بهم رسد خصوصا در بلاد لار و اکثر از مفاصل مانند خیاط بیرون می آید بعد از
ورم و خار و هر چه بیرون آید باید پیچید و مانند آن هر روز قدری پیچیده تا بیرون آید و پاره نشود که هرگاه قطع شود باز جای دیگر
بروز کند و این مرهم آن را میکند بیرون آورد و هرگاه پاره شود باید که موضع را بطول شکافند و مرهم را استعمال نمود موم
بیست و پنج مثقال مرداسنگ خاکستر فی سه درهم آهک یک درهم موم را با روغن گل گداخته ادویه را مخلوط کنند و جهت التهاب
بذر قطونا را با روغن بنفشه مخلوط کرده استعمال نمایند قیروطی عبارت از موم و روغنات و اقسام او باعتبار داخل کردن
ادویه مختلفات اما جهت التهاب سینه و ذات الصدر و تبهای محرقه و اورام ملتهبه باید موم سفید را در روغن گل گداخته
و آب خیار و کدو و آب برگ خرفه و عناب صاف کرده تسقیه کنند و هرگاه ترتیب بیشتر خواهند بجای روغن روغن بنفشه کنند و آب
برگ بید و برگ خبازی تسقیه نمایند مرهم جهت سرطان متقرح و غیر متقرح سفیداب قلعی توتیای کرمانی سرشته بالتسویه
با روغن گل بسایند و با آب برگ خرفه با لعاب بزرقطونا عنب الثعلب با آب خیار و آب کدو تسقیه نمایند مرهم للساعه جهت
الرصاص را با روغن زیتون بر روی آتش مخلوط سازند و علک البطم را در آن حل کنند مرهم جهت منجر نمودن قرحه که محتاج
بنشتر نباشد خمیر مایه ۳ بوره ارمنی جاوشیر سرگین کبوتر و مرغ ادبق مقشر اهل آب ندیم صابون با روغن نرجس
سرشته استعمال نمایند مرهم جهت سعفه زراوند طویل انباتیخ گلنار اقاقیا بالتسویه با اندک روغن گل و سرکه بسایند
مرهم بواسیر و باسور و ورم مقعد نافع است جهت شقاق مقعد و درد آن نافع است روغن گنجد بیضه مرغ اسفید شاق کاو و روغن
کوهان شتر زرده تخم مرغ مقل بالتسویه مقل را در شراب تخم کتان حل نموده مرهم ترتیب دهند مرهم ناصور و باسور ضماد نافع
غیره زاج زرد چوب مرداسنگ موم سایده با چهار مثقال روغن گل و دو درهم موم و آب خالص بقدر یکه ادویه را بپوشاند
با آتش نرم چندان بجوشانند تا مرهم شود مرهم مومیه که شکسته را نافع است جهت زخمهای اول و اورام و تشنج و تمدد جراحات نافع است

موم چوبیر از هر یک سه درهم با روغن کنجد پنجدرهم موم چهار درهم مرهم سازند **مرهم کافوری** جهة کل قروح حاره و سوختگی

آتش و جرب و غلها مجربست چهار درهم روغن کل که اخذ نا سفیداب قلعی ده درهم کافور قیصوری ده درهم مرهم سازند

موم زرد و پانزده درهم

مرهم زال منقول از حکماء هند است جهة جراحات مزمنه و عسرة البرء بغایة مجربست و بجهة قروح آتشک و ناسور بغایة

نافع و منبت لحم و دافع گوشت فاسد و مصلح عضو ضعیف ظاهرا عدیل نداشته باشد و حقیر مکرر تجربه کرده

قروح ما یوس منه نموده است کافور قیصوری را بهندی کهلا معبری ... و قنقهر نامند کات هندی هر یک

چهار مثقال کوفته و بیخته و موم را با روغن گاوی تازه بی نمک که مساوی مجموع باشد در ظرف آهنی که اخذ اول

را الوان دو سه جوش کنند پس کات را بعد سنور پس کافور را بریزند و دیگر جوش نه دهند و در قروح مزمنه قلیل عیر تا سه

روز با فتیره نوفل سوخته استعمال نمایند و بعد از آن بتنهائی **مرهم زمانی** از تالیف والد حقیر میر محمد زمان تنکابنی

جهة جراحات مزمنه بغایه مجربست و در تاثیر کمتر از مرهم زال نیست و با اعتدال اقرب است از زوت کاغذ کبود سوخته تو

در خنکلج رونا س کات هندی هر یک دو درهم سفیداب مغسول پنجدرهم روغن گل سرخ دو درهم بسازند **مرهم**

آتشک از مجربات والد استاد رست و در یک شبانه روز دفع دانها و زخم ها میکند توتیای هندی شسته دو درهم

یکدرهم کوده چوب چینی نیم درهم و اگر نباشد باز موثر است با زرده تخم مرغ پخته که در زیر خاکستر پخته باشد بقدر کفایه

سرشته استعمال نمایند و اگر بجای کرد چوب چینی زیبق مکرر را ازکرباس بکذرانند که زیبق در آن ناپدید کردد پس کرباس

را بسوزانند و از خاکستر او نیم درهم داخل کنند بی عدیل است **هفت مرهم** جهة نضج دماميل و جراحات بغایه نافع است

کتیرا مغز بود تخم کتان سرنبش موم چوبیر گل بابونه گل خطمی بالسویه کوبیده و با شیر پخته نیم گرم مکرر استعمال نمایند **مرهم**

جهة تشنج جراحات مجربست و جهة پاک کردن چرک و رفع ورم جراحات ازموده است ارد کندم را با قدری روغن

گل سرخ و اگر نباشد روغن طعام و زرده تخم مرغ دو چندان روغن مخلوط کرده استعمال نمایند **مرهم شقاق** مجرب

حقیر است و بغایه موثر علک البطم بکجزو و مهیه بزم جزو دو وقدر بضاعف کل اخذ استعمال نمایند و در کجی ناخن و تقشر

و شقاق لب و اطراف و حکه و جرب و زخم آتشک و شقاق چهار پایان ازموده داشد **مرهم جذام** از مجربات والد حقیر است

بعد سایر قروح سوداوی و اورام بارده ازموده است سنبل الطیب حماما فرنجمشک دار فلفل کبابه سلیخه قسط تلخ عاقرقرحا

مصطکی مقل مرضافی حب البلسان اشق صبر زرد میعه سایله سینا الیوس زراوند طویل مدحرج سعد و اکلیل الملک

وقرنفل ابرسا روغن زیتون کهنه هر یک یک اوقیه لادن دو درهم زعفران نصف اوقیه علک البطم موم هر یک سی درهم

روغن ناردین مثل جمیع **مرهم سرطان** که در تحفه تحلیل سرطان و سایر صلابات کند خردل بزرالانجره کبریت زبد البحر

زراوند طویل اشق مقل بالسویه هر یک بکجزو روغن زیتون کهنه مثل جمیع موم سرخ نصف ربع روغن **ذرور سرقوله**

که جراحات مزمنه را بیکدفعه و دو دفعه التیام دهد چون بر سلعه و غدد بپاشند تا بی ایجاد ... با بریدن بسر غده را ایل سازد

و از مجربات والد استاد راست کندر دو درهم مرضافی یکدرهم و نیم کلنار سه درهم جفت البلوط یکدرهم گل ارمنی گل سرخ از هر یک

دو ثلث زحریر کندرانیدن استعمال نمایند **ذرور اعظم** جهة اکله و قروح ساعیه دهان و کلو و قضیب و سایر اعضاء و قرح

و از تالیف حقیر است و عدیل ندارد و از جمله اسرار است و در قطع خون و جراحات و رویانیدن گوشت و منع ورم قروح

و انصباب مواد ازموده است موی سوخته کلنار شاخ گاو کوهی سوخته و اگر نباشد استخوان برک عناب گل ارمنی هر یک

دو جزو کندر کدوی سوخته سفیداب قلعی توتیای کرمانی شسته هر یک یکجزو از حریر گذرانیدن استعمال نمایند و هر گاه

در قروح کلو و دهان استعمال کنند صبر زرد بکجزو مرداسنگ با آتش مکرر سرخ و در سرکه انداخته مغسول نموده دو جزو

اضافه نمایند و هر گاه خواهند که فتیله ساخته در ناسور استعمال نمایند مقدر و از افیون مخلوط کرده با سفیده

تخم مرغ سرشته فتیله سازند و در مجرای بول بکذارند بغایه مسکن درد و در رفع ناسور نظیر ندارد **ذرور دیگر** مجرب جهة

اکله و قروح ساعیه و بواسیر الانف و نواصیر مجرب حقیر است استخوان رمیم یا سوخته صبر زرد بالسویه ذرور کنند و هم

چنین برک عناب خشک را ذرور نمایند جهة اکله بی عدیل است **ذرور دیگر** جهة قطع نزف الدم جراحات حسیس ۳۰

نشاسته زاج سفید یکمثقال شقاق یکمثقال دم الاخوین نیم مثقال کندر نیم مثقال صبر زرد نیم مثقال غبار سایبین

استعمال نمایند و مفرد هر یک از این اجزا همین اثر دارد **ذرور دیگر** برک و تخم انجره جهة قروح متاکله و سرطان متقرح

بیعدیل و بجلا دع است **ذرور دیگر** در رفع اکله و تخفیف قروح از مجربات است موی سوخته دو جزو پوست پیاز سوخته

یکجزو تخم ریحان بو داده نصف جزو کافور قیصوری ربع جزو **ذرور مصعد** از مجربات حکماء قدیم است در اندمال جراحات

عسر الاندمال تخفیف رفع اکله و قروح سایله و بردن گوشت زیاده و در اسقاط بواسیر ناصیه مثل آنها بعدیل است زنجار

سرخ و زرد هر یک دو جزو اهلیلج زاج سفید هر یک یکجزو زاج ذرد زاج سرخ و زرد هر یک ربع جزو با

سرکه سرشته بیست و چهار روز در میان جو گذاشته پس تصعید کنند و هر چه مصعد است جهة اندمال جراحات و اکله

ومرجه وسوب اوست جهت اسقاط بواسیر وبردن گوشت زیاده استعمال نمایند که جهت ازو بردن وسیغایلات واهل
فرنك شرب از ابنرو در بعضی امور بسیار نافع دانسته اند اما خلاف واقع مینماید ذرور دیگر منقول از تذکره جهت
تجفیف رطوبات و بردن گوشت زیاده بسیار مجربست پوست انار عفص شب یمانی کاغذ کبود سوخته از زوت انحا
محروق مرصاص کنند دم الاخوین ۲ درهم ذرور دیگر که از اسرار است و در اندمال الجراحات بغایت سریع الاثر و عظیم
الفعل است صبر زرد کلنار قشار کنند بالسویه ذرور دیگر جهت قروح حار المزاج وملتهبه و منتو زمه بغایت مجرب
واز عجایب ابن صنعت است صندل سرخ نیلوفر صبر زرد بالسویه ذرور نمایند ذرور جهت انقلاب و بروز مقعد برای
مورد ماز و وکل سرخ وکلنار بالسویه ذرور نمایند و بعد از انکه مقعد را بروغن کل چرب کرده باشند برو بخار [illegible] یا
نوشند باب سیزدهم در ضمادات وکمادات ونطولات وقطورات مخترع ضماد بقراط است واطلیه اعم از اوست
ضماد سلطا بالس یعنی ترمس چون بر کنج زان ضماد نمایند اسهال صفرا کند و بر معده اسهال بلغم نماید و بر ورد کین
اسهال سودا بر کیسان اسهال خون واز اسرار شمرده اند ترمس نرم سابیده وحنظل بقدر نصف او وطلق محلوب بقدر
خمس زهره گاو بقدر ربع باشیر تازه در دیك خمیر کرده بجوشانند تا امتزاج یابد ضماد مسهل بر معده و تهیگاه
ضماد نمایند زهره گاو وعسل وروغن زیتون شحم الحنظل زرنیخ بالسویه ضماد سلمویه مسمی باسم مؤلف اوست جهت
رفع معده ضماد کنند قی اورد و بر ناف اطلاق نماید و بر پشت زهار ادرار حیض کند برنك کابلی مقشر عصاره
قثاء الحمار ۳ خربق سفید مرداسنك ۴ پیرتره درهم روغن زیتون ۴ درهم ضماد بقراطی جهت ورم و صلابات
حاره بغایت نافع است پوست انار مطبوخ در سرکه سماق حی العالم بالسویه کل ارمنی اب کشنیز نصف یکی کافور
بقدر احتیاج با روغن کل ضماد نمایند ضماد مفاصل حاره و نقرس ازموده صندلین اکلیل الملك ۱ درهم شیاف
ماميثا ۵ درهم اقاقیا دو درهم زعفران افیون لفاح یکدرهم ونیم ضماد فیثاغورس جهت استسقا و ماء اصفر
وضعف معده وجگر ورحم وغیران زوفای رطب ۱ درهم موم ۳ درهم زعفران بیپارود ك ومرغ [illegible] ۱۲
درهم صبر میعه سایله مقل ازرق اشق مصطکی ۱ درهم ضماد نمایند ضماد جهت اسهال حار و ذرب و تقویت معده
وجگر کعك کنان بکشتها نامند ۵ مثقال کل سرخ شکوفه انگور واگر نباشد شاخ رزبیل کنند برك مورد تخم
مورد ۴ درهم اقاقیا عفص حضض سماق جاورس بو داده زعفران مصطکی ۲ درهم کافور نیم مثقال اب مورد

برشند

بسرشند ضماد جهت اسهال بارده و تقویت جگر و معده کعك ۵ مثقال لفاح اذخر سو سنبر سعد ۴ درهم شب یمانی دم
الاخوین نانخواه پوست ترنج جاورس مرصاف کنند ۲ درهم باب مورد بسرشند وهرگاه جهت تقویت معده وجگر استعمال
نمایند وبی اسهال باشد هفت مثقال صبر زرد کنند وبجای اب مورد با روغن کل ضماد نمایند ضماد حابس منقول از شفا
الاسقام در قطع اسهال مجربست جاورس ۱۰ درهم کنند کل سرخ برك مورد کعك ۱ درهم ارد جو بجند درهم باب طبیخ برك
طبیخ او بسرشند ضماد جهت تحلیل اورام صلبه انجیر زرد مغز کردکان ارد نخود ارد باقلا ترمس تخم کتان بالسویه
اشق مقل حلبه هر یك نصف یکی سنبل الطیب اکلیل الملك بابونه ربع یکی با سرکه ضماد نمایند ضماد محلل صلابات
خصوصا انثیان وتعقد عصب کل خطمی ریشه خطمی تخم کرفس تخم کتان تخم مرو حلبه موچ بیر هر یك ۵ درهم مغز دانه
کرچك زوفای رطب هر یك ده مثقال موم زرد مقل ازرق راهر یك هفت مثقال در چهل مثقال روغن دنبه [illegible]
کنجد گداخته ادویه را مخلوط کنند ونیم گرم ضماد نمایند ضماد جالی جهت قوبا و اثار مفید است و مجربست [illegible] ۱
درهم ارد نخود سرکین بز ۶ درهم اصل السوس کوکرده ده درهم با سرکه واشالان بحسب هر عضوی [illegible] بسرشند
ضماد قوبا از مجربات والد حقیر است جهت قوبا و سعفه یابسه وجرب ازموده است گوگرد ۱ درهم صمغ عربی ۶ درهم [illegible]
تازه ۵ درهم در حمام بعد از حمام بیرون ساعتی ضماد نمایند ضماد دیگر ایضا از مجربات والد حقیر جهت شقاق ازموده است
زاج صبر سیاه بالسویه با نفط سیاه بمالند و دست را نزدیك اتش بدارند ضماد جهت سعفه وجرب بغایت نافع
سفال تنور دو جزو نمك جزوی با سرکه طلا کنند ضماد جهت شقاق زمستانی بعد بیات ۵ درهم مرداسنك
سابیده با ۱۲ درهم روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود و ۳ درهم قیر اضافه نمایند و طبخ دهند تا
غلیظ گردد و بقوام مرهم رسد پس موضع شقاق را با بکوم نرم کرده دوای مذکور را گرم نموده در شکاف شقاق
بچکانند ضماد جهت رفع داخس اقاقیا حضض کل ارمنی نشاسته شیاف ماميثا صندل سفید بالسویه افیون خمس یکی
بالعاب بزرقطونا و سرکه ضماد کنند ضماد جهت رفع ثالیل وقوبا جعل را با اب ساییده بمالند و در روز زایل کند ضماد ثالیل
از مجربات والد مغفور اشق مقل ۲ درهم نرم کوبیده یکشبانه روز در سرکه خیسانیده پس حل کنند و کل خطمی و تخم مورد
تخم کتان بابونه بنفشه یکمثقال اضافه نموده استعمال نمایند و باید که نیم گرم باشد ضماد جهت تقویت معده اطفال و غیر ان
بغایت نیکوست و رفع اسهال کند [illegible] اقاقیا ۴ درهم صبر ۱ درهم با روغن سوسن ۵ مثقال [illegible] رطل [illegible] معده ضماد نمایند

ضماد ضربه و سقطه سنبل الطیب مغاث برگ مورد ماش برگ گل سرخ بالسویه با زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ که قیر
الیهود را حل کرده باشند بسرشند ضماد دیگر جهت ضربه و جبر کسر ازموده است مغاث گل ارمنی صبر زرد گل سرخ
عدس شیاف مامیثا فوفل برگ حنا صندل با اب مورد مطبوخ ضماد نمایند ضماد خابس حیض حوامل عدس مقشر پوست
انار برگ مورد با سرکه بسرشند و بر پشت زهار و کمر ضماد نمایند ضماد نقرس بغایت مجرب است مرزنجوش خطمی بزرقطونا
اردجو سورنجان بالسویه با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون اضافه کنند اثر سریع
میشود ضماد طحال [illegible] نسخه بغایت ازموده است انجیر را بقدر ده مثقال یک شبانروز در سرکه خیسانیده در هاون
حل کنند و قسط بحری ۴ درهم مغز بادام تلخ ۱۰ درهم تخم کبر ۳ درهم اشنه ۵ درهم سداب خشک بوره ۳ درهم در خلاء
معده استعمال نمایند ضماد قوی از روث سماق اقاقیا هر یک ۱ مثقال [illegible] کبریت شادنج و اگر باشد [illegible]
سوخته شب یمانی کندر صدف هر یک ۷ مثقال مرصافی جوز السرو هر یک ۱ مثقال [illegible] ۲ درهم روغن مورد
مثقال بسرشند لزوق الصدغین جهت درد سر [illegible] که بقدر درهمی باشد گذاشته بر شریان صدغین
ببندند تخم کاهو یکدرهم مرصافی ۴ درهم حضض ۳ درهم افیون یکدرهم و نیم با لعاب بزرقطونا بسرشند ضماد
برای خضاب [illegible] اقسام صداع است و ضماد برای کودکان و برای خداع شقیقه و صداع بارد است ضماد منوم که رفع
خواب کند و از مجربات [illegible] افیون تخم کاهو بزر البنج بیخ لفاح بالسویه یا انکه خشخاش در اب پخته باشند استعمال
کنند ضماد سلیمانی جهت درد مفاصل [illegible] سلیمانی نامند [illegible] هر یک دو مثقال بادام سائیده با
دهن [illegible] کنند تا سیماب کشته شود و ده درهم صابون حلبی را در ان حل کرده اضافه نمایند ضماد دبق جهت مفاصل بارد
و فالج و امراض عصبی جمیعاً نافع و منضج و محلل و مقوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدنست و حقیر مجرب نموده است
که مکرر ضماد ان بر مهرهای پشت و مفصل باعث نجات جمعی کثیر از استرخا و تشنج چند ساله شده تخم انجره بیست
درهم بورنیفان بوره نوشادر زراوند مدحرج تخم حب البطم ۵ درهم حلبه فلفلدار فلفل عاقرقرحا سه درهم اشق
چهار درهم مقل قردمانا عود بلسان کندر مرصافی زاج [illegible] استخوان [illegible] صبر زرد افسنتین سعد اذخر فوتنج
سورنجان سه درهم دبق صد و بیست درهم موم پانزده درهم حب السلاطین شش درهم با روغن سوسن و امثال ان
پانزده درهم بدستور که قاعده مراهم مذکور است ترتیب دهند و صمغها در سرکه حل کنند و عسل بقدر سرکه اضافه نمایند

ضماد مجرب حقیر جهت تسکین ضربان مفاصل و درد سر ضربانی مغز استخوان و باچره ده مثقال روغن گل سرخ ۵ مثقال
فرفیون یک مثقال زعفران ۴ مثقال ضماد مفاصل حاره که [illegible] تسکین الم کند افیون و زعفران بالسویه
باشیر سائیده و با روغن گل سرخ ضماد نمایند قرص [illegible] که با ادویه حاره جهت بارده در حاره استعمال نمایند و از مجربات
حقیر است اردلوبیا مرزنجوش گل خطمی بزرقطونا سورنجان اکلیل الملک هر یک ده مثقال شیاف [illegible] اردجو هر یک ۵
مثقال بیخ لفاح زعفران افیون هر یک دو مثقال قرص سازند و استعمال نمایند ضماد دیگر جهت مفاصل و انجره [illegible]
و مسکن اوجاع بارده است و حقیر مجرب نموده مغز [illegible] خروع که بید انجیر نامند سه جزو روغن تازه گاو یا عسل
هر یک جزوی [illegible] سرکه بوزن عسل بعد از تخمی مجموع سرگین خشک گاو نرم سائیده بقدری که غلیظ سازد اضافه
کنند نیم گرم استعمال نمایند ضماد مسکن الاوجاع در تسکین درد مفاصل حاره و بارده مجرب حقیر است حلبه را با اب
و سرکه بالسویه طبخ نمایند تا مهرا شود و عسل بوزن حلبه اضافه نمایند و بجوشانند تا غلیظ گردد و نیم گرم طلا نمایند ضماد
دیگر جهت مفاصل بارده بی عدیل است [illegible] سوخته را با عسل و سرکه بقدر کفایه بالسویه بسرشند و ضماد
نمایند ضماد محلل جهت مفاصل بارده و اورام مزمنه بوره دبق اشق [illegible] بالسویه با سرکه و عسل یا لبنا
طلا کنند ضماد دیگر در اخر مفاصل حار و نقرس مجرب است و رفع بقایای مواد ضماد نماید صبر زرد زعفران مرصافی
بالسویه با بکلم طلا کنند و اگر حرارت زیاده باشد با بکاسنی ضماد اورام حاره و ورم فرج و کنج ران و قضیب
سایر اعضا از مجربات پوست خشخاش مسحوق را در اب بجوشانند تا مهرا شود و بزرقطونای مسحوق را بوزن او
گل سرخ بوزن هر دو اضافه کرده استعمال نمایند ضماد قروح ساق خاکستر کاه گندم نمک طعام بالسویه با سرکه
طلا کنند ضماد جهت اقسام استسقا بغایت مفید است سنبل الطیب صبر زرد [illegible] درهم خاکستر سرگین گاو ده درهم
سرگین بز [illegible] سعد قردمانا ابهل [illegible] نوشادر اشنه [illegible] عود بلسان بوره صعتر نمک ترکی جنطیانا بیخ
با بول شتر ضماد نمایند و طلای اب [illegible] کم کرده باشند در اقسام [illegible] مجرب حقیر است و بی عدیل است ضماد
جهت بواسیر خار و بارد و درد خروج مقعد ازموده است اکلیل الملک برگ کلم [illegible] زرده تخم مرغ اردجو سفید
زعفران روغن گل سرخ تریاک [illegible] ضماد نمایند ضماد جهت بواسیر و شقاق مقعد و قرحه و اسهال بواسیری [illegible]
حیض سفیداب موم سفید حضض هر یک جزوی گل خطمی مقل هر یک دو جزو [illegible] جزو روغن گل [illegible] جزو با زرده تخم
مرغ استعمال نمایند ضماد دیگر جهت درد و سوزش مقعد [illegible] با روغن گل و سفیده تخم مرغ ضماد نمایند بدستور [illegible]

قریب ۹

مرغ وارد جو و روغن گل همین اثر دارد و بدستور سفیداب و مرداسنگ پنج بنج البنج و با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه
استعمال نمایند و بدستور پیاز در خاکستر گرم پخته و با هم وزن او روغن گاوی تازه ضماد کنند و بدستور برگ خطمی
گل بابونه اکلیل الملک ۵ درهم حلبه تخم کتان ۳ مثقال عدس مقشر ده مثقال مجموع را پخته با زرده تخم مرغ بنفشه
استعمال کنند ضماد جهت خنازیر حاره مرضای بکر حضض دو جزو با اب کشنیز ضماد نمایند ضماد جهت خنازیر که از
حرارة باشد و جهت شامعه بغایت موثر است قند ده درهم حلتیت اشق هر یک پنج درهم جاوشیر هشت درهم فرفیون ۳ درهم
مقل ازرق ۵ درهم سکبینج ۳ مثقال مجموع را در سرکه حل نموده با اب کشنیز ضماد کنند و بعد از هر سه روز تازه باید
نمود و مرهم حواریون و مرهم زنجفر نیز بغایت موثر است ضماد جهت کزاز بارده و دردهای که بجهت باد بواسیر در اعضا هم رسد
از تالیف حقیر است و بغایت ازموده است و مجرب است فلفل فافله نوشادر حلبه زنجبیل سورنجان با روغن گردکان زیت
زرد ضماد نمایند ضماد بواسیر بارده و مفاصل و ریاح مجرب است سیر را با روغن بزرک بجوشانند تا بنصف رسد پس تمام
ده مثقال روغن را طلا و سیر را ضماد نمایند ضماد جهت کشودن خون بواسیر شحم الحنظل مغز بادام تلخ نخود مریم
مورزنج سرکین کبوتر قند با زهره گاو فتیله کرده ۵ عدد را ده ساعت استعمال کنند و هر کاه فتیله را بروغن گل الوده
سازند دفع سوزش مینماید ضماد جهت ورم سپرز که از حرارة باشد و از مجربات والد مغفور حقیر است برگ درخت گز را
کوبیده با ارد جو و سرکه استعمال کنند و بدستور سپوس گندم را در سرکه پخته [illegible] ضماد کنند ضماد
جهت ورم جگر بارد و سپرز از مجربات شفا بوسرات میعه موز مصطکی جاما زعفران بابونه اکلیل الملک ۵ درهم
مثقال صبر زرد ورتاس ۳ مثقال اذخر حب بلسان ۶ مثقال اشق ۲ مثقال با روغن سوسن و شراب با سرکه ضماد کنند
ضماد دیکر جهت ورم جگر و معده بارد و تلیین صلابات ان و درد سینه مزمن مجرب است زوفای رطب ۱ مثقال با پیه
اردک و پیه مرغ هر یک ۲ مثقال حل کرده نیم گرم ضماد کنند ضماد جهت ورم انثیان تخم کشوث با ربع ان [illegible]
با گلاب و سرکه ضماد کنند و بدستور گل خطمی و ارد جو و ارد باقلا را [illegible] پخته با زرده تخم مرغ و قدری صبر زرد طلا
کنند و هر کاه ورم متحجر شده باشد زیره کرمانی موز [illegible] مثقال کوبیده با روغن دانه خروع ۲ مثقال ضماد نماید
ضماد جهت خنازیر که بفارسی کچلی نامند بغایت ازموده است سر را تراشیده بروغن کنجد چرب کنند و کشک سوخته و نیم
سوخته و جو سوخته را بالسویه باشند ضماد دیکر ایضا جهت خنازیر تب زرد چوبه برگ حنا هلیله زرد عفص و [illegible]

اسله مقشر سرکه هر یک جزوی بروغن گل سرخ ۲ جزو ضماد جهت جراحت بینی و ناصور الانف که حلوه نامند بغایت ازموده است
مغز تخم هندوانه مغز تخم کدو ۲ جزو توتیای کرمانی مغسول صبر زرد را بکوبند و با روغن تازه استعمال کنند ایضا جهت حلوه
مجرب است سفیداب ۲ درهم مرداسنک مغسول ۲ درهم قلعی سوخته ۲ درهم با شراب روغن مورد استعمال نمایند
و بدستور اب انار ترش و یا انار ناشیرین در ظرف مس یا قلعی بجوشانند تا غلیظ شود و استعمال نمایند ضماد برص و
بهق از مجربات حقیر است و از جمله اسرار است و در دفع برص حیوانات که الاغ کویند تخلف نمیکند و در [illegible] داء الثعلب
و داء الحیه سریع الاثر است و بغایت حار و سریع النفوذ زیاده از نیم ساعت نباید کذاشت و بعد از شستن ان صندل
بجهت رفع حرقت و سوزش ان طلا کنند و بر اعضاء رئیسه طلاء ان جایز نیست و هر کاه مکان برص و امثال ان متعدد
باشد یک بار بر همه مواضع نباید ضماد نمود بلکه بر موضع بعضی دون بعضی تا همه ضماد شود و بعد از ابله کردن مراهم
مناسبه علاج کنند سلیمانی یکجزو صندل سفید سوده پنج جزو با اب سرشته استعمال نمایند و اکر بکرو سلیمانی را بادو جزو
صندل سفید و دو جزو خمیر مایه ارد نخود بدل کنند و دو جزو قسط تلخ و یکجزو [illegible] ضماد نمایند اولیست و حقیر تجربه
نموده و صندل بجهت دوا [illegible] ضماد جهت بهق عجیب الاثر است کبوتر یکجزو مغز [illegible] روغن تازه بی نمک [illegible] جزو
بعد از ترکیب یکشب بکذارند و در حمام بعد از کیسه مالیدن موضع بعد افراط ضماد نمایند و سه دفعه رفع بهق و جمیع
اثار کند ضماد دیکر جهت بهق و جمیع اثار مجرب است منقول از شفاء دیگ را نکوبیده در اب لیمو بکذارند تا حل شود زرنیخ
سرخ خردل سفید که حرف بابلی است تخم ترب مغز پسته بادام تلخ بنفشه خمیر مایه هر یک ۶ درهم ضماد دیکر از شیخ
قدس سره جهت رفع اثار [illegible] و چوب [illegible] بهم رسیده است سیماب ۲ مثقال مغز بادام تلخ ۲ مثقال تخم [illegible] ۶ مثقال
مثقال هر شب [illegible] رفع علامت نماید ضماد جهت چوب رطب و یابس و سواد [illegible] مجربات منقول از حکماء هند
ده مثقال سرب را در ظرف سفال بکذارند و سیماب [illegible] زرنیخ هر یک ده مثقال سابیده بعد از انکه ظرف را از سر اتش
برداشته [illegible] داشته باشند اضافه نموده حرکت دهند تا منعقد کردد پس بعد از انعقاد چون بدست مالند
هر کاه مثل غبار شود استعمال نمایند و هر کاه متحجر کردد سابیده طلا کنند و غیر متحجر نیز ازموده است ضماد داء الثعلب
و داء الحیه از مجربات حقیر [illegible] کنند [illegible] زرنیخ سرخ دو جزو با روغن زیتون طلا کنند
ضماد دیکر جهت داء الثعلب مجرب است موی بز سرخ سوخته صدف سوخته کوکرد بالسویه بروغن زیتون بسرشند اول

موضع را با پیاز و اشنان یا پیاز عنصل بسیار مالیده بشویند بعد دوای مذکور را ضماد نمایند ضماد روغن مرکان
منع سقوط موی مجربست استخوان خرمای سوخته سنبل الطیب کتیرا موش صدف سوخته فلفل هر یک جزوی مرمر ۳
جزو قلعی سوخته مغسول جزو زعفران نیم جزو ضماد شعر باید که بعد از قلع بچشم طلا کنند منع رویدن کند
زعفران یکدرهم کافور نیم دانگ سایید استعمال نمایند ضماد جهت باد سرخ که حمره گویند گل و مرهم خار مجربست
گچ را از ناقه بجنه با آب کشنیز بسیار رقیق سرشته آن مقدار بهم زنند که گچ را بسبکی زایل شود و مکرر طلا نمایند
قرص خردی که در گل و مرهم خار آزموده است صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا اسفیداب قلعی گل ارمنی تخم البنج
حضض بکی بوش دو بندی ریوند چینی هر یک جزوی بیخ لفاح افیون هر یک نیم جزو با آب عنب الثعلب سرشته
ترتیب با آب کشنیز و گلاب و سرکه و امثال آن طلا کنند قرص سعفه منقول از امین الدوله جهت سعفه و قوبا و داء
بارده و صداع بلغمی بغایت آزموده است زرد چوبه بادام تلخ هر یک یکجزو مقل ازرق دو جزو مقل را سه شبانروز
در سرکه خیسانیده قرص ترتیب دهند و با آب کاسنی و روغن گل و سرکه و امثال آن ضماد نمایند ضماد مقوی دماغ
که منع نزلات نموده بغایت عجیب است و منه کنند و جهت درد سر مزمن و تقویت دماغ بی عدیل است منقول از تذکره
ملح الطعام سوخته بورق سوخته خرق سفید مویزج شونیز خردل سرخ زبد البحر هر یک یکجزو کوکرد گل سرخ سماق
اذخر عفص قواسیون اگر نباشد افسنتین بدل کنند صمغ عربی کندر قرنفل عود صبر زرد بیخ سوسن
زرنیخ زاج سادج سنبل الطیب جوز بوا هر یک نیم جزو سرکه را بجوشانند و صابون رقی نقد دو وزن مجموع در
سرکه حل کرده بسرشند و قرص ترتیب دهند و با آب گرم ضماد نمایند ضماد سرطان متقرح و جرب خارش و اورام حاره
مجربست و منع تزیدی نماید سوسن را با آب کاسنی بسایند تا غلیظ شود و روغن گل یا روغن بادام بالسویه حل نمایند
اگر با آب کشنیز و آب بارتنگ بسایند بدستور نافع است ضماد جرب بغایت آزموده است تخم ریباس ده مثقال مغز
زردآلو تلخ که تلخ باشد و تنبه هر یک ده درهم با سرکه سایید و با روغن کنجد در حمام طلا کنند و آشامیدن آب طبیخ برگ
عناب بقدر نیم رطل با قدری شکر تا پنج روز در رفع خارش بدن مجربست ضماد ایضا جهت جرب و حکه بغایت مفیدات
انار ترش را با پوست ریزه کرده چندان بجوشانند که مضمحل شود بعد از ان بکوبند تا دانه و پوست یکسان گردد و در حمام طلا
کنند و هر گاه ماده سوداوی باشد و یا ماده خلط محترقه باشد شکر و هندوانه با شیر خر بسایند طلا کنند ضماد جهت خناق

وگل و م

وگل و مرخار از مجربات است روغن دو خار زیره آنا مع ارد جو با آب کشنیز و سرکه و هر گاه ماده مرکب از صفرا و بلغم باشد ارد کندر با
آب کشنیز بغایت مفیدات و ضماد لعوق خیار شنبر با روغن بادام جهت اکثر اوجاع و اورام مجربست ضماد جهت جرب مجربست
کوکرد زاج سفید مازو نیم سوخته یکدرهم فلفل زنجبیل سفیداب قلعی مرداسنگ با روغن تا زمین غلظ ضماد نمایند و بدستور
طلا کرده عسل یا شونیز و بدستور با طلا از جمله مسکنات وجع بارده است و مخل برآید ضماد سفیداب قلعی با شیره تازه و طلا
بزر قطونا با سرکه در تسکین اورام حاره و نقرس آزموده است ضماد القنا جهت جرب و حکه مجربست سنای مکی هلیله زرد ده
مرداسنگ سفیداب قلعی بالسویه با روغن گل و روغن بنفشه ضماد نمایند ضماد جهت سعفه یابسه و قوبا و امثال آن که با
خارش و سوزش باشد در دو سه دفعه زایل میکند و از تجربات حقیر مجربست مغز تخم کدو ده مثقال قوبیای مغسول دو
مثقال تنجرف یک مثقال با شیر تازه جوشانیده ضماد نمایند ضماد منضج دمل و ریاح و اورام اکلیل الملک حلبه تخم کتان دانه
تمر هندی سرگین کبوتر ارد گندم بالسویه با روغن کنجد و موم ضماد نمایند و اگر اجزا را با آب و شیر پخته طلا کنند و مکرر تغیر دهند
بغایت موثرات ضماد جهت گشودن دمل از مجربات است دانه تمر هندی را کوبیده نیم مثقال ایرج را غواد را بدروی آتش گداخته
مخلوط نمایند و نیم گرم طلا کنند و جوهر بزر قطونا را با آب جوش کرده بر دمل بندند مانع تزیید و مسکن وجع و منضج قویست
ضماد جهت رعاف عدس مقشر شیاف مامیثا صندل سفید دم الاخوین گل ارمنی هر یک جزوی کافور نیم جزو با آب عود
امثال آن طلا کنند ضماد جهت رفع ادرار حیض آزموده است پوست انار ماش کلنار جفت البلوط زاج کنند و زیره کرمانی
تخم مورد با آب مورد یا آب بهر طلا کنند و جوهره شفلکا که آزمود نمایند و مستعمل نمود که انست با سفیده تخم مرغ بر کمر
و پشت زهار طلا کنند بغایت مفیدات ضماد جهت رفع احتباس بول کاکا فشر که عصفور نامند در شیر پخته نیم روز باد
شوره اضافه نمایند و ضماد کنند ضماد جهت زیاد کردن شیر مرضعه و دفع ورم پستان ارد باقلا پوست انار ترش تخم
بادروج بیخ با آب بادروج یا آب رجما بسرشند ضماد که منع بزرگ شدن پستان زنان کند کنند دو دانه سوخته جزوی
ارد جو دو جزو با سرکه سرشته روز ضماد نمایند ضماد جهت منع قی گل سرخ سنبل صندل سرخ و سفید چهار درهم عود
سه درهم زعفران یکجزو کافور نیم جزو با آب و سماق طلا کنند ضماد جهت افتادن ناف ردیوزا نار دجو کلنار عفص ارد باقلا
پوست انار یکدرهم پوست تخم مرغ ۲ جزو بعد از بختن اجزا پوست تخم را از ناقه بجنه اضافه نمایند ضماد جهت کرم معده
برگ شفتالو تلخ شونیز بالسویه با زهره گاو و سرکه بسرشند ضماد جهت کلف و آثار بغایت موثرات گوسپند پوست تخم

مرغ ابو ملیح الفلی که هندوی بساجی گویند قسط تلخ شاخ گوزن سوخته بورهٔ ارمنی تخم خربزه زراوند طویل بادام تلخ
نشادر فلج سرگین کبوتر ارد نخود با سرکه طلا کنند ضماد جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران برگ سوسن که مورد کوبیده در
مرداسنگ توتیا دانکی پوست درخت کاج دو دانک جزوا لسنر ... دانک کنند سود ده انک با سرکه طلا کنند ضماد
جهت منع تولد قمل بورهٔ زراوند طویل بالسویه با روغن زیتون طلا کنند و طلای سرکه و سیماب در مستاصل کردن قمل
از مجربات ضماد روغن ترب زایل قمل است و بدستور صبر زرد و طلای بهمن قاتل قمل است و چون نشادر و چوب
کوکنار را چند روز در روغن زیتون بخیسانند نیز همین اثر دارد و زراوند قمل و صئبان روغن کوکنار نیز همین اثر دارد و دیگر سود
طلای مشک شب یمانی با آب کشنیز قمل و صئبان است ضماد جهت سکته خردل چند بید ستر بالسویه با سرکه ضماد کنند
ضماد جهت سکته و سیاه ... فربیون خردل سرخ شیطرج هندی تخم انجره بالسویه با سرکه طلا کنند کمادات عبارت از
بستن ادویه یابس است که گرم کرده بر عضو ببندند یا ادویه مطبوخ در ثانه کاو و امثال آن کرده یا با ابدویه
اسفنج آن کرده بر عضو بگذارند کماد جهت زکام از مجربات است شونیز را نیم کوب کرده چند قطره نمک بران پاشیده نیم گرم
بر سر ببندند و اگر بعوض کوبیده بدستور گرم کرده استعمال نمایند بغایت مفید است کماد جهت تحلیل ریاح معده و طحال
و تسکین آن حلبه شونیز تخم کرفس یا نخواه با آب نمک بدستور که گذشت گرم کرده ببندند و چون سرد شود تبدیل کنند
کماد جهت تحلیل مواد بارده و ریاح برگ سداب اذخر قرطم کل بابونه صعتر نمک طعام نوشادر خردل بورهٔ ارمنی اج...
سفید افسنتین رومی در مشته گرم بخواره بالسویه بدستور استعمال کنند کماد جهت رفع علل بارده گوش و
ریاح بابونه شبت ورق الغار مرزنجوش بودنه غافث قرحاد را بجنبه در ثانه کوسفند کرده گرم بوده برین گوش و قفا
کماد نمایند کماد دیگر جهت درد گوش ارد جو و اقلیمیا بابونه بنفشه خطمی اکلیل الملک در آب بجوشانند با روغن بنفشه مخلوط کرده
بر ثانه کماد نمایند
نطولات عبارت از آنست که ادویه را طبخ نموده آب آنرا بر عضو بریزند و جرم آنرا ببندند و عضو را بر بخار آن بدارند
و یا شویه قیصومی از آنست که بجهت امالهٔ ماده و تعریق ... و نطولات مرکبه و علاوه ... و منضجه و مسکنه
نیز باشد و همه این ادویه ... معلوم است و بجهت اختصار مرقوم میگردد نطول جهت ترطیب اعضا و رفع ...
و صداع حاره بنفشه برگ بید نیلوفر خیار زرد جو خیار تازه و کدوی تازه در آب طبخ دهند تا نیم شود و عضو را
بخار او داشته با آن عضو را بشویند و ثفل را بمالند نطول جهت تحلیل مواد بارده و تقویت اعضا بر ... سفکلی ...

افسنتین

افسنتین رومی مرزنجوش اسطوخودوس شکوفه شبیع عصفر خاشا جعده خسک اهل نظر اسالیون دار شیشعان
سوسنبر پودنه بدستور معلوم نطول کنند اگر مجموع یافت نشود ببعضی اکتفا نمایند و در بابونه و ادویه مرطبه هرگاه
بابونه و فودنج و امثال آن اضافه نمایند نافع تر ... کند قطورات عبارت از چیزیست که بر عضو بچکانند و در عرف اطبا
مخصوص است بچشم و گوش و ادویه عین بالضمامه مذکور شد پس قطوری که اختصاص بگوش دارد در اینجا مذکور میگردد
قطور رومی و طنین بغایت نافع است منقول از معالجات بقراطی چند بید ستر نطرون که بورهٔ سرخ است خربق سیاه بالسویه
در سرکه حل نموده در گوش بچکانند و باید که نیم گرم باشد قطور ایضا جهت دوی و سده از اجتماع چرک و طنین نافع است
و سنعی ... خربق است خربق سفید بورهٔ سرخ بیخ زعفران ... با سرکه قرص ساخته با ادهان مناسبه حل نموده بچکانند
قطور دیگر که نفع علت ... بوره در ساعت کند صبر سیاه را در کوزه سفالین سوزانیده خاکستر آنرا با بول گاو یا بول بز
بچکانند و صبر ... اصفهان ... و بلغر ... بچکانند ... است کوچک شبیه بملخ قطور دیگر
از مجربات امیر عطاء الله جد جد ... ثقل گوش و دوی و طنین بورهٔ ارمنی دو دانک شحم حنظل چند بید ستر زراوند
مدحرج عصاره افسنتین فربیون قسط تلخ با زهره گاو سرشته در روغن بادام تلخ حل کرده بچکانند و اولا گوش
او را از تصرف بدستور ... قید شده نموده است و مجرب دانسته اند قطور دیگر جهت کری که دفعة
واقع شده باشد طبیخ افسنتین را با زهره گاو استعمال نمایند و زهره سلحفات که سند ... باشد با روغن بابونه
بغایت نافع است و چکانیدن دو قطره از قطران که با نفطیا روغن قسط حل کرده باشد جمیع ... اوقات نمودن جهت
جمیع انواع درد گوش و مواد بارده مجرب است قطور دیگر جهت کشتن جانور که در گوش رود قطره آب با آب فودنج یا آب برگ
شفتالو حل کرده نیم گرم بچکانند قطور دیگر که اخراج کرمهای متولد در گوش کند شراب کهنه عسل روغن گل سرخ سفیده
تخم مرغ پشمی را آغشته در گوش نیم گرم کرده بگذارند و ساعتی بهمان جانب تکیه کند پس یکبار بسر عضو بیرون آورند
قطور دیگر که درد گوش از حرارت باشد دیگر روغن گل سرخ با سرخرو سرکه بجوشانند تا سرکه بسوزد پس تقطیر نمایند
بدستور شیاف ابیض با شیر دختران و روغن بنفشه با کافور و آب کشنیز و بدستور آب عنب الثعلب نافع است و سفیده
تخم مرغ بالخاصیه از مجربات قطور که جهت درد و ریاح نافع است زهره گاو را با روغن ... و امثال آن بجوشانند
تا رطوبت زهره برطرف شود آنگاه استعمال نمایند قطور دیگر جهت ... گوش و درد ... گوش مرضانی صبر زرد زعفران

روغن بادام شیرین تقطیر نمایند و پاک کردن جوک آب برگ زیتون با عسل نافع است و بدستور مروارید را با آب حل کرده
با روغن گل قطور کنند و بدستور ابن زهره با ماء العسل بسیار نافع است قطور که جهت رفع سیلان رطوبات گوش
اطفال نافع است شب یمانی زعفران بوره ارمنی سرخ از هر یک دانگی عسل شراب هر یک پنج مثقال قطور کنند و یا به
پنبه آلوده کذارند قطور دیگر که منع سیلان خون بسبب صدمه و ضربه از گوش کند پنیر مایه خرگوش را با سرکه حل
نموده بچکانند و بدستور کردهای کاو نر را با قدری پیه کرده کباب نیم پخت کرده آب آنرا افشرده در گوش بچکانند از
مجربات اکثر اطباست باب چهاردهم در سعوطات و عطوسات و نشوقات و بخورات و دخنه و لخلخه و نفوخ
و سعوط عبارة از چیزیست که در بینی کنند و عطوس آنچه عطسه آورد و نشوق آنچه به بینی کشند و بخور و دخنه
بخار و دود آنرا استنشاق نمایند و لخلخه آنچه از مایعات خوشبو در ظرف کرده بو کنند و نفوخ آنچه در بینی دمند
سعوط جهت تقویت حافظه و کویند مداومت آن موی سر و ریش را سیاه کرد اند مغز سر کلنک و زهره آن قدری
نرم ساییده با روغن زنبق سعوط نمایند و ساعتی بخوابند و سعوط زهره خطاف جهت رویانیدن موی
سفید مجرب دانسته اند سعوط جهت قطع رعاف مجربست حضض هندی سوخته را با آب بادروج سعوط کنند
و بدستور سعوط عصیر سرکین خر و نفوخ سرکین محرق او بسیار قوی الاثر است و سعوط آب برف یا
آب کندنا نافع است سعوط دیگر که در قطع رعاف بی عدیل است جند باج سفید آهک دم الاخوین
مازو کاغذ سوخته بالسویه با روغن زیتون سعوط نمایند نفوخ جهت رعاف بغایت مفید است مازوی
سوخته در سرکه انداخته زاج قلقطار محرق کندر بالسویه نرم ساییده و نفوخ نمایند نفوخ دیگر
کلنار کندر جفت البلوط دردو و کافور افیون مازوی سوخته را با برگ بید یا آب کاهو را سعوط
کنند و یا با آنها نفوخ نمایند سعوط دیگر جهت درد سر بارد و شقیقه و بیضه و خوده نافع است
سعتر مرضافی صبر زرد حضض مکی شونیز جاوشیر جند بیدستر سکبینج مشک زهره کلنک زهره کبک آب کرفس سرشته
قدر عدس با آب مرزنجوش سعوط نمایند سعوط جهت تحلیل ریاح دماغی و سده بلغمی مومیایی جند مشک زعفران
بالسویه قدر حمصه را با روغن زنبق و امثال آن سعوط کنند نفوخ جهت سکته و سبات و لیثرغس نافع است جند بیدستر
زهره کلنک منفرده و مجموعه با آب مرزنجوش و ماء العسل نفوخ نمایند سعوط جهت سده دماغی و سواد بارده نافع است

ودفع

و دفع مواد بعطسه میکند کندش خربق سفید جند بیدستر فلفل سرخ زرنباد و ندطویل مفرده و مجموعه چون نرم ساییده
بمرتبه نالیدن در بینی کنند باعث عطسه میکردد عطوس دیگر جهت فالج و لقوه و امراض دماغی صبر زرد خربق
سفید نوشادر مرزنجوش بوره ارمنی شیطرج هندی مشک بالسویه استعمال نمایند لخلخه جهت تقویت دل و دماغ
حار کلاب سرکه کافور روغن بنفشه آب سیب در ظرف سرتنگی کرده ببویند لخلخه دیگر جهت ضعف دل و سواد بارده قرنفل
دانگی کبابه دانگی بسباسه دانگی مشک دانگی با کلاب عرق بهار لخلخه نمایند لخلخه جهت منع صعود بخارات بدماغ در تب
حاره و اختلاط عقل نافع است آب کشنیز آب برگ بید سرکه روغن گل سرخ صندل سفید نشوق جهت تقویت دل و دفع
غشی و خفقان آب عود و صندل سفید کلاب سرکه کافور عود استنشاق نمایند نشوق جهت جراحت بینی و چرک آن بوره
خشک را نرم ساییده با شراب استنشاق نمایند و جهت پاک کردن چرک قدری از زروف اضافه نمایند نشوق جهت رفع
بدبویی شامه و سده مصفات و تحلیل مواد مجتمعه و دفع سده خیشوم منقول از کفایه سعد سنبل صبر زرد قرنفل
با آب پودنه یا آب عود در سرشته در بینی کذارند بخور جهت تقویت دل و دماغ عود حسن لبان پوست بیرون ترنج ساییده
با کلاب مخلوط کرده در جوف به و سیب کذاشته در آتش نرم ببویانند بخور جهت صداع مزمن و شقیقه و سوداوی با
دماغی از مجربات است اجراب ندبیر چند عدد زاد را آتش سرخ کرده در شراب انداخته سر را بخارات آن بدارند و اگر ماده
بسیار غلیظ نباشد بجای شراب آب کنند و بدستور آب ممزوج بسرکه جایز است بخور جهت زکام سیاه دانه را بر روی
سنگ تافته ریخته دود آنرا استنشاق نمایند و جهت حبس کردن ماده زکام که قطع سیلان رطوبات کند بخور سندروس
مجربست بخور جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و ریاح بغایت نافع است مرزنجوش سداب افسنتین شیح ارمنی صعتر
اجل بابونج اکلیل الملک بنفشه نیلوفر بالسویه جوشانیده در ظرف لوله دار کرده لوله ظرف را در سوراخ گوش بگذارند
تا بخار داخل گوش شود بخور جهت دفع احتباس حیض تخم الحنظل شونیز کندش میعه سایله علک البطم هر یک جزوی عنبر
اشهب نیم جزو مشک زعفران ربع جزو بروغن زنبق سرشته قدر بندقی را در آتش انداخته دود او را برحم برسانند و باید
آتش دان لوله داشته باشد که از آن لوله دود برحم رسد پاک کند و نشود بخور دیگر جهت اختناق رحم و عسر ولاده بسیار
نافع تخم الحنظل قنه جاوشیر کوکرد بالسویه با زهره کاو سرشته بدستور بخور کنند بخور جهت درد دندان و سواد
تلخ پوست خشخاش عنب الثعلب کل بابونه بالسویه جوشانیده و سر بخار آن بدارند تا عرق بر جبین ظاهر کردد دخنه جهت

جهت ساقط کردن ثقلهای بواسیر از موده است کوکرد بلاد راصل السوس بیخ کبر برگ مورد با لستویر باروغن
زیتون سرشته جهت ساخته دخنه نماید و دواب برگ مورد جلوس کنند و عمل را تکرار نماید نمود **باب پانزدهم** در
حقنها و فتایل و فرزجات و حمولات و حقنه عبارتست از استرسال مایعات بمعاء مستقیم و رحم استرسال جامدات
برودة مزبوره و در عرف شافه نامند و فرزجات انچه زنان از ادویه در قبل و رحم بردارند و حمول اذ فرزجه و احتمال در قبل
د براست و واضع حقنه بقراطست و الة حقنه باید از قبیل جلود باشد بجهته کیسه نرم و خنه که طرف دیگر تعبیه
کردن که دو باشد و ازنی لوله بطرف بادیلها و وصل نماید که انرا چرب کرده در مقعد کنند و اب حقنه را در آن کیسه
کرده دهن کیسه را بهم اورده بفشارند تا اب برود فاروردیا بد حقنه کننده برو روی بخوابد تا اب بمعاء علیا تواند
رسید و می باید قدر هرابی که هر دفعه بریزند زیاده از پنجاه مثقال نباشد و بعضی را اعتقاد انست که کثرا ان جاذبست
واکثر اطبا صحت اعضاء رئیسه شرط دانسته اند و مراعات اعتدال اب دویه لازمست چه غلیظ باعث زحیر
میگردد و بسیار رقیق باعث انتشار و افساد میشود و یا رده مولد ریاح حاره مورث غشی و کربست و منافع حقنه
بسیار است از انجمله امالة مواد مرتفعه بدماغ و اعضاء عالیات و رفع سده امعاء و رفع اقسام قولنج و در فتایل
مسهله شرط است که طول ان بقدر انگشت میان انشخص باشد و فرزجات زیاده از نقل یک بند انگشت باشد حقنه
اب حقنه برنگردد تدبیر انست که نصف قدر اول بار بریزند تا اب اول را دفع نماید و قبل از حقنه بایلد و بیرون با دهان
مناسبه و اب گرم حقنه کنند **حقنه** جهت قرحه امعاء و سحج بغایت مفیدست سمنیز ابقلموکاغذ سوخته صمغ عربی هر یک
ین مثقال زرده تخم مرغ سه عدد اب برگ بارتنگ مطبوخ و جو مقشر پیه گرده بز روغن گل سرخ هر یک دوازده
درهم و هرگاه بقابض محتاج باشند روغن پیه بز نباید کرد و گل سرخ انقاع دار کلنار داخل مطبوخ کنند **حقنه** جهت
قولنج منقول از کامل الصناعه عناب سپستان مویز منقی حلبه تخم کتان سبوس گندم گل خطمی قنطوریون
دقیق تخم رازیانه برگ چغندر دو چهار صد مثقال اب بجوشانند تا ثلث بماند پس صاف نموده چهل مثقال از ان با
شکر سرخ بوره ارمنی ابکامه که انرا اطبا دربیمی نامند واه بی سرکه و تریشی میباشد و روغن کنجد حقنه نماید **حقنه لینه**
کردن امراض حاره استعمال نماید عناب سپستان بنفشه جو مقشر خطمی سبوس گندم خسک اکلیل الملک انجیر
زرد و دو سیصد مثقال اب بجوشانند تا ثلث رسد و چهل مثقال از ان با شکر سرخ روغن بادام حقنه نماید و اگر

تبرید

تبرید بخشیدن لازم باشد لعاب بزر قطونا روغن تخم کدو و اب لبلاب اضافه کنند **حقنه** جهت برودة رحم و احتباس حیض
نافع است اشق مقل سکبینج جاوشیر جند بیدستر کرفس تخم انجره رازیانه سیساليوس بابونه حلبه سنبل با اب و شیر تازه بجوشانند
تا بنصف رسد و چهل مثقال از ان با روغن تازه گاوی و عسل کف گرفته روغن کنجد در قبل حقنه کنند تا ممکن باشد نگاه
کنند که اب حقنه زود دفع نشود **حقنه** جهت درد مفاصل و عرق النسا و امثال ان نافع است حلبه بابونه مرزنجوش مغز دانه بید
انجیر تخم کتان بابونه شبت حب الغار حسک سورنجان خربق سفید قنطوریون سکبینج اشق جاوشیر شحم الحنظل مقل تخم
کرفس تخم شبت سداب انجیر زرد ده عدد عناب سپستان بعد از طبخ نیم رطل از ان با روغن گاو و روغن خیری حقنه
نماید **حقنه** جهت قرحه امعا نافع و بغایت قابض است برنج عدس مقشر اردجو بو داده کلنار جفت البلوط پوست انار
ترش در دو رطل اب بجوشانند تا مهرا شود سی مثقال ازان با سفیداب کلقعی صمغ عربی اقاقیا دم الاخوین عصاره
لحیة التیس هر یک یک مثقال کاغذ سوخته یک مثقال و نیم زرده تخم مرغ دو عدد و روغن گل سرخ حقنه نماید **حقنه** زرنیخ
جهت زحیر و اسهال و تعفن قرحه امعا مجربست قرطاس نان بکنجات سوخته زرنیخ سرخ و زرد دار صینی شب یمانی
انزروت سنگ اهک اب ندیده افیون اقاقیا بلوط صمغ عربی دم الاخوین نرم سائیده با اب ورد سرشته قرص سازند
و یک مثقال از ان با اب برنج مطبوخ و روغن گل سرخ حقنه نماید **حقنه** حاره جهت لیثرغس و امراض بارده دماغی تخم
حنظل قرطم تخم انجره فودنج پوست بیخ کبر جوشانیده با روغن زیتون حقنه کنند **حقنه** حاره جهت فالج و لقوه و
لیثرغس و امراض دماغی و امثال ان شبت بابونج مرزنجوش حرمل قرطم حلبه تخم کتان برگ چغندر سبوس گندم تخم
حنظل فی انه سید انجیر قنطوریون دقیق از هر یک یک کف انجیر زرد جوشانیده با عسل و روغن زیتون و ابکامه
و اطبا با مری که غیر ابکامه مشهور است کوباسرکه تربیب میدهند حقنه نماید **حقنه** جهت عرق النسا و امثال ان که
بعد از حقنه مسهل باید حقنه نمود و هر چند اسهال شود بهتر است جند بیدستر مقل سکبینج جاوشیر فرفیون از هر یک
دو مثقال از ان با روغن قسط و امثال ان حل کرده حقنه نماید **حقنه** جهت نفخ و ورم کرده و اورام رحم صلبه نقا
نافع است لعاب خطمی تخم کتان ماء الشعیر لعاب حلبه روغن کنجد استعمال نماید **صفت حقنه** جهت اسهال کهنه
و کولنی که با تب و سحج باشد از مجربات حضرت جازی بنفشه نیلوفر جو مقشر سپستان عنب الثعلب پوست هلیله
زرد تخم کدوی تلخ کوب جوشانیده با لعاب بزر قطونا و روغن کدو شیرخشت حقنه نماید و انچه از بعضی اطبا مذکور است

که مسهل بعصر در حقنه جایز نیست اصلی ندارد چه عصر در فوهات مجاری و عروق ضیقه جاری نیست چه در افضیه

درشرح اسباب در علاج سرسام صفراوی ادخال هلیلجات در حقنه از مذکورات **حقنه معتدله** که در اکثر

امراض نافع است قرطم عناب سپستان بنفشه عنب الثعلب خبازی جو مقشر برگ چغندر سبوس گندم شاید جو

با فلوس خیارشنبر روغن بادام بوره ارمنی ترنجبین بطریق معلوم حقنه نمایند **فتیله** لینه خطمی بوره با السویه

نرم سائیده از حریر کذرانیده با شکر سرخ که بقوام آورده باشند شافها بطریق معلوم بسازند و اگر بجای شکر

ترنجبین کنند در فعل قویتر است **فتیله** دیگر که قویتر است بنفشه خطمی علیه بدستور فتیله بسازند و اگر قویتر

خواهند شحم حنظل و زهره گاو و بوره بقدر احتیاج اضافه کنند و در تنهای حاره ادخال ادویه مزبوره جایز نیست

و چون فلوس خیارشنبر را با ترنجبین یا با شکر بقوام آورند محموده مشوی و بوره و خطمی و شحم حنظل و امثال آن

اضافه کنند بسیار قوی الفعل میشود و سرگین موش بسیار مقویه مینماید **شیاف** که در قطع خون مقعد مجرب

خواه بواسیر یا اسهال باشد یا خون صرف اقاقیا بزرالبنج صمغ بریخ بوداده با السویه با آب مورد سرشته شیاف بسازند

شیاف جهة زحیر که سنج باران نباشد از مجربات افیون و صاف کنند زعفران با السویه با آب کشنیز سرشته شافها

باریک بسازند و در میان آن ریسمان بکذارند که سر ریسمان بیرون مقعد باشد **شیاف** جهة قولنج ریحی بغایت مفید است

برگ سداب بزریه کوبانی نانخواه بوره ارمنی با السویه با عسل سرشته شیاف بسازند یا بلبنه آلوده حمول نمایند **شیاف** جهة

اخراج کرم مقعد که دود الخل نامند مجربست شحم الحنظل افسنتین مورزمنفی نیم کوبیده با روغن زیتون و قطران شیاف

بسازند **شیاف** جهة عرق النسا و وجع ورک بغایت سودمند است بوره تخم الحنظل سورنجان محموده نرم سائیده بوره

بمجموع شکر سرخ سرشته شیاف بسازند **فتیله** که جذب از عمق بدن نماید و محلل ریاح و مسکن درد ورک و عرق

النسا است سنای مکی تخم خبازی غاریقون بسفایج ترید شحم الحنظل سرگین موش بوره نمک هندی با عسل یا

انجیر پخته فتیله بسازند **فتیله** قطع خون بواسیر مجربست قرنماست نیم کوبیده سفید واقیله ساخته مسموم دود در سرکه بکذارند

پس برگ تنبول اگر نباشد ورق الحنا کوبیده نرم سائیده بر آن فتیله پاشیده حمول کنند **فتیله** دیگر که در قطع بواسیر

اکثر اطبا مجربست قاطع باد بخار اگر بفارسی کلاه بادنجان نامند یا شل آن بادام تلخ نرم کوبیده حمول و طلا کنند **حمول**

جهة کشودن خون بواسیر هرگاه بسته و دشوار باشد و باعث زحمتی که در حوالی مقعد دارد روغن تخم کدو و مغز بادام

کاو و روغن کل و هان شتر یا قدری مقل طلا کنند و لته را بآن آلوده بر جای نهند پس عرطنیثا تخم الحنظل آب زهره گاو سرشته

حمول کنند و هرگاه بسبب تندی ادویه خروج مقعد و وجع بهم رسد بروغن گل و موم و سرگین کبوتر و زهره گاو طلا کنند

فتیله جهة دفع حرقة البول و قطع جرکان بغایت نافع و اکثر زنان حقیرات و بغایت مجربست و بدستور جهة نواسیر بمیل

چون فتیله را در سوراخهای نواسیر کذارند و در باب ذرورات الکل نیز اشاره باین مختصر شده است و از اسباب میتواند بود

صبر زرد توتیای مغسول مرداسنگ مغسول سفیداب قلعی مغسول کلنار کل ارمنی موی سوخته کدوی سوخته کندر افیون نرم

سائیده از حریر کذرانیده با آب کشنیز سرشته فتیلهای باریک ساخته بسوراخ نصیب بکذارند **فرزجه** جهة حمل مجربست

باید بعد از حیض بسه شبانروز متصل بردارند زهره خروس و سرگین او و عسل هریک یکمثقال فرزجه ساخته استعمال نمایند

فرزجه جهة حمل منقول از ابن سرافیون کرو الدحیقر مجرب دانسته زعفران خاما سنبل الطیب اکلیل الملک من کل واحد

سه و نیم سازج قرو مانا مکلو قیه بیدارک زرد تخم مرغ دو اوقیه روغن نارد نیم اوقیه بالثرکیب حمول نمایند و هر روز

تازه کنند و هر روز یکمثقال نشاره عاج را با مثل او نبات تناول نمایند **فرزجه** جهة کشودن حیض مجربست سداب مرضاف

انجل را زیا تخم مرو با زهره گاو فرزجه بسازند **فرزجه** جهة کشودن حیض منقول از ابوخا که حیض محتبس ... الدا

نموده و صاف بوده که هیچ موزمنفی سداب خشک انجل زهره گاو و بقدر سرشتن **فرزجه** جهة اخراج جنین زنده و مرده

و مشیمه و عسر ولاده و علاج احتباس بغایت مؤثر است و قاتل جنین جاوشیر خربق سیاه مر با السویه با زهره گاو سرشته شند

فرزجه جهة ادرار و فرمودن حیض مجربست فیونرا نرم سائیده بر پنبه آلوده استعمال نمایند **فرزجه** جهة کشودن حیض

و اخراج جنین زنده و مرده بغایت مؤثر است و مجرب دانسته اند عصاره قثاء الحمار هفت قیراط را با زهره گاو حل کرده و با

کبود در بودارند **فرزجه** که در غایت جذب و تنقیه است جهة اخراج جنین و مشیمه بیعدیل منقول از تذکره عصاره قثاء

الحمار سداب تخم حنظل مازریون اشق مخودمریم موبزج با عسل فرزجه بسازند و این قاتل جنین است **فرزجه** جهة تحلیل

اورام صلبه موم بیدارک پیه مرغ مقل ازرق خطمی تخم کتان با عسل یا با فلوس خیارشنبر سرشته شند **فرزجه** جهة قطع

نمودن حیض مجربست صمغ عربی کافور کلنار کشنیز تازه بالثر حمول نمایند **فرزجه** جهة اختناق رحم مجربست تخم مرو کتیرا

کل خطمی با السویه در شیر بچه بالثر حمول کنند **فرزجه** جهة قطع خون حیض یا از الرقروح و عفونت و رطوبات سائله رحم کلنار

شتلیف سوخته زیره کرمانی که در سرکه خیسانیده باشند کل ارمنی چوورده بسرکه با السویه با آب برای آسیا با آب

کشنیز با آب مطبوخ مازو بسرشند فرزجه دیگر که در قطع خون حیض عدیل ندارد منقول از جامع امین الدوله که
بملقیه والبنج افیون فرزجه دیگر که بغایت قویست مر واسنج زاج کلنار گل ارمنی گل مختوم سرمه بالسویه فرزجه که اغاز حیض
نماید و بسیار موثر است موصاف ابو سا سرگین خرگوش و جوال زهره خرگوش از جمله مجربات است فرزجه که در قطع سیلان
حیض مجربست مازوی سوخته دم الاخوین برگ مورد گل ارمنی گل سرخ بالسویه از حریر کذرانیده پوست انار ترش
نیم کوب کرده طبخ نمایند تا متهرا شود و قلیلی پشم را با آب او تر کرده با دویه مسحوق را اغشته حمول نمایند فرزجه دیگر که
همین اثر دارد و قویتر است برگ مورد مازوی سوخته سرمه نشاسته زاج سوخته گل ارمنی صمغ عربی بدستور سابق
استعمال نمایند و در حین استعمال اکوهر روز قفل لکرا اکر زرکراه زمور کوبیده یکمثقال نشاسته با زرده تخم مرغ
نیم بخت تناول نمایند تخلف نمیکند و مکرر تجربه شده است و خوردن زیره بو داده و بو نداده بالسویه با ابنج
مطبوخ متعرا مجربست فرزجه که چون زن حمول کند هرگز حامله نشود و اگر حامله باشد ساقط کند و از مجربات
مکتومات است تخم بو بجه محرا الحوسرگین فیل خردل سرخ دانه زعرور ۳ ۸ ل ۱۰ ۱۱ بالسویه نرم سایید با اسیغه سا
سرشته باللله حمول نمایند با اسیغه سایله سرشته باللته حمول نمایند فرزجه که در اخراج جنین و شیمه قوی الاثر است
و فاتل جنین معتد حیض است اشنان عرطنیثا قطران شحم الحنظل الشوق ثاء الحمار خربق سیاه مومیج نوشادر و زرا
تخم مازریون روغن بید انجیر زهره کاو جاوشیر سکبینج بوصاف مفردة و مجموعة کلا او بعضا استعمال نمایند فرزجه
که حبس حیض نماید و از موده است و در تقویت رحم بیعدیل است موم با صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین فرزجه
جهت ورم حار رحم خشخاش سفید کوبیده را در شیر بجهند با روغن گل سرخ و اندکی زعفران و موم فرزجه نمایند و بعد شود
مرهم داخلیون را با روغن گل حل کرده با آب بارتنک تبشیره خراه ممزوج کرده استعمال نمایند فرزجه جهت رفع حکه و
اختلاج فرج و رحم و از مجربات نعناع خشک مارزین گل نسرین خشک گل نیلوفر برک سرو برک سدر لاجورد
بالسویه بروغن سرشته یکمثقال را فرزجه کنند و یک مثقال را با آب بابونج مطبوخ بر ناف ضماد نمایند و از آب و
شراب و منبذات اجتناب نمایند تا دوا مکث نماید و در حینی که حیض جاری باشد باین دوا عمل نماید فرزجه که اغلا ده
۱ ۲ ۳ بعمل آید و از اسرار و مکتومات است استخوان خروس سیاه را با [illegible] اوچوب تاک سوزانیده با [illegible]
سرشته استعمال نمایند [illegible] و بهم بماند فرزجه آخر تعید التثبت بکرا من
[illegible]

الجامع

الجامع فصد و حزو [illegible] بیکجه با لته شراب الوده چند روز استعمال نمایند فرزجه که باعث حکه و اختلاج
کودد برینه کرد را قرار نماند و باید که تا یکهفته استعمال نمایید و در ایام استعمال از حکه بخواهد یافت و روزی که
ترک فرزجه کند ظاهر میکردد و تا مدت شش ماه اثر وی بر باقی میماند الحوانا بحال اشنه اجدان بنج درخت فندق اشنا
سبزمرزنجوش مرماهو مجروث بالسویه از حریر کذرانیده یکمثقال را با شیر حیوانات سرشته باللته حمول نمایند اگر روزی
یکدانکرا نیز حمول نمایند همین اثر دارد و هر گاه مجموع اینها و بهم نرسد بعضی از ان کافی است و بدستور ادویه اینها
علت که مذکور شد بعضی از ان کافی است **باب شانزدهم در ادویه که مخصوص است بموی** مثل خضابات و انچه موی را
دراز کند و قوی کرداند و انچه موی را برویاند و انچه ببسترد و امثال ان بدانکه اطبا در باب ادهان خضابیه اختلاف نموده
اند و اکثر را اعتقاد انست که دهنیت مانع ایصال قوة صابغیه است و بعضی را نیز اعتقاد انستکه خضابات که در فعل
ان بقای اثر چند ماه باقی میماند امکان ندارد و برخی تصریح نموده اند که بحدی ثبات دارد که در هیچ وقت زایل نمیکردد و
بخقیق اقربست انست که چون تکون مو از بخار دخانی غلیظ است هر گاه قوة نافذه و قوة صابغه خضاب بحدی باشد که تا
تا مدتی رطوبت تحت جلد که ماده بخار دخانی و تکون موست تواند نمود و افنای بیاض و توانند کرد امکان دارد که بعد از تسعید
موی سیاهی تکون نماید و الا فلا و چون خضاب جلد را سیاه کند طلای روغنهای نیم گرم دفع سیاهی باید خصوصا ادهان
تازه خضاب منقول از حکمای هند و درست جوك و ترجمه با هر تصریح شده که مجرب است و گویند که در سن پیری
موی سیاه میرویاند سیصد و پنجاه مثقال سرکه انگوری و مثلان شیر تازه گاو را باهم بجوشانند تا قریب بانتصاف
کردد پس بگذارند تا سرد شود و پوست انار و املج مقشر و هلیله سیاه هر یک سی مثقال کوفته و بیخته اضافه نمایند
و در شیشه کرده سه ماه در سرگین اسب دفن کنند پس موی را با آب نیمه شسته خضاب کنند خضاب دیگر
منقول از حکمای هند که مدعی اند که تا هفت سال اثر او باقیست کلاه با ذنجان ریشه درخت انار توبال النحاس هلیله
سیاه زنبق ملازوی سبز نخود سیاه پوست دار کوبیده و بیخته با سرفاشوی سرکه و روغن کنجد سیاه سرشته در ظرف
اهنین کرده چهل روز در تراب دفن کنند پس موی را شسته خضاب کنند خضاب دیگر ایضا منقول از حکمای هند که
تا شش ماه اثرش باقی است نارجیل را سوراخ کرده مغزا نرا بیرون اورده هر هفده درهم از ان یا دو درهم برادهٔ اهن
و یکدرهم بورهٔ نرم کوبیده در میان نارجیل کنند و سوراخ او را با قطعهٔ پاره کاغذ بر داشته بو دند بسد و دفن نمود

بکل حکمه کوفته یکساعت در تنور بگذارند بحدی که بسوختن نرسد پس روغنی که در آن جمع شده باشد استعمال
نمایند خضاب منقول از حاوی کبیر که تصریح نموده که تا شش ماه اثرش باقیست و مجرب یافته اند وسمه تازه
بسیار رنگین را نرم سائیده از حریر بیخته بازای هر بیست مثقال آن دو مثقال و دو مثقال ملح اندرانی و یک مثقال
زاج سیاه داخل کرده با سرکه خمیر نموده یکماه در آفتاب بگذارند پس بقدر ربع او خطمی در وقت استعمال اضافه نمایند
و با آب سرشته خضاب نمایند و ساعتی در حمام گرم مکث نمایند خضاب دیگر بدستور منقول از حاوی کبیر که
عجیب یافته اند برگ حنا برگ وسمه جداگانه در آب خیسانیده در آفتاب بگذارند پس صاف نموده تا سه بار
تجدید نمایند تا آنها بسیار رنگین شود و براده آهن را در سرکه کرده در آفتاب بگذارند تا بغایت سیاه گردد
پس صاف نموده و مازوی سبز را سائیده در آب خیسانیده و بدستور در آفتاب بگذارند تا غلیظ گردد مرداسنگ
و آهک را بالمناصفه نرم سائیده با آب در آفتاب بگذارند بحدی که چون پر مرغ سفید در آن فرو برند موی آنرا
سیاه کند و این بعد از تکرار ادخال مرداسنگ و آهک میشود پس بگیرند از آب حنا و آب وسمه و آب مرداسنگ و آهک
از هر یک یک جزو و از آب مازو و سرکه و آهن خیسانیده هر یک ربع جزو و مجموع را مخلوط نموده بوزن در آورند
و بازای هر رطلی که نود مثقال باشد دو اسخته زاج سیاه ملح اندرانی پوست گردکان تازه نرم سائیده اضافه
نمایند و یکماه در آفتاب بگذارند و بر پشم سفید آلوده امتحان رنگ او کنند و آنگاه سر را با خطمی شسته با
پر مرغ یا موی بمالند چنانکه انگشت را سیاه نکند و قدری از آنرا بجوشانند تا غلیظ گردد و حبها سازند و در وقت
احتیاج با آب صاف نموده با پر مرغ بر منبت موی طلا کنند خضاب دیگر از حاوی کبیر که تا یکماه اثرش را باقی
دانسته اند کنند سحیق مازو و املج خبث الحدید و سمه دانه خرمای سوخته زاج سیاه پوست انار و راسخت نوشادر
هلیله سیاه از هر یک پنج مثقال در یک رطل سرکه و مثل آن روغن زیتون را بجوشانند تا سرکه سوخته روغن بماند
و روغن نیز قریب بنصف رسد پس صاف نموده استعمال کنند و غیر صاف نیز موثرات خضاب دیگر ایضاً
منقول از حاوی کبیر و متفق علیه مجربیست هلیله سیاه خبث الحدید املج زاج زرد مازو بالسویه یکماه در
سرکه خیسانیده پس بجوشانند تا غلیظ گردد و حبها ساخته با آب استعمال نمایند خضاب دیگر منقول از محمد
بن زکریا که تصریح نموده که در غایت قوت است حتی اینکه هرگاه در حمام خصیه را در آن گذارند و سرکه در دهان بدارند

که دندانرا

که دندانرا سیاه نکند باعث تسوید موی سر و لحیه گردد و تا دو سال اثرش باقیست خون بزغاله سیاه که کمتر از یکسال
باشد بر روی کاه ذبح کرده بگذارند تا منعقد گردد و از کاه دور کنند و ده مثقال آنرا با پنج مثقال اسخته پنج
مثقال زاج سیاه و دو مثقال ملح اندرانی نرم سائیده از حریر بیخته با خون مخلوط کرده در شیشه کنند و شیشه
را تا گلو در سرکه کهنه مدت چهل روز بگذارند و اگر زودتر خواهند سه روز در سرکه و سه روز در سرگین تازه اسب
باید گذاشت خضاب ایضاً منقول از ابن هبل و مجربست سیسنبر سائیده مرداسنگ و آهک را با شش وزن آب بجوشانند
و سه روز در آفتاب بگذارند و بر پشم سفید امتحان کنند هرگاه سیاه نکند صاف نموده بار دیگر مذکور را از ابتدا
اضافه کنند تا امتحان رسد پس صاف نموده دو جزو حنا و وسمه یکجزو را با آن خمیر کرده قدری قرنفل اضافه نمایند
و قرصها ساخته استعمال کنند و مجرب بین الاطبا اجماع نموده اند که چون مرطوب قوی بقیه یکدرهم از زاج سبز بلخی
موی سفید ساقط گردیده سیاه میروید و چون زاج مزبور سم است و مضر ترتیب لازم است خضاب
منقول از ایلاقی و جامع الادویه و کتب معتبره در تقویت و تسوید موی بی عدیل است املج پنجاه مثقال انگور دیوانه
پنجاه مثقال آب اضافه سیصد و پنجاه مثقال بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده پنجاه درهم خطمی و پنجاه درهم
وسمه و مثل آن حنا و بیست عدد مازوی بریان کرده که بروغن زیتون آلوده کرده باشند و پنجاه درهم صمغ عربی و ده درهم
زاج بجوشانند تا منعقد گردد و مشک و قرنفل معطر ساخته استعمال نمایند و از اهل تجربه مکرر تصریح یافته و از
متقدمین نیز منقول است که چون هر روز بروغن زیتون صحرائی تدهین نمایند موی سفید نمیگردد و بدستور هر روز
یکعدد هلیله سیاه تناول نماید و همیشه هلیله سیاه در دهان نگاه دارند باعث دوام سواد موی است و اینچنین
مداومت یکسال الشروع بسیاه شدن مینماید و این از مجربات است خضاب که چون موی سفید را قلع نموده در محل
آن موضع ضماد کنند سیاه بروید و از مجربات است زهره خطاف و خون او و نوشادر طلا کنند خضاب دیگر که صاحب
جامع امین الدوله مجرب دانسته و مبالغه در تاثیر آن نموده و از عجائبات اسرار دانسته شمرده زهره کور بز و زهره بره سیاه
بالسویه با روغن کنجد مخلوط نموده بر سر و لحیه بمالند تاثیرش سیاه کردن موییست که ابداً سفید نشود خضاب
علق را با سرکه در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسب دفن کرده بر موضع موی مقلوع بمالند دیگر موی سفید
نیاید خضاب حجر البقر را با شراب بر موضع موی منتوف برص و داء الثعلب بمالند بجای موی سفید سیاه بروید

مجربست **خضاب** دیگر منقول از آنکه زمان سیاهی آن بماند روغن نارجیل کهنه هلیله سیاه نوشادر بیکدانک **خضاب**
دیگر ایضا منقول از آنکه دست و جلد را سیاه نمیکند و موی سر و لحیه را بغایت سیاه میکند و مجرب دانسته اند برگ نام را
شسته باب بغداد انگریک بند انگشت از آب بجوشانند تا پخته شود و قطره از آب آن بر روی کارد یا صفحه از صیقل
بریزند چون آهن را سیاه نکند آنگاه صاف نمایند و مادامی که سیاه نکند باید جوشانید پس به صاف از آن بجوشانند تا
قریب بانعقاد کردد و جرم غار از آن پخته بر سر خضاب نمایند و آب منعقد را با آب کور حل نموده بر اصول شعر بمالند و روز دیگر
بشویند و الا در حمام تا شش ساعت یکشنبه باید **اما ادویه خضابیه** که امتحان نمود سم خاو برادات آهن و مس و سرب
و اسفیدروی حناء الحدید و آب پوست با قلا و آب پوست گردکان تازه و آب مورد و تخم آن و برگ چغندر و ... و ورد
و اهلیلج و آمله و مازو و پوست انار و قیاج سیاه و شقایق و قرنفل و حضض است و محمد بن زکریا حنا و قرنفل را با ...
از خضابات قویه شمرده است و همچنین سم سوخته الاغ سیاه را با روغن مورد بلیغ الاثر بیان فرموده و تجربه رسیده
که قطرب و سم را نیز تسفید حنا اولا یا بعد از آن اعزاز ایکند **مبیضات** چون موی را بکوکرد بخور ... ده طلا کنند
سفید کردانند سرکین خطاف با مثل پوست ترب خشک کرده بیخ ... کرد مجموع ... را بعضی از آنها زهره کاو و سرکه شسته
طلا کنند و بدستور سرکین خطاف را با زهره کاو موی را اسفید کند و بدستور ... با روغن زنبق در شیشه
کرده چهل روز در سرکین اسب کذارند و استعمال نمایند و اگر موی را با کلاب و کافور تر کرده بکوکرد مسحوق بیالایند
و بعد ... کوکرد ... بعد از چند ساعت ... که شسته باز اعاده عمل کنند در چند دفعه موی را اسفید کند **دوائی**
دیگر که از اسرار عجیبه است چه ضماد آن موی را اسفید بکرداند و چون با توتیا بشویند باز سیاه می شود طلق محلول
باب شکر سرشته طلا نمایند **محمرات** که موی را سرخ کند صدا الحدید را با ابنزاج چون طلا نمایند موی را اشقر
رنگ خاد هد و بدستور مرصافی و شورج ... بالتسویه با آب تخمیر کرده یکشبانروز بینداند و بدستور زرد چوبه را
بد و وقیه یا سه وقیه ترمس و نیم رطل مازو و ده وقیه سماق در آب حل نماید ... ده روز بر هم زنند پس بآب و موی را
ترکنند و چون خشک شود تکرار نمایند تا ده یا زده مرتبه آنگاه با آب صاف و صابون بشویند **ادویه که موی را**
برویاند شونیز را سوخته با آب طلا کنند و بدستور مغز سر روباه بالخاصیت عجیب الفعل است و سر مکس و سم خر نیز
سیاه و سم الاغ مفردة و مجموعا با روغن زیتون استعمال نمایند و مولف حاوی الکبیر ... آقا طبای متقدمین

اعتقاد است

اعتقاد است که چون کندش با روغن تخم مرغ ضماد نمایند در همه اعضا موی میرویاند خصوص در پشت دست و بدستور
چون دو عدد گردکان را با پوست او و دانه خرما یکمثقال بسوزانند بر ... که توان سایید ... انکه بسیار بسوزد و با
روغن کل سرخ و پانزده عدد ... بمالند ... رویانیدن موی ابرو و غیره بیعدیل است و بدستور بادام تلخ و قدری
در ایام بسوزانند و با روغن زیتون استعمال نمایند و در باب خضابات بعضی از ادویه مجربه در این باب مذکور شد و بعضی
از مالیدن ادویه حر ... حادث شود بر آن مرهم اسفیداج و موم در روغن ... کنند و بدستور چون بوره ارمنی ...
را سوزانید ... که کهنه طلا کنند موی را ... روز بشرط تکرار در دهم ساعت ... و از موده است **ادویه که منع**
ریختن موی کند از آنجمله این نسخه است که از موده است موافق جامع و مختار و غیرها لادن مازو ... مصطکی ... با
کنند با روغن کل سرخ ضماد نمایند **نسخه دیگر** موافق مختار و از تجربه ... منع ریختن موی باعث ... نیز
کردد آمله برگ شقایق برگ مورد پر سیاوشان سعد سنبل الطیب برگ مورد و پوست گردکان تخم مرغ تخم کرفس
و صافی از هر یک ده درم خاکستر ریشه صنوبر ... مصطکی ... خرمای سوخته هر یک یک درهم با یک رطل روغن
خیری و اشال ... و سه رطل آب بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده چهار مثقال لادن را در آن حل
کرده استعمال نمایند **نسخه دیگر** بغایت قوی است جهت دراز کردن و تشقق و سیاه کردن و منع ساقط بسیار موثر است
آمله مازو پوست هلیله ... و اضافه نموده بر روی این ادویه بریزند برگ مورد تخم چغندر حنا پرسیاوشان سعد
کندر مصطکی تخم کتان ... پس سه شبانروز بگذارند و بعد از آن بجوشانند تا روغن بماند **نسخه دیگر** موی را
برویاند و دراز کند و از ریزه شدن و ریختن نگاه دارد بطون ارنب قضیب کاو تر خشک کرده هر دو را بسوزانند
سم سوخته الاغ شیر ... محرق بالتسویه ... و اکر بهم برسد با روغن کهنه نمایند و هر گاه مجموع اجزا ...
باشد بعضی ... کافیست **ادویه که منع دویدن موی کند** از آنجمله طلا کردن ... است که ... میکند و بدستور ...
مغز سر گوسفند و اهل موی را ساقط کرده ... و زیر ... طلا کردن تخم مورد ... و بزر البنج ... قطونا و
افیون ... که مصعد بعد از کندن موی و بدستور بعد از نتف موی ... در سرکه طبخ داده بمالند و بدستور
خون سنگ پشت و ... خون زلوی که در ظرف ... خشک شده باشد ... چون ... زنجبیل با زرنیخ ...
زرنیخ بعد از قلع موی بمالند و نوشادر محلول بزهره کاو و برگ خشک توت با خون ... بغایت موثر است و خون خفاش

و مغز سر و جگر او آزموده است و قدما تصریح نموده اند که چند سحوق با عسل در منع رویانیدن موی بعد از قلع [...]

و چون صمغ عربی چند بار با روغن زیتون بعد از قلع موی بمالند اصلا موی نروید تجربه دانسته اند اما آنچه موی را جعد و

پیچیده کند ضماد برگ چغندر با مازو و بدستور اره حلبه و بزر البنج و موم داسنک کثیرا املج گل و شوی [...]

بکوبند با آهک آب ندیده نیم جزو با آب برگ چغندر استعمال نمایند اما آنچه جعد و پیچیدگی موی را زایل کند تدهین آن است

بروغن بنفشه و روغن کنجد ممزوج با آب و شستن آن و با لعاب آن و طبیخ برگ کنجد و طبیخ ریشه توت سیاه و سفید ادویه

که موی را سترد بعضی از آن در باب ادهان مذکور شد و این دوا بغایت قوی است آهک تازه را در شش مثل آن آب

تا سه روز گذاشته صاف نموده بعد بآهک سر بار کنند پس آن آب صاف نموده او بقدر ثلث آن آهک زرنیخ زرد اضافه

نموده در آفتاب گذارند بحدی که چون پر مرغ با او رسد بسترد پس استعمال نمایند و هرگاه بگذارند تا منعقد و خشک

گردد در احتیاج قدری از آن در آب و امثال آن مانند آب برنج و شیر و اره جو حل نموده طلا کنند و هرگاه خواهند که

موی را نتف کنند در نوره خاکستر چوب رز و یا چوب (?) کنند و چون صبر اضافه کنند باعث سرعت فعل او می شود و چون

خواهند که بدبوی او کم شود زعفران سعد مخلوط نمایند جهت دفع بدبوی بعد از نوره بالخاصیه برگ شفتالو عجیب الفعل است

و بدستور گل خوشبو و برگ زردشاه سفرم مسحوق و حنا و گل سرخ و سعد و اذخر مؤثر است دوایی که چون بر

عضوی بمالند یک ماه صبر کند موی آن عضو باسانی قلع شود و باعث درد نگردد و بغایت مجرب است شوکران

در سرکه حل نموده استعمال نمایند و چون برگ بید انجیر را کوبیده داخل نوره کنند منع بر دن موی می نماید باب هفتم

در غسولات و منقیات بشره و ذکر سمنات و مهزلات بدن و ما یتعلق بها غسول جهت صاف کردن [...]

اشنان سبز و ارده باقلا ترمس نخود پوست دار مغز دانه بیخ تخم خربزه تخم خیار زبد البحر گل ارمنی بالسویه با شیر تازه و قدری

عسل شب طلا کنند و روز بشویند نسخه دیگر زعفران روناس کندر مصطکی بالسویه با آب پیاز سرشته

قدری از آن با آب گرم بمالند و بعد از سه ساعت بشویند نسخه دیگر روی را بغایت سرخ کند و مجرب است خردل سفید

زرنیخ بالسویه با شیر تازه تا هفت روز استعمال نمایند ذرنباد خشک زعفران شکر سفید مثل هم در نرم کوبیده

روزی دو مثقال از آن تناول نمایند و روی را با طبیخ بادام تلخ بشویند و بدستور خوردن حلتیت و سیر و [...]

باعث سرخی رخسار می شود نسخه دیگر که در حال گونه را سرخ کند شیطرج را در سرکه دو سه جوش داده [...] را با او تر

کرده

کرده چند بار بر روی بزنند غمزه که بشره را سفید و براق و سرخ کند و آثار کلف و نمش و حبه و آثار جراحت

نقطهای سیاه را زایل کند و باید که یک هفته استعمال نمود حب محلب مقشر پیاز عنصل فرفیون مغاث کثیرا گل سرخ

سریش خولنجان مویزج مصطکی پیاز ماکول صمغ عربی ماهی زهره زرد چوبه نبات نعناع خشک آرد نخود کتیرا آرد

برنج پوست سبز پسته مغز بادام خردل سفید از هر یک جزو با اردسپوس کنند و شیر دختران سفید تخم شیر [...]

انجیر سرشته قرص بسازند و در وقت احتیاج با زرده تخم مرغ شب مالیده روز با آب گرم و اشنان سوخته بشویند

و بروغن گل رخسار را چرب کنند غمزه که در سرخ کردن گونه عدیل ندارد کندش زعفران روناس مصطکی [...]

بالسویه با آب پیاز طلا کنند دوایی که جهت رفع زردی بشره و یرقان مجرب است پرسیاوشان شیح ارمنی مرزنجوش جعده

بابونه اقحوان شبت ترمس ترنج بالسویه جوشانیده با آب آن مکرر روی را بشویند دوایی که بشره را زرد و شبیه بمریض

کند زیره کرمانی زرد چوبه را در کنده از نافه بچه باشند با آب عصفر ضماد نمایند دوایی که حلیه را سیاه کند

و بدشواری سیاهی او زایل گردد آهک و مرداسنگ بالسویه با آب چند بار طلا کنند و چون خواهند که زایل گردد آن

اشنان را در سرکه جوشانیده با آب و بشویند و همچنین آرد نخود و سرکه و ترمس ترنج رفع او مینماید دوایی که رفع

شقاق روی و لب و کف دست نماید و بغایت مجرب است موم زرد روغن گل سرخ زوفا تر پیه مرغ آبی نشاسته کتیرا

لعاب بزردانه موی را در روغن پیه کد اخته زوفا و غیره را اضافه نموده در هاون برهم زنند تا یکسان گردد و نسخه

مجرب در باب ضمادات مذکور و شنجرف را در این امر اثر قوی است و چون برنج مثقال اضافه نمایند بیعدیل و [...] مجرب

یافته است نسخه دیگر که بغایت نافع است علک البطم زوفا تر مصطکی مقل پیه بز و موم زرد و قدر مضاعف حل

کنند نسخه جهت شقاق رخسار آزموده است لعاب بزر قطونا تخم خطمی لعاب بزردانه با روغن گل و امثال آن چند جوش

داده استعمال نمایند و با آب گرم بشویند نسخه جهت شقاق پاشنه پا و کف پا بعد از آنکه موضع را در آب گرم گذاشته

بسیار نرم شده باشد ضماد نمایند و قدری آب بسیار گرم بوده در شکافها چکانند مرداسنگ را در روغن زیتون

بجوشانند تا بقوام مرهم رسد پس استعمال کنند و اگر قویتر خواهند سندروس بوده و مرداسنگ اضافه کنند و بدستور

سرطان محرق ساییده بروغن زیتون از مجربات است و بدستور کهربا کتیرا کندر علک البطم را با روغن بید انجیر طلا کنند

و باید علک البطم را با روغن بید انجیر در ظرف مضاعف حل نموده و سایر اجزا را مثل غبار سائیده اضافه کرده صبغی دیگر

خره منکره و برص ناخن و بهق اعضا کبودی چشم را رنگ سیاهی دهد و از اسرارات تخم دیوست دار سوخته شیطرج
هر یک دانکی سرمه جینی خام هر یک دو دانک سایید در شیشه کرده روغن کنجد ده مثقال سرکه دو مثقال بر آن
ریخته در آفتاب گذاشته مکرر بهم زنند و امتحان برنگ او بپشت ناخن کنند هرگاه ناخن تغیر دهد روغن را صاف نموده
بجوشانند تا روغن بماند و استعمال نمایند و جهت رنگ کردن برص اعضا ارد در آفتاب باید گذاشت که ناخن را سیاه در یک
کند و این روغن استخوان و شاخ و امثال آنها را رنگ میکند **در ذکر سمنات** یعنی آنچه بدن را فربه کند از آنجمله آشامیدن
شکر و لبوب مثل مغز فندق و پسته و بادام با شکوات و تناول نمودن غذای شیرین و چرب کثیر الغذا مثل هریسه
و شیر برنج و بعد از طعام حمام رفتن که غذا از معده منحدر شده باشد و مالیدن بسیار که جلد بدن بحد حرارت رسد
و اجتناب از ترشیهای مفرط و تند و کم بافراط لازم است با سعفا و مترا با ادویه مسمنه **سمنه** که قریب الاعتدال و الغذاء
نافع است مغز بادام فندق و پسته حبة الخضرا شاهدانه مغز حلغوزه بالسویه با عسل بوزن مجموع سرشته هر روز
از یازده مثقال تا سی مثقال تناول نمایند و از عقب آن شراب یا قایم مقام آن بنوشند **سمنه دیگر** موافق مبرود
المزاج بغایت قوی الاثر است و قوت این ترکیب تا سه سال باقی میماند و قدر شربتش از سه مثقال تا پنج مثقال باید بعد از
هضم غذا تناول نمایند کنجد مقشر بادام نخود حب الصنوبر کبار خشخاش سفید هر یک یک جزء مغز کردکان [illegible] کنده
زرباد حبة الخضرا هر یک نیم جزء حلبه شاهدانه حب السمنه هر یک ربع جزء نرم کوبیده با مثل آن شیر تازه بجوشانند تا
شیر را جذب کند و سه وزن ادویه عسل کف گرفته اضافه کنند و جهت قریب الانعقاد کردد بقدر ثمن جزء جگر
البقر اگر باد زهر کاو [illegible] در گلاب حل کرده تسقیه نمایند **سمنه دیگر** موافق محرور المزاج و مقوی باه است
تخم دیوست دار را ماشی کا و یکشبانه روز خیسانیده بدستور مجدد به شیر کنند تا سه دفعه و بیخ شسته شکر سفید
و خشخاش سفید و کندم و جو مقشر و بادام شیرین اضافه کنند و بکوبند و هر روز بیست مثقال از آن در شیر
پخته تناول نمایند و در حمام مدتی مکث کنند **سمنه دیگر** که بالخاصیه بغایت موثر است بجهت مکس عسل که پر نیاورده
باشد در سایه خشک کرده هر روز یکمثقال آنرا با شکر و ارد کندم سایید با آب مانند پالوده طبخ نموده بنوشند
و اگر آنرا بدون طبخ با پالوده مزبور بپاشیده بنوشند انفع است **تسمین عضو مخصوص** مانند بازو و
ساعد و قضیب و سرین باید که عضو مخصوص را با شیر تازه مالیدن تا بحد حمرت رسد پس این دوا طلا نموده بعد آنرا

یکشبانه

یکشبانه روز با آب گرم شست و بدستور اول باز طلا کرد و خراطین را از گل شسته خشک نموده بسایند و با
روغن کنجد بیکره طلا کنند و بدستور علق که زلو نامند در نارجیل که جوف او آب باشد بگذارند تا حل شود پس
سایید طلا نمایند و این از تجربات است و هیچ دوا جهت سطبر کردن قضیب و غیره بهم [illegible] هرگاه در نارجیل آب نباشد قدری شیر
در آن بکنند و بدستور مالیدن عضو با شیر و بعد از آن زفت انداختن و بعد از لحظه کندن و باز انداختن و تکرار عمل تدریجی
کردن باعث تسمین آن عضو میگردد و بدستور رد و درم عاقرقرحا را نرم سایید با سه مثقال روغن نیم لزوجت پیاز عنصل
خام مخلوط کرده بر قضیب و امثال آن [illegible] نماید باعث تسمین میشود و از موده مجربین است **ادویه که مهزل الابدان**
و انجبار و قار لاغر [illegible] چون فربه خواهد که لاغر شود باید صبر بر جوع و عطش نماید و قلة اکل نماید و بقول و ترشیها و غذاهای
شور و قابض تناول کنند و بیشتر غذای او نان خشک و نان جو و امثال آن باشد و ریاضات عنیفه و استفراغات
و [illegible] و تعرق بسیار موثر است و از مهزلات قوی آشامیدن سرکه و ابکامه است که ناشتا بنوشند **مهزلی**
که بغایت موثر است نانخواه و رازیانه سداب زیره هر یک یک جزء مرزنجوش پودنه دشتی ربع جزء ولک مغسول ده جزء سفوف
کرده هر روز یکمثقال بنوشند و عرق زیره کرمانی بجای آب استعمال نمایند [illegible] لاغر میکند و از موده است
مهزلی دیگر که سریع الاثر است زراوند مدحرج قنطوریون دقیق جنطیانا جعده فطراسالیون ملح الافاعی
هر یک [illegible] سه درم باید **مهزلی** دیگر که بغایت سریع الاثر است تخم سداب بستانی و شاخ تازه او را ناشتا چند روز
تناول نمایند و بدستور [illegible] کوفی و فلافلی و امثال آن باعث هزال است **دوایی که مانع بزرگ شدن پستان**
و خصیه اطفال کردد زیره را سایید با آب خمیر کرده ضماد نمایند و لنته را ابسر کرم کرده بر آن بندند و تا سه روز نگذارند
بیرون [illegible] از سوسن سفید را با سرکه و آب ضماد نمایند و بعد از سه روز بگشایند و باز بدستور اول عمل نمایند
تا سه روز و در ماهی معمول کردد **دوایی** که خصیه را [illegible] و مانع رویدن موی پشت زهار کردد و از تجربات
قیمولیا اسفیداب قلعی بالسویه با آب یخ تازه سرشته ضماد نمایند و اگر یخ تازه نباشد بزرالبنج را جوشانیده با آب
استعمال نمایند هرگاه از عضوی موی را قلع کرده بمانند بدستور منع روییدن موی نماید و از موده است **باب هجدهم**
در ادویه کلف و بهق و برص و وسم و خیلان و نمش و برش و بادشنام و سعفه و امثال آن چون مواد فاسد را تا
در سطح جلد میرسد پس اگر رقیق و مایل بکمودة باشد آنرا کلف نامند و مایل بسیاهی را برش و غلیظ و سیاه را بهق

و در فوق ماء با بحره را برش و حمره منکره غلیظه که در رخسار و اطراف بینی بهم رسد باد شنام گویند و انچه از مواد سبب
ضربه و سقطه در تحت جلد منجمد گردد و سم ببین مصمل را نامند و ان سرخ تیره و کبود و سبز میباشد و سرخ
کبود را دمویه نیز گویند و سواد سوداوی متفرق شبیه بنقطه را خیلان و بفارسی خال نامند و انچه از مواد بلغمی
ناشی گردد بهق سفید و وضح گویند و اغلظ را برص سفید و سوداوی متفرق نباشد و منفرج گردد و مایل
بسرخی باشد سعفه نامند و هرگاه چرک از ان سیلان کند سعفه رطبه و شیرینج و بلجه گرا سعفه یا
بسره و بثور صغار سوداوی بی چرک که اقوبا نامند و شبیهات بسعفه یا بسره چرک با در سطح ظاهری
باشد و سعفه با بضترات و انچه چرک او مجاور او را متقرح سازد شاعیه نامند و انچه سفید و شبیه
بابله باشد و بی خارش لبنیه و شهدیه و انچه با التهاب و حدة و وجع و قلیل العدد و زود اب تراوش کند
بلحیه و نار فارسیه و انچه از جلد بنا کلمه رسد جمره و انچه نا کل نرسد نمله نامند و انچه صلب و سند یرو با
حمرة و درد باطن قوحا و دا شبیه بدانه انجیر باشد تینیه و بثور منقرحه که جلد را ثقبه دار کند و در طولی
شبیه بگوشت اب تراوش نماید جیوده نامند و بثور بی قرحه گرد سر بهم رسد و با خارش باشد و پوستهای
سفید از او جدا گردد و مثل شوره ریزد سبجه نامند و قسمی از کچلی است و انچه با ریختن موی باشد و جلد را
منقرح کند خزاز دار گویند معروف بکچلی است و بثور غیر منقرح هرگاه بسیار ریزه و متصل بهم با حمرة
و خارش باشد شری نامند و چون قطعه قطعه باشد بنات اللیل چه اکثر بروز او در شب و بعد از خواب میباشد
و بفارسی ابره کهیر خوانند و هرگاه با اتصال و خارش و کودة لون باشد جرب یا ابس گویند و چون متفرق
و برامده و تیره رنگ باشد ثالیل نامند و ان عدسیه بطمیه و خطیه و مسماریه منکوسه میباشد و جرب
ثبور سوداوی مخصوص بارو ساق باشد از جنس ماده داء الفیل بطم نامند و ثبور شبیه ببسرهای خار جلد بغایت گو
و خشک ریشه و ثندی و لذع را حصف گویند و شرطست در تاثیر ادویه کلف و نمش و بهق و امثال ان
که بعد از حمام بمالند و با موضع را بنجار ان گرم بدارند و بمالند تا سرخ شود پس ادویه را ضماد کنند و
چون بعضی ادویه مجرب در مواد مذکوره در باب ضمادات مسطور گشته درین باب بر بعضی از ان مرقوم
میگردد دوایی که جهت کلف مجربست انزروت را و زهره گاو حل نموده بمالند و بدستور تخم خربزه مغز بادام

تلخ

برص سیاه و ثبور با خارش اندک که

تلخ حب المحلب خاک زیتونی با اب سوسنه استعمال نمایند و بدستور جهت کلف و نمش و بهق بغایت نافع است تضمید به مس
و تخم ترب و تخم ترتیزک و قسط تلخ و بادام تلخ و بوره و فلفل اشق که مجموع را با بعصفر بسرشند و بدستور دارالله
کلف و نمش و امثال انرا ازموده بیخ سوسن سرگین کنجشک قسط تلخ با اب و سرکه طلا کنند و روز دیگر با اب سبوس
کنده بشویند دوایی دیگر باقلی مقشر کرسنه تخم ترب ترمس تخم مغز خربزه نخود پوست دار نشاسته از هر یک
جزوی زرنیخ زرد و سرخ دو جزو انزروت مصطکی بورق یکجزو و نیم با اب پیاز و امثال ان طلا کنند دوایی که جهت
رفع خیلان و رفع اثار بغایت نافعست انزروت نبات مغز بادام تلخ با اب صابون بمالند و بدستور اشق را در سرکه حل
نموده استعمال نمایند دوایی دیگر که اثار دبا دبغانیه را قلع کند و وشم را قلع نماید کندر بورق صبر زرد بالسویه با
سرکه استعمال نمایند و بدستور مرداسنگ سفید کرده را با پیه مرغ بمالند و همچنین زرنیخ را با اب کشنیز طلا
کنند دوایی که جهت جمیع اثار و خون مرده و خیلان و نمش ازموده است مغز بادام تلخ صدف سوخته حرف بابلی نخود
مقشر کرده کرسنه ترمس زبد البحر استخوان پوسیده انزروت نبات با اب عصفر استعمال نمایند ایضا جهت رطبه
عفص محرق و سماق با روغن زیت بمالند و بدستور بادام تلخ مازوی و سرکه ضماد نمایند و بدستور توتیا النحاس ضماد
کنند و شب یمانی زراوند طویل زاج خاکستر چوب رز صبر زرد با روغن گل سرخ و سرکه بمالند دوایی که جهت
سعفه یابسه نافعست و بدستور جهت رطبه و خزاز و جرب و قمل و قوبا و ریختن موی و داء الثعلب مجربست شیاف
مامیثا عفص فلفل هم چند بورق با روغن بادام تلخ و روغن خردل بالمناصفه استعمال نمایند دوایی که جهت بنات
اللیل نافعست صبر زرد مرضافه عدس با سرکه و عدس بمالند و بدستور زرد سو و بورق و حنا و زعفران بغایت مفید
و اشامیدن یکدرهم قاقلیا با اب سرد از مجربات است و بدستور نمودن اب هلیله با صبر زرد و انچه با خراج ثالیل بدن
~~با صبر زرد و انچه با خراج ثالیل بدن~~ اردچوبا اب کاسنی و اب کشنیز و بدستور اب برگ درخت بید با صندل و پوست درخت
از مجربات است و در شا عدسیه مینماید دوایی که جهت جوده و سعفه رطبه و قروح و سحج و کشنیز خشک ده مثقال کل ثبور
ده مثقال برگ خادره مثقال نمک ده مثقال را با سرکه و روغن گل سرخ ضماد نمایند و چون برنج سفید را کوبیده با سرکه
حل نموده و نصف وزن برنج کوکرد اضافه نمایند و در حمام بمالند جهت بنات اللیل هم مفید است دوایی که جهت جرب
با اقسامه تو مکرر مجرب الاثر است املج غیر مقشر هلیله زرد غیر مقشر نوشادر زیتون مقتول در روغن کنجد بجوشانند یا

ثقل انها النه ونزد یك اتش عضو را بفارند وتا دای که از حرارت آتش باشد تسلی نشوند باید تکرار طلا نمود و بعد از
آنکه موقوف داشت وتصریح کرده که این تدبیر در یکشب زایل میکند وجهت حکه که از حرارت مفرط باشد طلا نمودن
مغز تخم هندوانه وکدو و باشیر دختران از مجربات است وبدستور خشخاش مسحوق با سرکه وهمچنین زرد و نشاسته با
آب کاسنی و آب کاسنی و آب کرفس با سرکه بسیار موثر است **دوای هندی** که در دفع برص وبهق سفید تازه از مجربات است
قسط تلخ شیطرج هندی زرنیخ سرخ فلفل زنکار با سرکه بالسویه در ظرف مس بسایند بکذارند و بعد از تجفیف
بمالند و در آفتاب بنشینند و بدستور طلا کردن نوشادر با روغن تخم مرغ تا هفت بار زایل میکند **دوای که**
برص و آثار زخم را رنگ کند شیطرج سیاه خبث الحدید زاج سیاه زنکار دو ناس پوست انار شقایق بالسویه
با سرکه مکرر بمالند و تصریح نموده اند مجربست **صبغ** دیگر از بسیار منقولات که اگر قابل نفع باشد زایل میکند
واگر علاج پذیر نباشد تا یکسال برنگ اصل جلد میآرد دوا از جمله اسرار است زهره گاو سرکین سوخته گاو
زعفران الحدید خبث فولاد شیطرج فارسی پوست بیخ کبر با تخم او یا بیرا نار تا دس بار زوی سوخته از هر یك
جزو نرم بسایند وخون عقاب وخون نسر چند بار متوالی بخورد داده دهند باید در سایه بر پیش آفتاب خشك
شود و مکرر با خونهای مذکور بدستور مزبور بسایند تا در رنگ مثل زر و اصفر کردد و وقت حاجت با سرکه
خمیر کرده در صبح و شام بدون شستن بمالند تا سه روز و پس از آن بشویند وهرکاه تغیر رنگ زیاده از حد داد
باشد بروغن بنفشه تدهین نموده بحمام روند و روغن بادنجان نیز برص وبهق سفید را رنگ میکند وحرف
با خون خطاف رنگ میکند وهرکز زایل نمیکردد **دوایی** که جهت قوبای مقشر نافع است کندر زاج کوکرد
صبر هر یك یکجزو صمغ دو جزو با سرکه استعمال نمایند **دوای** دیگر که جهت قوبا بغایت نافع است شیاف ماميثا کندر
زبد البحر قوبا النحاس بوره ارمنی خرنوب سفید تر مراشق بالسویه با سرکه طلا کنند و بدستور خاکستر سیر سوخته با عسل
جهة المفال بغایت آزموده است و بدستور حب البان وسرکه بسیار موثر است **دوایی** که جهت دفع ثالیل وخیلان
مجربست کوکرد زرنیخ زرد شونیز خاکستر عقرب بالسویه با زفت یا با سرکه طلا کنند و بدستور ثمرة الطرفا را با
سرکه چند بار بمالند از مجربات و بدستور با زهره بز جهت دفع قمل وقمقام برك درخت انار برك درخت حنظل
وبرك مورد وبرك کتان وقصب الذریره وبرك سرو تا رچینی مفرده ومجموعه با روغن قرطم یا روغن زیتون نافع است

وروغن

وروغن ترب از مجربات است خاکستر سیماب ببعد بل و مکرر تجربه رسیده است و بدستور سیماب کشته بغایت
عجیب الفعل است **دوای مجرب** کندش زرنیخ سرخ زراوند طویل قطران میویزج سیماب مقتول بالسویه با دهن
کاو بمالند **باب نوزدهم** در مطیبات بدن و عرق و مضیقات فرج و ملذذات جماع و بیان غوالی و عطریات
که بوی دهانرا خوش کند چون این باب خصوصیتی بنکاحات بیشتر دارد در مقدمه علیه لازم است که شطری در
اصول کلیه بعد از آن که در توافق و امثال آن دخل عظیم دارد مذکور کردد چه مراد النکاح از فاعل و بقای نوع
در آجل است و عمده در این دو مطلب توافق طرفین است و رفع تنافر بقدر وسع و مهره اطبا اتفاق کرده اند که
هرکاه عنق رحم و قضیب موافق باشد تخلف در موافقه طرفین در دوستی نمیکند و بدستور هرکاه علق
دیکر در طرفین نباشد و رتوالد نیز تخلف نخواهد و این اصل عظیم و محقق است و اما استدلال بر این معنی است
که مردان و زنانرا قضیب و عنق رحم کمتر از مقدار شش انکشت مضموم و بلندتر از دوازده انکشت نمیباشد و
متوسط بقدر نه انکشت است بعد از موازنه انکشتان مرد و زن موافقه و مناسبه معلوم میکردد و طویل را
با قصیر مباینه بمرتبه ایست که بملذذات اصلاح پذیر نیست اما مباینه قصیر و طویل با متوسط بقدری تدبیر
می پذیرد و آن بمطیبات و مضیقات فرج و مسوخات قضیب و استعمال غوالی و عطریات و نکهت که بوی دهانرا
صورت پذیر میکردد و غالیه از مخترعات جالینوس است که جهت ملکه یونان ترتیب داده و اطبا باقسام است
قسمی مختص در عرقهات مثل عرق فتنه و بهار و صندل و امثال آن و قسمی غالیات که ادویه عطریه و مقویه
اعضا را با روغن بان بجوشانند و بمشك و عنبر تقویه نمایند و قسمی ذرورات عطریه است مثل عبیر و امثال
آن و قسمی ادهانست مثل روغن کلاب و صندل و امثال آن و هر یك از عرقها و ادهان در قسم اول بدستور
مذکور است و بعضی غالیه را مختص در سادوران و حجر الرخام و روغن بان دانسته اند و ظاهر آنست
که اقسام باشد و اکثر در ادویه مفرده بیان خواص آن نموده اند مخصوص سادوران و ادویه مذکوره میباشد
غالیه منسوب بجالینوس ترکیب زینة العروس جهت تقویه و خوشبو کردن آن و تحلیل اورام و اکثر امراض رحم و
تشنج و تفتیح سدد دماغ و صداع بارده و نزلات و حول جهت تقویه و تسهیل آن و نفع آن نافع است قرنفل دار
چینی کل سرخ هر یك یکجزو سنبل الطیب عود هر یك نیم جزو ناخن بویا یکجزو و نیم از حریر پخته باده وزن ادویه کلاب

سه روز خیسانیده آب مورد را بجوشانند تا بربع آن برسد و از آن بیکوزن ادویه اضافه گلاب کرده مجموع را با
بسیار نرم بجوشانند تا بربع برسد پس صاف نموده بوزن آن روغن بان و عشر وزن آن مخلوط نموده در شیشه کرده
یکهفته در سرگین تازه اسب دفن کنند تا غلیظ گردد و اگر بغلظت عسل نرسیده باشد زیاده دفن نمایند و بعد
آن بازای هر یکدرهم او یک حبه از مشک و یکحبه عنبر داخل کنند **غالیه** دیگر که از اسرار مخزونه است و در ذخایر
خلفا یافت شده چه از آن آثار عجیبه مشاهده نموده اند از آنجمله آنکه چون مسح بموافقه نمایند بغیر رغبت
نکرده بیقرار دش گردد و در هیجان طرفین ولذة جانبین مجرب که مفلج بر آن باید و جهة فالج ولقوه وخدر و درد
و درد مفاصل و کزاز و جمیع امراض بارده رحم نافع است لادن چینی یعنی بتول لکبابه فقرا لیهود که در سواحل بحر یافت
میشود زعفران قرنفل هر یک جزو نیم جزو سحق نموده با سه وزن آن ماء الخلاف سه روز در خاکستر آتش دار طبخ دهند
پس چهار روز دیگر با روغن بان دستور بجوشانند و زهره بز سیاه و زهره مرغ هر یک جزو مشک عنبر و
سک هر یک بازای هر درهمی یک حبه اضافه نموده در ظرف مزجج یا نقره چهل روز بگذارند **دوای دیگر که**
رایحه بدن و عرق را خوشبو کند سوسنبر نعناع مرزنجوش برگ سیب با لتسویه جوشانیده صاف نموده سعد برگ
مورد پوست ترنج صندل سفید اشنه نرم سائیده و اضافه نمایند و با روغن گل بجوشانند تا روغن بماند **ایضا**
جهة رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران صندل سلیخه سنبل مرصاف مشک گل سرخ هر یک سه جزو کافور نیم جزو با گلاب قرص
بسازند و استعمال نمایند **ایضا** جهة بدبوئی زیر بغل که صنان بصاد مهمله مضمومه است باید موضع را با تیغ خوب تنها
نمود و این دوا را مالیده و با خون بقدری دفع شود و بعد از یکشبانه روز موضع را بشویند و تصریح نموده اند که
عود نمیکند و مجربست راسن خشک عرق زراوند طویل مرزنجوش زعفران هر یک جزوی با آب برگ مورد تازه بسرشند
و قرصها بسازند **دوائی** که جهة دفع بدبوئی عرق بغایت موثر است مرداسنگ توتیای مغسول خاکستر برگ سوسن
کرم و کوبیده و نمک شیرین بیان نموده اند مرصاف صبر زرد گل سرخ با لتسویه با گلاب و امثال آن طلا کنند و در دفع
بدبوئی انگشتان پا بستن برگ سوسن تازه از مجربات است **ادویه مجربه** که قطع عرق مفرط کند از آنجمله دهن سفرجل
کرا ابوا با ملتلو روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند بدستور صندل سرخ سوده را با روغن گل طلا کنند **اما ادویه** که
باعث تضییق فرج شود از آنجمله حمولی است که جالینوس ترتیب داده و هفت منافع در او موجود است تضییق و تقویه

عنق رحم و تسخین و تطییب و اکثار انزال زن و جذب مواد از طرفین و جذب منی مرد سعد اب با سه مرزنجوش
صعتر بری کندر اذخر گل سرخ پوست انار ترمس با لتسویه با روغن بان و امثال آن سرشته با لته اول روز حمول کنند
ایضا شکر قرنفل سوده مازو استخوان سوخته با آب مورد سرشته بدستور استعمال نمایند **حمول دیگر** که سریع الاثر است
عود سعد رامک راسن اقاقیا قرنفل مازو هر یک یکجزو مشک عشر او با آب بزر با آب مورد سرشته استعمال نمایند **ادویه**
که چون استعمال نمایند در جماع و ولادت باعث توسع نگردد دندان اسب پوست شقائق نیم بز صعتر فارسی جوز ماثل
سرطان نهری جوی خرس همه را باید سوزانید و با روغن بان سرشته و در ماهی سه بار بقدر یکدانگ با لته حمول نمایند
دوائی که چون زن منقطع الحیض استعمال نماید هرگاه حامله باشد تقویت جنین نماید و هرگاه بسبب علتی منقطع
شده باشد ادرار کند جند بیدستر وج انیسون تخم کرفس با لتسویه سحق نموده یکدرهم را با شراب ممزوج بیاشامد
دوائی که در تضییق باب بکارت باشد مازو کندر گلنار پوست انار دانه خرمای سوخته توبال النحاس صعتر بری
جفت البلوط دانه زعرور و دردی شراب خشک کرده که طحلب نامند با آب برگ مورد سرشته استعمال کنند و در این باب
در فرزجات بعضی از ادویه مجربه مذکور شده **اما ادویه** ملذذه از آنجمله این ترکیب بغایت باعث لذة طرفین میگردد
پیاز نرگس زهره گاو موبر مشک عاقرقرحا با لتسویه در حین جماع بر قضیب بمالند و بعد از خشک شدن مباشرة نمایند
بر عانه بمالند بغایت نعوظ آورد **مسوحی** که بغایت موثر است و بسیار باعث لذة طرفین میشود کبابه زنجبیل عاقرقرحا
سعد هر یک یکجزو خصی الثعلب که بفارسی خسیه الکلب گویند کبیر هر یک نیم جزو با به دهن طلا کنند و اگر نیم جزو زهره مرغ اضافه
کنند بغایت لذة آور تر میگردد **مسوح دیگر** که همین اثر دارد عاقرقرحا دارچینی زنجبیل هر یک یکمثقال مشک یکحبه با
عسل سرشته حب بسازند و در وقت حاجت در دهن حل نموده بر قضیب بمالند و بعد از جفاف مباشرة کنند **مسوحی** که
در تقویت قضیب بی عدیل است و رفع عنن میکند پیاز عنصل پیاز عنصل پیاز نرگس از هر یک نیم وقیه با آب نیم کوفته
در سی مثقال روغن زیتون بقدر آب بجوشانند تا رفع آب شود پس صاف نموده زهره گنجشک تخم انجره عاقرقرحا خردل
از هر یک یکمثقال عنبر نیم مثقال اضافه نموده مکرر بر قضیب و عانه و انثیان ضماد نمایند و اگر مومیائی و امثال آن و زهره
مرغ و مانند آن اضافه کنند باعث تقویت آن میشود و چون سرد در پیاز نرگس را یکشبانه روز در شیر خیسانیده پس با
بعد کوبیده با دهن حشفه طلا کنند عجیب الاثر است و چون سورنجان و مرصاف هر یک یکمثقال اضافه نمایند و بر کنج ران

ورزهار و خصیه و قضیب کرو طلا بکنند از مجربات **صفت** ادویه که چون مسوح کرده مجامعه کنند باعث بغض نفرت
طرفین میکردد سفیداب ابنوس بیروج کعب خنزیر عنبر محرق ماهیان زهره خوس نداف سوخته پلنگ اشنان سبز خر
سرگین کبوتر مجموعة و مرکبة و منفردة بگداخته آنرا سایند با آب طلا کنند و اگر بر باطن زهار مرد مالند که تمامی
آن از ادویه ملصوق قضیب کرده با هر زنی که مباشرت کند باعث نفرة زن میکردد بحدی که دیگر ملاقات زن نخ
ننماید **ادویه** که باعث توسع فرج کردد بحدی که احدی رغبت بمباشرت آن زن نکند بصل العنصل پیاز سرخ بقم
تخم بستان افروز شاهسفرم تخم بادروج زهره کفتار در روغن زیتون بالسویه با زهره گاو سرشته خشک کنند
و قدری از آن در روغن زنبق حل نموده حمول نمایند و باید در هر ماه یکبار استعمال نماید **صفت** حمولی که چون زن
حمول نماید تا سه ماه رحم را بدبو و متعفن گرداند و باعث نفرة مردان کردد سلیخه قصب الذریره فقاح اذخر شاهدانه
قرنفل جوزبوا قسط شیرین میعه سائله جاوشیر با نفط سرشته استعمال نماید **اما ادویه** که جهت بوی دهان
نافع باشد و نکهت را نیکو گرداند از انجمله حبیست که در باب حبوب مذکور است و از مجربات حقیر و عدیل
ظاهر اندیشه باشد دیگر ابیدوا است که از معالجات ایلاقی نقل میشود و بتجربه رسیده است جوزبوا هیل بوا قل
کافور تخم قرنفل دارچینی خولنجان هر یک یک مثقال مشک ثلث درهم با رب به سرشته حب کرده در زیر زبان نگاه دارند
و بدستور خاییده پوست ترنج در مواد حاره مضغ کشنیز خشک نافع است و هرگاه خواهند که حبوب معطر در دهان
مدتی بماند حل نشود با عنبر و قدری مومیایی و حصی لبان قدری در عسل یا شیره نبات در قدر مضاعف حل نموده و ادویه
مخصوصه را با او سرشت **باب بیستم** در خواص غریبه و اسرار مکتومه از ثابت بن قره منقولست و بتجربه پیوسته رسیده
که چون مرارهٔ سنور اسود و عینین قنفذ را بر روی آتش بر جوشانید با چیزهای مناسب چشم اکتحال نماید قوة
باصره بحدی رسد که در شب تار مثل روز بیند **ایضا** بدستور فرموده که چون [illegible] ۱۲۱۷ را در [illegible]
خشک کرده اکتحال نماید مشاهده روحانیون کند **فی الحب** ایضا منقول از اوست که چون کل سفید را با [illegible]
معجون کرده با قدری شیرینی [illegible] دهند در دوستی بحدی رسد که جدا امر کردد و بدستور مذکور اگر
قطرهٔ از خون سر انگشت وسطی و قلیل آب دهان و اندکی عرق جبین و قطرهٔ خون همه را با شیرینی یا مخلط الطعام [illegible]
کنند دو محبت قرار کردد و بدستور فرموده و از مجربات شمرده است که چون تخم مرغ اسود را خ کرده و سفیدی را بالتمام

افراغ

اخراج نموده از مجرای آن خالی کرده منفیه را اسد و درسازد و جمیل نموده در سرگین اسب دفن کنند تا چون متعفن گردد پس
خشک کرده با شکر بسایند و ناشتا بخورد زن دهند در محبت بحدی رسد که احدی را اختیار نماید **ایضا** چون زحل
در سنبله باشد مقناطیس را در گلاب شسته مثل سرمه بسایند و مریخ در میزان بوده آهن را مثل سرمه بسایند
هر یک را بشخص معین اکتحال کنند و شخص مکحول اول مدتی مدید بشخص مکحول ثانی نظر نماید باعث محبت مفرط ثانی
با او گردد و مجرب دانسته اند بحدی که امکان مفارقت از اعمال نیافته اند **ایضا** جهت دوستی مجرب دانسته اند ناخن هدهد را
و ناخنهای دست و پای خود در ظرف سفال سوزانیده و مثل غبار سایید با شراب یا شیرینی بهر که دهد مطیع و منقاد
او گردد و ارسطو بدون ناخن هدهد ذکر نموده است و از جعفر طوسی منقولست که چون موی طرفین عارض و ماتحت
الذقن را مقراض نموده با ادویه که در مخلط الطعام نیز گفته در محبت او بی اراده گردد **ایضا** خال چهار راه را در ساعت مریخ
روز چهارشنبه بردارند جهت دفع عداوة و تفرقه مجرب دانسته اند و بخور حب المحلب باعث الفة خصمین و نکاح ناشئ
ان بالنذر کبود مبطل سحر **ایضا** جهت الفة محبة از کتاب طلسمات عطارد نقل نموده اند که از لاجورد ذهبی که قسمی از
لاجوردات نگینی ساخته در اول ساعت روز جمعه که قمر در میزان باشد مثال زهره بر آن نقش کنند و آن صورة زنی
که ایستاده باشد در دست او سیبی و در باطن نگین این حروف خمسه را [illegible] بر انگشتری نحاس احمر نصب نماید
لابس آن تا یکسال با هر زنی که مباشرة کند آن زن از او دوری نجوید و آن شخص نزد جمیع نسوان محبوب باشد
فی البغض منقول از کتاب طب روحانی چون کونی خوفناک ندیده را بموی سر زنان بخور کرده و مردان را نیز بخور دهد
آن مردان از زن بحدی نفرة نماید که هرگز با او نظر نکند **فی اذهاب الغیرة عن النسوان** در کتاب اسرار بیان شده
که چون مغز سر خرگوش را با شراب بزنی بنوشاند غیرة از او سلب شود و چون قضیب گاو را در سایه خشک نموده نیم مثقال
را با شراب بزنی بدهند سلب شهوة جماع او شود و بدستور چون قضیب گرگ را قبل از طلوع آفتاب یا بعد از غروب گرفته
در سایه خشک کنند که آفتاب نبیند هر زنی که از آن بخورد متنفر از مردان و قطع خواهش او شود و بدستور چون
تخم مریم را سایید با [illegible] هر زنی که یکدانه از آن بنوشد تا یکسال قطع شهوة او شود و دو دانه
تا دو سال هیچ اثر میکند **و بدستور** مذکور است که چون در مقعد زن کرم سرخ را چنان ببینند که آن زن غافل
در حال هیجان شهوة او را حاصل کرده **و بدستور** چون پیکر ریحان را با نیم جزو نوشادر جوشانید بابونه [illegible]

کر استنجا نماید بطال الجماع کرده **في العقد** ثابت بن قره منقولست که چون موی سری که از شانه فرو ریزد بسوزانند
مرد احلیل را بخون شقشقه کبوتر طوق دار بری اغشته یا هر زنی که مباشرة کند احدی قادر بر جماع زن نکردد
ودر اسرار الاطباء مرقوم است که هر کاه مرد خصیه خود را بزهره کرك الوده مباشرة کند احدی با آن متعارف نتواند
کرد وبدستور زهره کفتار وزهره خطاف وخون غراب همین اثر دارد **لترك شرب الشراب** چون یکدانه تخم مضغ
اسعد را در شراب حل نموده بنوشند بحدی متنفر کردند که هرکز خواهش آن نکند **في امتحان الحامل والبكر**
حنین بن اسحق تصحیح نموده که چون یکدانه سیر مقشر کرده با سوزن سوراخها نموده زن حمول نماید هر کاه صباح
آن شب رایحه سیر از دهانش ظاهر کردد حامل ویا بکر نخواهد بود وچون بوره سرخ را با صدف بالسویه بسایند
ودر بینی زن سعوط نمایند هر کاه عطسه آورد باکره است والا فلا ونیز به تجربه رسیده که چون کفهای
حامله املس وصاف باشد حمل او مذکر خواهد بود وهر کاه مایل بسبزی باشد مونث وبدستور ثقل طرف راست
دلالت بر ولادة پسر دارد وطرف چپ بر دختر وچون بعد از اول حمل فقط با قلاقل از زهره خرس نر با شراب ممزوج بنوشند
پسر تولد کند واز زهره آن دختر وچون زن او ند سه حج را با زهره کاو حمول کند بعد از طهر ودر صباح علم
او را با بدان دختر فرزند خواهد شد والا عاقر ابدی خواهد بود **في سرعة الحبل وعدمه** چون با نفحه ارنب ورکیه
او وعسل بالسویه سه روز وسه شب حمول کند وهر روز یك مثقال افشاره علاج تناول نماید در سرعت حمل از مجربات
وبدستور حمول بول اشتر با شراب وعسل همین اثر دارد وچون هر ماه قدری بول اشتر بنوشند حامله نکردد وچون بول
کبش بیاشامد هرکز حامله نکردد وبدستور اشامیدن حلتیت یا بول زنان همین اثر دارد **سر غریب** از جعفر صادق
منقولست که چون زبان ضفدع سبز را در حین خواب برروی دل زن بکذارند با فواحش او را بخود بخوبی
اجزاء ضفدع کنند آن زن هر چه در روز کرده باشد بیان کند **ما يسهل خروج الريح من الاسفل** خردل
سفید جوز بوا محرق برك خشك سرو فانخواه محرق برك سداب تخم هلیون اثل اشخدان محرق اذریون مجموعه و
مفردة وچون سائیده بکدرهم با ماکولات اطعام کسی کنند در خواب وبیداری ضبط خروج ریح نتواند
کرد واکر مجموع را با چهار مثل آن آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل آن روغن بجوشانند تا آب بسوزد
وبرشکم بمالند اثر او در اخراج ریح بقدر نصف اثر دوی مذکور است ودرین باب تخم مورچه از مجربات است

ورافع

ورافع آن از خوردن زیره کرمانی است **صفة على كه بيهوشي آورد** کوشت کوسفند فربه چرب را اشرجه نموده شیر حمار را بر آن
آبکنج سایند وپر کرده در کوزه سفالی که ناشسته در سرکین اسب دفن کنند تا کرم شود پس کرمها را در شیشه بکذارند
تا خشك کردد در وقت استعمال دو جو وزن آن را با یک جو افیون سایند نزاکی در بینی هرکه بدمند بیهوش کردد وچون خواهند
بهوش آید چند قطره سرکه را بالای چهره در بینی آن شخص نفخ کرده تا بهوش آید وبدستور چند بید ستر وفلفل وزنجبیل
بالسویه نفوخ نماید یا با سرکه مخلوط کرده استنشاق فرمایند عطسه کند **دوائی دیکر** که بغایت قوی الاثر است افیون
بزر البنج پوست بیخ لفاح جوز ماثل که تاتوره نامند بخور کاهو بالسویه نیکوب کرده بجوشانند وصاف کنند وکندم بقدری
که خیسیده شود در آن ریخته بکذارند که خشك شود پس بدستور اول ونیز بر بود آب جوشانیده وتسقیه نمایند تا پنج
مرتبه آنکاه کندم را خشك کنند ودر شیشه ضبط نمایند ودر وقت حاجت از یکدانه تا دو دانه او را سائیده بنیا
شامند وتدبیر رفع آن بدستوریست که مذکور شد **في خواص شتى** کلها بجربیه خوردن ٥١٤٨١ ٥٤١٣٤
بی شبهه جذام آورد ١٩٧ ٤ ٥١٣١٢ ٥١ وبامداومت مورث کوریست **لتقوية الذكاء** چون تخم
خربزه را در ٣٢٣ ٥٢ ٥١٤٥١ ٥١٤٥٠ که آن تخم را بدماغ ٥١٤٥١ الوده باشند از آن حلو ساخته غرس نمایند
وبطریق معمول آب دهند تا خربزه بروید وهر که از آن خربزه تناول نماید وفور عقل وذکاوت وتیزی ذهن وعلم با بود خفیه بمرتبه
قصوی رسد وظنون وی وپای او تخلف نخورد ودر قوت حافظه بغایت قوی کردد وچون تخم خربزه را در کاسه سر ٥١٢٤٨ ٥٤٢٤
که تخم را بمقدار ٣ ایام الوده غرس کرده باشد خوردن ثمر او بلادة وحمق آورد **سر دیکر** اکحال ١٩٧ ٥٤ ٦ ٥٢ ٥
٦ ٣٨٨١ ٤ مورث ٢٦٤١ است بعون الهی سوخته او ونیز همین اثر دارد **سر دیکر** بخور مغز سر سنور وحشی
واهل مخرج نطفه بسته در رحمست **سر دیکر** شرب سرد دم مغز سر زغن باعث بلادة وجنونست و ٢٤٣٥٥٤٨٩٢
٢٤٢٤ مورث جنون وفطور اب بوده در دماغ او وافزان ودراغ مستی آنست **شرب** دالغلد را طاعتی وخانیا
دانسته اند وچون برنیك کف خردل ایر وعندن نفاع العیب بجا استد ویکصد دو یا زیاسمین بکوبند بازانه
را یکبار ودو بار یاسمین کفته باشد مر بهم تمام شود وخردل را در خانه که کاه دفینه باشد افشانند در خانه را بهم
ببندند روز دیکر خردل را در موضع دفینه جمع یابند مجربست این امر را تجربه نموده اند وچون نوشادر را حل نموده
کاغذ را بآن نقشها کنند ودر حوالی خود بکذارند مهوا مر انکس نکردد وازمجربات طلق علو باشند

وخطمی وطین مختوم وسرکه وسفیدی تخم مرغ بر اعضا بمالند مانع سوزانیدن آتش است و از غرایب خواص عاقرقرحا است که هرگاه او را با نوشادر بر کام و زبان بمالند و آتش در دهان بریزند هم آن را نسوزاند و چون شاخ دار شیشعان را بلاد کنند بخور کرده و در شب چهاردهم ماه در لته بسته در زیر جامه خواب بگذارند در خواب شخصی را ببیند که از جانب او جواب گوید قطوری که در زیر تخم شواب وسرکه بروید پوست او قاتل است و نفوخ جوف خشک او مورث بیهوشی مفرط است چون هفت عدد جعل که خنفسا نامند در زیر طاس مس سرخ حبس کنند باعث برودة هوای حار و باریدن باران گردد با خود داشتن دندان روباه مانع فریاد سگ است و مجرب دانسته اند چون قمر در برج آتشی باشد بر یک مثقال سنگ یشم صورة انسان نقش کنند تعلیق کنند تعلیق او رافع جمیع دردهای باطنی است و بر کردن جهت خناق و بر معده و مری جهت تقویه معده و دفع درد دندان و بر زه جهت عسر ولادة و در دست داشتن جهت رفع سحر و صاعقه و چشم بد موثر است و حجر الدیک سنگی است که در سنگدان خروس باشد در دهن گذاشتن او رافع تشنگی است و مجرب دانسته اند و شرب او رافع جنون و وسواس **حفظ** حبوبات و مزروعات چون از پوست کفتار پیمانه ساخته حبوبات را با آن کیل کنند و بعد از آن زرع نمایند و ما دام که در انبار باشد آفتی بآن نرسد **رفع ساس و کیک و ارضه** آب برگ دفلی که جوشانیده باشند کشنده مذکورات است و چون پیه دو پاه را بر چوبی مالیده در خانه نصب کنند جمیع کیک آن خانه بر آن چوب جمع میشود **باب بیست و یکم** در بیان بعضی از رساین حکماء هند و باصطلاح هندوستان بمعنی کیمیای بدن است و آن مخصوص است بادویه و تراکیبی که باعث حفظ صحة و طول عمر و تقویه قوی و اعضاء رئیسه باشد و اکثر تراکیب و تدابیر ایشان در اکثر سکان اقلیم ثالث و چهارم و پنجم موافقتی ندارد بناء علیه در اقالیم مذکوره متداول نشده و طریق یونانیین بسبب تناسب مناط اعتبار گشته است و حقیر اینجا اقل قلیلی دانسته تجربه آن مبادرت مینماید از انجمله **رساین** گندهیت که عبارة از گوگرد باشد و ابو الاجساد اشاره باوست و طریق آنست که گوگرد سفید و سیر را نرم کوبیده در مغرفه آهنی با روغن گاوی بقدری که آن را بپوشاند با آتش نرم بگدازند و از خرقه که بر سر شیر تازه گاوی بسته باشد صاف نمایند تا مصفای او داخل شیر گردیده منعقد و مشابه سنگی زعفران رنگ شفاف صاف گردد پس خشک نموده ضبط کنند و این مسمی است بگندهیت منقی و بچند قسم مستعمل است

اول آنکه هر روز یک دانگ از آن ساییده با یک وقیه شیر تازه گاوی ممزوج نموده ناشتا بنوشند و تصریح نموده اند

گر چون بیست روز مداومت کنند بهق و جرب و قوبا را زایل نماید و در دو ماه تعدیل طبع و حفظ صحة بحدی نماید که هر گاه تغیر مزاج و مرض بران طاری نگردد و در سه ماه تقویه و صحة قوی و حواس و ذکا بحد اقصی احداث کند و در یکسال ضعف پیری و پیری را زایل گرداند **دیگر آنکه** هر روز یک دانگ از آن با یک درهم از هلیلجات نرم ساییده بروغن بادنجان که از تخم آن گرفته باشند چرب نموده ناشتا تناول نمایند و تا چهار ساعت غذا میل نکنند و بعد از آن او را غذای لطیف تناول نمایند تا شش ماه باین طریق سلوک نمایند موی سفید را سیاه گرداند بنهجی که دیگر سفید نگردد و جذام و فالج و تشنج و سل و سعال قدیم و بواسیر را رفع کند و صحت بصر و قوة سمع و حواس بغایة قصوی رساند **دیگر آنکه** هر روز یک دانگ او را با یک دانگ طلق سیاه محلول بکلس ساییده با روغن تازه گاوی چرب کرده استعمال نمایند تا یکماه بدستور منافع مذکوره را مشاهده نمایند و از شرایط استعمال جمیع رساین آنست که اول تنقیه نمایند و در ایام استعمال از ترشیها و لبنیات و اینجه در او حرارت غالب باشد و از سبزیها و جماع و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی اجتناب کنند چه هر گاه بشروط مزبوره عمل ننمایند باعث هلاک و امراض مهلکه و صعبه میگردد **دیگر رساین** تری پهلا است و آن عبارة از هلیلجات است و طریق آنست که ششصد و شصت عدد هلیله کابلی بزرگ اعلی را در ظرف سفالی مانند کوزه کرده بول گاو ماده بر آن بریزند که بقدر چهار انگشت او را بپوشاند و سر کوزه را محکم نموده در زمین پاکی دفن نموده بنهجی که سر کوزه بیرون باشد و تا قریب بدو هفته بگذارند و هر روز ملاحظه نمایند و هر چه از بول کم شده باشد اضافه کنند تا هلیلها نرم شود پس هر یک را دو نیم کرده دانه او را اخراج نمایند و هر چه زیبق منقی را که ابو الارواح عبارة از اوست با گوگرد منقی مزبور بالسویه از هر یک نود درهم بسایند تا یکسان گردد و در حین کل حکم گرفتن در دیک پر روی یا خاکستر یا آتش نرم بگذارند تا منعقد شود پس بسیار نرم ساییده و در جوف هر هلیله نیم درهم گذاشته نصفین هر هلیله را بریسمان بنحو مستحکم نمایند و هلیلها را در ظرف پاکی عسل کف گرفته بر آن بریزند بقدری که او را بپوشاند و ظرف را در زمین پاکی تا یکماه دفن کنند و بعد از آن چون بیرون آورند اجساد مزبوره را در اجواف هلیلجات عوض نموده اثری از آن نماند هلیلجات مربی شده باشد هر روز یک عدد را تناول نمایند و تا چهار ساعت در خوردن غذا تاخیر کنند و بعد از آن شیر تازه گاوی و اطعمه لطیفه و نان شکر و گوشتهای لطیف تناول نمایند و چون یکسال مداومت کنند بدستوری که مذکور شد جمیع منافع مزبوره سابق را سیاه گردیدن موی سفید و زیادتی

عمر و تقویت قوتها و دفع ضعف پیری و اعادهٔ شباب و صحت ارواح و مزاج و حرارت غریزی مشاهده کنند

صفت زیبق منقی زیبق را در هاون سنگ یا زجاج یا مرتبخ یا آب کیاه بید انجیر بسایند تا جوهر و سیاهی او زایل
کردد پس با آب کیاه عنب الثعلب بدستوری سحق نمایند و مرتبه بان نقیع هلیله بسایند بعد از ان مغسول کرده
هفتاد مثقال او را با نود مثقال آب خالص در دیک سنگ با آتش نرم بجوشانند و هر چند آب تحلیل رود تا یک رطل
دیکر بتدریج با او بیفزایند تا مجموع صد و هشتاد مثقال تحلیل رود و پس بر داشته ضبط کنند و این مسمی است
با بو الارواح منقی اما استعمال سایر دساتیر که مشتمل بود بر ادویهٔ سمیه و ندا پیوان چون خطرناک داشت
بقید تحریر در نیاورد مثل پروس که عبارت از دوای بیشی مخلوط با اجساد سبعه است و امثال ان از ادویه بلاد دکن
و زنجیو و غیرها اما تدابیر معادن و تکلیس و تصعید و احراق و تسویل و سایر آن در دستور اول مذکور
مع منافع هر یک صفت ترکیبی که جهت احتباس بول و حرارت جگر و سل و دق و تنقیه معده بی عدیل و از مجربات
حکماء هند است قلعی را در ظرف سفال یا ظرف آهن کداخته چند بار زرد چوبه سایده بآن خواه مسحوق قدری
با او آمیخته با آن آهنی بهم زده سر ظرف را بپوشانند تا مانع صعود بخار گردد بجای رسد که رنگ او سفید شود پس
با آب برنج چند یک مدت نخود بسازند از یکعدد تا سه عدد استعمال نمایند و هرگاه مطلب تلیین طبع بوده باشد
قدری از ان مشتری مد بر مبیض مخلوط را با آب لیمو خمیر کرده در پوطه بربندند و باید دیگر بروغن کرده کار خمیر کرده
چندان بربندند که مایل بسرخی گردد در ین وقت یکعدد از ین حب مسهل قوی الفعل است و رفع افراط اسهال آن را
حب سفید اول میکند

باب بیست و دویم در ذکر بعضی از معالجات که مخصوص جهار پایانست و از کتب بیطره
نقل شده مخفی نماند که عرقهایی که فصد آن در امراض بهایم جاری می افتد بیست و یک رکست باین تفصیل عرقین یارجین
هر یک در پهلوی کوش و فصد آن جهت تحریک سر و گران خیزی و جنون نافع است عرقین منخرین در هر بینی یکی است و جهت
امراض چشم و بینی و کوش و دهان مفید است عرقین وداجین در دو طرف گردن است جهت حکه و جرب و برص و ریختن موی
و امراض حاره و نزلات نافع است اذرغان از حوالی لثه علیا از دو طرف کشیده است تا باطن دماغ و جهت درد دندانها
و مغل و ظفره و کام نزدیک زدن نافع است صافنات چهار عرقست در طرف وحشی دستها و پاها جهت ریختن موی که
جرده کویند منع ضعف قوایم و دخمه بار و بو لحتر سم اخرسان دو عرقست از دو طرف کتف کشیده تا برقان جهت امراض

پشت

پشت و کمر و صعوبت خوابیدن و برخاستن و تشنج و بدی تنفس را فصد آن نافع است عرق ذنب رکیست در زیر دم جهت امراض
رحم و خصیه و قلت شیر و بدی هضم فصد کنند عروق وحشیان چهار عدد است در باطن دستها و پاها و مقابل صافنات
جهت امراض قوایم و سینه کیری و حرارت مفرط باید فصد کرده ضفدعین دو عدد است تحت زبان جهت بدی تنفس و آزار
و سیلان کف دهن و ورم کلو فصد کنند اما طریق معالجات آنست که در حمار علفهای سرد مثل مقیل و اسفناج
و کاسنی و کاهو و غیرها دهند و در امراض بارده یونجه و علفهای کرم و بخای جو خلط و پنبه دانه و عدس و امثال آن بهر او بر
مخصوص است هر علتی را استعمال نمایند امراض راس یکی انست که در ابتدا سر را حرکت دهد یا سیلان رطوبت بینی و قلت اکل و
بعد از ورم مستطیل در عقب کوش هم میرسد علاج کشودن رک بارزین است پس طلا کردن تفل تخم کتان که روغن
او را افشرده باشند با صابون و بزر قطونا و هرگاه منفجر گردد علاج قرحه باید کرد دیگر ناخنه است که بترکی سابجو کویند
علامتش تنگی نفس و بر آمدن غضروف بینی و سر پیش افکندن و عدم اکل است علاج قطع با استره و اخراج غضروف
و فصد عرق بینی متحرک و سعوط کردن زاج و زرنیخ و مرهم زنکار است و استعمال معطسات بر آمدن دندان زیاده که
مانع لجام و باعث قلت اکل و تشنج است علاج قطع و ما البدن عضو برف و حلتیت که هر دو را در روغن زیتون جوش
باشند و سنون نمودن بشب یمانی و شونیز دیگر ضفدع است و آن ظهور ورم و رکهای سبز در زیر زبانست علاج
کشودن ضفدعین و تضمید با نچه در مرض ضفدع طبخ نموده باشند و اکل آن دیگر تأثیر هواست و علامتش هم بر آمدن
چشم و سر پیش افکندن و عکین بودن و افکندن کف سینه و برخاستن موی اوست علاج ارد جو را با ربع وزن آن
ریوند چینی یا دوغ ممزوج کرده بر روی یخ سرد نموده بخورانند و بآن حقنه کنند و هرگاه از برودت هوا باشد شبت
و حلبه از هر یک چهل و پنج مثقال نیمکوب کرده و با جو نانزه روز بدهند امراض عین مثل ظفره و امثال آن و بیاض عین
علاج هم بدستور معالجات انسانست مگر آنکه در بهایم ادویه قوی اختیار باید استعمال نمود امراض پیرواحشا از انجمله
سعال است هرگاه بعد از اکل عارض گردد تمام از ضعف ریه خواهد بود و الا از دماغ علاج حارهٔ از انجم مرغ خام بحلق
کنند و یا در سرکه خیسانند تا پوست تخم نرم گردد آنکاه بدهند و بدستور دادن شیر نیز و اسفناج و علف خبازی و
خطمی و آب طبیخ حلبه مع خبازی بسیار نافع است و حب المسعال تریاک دار و حب النشاط را تجربه نموده است و بار
را حب عطاآتی و حب صبعر داده و در قسم بارده تصحیح نموده اند که این دو را مجربست را دیانه شونیز فنه سیر مقشر هر یک

سه مثقال روغن دنبهٔ تازه هفتاد مثقال بهم کرده بدهند هر روز بدستور تا سه روز باید داد و اگر اثر باقی ماند
سه روز دیگر در بینی چهارپا بریزند و گویند اگر در سالی یکبار این دوا را بدهند هیچ مرض در آن سال مبتلا نگردد و
باعث فربهی او نیز میشود و بدستور دیگر دنبه را با زیت و آب گرم دهند از مجربات دانسته اند و این نافع است سیر مویز زیره
نانخواه زراوند مدحرج هر یک سه مثقال جوشانیده صاف نموده با بیست مثقال عسل بدهند و در شدت سعال
فصد ورد جین را نافع دانسته اند و داغ مراق و سعوط زعفران با روغن زیت بغایت مؤثر است دیگر قولنج است علامتش
احتباس بول است و بلد امعی و بر آمدن شکم علاج لحم کاشنی که عبارت از قرطم است پنج مثقال او را بجوشانند و با [illegible]
کرده بکوبانند تا اطلاق واقع شود و شیاف شحم الحنظل با صابون و موم از مجربات است خصوصاً با قدری زهره گاو
خورانیدن یک مثقال زهره خوک جهة درد شکم و درد جگر و سدد آن مجربست و بدستور شیاف از حلتیت و اشق
و شحم حنظل کرده و خوردن آب برنج و مع سرگین کبوتر و زیت و شراب مجرب است دیگر احتباس بول است علاج
شراب و روغن گاو هر یک نود مثقال بهم کرده بدهند و حقیر این دوا را تجربه نموده است شوره صاف را از پنج مثقال تا
هفت مثقال در آب حل کرده بدهند در حال دفع علت کند و باید بعد از دادن دوا از جویهای کم عرض بجهانند و
چوب دهند و زنبق در چشم اسب کشند بالخاصیه در ساعت ادرار نماید و مجربست جوگیری و سینه گیری هرگاه
سینه گیری از جوگیری حادث شده باشد در روز آب و کاه نباید داد و بعد از آن بتدریج علف تر بدهند و اگر هیچ
علف سبز بهم نرسد کاه جو را در آب و قدری شیر پخته بدهند و در آب سرد حرکت بسیار باید داد و هرگاه سینه گیری
از جو نباشد فصد عرق و حشیات دست و فصد اذرعان کنند و تخم مرغ خام را چند عدد شکسته در گلو بریزند
و بجای جو خلر و عدس و حب البقر و امثال آن دهند و گندم در شیر پخته نافع است و سیر زاد در روغن دنبه جوشانیده
بر سینه گرم کرده بقوة تمام بمالند و بپوست تازه گوسفند بپوشانند امراض قوایم یکی قصر خطیکت و آن وجعی عارض
میشود که عرق در آن منتشر باشد در هنگام سرد میشود و مانع حرکت کردن گردد بخلاف تشنج که شامل جمیع اعضا است علاج
پوشانیدن بسیار و سعوط بروغن ارمنی و روغن گل سرخ و بخور و نطول کردن و بمطبوخ درمنه ترکی و برنجاسف
کند و مانند آن و هرگاه زایل نشود داغ مفصل سر کرده و پنج دم باید کرد جرد علتی است که با سستی قوایم سوی آن مثل
داء الثعلب ریزد علاج موضع را با سترة چند جا بشکافند تا خون قدری دفع شود و باز غسل [illegible] بر روغن

دواب بخت جرم لوز اسم

کوفان

کوفان شتر و روغن حب الغار و شونیز و فلفل و تخم کتان تضمید نماید جرد علتی است که بسبب کثرة شرب بعد از اکل عارض
میشود و علامتش دیر کام بر داشتن و گرانی سینه و خشکی اعضا و تشنج قوایم است علاج فصد باد زرین پیشانی و زیر
سم است و سعوط کردن بگلاب و کافور و نطول بطبیخ ادویه حاره مثل خاشا و بابونه و برنجاسف و افسنتین نعقد
علتی است که بسبب حمل گران و حرکت بسیار و سیر سنگلاخ و زمینهای درشت بر بالای زانو بر آمدگی بهم رسد علاج
بملینات و محللات مثل مویز و زعفران و انجیر و تخم کتان و شونیز و عسل تضمید نماید ورم مخ الرکبه و خراج و
سطبری که بجای تخم قوایم بجدد اما الفیل از ریختن مواد غلیظه است علاج تضمید موضع است بحنظل تازه و مقل ازرق
و سیر و مدقوق انسان از مجربات است و بدستور معجر از زنب و خورانیدن ریوند چینی با دنبه و شیر نطول ببابونه و [illegible]
اکلیل الملک و امثال آن طباق علتی است که باعث ورم حوالی سم گردد با خشونت و شکافها و شقاق علاج بریدن
موضع و داغ کردن است با ستره و باتش سرخ کرده و اخراج انچه شبیه بدانها انچه باشد بعد از آن استعمال نمود قطع
و مراهم مناسبه قرحه خفیه خافر که از میخ بهم رسد علاج کشیده میخ و چکانیدن روغن چراغ و روغن شیخ صنعا
و امثال آنست شقاق طریق علاج آنست که مکرر با بگرم بشویند بلکه مدتی در آب گرم بگذارند پس سم را خشک کرده
اینه و دارا گرم نموده در شکافها بچکانند علک البطم را در پیه بز در قدر مضاعف بگدازند و سرخ اضافه نموده
استعمال نمایند و این از مجربات حقیر است و بعضی مالیدن مغز سر گوسفند و کچه علو لعنه و ده تخم مرغ و سفیداب
و زعفران را مدح نموده اند و داغهای خطی بالای ساق و سم بسیار نافع است امراض جلد از انجمله جربست علاج
آنست که نمک و زرنیخ را بالمناصفه بروغن گاو جوشانیده طلا کنند و در آفتاب ببندند و تا سه روز تکرار
نمایند و انچه حقیر تجربه نموده این دوا است گوگرد و سیماب بیکجا و مغز بادام تلخ بیکجا و بعد از سحق بلیغ با روغن تازه مساوی
مجموع مخلوط کرده مواضع جرب را بعد از شستن با آب گرم و صابون ضماد کنند شیرپنجه و نفاخات واین علتی است
که از جلد رطوبات تراوش کند و با خارش باشد علاج تضمید او است بصابون و سرکه و سدر و بدستور دخول با
ماست نافع است و سیماب و زاج و خاکستر چوب تاک با سرکه و روغن گل از مجربات حقیر است حکه علاج خارش
مثل جرب و شیر بجنسه در ادویه او شراب و سرکه سریع التاثیرات و هرگاه بسبب خارش ریختن دم حادث شود کنجد
سوزانیده با آب گرم مخلوط کرده دم او را بشویند و بیکهفته همین عمل بکنند برص که بترکی آلا گویند حقیر انچه تجربه نموده

ضماد بست کرده با بالطلیه بعضی مذکور است باید موضع را با آب اشنان شست و ضماد نمود و چون بشکافند و اثری
باقی ماند تکرار نماید والا فلا کوکب علتی است که بسبب اکل مفرط مواد فاسده در کف جمع گردد و بروز کند علاج
تضمید اوست بمقل و سرکین کبوتر با روغنها و بعد از آن شکافتن و معالجه جراحت کردن و ادویه جراحات در باب مراهم
مذکور است و احتیاج بتکرار نیست امراض مفاصل علامتش ضعف حرکت عضو مخصوص است و چون دست بر آن
مفصل گذاشته بفشارند معلوم گردد و علاج ضعف قوایم و تضمید بزنجبیل و نفط و سیر و سرکه و ادویه
محلله است و داغ مفصل معلوم رود و خلع مهرها و مفاصل بتر داغ نافع است والصاق زفت و تدهین بروغن خار و
ونفط اورام انچه در آن تا اخر ساق و تا زانو باشد در مع الجمال للمفید علاج تضمید بعدس از ادویه مجربه است و
بدستور جاورس و سبوس گندم کماد نمایند و سایر اورام را بدستور انسان معالجه نمایند و علاج ورم پشت که
از کوفتگی بار و تنگی لنو باشد عکراد رشیر کاو جوشانیده عضو را با او تر کرده بگذارند و شلیفه بر روی آن بکشند واعلم
خاره را لا برو دع مثل کلا ارسی و طحلب و بن قطونا و ادرجوبا آب کاسنی و آب کشنیز و سرکه طلا کنند و بعد از آن بمحللات
واورام حاره و بارده خوشر داده ابتدا و انتها بمحللات تضمید نمایند مثل مغز دانه بید انجیر و سرکین و نخود های تر و مرهم
واشتو و دبق واهلک و امثال آن جراحات علاج آن بذرورات و مراهم مذکوره است در ابواب سابقه نمایند و انچه مخصوص
بجراحت پشت دواب است سرکین خشک الاغ و خاکستر نیها گوست که بعد از شستن با آب گرم هر روز تجدید نماید امراض
عامه از انجمله اعیاست که ماندگی باشد علاج شکر و اردجو را با الستویه با آب ممزوج کرده بدهند و بعد از لخط انرا ده
بکردانند و یکبار دیگر از آن داده ساعتی حرکت نفرموده پس دهن را با آب دستها و پاها را بادام و مقعد و زهار و دهان
بشوئید پس خشک کرده بروغن گاوی و نمک و شراب زانوها را تا سم تطلیه نماید و اگر ماندگی از دویدن بسیار باشد
سینه اش را بپوشانند و چهل و پنج مثقال روغن گنجد یا روغن تازه حقنه نماید و یکبار دیگر با آب سرد حقنه نماید
کشنج علامتش عسر نفس و فرو رفتن اضلاع است علاج داغ کردن تهیگاه است که هر طرف فی داسه داغ مثلث کنند
و یکی زیر ناف دبیبه علتی است با کثرت تشنگی و جذاب و نفس بسیار زدن و اضطراب حرکات علاج نبرید آب
الشعیر و تعلیف بکدوی تازه و هندوانه و دوغ ابو و ضد عرق و حشیشات و تضمید جوادة کدو و خیار و امثال
آن و یخ بسیار داده و سعوط کرده بکافور و آب کشنیز و سرکه و حقنه با شیر تازه و آب دلمه کنند متغیر الالوان بهائم
را خواهند که تغیر لون او شود باید که خاکستر نیچه را با آب خیر کرده و بقوه تمام مالیده تا چرک از او زایل گردد و با آب گرم

بشوئید

بشوئید پس موضع را با شب یمانی بقوت تمام بمالند و بجهت سیاه کردن بقم را با آب نیل پخته بمالند سیاه گردد و بجهت سرخ
بقم را با ملح القلی پخته ضماد نماید و بجهت کبودی نیل را اکثر از بقم کنند و بجهت سفید کردن بروغن وزغ تدهین نماید
و آن در مبیضات موی مذکور شد واکحال عسل بلادر ملوث بیاض چشم حیوانات است واکحال اخر بنو ر باغ اده
از اسرار است من الجربات چکانیدن آب بودنه در دماغ شتر رافع مستی او و مجربست باب بجهت و سیوم در
قلع آثار لباس و جامه و امثال آن قلع رنگ سیاهی دوده و اشنان را و بیجره را تا دو داثرا با سرکه و آب بجوشانند و
انجنان گرم بوده موضع سیاهی جامه را بگذارند بجدی که دست تاب کرمی او را ارد پس بدست بمالند و هرگاه اثر
باقی ماند با آب و صابون بشوئید و تصریح نموده اند که هر اثری با آب و صابون زایل نگردد با این عمل رفع شود و
بدستور چون اشنان را با سرکه بجوشانند و هر سیاهی و الوان مختلفه را باو بشوئید و بعد از آن با آب و صابون
رفع آثار مینماید اثر مداد شیر تازه با نمک نیم کوفته مخلوط کرده با آن بشوئید و بعد از آن بصابون و اشنان و منقی
علیا است که ترشی ترنج رفع رنگ مداد و سایر آثار مینماید اثر سیاهی پوست انار سیاه موضع را بکوکرد دود کنند
و سرکین کبوتر مالیده بشوئید رنگ دوده موضع را خمیر آرد برنج مالیده بصابون و آب گرم بشوئید و بدستور
ترشی ترنج و لیمو رافع اوست قلع جمیع الوان اول با آب قلی شسته با بقیه نما کیرد و کوکرد دهند ایضا درین باب
مجرب دانسته اند موضع را بسرکین مرغ طلا کرده در آفتاب خشک کنند پس بصابون بشوئید قلع رنگ خون در
حاوی ابن تلمیذ مذکور است که ترشی ترنج با غلیمرا زایل کنند جمیع الوان خونهاست مکو خون بکاره و این فرق عظیم
و بدستور چون موضع را بجا کسترا لوده با آب اشنان بشوئید اثر خونها رفع میکند و بدستور چون سرکین کبوتر را
بجوشانند و با آب او بشوئید از مجربات است قلع رنگ زعفران چند بار بقند بسایند و دود کنند رفع کند و
بدستور انجیر را در آب بجوشانند تا رنگ برآورد و جامه را انچنان گرم بوده باو بشوئید پس از آن بصابون و بعد
شستن جامه ببوره و صابون همین اثر دارد قلع اثر بقم لیمو را پاره کرده در ماست بیفشارند و موضع را بان
الوده بعد از سه ساعت بدست مالیده بیفشارند و بصابون و آب گرم بشوئید قلع رنگ نیل ماست ترش را
بجوشانند و موضع را بان فرو برده بعد از دو ساعت با آب و صابون بشوئید قلع رنگ شکوفها و میوها اشنان
و اندکی بوره را بسیار بجوشانند و بدستور هندی اشنان را با خطمی و بوره بجوشانند و موضع را اشنان

در هر این بکوبند و بگذارند پس با آب و صابون بشویند **قلع** رنگ لوبا لوبر کا لوبا لوبر اسود زایل نماید خاکستر او را در آب شسته
بموضع طلا کنند و بعد از دو روز به آب و صابون بشویند **قلع** رنگ توت تا اثر توت سیاه را با آب توت سفید بشویند
و بدستور هر گاه بکوکرد دکنند زایل میکرداند **قلع** رنگ انار اشنان را با صمغ عربی و شب بجوشانند و بآن طلا کنند و چون
خشک شود دست مالیده آن موضع بفشارند و با آب بشویند و بدستور آن بصمغ عربی و اشنان همین اثر دارد
کویند اثر پوست گردکان تر را بروغن و صابون بشویند **قلع** رنگ خمر و نبیذ با آب نارد انز و قرا قروط بشویند و بعد
از آن بصابون و گویند چون بکوکرد دود کنند زایل کردد و بدستور اشنان و سرکه و ترنجبین ترنج از مجربات است **شستن**
جامهای رنگین که تغیر نیابد قطعه نازه در آب بجوشانند لباس را بآن بشویند و جهت ثبات رنگ جامها خوب بنظرها
کوبیده بخیسانند و جامه را با آن تر کرده بعد از آن هر رنگی که کنند دیگر زایل نمیکردد **قلع** آثار روغنها از وجود
بدوغ ابمخیز با آن بشویند تا از اثر چربی شود و چون لباس ابریشم سفید بروغن آلوده باشد برصا فرا بعد از ترکرده
موضع بر آن بپاشند و جیبا ربدست مالیده با آب سرد و صابون بشویند و هر گاه پوست بچربی آلوده شود تخاله
کندم تا سر دو زبر آن ریخته بمالند و بیفشارند و تصریح نموده اند که چون به بهره کوسفند و بز طلا کرده با اشنان
و قلی بشویند اثر جمیع ادهان را در اقسام اللبس زایل کرداند و هر گاه خواهند که تا شسته زایل شود اهک و نمک
را سائیده بر موضع بپاشند و چیزی سنگین بر آن کذارند و بعد از ساعتی بفشارند **ود قلع** روغن بزرک و
روغن چراغ گفته اند که چون لباس ابریشمی بآن آلوده شود سپوس کندم را جوشانیده و موضع را بآب آن ترکرده
بکوکرد بخور کنند و در خواص الاشیا از الراه از جامه پشمین نیز بدستور مذکور است **قلع** آثار نفط سیاه و سفید
اول بدو شاب بشویند و آب طبیخ باقلا اگر گرم باشد جهت رفع بوی آن اول بهتر که و بعد از آن بصابون بشویند و آب
طبیخ باقلا جمیع مکرر مجرب شمرده اند و بدستور چون سیر کوفته و غله نیم کوب بر موضع بسیار بقوة بمالند و بعد
آن بشویند زایل کرداند و گویند بروغن زیتون نیز رفع اثر نفط میشود **قلع** رنگ غالیه و طیوب سرکین کبوتر را
با آب بجوشانید جامه را با آن بشویند پس بصابون و از اثر عرق چهار پایان و اثر پوست سیاه بدستور بیت که در قطع
رنگهای سیاه مذکور شد **قلع** روغنها از اوراق کتاب و کاغذها مغفه در هم استخوان سوخته را مثل غبار بسایند و بر آن
در هم شب ریکدرهم ناث بسیار نیز سحق کرده بر اوراق بپاشند سنک گران بر بالای آن از شب تا صباح بگذارند

پس اوراق

پس اوراق را بیفشارند و همچنین کل بیشابوری و اهک و غلک و شوره همین فعل میکند **اما** قطع نوشتجات باید که
را با روغن زیتون و اندکی بورق ارمنی و شب یمانی بسایند بر نوشتجات مالیده پس رفع آن نموده و همین عمل در بردن چرک
جامه نیز بسیار موثر است **در قلع** موم عسل را گرم کرده بر موضع بریزند و بمالند تا موم و عسل بیامیزد پس عسل را
برداشته موضع را با آب گرم بشویند **ایضا** جامه را در روغن شیر بخت جوشانیده کذارند پس بصابون و آب گرم بشویند
ایضا ببورق و صابون و آب گرم رفع نماید **قلع** قیر و زفت و قطران و مومیائی و امثال آن اردنخود را با آب بمخیزه استعمال
کنند و بدستور بروغن زیتون گرم کرده و صابون ازاله نمایند و روغن زیتون را در رفع اشیاء مذکوره و اشیاء
چسبنده مثل دبق از مجربات است **شستن** جامها از لباس ظرافت غیر از چیزی بجز اشنان و بورق و اهک بنیسو و پشمی و کتان و
ابریشمی صوف و سقرلاط و لندره و امثال آن را چوبک و غله و جامه ابریشمی چنانکه بصابون پاک نمیکردد با پشم کوسفند
نیز بشویند پاک میشود و الوان مختلف را سرکین کبوتر از اثر چرک ایمن کند و جامه سفید بهر رنگی که آلوده کردد چون
یک شب در بول شتر کذارند و روز بصابون و اهک بشویند رفع آن میشود و بول اطفال را نیز همین اثر است والله اعلم
بالصواب **باب بیست و چهارم** در دستور معالجات طیور که بزرده عبارة از آن است پوشیده نماند که علمای این صناعه
و فضلای این علم بسیار قلیلند و بهترین ایشان قسطوس رومی است و ابن العوام و ادهم و قطریف و سومار رومی و ابن
جانس است و اول کسی که صید شاهین و باز کرده ایشان را شکار آموخته قسطوس پادشاه رومی است و صید باشه
اختراع کسری است و شکار چرغ و ترجیح آن نسبت به بهرام داده اند و طریق اصطیاد و بیان سیاه و بدو سایر حالات
طیور و سباع که جوارح نامند باغفال مختلف ذکر کرده اند و چون امور معالجات امراض الحاق این مجموعه یافت بنابر آن
علیه اکتفا ببیان آن نموده و آنچه از متقدمین بنظر رسیده ترجمه میشود و تصریح کرده اند که بعض طیور در مفصل
ثانی بال محسوس میکردد و هرگز دیر تا بین مقعد و انتها استخوان سینه که عظم ذو رقاب است و از جهة عدم و ندی
کرم و سایر حیوانات قاعده دماغ است و محل وقوف مواد غلیظه و شمول درد کاسه سر و جمیع سر را صداع قابض میکردد
چه باین سبب بخارات محتبس نمیشود و مصرف کرده و نیست طیور را اسنان نمی باشد و آن عبارة از بیامد که بهای طرح
بیرون معرفهاست و رودهای این جنس مستقیم است بخلاف سایر بهایم که ملفوف و پیچیده است و فالج و عرق النسا
نیز طاری نمیکردد **علامة کلیه** صحت و مرض چون هر صبح بعد از خواب شب پر و بال خود را بمنقار ساز دو با لا افشانی کند

ومردمک دیدن اوصاف و نوران و نظر بطرف ازروی جستجوی چیزی کند و از نشاط برو از نماید با خواهش صید وفضله
معتدل القوام وسفید و بسهولة دفع شود علامت صحت است و با این اوصاف هرگاه در حین بول از بربر قدر و قوت بیند
وکثیر الحرکة باشد دلالت بر حرارت و یبوست مزاج اصلی دارد و ضد آن بر برودت و رطوبت و اضداد صفات مزبوره علامت
عدم صحت است پس اگر سر را حرکت بسیار دهد دلالت بر آفت دماغ کند اعم از آنکه در اصل دماغ باشد یا بمشارکت عضوی دیگر
مکرر چشم را بپوشد و رطوبت از و سیلان نماید دلالت بر طرفه و آفت چشم کند و هرگاه دهانش بعد از سیاهی سفید گردد
دلالت بر اکلة کند و اگر بالها را بهم جمع کند دلیل است بر غلبه رطوبت غریبه و چون هر دم پا و جو داده بپای نشیند و در حین دفع
فضله بدشواری اخراج نماید دلیل است بر بواسیر و افتر روده و شقاق پا و ورم فوق زانو است و کشیدن موی خود بمنقار
دلیل گرمی معده و قمل است و کاهیدن بال دلالت و منقار دلیل ضعف جگر و خارش پیچی بافراط دلیل اکله و صدا آمدن
دلیل ریاح غلیظه و میل بطعمه نمودن دلیل تخمه و افتادن از نشستن و تشنگی مفرط دلیل تب است امراض راس علامت علتی
که سر را بسیار حرکت دهد و منکوس کند و گاه مرتفع سازد پس اگر نگون داشتن سر زیاده بود فع باشد و تغیر در چشم
بهم رسد از اصل دماغ خواهد بود و الا بمشارکت اعضاء اسفل علاج اگر از اصل دماغ باشد در مواد حاره بآب کشنیز
و سفیداب تطلیه نماید و سعوط کنند و تسقیه بگلاب نماید و در بارد تسقیه بگلاب که مرزنجوش در آن خیسانیده
باشند باید کرد و تضمید بمرزنجوش مطبوخ و اگر بمشارکت باشد علاج آن عضو کنند مرمغر علتی است که موی آن
ابستد و مخلب که عبارت از ناخن است کج و سست گردد و ضبط طعمه نتواند نمود علاج هرگاه زمستان باشد
در پیش آتش و الا در آفتاب بدارند و نطول به مطبوخ بابونه و تسقیه بآب نرگس و آب مورد کنند نقلیص علتی است
از پیش دماغ که حرکت دشوار کند علاج نطول بآب شبت و روغن کنجد و تسقیه بشیره بیمکرم فدره کنند و بدستور آب
عناب و بنفشه نیز مفید است امراض العین عشاء شب کوری است و تصریح نموده اند که غرا فشان و بوزینه و مرغ
خانگی و کبوتر بلکه جمیع حیوانات اشیاء را در شب ببینند و عدم ابصار جوارح بسبب بخار غلیظه است علاج منع نحو
و اقتصار بحبوب و تقطیه بگلاب و شکر نباید و علاج غشاوه و بیاض تقطیر زهرها است و شکر و مروارید
نزول الماء علتی است که در رو نابصار نکند علامتش وسیع شدن مردمک در روز چه طیور از دو صحت بصر سوای
شب و بره ة مفرط هوام و مردمک وسیع نمیگردد و علاج سطری بلک چشم و بهم آمدن و بعد از حل آن بشکرلیلا

بجون بال نادر طیور بغایت از مود مات و بدستور چه طرفه و اکثر امراض چشم مفیدات جدری و آن حدوث نقطها
سرخ مدورات در پلک چشم علاج موضع را باسیر بمالند و بعد از آن خاکستر پلک زنبور بپاشند علاج سلاق که سرخی
پلک چشم است با صلابت و بی جوشش و تقطیر گلاب و روغن پسته کنند و علاج جرب که خشونت و سرخی پلک است
بقطور شراب و سفیدآب و سماق منقوع در گلاب کنند و علاج بدالم که عرب بی سیلان است بقطور روغن گل و شراب
باید کرد و دموع که کثرت اشک است هرگاه از دود آتش عارض شده باشد بروغن بنفشه مخلوط بشیره خرابه تقطیر نماید
امراض منسر و مخلب منسر را ابقار و بی منقار و مخلب را چنگال گویند از جمله امراض یکی تقشر است که عبارت از ریزه
شدن و پوست انداختن باشد علاج سیغد بل تضمید این دوات تشاره شاخ بز و زیر باد و در روغن بید انجیر جوشانیده
استعمال نماید و سطری منقار و ناخن اگر از صدمه و اسباب خارجیه بهم رسد تضمید باب مورد و لادن
نماید و اگر بسبب انقطاب مواد باشد بروغن بادام و تخم کبوتر و مغز پسته تطلیه نماید و التوا که کجی و پیچیدگی است
تضمید بمو که وشب کنند و تطبیق که بهم آمدن و باز شدن مخلب و منسر است مداومت بتضمید روغن کنجد و
روغن تازه و سعوط نیز از آن نماید و طعمه بزرده تخم مرغ خام باید کرد و ثالیل که بترکی کیل گویند و آن در چنگال
و انگشتان حادث میشود باید دوا مکرر تضمید و تطلیه نماید که از بیخ با قشاش مثلا از زوق هر یک دو جزو تخم
کوب کرده یک شبانه روز در سرکه خیسانیده پس در دهان حل کنند و گل خطمی دو جزو تخم مرو تخم کتان و بنفشه
بابونه هر یک یک جزو اضافه نموده استعمال نماید و علاج ریش کردن چنگال را بمنقار بجوه او در دن موضع بزعفران
باید کرد و تضمید دارچینی و امثال آن باید نمود و اورام حاره تازه را تضمید بگل ارمنی و صندل سرخ و کافور
و زعفران با سرکه کنند و باردة منزمنه را تطلیه بمرهم داخلیون و دیق و مویزج با عسل و سایر علاجات نماید ه
امراض دهان و زبان و حنجره و آلات تنفس علاج خشونت دهان که مانع خوردن طعمه گردد بر دانه را با حلبه زاد کلا
خیسانیده و تسقیه بآن کنند و بخشک طعمه دهند و پاشیدن کثیرا و نشاسته بسیار مفید است و تشنج عضلات
حنجره اگر مانع فرو بردن طعمه میشود تسقیه بآب طبیخ انجیر و مویز و تضمید بروغن کدو کنند و ورم کرنج دهان را
تسقیه بآب که ممزوج بلبلاب بزرقطونا و تضمید با انجیر مقرا با قدری سیر نماید و چون منفجر گردد چرک را با لکه
بر که عناب را مثل غبار سائیده بپاشند و سعال و ضیق النفس را علامت تواتر نفس و باز داشتن دهان و ضعف حرکت

هرگاه این علت از حرارت مزاج ویا هوا ابتلا باشد تشنه تعب میل باب میکند ونبض سریع وکف پا گرم میباشد وانجیر بخایند
ودخان باشد این اعراض با وی نمیباشد وازین تسقیه بروغن کنجد با قدری صمغ عربی ولعاب بهدانه وگل ارمنی است وحقنه
با حرارت لاغری عارض گردد وتسقیه بشیر الاغ وکثیرا او ماء الشعیر با قدری آب کدو باید کرد وبرروی برگ اسفناج
وکشنیز وبرگ بید وامثال آن خوابانیده وداغ طرفین عنق وپیشانی را بچوب سوده کنند بسیار نافع میباشد
وهرگاه از برودت باشد علاماتش حرکت سر وسیلان رطوبات غلیظه از دهان است علاج تسقیه بشیر الاغ که قدری
سرکین موش حل کرده باشد باید کرد وروغن زیت را از مجربات شمرده اند وحلتیت را بعضی تجربه نموده اند خفقان را
علامت تواتر نفس وصدا مخرخر وحرکت مستنهان عظم ذورقی است که بالا دالت حرکتی این عوارض محسوس گردد علاج
تسقیه بگلاب وگل مختوم ولعاب تخم ریحان وآب انجیر وگل ارمنی کنند وبر روی برگها وعلفهای سرد بخوابانند وطعمه
زرده تخم مرغ خام وجوجه نیم بریان کرده دهند وگرفتگی آواز را علاج بدادن طبیخ انجیر زرد وخطمی وزوفا وعسل کنند
خناق ودشواری نفس را این دوا بغایت نافع است پوست بیضه تخم مرغ ازبر سایند ویا موی جهار بسازند ودر بینی دمند
تسقیه با بکلم بوته دار نمایند واگر حرارت غالب باشد تسقیه بروغن بنفشه وگلاب وآب کاسنی وروغن گل سرخ کنند
امراض حوصله که زهره عبارت از اوست تخمه سبب آن کثرت اکل وطعمه بیوقت وعدم هضم است علاماتش قی
کردن وسستی بال وپر وسر وبرخاک غلطیدن وبر نشیمن قرار نداشتن ودهن باز کردن وسیلان رطوبات
علاج گرسنگی وپرواز بیشتر فرموده وطعمه از برنج وذرت وحبوبات دادن ودر روز سوم کنجشک طعمه کنند
واین دوا را در گوشت پیچیده بدهند زنجبیل مصطکی زرد کوه وبادام فلفل هریک جزو حرف ابیض ربع جزو با شکر
بقدر فلفلی حب ساخته استعمال نمایند وجهت رفع رطوبات غلیظه مویز را از مجربات دانسته اند وقدری شور نیش
از سر عدد تا هفت عدد است وسوا خس وادهم تسقیه بطبیخ مصطکی وقرنفل را ستوده اند وبر روی نعناع
تازه وپودنه وسداب که سرکه بر آن پاشند بخوابانند ودر زیر نشیمن کهنه بندند وبا جماع رسیده که از انسان و
طیور ووحوش بسر صنف اند که تخمه نمیشوند از انسان حکیم وزاهد ومسافر واز وحوش شیر وپلنگ وآهو واز
طیور کبک وشترمرغ وقطات که بفارسی سنگ اشکنک گویند ریاح علامتش قراقر وظهور نفخ وقلت اکل است
علاج طعمه از ملح وخطاف وخرگوش کنند وحبی که مذکور شد بسیار نافع است وحقنه بطبیخ زرد با نیره وکرفس یخ

وبا روغن

وبا روغن تازه وفلفل کنند وجگر گوسفند وبا شیر الاغ وهلیله زرد وبید ستور تخم سنگ پشت با شکر بغایت سهل
نافع اند وشیاف شکر وانزروت وعسل ونمک بسیار مفید است وشیاف پیه خوک را مخصوص این بیان کرده اند
وهرگاه حرارت ظاهر باشد بجای نمک ومسهلات وشیافات وحقنها هلیله زرد کنند وبجرخ وشاهین بحری جهت
اسهال نمودن قدری نوشادر با شکر وروغن تازه دادن بسیار نافع است چرا ولیقی دفع فضلات ثانیا باطلاق
دفع مواد میفرماید دود علامات کرمی که در زهره بهم میرسد سکون داشتن سر وکشوده داشتن دهان ولاغر
شدن است وعلامت کرم روده بد بوئی فضله وغلطیدن وقلت اکل است وعلامت کرم مقعد خروج وظهور است علاج
آب برگ شفتالو ویا گوشت با آب جغندر وعسل که نیم گرم دهند وبید ستور وفلفل وبرنگ کابلی مقشر واگر ترکی
تربد سفید را بالتسویه سایند با عسل حب کرده باید داد بواسیر علامتش ظهور خون با فضله وفساد هضم
وطعمه وسقوط قوت ودفع شدن فضله بدشواری وقلت مقدار آن وکثرت مراقبت علاج حقنه بطبیخ تخم کتان وروغن
آن روغن گردکان وروغن نارجیل کنند خصوصا چون قدری از گردکان سوخته اضافه کرده باشند وخروج وشقاق
از حقنه بروغن کوهان شتر وروغن حب البطم کنند امراض جگر علامتش ورم وورمان وتشنگی مفرط واحساس
ثقل وبرآمدگی تحت استخوان سینه است علاج با آب طبیخ بیخ زرشک وطبیخ بیخ علیق که بترکی بکورتکن نامند با
کود دولک مغسول در بونه چینی گل سرخ بیخ کاسنی بالتسویه جوشانیده وآب آنرا بدهند وطعمه از زرده تخم خام تخم مرغ
وارد عدس با شکر وگاهی از لحوم لطیفه با آب طبیخ عدس کنند وموهای تحت استخوان سینه را ستوده با آرد چوب کندر
ومصطکی وسرکه مکرر تضمید نمایند وزالو دادن موضع مذکور نافع است قولنج علامتش خشکی فضله وسینه
بر خاک گذاشتن وبی اداهی است علاج تسقیه با آب طبیخ حلبه وشبت با عسل کنند وآب نسرین وآب زیتون عرق
بهار نارنج که حلبه در آن خیسانیده باشند نافع است وحقنه بمیاه مذکوره با قدری روغن تخم کتان وبابونه وامثال
آن بغایت مفید است امراض مفاصل ورجلین علامتش ظهور برآمدگی مفصل وعدم ضبط طعمه بمخلب وعدم
قیام است علاج هرگاه حرارت ملمس باشد موضع را زالو دهند وبگل ارمنی وگلاب وحضض وپوست درخت
نشاسته وسرکه وقدری سورنجان وزعفران ضماد نمایند وتسقیه با آب عناب وروغن بنفشه کنند وهرگاه
باشد روغن گردکان ونارجیل وسداب بخیه بدهند وزعفران بسیار مفید است وگوشت کنجشک با روغن بادام تلخ وشکر

وحوملیزادورسرکه جوشانیده لشراناباان ترکرده ببندند و این را از تجربات شمرده اند و دادن سنامکی با عسل بقدر
یکدانک عجیب الاثر است **وزه کف** که سمخان نامند ز بونترین امراض و از مواد محترقه حاره میباشد علاج پوست خشخاش
را کوبیده در سرکه بجوشانند بوزن آن بزرقطونا کوفته و قدری روغن گل سرخ اضافه نموده نیمگرم ضماد نمایند و طلا
کردن اثمد و علاج داءالثعلب مذکور شد بغایت نافع است و هرگاه منجر گردد بهم کافوری معالجه کنند **امراض** موی بالد
موی از انجمله ضعف بالیدن و سپید شدن است پس اگر با وجود لاغری گردد سبب قلت ماده غذایی خواهد بود و در این صورت
لحوم لطیفه باید و تقویت هاضمه باید و نیز کرد امراض چو صلع مذکور شد باید نمود و اگر بدون لاغری باشد سبب آن
مواد فاسده است و بدستور و بالیدن و ریختن و ریزه شدن و اصلا نرویدن از احتراق مواد و پیس خواهد بود
علاج بمسهلات مذکوره کنند و بعضی دادن صبر زرد را بسیار نافع دانسته اند از یکدانک تا دو دانک و بزر غنج
حب الغار و کودکان و فرفیون و سیر تازه و خاکستر علیق و خاکستر علیق و خاکستر پرسیاوشان تضمید نمایند و بطبیخ
شلغم و برگ کنجد مکرر بشویند و هرگاه موی سپید شده بریزد و اصل آن باقی باشد تدهین بروغن مورد و روغن وسمه
تدلیک داده کنند و جون سکنجبین را بالعسل حل نموده بمالند عجیب الاثر است **قراع** ریختن موی های ریزه سر است
علاج تسقیه بماء الشعیر و تطلیه باب کدو و روغن بنفشه و اب کشنیز و خاکستر و دانه خرمای سوخته کنند
جرب ریختن جمیع موی سر است با وجود سبوسه و خارش **علاج** باب خربزه و اب چغندر و حلبه و روغن بادام با عسل
بمالند و روغن تازه با شکر طعمه بدهند **قمل** بفارسی شپش گویند **علامتش** فرو رفتن چشم و سبوسه و کثرت
داشتن بال و منقار خاریدن و غلبه و حرکت بسیار کردن است **علاج** بخور و بطر طیر کنند و از ابقارسی دارو نامند
و مستعمل صباغان است **و بدستور** زرنیخ و زراوند طویل و مویزج طلا کرده بطبیخ شحم حنظل و دریواس است و جوز
کز و اب نعناع بشویند و مجربین فاطبة تصریح کرده اند که اب نعناع بجمیع اقسام امراض بال و پر سعد بلا است
طلا کرده زیبق مقتول بسرکه و ابیض رانع قتل جمیع حیوانست و جفیه نیز مجرب یافته است **اما طریق** صید طیور
چون کنند را بکف دهان شتر مست یا بعرق آدمی آغشته کنند از خورده آن طیور بیهوش گردند و جون دبق را با عسل و دوغ
طبخ داده بمانند و بر ساقهای شجر و اشجار نصب کنند طیوری که بر آن نشینند پای بسته گردند تمت الکتاب
المستطاب الموسوم بتحفة المومنین بقلم فقیر الحقیر عبد محمد بن محمد حسین الفراهانی بامر سعادت آثار شوکت وحشمت انتباه عظمت



وحشمت و اجلال و دولت و اقبال دستگاه امیر الامراء العظام زبدة العشایر الفخام نواب کامیاب معلی القاب
خان عظیم الشان **محمد صالح خان بیگلربیگی** صفحه عربستان
دام اقباله العالی بتاریخ دوازدهم شهر جمادی الاول
فی سنه هزار و دویست و سی و چهار اتمام
الله تعالی مبارک باشد و نواب مستطاب
عالی از مطالعه این نفع یابد
بغیر منت کرده بحق محمد و آله
الامجاد بار الها
تمت

